

کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سوره آل عمران و سوره النساء

نوشته ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

کشف الاسرار و عدة الابرار

(جلد دوم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة آل عمران و سورة النساء

تالیف: ابو الفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام: علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر
تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدةالابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ــ . ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱)
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ــ . (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ــ . (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ــ . (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ــ . (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج.۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ــ . (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ــ . (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران ۷۷۹ ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدةالابرار (جلد دوم)
تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0343-3 (Vol.2) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۳-۰۳۴۳-۰۰-۹۶۴ (جلد دوم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

تِلْكَ آیاتُ اللهِ نَتْلُوها عَلَیْكَ بِالْحَقِّ

این کتاب صواب که کاشف اسرار است، و عُدّت ابرار است، و ملاذ احرار است، و دل را رازی از یاراست، اینك بحمدالله والمنه شاهد بازار است. جلد نخستین آن بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی برابر ۱۳۷۱ هجری قمری زینت طبع وانتشار یافت، وکافهٔ مسلمانان خاصه پارسی زبانان را از آن بهرهٔ بسیار و سود بیشمار حاصل آمد: فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبولٍ حَسَنٍ، وَأَنبَتَها نَباتاً حَسَناً.

اینك مجلد دومین کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنبَتَتْ سبعَ سنابل فی کلِّ سُنبلةٍ مِائةَ حَبَّة پس از هفت‌سال چون عروسی هرهفت کرده یاماهی دوهفته ازحجله گاه غیب بعرصهٔ شهود میآید، وَلَقَدْ آتیناكَ سَبعاً منَ‌المثانی و القرآن العظیم، تا داماد صاحب دولت که باشد و نعمت وصال کرا افتد؟

زین قصه هفت گنبد افلاك پر صداست

کوته نظر ببین که سخن مختصر گرفت

اِنّا هَدَیناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفوراً.

درمقدمهٔ مجلد اول مجملی از تاریخ این کتاب مستطاب و کیفیت علل‌واسباب که باعث حصول چنین گوهر ناب وتحفهٔ کمیاب بود، بقلم آمد؛ اکنون بتکرار آن جمله‌نیازی نیست. دراین مقام ازباب تحدیث نعمت وشکرانهٔ فضیلت همین بس‌است که گفته شود این‌مجلد دومین نیزبرنج‌بسیاروتعب فراوان و کوشش مستمر وجدّ دائم

وجهد وافر وسعی بلیغ پس از مقابله با دو نسخهٔ اصل کهن که از کتابخانه‌های **اسلامبول** عکس برداری و استنساخ شده ، باعنایت وتوجّه خاص بحسن قلم وصحّت اعراب و دقت در وضع علامات و شمارهٔ سور و آیات و محسّنات دیگر اینک پرده از جمال بیمثال خود میگشاید و دلدادگان را اشارت وصال مینماید : وَ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ عَظيماً . از خداوند منّان مسألت آنکه نیت خیر اولیاء جامعهٔ طهران بالخاصّه رئیس خردمند و استادان فرزانهٔ مدرسهٔ معقول ومنقول مأجور ومقبول افتد ، زیرا اگرعنایات والطاف ایشان نمیبود هرآینه این توفیق نویسنده را رفیق نمیشد ، والحق مفاد کریمه ـ : إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ درشأن ایشان نیك مطابق افتاده است .

اکنون ما میوهٔ کار و کوشش خود را برپیشگاه نیاز نهاده‌ایم ، بدان امید که برادران هم کیش و همزبان ما از این گنجینهٔ گرانبها سرمایه و سود دو جهانی بیندوزند ، و در پرتو این درخش آسمانی چراغ جان بیفروزند ، و دانش جاودانی بیاموزند ، وهمان گوئیم که میبُدی صاحب تفسیر رحمةالله علیه گفت :

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر
صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت .

فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَيَهْديهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مستقيماً .

وانا العبد المذنب الراجی من رحمة ربّه **علی اصغر حکمت** الشیرازی . فی بلدة طهران یوم الخمیس الثامن عشر من شهر ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۷۸ الهجریة القمریّه ، وکان ذلك یوماً مبارکاً وعیداً سعیداً و اکمل الله تعالی بذلك الیوم دینی واتمّ نعمته علی نفسی ، والحمدلله ربّ العالمین .

کشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ ـ سورة آل عمران ـ مدنية

۱ ـ النوبة الاولى

بنام‌خداوند بخشایندهٔ مهربان «أَلَـمّ ، اللهُ لا إِلَهَ إِلّا هُو» آن خدائی است که نیست خدائی جزاو «أَلْحَيُّ الْقَيُّوم [۲]» زنده پاینده ،

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ» فرو فرستاد برتو این نامه ، «بِالْحَقِّ» براستی و درستی ، «مُصَدِّقًا» گواهی استوار گیر ، «لِمابَيْنَ يَدَيهِ» آن نامها را که پیش ازین فرو فرستاد ، «وَأَنْزَلَ التَّوْرٰيةَ وَالإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ» و فرو فرستاد توریّت موسی و انجیل عیسی ازپیش ،

«هُدى لِلنّاسِ» این کتاب و آن‌توریّت وانجیل هرسه راه نمونی را فروفرستاد مردمانرا ، «وَ أَنْزَلَ الفُرْقانَ [۳]» و فرو فرستاد نامهٔ که جدائی پیدا کند میان حق و باطل .

«إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا» ایشان که کافر شدند ، «بِآياتِ اللهِ» بسخنان خدای ، «لَهُمْ عَذابٌ شَديد» ایشانراست عذابی سخت ، «وَ اللهُ عَزيزٌ» و خدای قوی است سخت گیر ، «ذُو انْتِقامْ [۴]» باکین کشی .

«إِنَّ اللهَ لا يَخْفى عَلَيهِ شَيْءٌ» خدای آنست که چیزی پوشیده نماند بروی «فِي الأَرْضِ وَلا فِي السَّماء [۵]» نه درزمین ونه در آسمان .

«هُوَ الَّذي يُصَوِّرُكُمْ» او آنست که شما را می‌نگارد ، «فِي الأَرْحامِ» در

رحمهای مادران « کَیفَ یَشاء » چنان که خود خواهد.
« لاإلٰهَ إلّاهوَ » نیست خدای جزوی « ألعَزیزُ الحَکیمُ(۶) » آن توانای دانا.

النوبة الثانیة

این سورهٔ آل عمران

گفته‌اند دویست آیت است، وسه هزار و چهارصد و هشتاد کلمه، و چهارده هزار وپانصد وبیست وپنج حرف. جمله **بمدینه** فرودآمداز آسمان عزّت، ازنزدیك خداوند جلّ ثناؤه، **بمصطفی** ﷺ **سعید جبیر** گفت: « اوّل آیت ازین سوره که فرو آمد این بود ـ هٰذا بیانٌ للنّاس و هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ للمُتَّقِین »

ومصطفی در بیان فضیلت این سوره گفت: هرآنکس که برخواند روزآدینه خدای عزّ وجلّ و فریشتگان او بر وی ثنا گویند، و درود فرستند، تاآنکه‌آفتاب فرو شود. و بروایتی دیگر می‌آید ـ که اگرشب آدینه برخواند روز قیامتویرا دو پر دهند تا بدان دو پر اندر صراط بآسانی باز گردد. و بروایتی دیگر ـ اگر براطلاق در عموم احوال و اوقات برخواند بهرآیتی ویرا امانی دهند و زینهاری، فردای قیامت اندران جسرِ دوزخ. **ابن مسعود** گفت: « مَنْ قرأ آل‌عمران فهو غنيٌّ » توانگر بحقیقت‌آنکس است که آل عمران داند و خواند.

امّا سبب نزول آیات که در صدر این سورتست برقول **کلبی و بیع وانس** و جماعتی مفسِّران آنست که ترسایان **نجران** آمدند بر مصطفی ﷺ شصت مـرد سواران، چهارده از ایشان سران وسالاران واشراف ایشان، ودرین چهارده سه کس بودند که مدارکار ایشان باین سه کس بود، و برهمه مقدَّم و فرمان ده بودند ـ یکی **عاقب** امیر قوم بود، و صاحب مشورت ایشان، کـه همه گوش باشارت و رای وی داشتند، نام وی **عبدالمسیح** بود. دیگرسیّد بود ثمال ایشان، وصاحب رحل‌ایشان، نام وی **ایهم**. سدیگر **ابوحارثةبن علقمه** قاضی و امام وصاحب مدار. پس ایشان آمدند و در مسجد رسول خدا شدند، بعد از نماز د.گ باجامهای نیکو، و هیئت

آراسته ، تا آن حدّ که یکی ازصحابه گفت : مانند این قوم ما هرگز ندیده‌ایم . وقت نماز ایشان درآمد ، برخاستند وهم اندرمسجد نماز خویش بگزاردند روسوی مشرق ، و رسول خدا گفت ـ بگذاریدشان تا نماز خویش بکنند . پس سیّد و عاقب هردو درسخن آمدند و بارسول سخن در گرفتند . رسول‌خدا گفت : مسلمان‌شوید ـ ایشان گفتند ما مسلمان شدیم پیش ازین . رسول گفت ـ دروغ گفتید که شما مسلمان نه‌اید ، نه آنکه خدایرا فرزند میگوئید ؟ و صلیب می‌پرستید ؟ و گوشت خوك می‌خورید ؟ ایشان گفتند : إنْ لَمْ یَکُنْ ولداً لله فَمَن أَبوه ؟ اگر عیسی فرزند الله نبود پس‌پدر وی که بود ؟ ومخاصمتی در گرفتند در کار عیسی ، پس مصطفی(ص) گفت : نه شما می‌دانید ومی‌شناسید که فرزند بپدر ماند **لامحاله ؟** که جنسیّت‌میان پدر و فرزند این اقتضا کند . گفتند ـ بلی چنین است . رسول گفت ـ پس خداوندما عزّ وجلّ زنده است که مرگ را بوی راه نه ، همیشه بود ، و هست ، و باشد . و عیسی نبود پس‌بوداست . آنکه مرگ وفنارابوی راهست ! ونیزخدای‌مانگهبان هرچیزست ، و روزی گمار هر کس ، و در عیسی ازین هیچ چیز نیست ! و خداوند ما آنست که لایخفی علیه شيْ في الارض ولا في‌السماء نه در زمین و نه در آسمان چیزی از وی پوشیده [نیست] ، و عیسی نداند مگر آنچ او را درآموختند ! و خداوند ما عیسی‌را در رحم مادر نگاشت ، چنان که خود خواست ، تا مادر بوی بارور شده و او را فرو نهاد ، چنان که مادر فرزند نهد ، پس اورا بپرورد چنان که کودك خرد را پرورند بطعام و شراب ، و خداوند ما ازین همه پاکست ومنزّه ، نه خورَد ، نه‌آشامد ، نه هیچ عیب و رنج بوی درآید ، « تعالیٰ و تَقدَّس عَمّا یَقولُ الظالمونَ عُلُوّاً کَبیراً » . این سخن در ایشان گرفت و خاموش شدند . تا مخاصمت منقطع گشت ، و ربّ العالمین درین حال این آیات فرستاد از اوّل سوره .

« بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم » **عکرمه** گفت : ـ پیش از موجودات و مکوّنات خدا بود ، دگرهیچ چیز نبود ، نُوری بیافرید و ازآن نور لوح و قلم بیافرید ، آنکه اوّل چیز که برلوح نوشت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » بود . **عثمان عفان** از **مصطفی**

(ص) پرسید که دراین «آیت‌تسمیت» چه گوئی؟ مصطفی گفت: «نامی‌از نامهای خداوند است جلّ جلاله، بانام اعظم نزدیك، و هم برچنان که سیاهی چشم سپیدی را نزدیك است. وهم بر **جعفر بن محمد** گفت: بسم‌الله کتاب خدایرا همچون کلید است درها را، پس بهیچ درخانه درنتوان شدن بی کلید، همچنین دستوری نیست که بحضرت قرآن شوند بی بسم‌الله. آنکه‌این بیت بر گفت جعفر: شعر

«بِبسمِ اللهِ مفتَتَحُ الـکلام. و بسم الله شافيةُ السقام»

ابوسعید خدری روایت کند از مصطفی گفت ـ میان عورات بنی آدم و میان دیو پردهٔ بسم‌الله است، کسی که بخلوت جای شود قضاء حاجت را، تا بسم‌الله نگوید که دیده دیو از آن دربند حجاب نشود. و دیو از هیچ‌چیز چنان کوفته و کشته نشود که از بسم‌الله شود، نبینی که مردی بحضرت مصطفی گفت «تَعس الشَّيطان» مصطفی گفت: چنین مگوی که دیو ازین بزرگی برخود نهد و گوید «بِعِزَّتي صَغَّرتك! فإذاقُلْتَ بسم الله تصاغرحتّي يصيرمثل الذُّباب.» وعن **عبدالله بن مسعود**، قال: «مَنْ أرادَان يُنجيهِ الله من الزّبانيه التِسْعة عشر فَليقراء بسم الله الرحمن الرحيم فانّها تسعة عَشَرَ حرفاً لِيَجْعَلَ الله تعالى كلّ حرفٍ منها جُنَّةً مِنْ واحدٍ منهم»

و شرح این آیت تسمیت بالطائف و نکت که بآن تعلّق دارد در سوره بقره از پیش رفت.

قوله تعالی: «الٓمٓ» ـ روایت کردند از **ابن‌عباس** در تفسیر «الٓم» که الف اشارتست بالله، و لام بجبریل. ومیم بمحمّد. این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد صلى الله عليه وآله وسلم. ومخرج الف که بدایت مخارج حروفست دلالت میکند بدان که مبداء قرآن از خداست، و مخرج لام که اوسط المخارجست برجبرئیل که واسطه‌است، ومخرج میم که منتهی‌مخارج است‌برمصطفی که منتهای‌قرآنست، چنانستی که ربّ‌العالمین گفت: ازین‌حروف که دلالت‌میکند براسباب سگانه کتاب‌قرآن حاصل شد: آن کتابی که شما بافصاحت و براعت ازمثل

آن گفتن درماندید، وعاجز گشتید. و گفته‌اند ـ « الف » ازاحدیّت است، و « لام » از لطف، و « میم » از ملك. معنی آنست که: « الاحد اللّطیف الملك.

قوله: اللّه لااله الّاهو ».

« أللّه » بعضی از مفسّران در معنی ـ اللّه ـ و در اشتقاق آن گفتند: « هوالّذی یَحِقُّ لهالعبادة، والّذی یؤُلُ الاشیاء الیه». «اللّه» آن خداوندیست که عبادت کردن و گردن نهادن ویرا سزاست، و بازگشت هرچیز و هر کا اعلم اوست وبا حکم او. و گفته‌اند که «اللّه» ـ الف ـ اشارتست با آلاء خدا، و ـ لام ـ اشارتست به لطف خدا و ـ لام ـ دیگر به لقاء خدا و ـ ها ـ تنبیه است. میگوید که بیدار باشید و بدانید که هر که بدیدار اللّه رسید هم بنعمت و لطف اللّه رسید اگر نه لطف او بودی بنده بلقاء او نرسیدی.

معتقد اهل سنت برین قاعده بنا نهادند: تا گفتند ـ خدا را هم بخدا شناسیم، یعنی که تا ربُ العزّة خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دلِ وی ثبت نکند، بنده بمعرفت او راه نبرد، اینست که **مصطفی** صلی الله علیه و آله و سلم گفت: « وَاللّهِ لَوْلاأَللّهُ ما اَهتدینا و لا تَصَدَّقنا ولا صَلَّینا » و مصداق این خبر از قرآن مجید آنست که گفت حکایت از اهل بهشت: « و قالُوا أَلحمدللّه الَّذي هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لَوْلاٰ أَنْ هدٰینا اللّه ».

آنگه تنزیه و تقدیس خود را گفت: لاٰ إله إلّا هو، و بجواب آن کافران که می گفتند: جملة الاشیاء سه چیزست عابدی که نه معبود بود یعنی ـ بنده، ومعبودی که نه عابه بود یعنی ـ خدای عزّ وجلّ، ومعبودی عابد یعنی ـ **عیسی**. ربّالعالمین بیان کرد که مستحقّ عبادت براطلاق جز أَللّه نیست آن خداوندی که جز او معبود نیست «لاٰ إِلٰـهَ إِلاّ هو».

آنگه تأکید را گفت: «أَلحيُّ القَیّوم »زندهٔ پاینده، که بروی مرك روا نه، و فنا بوی راه نه، و زندگی همه زندگان بدست وی و بقدرة اوست، « والقَیُّومْ» ـ هُوَالقائم بِحِفْظِ کُلِّ شيْ‌ءٍ و المعطی لَهُ مابه قوامه. همانست که جای دیگر گفت:

« أَعطىٰ كُلَّ شيءٍ خَلقَهُ ثُمَّ هدى » . « أَفَمَنْ هُوَ قائمٌ على كُلِّ نَفسٍ بِما كَسَبَتْ » وتمامی شرح این کلمات در **سورة البقره** رفت .

نَزَّلَ عَلَيْكَ الكِتابَ » کتاب ـ اینجا قرآنست ، وَإِنَّما سُمِّيَ كتاباً لِكَتبِ الحُروفِ بَعضُها الىٰ بَعضٍ ، ای ضَمّها . وتنزیل بناء مبالغت و کثرت است ، یعنی که نه بیکبار فرود آمد این ، بلکه اندر سالها ، نجم نجم ، آیت آیت ، بقدر حاجت و ضرورت ، بدفعات و کرّات فرو آمد ، تا گرفتن آن بتلقّف و یادداشت آن بدل آسان‌تر بود ، وپاینده‌تر . چنان که جای دیگر گفت « كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَرَتَّلناهُ تَرتِيلًا » جای دیگر گفت « وَقُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ على النّاسِ عَلىٰ مُكثٍ » نه چون **توریت موسی** که بیکبار از آسمان فرود آمد . گویند ـ هفتاد شتروار بود ، ویك جزو از آن بیکسال برمی‌خواندند ، ودر همه بنی‌اسرائیل هیچ کس همه توریت برنخواند ، مگر چهار کس : **موسی** عمران و **یوشع** بن نون ، وعزیر و **عیسی** علیهم‌السلام . پس از این جهت توریت وانجیل را أَنزَلَ گفت و نَزَّلَ ، نگفت . معنی دیگر گفته‌اند که . نَزَّلَ ، قرآن را گفت از بهر آنکه این بناءِ مبالغت است و حکم قرآن مُؤبّد است تا لاجرم باین لفظ مخصوص گشت ، وحکم توریت و انجیل مؤبّد نیست ، ازین جهت ببناء مبالغه نگفت .

« نَزَّلَ عَلَيْكَ الكِتابَ بالحقِّ » الایة ـ ای بِالعَدلِ ، لَمْ يُنزِلْهُ باطلًا عَبَثاً بِغَيرِ شيءٍ . كَقَولِهِ : « لا يَأتِيهِ الباطِلُ مِنْ بَينِ يَدَيهِ ولا مِن خَلفِهِ » . میگوید این قرآن که فرو فرستاد ، بعدل فرستاد ، وبراستی و درستی ، نه بباطل ، که باطل را در آن گنجائی نه ! و بازی ومحال را درآن جای نه ! و قیل : « بالحقِّ » ای بما حَقَّ في كُتُبِهِ مِنْ إِنزالِهِ عَلَيْكَ » گفت فرو فرستاد برتو قرآن بدان که درست گشته بود در کتب پیشینه که این کتاب بتو خواهیم داد .

« مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيهِ » . ای موافقاً لما تقدَّم الخبر بِهِ في سائِرِ الكُتُبِ ، معنی همان است . و قِيلَ موافِقاً لما كان قبله مِنَ التَّورٰيةِ والانجيل والزَّبورِ في التوحيد والنُّبوّات و بعض الشرائع . میگوید این قرآن موافق **توریت و انجیل و زبور** است

در بیان توحید و اثبات نبوّات و ذکر بعضی شرائع .

آنگه تشریف توریّت وانجیل را دیگرباره بذکرصریح مخصوص کرد گفت : « و أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ و الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ » ـ ای من قبل هذا القرآن . « هدىً للناسِ » صفت توریّت و انجیل است ، و ناس بنی‌اسرائیل‌اند . اي هُما هُدىً لبني اسرائيل مِنَ الضَّلالةِ .

« وأَنزلَ الفُرْقانَ » ـ روا باشد که این فرقان بقرآن مخصوص بود که جای دیگر گفت : « وَ بَيِّناتٍ مِنَ الهُدى و الفُرْقانَ » و روا باشد که بر عموم برانند و همه کتابهای خدا در آن مندرج بود ، که همه آنند که حق از باطل جدا میکنند ، و حقیقت از شبهت ، و هدایت از ضلالت پیدا کنند .

و اشتقاق توریّت از « توریه » است ، و توریه روشن کردن بود و نمودن ، یعنی که توریت همه روشنائی است ، و سبب نور دل و هدایت . چنان که گفت : « وَضِياءً و ذِكْراً للمتَّقِين » و اشتقاق انجیل از « نجل » است ونجل اصل بود یعنی که انجیل دین را و علم را اصل است . والله اعلم .

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » الاية ... یعنی ـ بالقرآن وبدین الله عَزَّوَجَلَّ ، « لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ فِي الآخِرَةِ » ایشان کـه کافر شدند بسخنان خدای که بدان ایمان ندادند و نپذیرفتند ، ورسالت رسول ونبوت ویرا منکرشدند ، وسخنان خدایرا اساطیرالاولین گفتند ، ونیز آیات‌وعلامات که بروحدانیت‌الله دلالت میکند ، وبرصدق‌نبوت گواهی میدهد ، از این دلائل عقلی و سمعی آنرا مکابر شدند ، ایشانراست عذابی سخت در آن جهان . و خدایرا هست که عذاب کند و کین کشد آنرا که خواهد ، و کس‌را نیست و نرسد که ویرا منع کند از آن که « وَاللهُ عَزِيزٌ ذُوانتقام » وی عزیـز است و قوی و قادر بر همه غلبه دارد و با همه تاود و سزای همه داند و تواند .

« إِنَّ اللهَ لاَ يَخْفى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الارضِ وَلاَ فِي السَّماءِ » الآية ... کلبی گفت: در زمین هیچیزازخدای پوشیده نیست ، یعنی وفد نجران و کید ایشان بارسول‌خدای و درآسمان هیچیز پوشیده نیست ، یعنی اعمال بندگان . و تخصیص آسمان وزمین

بذکر از آنست که ذکر آسمان و زمین باضافت با مخلوقان هائل ترست و عظیم‌تر ، و در دلها اثر بیشتر دارد ، آنکه هرچه هست بیرون از آسمان و زمین خود بر آن دلالت می کند.

قوله : « هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ » الایه . . . جای دیگر گفت بلفظ ماضی : « هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ » آنچه ماضی است برسبیل تقدیر است و فعل خدای عَزَّ وَجَلَّ لامحاله بودنی است . و از روی حکم چنانست که از آن پرداختند چنان که گفت : أَتى أَمْرُ اللهِ . أَمّا آنچه برلفظ مستقبل گفت: « يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ » این برحسب حال مخلوق است ، چنان که بعزّت خود جَلَّ جَلالُهُ ، حالا فحالاً اظهارمی کند فعل خود ، ومی‌آفریند ، وازآن‌خبرمیدهد که : « يُصَوِّرُكُم في الارحام كَيْفَ يشاء » ـ گفت : اوخداوندی است دارنده ، ونگارنده ، هم مُصور و هم مُدبّر ، خلق را مصور است و عالم را مدبّر

و درست است از **مصطفی ص** که گفت : « إذا أَرادَ اللهُ عزَّ وَجلَّ خَلْقَ عَبْدٍ فَجامَعَ الرَّجلُ المرأَةَ طارَ ماؤُهُ في كُلِّ عرق و عضوٍ ، فاذا كانَ يَوم السابع جَمَعَه الله تعالى ثُمَّ أَحْضَره كل عَرقِهِ في ايِّ صورةٍ ماشاءَ رَكَّبَهُ » . حاصل خبر آنست که ربّ‌العالمین چون خواهد که بندهٔ بیافریند مرد وزن فرا صحبت دارد ، تاآنکه آب وی پراکنده شود ، پس روز هفتم همه باهم آرد آن آب وآن عروق ، و چنان که خواهد صورت وي می‌نگارد ، ترتیب اعضا می‌دهد ، و برهم می نشاند ، یکي کوتاه ، یکي دراز ، یکي نرینه ، یکي مادینه . یکی نیکوصورت ویکی مُنکَر صورت ، یکي را خلق ظاهر تمام ، یکی ناقص ، یکی سیاه ، یکی سپید . پس مصور بحقیقت خداي است که قدرتش بی‌نهایت ، وخود بی همتا است . و کس را نسزاست و نه رواست از مخلوقان که صورت گری کنند . مصطفي(ص) از آن نهی کرده و گفت : « مَنْ صَوَّرَ صُورَةً كُلِّفَ يَوْمَ القِيٰمَةِ أَنْ يَنفخ فيها الرُّوح وَلَيْس بنافخ . » و قالَ « إِنَّ أَصحابَ هذه الصُّوَرِ يُعَذَّبونَ يومَ القِيٰمَةِ وَيُقالُ لَهُم أَحيوا ما خلقتُم »

و قال « إنَّ البيت الّذی فیه تصاویر لا تَدخله الملائکة . » قیل ـ یعنی ملائکة الرحمةِ فان ملائکه العذاب تدخله لامحالةَ . و رأی النّبي ص سِتراً فیه تمثال فهتکه ، ولم یدخل البیت الذي کان معلقاً علیه .

ثم قال تعالی « لا اِلٰهَ إِلّا هُوَ العزیزُ الحَکیمُ » ـ کلمهٔ « لا إِلٰه إِلّا الله » بآخر آیت اعادت کردن بدان معنی است ، که چون بدلائل روشن و برهان صادق درین آیات معلوم شد که عیسی مخلوق است . و الله خالق عیسی ، یعنی پس می‌دانید که معبود بجز الله نیست ، وسزای خدائي جز او نیست ، عزیز است که او را همتا ومانند نیست ، و کس را باوی تابستن نیست ، حکیم است در کارِ خویش ، که او را حاجت بانباز و فرزند نیست ، و شرکت و ولادت در حکمت خود مقتضي ربوبیت نیست . ودرست است خبراز **مصطفی ص** گفت : إنَّ الله عَزَّ وَجلَّ یصدّق العبد بِخَمسٍ یقولُهنَّ إذا قال لا إله إلاالله لهُ الملك و له الحمد » قال ـ صَدَق عبدی ، و اذا قال ـ « لا إله إلا الله و الحمدلله » قال ـ صَدَق عبدی . و اذا قال ـ « لا إله إلّا الله و الله اکبر » قال ـ صدق عبدی . و اذا قال ـ « لااله الاالله وحدهُ لاشریك له » قال صدق عبدی .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن الرحیم » اشتقاقِ « اسم » از سُمُو است . ومعنی سُمُو ارتفاع است ، یعنی که نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او . و خداوند ما را عزَّ و جَلَّ نامهاست در کتاب و در سنّت و بدان نامها نامور است ، آن نامست که هست وآن هست که نام هر کز چنو نامور بدین صفت . کدام مخلوق را شیرنام کنند ر بددل آید ؟ و دریا نام کنند و بخیل بود ؟ وماه نام کنند و زشت آید ؟ خالق جل ثناؤه برخلافِ اینست که خداوندی بی عیب وبرصفت کمالست . باعزت و باجلالست با لطف و با جمالست . بافضل و بانوالست . وجود او دلها را کرامت است ! شهوداو

جانها راولایت است ! نادر یافته درعیان ، وشیرین در حکایت است ! یك نظر بعنایت اگر کند همه را کفایتست .

اگر روزی بیندازد کمند از برج ایوانش
بسا دلها که اندر حضرت او درشکار آرد .

آن پیر طریقت گفت : « خداوندا ! نثارِ دلِ من امید دیدار تست ، بهارِ جانِ من در مرغزار وصال تست . » آن همان آرزوست که آن مخدّره کرد « ربّ ابنِ لی عِندك بیتاً فی الجنة » .

یحیی معاذ همین گفت« آلهی ! أَحْلَی المطایا فی قلبی رجاؤك ، وأَحبّ الساعاتِ إلَيَّ ساعةٌ فیها لقاؤك » آن چه جائی بود که وعده دیدار فراموش کند ؟ ، وآن چه دلی بود که نسیم معارف از گلزار وصال نبوید ؟ ، وآن چه زبانی بود که جز نامِ دوست بخود راه دهد ؟ کز نامِ دوست بوی دوست آید ، و از حدیث دوست راحتِ جان فزاید !

روی ما شادست تا تو حاضری با روی تو
جان ماخوش باد چون غائب شوی با یادتو
ای بسا در حُقّهٔ جان غیورانت که هست
نعرهای سر بمهر از درد بی فریاد تو

قولهُ : « الم ، اللهُ لاإله إلّاهو » ـ الٓم ـ رمز دوستی است ، خطابی سربسته با عاشقانِ کار افتاده . الله توحید عارفانست ، اسباب و اشکال و اغیار فراموش کرده ، و زبانشان با نفی اینها نا پرداخته ، هم از اول برسر نکتهٔ اثبات حق افتاده . « لا إلـه إلّاهو » . توحیدعامهٔ مؤمنانست ، ازدرنفی درآمده وازتاریکیِ بیگانگی وپراکندگی باز رسته ، و بعاقبت بنور توحید برافروخته !

چو ـلاـ از صدرِ انسانی فکندت در ره حیرت
پس از نور إلَـهیت بالله آی از ـ إلّا .

اول رازبا عاشقانست ، آخر نیاز آشنایانست ، میانه نازعارفانست و رازِ عاشقی تا نیازِ آشنائی هزارمنزلست ـ آشنایان را فرود آرند « فی جنّاتٍ و نهرٍ » عارفان را فرود آرند « فی مقعد صدقٍ » ـ عاشقان را فرود آرند در حضرت عندیّتِ « عند ملیكٍ مقتدر » ، چندان که میـان آشنائی و عاشقی است همچندان میان جنات و نهر و میان عند ملیكٍ مقتدر است ، هر کس را بقدر همت و اندازهٔ معرفت خویش . خطاب آشنایان از جبّـار عالم آنست که مصطفی ص گفت : ان شِئتُم انبأتُـکم ماأوّل ما یقول‌الله عزَّ وجلَّ للمؤمنین و اول ما یقـولون له ؟ قُلنا نعم یا رسول‌الله . قال : انَّ‌الله یقول للمؤمنین هَلْ احببتُم لقائی ؟ فیقولون نعم . فیقول : لِمَ ؟ فیقولون : رجاءَ عفوِك و مغفرتك فیقول : وَجبت لکم مغفرتی » حاصل کارِ آشنایان آنست که ازخدا مغفرت و عفو خواهند ، و حاصل کارِ عاشقان آنست که با مصطفی ص گفت شب معراج : « کن لی کمالم تکن فاکون لك کمالم ازل » .

من آن توأم تو آن من باش ز دل
بستاخی کن چرا نشینی تـو خجل

آنکه خطاب با مواجهت گردانید و منّت بر آن مِهتر عالم نهاد و گفت : « نَزَّلَ عَلَيْكَ الـكِتابَ بِالحَقِ » ای مهتر ! ترا چه زیان گربادیهٔ غیبت‌روزکی چندنصیب‌خلق رادرپیش کعبهٔ وصالت نهادم ؟ توآن بین که یك ساعت‌ترا ازفراموش کردگان نکردم ، نه پیغام ونامه از توباز گرفتم . عاشق را همه تسلی درنامهٔدوست بود ، غریب را همه راحت از نامهٔ خویش بگشاید .

« وَرَدَ الـكِتابُ بِمـا اقـرَّ الاعیُنا
و شفی النفوس فَنلن غایاتِ المُنیٰ

« مُصدِقاً لِمـا بَینَ یدَیهِ »ـ ای مهتر ! انبیاء پیشینه را و امّت گذشته را گفته بودم درآن نامها که بایشان دادم که مرا دوستی عزیزاست وحبیبی کریم ، بمؤمنان رحیم ، با درویشان چرب سخن و مهربان ، و با خُلقِ عظیم ، بساطِ شرعِ او درآخر

الزمان گسترانیم تا همه شرعها نسخ کند، و همه عقدها فسخ کند. این نامه که بتو فرستادم‌ای مهتر! تحقیق آن وعدهٔ موعودست که وعده ما بازی نبود وسخن‌ما مجازی نبود. « وَأَنْزَلَ التَّوراةَ وَ الانجيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّاسِ وَ أَنْزَلَ الفُرْقانَ » ـ ای‌مهتر نگر تاغیریّت در راه نبوت‌نیاید. بدانکه انبیا رانامه‌ها فرستادم پیش‌ازتو، که‌مضمون آن نامه‌ها حدیث تو بود و ترتیب کارتو و کرامت تو،

« فمٔدی لاخوانی الغائبین صحائف ذکری عنوانها ».

« إِنَّ الَّذين كفروا بآيات‌الله لهم عذابٌ شديدٌ و اللهُ عزيز ذوانتقام » ای مهتر! تا کی حق خویش فداء این رمیدگان کنی و هزیمت ایشان از سیاست قطیعت‌ماست، « لَعَلَّكَ باخع نفسك أَلّا يكونوا مؤمنين ». تا کی گرد دلهای زنگار گرفته ایشان برائی؟ و خرابی آن دلها از صولتِ عزّت ماست « بل طبع‌الله عليها بكفرهم ». تا کی تدبیر کشادن آن قفلها کنی؟ و نقش آن مهر ازخزینهٔ عدل ماست، « أَمْ على قلوبٍ اقفالها » تا کی وعدو وعید وناز و نعیم بسمع **بوطالب وبوجهل** فروخوا‌ئی؟ و ریزندهٔ آن ارزیر بسمع ایشان قهرماست! ـ إِنَّكَ لا تَهْدي مَنْ أَحْبَبْتَ. تا کی ماه بدو نیم کنی؟ ومعجزات عرضه کنی؟ ان هیچ که در چشمشان نیاید که پوشش آن بصیرت و نجاست آن نهاد ایشان از حکم ماست. أُولٰئِكَ الَّذينَ لَمْ يُرِدِاللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُم. نعوذ بالله من عذابه و نِقْمَتِه.

« إِنَّ‌اللهَ لا يَخفى عَلَيهِ شَيْءٌ في الأَرضِ وَلا في السَّماءِ » ـ ای خداوند دانای پاك دان، نیك دان، همه دان، دوربین نزدیك دان، توئی از نهان آگاه و آگاه بهرگاه توئی.

از راز دلم جملگی آگاه توئی. اندر دل من بگاه و بیگاه توئی

ترا چه‌بانك بلند چه راز باریك، چه روز روشن چه شب تاریك، ای شنوائی که همه آوازها شنوی، ای دانائی که بهمه رازها رسی، ای بینائی که همه دورها بینی.

وسع الذی تحت النجوم سمائه

من فوق عرشٍ ثابت الارکان

ابصر به و الذَّرُّ یخطو فی الثَّری

تریانه من ربك العینان

هر ان چیزی که شد پنهان نبیند دیده ما آن

بهرچیزی که شد پنهان بود یزدان‌ما بینا

کرا باشد بصر زین سان که هریك ذره زین عالم

نگردد زو کم ازوادی نپوشد زوشب یلدا

« هُوَ الَذی یُصَوِّرُکُمْ فی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاء » الآیه ... سخن درین از دو وجه است : یکی دراثبات صورتِ افریدگارجل‌جلاله وعز شانه ، دیگر دربیانِ قدرت وی و اظهار نعمت و برنهاد منت در تقدیر وتصویر خلق . اما در اثبات صورت خالق خبر درست است از مصطفی‌ص : « خلق آدم علی صورتهِ وطوله ستون ذراعاً . » وروُی « علی صورةِ وجههِ » . اهل تأویل که مایهٔ دین ایشان تمویه و تأویل و نفی است اضافتِ « ها » از حق جل جلاله بگردانیدند، واز ظاهر بر گشتند . و اهل سنت که مایهٔ دین ایشان سمع وقبول وتسلیم است تأویل بگذاشتند وبرظاهر برفتند و گفتند اضافت « ها » درین‌خبربا خداست و بحث وتفکر وتأویل نرواست ، وبتشبیه پنداشتن خطاست ، که حق جلاله در همه صفات بی‌همتاست .

ودر باب رؤیت خبرها فراوانست ، که‌حق را جل‌جلاله ، صورة ووجه تابانست **ابن عباس** روایت کند که مصطفی‌ص گفت « رأیتُ ربی‌فی‌احسن صورةٍ . » وبروایت **ابوامامة باهلی مصطفی** گفت « ترائا لی ربی فی احسن صورةٍ فقال یـا محمد ! فقلتُ لبیك و سعدیك ! فقال فِیمَ اختصم الملأ الاعلی ؟ .... » و این خبر بسطی دارد و بجای خویش گفته شود انشاءالله ــ و روایت **جابر بن سمره** آنست که « إن الله تبارك و تعالی تجلّی لی فی احسن صورةٍ » ــ و بروایت **انس** « اتانی ربی فی احسن

صورةٍ ». و هم انس میگوید (موقوف بروی) : إن فیما یمن الله عز وجل بـه علی آدم یوم القیامةِ ان یقول له : « الَمْ اَنحلكَ صورتی » . و عن ابن عباس قال : « سخط موسی علی‌بنی‌اسرائیل فلما نزل بالحجر قال اشربوا یاحَمیرِ ! فا وحیٰ الله تعالی الیه « مثلَتَ خلقا خلقتهُم‌علی‌صورتی بالحُمُرْ ». ودرخبرقیامت معروفست که **مصطفی‌ص** گفت « فیاتیهم‌الله عزوجل فی غیرالصورة اللتی یعرفون ، فیقولُ انا ربکم ، فیقولون ربّنا . فیتبعونه » ـ وعن **عکرمه عن ابن‌عباس** قال‌النبی : ـ « الصورة الرأس فـاذا أَقطع فلا صورة » ـ

درین خبرها خداوندانِ دل را بیان روشن است و برهان صادق که آفریدگار را صورت است ـ و لفظ محترز متبع آنست که گویند « أنُ صورة » یا گویند «هو ذو صورةٍ » » نگوئیم او را که مصوَّر است ، که ائمه سلف این نگفته‌اند و نپسندیده بلکه گفته‌اند که اورا صورة است و وجه است ، و خود عز جلاله بعلم آن مستأثر ، و خلق از دریافت کیف و کنهِ آن عاجز ، چنان که خود بخلق نماند صورة و وجه وی بصورة و وجه خلق نماند . صورة خلق ریزد و ناچیز شود و فانی گردد ، وصورة خداوند با جلال واکرامست و باسُبحات‌نور و برقهایِ درخشان ، اگرحجاب از آن بردارد از سُبحات و روشنائی و درخشانی وی‌آسمان و زمین بسوزد و بریزد . واین در خبراست : « لو کشفها لأحـرقت سُبحاتُ وَجهِهِ کُلَّ شیئٍ ادرکه بصره . »

گر یك نظرت چنان که هستی نگری

نـه بت مـاند نه بت‌پرست و نـه پری

اما سخن از روی تصویر آنست که رب‌العالمین منت بر آدمیان نهاد باین‌صورة برکمال و چهرهٔ باجمال که ایشان را داد گفت : « و صَوَّرَکُمْ فَأَحسَنَ صُوَرَکُمْ » . جای دیگر گفت : « لقد خلقنا الانسانَ فی‌احسنِ تقویم » واین تخصیص آدمیان است از میان جانوران ، وبجزایشان کس را این منزلت نداد و بدین مثابت نرسانید

ور همه فریشتهٔ مقرب است . درآثار بیارند که ـ یا عجبا ، فریشتهٔ را بیافریدنام وی جبرئیل ، ویرا ششصد پرطاوسی داد مُرصّع بجواهر ، با جلجلههایْ زرّین ، آکنده بمشك بویا چون برخود بجنبد از هر جلجلی آوازی خوش بیرون آید ونغمتی کـه بدان دیگر نماند . وآن فریشتهٔ دیگر اسرافیل که یك پایهٔ عرش بردوش ویست هر که که تسبیح در گیرد همه فریشتگان آسمان خاموش شوند و تسبیح خویش درباقی نهند از آن صوت نیکو و نغمتِ خوش که اسرافیل بیرون می‌دهد . و زینجافرا گذر عرش عظیم ، که مستوی بروی خدایْ جهانست ، واورا کنگرهاست که دروهم آدمی نیاید ، و قدرآن کس ندانند ، و نورآفتاب در جنب نور عرش ناپدیدست و ناچیز . این همه مخلوقات برین صفت بیافرید وهیچیز(۱) را نگفت که نیکوش صورتی‌دادم یا نیکوش آفریدم ، مگر آدمی راکـه از خاك تیره بر کشید و ویـرا بدان منزلت رسانید کهدرآفرینش‌وی گاه خود راستود و گاه ویرا : ـ خود را ، گفت «فتبارك‌اللهُ أحسَنُ الخالقین ، » و ویرا گفت « اولئك هم‌الراشدون » « اولئك خیرالبریة » ـ سبحانهسبحانه هذا هوالفضل الکبیر و الفوز العظیم . یقول تعالی «فضلا من‌الله ونعمةً والله علیم حکیم » .

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « هُوَ الَّذیأَنزَلَ عَلَیْكَ الْـکِتابَ » . او آنست کهٔ فرو فرستادبرتو این نامه ، « منهُ آیاتٌ محکماتٌ » ازوست آیتهای استوار داشته و تمام کرده ـ « هُنَّ امُّ الـکِتاب » معظم قرآن و مایهٔ دین داران و علم جویان آنست . « وَ أُخَر مُتَشابِهاتٌ » وآیتهای دیگراست که بهم‌مانند درظاهر ، وجزازیکدیگرند درحقیقت « فَأَمّا الَّذینَ فی قُلوبِهِمْ زَیغٌ » اما ایشان که در دل ایشان کژی و چفتگی(۲) است

(۱) هیچیز : همه‌جا چنین است در دونسخه .

(۲) چفتگی : ـ چفسیدن یا چسبیدن بمعنی‌میل کردن‌میباشد . چون «چسبیدن تیراز نشانه» (برهان قاطع ، طهران) .

« فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ » بر پی آن متشابه ایستاده‌اند از این کتاب ـ « رابتِغاءَ الفِتْنَةِ » جستن شور دل را و آشفتگی دین را ، « وَابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ » و جستن تاویل آن ، که تا حقیقت مرادخدای از آن چیز بدانند ـ «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ » و ندانند تأویل آن مگر خدای ـ «وَالرَّاسِخُونَ فِي العِلْمِ، يَقُولُونَ »وتمام‌دانشان که‌درعلم‌پای‌بر‌استواری دادند می گویند « آمَنَّا بِهِ » بگرویدیم بانچ خدای فرو فرستاد ـ « كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا » همه از نزدیك خدای ماست . . « وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ(٧) » و حق‌در نیابد و پند نپذیرد مگرخداوندان‌مغز .

« رَبَّنا » خداوندما ! « لاتُزِغْ قُلوبَنا » مجسبان(١) دلهاء ما را ـ « بَعْدَ إِذْهَدَيْتَنا »پس آنکه راه نمودی‌مارا ـ « وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » وما را از نزدیك خود رحمتی بخش ـ « إِنَّكَ أَنْتَ الوَهّابُ(٨) » توئی که توئی خداوند فراح بخش نیکو دار .

« رَبَّنا ! » خداوند ما ، « إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ » توئی فراهم آرندهٔ مردمان ـ «لِيَوْمٍ لارَيْبَ فِيهِ » روزی را که دربودنِ آن روز گمان نیستْ ، « إِنَّ اللَّهَ لايُخْلِفُ الْمِيعادَ(٩) » که خدای‌خلاف نکند هنگامی که نامزد کند یا وعدهٔ که دهد .

النوبة الثانية

قوله تعالی « هوالذی أنزَلَ عَلَيْكَ الكتابَ » يعنی : الفرآن « مِنْهُ » ای مـن القـرآن « آيـاتٌ محكماتٌ » ای متقنات مبينات مُفَصَّلاتٌ لا اشكال فی لفظهن و ظاهرهن، يعمل بهنّ ـ ميگويد : اين قرآن بعضی‌محكمات است وبعضی‌متشابهات . محكمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نبود ، نسخ از آن باز گرفته‌اند و معارضه از آن باز گردانیده ، و اختلاف را در آن حاجت بتکلفِ نظر نباشد ، از آنك روشن و پیدا و ظاهر بود ـ وآن فرائض و حدود است ، امر و نهی ، وحلال و

(١) مجسبان : ـ از چسبیدن است یعنی : منحرف مگردان .

حرام . و معظم قرآن و اصل قرآن آنست ، چنان که گفت « هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ » أُمّ هرچیز معظم آنست که قوام آن چیز بدانست ـ و از سر جانور أُمّ آنست که زندگانی آدمی در بقاء آنست ـ و گفته‌اند : هن أمّ الکتاب ـ ای : « أمّ کل کتابٍ أنزلَه‌الله علی کل نبيٍ فیهن کلّ ماأحلّ و کل ما حَرَّم » میگوید ـ این آیات‌محکمات که درین قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدای‌اند که پیغامبران را داد، یعنی که همه رابیان حلال وحرام وفروض وحدود کردیم و روشن گفتیم . **ابن‌عباس** گفت : ـ آنست که درسورة‌الانعام بسه‌آیت بیان کرد : ـ « قل‌تعالوا اتل ماحرّم ربکم علیکم » الی آخر الآیات الثلاثِ ـ ونظیرآن درسوره بنی‌اسرائیل است « و قضی ربك أَلاّ تعبدوا إِلاّ إِيّاه » الآیات ـ

« و أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ » أُخَرُ جمع أُخریٰ است ـ میگوید : متشابهات است درین قرآن . ومتشابهات آنست که بچیزی ماند در ظاهر و که جز از آن باشد درحقیقت، چنـان که میگوید « وَ إذا أَرَدنا أَنْ نُهلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُترِفيها فَفَسَقُوا فِيها فَدَمَّرناها تَدمِيراً . » ودرآیتی دیگر گفت « إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإحْسانِ وَ إِيتاءِ ذي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الفَحْشاءِ وَ الْمُنْـكَرِ » ظاهر این هردوبدان ماند که آن‌جا بفسق می‌فرماید و این جا نهی ازآن می کند ، تا آنگه که عالِم بیان کند و گوید معنی آیت آنست که : امرناهم بالطاعةِ فخالفوا و فسقوا .

قتاده و ربیع و ضحاك و سدی گفتند : محکمات ناسخات است که‌موجب عمل است ، ومتشابهات‌منسوخات‌است که ایمان‌آوردن بدان‌واجب‌است ، اماعمل‌بدان نیست . **ابن زید** گفت : محکمات قصص‌انبیاء است ، که رب‌العالمین آنرامفصل ومبین کرده‌درقرآن ، قصه **نوح** دربیست وچهارآیت ، قصه **هود** در ده آیت ، قصه **صالح** در هشت آیت ، قصه **لوط** در هشت‌آیت ، قصه **شعیب** در سیزده آیت ، قصه **موسی** در آیـات فراوان ، و ذکر **پیغامبر** ما (ص) در بیست وچهار آیت باز گفته ، وفضل

و شرف وی درآن مبین کرده. و متشابهات آنست که درین قصه‌ها مکرر می‌شود. چنانکه در قصه نوح گفت «قلنا احمل» جایْ دیگر گفت «فاسلك فیها» و عصاء موسی را گفت «فَإذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعی» جایْ دیگر گفت «فَإذا هِيَ ثُعبانٌ مُبينٌ».

و گفته‌اند که محکمات آنست که علما را دریافت معنی آن هست و برتأویل آن رسند، ومتشابهات آنست که علم آن جز الله نداند، چنانکه وقت خروج **دجال** و نزول **عیسی**، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قیامت برخواستن، و مانند این که الله بدانستن آن مستأثر است، و خلق را بران اطلاع نه، وجز ایمان آوردن بدان کس را درآن نصیب نه.

وبروایتی دیگر از **ابن عباس** متشابهات آنست که تشابهت علی‌الیهود، وهی حروف التهجی فی اوائل السُّوَرِ. و اصل این قصه آنست که قومی جهودان چون **کعب اشرف و حیی اخطب** و همسران ایشان آمدند بنزدیك رسول ص و گفتند «بما رسید که در جملهٔ آن چه برتو فرو فرستادند «الم» است، و اگر این حق است پس ما مدت ملك امت تو می‌دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بـود، بیش از هفتاد و یك سال نخواهد بود» ـ و این تأویل که نهادند ازشمارِ جُمَلْ بر ـ گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و میم چهل. مصطفی ص گفت پس ازین بیشترهست «المص». ایشان گفتند «ص» نود باشد پس صد وشصت ویکسال‌خواهد بود. ایشان گفتند: مانند این دیگرهست؟ مصطفی‌ص گفت: «الـر». ایشان گفتند: اکنون دویست و سی و یکسال خواهد بود مصطفی گفت ازین بیشتر هست «المـر». ایشان گفتند: این بسیار بیفزود دویست و هفتاد و یکی باشد و این‌برما مشتبه شد ندانیم آن بیشتر گیریم یا کمتر؟ ما خود بتو ایمان نخواهیم آوردن. پس رب‌العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: «هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب و أُخرمتشابهات» یعنی إشْتَبَهَ علی الیَهُودِ بِما أَوَّلُوا الْحُرُوفَ

عَلي حِسابِ الجمَل ».

اگر کسی گوید چه فایدت راست متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکمات نبود؟ جواب آنست ـ که تشریف و تخصیص علما را، تا بمنقاش فهم معانی دقیق از آیات استخراج میکنند، وبدان معنی از عامه خلق متمیز میشوند، ونیز مستحق ثواب اخروی میگردند، بآن که دران استنباط خاطر و فکرت خویش را می‌رنجانند، و اگر همه محکمات بودی حاجت بتکلف نظر واتعاب فکرت نبودی، وآن ثواب حاصل‌نیامدی. معنی‌دیگر آنست که دانایان‌چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی‌آن عاجزشوند نقص‌خویش ببینند وعجز خویش بشناسند وآنکه درراه بندگی راست‌تر روند، که بندگی عجزخودشناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن.

« فَأَمّا الَّذينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ » معنی زیغ آنست که ازراه استقامت بایك‌سوی چسبد[۱]. یقال « زاغ القلب، و زاغتِ الشمسُ من کبدالسَّماء » و منه قوله: « فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم ». میگوید ایشان که در دل زیغ دارند همواره برپی‌متشابهات باشند، یعنی کافران ومنافقان وجهودان که طلب مدت ملك این‌امت ازحساب جمل استخراج میکنند.

و جماعتی از مفسران گفتند مراد باین همه مبتدعان‌اند که عائشه گفت: رسول خدا هرگه که این‌آیت برخواندی گفتی: « اذا رأیتم الذین یجادلون فیه فهم‌الذین عنی‌الله عزوجل فاحذروهم ولاتجالسوهم. »

« فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه » ای تشابه لفظه، و اشکل معناه وهو صحیح فی نظمهِ و تألیفهِ. پس خبرداد که چه معنی را برپی متشابه باشند

(۱) چسبیدن یا چفسیدن، بمعنی انحراف و میل کردن. (برهان قاطع ـ چاپ طهران ص ٦٣٦.

و گفت : « ابتغاءَ الفتنةِ » ای ابتغاء التکذیب ـ وقیل ابتغاءَ الشُّبُهات و اللَّبس لیضلُّوا بها جُهالهُم . میگوید آن را متشابه جویند تا بدروغ دارند ، یـا جهال را اندران در شبهت افکنند ، ودین برضعیفان بشورانند . « وَ ابْتغاء تَأویلِهِ » وتأویلی بر آن متشابه نهند تا حقیقت و مرادالله ازان بدانند ، و هر گز ندانند که الله گفت : « وَما یَعْلَمُ تَأویلَه إلّاالله . » تأویل بر لفظ تفعیل‌است ، ومراد بآن مُتَأَوَّل‌است ، همچنان که تنزیل در صدر سورةالزمر مراد بآن مُنَزَّل است ـ نه‌بینی که جایْ دیگر گفت « یوم یاتی تأویله » ای یَأتیْ مُتَأَوَّله و مآلَه یعنی آنچ عاقبت معنی درآخر باآن آید .

وفرق میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم نزول وشأن و قصهٔ آیت‌است ـ و این جز بتوقیف و سماع درست نیاید ، و نتوان گفت الّا بنقل و اثر و تأویل حمل آیت است برمعنی که احتمال کند ، واستنباط این معنی برعلما محظورنیست بعداز آن که موافق کتاب و سنت باشد .

استعمال تفسیر یادر الفاظ غـریب باشد چنانکه ـ بحیره و سائبه و وصیله ، یا در سخن مُوجَزْ باشد که حاجت بشرح دارد چون « اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة» یا سخنی که قصهٔ در آن تعبیه باشد و تا آن قصه بندانند آن سخن متصور نشود ـ چنان که گفت : «انّما النَّسِئی زیادةٌ فی‌الکفرِ » .

اما استعمال « تأویل » گاه برسبیل عموم بود ، گاه برسبیل خصوص . چنانکه « کفر » گاه در جحودمطلق کار فرمایند و گاه در جحودباری جل ثناءُهُ علی ـ الخصوص ، و چون « ایمان » که گاه در تصدیق مطلق کار فرمایند و گاه درتصدیقِ دین حق علی‌الخصوص .

وهم ازتأویل‌است لفظی‌مشترك میانِ معنیهای مختلف ، چنان که لفظ «وجد» کار فرمایند هم در« جدة » وهم در« وجد » وهم در« وجود » . هم از تأویل است آنچه رب العالمین گفت : « لاَ تُدْرِکُه الْأَبْصارُ » میان علما اختلاف است کـه این

بصرعین است یا بصرقلب .

« وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ » . این ابتداء سخن است ، کـه بر « إِلَّا اللّٰه » وقفی تمام است· میگوید که راسخان درعلم از دانش تأویل نومیدند . و دلیل بر آن قرائت **ابی کعب** است ـ و درمصحف **انس و بوصالح** . « و ابتغاء تأویلهِ ـ و مالهم بتأویله من علم إن تاویله إلّاعنداللّهِ » . **عمر عبدالعزیز** هر گاه که این آیت بر ـ خواندی گفتی : انتهی علم الراسخین فیالعلم بتأویل القرآن الیٰ ان قالوا « آمنا بهِ کل من عند ربنا » .

ابنعباس گفت رسوخ ایشان و ثبوت ایشان درعلم آنست که گفتند « آمنّا بهِ کُلٌّ منعند ربّنا »ـ همانست که عائشه گفت « مِنْ رسوخِ علمهم الایمانُ بمحکمهِ و متشابههِ و ان لم یعلَموا تأویلَه » ـ از مصطفي(ص) پرسیدند که راسخان درعلم کداماند ؟ گفت « مَنْ بَرّتْ یمینُه و صَدَقَ لِسانُه ، واستقام قلبُه و عَفَّ بطْنه وفرجه، فذلك الراسخُ فیالعلمِ » . و گفتهاند تقوی باید باحق وتواضع باخلق ، و زهد بادنیا، و مجاهدت بانفس تـا از راسخان در علم باشی . این راسخان درین آیت همایشاناند که دران آیت گفت : « لکنّ الراسخون فیالعلم منهم » . پس معنی هردو آیت آنست که راسخان درعلم میگویند : ما بگرویدیم بانچه اللّه فروفرستاد ، کلٌّ مِنْ عِنْد ربنا دریافته و نا دریافتهٔ ما ، همه پاکست و راست ،و از نزدیك خداوند ما جلّ جلاله .

مذهب اهل سنت وتسلیم ، وراسخان درعلم ، وثابتان در ایمان ، وجمهوراهل اثبات و جماعت آنست که نا معقول قبول کردن بتسلیم درستآید ـ و اهل تکلف و کلام میگویند که معقول بقبول درستآید .

« وَما یَذَّکَّرُ » ای وما یتذکر وَما یَتعظُ بالقرآن الّا اُولواللُّبِّ والحجی . میگوید جز خردمندان پند نپذیرند باین قرآن .

آنکه در آموخت رهیگان خود را تا گویند « رَبَّنا لاٰ تُزِغْ قُلوبَنا » ـ این

آیت رد قدریانست . ووجه دلیل اهل سنت ورَدّ ایشان درآن روشنست و ظاهر، که اضافت ازاغت وهدایت بکلیت باخداست ، وخلق درآن مجبورند ومقهور . میگوید خداوندِما ! دلهای‌ما ازدین حق ، و راه استقامت ، وسنن صواب بمگردان ، چنانکه دلِ جهودان ، و ترسایان ، ومبتدعان که در دل زیغ دارند بگردانیدی . مصطفی ص این دعا بسیار کردی که : « یا مقلّب القلوب ! ثبت قلبی‌علی دینك » ـ یاران گفتند یا رسول‌الله ـ می‌بترسی برما وبر دین ما ؟ پس از آنکه ایمان آوردیم بتو ، و ترا استوار گرفتیم بدانچه گفتی و رسانیدی از کتاب و دین وشریعت ؟ مصطفی ایشان‌را جواب داد که « إنَّ قلوب بنی‌آدم کلها بین اصبعین من اصابع‌الرحمن ، یُقیمُه إنْ شاء ویزیغه إنْ شاء ، والمیزان بیدالرحمن یرفع أقواماً و یضع آخرین الی یوم‌القیامة ». و روی انه قال ص : انّ قلب ابن‌آدم مثل‌العصفور یتقلب فی‌الیوم سبع مراتٍ ـ و عن ابی موسی قال : إنَّما سُمّي القَلبُ لتقلبه ، و انما مثل‌القلب مثل ریشةٍ بفلاةٍ مِن الارضِ .

و گفته‌اند در معنی « ربنا لاتزغ قلوبنا » ای لا تفعلْ بنا من الاکرام مایُؤدی إلی الزیغ ـ فکان الازاغةُ اعطاء الخیراتِ الدنیویّةِ المثبطةِ عن الخیرات الاخرویةِ المشارالیه بقوله : « ولو بسط اللهُ الرزاق لعبادِه لَبَغَوا فی الارضِ » . ولهذا قال علی علیه‌السلام : من وَسَّعَ علیهِ دنیاه و لم یعلَمْ انّهُ مَکَربِهِ فهو مَخدوعٌ عن عقلِهِ .

« وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » : رحمت ایدر ثباتست برصواب ، و عصمت از ریبت . و فائده « مِنْ لَدُنْكَ » آنست که عطاء بردوقسم است ـ یکی عوضِ طاعات و اعمال ، و یکی بی عوض بتبرع و تفضُّل . این کلمه تنبیه است مر بنده را تا بداند که عطاء إلٰهی نه برسبیل جزا و عوض اعمال است ، بلکه همه فضل و رحمت اوست مصطفی‌ص گفت « سَدّدُوا وَقارِبُوا و ابشروا فإنّه لن یُدْخِلَ الجنّةَ احداً عملُه » قالوا

ولاانت ؟ یا رسول‌الله ؟ قال « وَلاأَنا إلّاأَنْ یَتَغَمَّدَنی‌اللهُ مِنهُ بِرَحْمَتِهِ » ـ روایت است از عائشه که گفت مصطفی ص هر که که از خواب بیدار شدی در شب این چند کلمه بگفتی : « لا إلـه إلاأَنت إنّی استغفرك لذنبی ، و اسألك رحمتك ، أَللّهمّ فزدنی علماً ، ولا تزغ قلبی‌بعد إذ هدیتنی ، وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ رحمةً ، انّك انت‌الوهاب » .

« ربّنا إنك جامع النّاسِ لیومٍ » یعنی‌یوم القیامة بحشرهم و نشرهم وحسابهم و جزائهم ـ جامع نامیست از نامهای خداوند عزوجل ، این جا بمعنی حشر و نشر و قیامت است ـ یعنی که آن روزخلق را باهم آرد ، وحساب کند ، وجزاء کرداردهد این معنی را فریشتهٔ گفت ببعضی آدمیان : « خُلِقْتُمْ لِأَمرٍ عَظِیمٍ » این آفرینش شما مردمان نه ازگزاف وبازی است ـ « أَفَحَسِبتم انّما خلقناکم عبثاً ؟» بلکه کاری‌عظیم راست ، وآن حشر ونشر وثواب و عقاب است ـ واین وعده حق راست است وبودنی ـ چنانکه گفت عزوجل : « إلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً ، وَعْدَ اللهِ حَقّاً » و ازان گفته و وعده که داده باز پس‌نیاید و خلاف نکند که گفت « إنَّ اللهَ لا یُخْلِفُ المیعادَ » .

النوبه الثالثه

« قوله ـ « هُوَالّذی أَنزَلَ عَلَیْكَ الـکِتابَ » . هُوَ نه نام است نه صفت ـ اما اشارتست فرا هست ، یعنی که خداوندِ ما هست و بودنی و بوده ، برمکان عالی و در صفات‌متعالی ، **شریح** عابد گفت : درویشی‌را دیدم درمسجد حرام که خدایراعزوجل می‌خواند که « یامن هوَ هوَ ! یامن لاهو إلّاهو ! اغفرلی » گفتا : هاتفی آواز داد که ای درویش بآن یکبار که نخست گفتی ترا چندان ثوابست که فریشتگان تابقیامت می‌نویسند .

هُوَ دو حرف است « ها » و « واو » و مخرج « ها » آخر حلق است ـ و مخرج « واو » اول حلق . اشارت میکند که درآمدِ این حروف باول از اوست ! و

باز گشت آن در آخر باوست ! منه بدأ واليه يعود . و گفته‌اند که اشارت بمخلوقات و مکونات است ، که درآمد هرچیز در بدایت از قدرت اوست ، وباز گشت همه‌در نهایت با حکم اوست .

درویشی را درحال وله پرسیدند که « ما إسْمُكَ ؟ » جواب داد که « هُوَ » ـ گنتند از کجا می‌آئی ؟ ـ گفت « هُو » ـ گفتند چه می‌خواهی ؟ گفت « هُو» ـ گفتند : لعلّك تريدالله ؟ مگربآنچه میگویی‌اللّٰه‌را میخواهی؟ درویش که نام اللّٰه‌شنید جان خویش نثار این نام کرد ، و از دنیا بیرون شد .

نـام تو بصد معنيٍ نقّـاش نگـارند
بر یاد تـو و نـام تو می جان بسپارند
بر بوی وصال تو همی جـان بفشانند
وز وصف تو در دست بجز عجز ندارند

قوله تعالی . « مِنْهُ آياتٌ مُحكَماتٌ هُنَّ إمُّ الـكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ » دو قسم عظیم است از اقسام قرآن : یکی ظاهرروشن ، یکی‌غامض مشکل ، آن ظاهر ، جلال شریعت راست ، و این مشکل جمال حقیقت راست ، آن ظاهر بآنست تا عامهٔ خلق بدریافت آن و عمل بدان بناز و نعمت رسند . و این مشکل بآنست تـا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار بآن براز ولی نعمت رسند . وازآنجا که نعمت وناز است تاآنجا که اُنس وراز است بسا نشیب وفراز است ، وازعزت‌آن حال و شرف آن کار پردهٔ غموض وتشابه ازآن برنگرفت ، تا هرنامحرمی درین کوی قدم ننهد ، که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوك بود .

رو گرد سراپردهٔ اسرار مگرد کوشش‌چه کنی که نیستی مرد نبرد
مردی باید زهر دو عالم شده فرد کو جرعه دُرد دوستان داند خورد

قوله : ـ « رَبَّنا لاتزغْ قُلوبَنا بَعْدَ إذ هَدَيْتَنا . . . » الايه ـ حين صدقوا

فی حسن الاستغاثه أمدّوا بانوار الکفایة . بادل صافی ، و وقت خالی ، و زبان بذکر حق جاری ، تیردعا سوی نشانه اجابت شود لامحاله ، لکن کار درآنست که تا این صفا و وفا و دعا کَیْ مجتمع شوند ، وچون برهم رسند ! معنی آیت این دعاست کـه : بار خدایا شور دل و زیغ از دلهای ما دور دار ، و ما را بر بساط خدمت برشرط سنت پاینده دار . « وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » وآنچه دهی خداوندا بفضل ورحمت خویش ده ، نه جزاء اعمال و عوض طاعات را ! که اعمال وطاعات ماشایسته حضرت جلال تو نیست ! و آنرا جزمحو کردن وباچشم نیاوردن روی نیست .

پیری گفت ازپیران طریقت که : زهرهای رهروان واصحاب طاعات آب گشت ازبیم این آیت ، که : « وقدمنا الی ماعملوا من عملٍ فجعلناهُ هباءً منثورا » . ومرا ازهمهٔ قرآن بااین آیت خوش افتادی هست ، گفتند : این چه معنی دارد ؟ گفت : تا از این اعمال ناپسندیده و طاعات ناشایسته بازرهیم ، ویکبارگی دل درفضل ورحمت او بندیم .

قوله تعالی : « رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فيه » جمع کنندهٔ خلق و باهم آرنده اوست ، یکی امروز ، یکی فردا ، امروز دوستان خود را جمع می کند بربساط ولایت و معرفت ، و فردا همه خلق را جمع کند بربساط سیاست و هیبت . امروز جمع اسراراست مکاشفه جلال وجمال را ، وفردا جمع ابشارست مقاسات احوال و اهوال رستاخیز را . نص صریح بهردو نـاطق است . اما جمع اسرار را درین سرای حُکم **مصطفی ص** گفت : یا معشرالانصار أَلم آتکم و انتم ضلالٌ فهداکُم الله بی ؟ قالوا بلی یارسولَ الله . قال أَلم آتکم و انتم اعداء فالّف الله بین قلوبکم بی ؟ قالوا بلی یا رسول‌الله ، قال أَلم أتکم و انتم متفرقون فجمعکم الله بی ؟ قالوا بلی یارسول‌الله . وجمع اشباح وابشاردر قیامت آنست که **مصطفی ص** گفت باسناد درست : « یَجمع الله الاولین والاخرین لمیقات یوم معلوم اربعینَ سنة شاخصة ابصارهم الی السماء وینتظرون

فصل‌القضاء ، قال : وینزل‌الله تعالی فی ظُلَلٍ من‌الغمام من‌العرش الی‌الکرسی‌ثمّ ینادی منادٍ : ایهاالنـاس ! أَلم ترضوا مِن رَبّکم‌الّذی خلقکم و رزقکم و أمرکم ان تعبُدوه ولاتشرکوا بهِ شیئاً ان‌یولّی کلّ انسانٍ ماکان یتولّی ویعبد فی‌الدنیا ؟ الیس ذلك عدلا مِن ربکم ؟ قالوا بلی . فینطلقون فیمثل لهم اشباهُ ماکانوا یعبدون ، فمنهم من ینطلق الی‌الشمس ومنهم من‌ینطلق إلی‌القمر و إلی‌الاوثان من‌الحجارة ، واشباه ما کانوایعبدون . ویمثل لمن کان یعبد **عیسی** شیطانَ عیسی و یمثل لمن کان یعبدُ **عزیر** شیطانَ عزیر ، ویبقی **محمد** ، امته . قال‌فیمثل الرب عزوجلّ فیأتیهم ، فیقول : مالکم‌لاتنطلقون کما انطلق‌الناس؟ فیقولون : بیننا وبینه علامةٌ فاذا رایناه عرفناه . فیقول: ماهی ؟ فیقولون یُکشف عن‌ساقه فعند ذلك یکشف عن ساقه . . . » وذکر الحدیث بطوله

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « إِنَّ الّذینَ کَفَرُوا . . . » . ایشان که کافر شدند (و نعمت خدای برخود بپوشیدند) « لَنْ تُغنَی عَنهُمْ أَموالُهم ولاأَولادُهُمْ مِنَ‌اللهِ شَیْئاً » بکارنیاید وسود ندارد ایشانرا مالهای ایشان ونه فرزندان ایشان بنزدیك خدا هیچیز ، « و أُولٓئكَ هُمْ وَقودُ النار [۱۰] » وایشان آنند که بایشان‌آتش افروزند (فردا .)

« کَدَأْبِ آلِ فِرْعَونَ » همچون عادت وشأن آل **فرعون** « وَالَّذینَ مِنْ قَبلِهِمْ » و ایشان که پیش از ایشان بودند ، « کَذّبوا بِآیاتِنا » دروغ گرفتند سخنان ما ، « فَأَخذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ » تا پس فرا گرفت خدای ایشانرا بگناهان ایشان ، «واللهُ شدیدُ العِقابِ [۱۱] » و خدای سخت عقوبتست (و سخت گیر .)

« قُلْ لِلّذینَ کَفَرُوا » (جهودان‌ومشرکان) را گوی« سَتُغلَبونَ » آری‌بازمالندشما را ایدر (وباز شکنند) وَ تُحشَرونَ‌إِلی جَهَنّمَ » وفردا شما رابسوی دوزخ انگیزانند

« وَبِئْسَ المِهادُ[۱۲] » وبد آرامگاههائی است (دوزخ دوزخیان را .)

« قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ » شمارا شگفتی‌بود (سخت نیکو)« فی فِئَتَيْنِ الْتَقَتا » دو گروه که هم‌روی شدند وهم‌دیدار ، « فِئَةٌ تُقاتِلُ فی سَبیلِ اللهِ » یك گروه کشتن‌می کردند در پیدا کردن راه بخدای . « وَأُخْرىٰ كافِرَةٌ » ودیگر گروه کافران بخدا ، « يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ » (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می‌دیدند بشماردوبارچندخویشتن . « رَأْيَ العَيْنِ » بردیدار چشم آشکارا « وَاللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ » و خدای نیرو میدهد اورا که خواهد بیاری دادن خود ، « اِنَّ فی ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ[۱۳] » درآنچه شما دیدید عبرتی است بینایان (وخردمندان) را .

النوبة الثانية

قوله تعالى : إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا » الآیه . . . مشرکان قریش و جهودان **قریظه** و **نضیر** در رسول خدا بدرویشی و بی فرزندی بغمز می‌دیدند ، و بمال و فرزندان خویش‌می‌نازیدند ، ودرآن‌باوی‌مکاثرت می‌ساختند ، این جواب ایشانست ، میگوید « لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللهِ » أی ـ عندالله ، شیئاً . وقیل : من‌عذاب‌الله شیئاً . فردا ایشانرا آن مال وفرزند بکار نیاید بنزدیك خدا ، وعذاب خدا از ایشان ازهیچیزباز ندارد ، « وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النار » ، این‌همچنانست که گفت : « وَقُودُها النّاسُ و الحجارة » . وَقود ـ بنصب واو آن چیز است که بآن آتش افروزند ، ازهیزم وجز آن ، و وُقود بضم واو و وقد افروختن آتش است همچون ایقاد . « كَدَأْبِ آلِ **فرعون** » دأب نامی است عادت را ، مراد بآن‌سان وصفت است ، یعنی همچون سان وصفت آل فرعون » . واین کاف را سه‌وجه است : یکی آنست که ـ هُم وَقُودُ النار كداب آل فرعون ، این داب باناپیوسته ، واین آل فرعون مضاف باهم ، میگویداین مشرکان قریش وجهودان هیزم دوزخند چون آل فرعون . آنگه ابتدا کرد و گفت : «وَالَّذينَ من‌قبلهم » این‌هم مشرکان قریش‌اند و ـ هُم ـ آل‌فرعون ، میگوید : وایشان

که پیش‌ازایشان بودند ، و آن قوم **نوح**‌اند و**عاد و ثمود** . « کذّبوا بآیاتنا » . دیگر وجه « هم وقودالنار کدأب آل فرعون والذین من قبلهم » میگوید ایشان هیزم دوزخ‌اند چون آل فرعون وچون ایشان که پیش ازایشان بودند تاآنجا که سخن پیوسته . آنگه‌آل فرعون راگفت وایشان که پیش ازیشان بودند« کذبوا بآیاتنا » وجه سدیگر : برنار وقف است آنگه إبتدا کرد کداب آل فرعون و سخُن پیوسته تا بذنوبهم . می گوید : چون آل‌فرعون وایَشان که پیش‌ازیشان بودند دروغ‌شمردند سخنان ما تا اللّٰه ایشانرا فراگرفت . همانست که جای دیگر گفت وکُلَّا أَخذنا بذنبه و ذنب وجرم متقاربند ، لکن جرم چون نتیجه وثمره اکتسابست از اجترام ثمره گرفته‌اند و ذَنْب‌چون عاقبت وآخرفعل‌است که بوی می‌باز گردداز ذَنَبْ گرفته‌اند همچنین عقوبت ازان عقوبت نام کرده‌اند که‌آن عاقبت بدکارست برعقب بد کردن‌او، و تعقیب برپی کاری یا کسی رفتن وایستادن بود . « لَهُ مُعَقِّبات » از آنست . وتعقیب نیز چیزی بپس بازبردن بود ـ لا مُعقّب لحکمِه ـ ازآنست ، یعنی که بازپس برنده نیست حکم‌اللّٰه را ، وازآنست که مرتدرا گفت ـ «أنقلبتُم علی أَعقابکم » که‌ازسوی عقب باز می گردد . وعقاب و معاقبه هردو مصدراند عقوبت کردن را ، « واللّٰه شدید العقاب » یعنی . إذا عاقَبَ ، میگوید خدای سخت عقوبتست هر گه که عقوبت کند ، وسخت گیر است اگر گیرد .

« قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا . . . » این کافران مشرکان **مکه**‌اند و جهودان **مدینه** ، « سَتُغلبونَ و تُحشرونَ إلی جهنَّم » ـ **حمزه و کسائی** هردو کلمه را بیا خوانند ، باقی همه بتاء مخاطبه خوانند . ایشان که بتاء مخاطبه خوانند معنی خود ظاهراست و ایشان که بیا خوانندآنرا دووجه است : یکی‌آنست ـ که «أَلّذین کفرواسیغلبون ویحشرون فقل‌لهم » ـ می گوید ایشان که کافر شدند ایشان را اینجا باز شکنند و فردا بدوزخ رانند ، و فرا ایشان گو که چنین خواهد بود . وجه دیگر « قل للذین

کفروا» یعنی - الیهود . سیغلبون یعنی - کفار مکه ، فرا کافران اهل **توریت** گوی: که این مشرکان قریش که دشمنان منند ایشانرا بازخواهندشکست امروزه دردنیا ، وبدوزخ خواهند راندفردا بقیامت . واین شکستن روز **بدر** است که مسلمانان کافران را بکشند وبهزیمت کردند . **مصطفی ص** آن روز که این آیت آمد کافران را گفت: « إِنَّ اللهَ غالِبُکُم وَحاشِرُکُمْ إِلیٰ جَهَنَّمَ » ـ واین آیت دلیلی روشنست برصدق نبوت **مصطفی** و صدق سخن وی که پیش از آن خبر باز داد که مسلمانان را غلبه وقوت خواهد بود بر کافران یعنی روز **بدر** ، وهمچنان بود که وی گفته بود وخبرداده .

قول **ابن عباس** آنست که « قُل للذین کفروا » این کافران جهودان مدینه‌اند و قصه آنست که چون مشرکان قریش **ابوسفیان بن حرب** و اصحاب او روز **بدر** بهزیمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانان‌را قوت و نصرت بود جهودان مدینه گفتند : « هذا واللهِ النَّبِیُّ الاُمیُّ الَذی نَجده فی کتابنا **التوریة** بنعتهِ وصفته ومبعثه وانه **لاتُرَدُّ له رایةٌ** » گفتند والله که آن پیغامبرست که ما نام وصفت ومبعث وی‌در کتاب خویش یافته‌ایم ، ودانسته که ویرا برهمگنان غلبه و قوتست ، و عَلَم نبوت وی آشکارا . وبران بودند که اتباع وی کنند و بوی ایمان آرند ، پس قومی ازیشان گفتند : این‌چه تعجیل است ؟ بگذارید تا وقعهٔ دیگر بیفتد میان وی ومیان‌دشمنان وی ، اگراورا دست‌بود وبه‌آید درآن وقعه ، پس‌همه بوی‌ایمان آریم ، نه بس‌برآمد تا وقعهٔ **احد** بیفتاد ، و مسلمانان بهزیمت شدند چنانکه قصه است . آن جهودان باز بشك افتادند . شقاء ازلی و حکم إلهی بکفر ایشان در رسید ، و ایشانرا از آن گفت و همّت بازپس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد ، و عهدی نیز که داشتند با رسول خدا آن عهد بشکستند ، و **کعب اشرف** که سرایشان بود و با شصت سوار سوی **مکه** شد وبا کافران مکه درعداوت **مصطفی** راست‌شد وبرین اتفاق کردند که کلمه‌شان یکسان باشد ، ودرمخالفت موافقتی‌نمودند و عهدی بستند ، و **بمدینه** باز

آمدند. پس رب العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ.» «وَ بِئْسَ الْمِهادُ». أي وبئس الفراش من النار. يقول بئس ما مهّدوا لانفسهم، بدآرامگاهی که خود را ساختند وتوختند دوزخ جاودان و آتش سوزان.

«قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ» ای – بيانٌ و عبرةٌ و دلالةٌ على صدق ماقلتُ لكم ستغلبون. می گوید: ایشانرا گوی که نشان وبیان و دلیل صدق آنچه من گفتم که سَتُغلبون – آنست که دو فِرْقت برهم رسند روز **بدر** جنك را و کوشش را، يك فرقت مسلمانان ویك فرقت کافران. مسلمانان سیصد وسیزده بودند از ایشان هفتاد وهفت **مهاجران**، دویست وسی وشش **انصار** صاحب رایت رسول خدا و مهاجران **علی بن ابی طالب ع** بود. وصاحب رایة انصار **سعد بن عباده**، وهفتاد شتردرلشکر مسلمانان بودند و دو اسب، یکی آنِ **مقداد بن عمرو** و یکی آنِ **مرثد بن ابی مرثد**. و شش دِرع بـا ایشان بود، و هشت شمشیر، و از مسلمانان آن روز بیست و دو مرد شهید گشتند چهارده از مهاجر وهشت از انصار. و فرقت دیگر کافران مکه بـودند، رئیس ایشان **عتبة بن ربیعة بن عبدشمس**، ودر لشکر ایشان صدتا اسب بود، ونهصد و پنجاه مـرد جنگی، سه چندان عدد مسلمانان بـودند. امّا رب العالمین گفت: «يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ» این گروه مسلمانان کافران را بشمار دوبار چند خویشتن دیدند چون چشم برایشان افکندند. یعنی که الله ایشانرا چنین نمود تابرایشان چیره شوند وباز نشکنند، ومسلمانان را آن آیت دیگر: «وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِأَتَيْنِ» معلوم شده بود که مردی ازیشان با دومرد کافر برآید وغلبه کند. پس رب العزة کافران را اگرچه سه بار چند مسلمانان بودند دوبار چند ایشان نمود ومسلمانان نیز بچشم کافران اندك نمود چنان که آنجا گفت: «وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ» این بآن کرد تا دلهای مسلمانان قوی باشد و گوش بغلبه ونصرت دارند، وکلمه حق

را بکوشند، وچنان کردند ورب‌العالمین مسلمانان را آن روز بر کافران نصرت‌داد .

« یَرَوْنَهُمْ » بتا قرائت **نافع ویعقوب** است ، باقی بیا خوانند ، و قرائت **یا** ظاهرترست ومعنی آن روشن‌تر، وچون بتا خوانی - با - لکم - شود . میگویدایشانرا می‌دیدند یعنی کافران را دوبار چندایشان . ای مثلَیهِم . در هردو قرائت که‌ترونهم خوانی یا یرونهم این‌ها و میمِ مثلیهم با مسلمانان شود . « رَأْيَ العَيْنِ » نامی است عیان را ، و برأی‌العین و مرتای‌العین همچنان ،

« والله یؤید بنصره من‌یشاء » ـ نصرت مؤمنان را از جهت خداوند عزوجل بردو وجه است : یکی نصرت دادن از روی حجت وقد فعل ، و این نصرت بحمدالله ظاهرست و آشکارا ، وحجت براعداء‌دین روشن است و لازم . وجه دیگر نصرت مداولت و غلبه است ، آن مداولت که رب‌العالمین گفت : « و تلك الایام نداولُهابین الناس »این‌نصرت‌است که مسلمانان ازالله می‌خواهند که فانصرنا علی‌القوم‌الکافرین . » واین نصرت است که خدای ، تعالی مومنان را وعده داد گفت : « و کان حقاً علینا نصرالمؤمنین » جای دیگر گفت : ألاَ اِنَّ نصرَالله قریب . » « نصرمن‌الله وفتح قریب.» « والله یؤیّد بنصرهِ من یشاء . » همان نصرت مداولت است . امیرالمؤمنین علی (ع) گفت : « اِنَّ للباطِل جولِةٌ ثم یَضمحل » اوفتد گاه گاه که کافران برمسلمانان غلبه کنند و ایشانرا برنجانند ، امایك جوله بیش نباشد ، که باطل پاینده نبود وبعاقبت غلبه ونصرت هم مسلمانان واهل حق را باشد . چنانکه گفت ، بَل نقذفُ بالحق علی الباطل فیدمِغُهُ ، ولن‌یجعل‌الله للکافرین علی‌المومنین سبیلا . **مصطفی ص** این‌نصرت در دعاء صعفاء اَمت و اخلاص ایشان بست گفت : اِنّما ینصرُاللهُ هذهِ الاَمة لِضُعفائهم بدعائهم و اخلاصهم وصلوتهم . وقال هل تنصرون و تُرزقون اِلّا بَضعفائکم . »

آنگه گفت : « اِنَّ فی‌ذلكَ لَعبرةً لِاَولی الاَ بصار » درآنچه دیدند از نصرت مومنان با ملت‌ایشان و هزیمت کافران با کثرت ایشان ، عبرتیست خداوندان زیر کی

و خرد را. عبرت اعتبار غائب بود در حاضر: چیزی حاضر معلوم کنی درهنگام، و جای وصفت، آنکه برقیاس آن حاضر چیزی غائب معلوم کنی درهنگام وجای وصفت. و درقرآن جایها عبرت یاد کرده است، وهرجای باآن - اولوا الابصار - گفت، ازبهر آنکه قیاس کار بصیرانست، واین اَبصار اینجا عقول است. و یُقال - العبرة ما یُعبَرُبه من الجهل الی العلم، این عبرت چون معبرست: یعنی که بدان ازجهل باعلم میروند واصل آن ازعبور نهراست، ومنه. العبارة لانّها جعلت کالمَعبرِ لِتأدیة المعنی من نفس القائل الی نفس السامع.

النوبة الثالثه

قوله تعالی: «ان الّذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم» الآیه ... جلیلا! خدایا! کریما! مهربانا! که در وعید کافران مومنانرا وعده میدهد! و درذم ایشان اینان را مینوازد، میگوید: کافران را فردای قیامت مال وفرزند بکارنیاید، وایشانرا سود ندارد، یعنی که مؤمنانرا بکارآید هر که که حقوق آن بجای آرند، وآنرا دام دین خویش سازند، و سعادت ابدی بدان جویند. مصطفی ص گفت: « نعم المال الصالح للرجل الصالح، نعم العون علی تقوی الله المال» همانست که رب العالمین گفت: واتبع فیما آتاك الله الدارالاخرة » می گوید: درآنچه ترا داد ازین جهان آن جهان بدست آر! و سعادت آخرت طلب کن! و این سعادت آخرت در معرفت خدای است، و معرفت ازنور دلست، و نور دل از چراغ توحید، واصل این چراغ موهبت الهی است امّا مادّت آن از اعمال و طاعات تن است، وطاعات از قوه نفس است، و قوه نفس از طعام وشراب و کسوتست، وطعام وشراب و کسوة عین مالست. پس مال بدین تدریج سبب سعادت ابدی است. اما باید که بقدر کفایت برنگذرد، که آنکه سبب طغیان شود، چنان که گفت: « اِنّ الانسانَ لیطغی اَنْ رآهُ استغنی » وزبهر این رسول خدا

دعا کرد گفت : بارخدایا ! قوت آل محمد قدر کفایت کن ! این قدر کفایت چون برای فراغت عبادت بود خود عین عبادتست که زاد راه است و زاد راه هم ازراهست .

شیخ ابوالقاسم گرگانی را ضیعتی‌بود حلال ، که از آن کفایت وی‌در آمدی ، یك روز غله آن ضیعة آورده بودند . شیخ یك کف از آن بر گرفت و گفت : «این با توکل همهٔ متوکلان عوض نکنم» وسر این کسی شناسد که بمراقبت دل‌مشغول بود ، و داند که فراغت از کفایت چه مدد دهد رفتن راه‌را.

« اِنَّ الّذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم » الایة ... اگر هرچه خزائن زمین است و اموال دفین است کافرانرا باشد وجمله فدای‌تن خویش کنند تا خود را بآن‌باز خرند ، وازعذاب‌الله برهند ، ازیشان نپذیرند وآن انفاق‌مال‌ایشانرا سود ندارد وبکار نیاید ، خواه تا در مواساة درویشان بود ، خواه تا در مصالح عموم خلق از بهر آنکه عبادت مالی در مراتب طاعت رتبت سوّم است : نخست اعتقاد صافی باید ، پس عبادت بدنی ، پس عبادت مالی . وکافران رانه اعتقادست ، ونه عبادت بدنی پس عبادت مالی ایشانرا بچه کارآید و چه سود دارد ؟ باز بنده مومن دلی دارد معتقد ، زبانی دارد موَحّد ، ارکانی دارد مُتعِبد ، پس اگر سراعتقاد دل و ذکر زبان و تعَّبد ارکان صدقهٔ دهد ، یا بوجهي از وجوه خیرات خرجی کند ، اگرچه شبهت را درآن مدخل بود امیدست که چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود ، آنرا رَدّ نکنند . ازین عجبتر که باصفاءِ اعتقاد احکام اصول سنت اگر از اعمال خیزد ز دیوان وی چیزی برنیاید هم امید رستگاری هست . بحکم آن خبر که مصطفی‌ص گفت : « یقول‌الله تعالی قدشفع النبیون و الملائکه والمومنون وبقی ارحم‌الراحمین . قال : فیقبض قبضة او قبضتین من‌النار فیخرج خلقاً کثیراً لَم‌یعملوا خیراً .

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « زُینَ لِلنّاسِ » برا راستند مردمانرا « حُبُ الشهَواتِ . » دوستی

آرزوها (وبایستها) « مِنَ النِساءِ وَ البَنینَ » از زنان و پسران « وَالقَناطِیرِ المُقَنطَرةِ » وقنطارهای گرد کرده ،« مِنَ الذَهَبِ وَالفِضةِ» ازرز وسیم ، «وَالخَیلِ المُسَوَّمَةِ» واسبان بانگاشت (ورنگ نیکو) « وَ الاَنعامِ وَ الحَرثِ » و چهار پایان و کشت‌زار « ذلِكَ مَتاعُ الحَیوةِ الدُنیا » اینست برخورداری این جهانی « وَاللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ (۱٤) » وبنزدیك الله است مومنانرا نیکوئی باز گشتن گاه .

« قُل اَؤُ نَبِئُکُم » بگو شما را خبر کنم « بِخَیرٍ مِن ذلِکُم » به از آنچه بهره کافرانست ایدر « لِلَذینَ اتَّقَوا » ایشان راست که بپرهیزند ازشرك «عِندَ رَبِهِم» بنزدیك خداوند ایشان «جَناتٌ تَجری مِن تَحتِها الاَنهارُ» بهشتها که می‌رود زیرآن جویهای روان ، « خالِدینَ فیها » جاودان درآن « وَ اَزواجٌ مُطَهَرَةٌ » و جفتان پاك داشته (وپاك کرده) « وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ » و خشنودی وپسند از خدا ، « وَ اللّهُ بَصیرٌ بِالعِبادِ (۱۵) » وخدای بینا (ودانا)ست ببندگان خود (که هر کس بچه سزاست .)

النوبه الثانیه

قوله تعالی . «زُیِنَ لِلناسِ» این ناس کافرانند ، واین تزیین بر آراستن دنیاست در چشم ایشان ، و دریافت آن بحِسّ باشد نه بعقل ، از اینجاست که درقرآن تزیین همه دراوصاف دنیا آمده است نه در اوصاف آخرت ، وآنکه همه درحق کافران گفته که مدرك ایشان از محسوسات درنگذرد ، و ذلك فی قوله تعالی « زُین للذین کفروا الحیوة الدنیا » و جای دیگر گفت « انّ الذین لایومنون بالاخرة زَیّنا لهم اعمالهم » ، جایی دیگر اضافت تزیین باشیطان کرد گفت : « وَزَیَنَ لَهُمُ الشَیطانُ ما کانوا یَعملون »نه از آن که ازحقیقت تزیین و گمراهی‌ایشان درشیطان چیزی‌هست ، لکن‌شیطان سبب گمراهی و آراستگی‌عمل بدبر ایشان بود ، پس‌برسبیل تسبّب‌اضافت تزیین باشیطان شد ، چنان که جای دیگر اضافت اضلال با اصنام کرد « رَبِ انهن

اضللن کثیرا من‌الناس » و معلوم است که اضلال دربتان نیست ، فانّ الهادی و المُضل هوالله عزّ وجل ، لکن اصنام سبب ضلالت ایشان بودند پس برسبیل تسبب اضلال‌بانام ایشان کرده ، اینجا همچنانست « زُینَ لِلناسِ حُبُّ الشهواتِ . » معنی آنست : « زُیّنَ للناس الشهوات و حُبّبت الیهم . » شهوات آرزوی نفس است ، ولذت راندن ، وبرپی هوای خود ایستادن ، آنکه شهوات را تفسیر کرد و ابتدا بزنان کرد . فانّهن حبائل الشیطان واقربُ الی الافتتان . که این زنان دام شیطانند ، ومرد بهیچ‌چیز چنان‌زوُد فتنه نگردد که برین‌زنان . **مصطفی ص** گفت : «ماترکتُ بعدی‌فتنةً اَضرعلی‌الرجال من‌النساء . » وعجب آنست که این‌زنان را دام خواند وشیطان را دام نهنده ، پس کید دام نهنده را ضعیف گفت ، « ان کید الشیطان کان ضعیفا» و کید دام عظیم خواند : «انّ کیدکنّ عظیم »، ازبهر آنکه کید شیطان چون‌بارحمت‌خدای مقابل کنی ضعیف باشد ، و کید زنان چون باشهوت مردان ومیل ایشان مقابل کنی قوی باشد وعظیم .

« وَالْبَنِینَ » واز شهوات دنیا که مردم آنرا سخن‌دوست دارند پسرانند ، **مصطفی ص** گفت اِنّهم لَثمرة القلوب‌وقرّةالاَعین ، واِنهم مع‌ذلك لَمجنبةٌ مُنجلةٌ محزنة . ورُوی : مامن اهل‌بیت یُولَد فیهم ولدُ ذکرٌ اِلّاو اَصبَح فیهم عزٌ لم‌یکن .

« وَ الْقَناطیرِ المقنْطَرَةِ » ـ قناطیر جمع قنطارست ، ودر لغت عرب قطعی‌نیست بر کمیت وحدّ ان . جائی که گذرگاه مردم بودآنرا ـ قنطره ـ گویند وقنطار مالی باشد که گذرگاه زندگی توبود ، پس باحوال مردم بگردد همچون بی‌نیازی و توانگری ، یکی باندك مال خود را بی‌نیاز و مستغنی بیند ، یکی تا مال بسیار جمع نکند خود رابی‌نیازومستغنی‌نداند ، وجماعتی ازمفسران در ـ قنطار ـ سخن گفته‌اند و آنرا حدّی پدید کرده گفتند : ـ هزار دینار ، و گفتند : که پانصد ، و گفتند که نصاب زکوة ، آن که زکوة درآن واجب شود . و گفته‌اند که پری پوست گاودینار یادرم ، و گفته‌اند : دوازده هزار درم دیت مردی مسلمان . والمُقَنْطَرَةِ ـ المجموعة

قنطاراً قنطاراً آنچه قنطـار قنطار باهم آری و گرد کنی . گویند مقنطره همچون دراهم مدرهمه و دنانیر مُدنرَة . و قیل : المقنطرة المُحکَمة ، یقال قنطرتُ الشیٔ اذا احکمتهُ ومنهُ سمیت القنطره « وَالْخیلِ الْمُسوَمه » اسبان را ـ خیل ـ خواند لما فیه مِنَ الخیلاءِ هیچ کس بر پشت اسب سوار نشود که نه درخود خُیلاءِ و کبر نبیند و اصل ذلك من خیلت الشیئ وهوظن یقرب من الکذب ، ومنه الخیال ـ میگوید وازشهوات دنیا اسبان مُسوّم اند : « مسوّم » رادومعنی است یکی : المطیّة المعلمة فی الحرب ، یعنی اسبان باسومه نیکو نگاشت » آن نیکو ، رنگ آن نیکو . سُومه ـ نشانی باشد که متوسم عیب وهنرو نژاد اسب بآن بجای آرد . دیگر معنی والخیل المسومه ـ ای المرسلة فی الرّعی اسبان سائمه کرده کاها بصحرا گذاشته . یقال سامت الخیل فسوم سوماً . فهن سآیمه اذا رعت ، و اَسمتها أنـا اِسامةً فهی مُسامة ، وسوّمتها تسویماً فهی مسوّمة . ومنه قوله تعالـی « فیهِ تسیُمون » روی **علی ابن ابی طالب ع** قال **رسول اللهص** : لما ارادَاللهَ عزوجلّ ان یخلقَ الخیلَ قال لریحِ الجنوب انی خالقُ منكِ خَلقا اخلقه عزّاً لاولیائی ، ومذلةً لاعدائی ، وجمالا لاهل طـاعتی . قالت الریح اخْلق . فقبض منها قبضةً فقـال خلقتكُ فرساً . وجعلتكُ عزیزاً وجعلتُ الخَیر معقودا بناصیتك و الغنائم مجازةً علی ظهرك ، و اَنتَ بُغیتی ، آثرتكْ فسحةً من الرزق . وآثرتكَ علی غیرك من الدواب . واعطیت علیك صاحِبك ، وجعلتك تطیرُ بلاجناحِ ، وانتَ المطلب وانت المَهرب ، وساجعلُ علی ظهرك رجالا یسبُحوننی ویُحمدّوننی ویُهلّلوُننی ویکبروّننی ، فسبّحی اذا سَبحوا و هَلِلی اذا هَلّلوا ومجدّی اذا مَجدّوا وکَبّـِری اذا کَبّـروا . فقال **رسول اللهص** مامن تسبیحةوتحمیدة وتمجیدة وتکبیرة یکبرُبها صاحبُها ، فتسمعَه اِلّا فتجیبُه بمثِلها . قال: فلمـا ان سمعت المـلائکه الصفة و خَلق الفرس . قالت : یارب نحن ملائکتك نسبحكَ ونَحمِدكَ ، فما ذالنا ؟ قال : فخلق لها خیلاً بَلغاً لهاَ اعناقٌ کاعناق البُخت تمرُّ بهم اِلی من یشاء من انبیائه ورسله . قال **علی ع** والبراق منهن . قال فارسل الفرس فی الارض

فلمّا استوت قدماه فی‌الارضِ صَهَلَ . فمسح الرحمن تعالی بیده علی عرفه وظهره فقال بُورِکت ما احسنك ! فلما ان عرضَ‌الله عزوجل‌علیٰ **آدم** من کلِ‌شیئٍ مما خلق‌الله ، قال‌له : اختر من‌خلقی‌ماشئتَ فاختارَالفرسَ فقال‌له . اخترت‌عزّك وعِزّولدك خالداً باقیاً مابقوا بر کتی‌علیك وعلیهم ، ماخلقت خلقا احب‌الی منك و منهم .

وعن **انس** قال لم‌یکن شیٌ احَبَّ الی**رسول‌الله‌ص** بعدالنساء من‌الخیل . وعن **ابی‌ذر** قال قال **رسول‌الله‌ص** مامن فرسٍ عربیٍ اِلّا یوذن له عندَ کل فجر بدعوةٍ : اللهم من حولتنی من بنی آدمَ وجعلتنی له ، فاجعلنی احب‌اهله ومالهِ الیه .

وعن **خباب** قال : قال **رسول‌الله ص** ، « الخیل ثلاثهٌ : فرس للرحمن و فرسٌ للشیطانِ و فرسٌ للانسانِ : فَامّا فرسُ الرحمنِ ـ فما اُتخِذَ فی‌سبیلِ الله و قوتِلَ علیه اعداءالله ، و امّا فرس‌الانسان ـ فما استطرق علیه ، واما فرس الشیطانِ فما روهن علیه وقُومرَ علیه . »

« و الانعامِ » وزشهوات دنیا که مردم را بر آراستند چهارپایانند یعنی شترو گاو و گوسفند . « والحرثِ » و کشته زار . فرق‌میان حرث و زرع آنست که ـ حرث زمین ساختن وخویش کردن وتخم در آن ریختن است ، و زرع بعد از آن رویانیدن و پروریدن است . ازینجا که رب‌العالمین اضافت حرث را باخلق کرد بیرون از زرع قال تعالی : افرایتم ماتحرثون أأنتم تزرعونه اَمْ نحن الزارعون »

« ذلكَ متاعُ الحیوةِالدُنیّا » ـ آنچه گفتیم ازین‌شهوات ولذات چندان بجایست که‌دنیا بجایست، برخورداری ناپاینده‌پیدائی آن‌چندان ماند که‌دنیا ماند . اهل‌معانی گفتند : ـ حیوة بردو قسم است : حیوة دانیه دنّیهٔ ، وهی الحیوة الدنیا ـ حیوتی نزدیك یعنی‌این‌جهان بادنائت وخسّاست . ودنائت وخسّت وی آنست که رب‌العالمین آنرا ـ لعبٌ ولهوٌ ـ خواند ، وذلك فی‌قوله : « اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو ـ الی قـوله ثم یکون حُطاماً » ـ قسم دوم حیوة آن جهانی است ، باراحت و آسانی ،

باشرف وشادی وشرف وی آنست که رب‌العالمین آنرا - حیوة‌طیبه - خواند وحقیقت زندگی آن نهاد بآن که گفت : « و انّ الدارُ الآخرةِ لَهی الحَیَوان » . کافران و بیگانگان حیوة همان قسم‌اول دانند ، وبآن راه برند ، وقسم دوم خود نشناسند ودر نیابند ، لاجرم آنرا منکر شدند گفتند : «لاتأتینا الساعة»«إن نظن الّا ظنّا» ومومنان بنور معرفت وتأیید الهی این حیوة آن جهانی بشناختند ، و دریافتند ، وبآن ایمان آوردند . رب‌العالمین آن ایمان ایشان بپسندید ، و ایشانرا در آن بستود و گفت . « و الذین آمنوا مشفقون منها ، ویعلمونَ اَنّها الحق »

آنکه درآخرآیت گفت : « واللهُ عِندَهَ حسنُ المآبِ » - ای - حسن‌المرجع ، وهی‌الجنة .آنچه گفت درین‌آیت که‌رفت‌وصف کافرانست وبهره‌ایشان . اکنون‌وصف مؤمنان درگرفت ، و آنچه ازبهر ایشان ساخت گفت : « قُلْ أَاُنَبّئکُمُ بخیر مِن ذلکُمْ . » روی عن عمر رضی‌الله عنه لمّا سمع هذه‌الایات ، قال : « ربنا انك زیّنتَ وَبیّنتَ هذه انّ مابعدهاخیرٌ منهافاجعل‌لعمر وآل‌عمر الذّی هُوخیرٌمنها . »معنی آیت آنست که یامحمد : - گوی شمارا خبر کنم‌به‌ازآنچه نصیب کافرانست . اینجا سخن تمام شد.

پس ابتداء کرد و گفت « لِلّذینَ اَتقّوا عِندَ رَبّهم » گفته‌اند : که تقوی سه منزلست : منزل اول ترك الکفر و الشرك ، ازشرك پرهیز کردن و از کفردوربودن، منزل دوم ترك‌المحارم الّتی تَحظُرها الشریعةُ حرامها ، که شریعت‌آنرا بسته است و حرام‌کرده ازآن پرهیز کردن ، سوم منزل - حفظ الخواطر والنیات ، خاطرونیت خویش را پاس داشتن وزیرا کند گی‌نگاه‌داشتن . اول‌منزل مسلمانانست ، دوم منزل مؤمنانست ، سوم منزل عارفانست . میگوید : ایشان‌که از شرك بپرهیزیدند و از محظوراتِ شرع باز ایستادند ، و خاطر ونیّتِ خویش را پاس داشتند . تادر توحید درست آمدند وراست رفتند، ایشان راست بنزدیك خداوندِ ایشان بهشتهای .

«جَنَاتٌ» بلفظ جمع گفت ازبهر آنکه نه یك بهشت است، که هفت بهشت اند ـ چنان که **ابن عباس** گفت: جنة[۱] الماوی وجنة[۲] النعیم ودارالخلد[۳] ودارالسلام[۴] وجنة[۵] الفردوس وجنة[۶] عدن، و عِلّیّون[۷]. و اشتقاق جنّت از ـ جنّ ـ است، ومعنی جنّ ـ پوشش است، یعنی که از حِسّ بَصَرْ پوشیده اند، که ایشانرا نه‌بینند. ودل را ـ جِنان گویند که ازچشمها پوشیده است ـ همچنین جَنّات را بآن خوانند که امروزدر دنیا از چشمها پوشیده است « ولذلك قال تعالیٰ « فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ. »

آنکه صفت بهشت کرد « تَجرِی مِن تَحتِها الْاَنهارُ» . درهمهٔ قرآن این ـ ها والف ـ با اشجارشودمگر آنجا که ـ مِنْ تَحْتِهِمْ ـ است، ومعنی همانست که میگوید: میرود زیرایشان جویهایْ روان یعنی زیردرختها ونشستگاههایْ ایشان.

« خَالِدِينَ فِيهَا » ـ جاودان دران بهشت اند باناز ونعیم، جایْ دیگر فرمود « وَمَاهُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ » . ازآن ناز ونعیمشان هرگزبیرون نیارند، واز عزّ وصال **باذُلِّ** اخراج نگردانند،

« وَ اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ » ـ وایشان راست درآن بهشت جفتانِ پاکیزه، وگزیده از قاذورات وتغیّر، **لَا يَبُلْنَ وَلَا يَتَغَوَّطْنَ وَلَا يَحِضْنَ ولا يَيْئِسْنَ.**

رُوِیَ اَنَّ يَهُودِيّاً سأل **النبی ص** « اَتَزْعَمُ اَنَّ فیالجنةِ نکاحاً و اکلًا و شرباً» ومن اکل وشرب کانت له عذرةً. فقال النبیص: والذی نفسي بیدهِ انّ فیها اکلًا و شرباً ونکاحاً ویخرج منهم عرقٌ اطیبُ من ریحِ المسكِ. فقال رجلٌ: صدق رسول‌الله خلق‌الله دُوداً یاکُلُ مما تاکلون ویشرب مما تشربون فیخلفُ عسلًا سائغاً، فقال علیه الصلوة والسلام هذا مثل طعام الجنة. »

« وَرِضوانٌ مِنَ‌اللهِ » **بوبکرازعاصم** « رُضوان » درهمهٔ قرآن بضم ـ رآ ـ خواند، و این لغت **تمیم وقیس** است. باقی بکسرِ رآ خوانند برلغت اهل **حجاز**.

یقال رضی یرضی رِضيً و مُرضاةً و رُضواناً و رضواناً ـ **موسی** گفت : خدایا ! « دلّنی عَلَیٰ عملٍ اِذا عَمِلتُه ، رَضِیتَ عنی » : مرا کاری در آموز و بعملی راه نمای که چون آن بجای آرم تو از من راضی شوی . ربّ‌العالمین گفت : یاموسیٰ طاقت نداری و آنچه میخواهی بر نتاوی ! ـ موسیٰ بسجود درافتاد وتضرع کرد ، آنگه ربّ‌العالمین گفت : یا **بن‌عمران** « رِضائی فی رضاك بقضائی » : رضاء من در آنست که بحکم من راضی شوی . **مصطفی ص** این دعا بسیار کردی : « اَللّهُمَّ ، اِنّی اسأُلكَ الرِضاء بعدالقضاء و بردَالعیشِ بعد الموتِ ، واسألك لذةَ النظر الی وجهك » ـ شیخ **ابوعثمان حیری** را پرسیدند : چه معنی را رضا بعدالقضاء خواست ؟ گفت : رضا پیش ازقضاء عزم باشد بر رضا نه عین رضاء ، وبعد ازقضاء حقیقت رضا آن بود .

« وَاللّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ » ای بَصِیرٌ بِاَعْمالِ العِبادِ ، فیجازیهم علیها و قیل بصیر بالعباد ای علیهم بما یصیرون الیه من‌العدی والتوّلی .

النوبة الثالثه

قوله تعالی : « زُیِّنَ لِلناسِ حُبُّ الشهوات . » آن مهترعالم وسید ولد آدم **مصطفی ص** خبرداد از کردگارِ قدیم جل جلاله وعزّ کبریاء گفت : آنگه که بهشت بیافرید ربّ‌العالمین **بجبریل** گفت « یا جبریل اذهب فانظر الیها » رو درین بهشت نظاره کن و آنچه من ساخته‌ام و آفریده‌ام بندگان ودوستانِ خود را یکی ببین ، جبرئیل رفت و آن بهشتهاء آراسته با ناز ونعیم بی‌نهایت دید ، وآن طرب‌گاه دران منزلگاه درجوارِ حضرتِ اللّه ساخته وپرداخته عزیزانِ راه را و دوستانِ اللّه را . جبرئیل چون آن دید گفت : « بارخدایا ! « و عِزّتِكَ لایَسْمَعُ بِها احدٌ اِلّا دَخَلَها » بعزّت وخداوندیِ تو که هیچکس صفت این بهشتها نشنود که نه بآن قصد دارد وطاعت‌دار بود تا دران شود . پس ربّ‌العالمین هرچه دشواری ورنج بود ازین نا بایستها و بی‌مُرادیها گردِ

آن بهشت در گرفت ، و راهش را پلِ بلوی ساخت تا هر که قصدِ مولی دارد نخست پلِ بلوی باز گذارد .

شیخ الاسلام **انصاری** رحمه‌الله گفت : من چه دانستم که مادرِ شادی رنج‌است، و زیریك ناکامی‌هزار گنج است ! من چه دانستم که این‌باب چه بابست وقصهٔ دوستی را چه جوابست ! من چه‌دانستم که صحبت تومهینهٔ قیامت است ، وعزوصال تودر ذُل حیرتست ! جان وجهان کعبه جایْ خوش‌است ومعششِ اولیاست و مُستقرّ صدیقانست؛ اما بادیهٔ مردم خوار درپیش دارد ، میل درمیل و منزل درمنزل ، تا خود کرا جست آن بود که آن میلها و منزلها باز برد وبکعبهٔ معظم رسد !

عالمی در بادیهٔ مهر تو سر گردان شدند
تا که یابد بردر کعبهٔ قبولت بردبار (سنائی)

پس چون راه بهشت بر بی‌مرادی و ناکامی نهاد فرمان درآمد که : یا **جبریل !** اکنون بازنگر تا چه بینی ؟ جبریل آن راه پر خطر دید ، وآن میلهای مجاهدت ، ومنزلهای با ریاضت دید که برراهگذارِ بهشت نهاده ، وعزتِ قرآن خبر می‌دهد که تاآن میلهایِ مجاهدت باز نبری راه بحضرت ما نیابی « وَالّذین جاهَدوا فینا لَنهدِینهم سُبلنا . » جبرئیل که چنان دید گفت : بارخدایا ! نپندارم که ازیشان یك کس در بهشت شود . » **مصطفی ص گفت** پس رب‌العالمین دوزخ را بیافرید با انکال و سلاسل و با زقوم و حمیم . جبرئیل را فرمود : که یا جبرئیل یکی در رو درین‌زندان ، تا اثرِ غضبِ ما بینی ، وصفتِ عقوبت ما بدانی . - جبرئیل رفت ودوزخ را دید باآن درکات و انواع عقوبات ـ گفت : بارخدایا ! « وَ عِزَّتِكَ لَا یَسمَعُ بِها اَحدٌ فَیَدْخُلَهَا » بعزت تو خداوندا که کسی صفت این دوزخ نشنود و آنکه کاری کنند که بأن کار در دوزخ شود . پس رب‌العالمین هرچه از شهوات دنیا بود ازآنچ

درین آیت بشمرد « مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ » این همه گردِ دوزخ در گرفت و راهِ آن بر مراد و هواءِ نفس نهاد - تا هر که برپیٔ مراد وهواءِ نفسِ خود رود بعاقبت سربدوزخ بازنهد آنگه گفت : یا جبرئیل ! اکنون باز نگراین دوزخ را یعنی که تا راهِ آن به بینی . جبرئیل چون آن دید گفت : بارخدایا ! ترسم که هیچ کس نماند از ایشان کـه نه در دوزخ شود . پس **مصطفی** از راهِ هردو سرای خبرداد گفت : « حُفَّت الجنة بالمکارِه و حُفَّتِ النار بالشهوات » . - روندگان درنابایست قدم دربهشت نهند ، واندکا که ایشان خواهند بود ! - و روندگان درشهوت قدم در دوزخ نهند ، و فراوانا که ایشان خواهند بود ! آن راه بهشت پربلاست و بانشیب و بالاست ، و آن راهِ دوزخ آسانست و برنفسها نه گران است ! ألا اِنَّ عملَ الجنة حزنٌ بربوةٍ ، آلا ان عمل النارِ سهلةٌ بشهوةٍ .

« قُلْ أَؤُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ » الآیة . حدیث دشمنان وصفت زندگانی و غایت مقصور ایشان بازنمود و بیان کرد ، بلزدرین آیت دیگرقصهٔ دوستان در گرفت آنانکه امروز تقوی شعار ایشان وفردا بهشت و رضوان سرانجام کارِ ایشان ، گفت « للذّین اتقوا عند رَبهم جناتٌ » - همچنان که تقوی‌را مراتب‌است بهشت رادرجاتست : اول درجهٔ جنةالمأوىٰ است ، واول رتبه در تقوىٰ از حرام و هواءِ نفس پرهیز کردن است . قرآن مجید هردو درهم بست و گفت : « وَ نَهیِ النفس عن الهوىٰ فاِنَّ الجنة هیِ المأوىٰ . » و اعلی درجات جنة عدن است ، وبه از جنةِ عدن رضوانِ اکبر است - پس غایت مقصد بهشتیان رضوان اکبرست . چنان که رب‌العالمین گفت : « ومسا کنُ طیبة فی جنات عدنٍ و رضوانٌ مِنَ‌اللهِ اکبر » - و این رضوان اکبر کسی را بود که بنهایت تقوىٰ رسد - ونهایت تقوی این است که هرچه داغ حدوث و نشان آفرینش دارد همه را دشمن‌خود داند ، چنان که **خلیل** گفت « فانهم عدوٌّلی اِلّاَ ربُّ العالمین»

و ازهمه رویْ بر گرداند تا بدلی فارغ باغم عشق حقیقت پردازد، ویقین داند که باغم عشقِ اوزحمتِ اغیار در نگنجد، وزهمه دل وجان خود بُرد.

« دل باغ توشبه پاك ببُر زان که درین دل
یا زحمت ما گنجد و یا نقش خیالت
جان نیز بنزد توفر ستیم بدین شکر
صد جان نکند آنچه کند بویْ وصالت »

فردا هر کسی را بغایت مقصد وهمت خویش رسانند، یکی درآرزوی جنة الماویٰ او را گویند از حرام محض بگریز تا عادل باشي، وزتو دریغ نیست. یکی در آرزوی دارالخلد، او را گویند از شبهت بپرهیز، تا زاهد باشی و از تو دریغ نیست. یکی درآرزوی فردوس است، اورا گویند از حلال محض دورباش در دنیا تا عارف باشی، و ازتو دریغ نیست. قومی بمانند که ایشانرا خود آرزوئی نبود و مرادی نباشد، مرادِ ایشان مُرادِ دوست و اختیارِ ایشان اختیارِ دوست! بهشت‌ها برایشان‌عرض کنند، واز بهرایشان کنیزگان و ولدان بر کنکرها نشانند بانثارهای عزیز و ایشان از همه فارغ، روی خویش از ایشان بگردانند، وگویند: اگرلابد دل بکسی باید داد باری بکسی دهیم که کرا کند.

نا گاه بدان لاله رخان دادم دل   او بود سزایْ دل ازآن دادم دل

اکنون ـ رضوانِ اکبرـ گوئیم وآیت بأن ختم کنیم: رویٰ **انس بن مالك** قال اَبطَأَ علینا رسول‌الله ص یوماً فلما خرج قلنا لَهُ لقد احتبسْتَ، فقال ذلك انجبرئیل اتانی کهیئةِ المرأةِ البیضاءِ فیها نُکتةٌ سوداُ. ، فقال ان هذه الجمعَة فیها ساعةٌ خیرٌ الك و لِأُمتِكَ. وقد ارادها الیهودُ وَ النصاریٰ فَاخطأوُهاٰ » قُلتُ یا جبرئیل ما هذه النکتةُ السوداءُ؟ فقال هذه الساعة الّتی فی یوم‌الجمعة، لایُرافقها مسلمٌ یسأل اللّٰهفیها خیراً اِلّا اعطاهُ اِیّاهُ، اوذُخرلهُ مثله یوم القیامة، او صُرِفَ عنه مثله من‌السُّوءِ، واَنّه

خیر الایام عندالله، و انّ اهلَ الجنة یُسَمّونه، یوم‌المزید ـ فقلت یا جبرئیل وَما یوم المزید؟ فقال ان فی الجنة اودیاً افیحَ فیه مسكٌ ابیض، ینزل‌الله كل یوم‌الجمعة فیه فیضع كرسّیه، ثم یُجاءُ بمنابرَ مِن نورٍ فتوضع خلفَه، فتحفّ به الملائكة ـ ثم یُجاءُ بِكَراسِيَّ من ذهبٍ فتوضع، و یُجِيءُ بالنبییّن والصدیقین والشهداء والمؤمنین اهل الغرف فیجلسون ـ ثم یبتسم‌الله فیقول: اَی عِبادِی! سلوا. فیقولون: نسألك رضوانك: فیقول: قدرضیت عنكم.

۵ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا» ایشان كه میگویند خداوندما «اِنَّنَا آمَنَّا» ما كه مائیم بگرویدیم «فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» بیامرز مارا گناهان ما ـ «وَ قِنَا عذابَ النَّارِ(۱۶)» وباز دار ازما عذاب آتش ـ

«اَلصّابِرِینَ» شكیبایاتند «وَ الصّادِقِینَ» و راست گویان «وَ القانِتِینَ» و فرمان برداران «وَ المُنْفِقِینَ» ونفقه كنندگان «وَ المُسْتَغْفِرِینَ بِالْاَسْحارِ(۱۷)» و آمرزش خواهان (و خاصه) بسحر گاهان.

«شَهِدَاللّٰهُ» گواهی داد خدای «اَنّه لَا اِلٰهَ اِلّاهُوَ» كه نیست خدائی جزاو «وَ المَلائكةُ» و فرشتگانِ او «وَ اُولُوا العِلْمِ» و خداوندانِ دانش (از آفریدگان او) «قائِماً بِالقِسْطِ» ایستاده بداد، «لا اِلٰهَ اِلّاهُوَ» نیست خدائی جزو، «العَزیزُ» قادر قوی «الحكیم(۱۸)» دانا بهمه كار.

«اِنَّ الدِّینَ عِنْدَاللّٰهِ الاِسْلامُ» دین نزدیك خداوند اسلام است ـ «وَما اخْتَلَفَ الَّذِینَ اُوتُوا الكِتابَ» و دو گروه نشدند ایشان كه كتاب دادند ایشان را «اِلّا مِنْ بَعْدِمَا جَاءَهُمُ العِلْمُ» مگر پس آن كه قرآن بایشان آمد ـ «بَغْیاً بَیْنَهُمْ» بحسدی

که میان ایشان بود ، « وَ مَنْ یَـکْفُرْ بِآیَاتِ اللّٰهِ » و هر که بسخنان خدای کافرشود « فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ(۱۹) » اللّٰه زود شما رست ، (زودتوان ، زودپاداش .)

« فَاِنْ حَاجُّوکَ » پس اگر باتو حجت جویند ، (وپیکارآرند) « فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلّٰهِ » گوئی من فرا دادم (فرا سبردم) همگی خود خدایرا ، « وَ مَنِ اتَّبَعَنِ » و هر که بربیٔ من ایستاد (همین کرد که من کردم ،)« وَ قُلْ لِلَّذِینَ اُوتُوا الْـکِتَابَ » گوی ایشان را که کتاب دادند « وَ الْاُمِّیِّینَ » واُمیان عرب « ءَاَسْلَمْتُمْ » خویشتن بیو کنید ؟ « فَاِنْ اَسْلَمُوا » پس اگر خویشتن بیو کنند (و مسلمان شوند) « فَقَدِ اهْتَدَوْا » بر راهِ راست آمدند « وَ اِنْ تَوَلَّوْا » واگربر گردند « فَاِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَاغُ » برتو که هست پیغام رسانیدن است « وَاللّٰهُ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ(۲۰) » واللّٰه بیناست به‌بندگان خود .

النوبة الثانیه

قوله تعالی « اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا » این ـ الذین ـ همان گروهند که « للذین اتقوا » درآیت اول اشارت بایشانست ـ میگوید گفتار ایشان اینست که « ربنا اغفر لنا ذنوبنا » ـ و کردارِ ایشان « الصابرین والصادقین » ـ این آیت بیان گفتِ ایشان و آن آیت نعتِ کردِ ایشان ـ گفتار بجای اساس است و کردار بجای بنا ، و اساس بی‌بنا بکار نیاید و بنای بی‌اساس پای ندارد . یعنی که تا هردو خصلت سردرهم‌ندهند بنده بدرجهٔ ایمان نرسد ، و اِنَّنَا آمَنَّا درحق وی محقق نشود .

« اغفر لَنَا ذُنُوبَنَا » میگوید ـ خداوندِ ما ! بیامرز گناهانِ ما . « وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ » ای ـ احفظنا من‌الشهوات والذنوبِ المؤدیة الی‌النار : ومگذار مارا فراکاری و گفتی که سرانجامِ آن آتش بود .

« اَلصَّابِرِینَ » مکسوراست بآن لام که در « للذین‌اتقوا » است . و ـ صبر ـ در لغت عرب حبس است . ومصبوره که مصطفی ازخوردنِ گوشت او نهی کرده است ، آن جانور است که در جاهلیت او را درجایی بیافتند و ویرا می‌زدند تا مردار گشت هم موقوده است و هم مصبوره . پس معنی « الصابرین » آنست که گله و نالش فـرو خود گیرند و بیرون ندهند . مفسران گفتند « الصابرین » ای علی مـا امرالله عزوجل و فرائضهِ ، و الصابرین علی دینهم و علی ما اصابهم . یعنی که شکیبایان‌اند بر گذاردنِ فرمان‌الله ، وبجای آوردنِ فرائض ولوازم . وشکیبایان‌اند بهرچه بایشان رسد از رنجها ومصیبتها وبی کامیها .

« وَ الصَّادِقِینَ » ـ یعنی فی‌الاعتقادِ و القولِ و العملِ ، و ذلك غایةالایمانِ ، راست گویان و راست روان وراست کاران ، دردل باصدق اعتقادند ، ودر زبان باصدق گفتارند ، و در ارکان با صدق کردارند . « والقانِتینَ » ـ ای المطیعین لِلّهِ ، الدائمی العبادةِ فی السِرِّ و الجهر خدایرا فرمان برداران‌اند ، وهمیشه ویرا پرستندگان چه در نهـان و چه درآشکارا در همه حال چنانند . « و المنفقین » ـ یعنی مِنَ الحَلَالِ فی طَـاعَةِ اللهِ ، هزینه کنندگان وصدقه دهندگانند ، و آنچه دهند حلال دهند ، و در راهِ خدا دهند ، نعمت‌الله در طاعت‌الله خرج کننده « و المستغفرین بالاسحارِ . » یعنی المُصَلِّین من‌آخرالليل ، نماز کنندگان‌اند درسه‌یك بازپسین ازشب . جماعتی از مفسران برآنند که این مستغفران ایشان‌اند که نماز بامداد بجماعت گذارند و ذکر استغفار درقرآن سی‌وسه جایست . و معنی ـ استغفار ـ آمرزش خواستن است و آنچه بنده گوید ـ « استغفرالله واتوب‌الیه » عزم است براستغفار نه حقیقت استغفار . ربیع خثیم َکسی را دید که میگفت : استغفرالله و اتوب الیه . گفت : ای جوانمرد تو میگوئی که من ازالله آمرزش میخواهم وزمعصیت با طاعت وی میگردم ، تی اگر نکنی‌دروغ باشد این سخن و گناهی دیگر . آن مرد گفت : یاربیع ! اکنون چون

گویم؟ - گفت بگو « اَللّهُمَّ اغفرلی وتُبْ عليَّ » شهرحوشب گفت : این معنی در خبراست که مصطفیٰص کسی را دید که همان سخن میگفت ، جواب وی همین داد که ربیع خثیم داد .

وهب ابن منبه گفت که - در زبور داود خوانده‌ام که « یا داود ! بشنواز من که من حق‌ام ، وحق میگویم ، اگربندهٔ از بندگانِ من بپُری دنیا گناه دارد پس پشیمان شود باندازهٔ یك دوشش پستان ، و ازمن که خدایم آمرزش خواهدیك بار ، راست ، ومن دانم ازدل وی که آن صدق است ، ونمی‌خواهد که بـاسر گناه رود ، یا داود ! من آن گناهان از وی زودتر از آن بیفکنم که قطرات باران کـه از هوا بزمین افتد .

وعن عبدالرحمن‌ابن دلهم : ان رجلا قال یارسول‌الله علِمنی عملا اُدخُلُ بـه الجنةَ ، قال : « لاتغضَبْ ولك الجنة » ، قال : یا رسول‌الله زدنی : قال « لَا تَسْأَلِ الناسَ شیئاً ولك الجنة » - قال‌زدنی ، قال‌استغفِرِ اللهَ فی‌الیوم سبعین مرةً یغفرلك ذنب سبعین عاماً . قال یـا رسول‌الله لیس لی ذنبُ سبعین عاماً ، قال فَلِاُمِكَ ، قال لیسَ لِأُمّی ، قال فلا بیك - قال وَلیس لِابی - قال فلاهل بتیك ، قال لیس‌لاهل بیتی ، قال فلجیرانك .

و عن ابن‌عباس قال : قـال رسول‌الله رأسُ الاستغفارِ کل یوم الف مره . این سه خبر که گفتیم در استغفار اشارة است بسه مقام از مقامات راهِ دین بر ترتیب : — اول مقام سابقانست ، ایشان را یکبار استغفار فرمود کـه گفتشان با کمال صدقست و حقیقت اخلاص . و درخبر است که « اَخْلِصِ العَمَل یُجزِكَ منه القلیلُ » ، دوم مقام مقتصدانست ، از الله بهشت خواستند ایشان را هفتاد بار استغفار فرمود . سوم مقـام ظالمانست ، معیشتِ دنیا و روزی فراخ خواستند ، ایشان را هزاربار فرمود . و کلید روزی فراخ استغفار بسیار ساخت . مصطفی گفت : « مَنِ اَستَبْطَأَ رزقه ، فَلْیُکْثِر من الاستغفار . »

در آثار بیارند که یکی از فرزندان **عباس** نام وی **ابوجعفر** از **بنی مروان** بگریخت که قصد وی میکردند، باعرابی فرود آمد، و روزگاری در تواری با آن اعرابی بماند. پس که اعرابی بیامد، ویرا گفت: اگر شنوی که خلافت مارا راست شد و برما قرار گرفت قصد حضرت ما کن تا باتو نیکوئی کنیم. اعرابی بعد از روزگاری بیامد بحضرت او، و خلافت بروی راست شده و از وی طلب معیشت کرد ابوجعفر گفت: من‌ترا چیزی بیاموزم اگر بکارداری پیش از یکسال الله ترا مستغنی گرداند. اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روز هزار بار استغفار کن. و عیال خود را هم‌چنین بفرمای تا هزار بار استغفار کنند. اعرابی رفت و وصیت امیرالمومنین بر کار گرفت، نه بسی بر آمد که بمالِ دفین درافتاد، عاملان امیرالمومنین از وی خُمس خواستند برخاست و بحضرتِ خلافت باز آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من وصیت تو بر کار گرفتم، و بمالِ فراوان دفین در افتادم، اکنون عاملانِ تو خمس میخواهند، امیرالمؤمنین گفت: مال چند باشد؟ گفت سی وشش هزاردرهم. امیرالمؤمنین ساعتی سر درپیش افکند، آنکه گفت یا اعرابی رو که آن مال همه آنِ تو است، و کس را نیست که از تو خمس خواهد. پس آنکه از ابوجعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟ گفت از قول خداوند عزوجل «اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّاراً» الی قوله «ویجعل لکم انهاراً» میگوید استغفار کنید تا روزیْ شما فراخ و روان شود، **مصطفی ص** گفت «رأس الاستغفارِ کل یوم الف مرة» دانستم که هر که بحکم این خبر وبر وفق این آیت استغفار کند روزی وی فراخ‌شود، که الله تعالی وعدهٔ خود خلاف نکند.

«وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْاَسْحارِ» **جعفر بن محمد ع** گفت «من صلی مِنَ اللیلِ ثم استغفر فی آخره سبعین مرة کتب من المستغفرین بالاسحار» - **ابن عمر** نماز شب کردی - تا بوقتِ سحر و بعد از سحر استغفار کردی تا بوقتِ صبح. و این تخصیص بوقت سحر با آنست که عبادت در آن وقت برتن دشوارتر بود و وقت صافی‌تر

و دلِ حاضرتر ورقیق‌تر ـ . **داود** علیه‌السلام از**جبرئیل** پرسید که درشب کدام ساعت فاضلتر ؟ گفت : این ندانم ولکن هرشب بوقت سحر عرش عظیم در اهتزاز و جنبش می‌آید . روی عن‌النبی‌ص قال : « انّ ثلاثة اصوات یُجیبهم‌الله : صوت الدیك ، وصوت الّذی یقرءُ القرآن ، وصوت المستغفرین بالاسحار . » ـ وعن **معاذ** بن جبل قال : قال‌الله تبارك و تعالی حقت محبتی بعبادی الذین یعمّرون مساجدی ، و یکثرون ذکری ، ویستغفرون بالاسحار ، اولئك الذین اذا اردتُ نقمةً بعبادی خففتُ بهم نقمتی من‌عبادی .

« شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلّا هُوَ » الایة ، **مصطفی ص** گفت هر که این آیت برخواند آن ساعت که در خواب میشود تا آنجا که گفت « لااله الّاهو العزیزالحکیم وانا علی ذلك مِن‌الشاهدین » رب‌العالمین هفتاد هزار فرشته بروی گمارد تا از بهر وی استغفار میکنند تا بقیامت . و بخبری دیگر می‌آید هرکه این آیت برخواند و بآخر گوید « و انا اَشهدُ بما شَهَدالله واستودع الله هذه الشهادة ، فهی لی عندالله ودیعةٌ . » روز قیامت این خواننده را بیارند و ربّ‌العالمین گوید : اِنَّ لعبدی هذا عهداً و انا احقّ من وفیٰ بالعهدِ ، ادخلوا عبدی الجنة : گوید این بنده را با من عهدیست و کیست از من سزاوارتر بوفاء عهد ، فرود آرید بندهٔ مرا ببهشت .

زبیرابن العوام گفت عَشیه عرفه نزدیك مصطفی فرا رفتم تا بدانم که چه میخواند ـ گفتا « شهد الله » می‌خواند تا بآخر ، آنگه میگفت « وانا علی ذلك من الشاهدین » همچنان بازپس میخواند تا بوقتِ افاضت . حکایت کنند که مردی شهدالله برخواند ، آنگه گفت بارخدایا ودیعت منست بنزدیكِ توتا روزِحاجتم باز دهی ، پس بوقت وفات آن مرد گویند زبانش گشاده گشت و میخواند « شهدالله انه لا اِلٰه اِلّا هُوَ » تا باین کلمهٔ شهادت فروشد و درآن حال هاتفی آواز داد که « هذه ودیعتك

رددناها اليك ». کلبی گفت سبب نزول این آیت آن است که، دو حبر از احبار شام آمدند نزدیك مصطفی ص چون چشم ایشان برمدینه افتاد، یکدیگر را گفتند چه نیکوماند این مدینه بمدینهٔ آن پیغامبر که درآخرالزمان بیرون آید. پس چون مصطفی را دیدند، او را بآن صفت ونعت دیدند که خوانده بودند و دانسته، گفتند: « انت محمد؟» تومحمدی؟ جواب داد که: آری من محمدم، گفتند « تواحمدی؟» گفت «آری من احمدم» - گفتند ترا از شهادتی پرسیم اگر مارا ازآن خبر دهی و بیان کنی ناچار بتوایمان آریم وبگرویم، رسول‌خدا گفت: بپرسید آنچه‌خواهید. گفتند: «اخبرنا عن‌اعظم‌شهادةٍ فی کتاب‌الله عزوجل» مارا بخبر کن که کدام شهادة است بزرگوارتر و عظیم‌تر در کتاب خدای، جبرئیل آمد وآیت آورد « شهدالله انه لااله الا هو.. »

قرائت بوجعفر: شهدآءِ اللهِ است ممدود ومنصوب برصفت یا برحال، وچون این‌قرائت خوانی‌پیوسته بایدخواند « بالاسحارِ »وَ « بِانَّهُ ». اما قُرّاء ثمانیة همه فعل خوانند « شَهِدَالله » ، میگوید گواهی داد الله که جزاو هیچ خدا نیست، گواهی‌داد خود را بخود پیش از گواهی‌خلق اورا، بی‌نیاز بگواهی خود از گواهی‌جز ازخود، بسزاءِ حق خویش بیش‌از پیدائی خلق خویش.

قال المفسرون « شَهِدَالله »ای - بیَّنَ واظهَر بما نصَبَ من‌الادلّةِ علی توحیدهِ. مفسران گفتند: معنی شهادت بیان کردن است و بیرون دادن‌آنچه نهفته بود، یعنی که دلائل توحیدبرعالمیان روشن کرد تاهر که نظر کرد بآن هیکلِ علوی، ودرین مرکزِسفلی، ودرین آیات ورایات قدرت وی، ودرزمین، ودرسموات، دربرّ ودربحر، در هواء ودر فضا، دلیل گرفت بَرصانع باجلال و قادر بر کمال عزجلاله وعظم‌شانه. حاصل معنی آنست: که - « لاتستوحِشْ من تکذیب‌الکافرین لکَ فقد اظهرك‌الله من الآیات مایُنبئُ انه تعالی شاهد لك بصدق دعواكَ.

« وَ الملائکةُ و اُولُوا العِلم» ای ـ وشهدتِ الملائکةُ ـ گفته‌اند : که‌شهادت‌الله اِخبارو اِعلام است ، وشهادت فرشتگان و اولواالعلم‌اقراراست ، چنانکه گفت « شهدنا علی انفسِنا » ای اَقررنا . و این شهادة ایشان که معطوف است برشهادت‌الله نه ازروی معنی است که از روی لفظ است ، چنان که جای دیگر گفت ـ اِنَّ‌اللهَ و ملائکته یُصلّون علی‌النبی ص ـ و شهادت علماء که در شهادة خود بست و درشهادت فرشتگان دلیل است برفضل علماء و شرف ایشان ـ **مصطفی ص** گفت « ساعةٌ من عالم یتکئُ علی فراشهِ ینظُر فی علمهِ خیرٌ من عبادةِ العابدِ سبعین عاماً » . و روی انه قال : ـ خیارامتی عُلمائها وخیارُ علمائِها رحمائُها ، اَلاٰ و اِن‌الله تعالی یغفر للعالم اربعین ذنباً قبل ان‌یغفر للجاهل ذنباً واحداً ، أَلاٰ وان العالم الرحیم یجییُٔ یوم القیامة وان نورهُ أَضاء مابین المشرقِ والمغربِ .

« قَائِماً بِالْقِسطِ » . ترتیب آیت آنست که « شهدالله‌ُ قائماً بالقسطِ نصب است برحال ، یعنی که ایستاده بعدل . قائِم و قَیُّوم و قیّام و قَیِّم همه نامهاء خداوند عزوجل‌اند ، ومعنی آن پائندهٔ برحال بیك نعت ، نه‌حال گردد ونه نعت تغییر پذیرد . و گفته‌اند که معنی « قائماً بالقسطِ » آنست که مدبّرٌ رآزقٌ ، مُجازٍ بالاعمالِ . یقال فلان قائم بامرفلانٍ ای مدَبّرٌ لهُ متعهدٌ لاسبابه ، وقائمٌ بحقِ فلانٍ ای مجازٍ لَهُ . . قسط نامیست ـ داد ـ را ، و اِقساط مصدرست ـ وقسوط مصدر قاسط است ، یقال معنی قَسَطَ ای اخذ قسطَ غیرهِ وهوجورٌ ، وَ اَقْسَطَ ای اعطيٰ غیره قسطَه ، وذلك عدلٌ .

« لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ » اول‌این کلمه شهادت‌است وآخر آیت همان کلمت ، یعنی که اول بجای دعوی وشهادتست و آخر بجای حکم ـ **جعفر ابن‌محمد ع** گفت : اول وصف وتوحید است وآخر رسم و تعلیم . و گفته‌اند : « لَاٰ اِلٰهَ اِلَااللهُ » درآخر آیت ازآن باز آورد که « العزیز الحکیم » ازپس آن بود ، و مخلوق را بااین هردو نام خوانند ، یعنی که عزت او نه چون عِزِّ مخلوقاتست و حکمت او نه همچون‌حکمت

ایشان ، هرچند که هم‌نامی هست هم سانی نیست ، که هیچ خدا جز ازو نیست تاهم سانی میانِ ایشان باشد. «لااِلـه اِلّاهو» درپیش داشت تا این‌معنی را تنبیه کند.
«العزیز» - عـزیز دراصل - شدید - است و عزّت شدّت است و غلبه . پارسی عزت -زور - است - عرب گوید«عَزَّ عَلَیَّ» ای شَقَّ عَلَیَّ . عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَاعَنِتُّم ای‌شدیدٌ شاقٌّ . وَ - عَزَّنِي فِی الْخِطَابِ - ای غلبنی وشادّنی -

يَعِزُّ عَلَيَّ فِرَاقِي لَـكُمُ وَاِنْ كَانَ سهلاً عَلَيـكُمْ يَسِيراً

واصل‌حکیم زیر کست ؛ وحکمت بِه است ازعلم ، حکمت نامیست علم‌محکم درواخ(۱) را که اختلاف نپذیرد و بران تهمت نبود ودران گمان نیامیزد .
«اِنَّ الدِّیْنَ عِندَاللّهِ الْاِسْلاٰمُ .» الایة ... **کسائی** خوانده است تنها - «اَنَّ الدِّیْنَ» - بنصب الف معطوف دران که « وَشَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ ، وَ اَنَّ الدِّیْنَ » - و کسائی آن از کس نشنیده است وبر کس‌نخوانده ، جز زان که قرائت ابن عباس‌است . معنی آنست که دین معروف که‌آن را مِلّت و کیش خوانند .آن نزدیك خدا اسلام است ، واگر تفصیل آن خواهی که بدانی ، قول و عمل و نیت است ، و اگر روشن‌تر و کشاده‌تر خواهی پنج چیزاست : - یکی قرآن وحکم آن ، دیگررسول و سنت‌وی ، سدیگر اجماعِ علماءِ اهل‌سنت ، چهارم آثار پیشینیان ، پنجم‌قیاس سمعی . این همان‌دینست که رب‌العالمین گفت « وَ رَضِیْتُ لَـکُمُ الْاِسْلاٰمَ دِیناً . » و بعضی مفسران گفته‌اند که این جواب مشرکان است ، کـه هر کسی ازیشان بآنچه داشت از ملت و کیش فخر می‌آورد ، ومیگفت « لادینَ اِلّا دیننا وهو دینُ اللّهِ » . پس رَبِّ‌العالمین ایشان را دروغ زن کرد باین آیت و گفت : نچنان است که ایشان می گویند ، انّ الدین عنداللّهِ الاسلام الذی جاء به **محمدص** . و دیـن را چند معنی است : فـرمان داری ، وولایت داری ، وپاداش ، وشمار ، و عادت - واین همه دردین ملت داخل‌اند.

۱ - درواخ : دراینجا بمعنی یقین و درست و تحقیق که نقیض گمان باشد . برهان قاطع ، طهران ، ۸۴۲

واصل اسلام خویشتن فرادست دادن است ، وفرماینده را خویشتن بیفکندن است ، و اختیار خود بر گرفتن ، و کسی در دستِ کسی دهند که اورا چنانك خواهی میکن اورا ، گویند اورا مُسَلَّم در دستِ وی نهادند - واسلام و استسلام هردو یکسان است :

فالآنَ قد جِئتُ مُستَسْلِماً - فَمَا شِئْتَ فافعل بِمُستسلم

قوله : -«وما اختَلفَ الذینَ اُوتُوا الکِتابَ الّا مِنْ بَعْدِ مَا جاءَ هُمُ العِلْمُ» - ایشان که مختلف شدند جهودان‌اند ، و کتاب **توریت** است ، و علم اینجا **قرآن** است . و گفته‌اند که **محمد** است . و ازبهر آن اورا علم نام نهادند که معلوم ایشان بود بنعت وصفت وی بیش از بعثت وی . میگوید تا نیامده بود یك گروه بودند بیك قول که او آمدنی است و بودنی براستی ، وچون بیامد دو گروه شدند : قومی گفتند که استوارست ، قومی گفتند که نیست . آنکه گفت - « بَغْیاً بَیْنَهُمْ » یعنی‌این اختلاف که افتاد بحسدی بود که درمیان ایشان‌بوده . حسدآنست که دردلست ، چون‌بگفت وکرد آید - بغی - است .

« وَمَنْ یَکْفرْ بِآیاتِ اللهِ » قیل : یعنی بمحمد والقرآنِ « فَاِنَّ اللهَ سَریعُ الحِسابِ » ای سریع‌التعریف للعاملِ عمله .

« فَاِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ »میگوید : اگراین جهودان‌باتوخصومت کنند ، درکارِ دین . تو بگوی من قرار دادم و سپردم خودیِ خود و کردارِ خود و دل خود و نیت خود از برای خدای « وَمَنِ اتَّبَعَنیِ » ومهاجر و انصار که برپی‌من ایستاده‌اند ، همین کردند کد من کردم . وآنچه گفت : « اَسْلَمْتُ وَجْهِی » مراد وجهِ مُفردنیست که همه تن‌وجمله جوارح مرادست . اما وجه باآن مخصوص کرد که شریف ترین جوارح است و عظیم‌تر همه ، چون وجه بخضوع درآید همه جوارح تبعِ وی بود ،

« وقُلْ لِلذِّینَ اُوتُوا الْـکِتابَ » ـ و گو جهودان و ترسایان را که **توریت** و **انجیل** ایشان را دادند « وَ الْاُمِّیّینَ » وامیان عرب یعنی مشرکان، ایشان که کتاب نداشتند. « أ أسْلَمْتُمْ ؟ » : لفظ استفهام است ومعنی‌امر، چنانکه جایْ دیگر گفت « فهَلْ اَنتُم مُسْلِمُونَ ؟ وجای دیگر « فهَلْ اَنْتُمْ شاکِرُونَ ؟» « فهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُون ؟» « اَ اَسْلَمْتُمْ » خودرا بیو کنید.

« فَاِنْ اَسْلَمُوا فقَد اهْتَدَوْا » **مصطفی ص** این آیت بریشان خواند ـ یعنی بر اهل کتاب» ایشان گفتند « اَسْلَمْنا » ـ ماسلمان شدیم. رسول خدا گفت : جهودان را « اَتَشهدونَ اَنّ عیسی کلمةٌ منَاللهِ وعبدُه و رسوله ؟ » ایشان گفتند : معاذَالله ما این نگوئیم ـ وترسایان را گفت « اَتَشهدون اَنَّ عیسی عبدُاللهِ ورسوله ، ؟ ایشان گفتند معاذالله که عیسی بنده باشد. این است که رب‌العالمین گفت : « وَ اِنْ تَوَلَّوا فَاِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ . » بلاغ اسم است و تبلیغ مصدر . میگوید : اگرایشان از اسلام و دین بر گردند، برتو جز تبلیغ رسالت نیست، و راه نمودن کارِ تو نیست : لَیْسَ عَلَیْکَ هُداٰهُمْ » ـ واین آیت پیش از نزولِ آیتِ قتال فرود آمد، پس چون آیت‌قتال فرود آمد این آیت منسوخ گشت.

« وَ اللهُ بَصِیْرٌ بِالْعِبادِ » یعنی ـ بصیرٌ بمن آمنَ بكَ وصدَّقَكَ و بمن کفرَ بكَ و کذّبكَ . مومن و کافررا می‌بیند، واعمال همه می‌داند، وفردا همه را پاداش‌می‌دهد، هر کسی‌را سزاء خویش وجزاء خویش، چنانکه گفت « و وُفیّتْ کلُّ نفسٍ ماعَمِلت و هو اَعلمُ بما یَفعلون . »

النوبة الثالثه

قوله تعالیٰ : « الّذینَ یقولُونَ ربَّنا » ـ رب‌العالمین جل‌جلاله وتقدست اسمائهُ

و لَا اِلٰهَ غَیره ، درین آیت دوستانِ خود را می‌نوازد ، و روش ایشان باز می گوید ؛ و گفتار و کردارِ ایشان می‌ستاید ، ومی‌پسندد . آفرینِ خدا برآن جوانمردان باد که درهرچه گویند و هرچه خواهند وهر قاعدهٔ که نهند از اول نام دوست برند ، و ازو گویند ، و باو گویند ، که با اوخو کرده‌اند وبآن آسوده‌اند .

با هر که سخن گویم گر خواهم و گر نه

ز اول سخن نام تو ام در دهن آید

آنکه در هرچه شنوند وخوانند گویند : «آمَنَّا» در گفته‌اللّٰه گویند «آمنّا» در گفتهٔ رسول گویند «آمنا» از ذاتِ صمدی وصفاتِ سرمدی شنوند گویند «آمنّا» بهشت ودوزخ وترازو وصراط شنوند گویند «آمنا» امروز نادیده درغیبت «آمنّا» فردا درقیامت با مشاهدت «آمنّا» جلال رؤیت ذوالجلال ، و رضوان اکبر ، هم در قیامت هم در بهشت ثمرهٔ «آمَنَّا . » ـ

بهرچ از اولیا گویند ارزقنا ورفّنا

بهرچ از انبیا گفتند : آمنّا و صدقنّا

اگر نیاز نمودند وآمرزش خواستند « فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا » ـ خداوندا ! خطِ کرم بر گناهانِ ما کش ، واین نهادهای ضعیف‌را مسوز بآتش . خداوندا ! بحرمتِ این دلهاء باوصال‌توخوش ، که نسوزی مارا بآتش ! فریاد ازو که باو بد گمانست ، از گمان بدت او را چه زیان است !

« وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » خداوندا ! ما را از آتش دوزخ پرهیزده ! و از عقوبتِ خویش‌ما را گریزده ! ـ این‌جانکتهٔ عزیز گفته‌اند : آتش هرچند قوی‌تر وسوزان‌تر بود چون‌آب بآن رسد نیست‌شود ، یا بباد کشته گردد ، آن ساعت که تو خلوتی را دست‌آری ، ودرپس زانونشینی ، وقطرهٔ چندآب ازچشم فروباری ، فرشتهٔ را گویند این‌آب نگه‌دار . نفسی سرد از سر حسرت و درد برآری ، فرشتهٔ دیگر را گویند

این بردار. تا فردا که آتش دوزخ تاختن آرد، از یك سو آب آید و از یك سو باد، و آن آتش هزیمت گیرد، بنده گوید بارخدایا! این چیست؟ گویند او را: این آب دیدهٔ تو و آن آهِ سینهٔ تو.

« اَلصّابِرِینَ » ای بقلوبهم، « اَلصّادِقِینَ » بارواحهم، « اَلقانتین » بنفوسهم، « اَلْمُنْفِقِینَ » بمیسورهم، « اَلْمُسْتَغْفِرِینَ » بالسنتهم. آن جوانمردانی که گفتارشان آنست، کردارشان اینست که بدل شکیبایانند برفرمانِ حق، بروح راست روانند در عهد حق، بتن فرمان بردارانند درحق حق، بمال هزینه کنندگانند در راهِ حق، بزبان آمرزش خواهانند و جویندگانند از کرمِ حق.

« اَلصّابِرِینَ » ای صَبَرواعلی البلویٰ، و رفضوا الشکویٰ حتی وصلوا الی المَولیٰ، ولم یقطعهم شیءٌ من الدنیا والعقبی. بهربلوی صبر کردند، وشکویٰ بگذاشتند، از دنیا وعقبی روی برتافتند تا بمولی رسیدند. « وَ الصّادِقِینَ » ای صدقوا فی الطلب فقصدوا، ثم صدقوا حتی شَهدوا، ثم صدقوا حتی وجدوا، ثم وجدوا حتی قعدوا فی مقعدصدق عند ملیكٍ مُقتَدِر. راست گفتند تا درروش آمدند، پس راست رفتند تامنزل بریدند، راست اندیشیدند تابمقصد رسیدند، پس شاهدِ صدق بگذاشتند وخودرافرا آب دادند تا بساحلِ اَمن ومقعَد صدق رسیدند، عند ملیك مقتدر.

« اَلقانتین » ای بُملازمة الباب، وتجرّع الاکتئاب، وترك المحاب، ورفض الاصحاب، الی ان تحققوا بالاقتراب، جامهٔ فقر بپوشیدند، وبردرِ سرایِ کرم دست نیاز برداشتند، که تا نگشائی نرویم، وتا ننوازی برنگردیم، ساجداً وقائماً یحذرَ الآخرة و یرجو رحمة ربه. گه درسجود و گه در قیام، گه با بیم و گه با امید. از حضرتِ عزّت این نواخت می آید که میدانِ راهِ دوستی افرادست، آشامندهٔ شراب آن از دیدار برمیعاد است. برسد هر که صادق است روزی بآنچه مُرادست

بخت از در خان ما درآید روزی خورشید نشاطِ ما برآید روزی
واز تو بسوی ما نظر آید روزی و این انده ماهم بسر آید روزی

«وَالْمُنْفِقِينَ» ای - جادوا بمیسورهم مِنَ الاموالِ، ثم‌بنفوسهم‌من‌حیث الاعمالِ، ثم بقلوبهم من‌صدقِ الاحوال. گه مال بازندو گه حال، گه تن بازند و گه‌جان. مال درراه دوست، وحال درکارِ دوست، تن درجستن دوست، وجان در دیدارِ دوست.

ما را همه هرچه هست ایثار تراست
گوش از قبل سماع گفتار تراست
دیده نظر جمال بسیار تراست
جان و دل و دین نثار دیدار تر است

«وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ» ای - یستغفرون عن جمیع ذلك اِذا رجعوا الی الصَّحوِ عند ظهور الاسفار من فجرِ القلوب، لامن فجرٍ یظهَر فی‌الاقطارِ. تادر روِش باشند این سان وصفت ایشان ونعت و سیرتِ ایشان! باز که بکشش رسند وصبح یگانگی از افق تجلی اسفار دهد، ازآن شواهد خوف ورجا وصدق و صبر استغفار کنند. مصطفی‌ص ازین‌جا گفت: انّه لیغان‌علی قلبی (۱) لانّی لاستغفرالله فی‌الیوم سبعین مرةً - از معرفت فراگذرند تابمعروف رسند، واز دوستی برترشوند تا دوست بینند، دوستان رادوستی منزل‌است ودوست وطن، باشناختهٔ آرام گیر نه باشناختن! این است که ربّ العزت گفت: «وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّكَ الْمنتهیٰ.»

شیخ‌الاسلام انصاری رحمه‌الله بجمله ایـن معانی اشاره کرده است و گفت: نشانِ حوادث درازلیت کوم، سیل که بدریا رسید ازآن سیل‌چه معلوم؟ همه‌هستیها نیستند درآن اول قیوّم! ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم، عارف به نیستی‌خود

(۱) لیغان علی قلبی ای یتغشنی قلبی مایلبسه «مجمع‌البحرین».

زنده است، ای ماجد قیوم! جهان از روز پر ونابینا محروم! ظاهرشدی سخن‌شدم سخن نماند، پیدا شدی دیده شدم دیده نماند!

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان   وز علت وعار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه ز لانقط برتر دان   زان‌نیز گذشتیم نه‌این‌ماندونه‌آن

قوله: «شهدالله انه لااله‌الاهو» ـ شهدالحقُّ لِلحَقِ بِاَنَّهُ الحَقُّ، خود را خود ستود! وخود را خود گواهی داد، بسزای خویش، ازصفت خویش، در کلام‌خویش خبرداد ازوجودِ خویش، وصمدیتِ خویش، وقیّومیتِ خویش، و دیمومیت خویش، شهد سبحانه بجلال قدره و کمال عزّهِ حین لاَجَحْد ولاجهلَ ولا عرفانَ لمخلوقٍ، ولا عقلَ ولاوفاق ولانفاقَ ولاِحدثانَ ولاسماء ولافضاء ولاظلامَ ولاضیاءَ. نه عالم بود ونه آدم، نه هوا ونه فضا، نه بر ونه بحر، نه نور ونه ظلمت، نه فهم ونه فرهنگ، نه وفاق ونه نفاق. که رب‌العالمین بجلال قدر خویش و کمال عزخویش سخن گفت و گواهی داد بیکتائی و بی‌همتائی‌خویش، وخبرداد از صفات و ذات خویش! امروز همانست که بود، وجاوید همان! هرگزنبود که نبوده و هرگز نباشد که نباشد! اولست وآخر، ظاهر وباطن! اول که همیشه هست، وبود ونبودها دانست! آخر که همیشه باشد، ومیداند آنچه دانست. ظاهر بکردگاری، وغالب هر کس بجبّاری، و برتر از هرچیز به بزرگواری! باطن از دریافت چون، و از قیاس وهمها بیرون! و پاك ازگمان و پندار وایدون.

در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها
بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها

«وَ الْمَلٰٓئِکَةُ وَ اُولُواالعِلْمِ» بزرگست شرف فرشتگان و انبیا و علما، و شگرف برآمد کار ایشان، که الله شهادتِ ایشان باشهادت خود پیوند داد، نه ازآن

که شهادت ویرا بوحدانیتِ خود پیوندی می‌دریابد از شهادت مخلوقان ! نی‌نی که عزت وی وی شناسد وعزت وی احدیت وی داند ' از نبودِ پس بود پیوند نیابد ، و وحدانیتِ او را مُوحدّی می‌درنیابد ، وهستیٔ ویـرا مقرّی می درنیابد ، و دوام ملكِ ویرا آسمان و آسمانیان وزمین وزمینیان می‌در نیابد ، و کمالِ الوهیتِ ویرا دنیا و آخرت ، بهشت ودوزخ می‌درنیابد ' کبریاء وی عزت وی شناسد وعزت وی‌احدیت وی داند !

فلوجههـا من وجههـا قمرٌ　　　و لعینهـا من عینهـا کُحُلُ

ترا که داند که ترا تودانی وتو ' ترا نه‌داند کس، ترا تودانی‌بس ! ، بلی‌سعادت فـرشتگان وانبیا وعلما بود وتشریف واکرام ایشان وتخصیص‌ایشان ازمیان خلقان که خود خواست و خود کـرد و خود نواخت ' و بمعرفت خـودشان راه داد . واللهُ یَخُصّ برحمتهِ من‌یشاء .

« اِنَّ الدِّینَ عِندَاللهِ الاِسْلَامُ » دین پسندیده ـ که‌خدای را ببندگی‌بآن برزنند و برحکم‌آن ویرا پرستند ' و رضایٔ وی بآن جویند ' وبآن بوی باز گردند ـ دین اسلام است . و اسلام راسه منزل است : اول منزل اعتراف حقن دماء و اموال است ' شمشیر از گردن بردارد ' ومال وی بروی نگهدارد ، اگر موافق باشند یـا منافق ' متبّع یـا مبتدع . منزل دیگر اعتراف است با اعتقاد درست ' و اتباع سنت ' و وفاء عمل . سوم منزل اسلام استسلام است : وایـن غایت کار است ' و پسندیـدهٔ اللهٰ‌است ' ومعرفت را پناه است . خود را بردر گاهِ عزت حق بیفکندَن وویرا منقاد بودن ' و بحکم وی راضی شدن . وبآن اعتراض نیاوردن ' وازآن اعراض نکردن و آنـرا تعظیم نهادن ' وشکوه داشتن ! وآنچه ابراهیم دعا کرد خـود را و اسماعیل را مسلمان خواست غایت این منزل سوم بود و گفت : « رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمیْنِ لَكَ »

همانست که گفتند او را « اَسلِم » فقال « اَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمینَ » ـ وهو المشار الیه بقوله تعالی حکایة عن **یوسف** علیه الصلوة والسلام « تَوَفَّنی مُسلِماً وَ اَلحِقنی بِالصّالِحینَ . »

۶ - النوبة الاولی

ـ قَولُه، تَعالیٰ: « اِنَّ الَّذینَ یَکفُرُونَ » ـ ایشان که کافر می‌شوند و نمی‌گروند « بِآیاتِ اللهِ » بسخنانِ خدای « وَ یَقتُلُونَ النَّبِیّینَ بِغَیرِ حَقٍّ » و پیغامبران را میکشند بناحق « وَ یَقتُلُونَ الَّذینَ یَأمُرُونَ بِالقِسطِ » و میکشند ایشان را که بداد وراستی فرمایند. « مِنَ النّاسِ » از مردمان، « فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ اَلیمٍ (۲۱) » بشارت ده ایشان را بعذابی دردنمای.

« اولٰئِکَ الَّذینَ حَبِطَت اَعمالُهُم » ایشان‌اند که تباه گشت (ونیست شد) کردار های ایشان، « فِی الدُّنیا وَ الآخِرَة » هم درین جهان (ببی نامی) وهم در آن جهان (ببی‌پاداشی .) « وَ ما لَهُم مِن ناصِرینَ (۲۲) » ونه ایشان راست هیچ یاری ده .

« اَلَم تَرَ ؟ » نمی‌بینی و ننگری « اِلَی الَّذینَ اُوتُوا نَصیباً مِنَ الکِتابِ » بایشان که ایشان‌رابهره‌ای دادند از کتاب (آسمانی) « یُدعَونَ اِلیٰ کِتابِ اللهِ » می‌باز خوانند ایشان را با نامهٔ خدا « لِیَحکُمَ بَینَهُم » تا حکم کند کتاب خدا میان ایشان « ثُمَّ یَتَوَلّیٰ » آنگه برمی گردد . « فَریقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ (۲۳) » گروهی ازیشان روی گردانیده (باك نداشته، وفرو گذاشته .)

« ذٰلِکَ بِاَنَّهُم قالُوا » آن (دلیری ایشان) بآنست که ایشان گفتند ، « لَن تَمَسَّنَا النّارُ اِلّا اَیّاماً مَعدُوداتٍ » فردا آتش بکسی از ما نرسد مگر روزی چند شمرده ، « وَ غَرَّهُم فی دینِهِم » وایشان را فریفته کرد دردین ایشان « ما کانُوا یَفتَرُونَ (۲۴) » آنچه خود می‌ساختند از دروغ .

« فکیفَ اِذا جَمَعْنا هُمْ » تا چون بود حال ایشان آنگه که فراهم آریم ایشان را، « لِیَوْمٍ لَارَیْبَ فِیهِ » روزی را که در بودن آن روز گمان نیست » وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَهُم لا یُظْلَمُونَ(۲۵)» وسپرده آید بهرتنی آنچ کرد، وبرهیچ کس از ایشان بیداد نیاید.

النوبة الثانیة

قوله تعالی. « اِنَّ الَّذِینَ یَکفرون بآیاتِ اللّٰه » الآیة ... آیات اینجا قرآن و دین است بقول بعضی مفسران، و بقول بعضی: آیـات‌اللّٰه حجتهای روشن است و برهان صادق بروحدانیت و فردانیت خدای در کتابهای وی، وبیرون از کتاب دلائلِ روشن درآفاق ودر انفس براثبات نبوّات و شرائع، که خلق باعتبار آن محثوث‌اند و مامور، والیه‌الاشارة بقولِه: وکأین من آیةٍ فی‌السموات والارضِ یمرّون علیها »

ربّ‌العزة گفت: **جهودان** و تـرسایان بآیات ما کافر شوند « ویقتلون النبیین بغیرحق» وپیغامبران را بجور و دلیری و بناحق میکشند. **ابوعبیده جراح** گفت: یارسول‌اللّٰه ! مَنْ اشدُ عذاباً یوم‌القیامة ؟ » ازین مردمان کرا عذاب سخت‌تر وصعب‌تر باشد بروز رستخیز ؟ رسول خدا جواب داد: « مَنْ قَتلَ نبیا اورَجلا اَمرَ بمعروفٍ اونهی عن‌منکرٍ » **گفت** عذاب صعب کسی را باشد که پیغامبری راکشت یاآن مرد که امربالمعروف ونهی عن‌المنکر فرماید، پس **مصطفی ص** این آیت برخواند و آنگه گفت: یا **اباعبیده! بنی‌اسرائیل** چهل وسه پیغامبر رابیك ساعت از اول‌روز بکشتند، پس صدو دوازده مرد از نیك مردان و عابدین بنی‌اسرائیل برخواستند، تا برایشان امرِ بمعروف رانند و نهی منکر کنند، ایشان‌آن صدو دوازده مرد را در آخر روز بکشتند، مفسران گفتند این ملوكِ بنی‌اسرائیل بودند ازآن جهودان که بعداز **موسی** برخاستند، واین‌آیت درشان ایشان فرودآمد.

« وَيقاتلونَ الَّذِينَ » الايه . . . . قرئت **حمزه** است **و نصير از كسائى** . ومقاتلت این جا بمعنی قتل باشد ، ومفاعله برمعنی فعل درلغت هست ، چنانکه گویند « عافاه‌الله « قاتله‌الله ! » . ودرخبرست : «بئسَ القومُ قومٌ يقتلون الذين يأمرون بالقسطِ من الناسِ، بِئسَ القوم قومٌ لايأمرونَ بالمعروفِ ولاينهون عن‌المنكر ، بِئسَ القوم قومٌ يمشى المؤمنَ بينهم بالتقية والكتمانِ . آنکه گفت : « فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلِيمٍ . » در قرآن جایها ـ بشارت ـ گفت بمعنی نذارتِ ، این از آن است . و عذاب اسم است و تعذیب مصدر ـ واصله من قولهم «ماءٌ عَذبٌ » فالتعذيب ازالة ذلك العذب ، كقولهم مَرَّضْتُه وَ قَذَّيْتَهُ ، فِي اِزالَةِ المَرَضِ وَ القَذىٰ . و فرق میانِ عذاب و عقاب این است که عقاب برسبیل مجازاة باشد ، یعنی که برعقب جرم متقدم میرود ، وعذاب همه‌جای کارفرمایند در مجازاة وغیر آن . هرچند که جهودان در روزگار رسول‌الله قتل نکردند بلکه اسلاف ایشان کردند ، اما بحکم آنکه مُتبّعِ اسلافِ خویش بودند ، و برفعلِ ایشان و قتل ایشان رضا دادند ، وآن می‌پسندیدند ، مستوجب عذاب گشتند هم ایشان وهم اسلاف ایشان . میگوید ایشان را خبرده که هم ایشان را عذاب است و هم اسلافِ ایشان را ، هرچند که این متاخران جهودان اگر ایشان را بر مصطفی وبر مؤمنان دست رس بودی هم قتل کردندی چرا که ایشان هم‌براعتقاد اسلافِ خود بودند ، نبینی که دربعضی جنگها وحربها که ایشان را بارسول ص بود همت قتل کردند ، اما رب‌العالمين ویرا از ایشان نگه‌داشت ، و ایشان را از وی بازداشت ، وهو المشاراليه بقوله « واللهُ يعصِمُكَ من‌الناسِ » . در بعضی‌اخبار بیارند که هیچ مسلمان باجهود همراه نشود که جهود همت قتل مسلمان کند اگرتواند یا از پیش‌شود ، پس ایشان را بحکم این اعتقاد گفت « فبشرهم بعذابٍ اليم . »

قوله : « اُولٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ اعمالهم فى الدُّنيا وَ الآخرةِ . . . » الايه . اما فى الدنيا

فَلانهم لَم‌یحقن دماء هم و اموالهم ، ولم یحصلوا مِنْها مَحْمَدَةً ، واما فی‌الآخرةِ فلانهم لم یَستحقوابها ثواباً . واعمال جهودان آنست که بدعوی می گفتند که ماپذیرندهٔ توراتایم وبر شریعت موسي ایستاده ، رب‌العالمین گفت : این اعمال که دعوی میکنند باطل است وتباه ، که نه درین جهان ایشان رانیك‌نامی داد ، نه در آن جهان پاداش .

« قولُهُ : اَلَمْ تَرَ الي الَذِینَ اُوتُوا نصیباً من‌الکتابِ . . . » الآیة ـ این رُؤیت حقیقی است ، میگوید نمی‌بینی و ننگری باین جهودان که ایشان را نصیب‌دادنداز آسمان یعنی کتاب **توریت** « یُدْعُونَ الي کتاب اللّٰهِ ـ » این کتاب دوم **قرآن** است و احکام آن ، بقول **قتاده** . میگوید :آن‌جهودان را با کتاب قرآن‌وحکم آن واتباع محمدص خواندند ، نپذیرفتند ، و از آن بر گشتند و روی بر گردانیدند ، با آنکه ویرا می‌شناختند بنام و صفت و نعت . فانهم یَجدونه مکتوباً عِندَهم فی **التوریة** و **الانجیل** ، و بیك روایت از **ابن‌عباس** « یُدْعَوْنَ اِلي کِتَابِ‌اللّٰهِ » مراد از این کتاب هم تورات است ـ وآن را قصهٔ است ، میگویند : مردی وزنی از اهل **خیبر** از اشرافِ ایشان زنا کردند ، وبحکم کتاب تورات مستوجب رَجم شدند ، امّا کراهیت می‌داشتند رجم ایشان را ، که از اشراف ومهتران بودند ، برمصطفی‌ص آمدند تا از وی رخصتی یابند در کار ایشان ، رسول خدا ایشان را حکم رجم کرد **نعمان‌بن‌ابی اوفی و یحیی‌ابن‌عمرو** ازسرانِ جهودان بودند ، گفتند : یا محمد ! بیداد میکنی برایشان ، که برایشان رجم نیست » ـ مصطفی گفت : « بینی وبینکم التوراة » . میان من وشما توراة است یعنی بحکم تورات فرودآئیم ، ایشان باین رضا دادند ، پس رسول خدا گفت ازشما که داناتراست بتوریت ؟ گفتند مردی است اعور از دانشمندانِ **فدك** او را **ابن‌صوریا** گویند ، و او را بخواندند ، رسول گفت : توئی **ابن صوریا** ؟ گفت آری ! گفت تو عالم جهودانی ؟ گفت چنین میگویند . آنگه

رسول خدا توریت بعضی بخواست که در آن ذکر رجم بود، **ابن‌صوریا** در گرفت و میخواند تا بآیت رجم در گذشت. آنکه دست بر آن نهاده و پوشیده داشت. پس **عبدالله‌ابن سلمان** دست وی بگرفت و آن آیت رجم بهر رسول‌الله و بهر جهودان خواند، نبشته بود: «المحصن و المحصنة اذا زَنیا، وقـامت علیهما البینةُ، رَجِماً و اِنْ کانت المرأةُ حُبلی، تتربصُ بهاحتی تضع مافی بطنها» پس رسول خدا فرمود: تا آن هردو جهودان‌را که زنا کرده بودند رجم کنند - جهودان از آن درخشم‌شدند وبیرون رفتند، رب‌العالمین درشأن ایشان این‌آیت فرستاد. «ثُمَ یتولّی فریقٌ مِنهم وَهُمْ مُعرِضُونَ» میگوید: گروهی از ایشان بر گشتند و روی گردانیدند از حق، یعنی‌علما ورؤساء ایشان بعد از آنکه دانستند کـه رجم‌حق است وحکم تورات‌است. و بهر آن گروهی باعراض‌مخصوص کرد، نه همه‌که لختی از علمای ایشان چون **عبدالله‌بن سلام** و اصحاب او مسلمان شده بودند و ایمان‌آورده.

و گفته‌اند که فرق میان تولّیْ و اعراض آنست که: تولی آنست که حاجتی را بر گردد بر عقدونیّتِ آن که باز آید، و اعراض‌آنست که بدل وهمت بر گردد و رویْ بر گرداند یعنی یترك المنهج ویاخذ فی‌عرض الطریقِ مُتخَبّطاً. گفته‌اند تولی آنست که دوستی و هوا خواهی بگذارد، اما بتن برنگردد. واعراض‌آنست که دوستی بگذارد و بتن نیز بر گردد.

«ذلكَ بانهم قالوا» - ای ذلك الاعراض عن حکمكِ بسببِ اغترارهم، حیث قالوا «لن تَمَسّنا النارالّا ایاماً معدوداتٍ» این ایام معدودات آن چهل روز خواهند که در آن گوساله‌می‌پرستیدند؛ یعنی‌بعدد آن روزها که گوساله پرستیدیم ماراعذاب خواهد بود. رب‌العالمین گفت: این دروغ ایشان را فرهیفته(۱) کرد، خود دروغ

(۱) فرهیفته: در نسخه «الف»

فرا می‌سازند وخود بدان فرهیفته می گردند. ودروغ آنست که گفتند « لن تَمسّنا النارُ اِلّا ایاماً مَعدُوداتٍ » و گفته‌اند آن دروغ که ایشان را فرهیفته کرد آنست که گفتند « نحن أبناءالله و احبائهُ ».

قوله: « فکیفَ اِذا جَمعناهُم ایومٍ لارَیبَ فیهِ » ـ گفته‌اند: که معنی ـ یوم ـ وقت است ـ و آنچه گفت « فی‌ستة ایامٍ، فی اربعة ایام، فی یومین » معنی همه ـ وقت ـ است، که این روز وشب براختلاف نزدیكِ ما است، والله تعالی لیس عنده لیلٌ و نهارٌ **عبدالله‌بن مسعود** گفت. « اِنَّ ربَّکم لیس عندهُ لیل ولا نهار، نَوَّر السمواتَ من نور وجهِهِ. » ـ

« و کیف اذا جمعناهم» الایة ... میگوید: که تا چون بود حال‌وقصهٔ ایشان که ماایشان را باهم آریم « لیومٍ لاریبَ فیه » روزی راکه دربودنِ آن‌روز گمانی‌نیست ونه شور دل را جائی. اگر کسی گوید چگونه شك از آن نفی کرد، و بسیار کس هست از مردمان یعنی کافران که در آن بشك اَند، چنانکه ربّ‌العزت حکایت کرد از قومی: « ان نَظُنُّ اِلّاظَنّاً وما نحن بمستیقنین » ـ جواب آنست که: این آیة ـ لاریب بمعني ـ نهی ـ است چنانکه گفت « فَلاٰ رَفَثَ وَلاٰ فُسُوقَ » ای لاترفثوا ولا تفسُقوا. دلیل‌برین آنست که‌جای‌دیگرنهی‌صریح کرد: « فَلا تَکونَنّ من‌المُمترینَ، « فلاتکن فی صدرك حَرَجٌ منهُ » اگر گویند این شك در قصد و اختیار مردم نیاید، چگونه نهی میکند چیزی که در آن اختیار نیاید؟ جواب آنست که: هرچند چنین گفت اما معنی آن حثّ است بر تدبر و تفکر، یعنی که تفکر کنید و نیك بیندیشید و باز دانید. واین تدبّر وتفکّر درقصد واختیار آید، و گمان و شورِ دل باز برد. و روی **ابوهریرة** قال: قال النبی ص یجمع الله الخلق یوم‌القیامة فی‌صعیدٍ و احدٍ ثُمّ یطلّع علیهم ربّ‌العالمین، فیقول: یتبع کل‌انسانٍ ماکان یعبد، ویبقی المسلمون فیطلع علیهم و یُعرّفهم بنفسهِ، ثم یقول انارَبُکم

فائتمونی، وقال النبی - ثم تنشق الارض عنکم فتخرجون منها شاباً کلکم علی سِن ثلاثین، ولسانُ یومئذٍ سریانی، فتخرجون عُراتاً حُفاةً غلفاً غُزلاً اِلی رَبکم تنسلُونَ، و انا اول من تنشق عنه الارض.»

«وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ»: ای - جزاء ما کسبت «وهم لاٰ یظلمون» بنقصانِ حسناتهِم وزیادةِ سیئآتهم. قال **الضحاک** عن **ابن عباس**: فاول رآیةٍ تُرفَعُ لاهلِ الموقف ذلك الیوم من رایات الکفّارِ رآیةُ الیهودِ، فیفضحهم الله علی رؤسِ الاشهادِ ثمّ یأمرُبهم الی النار.

النوبة الثالثه

قوله تعالی: «اِنَّ الَّذینَ یکفُرونَ بآیاتِ اللهِ» الایه ... ای - الّذینَ ربطناهم بالخذلانِ و وسمناهم بوصف الحرمان، اَخبِرُهم اناسوفَ ننقلهم عن دارالهوانِ ومن الخذلانِ و الحرمانِ اِلی العقوبة والنیرانِ، کسی که درازل خستهٔ تیغ شقاوت شد، درابد کمند سعادت اورا نگیرد، وآن را داغِ خذلان برجان نهادند، نی! روزبه و دولت یار او نباشد، آن راکه نواختند آن روز نواختند، وآن راکه راندند آن روز راندند.

عباس راکه کمند سعادت از مکنون غیب بینداخته بودند، در کعبه شد وسر پیش برسجود نهاد ومی گفت یا **لات**! یا **هبل**! بارخدای عالم میگفت: لبیك عبدي لبیك!» غلغل درفرشتگان افتاد که بارخدایا! اولات وهبل میخواند وتو بعِزَّتِ خویش جواب میدهی! گفت ای فرشتگان! آرام گیرید، که شما را برمکنونات غیبِ ما اطلاع نیست، اگراورا دربندگی سهووغلط افتاد؛ مارا درخداوندی سهووغلط نیفتاد، وشما نظارگیان آئید نظاره کنید، تاتقدیرمادرحق وی وفرزندان وی تا بقیامت چه اعجوبه بیرون دهد!

و آنکه آن میر پیغامبران **نوح** پیشانی خویش بدان درگاه در خاك مالید و گفت : بارخدایا ! دردلِ پدران درحق فرزندانتو بِهدانی ، تواند بود کهبرین ضَعف و پیریٔ ما رحمت کنی ، واین پسررا دیناسلام کرامت کنی . از جبارِ عالم خطاب آمد که : « اِنَّهُ لَیسَ مِنْ اَهلِكَ » - یانوح ! حکمما چنان رفت در ازل که سَرِ فرزندِ تو کلاهِ توحید را نشاید ، وحکم مارا مَردّ نه ، وبرآن مزید نه ! تا بدانی که این کاریست رفته و بوده ! آن را که خواندند آن روز خواندند ، و وسیلت نه ، وآنرا که راندند آن روز راندند ، و علت درمیان نه ! آن کشتهٔ قضا چندین سال بساطِ عبادت پیمودبرامید وصل ، چون پنداشت که دیدهٔ املش گشاده شود ، یا نفحهٔوصال در دلش وزد ، ازسماءِ سُمُو برخاكِ مذلّت افتاد - اخلد الیالارض - سیاه افتاد است .

پیش تو رهی چنان تباه افتادست
کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه کز آن روی چو ماه افتادست
این رنگ گلیم ما سیاه افتادست .

قوله : « فکیف اِذا جمعناهُم لیومٍ لارَیبَ فیه » . آیا تا چون بود حالِ ما روزِ رستخیز ؟ که جهانیان را از اول موجودات تاآخردورِ مخلوقات بیك نفخهٔ اسرافیلی از خاكِ جهان برانگیزند ، وبیك لمحه درعرصات قیامت حاضر کنند ، « وَحشرناهم فلم نُغادر منهُم اَحداً »

باش تا از صدمهٔ صور سرافیلی شود
صورتِ خوبت نهان وسیرتِ زشتآشکار .

باش تا اظهارِ عزت وریاست کوهها فرارفتنآید ، دست وپای وپشت و پهلو فراگرفتنآید ، وآن عیبها پوشیده وسرها آلوده فرا دیدن آید ، و باتو گویند .

« فکشفنا عنك غطاءَك فبصرك‌َ الیوم حدیدٌ » . پرده از روی کارت بر گرفتیم ' یعنی که خود را چه توختهٔ وچه ساختهٔ ؟ همان بینی که خود فرستادهٔ ! همان خوری که خودپختهٔ ، همان دِروی که خود کِشتهٔ ؟ - اینست که رب‌العالمین گفت « هنالك‌تبلوا کل نفسٍ ما اسلفت » ' هرچه تو امروز به پناهِ اوشوی فردا ازتو بر گردد ، و تـرا بگذارد ' مگرتقوی که درین سرای ودرآن سرای تراضایع نگذارد . همه حَسَبَهاٰ را آن روزداغ کنند ' وهمه نسبها راپی کنند ' تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست ' هر کرا ازتو نصیبی بود درآن سرای امروز درسرایِ جزا او را برقدر نصیبِ او بمنزلی فرود آر ' آشنایان خویش را در« مسا کنُ طیبةً فی‌جناتِ عدنٍ» فرود آر : عاشقان خویش‌را در حضرتِ رضا و « رضوانٌ من‌اللهِ ا کبر » فرود آر ' آشنایان‌تقوی دیگرند وعاشقان تقوی‌دیگر ' آشنایان او کسانی‌اند که ازحرام و شبهات بپرهیزند ' و حر کات و سکنات واقوال و افعالِ ایشان بدستوری تقوی بـاشد ' و عاشقان تقویٰ کسانی‌اند که ازطاعات وحسنات خویش ازروی نادیدن‌چنان بپرهیزند که دیگران از معاصی وسیئات بپرهیزند . **ابوالقاسم نصیرآبادی** رحمه‌الله از خواص متقیان بود ' اورا گفتند : تقوی چیست ؟ ازحالت خویش‌ازتقوی خبرداد و گفت : « ان‌یتقَی العبدُماسوی‌اللهِ » - تقویٰ آنست که از هرچه جزالله است پرهیزی . هرآینه این کس برابر نبود باآنکس که از حرام تنها بپرهیزد . اشارتِ قـرآن چنان است که « اِنَّ اکرمکم عندَالله اتقاکُم » فردا که روزِ رستخیزباشد ' و روزِ نواخت وسیاست‌هر کس که بمراتبِ تقویٰ برتر ' او بحضرتِ الهیت نزدیکتر و گرامی‌تر ! . همانست کـه رب‌العالمین گفت : « وَ وُفِّیَت کُلُّ نَفسٍ مَا کَسَبَتْ وَهُم لَا یُظلَمُونَ . »

٧- النوبة الاولی

قوله تعالی : « قُلِ اللَّهمّ » گوی بارخدایا ، « مَالِكَ المُلكِ » دارنده وخداونده

پادشاهی ، « تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ » دهی پادشاهی او را که خود خواهی ، « وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ » و میکشی پادشاهی ازدست هر که خواهی ، « وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ » و عزیز میکنی اورا که میخواهی ، « وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ » و خوار میکنی او را که میخواهی ، « بِيَدِكَ الْخَيْرُ » بدست تست همه نیکی « إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲٦) » تو برهمه‌چیز توانائی .

« تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ » میدرآری شب در روز « وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ » و میدرآری روز درشب « وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ » و زنده از مرده میبیرون آری « وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ » ومرده از زنده میبیرون آری . « وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷) » و روزی دهی اورا که خواهی بفراخ بخشی (بی‌تقتیر .)

« لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ » مبادا که گیرند گرویدگان ناگرویدگان را بدوستی ، « مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ » بیرون از گرویدگان . « وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ » وهر که آن کند (که موالات گیرد از مومنان باکافران) « فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ » او ازخدا درهیچ چیز نیست « إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً » مگر آنکه بپرهیزید ازایشان ، « وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ » وحذر مینماید خدای شما را ازخویشتن « وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) » وباخداست بازگشت .

« قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ » گوی اگر پنهان دارید آنچه در دلها دارید « أَوْ تُبْدُوهُ » یا (بگفت و کرد) آنرا پیدا کنید ، « يَعْلَمْهُ اللَّهُ » در هردوحال خدای آن را میداند « وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » و میداند هرچه در آسمانهاست‌وهرچه‌درزمین‌است. « وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) » وخدای برهمه‌چیز تواناست .

« يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ » آن روز که بیابد هرتنی « مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا

آنچه کرد ازنیکی حاضر کرده پیش‌وی، «وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» وهرچه کرداز بدی «تَوَدُّلَوْ اَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَه،» دوست دارد وخواهد که میانِ او و میانِ آن بدی، «اَمَداً بَعِیْداً» اندازهٔ بودی دور (که نه او آن‌بیند ونه‌آن باورسد) «وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ» و حذر می‌نماید خدای شما را ازخویشتن، «وَ اللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ(۳۰)» والله سخت مهربانست به‌بندگان.

النوبة الثانیه

قوله تعالیٰ: «قُلِ اللّٰهُمَّ، مَالِکَ الْمُلْکِ ...» **ابن‌عباس** گفت: **معاذبن جبل** از مسجد رسول بازماند ونمی‌شد، رسول او را دید، گفت: یا معاذ! چرا ازمسجد باز ماندی و نمی‌آئی؟ گفت یارسول‌الله **یوحنای** جهود را برمن دینی‌است، وبرراهم مترصد نشسته و چیزی ندارم که این دین بگذارم، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسجدنگذارد، واز حضرتِ توباز دارد. رسول گفت: یامعاذ! خواهی که الله گردنِ تو ازین دین‌آزاد کند، وکارِ فروبسته بگشاید، برخوان «قُلِ اللّٰهُمَّ ..» تاآخر هردو آیت. معاذ گفت، خواندم والله تعالی آن کار برمن‌آسان کرد، و دین گذارده شد. و بروایتی دیگراین قصهٔ دین با **علی ع** رفت. رسول‌الله‌ص علی را گفت: «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ» برخوان آنکه بآخر گوی: «یارَحْمٰنَ الدنیا و الآخرةِ و رحیمَهما تُعْطی منهما ماتشاءُ و تُمْسِکُ مِنْهَا مَاتَشاءُ. اِقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ و اَغْنِنی عَنِ الْعَیْلَةِ»،

ابن‌عباس گفت: که از**مصطفی‌ص** شنیدم که‌نام‌اعظم‌خدای درسورهٔ آل‌عمران است درآیت: «قُلِ اللّٰهُمَّ مالکَ الملکِ.»

اما سببِ نزولِ این آیت: مفسران گفتند که: مصطفی‌ص‌را فتح‌مکه برآمد،

و امت خود را وعده داد بملكِ **پارس و روم** . منافقان وجهودان را این سخن بس دور آمد ومستبعد داشتند و گفتند ، کجا صورت بندد که ملكِ فارس و روم باین اُمت قرار گیرد !! **محمد** را **مکه ومدینه** نه بس است ؟ تا نیز به فارس و روم طمع دارد ! رب‌العالمین آیت فرستاد : « قُلِ اللّٰهُمَّ مالكَ الملكِ . . . » . و گفته‌اند که وعده دادن **مصطفی** اُمتِ خود را بملكِ پارس‌وروم آنست که روزخندق بریاران قسمت کرد که هرده کس‌را چهل گز خندق می‌باید کَنَد ، و**سلمان** مردی‌باقوت‌بود ، مهاجران گفتند ازماست ، انصار گفتند از ماست ، مصطفی‌ص گفت ونواختِ سلمان را : « سَلْمانُ منّا اهلَ البیتِ » **عمرو بن‌عوف** گفت من بودم و **سلمان و حذیفه نعمان** و شش کس دیگر ازانصار وچهل گز نصیب ما ، چنانکه رسول‌خدا درآن‌خط کشیده بود ، گفت مارا سنگی سخت پیش‌آمد که آلات ما همه درآن شکسته شد ، و ازآن درماندیم ـ وازآن‌جا بر گشتن‌وخط بگذاشتن‌روی نبود . سلمان‌را بحضرت مصطفی‌ص‌فرستادیم تا ویرا ازین‌حال خبردهد . مصطفی بیامد ، و تبر ازدستِ سلمان فرا گرفت ، ویکی برآن‌سنگ زد ، پارهٔ شکافته شد وازآن زخمِ تبروی‌نوری بتافت ، که چهار گوشهٔ مدینه ازآن روشن گشت ، مانندهٔ چراغِ روشن درشبِ تاریك . مصطفی‌ص تکبیری گفت ، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند . یکی‌دیگربزد ، هم برین‌صفت ، وهم بران سان روشنائی بتافت . سوم بار همچنان برآن نسق ، و آن سنگ شکسته گشت و پاره‌پاره شد . سلمان گفت : یارسول‌الله ! عجب‌چیزی‌دیدم که هر گزمانندِ آن ندیده بودم ! رسول‌خدا باقوم نگریست و گفت : شما همان دیدید که سلمان دید ؟ گفتند : آری ، دیدیم ! ـ رسول گفت باول ضرب که آن نور پیدا شد کوشکهای **حیره** و **مدائن کسری** جمله بدیدم ، و **جبرئیل** آمد ومرا خبر کرد که : امتِ تو برآنچه دیدی غلبه کنند ، و پادشاهی آن دیار و اقطار ایشان را باشد ، و ضربت دوم که نور

پیدا شد کوشکهای حمیر از زمینِ روم بمن آشکاراشد، وجبرئیل آمد وهمان گفت وبضربتِ سوم کوشکهای صنعاء آشکارابدیدم؛ جبرئیل همان گفت: آنکه مصطفی ص ایشان را بشارت داد، مومنان همه شاد شدند، گفتند الحمدلله که مارا وعدهٔ نصرت وقوت داد. منافقان گفتند: عجب نیست این سخن که محمد میگوید، ووعدهٔ باطل که می‌دهد؟ از مدینه او قصورِ حیره ومدائن کسری چون بینند؟ وایشانرا امروز چندان ترس است ازدشمنان که حاجت بآن است که خندق پیْ امن مدینه فروبرند، کی توانند که بیرون آیند و بملكِ صنعاء و روم و حمیر رسند؟ رب‌العالمین در شان آن منافقان گفت: «واذ یقول المنافقون وَ الّذینَ فِی قلُوبهم مرضٌ ماوَعدَنا اللهُ و رسولهُ اِلّاغُروراً.» و تسکینِ دلِ مومنان را وتصدیقِ وعدهِ مصطفی را این آیت فرستاد: «قل اللّهمَّ مالِكَ المُلكِ .. الایه.

و معنی آنست که: یامحمد! بگوی، ای خداوندِ پادشاهان! پادشاهی آنرا دهی که خود خواهی اورا که خواهی بپادشاهی عزیز کنی وبنوازی و گرامی‌داری، چون محمد مصطفی مهترِ عالمیان، و گزیدهٔ جهانیان، وامّتِ وی بهینه امتّان، و نزدیكِ خدا پسندیدگان، اورا که خواهی خوار داری وبیو کنی چون دشمنانِ وی منافقان وجهودان ومشرکان. بدانکه این ملك کاری عظیم است و صفتی بزرگ. رب‌العالمین درقرآن با کتاب ونبوّت قرین کرد و گفت: «فقدآتینا آل‌ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکاً عظیماً.» و قال تعالیٰ: «اذ جَعَل فیکم انْبیاء وجعلَکُمُ ملوکاً.» و گفته‌اند: «الدّین بالمُلك یقوی، والملكُ بالدین یبقیٰ» جایْ دیگر اضافتِ ملك باخود کرد تخصیص وتعظیم ملك را: «وَ اللهُ یُؤتی ملکه من‌یشاءُ». این اشارت بملك مطلق است؛ آن ملكِ حقیقی که در آن جوروغصب وبی‌دیانتی نباشد،

وچهارمعنی قرین آن بود : علم، وقدرت، وسیاست، و عدد، بالعلم یدبّر، وبالقدرة ینفّذ، وبالسیاسة ینظِم، وبالجمع یحفظ، ملكِ حقیقی این است، نه آن تسلط وغصب که برسبیل مجاز ـ ملك ـ گویند. وعلی ذلك قوله، « و کان وراءهم مَلِكٌ یاخذ کل سفینةٍ غَصْباً » سَمّاه مِلکاً مع کونِهِ عاصیاً. وهم از این باب است آنچه مصطفی گفت « اغیَظُ رجل عندالله عزوجل یومَ القیامة و اخبثه رجلٌ یسَمّی مَلِكُ الْاَمْلَاكِ، لاٰ مُلكَ اِلّاٰ لِلّهُ».

« قُلِ اللّهُمَّ ... » این میم مشدد در افزود بجایْ یاء ندا که ازسر بیفکنده بود. اصل آنست که «یاالله» وضمهٔ هاء برجای گذاشت که نداء مفرد بود. **بورجاء عطاردی** گفت : هفتاد نام از نامهاء خداوندِ عزوجل درین میم اَللّهُمَّ تعبیه است، ـ **نصرابن شمیل** گفت : هرآنکس که بگفت : « اَللّهُمَّ » خدایرا بهمه نامهای وی خواند؛ پس ثوابِ وی چندان است که خدایرا بهمه نامهای وی یادکند وبرخواند ـ **ابوالدرداء** روایت کرد ازمصطفی قال : « اِنَّ الله عزوجل یقول اناالله لا اِله اِلّا انا، مالكالملوك و مَلِكَ الملوكِ، قلوبُ الملوكِ بیدی، و اِنَّالعباد اذا اَطاعونی حوّلت قلوب ملوکهم علیهم بالرأفة والرحمةِ، و اِنْ عصونی حَوَّلْتُ قلوبَ ملوکهم علیهم بِالسخْطِهِ وَالنّقمةِ، فَسَاٰمُوهُمْسُوءَ العذابِ، فلاتشغلوا انفسکم بالدّلِ علیالملوكِ، ولکن اشغلوا انفسکم بالذکر والتضرع اِلَی اَکْفیکُم ملوککم »

قوله : « تُؤتِیُ الْمُلْكَ مَنْ تَشاٰءُ » ـ میگوید : پادشاهیاورا دهی کهخود خواهی، یعنی مصطفیص واصحاب وی که ایشان را فتح **مکه** داد ونصرت بر کافران، بادههزار مرد مسلمان در مکه شد، و کافران را مقهور و مخذول کرد، و شرك را باطی ادبار خویش برد. « وتُذِلُّ مَنْ تَشاٰءُ » و اورا که خواهیخوارداری ومقهور داری، یعنی **ابوجهل** واصحابِ وی که سرهای ایشان بریدند ودر **قلیب بدر** افکندند و گفتهاند:

« تُؤتی الملكَ من‌تشاءُ » یعنی آدم و فرزندانِ وی ، « و تُنزعُ الملكَ مِمَّن تَشاء » یعنی ابلیس و پس‌رُوآنِ وی . «توتی‌الملكَ من‌تشاءُ گویند : ملك **داود** است چنانکه گفت « و آتاه الملك والحکمة » . و « تنزع‌الملكَ » ملكِ **طالوت** است کـه ازوی با داود شده ، و گفته‌اند که : مراد باین ملكِ عافیت وقناعت است چنانکه مصطفی‌ص گفت « مَنْ اَصبَحَ آمِنًا فی سِربه ، معافیً فی بدنهِ ، وعنده قوتُ یومه‌فکأنّما حیزَتْ له الدنیا بحذافیرها . » و گفته‌اند کـه ملكِ بهشت است که رب‌العالمین از آن خبر داد بقوله : « ثُمَّ رأیتَ نعیماً و ملکاً کبیراً » ـ **عبدالعزیز بن یحیی** گفت : « تُوتی المُلكَ مَنْ تَشاءُ » یعنی الملك علی ابلیس وقهرالشیطانِ : ، کما قال رسول‌الله فی‌حق عمر بن الخَطّاب « اِنَّ الشیطان لیفرق من‌جیشِ عمر ، وما سَلكَ عمرُ فجّاً اِلّا سلكَ الشیطانُ فجّاً آخر . » « و تَنزِعُ الملكَ مِمَّنْ تَشاءُ » حتی یغلبهُ الشیطان ، کما قال علیه‌السلام « اِنَّ الشیطانَ یجری من ابن‌آدم مجریَ الدم » ـ

ابن‌المبارك **سفیان‌ثوری** را گفت : « اَخبِرْنی ما النّاسُ ؟ » مرا خبر کن که مردمان که‌اند ؟ یعنی ایشان که اوصافِ مردمی و خصالِ ستوده درایشان است وبآن مستحقِ ثنا و مدح گشته‌اند ؟ ـ جواب داد ، که : دانشمندان وزیرکان . گفت ملوك که‌اند ؟ گفت زاهدان . گفت اشراف که‌اند ؟ گفت پرهیز کاران . گفت سَفَلِه که‌اند گفت ظالمان . گفت اغویا که‌اند ؟ گفت : « اَلَّذین یکتبون الاحادیث لِیَستَاکُلوُا بِهِ اموال‌الناسِ . »

« و تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ » گفته‌اند کـه : این اشارتست به کمال قدرتِ خدای کـه قادر بر کمال آن باشد که جمع کند میان هرچیزی باضدِ وی ، چنانکه هردو داند و هردو تواند : ـ اگرخواهد عزیز کند و بـران قادر ، وَ اگـر

خواهد خوار کند وبران قادر . وبرین صفت جز خداوندِ ذوالجلال و قادر بر کمال نیست .

« بِيَدِكَ الْخَيْرُ » ای ـ النصر، والغنيمة ، وعزّالدنيا والآخرةِ . میگوید : بدست تست‌خدایا ! عز دنیا و آخرت ، و نصرت بر دشمنان ، ونیکی کردن‌بادوستان . « اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شيئىٍ » ـ مِنَ العزِّ والذُّل «قَدِيرٌ »همه تودادی وبرهمه توانائی، خواهی‌عزیز کنی ، خواهی خوار داری ، خواهی بخوانی و بنوازی ، خواهی برانی و بیندازی ، همه توئی ،کار توداری کریم و مهربانی ، رحیم ورحمانی ، عزیز وسلطانی ، اگر کسی گوید : چون خیر وشر همه دریَدِ اوست و بخواست او ، پس چـرا خیر مفرد گفت : واین تخصیص خیر بذکر از کجاست ؟ جواب آنست که : این تخصیص از آن است که خلق که ازو همه چیز می‌خواهند وخیر میجویند و رغبت بخیر دارند پس آنچه رغبت بآنست وخواست وهمتِ خلق بآنست برزبان دردعا وذکر، همان گفتند اگرچه باعتقاد داشتند که خیروشر همه ازوست ، وآفریدهٔ اوست ، وبارادت ومشیت اوست .

« تُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِى اللَّيْلِ» ـ ينقصُ مناحدهما ويزيد فىالآخرْ . و معنی این درآوردِ آنست کـه روز پانزده ساعت است در اطول‌الایام ، وشب نه ساعت ، از روز می کاهد ودرشب می‌افزاید ، تا شب به پانزده ساعت شود ، و روزها نه ساعت آید در اقصرالایام . هرچه ازین کاهد درآن افزاید ، و هرچه از آن بِکاهد درین بیفزاید . قال بعض العلماء : انالله تعالىٰ اَحَبَ ان يُرِيكمعزته ، فأراكم الليلَ و احبَّ ان يريكم مِنْ رحمته ، فاراكم النهارَ ، فالليل يُذَكِّرُ النَّارَ ومافيها ، و النهار يُذكّرالجنة ومافيها .

« وَ تُخرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيّتَ مِنَ الْحَىِّ : » ـ مَيت و مَيّت

بتشدید وتخفیف درلغت است ازدو گروهِ عرب - معنی هردو یکسانست، اما بتشدید قرآئت **نافع** است و**حمزه** و **کسائی** و**حفص**. باقی بتخفیف خوانند، میگوید: زنده از مرده بیرون می‌آری ومرده از زنده. این مرده نطفه است، وخایهٔ مرغ، و تخم نبات، و شب تاریک. واین زنده جانور است، و نبات، وروزِ روشن. این ازآن بیرون می‌آرد و آن ازین.

« وَ تُرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ » - بغیر تضییقٍ وتقتیر. وشرح این درسورهٔ البقره رفت.

قوله « لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ اَوْلِیاءَ » - این درشأنِ قومی آمد از مومنان که پنهان دوستی داشتند باجهودان. رب‌العالمین ایشان را ازآن باززد ونهی کرد و گفت: مبادا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد. همانست که گفت: « لا تتخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاءَ. » و جای دیگر گفت: « و من یتولهم منکم فاولئکَ هُم الظالمون. »

« مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ » ای مِنْ غَیرِ الْمُؤْمِنِینَ و سِواهُمْ. میگوید: بیرون از مؤمنان کسی رابدوست مگیرید، این استحثاثِ مؤمنان است ازربّ‌العالمین بدوستی گرفتن یکدیگر را، وپسندِ آن بنزدیك خدای. والیه الاشارة بقوله: « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاءَ بعضٍ ». وَلِیّ دوست بود ازدل، مدار او مداجاة، و آمیختن بظاهر نه اولیاء باشند.

« و مَنْ یَفْعَلَ ذلِكَ » الاتخاذ. « فَلَیسَ مِنَ‌اللهِ فِی شَیئیٍ » ای فارق دینه و بَرِیَٔ اللهُ منهُ. و میگوید: هرمومن که موالات گیرد با کافران الله ازو بیزارست یعنی ازتولای وی بیزارست، نپذیرد خدای طاعتِ وی، و نپسندد. « اِلّا اَنْ تَتَّقُوا مِنهُمْ تُقاةً » وتُقاةً وتقیّةً واتقاءً وتوقیً یکی‌است، وجمع تقاة تُقی‌است.

و **یعقوب** تنها تَقِیَّةً خواند. ومعنی همه ـ پرهیزیدن ـ است، میگوید: مگر که ازایشان ترسید و ازیشان پرهیزید، که پس رخصت است شما را که مومنانید موالات ایشان بزبان نه بدل، چنانکه جای دیگر گفت «: **اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ** ».

مفسران گفتند: معنی آیت آنست که مؤمنان را روا نیست مداهنت کافران و موالات با ایشان، مگر که کافران برمسلمانان غلبه کنند، یا مردی مسلمان تنها در میانِ کافران افتد، وزیشان ترسد، آنکه اورا رخصت باشد که خویشتن را باظهار کلمهٔ حق در دستِ ایشان ننهد وخود را هلاك نکند، بلکه مداهنت کند و بزبان موالات کند، چندانکه در آن استحلالِ خونِ مسلمانان واضاعتِ مال ایشان نباشد. آنکه این را تقیّة گویند. تقیه دراسلام رواست بدوشرط: بیم سَر، وسلامتِ دل. در خبراست که **مسیلمه کذاب** دو مرد را ازیارانِ رسول خدا بگرفت، بایکی گفت که گواهی میدهی که من رسولِ خدا ام؟ گفت آری گواهی میدهم، دست از وی باز گرفت و رهائی یافت. آن دیگر سرباززد ونگفت آنچه مراد مسیلمه بود، و اورا بکشت. این قصه با مصطفی بگفتند مصطفی علیه‌السلام گفت: «امّا المقتولُ فمضي عَلی صدقهِ ویقینهِ و اُخذ بالفضل، وامّا الآخر فاخذ برخصة اللهِ وَاللهُ یغفرلهُ» وقال **صعصعة بن صوحان لاسامة بن زید**: خالصِ المؤمن وخالق الکافر، فانالکافر یرضی منك بِالْخُلقِ الحَسَنِ، ویحق علیك ان تخالص المومنَ» این درحال تقیه است و مذهب جماعت مفسران است. اما مذهب **معاذ بن جبل و مجاهد** و جماعتی ازعلما آنست که: این تقیه در ابتداء اسلام بود و پیش از آنکه دین اسلام مستحکم شود و قوت گیرد، اما امروز تقیه در دارالحرب است نه در دارالاسلام که بحمدالله رکن

اسلام قوی است، و رایت اسلام ظاهر « ولن یَجعلَ اللهُ الکافرینَ علي المؤمنین سبیلاً . »

آنکه مسلمانان را بترسانید، و حذر نمود ازخشم خویش اگر با کافران دوستی گیرند گفت : « وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفسَهُ » ـ ای‌عذاب نفسه « وَإلَی اللهِ المَصِیرُ » میگوید : باز گشتِ همه‌باالله است ـ یعنی آنچه دردنیا بندگان را داده بود . ازمِلك و مُلك وتصرفات آن همه ازیشان درقیامت وا ستانند، و با الله شود ، و همانست که جایها در قرآن گفت : ـ « الی الله تُرجَعُ الامور » « والیه یُرجَعُ الامر کله » « وَالأمرُ یَوْمَئذٍ لِلهِ . »

آنکه‌تمامی‌تحذیررا گفت : « قُلْ اِنْ تُخْفُوا مَافِی صُدُورِکُمْ » ـ گویَ اگرپنهان کنید آنچه در دل دارید از موالات کفّار ، یا از نااستوار گرفتن رسول و بگذاشتن حقِ او « اَوْ تُبْدُوهُ » ـ یاآنچه در دل دارید بکردار پیدا کنید که بارسول بحرب و قتال بیرون‌آئید، « یَعْلَمْهُ اللهُ » فیجازیکم علیه ، خدای میداند هردو حالِ از شما ، و شما را بآن پاداش دهد، چنانکه سزای شما و کردار شما بود .

آنکه گفت « یَعلَمُ مَافِی السَّموٰاتِ وَ مَافِی الْاَرْضِ ، وَ اللهُ عَلَی کُلِّ شَیْئٍ قَدِیرٌ » ـ اوخداوندیست که هرچه‌درآسمانها وهرچه درزمین است می‌داند، وجزاءِ هر کس‌ازمغفرت وعذاب تواند، پس بدانید که ضمائر دلِ شما هم داند وآنکس که همه داند و جزاءِ همه تواند سزاست که از وی بترسند، و از عذاب و خشم وی برحذر باشند .

اهل معانی گفته‌اند « تُخْفُوا» فرا پیش « تُبْدُوا » داشت تا تنبیهی باشد که‌الله عمل و نیتِ ما می‌داند پیش از اظهارآن . و علی هذا قوله ، « و سواءٌ منکم مَنْ اَسَرَّ القَوْلَ وَ مَنْ جَهرَبه » و قال تعالی : « یعلم سِرَّکم وجهرکم » ـ در هردوآیت سرّ

فرا پیش جهر داشت. آن معنی را که بیان کردیم. جای دیگر برعکس این گفت: « اِنْ تُبدُو ما فیانفسکم او تُخفوه » ـ تُبدوا فرا پیش داشت تا تنبیهی باشد که علم هردو اورا یکسانست، اورا آشکارا چه نهان است، نه از آن نهان او را درعلم نقصان است. نه ازین آشکارا زیادتی که در هردوحال دانای کمانست.

« یَوْمَ تَجِدُ کُلّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً » ـ تقدیره « ویحذرکمالله نفسه، یومَ تجدُ » اگر خواهی ابتداءِ این آیت با « یحذّرکمالله نفسه » پیوند، و معنیآن باشد که الله شما را حذر مینماید از عذاب خود در آن روزِ قیامت که هر کس بجزاءِ کردارِ خود رسند، نیکان بثواب، وبدان بعذاب. واگر خواهی به « وَ اللّهُ عَلَی کُلّ شَیْئٍ قَدیرٌ » پیوند، ومعنیآن باشد که خدای روز رستخیز بر همهٔ چیز قادر است از عذاب و ثواب نواخت و سیاست و رحمت و نقمت « یوم تجد کل نفسٍ ما عَمِلت من خیرٍ محضراً » همانست که جای دیگر گفت: « یوم یبعثهم الله جمیعاً فینبّئهم بما عملوا » احصاه الله ونسوُه.

« وَ ماعَمِلَتْ من سوءٍ » یعنی القبیح منالعملِ، یقرءُ من کتابه « تَوَدُّ » ای تمنّی النفس عند ذلك « لَوْ اَنّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ اَمَداً بَعِیْداً » منالمشرقِ الی المغرب. آنگه تاکیدرا واستظهار برایشان کلمهٔ تحذیر اعادت کرد و گفت: « وَ یُحَذِّرُکُمُالله نَفْسَهُ » ونیز رأفت و رحمت ومهربانی در تحذیر بستُ گفت: « وَاللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبَادِ » ومعنی آنست که من برشما سخت مهربانم وبخشاینده، که تعجیل عقوبت نکردم، و شما را بابد کرداری فرانگذاشتم، بلکه از عاقبتِ کار وسرانجام کردار خبر دادم و حذر نمودم، تابیدار وهشیار باشید، و بعاقبت رستگار شوید.

النوبة الثالثة

قوله تعالی « قُلِ اللّهُمّ مَالِكَ الْمُلْكِ ». بزرگست وبزرگوار، خداوندِ کردگار،

مهربان وفادار، بارخدای همه بارخدایان، وپادشاه همه پادشاهان، نوازندهٔ رهیگان، راه‌نمای ایشان. دانست که ایشان بسزاء ثنای او نرسند وحق او نشناسند، وقدرِ عظمت او ندانند، بمهربانی و کرمِ خود ایشان را گرامی کرد و بنواخت، وبآن ثناءِ خود خود کرد آنکه بانام ایشان کرد، وایشانرا درآن بستود ونیک‌مردان کرد، و گفت: ای بندگان و رهیگان! مرا همان گوئید که من خودرا گفتم، گوئید «یَا مَالِكَ المُلْكِ!» ای پادشاه برپادشاهی وپادشاهان! ای آفـرینندهٔ جهان! ای یگانهٔ یکتا از ازل تا جاودان! ای یگانه یکتا درنام ونشان! ای سازندهٔ کار کارسازندگان! ای بسربرندهٔ کار بندگان بی‌بندگان! خداوندا، ستودهٔ خودی بی‌ستاینده! خـداوندا تمام‌قدری نه کاهنده نه افزاینده! خداوندا، بزرگ عِزتی بی‌پرستش بنده! پادشاهی ترا انداز نیست، و کس باتو در پادشاهی انباز نیست! که خود بکست نیاز نیست:

«تُؤْتِي المُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ المُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» یکی‌را بر کشی وبنوازی، و یکی را بِکُشی و بیندازی، یکی را باُنس خود آرام دهی و او را غمِ عشقِ خـود سرمایه دهی، تا بی‌غمِ عشقِ توآسایش دل و آرام جانش نبود،

تاجان دارم غمِ ترا غمخوارم   بی‌جان غم عشق توبکس نسپارم

یکی با رضوان در ناز ونعیمِ جنت، یکی با مالِك در زندانِ وحشت و نقمت، یکی بربساط بسط برتختِ ولایت منتظرِ رؤیت، یکی درچاهِ بشریّت باخواری و با مذلت. آن صاحبِ ولایت بزبان شادی از دولت وصال خود خبرمیدهد:

کنون که باتو بهم صحبت اوفتاد مرا

دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

وآن‌بیچاره کشته مذلت‌بزبان مهجوری ازسرحرمانِ‌خویش این‌ترنم میکند:

بِاَیِّ نَواحِی الْاَرْضِ اَبْغِی وِصالَکُمْ
وَ اَنْتُمْ مُلُوکٌ مالِمَقْصِدِکُمْ نَحْوٌ

حالِ دلِ خود ترا نمودیم و شدیم

بر دردِ دل اندوه فزودیم و شدیم

ابوبکر وراق گفت: « تؤتی الملك من تشاء » این ملك قهرِ نفس است، و هواءِ خود زیردستِ خود داشتن، همان ملك است که **سلیمان** پیغمبر خواست. بقول بعضی از علماء، گویند که: هرروز چندین گاو و گوسفند قربان میکرد وچندین گونه‌الوان‌اطعمه درمهمان‌خانهٔ اوبودی، وخود نانِ جوین خوردی ومرقّع پوشیدی، وخشوعِ وی‌بآن اندازه بود که چهل سال‌بر آسمان ننگرست هیبت واجلال‌خدایرا راه در مسجد شدی درویشی را دیدی در جنبِ او نشستی و گفتی: « مسکینٌ جالَسَ مسکیناً. »

« و تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ » آنکس که این سیاست و پادشاهی برنفسِ امّاره از وی دریغ دارند، سلطانِ هوا بر وی مستولی شود، راست حالِ وی چنان باشد که رب العالمین گفت: « أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ، هَواهُ » آنرا که پادشاهی ظاهر بوی دهند وآنگه اسیر هویٰ وشهوتِ خویش شود، او را از پادشاهی بحقیقت چه نصیب بود؟ - امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بجماعتی درویشان گذر کرد آن هیبت دیدار ایشان بروی تافت، گفت: « ملوكٌ تحتَ الخِمار ». اگر هیچکس بحقیقت درین دنیا پادشاه است، جزاین درویشان نباشند که هواءِ نفسِ‌خود زیرقدم آوردند، تا ازهمه فتنهابرآسودند. آن پادشاهان ظاهر که اسیرهواءِ خودند هر کجا پی‌زنند از آن‌جا گرد برآرند. « اِنَّ المُلوكَ اذا دَخلوا قریةً افسدوها وجَعلوا اعزّةَ اهلها اذلّةً. » و این پادشاهانِ طریقت هر کجا گذر کنند سنگ ریزِ آن مروارید

شود وخاك آن مشك وعبیر گردد .

خاکی که بران پای نهی مشك و عبیرست

تختی که برو تکیه کنی عود مطرّا ست

آنرا که در لباس خلقان مقامش دارالملك عزّت بود ، و اعلی علّیین ، اورا از خلقان چه زیان ؟ وآنرا که از تختِ ملك بربایند و بسجین رانند « أُغرِقوا فَأُدْخِلُوا ناراً » ـ اورا از آن مملکت چه‌سود ؟ **سفیان ثوری** امام عصر بود ، روزی جامه‌ای که برتن او بود قیمت کردند ، درمی و چهار دانگ برآمد . او را گفتند : این چیست ؟ گفت :

مَاضَرَّ مَنْ كانتِ الفِردوسُ منزلَه

مَاذَا تجرَّعَ مِنْ بُؤسٍ و أقتادِ

« تُولِجُ اللَّيلَ فيالنَّهارِ وتُولِجُ النَّهارَ فياللَّيلِ » ـ ای خداوندی که شبِ محنت بروزِ شادی درآری ، تا أمنِ بنده برداری که ایمنی نیست در راه تو ! و روزِ شادی برشبِ محنت درآری ، تانومیدیْ بنده باز بری ؛ که نااميدی نیست دردین تو ! « لاتَقْنَطوا مِن رحمةِالله » ، « لَا تَيأَسُوا مِنْ رَوْحِ الله » .

« وَ تُخرِجُ الْحَيَّ مِنَ المَيِّتِ و تُخرِجُ المَيِّتَ مِنَ الحَيِّ » ای خداوندی که از بیگانه آشنا بیرون آری ! چنانکه **محمد**ص از **آمنه** و **ابراهیم**ع از **آذر** ، و از آشنا بیگانه‌بیرون آری ! چون **قابیل** از **آدم**ع و **کنعان** از **نوح**ع . و **مصطفی**ص روزی‌در حجرهٔ**عایشه** شد، وزنی‌بنزدیك عایشه‌بود ؛ که‌هیئتی‌نیکوداشت‌وصالحه بود . رسول‌ص پرسید : که این کیست ؟ عایشه گفت که : این **خالده** دخترِ **اسود** بن **عبدیغوث** ـ مصطفی‌ص گفت :«سبحان الذی یخرج الحی‌من‌المیت ویخرج‌المیت من‌الحی» واین بهر آن گفت که او مؤمنه بود وصالحه وپدرش کافر بود .

« لایَتَّخِذِ المؤمنونَ الکافرینَ اولیاءَ من دونِ المؤمنین » حقیقتِ ایمان بنده و غایت روشِ وی در راهِ توحید سربدوستیِ خدای بازنهد. وحقیقت دوستی موافقت است، یعنی که با دوستِ وی دوست باش، و بـا دشمن وی دشمن. اشارت صاحب شرع ایـن است « اَوْثَقُ عُرَی الْاِیمَانِ اَلْحُبُّ فِی اللهِ والْبُغْضُ فِی اللهِ. » ـ درآثـار بیارند که: ربّ‌العالمین به پیغامبری ازپیغامبران پیشینه وحی‌فرستاد که بندگانم را بگوی که درین دنیا زهد پیش گرفتید، تا راحتِ خویش تعجیل کنید و از رنج دنیا برآسائید. وبیرون اززهد طاعتی وعبادتی که کردید، بآن عِزِّ خود ونیکنامیِ خویش‌جستید، اکنون بنگرید که برایْ من‌چه کردید؟ هرگزدوستانِ مرا دوست داشتید؟ یابادشمنان من‌دشمنی گرفتید؟ـ همانست که باعیسی ع گفت: یاعیسیٰ اگر عبادت‌آسمانیان وزمینیان در راه دین باتوهمراه باشد وآنکه درآن دوستیْ دوستانِ من، ودشمنیْ با دشمنانِ من نبود، آن عبادت ترا بکارنیاید؛ وهیچ سود ندارد.

درخبر است که: **بوادریس خولانی** فرا **معاذ** گفت که: من‌ترا در راهِ‌خدا دوست‌دارم. **معاذ** رض گفت: بشارت‌باد که ازرسولِ‌خدا شنیدم که روزِقیامت کرسیها بنهند پیرامَنِ عرش‌مجید، گروهی را که رویهاء ایشان چون‌ماهِ شبِ چهاردهم‌باشد، همه از هیبتِ رستاخیز در هراس باشند و ایشان ایمن. همه بـا بیم باشند و ایشان ساکن. ـ گفتند: یا رسول‌الله! این قوم که باشند؟ گفت: « المُتحابُّونَ فی‌اللهِ. » و رُوِیَ اَنّ‌الله عزّوجلّ یقول: «وَجبتْ محبتی للمتحابّین فِیَّ، والمتجالسین فِیَّ، و المتزاورین فِيَّ، و المتباذلین فِيَّ ». **مجاهد** گفت: دوستانِ خدا چـون در رویْ یکدگرخندند، گناهان ازایشان فروریزد، همچنان که برگ ازدرختان؛ تاآنکه پاك بخدای رسند، و برستاخیز ایشان را با پناهِ خود گیرد و ایمن کند. بـزرگانِ دین گفتند: هرکه امروز برحذر نباشد، فردا باین امن نرسد. که امن بعد ازحذر

باشد لامَحالة، وحذرِ بنده ثمرهٔ تحذیرحقّ است عزّ و عَلا کـه دردوجایکه گفت : « ویُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَه » واین خطاب نه باعامهٔ مؤمنانست، بلکه باخواص اهل معرفت است . ایشانرا بخود ترسانید بی واسطه‌ای که در میان آورد . باز که خطاب بـا عامهٔ مؤمنان کرد، ایشان رابروزقیامت و آتش دوزخ ترسانید . ـ گفت « واتَّقوُا النارالّتی » ، و « اتَّقوا یوماً تُرجعون فیه الیالله » هر که صاحب بصیرت است ، داند که در میان هردو خطاب چه فرقست !

آنکه گفت : « وَاللهُ رَؤُفٌ بِالعِبَادِ » ـ تابنده درگردشِ احوال افتد؛ که در خوف، که دررجا ؛ که درقبض ، که دربسط ؛ که درسیاست ، که در کرامت . قهر و سیاست « ویحذّرکمالله نفسه » بنده را در دهشت وحیرت افکند، تا از خود بی‌خود شود ؛ آنکه نواخت : «وَ اللهُ رؤُفٌ بالعباد» اورا بر کشتیِ لطف نشاند، واز غرقاب دهشت بساحل انس رساند . پیری‌ازبزرگانِ دین گفت : گوئی ! هرگز بادا که‌ما از غرقاب خود باکشتی خلاص افتیم ! هرگز بادا که دستِ عطف ما را از موج امانی دست گیرد ! هرگزبادا که‌برهان وحدانیت حجاب تفرقت ازپیشِ ما بردارد ! هرگز بادا که این دل از بار این‌تن برآساید !

صد هزاران کیسهٔ سودائیان درراه حرص
از پیِ این کیمیا خالی شد از زرِّ عیار

۸ ـ النوبة الاولی

قَولُهُ تعالی : « قُلْ اِنْ کُنتم تُحِبُّونَ اللهَ » یا محمدص فرا جهودان وترسایان گوی : اگردوست میدارید الله را ، «فَاتَّبِعُونی» برپی من ایستید ، « یُحْبِبْکُمُ اللهُ » تادوست دارد خدای‌شما را ، « وَ یَغْفِر لَکُم ذنوبَکُم » وبیامرزد شمارا گناهان‌شما ،

« و اللّهُ غفورٌ رحیمٌ (۳۱) » وخدا آمرزگارست و عیب پوش و بخشاینده.

« قُلْ » گوی « اَطِیْعُوا اللّهَ » فرمان برید خدایرا بتوحید، « وَ الرَّسُولَ » و پیغامبر را بتصـدیق. « فَاِنْ تَوَلَّوْا » پس اگـر بر گـردید، « فَاِنَّ اللّهَ لَا یُحِبُّ الْـکَافِرِیْنَ (۳۲) » خدای دوست ندارد کافران را. اِنَّ اللّهَ اَصْطَفَیٰ آدَمَ » خدای بر گزید **آدم** ع را « ونوحاً وآل ابراهیمَ » و **نوح** را بر گـزید و **ابراهیم** و کسانِ ویـرا بر گزید « وَ آلَ عِمْرانَ » و بر گزید **مریم** دخترِ عمـران وپسر وی **عیسی**، « عَلَی الْعَالَمِینَ (۳۳) » برجهانیانِ روز گارایشان. « ذُرِّیَّةً بعضُها من بعضٍ » ایشان‌را فرزندان ونجاد ساخت ازیکدیگر نیکان ازنیکان، ـ « وَاللّهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ (۳۴) » و اللّه شنوائیست دانا.

النوبة الثانية

قَولُه تعالی: « ان کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّه » الایة... سبب نزول این آیت آن بود که **مصطفی** ص، **کعب اشرف** و اصحابِ اورا ازجهودان بادینِ اسلام دعوت کرد، و **سید** و **عاقب** را ازترسائی بااسلام خواند. ایشان گفتند: « نَحْنُ ابناءُاللّهِ واحبّاءُه » ـ « نحن ابناءالله سخن ترسایانست، و « اَحِبّاءُهُ » سخن جهودان ـ گفتند: مـا خود پسران ودوستانِ اللّه ایم؛ بوی نزدیکتر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی! ـ رسول خدا ومؤمنان گفتند: اگر آنك شما پسران ودوستانید، چرا برشما غضب و لعنت است ازو؟ گفتند: این چنان است که پدر برپسرخشم گیرد، یکبارگی ازو نبُرد ودوستی برنخیزد. پس رب العالمین آیت فرستاد: « قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّه فاتبعونِ ». معنی آنست که: یامحمدص! ایشان‌را گوی که اگراللّه را دوست میدارید، چنانکه می گوئید پس مرا دوست دارید که نسبت وی دارم از رویِ نبوت و رسالت و محبت؛ و بر پیِ من باشید که من برطاعت و عبادت وی میخوانم، ودوستیِ شما مـراو را لامحالة

از آنست که او نیز شما را دوست میدارد؛ و آنکه شما را دوست دارد که ویرا طاعت دار و فرمان بردارباشید. پس واجب است برشما که اِتّباعِ من کنید در طاعتِ او، تا شما را دوست دارد. - درین آیت نشانِ دوستی ومحبت اِتّباع رسول ساخت؛ جایْ دیگر آرزویْ مرگ نشانِ دوستی کرد. « ان زَعمتم اَنّکم اولیاءُ لِلّهِ مِن‌دونِ‌النّاس فَتَمَنَّوُا الموتَ اِنْ کُنتُم صادِقینَ » میگوید: اگر راست می گوئید که الله را دوست می‌دارید، آرزویْ مرگ کنید؛ که دوستی‌داعیهٔ شوق است، و شوق‌زده‌را همان‌مراد وی دیدارِ دوست بود. وآنکس که همه مراد وی دیداردوست بود، همیشه آرزویْ آن‌باشد که بردوست‌برسد؛ وراه رسیدن بردوست‌جزمرگ‌نیست. پس‌چرا کراهیّت می‌داریدمرگ را؟ ومرگ سببِ وصالِ‌دوست‌است! اما گفتند: که این‌مرگ قومی را راحت است، وقومی را آفت. آنرا که راحت است، ازآن است که: «مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللّهِ اَحبَّ اللّهُ لِقائَهُ». وآن را که‌آفت است، ازآن است که: «من کَرِهَ لِقاءَاللّهِ کَرِهَ‌اللّهُ لقائَهُ». زاهدی‌را گفتند که: مرگ‌را دوست‌داری؟ توقف کرد. پس‌پرسنده گفت: اگرزهد توباصدقِ توبودی‌ازمرگ کراهیت نبودی! - سدیگرنشان درصدق محبت‌آنست که: همواره ذکرمحبوب بردل وبرزبان محبّ تازه بود. چنانکه غفلت ونسیان بوی‌راه نبرد. وعلی‌هذا قال‌النبی‌ص «من اَحَبَّ شَیئاً اَکثَرَ ذکرَه». - چهارم نشان در وفاء دوستی‌آنست که: هرچه با محبوب نسبتی دارد، آن را دوست دارد. چنانکه قرآن کلامِ‌وی، کعبه خانهٔ‌وی، مصطفی‌ص رسول‌وی، مؤمنان‌دوستانِ‌وی. مصطفی‌ص گفت: «اَحِبُّوا اللّهَ لِما یَغذُوکُمْ بِهِ مِنْ نعمةٍ، وَ اَحِبُّونی لِحُبِّ اللّهِ اِیّایَ، واَحِبُّوا اَهلَ بیتی لِحُبّی»

آنکه گفت: « وَ یَغفِرلَکُمْ ذُنوبَکم ». درین تنبیه است که محبّت نه معلول است، نه باکتساب بنده؛ تا بتحصیل طاعت یا از اجتناب معصیت فرا دست آید.

« يَغفِرْ لَكُمْ ذُنوبَكم » . پس آنچه گفت : « يُحبِبْكُمُ اللهُ » كه بنده باشد كه گناهان دارد ، آنكه خدا را دوست دارد ـ والله ويرا دوست دارد . هم ازين بابست خبر **نعمان** كه‌ويرا بخمرخوردن چند بارحدّ زدند . پس‌يكى ويرالعنت كرد ، رسول‌خدا گفت : لعنت مكن كه وى خدا ورسولِ اورا دوست ميدارد . ـ مفسران گفتند : چون اين آيت فروآمد ، **عبدالله بن ابى** سر منافقان با اصحابِ خويش گفت : **محمد** طاعتِ خود درطاعتِ خدابست ، ميخواهد تا چنانكه خدايرا طاعت داريم ، ويرا نيز طاعت داريم ؛ وميفرمايد تاويرا دوست داريم ، چنانك ترسايان **عيسى**ع را دوست داشتند . رب‌العالمين در جواب ايشان اين آيت فرستاد ، يعنى من كه خدايم بطاعت دارى ميفرمايم .

« قُلْ اَطِيعوُاللهَ والرَّسُولَ » ـ بگوى ايشان را كه ، فرمان بردار باشيد ، واورا يگانه ويكتادانيد ، وبخداوندى ومعبودى وى‌اقراربدهيد ، ورسول ويرا فرمان‌بردار باشيد ، واو را بنبوت ورسالت استوار داريد ودرآيتِ اوّل اِتّباعِ وى فرمود ، ودرين آيت طاعت وى فرمود ، ازبهرآنكه افتدطاعت دارى كه اِتّباع‌سيرت وافعال واخلاق باآن نبود . و اين‌جا هم طاعت دارى بايد وهم‌اِتّباع ، تابنده بر راهِ حق‌افتد وبرسُننِ صواب . آن راه كه بنده درآن بكمال سعادتِ خويش‌رسد و قرآن مجيد بآن‌اشارت ميكند : « قل‌هذهِ سَبيلى اَدعوا اِلَى اللهِ ، على بصيرةٍ أنا وَمَنِ اتَّبعَنى» ـ بزرگانِ دين گفتند : اين راه برسه منزل نهادند : منزلِ اول : شناخت احكامِ ظاهرشرع است و بآن كار كردن و شرطِ آن بجا آوردن . منزل دوم : شناختِ علم وزهد وورع است كه حاصلِ آن‌شناختنِ عيبِ خويش است ، وقمعِ شَهوات ، ومجاهدتِ نفس . ومنزل سوم : شناختِ خواطر است كه آن توقيعاتِ سلطانِ ربوبيت است . وخاطرى كه توقيعِ ربوبيّت باشد ، خطا درآن راه نبرد ، وبلكه همه شكستگيها بوى‌درُست شود .

مصطفی ص گفت : « اِتّقوا فِراسَةَ المُؤمِنِ فانّهُ ینظر بنورِاللّهِ » . این سه منزل که گفتیم ، رسول بسه کلمه باز آورده و راهِ تحصیل آن باز نموده گفت : « سائلِ العلماءَ و خالطالحکماءَ و جالِسِ الکُبَراءَ » .

آنکه گفت : « فَاِنْ تولّوا فانَّ اللّهَ لایُحِبُّ الکافِرینَ » . اگربر گردند ازطاعتِ خدا ورسولِ وی ، خدای ایشان را دوست ندارد ؛ هرچند که ایشان‌می گویند ، ویرا دوست داریم ؛ آن گفتِ ایشان بی‌حاصل است ، وآن دعوی ایشان باطل .

قَولُه : « اِنَّ اللّهَ اصطَفَی آدمَ » الایة . . . صفوت ازهرچیز بهینهٔ آنست . میگوید الله بر گزید آدم ع را بمحبّت و ولایت و نبوّت ، او را رسول کرد بفرزندانِ خویش و بفرشتگان . ولهذا قال تعالیٰ : « اَنبِئهُمْ بأسمائِهم » . ـ درخبراست که مردی گفت : « یارسولَ‌الله ! أَنَبیّاً کانَ آدمُ ؟ قال: نعم، مکلَّمٌ » ـ وبر گزید **نوح** ع راو **ابراهیم** ع را ، وآلِ وی **اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب** و انبیاء فرزندان او . **ابراهیم** را خِلّت داد و امام مِلّت کرد ، و ایشان را کــه برشمردیم از خاندان وی اهلِ رسالت کرد ، وبریشان درود پیوست تا جاوید . آلِ مرد کسانِ وی باشند از نزدیکان و خاصگانِ قبیله و عشیره و موافقان در دین . پس‌هر که در دین مــوافق نباشد و در اِتّباع دُرستِ نیاید ، اوراآل‌نگویند ؛ اگرچه نسَب دارد . وبا موافقت واِتّباع دردین آل گویند ، اگرچه نسب ندارد . والیه الاشارة بقوله : « فمن تَبِعَنی فانَّهُ مِنّی » و قال‌تعالی : « وَ مَنْ یتولّهم‌منکم‌فانّهُ مِنهُم » . وپسرِ **نوح** که نه موافق‌نوح‌ع‌بود دردین ، ازآل وی نشمرد و گفت : « انّه لیسَ مِن اهلِکَ » . و**آل فرعون** را گفت : « ادخلوا آلَ فرعونَ اشَدَّالعَذاب » که در ملتِ کفرهمه یکسان بودند وبر پیِ یکدگررفتند . **مصطفی** (ص) خویشان‌کافر راگفت : « اِنَّ آلَ ابی لیسُوا لِی‌باولیاءَ ، اِنّما وَلیّیَ اللّهُ وصالِحُ المؤمنین ، ولکن لَهُم رَحِمٌ ابلّها ببِلالِها » . رُوِیَ أَنَّ **النّبی** (ص) مَرِضَ فاتیٰ

اهلِ قُبا يَعُودُونَهُ و قالوا : يا رسولَ‌الله لَم نعلم بمرضِكَ اِلّا الآن ، فجئنا فادعوا الله لنا . فقال سوف اَدْعولكم و لآلِ محمد. قالـوا : يارسولَ الله وَمَنْ آلُ محمد ؟ قـالَ : سألتمُونى‌عن شئٍ ما سألنى‌عنه احدٌ غيركم ، المسلمون ، آل‌محمدص كلّ مؤمنٍ تقىّ

و گفته‌اند که : اهلِ دين که‌نسبت ايشان‌با رسول‌خداست بردوقسم‌اند : گروهى خاصگيانِ‌وى‌اند . ومتبعان وى ، **بعلم متقن و عمل محكم** شرائطِ شرع او بجاآورند و براهِ دين وى راست روند . ايشان را « آل » گويند . قسم ديگر گروهى‌اند كه با وى نسبت دارند و عملِ ايشان برسبيل تقليد باشد و باتقصير وتفريط بود ، نه ايشان‌را علمِ متقن است نه عملِ محكم ؛ ايشان را امّت گـويند نه آل . پس‌آلِ پيغامبرهمه امّتِ اواند ، نه همه امّتِ اوآلِ او اند . اينجاست كه **جعفر بن‌محمد** (ع) را گفتند : چه گوئى باين مردمان كه مى گويند مسلمانان همه‌آلِ محمداند ؟ جواب داد كه : كذبوا وصدقوا . گفتند : اين چه معنى دارد ، دروغ و راست هردو جمع كردن ؟ ـ گفت : دروغ است‌آنچه ميگويند كه مردمان با اين‌همه تقصيردردين‌آل محمداند ، و راست است چون شرائطِ شريعت او بجاى‌آرند وبراه اِتّباعِ اوتمام روند ، و راست روند .

« وَآلَ‌عمران» ـ وبر گزيدآل‌عمران يعنى **موسى** ع و **هارون** ع. **مقاتل** گفت : اين **عمران** پدرموسى وهارون‌است . هوعمران بن يصهربن قاهث‌بن‌لاوى بن‌يعقوب ع . و گفته‌اند : آلِ عمران **مريم** است و پسرِ وى **عيسى** ع ـ و آن **عمران بن‌ماثان** است النَّجار ، نيك‌مردى بود از نيك مردانِ زمين مقدس .

« عَلَى العالَمين » ـ اى عالمى زمانهم. گفته‌اند : كه : « عَالَمْ » نامى است از هرچه درموجودات است ، اززمين وآسمان ، وهوا و فضا ، وبرّ و بحر ، و حيوانات‌و جمادات . وچون عقلاء ازآدميان وفريشتگان درجملهٔ‌آن بودند ، جمع بنامِ ايشان

باز کرد که در آفرینش ایشان اصل‌اند، ودیگر چیزها تبعِ ایشانست. و گفته‌اند که: هر جنسی‌ازموجودات که هست، آنرا ـ عالمی ـ گویند. چنانکه جنسِ آدمیان، وجنس فریشتگان، وجنس پریان، وجنسِ مرغان، وغیرِایشان. و گفته‌اند که: اهل هرعصري راعالَمی گویند. اهل تحقیق گفتند: عَالَمْ ـ دو است: عالم کبیروعالم‌صغیر. کبیر آنست که گفتیم، وصغیرهر آدمی‌بنفس خویش‌عالمیست ـ وهرچه در عالم کبیر است نمودگارِ آن درعالم صغیراست، اززمین و کوه ونبات وجوئ روان وباد وآب و آتش وسرما و گرما وپیشه‌وران وفریشتگان وچهارپایان وغیرِ آن. ازین‌جاست که ربّ العالمین درنفس آدمیان همان نظرفرمود که درعالم کبیر فرمود و گفت: « وَ فی اَنفُسِکم أفلا تُبصِرُون؟ ». ودرآیت دیگر هردودرهم بست، گفت: « سَنُرِیهِم آیاتنا فیِ‌الآفاق وفی اَنفُسِهم ». ـ **مصطفی** (ص) گفت: « اَعلَمُکم بنفسِهِ، اَعلَمُکم برَبِهِ » ـ و جایْ دیگر گفت: « وَلاَ تـکونوا کالّذینَ نَسُوا اللهَ فأنساهم انفُسَهم » تنبیهاً، علی انهم لوتفکروا فی‌انفسهم لَمَا خفی معرفته علیهم.

« ذُرِّیَّةً بَعضُهاَ مِنْ بَعضٍ واللهُ سمیعٌ علیمٌ » ـ ذرّیةً نصب است‌برحال، و گفته‌اند بربدل و گفته‌اند برتکریر. ای: اِصطَفَیٰ ذُرِّیَّةً ـ واشتقاق ذرّیت از« أذرأ اللهُ الخلق » است، فترکتْ همزته، کَبَرِیَّةٍ ونبیٍ. ـ و گفته‌اند: هی ـ فُعْلیةٌ من‌الذَرّ ـ وچنانکه نسل‌راذُرِّیَت گویند، اصل‌رانیز گویند؛ وذلك فی‌قوله: « وآیةٌ لهم‌انا حَمَلنا ذرّیّتَهم » ای آباءَهم. و زنان را ذراری گویند. **مصطفی** (ص) گفت: « حُجُّوا بِالذَّرَارِی ولا تأکلوا مَالَهاَ وتذرُوا ارباقها فی‌اعناقها » باین ذراريِ‌زنان خواهد بودنه کودکان، که کودکان‌را در شرع حج کردن درست نیاید.

« بَعضُها مِن بَعضٍ » ـ ای من‌وُلدِ بعضٍ، فکلهم‌من‌ذریة **آدم** ع ثم ذریة **نوح** ع ثم ذریة **ابراهیم** ع ـ و قیل بعضهم من‌بعضٍ یعنی فی‌الموالات الدینیه لقوله تعالی:

« والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاءُ بعض » وقوله تعالی : « والمنافقونَ والمنافقاتُ بعضهم من بعض » ـ اهل معانی گفتند : تعلق این آیت که « اِنّ‌الله اَصطفی آدم الخ » بآیتِ پیش ازدووجه‌است : یکی آنکه : ایشان همه مُقِر بودند که اِتّباعِ این پیغامبران که‌برشمردیم‌واجب‌است؛ میگوید : چرااِتّباعِ **محمد**ص نمیکنیدوایشان همه یکسانند؟ آنچه‌اِتّباع این‌پیغامبران واجب کرد، نبوت ورسالت‌است ؛ و آن در**محمد**ص موجود است ، پس او را متبع باشید . وجه دیگر آنست که : اصطفائیّتِ این پیغامبران از آنست که خدایرا فرمان بردارشدند تامستحق محبتِ او گشتند ، یعنی‌شما نیزاین طاعت بجای آرید تا بآن محبت رسید .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قُلْ اِنْ کُنتُم تحبّونَ‌الله فَاتَّبعونی » . ـ این آیت ازروی حقیقت رمزی دیگر دارد وذوقی دیگر . میگوید : هر کرا ازین حدیث سودائی در سینه می‌بود ، بگوی برپی‌مابیرون آی که کارها همه درقدم‌مانعبیه کردند . دل‌خود رابعقل در مبند که عقل پاسبانیست ، راهبر نیست ، تا عنان باودهی ؛ وراه نیست ، تا روی در وی آری . آنچه طلب کنی ازعقل طلب‌مکن از نبوّت طلب کن . عقل غاشیه کش احکام دین‌است ، عزت و کبریاءِ دین درمیزانِ عقل نگنجد ، ودر حیزجوهر وعَرَض نیاید . دینِ ماهمان دین است که صدهزار وبیست وچهار هزار انبیاء و رُسُل را بوده است ، وشهادتِ عزّتِ قرآن برین سخن شامل است که میگوید : « شرع لکم من‌الدین ماوصّی به نوحاً » الآیة ـ مرتبت دارِ دین ما دو چیز است : « قال‌الله » و « قال رسول‌الله » وگر آنچه مایهٔ دین اهل بدعت است از جواهر واعراض و فصول متکلمان و تصرفات عقولِ ایشان در آفرینش یکبار نیست گردد و متلاشی شود ،

وبا کتم عدم رود . یك ذرّه نقصان درآستانهٔ عزّتِ دین وسدّهٔ عظمتِ سنّت نیاید . تا ازرب العزّت بحکم اقبال بأهلِ سنت این خطاب می آید که : « اَلیوما کملتُ لکم دینکم واتممتُ علیکم نِعمتی وَرضیتُ لَکُم الاِسلامَ دیناً» اینجا نه کلام متکلمان در گنجد، نه فصُول متفلسفان ، نه بیان عرض وجوهر ایشان .

طریق الکلام طریق الظلام و شرّالظلام ظـلام الکلام

علیك بمنهاج اهل الحدیث و ناهیكَ بالمصطفی من امام

دعِ الخبط ، فالدینُ دین العجوز علیکم بذاك و دیـن الغلام

قوله : « قل ان کنتم تحبون‌الله فاتَّبعونی » پیش از وجودِ عالم وخاكِ آدم ع بهزاران سال ، ارواحِ خلائق جمع کردیم ؛ وعهدی برارواح انبیاء ورُسل گرفتیم که : « قل ان کنتم تحبُّون‌الله فاتبعونی » هر که خدمتِ درگاهِ آن صدر مملکت و نقطهٔ دولت میخواهد ، ازامروزینه بخدمتِ او کمر بندد وبچاکری وی اقرار دهد . اینست که ربّ العالمین ازیشان حکایت کـرد : « قالـوا اقررنا قال فاشهدُوا » ـ پس همه را بیکباربکتم عدم بردیم ، تا درمیدانِ قدرت وقضاء ربوبیت یکچند نفسی برزدند ، پس یك یك را ازیشان سر باین عالم درداديم ـ **آدم** ع آمدورفت ، **ابراهیم** ع آمد ورفت ، **موسی** ع آمدورفت، **عیسی** ع آمد ورفت وعلی هذا چندین هزاران پیغامبران بخاك فرو ـ شدند . پس ندا کردیم که یا**محمد** ص اکنون میدان خالی است . و وقتِ تست . سید قدم در مملکت بنهاد ، چهارده کنگره از قصر **کسری** بیفتاد ؛ ودر کعبه سیصد وشصت بت بود ، همه درروی درافتادند . وازچهار گوشهٔ عالم بانگ بر آمد که : «جاءَ الحقُّ وزهق الباطلُ » . گوهر نبوت بربساط عزّت قرار گرفت ، وسرا پـردهٔ رسالت برعرصهٔ زمین زدند ، واطنابِ آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید : نقاب ازچهرهٔ جمال بر گرفته شد ، جهان ازنثارِ لفظِ شیرین پر دُرّ وجوهر گشت ؛ واز مکارم اخلاق

کریم آراسته وپیراسته گشت . وعلی‌هذا قوله ' (ص) «بُعِثتُ بِجَوامعِ الـکَلِم' ولاتمّمَ مکارِمَ الاخلاقِ » .

تا نقـاب از چهرهٔ جانِ مقدّس بر گرفت
هر که صاحب دیده بود آنجا دل ازجان در گرفت
مهرهٔ کس را ندید اندر همه دریایْ مهر
یك صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

قوله : « قل ان کنتم تحبونَ اللهَ » ـ ابتداء این آیت بزبانِ اهل طریقت بجمع و تفرقت‌بازمی گردد ـ «تحبـّون‌الله »تفرقت‌است' «یحببکم‌الله» جمع‌است . «تحبـّون‌الله» خدمت‌شریعتست ،« یحببکم‌الله» کرامت حقیقت‌است ؛ خدمت ازبنده‌بخدای بر شود ، والیه الاشارة بقوله : « اِلَیه یصعَد الـکَلِمُ الطیـّب » . کرامت ازخدای به بنده فرو- آید ، وهو المشارالیه بقوله : « و رَبَطْنا علی قلوبِهِم » . هـرچه از بنده شود تفرقت است بفرض معلول ' بپرا کند کی موصول . هرچه از خدای آید جمع است ، پـاك باشد بی غرض ،آزاد باشد از هرعلت . نظیراین آیت و معنای جمع وتفرقت آنست که ربالعالمین گفت :«ولمّا جاءَموسیٰ لمیقاتِناو کلّمَه رُبهُ » ـ « جاء موسی » عین‌تفرقت است و «کلمه ربه » حقیقت‌جمع . تفرقت صفت اهل تکوین‌است ' وجمع صفتِ اهل تمکین . **موسی** ع درمقام تکوین بود . نه‌بینی که‌چون‌خدای‌باوی سخن گفت ازحال بحال گشت ، وتغیـّر وتلوّن در وی‌آمد ؟! تا کس در روی وی نتوانست نگرستن ! و **مصطفی** (ص) اهلِ تمکین بود ، ودرعین‌جمع ؛ لاجرم بوقت رؤیت و مکالمت درحالِ استقامت وتمکن بماند' ویك موی براندام وی متغیر نگشت . ثمرهٔ روش**موسی** ع با تفرقت‌این بود که : «وَ قَرَّبناه نَجیّاً » . ثمرهٔ کشش **مصطفی** ص درعین‌جمع‌این‌بود که : « دَنیٰ فَتَدَلّیٰ » ای دنامنه الجبّار ربُّ العِزة فتدلّی ـ هکذا فسّره رسول‌الله .

قوله‌تعالی : «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ» - بسا فرقا میانِ این کلمه که **حبیب**ص گفت، ومیانِ آن کلمه که **خلیل**ع گفت: «فَمَن تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی». چندانکه میانِ محبت‌وخِلّت است، همچندان میان کلمتین است. **خلیل**ع گفت : هر که بر پیِ ماست، او ازماست. **حبیب**ع گفت : هر که بر پیِ ماست، دوست خداست. وبرتر از حال دوستی حالی نیست، خوشتر ازایام دوستی روز گاری نیست.

دوستی سه‌منزل‌است : هویٰ - صفتِ‌تن، محبت - صفتِ دل، عشق - صفت جان. هویٰ بنفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بجان قائم. نفس از هویٰ خالی‌نه، و دل از محبت خالی نه، وجان ازعشق‌خالی‌نه؛ عشق‌مأوای عاشق‌است، وعاشق‌مأوای‌بلاست. عشق عذابِ عاشق است و عاشق عذاب بلا.

در عشقِ تو، کبر ناب من دانم بود!
دل سوخته، جان کباب، من دانم بود!
در آتش تیز و آب من دانم بود!
روز و شبِ در عذاب من دانم بود!

این‌عشق که صفتِ‌جان‌آمد، نیز برسه‌قسم است : اول - راستی، میانه - مستی، آخر - نیستی. راستی عارفانراست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خودانراست. راستی آنست که آنچه گوئی کنی‌و آنچه‌نمائی‌داری و آنجا که‌آوازدهی‌باشی. مستی‌بی‌قراری و وله‌زدگی‌است. که نظرِمولی‌دائم گردد، دل‌هائم گردد؛ که عطا بزرگ گردد، ازطاقتِ یافت بر گذرد.

مستی‌هم‌نفس‌راست، هم‌دل‌را، هم‌جانرا. چون‌شراب‌برعقل‌زور کند، نفس‌مست گردد. چون‌آشنائی‌برآگاهی‌زور کند، دل‌مست‌شود. چون کشف‌برانس‌زور گیرد، جان مست شود. چون ساقی‌خودمتجلّی گردد، هستی‌آغاز کند ومستی صحوشود.

من نیستم ای نگار ، تو هستم کن
یك جرعه شراب وصل بر دستم کن
با من بنشین بخلوت و مستم کن
گر سیر شوی بنکته‌ای پستم کن

اما نیستی آنست که در سردوستی شوی ، نه بدین‌جهان بادیدآئی، نه در آن جهان . دو گیتی درسر دوستی شد و دوستی در سر دوست ، اکنون نمی یارم گفت که منم ، نمی‌یارم گفت که اوست !

از دیده ودوست ، فرق کردن نه نکوست
یا اوست بجای دیده ، یا دیده خود اوست

آن پیر طریقت گفت : خداوندا ! یافته‌میجویم ، با دیده‌ور میگویم : که دارم چه‌جویم؟ که بینم‌چه گویم؟ شیفتهٔاین جست‌وجویم ، گرفتاراین گفتگویم . خداوندا ! خود کردم وخود خریدم ، آتش‌برخود خود افروزانیدم ! از دوستی آواز دادم ، دل وجان فرا ناز دادم . مهربانا ! اکنون که درغرقابم ، دستم گیر که گرم افتادم :

زین بیش مزن تو ای سنائی غم عشق
کآواره چو تو بسند ، در عالم عشق
بپذیر تو پند و گیر یك ره کم عشق
کز آبِ روان گرد برآرد غم عشق

آری ! مشتاق کُشتهٔ دوستی‌است ، هرچند که سر ببالین است . نیکوتر آنست که کشتهٔ دوستی‌به‌از کشتهٔ شمشیراست ، نه از کشتهٔ دوستی‌خون آید ونه از سوختهٔ آن دود ! کشته بکشتن راضی ، وسوخته بسوختن خشنود !

کَم تقتلونا و کَم نُحِبُّکمُ   یا عجباً لِمَ نحبّ من قتلا

هرچند برآتشم نشاند غم تو غمناك شوم، گرم نماندغم تو

۹ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَ اِذ قالَتِ امْرَأَةُ عِمرانَ » گفت : زن **عمران** در دعاء خویش : « رَبِّ » خداوند من ! « اِنّی نَذَرْتُ لَكَ » من نذر کردم ترا « ما فِی بَطْنی مُحَرَّراً » این که درشکم‌من است، آزاد داشته بود ؛ ازهمه کارِاین جهانی . «فتقَبَّلْ منّی» فرا ـ پذیر ازمن . « انكَ انتَ السمیعُ العَلیم (۳۵) » که توئی شنوا ودانا .

« فَلمّا وَضَعَتْها » چون آن فرزند را بنهاد . « قالَتْ ربِّ ! » گفت : خداوندِ من ! « اِنّی وَضَعْتُها اُنثیٰ » من این فرزند که نهادم، دخترزادم ... « وَاللهُ اَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ »وخدا خود داناتر باآنچه زاد ونهاد . «وَ لَیسَ الذَّكَرُ كَالْاُنثیٰ» وپسر نه‌چون دختراست . « وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَریمَ » ومن او را نام **مریم** نهادم . « وَ اِنّی اُعیذُها بِكَ وَ ذُرِّیَّتَها » ومن ویرا واو که از وی زاید، بزنهار بتو میسپارم ؛ « من الشیطان الرجیم (۳٦) » از دیوِ رانده .

« فَتَقَبَّلَهَا رَبُّها» بپذیرفت آن راخداوندآن . « بِقَبُولٍ حَسَنٍ » بپذیرفتنی نیکو . « وَ اَنْبَتَهَا نَباتاً حَسَناً » وبررویانید وبرآورد اورا به نبات نیکو . . « وَ كَفَّلَها زَكریا » والله او را بداشتن فرا **زکریاع** سپرد . « كُلَّما دَخَل عَلَیْها زكرّیا المحرابَ» هر که که درشدی زکریا برمریم در محراب . « وَجَدَ عِندَها رزقاً » بنزدیك وی روزی یافتی . « قالَ یا مَرْیمُ » گفت : ای مریم ! « اَنّیٰ لَكِ هذا » این ترا از کجاست ؟ ـ « قالَتْ هُوَ مِنْ عندالله » گفتی : آن از نزدیك خداست . ـ « اِنَّ اللهَ یرزُقُ من یشاءُ بغیرِ حسابٍ (۳۷) » خدای روزی میدهد او را که خواهد، بی‌قیاس وبی‌حساب .

« هُنَا لكَ دَعَا زكریّا رَبَّهُ » آنگه برآنجا زکریاع خواند خداوندِخویش را،

« قالَ ربِّ » گفت : خداوند من ! « هَبْ لی مِنْ لدُنكَ » بخش‌مرا ازنزدیک خود ـ « ذُرّیةً طیبةً » فرزندی پاك و نیك بخت ، « اِنّكَ سَمیعُ الدُّعاءِ (٣٨) » که تو شنوندهٔ دعائی .

« فنادَتهُ ، الملائکةُ » فریشتگان آوازدادند زکریا را ـ « وَ هُوَ قائمٌ » و وی برپای بود « یُصَلّی فِی المِحرابِ » نماز میکرد در محراب ، « اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُكَ » که خدای ترا بشارت میدهد « بیحییٰ » بپسری نام او یحیی ـ « مُصَدِّقاً » استوار گیر و گواه « بِکَلِمَةٍ مِنَ‌اللهِ » بسخنی از خدای ـ « وَ سَیِّداً » ومهتری زیرك و بردبار « وَ حَصُوراً » ونه‌خواهندهٔ زنان ، پاك ازبایست جماع ـ « و نَبیّاًمن‌الصالحین (٣٩) » و پیغامبری از شایستگان .

« قالَ رَبِّ ! » گفت : خداوند من ! « أَنّیٰ یکونُ لی غُلامٌ » مرا پسری چون بود ؟ـ « وَقدْ بَلَغَنی الـکِبرُ » وپیری‌بمن رسید ـ « و امْرَأَتی عاقرٌ » وزنِ من‌نازاینده « قالَ » گفت فریشته‌ای‌ازپیغام خدا : « کَذلِكَ اللهُ یفعَلُ ما یَشاء (٤٠) » چنین‌است خدا، آن کند که خود خواهد .

« قال‌رَبِّ ! » زکریا(ع) گفت : خداوندمن ! « اِجعَل‌لی آیةً » نشانی بخش‌مرا « قالَ آیتُكَ » جواب داد ویرا که : نشانی توآنست ـ « أَلّا تکَلِّمَ الناسَ ثَلاثةَ أیّامٍ » که سخن‌نگوئی با مردمان سه روز، « اِلّا رَمْزاً » مگرنمونی و اشارتی . « وَاذْکُرْ ربَّكَ کَثیراً » و یاد کن خداوند خویش‌را فراوان، « وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الاِبْکارِ (٤١) » و ویرا بپاکی بستای بشبانگاه و بامداد .

النوبة الثانیة

قوله تعالیٰ : « اِذ قالَتِ امْرَأَةُ عِمْرانَ .... » الایة اِذ در اول ایـن‌آیت تعلق

با آخر آیتِ گذشته دارد، یعنی: « سمیعٌ علیمٌ ـ اذ قالت » ـ میگوید: اللّٰه شنوا و دانا است بحال و گفتار آن زنِ **عمران** که گفت: «رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ » و گفته‌اند که تعلق باصطفائیت دارد، یعنی ـ « واصطفی امرأة عمران اذ قالت » . و گفته‌اند: تقدیر آنست که اذْکُرْ یا**محمد** بنیوش تا گویم از آنچه زنِ عمران گفت. **بو عبیده** گوید: این اِذ را حکمی نیست و بهیچ چیز تعلق ندارد. وازین جنس فراوان آید در قرآن در ابتداءِ آیات و قصص. « اذ قالت امرأةُ عمرانَ » ـ معنی آنست کـه زن **عمران بن ماثان** گفت، نام وی **حنه**، و به **مریم** بارور بود: « لَئن نَجانیَ اللّٰه و وضعتُ ما فِی بَطنی لَأَجعَلَنَّه مُحَرَّراً » ـ اگر خداوند عزوجلّ مرا ازین عقبه برهاند، و این فرزند که درشکم دارم بسلامت ازمن جدا شود، برخود واجب کردم که ویرا آزاد دارم از کارهاءِ این جهانی، تاخدای‌را پرستد، وخدمتِ **بیت المقدس** کند. وایشان بزرگ می‌داشتندخدمت‌مسجدقُدس، وفرزندان بآن‌میدادند تقرّب رابخدای عزّوجل. و در شرعِ ایشان برفرزندان فریضه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، وخـود را بسپردن درچنین نذر که بایشان‌رفتی واین درحال کودکی بودی تا ببلوغ، وبعد از بلوغ اختیار ایشان رابودی از خدمتِ مسجد کردن وتیمار داشتن همچنان برعادت تاآخرِ عمر. یا بگذاشتن آن وبیرون شدن. امامعنی « مُحَرَّر » خالص است، چنانکه بهیچ چیز تعلق ندارد وهیچ چیز دروی نگیرد؛ ویقال « رجلٌ حُرٌّ» ای خالصٌ من العیوب « و طینٌ حُرٌّ » ای خالصٌ من الرَّملِ وَ الحصاةِ، وَ الحُرُّ هوالذی صار لِلّٰه تعالی فی الحقیقة عبداً.

آنگه دعا کرد مادرِ مریم تا آن نذر ازوی پذیرفته شود. گفت: « فَتَقَبَّلْ مِنّی اِنَّكَ اَنتَ السَّمیعُ العَلیم » از آنکه آن فرزندرا هدیه‌ای ساخته بود درراهِ حق و در کارخیر، ونه هرهدیه بمحل قبول افتد ولهذاقال اللّٰه تعالی: «انما یتقبل اللّٰه من المتقین »

قوله : « فلّما وَضَعَتْها » الاية . . . ای وَضَعَتْ حملَها ـ اشارت بمعنی کرد از آن جهت بلفظِ تأنیث گفت . « قالَتْ رَبِّ انی وضعتُها اُنثیٰ » ـ عادتِ انبیاء وعلماءِ ایشان چنان بود که هر کسی ازیشان فرزندی بخدمتِ مسجد قدس دادی تقرّب را بخدای عزّوجلّ وپسر دادی نه دختر ، که دختر عورت باشد وناقص عقل و دین . و نیز زنان را عذر باشد گاه گاه ، پس دختر شایستگیْ تحریر ندارد . مادر مریم گمان برد که پسرزاید ، نذر از آن جهت کرد ، پس که دختربود ، این سخن برسبیل اعتذار برون داد و گفت : « ربِّ إنّي وَضَعتُها اُنثیٰ » خداوندا ، من دخترزادم ، ودختر چون پسر نبود وشایستگيْ تحریر ندارد . وآنکه گفت : « وَاللّهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ » ـ ای اعلم بمآلِها وحقیقة احوالها . گفت : خدادانا تراست که عاقبتِ کاروی‌بچه باز آید وحقیقت حالِ وی چه بود .

قِرَآءةِ **شامی** و **عاصم** بروایة **بوبکرعیاش** و **یعقوب** « بِمَا وَضَعْتُ » بضم تا است . واین از قولِ مادرِ **مریم** است ـ . و روا بود برین قراءة که « ولیس الذکر کالانثی » عارض بودنه از قول‌مادر **مریم** وبرقرآءة دیگران که « وَضَعَتْ » بِاسْکانِ تا خوانند ، لابد « وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ » عارض بود ، نه ازقولِ مادرِ مریم . ـ « وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنثیٰ » برین قرآءة هردو وجه پذیرد . « وَ اِنّی سَمَّیْتُها مریمَ » بزبان رومی « مریم » ـ امةُ اللهِ ـ است . **حنة** گفت : من این دختر را **مریم** نام نهادم ، و کذلك اسمها عنداللّهِ عزَّ وجلَّ . **مصطفی**(ص) گفت : « حَسْبُكَ مِنْ نِساءِ العالمین اربعٌ : **مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة بنت خویلد ، و فاطمة بنت محمد** » . « و اِنّی اُعِیذُها بِكَ » . ای امنعها و اُجیرها بكَ وذریّتَها ـ « من الشیطان الرجیم » الملعون المطرود . عن‌النبی(ص) انه قال : « مامن مولودٍ الا والشیطان ینال منه طعنةً ولها یستهلّ الصّبیُّ الّا ما کان من مریم و ابنها فانها لما وضعَتْها قالت : انی اعیذها بك و ذرّیتها من الشیطان الرجیم ؛ فضرب من‌دونها ، حجابٌ » ـ ذُرّیة ـ

زایندگانند که ذرّیت از ایشان بود و نیز فرزندان باشند که زادگانند، از « ذرو » گرفته‌اند. یعنی ازخلق خدا که برزمین پرا کنده‌اند. ذرا یذرو و « تذروه الریاح » ازینست - و رواست که از « ذَرَأَ » بود، وقد تقدم ذکره -. **شیطان** نامیست از جن و انس هر ناپاك را. و در خبراست که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید درپیْ کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة - ، تأنیث روا داشت درشیطان. و الله در قرآن از جن و انس شیاطین گفت. وعرب کسی‌را که داهی بود، **شیطان** گویند. و بآن ذم نخواهند. - وشیطان را دو وجه است ازروی معنی. یکی آنکه از « شَاطَ بِدَمِهِ » است، یعنی که: او درخون ولد آدم شده است. - برین تأویل نون نه اصلی است و بروزن فعلان است چون عطشان. - دیگر وجه اشتقاق آن‌از « شُطون » است. عرب گویند: « نوی شطونٌ » ای بعیدةٌ - وبرین تأویل نون اصلی‌است وبروزن « فَیعال ». و « رَجم » درقرآن‌بروجوه است، یکی کشتن، یکی دور کردن، یکی بیرون کردن، یکی بگمان گفتن، یکی نکوهیدن؛ و رجیم اینجا از دو وجه است: یکی از بیرون کردن است که گفتند او را: « فاخرُجْ مِنْها فانّك رجیم ». ودیگر از نکوهیدن است ولعنت شنوانیدن وبدنام کردن که گفت ویرا: « مذموماً » والذمّ العیبُ - این رجم که عیب است، زبان زدن است. چنان که در احکام اسلام « رَجم » سنگ زدن است و کشتن.

« فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقبولٍ حَسنٍ » الایة ... این اجابتِ دعاءِ مادرِ مریم است، تا آنجا که گفت: « حَسَناً ». میگوید: بپذیرفت آن را خداوند آن پذیرفتنی نیکو، و برویانید او را بـه نبات نیکو. یعنی بـرصلاح وسداد و معرفت و طاعتِ خدای. - قبول مصدر است بروزنِ فَعُول چنانکه وَضوء وطَهور و وَلوع و وَقود. و - اِنبات - سخنی روانست در میانِ عرب درکار پروردنِ فرزند. « وَ کَفَلها زکریّا » - قرآءة

کوفي مشدّداست و **زکریا** مقصور؛ ای - « و کفّلَهَاالله زکریا » میگوید : ویرابداشتن فرا **زکریا**(ع) سپرد، وباقی بتخفیف خوانندو **زکریاء** ممدود، ومعنی آنست که **زکریا** مریم را بداشتن بپذیرفت - و صَحَّ فِی الخَبَرِ « انا و کافل الیتیم فی الجنة کهاتین واشار باصبعیه » و **زکریا** پیغامبری بود ازخداوند عزّوجلّ باهل **شام** در آن زمان ، و از فرزندان **سلیمان بن داود** (ع) بود . **کلبی** گفت : چون **مریم** ازمادر جدا شد ، مادر اورادرخرقه‌ای بپیچید وبمسجد **بیت المقدس** فرستاد، پیش احباروداشمندانِ ایشان ، و رئیس ومهترِ احبار **زکریا** بود . گفت : من اورا بر گیرم ، ومن بداشتِ او اولی‌ترم که خواهر او نزدیك من است بزنی. احبار گفتند :اگر اورا بخویشان و قرابت بازمی - گذاشتندی ، هیچکس بوی نزدیکتر ازمادر وی نبود ، بوی بگذاشتندی . پس باتفاق قرعه بزدند وسهم **زکریا** بقرعه بیرون آمد ، بوی تسلیم کردند . **زکریا** رفت و از بهرِوی غرفه‌ای بساخت چنان که بنردبان پایه بر آن غرفه میشدند ، واو رادرآن غرفه بنشاند - این است که رب العالمین گفت : « کُلّمَا دَخَلَ عَلَیهَا زکریا المحرَابَ » . - محراب - نامیست شریف‌ترجای‌را و گرامی‌تر؛ چون غرفها، و کوشکها . « اِذْ تَسَوَّرُوا المِحْرَابَ » . این محراب کوشك **داود** است - و محاریب مقاصیر است . و گفته‌اند که : محراب مسجد است . و مسجد ونماز گاه از بهر آن محراب گویند ، لکونه موضع محاربة النفس والشیطان .

« کُلّمَا دَخَلَ » میگوید : هر که که **زکریا** بر **مریم** درشدی ، درآن محراب - « وجَدَ عندَها رِزقاً » .بنزدیك وی روزئی یافتی . در تفسیر آورده‌اند که درتابستان میوهٔ زمستانی تازه یافتي ، و در زمستان میوهٔ تابستانی تازه . « قَالَ یَا مَرْیَمُ ! » **گفت : ای مریم !** « اَنّی لَكِ هذا » - این ترا از کجاست ؟ - اَنّی - درلغت عرب دو چیزبود: بمعنی- کَیفَ -بود، چنانکه گفت :«اَنّی یُحْیِی». وبمعنی - من أینَ -چنانکه

این جا گفت: «اَنّی لَكِ هذا» ـ«قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللهِ ».مریم گفت: این از نزدیك خداست. گفته‌اند که : جبرئیل می آورد از آسمان . ـ آنکه گفت : « اِنَّ اللهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بغیر حِسابٍ » . محتمل است که این هم ازقولِ مریم بود . معنی آنست که : درین هیچ شگفتی نیست که ما را از غیب روزی میرسد که خدای دارنده و روزی گمارست ، آنرا که خواهد روزی میدهد از خزانهٔ فراخ بکرمِ فراخ ، بی مؤنت و بی قیاس .

رُوِیَ عن **جابر بن عبدالله** : «ان **رسول الله**(ص) اَقامَ ایاماً لم یطعم طعاماً ، حَتّی شَقَّ ذلك علیه ، فطاف فی منازل ازواجِهِ فلم یجد عند واحدة منهن شیئاً ، فاتی فاطمة فقال : یابُنیّـةُ ! هل عندكِ شیئاً آکله فانی جائعٌ . فقالت : لاواللهِ بابی انتَ وامی ، فلما خرج من عندها رسول اللهِ ص بَعَثَتْ إلیها جارةٌ رغیفین وبضعة لحم ، فاَخَذَتْهُ منها فوضعته ، فی جَفنة(۱) لها وغطت عندها وقالت واللهِ لاؤثرنَّ بها رسول الله (ص) علی نفسی و من عندی ، وکانوا جمیعاً محتاجین الی شبعة طَعام ، فبعثت حسناً اوحسیناً الی رسول اللهِ فرجع الیها ، فقالت بابی انت وامی ، قد اَتانا الله بشیء فخبأْتُهُ لكَ ، فکشفت عن الجفنةِ فاذا هی مملوءَةٌ خُبزاً ولَحماً ، فلما نظرت الیها عرفَتْ اَنها برکةٌ من الله عزّوجلّ . فحمدت اللهَ وصَلّت علی نبیّهِ ص . فقال علیه السلام : من این لكِ یا بُنیةُ ! فقالت هو من عندِاللهِ «ان الله یرزق من یشاء بغیرحسابٍ .» فحمدالله وقال : الحمدلله الذی جعلك شبیهَة سیدةِ نساء بنی اسرائیل ، فانها کانت اذا رَزَقها الله شیئاً فسئلت عنها قالت هو من عندالله ان الله یرزق ... » وبعث رسول الله الی علی(ع) ثم اکل رسول الله(ص) وفاطمةُ و علیٌّ و الحسنُ و الحسینُ و جمیعُ ازواج النبی(ص) و اهل بیته جمیعاً حتی شبعوا ـ قالت فاطمة وبقیت الجفنة کما هی و او سعتُ منها علی جمیعِ جیرانی ، و جعل الله

(۲) جفنة = کاسهٔ چوبی یا کاسهٔ بزرگ

عزوجلّ فیها برکةً وخیراً.

قوله: «هُنَا لِكَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ» ـ هَنا لك ـ بلام و کاف؛ هناك بـکاف و بی‌لام، و هُنَا بی‌لام و بی کاف هرسه بمعنی ـ ثَمَّ ـ است. عرب آنرا بیشتر درموضع حِین نهند. میگوید: هم‌بر آن جای وهم‌دران هنگام که **زکریاع** میوهٔ تازه دید نه در هنگام خویش و دانست که آن از قدرتِ فراخ خداوندست و نه از هنگامِ طبع، طمع افتاد او را بفرزند، وزنِ او عاقر بود که نه زائید. باخود گفت: که او که میوه تواند آفریدبی‌هنگام، فرزند تواندآوردازعاقر. در آن‌هنگام **زکریاع** خداوندِ خویش‌راخواند ـ گفت: «رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ...» لَدّ، ولَدَیْ ولَدُنْ هرسه‌بمعنی ـ عند است.

«ذُرِّیَّةً طیبةً» ـ ای نسلاً مبارکاً، تقیاً، رضیاً، همانست که جای‌دیگر گفت: «و اجعله ربِّ رَضیاً» «اِنكَ سمیعُ الدُّعاءِ» ای مجیبُ‌الدعاء. کقوله تعالی: «إنی آمنت بربکم‌فاسمعونِ» ای فاجیبونی و کقولِهم «سَمِعَ‌اللهُ لِمَنْ حَمِدَه» ای ـ اجابَ. رُوِیَ‌انّ‌النبی(ص) قال: ایما رجل‌مات‌وترك ذُرِّیَةً طیبةً اَجری‌اللهُ علیه‌مثل اجرعملهم لاینقص من اجورهم شیئاً.

«فَنَادَتْهُ المَلَائِکَةُ» **حمزه و کسائی** ـ فنادیه ـ بیاء خوانند برتقدیم‌فعل ـ و ملائکة هرچند که جمع است، این‌جا جبرئیل خواهد. عرب روا دارند کسی را که رئیس ومهتر قوم باشد که از وی‌خبر بلفظِ جمع بازدهند. چنانك رب‌العالمین گفت: «الذّین قال لهم الناس» ـ در تفسیر است که باین ناس **ابوسفیان بن حرب** خواهد بود. «فنادته الملائکة وهُوَ قائمٌ یُصَلّی فی‌المحرابِ» میگوید: **جبرئیل** آوازداد **زکریا**(ع) را، و او برپای‌بود، نمازمیکرد درمحراب. این‌محراب مسجد **بیت‌المقدس** است.

« اِنَّ‌اللّٰه » بکسر الف قرآءة **شامی** و **حمزه** . « یُبشِّرُكَ » بتخفیف قرآءة **حمزه** و **کسائی** - میگوید : خداترا شاد میکند به پسری‌نام وی **یحیی**(ع) . ودرسورهٔ مریم است که هر گز پیش ازوی یحیی نیافریدیم . مفسران گفتند : « سُمّیَ یحیی لاَنَّ‌اللّٰه اَحیا قلبَه بالایمانِ والنبوةِ ؛ یحیی از حیوة است ، وحیوة حقیقی حیوة دل است ، و حیوة دل بنبوت وایمان است . و **یحیی** راهم نبوت بودوهم ایمان . و گفته‌اند که : **یحیی** نام کردند او را که‌اللّٰه بعلم قدیم خود دانست که ازدنیا شهید بیرون شود ، و رب‌العالمین شهیدان را زندگان خواند : « بَل اَحیَاءٌ عند ربهم یُرزقونَ » . رُوِیَ ان‌النبی (ص) قال من هوان الدنیا علی‌اللّٰه ان **یحیی بن زکریا** قتلته امــرأةٌ . وقیل سُمِّیَ یحیی لِانّ اللّٰه تعالی احیابه عَقرَ اُمّهِ . و قیل لِانّه ، احیاه بالطاعة حتی لم یعص قطْ ولم یهمّ بمعصیةٍ . قال رسول‌اللّٰه(ص) مَا مِنْ احدٍالایلقی اللّٰه عَزّوجلّ قدهَمَّ بخطیئةٍ او عَمِلها الّا یحیی بن زکریا فانه لَم یهمَّ ولم یَعملها.

« مُصَدِّقاً » نصبٌ علی‌الوصفِ ، اوالحال « بِکلمةٍ من‌اللّٰهِ » - و این بکلمه را سه معنی است : - یکی آنست که « یُبَشِّرُكَ بیحییٰ بکلمةٍ من‌اللّٰه » یعنی که این بشارت سخنی‌است‌از خداوند عزّوجلّ. دیگروجه آنست که : خدای‌ترابشارت میدهد به پسری از زنِ عاقربکلمهٔ - کُن - سدیگرمعنی آنست که: مصدقاً بعیسی‌بن‌مریم‌انّه ابن مریم‌من غیرأبٍ وانه عبدُاللّٰه ورسولُهُ . گویند : اول کسیکه **بعیسی‌بن‌مریم** ایمان آورد و بنبوت و رسالت وی‌اقرار داد ، **یحیی** بود . - یحیی‌بسه‌سال مه از عیسی‌بود ، و هردو پسرِ خالهٔ یکدیگر بودند . **عیسی** از **مریم بنت عمران** زاد و **یحیی** از **حنة بنت‌عمران** . و گفته‌اند : « مصدقاً بکلمةٍمن‌اللّٰه» معنی‌آنست که : **یحیی** ازعاقر زاده قدرت‌خدایرا گواهست . **عیسی** ع رااز‌مادر بی‌پدرزاده . رُوِیَ : انّ امرأةَ زکریا أَتتْ مریمَ لیلةً تزورها ، فلما فتحت‌الباب التزمتها . فقالت امرأة زکریا یــا مریم اشعرتُ انّی حُبلیٰ : قالت مریم . اَشعرتُ انّی ایضاً حامل - قالت امرأة زکریا فانی

وجدتُ ما فی بطنی سَجدَ لما فی بطنِك ـ وذلك قولُه : « مصدقاً بكلمةٍ من اللهِ وسيّداً » درنعت **یحیی**(ع) میگوید : بارخدای مهتری است کریم‌تر خدای عزَّوجلّ ـ گفته‌اند : که سه‌چیز شرط سیادت است : علم وحلم و تقوىٰ . تا این‌سه‌خصلت بهم نیایند در يك شخص ، استحقاقِ سیادت‌مرورا ثابت نشود ـ وقیل ـ اَلسَّیّدُ ـ السّائسُ لِسَواد النّاسِ ای مُعظمهم ولهذا یقال سیدالعبد ولایقال سیدالثّوبْ . « وَحصوراً » حصور آنست که بزنان نرسد و گردِ ایشان نگردد ، وفعول است بمعنی فاعل ، یعنی حصر نفسه ، عن‌الشهواتِ ، و گفته‌اند : فعول است بمعنیٰ مفعول ـ « کَاَنَّهُ ، محصورٌ عَنهُنَّ » ای ممنوعٌ محبوسٌ عَنهُنَّ من قِبَلِ‌اللهِ عزّوَجلّ .

« ونبیّاً مِن‌الصالحین » ـ این‌صالح درقرآن پیغامبران را جایهاست . پارسی آن «شایسته» است . چنانك گوئی : فلان یصلح لهذا الامر ـ رَوىٰ **ابوهریرة** قال : سمعت رسول‌الله(ص) : کل‌بنی آدم‌یلقی‌اللهَ‌بذنبٍ قداذنبه یعذّبه‌الله‌ اِنْ‌شاء اویرحمه ، اِلّا یحیی‌بن زکریا فانه کان سیداً وحصورا ونبیّاً من‌الصالحین » .

« قالَ رَبِّ » الایة . . . مفسران گفتند : **زکریا**(ع) این‌خطاب باجبرئیل کرد و گفت : « یاسیّدی ! أنّیٰ یکونُ لی‌غلامٌ وقد بَلغَنی‌الکبر » ـ مرا فرزندچون بود؟ وپیری‌بمن‌رسید وپوستم براستخوان‌خشك شده ازپیری . گویند : صدوبیست سالش از عمر گذشته‌بود ، و زن او را نود وهشت‌سال . واین سخن نه برسبیل انکار گفت ، بل چون رب‌العالمین درآفرینش خلق حکم‌چنان کرده است برعموم ، وعادت چنان رانده که از مرد پیر و زنِ عاقر فرزندنیاید ، **زکریا**(ع) خواست تابداند که این‌فرزند ایشان را چون در وجود خواهدآمد هم‌درحال پیری وضعف ؟ یا ایشان را بجوانی و قوت شباب بازبرد وفرزندآرد ، یااززنی‌دیگرخواهد بود ؟ یا برطریقی دیگربیرون ازعادتِ آفرینش عموم خواهد بود ؟ ! پس‌این سؤال‌از کیفیتِ وجودِ فرزند رفت، نه

از اصلِ وجود. بعضی علماء گفتند: این سخن که از وی رفت، نه سؤال بود؛ بلکه استعظام نعمت خدای عزّوجلّ بود، چنانکه عرب گویند، چون شغلی عظیم ونعمتی بزرگ پدید آید: «مَنْ لِی بِکَذا، ومِنْ أینَ لِی کذا؟» یعنی من ازین که باشم؟ وچه باشم؟ واز کجا اهلِ این نعمت شوم؟ پس جبرئیل از پیغام خدای ویرا جواب داد: «کذلک یفعلُ اللهُ مایشاء». معنی آنست که: این فرزند تراهم درحالِ ضعف وپیری دهد، واز کمال قدرت وی دور نیست که آفرینشِ خدای این فرزند را همچون آفرینش الله است آن را که خواهد وهرچه خواهد. یعنی که اگر تعجب میکنی درین کار پس تعجب کن در همه اختراعات و ابداعاتِ الله که آن همه بریك نسق است از روی قدرت.

قوله: «قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیةً» ـ **زکریا(ع)** از آن پس نشان خواست که وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر وسپاس داری وعبادت بیفزایم ـ «قال آیتُكَ اَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثلاثة ایام اِلّا رَمزاً» این رمز همان وحی است که جای دیگر گفت: «فاوحیٰ الیهم.» ومعنی هردو درین قصه اشارتست اورا. گفتند: شرط آنست که با اهل خود مباشرت کنی در حال طُهر ونشانِ حمل آنست که سه روز سخن بامردم نتوانی گفتن، مگر اشارتی بدست یا بِسَر وزبان، همچنان بجای بی‌خَرَس وبی‌مرض. ـ بعضی علماء گفتند: آن زبان بستن وی ازسخن با مردمان عقوبتی بود که رب‌العالمین بوی خواست که بعدازآنکه بمشافهه بافرشته سخن گفته بود آیت وعلامت میخواست. قومی دیگر بعکسِ این گفته‌اند وآن آنست که: **زکریا(ع)** ازرب‌العزت قربتی‌وعبادتی‌خواست تاآن بجای آرد شکرِ نعمتِ اجابتِ دعا را، ربّ‌العِزّت ویرا فرمود که جملگی خویش سه روز درکار عبادت وتسبیح وذکر ما کن، وبا مردم سخن مگوی، آن ترا شکر نعمت است وپذیرفتهٔ ما.

« وَ اذكر ربَّك كثيراً » ـ اين دليل‌است كه زبان وى ازتسبيح‌نماز وذكرخدا بسته نبود. ـ « وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ » ـ تسبيح نامى است همه سخنان را كه بآن خداى ستايند، هرچند كه استعمال آن بيشتر در « سبحان‌اللّٰه » رود. و سُبُّوحٌ ـ پاك بى‌عيب است ـ **مصطفى**(ص) گفت: هيچ روز نبود، كه نه منادى ندا كند: « ايها‌الخلائق‌سبّحوا الملكَ‌القدوسَ » **عايشه** گفت: **مصطفى**(ص)درسجود گفتى: « سبوحٌ، قدوسٌ، رب‌الملائكةِ والروح ». روايت است از **عبدالعزيزبن ابى دواد**، گفت: روزى **مصطفى**(ص) در **مدينه** بایاران نشسته‌بود، ياران بكوهى نگريستند و گفتند: يارسول‌َاللّٰه « ماا‌عظم هذا الجبل! » چه عظيم‌است‌اين كوه! رسول(ص) گفت: هيچكس ازشما دربهشت نشود، تا چندانكه اين كوه است ويرا عمل‌نبود. ياران همه دلتنگ شدند وسر درپيش افكندند، وازآن گفتِ خويش پشيمان شدند كه ما چرا آن گفتيم تا اين شنيديم؟ رسولِ خدا گفت: « مالِى أراكم محزونين؟» چه بودست مرا كه شما را دلتنگ مى‌بينم؟ ايشان گفتند: كاشكى مارا اين نظر واين گفت نبودى! يعنى كه اين دشخوار كاريست؛ عمل فراوان بايد تا چندانك باين كوه‌برآيد. رسول(ص) گفت: دلتنگى‌مكنيد، اين‌آسان‌ترازآنست كه‌شماپنداريد. نه‌شما مى گوئيد: « سبحان‌اللّٰه »! اين گفتِ شما ازآن عظيم‌تراست وتمام‌تر!

در روزگار **عمر** (رض) مردى را حَدِّ مَىْ خوردن مى‌زدند. آن مرد درميانهٔ ضرب گفت: « سبحان‌اللّٰه » عمر(رض) فراجلاد گفت: « دعه، فان التسبيحَ لايستقرُّ الّافى‌قلبِ مؤمنٍ». ورُوِىَ ان‌**عليّاً** (ع) قال: «سبحان‌اللّٰه كلمةٌ اَحبّهااللّٰهُ ورضيهاوَ قالها لِنفسِهِ وَ اَحَبَّ ان يقال له، ولم تقل الّا لربنا واليها يفزع الخلائق»

« بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ » ـ إبكار ـ در بامداد شدن است واين‌جا بمعنى بُكرة است، مصدربجاى اسم‌نهاد، چنانك گفت: « فالِقُ الْإِصْباحِ ». إصباح‌بمعنى صبح‌است،

مصدربجای اسم گفت ، اینجاهمچنانست . عرب ازوقتِ آفتاببرآمدن تابچاشتگاه ـ بُکْرَة ـ گویند ، واز وقت آفتاب فرو شدن تاپاره‌ای ازشب بگذرد ،عشی گویند. ـ ومراد باین‌دو کلمه‌نه آنست که: تا **زکریا**(ع) درتسبیح ونمازبهردوطرف روزاختصار کند ، بلکه دوام ذکر وعبادت خواهد ، در همهٔ اوقات شبانروز ؛ باین سه‌روز مخصوص .

رُوِیَ عن **ابی‌الدرداء** (رض) قال : « یاایهاالناس ! اذکروللّٰه یذکرکم ، مامن عبدٍ یقولُ ـ لااله الااللّٰه ـ اِلّا قال‌اللّٰه تعالی ـ صدق عبدی لا اِلهَ اِلّا اَنا وَحْدی . ومامِن عبدٍ یقولُ : الحمدُللّٰه ، الّا قال‌اللّٰه تعالی صَدَقَ عبدی ، منّی بدأَ الحمدُ و اِلَیَّ یعود و انا احقُّ بهِ . ومامن‌عبدٍ یقولُ : اللّٰه اکبر ـ اِلّا قال اللّٰه تعالی صدَقَ عبدی انا اکبرُ کل شیءٍ ، ولا شیءَ اکبر منی . و مامن عبد یقولُ ـ سبحانَ‌اللّٰه و بحمده ـ الّا قال‌اللّٰه تعالیٰ صدَقَ عبدی سبحانی و بحمدی ، منی بدأَ التسبیحُ والیَّ یَعود . وهی لی خالصاً . ومامن عبدیقول‌لاحول ولا قوّةَ الاَباللّٰه، الا قال‌اللّٰه . ـ صدق عبدی ،لاحول ولا قوة اِلّابی . سل‌عبدی تُؤتَ . »

رُوِیَ انّ **یحیی بن زکریا** (ع) مَرَّعلی‌قبر **دانیال**النبی(ع) فسمعه، وهوفی‌القبر ، یقول : «سبحانَ‌الّذی تعزّزبالقدرةِ‌والبقاء ، قَهَرَالعبادَبالموتِ والفناء ، قال‌فسمَع‌ثم‌مضَی . فنادی به منادٍ من‌السماء : یا یحیی ! انا الّذی تعززت بالقدرة و قَهَرْتُ العبادَبالموتِ ، استغفرتُ‌له السموات و الارض ومن فیهنَّ . ورُوِیَ ان‌النبی(ص)قال : «أَلا اَدلّکم علی کلماتٍ هُنَّ افضلُ الکلام اِلّا القرآنَ ؟ وَ هُنَّ من‌القرآن خِفافٌ علی اللسانِ ، ثِقالٌ فی‌المیزان ، یرضینَ الرحمن ویطردن الشیطان ، سبحان‌اللّٰه و الحمدُللّٰهِ ولااله‌الّا اللّٰه واللّٰهُ اکبر .

وعن **ابی‌ذر**قال : قال‌رسول‌اللّٰه (ص) : «علی کل‌نفسٍ کلّ یومٍ طلعت‌فیه‌الشمس صدقةٌ منه‌علی‌نفسهِ». قلت: یارسول‌اللّٰه!من‌این‌نتصدق‌ولیس‌لنااموالٌ ؟ قال : « وان‌من‌ابواب

الصدقة الصلوة والتکبیر والتحمید لله، وسبحان الله، ولا اله الّا الله، والله اکبر واستغفر الله» قال: «وقبض علیهنّ ملکٌ فجعلهنّ تحت جناحه و صعد بهنّ. فلاتمرّ علی جمعٍ من الملائکة الّا استغفروا لقائلهنّ حتّی تجیئ بها وجه الرحمن عزّوجل.

النوبة الثالثة

قوله عزّ وجلّ: «اذ قالت امرأة عمران ربّ انّی نذرت لک مافی بطنی محرّراً» ـ در ذوق ارباب معرفت محرَّر آنست که درازل آزال آزاد ابدشد. نه دنیا دامن او گرفت، نه عقبی او را فریفت؛ نه با شواهد و رسوم بماند، نه با پاداش درآویخت.

پیر طریقت گفت: «پاداش برروی مهرتاش است! بازخواستن خود را ازدوست، پرخاش است! همهٔ یافتها دریافت آزادی لاش است!

آزاد شواز هرچه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر!

نشان آزادی آنست که: از آن فرید عصر خویش **بوبکر قحطبی** حکایت کنند که: اورا پسری بود سربه بی‌رسمیها برآورده، و از شوخی و ناپاکی با جوانان فساق درآمیخته. یکی ازپیران طریقت بااین پسربر گذشت و وی بااقران خویش درمجلس ملاهی نشسته، وآن بی‌رسمیها بردست گرفته، ومردم ازغیبت وی دردندنه‌ای افتاده، آن پیر را رحمت آمد بر **بوبکر قحطبی** که تا این مقاسات چون میکشد؟ وبااین گفتگوی مردم درحق پسروی، چون روز گاربسرمی‌برد؟! همچنان میرفت تابردر قحطبی شد. اورا بصفتی دید، از خود بیخود شده، وازآن قصه وآن احوال بی‌خبر! لا بل که از خویش و بیگانه بی‌خبر! ـ لا بل که از دنیا و دنیاویان بی‌خبر! این شیخ ازحال وی در تعجب شد، گفت: «فَدَیتُ مَن لا یُؤثِّرُ فیهِ الجبالُ الرَّواسی»!

قحطبی بفراست بدانست که اوتعجب میکند. گفت : « اِنّا قَدْ حُرِّرْنا عَنْ رِقِّ الْاَشْیاءِ فِی الْاَزَلِ » .

« اِذْ قالَتِ امرَأَةُ عمرانَ » گفته‌اند که : چون آن مخدّره **مریم بنت عمران** در وجود آمد ، مادروی دلتنگ شد وخجل گشت . گفت : من پنداشتم که این فرزند پسرخواهد بود و در راهِ خدا آزادش کردم ، اکنون دختر آمد ودختر این معنی‌را چون شاید؟ ازسر دلتنگی گفت : « رَبِّ اِنّی وَضَعْتُها اُنْثیٰ » ، گفتند : این‌چه‌خطاب است که میکنی ؟ خدای خود میداند ومی‌بیند ؟ گفت :آری دانم که می‌داند ، لکن تا مرهمی برنهد ! پس مرهم دل‌وی این بود که « واللهُ اَعلَمُ بما وَضَعَتْ » ـ نظیراین آنست که : **مصطفی**(ص) را از کفارقریش واعداء دین رنجها رسید واز کرد و گفتِ ایشان محنتها کشید ، تا تسکین دل‌ویرا این‌فرمان‌آمد که : « واَصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ » سیّد(ص) بحکم فرمان صبرمی کرد و در دل‌آن اندوه می‌داشت ، چون تقاضائی از درونِ دل وی پدیدآمدی که اگرنواختی بودی این رنج کشیدن برشاهدآن‌نواخت آسان بودی . ربُّالعزّت تسکین وتسلیت ویرا آیت فرستاد : « وَ لَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّکَ یَضیقُ صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ» . تراآن‌نواخت نه بس که مادردلِ تونظرمیکنیم ؟ وهرچه برتو می‌رود می‌بینیم و می‌دانیم ؟ مادر **مریم** را همچنین نواخت آمد که : « وَ اللهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ » . ترا آن نه بس که ما میدانیم فرزند که نهادی و بآن که دختر بود خجل گشتی ؟ آری بمقصودآن زن تحریر دوچیزبود : یکی نواختی که ازحق بوی رسید ، دیگری قبول آن فرزند . وهردو مقصود در کنارش نهادند ، پس او را چه زیان که دختر آمد ! نواخت اینست که : « والله اعلم بما وَضَعَت » وقبول اینست که : « فتقبلها ربُّها بقبول » . آنگه بقبول مجدد اقتصار نکرد که حسن فرا آن پیوست و گفت :« بقبولِ حسنٍ » . نیکوش قبول کرد که ویرا بنعت عصمت بپرورد،

و به نبات نیکو بر آورد ، وبلباس طاعت بداشت ، وبشریفترین بقعتها فرو آورد ، و پیغامبری چون **زکریا**(ع) بروی قیّم گماشت . این همچنانست که به **داود**(ع) وحی فرستاد : « اِذا رَأَیتَ لِی طالباً فکن له خادماً » .

وآنکه ویرا به **زکریا**(ع) باز نگذاشت که از غیب روزی او روان کرد ، که رب العالمین گفت : « کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زکرّیا المحرابَ وَجَدَ عِندها رِزقاً » ـ تاعالمیان بدانند که خدای تعالی دوستانِ خودرا خود دارد ، وایشان را بکس باز نگذارد . این جا لطیفه‌ایست یعنی که : تا خادمان که فقرا را خدمت میکنند ، وتوانگران که اولیاء را تعهد میکنند ، بدانند که ایشان در رفق اولیاء وفقرا اند ، و اولیا و فقرا در رفق و نواخت حق اند . وآنچه **زکریا**(ع) از **مریم** بپرسید : « اَنّیٰ لَكِ هذا » ، از آن بود که ترسید اگر دیگری بر **زکریا**(ع) سبق برد بتعهدوی ، خود ندانسته بود ونشناخته ، آن قربت ومنزلتِ مریم بنزدیك خداوند عزّوجلّ . از آنکه کودك بود نه سابقهٔ طاعتی ، نه وسیلهٔ عبادتی ازوی دیده ، ونه‌وقتِ آن دریافته . **مریم** بتأییدالهی وعنایت ازلی ازعین توحید اورا جواب داد و گفت : « هُوَ من عِندِاللهِ » ، یعنی الله روزی که دهدونواخت که فرستد ، نه‌بسابقهٔ طاعت دهد ، نه بوسیلهٔ عبادت ؛ بلکه ازنزدیك خود فرستد و بمشیت خویش دهد . نه‌بینی که درین آیت روزی دادن در مشیّتِ خویش بست ، نه‌درطاعت وعبادتِ بندگان ؟فقال تعالی : « اِنَّ‌اللهَ یرزق مَنْ یشاء بغیرحساب » .

زکریا(ع) از آن پس چنان ادب گرفت که‌درمحل طاعت وعبادت لابلکه درمقام نبوت و رسالت استحقاق یك اجابتِ دعوتِ خود ندید . اِلّا از فضل محض ومشیتِ حق . وآن در قصهٔ فرزند خواستن است . چون اورا بشارت داد بفرزند ، گفت : « أَنّیٰ یکونُ لی غلامٌ » . یك قول آنست که « بِأَیِّ استحقاقٍ منی تکون لی هذه الاجابة ؟ لولا مشیتك وفضلك ؟ » . یك قول دیگر آنست که : **زکریا**(ع) گفت خداوندا این فرزندهم ازین زن

باشد، که روزگاری به‌پیری بامن بسر آورد؛ یا اززن دیگر؟ جواب‌دادند اورا که‌هم ازین‌زن باشد، ازبهر آنکه چون باوحشت انفراد هردو بهم‌بودندی، امروز که روز شادی وبشارت فرزنداست، بادیگری‌شرط نباشد. ودرین‌اشارتی‌است، ودرآن‌اشارت بشارتی. فردای قیامت که رب‌العالمین تجلی کند و بندگان را بکرامتِ دیدار باز رساند، همین دیده‌بازدهد که امروز است، این دیده که امروزدر راهِ خدای گریست ووحشتِ فراق کشید، هرآینه همان بعزّوصال‌رسد وبتجلی ذوالجلال برآساید.

«قال رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً» **زکریا**(ع) نشان‌وجود فرزندخواست، اورا گفتند: نشان آنست که سه‌روز زبانِ تو از سخن بامردم بازبرم، تا همه رازت باما بود، وبر زبانت همه حدیث ما رود. - از روی اشارت میگوید: ترافرزندی دهم که ویرا از دنیا و خلائق باز بُرم، و روی دلِ وی فراخُود گردانم، تا قبلهٔ خود جز حضرتِ ما نداند وجز با حدیث ما نیارامد.

جز نام و خیال و عشقت ای جان جهان
بر لفظ و دل و دیده مرا نیست عیان

زکریا(ع) را برخصوص‌همین فرمود: «واذکر ربَّك کثیراً و سَبِّح بالعَشِیِّ و الابکار» و مؤمنان را برعموم همین فرمود: «وَ اذْکُرُوا اللهَ کَثیراً». میگوید: خدایرا یادکنید، ودر طاعت وخدمت وی روزگار سرآرید، همه اورا باشید و در همه حال‌وهمه‌کار اورا خوانید، و اورا دانید. اگرآسائید، باذکر وپیغامِ اوآسائید؛ وگر نازید، بنام ونشانِ وی نازید:

در سرای مرا که گهی تو حلقه بزنی
صواب نیست که بیگانه‌وار بر گذری
وگرحدیث کنی، جز حدیث ما نکنی!
وگرشراب خوری، جز بیاد ما نخوری!

« واذکر ربك کثیراً » ـ گفته‌اند : که ذکـر خدا را سه درجه است : اول ذکرظاهر بزبان ازثناو دعا ، وهو قوله تعالی « وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً » . دیگرذکر خفی بدل . و ذلك فی‌قوله تعالی « اَوْ اَشَدَّ ذِكْراً » وقـول‌النبی (ص) « خيرُ الذكر الخفی وخیرالرزق مایکفی » . سدیگر ذکرحقیقی است ، وآن‌شهود ذکرحق‌است ترا : وذلك قوله : « وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ » ـ ای نسیت نفسك فی ذکرك ، ثم نسیتَ ذکركَ فی ذکركَ ، ثم نسیتَ فِیْ ذِكْرِ الْحَقِّ اِيَّاكَ كل ذکر .

پیر طریقت گفت : « الهی ! چه یاد کنم که خودهمه یادم ، من خرمنِ نشانِ خود فرا باد دادم . یاد کردن کسب است وفراموش نکردن زندگانی ، زندگانی‌وراء دو گیتی است ، و کسب چنانك دانی . ـ الهی ! یك چندی‌بکسب یادتو ورزیدم ، باز یک‌چندی بیاد خود ترا نازیدم ؛ دیده برتوآمد ، بانظاره پردازیدم ! اکنون که یاد بشناختم خاموشی گزیدم ؛ چون من کیست که این مرتبت را سزیدم ؟ فریاد از یاد باندازه ، ودیدار بهنگام ، وزآشنائی بنشان ، و دوستی به‌پیغام » .

۱۰ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلائِكَةُ يَا مَرْيَمُ » فریشتگان گفتند : ای مریم ! « اِنَّ اللهَ اصْطَفيكِ » خدای ترا بگزید . ـ « وَ طَهَّرَكِ » وپاك گزید ـ « واصْطَفيكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) » و بر گزید ترا برزنان جهانیان .

« يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ » ای مریم فرمان بردار زی ، و باش خداوند خویش را . « وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي » و سجود کن و رکوع کن « مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) » با نماز کنندگان .

« ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ » این ازخبرهای غیب است ، « نُوحِيهِ اِلَيْكَ » پیغام

می‌دهیم آن را بتو، « وَما كُنتَ لَدَيهِم » و تو نبودی نزدیك ایشان، « اِذْ يُلقُونَ أقلامَهم » که قُرعها زدند « أيهم يَكفُلُ مريمَ » و بقرعه می‌جستند که کیست آنکه مریم را بردارد و بپرورد، « وَما كُنتَ لدَيهِم » و نبودی نزدیك ایشان، « اِذْ يَختَصِمونَ (۴۴) » که ایشان از بهر مریم بایکدگر خصومت میکردند.

« اِذْ قالَتِ المَلائكةُ يامريمُ » فریشتگان گفتند: ای مریم! « اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ » خدای بشارت می‌دهد ترا بکلمتی ازو « اِسمه، المَسيحُ » نام او مسیح « عیسی‌بنُ مريمَ » عیسی پسر مریم « وَجيهاً » روی شناس باآب روی، « فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ » هم درین جهان هم درآن جهان، « وَ مِنَ المُقَرَّبينَ (۴۵) » و اواز نزدیك کرد گانست.

« وَيُكَلِّمُ النَاسَ » وسخن گوید بامردمان، « فِي المَهدِ » در گهواره « وَ كَهلاً » و بهنگام کهلی « وَ مِنَ الصالِحينَ (۴۶) » و مردیست از شایستگان.

« قالَتْ رَبِ » مریم گفت: خداوندِ من! « أنّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ » چون بود مرا فرزندی؟ « وَ لَم يَمسَسني بَشَرٌ » ونپاسیدست مرا هیچ بشر! « قالَ » جبرئیل ویرا جواب داد و گفت: « كَذَلِكَ » اکنون چنین است « اللهُ يَخلُقُ ما يَشاءُ » خدا می آفریند آنچه میخواهد، « اِذا قَضَى أمراً » که کاری را تدو فرمانی گزارد، « فَاِنّما يَقُولُ لَهُ » آنست که گوید آنرا: « كُن فَيَكُونُ (۴۷) » باش تا می بُوَد.

« ويُعلِّمُهُ الكتابَ والحِكمةَ والتوراةَ والانجيلَ (۴۸) ». و دروی آموزد خدای نامه ودین وحکمت وتورات وانجیل.

« وَ رَسولاً الى بنی‌اسرائیل » وپیغامبری به بنی اسرائیل. « اَنِي قَدجِئتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم » که من بشما آمدم ونشانی‌آوردم از خدای شما. « اَنِي اَخلُقُ

لَكُمْ مِنَ الطِّينِ » كـه شما را آفرينم از گل « كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ » چون سان مرغ . « فَأَنْفُخُ فِيهِ » آنكه دمم در آن ، « فَيَكُونُ طَيْراً » تـا مـرغى بود . « بِإِذْنِ اللهِ » بخواست خدا و فرمان وى بمرغ و دستورى او مرا . « وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وبى‌عيب كنم اكمه و پيس‌را « وَ أُحْيِ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللهِ » و زنده كنم مردگانرا بدستورىْ خدا « وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ » وشمارا خبر كنم كه بخانه‌چه خورده‌ايد « وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِى بُيُوتِكُمْ » ودر خانهٔ خويش چـه باز نهاده‌ايد « اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ » درين‌نشانيست شما را برراستى واستوارى من « ان كنتم مؤمنين (۴۹) » اگر گرويدگانيد .

« وَمُصَدِّقاً » واستوار دارنده‌اى‌ام و گواهى « لِمٰا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ » آن توريت كه پيش ازمن فرا آمد . « وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ » وفرستادند مرا نيزتا شما را حلال كنم و گشاده « بَعْضَ الَّذِى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ » لختى از آنچه حرام كرده‌اند و بسته‌اند برشما « وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ » وبشما آوردم نشانى از خداوند شما ، « فَاتَّقُوا اللهَ » و بپرهيزيد از انباز گفتن وفرزند گفتن خدايرا ، « وَ اَطِيعُونِ (۵۰) » و فرمان بريد مرا .

« اِنَّ اللهَ رَبِّى وَ رَبُّكُمْ » الله خداوند منست وخداوند شما « فَاعْبُدُوهُ » ويرا بنده باشيد وپرستيد « هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱) » اينست راهِ راست درست .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « اِذْ قٰالَتِ الْمَلٰائِكَةُ يامريمُ » الآية . . . ـ ملائكة اينجا **جبرئيل** است تنها ، ودر قرآن ازين فراوانست ودر عربيّت روا وروان . هم ازين بابست كه الله درقرآن خود را ـ انا ـ گفت ، و ـ نحن ـ گفت ، و خلقنا ـ و جعلنا ـ نُحيى

ونمیت ، مجیبون ، ماهدون ؛ ازین اخوات فراوان است .

« و اذقالت الملائکة یامریم » ـ **مریم** درمحراب بود ، **جبرئیل** آمد و باوی این‌خطاب کرد و گفت : « اِنَّاللهَ اصطَفیٰكِ وَطَهَّرَكِ » الله ترا بر گزید وازهمه فاحشه واثم پاك کرد . ـ **سدی** گوید: تطهیروی آن بود که هر گز هیچ مـرد بوی نرسید و حیض زنان ندید . « وَاصطَفیٰكِ عَلیٰ نِسَاءِ العالَمِینَ » گزین اول عام است که ویرا بگزید ، چنانك همهٔ زنانِ پاکان نیك زنان را گزید ، پسین گزین خاص است که ویرا بگزید تافریشته دید وروح پاك یافت ازنفخهٔ پاك **جبرئیل** وبی شوی پسرزاد نِساٰء ونِسْوَة ـ نامی است جمع زنان را که ازآن لفظ وُحدان‌نیست یکی را گویند : « امرأةٌ » ، وجماعت « نِسْوَة ، و نسوان » وتصغیر« نُسَیَّان » .

« یامریم اقنتی لربكِ » معنی قنوت طاعت‌داشتن است وعبادت کردن بردوام ، اگـردر نماز باشد وگـر بیرون از نماز . « وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرّاکعین » ـ مفسران درمعنی‌این‌سجود ورکوع دوقول گفته‌اند : یکی‌آنکه‌آن دور کن معروف خواهد از ارکان نماز . وآنکه فرا پیش داشتن سجود را از رکوع دو وجه است : یکی‌آنکه درشریعت‌ایشان چنانـ بود ، سجود فراپیش رکوع می‌داشتند . دیگر وجه آنکه این تنبیه برآنك ـ و او ـ ترتیب واجب نکند ، هرچند که ازروی لفظ سجود فرا پیش‌داشت ، اما ازروی معنی‌وشرط نماز رکوع درپیش است . قول‌دیگر در معنی « واسجدی و ارکعی » آنست که : سجود اصل نمازست ، چنانك گفت : « وَ اَدبارَ السُّجُودِ » و رکوع حقیقت شکر است . چنانك گفت : « وَ خَرَّ راٰکِعاً » ای ـ شاکراً ـ رب‌العالمین باین دو کلمه **مریم** را نماز فرمود وشکرفرمود . آنچه گفت : « مَعَ الرّاکِعِینَ » معنی‌آنست که : مَعَ الراکعین‌الساجدین . لکن‌دانست که در« وَ اسْجُدِی » ساجدین خود معلوم شود و « مَعَ الراکعین » اشارتست فرا آن که

زن را با مردان نماز کردن بجماعت رواست، و دلیل است بر آن که نماز بجماعت مؤکد است و بآن فرمانِ شرع است، وبمذهب **بوثور**(۱) و جماعتی از اهل ظاهر خود فریضه است.

اگر کسی گوید: چونست که در ابتداء این آیات قصهٔ **مریم** در گرفت آنگه قصهٔ **زکریا** در میان آورد، باز بقصهٔ **مریم** باز رفت؟ اگر هم ز اول قصهٔ **مریم** تمام بگفتی وآنگه قصهٔ **زکریا** در آن پیوستی سخن بانظام تر بودی؟ جواب وی آنست که: قصهٔ ایشان هردو، بردو وجه مشتمل است: یکی بیان آیتِ ولایت و نبوت، دیگر بیانِ طاعت وعبادت. اول در ابتداء قصهٔ **مریم** بیان آیتِ ولایتِ او در گرفت و تمامیِ آن بپایان برد. سپس بیانِ آیتِ نبوتِ **زکریا** در آن پیوست که آیت برپی آیت لائق‌تر بوده پس عبادت **زکریا** در گرفت تا قصهٔ وی تمام شد، آنگه عبادتِ **مریم** در آن پیوست که ذکرِ عبادت برپی ذکرِ عبادت‌لائق‌تربود. پس معلوم شد که این سخن برنظام خویش است و برترتیب خویش.

«ذٰلِكَ مِنْ انباءِ الغَيْب» ـ ای ذلك الذی ذکرفی‌هذه الآیات من حدیث‌الغیب نوحیه‌الیك که ماوحی کردیم آنرا بتو، لم‌تشهده یا**محمد**! میگویدآنچه گفتیم‌درین قِصّهاآنست که ازتو غیب بود یا **محمد**! «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» ـ وتو نبودی‌نزدیك ایشان که اهل **مسجد مقدس** بودند، و نیکانِ آن شهر در آن زمان، که هر کس می گفت: مریم‌مرا باید داد تا من بدارم وپرورم.

«اِذْ يُلْقُونَ اَقلامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» ـ انبیاء اقلام داشتند، و اهل جاهلیت ازلام. ـ و درین آیت ردّ ایشانست که قرعه از قِمارِ محرّم شمرند ـ و دلیل بر ـ اباحت قرعه ـ آنست که اللّٰه‌تعالی گفت: «فَسَاهَمَ فَكانَ مِنَ‌المُدحَضِينَ» ـ و

(۱) نسخه: سفیان ثوری

مصطفی (ص) چون سفر کردی میان زنان قرعه زدی ، آنکس که قرعه بروی برآمدی باخود بسفر بردی . این دلیلها روشن‌است که قرعه مباح‌است ، و نه ازشمارِ قمار است .

« وَما کُنتَ لَدَیهِمْ اِذ یَختَصِمُونَ » تخاصم واختصام ومخاصمة جنگ کردن است با یکدیگر، وآن از ـ خصم ـ گرفته وخصم جانب است . یعنی که این ازیكسو سخن میگوید ، وآن ازیك سوی دیگر می گوید .

« اِذ قالت الملائکةُ یامریم اِنَّ‌اللهَ یُبَشِّرُكِ بکلمةٍ منه ، » الآیة... کلمه این‌جانام **عیسی**(ع)است ؛ ازبهرآن اورا کلمه خوانده « و **مصطفی**(ص)هم اورا کلمه خواند، که‌اوحاصل گشت وموجودبی‌پدربکلمةالله که گفت : « کُن »ـ « اِسمُهُ المَسِیحُ » اختلاف است میانِ علماء که چرا **مسیح** نام کردند ویرا . قیل : لانه مُسِحَ بالبرکةِ وجُعِلَ‌مبارکاً اینما کان . ـ ویرابیرکت بپاسیده بودند که بهرعاهت که رسیدبسلامت گشت . وقیل : لأنه‌کان ممسوحاً بِالدُّهنِ لمّا وُلِدَ . وقیل : لانه کان ممسوح القدمین لااخمص(۱) لهما . و قیل لانه‌کان ممسوحاً بالجمال ، یعنی الجمالَ النفسیَّ و البدنیَّ مِنَ‌الاخلاقِ الجمیلةِ والفضائلِ الکثیرة ، نحو قول‌النبی(ص) فی **جریر** : « علیه مسحة مَلَكٍ » ـ وقیل مَسحه **جبرئیل** بجناحهِ من‌الشیطان الرجیم . حتی لم‌یکن للشیطان علیه سبیلٌ فی وقتِ ولادتهِ ، وفی‌ذلك مارُوِیَ عن **وهب‌بن منبه** قال : ـ لما ولدعیسی اتتِ‌الشیاطین **ابلیس**فقالوا اَنْ اصبحتِ الاصنامُ مُنکَسةً ! فقال‌هذاالحادث حدَث ، وقال مکانکم ، فطارحتی جاء خافِقَیِ الارضِ فلم یجد شیئاً ، ثم جاءَ البحار فلم یجد شیئاً ثم طار ایضاً فوجد عیسیٰ وُلِدَ ، و اِنَ الملائکة قدحَفَّت حولَه فلم یصل‌الیه ابلیس ، فرجعَ الیهم فقال ان نبیاً ولد البارحةَ ماحملت انثیٰ قطُّ ولا وضعت اِلّا انا بحضرتها

(۱) اخمص القدم باطنها الذی لایصیب‌الارض (مجمع)

اِلّاهذه ، فَايْأَسوا ان تعبد الاصنام بعد هذه الليلة ، ولكن ائتوابنى آدم من قبل الخفة والعجلة ، - باين قولها كه گفته شد ، مسيح فعيل است بمعنى مفعول وروا باشد كه برمعنى فاعل نهند ، چنانك **كلبى** گفت : « سُمِّىَ مَسِيحاً لانّه كان يَمْسَحُ الا كمه والابرصَ فيبرءُ ويمسحُ عينَ الاعمى فيبصر ، وقيل : لانّهُ كان ماسِحاً للارضِ بسياحتِهِ فيها » باين هردوقول مسيح بمعنى ماسح است . - و **دجال** را مسيح گويند هم برمعنى مفعول ، هم برمعنى فاعل . - امابرمعنى مفعول آنست كه : « كان ممسوح احدى العينين كأنها عنبة طافية يعنى ناتئة . وفى ذلك ما رُوِىَ ان النبى (ص) قال : انذركم المسيح ! هورجلٌ ممسوح. فاعلموا ان الله ليس باعور، ليس الله باعور ليس الله باعور! ورَوى **ابن عمر** قال: قام رسول الله (ص) فذكر المسيح الدجال ، فقال اِنَّ الله تعالى ليس باعور اَلا ان المسيح الدجال اعور عين اليمنى كأن عينه ، عنبة طافية . وقيل كان مَمْسوحاً باللعنةِ . امابرمعنى فاعل آنست كه : يمسح الارض كلها الا **مكة** و **مدينة** و **بيت المقدس** ، وعلى هذا سُمِّىَ دجّالاً لطوفهِ البلاد وقطعِهِ الارضين ، يقال دَجلَ فى الارض اى ضرب فيها وطافها . وقيل من التلبيس والتمويه ، يقال: دَجَّلَ اذا لَبسَ ومَوَّهَ » . وقيل المسيح الذى يطبق الموضع فعيسىٰ عليه السلام طبق الارض بالعدل والدجال طبق الارض بالجور . - ازين قولها كه گفتيم اختيار آنست كه **بوعبيده** گفت : دجال را مسيح نام كردند كه ممسوح العين است ، ودرحق عيسى عليه السلام مسيح « مَشيحاً » است بزبان عبرى ولغت روميان ، پس عرب آن را معرب كردند وشين منقوطه بسين بدل كردند چنانكه موسى بزبان ايشان « موشا » است ؛ چون عرب بازبان خود گردانيدند ، شين را باسين كردند . - « اسمه المسيح عيسى بن مريم » گفته‌اند كه : مسيح لقب است وعيسى نام - وعيسى بزبان روميان « ايشوع » است .

آنگه صفت **عيسى** (ع) بيان كرد : « وَجيهاً فِى الدّنيا وَ الْآخِرة » . وجيهاً نصب

علی‌الوصف والحال‌است ، ای مکیناً ، شریفاً ، ذاقدرٍ وجاهٍ ، میگوید : روشناس‌است ، وتمام قدر، باجاه ومنزلات و کرامت ، باپایگاه وجایگاه ؛ نزدیك خدای عزّوجل ، هم در دنیا وهم درآخرت .

« و مِنَ المقرّبین » ـ تقرب وی آنست که ویرا به‌آسمان بردند ، وهمانست که گفت : « وَرافِعُكَ اِلَیَّ » ـ این اِلَیَّ بمعنی تقریب است چون رفعه‌الله الیهِ .

« وَ یُکَلِّمُ الناسَ فِی المَهْدِ و کَهلاً » ـ این مهد اشارة است فرا هنگام که نه همه در گهواره سخن میگفت ـ اما درآن هنگام که اهل گهواره بودی سخن می‌گفت سخنانِ بزرگان .ـ واین سخنان که درمهد گفت آن است که : « اِنّی‌عبدالله آتانی‌الکتابَ‌وجعلنی‌نبیاً » . . . الایة ـ قال **مجاهد** : قالتْ‌مریَمُ کنتُ اذا خلوتُ اَنَا و **عیسی حدّثنی‌وحدّثته** ، . فاذا شغلنی‌عنه‌انسان سَبّح‌فی‌بطنی وانا اسمع . » « وَ کَهلاً » ای وَیُکَلّمهم کَهلاً ـ نصب است‌برحال‌وفائدهٔ ذکر کهل آنست که: ویراجوان‌بآسمان برده‌اند ، وبازخواهدآمدبازمین ، وبهنگام کهلی‌مردمان را سخن گوید واورابینند .

و کهل ، بنزدیک عرب اوست که جوانیِ‌وی تمام شد وبجای آن رسید که خِرد وی مکثر گردد و جوانی وی آرمیده و محکم ، اگردر موی سفیدی بود یانی . ـ و گفته‌اند که : ازسی ودوسال تا به پنجاه ودو سال کهل است ، واز پنجاه ودوسال تا بآخر عمر ـ شیخ ـ . وقیل « یکلّمُ‌الناس فی‌المهد صبیاً ، و کهلاً نبیاً » این بشارت **مریم** است بنبوت **عیسی**(ع) وبزندگانی وی تا بایام کهولت .

« وَ مِنَ الصّالِحینَ » یعنی المذکورین فی‌قوله « و الشهداء و الصالحین » مثل **موسی** و **آسرائیل** و **اسحاق** و **ابراهیم** علیهم‌السلام .

« قالتْ رَبِّ اَنّیٰ یکون لی وَلَدٌ » ـ این‌خطابِ **مریم** با **جبرئیل** است ، گفت :

یاسیدی! چون بود مرا فرزند؟ «ولم تمسسنی بشرٌ»، ونپاسیدست مراهیچ بشر. ـ مسیس این جا جماع است، وبشر مردم است. ـ بشر ـ نام کردند از مباشرت که بدیدار و حِس باو توان رسید نه چون فرشته و پَری، و لذلك یقول الله: «ماهذابشراً اِنْ هذا الّاملكٌ کریم»

«قال کذلك الله یخلق مایشاءُ» ـ. این جا «یخلق مایشاء» گفت ودر قصهٔ **زکریا** «یفعل مایشاءُ.» فرق آنست که **زکریا** را فرزند داد برنسق عادت که میان خلق روانست درآفرینش، پس لفظ فَعَل لائق‌تر بود درآن که عام‌است، و مریم را فرزند داد نه برعادت توالد وتناسل بلکه برابداع محض، وخلق مخصوص، پس لفظ ـ خلق درآن لائق‌تربود که خاص‌تراست از لفظ فعل.

«اِذا قضیٰ امراً» ـ معنی قضا برگزاردن کاری بود وتمام کردن آن از روی گفتار یا از روی کردار؛ اما از روی گفتار آنست که ربّ‌العالمین گفت: «وقَضی ربُّكَ الا تعبدوا اِلّا اِیّاه» و «قضینا الی بنی‌اسرائیل فی‌الکتاب». و از روی کردار آنست که گفت: «فقضاهنَّ سَبع سمٰواتٍ». و هم ازباب فعل است ـ «قضی فلانٌ دینَه، وقضی نحْبَهُ» واین‌جا هردو وجه احتمال کند.

«فاِنّما یَقولُ له کُنْ فَیکُونُ» ـ گفته‌اند که: این خطاب‌تکوین مخاطب را درحال‌تکوّن صورت‌بندد، لاقبلَه ولا بَعده. وگرنه‌این‌خطاب درست نیاید. ودرست آنست که این‌خطاب بآنست که درعلم‌حق موجودست اگرچه معدوم الذات است؛ و هرچه معلوم حق بود، درحکم موجود بود؛ پس خطاب‌آن درست‌آید.

شامی خواند یگانه «فیکونَ» بنصب نون برجواب امر، و جواب امر بفا عرب بنصب گویند و برفع گویند، اما برفع بیشتر گویند ـ «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ» بیا قرآءة **نافع** و**عاصم** و **یعقوب** است. اختیار **ابوحاتم**، ومعطوف بریای «یخلق».

وایشان که بنون خوانند گویند : معطوف است بر « نوحیه الیك » . و « یعلمه الکتابَ » - ای الکتابةَ والخطَّ بیده بعد مابلغ اَشده ، وقیل فی طفولیتهِ . و در وی آموزد الله نبشتن و دبیری . « والحکمة » : یعنی علم حلال و حرام و سنت؛ و گفته‌اند که : کتاب اینجا جملهٔ کتب مُنزَلْ است و توریت وانجیل درعموم آن شود ، اما تخصیص آن هردو بذکر ، تفضیل وشرف آنراست ، چنانك جبرئیل و میکائیل تخصیص کرد بعد ازذکر عموم تفضیل وشرف ایشان را .

« وَ رَسُولاً » ـ عطف است بر وَجیهاً ـ وقیل تقدیره : « وَ یَجعَلُهُ رسولاً » . و قیل منصوبٌ علی الحال، یعنی : ویعلمه الکتابَ وهورسولٌ الی بنی اسرائیل . ـ گفته‌اند : آخر پیغامبران بنی اسرائیل عیسی(ع) بودواول ایشان یوسف(ع) . رُوِیَ انّ النبی(ص) قال : ـ بعثتُ علی اثر ثمانیة آلاف نبیٍّ ، اربعة آلاف من بنی اسرائیل .

قوله : « انّی قَدْجِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ » ـ یعنی که ویرا برسولی ببنی اسرائیل فرستاد تا گفت که : من آمدم بشما و علامتی آوردم از خدای بشما که گواهی میدهد بر نبوت ورسالت من ، گفتند : آن چه علامت است ؟ جواب داد ، « اِنّی اَخلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ » بکسر الف قرآءة نافع براضمارِ قول ـ وایشان که أنّی بنصبِ الف خوانند معنی آنست که : الآیة اَنّی اخلق لکم من الطین ـ معنی خَلق بحقیقت ابداع است واختراعِ اعیان . ولاخالقَ الاالله عزّوجل، اما عیسی برسبیل توسع گفت : « اَخلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کهیئةالطیر ای اجعل لکم من الطین» میگوید : کنم وسازم شمارا از گل چون سان مرغ، « فانفخ فیه» ـ اَلنَّفخُ جعل الریح فی الشیءِ ومنه النفخة . « فَیکونَ طَیْراً » قرآءة عامه است بیاء ، میگوید باد درآن دمم تامرغی بود . ـ « فیکون طائراً » قرآءة مدنی و یعقوب است . یعنی که تا پرندهٔ بود ـ گفته‌اند که : خفاش بود ، طرفه‌ترین مرغها، بگوشت می‌پردو بی خایه زه کند. وشیردهد که پستان دارد ودندان دارد

وحیض بیند.

آنکه گفت: «بِاذنِ اللهِ» - اهل معانی گفتند: این «باذن‌الله» فصل است میانِ فعل خدا وفعل عیسی در خلق، و در نفخ نگفت باذن الله وهمچنین در «اُبرِئُ الاَکمَهَ وَ الاَبرَصَ»، ودر «اُنَبِّئُکُمْ بما تأکلونَ وما تدَّخرون» نگفت - باذنِ‌اللهِ - که این همه از افعال عیسی‌است - اما بودن مرغ وزنده کردن وی واحیاء مردگان باذنِ الله - درآن پیوست که آن خبر فعل خدائی‌است ومخلوق را درآن هیچ راه نیست.

قوله «وَ اُبرِئُ الاَکمَهَ وَ الاَبرَصَ» - گفته‌اند که: اکمه شب کورست، و گفته‌اند: نابینای مادرزاد است، و ابرص پیس‌است. واین دوعیب از میان عیبها و علتها مخصوص کرد که مردم را بمداواةآن هیچ راه نیست، تا عیسی را معجزه‌باشد. وروزگارِ ایشان روزگارِ طبّ بود: زیرکان وحکیمان بودند درمیان‌ایشان، وآنچه در وسع آدمی آید ازنوع مداومت وفنون معالجات ایشان بجای می‌آوردند و درآن ماهر بودند. پس ربالعالمین معجزهٔ عیسی هم ازآن جنس ساخت که ایشان درآن ماهر بودند. تا در ایشان اثر بیشتر کند. **وهب‌بن‌منبه** گفت که: روز بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران واسیران ونابینایان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی برِ عیسی رفتی، و آنکه نتوانستی رفتن عیسی برو خود رفتی. وآنکه‌مداوات وی آن بودی که آن‌بیمار را دعا گفتی ودست بوی فروآوردی برشرط ایمان. گفته‌اند که: این‌دعا گفتی: «اَللّٰهُمَّ! انت اِلٰهُ من فی‌السماءِ و اِلٰهُ من فی‌الارضِ، لااله فیهما غیرکَ، وانت جبّارُمن فی‌السماء وجبارُ من‌فی‌الارضِ لاجبّار فیهما غیرکَ، و انت حَکمُ من‌فی‌السماءِ وحکم من‌فی‌الارض، لاحَکمَ فیهما غیرکَ، قدرتك‌فی‌الارض کقدرتك‌فی‌السماءِ، وسلطانك فی‌الارضِ کسلطانك فی‌السَّماءِ، اسألك

باسمكَ الكبيرِ و وجهك المنيرِ و مُلكِكَ القديم، انك على كل شيءٍ قدير.

« وَ اُحيِي الموتى بِاِذنِ‌الله » ـ گفته‌اند که: مسیح مرده زنده نکرد مگر که جبرئیل درآن حال حاضر بود وچهار کس معروفند که زنده کرد ایشان را: یکی عاذر دوستی بود ازدوستانِ عیسی (ع)، بیمارشدخواهرخویش بنزدیك عیسی فرستاد تاویراخبردهد. ومیانِ ایشان سه روزه‌راه بود، چون عیسی واصحاب او آمدند، عاذر از دنیا رفته بود، بسر خاك وی شد، عیسی، واین دعا بگفت « اَللّهُمَّ رَبَّ السمواتِ السبع، والارضین السبعِ انّك ارسلتَنی الی بنی‌اسرائیل، ادعوُهم الیٰ دینِكَ واُخبرهُم انی احیی الموتی بِاِذنِكَ، فَاَحیِ العاذرَ » ـ این دعابگفت، و عاذر سرازخاك برزد زنده، وبا عیسی بیامد، وروز گاری دیگر بزیست، و وی‌را بعدازآن فرزند آمد. دیگر ابن العجوز، مرده‌بودوبرجنازه نهاده می‌بردند، عیسی‌دعا کرد ودرآن حال زنده شد، از جنازه فرودآمد و جامه درپوشید، وبا اهل خویش شد، و بعد از آن فرزند زاد. سدیگر ابنة‌العاشر، عیسی(ع)را گفتند که: این‌زن دیروزفرمان‌یافت ـ عیسی‌دعا کردزنده‌شد، وبعداز آن روز گاری‌بماندوفرزندزاد، چهارم سام بن نوح(ع) عیسی بسرخاك وی‌شد دعا کرد زنده شد، واز گور برآمد، موی یك نیمه سرِ وی سفیدشده بود ودرآن روز گارسپیدی درموی نبودی. گفته‌اند که سام‌بن نوح پانصد سال از عمرش گذشته بود همه در جوانی و سیاه موئی، پس آن روز که زنده شد از هیبت وترسِ قیامت‌نیمهٔ سروِی سپید شد. پس آنکه که ازخاك برآمد گفت: قیامت برخاست؟ عیسی گفت: قیامت برنخاست، اما من ترا برخواندم بنام اعظم تازنده شدی. آنکه عیسی گفت: هم برجای بمیر! سام گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ برمن آسان کند واز سکراتِ موت زینهار دهد و ایمن کند! عیسی‌دعا کرد چنانکه وی خواست‌وبخاك فروشد. کلبی گفت: دعاءِ عیسی که بآن‌مرده زنده

کردی این بود که: « یاحیُّ یاقیوم! ».

قوله: « وَاُنَبِّئُکُم بِما تأکُلُونَ » ـ مفسران گفتند: چون **عیسی**(ع) مرده‌زنده کرد، واکمه وابرص را بی‌عیب کرد، قومِ وی گفتند: این سحراست، بجادوئی و استادی کردی! ـ ومانگرویم تا آنکه ماراخبردهی از آنچه درخانهای خویش میخوریم ومی‌نهیم! پس **عیسی** ایشان را خبرداد که بامداد بخانهاء خویش چه خوردند وباقی روز راچه نهادند. **سدی** گفت: **عیسی** در کُتّاب‌بود، وباکودکان گفتی که: پدران ومادرانِ شما فلان‌طعام خوردند وازبهرشما که کودکانید چندین‌بر گرفتندونهادند. کودکان باخانها شدندی و گریستن در گرفتندی که شمااین خوردید وآن‌خوردید وچندین نهادید. ایشان گفتندی: شما را که خبرداد ازحال وقصه ما؟ کودکان میگفتند که **عیسی** مارا از آن‌خبر داد. پس کودکان را همه از کُتّاب باز گرفتند و درخانه‌ای‌جمع کردند و گفتند: «لاتَلعبوا مَعَ هذاالسّاحِر»! بااین‌جادوگربازی‌مکنید وباوی‌میامیزید! ـ عیسی‌بطلب ایشان‌رفت، پدران گفتند: ایشان این‌جاحاضرنه‌اند. عیسی دانست که ایشان در کدام خانه‌اند. گفت: پس درین خانه که اند؟ پدران گفتند: « خنازیر» ـ عیسی گفت « کذلك یکونون » همچنین باشند! پس پدران چون ایشان بازدیدند، همه خنازیر بودند، چنانکه خود گفته بودند. پس این‌قصه در بنی‌اسرائیل آشکارا شد، همه قصد **عیسی** کردند، مادر عیسی ویرا بـر گرفت و بر مر کوبی نشاند وازآن دشمنان بگریختند وبمصر شدند.

« اِنَّ فِی ذٰلِكَ » ای فیماذکرتُ « لَآیَةً لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنِیْنَ. وَ مُصَدِّقاً» نُصِبَ عَلَی الحالِ وَالوصف. « لِما بَیْنَ یَدَیَّ » من‌التوراة ای الکتاب الذی انزل قبلی، وقیل‌معناه. احقق‌ماانی بِهِ ـ« مِنَ التَّوراٰةِ »ای بالتوراة فیکون ذلك‌معدوداً من جملة معجزاتهِ.

«وَلِاُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» - مفسران گفتند: درشریعت **موسی**(ع) گوشت شتر و بعضی مرغان وماهیان حرام بود بربنی‌اسرائیل. چنانك آنجا گفت: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ». ربالعالمین آن بریشان حلال کرد برزبانِ **عیسی** - «وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» - میگوید: آوردم بشما نشانی ازخداوند شما، این نشان جملهٔ معجزاتست وعجائب کار وی که دلالت کرد بر درستی رسالت ونبوت وی. اما برلفظِ وحدان گفت که از روی دلالت همه یک جنس است.

«فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ» - ای وَحِّدُوا اللّٰهَ واطیعونی فیما اَمَرْتُكم بهِ من النصیحة. «اِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ» این سخن اینجا و در سورهٔ مریم بیزاری است ازآنچه ترسایان دعوی کردند در وی. یعنی اگر من از افعالِ الٰهی چون مرده زنده کردن ومرغ زنده ساختن و غیرآن چیزی نمودم بر طریق معجزات وبیان دلالت برصحت رسالت، خدای را عزّوجل بنده‌ام و آفریدهٔ او، واللهِ است که خدای منست وخدای شما، اورا پرستید واورا بنده باشید، و بیگانگی و یکتائی وی اقرار دهید، راه راست اینست. هر که ازین برگشت برراه راست نیست و دین وی بصفتِ استقامت نیست.

النوبة الثالثة

قوله تعالی «وَاِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ» الایة ... - خدای عالمیان کردگار جهانیان، روزی گمار بندگان، بخشاینده ومهربان، نوازندهٔ دوستان درین آیت **مریم** را بنواخت، وباوی کرامتها کرد. وبآن کرامتها برزنان جهانیان تفضیل داد واز همه جدا کرد. اوّل آنست که اورا بنداء کرامت برخواند که - «یامریم» -

عزیزست این خطاب! عزیزاست این ندا! که هزاران هزار انبیاء و اولیاء رفتند یا در روح یافت آن رفتند، یا در حسرت و آرزوی آن رفتند! ای جان جهان اگر هزار بار تو اورا برخوانی گوئی «رَبّی رَبّی!» چنان نبود که او یکبار ترا برخواند که «عبدی عبدی!» اگر چند اورا بخداوندی پذیری، سودت ندارد، که خداوندی او خودترا لازم است؛ کار آن دارد که او یك بار ترا ببنده گی پذیرد.

بویزید بسطامی قُدِّسَ سرُّه گفت: اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الفَ موقف یعرض علیّ المملکةَ فاقول لاارید‌ها. فقال لی فی آخر الموقف یا بایزید! ماتُرید قلت: ارید ان لاارید ای ارید ماترید. فقال تعالی عز اسمه: انت عبدی حقاً. هرچند ترا زهرهٔ آن نیست که باحق بویزید وار سخن گوئی. آخر کم از آن نباشد که نیازی عرضه کنی، وسوزی و آرزوئی بنمائی گوئی: خداوندا! بنامی و نشانی بسنده کرده‌ام آمدی که از درگاه خود مرا نامی نهی هرنام که خواهی، تابود. مردی به بازار رفته بود تا غلامی خرد، غلامان عرضه کردند، یکی اختیار کرد تا بخرد، گفت: ای غلام چه نامی؟ گفت: اول بخرتا تراباشم پس بهرنام که خواهی می‌خوان! چون بندهٔ او باشی بهرنام که خواهد ترا خواند و بهرصفت که خواهد تا دارد.

استاد بوعلی گفت: پیری را دیدم ازین دیوار بآن‌دیوار می شتافت درمانده و سراسیمه گشته. گفت: از سرجوانی خود از وی سؤال کردم که یا شیخ اندرین وقت چه شربت خورده‌ای؟ گفت: ما را خود آن نه بس که بارخدای عالم مارا بیاگاهاند که شما را من آفریدم، و من خداوند شمایم. و دیگر چیزی درمی‌باید؟

از عشق تو این بس نبود حاصل من؟

کآراستهٔ وصل تو باشد دل من؟

نواخت دیگر مریم را آنست که. رب‌العالمین او را رقم اصطفائیت کشید بدو جایگه دراول آیت و آخر آیت. گفت: «اِصْطَفیٰكِ وَ طَهَّرَكِ، وَاصْطَفیٰكِ عَلیٰ نِسٰاءِ العالَمِینَ» کرا بود از زنانِ جهانیان این کرامت که ویرا بود؟ - از دنیا و جهانیان آزاد بود، چنانك گفت: «مافی بطنی مُحرَّراً» - و آنکه در آن آزادی پدیرفته وپسندیدهٔ خدای بود «فتقبّلها ربّها بقبولٍ حسنٍ». جای و نشستگاه وی مسجد ومحراب بود، و در آن جایگه روزی وی روان از درگاهِ خدای بود «وَجَدَ عِنْدَهٰا رِزْقاً». و آنکه پرهیزکار و خدا را فرمان‌بردار بود «وکانت من‌القانتین». و دربزرگی و صدیقی خدای ویرا گواه بود «وَ اُمُّهُ صِدِّیقَةٌ». و ازین عجبتر که فرزندش بی‌پدر آمد و «روح‌الله» بود و ذالك فی‌قوله «انما المسیح عیسی بن مریم رسول‌اللهِ و کلمته‌القاها الی‌مریم‌وروح مِنه» رب‌العالمین‌درین آیت **عیسی**(ع)راچهارنام گفت: مسیح، عیسی کلمة و روح. یعنی که عیسی رسول خداست، و موجودآوردهٔ سخن وی کان‌سخن را بمریم او کند، و جانی است ازو بعطاء بخشیده.

و درین آیت گفت: «بکلمة منه اسمه المسیح عیسی‌بن مریم وَجیهاً فی‌الدنیا والآخِرة» روشناس و نیك‌نام‌دردنیا ودرآخرت، و کریم‌بود برخدای عزّوجلّ، ویرا کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که از مادر بی‌پدر در وجود آمد. - دیگرآنکه ازنفخ **جبرئیل**حاصل گشت. سدیگرآنکه‌بکلمة، ناآفریده پیدا شد، چهارم‌آنکه ویرا در کودکی حکمت و دانش داد و ذلك فی‌قوله تعالیٰ. «وَ یُعَلِّمُه الکتابَ و الحکمةَ والتوریة والانجیلَ» تا آخرآیت همه معجزات‌وی است. و بحکم آنکه درعلم‌خدا بودکه ترسایان درحق او غلو کنند، رب‌العالمین ردآن ترسایان راویرا درگهواره بحال طفولیت درسخن‌آورد تا گفت: «انّی عبدالله» یعنی‌نه چنانست که

ترسایان گویند ، بلکه من بندهٔ خدایم آفریدهٔ اویم و وی خداوند من . ونیز رد ایشانست که در مادرِ وی طعن زدند که : « یَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَءَ سَوْءٍ » ! رب‌العالمین براءة ساحت مریم را ، و روشنائی چشم‌ویرا آن سخن درحالِ طفولیت برزبان وی براند .

این‌جانکته‌ای عزیزاست : چون‌درعلم خدابود که مریم‌ازعیسی روشنائی‌چشم وسرورِ دل خواهد بود در دنیا ودر عقبی ، رب‌العالمین باورنج عیسی در وقت‌ولادت بروی نهاد ؛ وذلك فی‌قوله تعالیٰ : « فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ » ـ تا حق وی واجب شد . آنکه در مقابلهٔ آن رنج وشدت نعمت وراحت بوی رسید . ـ وحالِ مصطفی (ص) با مادرِ وی بعکس این بود ، چون درعلم خدا بود که مادر را ازوی نصیب‌نخواهد بود ، نه دردنیا نه درآخرت ، بار مصطفی(ص) بروی ننهاد ، ودروقتِ ولادت‌هیچ رنج‌بوی نرسید ، تاحقی واجب‌نگشت . نظیراین‌قصهٔ نوح(ع) است باامت خویش،وقصهٔ مصطفی (ص) است‌باامتِ‌خویش . نوح‌را گفتند : رنج‌امت برخویشتن منه وباربلاء ایشان مکش، که هرگز ترا ازایشان روشنائی‌چشم وسرور دل نخواهد بود ، « لن یؤمن من‌قومك الّا مَن قَدآمنَ » پس برمقتضی این خطاب دعا کرد : « رَبِّ لَاتَذَرْ علی الأرضِ منَ‌الکافرین دَیَّاراً » ، ففعل‌الله ذلك ، و مصطفی(ص) را گفتند : یاسید ! رنج امتِ‌خویش احتمال کن، وبرایشان صابرباش « فَاصْبِرْ كما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ‌الرسلِ » و اگر ازیشان زشتی بینی ازآن درگذر و عفو کن : « خذالعفو وأْمُرْ بالعرف » که ترا از ایمان ایشان روشنائی چشم و سرور دل خواهد بود .

اینجالطیفه‌ای گفته‌اند چنانستي که : رب‌العالمین گفتی : بندهٔ من‌هرچه بلا و محنت وشدت است ازبیماری و گرسنگی وتشنگی‌وغمِ روزی وبیمِ عاقبت ، این‌همه

از فریشتگان برداشتیم وبریشان نهادیم که نعیم باقی وبهشت جاودانی و وعدهٔ دیدار و رضاء ذوالجلال همه نه ایشان را ساخته ایم نه ایشان را بآن وعده ای داده ایم، بندهٔ من ترا که این همه بلا دادم ومحنت ومصیبت برتو ریختم ازآنست که نعیم خلد و بهشت باقی هم ترا ساختم و بتو دادم ، قسمت ما چنین است ، آنجا که گنج است ره گذرِ آن بر رنج است ، وآنجا که بلاست ثمرهٔ آن شفا وعطا است .

۱۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « فَلَمّا اَحسَّ عیسیٰ مِنهُم الکفر » ـ آنگه که دریافت و بدانست **عیسی** (ع) از کافری آن قوم ، « قالَ » گفت : «مَنْ اَنصارِیْ اِلَی اللّهِ؟» یاران من از شما کیست باآنك خدای خود یار است مرا ؟ « قالَ الحَوارِیُّونَ » **حواریون** گفتند : « نَحنُ اَنصارُاللّهِ » ما یارانیم خدای را ، « آمَنّا بِاللّهِ » بگرویدیم بخدای که یگانه است « وَ اشْهَدْ بِاَنّا مُسلِمُونَ (۵۲) » . پس گواه باش تو که رسول خدائی که ما گردن نهاد گانیم .

« رَبَّنا آمَنّا بِما اَنزَلتَ » خداوندا ، ما بگرویدیم بآنچه فرو فرستادی ، « وَ اتَّبعنَا الرَّسُولَ » و بر پی فرستادهٔ تو ایستادیم ، « فَاکتُبْنا مَعَ الشّاهدینَ (۵۳) » ما را نام‌نویس باگواهان خویش که گواهی میدهند بتوحید وتصدیق .

« وَ مَکَرُوا » ومکر ساختند آن جهودان ، « وَ مَکَرَاللّهُ » ومکر ساخت خدای « وَ اللّهُ خَیرُ الْماکِرینَ (۵۴) » والله بهتر همه ماکران است . ـ مکر او مه و سازِ او به .

« اذ قال‌الله » ـ الله گفت : « یا عِیسیٰ . اِنّی مُتَوَفّیكَ » ـ من روزی ترا اکنون از زمین سپری خواهم کرد ، « وَ رافِعُكَ اِلَیَّ » وترا بسوی خود برخواهم آورد ،

« وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا » وترا از کافران بازخواهم رهانید. « وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ » و خواهم کرد ایشان را که پی‌برند بتو در توحید، « فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا » زبرِ دشمنان تو که بمن کافراند، « إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ » تا روزِ رستاخیز، « ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ » آنگه بازگشت شما همه بامن است. « فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ » داوری برم میانِ شما. « فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) » در آنچه شما در آن مختلف گشتید.

« فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » ـ امّا ایشان که کافر شدند « فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً » عذاب کنم ایشان را عذابی‌سخت « فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ » هم درین جهان وهم در آن جهان، « وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (۵۶) » وایشانرا یاری دِهْ نیست.

« وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ » ـ واما ایشان که‌بگرویدند و کارهای نیك کردند. « فَنُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ » با ایشان گزاریم مزدهای ایشان تمام، « وَ اللّٰهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ (۵۷) » و خدای دوست ندارد آن کافران که برخویشتن بکفر ستمکارانند.

«ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ» این که‌میخوانیم برتوازقصهٔ‌مریم وعیسی(ع). « مِنَ الْآياتِ » از سخنان خداست « وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸) » و قرآنِ پاك محکم و راست.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «فلما اَحسَّ عیسیٰ منهم‌الکفرَ » الایة . . . ـ معنی احساس‌دانستن است و یافتن بخِرَد، و دیدن بحاسهٔ بصر، میگوید که: چون عیسی(ع) بدانست و دریافت که جهودان بر کفرمحکم ایستاده‌اند، و اصرارِ ایشان بـر کفر دید و قصدِ قتلِ عیسی(ع) میکردند وسازبد که پنهان‌می‌ساختند، عیسی(ع) در آن‌حال‌ازایشان

برگشت و راهِ گریز گرفت ، تا بقومی **حواریان** درافتاد . یعنی گازران که جامها می‌شستند و سپید میکردند . از ایشان نصرت خواست برجهودان و گفت : «مَنْ اَنصارِیْ الیَ‌اللهِ ؟» انصار جمع نصیراست چنانکه اَشهاد جمع‌شهید ، و اِلیٰ بمعنی مَعَ است، چنانکه گفت آنجا : «ولا تأکلوا اموالهم الی‌اموالِکم» یعنی مع‌اموالِکم وعرب گویند: «الذَّود الی‌الذودِ ابل» یعنی مَعَ الذودِ . ومعناه«من یضیف‌نصرته ایای الی نصرةاللهِ ؟» آن کیست ازشما که مرا نصرت کند باآنکه الله مرانصرت میدهد . گفته‌اند این نصرت زبان است واثبات حجت که میطلبید ، نه نصرتِ شمشیر .

«قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ اَنصارُاللهِ» - **حواریون** گفتند که ما یارانیم خدای‌را واین برفراخیْ‌مجالِ‌عرب است درسخنِ ایشان ، مراد بآن نصرتِ دین‌است ، چنانکه گفت : « اِنْ تنصُرُوا اللهَ یَنصُرْکم» یعنی : ان تنصروا دینَ‌اللهِ . جای دیگر گفت : « وَ یَنصرونَ‌اللهَ ورسوله » ای وینصرونَ دینَ‌اللهِ ورسوله .

امّا **حواریون** ، خلافست میان‌علما که این‌نام‌ایشانرا ازبهرچه‌نهادند؟ قومی گفتند: ازبهرآنکه‌جامهاء سپیدداشتند ، **عیسی(ع)** بایشان‌دررسیدوایشان همه‌سپید جامه بودند ، صیدِ ماهی میکردند . و درست آنست که گازران بودند : « کانُوا یُحَوِّرُوْنَ الثِیابَ اَیْ یُبَیِّضُونَها » - وزن راحورا. گویند به آن معنی که سیاهۀ چشم وی سیاه باشد وسپیده سخت سپید وخالص . رسول خدا(ص) گفت : « هرپیغامبری را حواری‌است ، حواری ما **زبیر بن‌العوام** است . این خبر دلیل است که حواری نامیست خاصگیان هرپیغامبری را . ازین‌جاست که **قتاده** گفت : اِنَّ الحواریین کلهم من قریش : **ابوبکر ، و عمر ، و علی ، وحمزة ، وجعفر ، و ابوعبیدة بن الجراح ، و عثمان بن مظعون** ، و عبدالرحمن‌ابن عوف ، و سعدبن ابی‌وقاص ، و عثمان‌ابن عفان ، وطلحه‌ابن عبیدالله و الزبیرابن‌العوام ودر قصۀ این آیت گفته‌اند که

مریم عیسی (ع) را باحرفت‌صبّاغی‌داد پیش‌مهترِ صبّاغان ، چون‌آن‌حرفت بدانسته بود ودریافته ، آن مهترِصباغان‌جامهای بسیاربوی داد ، وبرهرجامه نشان کردبرآن رنگ که میخواست . آنکه به‌**عیسی** گفت : این جامها رنگارنگ می‌باید هریکی چنانکه‌نشان کرده‌ام به‌رنگ میکن ، این‌بگفت وبه‌سفری بیرون شد وجامها بعیسی سپرد . **عیسی** رفت وآن جامها همه دریك خُنب نهاد بریك رنگ راست ، و گفت : « کُونی باذنِاللهِ علی ما ارید منك » پس آنکه مهترِ صباغان زود ازسفر بـاز آمد و آن‌جامهادید ، دریك‌خنب‌نهاده ، وبیك رنگ‌داده ، دل‌تنگ شد ، گفت : این‌جامها تباه کردی ! عیسی گفت : جامها چون خواهی ؟ وبرچه رنگ خواهی ؟ تـاچنانک توخواهی از خُنب بیرون آرم ، چنان کرد . یکی سبز آمد ، یکي زرد ، یکی‌سرخ ؛ چنانك مراد بود . آن مـرد از کارِ وی عجب درماند و دانست که بجز صنعِ الٰـهی نیست ، بوی‌ایمان‌آورد ؛ واصحابِ وی همه‌ایمان‌آوردند . ونصرت دین وی کردند . این است که رب‌العالمین گـفت : « قال الحواریون نحن انصاراللهِ » ـ **کلبی** گفت : حواریون دوازده‌مرد بودند واز خاصگیانِ **عیسی** که برراهِ اِتّباع وی راست رفتند و درست‌آمدند ، همیشه باوی بودند ، وهرگز ازوی جدا نگشتند ، هر گه که گرسنه شدندی گفتندی : « یا رُوحَ اللهِ جُعْنا » ـ عیسی دست بر زمین زدی و هـریکی را دو رغیف بیرون آوردی . ودرحال تشنگی‌میگفتند : « عَطِشْنا یا رُوحَاللهِ ! » **عیسی** دست در زمین زدی ، آب بر آمدی ، تا ایشان بیاشامیدندی . پس ایشان گفتند : یا روحَالله ! کیست ازما فاضلتر که بتو ایمان آوردیم ، و برپی تو ایستادیم ، چون گرسنه شویم ما را طعام دهی ، ودر تشنگی‌آب دهی ؟عیسی گفت : از شما فاضلتر آنست که بدستِ خویش کار کند ، واز کسب خویش خورد ! ایشان چون این‌سخن بشنیدند حرفتِ گازری بیاموختند ، و از کسبِ خویش خوردند ؛ ایشانندکه

رب‌العالمین نام ایشان **حواریان** نهاد ، واز ایشان حکایت کرد که گفتند :

« آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ » : « رَبَّنا آمَنّا » هم ازقول **حواریان** است ، میگوید : خداوند ما ! ماایمان داریم وبگرویدیم « بِما أنزَلْتَ » بآنچه فروفرستادی از آسمان یعنی کتاب **انجیل** : « وَ اتَّبَعْنا الرَّسُولَ » و برپی رسول ایستادیم یعنی **عیسی**(ع) . ـ « فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ » ای مع محمد(ص) وامتهِ ، وهم‌الذین ذکرهم‌اللّه فی‌قولهِ « لتکونوا شهداءَ علی‌النّاس ویکونَ الرسولُ علیکم شهیداً . »

« وَ مَكَرُوا » یعنی الذین اَحسَّ عیسیٰ منهم الکفرَ . ایشان که **عیسی** ازیشان کفرمعلوم کرده بود ، مکرساختند . ومکرِ ایشان آن بود که چون **عیسی** ومادر از میان ایشان‌بیرون‌شدند وپس‌باحواریان‌بایشان‌باز آمد ودعوت کرد ، ایشان‌قصد **عیسی** کردند ، و دار زدند ، تا ویرا بردار کنند ، رب‌العالمین گفت : « وَ مَكَرَ اللّهُ » ایشان سازنهانی ساختند ، وَاللّهُ سازنهانی ساخت ، گفتند که : مکر ، سازی بُود پوشیده . وباشد که مفسدت را کنند ، وباشد که مصلحت را . ومکراللّه جز مصلحت را نباشد ، وغدر باآن نبود ؛ که اللّه تعالی پاك است ومنزه ازغدر کردن . این هم‌چنان است که خود را جل‌جلاله کید گفت وآنکه درآن کید ازغـرور پاك و منزه است . بخلاف مخلوق که کیدِ او باغرور است ومکرِ اوباغدر . پس مکرخالق بمکر مخلوق‌نماند ، هم‌نامی هست ، لکن‌هم سانی نیست ، ودرین‌آیت رد**جهمیان** ظاهر است **واهل‌سنت** را بحمداللّه درآن حجتِ قاهر .

« وَ مَكَرَاللّهُ » ـ گفته‌اند که : مکراللّه اینجا آنست که : پیغام داد به**عیسی** تا فرا **حواریان** گفت که : آن کیست ازشما که رضادهد تاشِبْهِ من‌بروی‌افکنند ، وویرا ببدلِ من بردار کنند و بهشت اورا بُود ؟ یکی از ایشان اجابت کرد ، آنست که اللّه‌تعالی گفت : « شُبِّهَ لَهُمْ » **وهب‌ابن‌منبه** گفت دربیان‌این‌قصه : که **عیسی**شبی‌نشسته

بود با **حواریان**، وایشانراوصیتها میکرد، ونصیحتها میگفت ،آنکه گفت : یکیاز شماامشب بمن کافرشود، ومرا بچند درمبفروشد. پیشازآنکه خروه(۱) بانگ کند و روشنائیروز پدیدآید، تادرین سخنبودند، جهودانبیامدند و**عیسی**(ع) رادرآن میانهٔ شب ببردند، ودار زدهبودند تا ویرا بردار کنند. اللّٰهتعالیٰ آن شب فرمان داد تا جهان تاریک گشت، تاریکیٔ عظیم که ایشان یکدگررا نمیدیدند. **فریشتگان** آمدنددرآن ساعت و **عیسی**(ع) را رهانیدندازدستِ ایشان. آنمرد که **عیسی**(ع)او را نامزد کردهبود بکفروبیگانگی، نامِوی **یهودا** بود. بجهودان گفت: مراچه دهید اگرمنشمارا بعیسیدلالت کنم؟ سیدرم بویدادند. ویبیامد و**عیسی** درخانه بود که روزن به بیرون داشت. چون درخانه شد اللّٰهتعالی شبه عیسی بروی افکند و **جبرئیل** آمد **عیسی** را ازآنروزن بهآسمان برد. جهودان ازپسآن مرد دررفتند وآن مرد را برصورت **عیسی** دیدند، ویرا بگرفتند وبردار کردند. وبعد ازآنمادرِ **عیسی** وزنی دیگرآمدند بپای دار ومیگریستند. ربالعالمین فرمان داد تا **عیسی** بیامد وایشان راگفتچرا می گریید؟ ایشان گفتند: بتومیگرییم. **عیسی** گفت: شما دلتنگ نباشید که اللّٰهتعالیمرا بآسمان بُرد و بامننیکوئیها کرد وجز خیر وراحت پیشمنیامد، واین مرد راکه بردار کردند اللّٰهتعالی شِبهِ من بروی افکند، تاجهودان پنداشتند کهآن منبودم. ایناست کهربالعالمین گفت: «وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَاللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» – جهودان پنداشتند کهایشان دستبردند بآنمکر که ساختند و مکرِاللّٰه به است وسازِ او مه.

تواریخیان گفتند که: **عیسی** سیوسه ساله بود که اورا بآسمان بردند از **بیتالمقدس** شبِ قدر از ماه رمضان ـ وسیساله بود که ازآسمان بوی وحی آمد.

---

(۱) خروه = خروس

چنانکه مدت نبوّت وابلاغ وی سه‌سال برآمد، آنکه اورا بآسمان بردند. و **مریم** آنکه که‌بوی‌بار گرفت‌سیزده ساله‌بود، وبعدازرفع **عیسی**(ع)شش‌سال‌بزیست. وولادتِ **عیسی** بعد از ملكِ **اشکانیان** بود به پنجاه ویك سال وبعداز غلبهٔ **اسکندر** بزمین‌بابل بشصت وپنج‌سال. و **عیسی** به **بیت‌لحم** زاد که منزلی است از منازل مسجد **اقصی**. **مصطفی** (ص) شب معراج آنجا فرود آمد ونماز کرد.

قوله: «اِذقالَ‌اللهُ یاعیسیٰ اِنّی‌مُتوَفیكَ». درمعنی «متوّفیك» دوقول گفته‌اند: یکی آنست که‌الله گفت یا**عیسی** من‌تراستانندهٔ‌ام و گیرنده وازدنیابسوی خودبرآورنده بی مرگ. همانست که جای دیگر گفت: «فلما توفیتنی» ای قبضتنی الی‌السَّماءِ وأنا حَیٌّ. این‌قول **کعب** است و**حسن و کلبی ومطروراق**، **وابن‌جریج وابن‌زید**، وبرین قول‌توفی را دوتأویل‌است: یکی آنکه: «رافعك‌الی‌وافیاً ای‌تاماً لم ینالوا منك شیئاً. چیزی که بتمامی از کسی بستانی گوئی: «توفیتُ کذا واستوفیتُه» یعنی که: من ترا به‌آسمان برآرم باشخص تمام که این دشمنان از تو هیچ چیزنکاهند و نگیرند. دیگر آنست که:«اِنّی‌متوفیك، ای‌مُتَسَلِّمُكَ» یقال«توفیت‌منه، ای‌تسلّمته» یعنی که: من‌ترا باخود پذیرم وسوی خویش برآرم. قول دیگر آنست: که از ابن‌عباس روایت کرده‌اند: «انی مُتوفیك اِی مُمیتكَ» توفّی برین قول مرگ است وآن را دوتأویل است: یکی آنکه **وهب** گفت: «تَوَفَّی‌اللهُ عیسیٰ ثَلاثَ ساعاتٍ مِنَ النَّهارِ ثُمَّ رَفَعَهُ اِلَیهِ». تأویل دیگر آنست که **ضحاك** گفت برتقدیم و تأخیر «اِنّی رافِعُك اِلَیَّ و مُطَهِّرُكَ مِنَ‌الَّذین کفروا ومتوفیك بعدانزالك من السَّماءِ». میگوید: ترا بسوی خویش برآرم واز کافران برهانم وآنکه بعاقبت ترابدنیا فرستم و بمیرانم.

رُوِیَ ان النّبی(ص) قالَ انا اولیٰ بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبیّ، و انّه نازل علی امّتی وخلیفتی علیهم، فاذا رأیتُموه فاعرفوه، فانهُ رجل مربوع الخلقِ الی الحمرةِ والبیاضِ، سبط الشعر، یُهلكُ الله فی زمانه مسیح الضّلالة الکذّاب الدَّجال، و یلبث فی الارض اربعین سنةً. وفی روایة **کعب** اربعاً و عشرین سنةً، ثم یتزوّجُ ویُولد له، یتوفّی ویصلّی المسلمونَ علیه ویدفنونه فی حجرة النبی(ص). و رُوِیَ ان النبی(ص) قال کیف یُهلكُ اُمّةٌ أنا فی اولها وعیسیٰ فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها. قال **ابن عباس** مالبس موسی اِلّا الصُّوف حتی قُبِضَ، وما لَبِسَ عیسیٰ اِلّا الشعر حتی رُفِعَ. وقال **ابن عمر** رأینا النبی(ص) یَبتَسِمُ وهو فی الطوافِ. فقیل لهُ فی ذلك، فقال استقبلنی عیسیٰ فی الطواف و مَعهُ ملَکان.

«وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا» ـ تطهیره من الکافرین: اخراجه من بینهم. وقیل تخلیصه من قتلهم لِانَّ ذلك نجس طَهَّره منه.

«وجاعل الَّذِینَ اتبعوكَ فوقَ الَّذِینَ کَفَرُوا اِلی یَومِ القیامةِ» ـ **ابن زید** گفت: این ترسایان‌اند که در هر شهری که باشند مه از جهودان باشند، نه‌بینی که ترسایان را در دنیا مملکت و عزّت و منعت است، و جهودان را جز خواری و مهانت و فرومایگی نیست. و بر ین قول معنی اتباع دعوی محبت است نه اتباعِ دین و ملت. وقول درست آنست که: اِتّباع جز اِتّباعِ دین و ملّت نیست، و این کاف «اتّبعوكَ» با **مصطفی**(ص) میشود ومعنی آنست که: ایشان که بر پی تو رفتند یا **محمد**. در توحید و تصدیق هم ایشانند که اِتّباع دین **عیسی**(ع) و ملت وی کردند براستی و درستی، و او رابنده گیِ الله و رسالتِ وی اقرار دادند. یا **محمد**! اینان برتر جهودان و ترسایانند، امروز در برهان و حجت تا بقیامت؛ و فردا در درجاتِ بهشت با نعمت و کرامت. آن جهودان و ترسایان در اسفل السافلین، و این مؤمنان در اعلی علیین.

«ثُمَّ اِلَیَّ مَرجِعُکُمْ فَاَحکُمُ بَینَکُمْ فِیمَا کُنتُمْ فِیهِ تَختَلِفُونَ» - این مختلفان درین آیت پنج قوم‌اند، یکی **مسلمانان** اند که‌می گویند که: الله یکی و **موسی**(ع) و **عیسی** (ع) و **محمد**(ص) رسولان او، ودیگر **جهودان** اند که‌میگویند: **موسی** رسول او و **عیسی** و **محمد**(ص) نه. وسدیگر گروهِ ترسایان‌اند. یک گروه می گویند که: **عیسی** (ع) خداست! ویک گروه می گویند که: فرزند است ومادر وی زن، و **محمد** (ص) پیغامبر نه. آنگه خبرداد از سرانجام این چهار گروه که کافرند و آن یک گروه که‌مسلمان‌اند: «فامّاالذین کفروا» الآیة... امااین چهار گروه که کافران‌اند «فاعذبهم عذاباً شدیداً فی الدنیا و الآخِرةِ» - ایشان را عذاب کنم عذابی سخت دردنیا بشمشیر و گزیت ودر آخرت آتشِ جاوید.

«وامّاالّذین آمنوا وعملوا الصالحات» اما آن یک گروه که مسلمان‌اند که ایشانرا ایمان است و عمل صالح. ایمان فعلی باشد ازبنده که مقتضیِ آن امن بود از عذاب خدا، و عمل صالح فعلی بود که مقتضیِ آن صلح باشد میان بنده و میان خدا.

«فتوفیهم اُجورَهم» میگوید: جزاء کردار ایشان وثوابِ طاعاتِ ایشان بتمامی بایشان رسانیم، واز مزدِ کارِ ایشان هیچ‌چیز ضائع‌نکنیم ونکاهیم. همانست که جای دیگر گفت: «اِنّا لانضیع اَجرَ مَنْ اَحسَنَ عَمَلاً».

آنگه گفت: «وَ اللهُ لاٰ یُحِبُّ الظّالِمِینَ» - الله ظلم نه‌پسندد وظالمان را دوست ندارد. یعنی که چون ظلم دوست ندارم بدانید که خود نکنم و با خلق خود پیش نگیرم، که آنکس که چیزی دشمن‌دارد، خود نکند؛ خاصه که از آن مستغنی و بی‌نیاز باشد.

«ذلك نتلوه علیك» - حقیقت تلاوت اتّباع است، یعنی که خواننده لفظ

بر پی لفظ می‌دارد؛ و « حق تلاوت» چنانکه آنجا گفت « یتلونه حق تلاوتِهِ » آنست که تدبر وتتبع معنی بر پی لفظ دارد، وبمقتضی آن کار کنند، وخدای عزّوجل در قرآن جایها اضافت تلاوت وقرآءة باخود کرد؛ از آن درقرآن فراوان است. و ظاهرِ آن همه رد جهمیان است، و گفتِ مصطفی (ص) شاهد آنست: « کأنَّ الناسَ لم یسمعوا القرآنَ حین سمِعوه من الرحمن یتلوُه علیهم. »

« ذلِكَ نتلوه عَلَيْكَ مِنَ الآیاتِ» ـ معنی آنست که: این قصهٔ عیسی و مریم که ما برتو خواندیم از علاماتِ رسالت و برهانِ نبوتِ تواست یامحمد، کـه آن خبرها غیب است که نه بمشاهدت دیدهٔ ونه از کتابی برخوانده‌ای، بلکه ماترا از آن خبر دادیم واز ذکر حکیم « یعنی لوحِ محفوظ» باتو بگفتیم: « وَاللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ مُعَلَّقٌ بِالْعَرْشِ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ » ـ و گفته‌اند که: « ذِکر حکیم » قرآن است، فانه المحکم من الباطلِ وهوالمشارالیه بقوله تعالی: « کِتابٌ اُحکِمتْ آیاتُه. »

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « فلما اَحسَّ عیسیٰ مِنهُم الـكُفرَ قال من انصاری الی الله؟ » بزرگ است و بزرگوار، جلیل است وجبّار، خداوند جهانیان و دارندهٔ آفـریدگان، و دادستان از گردنکشان، و کین خواه ازبر گشتگان، بازدارندهٔ عدلِ خود ازدوستان باز دارندهٔ شر بدان ازنیکان، نگه‌دارندهٔ آبروی دوستانِ خویش در آفریدگان. بنگر که چه فضل کرد وچه کرم نمود با عیسی بنده ورهی خویش! وچه ساخت از سازنهانی بر آن دشمنان! آری، دوستان خویش بدشمنان نماید، امابایشان ندهدو نسپارد اگر عیسی را بدشمنی می‌بگذاشتی دربدایت وجود درحال طفولیت شیطان را فرا ـ پیش وی گذاشتی، چنانستی که عیسی(ع) گوید: من آن روزدانستم که درپردهٔ عنایت

احدیت. ودر پناه عصمت ربوبیت‌ام که درحال طفولیت و ضعف کودکی مهتر شیاطین ازمن بازداشت، ومرا درحفظ وعصمت خودنگه‌داشت. گویند که: آنروز ابلیس فریاد برآورد و گفت: بارخدایا اگر گردِ عیسی نتوانم گشت که گفته‌ای: «اِنَّ عبادی لیسَ لَكَ علیهِم سُلطانٌ» بعزّتِ توخداوندا که بازنگردم تاهر که بدونگرست زنّاری برنه بندد، وسُنب خری نپرستد، رشك وغیرتِ آنکه عیسی را بنواختی وروشناس ومقرّب کردی! وزحضرتِ عزّت فرمان می‌آید که: «اَجلب علیهم بخیلك ورجلك» اگر درایشان خیری بودیاسعادتی درراهِ ایشان بودی، ازتوهم‌چون عیسی(ع) معصوم بودندی. لکن حکم ما ایشان‌را در ازل به بیگانگی رفت، وصولتِ قهرِ ما ایشان‌را از درگاهِ ما براند، و داغِ نومیدی برجانِ ایشان نهاد. ایشان را برفتراكِ خویش بند که ایشان سزای تواند وتو سزای ایشان.

پیش تو رهی چنان تباه افتادست
کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه نه زان روی چون ماه افتادست
کین رنگ گلیم ما سیاه افتادست

«ومکروا ومکرالله» - ابن‌عباس گفت: مکرالله آن بود که چون ایشان بکفر و گناه بیفزودند، درنعمت بیفزود؛ تاایشان رابیکبارگی درنعمت بطر گرفت. کفر نهمار آوردند، و درطغیان وضلالت سردرنهادند، آنگه ایشان را فراگرفت پاره پاره ازآنجا که ندانستند.

درآثاربیارند: که یکی ابو الدرداء را رنجانید. ابوالدرداء گفت: بارخدایا تنِ درست وعمرِ دراز ومال بسیار ویرا ارزانی بدار! عاقل که درین سخن تامل کند داند که: بدترین‌دعاهاست، که‌هر که‌را این‌دادند بطر وغفلت ویرا ازکارِ آخرت‌غافل

گرداند تا هلاك شود .

« اذقال‌الله یاعیسی انی‌متوفیك » الآیة ... ـ **بوبکرواسطی** گفت : « متوفّیك عن شَهَواتك وحظوظ نفسك » ـ الله گفت : یا **عیسی** من‌ترا ازشهوات ولذات وحظوظ نفس خویش فرا خواهم گرفت ، تا نیز حظوظ خود نطلبی ، ومراد نفس‌را نکوشی . رب‌العالمین این بگفت و چنان کرد ، اورا به آسمان برد وبمنزل فریشتگان فرود آورد ، واورا بصفت ایشان برآوردا کنون **عیسی**(ع) بآسمان است . و**مصطفی** (ص) گفت : شب‌معراج **عیسی** رابآسمان دوم‌دیدم. وبآخرعهداین‌امّت‌بمحراب بیت‌المقدس فرود آید ، و **دجال** را هلاك کند و صلیب بشکند و خنزیر بکشد ، ونصرت دین **محمد** کند ، وبیان این قصه درآن خبر است که :

ابوامامة باهلی روایت کرد از**مصطفی** (ص) : « قال انه لم‌تکن فتنةٌ فی‌الارض منذ ذرأ الله ذریةَ آدم اعظم مـن فتنة الدّجال ، وان‌الله لم یبعث نبیاً الاقد حَذّر امته الدجال ، وانا آخرالانبیاء و انتم آخرالامم وهو خارج فیکم لامَحالة » . گفت: از روزگارآدم تا بقیامت هیچ فتنه‌ای صعب‌تر وعظیم‌ترازفتنهٔ دجال نیست و پیغامبران که بودند همه آن بودند که امتِ خود را از فتنه دجال بیم دادند ، و بترسانیدند . و من پیغامبر آخرالزمان‌ام وشما امت آخرالزمان ، ودر روزگارِ این امت لامَحالة بیرون آید . آنکه **مصطفی** (ص) گفت : اگر من زنده باشم شغل او کفایت کنم شما را ، واگر بعد ازمن بیرون آید ، فالله خلیفتیَ علی کل مسلمٍ . آنکه بیان کرد که‌از کجا بیرون آید ؟ گفت : ازمیانِ **شام** و **عراق** پدیدآید ، وچنانکه می‌رود در سوی راست و سوی چپ ، تباه کاری میکند در زمین . و اوّل سخن که گویدآنست : که « اَنَا نَبِیٌّ » دعوی پیغامبری کند ! **مصطفی** (ص) گفت : « ولا نَبِیَّ بعدی » یعنی : بدانید که پس‌ازمن هیچ پیغامبری نباشد . نگرتا بدروغ وی فریفته‌نشوید !

آنکه پای برتر نهد وسخن برتر گوید، ودعوی خدائی کند: «اَنَا رَبُّکم» گوید! **مصطفی** (ص) گفت: «وانْ تروا ربکم حتّی تموتوا» وشما تانمیرید خدایرا نه‌بینید! «وَ اِنَّهُ اَعْوَرُ وَ اللّهُ رَبُّکُمْ لَیْسَ بِاَعْوَرَ» گفت: و نشانِ وی آنست که اعور بود، و خدای شما اعور نیست، و میانِ دوچشم دجال نام کافر نوشته چنانک دبیر و نادبیر میخوانند. و باوی بهشتی است و دوزخی. **مصطفی** (ص) گفت: آن دوزخ وی بهشت است و آن بهشت دوزخ. کسی که با آن دوزخ وآتش وی گرفتارشود، باید ابتداء سورة الکهف در گیرد ومیخواند، تا خدای تعالی آن آتش بروی سرد کند. چنانکه برا **ابراهیم** (ع)سرد کرد. آنکه اعرابی را گوید: چه بینی، اگرمن پدر و مادرت زنده کنم، گواهی دهی که من خدای توام؟ اعرابی گوید چنین کنم! پس‌دو شیطان برصورتِ مادر وپدر وی بیایند وگویند: «یا بُنَیَّ اتَّبِعْه فاِنَّهُ رَبُّكَ» گفتا: و از فتنهٔ دجال یکی آنست که: او را مسلط کنند برشخصی‌تا ویرا بکشد و پاره پاره بکند. آنکه گوید: «انظروا الی‌عبدی هذا فاننی‌ابعثه الآن، ثم یزعم ان‌لَه ربّاً غیری» گوید: نگرید باین بندهٔ من که هم اکنون او را زنده کنم، و گوید: که مرا خدای دیگراست نه تو، پس رب‌العالمین آن بنده را زنده کند تا دجال ویراپرسد که: «من ربُّك؟» بنده گوید: «ربّی اللّهُ وانت عَدوُّاللّه انتَ الدجال، واللّهِ ما کنت قطُّ اشد بصیرة فیك مِنّی الآن». و از فتنهٔ وی آنست که: آسمان را فرماید تا باران ببارد، و زمین را فرماید تا نبات برآرد، و چرندگان و مواشی در احیاءِ عرب همه فربه شوند و پرشیر. آنکه بهمهٔ زمین فرا رسد مگر **بمکه** و **مدینه** که‌رب‌العالمین‌فریشتگان را فرستد باشمشیرهای کشیده تاویرا از **مکه** و**مدینه** باز دارند. آنکه بنزدیکی مدینه فرود آید وبفرمان خدای عزّوجلّ سه‌بار مدینه بلرزد و بجنبد تا هرچه منافقان باشند از مردان و زنان از **مدینه** به‌**دجال** اوفتند.

و **مدینه** از کافران و منافقان و بدان پاك شود. **مصطفی** (ص) گفت: آن روز را روزِ اخلاص گویند که نیکانِ **مدینه** از بدان پاك شوند وخالص گردند.

ام شریك بنت ابی‌العسکر گفت: یا رسول‌الله عرب آن روز کجا باشند؟ رسول(ص) گفت عرب آن‌روز اندك باشند به **بیت‌المقدس** فرود آمده وامام ایشان مردی صالح، نمازبامداد راموذن اقامت گویددرمسجد **بیت‌المقدس** و امام فراپیش شود. وتکبیراحرام‌بندد، ناگاه **عیسی**(ع) فروآید، وآن‌امام قدم‌بازپس‌می‌نهد، یعنی که: تا **عیسی** فرا پیش شود. **عیسی** دست میانِ کتفِ وی‌فرانهد: «تقدم فَصَلِّ فانها لك اقیمت». گوید: پس چون نماز گزارده باشند، **عیسی** گوید: دربگشائید، در بگشایند **دجال** را بینند با هفتاد هزارجهود بهریکی‌طیلسانی برافکنده وشمشیری حمائل کرده، **دجال** چون درعیسی نگرد بگدازد، چنانک‌نمك درآب بگدازد، وبر گردد تا بگریزد، و **عیسی** گوید: «اِنَّ لِی فیكَ ضَرْبَةً لن تَسْبِقَنی بها» مرا ضربتی برتو زدنی است که از آن فراپیش نتوانی شدن، آنکه بوی دررسد و او را بکشد، جهودان همه بهزیمت شوند. هر درختی وخاری و سنگی که جهودی درپس‌وی گریزد، رب‌العزت‌آن را بسخن‌آرد تاجهود را بسپارد؛ مگردرخت غرقد که از درخت ایشان است. آنکه **مصطفی** (ص) گفت: روز کار **دجال** چهل‌سالست هریك سال چون یك‌ماه، و یك ماه چون یك‌هفته از آدینه تا بآدینه. وآخرترین روز وی چون شراره‌ای بود! گفتند: یا رسول‌الله درآن روزهای کوتاه نماز چون کنند؟ رسول گفت: نمازها بوقت خویش توانند کرد چنانکه درین روزها. آنکه **مصطفی** (ص) گفت: **عیسی‌بن‌مریم** در امّتِ من حَکَمی دادگر باشد، وپیش روی استوار است، او صلیب را بشکند، وخوك بکشد، و کفر بردارد، و کین و عداوت و بغض وحِقد در هیچ دل نماند، گزندگان بی‌زهر شوند؛ و ددان با مردم نرم

ورام شوند، کودکان دست در دهن مار کنند وایشان را گزندی نرسد، ودست در گردن شیر افکنند ونترسند، وگرگ درمیان گوسفندان شوند(۱) چنانکه سگان، وهیچ نرمند، ونبات زمین چنان شود که درعهد **آدم**(ع) بود، جماعتی از خوشه‌ای انگور سیر شوند. ویك انار نفری را بتمامی برسد، وگاوان کشت زاری گران بها شوند، از آنکه همه جهان کشت زار وجای نبات بود، واسبان غازیان ارزان باشند. از آنکه حرب وقتال نباشد که کافران وبد دینان هیچ نمانند، وجهانیان همه بر کلمهٔ حق و عبادتِ الله گرد آیند، وجز خدای عزّوجلّ نپرستند.

۱۲- النوبة الاولی

قوله تعالی «اِنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِندَاللهِ» مثل **عیسی** بنزدیك خدا «کَمَثَلِ آدَمَ» هم چون مثل **آدم** است «خَلَقَهُ، مِنْ تُرَابٍ» بیافرید آدم را از خاک، «ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۵۹)» آنگه ویرا گفت که باش ومی‌بود.

«اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این سخن راست است وپاک بسزا از خداوندِ تو.

«فَلاٰ تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (۶۰)» تو که رسولِ منی از گمان افتادگان مباش.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ» هر که باتو حجت آرد درکار **عیسی** «مِنْ بَعْدِ مَاجاءَكَ مِنَ العِلْمِ» پس ازین که بتو آمد از پیغام ودانش. «فقل تعالوا» گوی بیایید، «نَدْعُ اَبْناءَنَا وَ اَبْنَاءَکُمْ» تا بخوانیم پسران خویش، و شما پسران خویش «وَ نِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ» وزنانِ خویش وشما زنانِ خویش. «وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنفُسَکُمْ» وما خود بخویشتن وشما خود بخویشتن. «ثُمَّ نبتهل» پس مباهلت کنیم، «فنجعل لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الکاذِبینَ (۶۱)» لعنت خدا کنیم بردروغ زنان.

---

(۱) چنین است در هردو نسخه

« اِنَّ هٰذا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ » ایــن نامه قصهائی است راست چنان که بود ، « وَ مامِنْ اِلٰـهٍ اِلَّااللهُ » ونیست هیچ‌خدا جزالله . « اِنَّاللهَ لَهُوَ العزیز الحکیم (۶۲) » و خدایست که براستی اوست که توانا و دانا است .

« فَاِنْ تَوَلَّوا» اگربر گردند ازمباهلت ، وبازایستند ازتصدیق « فَاِنَّاللهَ عَلیمٌ بِالْمُفسِدِینَ (۶۳) » خدای داناست با آن مفسدان و تباهکاران .

« قُلْ یا اَهلَ الـکِتابِ » بگوای اهل کتاب ! « تَعالَوْا اِلیٰ کلمةٍ سَواءٍ » باز آیید بسخنی که آن سخن یکسان است « بینَنا و بینَکم » میانِ ما و میانِ شما ، « اَلّانعبُدَ اِلَّااللهَ » که نپرستیم جزاین خدای «وَ لَا نُشرِكَ به شیئاً » و با وی هیچ انباز نگیریم ، « ولا یَتَّخِذَ بعضُنا بعضاً اَرْباباً » وکسی از ما ، کسی رابخدائی‌نگیرد وخدا نخواند ، « مِنْ دُوْنِ اللهِ » فرود از خدای ، «فَاِنْ تَوَلَّوا » پس‌اگرازپذیرفتنِ این باز گردند ، « فقُولُوا » پس شما بگوئید «اشهدوا» گواه باشید ، گواهی‌دهید ، « بِاَنّا مُسْلِمُون (۶۴) » بآنکه ما باری گردن نهاد گانیم .

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ : « اِنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِنْدَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ » سبب نزول این‌آیت‌آنست که : ترسایان **نجران** ، **سید** و**عاقب** و**اسقف** واصحابِ ایشان‌آمدندبر**مصطفی** (ص) وگفتند : « مالَكَ تَشْتِمُ صاحبنا » چه‌بودست تراکه صاحبِ ما را ناسزا می گوئی ، یعنی **عیسی**(ع) . رسول گفت : آن‌چه‌ناسزاست که من ویرا گفتم ؟ گفتند : می گوئی که وی‌بنده است . گفت : « اَجَلْ هوعبدالله ورسولهُ و کلمتُه القاها الی **مریم‌العذراء** البتولِ . » ایشان چون این‌سخن شنیدند همه درخشم شدند و کراهیت نمودند ، گفتند : «هل رأیت انساناً قط من‌غیراَبٍ ؟»هرگزهیچ مردم دیدی که بی‌پدر باشد ؟ اگــر چنین است که تو می گوئی مثالِ این باما نمای ! رب‌العالمین بجوابِ ایشان

وحجت بر ایشان این آیت فرستاد، گفت: قیاس خلقِ **عیسی**(ع) بی‌پدر همچون قیاس خلق **آدم** بی‌پدر و بی‌مادر است.

« اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَاللهِ » - میگوید سان وصفت **عیسی** بنزدیك خدا و در حکمِ وی همچون سان وصفتِ آدم است. آدم را ازخاك بیافرید وقالب وی‌بساخت، وروزگاری آن جسدِ بی‌روح میانِ **مکه** و **طائف** چنانکه درخبراست بگذاشت، آنگه‌آن جسد را گفت که: ای آدم باش بشری زندهٔ گویا، نه پدر بود نه مادر، همچنین بادرا گفت: **عیسی** باش، پدر نه بود ومادر بود، یعنی درتخلیق بنزدیک الله درقدرتِ اوهردویکی‌اند. چنانکه‌آفرینش‌آدم بی‌پدرومادر بروی دشخوارنبود، آفرینش**عیسی**(ع) بی‌پدر دشخوارنبود.

«اَلحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ » - میگوید: آنچه باتوگفتیم ازقصه وخبرِ **عیسی** درست است و راست، وپیغام از خداوند تو، وحق اینست وراست که خدا گفت، نه‌آن که ترسایان گفتند درکار **عیسی**. و رواباشد که « اَلحَقُّ » ابتدا نهند « وَ مِنْ رَّبِّكَ » خبرِ ابتدا، ومعنی آن باشد که: « اَلحَقُّ فی ذٰلِكَ بل فیِ‌الامورِ کلها مایکون مصدره من‌اللهِ عزَّوجلَّ ».

« فَلَاتَکُن مِنَ المُمتَرِینَ » - هرچند که ظاهر این خطاب با **مصطفی** (ص) است، اما مقصدِ این خطاب عمومِ امّت است، یعنی شما که امّتِ **محمد** اید بشك مباشید که مَثَلِ عیسی هم‌چون مثل‌آدم است و در گمان میفتید، چنانکه ترسایان درگمان افتادند واین مثل نپذیرفتند.

« فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ » معنی محاجّه ومُحاقّه حجت‌آوردن است وخویشتن راحق نمودن. میگوید: هر که باتوحجت‌آرد درکارِ **عیسی**، وآنچه الله گفت و بیان کرد نپذیرد، « مِنْ بَعْدِ مَاجَاءَكَ مِنَ‌العِلمِ » پس‌ازآنکه ازخدا بتو پیغام‌آمد، وبدانستی که **عیسی** بندهٔ خدا بود ورسولِ وی.

« فَقُلْ تَعَالَوْا » ایشان را گوی ، یعنی ترسایان **نجران** و مهترانِ ایشان سیّد و عاقب که باتو خصومت میکردند ، « تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَ اَبْنَاءَكُمْ » بیائید تا خوانیم ما پسرانِ خویش وشما پسرانِ خویش ، وما زنانِ خویش وشما زنانِ خویش ، و ما خود بخویشتن وشما خود بخویشتن ، آنکه مباهلت کنیم . مباهلت آن بود که دوتن یا دوقوم بکوشش مستقصی یکدیگررا بنفرینند ، و از خدای عزّوجلّ لعنت خواهند از دوقوم بر آنکه دروغزنان‌اند . و بَهْلَة نامیست لعنت را ، مباهلت و تباهل و ابتهال درلغت یکی‌اند . وتفسیرابتهال خود درعقب لفظ بگفت . « فَنَجْعَلْ لَعْنَةَاللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ » . گفته‌اند که : روزِ مباهلت روز بیست ویکم ازماه ذی‌الحجّه بود . **مصطفی** (ص) بصحرا شد . آن روز دست **حسن** (ع) گرفته و **حسین** (ع) را در بر نشانده ، و**فاطمه**(ع) ازپس میرفت ، و**علی**(ع) ازپس ِایشان . و**مصطفی** (ص) ایشان را گفت : چون من دعا کنم شما آمین گوئید. دانشمندان ومهترانِ ترسایان چون ایشانرا بصحرا دیدند بر آن صفت ، بترسیدند ، وعام را نصیحت کردند و گفتند : «یاقوم! اِنّانری وجوهاً لوسألوا اللهَ عزّوجلّ ان یُزیل جبلاً من مکانه لَاَزاله ، فلاتبتهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه‌الارض نصرانیٌّ الی یوم‌القیامة . » ترسایان آن سخنان از مهترانِ خویش بشنیدند همه بترسیدند ، وازمباهلت بازایستادند وطلبِ صلح کردند و جزیت بپذیرفتند ، بآنکه هرسال دو هزار حلّه بدهند ، هزار درماهِ صفر وهزار درماه رجب . **مصطفی** (ص) با ایشان درآن صلح بست . آنکه رسولِ خدا گفت : « والّذی نفسی بیده لوتلاعنوا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وخنازیرَ ، ولَاضطَرَمَ علیهم الوادی ناراً ، ولَاستأصلَ اللهُ **نجران** واهلَه‌حتّی‌الطّیرعلی الشجر،ولما حَالَ الحولُ عَلَی النَّصاریٰ کُلِّهِم حتّی هلکوا . »

قوله : « اِنَّ هٰذَا لَهُوَالْقَصَصُ الْحَقُّ ، وَمَامِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللهُ » . ای انّ الّذی اوحینا الیك لَهُوَالخبرالحقّ ، وانّ المستحقَّ للعِبادة هواللهُ عزّوجلّ لاغیر، ولاعِزّولا حُکمَ اِلّالَهُ » .

میگوید : این پیغام که بتوفرستادیم ازقصهٔ **عیسی**(ع) و **آدم**(ع) راست است ودرست ، وگفتِ ترسایان در**عیسی** باطل، که معبود جزخدائی عزّوجلّ نیست ، وعزّت جزعزّتِ او نیست ، وحکم جزحکم اونیست ، آنکه تعظیم را نام الله اعادت کرد و گفت : «وَ اِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» خدای است که کس باوی نتاود ، وخدائی را اوبشاید ، و فرزند و انباز ندارد . حکیم است که کارها بحکمت کند و عدل و راستی در آن نگه دارد .

« فَاِنْ تَوَلَّوْا » ـ اگر بر گردند از مباهلت ونپذیرند کلمهٔ حق وبیانِ راست ، « فَاِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ » آن بر گشتنِ ایشان برخدای پوشیده نیست ، میداند از خلق خویش که تباه کار و بد کردار کیست ، و فردا جزاء وی دهد بسزاءِ وی .

« قُلْ یا اَهْلَ الْکِتابِ » این خطاب هم بترسایان **نجران** است . **قتاده** و **ربیع** گفتند که : اهلِ کتاب اینجاجهودانِ**مدینه** وترسایانِ **نجران** بهم‌اند که جائی دیگرایشان را در ذمّ فراهم کرفت ،گفت : « اِتَّخَذُوا اَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ اَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ ... الآیة » .

قوله :« تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ » این کلمه سواء ، کلمهٔ « لااله الاالله » است ، یعنی که مردم باید که درآن یکسان باشند درعابدی . مفسران گفتند : این آیت بجواب آن جهودان آمد که گفتند : یا **محمد**(ص) تو ازما آن میخواهی که ما ترا بخدائی گیریم چنانکه ترسایان **عیسی**(ع) را گرفتند و بجوابِ آن ترسایان گفتند: یا **محمد** (ص) از ما آن میخواهی که درتو آن گوئیم که جهودان در **عزیر** گفتند . رب‌العالمین گفت : ایشانرا گوی « تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اَلّا نَعْبُدَ اِلّا اللّهَ » بیائید که جزخدایرا نپرستیم ، و جزاو را عبادت نکنیم . رُوِیَ اَنَّ النبی(ص) قال : « لاتُطرؤنی کما اَطْرَأَتِ (۱) النَّصارَی ابنَ مریمَ فاِنَّما اَنا عَبد ،

(۱) الاطراء = مجاوزة الحد فی المدح (مجمع البحرین)

فقولوا : عبدُاللهِ ورسوله » . وانطلقتْ وفْدُ **بنی‌عامر** الی‌النبی(ص) فقالوا انت سیدنا ؛ فقال : « السیّدُ اللهُ » فقالوا « افضَلُنا واعظَمُنا طَوْلاً » . فقال : « قولوا قولکم او بعضِ قولکم ولا یَستجرِینَّکمُ الشّیطان »

« وَ لا نُشرِكَ بِهِ شیئاً » ـ این کلمه همان فائده داد که « اَلّا نَعْبُدَ اِلّا اللهَ » داد ، و زیادة فائده درین کلمه آنست که عبادتِ خدا صورت بندد با بعضی شرك . چنانکه رب‌العالمین جای دیگر گفت : « وَ مایُؤمِنُ اَکْثَرُهم باللهِ اِلّا وَهُمْ مُشرِکُونَ » . و **مصطفی** (ص) گفت : « اَلشِّرْكُ اَخفی فیکم مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ علی الصَّخْرَةِ الصَّمّاءِ فی‌اللَّیْلَةِ الظّلماءِ » ، پس « اَلّانعبد اِلّااللهَ » اشارت بتوحید دارد ، « وَلا نُشرِكَ بِهِ شَیْئاً » اشارت باخلاص .

« وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعضاً اَرْباباً مِنْ دُونِ‌اللهِ » ـ این هم تفسیر کلمهٔ « سَواء » است ، یعنی‌که هیچ کس ازما کسی را بخدائی نگیرد ، و خدای نخواند ، نه اهلِ **تورات عزیر** را ؛ ونه اهل **انجیل** ، **عیسی** را . ونه کس باطل از مبطل بپذیرد . و گفته‌اند : در معنی « لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من‌دون الله » ای‌لانطیع فی‌معصیة‌الله احداً ، یعنی درمعصیت خدا هیچ کس را فرمان نبریم ، که هر که در معصیتِ خدا مخلوقی را فرمان برد همچنانست که جزخدایرا کسی را سجده بُرد و اورا بخدائی گرفت . **مصطفی** (ص) گفت : مَنْ اَطاعَ مخلوقاً فَکَأَنّما سَجَدَ سَجْدَةً لِغَیرِاللهِ » .

« فَاِنْ تَوَلَّوا فَقُولُوا اشْهَدُوا ... الآیة » ـ این خطاب با **مصطفی** (ص) است وبا امت وی . میگوید : « اگر ایشان از اجابت بر گردند شما گوئید که ما مسلمانانیم وخدایرا یکتا وبی‌همتا گویانیم . اگر کسی گوید : این آیت برسبیل حجت آورد برایشان ، ودرین چه‌حجت است که گفت : فَاِنْ تَوَلَّوا فَقُولُوا اشْهَدُوا ... » ؟ جواب آنست که رب‌العالمین مارا درین آیت ادب محاجّت درآموخت ، وبیان کرد که‌معاند را بعد از آنکه حجّت بروی لازم گشت وحق بروی ظاهرشد ، و همچنان عناد

مینماید ، راه آنست که ازوی بر گردند وملاّجت درمحاجّت وی بگذارند .

وفی الخبر انّ النبی(ص) کتب کتاباً الی قیصر ودعاه الی الاسلام ، فقال : « مِن **محمد** رسول‌الله الی **هرقل عظیم الروم** سَلامٌ عَلی مَن اتَّبَعَ الهُدیٰ . امّـا بعد ، فَاَنَا ادعوكَ اِلَی الاِسلامِ اَسلِمْ تَسْلَمْ ، اَسلِمْ یُؤتِكَ اللهُ اجرَكَ مرّتین ؛ فَاِنْ تولّیتَ فاِنّ علیك اثم الاَرِیسِیِّینَ . یا اَهلَ الکتابِ تَعالَوْا اِلیٰ کلمةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُمْ .. الی آخر الآیة » .

ـ النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِندَالله کَمَثَلِ آدَمَ ... » ـ این آیت از یك روی اشارت بقدرتِ خدای دارد ، و از یک روی اشارت بتخصیص وتشریف **عیسی**(ع) و **آدم** (ع) . اما تخصیص ایشان ظاهراست . وبیان قدرت آنست که : درآفرینش **عیسی** و **آدم** بازنمود که خدای قادر بهر کمالست ، وقدرتِ او بی کسب وبی احتیال است . توانائی او بی‌عجز وبی زوال‌است ، وپایندگی اودرعزّت وقدرت بی گشتن‌حال است . نه‌خود در وصفِ قدرت بلکه درهمه اوصاف قیّوم ومتعال‌است . هرچه خواهد کند ، وتوانِ آن دارد که از نطفهٔ مرده گاه‌آدمی زنده کند ، وز بیگانهٔ مرده گه‌آشنا زنده کند . ازین عجب‌تر که از خاكِ مرده آدم صفی‌آرد ، و ازمریم بی‌پدر**عیسی**(ع) پیدا کند ، میان این وآن خدائی خود پیدا می کند و قدرتِ خود بخلق مینماید . آن چیست که در عقل محالست که نـه در تحت قدرتِ ذوالجلال است ؟ آن چیست از معدوم که نه‌الله بر آن قادر بر کمالست ؟ مخلوق را قادر گویند لکن برسبیل مجاز؛ قدرتِاو کسبی، بعضی‌تواند وبعضی نه ، و خدای بهرچیز قادراست : درمعدوم‌چنانکه در موجود ، درمستحیل چنانکه در معقول ، در خیرو درشر ، درطاعت ودرعصیان . قال‌الله تبارك وتعالی « وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تَقدیراً » .

یکی ازبزرگانِ دین خدای را عزّوجلّ ثنا کرد و گفت : « یامَنْ یُقدِر ولکنّه یغفر، یامن یعلم ولکنّه یَحلُمُ، یامن یُبصرُ وَ لکنَّه یَصبِرُ . » این ثنا از آن خبربر گرفت که : « انَّ حَمَلَةَ العرش ثمانیةٌ . اربعةٌ تسبیحهم : سبحان‌الله عددَ حلمه بعد علمه ، و اربعةٌ تسبیحهم سبحان‌الله عَدَدَ عفوه بعد قدرته .

قوله : « اَلحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاتَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ » ـ یا **محمد** (ص) نگرتا در گمان نیفتی که ما را درقدرتِ ایجاد شریك وانبازنیست ، وما رادزآن‌بکس‌حاجت ونیاز نیست ، وجزما کس را قدرتِ ایجاد واختراع سزا نیست .

یکی از **پیران طریقت** درمناجات گفت : خداوندا ! کارآنکس کند که تواند و عطاآنکس بخشد که دارد ، پس رهی چه دارد وچه تواند ؟ چون توانائی تو کرا توانست ؟ ودر ثناء تو کرا زبانست ؟ وبی مهرِتو کرا سرورِ جان است ؟

بی نسیم مهرِ دلبر راحتِ گلزار نیست
بی‌فروغ آن رخ گلرنگ نور ونار نیست

قوله : « فَمَنْ حَاجَّكَ فیهِ مِنْ بَعْدِ مَاجاءَكَ مِنَ العِلْمِ » ـ ای‌مهتر ! این بیگانگان بانهادِ خراب ، وجهلِ بی‌اندازه ، و عقل مدخول ، ایشان را چه سیری کند این آیتِ اعتبار و قیاس که برایشان خواندی از راه اعجاز ؟ این آیت مباهلة بر ایشان خوان ، وپس برایشان قهرو سیاست ما گوش دار . **مصطفی** (ص) گفت : آتش آمده برهوا ایستاده اگر ایشان مباهلت کردندی درهمه روی زمین از ایشان یکی نماندی . و اصحاب‌مباهله‌پنج کس‌بودند **مصطفی** (ص) **وزهرا** (ع) و **مرتضی** (ع) **وحسن** (ع) و **حسین** (ع) . آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را با پناهِ خود گرفت ، و گلیم برایشان پوشانید ، و گفت : « اَللّهُمَّ ! اِنَّ هٰؤُلاءِ اَهلِی **جبرئیل** آمد و گفت : « یامحمد ! وَ اَنَا مِنْ اَهلِکُمْ » ، چه باشد یا محمد اگرمرا بپذیری ودر شماراهل بیت‌خویش آری ؟ ، رسول(ص) گفت : « یاجبرئیل وَ اَنتَ مِنّا » ، آنگه جبرئیل باز گشت

و درآسمانها مینازید و فخر میکرد ومیگفت : « مَن مثلی ؟ و اَنا فی‌السّماءِ طاؤسُ الملائکة وفی‌الارض مِن‌اهل‌بیت **محمد** (ص) » یعنی چون من کیست ؟ که در آسمان رئیس فریشتگانم ، و درزمین از اهلِ بیت **محمد**(ص) خاتم پیغامبرانم .

این آب نه بس مـرا که خواندم خاک سر کوی آشنـای تو ؟!

قوله تعالی : « اِنَّ هٰذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ » ـ این **قرآن** سخنی پاك است ، کلامی راست و درست ، کلام بارخدای عزیز ، سخن آفریدگار حکیم عـزیز . و کلامش عزیز ، و رسولش عزیز . عزّتِ خود را گفت : « واِنَّ‌الله لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیمُ » . عزّتِ کلام را گفت : « وَ اِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیْزٌ » . عزّتِ رسول را گفت :« لَقَدْجاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزِیْزٌ »(۱) می گوید : بندهٔ من‌ار کتابم‌عزیزاست امامِ تواست ، ورسولم عزیزاست شفیع تواست ، ور خود عزیزم خدای توام . چندین هزار سال است تـا بندگان رامیآفرینم ، ایشان درمن عاصی‌وکافرمی‌شوند ، مرا زن وفرزند میگویند ، واز گفتِ‌ناسزاءِ ایشان درعزّتِ وحدانیّت مانقصانی‌نیامد . یا **محمد**(ص) تا ترابرسالت بخلق‌فرستادم ، چندین‌هزار کافران‌بر حسدِتو بیرون آمدند ، وتراساحروشاعرخواندند ، ومجنون‌وکاهن خواندند ، ودر عزّتِ رسالتِ تو هیچ نقصان نیامد . وتا این قرآن بتو فرستادم چندان‌ملحدان وزنادقه قصد کردند که درآن طعنی کنندوعیبی آرند ، هم ایشان‌مطعون گشتند ، ودر عزّتِ کلامِ ماعیب نیامد . مؤمنان عزیز کردگان من‌اند که گفته‌ام : « وَلِلّٰهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ » . شیاطین قصدِ ایمان ایشان کردند تا بربایندنتوانستند ، هرچند که‌وسوسه کردندلکن‌بتعبیهٔ‌ایمان‌راه نبردند،این‌همه‌بدان کردم که‌خود عزیزم وایشان‌راعزیز کردم :« عزّتی فی‌الولایة ، وعزةرسولی‌فی‌الکفایة ، و عزّة کلامی فی‌الاعجازِ والحجّة ، و عزّة المؤمنین فی‌الرّعایة و النصرة » .

---

(۱) دراینجامصنف کلمهٔ «عزیز» رابرای «رسول»(ص) صفت‌دانسته ، درصورتیکه بقیت‌آیت چنین است «عزیز علیه ماعنتم» یعنی ای‌مؤمنان برپیغامبرسخت وناگوار است که شمابرنج افتید . بنابراین علی‌الظاهر «عزیز» بمعنای سخت‌آمده وصفت « رسول » نیست ومیبدی خود درتفسیرآیهٔ‌شریفهٔ (۱۲۸/۹) همچنان رفته‌است که شرح دادیم .

« قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوا اِلیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ » ـ از روی تحقیق این خطاب با اهل توحید است و مریدان راه حقیقت . میگوید : شما که امروز سالکانِ منهج صدقاید اگرخواهید که فردا ساکنان مقعد صدق باشید ، نگر تامذهب ارادتِ خویس ازخاشاك رسوم‌صیانت کنید ، وبساط وقت خویش از کدورات بشریت‌فشانده دارید ، ومشرب همّت ازغبار اغیار پاك گردانید . یك‌دل ، یک‌ارادت ویک همّت باشید « مَنْ اَصبحَ وَ لَهُ هَمٌّ وَاحِدٌ کَفاهُ اللّٰهُ هُمُومَ الدُّنیَا وَ الْآخِرَةِ » .

اینست که گفت : « وَلا یتخذ بعضُنا بعضاً ارباباً من‌دون‌الله » باهر پرا کنده (۱) دلی‌بهر کوئی فرو مشوید . نفس امّاره را فرمان مبرید ، هواءِ مذمومه را مپرستید « وَلا تَتَّخِذُوا اِلٰهَینِ اثْنَینِ ، اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ » .

تـا ترا دامن کـرَد گفتـار هر تر دامنی
بنـدهٔ پندارِ خـویشی بنـدهٔ الله نئی

۱۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « یَا اَهْلَ الْکِتَابِ » ـ ای اهل **تورات** و **انجیل** « لِمَ تُحَاجُّونَ فِیْ اِبْرَاهِیمَ » چـرا حجت میسازید خود را در **ابراهیم**(ع)« وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَ الْاِنْجِیلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ » وخود نفرستادند نه تورات ونه انجیل ، مگرپسِ ابراهیم ، « اَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵) » هیچ می درنیاوید ؟

« هَا » بیدار بید (۲) و گوش دارید « اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ » شما که اینان اید . « حَاجَجْتُمْ » حجّت می‌آرید « فِیمَا لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ » در آنچه شما را بـآن علم است . « فَلِمَ تُحَاجُّونَ » چرا حجّت‌می‌آرید ؟ « فِیمَا لَیسَ لَکُمْ بِه عِلْمٌ » درآن چیز که شما را درآن علم نیست ونه ازآن آگاهی ؟ « وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۶۶) » .

(۱) نسخه : پر کنده (۲) مخفف بوید

و خدا داند وشما ندانید .

« مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً » **ابراهیم** هرگز جهود نبود « وَلَا نَصْرَانِيّاً » ونه ترسا بود « وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً » لکن حنیفی بود ، مسلمان . « وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٦٧) » وهرگز از انبازگیران وانبازخوانان باخدای نبود .

« إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ » أَوْلیٰتر مردمان به **ابراهیم** « لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ » ایشان اند که برپی‌اواند « وَهٰذَا النَّبِيُّ » واین پیغامبر « وَالَّذِينَ آمَنُوا » و ایشان که بگرویدند « وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٨) » وخدای یار مؤمنان است ودر نصرت ومعونت نزدیك بایشان است .

« وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » دوست میدارند گروهی از جهودان ، « لَوْ يُضِلُّونَكُمْ » اگر شما را بیراه توانند کرد و ازحق شما را بتوانند فریفت ، « وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ » وبیراه نمیکنند مگر خویشتن را ، « وَمَا يَشْعُرُونَ (٦٩) » و نمیدانند .

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ » ای اهل کتاب چرا کافرمیشوید بسخنان خدای « وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (٧٠) » و شما گواهی میدهید که تورات حقّ است .

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ » ای اهل کتاب « لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ » چرا می‌آمیزید راستی را بکژی « وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ » و پنهان میدارید چیزی که راست است و درست ، « وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٧١) » وشما میدانید راستی آن .

« وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » ، وگروهی گفت ازدانشمندان اهل کتاب قوم خویش را : « آمِنُوا » بگروید « بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا » بآنچه فرو فرستادند برمؤمنان ، « وَجْهَ النَّهَارِ » باوّل روز بگروید « وَاكْفُرُوا آخِرَهُ » وبآخر روز از آن اقرار و ایمان بازآئید « لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٧٢) . » تا مگرایشان که

بمحمد (ص) گرویده‌اند از تصدیق او بازپس آیند.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: «یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی اِبْرَاهِیمَ الایة ...» - مفسّران گفته‌اند: این آیت بآن فرود آمد که دانشمندانِ جهودان و ترسایانِ **نجران** خصومت کردند در کارِ **ابراهیم** (ع). جهودان میگفتند **ابراهیم** ازما بود و بر دینِ ما، وبما سزاوارتر، و ترسایان دعویٰ میکردند که ازما بود و بر دینِ ما. رب‌العالمین دعوای هردو باطل کرد گفت: «لِمَ تُحَاجُّونَ فِی اِبْرَاهِیمَ» ای لِمَ تَدَّعُونَ؟ دعوی درین آیت حجّت خواند، ازبهر آنکه هر که دعویٰ کند حُجّت آرد. آنکه بیان کرد که این نسبت جهودان و ترسایان درحقّ وی محال است، که ابراهیم متقدّم بود و این هردو علّت متاخر. یعنی که این ملّت جهودان و ترسایان بعداز نزول تورات و انجیل فرا دیده آمد، و تورات وانجیل بعداز وفاتِ ابراهیم فرود آمدند بعمرهاء دراز. گفته‌اند که میانِ **ابراهیم** و **موسی** هزار سال بود و میانِ **موسی** و **عیسی** دو هزار سال. «اَفَلَا تَعْقِلُونَ» می‌درنیابید که این دعوای شما باطل است وحجّت شما تباه؟

«هَا اَنتم» قرّاء **مدینة** بی‌همزه وبی مدّ خوانند، و قرّاء **مکه** مهموز ومقصور خوانند بروزنِ «هَعَنتُم». واهل کوفه بمدّ وهمزه، و باقی بمد بی‌همزه. واصلِ کلمه **انتم** است و**ها** تنبیه. وهمچنین **هؤلاء** اصل کلمهٔ **اولاء** است، و**ها** تنبیه، ای‌التنبیه عما یَضِلّ عَنه الانسان او یغفل. ونهاد این کلمه تقریب راست. چنانکه کسی ترا گوید «این انت» تو اورا جواب دهی «ها اَنا ذا» یعنی «انا قریب منك».

«هَا اَنْتُمْ» میگوید: بیدار باشید وگوش دارید که شما جهودان و ترسایان‌اید، «هؤُلَاءِ» یعنی یا هَؤُلَاءِ ای شما هر که اینانید، گرفتم که خصومت گیرید وحجّت آرید در کارِ **محمد**(ص) که نعت وصفت وی در کتاب **تورات** و **انجیل** خوانده‌اید هرچند که درآن محاجّت برباطل آید.

«فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» باری در **ابراهیم** (ع) چرا حجّت گیرید و دعویٰ کنید، و شما را درکارِ وی علم ودانش نه، که در کتاب شما نیست که **ابراهیم** یهودی بود یاترسا بود. «وَاللهُ يَعْلَمُ و انتُم لاتعلمونَ» و خدای داند شأن و قصهٔ **ابراهیم**، و شما ندانید. آنگه تفسیر کرد و گفت:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلَا نَصْرَانِيّاً» **ابراهیم** هرگز جهود نبود و نه ترسا، نه گفته با خدای هیچ انباز، لکن مسلمانی بود یکتا گوی مخلص. اهل تفسیر گفته‌اند که: **حنیف** موحّد است ومخلص. و گفته‌اند که ابراهیم را بآن حنیف خواندند که حاجّ بود. و گفته‌اند از بهرآن که مختتن بود.

آنگه گفت: «وما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ـ تا تنبیهی باشد که آن جهودان و ترسایان درآن دعویٰ که میکردند مشرك بودند، و ربّ‌العالمین **ابراهیم** را ازآن شرك مبرّا کرد و بدین اسلام منسوب کرد، آن دین که الله از آن خبرداد که: «**ان‌الدین عندالله الاسلام**» و **حسن بصری** گفت: «واجعل دیننا الاسلام القدیم». وازعهد **آدم**(ع) تا بمنتهای عالم هرپاك دینی‌وصاحب حقّی بآن دین‌مخصوص‌است و بآن منسوب. و اِلیه اشار النبی(ص): «بُعثتُ بِالحَنیفیّة السهلة السمحة».

«اِنَّ اَولَی الناسِ بِاِبرَاهِیمَ اَلّذِینَ اتَّبَعُوهُ» ـ قصّهٔ نزول این‌آیت‌آنست‌که روایت کرده‌اند ازجماعتی یارانِ رسول (ص) که گفتند: چون **مصطفی**(ص) **بمدینة** هجرت کرد و **جعفر بن ابی‌طالب** به‌**حبشه**، و وقعهٔ **بدر** افتاده بود و برکافران و مشرکانِ **قریش**آن قهروقتل رفته. جمعِ قریش‌در **دارالندوة** حاضر شدند واتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و **بنجاشی** فرستند، تا جعفر واصحابِ وی که بنزدیك وی بودند بدستِ ایشان باز دهد، تا بجای کشتگان بدر از ایشان کین خواهند، این اتّفاق کردند و **عمرو بن‌عاص** و **عمارة بن‌ابی‌معیط** بآن کار نامزد کردند وفرستادند. ایشان رفتندبزمین‌حبشه ودرپیش **نجاشی** شدند، و ویرا سجود کردند چنانکه عادتِ ایشان بود. و گفتند: ما که آمدیم بآن آمدیم تاترا شکر

گوئیم و نصیحت کنیم، وترا خبر دهیم از قصّه وحال این‌قوم که نزدیك تو آمدند، و دشمنی ایشان و بدخواهی ایشان مرترا، که ایشان از نزدیك مردی بیامدند دروغ‌زن، جادوگر. میگوید بدعوی که من رسول خدا ام و فرستادهٔ او بخلق! وآنگه ویرا درآن دعوی کس متابع نیست، مگر ازین سفهاء و نازیرکان وبا پس افتادگان چند کس که باوی برخاسته‌اند و او را نصرت میکنند، وما که **قریش**‌ایم وسران وسروران **عرب**‌ایم ایشان را درپیچانیدیم وبا شِعبی راندیم از زمین خویش، که کس درایشان‌نشودوبیرون‌نیایدمگر گرسنگان‌وبرهنگان‌وبا گوشه‌ای‌افتادگان. واکنون که کار برایشان دشخوار، وجای برایشان ناخوش گشت، ابن عمّ خویش بنزدیك توفرستاد تا دین تو برتو بزیان‌آرد، وملك توبتو بتباه برد، و رعیّت تو بشوراند، ونظام کار تو بهم بر کند. اکنون ماآمدیم تا ایشان را بدست ما بازدهی، تا شرایشان ازتو باز داریم و کفایت کنیم. و نشان درستی این حال آنست که ایشان چون بنزدیك توآیند سجود نکنند وخدمت و تحیّت تو چنانکه مردمان کنند ایشان‌نکنند. پس **نجاشی** کس‌فرستاد و**جعفر**واصحاب‌اورا بخواند. چون‌بدرسرای نجاشی رسیدند جعفرهم از برون آواز داد که: «یَستَأذِنُ علیكَ حزبُ‌الله». نجاشی گفت: «فَلیدخُلوا بِاَمانِ‌الله و ذمّته». پس درآمدند وسجود نکردند و تحیّتی که ایشان را عادت بود نکردند، چنانکه **عمرو بن‌عاص** گفته بود. نجاشی گفت چون است که سجود نکردید؟ ومرا تحیّت نگفتید چنانکه دیگران کنند که بنزدیك من درآیند؟ مؤمنان جواب دادند: «نسجدالله الذی خلقك وملّکك» سجود آن کسی را کنیم که ترا بیافرید وملك بتوداد. وآن تحیّت که تومیخواهی آن هنگام کردیم که بت‌پرست بودیم. اکنون خدای عزّوجلّ پیغامبری راست‌گوی بما فرستاد، و مارا بسلام وتحیّت اهل بهشت فرمود، ونهی کرد ازآن تحیّت که در جاهلیّت‌برآن بودیم. **نجاشی** از کتاب‌خدا **تورات** و**انجیل** شناخته بود که آنچه

ایشان گفتند حق است، هیچ‌چیز(۱) نگفت، وازآن درگذشت. آنگه گفت: «أَيُّكُمُ الهاتفُ: يستأذنُ عليك حزبُ‌الله؟» آن که بود از شما که آواز داد و دستوری درآمدن خواست؟ **جعفر** گفت: «آن من‌بودم.». **نجاشی** گفت: اکنون توسخن گوی. **جعفر** گفت توپادشاهی ازپادشاهان زمینی، وازاهل کتاب خدائی، درحضرت تو سخن فراوان نگویم که ترك ادب باشد، مختصر گویم: این دو مرد را بپرس یعنی **عمرو بن‌عاص** و **عمارة بن ابی‌معیط** که ما آزادگان یا بندگانیم؟ اگر بندگانیم که از خداوندانِ خویش گریخته‌ایم ما را با ایشان فرست، و به ایشان باز ده. **نجاشی** گفت: یا**عمرو**! چه کسانیند ایشان؟آزادان‌اندیا بندگان؟ **عمرو** گفت: «بل احرار کرام» آزادانند و کریمانند، **جعفر** گفت: بپرس ازیشان که ما هرگز خونِ بناحق ریختیم تا از ما قصاص خواهند؟ **عمرو** گفت: «لاولا قطرةٌ» **جعفر** گفت: بپرس تاهرگزمال مردم بغصب وبی‌حق گرفتیم؟ تا باز دهیم. **نجاشی** گفت: ای **عمرو**! اگرقنطاری برده‌اند مال‌مردم بغصب، من بازدهم. **عمرو** گفت: «لاولا قیراطاً منه» نه قنطاربرده‌اند ونه‌یك قیراط. **نجاشی** گفت: پس‌چه خواهید از ایشان؟ **عمرو** گفت: ما همه بریك دین بودیم، آن دین که آباء واجداد مابرآن بودند و برآن رفتند، اکنون ایشان آن دین بگذاشتند، و دیگری بر دست گرفتند، وما همه برآن دین‌خویش‌مانده‌ایم. **نجاشی** گفت: یا **جعفر** آن چه دین بود که داشتید و بگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارید؟ **جعفر** گفت: ما اوّل بردین شیطان بودیم، بت پرستی و کافری بخدای عزّوجلّ وفرمان برداری شیطان، واکنون‌خدای‌ما را دین‌اسلام کرامت کرد، **رسول**(ص) آمد بماازخدا و کتاب آورد چون کتاب **عیسی**(ع)، موافق کتاب ودین اوبود. نجاشی آن‌ساعت بفرمود تاناقوس بزدند وهرقسّیسی و راهبی که بودند حاضرشدند، ونجاشی برایشان سوگند نهاد که بآن خدای که **انجیل بعیسی** فرو فرستاد، هیچ یافتید در کتاب خویش که میان

---

(۱) نسخه: هیچیز

عیسی و قیامت پیغامبری مُرسل خواهد بود ؟ ایشان گفتند : خواهد بود ، که **عیسی** ما را بآن بشارت داده و گفته : « من آمن به فقدآمن بی ومن کفربه فقد کفربی » . آنکه **نجاشی** گفت : یا**جعفر** چه‌فرمایدبشما آن مرداز کاردین؟ جواب داد که کتاب خدا خواند برما ، وامر معروف کند ، ونهی منکر کند ، نیکوئی باهمسایگان و خویشاوندان ، و نواختن یتیمان ، وما را بعبادت یك خدای خواند ، آن خدای که یگانه ویکتاست ، بی‌شریك وبی‌نظیر وبی‌همتاست . **نجاشی** گفت : ازآن کتاب که برشمامیخواند چیزی‌بخوان . **جعفر** سورة العنکبوت وسورةالروم‌برخواند . **نجاشی** و اصحاب او بسیار بگریستند چون آن شنیدند و گفتند یا **جعفر** : « زِدنا مِن هٰذَا الحدیث الطَّیب » **جعفر** برایشان سورة الکهف‌خواند . **عمرو بن عاص** چون آن حال وآن کار برآن‌نسق دید خواست‌تا **نجاشی** را بخشم آرد . گفت « انّهم یشتمون عیسیٰ وامّه» ایشان‌در**عیسی** ومادراوناسزا گویند . **نجاشی** گفت : درعیسی‌ومادرچه گوئید ؟ **جعفر** سورة مریم برخواند . نجاشی‌مانند سرخلالی(۱) برداشت و گفت : والله که **عیسی** برآنچه ایشان گفتند باین قدر افزونی نگفت . آنکه **جعفر** و اصحاب وی را گفت : بزمین من‌ایمن روید که کس‌را نیست ونرسد که شما راناسزا گوید ورنجاند، که شما حزب **ابراهیم** اید . **عمرو** گفت : یا **نجاشی** «وَ مَن حزبُ اِبراهیم ؟ فقال هؤلاء الرّهطُ وَصاحِبُکُمُ الّذی جاؤا مِن عنده وَ مَنِ اتّبعهُم » . گفت : حزب **ابراهیم** این گروه‌اند ، وآنکس که ایشان ازنزدیكِ وی بیامدند ، وآنکس که پس‌روِ ایشان باشد . مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن منکر شدند ، و در **ابراهیم** دعویٰ کردند که وی ازما بود ، وما اولیتریم باابراهیم وبدین وی . پس رب‌العالمین درشأن ایشان وآن‌خصومت که‌درابراهیم میگرفتند ودعویٰ که میکردند این‌آیت **بمدینة** فرو فرستاد بروفقِ قولِ **نجاشی** .

(۱) کذا فی ثلاث نسخ ، یعنی سرچوب نازك که بدان خلال‌دندان کنند برداشت

« اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِاِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ » الآیة ، رُوی انّ النّبی(ص) قالَ : « لِکُلِّ نَبِیٍّ وُلاةٌ مِنَ المُؤمِنین وَ اِنَّ وَلِیّی منهم ابی وخلیلُ ربی» ثمّ قرأَ اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِاِبراهیم ... الآیة . اولیٰ از « وَلیْ » است و وَلْی قرب است بنزدیك عرب ، و ولیّ ، قریب . یُقال هو وَلِیٌّ مِنْه ای قریبٌ منه . ومعنی آیت آنست که نزدیکتر مردمان به **ابراهیم** آنانند که برپی او بودند ، یعنی در روزگار او . واین پیغامبر یعنی **محمد**(ص) « وَالّذین آمنوا » و ایشان که به **محمد** (ص) ایمان آوردند ، یعنی ایشان را سزاست ورسد که گویند : ما بردین **ابراهیم** ایم .

این یك معنی است که درین آیت گفتند ، ومعنی دیگر گفته‌اند : هُوَ اَنَّ اصدقَ النّاس ، موالاةً لِابراهِیمَ مَن تَبِعَهُ فی اعتقاده و اَفعاله وَهٰذَا النَّبیّ وَالَّذین آمنوا هُم‌المتَّبعون لَه فَاِذاًهم احقُّ به . برین معنی « هذالنّبی » ابتدا است نه عطف ، وخبر آن محذوف است .

آنکه گفت : « وَاللهُ وَلیُّ المُؤمنین » موالات خدای در ایمان بنده بست تا بحکم‌این‌خطاب‌هر که باایمان بود بهروقت که بودبموالاتِ‌الله رسد ، وکافران که از ایمان‌بی‌نصیب‌اند ازین‌نواجت محروم‌اند ، وموالات ایشان‌باشیطان‌باشدچنانکه گفت: « وَالَّذین کفروا اَولیاءهم الطّاغوت » .

قوله : « وَدَّتْ طائفة مِن‌اهل‌الکتابِ » ـ مودت در دوجای استعمال کنند : در محبّت و در تمنّی . وفرق آنست که چون در تمنّی استعمال کنند « لو » درآن آید و با معنی محبّت « لو » استعمال نکنند . وَ طائفة جمع طائف است و هوالذی یطوف باالبیت او فی‌الاسفار ، پس برسبیل توسّع هرجمعی را طائفة گویند ، اگر طواف کنند و اگرنه . همچنانکه رُفقه گویند تَرافقوا اَولَمْ یترافقوا . معنی آیت آنست که : جهودان آرزوی‌میکنند که شمارا بی‌راه کردندی‌یابفریفتندی . وجزآن

نیست که‌خود رابی‌راه میکنند ومی‌فریبند ، که مؤمنان آن گفتارایشان‌می‌نپذیرند. پس وبال وبزه آن از روی اضلال بایشان باز گردد ، وخود نمیدانند که آن زیان بخودمیکنند ، نه بمؤمنان ؛ وخود را گمراه می کنند ،نه مؤمنان‌را . ومعنی دیگر: « وما یَشعرون » اَنَّ اللهَ عزّوجلّ یطلعکم علیٰ سَرائرهم. مفسّران گفتند که : این قوم جهودان بودند که **عمار بن یاسر** را و **حذیفة بن یمان** را بـا دین جهودی میخواندند ، واین قصّه درسورة البقر رفت .

« یا اهل‌الکتاب لِمَ تَـکفُرونَ بِآیاتِ‌الله » ـ اهل کتاب اینجـا جهودان و ترسایان‌اند . و « آیات‌الله » قرآن است وبیان نعت **محمد**(ص) . میگوید : شما که جهودان وترسایان‌اید چرا بر**قرآن** که منزل است بر **محمد** (ص) می کافرید ؟ وشما گواهی میدهید و میدانید که **تورات** حق‌است واثبات نبوّت **محمد**(ص) در**تورات** است .

قوله تعالی : « یا اهل‌الکتاب لِمَ تلبسون‌الحقّ بالباطل » ـ حقّ دین اسلام‌است و باطل جهودی و ترسائی . **ابن‌زید** گوید : حقّ **تورات** است که **بموسی** (ع)فرو فرستادند، وباطل‌تحریف وتبدیل‌ایشان که‌در **تورات** آوردند. و گفته‌اند حق‌تصدیق ایشان است ببعضی **تورات** ، وباطل تکذیب ایشان ببعضی ، یعنی که : ببعضی نعتِ **محمد**(ص) که در **تورات** است اقرارمیدهند وبعضی‌بدروغ میدارند . « وَ تَکتمونَ الحَقَّ » نعت وصفت **محمد**(ص) است که بپوشیدند بعد ازآن که اشارت **تورات** و **انجیل** برآن دلالت کرد . و **مصطفی** (ص) نهی کرد ازآنکه کسی علمی دارد واز خلق‌بپوشدوباز گیردبعدازآنکه اظهارآن‌واجب‌بود ، وذلك فی‌قوله(ص) : « من سُئلَ عن‌علمٍ فَـکَتَمه اُلجِمَ یوم‌القیامة بِلِجامٍ من‌النّار » .

ثمّ قال « وَ اَنتم تَعلمون » ـ ای تَعرفون الحقَّ الّذی تـکتمون والتَّلبیس الّذی تأتونَ . اگر کسی گوید : چونست که‌ایشان‌را درین آیت‌علم‌اثبات کرد ودرآن آیت

پیش علم ازایشان نفی کرد و گفت : « وَاللّٰهُ یعلم‌وانتم لاتعلمون » ؟ جواب آنست که : آنچه ازایشان نفی کرد آنست که‌در **ابراهیم**(ع)دعوی کردند که‌جهود بودیاترسا ، وآن نه در کتاب ایشان بود ، نه ایشان را در آن هیچ علم‌بود ، وآنچه ایشان رادرین آیت‌اثبات کرداز‌علم‌بیان صفت‌نعتِ **محمد**(ص) که در **تورات** و**انجیل**خوانده بودند و دانسته ، وآنگه بپوشیده بودند وانکار کرده ، واین غایت ذمّ است که آنچه دانند انکار کنند ، وآنچه ندانند بآن دعوی کنند .

قوله تعالی : « وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ الآیة... » ـ قول **سدی** و **حسن** آنست که : این‌جهودان**خیبر** بودند ، دوازده مرد ازاحبارایشان که بایکدگر گفتند : راه‌اینست که دراوّل‌روز دردین **محمد**(ص) شویدوآشکارا باو گرویدواقرار دهیدبزبان بیرون، ازاعتقاد ودل ، وآنگه‌شبانگاه بازشویدو گوئید : مابا **تورات** باز رسیدیم وازنشانهای پیغامبر آخرالزّمان درتوچیزی نمی‌بینیم ، وآن پیغامبرتو نه‌ای ، ما از اقرار خود بازآمدیم .

« لَعَلَّهُم یَرجِعونَ » ـ این « ها ومیم» بامؤمنان شود ، یعنی که‌ایشان باهمدگر گفتند که : چنین کنید مگر اصحاب **محمد**(ص) و ایشان که بوی گرویده‌اند چون شما را که‌اهل کتاب‌ایدودانایان در کار**محمد**(ص)، چنین بینند ایشان درشكّ افتند ، و از تصدیق او باز گردند ، و بدین ما درآیند . **مجاهد** و **مقاتل** و **کلبی** گفته‌اند: این آیت درشأن قبله آمد که چون با **کعبه** گردانیدند برجهودان دشخوار آمد ؛ **کعب بن‌الاشرف** و **مالك بن‌الضیف** با اصحاب خود گفتند که : بامداد با **محمد**(ص) نمازبکعبه کنید وتصدیق وی کنید ، ودرآخرروز بوی کافرشوید و باصخره گروید که قبلهٔ شما است . ربّ‌العزّت **مصطفی** را ومؤمنان را ازمکرایشان خبر کرد وسرّ ایشان آشکارا کرد ، و این‌آیت فرو فرستاد : « وقالت طائفةٌ مِن اهل‌الکتاب آمِنُوا بالّذی اُنزِلَ علی‌الّذین آمَنوا » این که گفتند « بالذی اُنزِلَ علی‌الذین آمَنوا » ،

برحسب گفت واعتقادِ مسلمانان گفتند، نه برحسب اقرار واعتقاد خویش. «وَجهَ النَّهار» اوّل روز است بحکم آنکه اوّل چیزی از مردم که استقبال تو کند در مواجهت، روی وی باشد. اوّل روز را بآن باز خوانند، و بسبب آنکه شریف ترین جوارح روی است، درچیزهاء شریف نیکو استعمال کنند، گویند: «هذا وجه الثوب وغیره».

درمعنی این آیت وجهی دیگر گفته‌اند و آن آنست که: جهودان پیش از بعثت **مصطفی** (ص) ازوی خبر دادند ونعت وصفت وی گفتند، پس چون دیدند که ریاست ایشان بوی باطل خواهد شد، پشیمان گشتند. بایکدگر گفتند که: ماازعوام و سَفَلهٔ خویش از **محمد** (ص) خبر دادیم و گفتیم آنچه گفتیم، واکنون اگر بیك دفعه اورا دروغزن داریم متهم شویم. راه آنست که ببعضی ایمان آریم وببعضی نه. یعنی اوّل چنان نمائیم که ما او را راست گوی می‌پنداریم، پس او را دروغزن گیریم. و آنکه ایشان یك‌بار اظهار ایمان کردند ویك‌بار اظهار کفر. ربّ العالمین گفت: «اِنَّ الَّذین آمنوا ثمَّ کفروا ثمَّ آمنوا ثمَّ کفروا ثمَّ ازدادوا کُفراً» الآیة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا اهلَ الکتاب لِمَ تحاجّون فی ابراهیمَ» الآیة... از روی حقیقت این آیت اشارتست بلطف خدای بابندگان، وپسندیدنِ طاعتِ ایشان، وجزاء آن دادن به اضعاف کردار ایشان. **خلیل الله** (ع) که درراه توحید منزل داشت ودرحقیقت تفرید هرچیز جز الله بگذاشت، وهمه درباخت، مال بمهمان داد، وفرزند بقربان داد، وخود را بنیران. ربّ العالمین آن از وی بپسندید، وحکایت کرد از وی، و گفت: «فاِنَّهم عَدُوٌّ لی اِلّا ربّ العالمین» **ابراهیم** (ع) آنست که هرچه دون ماست همه را بدشمن گرفت، و دوستی ما برهمه اختیار کرد، بزبان حال گوید:

امروز که ماه من مرا مهمان است
بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست، سخن در جانست
جان افشانم که روز جان افشانست

لاجرم ربّ العزّة نقاب ضنّت بر روی خلّت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت درمیان وی وخلق نگه‌داشت. همه دردعوی کردند که وی‌ماراست، ربّ العزّت گفت: نی، که او خدا راست، «وَ اتَّخذَاللهُ ابراهیمَ خلیلاً». جهودان وترسایان ومشرکان هر کسی دروی دعویٰ کردند، ربّ العزّت او را ازهمه بری کرد وبخود قریب کرد. «وَ ما کانَ ابراهیمُ یهودیاً ولانصرانیّا ولکن کان حنیفاً مسلماً». نظیراین، قصّهٔ **سلمان**است بروز**خندق**، هر کس درودعوی کردند. **مهاجران** گفتند: ازماست، **انصار** گفتند: ازماست، **مصطفی** (ص) گفت: «نه آن ونه این، بلکه از ماست، سلمانُ منّا اهلَ البیت». **سلمان** درجستن دین‌حق وراه **مصطفی** (ص) چندان ریاضت برخود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را به بندگی بفروختند. چنانکه درقصّهٔ وی بیاید، که بدایت کار که طالب‌حق بود ودرجست‌جوی **مصطفی**(ص)ودینِ وی‌بود، در دیار **حجاز** زنی از جُهینه او را بخرید و اورا شبانی فرمود وزبان حالش میگوید:

گردان گردان به بندگیت افتادم
آن دولت شد که گفتمی آزادم

لاجرم چون آزادی خویش درآرزوی مشاهدهٔ **مصطفی** (ص) خرج کرد، **مصطفی** (ص) باوی این کرامت کرد که از همه باز برید وبا پناه عصمتِ خویش گرفت. مَن رفَع خُطوةً اِلینا وجد نعمة لدینا و من‌وقع علیه غبار موکبنا ظهرتْ علیه آثارُ نِعَمِنا. وفی‌الخبر: مَن تقرّب الیَّ شِبراً تقرّبتُ اِلیهِ ذراعاً، ومن تقرَّب اِلیَّ ذراعاً تقرّبتُ الیه باعاً ومن‌اَتانی مشیاً اَتَیتُه هرولة! بعزّتِ عزیز که اگریك قدم در

راه خدمت حق برداری هزاران نوالهٔ نعمت از مائدهٔ لطفش برداری! منك یسیرُ خدمةٍ ومنه کثیر نعمةٍ، منک قلیلُ طاعةٍ ومنه جلیلُ رحمةٍ، منك قدمٌ واحدٌ ومنه کرمٌ وافرٌ.

خلیل (ع) قدمی چند برداشت درراه حق چنانکه گفت: «انّی ذاهبٌ الی ربّی» ربّ العزّت آن قدم ازوی بپسندید، وجهانیان را براتّباع او خواند «فاتّبعوا ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً.» **ابراهیم** روی بما نهاد و هر که ما را میخواهد تا بریی وی روان باشد. فرمان آمد که: یا**محمد**(ص)! یامهترعالم، یاسیّد وُلد آدم! **ابراهیم** را فرزند نجیب توئی، وقرّة العین مملکت توئی، تو سزاوار تری که اتّباع وی کنی که قدرِ امیران امیران دانند، وآنکه امّت تو که بهترین امم ایشانند. این است که ربّ العالمین گفت: «اِنّ اولَی النّاس بابراهیمَ لَلّذین اتّبعوه وهذاالنّبیُّ والّذین آمنوا» آنکه تابع ومتبوع همه فراهم کرفت، وتاج ولایت ومحبت برفرق ایمان ایشان نهاد و گفت: «وَاللهُ ولیُّ الّذین آمنوا» خدای یار ودوست مؤمنان است وبایشان نزدیك، ولطیف ومهربان است، ومهربانی وی نه امروزینه که از ازل تا جاودان است.

۱۴ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «وَلا تُؤْمِنُوا» استوار مکیرید «اِلّالِمَنْ تَبِـعَ دینَـکُمْ» مگر هم‌دینان خویش را، «قُلْ اِنَّ الْهُدیٰ هُدَی اللهِ» گوی یا **محمد**(ص) که: دین دینِ خدایست، وراه نمونی راه نمونیْ وی، «اَنْ یُؤْتَی اَحَدٌ مِثْلَ ما اُوتیتُمْ» استوار مکیرید که هیچکس را آن دهند که شما را دادند «اَوْیُحاجّوکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ» و استوارمکیرید که ایشان فردا بنزدیك خداوندشما حجّت آرند برشما «قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِاللهِ» گوی یا**محمد**(ص) که این افزونی و برتری خلق را بریکدیگر بدست خداست، «یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ» میدهد اورا که خود خواهد، «وَاللهُ واسِعٌ عَلیمٌ (۷۳)» وخدای فراخ دار، فراخ بخش، فراخ توان است، بسزایها دانا.

« يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ » میگزینند وشایسته میسازد اورا که خود خواهد ، « وَاللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ (۷۴) » والله بافضل بزرگوارست .

« وَ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ » واز اهل کتاب کسی استکه اگر ويرا استوار گیری بقنطاری ازمال ، « يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ » باتو دهدآن را ، « وَ مِنْهُمْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ » و ازیشان کس است که اگر اورا استوار بگیری بیکدینار ، « لا يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ » باتو ندهدآن را ، « اِلَّا ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً » مگربپای‌برایستادن بروی ، « ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قالُوا » آن بآنست که ایشان گفتند : « لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْاُمِّيِّينَ سَبِيلٌ » درعرب و درکار عرب برما ملامت نیست و بـزه و عتاب نیست ، « وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ » و برخدای مي دروغ گویند « وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) » ومیدانند که دروغ میگویند .

« بَلىٰ » چنین است که من میگویم ، و چنان است که‌مسلمانـان میگویند ، « مَنْ اَوْفىٰ بِعَهْدِهِ » هر که باز سپارد پیمان خود را ورراست بازآید آنرا ، « وَ اتَّقىٰ » و بپرهیزد از کژی در آن وشکستن آن ، « فَاِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷٦) » خدای دوست دارد پرهیزکاران را .

اِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ »ایشان که میخرند ، « بِعَهْدِ اللهِ وَ اَيْمانِهِمْ » بفروختن پیمان خدای و سوگندان خویش ، « ثَمَناً قَلِيلاً » بهای اندك « اُولٰئِكَ » ایشانند ، « لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ » که ایشان‌را هیچ‌بهرهٔ نیك‌نیست در آن‌جهان « وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ » و سخن نگوید خدای فردا با ایشان ، «وَلا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ » وبا ایشان ننگرد روز رستاخیز . « وَلا يُزَكِّيهِمْ » و ایشان را از یك گـناه بی گناه نکنند ، « وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ (۷۷) » وایشان راست عذابی دردنمای .

«وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً »وازایشان گروهی‌اند« يَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ » که‌زبان خویش می‌بر گردانند بسخن گفتن بزبان **تورات** ، « لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ » تاشما

بندارید که آن‌از **تورات** است که ایشان میگویند، « وَمَاهُوَمِنَ الْكِتَابِ» و آن‌نه‌از **تورات** است، برزبان **تورات** دروغ میسازند. « وَ يَقُولُونَ هُوَمِنْ عِنْدِاللّٰهِ »ومیگویند که : این‌از نزدیك خدا است ، « وَمَاهُوَ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » وآن نه ازنزدیك خداست ، « وَ يَقُولُونَ عَلَى‌اللّٰهِ الْكَذِبَ » وبرخدای می دروغ گویند ، « وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸) » و میدانند که می دروغ گویند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وَلَا تُؤْمِنُوا اِلَّالِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ » الآية... این آیت هم در شأن جهودان است ، وحکایت از قول ایشان که یکدیگررا وصیّت کردند و گفتند : « ولَا تُؤْمِنُوا » ای لاتصدّقوا ولا تُقرّوا « بِاَنْ يُؤْتىٰ اَحَدٌ مِثْلَ مَا اُوتِيتُمْ » من‌العلمِ والکتابِ والحکمةِ والحجّةِ وَالْمَنِّ وَالسَّلوىٰ والفضائل والکرامات ، « اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ » الیهودیّةَ ، وقام بشرائعه ، وَصَلَّى اِلىٰ قبلتکم. میگوید : اقرار مدهید و استوار مدارید که کسی را آن فضائل و کرامات وعلم وحکمت دهند که شما را دادند ، مگر کسی که هم دین وهم کیش شما باشد. **ابن کثیر** « اَن يؤتىٰ احدٌ » ممدود خواند برمعنی استفهام . یعنی که : هرگزبود که او راآن دهند که شما را دادند ؟ ـ وازشواذِ قرآءة است « اِنْ يُؤْتَ احدٌ » بکسرِ الف ، ومعنی آنست که : هیچ کس را جزازهم دینان خویش استوار مگیرید ، اگر کسی را چنان دهند که شمارا دادند . ودرین‌همه وجوه این « احد » **محمد**(ص) است ؛ واین « ما » **تورات** است و آن « مِثْلُ » قرآن ، و آنچه گفت: « قُل اِنَّ الْهُدىٰ هُدَى‌اللّٰهِ » عارض‌است درمیان گفتِ‌جهودان ، و معنی آن ردّ جهودانست ، وتکذیب گفتِ ایشان . یعنی که آن‌علم وحکمت ودین وهدایت که دعوی میکنید ، نه‌آنِ شما است که‌آنِ خدا است وعطاء وی است ، آن را دهد که خود خواهد .

« أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ ». این هم از سخن جهودان است، یعنی: ولاتؤمنوا بان یحاجّوکم عند ربّکم، لانّکم اصحّ دیناً منهم، فلایکون لهم الحجّة علیکم. میگوید: استوار مدارید که ایشان فردا بنزدیك خدا باشما حجّت گیرند، ازبهر آنکه دین شما راست ترست، وحجّت شما قوی‌تر، وایشان را برشما حجّت نه. **ابن جریج** گفت: معنی آیت آنست که جهودان سَفَلهٔ خویش رامیگفتند که جزهم دینان خویش راتصدیق مکنید و استوار مگیرید. نباید که کسی دیگر را آن دهند که شما را دادند، پس چه فضل بود شما را برایشان، چون ایشان آن دانند که شما دانید؟ وآنکه فردا بنزدیك خداباشما حجّت گیرند و گویند: دین ماشناختید وبدرستی آن اقراردادید، مکنید ایشان را تصدیق تا امروز بعلم چون شما نباشند، و فردا بنزدیك خدابرشما حجّت نیارند. پس ربّ‌العالمین بجواب ایشان گفت ردّاً علیهم وتکذیباً لهم: « قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ». ای **محمد(ص)**، گوی ایشان راکه افزونی در علم و حکمت، واین فضل و کرامت دریدِ خدا است، آنکس را دهد که خود خواهد.

« يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » - رحمت اینجا قرآن و اسلام است بر قول **ابن عباس**، ونبوّت است برقول **ربیع** و **حسن** و **مجاهد**. و گفته‌اند که: « حسنی » است درآن آیت که گفت: « إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ ». و گفته‌اند که: این رحمت که قومی را مخصوص است آنست که خواصّ بندگانِ خودرا بحقائق ولطائف سخن خود راه نمود، تا بتوقیر وتعظیم فرا سرِآن شدند، وهمگی خویش فرا آن دادند، وبسمع حقیقت نیوشیدند. ربّ‌العزّت ایشان را درآن بستود وبپسندید، گفت: « وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ »، والیٰ هذا المعنی اشارالنبی(ص): اِنَّ مِنَ‌العلم کهیئةِ المکنون لایعرفه اِلّا العلماءُ باللهِ عزّوجلّ فاِذا نطقوا به لم ینکره اِلا اهلُ العزّةِ باللهِ عزّوجلّ.

« وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » - یعنی عَلَی المؤمنین. این فضل همان احسان است

که درآن آیت گفت: « اِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعدلِ وَالاِحسانِ » عدل آنست که عطا بقدر استحقاقِ بنده دهد، و فضل آنست که بقدر استحقاق برافزاید، و بکرم خود فراخ بنوازد.

« ومِنْ اَهلِ الکتابِ » الآیة ... این آیت در ذمّ قومی آمده از اهل کتاب که ایشان با مسلمانان درمعاملت بدسازی میکردند؛ وفام(۱) دیر بازمیدادند، و امانت دیربازمیگزاردند، وبا ایشان خیانت ومعاملت بد روا میداشتند، ومیگفتند: مادر کار **عرب** نه مخاطب‌ایم نه معاتب. ودرنمودن اذیٰ ایشان بزه‌ای نمیدیدند. ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد بجوابِ ایشان:

«وَمِنْ اهل الکتاب مَنْ اِنْ تَأمنهُ بِقِنطارٍ یُؤَدِّهِ الیك» میگوید: ازاهل **تورات** کس است که اگر قنطاری مال بامانت نزدیك وی نهی آن مال باتو دهد، و این **عبدالله بن سلام** است که هزار ودویست اوقیه زر بامانت بوی دادند آن امانت بشرط خویش و ذمّت خویش باز گزارد.

« وَ مِنهُم مَن اِن تَأمنه بِدینارٍ لایُؤَدِّهِ الیك» - این یکی **فنحاص بن عازورا** است، یك دینار بودیعت باو دادند در آن خیانت کرد. « یُؤَدِّهْ ولایُؤَدِّهْ » بجزمِ هاء قرآءة **ابوعمرو** و **حمزه** و **ابوبکر** است. **فراء** گفت: این مذهب بعضی عرب است که جزم در « ها » روا دارند چون‌ماقبل آن متحرّك باشد.

« اِلّا مادُمتَ علیه قائماً » - یعنی بالتّقاضی والمطالبة و بالاجتماع معه، فاِن انظره واخره انکره. « ذٰلِك بِاَنّهم » ای ذلك الاستحلال والخیانة بانّهم یقولون: « لیس علینا فی‌الامّیین سبیل » - اُمّیان درقرآن **عرب** اند که ایشان قومی بودند بی کتاب. میگوید: آن استحلال وخیانت ایشان بآنست که میگویند: در کار عرب برمامَلامت‌وعتاب‌نیست، واموال‌ایشان مارامباح است، که‌نه هم‌دین‌ما‌اند ونه کتابِ ما

---

(۱) فام بروزن ومعنی وام است که بعربی قرض ودین خوانند (برهان قاطع)

ایشان را حرمتی اثبات کرده، ربّ العالمین ایشان رادروغزن کرد باآنچه‌دعوی کردند که در کتاب ما مال عرب مارا مباح است وباز گرفتن امانت ایشان ما را رواست. گفت: «و یقولون علی‌الله الکذب وهم یعلمون» برخدای می‌دروغ گویند این جهودان، که امانت در همهٔ ملّتها وشریعتها بازدادنی و گزاردنی است. آن روز که این آیت فرو آمد **مصطفی** (ص) گفت: «کَذَبَ اعداءُالله، مامن شیءٍ فی‌الجاهلیة الّا وهو تحت قدمی الّاالامانة فانّها مؤدّاة الی‌البَرّوالفاجر». وقال **علی بن ابیطالب**(ع) «اَدّوا الامانةَ ولو الیٰ قاتل اولاد الانبیاء» ومردی از **ابن عباس** پرسید که: مارادرغزاها که‌پیش آید بااهل کتاب واهل ذمّت بگذریم، وباشد که ازایشان طعام بستانیم ومرغ خانه گیریم، فتویٰ چه دهی؟ **ابن‌عباس** گفت: روا نباشد بعداز اداء جزیه اِلّا بطیبِ نفسٍ منهم، مگر که برضاء وخوش‌دلی ایشان باشد. آنگه این آیت برخواند: «ذلک بانّهم قـالوا لیس علینا فی‌الامّیّین سبیل، ویقولون علی‌الله الکذب وهم یعلمون».

پس ربّ العالمین آنچه گـفتند: «لیس علینا فی‌الامیّین سبیل» بـرایشان رد کرد و گفت: «بَلیٰ» یعنی «بلیٰ علیهم سبیل فی‌ذلك». بلیٰ وقف است وقفی تمام. آنگه برسبیل ابتدا گفت: «مَن اَوفیٰ بعهده»، اَوفیٰ لغت **حجاز** است و وَفیٰ لغت **نجد**، ومعنی هردو یکی‌است. میگوید: هر که بوفاءِ عهد باز آیدآن عهد که براو گرفتند در **تورات** ازایمان آوردن به‌**محمد**(ص) واستوار گرفتن **قرآن**، و گزاردن امانت، و «اتقی ...» آنگه از کفر وخیانت و شکستن عهد بپرهیزد، هر که این کند از متقیان باشد. «والله یحبّ المتّقین» خـدای متقیان را دوست دارد، درین آیت اشارتست که ربّ العزّت جهودان را بهیچ‌وجه دوست ندارد، که ایشان بوفاءِ عهد بازنیامدند، وزمحارم پرهیز نکردند، پس ایشان را ازتقویٰ نصیب نیست، وآنکس که متقی نیست بحکم این آیت، الله دوست وی نیست.

قوله : «انَّ الَّذین یشترون بعهدالله وایمانهم ثمناً قلیلاً » **کلبی وعکرمه** گفتند : این آیت هم درشأن جهودان آمد ، علماء واحبارِ ایشان که از رؤساء ومهتران خویش چون **کعب اشرف** و **حیی اخطب** رشوت میستدند ، تا کار رسول خدا(ص) می‌پوشیده داشتند برعلم خویش ، وتبدیل و تحریف درنعت وصفت وی آوردند ، و سوگندان بدروغ درآن یاد میکردند ، که این **تورات** است وازنزدیك خدا است . ربّ العالمین گفت : « اولئك لاَخلاقَ لهم فی الآخرة » الآیة . . . **ابن جریح** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که **اشعث بن قیس** ضیعتی داشت و دیگری بروی دعوی کرد بآن ضیعت. **مصطفی**(ص) ازوی بیّنت خواست، گواهان نداشت . براشعث سوگندان عرض کرد. اشعث همّت کرد که سوگندخورد. ربّ العالمین این آیت فروفرستاد. **مصطفی**(ص) بروی خواند . اشعث نکول کرد ازسوگند و گفت : « اُشهدُالله و اُشهدُکم اَنَّ خصمی صادق » آن ضیعت بخصم خویش تسلیم کرد ، ونیز اززمین خویش درآن افزود . آنگه **مصطفی** (ص) گفت : « من اقتطع حقَّ امرئٍ مسلمٍ بیمینه فقد اوجب الله له النّار وحرّم علیه الجنّة» . فقال له رجل واِن کان شیئاً یسیراً ، فقال : « وان کان قضیباً من اَراكٍ (۱) » . و عن **ابی هریرة** قال : قال رسولُ الله(ص) : « ثلاثة لایکلّمهم الله یوم القیامة ولایزکّیهم ولهم عذاب الیم : رجل بایع اماماً لایبایعه الّا للدنیا ، ان اعطاه منها مایرید وفی له والّا لم یفِ له ، و رجل بایع رجلا سلعة بعدالعصر فحلف باللهِ لقد اُعطی بها کذا و کذا فصدّقه ؛ **فاخذها ولَمْ یُعطِ بها** ، قال ورجل علی فضل ماء بالطریق یمنعه ابن السبیل » . ورُوِیَ : ثلاثة لایکلّمهم الله یوم القیامة ولاینظرالیهم ولایزکیهم ولهم عذاب الیم ، قیل یارسول الله مَن هم خابوا و خسروا ؟ فقال : المُسبِل و المنّان و المنفِق سلعته بالحلف کاذباً . و رُوِیَ : ثلاثة لایکلمهم الله یوم القیامة ولایزکّیهم ولهم عذاب الیم : شیخ زان ، و مَلِك کذّاب ، وعامل مستکبر .

(۱) نوعی درخت است .

مفسران گفتند، در معنی ولایکلّمهم‌اللّه یعنی بکلام یسرّهم، ولاینظر الیهم نظرالرّحمة. میگوید: اللّه‌باایشان سخن‌نگوید، سخنی که بآن شادشوند، وبایشان ننگرد بنظر رحمت، امابنظر سخط نگرد، وباایشان سخنی که غمناك شوند وببدی افتند گوید، که جای‌دیگر گفته است: «فَوَ ربّك لنسئَلَنَّهم اجمعین‌عمّا کانوا یعملون» ودر خبر است که بایکی گوید: «الیوم اَنساك کما نسیتَنی»

«ولایُزکّیهم» - وایشان را تزکیه نکنند نه در دنیا نه درعقبیٰ. تزکیة دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، ودر آنچه صلاح وی در آنست وبصیرت وی بآن افزاید، ارشاد کنند. وتزکیة عقبی آنست که ویرا ثواب دهد، وبسعادت ابد رساند. واین همه از کافران ممنوع است.

آنگه گفت: «ولهم عذابٌ اَلیمٌ» یعنی که عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است که باآن عذاب دردناك است.

«وَ اِنَّ مِنْهُمْ لَفَریقاً یَلْوُوْنَ اَلسِنَتَهُم بِالکتابِ» - این‌هم درشأن جهودان‌است و ذمّ ایشان. درآیت اوّل ذمّ ایشان کرد ببی‌وفائی وشکستن پیمان‌اللّه، ودرین آیت ذمّ کردایشان را بدروغ گفتن براللّه. میگوید: ازایشان گروهی‌اند که زبان‌خویش ازراه صواب برمیگردانند، وازبرخویش‌چیزی می‌نهند، ونبشته‌ای‌میسازند، تا شما پندارید که‌آن از **تورات** است.

یَلْوُوْنَ اَلسِنَتَهُم بِالْکتابِ» - کتاب اینجا فرا ساخته و نبشتهٔ ایشان است نه **تورات**، همان که جای‌دیگر گفت: «فویلٌ للذّین‌یکتبونَ الکتابَ بأیدیهم. امّاآن دیگر کتاب که گفت: «لِتَحْسَبُوهُ مِنَ‌الْکِتابِ» این یکی **تورات** است. ربّ‌العالمین گفت: «وماهُو مِنَ‌الْکتاب» آن کتاب اول نه این کتاب ثانی است. یعنی که‌آن دروغ برساختهٔ ایشان، نه **تورات** مُنزَلست.

تا اینجا بتعریض گفتند و بتعریض جواب شنیدند، آنکه بآشکارا و تصریح

گفتند : « هُوَ من عِندِاللهِ » . ربّ العالمین بتصریح جواب ایشان داد : « وما هُوَمن عنداللهِ » ، تا معلوم گردد که ایشان هم بتعریض وهم بتصریح برخدای دروغ میگفتند . ودرین سخن دلالت است که دروغ گفتن بتعریض همچون دروغ گفتن بتصریح است ، هردو ناپسندیده ونکوهیده .

آنکه گفت : « وَ یَقولونَ علی‌اللهِ الکَذِبَ وهُم یَعلمونَ » ـ یعنی که نه خود این دروغ گفتند که درین آیت است که ایشان درعموم احوال واوقات برخدای دروغ میگویند ، وخود میدانند که دروغ زنان‌اند . پس درآن دروغ نه معذورانند که نه ازگمانست بلکه بقصد وتعمّدِ ایشانست . وقدقال‌الله‌تعالی « فَمن اَظلمُ ممّن کذب علی‌الله وَ کذَّب بِالصّدقِ اِذجاءَهُ » و قال النبیُّ(ص) : مَن کَذَبَ علیَّ متعمّداً فَلیَتَبَوَّأْ مقعَدَه مِنَ النّار .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ولاتؤمنوا الّا لمن تبعَ دینکم » ـ بعضی مفسران گفتند : این خطاب خدای بامسلمانان است ، ونواختِ اهل‌معرفت وایمانست ، ومنّت نهادن‌خدای در دین اسلام برایشان است . و آنکه این خطاب را دو طریق است : ازیک روی خطابست با عامّهٔ مؤمنان این امّت ، و از یک روی خطاب عارفانست وخواصّ اهل طریقت . وجه اوّل آنست که : یا معشرالمسلمین گمان مبرید واستوار مدارید که کسی راآن دهند که‌شمارادادند ، چون‌دین‌اسلام‌دینی‌نه ، وشمارا دادند . چون‌قرآن کتابی‌نه ،وشما رادادند . چون محمد(ص)پیغامبری‌نه، وشماراست . چون کعبه‌قبله‌ای نه ، و شماراست . چون ماه رمضان ماهی نه ، وشماراست . چون‌روز آدینه روزی نه ، وشماراست . همهٔ شرعها منسوخِ شرع شما وهمهٔ عقدها منسوخ عقد شما ، همهٔ کمال دین وشریعت وجمال حقیقت وطریقت در عهد شما . و ذلك فی‌قوله تعالی : « الیومَ

اکملتُ لکم دینکم واتمَمْتُ عَلیکم نعمَتی ورضیتُ لـکُم الاسلامَ دیناً» . اکنون شکراین نعمت بجا آرید، ومعبود خور را سپاس داری کنید وفرمان برید . فرمان اینست که : «ولاتؤمنوا اِلّا لِمَنْ تَبِـعَ دینکم» . جزباهم‌دینانِ خویش موالات مگیرید، وجز با مؤمنان برادری مکنید، و از بیدینان و بیگانگان کرانه گیرید . همانست که گفت : « ولا تَرکَنوا الی الّذین ظَلموا فتَمَسّـکُمُ النّار » و قال تعالیٰ : « وَلا تَجِدُ قوماً یُؤمنونَ باللّه والیو مِ الاخرِ یُوادّونَ مَن حادَّاللّه و رسوله » و آنـکه این نعمت و کرامت همه ازمعبود خود بینید، و اورا منّت دارید، و باِاو سببی در میان میارید، و شرك مگوئید که این هدایت وغوایت و این برتری و فروتری همه از فضل وعدل اوست، همه بـارادت و حکم اوست . « قُل اِنَّ الهُدیٰ هُدَیاللّه » . « قل اِنَّ الفضلَ بیَدِاللّه » .

وجه دیگر آنست که : این‌خطاب عارفانست، ونواختِ محبّان‌است ، میگوید: « لا تُفشوا اسرارَالحقِّ اِلیٰ غیر اهله » . راز دوستی با کس مگوئید، و سرّ درویشی برنااهلان اظهارمکنید، وچهرهٔ جمال حقیقت را بُرقَعِ تعزّزفرو گذارید، تاهر دیدهٔ نامحرم بدو ننگرد :

چون خوری می، با حریفِ محرم‌پردرد خور

چون زنی کم، باندیم زیركِ هشیار زن

شبلی راباحق‌رازی بود درمیان، گفت : بارخدایا ! چون‌بود که **حسین‌منصور** را ازمیان مابر گرفتی ؟ گفت : رازی بوی‌دادم وسرّی باوی‌نمودم‌بنااهلان‌بیرون داد، بوی‌آن فرودآوردم که دیدی .

فرمان درآمد که : یا **محمد**(ص) « وتراهُم یَنظرونَ الیكَ وَهُم لایُبصِرون .» توپنداری‌که **عتبه** و **شیبه** و **ولیدبن مغیرة** و **بوجهل** ترا می‌بینند ؟ کلّا ولمّا ! ایشان دیدهٔ نامحرم دارند شایستهٔ شواهد جمال تونیند ! بگذار تا شوند . گوشهٔ دلِ

خویش بایشان مشغول مدار، یکی را **بلال وسلمان وصهیب** پرداز که مقبول شواهد مملکت ومرفوع درگاه احدیت ایشان‌اند . یا**محمد**(ص) توتصرّف ازمیان‌بردار، حکم مارا قابل باش ، ونعمت ماراشاکر . این تخصیص‌هدایت وموهبتِ معرفت ، کارالٰهیّت ما است ، وخاصیّت ربوبیّت ما . این است که ربّ‌العالمین گفت : « یَختصُّ برحمته مَن یَشاء » ، ای بِنعمته یختصّ من‌یشاء ، فقوم اختَصَّهُمُ الارزاق ، وقومٌ اختصهم بنعمة الاخلاق ، وقوم‌اختَصَّهم‌بنعمة العبادة ، وآخرین بنعمةالارادة وآخرین‌بتوفیق الظّاهر ، و آخرین بتحقیق السّرائر ، وآخرین بعطاء الابشار ، وآخرین بلقاءالاسرار . یقول‌الله تعالی و قـوله الحقّ : « وِ ان تَعُدّوا نعمةالله لاتُحصوها » ، « و یختصّ برحمته من‌یشاء » .

مبهم فراهم گرفت و کس را معیّن نکرد ، تا امید داران درامید بیفزایند ، و ترسندگان درترس بمانند که بنده را درمقام عبادت وطاعت به از اومید وترس حالی نه‌بینی ، که ربّ‌العالمین بندگان را درین دوحال بستود گفت : « یرجون رحمته و یخافون عقابَه » .

ونیز تنبیه میکند که بنده اگرچه درطاعت بغایت کوشش‌رسد ، وشرط بندگی بتمامی بجـای آرد ، آخرالامر آن بود که رحمةالله او را رهـاند . وفی‌ذلک مارُوِیَ عن‌النّبی (ص) : « لایدخل‌الجنة احد بعمله ، قیل‌ولاانت یارسول‌اللهِ ؟ قال : ولا أَنا الّا ان یتغمدنی‌الله برحمته . »

۱۵- النوبة الاولی

قوله تعالی : « مَا کانَ لِبَشرٍ » هرگـز روا نباشد مردمی را ، « اَنْ یُؤْتِیَهُ اللهُ الْـکِتابَ » که خدای اورا نامه دهد ، « وَ الحُـکْمَ وَ النُّبُوَّةَ » وعلم راست وپیغامبری دهد ، « ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ » پس آنکه فرامردمان گوید : « کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ‌اللهِ »

مرا بندگان باشید و مرا بخدائی گیرید فرود ازالله ، « وَ لٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ » لکن چنین گفتند پیغامبران امّتِ خویش را که بندگان خدا بید (١) ، « بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ » بآنچه کتاب من میدانید (٢) ، « وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (٧٩) » و بآنچه میخوانید از آن .

«وَلَا يَأْمُرَكُمْ» ونفرماید شماراخدای ونه‌هیچ بشری ازپیغمبران ، «أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً» که فریشتگان وپیغامبران‌رابخدائی گیرید ، « أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ » بکفر میفرماید شما را ؟ « بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (٨٠) » پس آنکه شما مسلمانان باشید و گردن نهادگان .

« وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ » پیمان گرفت‌الله از پیغامبران ، « لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ » که هرچه دهم ، هر که که دهم شما را از نامه ودانش راست و پیغامِ‌محکم ، «ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ» پس آنکه‌بشماآید رسولی ، « مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ » استوار دار و گواه آن را که باشما است ، « لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ » بگروید باو و یاری دهید او را ، « قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ » خدای گفت : اقرار دادید بپذیرفتن این پیمان از من ؟ « وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي » و این پیمان‌بزرگ گران از من‌بستدید . « قَالُوا أَقْرَرْنَا » پیغامبران یک‌یک جواب دادند که اقراردادیم ، « قَالَ فَاشْهَدُوا » خدای گفت : بریکدیگر گواه بید ، « وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٨١) » ومن با شماام از گواهان یکی .

« فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ » هر که بر گردد پس‌از آن ، «فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٨٢) » او از فاسقانست واز بیرون شدگان از پیمان .

« أَفَغَيْرَ دِينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ » بجزدین‌خدای‌وتصدیق **محمد**(ص) دینی‌خواهندجست؟

---

(١) مخفف بوید یعنی باشید (٢) درمتن قرآن کریم تعلمون بتشدید است و مؤلف بنا باختلاف قرآءت مخفف آنرا ترجمه کرده است .

« وَلَهُ اَسْلَمَ » وخدای را گردن نهاد ، « مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ » هـر که در آسمانها وزمین کس است ، « طَوْعاً وَ کَرْهاً » بعضی ازمیانِ جان وبعضی ازبن دندان ، « وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) » وهمه را باوی خواهند برد .

« قُلْ آمَنَّا بِاللهِ » بگوی ایمان آوردیم بخدای ، « وَمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا » وهرچه فرو فرستاده آمد برما ، « وَمَا اُنْزِلَ عَلیٰ اِبْرَاهِيمَ » و هـرچه فرو فرستاده آمد بر **ابراهیم** « وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ » وپیغامبران که از فـرزندان **یعقوب** بودند ، « وَمَا اُوتِيَ مُوسیٰ وَ عِيسیٰ » وهرچه **موسی** را دادند و **عیسی** را ، « وَالنَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِمْ » و هـرچه دیگر پیغامبران را دادند ، از خـداوند ایشان ، « لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ » یکی را از پیغامبران جدا نکنیم در تصدیق بتکذیب ، « وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) » و ما ویرا گردن نهادگانیم وخویشتن فرا دادگان .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ماکان لِبَشَرٍ » الآیة . . . **مقاتل** گفت :« بشر » اینجا **عیسی**(ع) است و« کتاب» **انجیل** ، وآیت درشأن ترسایان **نجران** آمد ، که در **عیسی** دعویٰ باطل کردند وغلوّ نمودند . میگوید : روا نبود وسزا نباشد وهرگز خود نبود **عیسی** را که خدای اورا پیغامبری و کتاب انجیل دهد پس آنکه بمردم گوید : مرابندگان باشید ! ومرا بخدائی گیرید فرود از خدای . **ابن‌عباس** و **عطا** گفتند : بشر اینجا **محمد**(ص) و کتاب **قرآن** . وسبب نزول آن بود که **بورافع** جهود ورئیس ترسایان **نجران** گفتند : یا **محمد**(ص) تومیخواهی که ما ترا بنده باشیم وترا بخدائی گیریم ! رسول‌الله گفت : معاذالله که‌من‌این گویم‌یافرمایم، « مابذٰلك بعثنی وبذٰلك امرنی »خدای که‌مرابه‌پیغامبری‌فرستاد نه‌بااین‌فرستاد که شمامیگوئید ونه‌بااین‌فرمود . ربّ‌العالمین بروفق قول‌او این‌آیت فرستاد . **حسن** گفت : مردی از **مصطفی**(ص) درخواست که

تا ترا سجود کنم، فضل‌ازاین سلام که بـریکدیگرمیکنیم. رسول اورا از آن نهی کرد، و آیت درشأن وی آمد.

«ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ» ـ اگربرفع خوانی براستیناف است، واگر بنصب‌خوانی برعطف، ای‌لایجتمع له‌الأمران: ایتاء النبوة وقوله: «کونوا عباداً لی مِن دونِ‌الله». میگوید: هرگز نبود بشری را که پیغامبری وعلم وحکمت دهند آنکه این سخن گوید: «کونوا عباداً لی من دون‌الله». آنکه بیان کرد که پیغامبر چه میگوید: «وَ لٰـکِنْ کونوا رَبّانِیّینَ» اِیْ ولکن یَقُولُ کونواربّانیّین پیغامبر بامّتِ خویش‌این گوید: که‌راستان‌واستواران‌ونیک‌خواهان‌باشید وبمهربانی‌درآموزندگان‌بید. اصل ربّانیّ درمعنی آنست که: کسی بعلم‌خلقِ خدای را می‌پروراند، ابتدا بکمینه علم آن درآموزد، پس آنکه‌مهینه‌علم، وطاقتِ‌هرمتعلّم‌می‌نگرد، وفهم‌هرطالب‌میکوشد، وترتیب هرچه می‌درآموزد نگاه میدارد. قال الزّجاج هومنسوب الی الرّبّ، فزید فیه الالف والنون‌للمبالغة فی‌النسبة. وقیل‌هومنسوب‌الی الرّبّان وهوفَعْلان مِنْ رَبَّ یَرُبُّ. ومعناه المتخصص‌بالعلم الّذی‌یرُبّه باستفادته وافادته. آن روز که **ابن‌عباس** را در**طائف** بخاك کردند، **ابن‌الحنفیه‌محمدبن‌علی بن ابی طالب** گفت: «ماتَ الیومَ ربّانیُّ‌هذه الأمّة». قومی گفتند: ربّانیّ عالمی بُوَد خدائی. و گفته‌اند «ربّانیّ» کسی بود که دروی هم فقه بـود هم حکمت وهم ولایت، وآنکه خلق را دین خدای درمی‌آموزد وایشان را بر آن میدارد.

«بِما کُنتم تُعَلِّمونَ الکتابَ» ـ حجازی وبصری‌بتخفیف خوانند، واین‌اختیار **بوعبیده** است وباقی قرّاء بتثقیل خوانند، واین اختیار **بوحاتم** است. اگربتخفیف خوانی اشارت بفضیلت متعلّمانست، واگر بتثقیل‌خوانی‌تفضیل و نواخت معلّمانست.

«وبِما کُنتم تَدرُسونَ» ـ ای تَقرؤُن، کما قال‌الله: «وَدَرَسوا مافیهِ». رُوِیَ عن **ابن‌عباس** قال: قال رسول‌الله (ص): «مامِن مُؤمنٍ ذَکَرٍ اوأُنثی، حرٍّ أو مملوكٍ

الّا وَلِلّٰه علیه حقٌ واجبٌ اَنْ یتعلّم من القرآن ویتفقّه فیه » ثم قرأهذه الآیة : « ولکن کونوا ربانیّین بما کنتم تعلّمون الکتاب وبما کنتم تدرسون » . درین آیت هم تنبیه متعلّمانست وهم تنبیه معلّمان ، متعلّمان رامیگوید : « کونوا حکماء عاملین بماعلمتم ، فانّ الحکیم فی الحقیقة من عمل بما علم ، و کانَ مُحکِماً لِعمله اِحکامَهُ لِعلمه » . حکیم نه آنست که درعلم بکوشد وروایت ودرایت آن بجای آرد وبس . حکیم اوست که علم را بعمل زیور بر کند ، و کردار فرا گفتار پیوندد . جماعتی از یاران رسول خدا(ص) در **مسجد قبا** فراهم شدند، ومذاکره‌ای میکردند . **مصطفی**(ص) برایشان درشد گفت : « تَعلّموا ما شِئتُم اَنْ تعلّموا ، فَلن یأجرَکم الله حتّی تعمَلوا » چندانکه خواهید علم بیاموزید وبرخوانید ، امّا تاعمل فرا علم نه پیوندید وبرآنچه دانید کار نکنید هرگز بثواب آن جهانی و نواخت الهی نرسید . وعن **ابی الدرداء** (رض) : وَیل لمن لایعلم مرّةً ، وویل لمن یعلم ولا یعمل سبع مرّاتٍ . وکان **یحیی بن معاذ** یقول : یااصحاب العلم قصورکم قیصریّةٌ وبیوتکم کسرَوِیّةٌ وابوابُکم طاهریّةٌ ومراکُبکم قارونیّةٌ ومذاهبکم شیطانیّة . فاین المحمدیّة ؟ »

امّا تنبیه معلمان از روی اشارت آنست که : چون دیگران را راه سعادت مینمائید ، و برعلم وعمل میخوانید ، نگرید تا خود را فراموش نکنید : « اَتأمرونَ النّاسَ بِالبرّ و تَنسَونَ انفسَکُم » . **حاتم اصم** میگوید : لیس فی القیامة اشدّ حسرةً من رجل علّم النّاسَ علماً ، فعَمِلوا به . ولم یعمل هوبه ، ففازوا بسببه وهَلَكَ . وفی معناه انشد :

یا واعظ النّاس قد اصبحت متّهماً اِذ عِبتَ منهم اموراً انت تأتیها

وقال تعالی **لعیسی** علیه السّلام : « یاابن مریم عِظْ نفسك فانِ اتّعظتَ فعِظِ النّاسَ وِالّا فاستحی مِنّی » .

قوله : « ولا یأمرکم ... الآیة » **شامی** و **حمزه** و **عاصم** و **یعقوب** بنصب خوانند معطوف بر « اَن یؤتیه الله » ومعنی آنست که : وَلا اَن یأمرَکم ان تتّخذوا

الملائکة . وایشان که برفع خوانند میگویند : این از آیت اوّل منقطع است برسبیل استیناف و ابتدا . گفت : « ولا یأمرُکم » یعنی وَلا یأمرکم الله . و قیل : لایأمرکم **محمد**(ص) . میگوید : خدای عزّوجلّ شمارا نفرماید که فریشتگان را وپیغامبران را بخدائی گیرید . فریشتگان را درمیان آورد در قصّه ، ازبهر آنکه جهودان **عزیر** را پسر گفتند ، ترسایان **عیسی**(ع) را پسر گفتند ، **وعرب** فریشتگان رادختران گفتند ،

« ایَأمرکم بِالکفر؟ » - استفهام است بمعنی انکار ، ای لایفعل ذلك بعد اسلامکم ، ای لایأمر بعبادة الملائکة والنّبیّین بعد أن کنتم علی دین ابراهیم وتبعتم محمداً فیما(ص) دعاکم الیه .

قوله : « وإذ اَخذَاللهُ میثاقَ النّبیّین » الایة . . . - این میثاق وعهد نه برپیغامبران تنها گرفتند ، که هم در پیغامبران وهم در امّت ایشان گرفتند . امّا پیغامبران سران بودند ومهتران ، وامّت تبع ایشان بودند . پس پیغامبران بذکر مخصوص اند که اصل ایشانند ، وخطاب بااصل کنند ، ومراد هم اصل باشد وهم تبع . چنانکه ربّ العالمین گفت: « یا ایُّهَاالنّبیّ اذا طلّقتمُ النّساء » . و کیفیّت این عهد گرفتن وپیمان ستدن آنست که الله تعالی با پیغامبران گفت وایشان را فرمود که : یکدگر را تصدیق کنید و نصرت دهید . پیشینه را گفت که پسینه را مبشّر باش وپسینه را گفت که پیشینه را مصدّق باش ، وآنگه همه را گفت وازهمه پیمان ستد که شماوامّتان شمابه**محمد**(ص) ایمان آرید که خاتم النّبیّین ورسول ربّ العالمین است ، وگزیدهٔ جهانیان است . قال علیّ بن ابی طالب (ع) : « لم یبعثِ اللهُ نبیاً آدمَ ومن بعده الّا اخذ علیه العهد فی محمّدٍ و امره ، وأخذ العهد علی قومه لَیؤمنُنَّ ، ولئن بُعِث وهم احیاءٌ لینصرُنّه » .

« لَما اٰتَیتُکم » این لام در « لما » لام تاکید است ، و جواب آن بلام قسم بـاز دهند ، چنانکه گفت : « ولئن شِئنا لَنذهَبنّ » . این هم چنانست : « لَما اتیتکم لتؤمنُنَّ » ومعنی « ما » ایُّ شیءٍ است ، یعنی ایَّ شیءٍ اُتیتکم لتومننّ . میگوید : هرچه شمارا

دهند از کتاب وحکمت، بآن بگروید و تصدیق کنید. **حمزه** خواند بکسر لام: لِما اتیتکم، یعنی لِاَجلِ ما اُتیتکم. وبتشدید میم قرآءة شاذّاست، یعنی مهما اُتیتکم، وحین آتیتکم. قرآءة نافع «لما اُتیناکم» است برسبیل تعظیم، گفت: دهیم شمارا از کتاب وحکمت.

«ثمّ جاءکم رسولٌ» ـ **محمد**(ص) رامیگوید. «مصدّقٌ لِما معکم لتؤمِنُنَّ به ولتنصرُنّه» این لام جزاست، جالبِ این‌لام آن لام که در «لما اُتیتکم».

«قال ءَ اَقررتم و اَخذتم علیٰ ذٰلکم اِصری» ـ ای قبلتم عهدی. خدای گفت یک یک پیغامبران را: اقرار دادید وعهد من‌پذیرفتید چنانکه بوفاء آن باز آئید؟ پیغمبران همه جواب دادند که اقرار دادیم. خدای گفت:

«فَاشْهَدُوا» ـ گفته‌اند که: شهادت را دو طرف است: یکی تحمّل و یکی اقامت. در وقت تحمّل علم است، ودر وقت اقامت اخبار. پس اینجا تحمّل‌است یعنی فَاعلموا، وهو تفسیر **ابن‌عباس**. **سعیدبن مسیب** گفت: خدای با فریشتگان گفت: «اِشهدوا علیهم» گواه باشید شما که فریشتگانید برپیغامبران واتباع ایشان، باین اقرار که دادند.

آنگه گفت: «و اَنَا معکم مِنَ الشّاهدین» خود را جلّ‌جلاله شاهد گفت، و معنی شاهد حاضراست، یعنی که بعلم حاضر است باهمه کس، و رؤیت وی و قدرت وی برهمه روان: «لایَخفیٰ علیه‌خافیةٌ». و گفته‌اند که: شاهد دروصف اوجلّ‌جلاله آنست که‌دلائل پیدا کند وحجّتها روشن بنماید، ومیانِ خلق کار بر گزارد، و گواه را بآن شاهد گویند که بشهادت وی حکم مشهود علیه روشن شود.

قوله تعالی: «فمن تولّیٰ بعدَ ذٰلك... الآیة» ای‌بعد اخذِالمیثاق وظهورآیات النّبی(ص) «فاُولٰئكَ همُ الفاسقون» اصل «فسق» ازطاعت وفرمان‌الله بیرون‌آمدن است، وفسق را کمینه ومهینه است. کمینه آنست که: درراه دین گناهی صغیره کنند

چنانك گفت : « وإن تفعلوا فانّه فسوقٌ بکم » . ومهینه آنست که کفر وشرك آرد چنانکه گفت : « افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً » . جای دیگر گفت : « وأمّا الّذین فسقوا فمأواهمُ النّار » ، واینجا گفت : « فاُولئك هم الفاسقون » کافرانند ، که هر که از عهد وپیمان خدا بیرون آید ، و به **محمد**(ص) ایمان نیارد کافر بود لامحالة .

قوله تعالی : « اَفَغَیرَ دین الله یبغون ... الآیة » بیا قرآءة **بصری** و **حفص** است ، باقی بتا خوانند . اگر بتا خوانی خطاب با انبیاء است و باجهودان ، و اگر بیا خوانی خطاب با جهودان است . میگوید : این جهودان بجز دین خدای دینی میجویند ، و دین خدا آن دین اسلام است که الله بپسندید و بندگان را بآن خواند : « و رَضیتُ لکمُ الاسلام دیناً » و « انّ الدّین عندالله الاسلام » هردو اشارت بآنست ، و دین پاك و کیش درست پسندیده بنزدیك الله آنست .

« ولَه اَسلمَ مَن فی السّمٰوات والارض طوعاً و کرهاً » ـ اسلام اینجا گفته‌اند که استسلام است واعتقاد دل ، واقرار زبان ، والتزام احکام . واقوال مفسّران درین آیت مختلف است : اوّل آنست که روایت کرده‌اند از **مصطفی** (ص) قال : الملائکةُ اطاعوه فی السّماء ، والانصارُ وعبدالقیس فی الارض . ورُوِیَ انّه قال: لا تَسُبّوا اصحابی فانّ اصحابی اسلموا من خوف الله ، واسلم النّاس من خوف السّیوف . و گفته‌اند اهل آسمان فرمان ـ برداران ومنقادانند بطوع ، واهل زمین بکُرْه ، یعنی که علم آسمانیان بوحدانیّت الله ضروری است نه استدلالی ، و علم اهل زمین استدلالی است نه ضروری ، فَاِنَّ الحجّة اکرهَتْهم و اَلجأتهم علی ذلك . واین کُرْه نه کره مذموم است بلکه پسندیده است ، وبنده را در آن ثواب . و گفته‌اند : اَسلمَ المؤمنون له طوعاً ، والکافرون کرهاً اذ لم یقدروا علی ان یمتنعوا علیه ممّا یریده بهم ، ویقضیه علیهم ، مؤمنان تن در دادند بطوع و کافران بکره . یعنی که ارادت وقضاء الله بر کافران روان است ، نتوانند که از آن بگریزند ، نه قدرتِ آن که دفع کنند . **قتاده** گفت : اسلم المؤمنون له طوعاً فی حال

الصحة والامن، والکافرون له کرهاً عندالخوف والموت. «فلَم یكُ ینفعهم ایمانُهم» گفت: مؤمنان فرمانبردارند درحال صحّت ودر امن، لاجرم اسلام وایمان ایشان را سود داشت وبکارآمد، وکافران بوقت ترس وبیم مرگ، آنگه که معاینةً عذاب دیدند لاجرم اسلام وایمان ایشان بکارنیامد: «فلم یكُ ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا» وعلی ذلك قوله تعالی فی قصّة **فرعون**: آلْآنَ وقد عصیتَ قبلُ؟ **ضحاك** گفت که: این عهدوپیمان روزمیثاق است که ربّ العالمین بافرزندان آدم گفت: «ألستُ بِربّکم قالوابلیٰ». بعضی «بلیٰ» بطوع گفتند ازمیان جان، وقومی بکره گفتند ازبن دندان. **مجاهد** گفت: اسلام درین آیت همان سجود است که درآن آیت دیگر گفت: «ولِلّهِ یسجد مَن فی السمٰوات والأرض طوعاً وکرهاً». میگوید: مؤمن خدایرا بطوع خویش سجود میکند، وکافر شخص وی نمیکند لکن سایهٔ شخص وی میکند بکره، چنانکه گفت «وظِلالُهم بِالغُدوّ والآصال» وقال تعالی: «یَتَفَیَّؤُ ظِلالُه عنِ الیمین والشمائل سُجّداً لله»

آنگه گفت: عَزّوعلا «والیه یُرجَعون» قرآءة **حفص** و **یعقوب** بیاست. **یعقوب** بفتح یا و**حفص** بضمّ یا، وباقی همه بتاء مضمومه خوانند. ومخرج این کلمه مخرج وعیداست، یعنی: أیبغون غیردین الله مع انّ مرجعهم الی الله. رُوی عن **ابن عباس**: اذا استصعب دابّة احدکم، اوکانت شَموساً فلیقرأ فی آذانها «افغیردین الله یبغون» الی آخرالآیة.

قوله: «قُل آمَنّا بالله» الایة... نظیر این آیت درسورة البقرة شرح آن رفت. اما اهل معانی اینجا سؤالها کرده‌اند، گفتند: چه حکمت است که این جایگه «قل آمنّا» گفت ودر سورة البقرة «قولوا آمنّا»؟ جواب آنست که: این آیت خطاب با**مصطفی** (ص) است برخصوص، وفرمان است که تاخود اعتقاد کند آنگه تبلیغ کند باُمّت خویش، وایشان را برآن خواند وبرآن دارد. وآنجا که گفت «قولوا آمنّا» خطاب باعموم امّت است که تا آنرا اعتقاد گیرند، ونه فرمان است ایشانرا بتبلیغ رسالت.

ازین جهت در آن سورة « اُنزِل الینا » گفت و درین سورة « اُنزِل علینا » . و معنی «انزل علیه » آنست که برمنزّل علیه بود که بادیگری رساند . و «انزل الیه » برمنزّل علیه مخصوص و اِلیه نهایةُ الانزال . وعلی ذلك قال تعالی: « اَفَلایکفهم اَنّا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ؟ » ، وقال : « و اَنزلنا الیك الذِکر لِتُبیّن للنّاس ما نُزّلَ الیهم » ، فخصّ هٰهنا « بالِیٰ » لما کان مخصوصاً بالذّکر الذّی هو بیان المنزّل . وقالوا : هذا کلام فی الاَولیٰ لافی الوجوب . دیگر سؤال کرده‌اند که **اسماعیل** و **اسحاق** و **یعقوب** را کتاب نبود ، چه معنی را گفت :«وما اُنزل علی **ابراهیم** واسماعیل واسحق و یعقوب» ؟ جواب آنست که : کتاب ایشان کتاب **ابراهیم** (ع)است ومنزّل بایشان صحف ابراهیم است ، که ایشان درتحت شریعت **ابراهیم** (ع) بودند . پس برسبیل توسّع اطلاق انزال برایشان روا بود . چنانك گویند : وما اُنزل علی **محمد**(ص) والمسلمین . دیگر سؤال کردند که در آن آیت « وما اوتیَ النّبیّون » گفت ، ودرین آیت « والنّبیّون من ربّهم ؟ جواب آنست که : در آن آیت خطاب بر لفظِ عموم است ، وحکم خطابِ عموم بسط لفظ است نه ایجاز . ودرین آیت خطاب خاصّ است . وحکم خطاب خاص ایجاز لفظ است . پس درین آیت ایجاز لفظ و اختصار سخن اولی‌تر بود . دیگر سؤال کردند که چون این خطاب **مصطفی**(ص) را خاصّ است پس چون بآخر آیت گفت : « ونحن له مسلمون » واین اخبارست از عموم ؟ وجواب آنست که : این بآن گفت تا تنبیهی باشد که امّتِ **مصطفی**(ص) از وی جدا نه‌اند درین اعتقاد ، و مکروه نیست ایشان را که بادیگری رسانند وبر دیگری خوانند ، چنانکه رسول رسانید و پیغام گزارد . دیگر سؤال کنند که« ونحن له مسلمون » مؤمنان را چون تبجّح(۱) است درستایِش خویشتن ، واین بعرف وعادت مذموم است ؟ جواب آنست که تبجح مذموم آن بود که مردم از خویشتن آن نماید که بآن رِفعت طلب کنند وتطاول برمردمان ، امّا چون برسبیل

(۱) البجح : الفرح ، وبجحته فتبجح ای فرحته ففرح (مجمع)

شکر وسپاس داری بود رواست، که ربّ العالمین گفت: « و امّا بنعمة ربّك فحدّث »، ونیز مؤمنان خواستند که باین اعتراف از کافران جدا مانند وحق ازباطل جدا کنند، یقول تعالی: « حتّی یمیزَ الخبیث من الطّیّب. » و گفته‌اند که مؤمنان باین استسلام قصد اخلاص کرده‌اند که از جهت شرع بآن مأمورانـد. قال الله تعالی: «وما اُمِروا اِلّا لیَعبدوا الله مخلصین له الدّین » یعنی که ماخدایرا مسلمان شدیم و گردن نهادیم نه دیگری را، وعلی هذا قال عزّوجلّ: « قُل انّما اَدعوا رَبّی ولا اُشرك به احداً »

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « ما کان لِبشرٍ اَن یُؤتیه اللهُ الکتابَ » الآیة... جلیل و جبّار، خداوند بزرگوار، کردگار نام‌دار، جلّ جلاله، و عظُمَ شأنه پیش ازایجاد عالم، و پیش از خلق آدم، بعلم قدیم خود دانست که ازفرزندان آدم سزاوار نبوت و ولایت کیست؟ واهل محبت وشایستهٔ رسالت کیست؟ « الله اعلم حیث یجعل رسالته. » آن را که درازل داغ مهجوری نهاد، و رقم بی‌خبری کشید امروزمعصوم وراست راه چون شود؟ وآن را که رایگانی دولت داد وراه صدق وعصمت فراپیش نهاد امروز بی‌راه وبدحال چون بود؟ پس چه صورت بندد وچون بوهم درآید؟ وهرگز نبود که **مصطفی** (ص) گزیده و **عیسی** (ع) نواخته بعدازکرامت نبوت، و تأیید عصمت وقوّت رسالت پای از رقم بر گیرند وخلق را گویند: « کونوا عباداً لی من دون الله ». ربّ العالمین بحکم اختیارِ ازلی و عنایتِ سرمدی از بهرایشان جواب داد، و نیابت داشت که ایشان این نگویند، ولکن گویند: « کونوا ربّانیّین » ای کونوا مِنَ المختصّین بالله الّذین وُصفوا بقوله: « و اِذا اَحببتُهُ کنتُ سمعَه الّذی یسمع به و بصرَه الّذی یُبصربه ». ربانیان برمذاق اهل معرفت ایشانند که خدایرا یگانه شوند در تجریدِ قصد، هم درصحّت تو کل، هم درنسیم انس. قدم‌ازدو گیتی بر گرفته، ودستِ

بلطف مهر مولی‌زده، وچهار تکبیر درصفات خویش کرده.

هر که درمیدان عشق نیکوان گامی نهاد
چار تکبیری کند برذات او لیل و نهار

نفسی دارند فانی! دلی دارند تشنه! نفسی سوخته! سرّی بعشق افروخته! جانی بآرزو آویخته!

دل زان خواهم که برتو نگزیند کس
جان زانکه نزد بی غم عشق تو نفس
تن زان که بجز مهرتواش نیست هوس
چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس!

همتشان ازدنیامه! مرادشان ازبهشت مه! آرامشان ازهفت آسمان واززمین‌مه! گوش داشته تاآفتاب مهر کی برآید؟ وماه روی دولت کی درآید! و نسیم سعادت کی دمد! ویادگار ازلی کی بردهد!

کی باشد کین قفس بپردازم
در باغ الهی آشیان سازم

و گفته‌اند که: ربّانیان ایشانند که‌اختصاص دارند به‌الله که بآن اختصاص‌نسبت باوی برند وباوصاف او موصوف شوند، وباخلاق اوبرآیند، چندانکه بندگی‌ایشان برتابد، ونهاد ایشان جای دارد. واین قول ازآن خبر بر گرفتند که **مصطفی** (ص) گفت: «تَخلَّقوا باَخلاق‌الله»، وقال علیه‌السّلام: «انَّ لِلّه تعالیٰ کذا خُلُقاً، مَن تخلّق بواحد منهادخل‌الجنّة». اهل‌علم گفتند: تفسیراین اخلاق معانی نود ونه نام‌خداست که بنده را درروش خویش بآن معانی گذربایدکرد تا بوصال‌الله رسد، **پیرخراسان ابوالقاسم گرکان** رحمه‌الله گفت: بنده تا در تحصیل این معانی و جمیع این اوصاف است هنوز در راه است، بمقصد نارسیده، ودر روش خود است کشش حق

نایافته ، تـادر معرفت است از معروف باز مانده ' و تا درطلبِ محبّت است از محبوب بی‌خبر شده .

بشتـاب بعشق و نیـز منشین در بنـد

بگذر تو زِعشق و عـاشقی کامی چند

بزرگی را پرسیدند که بنده بمولیٰ کی رسد ؟ گفت آنکه که درخود برسد . پرسیدند که درخود چون برسد ؟ گـفت : طلبِ درسرِ مطلوب شود ومعرفت در سر معروف . گفت شرحی‌بیفزای ' گفت : ازتن زبان ماند وبس ! وازدل‌نشان ماند وبس ! وز جان عیان ماند وبس ! سمع برود شنوده ماند وبس ' دل برود نموده ماند و بس ' جان برود بوده ماند وبس .

محنت همه در نهـاد آب و گل مـاست

پیش از دل و گل چه بود ؟آن حاصل‌ماست !

وقیل‌معنی قوله « کونوا ربانیّین » - ای متخصّصینَ‌باللّٰهِ غیرملتفتین الی‌الوسائط، کأبی‌بکر لمّا قال حین مات النبی(ص) واضطربت اسرار عامةالناس : « من کان یعبد محمّداً (ص) فانّ محمّداً قدمات ' ومن کان یعبداللّٰه فانّ‌اللّٰه تعالیٰ حیّ لایموت » .

« واِذ اَخذاللّٰهُ میثاقَ النّبیّین » الآیة . . . درهمه قرآن هیچ‌آیت نیست دربیان فضیلت **مصطفی** (ص) تمامترازین‌آیت که ویرا خاص است ' کس را درآن شرکت نه . ربّ‌العالمین‌دوعهد گرفت ازخلق خویش ' ودوپیمان ستد از ایشان : یکی آنکه پیمان ستد از همه خلق برخدائی و کردگاری خویش . چنانکه گفت : « واِذ اَخذ ربّک من‌بنی‌آدم » الآیة .

دیگرآنکه : پیمان‌ستدازفریشتگان وپیغامبران برنبّوت **محمد** (ص) ونصرت دادن وی ، چنانکه گفت : « وَاِذ أخذاللّٰه میثاق النّبیّین ... » واین غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش بانام خویش بزرگ کرد ' وقدرش با قدر خـود برداشت .

پیش ازوجود **محمد** (ص) بچندین‌هزارسال فرمان آمد که : یا **جبرئیل** ! من‌دوستی خواهم آفرید ، نام وی **محمد**(ص) ، ستوده ونواختهٔ من ، نام اوقرین نام من ، قدر او برداشتهٔ لطف من ، طاعت داشتِ اوطاعت من ، قول او وحی‌من ، اِتباعِ اودوستی‌من . یا **جبرئیل** ! بامن عهد کردی که بوی ایمان‌آری واو را نصرت کنی ، اینست که گفت : « لَتُؤمِنُنَّ به‌ولَتنصرُنّه » . **جبرئیل** گفت : خداوندا ! عهد کردم که با اودست یکی‌دارم ونصرت کنم‌وبوی ایمان‌آورم . خدای گفت یا **جبرئیل** ! هم‌برین عهدباشی وخلاف‌نکنی . گفت : خداوندا ! وکِرا زَهرهٔ آن باشد که‌ترا خلاف کند؟ آنکه گفت : یامیکائیل ! توبرعهد **جبرئیل** گواه باش، وآنکه‌هم‌چنان عهد گرفت بر **میکائیل** ، و **جبرئیل**‌را گفت :توبرعهد **میکائیل** گواه‌باش، وبا **اسرافیل** و**عزرائیل**همین‌عهد گرفت . پس که **آدم**(ع) رابیافرید همین‌عهد گرفت بر **آدم**، و **آدم** درپذیرفت . وزان‌پس **آدم** با **شیث** بگفت وشیث درپذیرفت ، وَ هَلُمَّ جرّاً قرناً بعد قرنٍ . اینت کرامت و فضیلت ! واینت مرتبت و منزلت ! کرا باشد فضل بدین تمامی ؟ وکار بدین نظامی کرا بود ؟ این عزّ سماوی وفرّ خدائی .

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی وهم صفا
نیست دارالملک جزرخساروزلف‌مصطفی

۱۶- النوبة الاولی

قوله تعالی : «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً» وهر که جزاز اسلام دینی‌جوید، « فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ » به نپذیرند ازوی ، «وَ هُوَ فِی‌الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ (۸۵) » ووی در آن جهان از زیان کارانست .

« کَیْفَ یَهْدِی‌اللّهُ قَوْماً» چون‌راه نماید وبه راه‌آرد خدای قومی‌را ، « کَفَرُوا بَعْدَ اِیمانِهِمْ » که کافر شدند پس‌از ایمان خویش ، « وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ »

وپس از آن که گواهی داده بودند که رسول حقّ است « وَ جاءَ هُمُ البَيِّنَاتُ » وبا ایشان آمد پیغامها ونشانهای روشن ، « وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) » والله راه‌نمای قوم بیدادگران نیست .

« اُولئِكَ جَزاءُ هُمْ » ایشان آنند که پاداش ایشان آنست ، « اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ » که لعنت خدای و راندنِ او بر ایشان است ، « وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِينَ (۸۷) » ولعنت فریشتگان ومردمان همه .

« خالِدِينَ فِيهَا » جاودان در آن آتش‌اند ، « لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ » عذاب از ایشان هیچ سبک نکنند ، « وَلاهُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸) » ونه ببخشائش در ایشان نگرند .

« اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » مگر ایشان که باز آمدند وتوبه کردند ، « مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ » پس آنکه از دین بر گشته بودند ، « وَ اَصْلَحُوا » وباصلاح آرند تباهِ خویش و نیک کنند کردار خویش ، « فَاِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) » که الله آمرزگارست و مهربان .

« اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ » ایشان که کافر شدند پس از ایمان خویش ، « ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً » وآنکه برکفر بپائیدند و بیفزودند ، « لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ » توبهٔ ایشان نپذیرند ، « وَ اُولئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) » وایشان بیراهانند وگم‌شدگان از راه .

« اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » ایشان که کافرشدند ، « وَ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ » وبمردند بر کفرخویش ، « فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ » نپذیرند فردا از یکی ازایشان ، « مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَباً » پری همه روی زمین زر ، « وَ لَوِ افْتَدَىٰ بِهِ » که خویشتن بآن ازعذاب باز خرد ، « اُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ » ایشان آنند که ایشان راست عذابی دردنمای ، « وَ مَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) » و ایشان را هیچ یاری ده وشفاعت کننده نه .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «وَمَن يَبتغِ غير الاِسلامِ ديناً» ـ مفسّران گفتند : سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام بر گشتند ومرتدّ شدند ، در جملهٔ ایشان **حارث بن سوید انصاری** بود و **طعمة بن ابیرق** و **عبدالله بن انس بن خطل** وغیرهم از **مدینه** بیرون شدند وبکفّار **مکه** پیوستند . ربّ‌العالمین در شأنِ ایشان این آیت فرستاد : «ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً . . .» اسلام اینجا شریعت **مصطفی** (ص) است . ودین اینجا دین حنیفی که **مصطفی** (ص) بآن اشاره کرده و گفته : «بُعِثتُ بِالحنیفیّة السّهلة السّمحة» . معنی آیت آنست که : هر که بعد از بعثت **محمد**(ص) بجز شریعت وی شریعت جوید ، وجز دین وسنّت وی دینی دیگر گیرد ، و راهی دیگر رود آن از وی نپذیرند ، واز راه حق بی‌راه است ، واز جملهٔ هالکان ودوزخیان است ، که **مصطفی** (ص) گفت : «والّذی نفسی بیده لایسمع بی‌رجلٌ مِن هذه الاُمّة ولا یهودیٌ ولا نصرانی ثمّ لم یُؤمن بی الّا کان من‌اهل‌النّار» . و روی : « ما یسمع بی من‌هذه الاُمّة من یهودی اونصرانی یموت ولم یؤمن بالذی اُرسلتُ به الّا کان من‌اهل‌النّار » . وقصّهٔ **زید بن عمرو بن نفیل** معروف است که بر **مصطفی**(ص) رسید پیش از بعثت وی ، **مصطفی** (ص) وی‌را گفت : «مالی اَریٰ قومك فدشنقوك ؟» چه بودست که این قوم تو بنظر کراهیت بتو می‌نگرند ؟ گفت : از آنکه ایشان بضلالت‌اند ، ومن نه بردینِ ایشانم . آنکه قصّهٔ خویش بگفت که : بیرون شدم راه راست ودینِ حق طلب کردم ، از دانشمندان واحبار **یثرب** بررسیدم ، ایشان را برعبادت‌الله یافتم . لکن‌بآن عبادت شرک داشتند . دانستم که‌نه دین‌حقّ است ، بر گشتم وازاحبار **خیبر** بررسیدم ایشان‌را همچنان برعبادت‌الله مشرك یافتم . گفتم این‌نه‌آن دین است که من‌میجویم . باحبار **فدك** رفتم ایشان را هم برشرك دیدم . از احبار **ایله** بررسیدم همان دیدم .

پس حبری از احبار **شام** گفت : این دین که تو میجوئی کس را ندانیم که بر آنست مگرشیخی **بجزیره** . رفتم وازوی بررسیدم ، وقصهٔ خودباوی بگفتم، ومقصودخویش عرضه کردم . شیخ گفت : آنها که تودیدی همه برضلالت و بی‌راهی‌اند ، و آنچه تو میجوئی دین خدای عزّوجلّ و راه راست آنست ، و دینِ فریشتگان است ، که الله‌را بآن میپرستند ، وهم‌در زمین خویش آن دین‌یابی . باز گرد وطلب کن که پیغامبری بیرون‌آمد یا خواهدآمد ، که خلق را بآن دین خواند . اگروی را دریابی درپی او باش ، وبوی ایمان‌آر . **مصطفی** (ص) آنگه که این قصه از **زید** میشنید بر راحله بود . پس آن راحله فروخوابانید وقصد طواف خانه کرد . **زید** گفت من هنوزندانسته بودم که پیغامبرست ، من نیز باوی طواف کردم . دوبت نهاده بودند که مشرکان در طواف خویش ایشان را می‌باسیدند ، **زید** ایشان را بباسید ، **مصطفی** (ص) از آن نهی کرد ، گفت : « لَا تَمَسَّهُ » زید باخود اندیشه کرد که یک باردیگر بباسم‌تا چه گوید ! رسول(ص) باوی نگرست گفت : « اَلَمْ تُنهَ » نه ترا نهی کردند و از آن بازداشتند . آنگه **زید** گفت : « فوالّذی هو اَکرمَه وانزل علیه الکتاب ما استلم صنماً ، حتّی اکرمه الله عزّوجلّ بالّذی‌اکرمه ، وانزل علیه‌الکتاب » . **زیدبن‌عمروبن نفیل** ازدنیا بیرون شد وهنوزپیغام‌و وحی‌ازآسمان بررسول(ص) نیامده‌بود ودعوت نکرده . **مصطفی** (ص) زید را گفت : « یأتی یوم‌القیامة امّةٌ وحده »

کیف یَهدِی‌اللهُ قوماً کفروا بعدَایمانهم؟»ـ **مجاهد** گفت : این‌درشأنِ مردی آمد از **بنی‌عمروبن عوف** که از دین بـر گشت و با **روم** شد ، کیش ترسائی گـرفت .

وحکم مرتدّ آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « لایَحلُّ دمُ امریءٍ مسلم الّا باحدی ثلاثٍ : رجلٌ کفربعد اسلامه ، اَوزنی‌بعد احصانه ، اوقتل نفساً بغیر نفسٍ . » این خبردلیل‌است که هرمرد که از دین اسلام بر گردد کشتنی است ، وزن را همین

حکم است . امّا کودك و دیوانه را ردّتِ ایشان درست نباشد، لقوله علیه‌السّلام : رُفِعَ القلم عن ثلاثة، عن‌الصّبی‌حتّی‌یبلغ، وعن النّائم حتّی‌یستیقظ، وعن‌المجنون‌حتّی یُفیقَ » ومُکرَه راهم چنین لقوله تعالی : « اِلّا مَن اُکرِهَ وقلبه مطمئنٌّ بِالایمان » . ومست را دوطریق است چنانکه درطلاق است . وقتل‌مرتدّ حق‌ّخدا است ، وسیاستِ شرعی جزامام اعظم را نرسد که این سیاست کند ، اگر آزاد باشدآن مرتّد یابنده . و **شافعی** را دوقول است که پیش ازقتل از مرتدّ توبت خواهند یانه ؟ ودرست آنست که‌ازوی توبت‌خواهند . اگردرآن‌ساعت‌توبت کند، والّا بکشند . ومال‌وی‌بعدازقضاء دیون‌وحقوق مسلمانان‌فیء باشدبدرست‌ترین اقوال ، وفرزندان‌وی را حکم بردگان وجزیت داران نیست . امّا چون‌بالغ شوند احکام وشرائط اسلام از ایشان درخواهند، اگربآن‌درست‌آیند، والّاایشان‌را بکشند. واگردومردمسلمان برردّت کسی گواهی دهند ووی انکار کند ، مجرّد انکاروی‌درحق‌وی‌اسلام‌نیست تاویرا تلقین‌شهادت نکنند ونگوید : «لااله‌الّا الله ومحمّد رسول‌الله». واگرطائفه‌ای که ایشان راشوکت ومنعت باشدمرتدّشوندبرامام‌اعظم‌واجب است که‌بجنگ‌ایشان شود ، یاایشان‌راباسلام بازآرد یـا اززمین بردارد .

قوله : « کیف یَهدِی‌اللهُ قوماً کفَروا بعد ایمانهم » ـ بعضی مفسّران گفتند : این درشأن جهودان آمد که پیش از مبعث **مصطفی** (ص) بوی ایمان آورده بودند، و بعدِ مبعث بوی کافرشدند « وشَهِدوا » ای وبعد اَن شَهدوا انّ محمداً حقّ .

« وجاءَهمُ البیّناتُ » ـ مابیّن فی التّوراة من‌نعته وصفته .

« وَاللهُ لایَهدی القومَ الظّالمین » ـ همان است که جای دیگر گفت : « اِنّ الّذینَ کفروا وظلموا لم یَکُنِ اللهُ لِیَغفرَلَهم ولا لِیهدیَهم سبیلاً » . اگر کسی گوید چونست که ربّ‌العالمین اینجا هدایت ازکافر نفی‌کرد ، وجای دیگر گفت « واَمّا ثمودُ فهدیناهم » ؟ جواب آنست که هدایت برسه ضرب است : یکی عقل

ممیّز است میان خیروشرّ ، وراست ودروغ ، وراه بردن به بعضی مصالح کار خویش . وعامّهٔ اهل‌تکلیف ازمؤمن و کافر و آشنا وبیگانه درین‌هدایت یکسانند . وهوالمعنی بقوله‌تعالی :« امّاثمود فهدیناهم»ومثله‌قوله :« اِنّاهدیناه‌السّبیل» .« وهدیناه‌النّجدین »، « اَعطیٰ کلَّ شیءٍ خلقَه ثمَّ هدیٰ » ـ این همه ازین هدایت است که گفتیم . وهم ازین‌بابست آنچه‌بعضی‌جانوران را داد برسبیل‌تسخیر، وذلك‌فی‌قوله تعالی : « واَوحیٰ ربُّك اِلی النَّحلِ » . امّا ضربِ دوّم از هدایت ، تزکیت اعمال واحوال‌بندگان لست ، وتوفیق خیرات دراِکتساب طاعات ، وَذلك فی‌قوله تعالیٰ : « اِنَّ الّذین آمنوا و عَمِلوا الصّالحات یَهدیهم ربُّهم بایمانهم » ، و قـال تعالی : « وَهُدوا اِلَی الطَّیِّب منَ‌القول » ، وقوله : « اولٰئك الّذین هَدَی اللهُ » ، وقوله :«وَالّذین جاهَدوا فینا لَنَهدیَنَّهم سُبُلَنا» . هدایت سوّم‌راه نمودن است بدارالخلدومجاورت حق‌عزّوجلّ ، وذلك فی‌قوله عزّوجلّ «سیَهدیهم ویُصلِحُ بالَهم ویُدخِلُهمُ الجنَّةَ عرَّفهالهم». وقوله تعالی :« الحمدلله الّذی هَدانا لِهٰذا». ربّ‌العالمین جلّ جلالُه این سه‌قسم هدایت خود را اثبات کرد ونسبت آن باخویشتن‌برد ، وازمخلوق‌نفی کرد، چنانکه گفت‌عزّجلالُه :« اِنّك‌لاتهدی‌مَن احببتَ » ، « ولیسَ علیك هُداهم» ، « وما اَنت بِهادِی العُمیِ » . قسمی دیگراست ازاقسام هدایت که‌آن‌را دعا گویند . این‌یك قسم **مصطفی**(ص) را وجملهٔ پیغامبران را اثبات کرد گفت : « واِنّك لَتهدی الیٰ صِراطٍ مستقیم». انبیاء را گفت : « وجعلناهم ائمّةً یَهدونَ بِاَمرنا » قرآن را گفت :« اِنَّ هٰذا القرآنَ یَهدی لِلّتی هی‌اقوَمُ » . بیرون ازین‌سه‌قسم آنست که‌الله بآن مستأثر است ، کس را باوی درآن مشارکت نه ، و اورا درآن با کس مشاورت نه .

« اُولٰئكَ جزاءهم اَنَّ علیهم لعنةَالله » مثل این‌آیت در سورة البقرة شرح آن رفت ، وفرق آنست که :آنجا قطعی‌بلعنت حکم کرد ، گفت: « اُولٰئكَ علیهم‌لعنةُالله»، از بهرآنکه قومی را گفت که بر کافری مردند وامید اسلام و صلاح دریشان نماند ،

واینجا گفت : « اولٰئكَ جزاءُهم » ؛ قطعی لعنت نکرد . گفت : جزاء ایشان لعنت است ، یعنی که زندگان‌اند ، وتا زندگی می‌بود امیدِ اسلام وصلاح درایشان جای است .

و گفته‌اند که : این هرسه آیت از « كَيفَ يَهدِى‌اللهُ » تا « وَلاهُم يُنظَرون » منسوخ‌اند ، وناسخ این آنست که برعقب گفت : « اِلَّاالّذينَ تابوا » این آیت در شأن **حارث بن سوید بن الصامت الانصاری** آمد برخصوص . امّا حکم آن برعموم است تا بقیامت . این حارث بعد از آن که مرتدّ گشته بود پشیمان شد ، بازآمد تا بنزدیکی **مدینه** رسید . نامه‌ای نبشت ببرادر خویش **خلاس بن سوید** که من پشیمان شدم و باز آمدم ، از رسول خدا (ص) بپرس کـه مرا توبه هست یانـه ؟ **خلاس** رفت و قصّهٔ **حارث** با رسول(ص) بگفت . درحـال **جبرئیل** آمد وآیت آورد : « اِلَّاالّذین تابوا الخ » حارث را ازین خبر کردند ، بیامد ومسلمان شد ، وَحَسُن اسلامُه .

قوله : « اِلَّاالّذين تابوا مِن بعدِ ذٰلك وَ اَصلحوا » . درقرآن هرجای که ذکر توبت کرد بیشتر آنست که ذکراصلاح قرین آن ساخت ، ازبهرآنکه حقیقت «توبت» دوچیز است : تصفیت اعتقاد واصلاح اعمال . پس هردو مجتمع باید ، تا توبت درست آید . اگر کسی گوید : چون است که درسورة‌البقرة « اَلَّاالّذین تابوا واصلحوا وبيّنوا» گفت واینجای نگفت «وبيّنوا» ؟ جواب آنست که : درسورةالبقرة آیت درشأن احبار جهودان آمد که نعت وصفت **محمد**(ص) در **تورات** ازعوام خویش پنهان کرده‌بودند وپوشیده داشته ، ومعظمِ گناه ایشان آن بود ، پس تا اظهار آن نکردند وبا مردم بیان آن روشن نگفتند توبت ایشان درست نبود . وآن معنی درین قوم که این آیت در شأن ایشان آمد نبود ، وگناه ایشان جز ردّت نبود . ازین جهت « وبيّنوا » نگفت .

وگفته‌اند : چون هردو آیت بیان توبت است ، چه‌فرق را درآخراین آیت گفت : «فَاِنَّ اللهَ غفورٌ رحيمٌ » ودرسورةالبقرة گفت : « وَاَنا التّوّاب الرّحيم» ؟ جواب آنست

که: توّاب وغفور بمعنی، هردومتقارب‌اند، امّا «توّاب» خاصّ تراست و غفورعامّ‌تر وتمامتر، وگناه آن جهودان صعب‌تر بود وعظیم‌تر که هم ضلال خودشان بـود وهم اِضلال دیگران. پس اسم اخصّ بآن اولی‌تر بود. وگناه این مرتد کمتر بود کـه اضلال باوی‌نبود. پس نام‌غفوراینجا لائق‌ترو‌موافق‌تر. ودرخبراست که **مصطفی**(ص) چون‌آمرزش خواستی این هردونام: هم«توّاب»وهم«غفور»فراهم گرفتی. **ابن‌عمر** گفت: میشمردم که اندر یک مجلس سیّد (ص) صد بار بگفتی: «رَبِّ اغفِرلی وتُب علیَّ اِنّکَ انت التّوابُ الغفورُ».

قوله تعالی: «اِنَّ الّذینَ کفروا بعدَ ایمانهم» ـ ایـن آیت در شأن اصحـاب **حارث‌بن سوید** آمد که باحارث‌مرتدّ گشته بودند. پس که **حارث** باسلام‌باز آمد و توبت کرد، خبراسلام**حارث** بایشان‌رسید، گفتند: مانیزدر**مکه** می‌باشیم‌وچشم‌برروز **محمد**(ص)نهیم، وبدافتادِ جهان درحقّ‌وی. وذلك فی‌قوله عزّوجلّ: نَتربَّصُ به‌رَیْبَ المَنون»، وهرگه که خواهیم‌باز گردیم که توبت مابپذیرند، چنانکه توبت **حارث** پذیرفتند. فَانزل‌اللهُ تعالیٰ هذه الآیة.

بعضی مفسّران گفتند: این آیت منسوخ است که ربّ‌العالمین وعده داده است که توبهٔ هرتائبی بپذیرند، تاآنگه که‌آفتاب ازمغرب آید،وذلك فی‌قول‌النبی(ص): «انَّ‌بالمغرب باباً فتحهُ‌اللهُ‌عزّوجلّ‌للتَّوبةِ‌یومَ‌خلقَ‌السمٰواتِ والارضَ، فلایُغلَقُ‌حتی‌تطلعَ الشّمسُ من‌مغربها» وقومی گفتند: آیت منسوخ نیست، ومعنی‌آیت آنست کـه: لَن‌تُقبَلَ توبتُهم فی‌حالِ‌ضلالتهم». برین قول واوِ «وَاُولئك» واو حال‌است. میگوید: توبت‌ایشان‌درآن حال که گمراه باشند نپذیرند، که توبت وضلالت ضدّ یکدیگرند، بهم جمع نیایند. وگفته‌اند: «لن تُقبَلَ توبتهم» یعنی عندالموت و المعاینة، نحو قوله تعالیٰ: «ولَیستِ التّوبة للّذین یعملون السّیّئات»... الآیة

قوله‌تعالی: «انَّ الّذینَ کفروا وماتوا وهُم کُفّارٌ فَلَن یُقبَلَ‌من‌احدِهم مِلْأُالارضِ

ذهباً ولوِ افتدیٰ به » . این « واو » معنی عموم را درآورد . میگوید : اگـر کسی چندانکه یک روی زمین زر از آن اوباشد وبقربت وطاعت خرج کرده باشد دردنیا، چون بر کفر میرد آن ویرا هیچ بکار نیاید ، ونپذیرند ؛ که آن انفاق از متقیان پذیرند نه از کافران ، وذلك فی قولهتعالی : « انّما یَتَقَبَّلُ اللهُ منَ المتَّقین » . و روا باشد که این بر آخرت حمل کنند ، یعنی در قیامت آن کافر که بر کفر مرده باشد اگر بپری روی زمین زر دارد وخواهد که تا خود را ازعذابالله بآن بازخرد ، ویرا سود ندارد ، و از وی نپذیرند . وفی ذٰلك مارُوِیَ انّ النبی(ص) قال : « یُجاءُ بِالکافر یومَ القیامة فیُقالُ له اَرَأیتَ لو کان لك ملأ الارض ذهباً لَکُنتَ مُفتدیاً به ؟ فیقول نعم ! فیُقالُ لقد سُئلت ماهو اَیسَرُ من ذالكَ .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ومن یبتغِ غیرالاِسلامِ دیناً فلنْ یُقبَلَ منه » الآیة . . . هردین که نه اسلام ، باطل است . هرعمل که نه اتّباع سنّت ، تخم حسرت است . اسلام درخت است ، سنّت آبشخور آن ، و ایمان ثمرهٔ آن ، وحق جَلَّ شأنه نشانندهٔ آن وپرورانندهٔ آن . واین چشمهٔ سنّت مدد که میگیرد از عنایت الٰهی میگیرد . اگر العیاذبالله آن عنایت باز گیرد چشمه خشك شود ، وشجره معطّل وعقیم گردد ، ونیز ثمرهٔ ایمان ندهد ، وبرشرف زوال وهلاك بود . این مثل آن گروه است که مرتدّ شدند وازاسلام برگشتند ، بازچون عنایت ربّانی سابق بُوَد وچشمهٔ سنّت مدد دهد ، ازکلمهٔ طیّبه آن شجره رافرع سازند ، وازعقیدهٔ پاکیزه ثمرهای سازند ، وآن فرع را از آسمان هدایت مصعَد سازند ، وثمرهٔ آن درحـال حیوة و مماة مستدام گردانند . تا هرگز منقطع نگردد . این است که ربّ العالمین برطریق مثل گفت : « ضرَبَالله مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیّبةٍ ، اصلهاثابتٌ وفرعها فی السّماء تُؤتی اُکُلَها فی کلّ حین بِاِذن ربّها » .

و گفته‌اند: اسلام بضرب مثل، چراغی است از نوراعظم برافروخته، و از نورِ سنّت‌مادّت وپرورش آن پدید کرده، وإليه‌الاشارة بقوله‌عزّوجلّ: «افمن‌شرح‌الله‌صدره للاسلام فهوعلی‌نورمن‌ربّه» میگوید: هرسینه‌ای که ربّ‌العزّت چراغ اسلام اندر آن سینه برافروخت، مدد گاهی ازنور سنّت آنرا پدیدآورد، تاهمواره‌آن سینه‌آراسته وافروخته بُوَد. پس هر که را از سنّت شمّه‌ای نیست، ویرا دراسلام بهره‌ای نیست. روایت کنند از **شافعی** (ره) که گفت: خدایرا عزّوجلّ درخواب دیدم که با من گفت: «تَمَنَّ عَلَيَّ» ازمن آرزوئی خواه. گفتم: «اَمِتْنی علی‌الاسلامِ»، یعنی مرا که میرانی، براسلام میران خداوندا. فقال عزّوجلّ: «قلْ وعلی السُّنّة»، یعنی که: چون اسلام خواهی، باآن سنّت خواه. چنین گوی که مرا براسلام و برسنّت میران، که اسلام بی‌سنّت‌نیست، وهراعتقاد که نه با سنّت است آن پذیرفته نیست، وهردین که مرتبت دار آن سنّت نیست، آن دین حق نیست.

اهل معرفت را دراسلام رمزی دیگراست، گفتند: اسلام حق است واستسلام حقیقت، وَلِكُلِّ حقّ حقیقةٌ. اسلام شریعت‌است واستسلام طریقت. منزل گاهِ اسلام صدر است، ومنزل گاهِ استسلام دل. اسلام چون تن است و استسلام چون روح. تن بی‌روح مردار است، و روح بی‌تن نه بکاراست. اسلام دین را درجهٔ کمینه است: از شرک برستن وبایمان پیوستن، واستسلام درجهٔ مهینه‌است: ازخود برستن ودرحق پیوستن. این است که الله تبارك وتعالی گفت:

«إِلَّا الَّذين تابوا مِن‌بعد ذالك وَ اَصلحوا» ــ هر که ازشرک برست ودراسلام پیوست ازجملهٔ تائبان‌است. هر که ازخود برست وبحق پیوست ازجملهٔ صالحانست. این هردو آنند که الله برایشان مهربانست، وآمرزگار ایشان است.

قوله: «فَاِنَّ‌اللهَ غفور رحیم» ــ همانست که جای دیگر گفت: «إن تکونوا صالحين فَاِنّه كان لِلاَوّابينَ غفوراً».

« اِنَّ الّذین کفروا بعدَ ایمانهم » الآیة . . . علماءِ شریعت را اجماع است که کفر مرتدّ غلیظ‌تر است از کفر اصلی ، و عقوبت وی سخت‌تر وصعب‌تر . نه‌بینی که‌از کافر اصلی‌جزیت پذیرند . وبر کفرخویش بگذارند ، ومرتدّ را نگذارند بر کفر ، ونه از وی‌جزیت پذیرند ، اِمّا العَودُ الی الاسلام و اِمّا القتل . همچنین سالکان طریقت‌را اتّفاق است که فترت اهل ارادت صعب‌تراست ازمعصیت اهل‌عادت ، وعقوبتِ باز گشتن رونده از راه حق درنهایت تمام‌تراست ازعقوبتِ بازماندنِ وی دربدایت . این‌است که ربّ‌العالمین گفت : « فمَن یکفر بعدُ منکم فا ِنّی اُعذِّبه عذاباً لااُعذِّبه احداً من‌العالَمین » . و فی‌معناه مایُحکیٰ عن‌الشیخ **ابی‌عبدالله‌محمد بن‌حفیف** رحمه‌الله قال : « رَأیتُ فی‌النوم کَاَنّی کنتُ نائماً ، فجاء رسول‌الله(ص) فحرَّکنی ، فنظرتُ‌الیه ، فقال : یااباعبدالله ! مَن‌عرف طریقاً فسلکه ، ثمّ رجع عن‌ذالك الطّریق عذّبه اللهُ بعذاب لم یُعذِّبه به احداً من‌العالمین » . قال : فانتبهتُ و اَنا اقرأُ : « فمن یکفُر بعدُ منکم فا ِنّی اعذّبه عذاباً » الآیة .

الجزء الرابع

۱۷ - النوبة الاولی

قوله‌تعالیٰ : « لَنْ تَنالُوا البِرَّ » آن نواخت ونیکی که می‌پیوسید(۱) بآن‌نرسید ، « حَتّیٰ تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ » تا آنکه که نفقت کنید وصدقه‌دهید از آنچه می‌دوست‌دارید . « وَمَا تُنفِقُوا مِنْ شَیْءٍ » وهرچه نفقت کنید از هرچه کنید ، « فَاِنَّ‌اللهَ بِهِ عَلیمٌ (۹۲) » خدای بآن دانا است .

« کُلُّ الطَّعام » همه خوردنیها ، « کانَ حِلّاً لِبَنی اِسرائیلَ » حلال‌و گشاده بود بنی‌اسرائیل را ، « اِلّا ماحَرَّمَ اِسرائیلُ عَلیٰ نَفْسِهِ » مگر آنچه **یعقوب** حرام کرد و بسته برخویشتن « مِنْ قَبلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّورٰیةُ » پیش از آنکه **تورات** فرو فرستاده آمد . « قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰیةِ » جهودان را گوی **تورات** بیارید ، « فَاتْلُوها اِنْ کُنتُمْ

(۱) پیوس : امید وطمع ، پیوسیدن : امید داشتن (فرهنگ رشیدی)

صَادِقِینَ (۹۴) » برخوانید اگر می‌راست گوئید.

« فَمَنِ افْتَرَیٰ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ » هر که دروغ سازد برخدای پس ازین، « فَأُولٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۵) » ایشان از ستمکارانند برخویشتن.

« قُلْ صَدَقَ اللهُ » گوی که راست گفت خدای هرچه گفت، « فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ » پس برپی **ابراهیم** ایستید، « حَنِیفاً » آن پاکِ یکتا گویِ یکتاشناسِ یکتاپرست، « وَ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۹۶) » واز انباز گیران با خدای خویش هرگز نبود.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « لَن تنالوا البِرَّ حتّی تُنفقوا ممّا تُحبون » ـ مفسّران گفتند: « برّ » اینجا بهشت است وانفاق بیرون کردن زکوة ازمال. میگوید: تا زکوة ازمال بیرون نکنید، و بدرویشان ندهید، ببهشت نرسید. این قول خطاب باتوانگران است علی‌الخصوص، و گفته‌اند که: این خطاب باعامّهٔ مؤمنانست، توانگران و درویشان هر کسی براندازه وتوان خویش باین‌انفاق مخاطب است، وآن از ایشان پسندیده. چنانکه جای‌دیگر ایشان‌را درهزینه کردن وایثارنمودن‌بافقروفاقه بستودوبپسندید، و گفت: « ویُؤْثِرون علیٰ انفُسهم ولوکانَ بهم خَصاصةٌ ».

آن روز که این آیت آمد: « لَن تنالُوا البرَّ حتّی تُنفقوا ممّا تحبون » **زیدبن‌حارثه** آمد واسپی آورد و گفت: « یا رسول‌الله هٰذا مِمّا اُحِبّه » این اسپ دوست دارم، خواهم که در راه خدای خرج کنم، از من بپذیر. **مصطفی (ص)** **اسامةبن‌زید** را بخواند واسپ بوی‌داد. **زید** دلتنگ گشت، گفت: « من این ازبهر صدقه آوردم. **مصطفی(ص)** گفت: « اَما انَّ‌الله قدقبلها منک ! » دل‌تنگ‌مکن‌یازید! که الله آن صدقه ازتو پذیرفت. و **بوطلحة انصاری**را بستانی بود برابر مسجد،

در آن نخلِ فراوان و آب روان. چون این آیت آمد گفت: یارسول‌الله! ازمال خویش هیچ چیز دوست‌تر ازین بستان ندارم، و خدای میگوید: آنچه دوستر دارید خرج کنید تابآن‌نواخت رسید که ازمن می‌پیوسید. اکنون این بستان در راه خدا بصدقه دادم و امید دارم که مرا ذخیره‌ای باشد آن جهانی نزدیک خداوند عزّوجلّ. **مصطفی** (ص) گفت: «بَخٍ بخٍ، ذٰلك مال‌رابحٌ لك.» نیک‌آمد نیک‌آمد، سودمند است این مال ترا. آنگه گفت: یا **اباطلحه** من چنان بینم که در خویشان خود نفقت کنی‌وصِلة رحم در آن بجای‌آری. **بوطلحه** همان کرد، باَ بناء اعمام‌ونزدیکان خویش قسمت کرد و بایشان داد. **ابوذرغفاری** را مهمانی رسید، بآن مهمان گفت که: این ساعت مرا عذری است که بیرون نتوانم شد. تو بفلان جایگه شو که شتران من ایستاده‌اند، یکی نیکوترفربه‌تر بیار، تا خرج کنیم. آن مهمان رفت و یکی ضعیف‌ترِ نزارتر بیاورد. **ابوذر** گفت: این‌چه بود که کردی؟ که‌آن نزارتر آوردی، وفرمان‌من نبردی؟ گفت: آن فربه‌ترِ نیکوتر از آن نیاوردم تاروزحاجتت بود که حاجت ازین مهم‌تر افتد. **ابوذر** گفت: «حاجت من این است که با من در خاکست، ومهم من این است که در گوربامن قرین است.» این‌چنین است! وبرسرِ این آنست که ربّ‌العالمین گفت: «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».

در آثاربیارند که‌سائلی بردر **ربیع خثیم** باستاد. **ربیع** گفت: اَطعموه سُکَّراً، او را شکر دهید. گفتند: یا **ربیع** اورا شکر چه بکارآید؟ او را طعام و خوردنی باید. **ربیع** گفت: «وَ یحکم! اَطعموه سکراً فانّ‌الرَّبیعَ یُحبُّ السُّکَّرَ وربّ‌العالمین یقول: «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».

و یُقال اَحضرَ ذات یومٍ دارَهُ مجنوناً واَمر اَن یُتَّخذ له فالوذجاً من‌السّکر الأبیض. فقیل‌له: و کیف‌یدری هذا المجنون‌انّه اُتُّخذمن‌السُّکَّرِ الأبیضِ؟ فقال: هوَ

لایدری ولکن ربّه یدری. و رُوِیَ انّ **ابن‌عمر** کان یهوی جاریةً فاشتراها و اَعتقها، فقیل له، هوَیْتَها فاشتریتَها ثمّ اعتقتَها قبل ان تُصیب منها؟ فقرأ هٰذه الآیة: «لن تنالوا البرَّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».

آورده‌اند که **زبیده مادر جعفر**(۱) مصحفی ساخته بود، نود پاره، همه بزر نبشته، آنکه مجلّدها زرکرده مرصّع بجواهر، روزی از آن مصحف میخواند بااین آیت رسید: «لن تنالوا البر حتّی تنفقوا مما تحبّون» آن دروی اثر کرد گفت: من ازمال وملک خویش هیچیز دوست‌تر ازین مصحف ندارم، آنکه‌زرگران وجوهریان رابخواند تاآن بر گرفتند وبفروختند ودروجه‌آن‌عمارتها نهاد ازحوضها ومصنعها که در بادیه فرمود.

«لَن تنالوا البرَّ»ـ اشتقاق «بِرّ» از «بَرّ» است، وبَرّ جای فراخ است وزمین گشاده، ومؤمنان راباآن ابرار خوانند که دلها شان فراخ‌است وسینها گشاده، بحکم این آیت که گفت: «فمَن یُرِدِاللهُ اَن یَهدیَه یَشرحْ صدرَه للاسلام»، وکافران را ضدّ این گفت: «ومَن یُرِدْ اَن یضلّه یجعل صدرَه ضَیّقاً حرجاً». وازین‌جا بود که **ابوذر غفاری** (رض) از **مصطفی** (ص) پرسید که «بِرّ» چیست؟ جواب داد: «لیس البرّ اَن تُولّوا وجوهکم ...» الآیة. ازبهرآنکه درین‌آیت افعال خیر و مکارم اخلاق فراخ بگفت وفراوان برداد، پس معنی‌برّ توسّع است درافعال خیر، وخدای عزّوجلّ خود را «برّ» خواند وبنده را «برّ» نام نهاد اکنون «برّ» بنده باخدا آنست که ویرا مطیع وفرمان بردارست، وبرّ خدا با بنده‌آنست که بروی نیکو کاراست ونوازنده و روزی گمارست.

گفته‌اند که برّ برسه معاملت است: یکی باخدا درمعنی عبادت کردن و ویرا

---

(۱) منظور «امجعفر» است که کنیهٔ زبیده زوجهٔ هارون‌الرشید میباشد.

پرستیدن، و الیه الاشارة بقوله(ص) «لایزید فی العمر الّا البرّ، وانّ الرّجل لیحرم الرّزق بالذّنب یُصیبه» . دیگر باقرابت و نزدیکان خویش درمعنی پیوستن بایشان، وشناختن حق ایشان . و الیه الاشارة بقوله(ص) : « دخلتُ الجنّة فسمعتُ فیها قراءةً فقلت من هذا ؟ قالوا **حارثة بن نعمان**، کذلکم البرّ، کذلکم البرّ، و کان ابرّ النّاس باُمّه . » قال: «وانّ من اَبرّ البرّ صلةُ الرّجل اهل وُدّ اَبیه بعد اَن یُوَلّیٰ » . سدیگر با اجنبیان در معنی انصاف دادن ایشان، وشفقتِ اسلام نمودن برایشان، وخوش داشتن خلق در صحبت ایشان، و الیه الاشارة بقوله(ص) : « البرّ شیء هَیّن، وجه طلِق ولسان لیّنٌ » .

« وما تُنفقوا مِن شیءٍ » ـ یعنی من صدقةٍ « فانّ اللّٰه به علیمٌ » عالمٌ بنیّا تکم فیُجازیکم(۱) علیه .

قوله تعالی : « کلّ الطّعام کان حِلّاً لِبَنی اسرائیل» ـ جهودان بر **مصطفی** (ص) منکر بودند که گوشت اشتر بحلال داشت ومیخورد . گفتند : این بر **ابراهیم** (ع) حرام بود، دین **ابراهیم** این بود، ودر **تورات** چنین خواندیم. چونست که **محمد** (ص) در تحلیل گوشت شتر مخالفت دین **ابراهیم** میکند ؟ ربّ العالمین آن جهودان را درین آیت دروغزن کرد، وبیان کرد که گوشت شتر بر **ابراهیم** وبرفرزندان اوحلال بود، تاآنکه **یعقوب** (ع) برخودحرام کرد. پس علماء را اختلاف است که **یعقوب** چرا برخود حرام کرد ؟ گفته‌اند که : ویرا بیماری رسید که درآن بیماری گوشت شتروشیر شتر ویرا ناسازگار بود . پس دفع مضرّت را بگذاشت خوردنِ آن، وبرخود حرام کرد نه تحریم شرعی را . **ابن عباس وحسن** گفتند : **یعقوب** راعلّتِ عِرق النساء پدید آمد، نذر کرد که اگرخدای تعالیٰ ویرا ازآن علّت شفا دهد آن طعامی که دوست‌تردارد، خوردنِ آن بگذارد وبرخودحرام کند تقرّباً الی اللّٰه عزّوجلّ. پس گوشت و شیر شتر بر خودحرام کرد وفاءِ نذرخویش را . **ضحاك** گفت : سبب این عارض که یعقوب را رسید آن بود که قصد **بیت المقدس** داشت نذر کرد که اگر تندرست، بی‌عیبی و رنجی به

(۱) نسخه : ثم یجازیکم .

بیت‌المقدس فرود آید آخرترین فرزندان قربان کند خدایرا عزّوجلّ . پس فریشته‌ای براه وی آمد وازوی مصارعت خواست . **یعقوب** (ع) اجابت کرد ، ساعتی درهم آویختند آنگه فریشته دست بر کوشتِ ران **یعقوب** زد از آن علت عرق‌النّساء پیدا شد . آنگه گفت با **یعقوب** : این بآن کردم تا تو تندرست در **بیت‌المقدس** نروی ، تافرزندت قربان نباید کرد بحکمِ نذرخویش . پس رفت ودربیت‌المقدس شدوفراموش کرد آنچه فریشته ویرا گفته بود . قصد ذَبح فرزند کرد . فریشته‌ای آمد و گفت : یا **یعقوب** تو ازنذرخویش بیرون‌آمدی ومخرج پیدا شد ، لاسبیلَ لك الیٰ ولدک . آنگه گفت: « لئن‌شفانیَ‌اللّهُ لحَرَّمتُ علی نفسی‌لحومَ الاِبِلِ‌و اَلبانَها» . و رُوی « انّه‌قال لئن‌شفاه‌اللّه لحرَّم علی‌نفسه العروقَ اوطعاماً فیه عِرقٌ . فجعل بنوه بعدذلك یتبَعون(۱) العروق و یُخرجونها من‌اللّحم » . پس جهودان بوی اقتدا کردند ، و آنچه **یعقوب** برخود حرام کرد ایشان‌برخود محرّم داشتند .آنگه دعویٰ کردند که این تحریم در **تورات** است . ربّ‌العالمین‌ایشان‌را دروغ‌زن کرد ، گفت :« قُل فَأتوا بِالتّورٰیة فَاتلوها اِن کنتم صادقین » .

اگر کسی گوید چونست که در آن آیت پیش « انّ‌الّذین کفروابعد ایمانهم » گفت ، و در اینجای «انّ‌الّذین کفروا وماتوا» صفتِ جهودان وذمّ ایشان کرد ؟ پس آیت « لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون » که حدیث مؤمنان و ذکر انفاق ایشان است درآن پیوست ؟ آنگه دیگرباره بذمّ جهودان باز گشت ، برعقب گفت : « کلُّ الطّعام کان حِلاًّ لِبنی‌اسرائیل ». یعنی که « لن تنالوا البرّ . . .» درمیان این دوقصه چه لائق‌است ؟ جواب آنست که : ربّ‌العالمین درآن دوآیت ذمّ جهودان کرد ، وهزینهٔ ایشان باطل کرد . یعنی که آن هزینهٔ ایشان با کفر است وطاعت با کفر مقبول نبوَد . پس‌خطاب بامؤمنان گردانید که انفاق شما نه چون انفاق ایشان است ، ازشما پذیریم وقبول کنیم ، چون باین‌شرط باشد که فرمودیم . و آنچه بشرط

(۱) نسخه : یتتبعون

خویش باشد من که خداوندم خود دانم وجزا دهم. این است که گفت: « فَاِنّ‌اللّٰه به علیم ». آنکه باز بترتیب آیت پیش بازشد وتمامی ذمّ جهودان گفت:

« فَمنِ افتریٰ علی‌اللّٰه الکَذِبَ » ـ این همچنانست که جای دیگر گفت: « ومَن‌اظلم ممّن افتری علی‌اللّٰه کذباً ». و « انّما یفتری الکذب الّذین لایؤمنون بآیات‌اللّٰه » و « اَفتریٰ علی‌اللّٰه کذباً ام به جِنَّةٌ » و « وَیومَ‌القیامة تری الّذین کذبوا علی‌اللّٰه وجوههم مُسوَدَّةٌ ». گفته‌اند که: دروغ بردوقسم‌است: یکی آنکه ازبرِخویش سخنی اختراع کند که آن راهیچ اصل نبود. دیگرقسم آنست که: درسخنی‌زیادت آرد یا ازرُمت وقاعدهٔ خویش‌بگرداند، وآنرا اصلی‌باشد. این هردوقسم ناپسندیده و نشان نفاق است. **مصطفی** (ص) گفت: « دروغ بابی است از ابواب نفاق ». و فرمود: چنان دیدم که مردی مرا گفتی: « برخیز »، برخاستم. دو مرد را دیدم، یکی برپای ویکی نشسته. او که برپای بود آهنی کژ در دهنِ این نشسته افکنده ویک گوشهٔ دهن‌وی میکشید تا ببردوش. ودیگرجانب هم چنین، پس هردوطرف باهم‌می‌شد، ودیگرباره قلاب درمی‌افکند. گفتم‌این چیست؟ گفتند: این دروغ‌زنی است، هم این عذاب میکنند ویرا در گور تابقیامت. **میمون‌بن‌ابی‌شبیب** می گفت: نامه‌ای می‌نبشتم کلمه‌ای فراز آمد که اگر بنویسم آراسته شود لیکن دروغ بود، عزم کردم که ننویسم. هاتفی آواز داد که: « یُثَبِّت‌اللّٰه الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة ». وَصحّ عن‌النّبی(ص) انّه قال: « ویل لمن‌یحدّث فیکذب لِیَضحکَ‌به القومَ، ویل له! ویل‌له!» وقال: « کَبُرَتْ خیانةً ان تُحدّث اخاك حدیثاً، هو لك مصدِّق، وانت به کاذب »

اهل معانی گفتند که دروغ‌ازآن حرام است که دل‌ازآن می‌تباه شود وتاریك می گردد، امّا اگربدروغ حاجت افتدوبرقصد مصلحت گوید، وآن را نیز کارِه بود پس حرام نباشد. وازآن دردل هیچ تاریکی و کژی نیاید، نه‌بینی که اگرمسلمانی

از ظالمی بگریزد نه رواست که بوی راه نمونی کند، بل که دروغ اینجا واجب است اگر خلاص مسلمانی درآنست، ورسول(ص) خدا رخصت دادست بدروغ گفتن در سه جایگه: یکی درحرب که عزم خویش باخصم راست نتوان گفتن، دیگر درصلح دادن میان دو کس، سدیگر کسی که دو زن دارد، با هریکی گوید که ترا دوستر دارم. وبزرگان دین چون حاجت افتادی بدروغ گفتن مصلحتی را، تاتوانستندی از دروغ پرهیز کردندی وسخن بامعاریض گردانیدندی. چنانکه **مطرف** درنزدیک امیری شد، امیر گفت: چرا کمتر آئی بنزدیک ما؟ جواب داد که تا ازنزدیک امیر برفتم پهلو از زمین برنگرفته‌ام الّا آنچه خدای نیرو داده است. امیرپنداشت که اوبیماربوده‌است، وآن سخن درنهاد خویش راست بود. و**شعبی** کنیزک خویش را گفت: اگر کسی مرا طلب کند تو دائره‌ای می‌بر کش، و دست خویش بران نِه و گوی که درین جا نیست. و **معاذجبل**(رض) عامل **عمر** بود چون از عمل بـاز آمد عیال او گفت: ما را چه آوردی؟ **معاذ** گفت: نگهبانی بامن‌بود چیزی نتوانستم آورد، یعنی که خداوند عزّوجل بامن بود. زن او پنداشت که **عمر** بروی مُشرفی گماشته بود، پس بخانهٔ **عمر** شدآن زن وعتاب کرد، و گفت: **معاذ** امین **رسول‌خدا** (ص) بود وامین **بوبکر**. چونست که تو باوی مشرفی فرستادی؟ **عمر** **معاذ** (رض) را بخواند و از وی پرسید که این زن چیست که میگوید. **معاذ** معلوم وی کرد آنچه که گفته بود. آنگه **عمر** بخندید و باوی نیکوئی کرد.

« فمن افتریٰ علی‌الله الکذِب » - یعنی بِإضافة هذاالتحریم الی‌الله تعالی‌علی **ابراهیم** فی‌التورٰیة، « من بعد ذٰلِك » - ای من‌بعد ظهورالحجّة بِانّ التحریم انّما کان من جهة **یعقوب**، « فاُولٰئک هم الظّالمون ».

قوله: « قل صدق‌الله » - ای اعتقِدْ وَ اَخبر اَنّ ذٰلك من قول‌الله وهو صادق. میگوید: یا**محمد**! اعتقاد کن وقوم را خبرده که این‌بیان که رفت از قول‌خداست،

وخدا بهرچه گفت وخبرداد راست گویست ، راست دان ، پاك دان ، همه‌دان . جای دیگر گفت : « ومَن اصدقُ من‌الله حدیثاً » و « من‌اصدق من‌الله قیلاً » آن کیست که راست‌سخن‌تر ، راست گوی‌تر از خدای است ؟

« فَاتّبِعوا ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً » ـ اشتقاق ملّت از أمللتُ الکتابَ است . وملّت ودین دونام‌اند آن شرع را که خدای عزّوجلّ نهاد میان بندگان برزبان انبیاء ، تا بآن شرع بثواب آن جهانی رسند . اهل معانی گفتند : این شرع را دو طرف است : یک طرف باحق‌دارد جَلَّ جلاله ، ویک طرف بابنده . امّا آنچه باحق دارد راه‌نمونی وی است بفرستادن پیغامبران ، ودعوت ایشان ، و فروفرستادن کتاب است ، وبیان امرونهی واثبات حجّت‌در آن . وآنچه به بنده تعلّق دارد اجابت‌دعوت پیغامبران است و امتثال اوامر ونواهی . پس آن طرف که باحق دارد « ملت » گویند ، وآن طرف که با بنده دارد « دین » گویند .

« فَاتّبِعوا ملّةَ ابراهیم حنیفاً وما کانَ من‌المشرکین » ـ این جواب ایشان است که بدعویٰ گفتند که دین ما دین **ابراهیم** است . ربّ‌العالمین گفت که دین‌شما دین **ابراهیم** نیست ، که شما مشرکانید و**ابراهیم** هرگزمشرک نبود .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « لن تنالوا البر حتّی تنفقوا ممّا تحبّون » ـ مَنْ انفق محبوبه من‌الدنیا وجد مطلوبه من‌المولیٰ . ومن انفق الدّنیا والعقبیٰ وجدالحقّ تعالیٰ ، وشتّان مابینهما . یکی‌مال‌باخت‌دردنیابِرّالله رسید ، یکی‌ثواب باخت ودرعقبی‌بوصل‌الله‌رسید . هرکه امروز بمال وجاه بماند فردا از نازو نعمت درماند ، وهرکه فردا باناز ونعمت بماند ، از راز ولی‌نعمت بازماند .

بهرج ازراه باز افتی، چه کفر آن حرف وچه ایمان
بهرج ازدوست وامانی، چه زشت آن نقش وچه زیبا

«حتی تنفقوا ممّا تحبّون» ـ «مِن» تبعیض درسخن آورد. میگوید: اگر بعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری ببرّ مولی رسی، دلیل کند که اگر همه هزینه کنی بقرب مولیٰ رسی. ای بیچاره چون میدانی که ببرّ او می‌نرسی تا آنچه دوست داری ندهی، پس چه طمع داری که ببارّ رسی بااین همه غوغا و سودا که در سر داری؟!

تا تو را دامن گیرَد گفتار هر تردامنی
سفبهٔ سودای خویشی جزحجاب ره نه‌ای

گفته‌اند: انفاق برسه رتبت‌است: اوّل سخا، دیگر جود، سدیگر ایثار. صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد، صاحب جود بیشتر دهد وقدری ضرورت خود را بگذارد، وصاحب ایثار همه بدهد و خود را وعیال را بخدا ورسول سپارد. و این رتبت **صدیق اکبر**ست کههرچه داشت بدادودر راه حق‌هزینه کرد، وفی ذلك مارُوی «انّ **عمر بن الخطاب** قال: امرَنا **رسول‌الله** (ص) ان نتصدق، فوافَق ذلك مالاً کان عندی، فقلتُ الیوم‌اسبِق **ابابکر** اِن‌سبقته، فجِئت‌بنصف مالی. فقال **رسول‌الله** (ص) ماذا ابقیت‌لاهلك؟فقلتُ‌مثله. و اَتیٰ **ابوبکر** بکلّ ماعنده. فقال‌یا **ابابکر** ماذا ابقیت لاهلک؟ فقال: «اللهَ ورسوله» فقلت لاُاسابقک الی شیء ابداً.» آنروز که **مصطفی** (ص) یاران رابرصدقه داشت وازایشان درراه حق‌انفاق خواست، **عمر** گفت آنروز مرا مالی جمع شده بود، باخود گفتم اگرمن روزی بر **ابوبکر** پیشی‌خواهم برد امروز آن روزست که من بروی پیشی برم. یک نیمه از آن مال برداشتم و بحضرت نبوی‌بردم. **مصطفی**(ص) گفت: عیال وزیردستان را چه گذاشتی یا **عمر**؟ **عمر** گفت: چندان که آوردم ایشان را بگذاشتم. گفت از آن پس **بوبکر** را دیدم

کـه هرچه داشت همه آورده بـود ، وخود را وعیال را هیچیزی بنگذاشته بود ، و **مصطفی** (ص) ویرا میگوید : اهل وعیال راچه بگذاشتی ؟ و **بو بکر** می گوید« خدا و رسول او ، » پس **عمر** گفت : یا **ابا بکر** ! هرگز تامن باشم بتو نرسم .

آورده‌اند که روزی **عمر** درخانهٔ **بو بکر** شد . اهل‌بیتِ ویرا گفت که **بو بکر** بشب چه کند ؟ مگر نمازفراوان کند ، وتسبیح وتهلیل بسیار گوید ؟ ایشان گفتند نه که‌وی نمازبسیار نکند وآوازی ندهد · لکن‌همه شب درپس زانونشسته ، چون وقت سحر باشد نفسی برآرد که ازآن نفس وی همه‌خانه بوی جگرسوخته بگیرد .

گفتم : چه نهم پیش دو زلف تـو نثـار
گـر هیچ بنزد چاکـر آئی یک‌بـار
پیشت بنهم این جـگر سوخته زار
کایـد جـگر سوخته بـا مشک بـکار

عمر آهی سرد برکشید ، گفت : اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و تهلیل فراوان بودی من‌نیز کردمی ، امّا سوختن جگر رادرمان ندانم .

« وما تنفقوا من شیء فَاِنّ‌الله به علیم » ــ یکی هزینه کند چشم بر پاداش و عوض نهاده ، یکی دل در دفعِ مضرّت وبگردانیدن آفت بسته ، یکی بآن کند که الله می‌داند ومی‌بیند ، که خود می گوید : « فانّ‌الله به علیم » و انشدوا فی‌معناه :

یَهْتَزّ لِلمَعْرُوفِ فِی طلبِ الـعُلیٰ لِیُذکَرَ یَوْماً عِندَ سَلمیٰ شما ئِلُه

« کلُّ الطّعام کانَ حِلّاً لبنی‌اسرائیل » الآیة . . . گفته‌اند که : درین آیت بیان شرف وفضیلت پیغامبرماست **محمد**(ص) بر **یعقوب** (ع) ، که **یعقوب** طعامی حلال برخود حرام کرد ، وآن حرام بروی مقرّر کردند و ویرا درآن تحریم بگذاشتند . و**محمد**(ص) **ماریهٔ قبطیه** راکه برخود حرام کرد ، او را درآن تحریم بنگذاشتند ؛

وآن گشاده بروی بسته نکردند، وتحلّة أیمان ویرا پدید کردند، چنانکه گفت عزّ اسمه: «قد فرض الله لکم تحلّة أیمانکم».

وجهی دیگر گفته‌اند که **بنی‌اسرائیل** کاری درخود گرفتند، والتزام نمودند آنرا که دراصل شریعت نه‌طاعت بود، پس وفاءآن ایشان را لازم آمد، وبا ایشان تشدید رفت، تاکار برایشان دشخوار شد. واین درخبر است که **مصطفی**(ص) گفت: «انّ بنی‌اسرائیل شدّدوا علی انفسهم فشدّدالله علیهم». پس نوبت که باین امّت‌رسید آن تشدید بایشان نرفت، و فضیلت وشرف **مصطفی** (ص) را کار برایشان آسان بر گرفتند. وآن چنان نذر که در مباحات رودآن را خود حکمی ننهادند، و وفاء آن الزام نکردند. آن وجه اوّل‌تفضیل **مصطفی** (ص) بر **یعقوب** (ع)است واین‌وجه دوم تفضیلِ امّت **محمد**(ص) بر **بنی‌اسرائیل**.

۱۸ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»، اول خانه‌ای کـه برزمین نهادند مردمان را، «لَلَّذِي بِبَكَّةَ» این‌است که به **مکة**، «مُبَارَكاً» برکت کرده درآن، «وَ هُدىً لِلْعَالَمِينَ (۹۶)» ونشانی ساخته جهانیان را.

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» درآن خانه نشانهائی است پیدا روشن، «مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ» فرودآمدن گاه ونشستنگاه **ابراهیم**، «وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً». وهر که درآن‌خانه شد، ایمن گشت. «وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ» وخدایراست برمردمان، «حِجُّ الْبَيْتِ» قصد و زیارت خانه، «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» هر که تواند که بآن راهی برد، «وَ مَنْ كَفَرَ» وهر که کافر شد(۱)، «فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)» خدای بی‌نیاز است از همهٔ جهانیـان.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» بگوی‌ای‌خوانندگان **تورات** «لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ»

(۱) نسخه: شود

چرا می کافر شوید بسخنان خدای (که در **تورات** می‌خوانید)؟ «وَاللّهُ شَهِيدٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۹۸)» خدا گواه است ودانا بآنچه میکنید.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» بگو: ای خوانندگان **تورات**، «لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ» چرا می‌باز گردانید از راه خدای؟ «مَنْ آمَنَ» آنکس که بگروید. «تَبْغُونَهَا عِوَجاً» عیب و کژی می‌جوئید راهی را که خدای راست نهاد؟ «وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ» وشما خود گواهان که چنین است، «وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹)» وخدای نا آگاه نیست از آنچه میکنید!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً» اگر فرمان برید گروهی را، «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» ازخوانندگان اهل **تورات**، «يَرُدُّوكُمْ» باپس آرند شمارا، «بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» پس گرویدن شما، «كَافِرِينَ (۱۰۰)» تا کافران باشید (۱).

«وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ» و چون کافر شوید پس ایمان، «وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّهِ» وشما آنید که برشما میخوانند سخنان‌خدای، «وَفِيكُمْ رَسُولُهُ» و درمیان شما رسول وی، «وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّهِ» وهر که دست درخدای زند، «فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)» اوست که راه نمودند ویرا براه درست راست.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» - **مجاهد** گفت: مسلمانان وجهودان در کارقبله‌سخن گفتند، وتفاخر کردند هر کس‌ازیشان‌بقبلهٔ‌خویش. جهودان گفتند: **بیت‌المقدس** فاضلتر وشریفتر، وقبله آن است که مهاجَر انبیاست درزمین مقدسه. مسلمانان گفتند: قِبله **کعبه** است و**کعبه** شریفتر وعظیم‌تر ونزدیك‌خدا بزرگوارتر

(۱) نسخه: تا کافر بید

و دوستر ازهمهٔ روی زمین ، فـأنزل‌الله عزّوجلّ : « انّ اوّل بیتٍ وُضع للناس » ایشان درین منازعت بودند که ربّ‌العالمین تفضیل **کعبه** را این آیت فرستاد.

فصل فی فضائل مکة

اکنون پیش ازآنکه درتفسیر ومعانی خوض کنیم ، ازفضائل **مکه** و خصائص **کعبه** طـرفی بر گوئیم ، هم ازکتاب خدا عزّاسمه ، وهم از سنّت **مصطفی** (ص) : قال‌الله : «جعَل‌الله الکعبةَ البیتَ الحرام قیاماً للنّاس » و « و اِذجعلنَا البیت مثابةً للنّاس وَامناً » و « و اِذیرفع‌ابراهیمُ القواعدَ من‌البیت واسماعیل . » و «طَهِر بیتیَ للطّائفین » و « انّما اُمِرت اَن اعبُد ربَّ هٰذه البلدة الّتی حرّمها . » و « ربِ اجعل هـذا البلد اٰمناً .» وَ « واِذبوَّ أنا لِابراهیم‌مکانَ البیت . » «وَلـیَطّوّفوا بالبیت العتیق» و « فاذ کرواالله عندالمسجد الحرام .» و « اَجعلتم سقایة الحاجّ وعِمارةَ المسجدالحرام . »و «انَّ الصّفا و المرْوةَ من شعائرالله» و « واَذِنْ فی‌النّاس بِالحجّ یأتو ک رجالاً ... » الی غیرذٰلك من‌الآیات الدّالّة علی شرفها وفضلها . این‌آیات هریکی بروجهی دلالت کند برشرف کعبه و فضیلت‌آن ، وبزر گواری و کرامت‌آن نزدیک خداوند عزّوجلّ . آن‌ را عتیق‌خواند ، وعتیق کریم‌است‌وازدعوی‌جبّاران‌آزاد ؛ یعنی که : بزر گوارست‌آن‌خانه بنزدیک خداوند عزّوجلّ ، وآزاد است ، که هر گز هیچ جبار سر کش دعوی درآن نکرد و قصدآن نکرد . مسجد حرام‌خواند وشهرحرام وبیت‌حرام ، یعنی که باآزرم است ، وباشکوه ، وباوَقار . باز گشتن گاه جهانیـان و جای امن ایشان ، ونزول گاه انبیاء ومستقرّ دوستان ، منبع نبوّت ورسالت ومهبِط وحی و**قرآن**.

واز دلائل سنّت برشرف آن بُقعت‌آنست که : **مصطفی** (ص) گفت‌آنکه که بـر **خروره**(۱) بیستاد : « والله انّی لَاَعلم انّكِ اُحبُّ البلادالی‌الله و احبُّ الارض الی‌الله، ولولاانّ المشر کین اخرجو نی‌منكِ ماخرجت». وقال(ص) : «انّ الارض دُحیتْ

(۱) خرورة ، موضع کان به سوق‌مکة بین‌الصفا والمروة (مجمع)

من **مکة**، وأوّل من طاف بالبیت الملائکة» و «ما من نبیّ هرب من قومه الی الله الّا هرب الی **الکعبة**، یعبدالله فیها حتّی یموت» و «انّ قبر نوح وهود وشعیب وصالح فیمابین زمزم والمقام» و «انّ حول الکعبة لَقبور ثلاثمائة نبیّ» و «انّ بین الرّکن الیمانی الی الأسود لَقبر سبعین نبیاً، وانّ بین الصّفا و المروة لقبر سبعین الف نبیّ» و رُوی: «ان **اسماعیل بن ابراهیم** (ع) شکا الی ربّه حَرّ **مکة**، فأوحی الله الیه انّی افتح علیك باباً من الجنّة فی الحجر، یجری علیك الرّیحُ والرَّوح الی یوم القیامة»، وقال (ص): «انّ مابین الرّکن الیمانی والرّکن الأسود روضةٌ من ریاض الجنّة، ومامن احد یدعوالله عندالرّکن الأسود و عندالرّکن الیمانی وعند المیزاب الّا استجاب الله له الدّعاء.» و قال: «مَن نظر الی البیت ایماناً و احتساباً غفرالله له ماتقدّم من ذنبه وما تَأخّر» و «من صلّیٰ خلف المقام رکعتین غُفر له، ویُحشر فی الآمنین یوم القیامة» و «من صبر علی حَرّ **مکة** ساعة من النّهار تباعدتْ منه النّار مسیرة خمسمائة عام.» وقال (ص): «**الحجون و البقیع** یُؤخذ باطرافهما ویُنشران فی الجنّة وهما مقربا **مکة والمدینة**». و قال علیه السلام: «انّ **الرکن** و **المقام** یأتیان یوم القیامة کلّ واحد منهما مثل **ابی قبیس** لهما عینان وشفتان یشهدان لمن وٰافاهما.»

وقال **وهب بن منبه**: مکتوبٌ فی التّورات انّ الله عزّوجلّ یبعث یوم القیامة سبعمائة الف ملك من الملائکة المقرّبین بِیَد کلّ واحد منهم سلسلة من ذهب الی البیت الحرام، فیقال لهم اذهبوا الی البیت الحرام فزُمّوه بهذه السلاسل ثم قوّدوه الی المحشر، فیأتونه، فیزُمّونه بسبعمائة الف سلسلة من ذهب ثم یمدّونه، وملكٌ ینادی: یا کعبة الله سیری! فتقول لستُ بسائرة حتی اُعطی سُؤلی، فیُنادی ملك من جوّ السّماء: «سلی». فتقول الکعبة: «یاربِّ! شَفِّعنی فی جیرتی الّذین دُفنوا حولی من المؤمنین» فیقول الله سبحانه: «قد اعطیتك سُؤلك» قال: فَیُحشر موتی **مکة** من قبورهم بیضَ الوجوه کلّهم مُحرِمین، مجتمعین، یلبّون. ثم تقول الملائکة: سیری یا کعبة الله. فتقول: «لست بسائرة حتّی اُعطیٰ سُؤلی.» فیُنادی

ملکٌ من جوّ السّماء : «سلی ، تُعطیٰ» . فتقول الکعبة : «یاربّ ! عبادك المذنبون الّذین وفدوا الیّ من کلّ فجّ عمیق شَعثاً غبراً قد ترکوا الأهلین والاولاد ، وخرجوا اشوقاً الیّ ، زائرین ، طائفین ، حتی قضَوا مناسکهم کما امرتَهم ، فأسألك ان تُؤمنهم من الفزع الاکبر ، فتشفّعنی فیهم و تجمعهم حولی .» فیُنادی الملك : «انّ منهم من ارتکب الذّنوب و اَصرّ علی الکبائر حتّی وجبت له النّارُ .» فتقول الکعبة : «انما اسألك الشّفاعة لأهل الذّنوب العظام !» فیقول اللّٰه تعالیٰ : «قد شفَّعْتُك فیهم و أُعطیتك سُؤلك .» فیُنادی منادٍ من جوّ السّماء اَلاَمن زار الکعبة فلیعتزل من بین النّاس ، فیعتزلون ، فیجمعهم اللّٰه حول البیت الحرام بیض الوجوه ، آمنین من النّار ، یطوفون و یلبّون . ثمّ ینادی ملك من جوّ السّماء : «اَلا یا کعبة اللّٰه سیری !» فتقول الکعبة : «لبّیك ، لبّیك ! والخیر فی یدیك ، لبّیك لاشریك لك ، لبّیك ! انّ الحمد والنعمة لك ، و الملك لك ، لاشریك لك !» ثمّ یمدّونها الی المحشر .

«انّ اوّل بیتٍ وُضع للنّاس» - علماء را اختلاف است درمعنی این آیت . روایت کنند از **علی** علیه‌السلام که گفت : «هو اوّل بیت وُضع للنّاس مبارکاً وهدی للعالمین» میگوید : اوّل خانه که درآن برکت کردند ونشانی ساختند جهانیان را ، تاآن را زیارت کنند وقبلهٔ خود سازند ، وخدایرا درآن عبادت کنند ، آنست که به «**بکة**» . **ابن عباس** ، **کلبی** ، و**حسن** همین تفسیر کردند ، قالوا : «هواوّل بیت وُضع للنّاس یحجّون الیه ویُعبَداللّٰه فیه .» برین قول «بیت» بمعنی مسجد است کقوله : «اَنْ تَبَوَّا لِقومِکما بمصرَبیوتاً» ای مساجدَ . و کقوله تعالی : «فی بیوت اذن اللّٰه ان تُرفَع ویُذکرفیهَااسمُه» یعنی المساجدَ .

و **ابوذر** از **مصطفی** (ص) پرسید که : اوّل مسجد که مردمان را نهادند در روی زمین کدام است ؟ **مصطفی** (ص) گفت : «**مسجد حرام**» . **ابوذر** گفت : «و بعد ازآن کدام ؟» **مصطفی** (ص) گفت : «بعداز آن **مسجداقصی**» . گفت : میان آن هردو چند زمان بود ؟ **مصطفی** (ص) گفت : چهل سال . آنکه گفت :

« حیثما ادرکتكَ الصلوةُ فصَلِّ فانّه مسجد .» قومی گفتند : اعتبار این اوّلیّت بزمان است ، نه‌بشرف‌ومنزلت ؛ یعنی: هواول بیت ظهرعلی وجه‌الماء عندخلق السّماء والارض، خلقه‌الله قبل‌الأرض بألفی‌عامٍ ، وکان زَبدةً بیضاء علی‌الماء ، فدُحِیتِ الارضُ من‌تحته .» وقیل : « هواوّل بیت‌بعدالطّوفان » وهوالّذی قال تعالیٰ : «وَ اِذیرفع ابراهیمُ القواعدَ منَ البیت » . وقیل : « هواوّلُ بیت بناهُ آدمُ و اتّخذه قبلةً . وفی ذٰلك مارُوی : انّ‌الله عزّوجلّ انـزل من‌السّماء یاقوتةً من یواقیت الجنّة ، لها بابان من زمرّد اخضر : بابٌ شرقیٌّ و بـابٌ غربیٌّ ، وفیها قنادیل من‌الجنّة فوضعها علی موضعِ البیت ، ثمّ قـال یـاآدم : اِنّی اَهبطْتُ لك بیتاً تطوفُ به کما یطافُ حول عرشی ، وتُصلّی عنده کما یصلّیٰ عند عرشی » .

قـوله « لَلّذی بِبَکّة » _ گفته‌اند : **بکه** نام مسجدست و **مکه** نام حرم . و گفته‌اند : **بکه** خانهٔ کعبه است‌و **مکه** همهٔ شهر . **قریش** آنکه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنبانیدند ، سنگی دیدند سیاه وعظیم از آن اساس که خانه بر آن بـود ، بر آن نبشته بسپیدی هموار : « **بکة** _ **بکة** » از آنست که **بکه** نـام نهادند . و گفته‌اند که : **مکه** و **بکه** هردو یکیست ، همچون لازم و لازبّ . واصل **مکه** ازامتکاک است ، یُقال مَكَّ الفصیلُ ضرعَ اُمِّه وامتـکّه ، اذا امتصّه ، فکأنّه یجمع اهل‌الآفاق ویُؤلّفهم . وسُمّیت بـکّـة لأنّهاتبكّ اعناق الجبابرةِ ـ ای‌تقطعها اذاهَمّوا‌بِها وقیل : لأنّ النّاس یتباکون علیه ای یتزاحمون علیه فی‌الطّواف .

« مبارکاً » _ من‌البرکة ، وهی ثبوت الخیر فی‌الشّیء ثبوتَ الماء فی‌البرکة وسمّیت‌البرکة لثبوت‌الماء فیها .

« وهدیً للعالمینَ » _ آن خانه از خداوند عزّوجلّ راه نمونی‌ست بندگانرا سوی حق ، وشناخت قبلهٔ حق . گفته‌اند که : **کعبه** قبلهٔ اهل‌مسجداست ومسجد قبلهٔ اهل‌حرم ، وجملهٔ حرم قبلهٔ اهل‌زمین .

رُوِیَ: أنّ النّبی (ص) قال: من صلّی فی المسجد الحرام رکعتینِ فکأنّما صلّیٰ فی مسجدی الفَ رکعةٍ، ومن صلّی فی مسجدی صلوةً کانت افضل من الف صلوة فیما سواه من البُلدان. ثم ما اعلم الیومَ علی وجه الارض بلدةً یُرفع فیها من الحسنات بکلّ واحدة منها مائةُ الفِ ما یُرفع من مکّةَ، ثم ما اعلم من بلدةٍ علی وجه الارض انّه یکتب لِمَن صلّیٰ فیها رکعتین واحدةً بمائة الف صلوة ما یُکتبُ بمکّةَ، وما اعلم من بلدة علی وجه الارض یُتصدّق فیها بدرهم واحد یُکتبُ له الفُ درهم ما یُکتب بمکّةَ، وما اعلم علی وجه الأرض بلدةً فیها شراب الابرار الّا **زمزم** وهی بمکّة، وما اعلم علی وجه الارض مصلّی الاخیار الّا بمکّة. وما اعلم علی وجه الارض بلدةً اِن احدٌ یمشی فیها مشیاً یکون مشیته تلک تکفیراً لخطایاه وانحطاطاً لذنوبه، کما یُحطّ الورقُ من الشّجرة الا بمکّة.

قوله: «فیه آیاتٌ بیّناتٌ.» ـ در آن خانه نشانهای روشن است. آنکه برعقب آن نشانها را تفسیر کرد:

«مقامُ ابراهیمَ» ـ گفته‌اند که: همهٔ مسجد هم **کعبه** وهم جزاز آن مقام **ابراهیم** (ع) است. ودرسیاق این آیت این وجه مستقیم تراست. و گفته‌اند: مقام **ابراهیم** که درین آیت نامزد است، آن سنگ است که اکنون هنوز بجای است، دو قدم درو نشسته، یکی چپ ویکی راست، که فرا پیش خانه نهاده‌اند برابر مشرق، و پوشیده می‌دارند درحقّه وغلاف وطیب. وازین وجه است قراءت آنکس که خواند: «فیه آیةٌ بیّنة» علی التّوحید.

وقصّهٔ مقام **ابراهیم** وبدوِ کارِ او آن است که: از **ابن عباس** روایت کردند. گفت: **ابراهیم**، **اسمعیل** و **هاجر** را به **مکه** برد و آنجا بنشاند. روزگاری برآمد، تا **جرهمیان** با یشان فرو آمدند و **اسمعیل** زن خواست از **جرهم**، ومادروی **هاجر** از دنیا رفته، **ابراهیم** آنجا که بود از **ساره** دستوری خواست تا به **مکه** شود بزیارت ایشان.

ساره شرط کرد وباوی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا باز گردد. **ابراهیم**(ع)آمد و **اسماعیل**(ع) بیرون ازحرم بصید بود. **ابراهیم** گفت: زن **اسماعیل** را: «أینَ صاحبُك؟» شوهرت کجااست؟ جواب داد: «لیس هاهنا، ذهب یتصیّد». این‌جا نیست، بصید رفته است. گفت: هیچ طعامی وشرابی هست که مهمان داری کنی؟ گفت: نه، بنزدیك من نه کس‌است، نه‌طعام! **ابراهیم** گفت: چون شوهرت بازآید سلام بدو رسان وبگوی عتبهٔ در سرای بگردان. این سخن بگفت وباز گشت. پس **اسماعیل** بازآمد وبوی پدرشنید وآن زن قصّه باوی بگفت وپیغام بگزارد. **اسماعیل** وی‌را طلاق داد و زنی دیگرخواست، بعد از روزگاری **ابراهیم** بازآمدهم‌بران‌عهد وپیمان که با**ساره** بسته‌بود. **اسماعیل**بصید بود. گفت: «أینَ صاحبك؟» جواب داد که **اسماعیل** بصید است هم‌اکنون دررسد ان‌شاءالله، فرودآی‌وبیاسای که‌رحمت خدای‌برتوباد. گفت: هیچ توانی که مهمان داری کنی؟ گفت: آری توانم. گوشت‌آورد، وشیرآورد، **ابراهیم** ایشان را دعاگفت و برکت خواست. آنگه گفت: فرودآی تا ترا موی سربشویم وراست کنم. **ابراهیم** فرو نیامد که با **ساره** عهد کرده بود که فرو نیاید. زن **اسماعیل** رفت و آن سنگ بیاورد وسوی راست **ابراهیم** فرونهاد، **ابراهیم** قدم برآن نهاد واثرقدم **ابراهیم** درآن نشست. ویك نیمهٔ سرِوی‌بشست. آنگه سنگ، باسوی چپ برد، و **ابراهیم** قدم دیگر برآن نهاد واثر قدم درآن نشست. ونیمهٔ چپ وی بشست. آنگه گفت: چون‌شوهرت بازآید سلام من برسان، وگوی‌عتبهٔ درِسرایت راست بیستاد نگه‌دار. پس چون **اسماعیل** بازآمد، قصه باوی بگفت واثر هردوقدم وی باونمود. **اسماعیل** گفت: ذاك **ابراهیم** علیه‌السّلام.

رَوی **عبدالله‌بن‌عمر**. قال: سمعتُ رسولَ‌الله یقول: الرّکن و المقام یاقوتتانِ من یاقوت‌الجنّة، طُمس‌نورُهما؛ ولولا ان طُمس‌نورُهما، لَاَضاء بینَ‌المشرق والمغرب.

قوله : « وَمَنْ دَخَلَهُ کان آمناً »این أمن ازدعوت **ابراهیم**(ع) است که گفت : « ربِّ اجْعَلْ هذا بلداً آمناً » **ابراهیم** دعا کرد تا **مکه** حرمی بـود ایمن ، چنانکه هرجائی که گریزد ، ایمن بود که اورا نرنجانند ؛ وهرصید و وحش که درآن شود ایمن رود ، که او را نگیرند ؛ وآهو وسگ هردو بهم بسازند . ربّ‌العالمین آن دعاء وی اجابت کرد ودرآن منّت بر **ابراهیم** وبرجهانیان نهاد و گفت : « اَوَلَم یَروا اَنّا جعلنا حرماً آمناً ویُتخطَّفُ النّاسُ مِن حولهم » . جای دیگر گفت : « مثابةً للنّاس وَ اَمناً » ، و « وآمنهم مِن خوف » . در روزگاری که مشرکان حرم می‌داشتند ، آن را چندان حرمت داشتند که اگر کسی خونی عظیم کردی ودرآن خانه گریختی از ثارِ آن ایمن گشتی ، واکنون هر که اَزحاجّ واز معتمران وزایران با خلاص وباتوبه آنجا درشد ، ازآتش ایمن است .

ابوالنجم الصوفی مردی قرشی بود . گفتا : شبی طواف می کردم ، گفتم یاسیّدی ! تو گفته‌ای « وَمن دخله کان آمناً » هر که درخانهٔ کعبه شود ایمن است ! ازچه چیزایمن است ؟ گفتا : هاتفی آواز داد که : « آمناً من النّار » یعنی ازآتش دوزخ ایمن است . عن **انس بن مالك** قـال : قال رسول‌الله (ص) : من مات فـی احدالحرمین بعثه‌الله من الآمنین .

قوله : « وَ لِلّهِ عَلیَ النّاس حِجُّ البیت » ـ **حمزه** و **علی** و **حفص** حِجّ البیت بکسر « حا » خوانند باقی بفتح خوانند ؛ وبکسر لغت **تمیم** است وبفتح لغت اهل **حجاز** ؛ وفرق آن است که چون بفتح گوئی مصدراست وبکسراسم عمل ، ومعنی « حجّ » قصد است . « ولِلّه علیَ الناس » ـ این لام رالام ایجاب والزام گویند ، یعنی که فرض است و واجب حجّ کردن برمردمان ، یعنی برآن کس که مسلمان باشد وعاقل و بالغ و آزاد ومستطیع ، این پنج شرط است هر که دروی متجمع گردد حجّ بـروی لازم گردد . واولیٰ‌تر آنکه باوجود شرائط ، تقدیم کـنند وتأخیر نیفکنند . لقوله تعـالیٰ

« فاستبقوُا الخیرات » پس اگر تأخیر کند روا باشد، که فریضهٔ حجّ در سنهٔ خمس فرود آمد، و **مصطفی** (ص) تاسنهٔ عشر درتأخیر نهاد، که درسنهٔ سِتّ بیرون آمد بقصد **مکه**، تاعمره کند؛ کافران اورا باز گردانیدند به **حدیبیه**. و درسنهٔ سبع باز آمد وعُمره قضا کرد وحج نکرد، ودر سنهٔ ثمان فتح **مکه** بود و بی‌عذری که بود حج نکرد وبه **مدینه** بازشد، ودر سنهٔ تسع **بو بکر** را امیر کرد برحاجّ و خود نرفت، ودرسنهٔ عشر رفت وحجةالوداع کرد. پس معلوم‌شد که تأخیر درآن رواست. امّا چون تأخیر کند بی‌عذری، برخطر آن بود که بمیرد پیش از اداء حجّ. وآنکه عاصی برالله‌رسد وحجّ‌درتر کهٔ‌اوواجب شود، اگرچه‌وصیت‌نکند، همچون دَینهاوحقّها که از آدِمیان بروی‌بود. **بریده** روایت کرد، گفت: زنی‌پیش **مصطفی**(ص) درآمد گفت: یارسول‌الله اِنّ امّی‌ماتت ولا تَحُجّ، أَفَا حجُّ عنها؟ قال: نعم حجّی عن امّك.» و رَوی **ابن‌عباس** انّ امرأةً من **خثعم** أتت النّبی(ص) فقالت: یارسول‌الله انَّ فریضةالله فی‌الحجّ علی‌عباده ادرکت ابی‌شیخاً کبیراً لایستطیع ان یستمسكَ علی الرّاحلة، أفَاَ حُجُّعنه؟ قال: نعم. قالت: أینفعه ذٰلك؟ قال: نعِم. کمالو کانَ علی ابیكِ دینٌ فقضیتِه نَفعَهُ. این‌دوخبر دلیل‌اند که نیابت درفرض حجّ رواست درحال‌حیات ودرحال‌ممات. امّا درحال حیات شرط آنست که آنکس که ازبهر وی حجّ کنند زمن(۱) باشد، یا پیری سخت‌پیر؛ چنانکه برراحله وراملهٔ آرام نتواند گرفت؛ چنانکه درخبر گفت: « لایستطیع ان یستمسك علی‌الرّاحلة ».

استطاعت‌وقدرت‌وطاقت‌وجهد و وُسع‌بمعنی‌متقارب‌اند. واصل‌الاستطاعةاستدعاء الطّاعة، کأنّ النفس بالقدرة تستدعی طاعةَ الشّیء لها. وآنچه گویند: فلان کس را استطاعت نیست، بردو معنی باشد: یکی نفی قدرت را که خود توانائی ندارد و راه

(۱) الزمانه: العاهة، یقال زمن‌الشخص زمناً فهو زمن، وهو مرض یدوم زماناً طویلا (مجمع)

بآن نبرد . دیگر نفی خفّت را که بروی گران شود و آسان نبود ؛ و هوالمعنی بقوله : «لایستطیعون سمعاً» ای لایستقلّونه ، لأنّهم لایقدرون علیه . واستطاعت عبادت بر قول مجمل سه ضرب است : یکی استطاعت نفسی یعنی که معرفت دارد بعمل ، یا ویرا تمکّن معرفت بود . دیگر استطاعت بدنی یعنی که تندرست بود ، وقوّت وقدرت دارد برادای عمل . سدیگر استطاعت بیرون ازتن است ، وآن وجود آلت است ، یعنی زاد وراحله ومانند آن ، که تحصیلِ عمل بی‌وجود آلت ممکن نشود . وچون این هرسه مجتمع شد ، استطاعتِ تمام حاصل گشت . وآنچه **مصطفی** (ص) گفت : «الاستطاعةُ الزّادُ والرّاحلةُ» اشارت بآن رتبت سوم کرد که بیرون ازتن است . از بهر آنکه قومی پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود وزاد و راحله نبود ، وبشك بودند که فریضهٔ حج برایشان لازم است یا نه ؟ و**مصطفی** (ص) گفت : استطاعت زاد وراحله است ، چون زاد وراحله نبود فریضهٔ حج لازم نیاید . وزاد وراحلة آنست که نفقهٔ خویش بتمامی دارد از رفتن تا بازآمدن ، باسرِعیال وبُقعت خویش ، بیرون از نفقت ایشان که نفقتِ شان بروی لازم باشد ، وبیرون از مسکن وخادم وقضاء دیون .

واز استطاعت آنست که راه آسان وایمن بود بی‌دریای مخطر ، وبی‌راهزن ، و قصد دشمن ، وبی‌مَکس (۱) وخَفارة (۲) ورصد (۳) . رَوی **ابو امامة** قال قال رسول‌الله (ص) : مَن لم یمنعه فی‌الحجّ حاجةٌ او مرضٌ حابسٌ اوسلطانٌ جـائرٌ فمات ، فلیَمُت اِن‌شاء یهودیّاً او نصرانیاً .

قوله تعالی : «ومَن کفر فَاِنّ‌اللّهَ غنیٌّ عنِ‌العالَمینَ» ـ کفر اینجا «جحود» است بقول **ابن‌عباس** وجماعتی ازمفسّران ، ومعنی آنست که هر که دردین حجّ فریضه نبینند برتوانا وترکِ حج معصیت نبینند ازتوانا ، الله غنی است ازجهانیان ، یعنی که تا بداند این جاحد که برخود زیان کرد که جحود آورد نه برالله ، که الله بی‌نیاز است؛

(۱) مکس : خراج وخراج گرفتن و المکس الظلم (قا)
(۲) خفارة : مثلثة ، عهد وپیمان وپناه ومزد ، بدرقگی ونگاهبانی (منتهی‌الارب)
(۳) الرصد : السبع یرصدالوثوب کمین گاه (قا)

ویرا حاجت نیست بطاعت مطیعان وعمل عاملان . بنده اگر عمل کند خود را سود کند که بثواب ونفع آن رسد ؛ و اگرمعصیت کند ، برخود زیان کند که از ثواب درماند .

قوله : « قُل یااهلَ الکتابِ » الآیة . . . ـ اگر کسی سؤال کند که چون است که جهودان و ترسایان اگر بمقتضی کتاب عمل کنند یا نکنند ایشان را **اهل کتاب** گویند ، گاه برسبیل مدح و گاه برسبیل ذَمّ ، و مسلمانان را جز بر طریق مدح **اهل قرآن** نگویند ؟ تا ایمان و عمل نبود این نام برایشان نیوفتد ؟ جواب آنست که : کتاب لفظی مشترك است میان **تورات** که از آسمان فرو آمد ومیان آنچه جهودان درافزودند ونبشتند ، چنانکه ربّ‌العالمین گفت :« یکتبونَ الکتابَ بأیدیهم ثُمَّ یقولون هذا مِن عنداللهِ . » پس ایشان را برسبیل ذمّ بآن دست نبشتهٔ خویش باز خواند ، یعنی که یا اهل کتاب مبدّل مُحرَّف ! و این تحریف وتبدیل بحمدالله‌در**قرآن** نیست . و **قرآن** جزنام خاص آیاتِ منزَّل نیست ، ازین جهت جزبرسبیل مدح وبرمقتضی ایمان کسی را ازاهل **قرآن** نگویند .

قوله :« قُلْ یااهلَ الکتاب لِمَ تکفرونَ بآیاتِالله » این درشأن جهودان آمد که نبوت **محمد**(ص) را منکربودند ، وحجّ کردن را واجب نمی‌دیدند ، وآیات که دروجوب آن فروآمد در کتبِ منزّل نمی‌پذیرفتند . آنکه گفت :

« واللهُ شهیدٌ علی ماتعملون » پوشیده میدارید برخدای آنچه بروی پوشیده نشود ؟ ندانید که وی عزّوجلّ حاضراست بعلم هرجای و دانا بهرجزای و گواه بهر نهان وپیدای .

« قُل یااهلَ‌الکتاب لِمَ‌تصدّون عن‌سَبیلِ‌اللهِ مَن آمَن‌تبغونَها عِوَجاً وانتم‌شهداء » الآیة ... البُغیة ، الطلبةُ . یقال بَغیتُه کذا ، وبَغیت له ، وَابغِنِی‌شیئاً ای اِبغِ لی ،« تبغونها عوجاً » ای تبغون لها عوجاً بالشبه التی تلبسون بها علیٰ سَفِلَتِکم . هر کژی که درك آن بفکرت بود ، عِوَج گویند ، بکسرِ عین . و هرچه درك آن بچشم بود ، عَوَج

گویند بفتح‌عین . این‌جا کژیِ‌راه دین میخواهد که درك آن بفکرت‌بود . میگوید : که شما عیب و کژی میجوئید راهی را که اَللّه راست نهاد ، وخود میدانیدو گواهانید براستی آن راه . و آن آنست که در **تورات** خوانده‌اید که : « اِنَّ‌الدّینَ عنداللّٰه الاسلام وانَّ محمداً رسول‌اللّٰه »

ولفظ شهادت دو معنی را استعمال کنند : یکی معرفت عقل ، و دیگر عقد زبان . امّا معرفت عقل آنست که گفت : « اَوْ اَلقَی‌السّمعَ وهوشهید » ـ ای عارف‌بعقله . اماعقد زبان آنست که گفت : « فَاشهدوا و اَنَا معکم مِنَ الشّاهدینَ . » وبر هردومعنی « و اَنتم شُهداءُ » تفسیر کرده‌اند : یعنی وانتم عقلاء تعرفون ذلك بعقولکم . و قیل « اَنتم شهداء » ای‌انتم قداُخذ علیکم العهدُ بقوله « و اِذ اَخَذَ اللّٰه میثاقَ الّذینَ اوتوا الکتاب ، » الآیة . . . وقیل وأنتم شهدتم بنبوّته قبل بعثته .

قوله : « یااَیّهاالّذینَ آمنوا اِن تُطیعوا فَریقاً مِنَ الّذینَ اوتوالکتاب »الایة ... این‌درشأن **اوس وخزرج** فرو آمد که‌قومی‌جهودان‌میان‌ایشان‌اغرا کردند وقصدآن کردند که ایشان را درفتنه افکنند ، واز دین بر گردانند . ربّ‌العالمین گفت : اگر شما فرمان برید گروهی را از اهل **تورات** ، وآن گروه عالمان ایشان بودند ، و ازبهر آن گروه‌مخصوص کرد که‌نه‌همچنان‌بودند . نه‌بینی که گفت :« مِن‌اهل‌الکتاب اُمّةٌ قائمةٌ یتلُون‌آیاتِ‌اللّٰه » ، تخصیص ازآنست که تا این گروه پسندیده درتحتِ آن خطاب نشوند . میگوید : اگر شما ایشان را فرمان برید ، شما را از ایمان باز پس آرند . و ایمان را دوطرف است : یکی ابتدا که بنده در روش‌آید وآهنگ ایمان دارد . دیگر کمال ایمان ، چنانکه دروصف ایشان گفت :« اِنّما المؤمنون الّذین اذا ذُکراللّٰهُ وجلت قلوبُهم »الآیة و دربن‌آیت که گفت : « یَردّوکم‌بعدَ ایمانِکم‌کافرینَ » ابتداء ایمان خواهد نه کمال ایمان ، که آنکس که بکمال ایمان رسد محال باشد که وی‌را بازپس آرند . بزرگان دین ازین‌جا گفته‌اند : « مارجع مَن رجع اِلّا منَ الطریق . »

قوله تعالی: «و کیفَ تکفرونَ و اَنتم تُتلیٰ علیکم آیاتُ‌الله وفیکم رسوله»- این آیت از بزرگترین آیتهای **قرآن** است درشأن دین، که دین بکتاب وسنتِ رسول وی است، ومرد مخاطب بآنست ومحجوج بآن. وایمان سمعی است. جای دیگر میگوید: «وَمالکم لاتؤمنون بالله والرّسولُ یدعوکم لتؤمنوا بربّکم».

ثمّ قال: «وَمَن یعتصم بالله فقدهدیٰ الی صراطٍ مستقیم». اعتصام و تفویض وتوکّل واستسلام برترتیب مقامات روندگان نهادند، اول‌اعتصام‌است و آخراستسلام. اعتصام درمنازل اهل بدایت است، واستسلام درمقامات اهل‌نهایت. - اولیاء را اعتصام فرمودند، چنانکه گفت: «وَاعتصموابحبل‌الله جمیعاً». انبیاء رااستسلام فرمودند، چنانکه گفت: «اَسلِم قال اسلمتُ لِربِّ‌العالمین» ازین‌جاست که اهل‌تحقیق گفتند: «الاعتصام للمحجوبین، فامّا اهل‌الحقائق فهُم فی‌القبضة». و «صراطٍ مستقیم» درین آیت‌همانست که مؤمنین‌بدعاخواستند که: «اهدِنَاالصّراط‌المستقیم». و**مصطفی** (ص) را فرمان‌آمد که: بندگان را بـران خوان، وذلك فی‌قوله: «اُدعُ الیٰ سبیل ربّك بِالحکمة والموعظةالحسنة» و **مصطفی**(ص) بحکم فرمان، خلق‌خدایرا بران‌خواند، وذلك فی‌قوله: «وانّ هذا صراطی مستقیماً فَاتّبعوه»

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «اِنّ اوّلَ بیتٍ وُضِع لِلنّاس...»- کردگار قدیم، جبّار نام‌دار، عظیم، خداوندانا، کریم‌عزّجلاله وعظُم شأنه درین‌آیت فضیلت **کعبه** و شرف اونشر کرد، وبزرگواری‌آن‌فراجهانیان‌نمود، گفت‌جلّ‌جلاله: نخستین‌خانه‌ای که نهاده‌شد مردمان را آنست که به **مکه**. خانه‌ای که‌مردمان همه زحام درآن‌آرند، وجهانیان روی بدان‌نهند؛ و مؤمنان گردآن گردند، مجاورت را، ونمازرا ودعا را، وصلوات وزیارت‌را. خانه‌ای باخیر وبابرکت، باشکوه وباکرامت. کس درآن‌نشد مگربانثارِ

رحمت ، و کس باز نگشت مگر باتحفهٔ مغفرت . قال النّبی(ص) : «من حجّ حجّةَ الاسلام یرجعُ مغفوراً له » . خانه‌ای که نماز بدان تمام ، وحج بدان تمام ، وقصد بدان نجاة ، و دعا آنجا مستجاب ، وزندگانی آنجا قربت ، ومرگ آنجا شهادت . قال علیه الصّلوة والسّلام « من مات بمکّةَ فکأنما مات فی السّماء الدّنیا ، ومن مات فی حجّ او عمرة لَم یُحاسَبْ . وقیل اُدخلِ الجنة ». خانه‌ای که هر که در آن رفت با یمان وحِسبت وتعظیم وطلبِ قربت وتصدیقِ وعد ومراعاتِ حرمت ، ایمن است از آتش عقوبت . قال اللّهُ عزّ وجلّ فی بعض ما انزله من الکتب : « اِنّی اَنَااللّهُ لااِلٰه الّا انا وَحدی ، الکعبة لی ، والبیت بیتی ، والحرم حرمی ، مَن دخل بیتی اَمِن عذابی . خانه‌ای که هرگز هیچ جبار مخلوق را چشم در آن نیاید ، مگر که باز شکوهد ورعب زند و فروشکند ، وهیچ پرنده‌ای زیر او نتواند که گذرد ، و وحش کوه بآن رسد اُمن شناسد ، آرام گیرد . واگر همه خلق جهان در آن خانه روند ، جای یابند .

« فیهِ آیاتٌ بیّناتٌ »ـ در آن خانه نشانهای روشن است که آن حقّ است و حقیقت ، یکی از آن نشانها مقام **ابراهیم** است ، ازروی ظاهر اثر قدم **ابراهیم**(ع) است بر سنگ خاره که روزی بوفاءِ مخلوقی ، آن قدم برداشت ، لاجرم ربّ العالمین اثر آن قدم قبلهٔ جهانیان ساخت . اشارتی عظیمست کسی را که یک قدم بوفاء حق ازبهر حق بردارد وچه عجب اگر باطن وی قبلهٔ نظر حق شود ! امّا از روی باطن ، گفته‌اند : **مقام ابراهیم** ایستادن گاه اوست در خِلّت ، وآنکه قدم وی در راه خلّت چنان درست آمد که هرچه داشت همه درباخت ، هم کلّ وهم جزء وهم غیر . کلّ نفسِ اوست ، جزء فرزند او ، غیر مال او ، نفس بغیر آن داد ، وفرزند بقربان داد ، ومال بمهمان داد .

امروز که ماهِ من مرا مهمان است
بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست، سخن درجانست

جان افشانم که روز جان افشانست

گفتند: یاابراهیم! دل‌ازهمه بر گرفتی، چیست این که‌همه درباختی؟ گفت: آری! سلطان خلّت سلطانی قاهر است، جای خالی خواهد با کس بنسازد. «اِنَّ الملوکَ اذا دخلوا قریةً افسدوها.

زحمت غوغا بشهر نیز نبینی

چون عَلَم پادشا بشهر درآید

چون ازنهاد وغیر خویش پاك بیرون شد، برمنشور خلت وی‌این توقیع زدند که: «وَ اتَّخذَاللهُ ابراهیمَ خلیلاً». با این‌همه منقبت ومرتبت‌نفیرمیکرد ومیگفت: «وَ اجنُبْنی وبَنِیَّ اَن نعبدَالأصنامَ»! عزّت قرآن درنواختش بیفزود که «وآتیناه فی‌الدّنیاحسنةً وانّه‌فی‌الآخرة من‌الصّالحین». و اومی گفت: «ولا تُخْزِنی‌یومَ یُبعثون». اعتقادش‌درحق‌خویش بقهربود. باخود جنگی‌برآورده بود که هیچ صلح نمیکرد!

با خود ز پی تو جنگها دارم من

صدگونه ز عشق رنگها دارم من

مقام ابراهیم «ومن دخله کان‌آمناً» - شرف آن مقام نه‌آن سنگ راست که اثر قدم ابراهیم(ع) راست. ولآثار الخلیل عندالجلیل اثر وخطرعظیم.

انّ الدّیارَ واِن عَفَت، فاِنّ لها

عهداً باحبابِنا؛ اذ عندها نزلوا

آن کوه طور که قرآن مجید جلوه‌گاه آنست، و محل سوگند خدای جهانست، نه ازخود یافت آن رتبت که از مجاورت قدم موسی(ع) یافت، که باحق راز گفت، و درد دل خویش آنجا باز گفت:

وَ لِلأرضِ مِن کأسِ الکرامِ نصیبٌ

همین‌است حدیثِ غار تعزَّزَ وتقدّس . وشکوه‌آن بردلها وبردیدها نه از آنست که غارست ، که درجهان غار فراوان است ؛ امّا نه چنان غار که نزول گاهِ سیّدانبیاء است ،و مأوای مهتراولیاء است ، یقول‌الله تبارك و تعالی وتقدّس : «ثانِیَ اثنَینِ اِذهُما فی‌الغار » .

کارِ صدق و معنی بوبکر دارد در جهان

ورنه درهرخانه‌بوبکریست ، درهر کوه غار.

قوله : « وَلِلهِ عَلَی‌النّاس حِجُّ البیتِ مَنِ استطاع الیه سبیلاً » ـ بدانکه این‌سفرِ حج برمثالِ سفرآخرت نهادند . و هرچه درسفرآخرت پیش‌آید از احوال و اهوال مرگ و رستاخیز نمودگارآن درین سفر پدید کردند ، تا دانایان و زیرکان چون این سفرپیش گیرند بهرچه رسند وهرچه کنند منازل ومقامات‌آن راه آخرت یاد کنند ، و عبرت گیرند ، وزاد وسازآن بدست‌آرند ، که صعب‌تراست وعظیم‌تر . اوّل آنست که‌چون اهل‌وعیال‌ودوستان را وداع کند بداند که این‌مثال‌سکرات‌مرگست، آن ساعت که بنده درنزع باشد وخویش وپیوند و دوستان گرد وی درآیند ، واو را وداع کنند .

سارَ الفؤادُ معَ‌الاحبابِ اذ ساروا یومَ الوداعِ فدَمعُ العینِ مدرارُ

وآنکه زاد سفر ازهمه‌نوعها ساختن گیرد ، واحتیاط درآن بجای آرد ، تا هرچه‌بزودی تباه شودبرنگیرد ، داند که‌آن باوی بنماند ، وزاد بادیه نشاید . دریابد وبجای‌آرد که طاعت با ریا وباتقصیر زادآخرت را نشاید . وبه قال‌النّبی : « لایقبل‌الله تعالی عملاً فیه مقدار ذرّة من‌الرّیا ». وآنکه که بر راحله نشیند مرکب خویش در سفرآخرت که آنرا نعش گویند یادآرد .

و بعدَ رکوبه الافراسَ تیهاً یُهادیٰ بین اعناقِ الرّجالِ

وچون عقبه‌ها وخطرهای بادیه ببیند ازمنکر ونکیر وحیّات وعقارب در گور که شرع ازآن نشان داده یاد کند، وبحقیقت داند که ازلحد تاحشربادیه‌ای عظیم درپیش است که بی‌بدرقهٔ طاعت بریدن آن دشخوار است. اگر درین بادیه بدین آسانی بدرقه‌ای بکارست، پس در بادیهٔ قیامت، بی بدرقهٔ طاعت چون رستکارست؟!

راستکاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز

نیستند ازخشم حق جزراستکاران رستگار

وآنکه که لبّیك گوید بجواب نداء حق تا از نداء قیامت براندیشد که فردا بگوش وی خواهد رسید ونداند که آن نداء سعادت خواهد بود یا نداء شقاوت. **علی بن حسین** علیهماالسلام در وقت احرام اورا دیدند، زرد روی و مضطرب! وهیچ سخن نمی گفت. گفتند: چه رسید مهتردین را که بوقت احرام لبّیك نمی گوید؟ گفت: ترسم که اگر گویم لبیك جواب دهند: «لالبّیك ولا سَعْدیك» وآنکه گفت: شنیده‌ام که هر که حج‌ازمال‌شبهت کند، اورا گویند: «لالبّیك، ولاسعدیك، حتّی تردّما فی یدیک».

و چون طواف وسعی کند قصهٔ وی بقومی بیچارگان ماند که بدرگاهِ ملوك شوند نیازی را وحاجتی را که دارند، و گردِ سرای ملك می گردند، واندر میدان درِ سرای تردد می کنند، و کسی را می‌جویند که ازبهرایشان شفاعت کند، وامید میدارند که مگرناگاه خود چشم ملك برایشان افتد و ببخشاید، وکارِ ایشان سره شود.

اما وقوفِ عرفه وآن اجتماع اصناف خلق درآن صحراء عرفات، وآن خروش وتضرّع وآن زاری و گریهٔ ایشان، وآن دعا وذکرایشان بزبانهای مختلف، بعرصات قیامت ماند؛ که خلائق همه جمع شوند، وهر کس بخود مشغول، درانتظار

ردّ وقبول. ودر جملهٔ این مقامات که برشمردیم، هیچ مقام‌نیست امیدوارتر ورحمت خدا بآن نزدیکتر از آن‌ساعت که حُجّاج بعرفات بایستند. در آثاربیارند که: درهای هفت طارَم پیروزه بر گشایند آن ساعت، وایوان فرادیس اعلیٰ را درها باز نهند، و جانهای پیغامبران وشهیدان اندرعلیین درطرب آرند. عزیزست آن‌ساعت! بزرگوارست آن وقت! که ازشعاع انفاس حُجّاج و عُمّار روز مدد میخواهد، و از دوست خطاب می‌آید که: «هل مِن‌داع؟ هل مِن‌سائل؟»

رویٰ **انس بن‌مالك** قال قال رسول‌اللّٰه(ص): «امّا عشیّة عرفة، فانّ‌اللّٰه یهبط الی‌السّماءِ الدّنیا ثم یباهی‌بهم الملائکة، فیقول انظروا الیٰ عبادی شعثاً غبراً جاؤونی مِن کلّ فجّ‌عمیق یرجون‌رحمتی‌ومغفرتی، فلو کانت کعدد الرّمل‌او کزبدالبحرلغفرتُها لکم، افیضوا عبادی مغفوراً لکم ولِمَن شفعتم فیه.»

۱۹- النوبة الاولی

قوله تعالی: «یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «اِتَّقُوااللّٰهَ» بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، «حَقَّ تُقَاتِهِ» بسزا پرهیزیدن از وی، «وَ لَا تَمُوتُنَّ» ونمیرید شما، «اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)» مگرشما گردن نهادگان ومسلمانان.

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ‌اللّٰهِ جَمِیْعاً» دست درزنید در حبلِ خدای همگان، «وَلَا تَفَرَّقُوا» و بمپرا کنید، «وَاذْکُرُوا نِعْمَةَاللّٰهِ عَلَیْکُمْ» ویاد کنید ویاد دارید نعمت خدای بـرخود، «اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً» آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید، «فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ» میان دلهای شما الفت نهاد وفراهم آورد، «فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَاناً» تـا بکردِ نیك وی یکدگررا برادران گشتید، «وَ کُنْتُمْ عَلیٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» وشما برتیغ کنارهٔ آتش بودید، «فَاَنْقَذَکُمْ مِنْهَا» شما را از آتش بار-

رهانید. «کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیاتِهِ» چنین که هست شما را پیدا میکند خدای، سخنان خویش ونشانهای نیك خدائی خویش، «لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)» تامگر راه بیابید فرا شناختِ منت وی وپیروزی خود.

«وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ» واز شما گروهی بادا، «یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ» که می‌خوانند بانیکی؛ «وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» ومیفرمایند به نیکوکاری، «وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ» وباز میزنند ازناپسند، «وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)» و ایشانند که برپیروزی پایندگانند ونیك آمده جاودانند.

«وَلا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا» وچون ایشان مبید(۱) که بپرا کندند، «وَ اخْتَلَفُوا» و دو گروه شدند در کار **محمد**(ص)، «مِنْ بَعْدِ ماجاءَهُمُ الْبَیِّناتُ» ازپس آنکه **تورات** آمده بود بایشان بآگاه کردن، «وَ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۰۵)» و ایشان را عذابی بزرگ است.

«یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ» درآن روز که سپید گردد رویهائی، «وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» وسیاه گردد رویهائی، «فَاَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ» اما ایشان که سیاه گشت روهای ایشان، «اَکَفَرْتُمْ بَعْدَ اِیمانِکُمْ» ایشان‌را گویند که: کافر گشتید پس آنکه گرویده بودید؟ «فَذُوقُوا الْعَذابَ» پس‌بچشید عذاب، «بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (۱۰۶)» بآنچه کافر شدید.

«وَ اَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ» امّا ایشان که رویهای ایشان سپید بود(۲)، «فَفِی رَحْمَةِ اللّٰهِ» ایشانند که در بخشایش خدای‌اند (و در بهشتِ وی)، «هُمْ فِیها خالِدُونَ (۱۰۷)» ایشان درآن جاویدان.

«تِلْكَ آیاتُ اللّٰهِ» این سخنانِ الله است، «نَتْلُوها عَلَیْكَ بِالْحَقِّ» میخوانیم برشما براستی ودرستی، «وَ مَااللّٰهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعالَمِینَ (۱۰۸)» والله آنکس نیست که خواهد که بیداد کند برجهانیان.

«وَلِلّٰهِ مافِی السَّمٰواتِ وَما فِی الْاَرْضِ» وخدایراست هرچه درآسمان وهرچه

---

۱ - نسخه: مباشید ۲ - نسخه: شد

در زمین است ، « وَ اِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ (۱۰۹) » و باوی گردد کارها همه .

النوبة الثانية

قوله تعالی : یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ » ـ **مقاتل حیان** گفت : قصهٔ نزول این آیت آنست که : میان **اوس** و **خزرج** درزمانهٔ جاهلیت عداوتی وقتالی رفته بود ؛ چون **مصطفی** (ص) به **مدینه** آمد ، ایشان‌را صلح داد ؛ وازسرِ آن عداوت و کینه برخاسته بودند . روزی **ثعلبة بن غنم** از **اوس** و **اسعدبن‌زراره** از **خزرج** بریکدیگر رسیدند وتفاخر کردند . **ثعلبه** گفت : مائیم که **خزیمة بن ثابت** ذوالشهادتین از ماست ، و**حنظله** غسیل‌ملائکه‌ازماست ، **سعد بن معاذ** ، الّذی‌اهتزّله عرش الرحمٰن و رضی‌الله بحکمه فی **بنی قریظه** ازماست ، **عاصم بن ثابت بن افلح** سالار لشکراسلام از ماست . **اسعدبن زراره** جواب داد که : چهار کس ازبزرگان صحابه که حَمَلَه و حَفَظه قرآن اند ازمااند . **ابی بن کعب** ، **معاذبن جبل** ، **زیدبن ثابت** ، و **ابوزید** . و **سعدبن‌عباده** که خطیب ورئیس انصار است ، ازما است . آنکه سخن میان ایشان درشت شد . خزرجی گفت : واللّٰه اگر آن نیستی که اسلام درپیوست و **مصطفی** (ص) آن عداوت و خصومتِ ما برداشت و صلح داد ، ما سران و سالاران شما بکشتیمی ، و فرزندان را ببردگی ببردیمی ، وزنان را بقهر وبی کاوین بزنی کردیمی ! اوسی گفت : دیدیم روزگاری دراز که این اسلام واین صلح نبود و شما این نتوانستید ، وآنکه شما را زدیم و کشتیم و کوفتیم !! ازین جنس سخن‌میان ایشان بسیاربرفت ، وآوازه بهردوقبیله‌افتاد . سلاح‌برداشتند وقصدجنگ کردند . خبربه **مصطفی**(ص) رسید، برخاست ، وبرمرکوبی نشست ، وبانجمن ایشان شد ، واین آیات که درصلح وجنگ ایشان‌فرودآمده بود ، برایشان خواند ؛ گفت : « یاایّها‌الّذین آمنوا »ای‌شما که انصارید از **اوس** و **خزرج** ، و گرویده‌اید « اِتّقواللّٰهَ حقَّ تُقاته » این عظیم

آیتی است از عظیمهای **قرآن** که ربّ‌العالمین بندگان خود رابحقّ خود مطالبت کرد، وسزاءِ حق‌خویش‌ازایشان طلب کرد. چنانکه‌جای دیگر گفت: «وجاهِدوا فِی‌اللهِ حقَّ جِهاده» وازین معنی‌هم طَرفیست درآنچه گفت: «واذکُروه کَماهداکم»، «و اَحسِن کما احسَن‌اللهُ الیك». برمسلمانان این‌خطاب صعب‌آمد، گفتند: سزاءِ حق‌الله‌کی تواند؟ و کی‌بآن رسد؟ پس ربّ‌العالمین منسوخ کرد وناسخ‌آن فرستاد: «فَاتَّقوا الله مَا اَستطعتم». قومی گفتند: دریـن آیت نسخ نیست، و حق تقوی برحسَب استطاعت است، بدلیل خبر **معاذ** (رض) قال: اَردَفنی رسولُ‌الله(ص) وقال: یـا **معاذ**! اَتدری ماحقّ‌الله علی‌العباد؟ قلتُ: اللهُ و رسوله اعلم. فقال: ان‌یعبدوه، ولا یشرکوا به شیئاً. ثم قرأ: «فاتَّقوا الله حقّ تقاته».

و در تفسیر گفته‌اند: «حقَّ تُقاته» اَن یُطاعَ فلا یُعصیٰ، ویُذکَرَ فلایُنسیٰ، وَ یُشکر فلایُکفر. ومعلوم است که فرمان برداری خدای عزّوجلّ ویـاد کرد و سپاسداری وی منسوخ نشود. وقال **الزجاج**: «اتّقوا الله حقّ تقاته» ای اتّقوه فیما یَحِقُّ علیکم ان‌تتّقوه فیه. وعن **انس‌بن‌مالك** (رض) قال: لایتقی‌اللهَ عبدٌ حقَّ تقاته حتّی یخزُن من‌اسانه.

ثم قال: «وَلا تَموتُنَّ الّا واَنتم مُسلِمون» ای کونوا علی‌الاسلام حتّی اذا اتاکمُ الموتُ صادفکم علیه. میگوید: برمسلمانی پاینده باشید تاچون مرگ دررسدشما برمسلمانی بید(۱). پس حقیقتِ نهی‌ازترك اسلام‌است‌نه ازمرگ. اگر کسی گوید: چه‌فائدت را گفت: «الا وانتم مسلمون» ونگفت: «الّا مسلمینَ»؟ جواب آنست که: «الّا مسلمین» اقتضاءِ آن کند کـه اسلام درحالت مـرگ بود «لامتقدّماً علیه ولا متأخراً عنه» نه پیش‌از آن بود نه پس‌ازآن، وچون گوئی «الّا واَنتم مسلمون» ظاهر آنست که اسلام پیش ازمرگ بوده باشد، ودروقت پاینده براستصحابِ حال.

«وَ اعتَصِموا بِحَبل‌الله جمیعاً ولاتفرّقوا واذکُروا» الآیة ... - این‌هم خطاب

---

۱ - نسخه: باشید

به **اوس** و **خزرج** است. میگوید: دست در دین خدا و کتاب وعهد وی زنید، و سنّت وجماعت بپای دارید، وچنانکه در جاهلیت پراکنده دل وپراکنده روزگار بودید، اکنون پس از آنکه دراسلام آمدید بمپراکنید وجوق جوق(۱) بمگسلید. «اعتصام» دست درچیزی زدن بود، واینجا کنایت ازاتّباع واستقامت. و «حبل‌الله» اینجا **قرآن** است، که پیوند رهی به‌الله بآنست، وپیمان‌الله بابنده در آن است. رُوی عن‌النبی(ص) اَنّه قال: «انّی تاركٌ فیکم کتاب‌الله هوحبل‌الله مَن اِتّبعه کان علی‌الهدیٰ ومَن ترکه کان علی‌الضّلالة. و گفته‌اند که: «حبل‌الله» اینجا سنّت و جماعت است. وفی ذٰلك مارُوی عن **ابن‌مسعود** قال: «ایّهاالنّاس! علیکم بالطّاعة والجماعة، فانّها حبلُ‌الله الّذی‌امربه، و اَنّ ماتکرهون فی‌الجماعة والطاعة خیرٌ ممّا تحبّون فی‌الفرقة». وعن‌النبی‌قال: انّ‌الله عزّوجلّ رضِیَ لکمُ ثلاثاً و کرِهَ لکم‌ثلاثاً: رضی‌لکم ان‌تعبدوالله ولاتشرکوا به شیئاً، وأن تعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولا تفرّقوا، واسمعوا و اَطیعوا لِمَن ولّاه الله امرکم، و کَرِهَ لکم قیل‌وقال، و کثرة السّؤال واضاعة المال.

قوله: «ولاتفرّقوا» ـ ای‌لاتتفرقوا کما کنتم فی‌الجاهلیة مُقتتِلینَ علی‌غیر دین‌الله، بل‌تناصروا واصطلحوا واجتمعواعلی‌الاسلام اِخواناً. قال‌النبی: «لاتقاطعوا ولا تدابَروا ولاتحاسَدوا ولا تَباغضواو کونوا عبادَالله اِخواناً». وقال(ص): لاتجتمع هذه‌الامّة علی‌الضّلالةابداً. ویَدُالله علی‌الجماعة، فاتّبعوا السّوادَ الاعظم فانّ مَن شَذَّ شَذَّ فی‌النّار». وقال: مَن یسرّه اَن‌یسکُنَ بحبوحةَ الجنّةفَلیُلزم الجماعةَ، فَانّ الشّیطان مع‌الفذّ (۲)وهو مِنَ‌الاثنین ابعد. ورُوی عن‌النبی(ص) انه قال: تفترق هٰذه الامّة علیٰ ثلاث وسبعین فرقةً کلّها فی‌النّار الّا واحدة. قیل وما تلك الواحدةُ؟ قال: ما نحن علیه‌الیوم اَنا و اصحابی.» این‌خبربچند روایت مختلف‌آورده‌اند: احدیٰ وسبعین، واثنتین وسبعین، وثلاث و سبعین. روایت **سعد** هفتادویك فرقت است، وما رُوی عن النبی قال: انّ

(۱) نسخه: جوك جوك (۲) الفذ: الفرد (مجمع)

بنی اسرائیل افترقوا احدیٰ و سبعین ملّةً ، ولیس یذهب اللّیالی والأیّام حتی تفترق امّتی علی مثل ذلك . و روایت **ابو امامة** و **انس بن مالك** هفتاد ودو فرقت است ، و ذلك فی قوله (ص) : انّ امّتی ستفترق علی اثنتین وسبعین فرقةً ، کلّها فی النّار الّا واحدة وهی **الجماعة** . و روایت **ابوهریره** هفتاد و سه فرقت است ، و هو قوله علیه‌السلام تفرّقت الیهود علی احدی او اثنتین وسبعین فرقةً ، و تفرّقت النّصاری علی احدیٰ او اثنتین وسبعین فرقةً ، وتفترق امّتی علی ثلاث وسبعین فرقةً . و رُوی انّه علیه‌السلام قال انّ اهل الکتابین افترقوا فی دینهم علی اثنتین وسبعین ملّةً ، وانّ هذه الامّة ستفترق علیٰ ثلاث وسبعین ملةً . وبر **علی** علیه‌السّلام موقوف است که گفت : لتفترقنّ هٰذه الامّة علی ثلاث وسبعین فرقة ، کلّهافی النّار الّا واحدة . یقول‌الله تعالیٰ : « وَ مِمَّن خلقنا امّة یهدون بالحقّ وبه یَعدِلون » . وازین اختلاف روایات ، هفتادوسه فرقت معروف‌تر است وبصحّت وقامت اصول نزدیکتر ، که بزرگان دین و ائمهٔ سلف تفسیر این هفتاد وسه کرده‌اند ، وبچهاراصل ازاصول بدعت بازآورده‌اند ، وهریکی بهشتده تقسیم کرده ، فرقه‌ای ناجیه ازآن بیرون کرده ، فقالوا : اصول البدع الخوارج ، والرّوافض ، والقدریّة ، والمُرجئة ، کلّ واحدةٍ افترقت علی ثمانیة عشر فرقةً ، فذٰلك اثنتان وسبعون فرقةً . واهل الجماعة الفرقة النّاجیه .

قوله تعالیٰ : « واذکُروا نعمةَ الله علیکم اِذ کنتم اعداءً فاَلّف بینَ قلوبکم فاَصبحتم بنعمته اِخواناً » - **اوس** و **خزرج** را میگوید یاد کنید آن‌وقت که یکدیگر رادشمن بودید یعنی در زمان کفر . آنچه مهاجران بودند بایکدیگر متکالب بودند ؛ وآنچه انصاربودند ، دو گروه بودند وبا یکدیگر متعصب ویکدیگررا متقاطع . ربّ العالمین میان دلهای ایشان الفت نهاد ، وفراهم آورد ، ونعمت دین اسلام برایشان روان داشت ، و بران منّت نهاد ، گفت : « فاَصبحتم بِنعمته اِخواناً » شما پس از آن که در کفر دشمنانِ

یکدیگر بودید باسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید . قال رسول‌الله(ص) : انّ حول العرش منابرُ من نور علیها قوم لباسهم نورٌ ووجوههم نور لیسوا بأنبیاءَ ولاشهداءَ ، یغبطهم الأنبیاء والشّهداء . فقالوا یارسول‌الله صِفهُم لنا . فقال : اَلمُتَحابّون فی‌الله ، والمتزاوِرون فی‌الله .

قوله : « و کنتم علیٰ شَفاحُفرةٍ مِنَ النّار » ـ میگوید : شما بر کنارهٔ دوزخ بودید ، ومیان شماومیان آتش بقیهٔ عمر مانده بود ، ربّ‌العالمین شما را دین اسلام کرامت کرد واز آتش بازرهانید .

« کذٰلك یُبَیِّن‌الله » ای مثل‌البیان الّذی یُتلیٰ علیکم ، یُبیّن‌الله لکم آیاتِه لعلّکم تهتدون .

« وَلْتَکن منکم » الآیة . . . ـ این لام لام امراست ، میگوید : ایدون بادا که ازشما گروهی بانیکی میخوانند وامرِ معروف ونهی منکر بپای میدارند . معروف ومنکر همانست که باختلاف عبارات گویند : حق وباطل ، صلاح و فساد ، نیك‌وبد . هرچند که الفاظ مختلف است امّا بمعنی یکسان‌اند . پارسیِ « معروف » و« عُرف » نیکو کاریست و« عارفه » صنیعت بِرّ است . یقال فلان کثیر العوارف . و معروف‌بآن معروف خوانند که هرنفس‌او را شناسدوپذیرد وستاید. ومنکر نامیست هرمستنکر را ، ومنکر ضد معروف است ، ونُکر ضد عُرف است . واین امرمعروف ونهی‌منکر قطبی است از اقطاب دین که انبیاء را باین فرستادند ، و باین دعوت کردند ، اگر مندرس شود شعاع دین باطل گردد . پس‌برهر مسلمان واجب است و فریضه بجای آوردن آن وبپای‌داشتن آن . امّا فرضِ کفایت‌است ، که اگر گروهی بآن قیام کنند کفایت بود ، وازدیگران بیفتد . اما اگر نکنند همه خلق‌بزه کار شوند . جای‌دیگر امرمعروف ونهی منکر درنماز ودر زکوة بست ، ودینداران را بآن موصوف کرد وبستود و گفت : « الّذین اِن مکّنّاهم فی‌الأرض‌اقاموا الصّلوة وآتوُا الزّکوة و اَمروا

بالمعروف و نَهَوا عن المنکر» الآیة . . . وقال تعالیٰ : «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاءُ بعض یأمرون بالمعروف وینهَوْن عن المنکر» الآیة . وقال النبی(ص) : انّ النّاسَ اذا رأوا منکراً فلم یُغیّروه یوشِك اَن یَعُمّهم اللّٰه بعقابه . » وقال : « اذا اُعمِلت الخطیئةُ فی الأرض ، مَن شَهِدَها فکَرِهها کان کمن غاب عنها ، ومن غاب عنها فرَضِیَها کان کمن شهدها . » وقال : « مَنْ أمر بالمعروف ونهیٰ عن المنکر فهو خلیفة اللّٰه فی ارضه و خلیفة رسوله وخلیفة کتابه » . وقال **علی بن ابی طالب**(ع) : افضل الجهاد الأمرُ بالمعروف والنهی عن المنکر و شَنَآنُ الفاسقین ، فمَن أمر بالمعروف شدّ ظهرَ المؤمن ، ومن نهیٰ عن المنکر اَرغم انفَ المنافق ، ومن غضِبَ للّٰهِ غضب اللّٰه له .

و گفته‌اند که : نهی منکر از امر معروف عظیم‌تراست ووجوب مؤکدتر ، وترکِ آن بعقوبت نزدیکتر . ازین جا است که ربّ العالمین ترك نهی منکر بذکر مخصوص کرد آنجا که گفت : « کانوا لایَتَناهَونَ عن منکرٍ فعلوه » . وآنکه فعل معروف نه بر هر کس واجب است ، وترك منکرواجب برهمه کس درهمه حال . گفته‌اند که انکار منکر برسه ضرب است : اول آنست که بدست تغییر کنند ، دوم آنست که بزبان تغییر کنند ، سوم آنست که بدل انکار کنند . **مصطفی** (ص) گفت : مَن رأیٰ منکم منکَراً فَلیُغیّره بیَده ، فاِن لم یستطع فبِلِسانه ، فاِن لم یستطع فبقلبه ، و ذٰلك اضعفُ الایمان . رتبهٔ اول سلاطین راست ، دوم علما راست ، وسوم عوام را . اگر کسی گوید چونست که مسلمان را درین آیت حَثّ کرد برامر معروف ، وجای دیگر گفت : « علیکم انفسَکم لایضرّکم مَن ضلّ اذا اهْتَدیتم » ؟ جواب وی ازدو وجه است : یکی آنکه «علیکم انفسکم» حثّ است برتغییرمنکر نخست برخویشتن آنکه بردیگران . ازین جاست که ربّ العالمین به **عیسی**(ع) وحی فرستاد که : یا **عیسی** عِظْ نفسَك فاِنِ اتّعظتَ فعِظِ النّاس والّا فاَستحیِ منّی» . ووجه دیگر آنست که : **ابو ثعلبه خشنی** روایت کرد ، قال : لقد سألتُ رسولَ اللّٰه ، فقال اُتَمِروا بالمعروف وتناهَوا عن المنکر ، فاِذا

رأیتَ شُحّاً مُطاعاً ، وَهویً مُتّبعاً ، و اِعجابَ کلّ ذی رأی برأیه ، فعلیك نفسَك ، ودَعْ امرالعوام .

«وَلْتکن منکم امّةٌ یدعون الی الخیر» ـ مفسّران گفتند که : داعیان الی الخیر علماء اند و مؤذّنان . « یَأمرون بِالمعروف » علماء اند ونصیحت کنند گان . « یَنهَون عن المنکر » غازیان‌اند وعلماء وسلطان عادل . و گفته‌اند « خیر » درین آیت اسلام است ، و « معروف » اتباع **محمد**(ص) و«منکر » کافرشدن بوی ، ای و لْتکن کلّکم کذلك ، ودخلت مِن‌لتخصیص المخاطبین من‌غیرهم .

« واُولئك همُ المُفلحون» ـ « مُفلِـح » نامی است کسی را که بنیکی پاینده رسد ، وپیروزی همیشه .

قوله : « ولا تکونوا کالّذین تفرّقوا وَ اخْتلفوا » ـ تفرق برسه ضرب است : یکی بتن ، یکی بفعل ، سدیگر بـاعتقاد . و « اختلاف » را همین تقسیم است ، امّا اختلاف درقول وفعل واعتقاد بیشتر گویند ، و تفرّق بتن بیشتر گویند . ربّ‌العالمین درین آیت هردو جمع کرد هم تفرق وهم اختلاف ، که صفت جهودان و ترسایان است . وایشان هم بتن متفرق بودند ، هم بقـول وفعل واعتقاد مختلف . ربّ‌العالمین مؤمنان را میگوید که : شما چون جهودان وترسایان مباشید کـه جهودان پس‌از **موسی**(ع) دردین گروه گروه گشتند ، وترسایان‌بعداز**عیسی**(ع) همچنین . **ابوامامة** این آیت برخواندآنکه گفت : «هم **الحروریة** کانوا مؤمنین فکفروا بعد ایمانهم» آنکه سرانجام اهلِ تفرق وتعذیبِ ایشان بگفت ، ودر منزلت وشرف مؤمنان بست . گفت ایشان را عذابی بزرگست درآن روز که مؤمنان سپیدروی باشند .

« یومَ » نصب علی‌الظّرف‌است ، قیل : یومَ تبیَضُّ وجوهُ **المهاجرین و الانصار** وتسوَدُّوجوهُ**بنی‌قریظة**و **النضیر** . وقیل: تبیضّ‌وجوه المخلصین‌وتسودّ وجوه‌المنافقین. و قیل: تبیضّ وجوه اهل‌السّنة وتسودّ وجوه اهل‌البدعة . وقیل: تبیض وجوه‌المؤمنین

وتسودّ وجوه الکافرین. آنکه حالِ ایشان بیان کرد و مآل و مرجع ایشان بگفت :

«فامّا الّذینَ اسْوَدّتْ وجوهُهم اَکفرتم بعدَ ایمانکم»- ای یُقال لهم: اَکفرتم بعدَ ایمانِکم؟» ایشان را گویند: از پسِ ایمان کافر گشتید؟ اگرجهودانند ونبوت **محمد**(ص) در **توراة** یافته بودند وایمان‌داشتند که **توراة** راست است، و منتظرِ وی بودند، پس‌از بعثتِ وی کافر گشتند بوی. و اگر منافقان‌اند بزبان اظهار ایمان کردند آنکه بنفاق که دردل داشتند کافر شدند، واگر مبتدعان‌اند برجمله ایمان آوردند وبر تفصیل کافر گشتند. واگر کافران‌اند برعموم روز میثاق که ایشانرا گفتند: «الَستُ بِرَبّکم؟ قالوا بلیٰ» اقرار آوردند بربوبیّت و وحدانیّت‌الله و گفتند: «بلیٰ»، آنکه پس از آن کافر گشتند. ایشانرا روز قیامت گویند: «فذوقُوا العذابَ بما کنتم تکفُرون»،

«و اَمّا الّذین ابیضّت وجوهُهم ففی‌رحمةالله»- ای‌فی‌جنّته. «هم‌فیها خالدون»- لایموتون. درین آیت گفت: تبیَضُّ وابیَضّت، تَسْوَدُّ و اسْوَدّت، جای دیگر گفت: «وترَی الّذین کذبوا علی‌الله وجوهُهم مُسْوَدّة» و نگفت: «وجوههم سودٌ»، گفت مسودّة یعنی سیاه گشته ازبهر آنکه از گور سپید روی برخاستند، چنانکه از مادر زادند، پس آن رویهاشان سیاه کردند. همانست که جای‌دیگر گفت: «سیئتْ وجوهُ الّذین کفروا»، «کاَنّما اُغشِیَت‌وجوهُهم»، «علیها غَبرةٌ ترهَقها قترةٌ»، «مِنَ‌المقبوحین»، «تَغشیٰ وجوهَهمُ النّارُ»، «تَلفحُ وجوهَهمُ النّارُ»، «لایکُفّون عن وجوههم النّارَ»، «نزّاعةً لِلشّویٰ» این همه ازیك بابست.

قوله تعالی«: تِلك آیاتُ‌الله نتلوها علیك بِالحقّ»- ای القرآن، نتلوه علیك بالصّدق. این دلیل که خدایرا عزّوجلّ خواندن است، وازین باب در قرآن فراوان است: «نتلو»، «نقُصّ»، «فاِذاقرأْ ناه» وامثاله.

قوله :« ومَااللهُ يريد ظلماً لِلعالَمين » ـ عالمين اينجا جنّ و انس است . ميگويد: الله نه آنست كه بربندگان ظلم كند وايشان را بى جرم عقوبت كند . جاى ديگر گفت : « وما ظَلَمناهم » ما برايشان ظلم نكرديم ، يعنى كه ما بى نيازتر از آنيم كه ظلم كنيم. جاى ديگر گفت « وما ظَلَمونا » ونه ايشان برماظلم كردند ، يعنى كه ما عزيرتر از آنيم كه برما ظلم كنند .

قوله :« وِلِلّهِ مافى السّمٰوات وما فِى الارض وَ اِلَى اللهِ تُرجَع الأمورُ » ـ اى تصير امورالخلائق اليه فى الآخرة ، اشارت ميكند بدو كار عظيم : يكى بفناء عناصر برخلاف قول طبايعيان كه گويند عناصر فانى نشود . ديگر اشارتست كه باقى ببقاء خويش واوّليّت خويش وآخريّت خويش حق است جلّ جلالُه ، وديگر اعيان وافعال همه فانى اند ، ونابودن آن درنهايت عجب نيست و از قدرت الله بديع نيست ، چنانكه در بدايت نبود . اهل معانى گفتند : وجه اين آيت درين موضع آنست كه درآيت پيش نفى ظلم ازخود كرد وعدل خويش بخلق نمود ، آنكه درين آيت بيان كرد كه ماخودبى نيازيم از ظلم ، كه ظلم آنكس كند كه حق ديگرى طلب كند ، وآنچه ويرا نيست جويد ، وهرچه هست درهفت آسمان وهفت زمين همه مُلك ومِلك اوست ، ازقدرت وى برآمد وبحكم وى بازشود . خداوند وپادشاه بحقيقت اوست ، وهمه صنع اوست ، و در صنع خويش تصرف كردن بپنداشتن ظلم در آن خطاست ، و اين اعتقاد كردن در دين نه رواست . والله اعلم

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ياأيهاالّذين آمنوا اتّقوا الله حقّ تُقاته » ـ هرجاى كه « ياايهاالنّاس » گفت « اِتّقوا ربّكم » درآن پيوست ، وهرجاى كه « ياايهاالّذين آمنوا » گفت « اِتّقوالله » درآن پيوست . « اِتّقوا ربّكم » خطابِ عموم است كه

تقوی ایشان بر دیدار نعمت است، وهمت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جلّ شأنه.
« وَ اتّقوالله » خطابِ اهل نواخت و کرامت است، که تقوی ایشان برمراقبت منعم است وقصد ایشان رَوح رُوح درمشاهدت حق، وشتّانَ ما بینهما. « اِتّقوا ربّکم » ــ خطابِ مزدوران است و « اِتّقوالله » خطاب عارفان. مزدوران درطلب ناز ونعمت‌اند، و عارفان درطلب رازِ ولی نعمت. مزدوران ازالله غیراو خواهند، وعارفان خود الله خواهند. **احمدبن خضرویه** حق تعالی را بخواب دید گفتا: « یا **احمد**! کلّ النّاس یطلبون منّی الّا **ابایزید** فانّه یطلبنی ».

انما ما تَمَنّی النّاسُ رَوْحاً و راحةً
تمنّیتُ اَن القاكِ یا عَزُّ خالیاً
روزی که مرا وصل تو درچنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید

گفته‌اند که: تقوی برسه قسم است: یکی تقوی عقوبت اندرصبر کردن از معاصی، چنانکه گفت: «وَاتّقوا النّارَ الّتی اُعِدَّتْ لِلکافرین». دیگرتقوی اندرشکر نعمت، چنانکه گفت: « وَاتّقوا ربّکم ». سدیگر تقوی برؤیت وحدانیّت بی اعتبارِ ثواب وعقاب. چنانکه گفت: « اِتّقوا الله حقّ تُقاته ». اوّل تقوای ظالمانست، دیگر تقوای مقتصدانست، سدیگر تقوای سابقان.

قوله تعالی: « وَ اعْتَصِموا بِحَبلِ الله جمیعاً ولا تفرّقوا » ــ اوّل گفت: « وَمَن یَعتصمْ بِالله فقدْ هُدِیَ الیٰ صراط مستقیم »، ودرآخر گفت: « وَ اعْتصموا بحبل‌الله جمیعاً »، و درمیان گفت: « اِتّقوا الله » سِرّ ترتیب این کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به‌الله، وراء آن جزتقویٰ نیست، و حقیقتِ تقویٰ تحصیل طاعاتست، و تحصیل طاعات جزبکتاب و رسول نیست که « حبل‌الله » عبارت از آنست. میگوید: دست در « حبل‌الله » زنید، تابتقویٰ رسید، واز تقویٰ باعتصام او رسید، واز اعتصام

بتوکل‌رسید ، وازتوکل‌باستسلام‌رسید ، وبنده‌چون باستسلام‌رسید ازوسائط‌مستغنی شد و بحق قائم گشت ، فهوالّذی قال‌الله عزّوجلّ فیه : « فاذا اَحببتُه کنتُ سمعَه الّذی یسمع به ، وبصرَه الّذی یُبصر »الحدیث . . .

و گفته‌اند : اعتصام سه‌ضرب‌است : ضرب اول دست بتوحید زدن ، چنانکه گفت : « فقدِ استَمسك بِالعُروة الوُثقیٰ » . دیگردست بقرآن زدن وبآن کار کردن ، وهوقوله تعالی : « واعتصموا بحبل‌الله » . سدیگر دست بحق زدن ، و ذٰلك فی قوله تعالیٰ: « ومَن یَعتصمْ بِالله » . این حقِ اعتصام است ، و هرحقی را حقیقتی است . حقیقت این دستِ اعتماد بضمان‌الله زدن است ، و دست مهربلطف مولیٰ زدن .

قوله : « ولا تفرّقوا » ـ حثّ مسلمانان است برألفت و اجتماع که نظام ایمان به‌آنست واستقامت کار عالم‌بسته درآن است ، والفت واجتماع مسلمانان ادبِ دینست و زَینِ شریعت ، ونظام اسلام ، ومایهٔ خیر ، ورکن هدایت و اصل طاعت ، و موجب ثواب ، ولهذا قال عزّوجلّ :« لو اَنفقتَ مافی‌الأرض جمیعاً ما اَلّفتَ بین قلوبهم ولٰکنّ الله الّفَ بینهم» . وقال تعالی : « محمّدٌ رسولُ‌الله وَالّذین معه اَشِدّاءُ علی‌الکفّار رُحماءُ بینهم » . و سُئل النبی(ص) « اَیتزاورون اهلُ الجنّة ؟ قال : یزُور الاَعلی الأسفلَ ، ولایزور الاسفلُ الاعلیٰ، اَلاالّذین یَتحابّونَ فی‌الدّنیا فا ِنّهم یَأتون فیهاحیثُ شآؤا» . و درین معنی خبر **بوهریره** است روایت از **مصطفی** (ص) ، گفت : « دربهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود ، آن برادر که دردنیا او را دوست داشتی ازبهر خدای ، درراه خدای بی‌نسبی وسببی ، گوید : « یالیتَ شِعری : مافعل اخی ؟» یعنی کاشک دانستمی که آن برادرم چه کرد ؟ وکارش بچه رسید ؟ از نواختگانست یا راندگان ؟ سوختنی است یا افروختنی ؟ دربوستان دوستانست یا در زندان رندان ؟ ربّ‌العالمین آن درد دل ویرا درحق برادر خویش مرهمی برنهد ؛ فریشتگان را

گوید : « سیروا بعبدی هذا الیٰ اخیه » این بندهٔ مرا نزد برادر او برید. فریشتگان بفرمان خدای آیند، وبایشان نجیب بهشتی بارَحلِ نور. گویند : « قُم فَارکبْ وَ انْطلقْ الیٰ اخیك. » ای بندهٔ خدا گرت دیدار برادرت آرزوست، خیز تا رویم. بران نجیب نشیند هزارساله راه بیك ساعت بازبرد. **مصطفی** (ص) گفت : چندانکه شما برنجیب نشینید ویك فرسنگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا بمنزل آن برادر فرو آید، سلام کند. آن برادر سلام را علیك گوید، و ترحیب کند، دست بگردن یکدیگر درآرند، وشادی خویش بایکدیگر گویند.

بس که من درجستن تو گردِ سربر گشته‌ام

بی‌توای چشم وچراغم چون چراغی کُشته‌ام

پس گوید : « الحمدلله الّذی جمع بیننا فی هٰذه الدَّرجة، فیَجعلُ اللهُ تلك الدرجةَ مجلسَها فی خیمة مجوَّفة بِالدُّرِّ والیاقوت ».

قوله، « ولتکن مِنکم امّةٌ یدعونَ الَی الخیر » ـ هٰذه اشارة الی اقوامٍ قاموابالله لِله، لا تاخذُهم لَومَة لائم، ولم یقطعْهم عنِ اللهِ اسْتِنامةٌ الیٰ علّة، قصَروا انفاسَهم و استغرقوا عمرَهم علی تحصیل رضاءالله، عمِلوا لِله، و نصحوا لِدینِ الله، وَ دَعَوا خلقَ الله الی الله فربِحتْ تجارتهُم وما حسرتْ صفقتُهم. صفت قومی است که باقامتِ حق قائم‌اند واز حول وقوّت خویش محرّر، وزارادت وقصد خویش مجرّد، ازدائرهٔ اعمال واحوال بیرون، واز اسرِ اختیار وتصرّف آزاد، خدا را دانند، خدا را خوانند، ودین خدایرا کوشند، وز خلق و ملامت خلق نیندیشند، دردل دوستی مولیٰ دارند، ودر دیده کحل تجلّی دارند، هرچیزی چنان که هست بینند. دیگران ازصُنع بصانع نگرند ایشان از صانع در صنع نگرند. خاصگیانِ حضرت‌اند، بداغ گرفتگان مملکت‌اند.

بندهٔ خاص ملك باش كه با داغ ملك

روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

سوختهٔ وصلت‌اند و کشتهٔ محبّت، خونشان هدر، ومالشان تلف، امّا دلشان در قبضه، وجانشان در کنف. این چنانست که گویند:

دلبری داری به ازجان، غم مخور گوجان مباش

مَن کان فی‌الله تلفُه، کان اللهُ خَلفَه.

قوله: «ولا تکونوا کالّذین تفرّقوا وَ اختلفوا» ـ تفرّق دیگرست واختلاف دیگر. تفرّق ضدّ اجتماع است، و اختلاف ضدّ اصطلاح. تفرّق پراکندگیِ اصحاب طریقت‌است، واختلاف پراکندگی‌ارباب شریعت. تفرق آنست که مراد بنده دیگر بود و مراد حق دیگر، واجتماع آنست که مراد بنده و مراد حق یکی شود. وفی‌الخبر: «مَن جعلَ‌الهمومَ همّاً واحداً کفاه‌اللهُ همومَ الدّنیا والآخرة». وگفته‌اند: تفرّق آنست که نظارهٔ خلق کند واسباب بیند لاجرم هر گز از رنج وخصومات خلق برنیاساید، واجتماع آنست که‌نظارهٔ‌حق کند، داند که‌حق‌یکتا و کارازیك‌جا، وحکم ازین‌یك‌در. امّا اختلاف‌ارباب‌شریعت‌بر‌دوضربست: یکی‌دراصول‌دین‌دیگردرفروع. اما اختلاف در اصول عظیم‌است وخطرناك، لابد یکی‌ازدوبرحق‌است ویکی برباطل، کسی‌را که‌مقصدش مغرب‌است‌و آنگه‌راه مشرق گیرد هرگز کی‌بمقصدرسد! هرچند که رود از مقصد هرروز دورتر شود، و باز مانده‌تر، وهوالمشار الیه بقوله تعالی: «و اِنّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبِعوه ولا تتّبِعُوا السُّبُلَ فتفرّقَ بکم عن سبیله».

اما اختلاف امّت در فروع چنانست که قومی روی نهند بیك مقصد اندر راههای مختلف، بعضی‌دور و بعضی نزدیك، هرچند که در روش مختلف باشند اما درمقصد یك جای فرود آیند، و مجتمع شوند. این اختلاف عین رحمت است. و اِلیه اشار النّبی (ص): «الاختلاف فی امّتی رحمةٌ»، یعنی رحمتی بود از خداوند بر خلق

این اختلاف درفروع ، تا کار دین برایشان تنگ نشود و راه آن دشخوار نگردد .
و ذٰلِكَ فی قوله تعالیٰ : وما جعلَ علیکم فی الدینِ مِن حرَجٍ » . وقال تعالی : « یریدالله
بکمُ الیُسْرَ ولا یرید بکمُ العُسر » .

۲۰ ـ النوبة الاولی

« کُنتُمْ خَیرَ اُمَّةٍ » بهتر گروهی شمائید ، « اُخرِجَتْ لِلنَّاسِ » که بیرون آوردند مردمان را ، « تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ » بنیکوئی می فرمائید ، « وَ تَنهَونَ عَنِ الْمُنْكَرِ » و از ناپسند می باز زنید ، « وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ » و بخدای میگروید .
« وَلَوْ آمَنَ اَهْلُ الْكِتَابِ » اگرخوانندگان کتاب پیشین ایمان آوردندی (وچنان کردندی) ، « لَكَانَ خَیراً لَهُمْ » ایشان را به بودی ، « مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ » از ایشان هست که گروندگان اند « وَ اَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) » وبیشتر ایشان آنند که از طاعت بیرون شدگان اند .

« لَنْ یَضُرُّوكُمْ اِلَّا اَذیً » نگزایند شما را مگر بسخنی ناخوش ، « وَ اِنْ یُقَاتِلُوكُمْ » اگر باشما جنگ کنند ، « یُوَلُّوكُمُ الْاَدْبَارَ » پشتها برشما گردانند ، « ثُمَّ لَا یُنصَرُونَ (۱۱۱) » وانگه از من خود یاری نیابند ، نه از جهانیان از هیچ کس .

« ضُرِبَتْ عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ » برایشان خواری وفرومایگی زده آمد ، « اَینَمَا ثُقِفُوا » هرجا که یابند ایشان را ، « اِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللّهِ » مگربآن زینهار که خدای نهاد ، و ذمّت که ساخت ، « وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ » وبآن زینهار که سلطان مسلمانان ایشان را دهد (که گزیت بستاند ازایشان) « وَ بَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ » ، وبآنکه خدای برایشان خشم گرفت . « وَ ضُرِبَتْ عَلَیهِمُ الْمَسْكَنَةُ » و برایشان زدند چون مهر درویشی و فروماندگی و بیچارگی ، « ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا یَكْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ » آن بآنست

که ایشان می کافر شدند بسخنان خدای ، « وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ » وپیغامبران را کشتند بناحق ، « ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا » آن بآن بود که ازحق سر کشیدند « وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) » وپای از اندازه در گذاشتند .

« لَيْسُوا سَوَاءً » چون هم ویکسان نه‌اند . « مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ »ازخوانندگان **تورات** « أُمَّةٌ قَائِمَةٌ » گروهی است (بحق گفتن) بپای ایستاده ، « يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ » میخوانند سخنان خدای ، « آنَاءَ اللَّيْلِ » پاس پاس‌از شب ، « وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) » ونماز میکنند .

« يُؤْمِنُونَ بِاللهِ » استوارمیگیرند خدای را درسخنان وی ، « وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ » و روز رستاخیز ، « وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ » و به نیکوئی میفرمایند ، « وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » و از ناپسند می‌باز زنند ، « وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ » ودر نیکیها میشتابند . « وَ أُولٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) » و ایشانند که از نیکان و شایستگان اند .

« وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ » و هرچه کنند از نیکی ، « فَلَنْ يُكْفَرُوهُ » درپاداش آن ایشان را ناسپاس نیابند . « وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵) » و الله داناست به پرهیزکاران .

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » اینان که کافر شدند ، « لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ » ایشان را سود ندارد فردا مالهای ایشان ، « وَلَا أَوْلَادُهُمْ » ونه فرزندان ایشان (که بآن مینازند) ، « مِنَ اللهِ شَيْئًا » بنزدیك خدا هیچیز ، « وَ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ » و ایشانند که دوزخیان‌اند ، « وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) » واندر آتش جاویدان‌اند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « کنتم خیرَ أُمةٍ » الآیة . . . ـ بعضی مفسران گفتند : امّت اینجا

صدر اول اند، صحابهٔ رسول، مهاجرین وانصار، چراغهای هدی، وستارگان رُشد، وداوری دارانِ حق، وترجمانان **مصطفی** (ص). **عمر بن الخطاب** این آیت راخواند و گفت: «هذا لِاَوّلنا ولوشاءالله لجعل لِآخرنا ایضاً، فقال «کنتم» فکنّا کلّنا اخیاراً».

ویدلّ علیه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال: جمعَنارسولُ‌الله(ص) ونحن اربعونَ رجلاً، فقال: انّکم منصورون، ومفتوح لکم، فمَن ادرک ذلک منکم فَلْیَأْمُرْ بالمعروف وَلْیَنْهَ عن‌المنکر. قومی از علماء گفتند: این‌عامّهٔ امت **محمد**(ص) راست، پیشینیان وپسینیان،و کذلک قال‌النّبی(ص): «مثلُ امّتی مثلُ‌المطر لایُدری اوّله‌خیرام آخره». وقال(ص): «اُعطیتُ مالم یُعطَ احدٌ من‌انبیاء الله» قلنایارسول‌الله ماهو؟ قال: «نُصِرْتُ بالرُّعب، و اُعطیتُ مفاتیحَ الارض وسُمّیتُ **احمد**، وجُعل لی‌شرابُ الارض طهوراً، وجُعلتْ امّتی خیرَ الامم». وقال: «اهل‌الجنة مائة وعشرون صفّاً، منها ثمانون من هٰذه الامّة.» وعن **انس**(رض) قال: اتیٰ رسولَ‌الله اسقفٌ فذکر انّه رأیٰ فی‌منامه الامم کانوا یَمضون‌علی‌الصّراط یتهافتون‌حتّی‌اتتْ امّةُ **محمد**(ص) غُرّاً مُحجّلینَ. فقلتُ: مَن هؤلاءِ؟ انبیاءُ؟ فقالوا: لا. فقلت: مرسلون؟ فقالوا: لا. فقلت: ملائکةٌ؟ فقالوا: لا. فقلت مَن‌هؤلاء؟ فقالوا: امّة **محمد**(ص) غرٌّ محجّلون، علیهم‌اثر‌الطهور. فلمّا اصبح الاسقف اسلم. وقال(ص): «ما مِن امّة الّا بعضُهافی‌النّار وبعضها فی‌الجنّة، واُمّتی کلّها فی‌الجنّة، انّ‌الجنّة حُرّمت علی‌الانبیاء کلّهم حتّی اَدخُلَهاأنا، وحُرّمت‌علی‌الأمم‌حتّی یدخلها امّتی». وقیل **لعیسی بن مریم** یا روحَ‌الله هل‌من‌بعدهذه الأمّة امّةٌ؟ قال: نعم. قیل و اَیّةُ امّةٍ؟ قال: امّةُ **محمد**. قیل: یاروح‌الله و ما امّة **احمد**؟ قال: علماءُ، حکماءُ، حلماءُ، ابرارٌ، اتقیاءُ کأنّهم‌من‌الفقه انبیاء، یرضون‌من‌الله بالیسیر من‌الرّزق، ویرضی‌اللهُ منهم بالقلیل من‌العمل، یُدخلهم‌اللهُ الجنّةَ بشهادة أن لااله الّا الله.

قوله: «کنتم خیرَ امّة» - ای انتم خیر اُمّة العرب. «کانَ» بمعنی «صار» گویند. قال **عدی بن زید**: «کأنتم نحن، کُنّا، وکما کنّا تکونون».

وفی‌القرآن : «فکانوا کهَشیمِ المُحتظر» ای‌فصاروا . معنی آنست : کنتم‌خیرامّة اُخرجت للنّاس ، من‌الأمّهات . بهتر گروهی مردمان را شمائید که بیرون آوردند از مادران درین جهان . این سخن ازآنست که جهودان و ترسایان خلق را با کفرخواندند ، و از تصدیق **محمد**(ص) واپس خواندند ، و به **موسی**(ع) و **عیسی**(ع) فرمودند ، و بر **ابراهیم**(ع) بکفر دعوی کردند . و این امّت همه کتابها بپذیرفتند ، و همه پیغامبران را استوار گرفتند . وخلق را بدین فرموده‌اند ، و گفته‌اند : « کنتم خیرامّة » ای فی علم‌الله وفی اللّوح‌المحفوظ ، شما بهتر گروهی بودید درعلم خدا ودر لوح محفوظ . **یحیی معاذ** گفت : « هذه الآیة مِدحة لامّة **محمد** (ص) ، ولم یکن لیمدحَ قوماً ثمّ یعذّبهم » . گفت : ربّ‌العالمین امّت **محمد**(ص) را درین آیت بستود ونه بدان ستود تا پس ایشان را عذاب وعقوبت کند . آنکه مناقب و سیرت ایشان را درگرفت . و قال :

« تأمُرونَ بِالمعروف وتَنهون عن‌المنکر و تؤمنون باللّٰه » ـ گفته‌اند که : معروف اینجا کلمهٔ شهادت است ، فهو اعظمُ المعروف . و منکر تکذیب رسول است ، وهواعظم المنکر ، وقیل :« تأمرون بالمعروف » ای بِاِسباغ الوضوء ، « وتنهون عن‌المنکر » ای عن‌الالتفات فی‌الصلوة . ورواباشد که امر معروف ، ونهی منکر وایمان باللّٰه‌ازشرط خیریّت نهند یعنی کنتم خیراُمّة اِن امرتم بالمعروف . برین‌وجه بر « للنّاس » وقف نکنند بلکه وقف بر «تؤمنون باللّٰه» بود .

« ولوآمنَ اهلُ الکتاب» الآیة . . . ـ ای لوصدّق الیهود بمحمد(ص) وبماجاء منَ‌الحقّ « لکانَ خیراً لهم » من‌الکفر .

« منهم المؤمنون » یعنی **عبدالله‌بن‌سلام** و اصحابه .

« و اَکثرُهمُ الفاسقون » الکافرون . آنکه مؤمنان را آگاهی داد که‌ایشان را از خدا نصرت است وغلبه برجهودان ، و گفت :

« لَن یضُرّو کمُ اِلّا اذیً » ـ ای اِلّا ضرراً یسیراً باللّسان مثل الوعید والبهت .

« و اِن یُقاتِلو کمُ یُوَلّو کمُ الاَدبارَ » ـ منهزمین . « ثمّ لایُنصَرون » . ربّ العالمین این وعدهٔ نصرت که مؤمنان را داد راست کرد تاهرگز جهودان مدینه با رسول خدا و با مسلمانان جنگ نکردند که نه هزیمت وشکستگی برایشان بود . و روا باشد که این آیت برعموم برانند ، یعنی هرچه از کافران بمؤمنان رسد از ناسزا گفتن و جنگ کردن ، آن رنجی بود عارض ، نه پاینده ، که عاقبت بهرحال مؤمنان را باشد . چنانکه گفت : « وَ العاقبةُ للمُتّقین » و « والعاقبةُ للتّقویٰ . »

قوله تعالی : « ضُربتْ علیهمُ الذّلّةُ » ـ گفته‌اند که : این مخصوص است در جهودان بنی قریظه که خواری وبیچارگی وفروتنی برایشان زدند ، چنانکه مُهر بر دینار زنند . و رواباشد که این خبر بمعنی امر بود ، یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید ، وبخواری از ایشان جزیت ستانید ، چنانکه جای دیگر گفت : «حتّی یُعطُوا الجزیةَ عن یدٍوهُم صاغرون » . اگر کسی گوید که چونست که این مذلت ومسکنت برایشان زدند ، وبسیار افتد از یشان که بامال وجاه باشند؟ جواب آنست که اعتبار به آحاد اشخاص نیست که اعتبار بعموم است ، واعتبار باعراض دنیوی ومال وجاه نیست که اعتبار باحوال شرعی است ، وبعزّ وذلّ دینی ، آن عزّت که الله گفت : « وِ لِلّهِ العزّةُ ولِرسولهِ ولِلمؤمنین » . اگر دربعضی جهودان و ترسایان عزّی دنیوی بود مآل ومرجع آن باذلّ است ، پس حقیقت آن ذلّ است نه عزّ . همچنین مسکنت نه همانست که بی مال بود ، بلکه حقیقت مسکنت حرص است وفقر نفس وفقر دین . قال النبی (ص) : « الغِنیٰ غِنیَ النفس » . حکیمی را گفتند که : فلان کس توانگر است . آن حکیم جواب داد که : وی توانگر نیست کثیرالمال است ، توانگری دیگربود و فراوانی مال دیگر ، و به یقول الشاعر :

قد یَکثرُ الحال والانسانُ مفتقرٌ

« اینما ثُقفوا » ـ ای : وُجِدوا وصودفوا .

« الّا بِحَبل مِنَ الله » ـ این استثناء منقطع است ، یعنی لکـن یعتصمون بالعهد اذا اُعطوه . میگوید : ایشان هروقت وبهرجای خـوار باشند ، لکن درعهد و زینهار باشند اگر ایشان را بگزیت زینهار دهند . والمراد « بحبل من‌الله و حبلٍ من‌النّاس » العهد والذّمة والأمان الذّی یأخذونه من‌المؤمنین بِاذن‌الله . والنّاس ههنا خاصٌّ بالمؤمنین . آنکه درسیاق آیت گفت :

و ضُربتْ علیهمُ المسکنةُ ذلک بِاَنّهم کانوا یکفُرون بِآیات‌الله » ـ کفرعلّت مسکنت وذلّت نهاد ، ومعصیت واعتدا سبب کفر ، از بهرآنکه صغائر معاصی اگـر بآن اصرار بود بکبائر کشد و کبائر بکفر کشد . ولذلك قال تعالی : « ثمّ کان عاقبةُ الّذین اَساؤُا السّوآ اَن کذّبوا بِآیات‌الله » . وقال النّبی (ص) : « الذّنب علی‌الذّنب‌حتّی یَسْوَدَّ القلبُ . » حاصل‌آیت تنبیه مؤمنانست وتحذیر ایشان ازمعاصی ، هم ازصغائر وهم ازکبائر که حدّ آن با کفر است ونتیجهٔ آن شرك .

قوله : «لَیسوا سَواءً»ـ استناد این‌سخن‌با « منهم‌المؤمنون وا کثرهم‌الفاسقون» است . میگوید : هرگز یکسان وبرابرنباشند مؤمنان بافاسقان . جای دیگر گفت : «اَفَمَن کان مـؤمناً کمنْ کان فاسقاً لایَستَوُنَ » . صفت فاسقان « لن‌یضرّوکم الّااذیً » است ، وصفت مؤمنان « امّةٌ قائمةٌ » ، پس‌چون برابرویکسان باشند ؟ ! **ابن‌مسعود** گـفت : لَیسُوا سَواءً ،هُمْ ، وَ اُمّةٌ قَائِمَةٌ ـ یعنی امت **محمد**(ص) . میگویـد : اهل کتاب وامت **محمد**(ص) چون هم نه‌اند ، نه امروز ونه فردا در قیامت . چون برابر بود کسی که درقیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود ؟! « اَفَمَنْ یُلقَی فی‌النّارِ خیرٌ اَمَّنْ یَأتِی آمِناً یومَ‌القیامةِ ؟ » .

« مِنْ اَهلِ الـکِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ » ـ ای علی‌الحق . میگوید : از اهل کتاب

کروهی‌اند ایستاده برحق ، بردینِ اسلام ، با کفتِ راست ، وعمل راست ، و اعتقاد راست ، و آن **عبدالله بن سلام** است ویارانِ او . و **عطا** کفت چهل مرد از عرب اند ، از اهلِ **نجران** ، و سی‌ودو مرد از**حبشه** ، وهشت مرد از **روم** ، که بردین**عیسی**(ع) بودند وبه **محمد**(ص) ایمان آوردند ، وجماعتی از انصار چون **اسعدبن زراره** ، و **براءبن‌معرور** ، و**محمدبن مسلمة** ، و **محمودبن‌مسلمه** و **ابوقیس صرفةبن انس** بپیش از قدوم **مصطفی** (ص) توحید میکفتند و شرایع حنیفی بپای میداشتند ، تا **مصطفی** (ص) در رسید ، او را تصدیق کردند و نصرت دادند . و آنکه صفت و سیرتِ ایشان کفت :

« یَتْلُوْنَ آیَاتِاللّٰهِ آنَاءَ اللَّیْلِ وَهُمْ یَسْجُدُوْنَ » ـ کفته‌اند که : مراد باین‌نماز خفتیدن(۱) است که پیش‌ازین‌امت کس‌را نبوده است . یدلّ‌علیه ماروی اَنَّ النبی(ص) اَخر صلوة العشاءِ لیلةً ثم خرج الی‌المسجد ، فـاذا الناس ینتظرونه ، فقال : انه لیس احد من‌اهل الادیان یذکرالله عَزَّوجلَّ فی‌هذالوقتِ غیرکم . فانـزل‌الله هذه‌الآیة . و کفته‌اند : مراد باین نماز است میان شام وخفتن، وفی‌ذلك ما قال‌النبی(ص) : « من صلّی‌بعدالمغرب‌ستّ‌رکعاتٍ ولم‌یتکلم‌فیمابینهنّ بسوءٍعدلن‌له‌بعبادةِ ثنتی‌عشرةسنةً . » وقال : « من‌صلی بعدالمغرب عشرین رکعةً بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة . »

قوله تعالی : « یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ » ـ یعنی بتوحید الله . « وَالْیَوْمِ الْآخِرِ » ـ یعنی بالبعث‌الذی فیه جزاء الاعمال «وَ یَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ » یعنی بالایمان بمحمد(ص) « وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ » یعنی عن تکذیبه . « وَ یُسَارِعُوْنَ فِی‌الْخَیْرَاتِ » ـ یعنی فی‌شرائع الاسلام والاعمال الصالحة « واولئك من‌الصالحین » .

« وما تفعلوا مِنْ‌خیرفلن‌تکفروه » الایة ... **حمزه** و**علی** و**حفص**هردوحرف بیا خوانند(۲) ، سخن‌بامّةٌ قائمةٌ برند ، واین‌صفت ایشان کنند . وباقی‌بتاخوانند . چون

۱ ـ نسخه : خفتن ۲ ـ یعنی وما یفعلوا من‌خیرفلن یکفروه خوانده‌اند

بتا خوانی خطاب با همهٔ امّت بود . « فلن تُکفروه » هم چنانست کـه گفت : « فَلَا کُفْرَانَ لِسَعْیِهِ » . کـفران درلغت عرب پاداش نیکی باز گرفتن ، و سپاس نداشتن ونعمت بازنگفتن و باز ننمودن . میگوید عزّ اسمه : بنزدیك من نیکوکاران را ناسپاسی نیست یعنی پاداش باز گرفتن نیست . جای دیگرازین گشاده‌تر گفت : «وَمَا تفعلوا من خـیر یُوَفَّ الیکم وأنتم لاتظلمون » و « وما تفعلوا من خیر یعلمه‌الله » و «وَما تنفقوامن خیر فَاِنَّ الله به علیم . » خبر می‌دهد که عمل نیکوکاران ضایع نیست ، وازیشان ثواب باز گرفتن نیست ، نظیره قوله‌تعالیٰ : «انّالانضیع اجرَ مَنْ احسن عملاً » و « اِنَّالله لایُضِیعُ اَجرَ المحسنین » . بخلاف اعمال کفار که همه حابط است ، و ثواب ازیشان دریغ . وهو المشارالیه بقوله تعالیٰ « قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالاً » الآیة ، و بقوله تعالیٰ : « وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلْناه هباءً منثوراً »الآیة

« وَاللهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ »ـ ای علیمٌ بما فی‌القلوب من‌التقویٰ ، فقد یُظهرالتقویٰ من‌لیس له التقویٰ .

قوله : « اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ » الآیة . . . ـ مثل این آیت دراول سوره ، شرح آن رفت . اما آوردن این آیت درین‌موضع حکمتی در آن‌است : یعنی که در آیت پیش گفت هرچه کنید از نیکی وهزینه پاداش آن به نیکی یابید ، پس درین آیت بیان کرد که این حکم نه هرجای بود ونه هر کسی راست ، که‌ایمان قرین انفاق باید تا ثواب یابد . اما اگر کفر قرین آن بود اگرهرچه دارد بدهد از اموال وفرزندان ، هیچ بکار نیایدو ویرا از آتش نرهاند . وهوالمشارالیه بقوله‌تعالیٰ: « وَمَا اَغْنیٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ » ، وبقوله : « مَا اَغْنیٰ عَنّی مَالِیَهْ » .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ » ـ این آیت از یك روی بیانِ شرفِ صحابهٔ

مصطفی (ص) است که ارکان خلائق‌اند، وبرهان حقائق. عنوان رضاء حق‌اند، و ملوك مقعد صدق. ائمهٔ اهل سعادت‌اند، و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحّم امّت، و اخیار حضرت مصطفی (ص)، وبعد ازانبیا ورسل بهترین ذریة آدم ایشانند، وبیمن اقبالِ ایشان دود شرك واطی ادبارخود شد، وانوار دین وشریعت ازمکنوناتِ غیب ظاهر گشت. درآیتِ جمالِ « لااله الاالله »، وهیبت جلال « محمدرسول‌الله » بغیرت ایشان در ملأ اعلی بیفروخت. قال‌النبی(ص) : « اَللهَ فی اصحابی ! لا تتّخِذُوهم مِنْ بعدی غرضاً، فَمَنْ اَحبَّهم فیحبّنی احبهم، ومن ابغضهم فیبغضنی اُبغضهم، و مَنْ اذاهم فقد آذانی، ومن آذانی فقدآذی‌اللهَ، ومن آذی‌الله فیوشكُ اَنْ یاخذه، مَامِنْ اَحدٍ من اصحابی یموت بِاَرْضٍ اِلّا بُعِثَ قائداً و نوراً لهم یوم‌القیامةِ.

بعضی ازمفسران حکم این آیت برعموم راندند، گفتند : حقیقتِ این بشرفِ امت اتباع بازمیگردد ازعهد مصطفی (ص) تاابدامن‌قیامت. و امّتِ اتباع دیگراند، وامّتِ اجابت‌دیگر، وامّت دعوت دیگر. وشرح آن‌درسورة البقرة رفت. اما امّت‌انباع که این آیت درشأنِ ایشان است، ومشتمل برصفت وسیرت ایشان سُعداءِ ملت‌اند، و امناء درگاه عزت، واشرافِ علّیین، واعزّهٔ رب‌العالمین، حَمَلَهٔ قرآن واخبار، وخَزَنَهٔ آثار، فرقة ناجیه وامت‌مرضیه اهل سنت وجماعت، که ظاهرایشان بمتابعت وقدوت مقیداست، وباطن‌ایشان‌بمعرفت‌وفراست مؤیّد. عمر بن الخطاب گفت : فردای‌قیامت که ربُّ‌العزت ندا کند : « این‌رجالنا ؟» کس‌نیارد که‌سربرآرد مگراهل‌سنت‌وجماعت گویند : « لبیك ! لبیك ! اَللّهمَّ لبیك » ربّ‌العزّت گوید : « صدقتم عبادی ! انتم‌احبائی اُکرِمکم‌الیوم بما تشتهون لِتمَسّککم بکتابی ومتابعتکم‌رسولی ». آن ساعت بود که اهل ضلالات گویند : « یالیتنی اتّخذتُ مع‌الرسول سبیلا ». قال‌النبی(ص) : « لایزالُ طائفة مـن امّتی امّة قائمة بامرالله، لایضرهم من‌خذلهم ولا من‌خالفهم، حتی یأتی امرالله، وهم‌علی ذلك. » وقال(ص) : « من‌اشدّ امتی بی حبّاً، ناسٌ یکونون بعدی یودّ

احدهم لو آتی باهلِهِ ومالِهِ . »

قوله : « کنتم خیر أمةٍ » ـ روایت است از **ابن عباس و مجاهد** که : خیریت این امت آنست که پیغامبر را بقتال فرمودند که ایشان را بکُرهِ ایشان در دین اسلام و عِزّ شریعت آر ، وآنچه صلاحِ کار وبهینهٔ حال ایشانست ایشانرا الزام کن ؛ وآنکه ربالعالمین برایشان منت نهاد ، گفت : « وَ اَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقوىٰ وَ كَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلَهَا » . میگوید : الله درایشان بست ، وایشانرا الزام کرد آن کلمهٔ شهادت ، که نشان دوستی است وشرف دوجهانست ، وسبب سعادتِ جاودانی است . و ایشان خود ازدرآن بودند وسزاءآن بودند . ازدور **آدم**(ع) تامنتهای عالم هیچ امت را این منزلت و رتبت ندادند که ایشان را بسلسلهٔ قهر از ذل کفر بعزِّ اسلام آوردند ، وطوق سعادت در گردنِ ایشان کردند ، مگراین امت را چنانکه امروز بسلسلهٔ قهر ایشان را در دین آوردند فردا هم ایشان را بسلسلهٔ لطف ببهشت برند . **مصطفی**(ص) گفت : « عَجِبَ رَبُّكَ من قوم يُقَادُونَ الی الجنة بِالسَّلَاسِلِ . » وتا نگوئی که این خیریت که ایشان را برآمد بوسیلتِ اعمال وتصفیتِ احوال برآمد ، لیکن عنایت ازلی برایشان اقبال کرد وبنواخت ، واختیار روز میثاق کار ایشان بساخت . این کرامت و نواخت ، و این منزلت ومرتبت ایشان از آنست که امت **محمد**(ص)اند که مهتر عالم است ، و سید وُلد آدم ، چون **مصطفی** (ص) خیر الانبیاء والرُسل بود لاجرم امت وی خیرالامم بودند .

« کز خانه بکدخدای ماند همه چیز »

قوله : « تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » ـ بزبان اهل اشارت معروف خدمت حق است ، ومنکر صحبت نفس ، معروف روشنائی جمع است وسبب وصلت ، ومنکَر تاریکی وقت است و مایهٔ بدعت . آن نواختگانِ فضل راست و این زخم خوردگان عدل راست ؛ هرگز کی برابر باشند ؟ وچون بهم بسازند ؟ خواندگان

فضل ورانَد کان‌عدل ؟ این است که رب‌العالمین گفت : « لَیسوا سَواءً » . چون هم نباشند و راست نیایند دانا ونادان ، آشنا وبیگانه ، خداپرست و هـوا پرست . متی استوی الضیاء والظلمة ؟ متی‌استوی الیقین والتهمة ؟ متی استوی‌الوصلة والفرقة ؟ هذا متصفٌ بالوِلاء ، وذاك منحرف عن‌الوفاء . هیهات‌لایلتقیان ولایستویان .

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرك‌الله کیف یلتقیـان !

هی شامیة اذا مـا استقلت و سهیـلٌ اذا استقـلَّ یمان

کسی کاندر صف مردان ، بمی‌خواری کمر بندد

برابر کی بود ، با آن که دل درخیر وشر بندد ؟

۲۱ - النوبة الاولی

قـوله تعالیٰ : مَثَلُ ما یُنفِقُونَ » مثل آنچه نفقت میکنند ، « فِی هٰذِهِ الحَیوٰةِ الدُّنیا » درین زندگانی این‌جهان ، « کَمَثَلِ رِیحٍ »چون مثل بادی است ، « فِیهاصِرٌّ » درآن باد سرمای سخت بود ، « اَصابَتْ حَرْثَ قَومٍ » کـه رسد ناگاه بکشته زارِ گروهی ، « ظَلَمُوا اَنفُسَهُمْ » که ستم کردند برخویشتن (ومستحق عقوبت گشتند) ، « فَاَهلَکَتْهُ » تاآن برایشان تباه کرد ، « وَمَا ظَلَمَهُمُ‌اللهُ » و ستم نکرد الله برایشان « وَ لٰکِنْ اَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۱۱۷) » ولکن ایشان برخویشتن ستم میکنند .

« یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا »ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً » مگیرید دوست ازدل ، « مِنْ دُونِکُمْ » از بیرون خویشتن « لَا یَأْلُونَکُمْ خَبالاً » که هیچ درکار شما سستی نکنند بتباهی . « وَدُّوا » دوست دارید و شاد بید و خواهید ، « مَا عَنِتُّمْ »آنچه شما درآن بید از عَنَت ،« قَدْ بَدَتِ البَغْضَاءُ مِنْ اَفوَاهِهِمْ » پیداست زشتی‌و نابکاری از دهنهاءِ ایشان ، « وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ اَکْبَرُ » وآنچه که نهان میدارد دلهاءِ ایشان مه است از آنچه از زبـانها پیداست . « قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الآیاتِ »

پیدا کردیم شما را سخنان، « اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) » اگر خرد دارید.

«هَا اَنْتُمْ اُولَاءِ » آگاه‌بید شماها که اینائید، « تُحِبُّونَهُمْ » دوست میدارید ایشان را، « وَلَا یُحِبُّونَكُمْ » وایشان دوست نمیدارند شما را، «وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ » وشما گرویده‌اید بقرآن ودین همه. « وَاِذَا لَقُوكُمْ » وچون ایشان شما را بینند «قَالُوا آمَنَّا » گویند: ما گرویده‌ایم « وَ اِذَا خَلَوْا » وچون بی‌شما بریکدیگر رسند، « عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْاَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ » برشما انگشتان خایند از خشم و کین. « قُلْ » بگوی « مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ » میرید بدردِ خشم خویش، « اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) » خدای دانا است بهرچه دردلها است.

« اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ » اگربشمارسدنیکوئی، «تَسُؤْهُمْ» ایشان راتاسائین(۱) کنند آن نیکوئی، « وَ اِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ » و اگر بشما رسد بدی، « يَفْرَحُوا بِهَا » شاد شوند بآن، « وَاِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا » و اگر شکیبائی کنید و پرهیز نگه‌دارید، « لَا يَضُرُّكُمْ » نگزایدشما را، « كَيْدُهُمْ شَيْئاً » سازبد ایشان هیچ‌چیز، « اِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰) » خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

« وَ اِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ » یاد دار که بیرون شدی ازخانه و کسانِ خویش، « تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ » می‌ساختی مؤمنان را «مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ » نشستگاههای جنگ را، « وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) » والله شنوا است ودانا.

« اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ » آنگه که آهنگ کرد وخواست دو گروه « مِنْكُمْ » از شما « اَنْ تَفْشَلَا » که بددل شوند، « وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا » والله خود یارِ ایشان است « وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) » وبرخدای است پشتی‌داشتن مؤمنان وباوست سپردن کار ایشان.

---

(۱) سائین = سایش

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « مَثَلُ ما یُنفِقُونَ » ـ گفته‌اند: این نفقات مشرکین **مکه** است در معاداة **مصطفی** (ص). چنانکه جای دیگر گفت: « انّ الّذین کفروا ینفِقون اموالهم لِیَصُدّوا عن سبیل‌الله » الآیة... ربّ‌العالمین در آیت پیش بازنمود که کافران را مال و فرزند هیچ بکار نیاید، وسودمند نبود. وذلك فی قوله: « لن تغنی عنهم اموالهم » و درین آیت بیان کرد که سودمند نیست ایشان را، وزیان کاری نیز هست، همچنانکه باد سرد کِشت‌زار را بزیان آرد، وهلاك کند، آن انفاقِ مال ایشان راهلاك کند وبعقوبت رساند. **مجاهد** گفت: این نفقات ببعضی کفّار و در بعضی احوال مخصوص نیست، بلکه نفقات وصدقاتِ همهٔ کفار است در همهٔ احوال. یعنی هرنفقه که کافر کند، بهرچه کند وی بآن معاقب است؛ چنانکه مؤمن بهرچه نفقه کند مادام که محظور و محرّم نبود وی بآن مُثابست. و لهذا قال النّبی (ص): « اِنَّ المؤمنَ لَیُؤجَرُ فی کلّ شیءٍ حتّی اللّقمة یضعها فی فیّ امرأته » وقال لِسَعد: انّك لَتُؤجر فی نفقتك کُلّها حتّی اللّقمة تضعها فی فیِّ امرَأتك » و وجه این قول آنست که مؤمن هرچه گیرد و دهد برجای خویش بود، وموافق شرع و دین، وکافر بخلاف این کند. لاجرم حال وی خلاف حال مؤمن بود. و گفتند: انفاق مال این جایگه مثال اعمال کافرانست درحال کفر وشرك. میگوید: اعمال ایشان روز حاجت ایشان به بی‌منفعتی و بی‌حاصلی همچون آن کشت زارست سرمازده، کشته سوخته، که ایشان را بکارنیاید، ومنفعت نکند، همانست که جای دیگر گفت: « مثلُ الّذین کفروا بِربّهم اعمالُهم کَرَمادٍ اشْتدَّتْ به الرّیحُ فی یوم عاصف، الآیة » وقال تعالیٰ: « والّذین کفروا اَعمالُهم کَسَراب بِقیعة » الآیة.

و آنچه گفت: « ظلموا انفسَهم » ـ یعنی زرعو الحرثَ فی غیروقته. میگوید:

کشت‌زار نه بوقت خویش کردن لاجرم آنرا آفت رسد ، همچنین عمل کافر نه بشرط خویش وجای خویش بود ، لاجرم ویرا هلاك کند . « وما ظَلَمَهُمُ اللهُ » لِاَنَّ ما فعله بخلقه فهومنه عدلٌ . « ولکن انفُسَهم یَظلِمون » بالکفر والعصیان .

قوله تعالیٰ : « یا ایّها الّذین آمنوا لاتَتَّخِذوا بِطانةً مِن دونکم » الآیة . . . ـ معنی « بِطانة » خاصه است ، بطانی هر کس آنکس است که باوی آرام دل دارد و آمیختن نهانی . آن از بِطانة گرفته‌اند آسترجامه که هم(۱)پوست بود بامردم .

«لایألونکم خبالاً »ـ یُقال : أَلَوْتُ فیالحاجة ایقصرتُ، وألوتُ فلاناً ای‌اولیتهُ تقصیراً نحو کسبته ، ای اولیتهُ کسباً ، فقوله « لایألونکم خبالاً » ، ای : لا یُقَصِّرُون فیبذلِ الخَبال لکم . و « خَبال » فسادی بود نهانی ، و خَبَل فساد عقل است . و عَنَت تباهی است ورنجوری وخطرهلاك ، یُقال : اکمَةٌ عنوتٌ و عنودٌ ای صعبةُ المسلك ، والمعانتة والمعاندة یتقاربان .

« یا ایّهاالّذین آمنوا » ـ از اینجا صفت منافقانست ، وپرهیز دادن مؤمنان از صحبت ایشان . میگوید : ایشان رابدوست مگیرید بیرون از مؤمنان ، ودر هیچ کار استعانت بایشان مکنید . **عمر بن الخطاب** نهی کرد از استعانت بکفّار . آنکه این آیت بدلیل آورد وحجّت خویش ساخت . درخبر می‌آید که : « ما بعَثَ‌اللهُ مِن‌نبیٍّ ولَاستخلفَ مِن‌خلیفة الّا کانت له بطانتان : بطانةٌ تأمُره بالخیر وتحُضّه علیه ، وبطانة تأمره بِالشرّ وتحُضُّه علیه » . آنکه ربّ‌العالمین علّت نهی از مباطنت ایشان بگفت ، واز ضمیر دل ایشان خبرداد ، گفت : « لایَألونکم خَبالا » هیچ درفساد دین شما و ابطال کارشما سستی نکنند ورنجوری وگمراهی وتباهیِ شما دوست‌دارند وخواهند ، وآنکه وقیعت وعیب مسلمانان بزبان میرانند ، وآنچه‌دردل دارند ازعداوت وخیانت از آنچه برزبان میرانند صعبتر وبزرگتر .

«قدبَیَّنّالکم‌الآیاتِ اِن کنتم‌تعقلون» ـ رویٰ **انس بن مالك** قال قال‌النبی(ص) :

---

(۱) نسخه : هام

«لاتستضيئوا بنار اهل الشرك، ولاتنقشوا فی خواتيمكم عربيّاً». فسُئل **الحسن** عن تفسير هذا الحديث، فقال: معناه لاتشاوروهم فی أمور كم فانّ‌الله تعالی يقول: «ياأيها‌الّذين آمنوا لاتتّخذوا بطانةً من دونكم» الآية، وقوله: «لاتنقشوا علی خواتيمكم عربيّاً» يعنی: لاتنقشوا «محمدٌ رسول‌الله». و **ابوموسی اشعری** گفت به **عمر بن الخطاب** که: نزديك ما مردی نصرانی‌است، سخت دبير وحافظ وبا كفايت. **عمر** گفت: قاتلك‌الله اما سمعتَ قول‌َالله تعالیٰ: «يا ايها الّذين آمنوا لاتتّخذوا بطانةً مِن دونكم». و قال تعالیٰ: «يا ايها‌الّذين آمنوا لاتتّخذوا اليهود والنصاریٰ اولياء» هلّا اتّخذتَ حنيفاً؟ **ابوموسی** گفت: مرا بادين او چه كار؟ ويرا دينی ومرا دينی. **عمر** گفت: لاأكرمهم اذ أهانهمُ اللهُ، ولا اُعِزّهم اذ اذلّهمُ الله. ولا ادنيهم اذ أقصاهم‌الله.

قوله: «هاانتم اُولاءِ تُحِبّونهم» - ها، تنبيه‌است. اُولاءِ بمعنی‌الّذين. ميگويد: آگاه باشيد شما اينانيد كه ايشان را دوست ميداريد بآنچه اظهار ايمان كردند، و احكام اسلام بظاهر درپذيرفتند، هرچند كه بنفاق در دل خلاف آن داشتند.

«ولا يُحِبّونكم» وايشان شمارا دوست نميدارند. يعنی آنچه ثمرهٔ محبّت‌است از ارادتِ خيرومحض اسلام بشما نمی‌خواهند وشما بايشان می‌خواهيد.

«وتؤمنون بِالكتاب كُلِّه» - «كتاب» اسم جنس است، همه كتب خدا در آن مُدرج. ميگويد: شما بكتابهای خدا همه ايمان داريد، نه چون ايشانيد كه «يؤمنون ببعض‌الكتاب ويكفرون ببعض».

«وَ اِذا لَقوكم قالوا آمنّا» - اين همچنانست كه گفت: «يَقولون بأفواههم ماليس فی قلوبهم»، «آمِنوا بِالّذی اُنزل علی‌الّذين آمنوا وجهَ النّهار وَ اكفروا آخرَه».

«و اِذا خلَوْا عَضّوا علیکم الأنامِلَ مِنَ الغیظ» ـ عرب گویند: «فلانٌ یعضّ عَلَیَّ الاَنامِلَ» فلان کس برمن می‌انگشت خاید، در کین وخشم. و گویند: «عضّ علیٰ هٰذا الأمر بالتواجذ». ای لزمه. وغیظ خشمی‌است میان غضب وغم. غضب آن خشم است که با آن قدرت انتقام بود، وغم آن خشم است که باوی قدرت انتقام نبود، وغیظ میان هردو است، قدرت برانتقام دارد لکن نه تمام بود. ازین جاست که غیظ درصفت باری‌تعالیٰ نیامده است.

قوله: «قُل موتوا بِغَیظکم» ـ میگوید: یا **محمد** ایشان را این‌دعا گوی که بخشم ودرد خویش‌میباشید تابوقت مرگ، که این مراد شما از بدخواستِ مسلمانان برنخواهدآمد.

«انّ‌اللّٰه علیمٌ بذات الصّدور» ـ نظیراین در **قرآن** فـراوانست: «یعلم مافی انفسکم‌فاحذروه» و «یعلم خائنةَ الاَعیُن وما تخفی‌الصّدور» و «یعلم‌السّرَّ واَخفیٰ». رُوی عن **ابی‌الجوزاء** قال: لأن یُجاوِرَنی القِرَدَةُ والخنازیرُ معی فی‌داری احبُّ الَیَّ مِن‌ان یُجاوِرَنی‌صاحبُ بِدعةٍ، ولقد دخلوا فی‌هٰذه الآیة «تُحِبّونهم ولا یُحِبّونَکم وتؤمنون بالکتاب کلّه» الآیة.

قوله تعالی: «اِن تَمْسَسْکم حسنةٌ تَسُؤْهُمْ». اصابت و مسّ دولفت‌اند که استعمال کنند هم بخیر وهم بشرّ. امّا اصابت بشرّ مخصوص است، اگرچه به‌خیرنیز استعمال میکنند. و حسنة ایدر غنیمت ونصرت است، وسیّئة شکستگی و هزیمت. میگوید: منافقان، چون شما را نصرت وغنیمت پیش‌آید، دلتنگ شوند؛ وچون کسر وهزیمت بود، شاد شوند. ربّ‌العالمین گفت: «وان تصبروا» علیٰ ماتسمَعون من اَذاهم «و تَتَّقوا» مخالطتَهم ومقاربتَهم، «لایضُرُّکم کیدُهم شیئاً» اگرشما که مؤمنان‌اید، بر اَذای ایشان صبر کنید، واز مخالطت ایشان بپرهیزید، هرگز کید ایشان برشما زیان نکند، که‌این صبروتقویٰ مایهٔ احسانست، وخدای مزدمحسنان

ضایع نکند، وایشان را بدشمن ندهد. وهوالمشارالیه بقوله: «انّه مَن یَتَّقِ ویصبر فاِنّ‌الله لایُضیعُ اجرالمحسنین».

«لایضرُّکم ـ بکسر ضاد وتخفیف راء قراءت **حجازی** است و **بصری**، واختیار **بوحاتم** مِن‌ضار، یضیر، ضَیراً؛ ومنه قوله تعالیٰ «لاضَیرَ». وباقی بضمّ ضاد وتشدید راء خوانند، اختیار **بوعبیده**، مِن‌ضرّ، یضُرُّ، ضرّاً. ولا بمعنی لیس قادرٌ ومقدرٌ، یعنی: ان‌تصبروا وتتقوا فلیس یضرّکم کیدُهم شیئاً.

«اِنّ‌الله‌بما یعملونَ مُحیطٌ» ـ معنی «احاطت» رسیدن است بهمگیِ هر چیز وبغایت هرچیز، واحاطت ازدووجه است: ازروی علم وازروی قدرت، والله‌بهردومعنی‌محیط است. هٰذا کقوله: «لایَعزُب عن‌ربّك من‌مثقال ذرّةٍفی‌الأرض ولافی‌السّماء» وکقوله: «لایَخفیٰ علیه شیءٌ لافی الأرض ولافی‌السّماء». وکقوله احاطَ بکلّ شیءٍ علماً.

قوله تعالی: «واِذ غدوتَ مِن اهلِكَ» الآیة... این افتتاح قصهٔ وقیعت **احد** است، **مصطفی** (ص) ازاهل‌خویش بامداد کرد، وبیرون شد، یعنی روز **احد** از منزل **عائشه** بیرون شد، پیاده به **احد** رفت واصحاب خویش را فرمود تا جنگ را صفها بر کشیدند، وراست بایستادند. این است که الله گفت: «تُبوِّیُٔ المومنینَ مَقاعدَ للقتال». و اول قصه آنست که: روزچهارشنبه **ابوسفیان** باسه هزار مردپیاده و دویست مرد سوار ازمشرکان **مکه** بصحراءِ **احد** فرو آمدند. رسول‌خدا(ص) با یاران خویش مشورت کرد. **عبدالله بن ابی سلول** و جماعتی ازانصار گفتند: یا رسول‌الله! هیچ روی ندارد از **مدینه** بیرون شدن، واستقبال دشمن کردن، بگذاریم تا اگر به **مدینه** درآیند در کویهای **مدینه** باایشان جنگ کنیم. وزنان و کودکان‌از بالاهاء خانهاباایشان‌سنگ‌اندازند. رسول‌خدا(ص) این رأی‌بپسندید مگرجماعتی‌از یاران گفتند، که روز **بدر** از ایشان فائت شده بود بعذرها که در پیش آمده بود، و میخواستند که تدارك کنند: یا رسول‌الله درمدینة نشستن روی ندارد، بعد ازآنکه

دشمن بساحت ما فرو آمدند، اگر نرویم میگویند که: بددلان و ضعیفان‌ایم، و در جملهٔ ایشان **نعمان‌بن مالك الانصاری** بود، گفت: یارسول‌الله مرا از بهشت‌محروم مکن، بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که من دربهشت شوم. رسول خدا گفت: بچه دربهشت شوی؟ گفت: باآنکه گواهی میدهم بوحدانیّت و فردانیّت الله آنکه درجنگ دشمنِ دین برنگردم وپشت بندهم، **مصطفی** (ص) گفت: صدقتَ پس نعمان آن روز کشته‌وشهید گشت. آنکه **مصطفی** (ص) گفت: مرا گاوی بخواب نمودند، بر آن تأویل خیر نهادم؛ ونمودند که‌درذنابهٔ شمشیرمن شکستگی بودی، تأویل آن هزیمت نهادم؛ ونمودند که دست در دِرعی محکم استوار بردم، تأویل آن نهادم که با**مدینه** شوم. ورسول خدا را چنان خوش میآمد که بمدینة بایستادی، تا اگر دشمنی آمدی هم در **مدینه** جنگ کردی. اما چون همت وعزم جماعت دید، وجدّ ایشان در بیرون شدن، دررفت و **سلاح** درپوشید، وعزم رفتن کرد، یاران آن ساعت ازان گفتِ خویش پشیمان شدند، که چرا با رسول‌الله این‌سخن گفتیم، ووی خود به‌ازما داند، ورأی وی‌قوی‌تر. ومراد وی آن بود که‌در**مدینه** توقف کند. پس بیامدند وهمه عذر خواستند و گفتندتا: توقف کنیم. رسول گفت: هیچ پیغامبری را نیست‌و سزا نبود که امتِ خویش‌را سلاح درپوشد، تا با اعداء دین جنگ کند، آنکه پیش ازجنگ سلاح بنهد. این روا نباشد، ونکنم. پس **مصطفی** (ص) روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمهٔ شوال سنة ثلاث از هجرت، بیرون شد بحدود **احد**، سه‌هزارمرد باوی؛ و گفته‌اند: هزار، و گفته‌اند: نهصد وپنجاه. فذلك قوله تعالی: «وإذ غدوْتَ من‌اهلك» الآیة... «والله سمیعٌ علیمٌ».

قوله تعالی: «اِذ همّتْ طائفتان منکم اَن تفشلا» ـ این آیت تعلق بآخر آیت دارد، میگوید: الله شنوا بود و دانا، آنکه که همت کرد این دو گروه ازشما وبددل شدند. وآن دوطائفه از انصار بودند، یکی **بنوحارثه**، و یکی **بنوسلمة**.

وسبب آن بود که **عبدالله بن ابی** روز **احد** باسیصد مـرد بر گشت و پشت بداد . و گفت : « علامَ نَقتل أنفُسَنا واولادَنا ؟! » **بوجابر سلمی** ازپیش ایشان فرا رفـت و گفت : « زینهارغم باخویشتن مخورید وباپیغامبر خویش ، وباز گردید ». **عبدالله بن ابی** گفت : « لونعلمُ قِتالاً لاتَّبَعنا کم » . وآن دوطائفه از انصار همت کردند کـه بـا **عبدالله** باز گردند . ربّ العالمین عصمتِ خویش برایشان نگه‌داشت تا برنگشتند . وبا رسول خدا به **احد** رفتند ، این است که ربّ العالمین گفت :

« واللهُ وَلِیُّهما » ای ناصرُهما وموال لهما . از اول ذکرانصار درگرفت مانندهٔ ذمّ ، پس آنرا بمدح بیرون برد . و این ایشان را شرفی تمام است ونـواختی عظیم . « وعلی اللهِ فَلیتوکَّلِ المؤمنون » ای فلیعتمدنی فی الکفایة المؤمنون .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « مثل مایُنفقون فی هذهِ الحیوٰةِ الدّنیا کمثَل ریحٍ ... » هرچه هزینه کنند جهانیان درکار دنیا ، وهرچه بدست آرند از عشق دنیا ، مثل آن چون باد است . گیرندهٔ باد در دست چه دارد ؟ جویندهٔ دنیا همان دارد !

دردا و دریغا کـه ازآن خاست ونشست

خاکیست مـرا برسرو بـادیست بدست

سلیمان پیغامبر (ع) که باد ودیوومرغ همه مسخّراوبودند ، روزی برسریرملک نشسته بود با اولیاء مملکت وارکان دولت ، وآن سریر برپشت باد اندر هوا ایستاده ، مورچه‌ای براه وی آمد و گفت : « یانبیّ الله ! مَاالّذی اعطاكَ اللهُ منَ الکرامة ؟ » خدای باتوچه کرامت کرده درین جهان ؟ **سلیمان** (ع) جواب داد که : « سخَّرلی الرّیحَ کما تَریٰ » باد مسخرمن کرد چنانکه می‌بینی . گفت : یا **سلیمان** خبرداری که این چه اشارتست ؟ میگوید : « لیس بیَدكَ ممّا اُعطیتَ الّا الرّیح » آنچه ترادادند ازین مملکت

دنیوی همچون بادست ، از باد در دست چه حاصل بود ؟ کارملكِ دنیا همچنان بود . وهم ازین باب است آنچه **مصطفی**(ص) گفت : «مَاالدّنیا فی‌الآخرة الّا مثلَ مایجعلُ احدُکم اِصبعَهُ السَّبابة فی‌الیَمِّ فلینظُر بِمَ یرجع !»

قوله : «یا ایّهاالذّین آمَنوا لاتتّخِذوا بِطانةً مِن دونکم» ـ اقتضاء این آیت آنست که هرچه درراه‌بنده آید که سر بفسادی بیرون‌خواهد برد ، از آن احتراز کند و دوری جوید . و آن چهار چیزاست : یکی‌دنیا ، دیگرخلق ، سدیگرنفس ، چهارم شیطان . دنیازادست وتومسافردر کشتی نشسته ، اگرزیادت بر گیری کشتی‌غرق‌شود وتوهلاك شوی ، خواهی که ازین فتنهٔ دنیا برهی « نَجَا الْمُخفّون وهلك المُثقلون » برخوان . میگوید : سبکباران رستند ، و گرانباران خستند .

دیگر خلق‌اند ، وتارانده‌ای نبود از درگاه حق گرد خلق نگردد ، هر که باخلق آرام گرفت ازحق بازماند . دوستی حق ودوستی خلق در یك دل جمع‌نشوند ، « ماجعلَ‌اللهُ لرجلٍ من‌قلبین فی‌جوفه » .

مهر خـود و یـار مهربـانت نـرسد

این خواه گر آنکه این و آنت نرسد

اِستقبلَنی و سیفُه مسلولُ و قـال لی واحدُنا معزولُ .

آمـد برمن کارد کشیده برمن

گفتا که : درین شهر تو باشی یا من ؟!

سوم نفس است که مایهٔ هر سودائی است واصل هرغوغائی« انَّ النَّفس لَاَمّارةٌ بِالسّوء » . اگر توفیق رفیق بود ودرجهاد نفس ترا دست بود ، کارت چنان‌آید کـه ربّ‌العالمین گفت : « وَمَن یُوقَ شُحَّ نفسه فأولئك همُ‌المفلحون » .

چهارم **شیطان** است ، که‌باوی گفته‌اند : روهمبازایشان‌باش‌درمال ودرفرزند : «وشارِکْهُم فی‌الأموال والأولاد » ، امّا نه هردلی خانهٔ **شیطان** بود ، دل باشدکه

حرم رحمن بود. **شیطان** نیارد که گرد وی گردد که بسوزد. یکی‌ازبزرگان بدر خانه‌ای برمیگذشت، شیطان را دید که سربدرفرا میگیرد، و ازین‌جانب بآن‌جانب مینگرست، این مرد او را گفت: یالعین‌چه میکنی؟ گفت: اینجا مردی‌خفته است ونامردی نمازمیکند، خواهم که در روم واورا وسوسه کنم، مگر(۱) ازتیرغمزهٔ آن خفته نمییارم که درروم.

قوله: «ها اَنتم اولاء تحبّونهم ولا یُحبّونکم» ـ مؤمنان که دلهاء صافی‌داشتند، وطبع کریم، شفقت ورحمت خویش ازبیگانگان بازنگرفتند. ایشانرا نیك‌خواستند و دل دراسلام ایشان بستند، ونجات ایشان خواستند، و رحمت خدا دریغ نداشتند، نه ازآشنا ونه از بیگانه. هرکه بخاطر ایشان این گذرد که:

بیـار حلوا کـه هست حبیب‌القلـوب
هـم خـاص را بشایـد و هم عـام را

این همان شفقت است که **محمد**(ص) درحق‌بیگانگان بنمود وگفت: «اَللّهمَّ اهدِ قومی فانّهم لایعلمون». امّا کافران که نه دردل صفا دارند، و نـه در طبع وفا، هرگز مؤمنان را نیك نخواهند، و دوست ندارند، و بنیکی ایشان اندوهگین شوند و ببدی شاد. چنانکه گفت تعالیٰ وتقدّس: «اِن تَمسَسکم حسنةٌ تَسُؤهم واِن تُصبکم سیّئة یفرحوا بها» ـ آری هرکس‌آن کند کـه سزای اوست، «وز کوزه همان برون تراود که دروست» مؤمن کریم باشد و مهربان، که سزاء ایمان کرم است و جوانمردی؛ وکافر لئیم و بد خواه، که سزاء کفر لؤم است و ناکسی. مؤمن خلق خدای را برنجات خواند ورستگاری، و کافر برآتش خواند وگرفتاری. وهو المشارالیه بقوله تعالی وتقدّس: «ویا قوم! مالی اَدعوکم الی‌النّجاة وتَدعوننی الی‌النّار».

۱ ـ نسخه: لکن

۲۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ» بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غز و بدر، «وَ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ» وشما درچشم دشمن سست و خوار بودید از ناساختگی. «فَاتَّقُوا اللّٰهَ» بپرهیزید از بداندیشی درخدای و گله کردن از وی، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)» تا از سپاسداران بید(۱).

«اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ» - یاد داری که میگفتی مؤمنان را: «اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ» شما را پسنده نبود «اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ» که مدد دهد شما را خداوند شما، «بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» بسه‌هزار از فریشتگان، «مُنْزَلِينَ (۱۲۴)» فرو فرستاده از آسمان.

«بَلٰى» آری چنین کنم، «اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا» اگرشکیبائی کنید و از بددلی و گریختن ازپیش‌دشمن بپرهیزید، «وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا» ودشمن بشما آیند ازین آهنگ وخشم که دارند این هن(۲)، «يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ» مدد دهد شما را خداوندِ شما «بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» بپنج هزار از فریشتگان، «مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)» خویشتن را نشان جنگ بر کرده.

«وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ» ونکرد خدای آن را به ارسال، «اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ» مگر شادی شما را، «وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ» وتا آرام گیرد بآن دلهاء شما، «وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ» ونبود آن نصرت مگر ازنزدیک خدای، «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)» آن توانای دانا.

«لِيَقْطَعَ طَرَفاً» - تا گوشه‌ای ببرد وجوقی(۳) کم کنند، «مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» از ایشان که کافر شدند، «اَوْ يَكْبِتَهُمْ» یا ایشان را بهزیمت نمودن و کم آوردن

۱- نسخه: باشید ۲- این هن، کذا فی‌نسختی الف و ج. ۳- نسخه: جوکی

برروی افکنند، « فَیَنقَلِبُوا خائِبِینَ (۱۲۷) » تا برگردند ازآنچه پیوسیدند نومید.

« لَیسَ لَكَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ » ترا ازکار چیزی نیست، « أَو یَتُوبَ عَلَیهِم » یا توبه دهد ایشان را، « أَو یُعَذِّبَهُم » یاعذاب کند ایشان را، « فَإِنَّهُم ظالِمُونَ (۱۲۸) » اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند.

« وَلِلّهِ ما فِی السَّمٰواتِ وَ ما فِی الأَرضِ » وخدای‌راست‌هرچه درآسمانها وهرچه در زمین است، « یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ » می‌آمرزد او را که خواهد، و عذاب میکند او را که خواهد. « وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۲۹) » وَ خدای آمرزکارست و مهربان.

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند، « لا تَأکُلُوا الرِّبٰوا » مخورید ربا، « أَضعافاً مُضاعَفَةً » افزوده توی برتوی، « وَاتَّقُوا اللّهَ » وبپرهیزید ازخشم و عذاب خدای، « لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۱۳۰) » تا جاوید بیرون آیید.

« وَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی أُعِدَّت لِلکافِرِینَ (۱۳۱) » و بپرهیزید ازآتشی که ساخته‌اند تاگروید کافرا.

« وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ » و فرمان برید خدای را وفرستادهٔ وی را « لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ (۱۳۲) » تامگر برشما ببخشایند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « ولقد نصرَکُمُ اللّهُ بِبَدرٍ » الآیة ... ـ درین آیت تسلیت وتعزیت مسلمانان است ازآنچه روز **احد** برایشان رفت، میگوید: من که خداوندم شما را روز **بدر** نصرت کردم باآنکه عدد شماانداك بود، وشما درچشم دشمن خوار وحقیر، یعنی گله مکنید که اگرامسال برشما بود، پار شما را بود.

تواریخیان گفتند: واقعهٔ **احد** درشوّال‌السنهٔ ثلاث ازهجرت‌بود، وجنگ **بدر** روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان. و دوش آن شب قدر بود. و اوّل غزوی که **مصطفی** (ص) بتن خویش در آن بیرون رفت، و جنگ کرد وصنادید **قریش** در آن کشته شدند بدر بود. **شعبی** گفت: **بدر** چاهی است از آنِ مردی که نام وی **بدر** بود، آن چاه بنام وی باز خواندند. پس نسبت حرب که آنجا رفت با آن چاه بردند.

و درخبر است که **مصطفی** (ص) روز **بدر** برسرِ چاه بایستاد و گفت: «ای **اباجهل بن هشام** و ای **عتبة بن ربیعة** و ای **ولیدبن عتبة** و و ای فلان‌بن فلان بِئسَ عشیرة النبیّ کنتم، بئسَ بنوعمّ النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربّکم حقّاً؟. قال **عمر** (رض) بأبی‌انت وأمّی یارسول‌الله، هل‌یسمعون کلامَكَ‌السّاعةَ وقدصاروا جیفاً(۱)؟ قال والّذی بعثنی بِالحقّ أنّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لایقدرون ان یُجیبوا». این دلیل است که مرده سخن زندگان شنود واحوال ایشان داند.

«فَاتّقوا‌الله لعلّکم تشکرونَ» ـ ای فاتّقون فانّه شکرُ نعمتی. خبر داد ربّ‌العالمین درین آیت که: روز **بدر** چون طاعت‌داربودید خدای ورسول را، وصبر کردید، شما را نصرت دادیم بردشمن؛ هرچند که شما اندك‌بودید و دشمن اضعاف شما بودند. وروز **احد** که مخالفت‌فرمان رسول کردید، وازحدّ فرمان وی تجاوز نمودید، لاجرم رسید بشما آنچ رسید؛ یعنی که عقوبت مخالفت بود آنچ بشمارسید. نگریدتادیگربارهمخالفت‌نکنید، وروی ازدشمن‌بنگردانید. گفته‌اند که: روز **بدر** لشکر مسلمانان سیصد و سیزده بودند، و روز **احد** سه هزار، و روز **حنین** دوازده هزار. رُوی **عمربن‌الخطاب**. قال: لما نظررسول‌الله(ص) الی المشرکین یوم بدر، وهم الف او نحو ذلك ثمّ نظرالی‌اصحابه وهم ثلثمائة اویزیدون قلیلاً، مدَّ یدیه ثمَّ

(۱) نسخه: وقد جیفوا.

استقبل القبلةَ وجعل یقول : اَللهمَّ آتِنی ماوعدتنی ، اللهمّ اِن تهلك هذه العصابة ، لن تُعبد فی‌الأرض ابداً ، فما زال یدعوا مادّاً یدَیه حتی سقط رداؤُه من‌منکبیه .

قوله : « اِذ تقولُ للمؤمنین » الآیة . . . این‌منّتی دیگر است که خدای‌تعالی برایشان مینهد در نصرت روز **بدر** ، میگوید : یـاد داری . و این نعمت برخود میشناسی که مؤمنان را گفتی : « اَلَن یکفیَکم »؟ میان علماء اختلاف است که این کدام روز بوده است : روز **بدر**؟ یا روز **احد**؟ یا روز **احزاب** ؟ و درست آنست که روز **بدر** بود که مؤمنان از خداوند عزّوجلّ مدد فریشتگان خواستند . **ابن‌عباس** گفت : فریشتگان آسمان هرگز جنگ نکرده‌اند مگر روز **بدر** ، بلی حاضرشده‌اند در معرکه و درمقام قتال تکثیر عدد و مدد را ، امّا جنگ خود روز **بدر** کردند . و گفته‌اند: اوّل که فرود آمدند از آسمان‌هزاربودند ، چنانکه آنجا گفت : « فاستَجابَ لکم اَنّی مُمدّکم بالفٍ من‌الملائکة » ، پس دوهزار دیگر تمامی سه‌هزار . چنانکه گفت : « بثلاثة آلافٍ من‌الملائکة منزَلین . » ، پس دوهزار دیگر ، تمامی پنج‌هزار ؛ چنانکه گفت : « بخمسة آلاف من‌الملائکة مسوَّمین » . **شعبی** گفت : روز **بدر** جز هزار فریشته ازآسمان نیامد ، چنانکه گفت : « فَاستجابَ لکم اَنّی مُمدُّکم باَلف » بیرون از هزار هیچ نیامدند ، ازبهر آنکه **مصطفی**(ص) را گفتند : **کرز بن‌جابر** از مشرکان‌مدد میخواهد بجنگ مسلمانان ؛ رسول‌خدا(ص) ومسلمانان‌را این‌دشخوار وصعب آمد . پس ربّ‌العالمین تسکین مؤمنانرا آیت فرستاد : « اَلَن یکفیَکم ان یُمِدَّکم ربّکم »الآیتین ، پس **کرز** هزیمت گرفت ، ومدد مشرکان‌نیاورد ، ربّ‌العالمین نیزمدد پنج‌هزار نفرستاد .

« مُنَزَّلین » بفتح نون وتشدید زا قراءت **شامی** است ، ازآنجا گرفته که « ولواَنّنا نزّلنا الیهمُ الملائکةَ » وتا مُنزَّلین مشاکل مُسوَّمین بـاشد . ودیگر قرّاء بتخفیف نون وفتح زا خوانند ، ازآنجا گرفته که : « واَنزلَ جنوداً لم تَرَوها » . و

معنی اِنزال‌چیزی از بالا بزیر آوردن است . یعنی که‌فریشتگان را از آسمان بزمین فرو فرستادند ، دلیل است این که فریشتگان را مقام در آسمان است . همانست که جای دیگر گفت : « اِنّ‌الّذین عند ربّك لایَستکبِرون عن عبادته »

آنکه ربّ‌العالمین تصدیق وعدِ خویش را گفت : « بلیٰ اِن تَصبِروا و تَتَّقوا » یعنی من گفتم که خداوندم « بلیٰ » چنین کنم ، اگر شما صبر کنید درجنگ‌دشمن و ازمعصیت‌خدا ومخالفت فرمان رسول‌وی بپرهیزید . « و یَأتو کم مِن فَوْرِهم هٰذا » اصل « فَور » از فارتِ القِدرُ والتّنور است . از **ابن‌عباس** روایت کردند که معنی فور اینجا قصد است وشتاب . **مجاهد** گفت: خشم است . میگوید : وبشما آیـد دشمن بشتاب از سرِ خشم که دارند . وجهی دیگر گفته‌اند : « ویأتو کم من فورهم » وقف است ، آنکه گوئی « هٰذا یُمدِد کم رَبُّکم » ، ومعنی آنست که هذا رَبُّکم یمدد کم، آنکه‌آن خدای شما است که مدد دهد شما را بپنج هزار فریشتگان .

« مسوِّمین » بـکسر واو قراءت **مکی** و **بصری** و **عاصم** است . ومعنی تسویم نشان‌بر کردن‌است ، وسُومة نشان‌بود ؛ یعنی‌آن فریشتگان خود را واسپان را بنشان جنگیان نشان کرده بودند . واین عادتِ مستمر است میان مبارزان در جنگها که نشان جنگ برخود کنند یا براسپ . گفته‌اند : نشان ایشان آن بود که بر اسپهاء ابلق بودند با عمامهاءِ زرد ، و گفته‌اند : با عمامهاء سپیدِ سرهاء آن میان دو کـتف فرو گذاشته و موی در گردنها و دنبهاء اسپان افکنده . بعضی علماء گفتند : تسویم اینجا فـرو گذاشتن است ، یقال سوَّمتُ الابِلَ و اَسمته . شتران را کـه فـرا علف گذارند سائمة گویند ؛ یعنی‌آن فریشتگان اسپان خود را فرا سر کفار گذاشتند تا ایشان را مقهور ومغلوب کردند .

قوله : « وما جعلَهُ‌اللّٰهُ الّا بُشریٰ لکم » تا آنجا که گفت « فَاِنّهم ظالمون » ــ معنی هرسه آیت درهم بسته است ، میگوید : اللّٰه نکرد پارسال در جنگ **بدر** آن

نصرت دادن و آن مددفرستادن مگر شادی شمارا ، و آرام دل‌تومسلمانان‌را ودر واخ(۱) گشتن دل بددلان را ، وباجای آمدن دل‌بـد ایشان را . و نبود آن نصرت مگراز نزدیك خدای تاجوقی(۲) از کافران مکه ببرد و کم کند ، یا ایشانرا بشکستگی و هزیمت‌نمودن برروی افکند ، تا نومید با مکه شوند ، بی‌ظفری که یابند ، وبی‌خیری که بینند ، وتخصیص قطع « طرف » ازآنست که هر که‌را اطراف ببریدند ویرا خوار و تباه کردند ، که از وی نیز قوّت وغلبه نیاید ، وهمین معنی را اطـراف مخصوص کرد . آنجا که گفت : « نَأتی الأرضَ ننقُصها من‌اطرافها » و روا باشد که « اطراف » اعیان قوم باشند و صنادید ایشان .

قوله : « لیس لكَ مِن الأمر شیءٌ » ـ این مقدار درمیان این نظام عارض‌است ونصب باء در « یتوبَ ویعذّبَ » بآن لام است که در « لیقطع » . میگوید : یا توبـه دهد ایشان را یا عذاب کند ، اگر عذاب کند ایشانرا ستمکاری آن دارند ، وهرچه کندخدای و آنچه خواهد ازقطع طرف : لِیقطعَ او یکبِتَ او یتوبَ اویعذّبَ » لیس لك من‌الأمر شیءٌ » ترا از کار چیزی نیست . و گفته‌اند :« لیس لك » تعلق بآن دارد که گفت : « و مَا النّصرُ إلّا من عندالله » . ای لیس لك ولا لغیركَ من هذا النّصر شیء این‌همچنان است که جای دیگر گفت : « فلم تقتلوهم ولکنّ‌الله قتلهم » .

مفسّران را اختلاف اقوال است بنزول این آیت : « لیس‌لك من الامرشیء » ربیع و کلبی و جماعتی گفتند : روز احد فروآمد که کافران مصطفی (ص) را برنجانیدند ، ودندان‌مبارکش‌بشکستند ، ورسول‌خدا(ص) همت کرد که‌برایشان‌لعنت کندودعاء بد گوید . ربّ‌العالمین‌این آیت‌فروفرستاد که‌دانست‌عزّجلاله که‌از آن قوم کفّار بسیارمؤمن‌خواهندشد . وفی‌ذلك ماروِیَ عن‌انس‌بن‌مالك قال: لمّا کان‌یومَ‌احد شُجَّ رسول‌الله(ص) فی‌فوق حاجبیه ، وکُسرت رباعیته ، وجرح فی‌وجهه فجعل یمسح

۱ ـ واخ = یقین ، ضد گمان (فرهنگ رشیدی) ۲ ـ نسخه : جوکی

الدّمَ عن وجهه و **سالم** مولی **ابی حذیفة** یغسل عن وجهه الدّمَ ، ورسول‌الله(ص) یقول: کیف یُفلح قومٌ خضبوا وجهَ نبیّهم بالدّم وهو یدعُوهم الی الله عزّوجل » فأنزل‌الله تعالی « لیس لك من الأمر شیءٌ ». **شعبی** گفت : رسول خدا(ص) روز **احد** مُثلَتها دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند . **هند** باجماعتی اززنان برسر کُشتگان میگشت و گوشها و بینی‌هاءِ ایشان میبرید ، و از آن قلاده ساخته و جگر **حمزه** (رض) بیرون کرده ، و همچنین **عبدالله بن جحش** را دید گوش و بینی بریده وشکم بر کرده . امادرخبر است که **عبدالله بن جحش** خود دعا کرده بود آنکه که به **احد** میرفت که : بارخدایا اگر ما جنگ باکافران کنیم چنان تقدیر کن که **عبدالله بن جحش** بردست ایشان کشته شود ، و بوی مُثلة کنند تاتو گوئی درقیامت که : این باتو به چه کردند ؟ ومن گویم : از بهرتودر دین تو . **مصطفی** (ص) که آن مُثلَتها دید دلتنگ گشت ، گفت : اگرمارا نصرتی بود بعدازین بر کافران ، با ایشان همین کنیم که ایشان با مسلمانان کردند ؛ ربّ‌العالمین آیت فرستاد : « لیس لك من الامر شیءٌ » .

مقاتل گفت: این آیت درشأن اهل **بئر معونه** آمد . هفتاد مردبودند ازدرویشان صحابه امیرایشان **منذر بن عمرو** ، رسول خدا(ص) ایشان را به **بئر معونه** فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و**قرآن** وعلم درآموزند ، کافران قصد ایشان کردند وهمه را بکشتند . رسول خدا(ص) عظیم دلتنگ شد . **انس** گوید : رسول خدای را هرگز چنان خشم درنگرفت که بقتل ایشان در گرفت ، بعداز آن قنوت کرد یك ماه بعد از رکوع درهمه نمازها ، ومیگفت : « اِنّ عصیةَ عَصَتِ‌اللهَ ورسولَه . اللّهمَّ نَجِّ **الولید بن الولید** و **هشام بن الولید** و **عیاش بن ابی ربیعة** والمستضعفین من المـؤمنین . اللّهمَّ علیك **بأبی جهل بن هشام** و **الولید بن المغیرة** . اللّهمَّ علیك بِالملأ مِن **قریش** ، وَ اشدد و طأتَك علیٰ **مضر** واجعلها علیهم سِنینَ کَسِنِی **یوسف** » ــ پس از یك ماه این آیت آمد : « لیس لك من الأمر شیءٌ » و **مصطفی** (ص) قنوت بگذاشت .

قوله : « وَلِلّٰهِ مافِی السَّمٰوات وما فِی الْاَرْضِ » الآیة . . . الله بازنمود درین آیت که پادشاه بحقیقت برهمه کس و برهمه چیز اوست ، ورحمت و عذاب همه در مشیّت اوست . آنرا که خواهد آمرزد با گناه عظیم ، وآنرا که خواهد عذاب کند با گناه خرد .

قوله : « یا اَیُّهَاالَّذینَ آمنوا لاتأکلوا الرِبوا اَضعافاً مضاعفةً » الآیة . . . ـ قال رسول‌الله(ص) « سیأتی‌علی‌الناس زمانٌ لایبقیٰ فیه احد الّا أکل‌الرّبوا ، فمن لم یأکله اصابه من‌غُباره » وقال **مجاهد** : درهم‌ربا اعظمُ عندالله عزّوجلّ من ثلاثین زَنْیَةً ـ وقال **عبدالله‌بن‌سلام** : « الرّبا اثنان و سبعون باباً اصغرها خطیئةً مثل‌الّذی یجامع اُمّه فی‌الاسلام . »

وبیان ابواب ربا وشرح آن در **سورةالبقرة** رفت . امّا آنچه گفت : « اَضعافاً مضاعفةً » این دولفظ « ضِعف » تأکید را برهم داشت . بعضی علما گفتند : این هردو لفظ یکسان نیند ، ازبهر آنکه مضاعفه نه ازضِعف است ، بلکه از ضَعف است ، وضَعف نقص‌باشد ؛ یعنی آنچه شما زیادتی وافزونی میدانید آن نقص وقلّت است . ودلیل برین آنست که جای دیگر گفت : « وما آتیتم مِن رِبواً لیربُوَ فی‌اموال الناس فلا یَربُو عندالله » . و قال تبارك وتعالیٰ : « یمحَق اللهُ الرّبوا ویُربی الصّدقات » وفی معناه انشد :

زیادةُ شیبٍ ، وهی نقصُ زیادتی
و قوّةُ جسمٍ ، وهی من قوّتی ضعفٌ

قوله : « وَ اتَّقوا النّارَ الّتی اُعِدَّت للکافرین » ـ این آیت ردّ **معتزله** است که میگویند : دوزخ نیافریده‌اند . ولفظ « اُعدّتْ » دلیل است که آفریده‌اند وساخته کافران‌را وغیر کافران را . نه‌بینی که خورندهٔ مال‌یتیم را بظلم ، ورباخوار را و کشندهٔ مسلمانان را ومانند ایشان ازین عاصیان وفاسقان که در **قرآن** و دراخبار ظاهراست

که ایشان بدوزخ شوند. پس « اُعِدَّت للکافرین » اقتضاء آن نکند که غیر کافران رانساخته‌اند، وروا باشد که گویند: دوزخ را درکات است؛ آن درکه که کافران را ساخته‌اند، عاصیان وفاسقان را نساخته‌اند. ودر خبراست که عاصیان این امّت را اندر طبقهٔ اوّل فرو آرند، وچندانکه خدای خواهد ایشان را عذاب کنند، آنگه بعاقبت بیرون آرند، که بمجرّد فسق ومعصیت بنده کافر نشود و جاوید در دوزخ نماند.

قوله: « وَاَطیعوا اللهَ و الرّسولَ » ای فیما افترضَ علیکم، « لعلّکم تُرحَمون » ـ لِکَی تُرحموا فلا تُعَذَّبوا. ـ روی **ابوهریرة**: قال قال رسول‌الله (ص) مَن اطاعنی فقد اطاع‌الله ومَن اطاع الاَمیرفقد اطاعنی، ومن عصانی فقد عصَی‌اللهَ ومن عصَی الاَمیرَ فقد عصانی.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: « ولقد نصر کمُ‌اللهُ بِبَدر و اَنتم اَذِلَّةٌ » الآیة... ـ این رقم ذلّت که برایشان کشید از روی قلّت عدد است و نظر عامّه. امّا از آنجا که نظر خاصّ است و حقیقت کاراست، کسی که الله ویرا یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت: خداوندا! بشناختِ و زندگانیم، بنصرت تو شادانیم، بکرامت تونازانیم، بعزّ تو عزیزانیم. خداوندا! که بتو زنده‌ایم، هرگز کی میریم؟! که بتوشادمانیم، هرگز کی اندوهگن‌بشیم(۱)؟ که بتونازانیم، بی‌توچون‌بسر آریم؟ که‌بتوعزیزیم، هرگزچون‌ذلیل‌شویم؟! مردی‌بر **هارون‌رشید** امربمعروف(۲) کرد، **هارون** خشم گرفت اورا باشیردراندرون کرد، ودر اندرون استواربگرفت. شیر بتواضع آن مرد درآمد، و او را نرنجانید. بعد از آن وی را در میان بوستان

۱ ـ نسخه: باشیم ۲ ـ نسخه: معروف

دیدند، شادان وتماشا کنان، وآن دراندرون همچنان استوار بر گرفته. **هارون** را از حال وی خبر کردند. او را بخواند، گفت: «من اخرجك من البیت؟» ترا از آن اندرون که بیرون آورد؟ جواب داد: آنکس که مرا ببستان فرو آورد! گفت: ترا که ببستان فرو آورد؟ گفت: آنکس که مرا ازخانه بدرآورد! **هارون** بفرمود: تا او را بعزّ وناز بر نشاندند، و گرد شهر بر آوردند، ومنادی درپیش داشته ومیگوید: «ألا انّ **هارون الرشید** ارادَ أن یُذِلَّ عبداً اَعزَّهُ اللهُ فلم یقدِر».

«اِذ تقولُ للمؤمنین الَن یکفیَکم» - این نصرت دادن بواسطهٔ ملك اکرام مؤمنانست و زیادتی نعمت برایشان، وسکون دل ایشان، که نظر بعضی از ایشان ازحاشیهٔ ظاهربر نگذشته بود. پنداشته بودند که نصرت همه باعدد است. امّا آنانکه نور یقین در دل ایشان جای داشت، وسرّ ایشان با وعدهٔ الله آرام داشت، نظر خاصّ ایشان آنجا رسید که «وَمَا النَصرُ الّا مِن عندالله». گفته‌اند: آنجا که نصرتِ مِلکی بود چه حاجت‌بعدد مَلَکی بود؟! همانست که جای دیگر گفت: «کَم مِن فئةٍ قلیلةٍ غَلبتْ فئةً کثیرةً باذن‌الله»، چون باذن‌الله گفت چه باك اگرلشکر اندك بود وعدد کم، ویاران ضعیف؟ ضعیف‌تر ازلشکرمرغ نبود و قوی‌تر از اصحاب فیل نبود؟! هین تا چه رسید بایشان ازآن مرغان؟! و کهتر و کمتر ازپشه نیاید و جبّار طبعی قوی‌تر از نمرود نبود؛ ببین تا چون هلاك شد، وبدست پشه‌ای درماند! تا بدانی که نصرت وهزیمت همه از خداست، نواخت و سیاست همه ازوست، و کارها همه در ید اوست و بمشیّت اوست، همین است که با سیّد اوّلین و آخرین گفت: «لیس لكَ مِنَ الاَمرشیءٌ» - ای سیّد! ترا از کارچیزی نیست، آن همه منم که خداوندم، من بودم ومن باشم، کارها خود گزارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکس‌باز نگذارم. وهم ازین بابست آنچه گفت: «وَلِلّهِ مافی‌السّمٰوات ومافی‌الأرض» -

مُلك مُلك اوست ، امر امر اوست ، حکم حکم او ، اختیار اختیار او ، آنرا که خواهد خواند ، آنرا که خواهد راند . فمن شاءَ عذّبه ، ومن شاء قرّبه ، من شاءَ هداه ومن شاءَ اغواه .

قوله : « یاایها الّذین آمنوا لاتأکلوا الربوا » ـ ربا بربندگان حرام کرد ، یعنی که : چون یکی قرض دهید ، دو وا مستانید . و آنکه خود جلّ جلاله از تو قرض خواست ، و یکی به ده خواست ، لابل که بهفتصد خواست . اشارت میکند که این مقتضی کرم است وخلق را این کرم نرسد که این سزاء ربوبیّت است و صفت الٰهیّت . آنکه گفت : « و اتّقوا اللّهَ » ، پس گفت : « وَ اتّقوا النّار » ـ اوّل خطاب با عارفانست ومحبّان ، و آخر خطاب با مُذنبان وعاصیان . با عارفان میگوید : درمن نگرید وباهیبت ورهبت باشید . وعاصیان را میگوید : از آتش عقوبت مابراندیشید واز آن بترسید . این منزلتِ عوام مسلمانان است و آن رتبتِ خواصّ مؤمنان ، وشتانَ ما بینهما . ورونده تا این منزلِ عوام باز نگذارد ، بآن مقام خواص نرسد . نه بینی که « وَ اتّقوا اللّه » فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد ، که اعلی الدّرجات در فردوس اعلیٰ آنست ؛ وآنکه بیان کردوبازنمود که راه این مقصدمنزل « وَ اتّقوا النّار » است ، وثمرهٔ « وَاتّقوا النّار » رحمت خداست ، چنانکه گفت : « لعلّکم تُرحَمون » یعنی از عقوبت من بترسید ، تا رحمت من بشما رسد ، وآنکه برحمت من بتقوی رسید ، واز تقویٰ بفلاح رسید ، وهو الرّضوان الأکبرو الفوز الأعظم .

۲۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « وَ سارِعُوا » بریکدیگر بشتابید ، « اِلیٰ مَغْفِرَةٍ » بآمرزشی ، « مِنْ رَبِّکُمْ » ازخداوند شما ، « وَ جَنَّةٍ » وبهشتی ، « عَرْضُهَا السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرْضُ » که فراخی آن چندِ هفت آسمان و (هفت) زمین است . « اُعِدَّتْ » ساخته گشت ،

« لِلْمُتَّقِینَ (۱۳۳) » مر پرهیزکاران را .

« اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ » ایشان که نفقه میکنند ، « فِی‌السَّرّاءِ » درشادیها و نوایها ، « وَ الضَّرّاءِ » درگزندها وناکامیها ، « وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ » وفروبرندگان خشم (وبازگیرندگان کین) ، « وَالْعافِینَ عَنِ النّاسِ » ودرگذرندگان از مردمان ، « وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (۱۳۴) » و خدای دوست دارد نیکوکاران را .

« وَ الَّذِینَ اِذا فَعَلُوا فاحِشَةً » و ایشان که چون زشتی کنند ، « اَوْظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ » ،یا برخویشتن ستم کنند ، « ذَکَرُوا اللهَ » یاد کنند خدای را (ویاد آید ایشان را که خدا برایشان مطّلع بود) ، « فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ » آمرزش خواهند گناهان‌خویش‌را ، « وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللهُ »وآن‌خود کیست که گناهان‌آمرزد مگرخدای ؟ « وَلَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ ما فَعَلُوا » وبرگناه بنستیهند ، « وَهُمْ یَعْلَمُونَ (۱۳۵) » ومیدانند (که خدای میداند) .

« اُولٰئِکَ جَزاؤُهُمْ » ایشانند که پاداش ایشان ، « مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ » آمرزش است ازخداوند ایشان ، « وَجَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ » وبهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها ، « خالِدِینَ فِیها » جاویدان درآن « وَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلِینَ (۱۳۶) » ونیکامزدِ کارگران که آنست .

النوبة الثانية

قوله‌تعالیٰ : « وسارِعوا » معطوف است بر « وَ اتّقوا اللهَ و اَطیعوا » . ودرمصاحف **شامیان** واو نیست‌وقراءت ایشانست « سارِعوا »ـ ومعنی‌مسارعت مبادرت است وبکاری شتافتن از بیم فوت ، و سرعة وعجلة هردو متقارب‌اند ، وفرق آنست که سرعت بکار شتافتن است بوقت خویش و شرط خویش ، چنانکه تأخیرِ آن ازآن وقت تقصیر گویند ناپسندیده . وعجلة سبك درکار جستن است نه بوقت خویش وشرط خویش ؛

وتأخیردرین یکی پسندیده است که أناةباشدوسکونت ؛ ودر کارهاسکونت نیکوست .

« وسارِعوا » میگوید : بشتابید بمغفرت خداوند ، یعنی بآن کار که مغفرت واجب کند وسبب مغفرت بود. ومفسّران‌را اختلاف‌اقوال است که این سبب‌چیست ؟ قومی گفتند : اسلام وسنّت است . قومی گفتند : جمع و جماعتست . قومی گفتند : جهاد وهجرتست . قومی گفتند : اخلاص در طاعت وصدق در معاملت است . قومی گفتند : تکبیر اوّل وصف اوّل در نماز بجماعت است . قال النّبیّ (ص) : من‌صلّی لله اربعینَ یوماً فی‌جماعةٍ یُدرك‌التّکبیرةَ الأولیٰ کُتب له براءتان: براءةٌ من‌النّار و براءةٌ من‌النّفاق . وقال‌علیه‌السّلام : انّ‌الله وملائکتهُ یُصلّون علَی‌الصّف الأوّل ، وما مِن خُطوةٍ اَحبّ الی‌الله مِن خُطوةٍ یمشیها یصل بها صفّاً . و قال جابربن سمرة : خرج علینا رسول‌الله(ص) فرآناحلقاً ، فقال : مالی اَراکم غرین ؟ ثمّ خرج علینا فقال: الاتصفّون کما تصفّ الملائکةُ عند ربّها ؟ فقلنا : یارسول‌الله و کیف تصفّ الملائکةُ عند ربّها؟ قال : یُتِمون الصّفوفَ الأولی ، وَیتراصون(۱) فی‌الصّف .

قوله « وجنّةٍ عرضُهَا السّمٰوٰاتُ وَالأرضُ » ـ ای کعرضِ السّمٰوات والأرض ، کقوله فی‌سورة الحدید : « وجنّةٍ عرضها کعرض السّماء والأرض » ، «عرض» اینجا دو وجه دارد : یکی آنکه ضدطول است ، ومبالغت را ذکر عرض کرد ، ازبهر آنکه درعرف وعادت طول هرچیز مِه از عرض بود ، یعنی که : چون‌عرض آن چندین است ، طول آن خودچندبود ؟ زهری گفت : انّما وَصفَ عرضَها ، فأمّا طولهافلایعلمه الّاالله‌عزّوجلّ . این‌همچنان است که‌لباس‌بهشتیان‌را ذکربطانت کردبنیکوترصفتی و تمامتر زینتی ، ودرغالب عادات ظهارة نیکوتر ونفیس‌تر ازبطانت بود ، یعنی که چون‌بطانت‌چنین‌است ظهارة خودچونست ؟! وجه‌دیگر آنست که : معنی‌عرض فراخی است‌نه ضدّطول ، چنانکه گویند : هٰذه دارٌ عریضةٌ ، ای‌واسعة. میگوید: بشتابید . .

(۱) تراص القوم : تضاموا ، تلاصقوا (المنجد) .

ببهشتی که فراخی آن چندانست که فراخی هفت آسمان وهفت زمین. مردی گفت: یارسول‌الله اگربهشت چندین است بدین فراخی پس دوزخ کجاست؟! **مصطفی** (ص) گفت: سبحان‌الله، اذا جاء النّهار فأین اللّیل؟. **انس بن مالك** را پرسیدند که: بهشت کجاست در زمین یا در آسمان؟ جواب داد که: کدام آسمانست و کدام زمین که بهشت درآن گنجد؟ گفتند: پس کجاست؟ گفت: بالاء آسمان هفتم زیر عرش عظیم. **قتاده** گفت: بما چنان رسید که بهشت بالاء هفت آسمانست و دوزخ زیر هفتم طبقهٔ زمین.

« اُعِدَّت للمتّقینَ » ـ همانست که جای دیگر گفت: « تلك‌الجَنّةُ الّتی نُورِثُ من‌عبادنا مَن کان تقیّاً »، وَقال تعالیٰ: « و اُزلِفَتِ الجنّةُ للمتّقین غیرَ بعیدةٍ ». آنگه صفت‌متّقیان درگرفت، وابتداء بسخا کرد که بهینهٔ اخلاق‌مؤمنان‌است، وزینت دین و کمال ایمانست. قال النّبیّ (ص) حکایةً عن‌الله عزّوجلّ: هٰذا دینٌ ارتضَیْتُه لنفسی ولن یُصلحه الّا السّخاء وحسن الخلق، فأکرموا بهما ما صحبتموه.

« الّذین یُنفقون فِی‌السَّرّاء وَ الضَّراء » ـ میگوید: متّقیان ایشانند که‌نفقه کنند وصدقه‌دهند درهرحال که باشند ازسرّا وضرّا وشدّت ورخا وعسرویسر.

« وَ الکاظمینَ الغَیظَ » ـ وایشان که خشم فروبرند وانتقام نکنند چون‌توانند، بلکه درآن خشم‌فروبردن صبر کنند، و رضاء خدا درآن بجویند. قال النّبیّ (ص): ماتجرَّعَ عبدٌ جرعةً افضلَ‌اجراً من‌جرعة غَیظٍ کظَمَها ابتغاءَ‌وجهِ‌اللهِ عزّوجلّ، وَمَن کظم غیظاًوهو یقدرعلی انفاذه ملأهُ‌اللهُ امناً وایماناً. وقال **یحیی بن زکریا لعیسی بن مریم** (ع): یا روحَ‌الله اخبرنی بأشدِّ شیءٍ فی‌الدّارین جمیعاً. قال: غضب‌الله. قال یاروح‌الله ومایُنجینی من‌غضب‌الله؟ قال: ترك‌الغضب.

روایت کنند که: **ابوبکرصدیق** روزی‌با **مصطفی**(ص)نشسته‌بود، مردی‌بیامد وزبان در **ابوبکر** کشید و ناسزا گفت. **ابوبکر** از وی اعراض کرد واز وی

در میگذاشت . پس آن مرد درطعن بیفزود . **ابوبکر** خشم گرفت ، در جواب دادن ایستاد . **مصطفی** (ص) برخاست ، **ابوبکر** از پی **مصطفی** (ص) رفت ، گفت : یارسول‌الله تا آن مرد درما طعن همی کرد نشسته بودی ؟ چون من جواب دادم برخاستی ، این چه بود ؟ **مصطفی** (ص) گفت : یا ابابکر تا تونمیگفتی فریشته‌ای آمده بود واز بهرتو میگفت وجواب میداد ، چون توخشم گرفتی و درانتقام‌ایستادی فریشته برفت وشیطان درآمد ، چون شیطان درآمد من برخاستم .

« وَالعافینَ عنِ النّاس » ـ جای دیگر بعفو فرمود و گفت : « وَلْیَعفوا وَلْیصفحوا » و جای دیگرعفو وتقویٰ درهم بست واز بنده بپسندید و گفت : « وأَن تَعفوا أَقربُ لِلتّقویٰ » . وقال النّبیّ (ص) : « یُنادی منادٍ یومَ‌القیامة : ألا من کان له‌علی‌الله اجرٌ فَلْیَقُمْ ، فیقومُ العافون عن‌النّاس ، ثمّ تلا : « فمن عفا وأصلح فأجره علی‌الله » . **کلبی** گفت : اینجا عفو بردگان ودرم خریدگانست . **زیدبن‌اسلم** گفت : عفو آنکس است که برتو ظلم کند یا ترا بد گوید ، بروفق آن خبر که **مصطفی** (ص) گفت : ألا أدُلُّکُم علی خیر اخلاق اهل‌الدّنیا والآخرة ؟ مَن‌وصل من‌قطعَه وعفا عمّن ظلمه ، وأعطیٰ من‌حرمه » . **ابراهیم تیمی** گفت که : بخواب نمودند مرا که بر کنارجوئی داشتند مرا ، و گفتند : یا**ابراهیم** خود بیاشام ، وهر کرا خواهی آب دِه ، که تو خشم فرو بردی ، وبر آن صبر کردی ، ومردمانرا بگناه عفو کردی ، و از ایشان در گذاشتی .

« واللهُ یُحبُّ المحسنین » ـ یعنی آنچه درین آیت گفت از مکارم اخلاق ، صفت محسنان است ، والله‌تعالی محسنان را دوست میدارد . رَوی **ثابت‌البنانی** عن **انس‌بن‌مالك** قال : قال رسول‌الله(ص) : « رأیتُ قُصوراً مُشرفةً علی‌الجنّة ، قلتُ یا جبرئیل لِمن‌هٰذه ؟ قال للکاظمینَ الغَیظَ وَالعافین عن‌النّاس والله یحبّ المحسنین» .

« وَالّذین اذا فعلوا فاحِشةً » ـ این والذین معطوف است بر « الّذین ینفقون »

وسبب نزول این آیت آنست که مؤمنان گفتند : یارسول‌الله **بنی‌اسرائیل** برخدای گرامی‌تر ازما بودند ، چون گناهی ازیشان دروجود آمدی بامداد کفّارت آن گناه بر عتبهٔ ایشان نبشته بودی که : « اجدَع انفَك ، اجدع اذنَك ، افعل كذا » یعنی : کفّارت ایشان آن بودی که بینی ببر ، گوش ببرو امثال آن تا از آن گناه پاك‌شدندی. **مصطفی** (ص) چون این سخن ازیشان شنید ، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آید ؛ ربّ‌العالمین این آیت فرستاد . ـ آنگه **مصطفی**(ص) گفت : بیائید تا شما را خبر کنم به از آن که **بنی‌اسرائیل** رادادند ، یعنی که : ایشان‌را گوش‌وبینی‌بریدن فرمودند ، وشمارا ذکرو استغفاروترك‌اصرارفرمودند . بسافرقا که‌میان‌دوقوم است ! ـ یکی‌را توبه گوش وبینی بریدن‌است ، ویکی‌را توبه‌پشیمانی در دل ، و عذر برزبان . و پشیمانی آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « النَّدَمُ توبةٌ » وعذر زبان آنست که « فاستغفَروا لِذنوبهم » **مقاتل** گفت : **مصطفی** (ص) برادری افکند میان دومرد یکی انصاری و دیگر ثقفی . ثقفی بغزائی بیرون شد . انصاری را برسر عیال خویش بگماشت وخلیفه کرد . انصاری ازبهر ایشان روزی گوشت خرید ، چون بآن زن داد ، ازپی وی درخانه رفت ، ودست وی گرفت ودهن بردست وی نهاد ، آنگه پشیمان‌شد وباز گشت . زن گفت : والله که غیبت برادر خویش‌نگه نداشتی وبمقصود خودنیز نرسیدی . انصاری روی بصحرا نهاد وخاك بر سرمیکرد . واستغفار میکرد؛ آن مرد ثقفی در رسید از سفر ، وانصاری را طلب کرد وندید ، اهل‌وی قصهٔ انصاری باوی بگفت . ثقفی گفت : « لاا کثرَاللهُ فی‌الاِخوان مثلَه » . آنگه روزی بطلب وی شد دربیابان وصحرا ، ویرادید که‌زاری وتضرّع میکرد ، وازخدای عزّوجلّ آمرزش وعفو میخواست . اورا پیش **ابوبکر** آورد تا ازآنجا فرجی و راحتی‌بیند. **بوبکر** گفت : ویحك ! ندانستی که‌الله راغیرت بود، غازی‌را نچنان‌غیرت که مقیم را بود . از آنجاپیش **عمر** شدند ، همین گفت ، پیش **مصطفی**(ص)شدند ، همین‌فرمود .آن مرد

درمانده و دلتنگ شد. ربّ‌العالمین درشأن وی این آیت فرستاد : « والذین اذا فعلوا فاحشةً او ظلموا انفسهم » **ابن‌عباس** گفت : فاحشة اینجا زنا است. وظلم‌نفس هرچه دون از آنست، چون نظروقبلة ، ولمس . و گفته‌اند : فاحشة گناهی‌است که آنرا تبعه بود ، ازجهت مخلوق ؛ وظلم نفس گناه است میان بنده ومیان حق . و گفته‌اند که : فاحشة کبائر است ، وظلم نفس‌صغائر ؛ فاحشة کردار ناپسندیده است ، وظلم نفس گفتار ناپسندیده .

اهل معانی گفتند : ظلم نفس را سه روی است : یکی آنکه بر نفس و ذات خویش جنایت کند ، چنانکه از وی درنگذرد . دیگر آنکه برخویشان و نزدیکان خویش جنایت کند ایشان که بمنزلت نفس وی‌اند وبرین وجه اگر برمسلمانی جنایت کند همین باشد ، که مؤمنان همه چون‌یک تن راست‌اند . « المؤمنون کلهم کنفس‌واحدة ». وجه سوم آنست که ظلم‌بردیگری کندو وبال آن‌ظلم‌بوی باز گردد پس آن ظلم‌خود برخود کرده است .

قوله : « ذَکَروا اللهَ فَاستغفَروا لِذنوبهم » ـ گفته‌اند که : ذکر اینجا نماز است بحکم آن خبر که **علی(ع)** روایت کند: کنت رجلاً اذا سمعتُ من‌رسول‌الله(ص) شیئاً نفعنی‌اللهُ بماشاء أن ینفعنی فاذا حدّثنی احدٌ من‌اصحابه استحلفتُه ، فاذا حلف لی‌صدّقتُه . وحدّثنی **ابوبکر** أنّه قال سمعتُ رسول‌الله(ص) یقول : مامِن‌عبدٍ یُذنِب‌ذنباً فیُحسن الطّهورَ ، ثمّ یقوم فیصلی رکعتین ، ثمّ یستغفرالله الّا غفرالله له ، ثم قرأ هٰذه الآیة : « وَالّذین اذا فعلوا فاحشةً » الآیة . و گفته‌اند :« ذکروا الله» ذکرزبان است ، آن‌ساعت که درمعصیت‌افتد توبه کند ، وعذری باز خواهد ، وازخداآمرزش‌خواهد . این است که گفت : « فَاستغفَروا لِذنوبِهم »

« ومن‌یغفِرالذنوبَ الّاالله » این مَن‌درموضع ما نفی‌نهاده است، یعنی: «ومایغفر الذّنوبَ الاالله» . میگوید : **نیامرزد گناهان مگرالله** . این سخن‌عارض است درمیان

آیت، معنی آنست که: «فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَلَمْ يُصِرُّوا.» بآمرزش باز گردند و بر گناه نستیهند. **سدی** گفت: اصرار سکوت است و ترك استغفار. قال النبیّ(ص) «ما اصرَّ مَنِ استغفر، وإن عاد في اليوم سبعين مرّةً». و رُوِیَ أنّ رجلاً أتَی النّبی فقال: «أحدُنا يُذنِب ذنباً. قال: يُكتَبُ عليه، قال: ثمّ يَستغفر منه و يتوب. قال: يُغفَر له ويُتاب عليه. قال: فَيَعُود ويُذنِبُ، قال: يُكتب عليه، قال ثمّ يستغفر منه ويتوب قال: يغفر له ويتاب عليه، ولا يملّ الله حتى تَمَلّوا». وَ رُوِيَ أنّ **ابليس** قال: «يا ربّ! وعِزَّتك و كبريائك وجلالك لا أزالُ أُغوِي بني آدمَ مادامتْ ارواحهم في اجسادهم. فقال الرّبُّ تبارك وتعالیٰ: وعزّتي وجلالي وارتفاع مكاني لاازال اغفِرلهم ما استغفروني».

«وهُم يعلمون»، یعنی: يعلمون أنّ الّذی اتوه حرامٌ اومعصيةٌ. «وهم يعلمون» در موضع حال است، ای لم يكن منهم اصرارٌ مع العلم. میگوید: چون بدانستند که حرام است یا معصیت، بر آن اصرار نکنند، یعنی اگر ندانند معذور باشند. هٰذا كالرَّجل يتزوّج بأخته مِن الرّضاع اومن النّسب، ولا سبيل له الى معرفة ذلك ولم يُنَبَّهْ عليه، و كالرَّجل يَجْتَهِدُ فَيُخطِئُ، وكالمستفتي يُفتيه المفتي بِالخطاءِ. معنی دیگر گفته‌اند: «وهم يعلمون أنّ لهم ربّاً يغفرالذّنوبَ». این از آن خبربر گرفتند که **مصطفی** (ص) گفت: «مَن اذنبَ ذنباً، وعلم أنّ له ربّاً يغفرالذّنوبَ غُفرله وإن لم يستغفر». و قال (ص): ما أنعمَ اللهُ على عبدٍ مِن نعمةٍ فعلِم أنّها من الله الّا كتب الله له شكرها قبل أن يحمده عليها، وما من عبد أصاب ذنباً فعلم الله من قلبه التدامةَ الّا غُفرله قبل أن يستغفرَ».

قوله: «أولٰئك جزاءُهم مغفرة» الى قوله: «و نِعْمَ اجرُ العاملينَ» ـ ای ثواب المطيعين. رُوِیَ أنّ اللهَ تعالیٰ اَوحیٰ الیٰ **موسی**(ع): يا**موسی**! ماأقلَّ حياءَ من يَطمع في جنّتي بغير عملٍ! يا **موسی** كيفَ اجودُ برحمتي على من يبخلُ بطاعتي»؟

وعن **ثور بن يزيد** قال: قرأتُ فى التوراة : أنَّ الزُّناةَ وَالسُّرّاقَ اذاسمِعوا بثواب اللّٰه عزَّوجلَّ لِلأبرار طمِعوا أن يكونوا معهم بلانصبٍ ولاتعبٍ ولا مشقّةٍ على ابدانهم ولا مخالفةٍ لأهوائهم ، وهٰذا ممّا لايكون .

النوبة الثالثة

قوله تعالىٰ : « وسارِعوا » خداوند بزرگوار ، جليل وجبّار ، كريم وغفّار ، كردگار نامدار، حكيم راست‌دان ، عليم پاكدان ، مهربان كاردان ، جلَّ جلالُه وتقدَّستْ اسماءُه ، وتَوالتْ آلاءُه ، وتعالتْ صفاتُه ونَعماءُه ، وعظُمت كبرياءُه ، بندگان را بخطاب كرامت باهزاران لطافت مينوازد ، وكارشان ميسازد ، و راهشان بسوى خود مينمايد وميخواند كه :« وسارعوا » بشتابيد بندگان من ، وبكوشيد رهيگان من ، پيشى جوئيد دوستان من ، كه كار پيشوايان دارند ؛ ودست سابقان بردند .« والسّابقونَ السّابقونَ اولٰئك المقرَّبون ، فى جنّاتِ نعيم » بندۀ من ! هرچه بنداست از راه بردار ، وبا كس پيوند مدار ، و« نَجَاالمخفّون » بكاردار ، تا بسابقان در رسى ، باشد كه روزى سر ببالين أمن باز نهى ، واز اندوه فرقت باز رهى . آرى ! جليل كارى است وعزيز حالى بسابقان در رسيدن ، و در سبكباران پيوستن ! ولكن بس طرفه كاريست گنجشك را با باز پريدن ، و زَمِن را باسوار دويدن !

باطن تو كى كند بامركب شاهان سفر
تا نگردد راى تو برمركب همت سوار ؟

اى مسكين ! همراهى (۱) سابقان جوئى ، وصحبت مردان خواهى ، وچشمت بر نام وننگ و راهت پراز فخر وعار .

پاى بر دنيا نِه وبردوز چشم ازنام وننگ
دست در عقبىٰ زن و بربند راه فخرو عار

---

۱ ـ نسخه : هام راهى

گرچو بودردات باید تاجداری روزحشر

باش چون منصور حلاج انتظار تاجِ دار

« وسارِعوا . . . »الآیة ـ روندگان وشتابندگان درراه دین مختلفاند . یکی بقدم رفت ، یکی به نَدم ، یکی به همم ؛ عابدبقدم رفت ، بمثوبت رسید ؛ عاصی به نَدم رفت ، برحمت رسید ؛ عارف به همم رفت ، بقربت رسید .

«وسارِعوا الیٰ مغفرةٍ مِنْ ربِّکم»الآیة ـ اوّل فرمود که : «وَاتَّقوا النار»از آتش بپرهیزید ، یعنی: گناه مکنید تاشما را از آتش برهانم وبیامرزم . آنکه برین اقتصار مکنید که بطاعت طلبِ بهشت کنید ، که نه هر که ازآتش برست ببهشت رسید ، و نه هر که ببهشت رسید ، بفردوس اعلیٰ رسید . مصطفی(ص) روز بدر یاران خویش را گفت : « قوموا الی جنّةٍ عرضها السّمٰوات وَ الأرضُ . » عمیر بن الحمام گفت : « بَخٍ بَخٍ » . مصطفی (ص) گفت : آن چیست که ترا برین سخن داشت ؟ . گفت : یارسول‌الله ! امید آنکه از اهل فردوس باشم . رسول خدا (ص) گفت : توازاهل آنی . وخرما نهاده بود ومیخوردند ، گفت : یارسول‌الله تا این خرماها بخوریم مرا زندگی خواهد بود ، بس دراز کاریست ! پس برخاست و رفت و در راه حق شهید گشت .

« الَّذین یُنفِقونَ فِی السَّرّاء وَ الضَّرّاء » ـ گفته‌اند : مردمان اندرین مقام برسه گروه‌اند : یکی آنست که هیچ نفقت نکند نه در سرّاء ونه در ضرّاء ، نه در فراخی نعمت ، و نه در روز قحط وشدّت . این را علی‌الاطلاق لئیم گویند ، دست در شاخ درخت بخل زده ، آن درخت که اصل وبیخ آن در دوزخ است و شاخ آن در دنیا ، بحکم آن خبر که انس بن مالک گفت : قال قال رسول‌الله(ص) : «السَّماح شجرةٌ فی‌الجنّة ، اغصانها فی‌الدّنیا ، من تعلّقَ بغصنٍ من اغصانها قادته‌الی الجنّة . والبخل شجرةٌ فی‌النّار ، اغصانها فی‌الدّنیا ، من تعلّق بغصنٍ من‌اغصانها قادته الی‌النّار » .

دیگر آنست که : درفراخی نعمت نفقه(۱) کند نه درتنگی وشدّت . ومعظم خلق خدای

۱ ـ نسخه : هزینه

ازین جهانیان و دنیا داران برین مقام‌اند که در کار دنیا وثیقت دست باز ندارند، و همواره ازفقر بر بیم باشند. و الیه الاشارة بقوله تعالی: « إن یَسألکُموها فَیُحفِکُم تبخلوا وَ یُخرِجْ اضغانَکم ». سدیگر آنست که در هر دوحال نفقت کند: هم در یُسروهم در عُسر. امّا از دوحال بیرون نبود: یا مردی متهوّر باشد ناپاك، نداند که از کجا گیرد، و بکجا دهد، و از عاقبت نیندیشد. این در عِداد اخوان الشّیاطین بود. و ذلك فی قوله تعالیٰ: « انَّ المُبَذِّرین کانوا اِخوانَ الشّیاطین » یا بس مردی باشد که بکفایت الله وبروزی کماری وی واثق، سرّ این خبر بشناخته که **مصطفی** (ص) گفت: انّ روحَ القُدس نفثَ فی رَوْعی أنه لن یمـوتَ عبدٌ حتّیٰ یستکملَ رزقه، فَاتقوا الله و اَجمِلوا فیالطّلب، ولا یَحملنَّکم استبطاءُ الرّزقِ علیٰ أن تطلبوا شیئاً من فضل‌الله بمعصیته، فانّه لاینال‌ما عندالله الّابطاعته. الاوانّ لِکُلِّ امرئٍ رزقاً هویأتیه لامَحالةَ، فمن رضی به بورِكَ له فیه فوسَّعه، ومن لم یرضَ به لم یبارَك له فیه ولـم یَسعْهُ. اِنّ الرّزق اَیطلب الرّجلَ کما یطلبه اَجلُه. ایـن چنین کس اعتماد برخزینهٔ خدا دارد، ودل باحق راست دارد، هرچه دارد خرج کند وهیچ باز نگیرد. ازجای خویش بشرط شریعت بدست آرد و برجای‌خویش بروفق شریعت خرج کند. این است که ربّ‌العالمین انفاق وی میپسندد و وی را درآن میستاید ومیگوید: «الّذینَ یُنفقون فیالسَّرّاء و الضَّرّاء . . . » الآیة.

آنکه در صفت ایشان بیفزود: « وَ الکاظمینَ الغیظَ » ـ خشم خویش بر کس نرانند، ازآنکه گناهها همه سوی خویش نهند، و خلق را مسخّر ومسلّط دانند، و نیز رنجها احتمال کنند لابل که بصبر و حلم آنرا استقبال کنند برشاهد آنکه الله میداند و می‌بیند.

« وَ العافینَ عنِ النّاس » ـ عفو را دومعنی‌است: یکی محو، کما قالت‌العرب: « عَفَتِ الرِّیاحُ الآثارَ » اذا اَزالتها. دیگر فضل، کماقال‌الله تعالیٰ: «خُذِ العفوَ» یعنی:

ما فَضَل من اموالهم . اشارت میکند که : « والعافین عن النّاس » ایشانند که گناه از مردمان درگذارند و محو کنند ، پس بر آن اقتصار نکنند بلکه ایشانرا بنوازند ، و از فضلِ مال خویش ایشان را عطا دهند . این صفت محسنان است ، واللّٰه تعالی دوست ایشانست که میگوید : « وَاللّٰهُ یُحبّ المحسنین » .

احسان درمعاملتِ حق آنست که : « اَن تَعبدَاللّٰهَ کأنّك تراه » ، و درمعاملت خلق آنست که : اگر کسی باتو بدبود تو باوی نیك باشی . و آنکس که ترا نشاید ، تو وی را بشائی ؛ وبذٰلك امرَاللّٰهُ عزّوجلّ : « خذ العفو » ای . خذ الفضلَ و المحاسن من الأخلاق ، فَاعْفُ عمّن ظلمَك ، وصِلْ مَن قطعك و اَحسن الیٰ من یُسیءُ الیك .

« وَ الّذین اذا فعلوا فاحشةً » الآیة . . . ـ لطیفهٔ این آیت آنست که : اللّٰه به **موسی** (ع) وحی فرستاد که ظالمان را گوی تا ذکر من نکنند که آنکه من ایشان را بلعنت یاد کنم ؛ وظالمان این امت را گفت : « اَوْ ظلَموا انفسَهم ذکروا اللّٰهَ » . اینان را در ذکر بستود ، آنگه گفت : « و مَن یغفرالذّنوبَ اِلّا اللّٰهُ » ؟ یعنی که : شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمرزم . فَشتّان مابین امّة و اُمّةٍ .

« ذکروا اللّٰه » ـ یك قول آنست که : ذکروا العرضَ علی اللّٰه عزّوجلّ عندالمعصیة و اِنّ اللّٰه سائلُهم عنه . آنگه که فرا سر گناه شوند ، یاد آید ایشانرا دیوان قیامت وعرض اکبر ، ومسائلت حق ، وباچشم آوردن کردار ، وباز نمودن گفتار . آنگه ربّ العالمین بابنده گوید : « اَتعرِف ذنبَ کذا ؟ اتعرف ذنبَ کذا ؟ » فیقول : نَعَم یارب ! حتّی قرّرهُ بذنوبه و رَأیٰ فی نفسه اَنّه هلك . قال : سَترتُها علیك فی الدُّنیا وأَنا اَغفِرُها لكَ الیومَ . لائق حال بنده آن است که زبان حالش بنعمت شکر گوید :

سر جمله بدانید که در عالم پاداش
آنها که درین راه بدادیم بدیدیم
ما را همه مقصود ببخشایش حق بود
المنة لله که بمقصود رسیدیم.

۲۴ - النوبة الاولى

قوله تعالیٰ : « قَدْ خَلَتْ » گذشت وبود ، « مِنْ قَبْلِكُمْ » پیش از شما ، « سُنَنٌ » نهادهای روزکار ، « فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ » بروید در زمین و بررسید ، « فَانْظُرُوا » بنگرید و برسید ، « كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۳۷) » چون بود سرانجام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردند ، و رسانندکان مرا استوار نکرفتند .

« هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ » این بیان کردن وپیدا آوردنی‌است مردمان را ، « وَهُدًى » و راه‌نمونی ، « وَمَوْعِظَةٌ » وپندی ، « لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) » پرهیز کاران را .

« وَلَا تَهِنُوا » وسست مکردید ، « وَلَا تَحْزَنُوا » واندوهکن‌مبید(۱) ، « وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ » وشما آخر برترید وغالب آیید ، « إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) » (چنین کنید وچنین دانید) اگر گرویدگانید .

« إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ » اگر بشما رسید امروز خستگی ، « فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ » رسید بآن قوم ، « قَرْحٌ مِثْلُهُ » خستگی‌همچنانکه بشما رسید ، « وَتِلْكَ الْأَيَّامُ » واین روزکار آنست ، « نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ » که میگردانیم آنرا میان مردمان بردول . « وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا » وتا خدای بیند که مؤمنان براستی و درستی که‌اند ، « وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ » و تا از شما کروهی شهیدان کند ، « وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) » وخدای دوست ندارد کافران وستمکاران را .

«وَلِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا» وتا پاك كند وبشوید مؤمنان‌را بآنچه بایشان(۲)

۱ ـ نسخه : مباشید ۲ ـ نسخه : با ایشان

رسید، « وَ یَمْحَقَ الْکافِرِینَ (۱۴۱) » وناچیز وتباه کنند کافران را.

« اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ » پنداشتید که در بهشت شوید، « وَلَمّا یَعْلَمِ اللّٰهُ » ونیز بندیدالله، « اَلَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ » ایشان را که باز کوشند بتن ومال با دشمنان وی ازشما که اند؟ « وَیَعْلَمَ الصّابِرِینَ (۱۴۲) » و بندید(۱) که شکیبایان از شما که‌اند؟

« وَلَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ » وشما بآرزو میخواستید مرگ بر شهادت، « مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ » پیش از آنچه دیدید در **احد**، « فَقَدْ رَاَیْتُمُوهُ » آنکه آنچه میخواستید دیدید، « وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) ». و بچشم خود فرا آرزوی خود مینگرید.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « قدخلت مِن قبلکم سننٌ » - این افتتاحی دیگراست ذکر قصهٔ وقعهٔ **احد** را، و تعزیت است دلهاء مؤمنان را. میگوید: پیش ازشما در جهان سنتها بود، یعنی: سنن‌الأیام فی‌تداولها، عادتها وخویهای روزگار درحال گردی و روز گردی میان جهانیان، بنیك وبد، گاه شادی و گاه اندوه، گاه راحت و گاه محنت، گاه‌آسانی و گاه شدّت. واگرخواهی اضافتِ سنت به‌الله بری، یعنی سنن‌الله فی خَلقه. میگوید: پیش ازشما بود درجهان سنّتها و نهادهای‌الله درکار راندن میان جهانیان، گاه‌آزمودن اهل‌حق‌بدولتِ اهل‌باطل، ودولت باز گردانیدن از اهل‌باطل با اهل‌حق، وآخر بعاقبت پیروزی اهل‌حق براهل باطل.

« فَسیروا فِی‌الْاَرض » - بروید در زمین و در سرانجام کار بیگانگان نگرید که ایشان را چون زمان دادیم و فرو گذاشتیم! و آنکه بعاقبت چون کشتیم و بیفکندیم! واهل‌حق را نصرت دادیم. شکستگان روز**احد** را میگوید که: باشما

---

۱ - نسخه: و بندیدا نیز

همان کنیم ، کافران را فرو گذاریم تازمان ایشان برسد . آنکه بعاقبت ایشانراهلاك کنیم و **مصطفی** (ص) ومؤمنان را نصرت دهیم .

« هٰذا بیانٌ لِلنّاس » ـ میگوید : این **قصه** که رفت واین شرح که دادیم‌درین آیت عبرت نمودنی است مردمان را وتعزیت کردن ، ودلها را آرام دادن ، وازعواقب نشان دادن . واگرخواهی « هٰذا » اشارت به **قرآن** نهی . ومتّقیان درآخر آیت متّقیان امت **محمد**(ص) اند علی‌الخصوص . یعنی کـه این **قرآن** ایشان را روشنائی است و راه‌نمـونی ، بیانٌ من‌العمایة ، وهدیً من‌الضّلالة ، و موعظةٌ من‌الجهالة لِأُمّة محمّد خاصّةً .

« ولا تَهِنوا » ـ فرا مقاتلان روز **احد** میگوید : پشت مدهید و از دست فرو میفتیدواز آنچه‌برشما رفت ازهزیمت ومصیبت اندوهگن‌مبید(۱) .آن روزهفتادمرد از انصار کشته شدند و پنج مرد از مهاجرین . یـکی **حمزة بن عبدالمطلب** ، دوم **مصعب بن عمیر**صاحب رایت‌رسول‌خدا(ص) ، سوم **عبدالله بن جحش**ابن‌عمّة رسول‌الله ، چهـارم **عثمان بن شماس** ، پنجم **سعدمولی عتبه** . و هفتاد مرد دیـگر را مجروح کردند ، ازیشان یـکی **علی بن ابیطالب**(ع) بود . بروی شصت واند جراحت بود . فجعلَ رسولُ‌الله یمسحها وهی تلتئم باِذن‌الله کأن‌لم تکـن » . و **قتادة بن نعمان** را ضربتی برچشم آمد ، چشمش از چشمخانه بیرون افتاد ؛ رسول‌خدا (ص) آن دیـده برجای خویش نهاد ، فعادتْ کأحسنِ ما کانتْ .

ربّ‌العالمین برسبیل‌تسلیت وتعزیت میگوید : اندوهگن‌مبید باین قتل وجرح که برشما رفت ، « وَ اَنتُمُ الأعلَوْن » که‌بآخرسرانجام شما دارید ، وشمابرترآئید ، و پیروزی‌شمابینید . **ابن‌عباس** گفت : چون‌هزیمت‌برمسلمانان‌افتاد، اصحاب‌رسول(ص) بشعبی گریختند ، **خالدبن‌ولید** بالشکر مشرکان خواست که بربالای ایشان افتد تا برایشان‌غلبت کند ، **مصطفی** (ص) دعا کرد : بارخدایا اینان برمامسلط مکن وبرما

---

۱ ـ نسخه : مباشید

یاریِ ایشان مده، مارا جز تو پناه نیست، وبی‌تومارا قوّت و داشت نیست. بارخدایا! درین شهر همین گروه‌اند که ترا به یگانگی گواهی میدهند وترا میپرستند، ایشان را بدست دشمن مده. پس ربّ‌العالمین دعاء وی اجابت کرد واین آیت فرو فرستاد: «ولا تهِنوا ولاتحزنوا وأنتم الأعلون» ضعیف وبددل مشوید وازجنگ دشمن بازپس منشینید، و خـود را عاجز وار میفکنید. پس نفری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکان با کوه افتادند بربالاء کافران تابریشان غلبه کردند. این است که ربّ‌العالمین کفت: «وأنتم الأعلون اِن کنتم مؤمنین» یعنی: اذ کنتم مؤمنین.

قوله: «اِن یَمْسَسکم قرحٌ» قراءت **حمزه** و **علی** و **بوبکر** بضمّ قاف است. و قَرح و قُرح دولغت است چون ضَعف وضُعف، شَهد وشُهد. **فراء** کفت: چـون بفتح کوئی عین جراحت است و چون بضمّ کوئی اَلم جراحت است. وکـفته‌اند: بضمّ اسم است، وبفتح مصدر. ومعنی قرح دراصل خلوص است، ومنهُ القریحةُ خالصُ الطّبیعة. وماءٌ قَراح: خالص من الکدر، والقَراح من الأرض: خالص الطّین، و رجلٌ قُرحان: اذا لم یُصبه جُدَریّ ولاحصبة. پس جراحت رابدان قرح کویند، لخلوص الألم الیٰ نفس صاحبها.

«اِن یمسسکم قرحٌ» این باز تعزیتی دیکراست مؤمنان‌را در وقعهٔ **احد**. میکوید: اکربشما جراحتها رسید روز **احد**، کفّار **قریش** را روز **بدر** مثل آن رسید. اکرامسال‌در **احد** ازشما قومی کشته شدند، پارسال ازیشان هم در **بدر** قومی کشته شدند. همانست که جای دیکر کـفت: «اِن تکونوا تَألمون فاِنّهم یألمون کما تألمون». وجایِ دیکر کفت: اَوَلَمّا اَصابتکم مصیبةٌ قد اَصبتم مثلَیها». این بآنست که ربّ‌العالمین روزکار میکرداند میان مردم بردُوَل: یك‌روز دولت آن را ویك روز این را.

فیومٌ علینا و یومٌ لنـا فیوماً نُساءُ ویوماً نُسَرّ

« فذٰلك قوله عزّوجلّ :« وتِلك الأيّامُ نُداوِلُها بينَ النّاسِ » . **ابن‌عباس** گفت : روز **احد**، **ابوسفیان** برسر کوه شد ، ساعتی بایستاد وآنگه گفت : اینَ **ابن کبشة** ؟ اینَ **ابن ابی‌قحافه** ؟ اینَ **ابن‌الخطاب** ؟ **عمر** جواب داد و گفت : هٰذا **رسول‌الله** ، هٰذا **ابوبکر** ، وها أنا ذا **عمر** . **ابوسفیان** گفت : « یومٌ بیوم وإنّ الايّام دولٌ و الحرب سِجال(۱) » **عمر** گفت : لاسواءٌ ، قتلانا فی‌الجنّة وقتلاکم فی‌النّار .

« ولِیعلمَ اللهُ الّذین آمنوا » ـ علم اینجا بمعنی دیدار است ، لِیعلمَ ای لِیَریٰ . **قتیبی** گفت : خدای را دوعلم‌است : یکی پیش از کار ، ودیگری پس‌از کار . داند که چه‌خواهد بودپیش‌ازبودِ آن‌خبر(۲) ، و داند که چه بودپس بودآن خبر(۳) . و گفت که : این علم‌دوم معنی آن دیدار است، وآن در**قرآن** جایها است . و عرب ازرؤیت بعلم و ازعلم برؤیت کنایت کنند ، چنانکه گـفت عزّ وعَلا : « الم‌تر اِلَی الملأ » و « الم‌تر اِلَی الّذین خرجوا » وامثال این فراوانست .

« و یَتّخِذَ منکم شهداءَ » ـ میگوید : تا ازشما گواهان گیرد خویشتن را ، وشما یکدیگررا ، تاگواه شوید برآنکس که جان بذل کرد ازبهرخدای ؛ وآنکس که جان خود بذل کرد درخلاف خدای . و گفته‌اند : شهداء اینجا شهیدانند ، سُمّوا بذٰلك لأنّهم‌عايَنوا ثوابهم وشهدوا فی‌مکانهم ، واین‌بآن گفت که مسلمانان میگفتند: اگرما را روزی بود چون روز **بدر** درآن روزباکافران قتال کنیم ، وازخدا شهادت خواهیم . ربّ‌العالمین گفت : روز**احد** که کافران را دولت دادیم‌نه ازدوستی‌ایشان‌بود « فإنّ‌الله لایُحبُّ الظّالمین » ای الکافرین ، لکن از بهرآن بود که مسلمانان شهادت میخواستند ، ونیزخدای خواست که مؤمنان را بآن رنجها و مصیبت‌ها که آن روز بـایشان رسید ، وصبر کردند ، ایشانرا از گناهان پاك گرداند و صافی و هنری

۱ـ یقال : الحرب‌بینهم‌سجال، ای تارة لهم‌وتارة‌علیهم . (المنجد) ۲و۳ ـ نسخه : چیز

و قوّت و شوکت کافران را ناچیز و ناپیدا کند و تباه ، این است که ربّ‌العالمین گفت :

«ولِیُمَحِّصَ اللهُ الّذین آمنوا ویَمحَق الکافرین» - اَلتَّمحیصُ اَلتّنقیة والتّخلیص، والمحقُ النّقص والهلاك .

«اَم حَسِبتم اَن تَدخُلوا الجنّةَ» - این «اَم» درقرآن جایها است ، ودر موضع استفهام است . یعنی أَحَسِبتم ؟ . و گفته‌اند که : درموضع «بل» است . و «لَمّا یعلم» بمعنی لَم یعلم است . ولَمّا بمعنی لم درقرآن فراوان است . وعلم درین آیت بهردو جایگه بمعنی رؤیت است . واین نصب که در «و یعلمَ» است ، نصب علی الصّرف است . ربّ‌العالمین درین آیت بیان کرد که مؤمنان در راه خدا مقاسات بلا کشند ، ورنجها احتمال کنند . واین بجواب آن منافقان آمد که روز احد فرامؤمنان گفتند : «لِمَ تقتلونَ انفسَکم وتهلِکون اموالَکم فانّ محمّداً لو کان نبیّاً لم یسلّط علیه‌القتل ؛ فقال المؤمنون : بلیٰ ! من قُتِل منّا دخل‌الجنّة . فقال المنافقون لِمَ تَمُنّون انفسکم الباطل ، فأنزل‌الله عزّوجلّ : «امحَسِبتم أن تدخلوا الجنّة» الآیة .

«ولقد کنتم تَمَنّونَ الموتَ من قبل اَن تَلقوه» - سیاق این آیت عتاب مؤمنانست . میگوید : از پارسال و از گه که شرف شهیدان بدر شنیدید همه روز شهادت بآرزو میخواستید ومیگفتید باپیغمبر که : اگرما را وقعه‌ای چون وقعهٔ بدر بود، بینی که ماچون جنگ کنیم تا در راه حق شهید شویم ؟! «فقد رأیتموه» اینک روز احد بدیدید ، آنچه میخواستید .

«وأنتم تنظُرون» - وبچشم سر در محمد(ص) نگریستید ، ودر آن قتل وقتال که آنجا رفت ، و بااین همه بهزیمت شدید ، وروی از دشمن بر گردانیدید . اکنون حکم مسلمانان در قتال کفّار آنست که : چون درصف قتال بایستند روی از دشمن بنگردانند وبهزیمت نشوند وشکستگی بر مسلمانان نیارند که این حرام است و از

جملهٔ کبائر ، مادام که لشکر کفّار دوبار چندانکه لشکر مسلمانان ، بیش نباشند . **ابن‌عباس** ازین جا گفت : « مَن فرَّ من اثنین فقدفرّ ، ومَن‌فرّ من ثلاثة لم یَفِرّ » . وهو المشارالیه بقوله تعالیٰ : « اذا لَقیتم فِئةً فاثبُتوا » . پس اگر عدد دشمن دوبار چندانکه عدد مسلمانان ، بیش‌بود ، گریختن وقتال‌بگذاشتن رواست ؛ وایشان درآن معذور ، لقوله تعالیٰ : « ولا تُلقوا بِایدیکم الی التَّهلُکةِ » .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : قد خلتْ مِن قبلکم سنَنٌ فسیروا » ـ ای اعتبروا و انظروا کیف فعلْنا بمن والیٰ ، و کیف انتقمنا ممّن‌عادیٰ . میگوید درنگرید بندگان من ! عبرت گیرید رهیگان من ! پند پذیرید دوستان من ! دیدهٔ بصائر برگمارید ، نظر عبرت و فکرت بکار دارید ، تا ببینید لطف من با دوستان من وقهرمن بردشمنان من . آن لطف اثرفضل‌ماست ، واین قهرنشان عدل‌ماست ، ارفضل کنیم سزاست ، ورعدل کنیم رواست ؛ که خداوندی و پادشاهی بحقیقت ماراست . اثرفضل‌ما بود که **آدم** صفی را بر کشیدیم وبنواختیم ، وبی‌سابقهٔ طاعت باوی کرامتها کردیم وعلم دادیم و مسجود فرشتگان کردیم ، و بجِوار خود بحظیرهٔ قدس(۱) رسانیدیم ؛ آنگه آن زلّت که از وی برفت ازو در گذاشتیم ، وعذر بنهادیم ، و رقم اصطفائیّت واجتبائیّت کشیدیم ، که « ثمَّ اجْتباه ربُّه ، فتابَ علیه وهَدیٰ » . نشان عدل ما بود که **ابلیس** نومید را براندیم ، و مهجور مملکت کردیم ، و بآن سرفرازی که کرد و کبر که آورد عبادت چندین هزار ساله بباد بردادیم ، و این رقم کفر بروی کشیدیم که : « وکانَ من الکافرین » . اثر فضل ما بود که **نوح** را از دست دشمن و زخم ایشان برهانیدیم ، واز بهروی کشتی ساختیم ، تا از عذاب طوفان ایمن کردیم . نشان عدل‌ما بود که قوم **نوح** را یکبارگی بآب بکشتیم ، وبسیط زمین‌را از نجاست کفر ایشان بشستیم . اثر فضل ما بود که **ابراهیم** را بدوست خود گرفتیم و پدر

---

۱ ـ حظیرة القدس : الجنة . (المنجد)

پیغامبران وپیشواءِ ملت خود کردیم ، وآتش بروی بوستانِ چون گلستان کردیم . ونشان عدل ما بود که **نمرود** طاغی را از درگاه خود براندیم ، وچون خواست که قربان کند ازبهرما دست ردّ بسینهٔ وی باز نهادیم و نپذیرفتیم ، وبآن سر کشی و جبّاری که بود بدست پشه‌ای هلاك کردیم . اثرِ فضل ما بود که **موسی** کلیم را با پشمینه‌ای وعصائی بخود نزدیك کردیم ، بکوه **طور** برآوردیم و همرازِ(۱) خود کردیم . نشان عدل‌ما بود که **فرعون** بی‌عون را از تخت وتاج در ربودیم و او را و جملهٔ **قبطیان** را بآب بکشتیم ، وخانها وزیورهای ایشان رایگان به **بنی‌اسرائیل** سپردیم. اثر فضل‌ما بود که صدر دولت یتیم **بوطالب** ازهفت‌آسمان بر گذاشتیم ، و مقام محمود وعرش‌عظیم‌منزلگاه وی کردیم، ولقاء ورضاء خود وشفاعت امّت‌تحفهٔ وی ساختیم . نشان عدل ما بود که **عقبة وعتبة وامیة وشیبة** و **ولیدمغیرة** و **ابوجهل** پرجهل‌را وجملهٔ صنادید **قریش** را به اسفل السّافلین فروبردیم ، وظلمت کفرایشان باطیّ ادبار خود بردیم ، ونقاب تعزّز از چهرهٔ جمال‌اسلام فرو گشادیم ، وبسیطزمین بجمال‌شرع نبوی و رسالت **محمد**(ص) عربی بیاراستیم وبپرداختیم ، واین‌ندا درعالم دردادیم : « وقُل‌جاء الحقّ و زهق الباطل » .

سائق و قائد صراط الدّین
به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست و دل **محمد**(ص) نیست
حلّ و عقد خزینهٔ اسرار
در طریق رسول دست آویز
بر بساط خدای پای افشار

« هٰذا بیانٌ لِلنّاس » ـ میگوید : آنچه کردیم از کرامت واهانت(۲) ، و آنچه نمودیم از نواخت و سیاست ، بآن کردیم تا بدان مردمان عبرت گیرند ، و دانایان پند پذیرند ، وزیرکان دریابند ، وهوشیاران در هوشیاری بیفزایند ، غافلان‌ازغفلت

۱ ـ نسخه : هام‌راز ۲ ـ نسخه : اعانت

باز گردند، گهی درقهر وعدل الله نگرند، از هلاك متمرّدان و خسران اهل طغیان براندیشند، واز بیم چون نمك درآب بگدازند. گه در فضل ولطف‌الله نگرند، نواخت پیغامبران و کرامت دوستان یاد کنند، چون گل برباربشگفند. خدا را که چنان پرستند و که چنین. ربّ‌العالمین از مؤمنان این تردّد و اختلاف حال در پرستگاری و طاعت داری بپسندید و ایشان را درآن بستود، گفت: «یَدعونَ ربّهم خوفاً وطمعاً»؛ جای دیگر گفت: «یدعونَنا رَغباً و رَهَباً».

«ولا تهِنوا ولا تحزنوا وأنتمُ الأعلَوْن» ـ میگوید، هیچ اندوه مدارید، و هیچ غم مخورید، وخود را خوار وحقیر مشمرید که برتری ومهتری خود شما را سزد، که عهد من دارید، و بیاد من نازید، و بضمان من تکیه دارید، و برحمت من آسایش. و زبان حال بنده ازسر ناز ودلال این ترنّم میکند:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا
سزد این نام کسی را که غلام تو بود!

پیر طریقت در مناجات گفت: الٰهی چه غم دارد او که ترا دارد؟ کرا شاید او که ترا نشاید؟ آزاد آن نفس که بیاد تو یازان، وآباد آن دل که بمهرتونازان، و شاد آنکس که باتو درپیمان.

از غیر جدا شدن سَرِ میدانست
کار آن دارد که باتو در پیمانست

۲۵ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ» الآیة... و نیست **محمد** (ص) مگر فرستاده‌ای از مردمان، «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبلِهِ الرُّسُلُ» پیش ازو فرستادگان فراوان گذشتند، «اَفاِنْ مَاتَ اَوْقُتِلَ» اگراو بمُرد یا بکشتند، «اِنْقَلَبْتُمْ عَلیٰ اَعْقابِکُمْ»

شما باز میگردید به پس باز ، « وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ » وهر که باز گردد بردوعقب خویش ، « فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئاً » نگزاید خدای را هیچ چیز ، « وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّاكِرِينَ (۱۴۴) » وآری پاداش دهد خدای سپاسداران را .

« وَ ما كانَ لِنَفْسٍ » و نبود ونیست هیچ تن را وهیچ کس را ، « اَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ » که بمیرد مگر بخواستِ خدا و دانش او ، « كِتاباً مُؤَجَّلاً » نبشته‌ایست و انداخته‌ای نامزد کرده که کی ، « وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا »وهر که ثواب این جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْها » بدهیم او را ازآن ، « وَمَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ » و هرکه ثواب آن جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْها » بدهیم او را ازآن . « وَ سَنَجْزِي الشّاكِرِينَ (۱۴۵) » و آری ثواب دهیم سپاسداران را .

« وَ كَاَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ » ای بسا پیغامبرا ، « قاتَلَ مَعَهُ » که با وی جنگ کردند ، « رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ » سپاههای فراوان ، « فَما وَهَنُوا » سست نگشتند و تن بنداداند ، « لِما اَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ » آنرا که بایشان رسید در راه خدا ، « وَ ما ضَعُفُوا وَما اسْتَكانُوا » سست و بددل نشدند و از دست فرو نیفتادند ، « وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّابِرِينَ (۱۴۶) » والله دوست دارد شکیبایان را .

« وَ ما كانَ قَوْلَهُمْ إِلّا اَنْ قالُوا » و نبود سخن ایشان مگر آنکه گفتند : « رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا » خداوندما ! بیامرز مارا گناهان‌ما ، « وَ إِسْرافَنا فِي اَمْرِنا » و گزاف کاری ما درکارما ، « وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا » و برجای دار ومحکم برایستادن گاهِ ما درسبیل خویش ، « وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ (۱۴۷) » ویاری ده مارا بر گروه ناگرویدگان .

« فَآتاهُمُ اللّٰهُ ثَوابَ الدُّنْيا » بداد خدای ایشانرا ثواب این جهانی ، « وَحُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ » و نیکوئی ثواب آن جهانی . « وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) » والله دوست دارد نیکوکاران را .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا » اگر فرمان برید ایشان را که بمن کافر شدند ، « يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ » بر گردانند شما را بپس باز ، « فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) » تا بر گردید و زیانکار باشید .

« بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ » بلکه الله خدای شما ویارشما ، « وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) » و او بهتر یاری دهندگان است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وما محمّدٌ الّا رسولٌ » . الآیة ... مفسّران گفتند : سبب نزول این آیت آن بود که **مصطفی**(ص) آنروز که بغزاء **احد** بیرون شدچون بمقام رسید ؛ بشعبی از شعبهای **احد** فرو آمد ، و پنجاه مـرد تیرانداز ازلشکرخود بر گزید ، و **عبدالله بن جبیر انصاری** برادر **خوات جبیر** برسرایشان امیر کرد ، وایشان‌را بپایان کوه بر گذرگاه دشمن بداشت ، و گفت : اگر بینید که مارا نصرت است یاهزیمت ، هرچون که‌باشد، شما ازاینجا مروید وبرمگردید ؛ مبادا که بر گردید و آنکه‌دشمن از پس درآید و مارا دریابد . پس لشکر **قریش** در رسید . **خالدبن ولید** بر میمنهٔ ایشان، و**عکرمة بن ابی جهل** برمیسرهٔ ایشان و زنان **قریش** نیزبا ایشان‌بیرون‌آمده، دف میزدند و شعرمیگفتند ، چنانکه عادت ایشان بود . **مصطفی** (ص) ویاران‌حمله بردند ، وکافران را هزیمت کردند ، و قومی را بکشتند . از ایشان یکی **ابی بن خلف جمحی** بود ، وقتی‌رسول‌خدا(ص) راگفته بود مرا مادیانی‌است ویرا علف میدهم ونیکو میدارم تا بریشت آن ترا کشم . رسولِ خدا جواب داد که من ترا کشم انشاءالله . پس روز **احد** ، **ابی بن خلف** نزدیك رسول(ص) درآمد وقصد وی میکرد ، رسول‌خدا(ص) بگذاشت‌تانزدیك‌درآمد ، حربه‌ای‌ستد از **حارث بن الصمة** وبر گردن

وی زد از اسب بیفتاد. چنانکه گاو بانگ میکرد و میگفت: «قتلنی **محمد**.» قوم وی ویرا بر گرفتند، گفتند: مترس، باکی نیست، وضربت کُشنده نیست. جواب داد که: چه جای اینست، اگر **محمد** خیو برمن افکندی مرا بکشتی، که از وی شنیدم که من ترا بکشم. دیگرروز آن بدبخت از آن زخم بمرد. و **حسان بن ثابت** در وی میگوید:

لقد وَرِثَ الضّلالةَ عن أبيه **ابی** حين بـارزه الرّسولُ

پس چون کافران بهزیمت شدند ومسلمانان در غنیمت درافتادند. آن قوم که رسول (ص) ایشان را برمرکز بداشته بود چون هزیمت کفّار دیدند، و مسلمانان بغنیمت درافتاده، ایشان بخلاف افتادند. قومی گفتند: فرمان رسول (ص) راخلاف نکنیم، و وصیت وی دست بنداریم، وازجای نرویم. قومی گفتند: چه جای‌درنگ است! کافران همه بهزیمت رفتند، ومسلمانان آنک غارت میکنند و غنیمت میگیرند. پس بیشترین ایشان فرمان رسول‌خدا (ص) را خلاف کردند، و مرکز بگذاشتند، و بغنیمت گرفتن مشغول شدند. **خالدبن ولید** و **عکرمة بن ابی جهل** که‌سالارلشکر **قریش**بودند، دیدند که مسلمانان بغنیمت‌مشغول‌شدند. ازآن جایگه که قوم برخاسته بودند تاختن کردند برمسلمانان، و ایشان را بشکستند، وبهزیمت کردند. درمیانه **عبدالله بن قیمیة حارثی** زخمی‌برچهرهٔ عزیزرسول‌خدا(ص) کرد. چنانکه مجروح‌شد، و یاران را ازوی پراکنده کرد. پس‌دیگر باره قصدرسول(ص) کرد. **مصعب‌بن‌عمیر** فراز آمد تادفع کند، بدست **حارثی** کشته شد. **حارثی** باز گشت ومیگفت: «انّی قتلتُ **محمداً**». وآوازدهنده‌ای ازمیان لشکرآوازداد: الا اِنّ **محمداً** قدقُتل». گویند: آن‌آواز دهنده‌ابلیس‌بودلعنةالله. پس **مصطفی**(ص) با گوشه‌ای شد ومیگفت: «اِلَیَّ عبادَ الله! اِلَیَّ عبادَالله!». تاسی‌مرد باوی افتادند، و

او را پاس میداشتند، ودشمنان را دفع میکردند. قومی از مسلمانان را ظن افتاد که رسول(ص) را کشتند، میگفتند: « لیت لنا رسولاً الیٰ **عبدالله بن ابی** فیأخذَ لنا أماناً من **ابی‌سفیان** » بعضی منافقان گفتند: اگر **محمد** (ص) کشته شد بدینِ اوّل که داشتید باز شوید. **انس بن نصر** عمّ **انس بن مالك** گفت: یاقوم اگر **محمد** (ص) کشته شد خدای **محمد** (ص) زندهٔ پاینده است. شما را چه زندگی بود وچه راحت بعد از رسول خدا؟ اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بر آن دین که رسول(ص) جنگ کرد، وبمیریم هم‌بر آنکه وی‌بمُرد. آنگه گفت: « اَللهمّ اِنّی أعتذرُ الیك ممّا یقول هؤلاء المسلمون وَ اَبرأُ الیك ممّا جاء به هؤلاء المنافقون ». پس روی بدشمن نهاد وجنگ کرد تا کشته شد. پس رسول‌خدا(ص) سوی صخره شد، و مردم را برخود خواند. اوّل کسی که رسول(ص) را واشناخت **کعب بن مالك** بود. گفتا: دوچشم‌او کسین‌ویرا بشناختم که زیر مغفرمی‌افروختند. بآواز بلند گفت: « یامعشرَ المسلمین اَبشِروا هٰذا رسولُ‌الله(ص) » رسول(ص) با وی گفت: خاموش باش. پس‌طائفه‌ای یاران باوی پیوستند. و رسول(ص) ایشان را ملامت کرد که چرا بگریختید وپشت بدادید؟ ایشان گفتند: یارسول‌الله پدر ومادر مارا فدای توبادا، آن بیگانگان آوازهٔ قتل تو در میان لشکر افکندند، دلهاء ما شوریده و کشته گشت، بترسیدیم؛ و از آن بیم وترس برمیدیم و بگریختیم. پس ربّ‌العالمین بشأن ایشان و بیان این قصه که گفتیم، این آیت فرستاد:

«وما محمدٌ الّا رسولٌ » ـ **محمد** و **احمد** دونام‌اند مصطفی‌را صلوات‌الله‌علیه، معنی‌آن ستوده و ستودنی. و**محمد** درستایش بلیغ‌تر است که از تحمید است. بناء مبالغت ازحمدتمامترو جامع‌تر. یعنی‌هوالمستغرق‌لجمیع‌المحامد. وهرچه‌اسباب‌ستایش است وخصال آرایش در وی موجود، و او بآن موصوف. ربّ‌العالمین گرامی کرد

مصطفی (ص) را باین دو نام کـه هردو از نام خویش شکافته، وفی معناه أنشدَ الشاعرُ **حسان بن ثابت** (رض):

و شَقّ له مِن اِسمه کی یُجِلّهُ فذو العرشِ محمود وهذا محمّدٌ

فهو صلّی الله علیه وسلّم محمّدٌ و اُمّتُهُ الحمّادون، و لِواءُهُ الحمد، ومقامُه المحمود.

قال **ابن عباس**: اسمه (ص) فی التوراة **احمد** الضّحوك القتّال. یرکب البعیر، ویلبس الشّملة، ویَجتزی بالـکِسرةِ، سیفه علی عاتقه. و قال (ص): «انّ لی اسماءً، اَنا **محمد** و **احمد**، و اَنا الماحی الّذی یُمحیٰ بیَ الکفر، و أنا الحاشر الّذی یُحشر النّاس علیٰ قدمیَّ، وأنا العاقب الّذی لانبیَّ بعدی». وقوله: «و یُحشر النّاس علی قدمیَّ» معناه: انّه یقدّمهم وهم خلفه فانّه اولُ مَن ینشقّ عنه القبر، ثمّ النّاس یتّبعونه. رویٰ **ابوهریرة** قال قال رسول الله (ص): «الم تروا کیف صرفَ اللهُ عنّی لعنَ **قریش** و شَتمَهم، یشتمون مُذَمّماً و اَنا محمد» و عن **علی** (ع) قال: قال رسول الله (ص): اذا سمّیتُم الولدَ محمّداً فأکرِموه، و اَوسِعوا له فی المجلس، ولا تُقبّحوا له وجهه، وما مِن قوم کانت لهم مشورة فحضر معهم مَن اسمه احمد او محمّد، فاَدخلوه فی مشورتهم، الّا خیرٌ لهم، وما مِن مائدةٍ وُضِعتْ فحضرها مَن اسمُه احمد او محمّد الّا قُدّس فی کلّ یـوم ذٰلك المنزل مرّتین. وقال (ص): تُسمّون اولادَکم محمّداً ثمّ تلعنونهم؟! و **مصطفی** (ص) را در **قرآن** ده نام است. از آن نامها دو نبوّت وتقریب راست، ودو مِدحت وتعظیم را، و دو هیبت وترهیب را، ودو کنایت‌اند ودو تصریح. امّا آن دو که نبوت وتقریب راست: نبیّ است ورسول. ومدحت وتعظیم را: رؤف است و رحیم، و هیبت وترهیب را: مبشّر است و نذیر، و کنایت طه ویس، وصریح **محمد** و **احمد**.

«قد خَلتْ مِن قبله الرّسلُ» ـ ای: یموت هو کما ماتتِ الرّسل.

«افَإن ماتَ» ـ ای: علی فِراشه. «او قُتل انقلبتم علیٰ اعقابکم» ـ ای ارتددتم

کفّاراً بعد ایمانکم. ودرنظم این آیت تقدیم وتأخیر است که معنی استفهام برانقلاب می‌افتد نه برموت و قتل، که انقلاب ازیشان منکَر است نه موت. یعنی أتنقلبون علیٰ اعقابکم اِن مات محمد أو قُتِل؟ نظیره قوله: «افاِن مِتَّ فهُم الخالدون» - یعنی: «افهُم الخالدون اِن مِتَّ». و گفته‌اند: اَوْ قُتل ازبهر آن گفت که مصطفی(ص) را هم موت برفراش بودهم قتل بود، بحکم آن خبر که گفت: «مازالت اکلة خیبر تعادّنی فهذا اوان قطعتْ أبهری (۱)».

«و مَن یَنقلبْ علیٰ عَقِبَیه» - عقِب پی پاشنه است؛ کنایت است از رفتن به پس، و ازو اینجا ردّت خواهد از مسلمانی. میگوید: هر که ازاسلام باشرك گردد و مرتدّ شود. «فلَن یضُرَّ اللهَ شیئاً» - آن براللّٰه هیچ زیان نکند، بلکه زیان هم بنفس مرتد باز گردد که از ایمان و سعادت آخرت درماند. وصحَّ فیالخبر أنه صلّیالله علیه و آله وسلّم قال‌بینما اَنَا علیالحوض اذمرَّبکم زُمراً فتفرّقتْ بکمُ الطُرقُ فنادیتُکم ألاهَلُمّوا الی الطّریق، فنادیٰ مُنادٍ من وراءی: انّهم بدّلوا بعدك فأقول: سُحقاً لِمَن بدّل بعدی. و رُوِیَ انّه قال: انّی علیالحوض حتّیٰ انّی انظر الیٰ مَن یرِدُ علیَّ منکم وسَیُؤخذُ ناسٌ دونی. فأقول یا ربِّ منّی ومن امّتی. فیُقال هل شعرتَ ما عملوا بعدك؟ والله مابَرِحوا یرجعون علیٰ اعقابهم.

ثم قال‌الله تعالیٰ: «وسیَجزی اللهُ الشّاکرین». یعنی المؤمنین الموحّدین‌لله، العارفین بنعم‌الله عزّوجل‌ومِنّته علیهم. وروایت است ازنقلهٔ اخباروحَملهٔ آثار که چون مصطفی(ص) از دنیا بیرون شد، **عمربن‌الخطاب** برخاست و گفت که: منافقان میگویند که: رسول‌خدا(ص)بمرد، و رسول(ص)نمرد، که وی بحضرت عزّت‌رفت. چنانکه**موسی** (ع) چهل‌شب ازمیان قوم برفت‌بمناجات، پس‌باز آمد، **مصطفی**(ص)

---

۱ - الابهر: ورید العنق، ومنه: مازال یراجعه الالم حتیقطع ابهره ایاهلکه (المنجد).

همچنین باز آید. و پس ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم، و گردنهاشان زنیم، و بردار کنیم. این قصّه به **بو بکر صدیق** رسید، **بو بکر** بیامد به**عمر** بر گذشت، و **عمر** همان سخن میگفت. **بو بکر** در خانهٔ **عایشه** شد. **مصطفی** (ص) رادید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، ویرا دید کالبد مبارك خالی کرده، بروی وی درافتاد و میگریست و میگفت: «فداكَ أبی وأمّی، ما اطیَبَك حیّاً و میّتاً، مات **محمد** وربِّ الکعبة». پس بیرون آمد و آواز داد: «علیٰ رِسْلِك یا **عمر**! انصِت»، باش یا**عمر**، خاموش یا**عمر**! و**عمر** سر وا زد و همان سخن میگفت؛ پس **ابوبکر** روی بمردم نهاد و سخن در گرفت. مردم همه روی بوی درنهادند و **عمر**را بگذاشتند. **بو بکر** این آیت برخواند که: «وما محمّد الّا رسولٌ قدخلَت مِن قبله الرّسلُ» الآیة... پس گفت: فمَن کان منکم یَعبدُ محمّداً، فقدمات الٰهه الّذی کان یعبدُه، ومَن کان یعبدُالله وحده لاشریك له، فانّ الله حیٌّ لم یَمُت. بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که گوئی هرگز این آیت نشنیده بودیم، واز آسمان به **مصطفی** (ص) فرو نیامده بود تا آن روزکه از **بو بکر** شنیدیم، ودانستیم که حق است و راست آنچه **بو بکر** گفت!

قوله: «وما کانَ لِنفسٍ اَن تَموتَ» ـ تقدیره وما کانَتْ نفسٌ لِتَموت. «الّا بِاذن الله» ای بقضاء الله و قَدره. «کتاباً» ای کتب اللهُ فی ذٰلك کتاباً. «مؤَجلاً» ـ الیٰ اَجَله الّذی قدَّرلَه، فرا هزیمتیان روز **احد** میگوید که: این مرگ بقضاء وقدر ونبشتهٔ ما است. آنچه نبشتیم وتقدیر کردیم، بنگردد؛ ونه هر که بهزیمت‌شود واز جنگ بگریزد در زندگی وی بخواهد افزود. پس چرا هزیمت برخود افکندید، و پشت بدادید؟ همانست که گفت: «ولَن ینفعَکم الفِرارُ اِن فررتم منالموت اَوِ القتل». وقال النّبیّ: «فرغ الله الیٰ کلّ عبدٍ من خمس: من اجله وعمله و اثره ومضجَعه و رزقه، لا یَتعدّا هنّ عبدٌ».

قوله: «ومَن يُرِد ثوابَ الدّنيا» ـ ای: وَمن یُرد بطاعته وعمله زينةَ الدّنيا و زُخرُفَها، «نُؤْته منها». ثواب نامی است پاداش کردار را درنیك ودربد، ازبهر آنکه آن ازسزای کردار کار کننده باوی گشت. يُقال «ثابَ الى المريض جسمُهُ» ای رجع. ومعنی آیت آنست که: هر که بطاعت و عمل خویش ثواب دنیوی طلبد، ویرا بدهیم؛ ودریغ نداریم. لکن چنان باشد که در آن آیت دیگر گفت: «وَمن کان يُريد حرثَ الدّنيا، نُؤته منها وماله فی الآخرة من نصیب».

«ومَن يُرد ثوابَ الآخرة نُؤته منها» ـ وهر که بطاعت وعمل ثواب اخروی خواهد، ويراست آنچه خواست. این ثواب عمل براندازهٔ نیّت و بروفق همّت بود. هر که را درعمل نیّت دنیا بود، ویرا دنیاست؛ و هر که را نیّت عقبیٰ بود، ویرا عقبی است؛ و الیه اشار النبی(ص) «انّما الأعمالُ بِالنّیّات. و اِنّما لِامرِیٔ ما نویٰ. من کانت هجرتُه الی الله و رسوله فهجرتُه الی الله و رسوله، ومن کانتْ هجرته الی دنیا يُصيبها، اَوِ امرأةٍ یتزوّجها فهجرتُه الیٰ ما هاجرَ اِلیه.»

قوله: «وكَأَيِّن مِن نبیّ» الآية ـ قراءت مکّی بمدّ وهمزاست، برمثال «کاعِنْ»، باقی بتشدید یا وبی مدّ خوانند برمثال «کَعَيِّنْ»؛ ومعنی هردو لغت یکسان است: ای وكَمْ مِن نبیٍّ؛ و تقول العرب: «بِكَأَيِّن هذا الثّوب»، ای بِکَم هٰذا الثّوب. «قُتِلَ» بروزن فُعِلَ برمجهول قراءت **حرمی** و **بصری** است. دیگران قاتَلَ خوانند، و این کلمات را چهار وجه است: یکی «وكاَیّن مِن نبیٍّ قُتل» اینجا وقف کنی. معنی آنست: که بسا پیغامبران که کشتند، ودر **قرآن** ازین کشتن انبیاء فراوان است، و برجهودان بآن گواهیها فراوان ازخدا. و ازآن کشتگان **زکریا**(ع) و **یحیی**(ع) شناسند. وجه دیگر «وکاَیّن مِن نبیّ قاتَل» وقف است. میگوید: بسا پیغامبرا که کشتن کرد وجنگ با دشمنان خدا. وازمقاتلان پیغامبران **داود** (ع)و **سلیمان** (ع)و

یوشع(ع) شناسند. آن دو وجه دیگر «قُتِل معه» و«قاتَل معه» قتل ومقاتلة باسپاه پیغامبران افتد. میگوید: بسا پیغامبرا که باوی فراوان از سپاهها ایشان کشتن کردند، وبسا که کشته شدند از بهر خدا و درپیدا کردن دین وی.

«الرِّبّی» نامی است سپاه را که از هزار کم نباشد. ابن مسعود گفت: «رِبّیّون» هزارها باشند. از ربا گرفته‌اند: یُقال: «رَبا الشّیء اذا زاد و کثر». مفسّران گفتند: این علماء اند، سُمّوا بذٰلك لزیادة علمهم و الرَّبّانیّ منسوب الی العلم بدین الرّبّ.

قوله: «فما وهنوا لما اصابَهم فی‌سبیل‌الله» ـ ای: ماضعفوا عن‌الجهاد لما نالَهم من‌ألم الجِراح.

«ومَا استَكانوا»: ای ماخضَعوا وماخشعوا لِعَدُوِّهم. این بازعتابی دیگراست منهزمان احد را، میگوید: بسا پیغامبران و اصحاب ایشان که جنگ کردند با دشمنان، وبسا پیغبران که کشته شدند، وآن قوم‌وياران ایشان بعد ازقتل‌پیغامبران ازدین خویش برنگشتند، ودین از دست بندادند، و ازجهاد سست و بددل‌نگشتند، وآنکه‌درآن رنج‌وقتل، انبیاء جزاین‌سخن نگفتند که: «رَبَّنا اغفِرلنا ذنوبَنا واسرافَنا فی‌امرنا وثبّت اقدامَنا» ای‌عند الالتقاء فلا تـزول.

«وَ انصُرنا علی‌القوم الکافرین» ـ یعنی: یا اصحاب‌محمد! چرا نه آن گفتید شما که‌ایشان گفتند؟ ونه که‌آن کردید که‌ایشان کردند؟ تابثواب رسیدید، چنانکه ایشان رسیدند؟ ثواب ایشان آنست که گفت:

«فآتیهمُ اللهُ ثوابَ الدّنیا» یعنی: النّصر علیٰ عدوّهم.

«وحُسنَ ثواب الآخرة» ـ جنّةُ الله و رضوانُه، فمن فعل ذٰلك فقد احسن.

«والله یحبّ المحسنین» ـ مفسّران گفتند: ثواب دنیا درحق این امّت هم نصرتاست بردشمن وهم‌غنیمت، و درحق‌امّتهاء پیشینه: نصرت مجرّدبود بی‌غنیمت، که ایشان

را غنیمت گرفتن و خوردن حلال نبودی؛ بهم آوردندی تا آتشی از آسمان فرود آمدی و آنرا بسوختی. وتخصیص وتشریف مصطفی (ص) بروی و برامّت وی حلال کردند. وبه قال النبیّ (ص): «اُحِلَّت لی الغَنائمُ ولم تُحَلَّ لِاحدٍ قبلی».

قوله: «یا ایها الّذین آمنوا» الآیة. این آیت بآن فرود آمد که دروقعهٔ احد چون هزیمت برمسلمانان افتاد، منافقان فرا ایشان گفتند که: بدین اوّل باز گردید، واز ابوسفیان امان طلب کنید. ربّ العالمین گفت:

«اِن تُطیعوا الّذین کفروا...» اگرشما فرمان ایشان برید وبمشاورت ایشان کار کنید شمارا ازدین اسلام بر گردانند، و باملت کفربرند. مکنید چنین، واگر گویند فرمان مبرید.

«بل اللّهُ مولیٰکم وهو خیر النّاصرین» ـ نه، نه، با کافران موالات مگیرید و از ایشان یاری مجوئید کـه یاری دهندهٔ شما و مولای شما الله است! بهتر یاری دهندگان، وبه آرندهٔ دوستان، وکم آرندهٔ دشمنان.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: «وما محمدٌ الّا رسولٌ...» ـ محمد (ص) هـر چند ستوده و گزیده ازمیان همه مردمان است، و نواختهٔ خدای جهانیانست، قطب جهان وچراغ زمین و آسمان است. صدر و بدر عالم، مقتدای خلق، مهتر کائنات، و خـاتم پیغامبرانست، با این همه بشراست، مرگ بروی روا، و فنا در وی روان، چندی که بودند در جهان، ازین پیغامبران همه رفتند. نه حق ناپیدا شد نه الله را زیان. حق از همه باز مانده والله بکمال عزّ خویش نگه دارنده.

از روی اشارت خطاب با اهل تحقیق میرود که کمال عزّت ما مستغنی است از «لم یکُن ثمّ کان». خـداوندی ما را از نبود بسی‌بود پیونـدی درنیاید. وحدانیت

ما را موجدی درمی‌نباید(١) . هستی‌ما را مقوّی‌درنباید . کبریاء ما راعزّت ماشناسد، عزّت ما را احدیّت ما داند .

و لِوَجهها مِن وجهها قمرٌ ولِعَینها مِن عینها کُحلٌ

وصحَّ فی‌الخبر أنّه عزّ جلاله یقول : « یاعبادی لوأنّ اوّلکم وآخرکم وإنسکم وجنّکم کانوا علی اتقیٰ قلب رجلٍ منکم لم یَزِد ذٰلك فی‌ملکی شیئاً ! یا عبادی لوأنّ اوّلکم و آخرکم و اِنسکم وجنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذٰلك من ملکی شیئاً » .

قوله : « أَفَاِن مات اَو قُتل انقلبتم علیٰ اعقابکم » الآیة . این آیت دلالت کند برشرف **صدیق** اکبر که چون **مصطفی** (ص) را ازین سرای حکم بیرون بردند، و طلعت نبوت او را مرکب مرگ فرستادند . وحضرت الٰهیّت بنعتِ عزّت آن طلعت را از مرکب مرگ در ربود، و در کنف احدیّت گرفت، اهل تفرقت در اضطراب افتادند، و دیدهاء شان در حجاب شد . مگر بصیرت **صدیق** اکبر که **مصطفی** (ص) نقطهٔ جمع را درصدق وی مسجّل کرده بود، باین خبر که « خُلقتُ و أخی **ابوبکر** من طینةٍ واحدةٍ فسَبَقته بِالنّبوّة فلم یضُرّه، ولو سبقنی بها ماکان یضُرّنی » . لاجرم چون **عمر** تیغ بر کشید و گفت : هر که گوید که : **مصطفی** (ص) بمرد سرش بر گیرم، **ابو بکر** که قدم‌صدق اودر دائرهٔ جمع‌مستحکم بود، بمنبربرآمد وبانگ بر **عمر** زد و بر دیگران، که : « مَن کان‌یعبُد محمداً فانّ محمداً قدمات، ومن کان یعبدُاله محمد فاِنّه حیٌّ لایموت » . عظیما ! خدایا ! جبارا ! کردگارا ، که همه اوست ! بودِ خلقان بداشت او ! نابودِ ایشان بحکم او ! بقاء عالمیان‌بارادتِ او ! فناء آدمیان بمشیّتِ او ! باقی همیشه و زندهٔ پاینده او ! کلُّ شیءٍ هالكٌ الّا وجهه » .

---

١ ـ نسخه : می درنباید .

قوله : « وما کانَ لنفسٍ ان تموتَ الّا بِاذنِالله » الآیه . نفسها آنست که الله شمرد ، زندگیها آنست که وی ساخت . اجلها آنست که وی نهاد . روزیها آنست که وی داد . نه افزود ونه کاست ! این است سخن راست ! یکی را با دنیا داد ، یکی با عقبی ؛ یکی بامولیٰ . وهر یک(۱) را مراد خود بداد . دنیادار را گفت : « و مَن یُرِدِ ثواب الدّنیا نُؤْته منها » . عقبیجوی را گفت : « و مَن یُرِدِ ثوابَ الآخرة نؤته منها » ، باز مولیٰ جویان را از هردو جدا کرد . و ایشانرا شاکران خواند و گفت : « و سَنجْزِی الشّاکرینَ » ـ جزاء ایشان در ارادت ایشان نیست که ایشان را خود ارادت نیست . ارادت ایشان فداء ارادت حق بود .

به **موسی**(ع) وحیفرستاد(۲) که : یا **موسی** ! خواهی که بجائیرسی ، مراد خود فداء مراد ازلیما کن ، و ارادت خود در باقی کن . **پیر طریقت جنید** وقتی در اثناء مناجات از حق درخواستی کرد ، بسِرّش ندا آمد که : « یا **جنید** خَلِّ بینی وبینَك »میان من وتو میدرآئی ؟ من خود دانم که ترا چه سازد . و چه بکار آید ؟ آنچهفرستمبپذیر ، وآنچه فرمایم بکن . پسچونبنده را خواستینبود ، ربّالعالمین ویرا به از آن دهد که بنده خواهد ، چنانکه در خبر است : « مَن شغَلَه ذکری عن مسألتیأعطیتُه افضلَ ما اُعطِیَ السّائلین »

« فآتاهمُاللهُ ثوابَالدّنیا وحُسنَ ثوابِ الآخرة » درثواب آخرت« حسن » گفت : یعنی نیکو است آن ثواب ، و در ثواب دنیا آن نگفت . از بهر آنکه ثواب آخرت پاینده است و ثواب دنیا گذرنده ، آن بودنی است بر دوام بی آفت ، وبی فتنت . و اینبریدنی است عنقریب ، هم باآفت وهم با محنت .

« واللهُ یُحِبُّ المحسنین » ـ این مُحسنان آن شاکرانند که درین آیت گفت . وجزا که آنجا اشارت کرد محبت است که اینجا بیان کرد . واحسان آنست که **مصطفی** (ص) گفت بجواب **جبرئیل** : « اَن تعبُدَالله کأنّك تراه » . احسان صفت

---

۱ ـ نسخه : یکی ۲ ـ نسخه : آمد

مراقبانست، وحال واجدانست، ومقام راضیان است، و نشان دوستان است. محبّت خدای ایشان را شعار، ویاد الله ایشان را دثار، ومهرِ الله ایشان را نثار، نثاری که بر روی جان کوئی نکار است، و درخت شادی از وی ببارست، وجان را خوش‌بهار است!

الا ای خوش نسیم نوبهاری   توبوی زلف آن بت‌روی داری

۲۶ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: « سَنُلْقِی » آری می درافکنیم، « فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا » در دلهاء ناگرویدگان، « الرُّعْبَ » بیم وترس، « بِمَا اَشْرَکُوا بِاللّٰهِ » بآنچه انباز گرفتند باخدای، « مَالَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً » چیزی که الله آن را از آسمان حجّتی نفرستاد، « وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ » و بازگشتگاه ایشان فردا آتش است، « وَ بِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ (۱۵۱) » وآن بد بودن گاهی است کافران را.

« وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ » راست گفت خدای باشما، و راست کرد وعدهٔ خویش که داده بود، « اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِهِ » آنکه که شما ایشان را میکشتید بخواستِ وی، «حَتّیٰ اِذَا فَشِلْتُمْ » تا آنکه که بد دل شدید، « وَ تَنَازَعْتُمْ فِی‌الْاَمْرِ » و با یکدیگر مخالف شدید و برآویختید، « وَ عَصَیْتُمْ » و در رسولِ من نافرمان شدید و سر کشیدید، « مِنْ بَعْدِ مَا اَرَاکُمْ مَا تُحِبُّونَ » پس آنکه با شما نمود الله آنچه دوست میداشتید، « مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیَا » کس هست ازشما که این جهان می‌خواهد، « وَمِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْآخِرَةَ » . و کس هست از شما که آن جهان می‌خواهد، « ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ » پس شما را از کافران بر گردانید، « لِیَبْتَلِیَکُمْ » تا شما را بیازماید (بآن محنت که افتاد)، « وَ لَقَدْ عَفَا عَنْکُمْ » و در گذاشت از شما آنچه کردید. « وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی‌الْمُؤْمِنِینَ (۱۵۲) » والله بافضل است برمؤمنان.

« إِذْ تُصْعِدُونَ » که بالامیگرفتید ، « وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ » وباز ننگرستید با کس ، « وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ » و پیغامبر شمارا میخواند ، « فِي أُخْرَيكُمْ » از پس شما ، « فَأَثَابَكُمْ » شما را الله پاداش داد (بآن نافرمانی که کرده بودید و دنیا که جسته بودید) « غَمًّا بِغَمٍّ » غمی در غمی پیوسته ، « لِكَيْلَا تَحْزَنُوا » تا مگر با ز اندوهگن نبید(۱) ، « عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ » بر آنچه از شما در گذرد از دنیا ، « وَلَا مَا أَصَابَكُمْ » ونه بر آنچه بشما رسد از رنج ، « وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) » و الله آگاه است بآنچه میکنید .

« ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُمْ » پس فرو فرستاد بشما ، « مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ » ازپس آن غم ، « أَمَنَةً » ایمنیی از دشمن ، « نُعَاسًا » خوابی و آرامی ، « يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ » که در گروهی از شما می‌پیچید آن خواب ، « وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ » و گروهی‌بتیمار آورد ایشانرا خستگیها درتنهای‌ایشان ، « يَظُنُّونَ بِاللَّهِ » ظنهامیبردند بخدای « غَيْرَ الْحَقِّ » ظنهای‌ناسزا ، « ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ » ظنهای کافروار « يَقُولُونَ » (در خویشتن‌می‌اندیشیدند) وباخودمیگفتند : « هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ » از کاربما هیچ چیزهست ؟ « قُلْ » جواب دِه‌رسول من : « إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ » کارهمی خدای راست ، « يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ » در دلهای‌خویش‌چیزی‌نهان می‌دارند ، « مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ » چیزی که‌آن‌پیدا نمی کنند ترا بزبان ، « يَقُولُونَ » میگویند : « لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ » اگرمارا از کارچیزی بودی ، « مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا » ما را ایدر بنکشتندی ، « قُلْ » پیغامبرِ من بگوی ، « لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ » اگرشما درخانهای خویش‌بودید ، « لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ » بیرون آمدندی آنانکه‌بر ایشان‌مرگ‌نبشته‌اند ، وهنگام آمده « إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ » برافتادن گاههای ایشان ، « وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ » و تا بیازماید و بررسد الله ، « مَا فِي صُدُورِكُمْ » بآنچه در دلهاء شماست ، « وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ » و تا پاك

---

۱ ـ نسخه : نباشید .

کند وشبهت ببرد از آنچه در دلهای شما است ، « وَاللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) » و الله دانا است بآنچه در دلهاء شما است .

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ » ایشان که بر گشتند (بهزیمت) از میان شما ، « يومَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ » آن روز **احد** که هردو گروه همدیدار گشتند . « إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ » شیطان ایشان‌را ازجای ببرد ، « بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا » بلختی(۱) از آنچه کرده بودند ازپیش(۲) ، « وَ لَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ » وبدرستی که خدای‌عفو کرد آن گریختن ایشان ازیشان . « إِنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) » که خدای آمرزگارست وبردبار .

النوبة الثانية

قوله تعالىٰ : « سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ . . . » الآية ـ مفسران گفتند : که سبب نزول‌این آیت آن بود که روز **احد** بعد از آن وقعه که افتاد ، کافران **قریش** سوی **مکه** باز گشتند ؛ براه در با یکدیگر گفتند : بد کردیم که لختی از ایشان زنده بگذاشتیم و همه را نکشتیم ! اکنون باز گردید تا رویم وبیخ ایشان‌بر آریم! ویکی‌را ازایشان بربسیط‌زمین نگذاریم . تادرین بودند ، ربّ‌العالمین ترسی‌وبیمی‌دردل ایشان‌افکند ، تا ازآن همت(۳) بگشتند ، وآن عزم‌فسخ کردند . الله برمسلمانان منت نهاد ، بآن ترس که در دلِ ایشان افکند و گفت : « وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ » .

قراءت **شامی** و **علی** و **یعقوب** « الرُّعُب » بضمّ عین است ، باقی بسکون عین خوانند ، دولغت‌اند هردو بمعنی خوف .

« بِمَا أَشْرَكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً » ـ معنی‌سلطان « حجّت » است ، ودر **قرآن** سلطان‌باین معنی‌فراوان است . یعنی : کافران را بآن بت پرستیدن هیچ‌حجّت نیست ، وخدای ایشان را از آسمان بآن شرك هیچ کتابی‌نفرستاد ، تا ایشان را در آن

۱ـ نسخه : باخلق ۲ ـ نسخه : بودند پیش‌فا ۳ ـ نسخه : نیت

حجّتی بودی(۱) وعذری ، لاجرم مآل ومرجع ایشان آتش دوزخ است .

« وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ » وبد جایگاهی که دوزخ است ، جای مشرکان و ستمکاران .

قوله : « وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ ... » الآیة . **محمدبن کعب القرظی** گفت : رسولِ خدا (ص) چون به **مدینه** باز رفت ، جماعتی از یاران وی گفتند : از کجا بما رسید این محنت ؟ ، وچون افتاد این وقعت ؟ والله تعالی مارا وعدهٔ نصرت وظفر داده بود ؟ و ذلك فی قوله تعالیٰ : « بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا » ... الآیة . رب العالمین بجواب ایشان این آیت بفرستاد : « وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ » . گفته‌اند : این وعد آن بود که رسولِ خدا بخواب دید که بر دشمنان ظفر یافتی ، وخواب پیغامبران وحی باشد . از آن آنرا « وعد » خواند . وصدق این وعد آن بود که باوّل وقعهٔ **احد** مسلمانان غلبه کردند بر کافران ، پس بآخر کافران غلبه کردند . میگوید : الله باشما راست گفت و راست کرد وعدهٔ خویش .

« إِذْ تَحُسُّونَهُمْ » ای تقتلونهم قتلاً ، ذریعاً ، سریعاً ، شدیداً ، که باوّل روز ظفر شما را بود و شما ایشان را بکشتید بخواست خدای .

« حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ » ـ حَتَّىٰ غایت راست ، بمعنی : « إِلَى » یعنی تا آنکه بددل شدید و با یکدیگر مخالف شدید . این مخالفت و منازعت آن بود که تیراندازان بطلب غنیمت دَرَن (۲) بگذاشتند و درلشکرگاه افتادند ، و سالارِ ایشان **عبدالله بن جبیر** میگفت : بمکنید ، و دَرَن بمگذارید ! ایشان با وی منازع شدند و فرمان نبردند ، و درهم افتادند . و سالار باتنی چند کم از ده کس از جای برنخاستند . دشمن دَرَن بگذاشته دیدند ، درافتادند ، وسالار و آن چند کس را بکشتند ، و در **مصطفی** (ص) و مسلمانان درافتادند .

---

۱ ـ نسخه : بنشنودی ۲ ـ درن = ممر ، گذرگاه .

قوله : «وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما اَرٰيكُمْ » - این « اَرٰيكُمْ » درموضع « اَعطاكُمْ » است . چنانکه آنجا گفت : «سَاُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» ای « سَاُعْطِيكُمْ اَرْضَ مِصْرَ» منّت برایشان نهاد بآنچه زمین **مصر** ایشان راداد . **مالك بن انس** گفت : «مصرخزانة الارض». **عمرو بن عاص** گفت : « مصرُ فردوس الدنيا » . و رُوِيَ عن النبي اَنّه قال : « اِبْتَغُوا خير مصرَ ولاتتخذوها داراً فانه يساق اليها اقلُّ النّاسِ اعماراً » .

« اَرٰيكُمْ مَا تُحِبُّونَ » - ظفرونصرت مسلمانان بود ، در ابتداء روز بادصبا برخاست ، مسلمانان شاد گشتند وبر كافران نصرت ديده وعلمداران مشركان کشته . و آنکه بآخرروز حال دگرگون شد ، وآن باد صبا با باد دبور گشت ، وآن شادى باندوه بدل شد .

قوله : « مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا » - وَهُمُ الَّذِينَ تَرَكُوا الْمَرْكَزَ ، وَ اَقْبَلُوا اِلَى النَّهْبِ .« و منكم مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ » وهم الَّذِينَ ثَبَتُوا فِى الْمَرْكَزِ حتى قُتِلُوا . قال **ابن مسعود** : ماشَعَرتُ اَنّ احداً من اصحاب رسول الله (ص) يريد الدنيا وعَرَضَها حتى كان يومَ احدٍ ونزلتْ هذه الآية .

« ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ » - اى بذنوبكم هذه ، صرفكم عن قتلهم مِنْ بَعْدِ أن اَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ .« لِيَبْتَلِيَكُمْ » بِمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الدَّبْرَةِ فيتبيّنَ الصابر من الجازع والمخلص من المنافق .

«وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ » - حيثُ لم تُقتلوا جميعاً عقوبةً بمعصيتكم النبيَّ (ص) والهزيمة. والله ذوفضلٍ على المؤمنين» .

قوله : « اذ تصعدون وَلَا تَلْوُنَ » - اى لاتعرجون ولاتُقيمون « عَلَى اَحَدٍ » - «اَحَد» اين جا **مصطفى** (ص) است که وی میگفت : « اَنَا النبيّ لا كذب ، انا ابن عبدالمطلب »

«وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي اُخْرٰيكُمْ » - اى ومن ورائكم يقول : « اِلَيَّ عبادَاللهِ !

فَإِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ مَنْ يَكُرُّ فَلَه الجنّةُ ». میگوید: رسول شما را میخواند و این خبر میگفت وشما اجابت نکردید، و باوی ننگرستید. یقال: جاء فلانٌ فی آخر النّاس، وآخرةِ النّاس، وأُخرى النّاس و أُخراتِ النّاس، و أُخرّیاتِ النّاس.

« فَأَثَابَكُمْ » ای: جازاکم. والثوابُ یکونُ خیراً ویکونُ شراً، کالبشارةِ تکونُ بخیرٍ وبشرٍّ.

« غَمّاً بِغَمٍّ » ـ ای: مع « غمٍّ » و قیل: متصلاً بغمٍ، غمی درغمی پیوسته، و دوغم برسر هم نشسته: یکی غم هزیمت، دیگرغم آنکه از ابلیس شنیده بودند که **محمد** (ص) را بکشتند.

« لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَافَاتَكُمْ » ـ یعنی الفتح والغنیمة، « وَلَا مَا أَصَابَكُمْ » من القتل والهزیمة.

« وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ » ـ این درشأن هفت کس فرود آمد از یاران **مصطفی** (ص) **ابو بکر صدیق**، **عمر فاروق**، **علی المرتضی** و **الحارث بن الصمة**، و **سهیل بن حنیف** و دومرد انصاری. میگوید: شما را پس از غمّ قتل وهزیمت أُمن دادم، خواب برشما افکندم وخواب نشان أُمن است و سکونِ دل وزوال غم وترس. « أَمَنَة » و « أَمن » یکی است. و از بهرآن بر « نُعَاساً » واو نیست که آن تفسیر أَمَنَة است.

« تَغْشَىٰ طَائِفَةً » ـ که بتا خوانی برقراءت **کسائی** و **حمزه** فعل « أَمَنَة » راست، و که بیاخوانی برقراءت باقی فعل « نُعَاس » راست. میگوید: خواب درمیپیچید در گروهی از شما.

« وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ » ـ و گروهی بودند، یعنی منافقان: **معتب بن قشیر** واصحاب او که نه أُمن بود ایشان را ونه خواب. ایشانرا همه تیمار و غم خویش گرفته بود و همت ایشان همه درکار خویش ودر خلاصِ نفسِ خویش.

قوله: «يَظُنُّونَ بِاللهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» - این طائفهٔ منافقان را میگوید که: ظنّ ناسزا می‌بردند باللّه، که **محمد**(ص) را نصرت نخواهد داد، و کار وی مضمحل است! و دین وی تباه! ربّ العالمین گفت: این ظنّ ایشان بس کافروار است وبیگانه‌وار، یعنی ظن ایشان بخدای در کار **محمد**(ص) هم چون ظن کافران است و اهل جاهلیت.

«يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» - این استفهام بمعنی «جَحد» است و امر اینجا بمعنی نصرت وظفر، یعنی که ایشان میگویند: مارا ظفر ونصرت چنانکه وعده داده بودند نیامد، و منافقان این سخن برجهت تکذیب گفتند. رَبُّ العالمین بجواب ایشان گفت: «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» چون لام نصب خوانی برقراءت بصری، آن نصب ازبهر اِنَّ است، وچون برفع خوانی مستأنف بود. میگوید: نصرت وظفر وقضا وقدروشهادت همی‌خدای راست. یعنی: چون همه اوراست، آن‌را دهد که‌خود خواهد. از **ابن‌عباس** روایت کردند که: این ظَنّ ناسزا که‌باللّه می‌بُردند تکذیب‌قدر است، که ایشان در قدر سخن میگفتند، وحوالتِ کارها باخود میکردند، ومشیّت خود برابر مشیّت خدا میداشتند. ربّ‌العالمین گفت: «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ». یا **محمد** ایشانرا بگوی که: القَدَرُ خيرُه و شرُّه مِنَ اللهِ. **مصطفی** (ص) گفت: «يكون فی اُمَّتِي خَسْفٌ و مَسْخٌ وَ ذٰلِكَ فِي الْمُكَذِّبِينَ فِي الْقَدَرِ» و قال: «صِنفَانِ من اُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الاسلام نصيبٌ: المرجئةُ والقدريةُ». و رُوِيَ ان **ابابكر** و **عمر** تكلّمافی‌القدر، فتابع بعض‌القوم ابابكر، وتابع بعض‌القوم **عمر** فتحا كما الی رسول‌اللّه(ص) فاقبل النبی (ص) علی **ابی بكر** فقال كيف قلتَ: يا **ابابكر**؟ فقال الحسنات من‌اللّهِ وَ السَّيِّئَاتِ مِنْ أَنْفُسِنَا. فانقبض رسول‌اللّه(ص) بعض الانقباض حتی رؤی ذلك فيه. ثم قال يا**عمر** كيف قلت؟ قال الحسنات وَ السَّيِّئَاتِ كلّها من‌اللّه. قال فانبسط رسول‌اللّه (ص)

حتی رُؤِیَ ذالك فیه. ثم قال اِنَّ اوّل من تکلم فی القدر لجبرئیل ومیکائیل، قال **میکائیل** مثلَ مقالتك یا **ابابکر**، وقال **جبرئیل** مثل مقالتك یا **عمر**، فقالا اِنْ یختلفْ اهل السَّماء یختلفْ اهل الاَرْضِ، تعال حتی نتحاکمَ الی **اسرافیل**، فماقضیْ بیننا رضینا. قال: فَتحاکَمَا اِلیٰ اسرافیل فَقَضیٰ بَیْنَهُمَا اَنَّ الخَیْرَ وَالشَّرَّ کُلَّهُ مِنَ اللهِ، قال رسول الله (ص): فَهٰذا قضائی بَیْنَکُمَا. قال: ثُمَّ اَقبلَ عَلیٰ **ابی بکر** فَقَالَ: یَا **ابابکر** انّ الله تعالی لو اَرَادَ اَنْ لَا یُعْصیٰ مَا خَلَقَ اِبْلِیسَ.

«یُخْفُوْنَ فِـی اَنْفُسِهِمْ» ـ یعنی: فی قلوبهم، «مَالَا یُبْدُوْنَ لَكَ» ـ در دلهاء خویش چیزی پنهان میدارند که پیدا نمی کنند بزبان. آنکه تفسیر برعقب گفت: «یَقُوْلُوْنَ لَوْ کَانَ لَنَامِنَ الاَمْرِ شَیْءٌ مَاقُتِلْنَا هٰـهُنَا»، این «یقولون» همان «یخفون» است، یعنی یخفون قولهم، در دل خویش بانفس خویش میگویند پنهان، که اگر ما را خِرَد بودی با **محمد** (ص) بیرون نیامدیمی تاسران مارا نکشتندی. ربّ العالمین گفت بجواب ایشان: «قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِیْ بُیُوْتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِیْنَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ القَتْلُ اِلیٰ مضاجِعِهِمْ» ای «مَصَارِعِهِمْ». دراین آیت ردّ **قدریه** و **معتزله** است که میگویند: قتل بر کس نه نوشته‌اند، وآنکس را که کشتند نه باجل مرد(۱). و این مخالفت نصّ قرآنست که گفت عزّوعلا: «لَبَرَزَ الَّذِیْنَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ القتلُ.» وازین جاست که مفسّران گفتند درین آیت مضمر است که: «وَحَانَتْ آجالُهُمْ اِلیٰ مَضَاجِعِهِمْ.»

«وَلِیَبْتَلِیَ اللهُ مَافِی صُدُوْرِکُمْ» ـ هرلام که درعربیت آید که نه «لام ملك» بود نه «لام امر»، آن را «لام ابتدا» گویند. چنانکه تو کسی‌را گوئی: فرافلان ایدون و ایدون گوی. او جواب دهد: «تابینم او را» این لام درسخن لام ابتداست معلّق برضمیر یا برخطاب مخاطب. و «لَیَبْتلی» و «لیمَحّصَ» در هردو کلمه لام ابتداست.

والمحص «التَنْقِیَة» یقال «فَرَسٌ مَمْحُوْصٌ»، اذا لم یکن فی حوافرها رهَل.

۱ ـ نسخه: مردند

و معنی الآیـة : لِیَبْتَلِیَ اللهُ مَافِی صُدُورِکُمْ ایها المنافقون فعل مافعل یـوم **احد** ؛ وَ لِیُمَحِّصَ ای لیطهر ویکشف مافی قلوبکم ایها المؤمنون من الرّضا بقضاء الله.

« وَاللهُ علیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » - ای بما یدور فی الافکار، ویعترض فی النفوس، وبما فی القلوب من النفاق والایمان.

قوله تعالی : « اِنَّ الَّذِینَ تولَّوا مِنکُمْ » ... الآیة - این خطاب بامؤمنانست؛ میگوید : ایشان که پشت بدادند بهزیمت، واز قتال دشمن بر گشتندازمیان شما که مؤمنان اید « یومَ التقی الجمعانِ » آنروز که جمع مؤمنان وجمع کافران همدیدار گشتند، وبرهم رسیدند، آن **شیطان** بود که در راه ایشان آمد، وایشان را بر آن ذلّت داشت، وآن کار ایشان را بر آراست. واین در راه آمدن شیطان و ایشانـرا از ثبات بیفکندن، بشومی آن بود که فرمان رسول(ص) را خلاف کرده بودند، ومر کز بگذاشته. پس رب العالمین ایشان را عُذر نهـاد وعفو کرد، گفت : « وَ لَقَدْ عَفَااللهُ عَنْهُمْ ». و گفته‌اند که : معصیت ایشان آن بود که پارسال به **بدر** رغبت کرده‌بودند درفداء مشرکان، و بازفروختن ایشان، که ببدربدست آورده بودند، وبنکشتن ایشان، پس ربّ العالمین عذرایشان بنهاد و آن معصیت ازیشان در گذاشت وعفو کرد و گفت: « لَقَدْ عَفَااللهُ عنهم ». مفسّران گفتند : **عثمان بن عفان** ازایشان بود، و**رافع بن المعلی** و**خارجة بن زید**، و**حذیفة بن عتبة بن ربیعه**، **عثمان بن عقبه**، و**عمرو بن عقبه**. مردی از **ابن عمر** پرسید که **عثمان** به **بدر** حاضر بود ؟ گفت : نه، گفت : ببیعة الرضوان حاضر بود؟ گفت: نه، گفت : ازجملهٔ ایشان بود که « یوم التقی الجمعان »؟ گفت : بود. **ابن عمر** را گفتند که : این در **عثمان** عیب میجوید باین که می گوید. **ابن عمر** گفت : اما **بدر** فَاِنَّ رسولَ الله(ص) قدضرب له بِسَهمه. امّا بیعة الرضوان فَقَدْ بَایَعَ له رَسُولُ اللهِ(ص) وَیَدُ رسولِ اللهِ خیرٌ من یدِ **عثمان**، « وَ اَمّا الَّذین تَوَلَّوا مِنکُمْ یومَ التَّقَی الجَمْعَانِ فقد عَفَااللهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللهَ غفورٌ حَلِیمٌ ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « سنلقی فی‌قلوب‌الّذین کفروا الرّعبَ . . . » جلیل است وجبّار خدای کرد کار نام‌دار ، رهی‌دار ، که از کارِ رهی آگاه است ، و رهی را پشت و پناه است . خود دارنده ، وخود سازنده ، که خود کرد کاروخود پادشاه است ، وهمه‌عالم او را سپاه است . سپاهش نه چون سپاه خلقان ، که ملکش نه چـون ملكِ ایشان . چون ملكِ او مُلك نه ، چـون سپاه او کس‌را سپاه نه . سپاه مخلوق را اسپ وسلاح باید ، آلت و زینت بـاید ، فرهیب(۱) وحیلت باید . سپاه حق بی‌نیاز از فرهیب و حیلت ، کمر بسته بردرگاه عزّت ، تاخود چه‌آید از فرمان وحکمت . سپاه او یکی پشّهٔ عاجز گماشته بر **نمرود** گربز ، اینت گردن کش کزو قوی‌تر نه ! وآنت پشه کزو ضعیف‌تر نه ! بنگر که باوی چه کرد وچون کشت ؟! سپاه دیگر لشکر ابابیل فرستاده **باصحاب‌فیل** ، لشکری چنان ضعیف بقومی چنان عظیم ! بنگر تـا چون دمار از ایشان برآورد ، و روز ایشان بسرآورد ؟! سپاه دیگرباد عقیم فرو گشاده بر **عادیان عمالقه** و جبابرهٔ آن زمان ، ایشان را چنان کرد که « کأنّهم اعجازُ نخلٍ خاویة ، فهل‌تری لَهُمْ من‌باقیة » ؟ سپاه دیگر رعب است بردل کافران از هیبت **محمد**(ص) خاتم پیغامبران ، هنوز بدو نارسیده ، یك‌ماهه راه میان‌شان مانده ، و از ترس وبیم جان شان برلب رسیده ! ازین‌جا گفت **مصطفی** (ص) : « نُصِرْتُ بِالرُّعبِ مسیرةَ شهرٍ » . و رب‌العالمین این منشور درگـاه رسالت را از **قرآن** مجید توقیع برزده که : « سنلقی فی‌قلوب الّذین کفروا الرُّعبَ » .

و از آثارِ هیبتِ **محمد**(ص) بـردل کافران و أمارات فزَعَ در دل بیگانـگان ، یکی قصهٔ **بوجهل** است با آن مرد ثقفی که شتران داشت و بوی فروخت ، و قصه

۱ ـ فرهیب = فریب ، چنین است درنسخهٔ الف .

آنست که : **علی**(ع) و **ابن‌عباس**(رض) گفتند : شبی **جبرئیل** امین(ع) ندا درعالم‌داد که : « معاشرَالناسِ ماقعودُکم وقد بعث‌الله‌عزّوجلّ الیکم نبیّاً من وُلد **لوی‌بن‌غالب**، یقال‌له **محمدبن عبدالله بن‌عبدالمطلب بن‌هاشم بن‌عبدمناف** ». گویند(۱) : جوانی ازقبیلهٔ **ثقیف**آواز **جبرئیل** بشنید، برخاست و ده‌تا شتردرپیش گرفت . وروی به**مکه** نهاد . چون در**مکه** شد ، جماعتی را دید ازصنادید و سادات **قریش** . جوان گفت : « اَفِیکُمْ محمدٌ ؟» **ابوجهل** فرا وی جَست و گفت که : ای جوان این‌چه سخن‌است که میگوئی ؟ و **محمد** که باشد ؟ گفت : آن پیغامبر که‌بشما فرستادند . گفت : هیچ پیغامبر بما نفرستادند . جوان گفت : من‌شبی نشسته بودم واز هوا ندائی شنیدم بدین صفت . **ابوجهل** گفت : آن‌آواز **شیطان** بود که بشما افسوس‌میداشت . ثقفی گفت : خواهم که تو روی وی بمن نمائی ، تا ببینم . گفت : ترا روی وی دیدن بکار نیست ، که وی مردی جادوست ، ترا فرهیب دهد . ثقفی گفت : تو درحق وی سخن بس درشت میگوئی ، مگرمیان شما خشونتی است ؟ کسی دیگر بود که همین گوید که تو میگوئی ؟ گفت : آری عمّ من **ولیدبن مغیرة** . گفت : عمّ توبرموافقت توو هوای توسخن گوید، دیگری باید . گفت : عَمِّ **محمد**، **بولهب عبدالعزی بن عبدالمطلب** . پس‌بر **بولهب** شدند . **بولهب** همان گفت که **بوجهل** گفت . پس ثقفی گفت : « اَوَّه ! ضَلّ سَعْیِی! وَ ذَهَبَتْ اَیّامِیْ! » اکنون کیست که شتران‌من‌بخرد ؟ **بوجهل** گفت : من بخرم . بچند فروشی ؟ گفت : بدویست دینار . گفت : خریدم و بدهِ دیگر. گفت:این ده چرا افزودی ؟ گفت : بشرط آنکه بر**محمد**(ص) نروی ، وسخن‌وی نشنوی . ثقفی راتهمتی در دل افتاد ، شتران را بگذاشت و رفت سوی کعبه ، **مصطفی** (ص) را دید در نمازبر کوع ، ونورِ روی وی برشراك‌نعلین‌افتاده . باخود گفت : مَاهٰذَا بِوَجْهِ سَاحِرٍ ولا کَذّابٍ ! وَاللهِ مَا اَنْتَ اِلّاصَادِقٌ . » و **مصطفی**(ص) همچنان در نماز می بود ،

۱ـ نسخه : گفتند .

و ثقفی باز گشت بطلبِ شتران خود آمد ، تا بغرفهٔ ابوجهل . **ابوجهل** برغرفه بود ، گفت : یا **اباالحکم** یا شتران رد کن یا بها بده . **ابوجهل** گفت : « هیهات مَالكَ عندی مالٌ ولانوقٌ ، لانّكَ نَقَضتَ الشَّرطَ » ثقفی گفت : « كذبتَ واللهِ فی امرمحمدٍ ماهو بساحِرٍ ولا كذّاب ؛ بل هو نَبیٌّ صادق . » **ابوجهل** گفت : « وَ اللّاتِ وَ العُزّیٰ لَا اُعطِیَنَّكَ شیئاً ابداً » ، ثقفی گریان و دلتنگ باز گشت . **عبدالله زبعری** برطریق استهزاء فراز آمد ، ونرم‌نرم گفت : یاثقفی! خواهی که باحقِّ خود رسی ، رَو **محمد**(ص) را با خودبیاور ، که‌او راهیبتی‌است بر دلهاتاحق‌تو بستاند. ثقفی آمدبحضرت **مصطفی**(ص) و ازهیبت که براو تافته بود سخن نمی‌یارست گفت ، و لرزه براندام وی افتاده . **مصطفی** (ص) گفت : ای جوانمرد مترس که من پیغامبررحمتم ، آنگه گفت : یاغلام آن آواز شنیدی از آسمان که گفتند : « ماقعود کم وقد بُعِث فیکم نبیٌّ من **لوی بن غالب** » ؟ گفت : شنیدم ، حبیبی ! صَوتَ مَن كَانَ ذَاكَ ؟ » گفت : صوت **جبرئیل** . **مصطفی**(ص) گفت : دیدی که **عبدالله‌زبعری** باتونرم نرم گفت که: بیار **محمد** را تا باحق خود رسی؟ ثقفی گفت : اشهد بشعری‌وجلدی وبشری ودمی‌مخلِصاً ان لااله الاالله ، وحده ، لاشریك له ، وانّكَ محمداً عبده ورسوله . گفت : اکنون که ایمان آوردی من باتوام تا ترا بحق خود رسانم . آنگه گفت ثقفی را که : تو ازپیش برو بدر سرای **بوجهل** که تو درمن نرسی . ثقفی ازپیش برفت و **مصطفی**(ص) بر دیدار **ابوجهل** که ازغرفه مینگرست یك گام ازمسجد برداشت و دیگر بدرسرای بوجهل برزمین‌نهاد . ثقفی خواست تا گوید : یا **اباالحکم** ، **مصطفی**(ص) گفت : چنین مخوان او را ، بآن کنیت خوان که الله او را داد که « یا اباجهل» . آنگه **مصطفی** (ص) اورا سه‌بار خواند یا **اباجهل** ! وجواب می‌نداد . پس از سه‌بار جواب داد : لبیك لبیك یا **محمد**(ص) وسعدیك و کرامةً لك . وفرود آمد ازغرفه ، گونهٔ روی وی بگشته وعقل زائل شده وزبان سست گشته ، وبهمه اندام لرزه درافتاده ،

گفت: چه‌حاجت داری یا **محمد**؟ گفت: حق این مرد بگزار بتمامی. گفت: نعم یا **محمد**! علی‌الراس والعین. آنگه کنیزك را بخواند و کیسهٔ زر وترازو بخواست، و دویست دینار برکشید و بوی داد. **مصطفی**(ص) گفت: ده دینار دیگر چنانکه گفته‌ای. **بوجهل** ده دیناردیگربر کشید وبوی‌داد و گفت: «هی لِمَ‌نْشالكَ یا **محمد**! فانه لم‌یکن فی‌حسابی». آنگه **ابوجهل** گفت: یا **محمد**! هیچ حاجت دیگر داری؟ گفت: «نعم، الرّوضة الخضرة والعیش‌المقیم، ان‌تقولَ لااله الاالله و تُقِرَّ بأنّی رسول‌اللهِ حقاً». **ابوجهل** گفت: یا **محمد** هرچه فرمائی ازاهل ومال وفرزند فرمان‌بردارم. اما این کلمه را طاقت ندارم که بگویم. رسول(ص) باز گشت و گفت: یاغلام رو وآن قوم را گوی که قدر ماتزد صاحب ایشان چندانست، وقدر او نزدیك ما چونست؟ ثقفی رفت، وقصه بگفت. **ابن‌الزبعری** باجماعتی برخاستند و گفتند: چونست که صاحب ما **بوالحکم** ما را بتکذیب **محمد** می‌فرماید، و بآشکارا ویرا ناسزا میگوید، و پنهان او را تواضع میکند، وکار وی راست میدارد؟ خیزید تا همه در دین **محمد**(ص) شویم. برین عزم بیرون آمدند، **ولیدبن‌مغیره** را دیدند، قصه باوی بگفتند. **ولید** گفت: چندان توقف کنید تا ازوی بپرسیم که آنچه کرد ازبهر چه کرد؟ اگر معذور است اورا معذور داریم. آمدند بدرِ سرای **بوجهل**، او را خواندند هم بر آن صفت ترسنده ولرزنده بیرون آمد. **ولید** گفت: این چه حال است، وچه هیبت که در دل تو افتاده از**محمد**؟ گفت: یاعمّ! شتاب مکن و سخنِ من بشنو، اگرعذرم هست مرا معذور دارید، **محمد** را دیدم که از مسجدبیرون آمد، و اوّل گام که بر گرفت بدرِ سرایِ من برزمین نهاد، آنگه مرا به **بوجهل** برخواند، من خشم گرفتم، سنگی‌عظیم نهاده بود برداشتم تا برسرِ وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهانم. چون این همت کردم دست من باسنگ در گردن

بماند و خشك شد گفتم: اگر آنچه **محمد** می گوید راست میگوید دستم گشاده شود. دستم گشاده گشت، وسنگ ازدستم بیفتاد، همچون خمیر پاره‌ای. دیگرباره مرا به **بوجهل** برخواند همان همت کردم‌همان حال دیدم. سوم‌بار که مرا برخواند سنگ بر گرفتم خشخشه‌ای‌شنیدم ازپس‌خویش. باز نگرستم، شیری‌را دیدم‌سهمناك عظیم، که آتش از هردوچشم وی می‌افروخت، ونیشها داشت چنانکه نیش فیل، و بریکدیگر می‌زد، ومرا گفت: «الویلُ لك! اجب محمداً واقض حاجتَه و اِلّاو اِلٰهِ محمدٍ فرصتك بانیابی‌هذه». فاَخرَجتُ رأسی الیٰ **محمد**، وأجبته عند ذلكَ. یاعمّ! ان کنتُ معذوراًفاعذرُنی،وان کنت معذولا فاعذلنی. فلماسمعوا ذلك، قالوا بأجمعهم انت معذورٌ اذکان الأمر کذلك.

قوله: «مِنکُمْ مَن یُرِیدُ الدُّنْیَا وَ مِنکُمْ مَنْ یُرِیدُ الآخِرَةَ»ـ قیمتِ هر کسی ارادت اوست، وخواست هر کسی رهبرِ اوست. یکی دنیا خواست، یکی عقبی، ویکی مولیٰ. خواستِ دنیا همه فرهیب و غرور، خـواست عقبی همه شغل است و کار مزدور، وخواست مولیٰ همه سوراست و سرور! ارطالبِ دنیا خستهٔ پنداروغرور است، ور طالب عقبیٰ در بندِ حور و قصور است، طالبِ مولیٰ در بحر فردانیت غرقهٔ نور است.

ذوالنون مصری گفت: الٰهی اگر از دنیا مرا نصیبی است به بیگانگـان دادم واگر از عقبی مرا ذخیره‌ای‌است بمؤمنان دادم. در دنیا مرا یاد تو بس، و در عقبیٰ مرا دیدارِ توبس! دنیا وعقبی دومتاع اند بهائی! و دیدار نقدی است عطائی! دلّال‌دنیا **ابلیس** است، سلعت خود در بازار خذلان بر مَنْ یَزید داشته و آنرا بر خلق‌می‌آراید. یقول‌الله تبارك وتعالی‌اِخباراً عنه: «لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی‌الْاَرْضِ». بایع **ابلیس** ومشتری کافر، و بهاترکِ دین ومحض شرك. باز **مصطفی** (ص) دلّال بهشت در بـازار عقبیٰ برمَنْ یزید عنایت داشته. الله بایع و مؤمن مشتری، وبها کلمهٔ

لااله الا الله . قال النبی(ص) : « ثمن الجنة لااله الا الله » .

پیر طریقت گفت : قومی بینم باین جهان ازو مشغول ، قومی بآن جهان ازو مشغول ، قومی از هردوجهان بوی مشغول . گوش فرا داشته که تا نسیم سعادت از جانب قربت کی دمد ؟ وآفتاب وصلت ازبرج عنایت که تابد ؟ بزبان بیخودی وبحکم آرزومندی می‌زارند ومی گویند : « کریما ! مشتاقِ تو بی تو زندگانی چون گذارد ؟ آرزومند بتو از دستِ دوستی تو یك کنار خون دارد !

بی توای آرام جانم زندگانی چون کنم
چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم

۲۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا » چون ایشان مبید(۱) که کافرشدند ، « وَ قَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ » وقومی را گفتند از برادران و دوستان خویش ، « اِذَا ضَرَبُوا فِی الْاَرْضِ » آنکه که بسفر شدند (ازبهرتجارت و درآن سفربمردند) ، « اَوْ کَانُوا غُزًّی » یا بغزا شدند (و درآن غزا کشته شدند) ، « لَوْ کَانُوا عِنْدَنَا » اگر بنزدیك مابودندی (وبنشدندی) ، « مَامَاتُوا » در سفر نمردندی ، « وَ مَا قُتِلُوا » و در غزا کشته نشدندی « لِیَجْعَلَ اللّٰهُ » تا کند خدای ، « ذٰلِكَ » آن سفر وغزای ایشان (بسخن ایشان) ، « حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ » در بغی وحسرتی دردلهای کسان آن‌مردگان و کشتگان ، « وَاللّٰهُ یُحْیِی وَیُمِیتُ » والله‌است که می‌زنده کند و می‌میراند ، « وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۵۶) » وخدای بآنچه شما می کنید بیناست و دانا .

« وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ » واگر کشتند شما را در راه خدا ، « اَوْمُتُّمْ » یا بمیرید ، « لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَحْمَةٌ » آمرزشی ازخدا و رحمتی که بشما رسد وشما

---

۱ - نسخه : مباشید

بآن رسید، « خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) » به است از آنچه شما می گرد کنید(۱) درین جهان .

« وَ لَئِنْ مُتُّمْ اَوْقُتِلْتُمْ »وا گر بمیرید یا بکشند شمارا ، « لَاِلَى اللّٰهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) » باخدای می‌انگیزانند شما را .

« فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ » بنهمار(۲) بخشایشی ازخدای « لِنْتَ لَهُمْ » چنین نرم بودی وخوشخوی امّت را ، « وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا » وا گر تودرشت بودی « غَلِيظَ الْقَلْبِ » ستبردل بی‌رحمت ، « لَا نْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ » . باز پرا کندندی از گرد بر گرد تو، (و حلقهٔ صحبت تو شکسته گشتی) ، « فَاعْفُ عَنْهُمْ » فرا گذار ازیشان ، « وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ » وآمرزش خواه ایشان را ، « وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ » وبا ایشان باز گوی در کاری که پیش آید ، « فَاِذَا عَزَمْتَ » آنکه که عزم کردی وبر آهنگ کار خاستی ، « فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ » پشت بخدای باز کن ، « اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) » که خدای دوست دارد کار بوی سپارند گان وپشت باو باز کنند گان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « يا ايها الذين آمنوا لاتكونوا كالذين كفروا » الآية ـ این پندیست که خدای تعالی مؤمنان‌را میدهد که شماچون‌منافقان مباشید ، وشك ونفاق بدل‌خودراه‌مدهید، وآنچه‌ایشان گویند‌مگوئید. و گفت‌ایشان آن بود که : **عبدالله بن ابی سلول** وجماعتی ازمنافقان که روز **احد** بوقعت حاضر نبودند فرا **عبدالله بن رباب** واصحاب او گفتند که این برادران وپیوستگان ما کـه بسفر تجارت شدند و در آن سفر بمردند یا بغزاءِ **احد** شدند ودر آن غزا کشته شدند ،

« اِذَا ضَرَبُوْا فِي الْاَرْضِ » فماتوا « اَوْ كَانُوْا غُزًّى » فَقُتِلُوْا ـ هردو کلمه در

---

۱ ـ نسخه : گرد میکنید ۲ـ نهمار = بسیار (فرهنگ رشیدی)

آیت مضمراست. «غُزّیً» جمع غازی است، فُعّلٌ من الغزو. گفتند اگر ایشان بیرون نشدندی بسفر، نمردندی، و ایشان را درغزو نکشتندی؛ واین سخن ازایشان تکذیب قدر است. ربّ العالمین گفت:

«لِیَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ» - ای لِیَجعَلَ ظنّهم انّهم: لَوْلَمْ یَحضُرُوا الحَرْبَ لَا تَدفَعَ القَتْلُ عَنهُمْ، حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ. این بآن کرد تا ایشان ظن برند که: اگر بقتال وحرب نشدندی ایشان را نکشتندی، و این ظن در دل ایشان حسرت و دریغ فروآورد، ورنجوری بیفزود(۱). اللّٰه‌تعالی مؤمنان را ازین گفت نهی فرمود، تا آن حسرت دردل ایشان نبود چنانکه در دل منافقان. آنگه خبر داد که: موت و حیات در قدرت اللّٰه است وبمشیّتِ اوست، آن را وقتی است معین. و هنگامی نامزد کرده گفت:

«وَ اللّٰهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ» - خدای است که زنده میدارد نه مقام و زیر کی، واوست که می‌میراند نه سفر ودلیری. چون فراز آید درسفر ودرحضر بنگردد و آن را مردی نبود. قال النبی(ص): «مُثِّلَ لِلاِنسَانِ الأجلُ والأملُ. فمثّل الاجل خلفه والأمل امامه، فبینما هو یؤمّل امامه، اذ أتاه اجلُه فاختجله».

قوله: «وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» - اگر بیاخوانی قراءت **مکی** و **حمزه** و **کسائی** است با «الذین کفروا» شود. واگر بتا مخاطبه خوانی قراءت باقی است با «یاایها الذین آمنوا» شود.

قوله تعالی «وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْمُتُّمْ ...» الی آخر الآیتین - **نافع** و اکثر اهل **کوفه** «متنا ومتم» وهرچه ازین باب آید بکسر میم خوانند. و باقی بضم میم خوانند. ایشان که بکسر خوانند فعل «مات، یمات، متّ» نهند چنانکه «خاف، یخاف، خفتَ» و «هاب، یهاب، هبتَ». وایشان که بضم خوانند فعل آن «مات، یموت» نهند چنانکه کان یکون، قال یقول.

۱ - نسخه: بیفزاید.

قوله « مِمَّا يَجْمَعُونَ » ـ حفص تنها بیا خواند برفعل غائب. ودیگران بتاء مخاطبه‌خوانند. رب‌العالمین درین دو آیت مؤمنان‌را بمرگ تهنیت کرد، و مرگ ایشان‌مرگ کرامت کرد. وعلی‌الجمله‌مرگ‌بردوقسم‌است: یکی‌درراه خدا، دیگر در راه شیطان. اما آنچه در راه خدا بود یکی مرگ شهیدانست که درسبیل خدا کشته‌شوند، چنانکه اینجا گفت: «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». دیگرمرگ‌عارفانست که در رضاء خدا و خوشنودی ازوی بمیرند، چنانکه گفت: « اَوْمُتُّمْ » یعنی فی‌سبیل‌الله‌ورضاه من‌غیرقتل. وهمُ‌الّذین قال‌فیهم‌النبی: «اِنَّ لِلّهِ‌عباداً یصونهم‌عن‌القتل والزلازل والاسقام، یُطیل اعمارَهم فی‌حسن العمل، ویحسن ارزاقهم، ویُحییهم فی عافیة، ویقبض‌ارواحهم فی‌عافیة علی‌الفرش، ویعطیهم منازل الشهداء.» این دو گروه ایشانند که مرگ ایشان را تحفه‌است، چنانکه مصطفی(ص) گفت: «تحفة المؤمن الموت». و سرانجام ایشان آنست که الله گفت: « الّذین تتوفیٰهم الملائکة طیّبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون »

اما آن مرگ که در راه شیطان بود نیز بردوقسم است: یکی آنکه بیگانه زادند او را وبیگانه مرد. رب‌العالمین دروصف ایشان گفت: « وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ». دیگر آنست که: مسلمان‌زادند اورا و کافرمرد. آن‌مسکین‌چون درسکرات مرگ‌افتدروی‌معرفتش‌بنکرت سیاه شود، جان ازتن‌برآید، وایمان ازدل برآید، تن ماند بی‌جان، و دل ماند بی‌ایمان. ضربت‌ملك‌الموت برتن آیدوقطیعت مَلِك بردل افتد، بیچاره سالها درمسلمانی رفته وبر کفرمرده! مسلمانان بروی نماز کرده، و وی خود رانده! سرانجام این دو فرقت آنست که رب‌العالمین گفت: « لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً ». وبه قال‌النبی(ص): « الا انّ بنی آدم‌خُلقوا علیٰ طبقاتٍ شتّیٰ، فمنهم من‌یولد مؤمناً، ویحییٰ مؤمناً، ویموت‌مؤمناً.

ومنهم‌من یولد کافراً،ویحییٰ کافراً، ویموت کافراً . ومنهم‌من یولدمؤمناً، ویحییٰ‌مؤمناً ویموت کافراً . ومنهم‌من یولد کافراً ویحییٰ کافراً ویموت مؤمناً .

قوله تعالی : « فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ‌اللهِ لِنْتَ لَهُمْ . » ـ «ما» صله است یعنی فبرحمة من‌الله لنت‌لهم یا**محمد** فی‌القول ، وسهلتْ اخلاقك لهم ، و کثر احتمالك فلم تسرع الیهم بماکان منهم یوم **احد** .

« ولو کنت فظّاً » فی‌القول « غلیظ‌القلب » فی‌الفعل .

« لَا نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » ـ ای‌لتفرّقوا عنك . روت **عائشة** قالت قال‌رسول‌الله(ص) : « انّ‌الله امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض » . و قال (ص) : « من‌سرّه ان یقیه‌الله من‌فور جهنم یوم‌القیامة و یجعله فی‌ظله فلایکون غلیظاً علی المؤمنین ولیکن بهم رحیماً . »

قوله : « فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی‌الْأَمْرِ » ـ مشاورت‌وتشاور،وشوریٰ آنست که هر کس رای و دانش دیگر کس‌جوید ، واستصواب وی از دل وی بیرون آرد . از «شور» گرفته‌اند و آن استخراج است . ورب‌العالمین مؤمنان را درمشاورت بستود آنجا که گفت : « وَ أَمْرُهُمْ شُورَیٰ بَیْنَهُمْ » . و قال‌النبی(ص) : « اِذَا کَانَ اُمَرَاءُ کُمْ خِیَارَ کُمْ ، وَ اَغْنِیَاءُ کُمْ سُمَحَا ئَکُم ، وَاَمْرُ کُمْ شُورَیٰ بَیْنَکُمْ ، فَظَهرُ‌الْاَرْضِ خَیْرٌ مِنْ بَطْنِهَا . وَ اِذَا کَانَ اُمَرَاءُ کم شِرَارَ کمْ وَ اَغنیاء کم بخَلَاءَ کُمْ وَلَمْ یَکُنْ اَمْرُ کُمْ شُورَیٰ بَیْنَکُمْ ، فَبَطْنُ الْاَرْضِ خیرٌ مِنْ ظَهْرِهَا » . وقال (ص) : « مَا سَعِدَ اَحد بِرَأْیه ولا شقی عن مشورة » .

عبدالرحمن بن عوف گفت : روز **بدر** مشاورت کردیم لاجرم‌نصرت دیدیم ، وبر کافران شکستگی وهزیمت آمد . وروز **احد** مشاورت بگذاشتیم تا عتاب آمد ، چنانکه دیدیم ، ورسیدیم بآنچه رسیدیم . **اوزاعی** گفت : بیشترین که هلاك شدند ازین امت بعجب وترك مشاورت هلاك شدند . وآنچه **مصطفی** (ص) گفت :

« لَا تَسْتَضِيئُوا بِنَارِ الْمُشْرِكِينَ ». گفته‌اند که : معنی آنست که : لاتستشیروا المشرکین فی شیء من امرکم. پس معنی «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ »، واللّٰه اعلم، آنست که : بامؤمنان مشاورت کن در کاری که پیش آید. از **ابن عباس** روایت کردند که گفت : « وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ » قال **ابو بکر** و **عمر**: اگر کسی گوید چونست که **مصطفی** (ص) را به مشاورت فرمودند، و او داناترین خلق و زیرکترین جهانیان بود، وحی بوی پیوسته از آسمان، وفرمان وی برخلق بهرچه فرماید اگر خواهند و گرنه روان، پس ویرا چه حاجت بااین مشاورت ؟ جواب آنست : که ایشان قومی از سادات عرب بودند، و از **مصطفی** (ص) اکرام و استمالت توقع می کردند. رب العالمین بمشاورت فرمود اکرام ایشانرا، وبرداشت قدر ایشانرا. هرچند که رأی ایشان هم رأی وی بودی، و اعتماد و وثوق همه برصواب دید وی بودی، اما اکرام ایشان در آن حاصل شدی و دل ایشان خوش گشتی. ونیز گفته‌اند مشاورت بدان کرد تا سنتی باشد بعد ازوی تا بقیامت. و هر کسی که کاری کند، بمشاورت کند تا بصلاح رسد، و بسداد نزدیکتر بود.

آنگه گفت : « فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ » ـ حقیقة التوکل شهود التقدیر واستراحة القلوب عن کل التدبیر. یا **محمد** (ص) ! چون از شوریٰ عزم کردی، وقصد را جمع کردی، وکار پیش گرفتی، پشت باللّٰه باز کن نه بمشاورت با ایشان. یعنی مپندار که جز باللّٰه ترا کاری ازپیش شود، یا مرادی برآید. و الیه الاشارة بقوله تعالیٰ : « أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ » و «وَمَنْ يتوکل علی اللّٰه فهو حسبه ». ومتوکلی چون **خلیل** نخاست که گفت : « حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ». آنگه حقیقت و معنی آن بجای آورد که چون **جبرئیل** در هوا بروی رسید و گفت : « أَلَكَ حَاجَةٌ ؟ » جواب داد که : « أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا ». این برای آن گفت تا بگفتِ « حسبی اللّٰه » وفا کند.

لاجرم رب‌العالمین ویرا درآن وفا بستود وازوی بپسندید و گفت : «وَ اِبراهیمَ‌الَّذی وَفّیٰ» . وبه داود وحی آمد که : یا داود ! هیچ بنده نیست که برمن توکل کند، وز همه‌جهانیان‌دست درمازند . واگرچه‌همه‌آسمان وزمین‌بمکرو کید وی‌برخیزند که نه ویرا ازآن‌خلاص‌دهم، وازهمه‌اندوه برهانم . سعید‌بن‌جبیر گفت: مرا کژدمی درگزید، مادرم سوگند برنهاد که دست‌فراده تاافسون کنند ، گفتا برای سوگندان مادر ،آن دیگردست که‌بسلامت بود فرا افسونگردادم ، وآنکه‌برآن رنج ودرد بود ندادم ، برای‌آن خبر که مصطفی (ص) گفته است : متوکل‌نباشد کسی که افسون و داغ کند . واین‌درآن خبراست که مصطفی(ص) گفت :«أُریت‌الامم‌بالموسم‌فرأیت امّتی قد ملأوا السهل‌والجبل، فاعجبنی کثرتهم وهیبتهم ، فقیل‌لی‌ارضیتَ ؟ قلت نعم! قال ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنة بغیرحساب . لایکتوون ولا یتطیّرون ولا یسترقون وعلی‌ربهم یتوکلون . فقام عکاشة بن محصن فقال : یارسول‌الله ادع الله ان یجعلنی منهم ، فقال(ص) : اللّهمّ اجعله منهم . فقام‌آخرفقال : ادع‌الله ان یجعلنی منهم . فقال : سبقك بها عکاشة » .

سهل‌بن‌عبدالله التستری گفت : توکل حال رسول‌خداست و کسب سنت وی است ، هرکه بر کسب طعن کرد برسنت وی طعن کرد، وهر که برتوکل طعن کرد برایمان‌طعن کرد . آنکه گفت : اگر ازحال رسول(ص) درمانی ، نگر تاسنت اودست بنداری ! گفتند: یاشیخ ! آن توکل که حال وی‌بود عبارت ازآن چه نهیم ؟ گفت: « قَلبٌ عاشَ مَعَ اللهِ بِلاعلاقةٍ». وهوالمشارالیه بقوله تعالیٰ : «مازاغَ البَصَرُ وَماطَغیٰ» . و قال (ص) : «مَن سَرّه اَنْ یکون اَقوی النّاسِ فلیتوکّل‌عَلَی‌الله ، وَمَنْ سرّه اَنْ‌یکونَ اَسعَدَ(۱) النّاسِ فَلیَتَّقِ اللهَ ، ومن سرّه اَنْ یکونَ اَغنَی النّاس فَلیَکُنْ بِمَا فِی یَدِاللهِ اَوثَقُ مِنهُ بِمَا فِی یَدِه » .

۱ - نسخه : اکرم .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ «یا أیّها الّذین آمنوا لاتکونوا کالّذین کفروا . . .» الآیة ـ هم نواخت استوهم سیاست ! هم کرامت وهم اهانت . مؤمنان را کرامتاست و کافران را اهانت. دوستان را نواختست ودشمنان را سیاست . میگوید : ای شما که مؤمنانايد فرمان مارا گردن‌نهاد گان ، ودوستی ما رابجان ودل‌خواهان ، چون کافران مباشید ، وخوی ایشان مگیرید ، و راه ایشان مروید ! ایشان بیگانگان‌اند وشما آشنایان ، ایشان راند گان‌اند وشما خواند گان . ایشان حزب شیطان‌اند و شیطان‌را مهمان : «اولئك حزب‌الشیطان الا ان حزب‌الشیطان هم‌الخاسرون» . شیطان ایشان را میخواند تا بدوزخ کشد وبکلم خود کند ، «انما یدعوا حزبه لیکونوا من‌اصحاب السعیر». وشما که مؤمنان‌اید حزب خدا اید ، وخدا را مهمان ! امروز ازآنجا که عرفان و فردا در فردوس جاودان ! «اولئك حزب‌الله الا ان حزب الله هم‌المفلحون» . الله شما را میخواند بدعوت تا بنوازد بمغفرت ورحمت ، «یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ» وشما را رحمت ومغفرت به ازجهان وهرچه درجهان . اینست که ربّ‌العالمین گفت: «لمغفرة من‌الله‌ورحمة خیرمما تجمعون». و این بس‌عجب‌نیست که مؤمنان رابفضل خود بمغفرت‌خود رساند . ازین عجب‌تر آنست که دوستان(۱) رابلطف‌خود به‌حضرت احدیت‌خود برد . این است که گفت تعالی و تقدس : «ولَئِنْ مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَی‌اللهِ تُحْشَرُونَ» . اذا کان المسیرالی‌الله طاب المسیرالی‌الله، طوبیٰ لمن کان مسیره الی الله ، وحدثیه فی‌الله ، وجلیسه هوالله ، والله لااله الا الله !

وَ اِنَّ صَباحاً نَلْتَقِی فِی مَسائه
یَکُونُ عَلَیٰ قَلْبِ الغریبِ حبیباً

کنون که باتو بهم صحبت اوفتاد مرا
دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

۱ ـ نسخه : بنده

« فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ » - ای سیّد سادات ! ای مهتر کائنات ! کریم و مهربانی ، لطیف و رحیم برهمگانی ، همه را برسنن صواب می‌رانی ، همه را برمائدهٔ عزّت می‌خوانی ، وبسعادت جاودانه میرسانی. یتیمان‌را چون پدری ، بیوه‌زنان را چون‌شوهری . آشنا را نوازنده‌ای ، وبیگانه راراه‌نماینده . جهانیان‌را عین‌رحمتی ، رهیگان را سبب کرامتی . ای سید ! این‌همه هست ، و نگرتا خود را نه‌بینی ! وز مکتسبات خود ندانی ، کان‌همه مائیم ، و ما بودیم ، وما نواختیم ، وما ساختیم، وترا بران داشتیم ، وبخوش‌خوئی بداشتیم . ای مهتر! با مؤمنان ودوستان همچنین‌میباش ، هم باین مهربانی وهم باین‌خوشخوئی ، « وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » . امابا کافران ومنافقان لختی درشت‌ترشو ، و بـاایشان جهاد کن . « یا ایهاالنبی‌جاهد الکفّارَ والمنافقین واغلظ علیهم» . بسا فرقا که میان‌حبیب ومیان کلیم است ! **حبیب** را بدرشتی فرمود در کافران ، وبازخواند از مداهنت ، که درخوی وی همه رفق‌ولین بود . و **کلیم** را بضدّاین گفت : « فَقُوْلَا له قَوْلاً لَیِّناً» بنرمی‌ورفق فرمود ، وبازخواند او را از حدّت وغلظت که در وی بود .

ثم قال : « وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » - یاسیّد ! اگر تویاران خود را شراب توحید صرف ، بی آمیغ حظوظ دهی ، بگریزند ، ونیز گرد تو نگردند . یاسید ! حوصلهٔ ایشان برنتابدآنچه حوصلهٔ تو برتابد . کسی کـه شام وچاشتش بحضرت احدیت بود دیـگران را باوی‌چه برابری بود وچه مناسبت ؟! سیّد صلوات الله علیه از خود این خبرداد که : « لَسْتُ كَاحَدِكُمْ ، اَظَلُّ عِنْدَ رَبِّی يُطْعِمُنِی وَ يَسْقِينِی» . وقتی دیـگرمیگفت : « لی مع‌الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل» . **مصطفی**(ص) خلق را این ادب‌دین درآموخت و گفت :« کلِّموا الناس علی قدر عقولهم» . باهر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید ، وآنچه برنتابدبروی منهید .

هر کسی را جام اوبرجان اوهمسان کنید

هر کسی را نقل اوباعقل اوهم برنهید(۱)

« فَاعْفُ عَنْهُمْ » ـ ای سید ! تقصیری که کرده‌اند درحق‌تو ودر کارتو٬ عفو کن از ایشان(۲) ٬ وفرا گذار . وبآنچه تقصیر کردند در اداء حقوق‌ما ٬ تو ایشان را شفیع باش٬ واز ما آمرزش خواه .

« فَاعْفُ عَنْهُمْ » اشارت بجمع است ازبهرآنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت ٬ ورسول برتبعیت .

« وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ » اشارت بتفرقت است که مقام تذلّل وعبودیت است ٬ این‌است سنّت‌خداوند عزّ کبریاءه باانبیاء واولیاء ٬ که‌ایشانرا درجمع دارد که درتفرقت . جمع بی تفرقت کفر است ، و تفرقت بی‌جمع شرك . جمع عین حقیقت است و تفرقت راه عبودیت .آنکس که این دوخصلت در وی مجتمع شد برجادهٔ سنت وجماعت افتاد ، و برطریقت وشریعت مستقیم گشت .

« وَشَاوِرْهُمْ فِی‌ٱلْأَمْرِ » ـ یاسید ! احوال روندگان درین راه مختلف است : یکی مقصر است ازو عفو کن . یکی‌تائب است ازبهروی‌آمرزش خواه . یکی‌مطیع است باوی مشاورت کن .

« فَاِذَا عَزَمْتَ فتَوَکَّلْ عَلَی‌اللهِ » ـ عزم را حقیقتی است ، و مایهٔ حقیقت‌آن درستی‌مراد است .وجمع دل، مایهٔ‌آن صلابت‌است دردین ٬ وغیرت‌برأمر ، واستقامت وقت . و عزم را سه قسم است : یکی عزم توبه ٬ دیگر عزم خدمت ، سدیگر عـزم حقیقت . وبناءِ همه بر توکل است . وتوکل را اصلی است و شرطی وثمرتـی : اصل‌آن یقین است وشرط‌آن ایمان ، وهوالمشارالیه بقوله تعالیٰ « وَعَلَی اللهِ‌فتوکَّلُوا اِنْ کُنْتُمْ مؤمنین » و ثمرهٔ آن محبت حق‌عزّوجل٬ وذلك فی‌قوله تعالـی « اِنَّ‌اللهَ یُحِبُّ اَلْمُتَوَکِّلِینَ » .

---

۱ ـ نسخه : کنید ۲ ـ نسخه : ازشان

استاد **ابوعلی دقاق** گفت: توکل را سه رتبت است: اول توکل، پس تسلیم، سوم تفویض. توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت. توکل صفت عوام است، تسلیم صفت خواص، تفویض صفت خاص الخاص. توکل صفت انبیاء است علی‌العموم، تسلیم صفت **ابراهیم** (ع) علی‌الخصوص، و تفویض صفت خاتم‌النبیین **مصطفی** (ص) علی اخص‌الخصوص. صاحب توکل گوش بر وعدهٔ حق دارد. صاحب تسلیم باعلم حق آرام دارد. صاحب تفویض بحکم الله رضا دهد. او که با توکل است طالب عطا است، او که باتسلیم‌است منتظرلقاء است، و او که با تفویض‌است درمجمع‌روح وریحان‌آسودهٔ رضاء است. این است که رب‌العالمین گفت: «وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ اَکْبَرُ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.»

۲۸ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «اِنْ یَنْصُرْکُمُ اللهُ» اگریاری دهد الله شما را، «فَلَا غَالِبَ لَکُمْ» بازشکننده‌ای نیست‌شما را، «وَاِنْ یَخْذُلْکُمْ» واگرخوار کند شما را وفرو گذارد، «فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ» کیست آنکه یاری دهد شما را؟ «مِنْ بَعْدِهِ» از پس فرو گذاشتن او، «وَ عَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)» وایدون‌باد که بخدای‌سپارند گرویدگان کار خویش را.

«وَ مَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَغُلَّ» ونبود هر گزبسزا پیغامبری‌را که خیانت کنددر غنیمت بخشیدن‌میان غازیان، «وَمَنْ یَغْلُلْ» وهر که‌خیانت کند بچیزی، «یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ» آن چیز آرد فردا برستاخیز، «ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ» پس‌آنکه بهرتنی گزارند پاداش آنچه کرد، «وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ (۱۶۱)» وهیچ کس‌را ازیشان از پاداش نیکی چیزی بنکاهند.

«اَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ» باش کسی که برپی رضوان خدا رود وجستن

---

۱ ـ ج: از شان.

خوشنودی وی ، « كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ » همچون کسی بود که باز آید و باز گردد بخشم از خدای(۱) ، « وَمَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ » وباز گشتن گاه او دوزخ ، « وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) » وبدشدن گاهی که آنست .

« هُمْ دَرَجَاتٌ » میان این دو گروه برتریها وفروتریها است ، « عِنْدَاللّٰهِ » نزدیک خدای ، « وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳) » و الله بینا و دانا است بآنچه میکنند .

« لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ » بدرستی که خدای سپاس نهاد ، « عَلَى الْمُؤْمِنِينَ » بر گرویدگان « اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ » که فرستاد درمیان ایشان بایشان « رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ » فرستاده‌ای هم‌از‌ایشان ، « يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ » تا میخواند برایشان سخنان وی ، « وَ يُزَكِّيهِمْ » و ایشان‌را پاك (وهنر افزای) میکند ، « وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ » و درایشان می آموزد نامهٔ وی ، « وَ الْحِكْمَةَ » ودانش راست خود ، « وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ » و نبودند از پیش فا (۲) « لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) » مگر در گمراهی آشکارا .

« اَوَلَمَّا اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ » باش هر که که بشمارسد چیزی که رسد ، « قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا » ازنا بایسته‌ای که شما ازدشمن بدوچندان رسیده‌اید ازپیش فا ، وبهره یافته‌اید از ایشان ، « قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا » گفتید که این چونست ؟ « قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ » بگوی آن از نزدیك شما است (وشومی کردِ شما) ، « اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) » خدای برهمه چیز توانا است .

« وَمَا اَصَابَكُمْ » وآنچه بشما رسید ، « يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ » آن روزکه هام‌دیدار(۳) شد هر دو گروه به **احد** ، « فَبِاِذْنِ اللّٰهِ » آن بخواست خدای بود ، « وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) » وآنرا تابیبند(٤) که گرویدگان براستی ودرستی که‌اند ؟

« وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا » وتا بیبنند(٥) ایشان که منافق‌شده‌اند ، « وَ قِيلَ لَهُمْ »

---

۱ ــ ج : باز گردد از خشم خدای ۲ ــ پیش فا در نسخهٔ الف و ج

۳ ــ ج : همدیدار . ٤و٥ ــ ج : بیناد

ومنافقان را گفتند: « تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ » بیائید کشتن کنید ازبهرخدای ' « اَوِ ادْفَعُوا » یا ازمؤمنان دفع کنید برجای ' « قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً » ایشان گفتند: اگر مادانیم که جنگ خواهد بود « لَاتَّبَعْنَاكُمْ » ما با شما بیائیم. « هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ » ایشان آن روز که آن سخن گفتند بکفر نزدیکتر بودند که بایمان، « يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ » میگویند بزبانهاء خود « مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ » چیزی که دردلهاءِ شان نیست ' « وَاللهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) » و خدای داناتر (همهٔ دانایان) است بآنچه نهان میدارند (در دلها از اندیشها ونیّتها).

« اَلَّذِينَ قَالُوا » ایشان که گفتند، « لِاِخْوَانِهِمْ » برادران خود را که شهید شدند ' « وَ قَعَدُوا » وخود بنشستند درخانها ' « لَوْ اَطَاعُونَا » اگرفرمان ماببردندی و بنشستندی ' « مَا قُتِلُوا » ایشان را نکشتندی ' « قُلْ » پیغامبرمن گوی، « فَادْرَؤُا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ » باز دارید از خویشتن خویش مرگی را ' « اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) » اگر می‌راست گوئید.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « اِن ینصُرکمُ اللهُ فلاغالبَ لکم ... » الآیة. رویٰ **جابر بن عبدالله** أنّ النبی(ص) قال: مامِن امرئٍ مسلم یَخذل امرأً مسلماً فی موضعٍ ' ینتهكُ فیه حرمته وینتقص فیه من عِرضه الّا خذلَهُ اللهُ تعالیٰ فی موضعٍ یُحبّ فیه نصرتَه. وما مِن امرئٍ ینصر مسلماً فی موضع ینتقص من عرضه وینتهكُ فیه من حرمته ' الّا نصره الله فی موضع یحبّ نصرته. » اهل سنّت را درین خبر ودرین آیت حجّت تمام است ' ودلیل روشن بر **قدریه ومعتزله** ' که ایشان منکرند که خدای عزّوجلّ اگرخواهد بنده را خوار کند ' وخذلانِ خود بروی آرد. واین مخالفتِ کتاب وسنت است وخرق اجماع مسلمانان، که برزبان خلق بسیاررود که کسی را که رنج رساند: « خذَلَهُ اللهُ ». چنانکه گویند:

« قاتَلَهُ اللهُ » ،« لعنهُ اللهُ » و اگر جائز نبودی برزبان عامهٔ خلق این کلمه روان نبودی .

و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند ، و نصرت دهد ، کس را نرسد ونبود ازمردمان که شما را بازشکنند وخوار کند . واگر بعکس این باشد که الله شما را خوار کند ، و سستی در کار وهزیمت از دشمن پیش آرد ، « فمَنْ ذَاالّذی ینصرکم » ای لاینصرُکم احدٌ « منْ بعده » یعنی بعد از خذلان خدا ، کس شما را نصرت ندهد وعزیز نکنند . وقیل معناه لاتترُکوا اَمری للنّاس ، وارفضو النّاسَ لأمری . ویقرُب منه قوله(ص) : مَنِ التمسَ رِضَا الله بسخط النّاس کفاه اللهُ مؤنةَ النّاس ؛ و من التمس رِضا النّاس بسخطالله ، وَکَلَهالله الی النّاس .

« وماکانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَغُلَّ » ـ قراءت **مکی** و **عاصم** و **ابوعمرو** بفتح « یا » وضم غین است . ومعنی آنست که : هیچ پیغامبری را سزا نیست که خیانت کند درمال غنیمت قسمت کردن . وباقی بضَمِّ یا وفتح غین خوانند ، برمعنی آنکه هرگز روا نبود پیغامبری را که باوی خیانت کردندی در غنیمت بخشیدن . سبب نزول این آیت آن بود که روز **بدر** درمال غنیمت ، قطیفه‌ای بود سرخ رنگ و بازنیافتند . قومی گفتند : مگر رسول خدا(ص) ازمیان برگرفته است . ربالعالمین آیت فرستاد ورسول خودبالخصوص وجملهٔ انبیاء رابالعموم ازخیانت مبرّا کرد . و گفته‌اند که : جماعتی از اقویا الحاح کردند بر **مصطفی**(ص) تامال غنیمت ازدیگران باز گیرد و بایشان دهد ، ربالعالمین آیت فرستاد . یعنی که : اگرچنان کند خیانت باشد با اصحاب او ، وهیچ پیغامبرراسزا نبود که با اصحاب خویش خیانت کند . بلکه سَوِیّت نگه دارد ، وآنچه دهد بانصاف دهد ، وعدل کند .

محمدبن اسحاق بن یسار گفت : قومی عرب کراهیت میداشتند آنچه در

قرآن بود از عیب دین ایشان وسَبِّ بتان، می‌درخواستند از رسول(ص) تا آنرا پنهان کند. ربّ‌العالمین گفت: اگر پنهان کند خیانت باشد و پیغامبر را سزا نبود که درباب وحی خیانت کند، و چیزی از حق باز گیرد و مداهنت کند. یقال: غَلَّ، یَغُلُّ، غُلولاً، و أغلَّ یُغِلُّ اغلالاً، اذا خانَ. وأصله مِن الغَلَل، وهو دخول الماء فی خلل الشجر. و منه الغِلُّ، الحِقدُ لأنّه عداوةٌ فی‌النفس، ومنه الغلیل، حرارة العطش فی‌النفس، ومنه الغِلالة، شِعار تحت البدن خاصّةً.

قوله: «وَمَن یَغلُلْ یَأتِ بما غلَّ» ای حاملا له علیٰ ظهره، «یوم القیامة» تفسیر این آیت در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «لااُلفینَّ احدَکم یجیءُ یوم القیامة وعلیٰ رَقَبتِهِ بعیرٌ لَهُ رُغاءٌ (۱)، فیقول یـا رسول‌الله اَغِثنی فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك. لااُلفینَّ احدَکم یجیء یوم‌القیامة وعلیٰ رقبته فرسٌ له جمجمةٌ فیقول: اغثنی! فأقول لااملك لك شیئاًقد ابلغتك. لاالفین احدکم یَجیءُ یوم‌القیمةوعلیٰ رقبته شاة لها ثُغاء یقول یارسول‌الله اغثنی فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك. لاالفینَّ احدکم یجیء یوم‌القیامة وعلی رَقَبته صامت فیقول اغثنی یارسول‌الله، فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك.» هر که امروز بچیزی خیانت کند، فردا برستاخیز آن چیز آرد و علی رؤس الاشهاد ویرا بآن فضیحت رسد. رسول‌خدا (ص) گفت: واگرهمه سوزنی بود یارشته‌ای. ودرخبر است که مردی برسول‌خدا (ص) حَبلی آورد خلَق، که پیش از قسمت بر گرفته و آنرا پس‌از قسمت باز آورده بود، رسول ازوی نپذیرفت. و ویرا گفت نگه‌دار تا برستاخیز آنـرا بیاری! **زیدبن‌خالدالجهنی** گفت: روز **خیبر** مردی ازیاران رسول‌خدا فرمان یافت، رسول‌خدا(ص) برو نماز نکرد. یاران همه متغیّر ومضطرب شدند که تاچه بودست رسول(ص) گفت: «انَّ صاحبکم غَلَّ

---

۱ - الرغاء کغراب = صوت ذوات الخف، وقدرغی البعیر اذا ضج (مج)

فی‌سبیل‌الله » خیانت کرده است این مرد در راه خدا، تفحص کردند مهره‌ای بود که برداشته بود ، قیمتِ آن کم از دو درم . و درخبراست که : یکی کشته شد ، مردمان گفتند : نوشش‌باد بهشت‌جاودان ! رسول(ص) گفت : « کَلّا ! » یعنی‌چنین‌مگوئید که وی روزخیبر شمله‌ای ازمال غنیمت بخیانت برداشت ، فردا آتش درآن گیرد وباوی بهم‌بسوزد . مردی دیگریك شِراك نعلین بر گرفته بود چون این سخن‌از رسول(ص) بشنید آن شراك بیاورد . رسول(ص) گفت : شِراكٌ مِن‌نار .

کلبی گفت : درتفسیر « وَمَن یغلل یأتِ بما غَلَّ یومَ‌القیامة » : آن چیز که در آن خیانت کرده باشد درقعر جهنم برابر وی بدارند ، آنکه گویند فرو رو باین درکات دوزخ وآن را بر گیر ، وی فرو رود وبردارد ؛ راست که بجای خویش باز آید ، ودیگرباره ازدستِ وی‌بیفتد ، وهفتادساله راه باقعرجهنم افتد . وویراهمچنان تکلیف میکنند تا میرود وبرمیدارد . **مصطفی** (ص) از اینجا گفت : « مامِن عبد یغلُّ غلولاً الّا کُلِّف یومَ القیامة أن یستخرِجَه مِن اسفل درك جهنّم » . وهرکه خیانت کاری را بپوشدویرا هم چندان گناه بود وهمان‌عقوبت . **مصطفی** (ص) گفت : « مَن یکتم غالاً فانّه مثله » .

قوله « ثمّ تُوَفّیٰ کلُّ نفس ما کسبتْ وهُم لایُظلَمون » ـ « ظلم » در قرآن برچهار معنی‌است : یکی معنی نقص‌است ، کاستن چیزی، چنانکه درآن‌آیت گفت ، یعنی ازثواب نیکوکاران هیچ‌چیز بنکاهند . همانست که درسورة الکهف گفت : « ولم تَظلِمْ منه شیئاً » ، ودر سورة الانبیاء گفت : « ونضعُ الموازینَ القسط لیوم‌القیامة فلا تُظلَمُ نفسٌ شیئاً » ، و درسورة مریم : « ولا یُظلَمونَ شیئاً » . وجه دوم‌ظلم مردمان است بریکدیگر درتفویت حقوق ایشان ، چنانکه در سورة بنی‌اسرائیل گفت : « وَمَن قُتل‌مظلوماً » ، ودر سورة النساء گفت : « وَمَن یفعلْ ذٰلك . . . » یعنی‌قتل‌النفس

وأخذالأموال» «عدواناً وظلماً»، وقال تعالیٰ: «اِنَّ الّذین یأکلون اموال الیتامیٰ ظلماً».
وجه سوم ظلم بنده است برنفس خویش، درمعصیت، بیرون از شرك، چنانکه در سورةالبقرة گفت: «ومَن یتعدَّ حدودَالله فأولٰئك همُ الظّالمون». ودر سورةالطلاق: «ومَن یتعدَّ حدودَالله فقدْ ظلمَ نفسَه». ودرسورة الملائکة: «فَمِنهم ظالمٌ لِنفسه».
وجه چهارم ظلم است بمعنیٰ شرك، چنانکه درسورة الأنعام گفت: «الّذین آمنوا ولم یلبِسوا ایمانهم بِظُلم». ودر سورة لقمان: «اِنَّ الشّرك لَظُلم عظیم».

قوله تعالی: «اَفمن اِتّبع رضوانَالله» - یعنی بترك الغلول، «کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَالله» فقَلَّ؟! سیاق این آیت تعظیم اثم غلول است یعنی که سَخَطِ خدای باغلول است ورضوان خدای باترك غلول. او که خیانت نکند خوشنودی و رضاءِ حق با اوست، وآنکس که خیانت کند خشم وسَخَطِ خدابروست، وآنکس که امروز سخطِ خدابرو، فردا دوزخ جای او. چنانکه الله تعالیٰ گفت: «ومأواه جهنّمُ و بِئسَالمصیر». و از بهر آنکه از اهل توحید است هرچند که گنهکار است و خیانتکار، جای وی جهنم گفت، اول درکهٔ دوزخ که در آن آتش نیست، اماحرارتِ آتش بآن میرسد، وجای عاصیان این امت است. و سُمّیَت جهنّمُ، لِاَنّها تتجهّم فیوجوه الخلق. پس چون از جهنّم در گذشت درکهٔ دوم «لظیٰ» است. سوم سقر. چهارم حُطَمَة. پنجم جحیم. ششم سَعیر(۱). هفتم هاویه. این شش درکه جای کفار است ومشرکان در آن جاودان.

آنکه سرانجام اهل رضا وخوشنودی حق بیان کرد، گفت: «هُم درجاتٌ عندالله» - ای اهل درجات عندالله. اشارتست که: اهل بهشت همه یکسان نیند، بلکه درجاتِ ایشان متفاوت است، ومنازل ایشان مختلف بقدر اعمال ومعارف. علی الجملة بهشت صد درجه است بحکم آن خبر که **معاذبن جبل** روایت کرد از **مصطفی (ص)** قال: الجنّة مأةُ درجة، بین کلّ درجةالیٰ درجة مابین السّماء والارض، واِنّ اعلاها الفردوس،

۱ - ج: مصیر.

و أوسطها الفردوس ، و إنّ العرش على الفردوس ، و منهــا تفجر انهارُ الجنة . و روى **انس بن مالك** قال : خرج **حارثة بن سراقة** يومَ **بدر** نظّاراً ، لم يخرُج لِقتالٍ ، و كان غلاماً فأصابه سهمٌ فقتله ، فجاءتْ امّه وهى **الربيع بنت النضر** الى النبىّ (ص) فقالت : يــا رسول‌الله اين ابنى **حارثة** ؟ فاِن كان في‌الجنة فاَصبر و اِلّا فترىٰ مــا اصنعُ ؟ فقال (ص) : يا امّ‌حارثة انّهاليستْ بِجنّةٍ واحدةٍ ، ولٰكنهاجنان كثيرة ، و اِنّه في‌الفردوس الأعلىٰ .

آنكه درآخرآيت گفت : « وَ اللهُ بصير بما يعملون » ــ تا مطيع در طــاعت بيفزايد ، وعاصى ازمعصيت حذر گيرد .

قوله : « لقدْ مَنَّ اللهُ » ــ معنى « منّت » تفضّل است ، و منّان متفضِّل است . و منت كه از خدا بود مدح است ، لِأنّه تفضّل . و چون ازمخلوق بــود ذمّ است لأنّه تقريع .

« علَى المؤمنين » ــ گفته‌اند كه مؤمنان اين‌جا **عرب** اند ، كه هيچ‌قبيله نيست ازقبائل عرب كه نه رسول(ص) را درآن نسبى است مگر **بنى تغلب** ، قومى ترسايان بد كيشان . ربّ‌العزة رسولِ خود را از نسب ايشان پاك كرد ، وبر **عرب** منت نهاد كه رسول(ص) هم ازنسب شما بشما فرستادم ، و كتابى‌هم از لغتِ شما بشمافرو فرستادم . همانست كه‌جاى ديگر گفت : « هوالّذى بعثَ فى‌الأُمّيّين رسولاً منهم » ، و گفته‌اند كه مؤمنان اينجا عامّهٔ مــؤمنان‌اند از**عرب** و**عجم** . ميگويد : بمؤمنان رسولــى فرستادم يكى از ايشان كه كارِ او شناخته‌اند ، وصدق وامانتِ او آزموده ودانسته ، نه فريشته ونه بيرون از فرزند **آدم** . دليل اين تأويل آنست كه جاى ديگر گفت : « لقدجاء كم رسولٌ مِن انفسكم . . . » الآية .

آنكه ستايش‌رسول را ، صفتِ وى كرد ، و كارِوى گفت كه‌چيست : « يتلواعليهم

آیاته» یعنی **القرآن** «و یُزَکّیهم» یعنی یُصلحهم، «و یُعلّمهمُ الکتاب» ای القرآن والحکمة یعنی المواعظ الّتی فی‌القرآن من‌الحلال والحرام والسّنة.

«و اِن کانوا مِن‌قبلُ» ای وقد کانوا قبلَ بعثته «لَفی ضلال مبین».

قوله تعالی: «اوَلمّا» این الف و واو، استفهام راست، و عرب استفهام کند بالف مجرّد، والف و واو، والف و فا، وبألف ممدود وبهمزهٔ مقصور.

«اَصابتْکم مصیبةٌ قد اَصبتم مثلَیها» ـ «اصابتکم» به **احد** است، و «اصبتم» به **بدر**. و این‌چنان بود که روز **احد** ازمسلمانان‌هفتادمرد کشته شدند، و روز **بدر** از کافران هفتاد کشته شده بودند وهفتاد بأسیری برده.

«قُلتم انّی هٰذا» ـ ای: مِن‌أین اَصابنا هٰذَا القتلُ وَ الهزیمة ونحن‌مسلمون ورسول‌الله فینا؟ میگفتند این قتل وهزیمت بروز **احد** چونست که بما رسید؟ و ما مسلمانانیم! ورسول خدادرمیانِ ما! ربّ‌العالمین ایشانرا جواب داد: «قُلْ هومِن‌عند انفُسکم» ـ این کلمت را دوتفسیر گفته‌اند: یکی آنست که: تـرکتمُ المرکزَ و طلبتمُ الغنیمةَ فمِن‌قِبَلکم‌جاءَکمُ الشرّ. میگوید: اینکه‌بشما رسید ازشومی‌مخالفت شما بود روز **احد**، آنکه که مرکز بگذاشتید وطلب غنیمت کردید. تفسیر دیگر آنست که روز **بدر** مسلمانان اسیرانِ کفار را باز فروختند وفدا ستدند. ربّ‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد که یا **محمد** خدای نپسندید ازشما این فروختن اسیران وفـدا ستدن. اکنون قوم خود را مخیّر کن میان دوچیز، اِمّا که اسیران را بکشند وروی زمین را از کفر ایشان پاك کنند، واِمّا که ایشان را باز فروشند وفدا ستانند، امّا بعدد ایشان مسلمانان لامحاله کشته شوند. رسول‌خدا (ص) این پیغام کـه **جبرئیل** بیاورد باقوم بگفت. ایشان گفتند: این‌اسیران همه خویش وپیوند وبرادرانِ مااند، ازیشان فدا ستانیم ودر وجه وساز قتال دشمن نهیم، واگـر ازما قومی کشته شوند لامحاله شهیدان باشند. بدان خرسندیم و خوشنود. پس دیگرسال روز **احد** بعدد

آن اسیران از مسلمانان کشته شدند. چون مسلمانان گفتند: «اَنّیٰ هٰذا؟» رب‌العالمین گفت: «مِن عند انفسکم» ـ این بآنست که فدا ستدید و خود اختیار قتل کردید.

«انّ‌اللّهَ علیٰ کلّ شیءٍ» مِن النّصرمع طاعتکم نبیّکم، وتركِ النّصرمع مخالفتکم ایّاه «قدیرٌ».

«وما اصابکم» این خطاب بامؤمنانست، «یومَ التقَی الجمعان» روز **احد** که هردو گروه مسلمانان و کافران برهم رسیدند.

«فبِاِذن الله» یعنی بقضاء الله وقدره. این تسلیت مؤمنان است، میگوید: آنچه رفت بقضا وقدر وخواستِ خدای رفت.

«و لِیَعلمَ المؤمنینَ ولیعلم الّذین نافَقوا» ـ این علم بمعنی «رؤیت» است یعنی تا ببیند مؤمنان را وثبات ایشان را، ورضاء ایشان بقضا وقدر، وصبر ایشان ببلا وشدّت. ومنافقان را بیند، باجزع وبا تقدیر بخصومت. منافق دودل است ودو راه، ودو سخن، از «نافقا» گرفته‌اند. روباه وموش خانهٔ خویش را دودر سازند. یکی معروف وآشکارا که برعادت آنجا آمد وشد کنند بروز امن، وآنرا «قاصعا» گویند، و دری دارند نهانی، روز گریختن خود را چون بردر معروف بیم بینند، واین در نهانی «نافقا» گویند.

«وقیل لهم تعالَوا قاتِلوا فی‌سبیل‌الله اَوِ ادفَعوا» ـ آنکه که مؤمنان بغزاء **احد** میرفتند فرا منافقان گفتند **عبدالله‌بن‌ابی** و اصحاب او که: بیائید کشتن کنید از بهر خدای یا از مؤمنان دفع کنید. درین آیت دفع وقتل دریك نظم کرد، سقّا، ودیده‌بان، وپاسبان، وستوربان، وطبّاخ، ودلیل، وآنچه‌ازین‌بابست همه‌غازیان کرد، چون سرّاج و نعالٌ وامثال ایشان هر که در لشکر گاهست. **سدی** و **فراء** و جماعتی گفتند: «دفع» رباط است. و «رباط» آنست که کسی درثغر کافر بایستد،

ودشمن‌را ازبلاد اسلام بازدارد باقامت حرب، یا باظهارحجت. وفیه قال‌النبی(ص): «رباط یوم فی‌سبیل‌الله خیرٌ مِنَ الدّنیا وماعلیها». وفی روایة: خیرمن‌أَلف یوم فیما سواه من المنازل».

«قالوا لو نعلمُ قِتالاً لَاتّبعنا کم» ـ عبدالله‌بن‌ابی باسیصد مرد منافق جواب دادند که: اگر ما دانستیمی که جنگ خواهد بود با شما بیامدیمی، لکن جنگ نخواهدبود. واین‌سخن‌بنفاق گفتند، که اگرجنگ بودی هم‌نیامدندی. رب‌العالمین گفت: «هُم لِلکفر یومئذٍ اقربُ منهم للایمان» ـ آنروز آن سخن گفتند و باز گشتند، کفر را اولی‌تر بودند ازآنچه ایمان را. آنگه تفسیر کرد و گفت: «یقولون بِأَفواههم» ای‌بألسنتهم، «مالیس فی‌قلوبهم وَاللهُ اعلمُ بما یکتُمون».

«الّذین قالوا» یعنی المنافقین، «لِاِخوانهم» یعنی لأمثالهم مِن‌اهل النفاق. وقیل لاخوانهم فی‌النَّسب لافی‌الّدین، وهم شهداء احد. «وقَعدوا» یعنی عن‌الجهاد. الواو للحال.

«لو اَطاعونا» یعنی‌شهداءُ احد فی‌الاِنصراف عن‌النبی(ص) والقعودِ «ماقُتلوا» فرَدَّ اللهُتعالیٰ علیهم و قال: قُل لهم یا محمد: «فَادْفعوا عن انفسِکمُ‌الْمَوْتَ اِن کنتم صادقین». انِ الحذرُ ینفع من‌القدر.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: «اِن ینصرْکمُ الله فلا غالبَ لکم» ـ هر کرا رقم نصرت از درگاه عزّت برناصیهٔ روزکارِ او کشیدند، یگانهٔ عالم گشت، وقطب مرکزسیادت، ونشانهٔ اهل مملکت، وقبلهٔ آمال خداوندان حیرت.

«و اِن یخذُلکم فمن ذَاالّذی ینصر کم مِن‌بعده» و هر کرا صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید، بحکم قهر پردهٔ تجمّل ازروی کارِ او بردارند، و رقم

مهجوری برحاشیهٔ وقت اونهند، ومردود همه عالم گردانند؛ تاازسرِ مهجوری ودرد بازماندگی این نوحه باخود می کند که:

بِایّ نواحی الأرض ابغی وصالکم
و أنتم ملوكٌ ما لِنحوکُمُ قصدٌ

گفتم که براز اوج برین شد بختم
وز ملك نهاده چون سلیمان تختم

اکنون که بمیزان خرد برسَختم
از بُنگه دونیان کم آمد رختم

به داود (ع) وحی آمد که: یا داود! اِن وضعتُك فمَن ذَا الّذی یرفعك؟ واِن رفعتُك فمن ذَا الّذی یَضَعُك؟ و اِن أعززتُك فمن ذا الّذی یُذِلّك؟ و اِن اذللتُك فمن ذا الّذی یُعزّك؟ و اِن نصرتُك فمن ذا الّذی یَخذلك، و اِن خذلتُك فمن ذا الّذی ینصرك؟.

حدیثِ نصرت میرود، ونصرت لامحاله بر دشمن بود. وهیچ دشمن ترا چون هواء نفس‌تونیست. والیه اشار النبی(ص): «اعدیٰ عدوّك نفسُك الّتی بینَ جنبَیك». چون دشمنِ قوی‌تر نفس بود هرآینه جهاد باوی صعبتروبزرگتربود. چنانکه سیّد گفت: «رجَعنا من‌الجهاد الاصغر الی الجهاد الأکبر».

ونشان نصرت برنفس، آن **پیر طریقت** بازداد که بدرخت خرمابرشد، سیخی بشکمش درشد، ازناف تا بسینه بردرید، بخویشتن نگریست گفت: الحمدلله که نمردم تا ترا بکام خویش بدیدم، وبرتو نصرت یافتم! رحمت خدا برآن جوانمردان باد که کمرمجاهدت برمیان بستند، ودر میدان عبودیّت درصفِ خدمت بیستادند، وقدم بر کلِّ مرادِ خود نهادند. باخلق خدا بصلح وبانفس خود بجنگ.

باخود ز پی تو جنگها دارم من

صد گونه ز عشق رنگها دارم من

در عشق تو از ملامت بی‌خبران

برجان و جگر خدنگها دارم من

مصطفی (ص) حرب کردن بانفسِ خود جهاد بزرگتر وصعب‌تر از آن خواند که حرب کردن با کافر گاه بود و گه نبود، وحرب کردن با نفس پیوسته بود. و از سلاح کافر برحذر توان بودن که ظاهراست وپیدا، وسلاح نفس و وساوس و شهوات نهانی است، از آن حذر کردن دشخواراست وصعب. ونیز اندر حربِ کافر اگر نصرت دشمن را بود ومؤمن کشته شود شهادتست ورضوان حق جلَّ جلاله، واندر جهاد نفس اگر نصرت نفس دشمن را بود قطیعت است و عذاب جهنم. آن صفتِ نیک‌بختانست، واین حال بدبختان. هرگزچون هم نباشند وبرابرنبوند! این است که رب‌العالمین گفت: «افَمَنِ اتَّبع رضوانَ‌الله کمَن باء بِسَخطٍ مِنَ‌الله.» همانست که جای دیگر گفت: «افمن کان مؤمناً کمَن کانَ فاسقاً لایستَوُن»، و نیز: «افمن یُلقیٰ فی‌النّارخیرٌ امَّن یَأتی آمناً یومَ‌القیٰمة؟»، «افمن یمشی مُکِبّاً علیٰ وجهه اَهدیٰ؟» الآیة، وهم ازین‌بابست: «قُل هل‌یستوی الَّذین‌یعلمون والّذین‌لایعلمون»، «وما یستوی الأعمیٰ والبصیر»، «ومایستوی الاَحیاءُ ولَا الْاَمواتُ.»

وَ اِلیه الاِشارة بقوله تعالیٰ: «هُم درجاتٌ عندالله» ای هم اصحابُ درجات فی‌حکم الله فَمِن سعید مقرّب، ومن شقّی مبعَّد.

۲۹- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «وَلَا تَحْسَبَنَّ» ومپندار البته، «الَّذِیْنَ قُتِلُوا» ایشان را که بکشتند، «فِیْ سَبِیْلِ اللهِ» (ازبهرخدا) در راه خدا، «اَمْوَاتاً» که‌ایشان مردگان‌اند،

« بَلْ أَحْيَاءٌ » نیستند که زندگانند ، « عِنْدَ رَبِّهِمْ » نزدیک خدای خویش ، « يُرْزَقُونَ (۱۶۹) » برایشان رزق می‌رانند و نُزُل میرسانند .

« فَرِحِينَ » شادمانان ، « بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ » بآنچه‌داداللّٰه ایشان را ، « مِنْ فَضْلِهِ » از افزونی نیکوئی از آنِ خویش ، « وَ يَسْتَبْشِرُونَ » وشادی می‌برند ، « بِالَّذِينَ » بکسان ایشان که هنوز زنده اند ، « لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ » که نیز بایشان نرسیده‌اند ، « مِنْ خَلْفِهِمْ » از پس ایشان ، « أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ » (شادمی بینند)(۱) که برایشان بیم نیست فردا ، « وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) » و اندوهگن نباشند .

« يَسْتَبْشِرُونَ » شادی می‌برند ، « بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ » بنواختی ازخدای ، « وَفَضْلٍ » وافزونی نیکوی‌از وی ، « وَأَنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ » و (شاد می‌بینند)(۲) که خدای ضایع نگذارد ، « أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) » مزد گرویدگان .

« اَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا » ایشان که پاسخ نیکو کردند ، « لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ » خدایرا و رسول را ، « مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ » از پس آنکه بایشان رسید خستگی ، « لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا » ایشان راست که نیکو درآمدند ، « مِنْهُمْ » از میان ایشان ، « وَ اتَّقَوْا » واز اِبا بپرهیزیدند ، « أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) » مزدی بزرگوار .

« اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ » ایشان که مردمان فرا ایشان گفتند : « إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ » که مردمان سپاه گرد کردند شما را ، « فَاخْشَوْهُمْ » بترسید از ایشان ، « فَزَادَهُمْ إِيمَاناً » و(خبرِ ایشان) ایشان‌را ایمان افزود ، « وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ » و گفتند که بسنده است خدای مارا ، « وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) » ونیک کاردان و کاربر پذیر که اوست .

« فَانْقَلَبُوا » باز گشتند ، « بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ » بنیکوئی از خدای ، « وَفَضْلٍ » و افزونی از تجارت ، « لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ » نرسید بایشان هیچ بدی ، « وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ » و برپی راه خوشنودی خدای افتادند ، « وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) »

۱و۲ ــ ج : میباشند .

و خدای بافضل وبزرگوار است .

« إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ » آن دیو مردم بود ، « يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ » چون خودانرا می‌ترساند ، « فَلَا تَخَافُوهُمْ » شما مترسید از ایشان ، « وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) » واز من ترسید اگر گرویدگان اید .

« وَلَا يَحْزُنْكَ » و اندوهگن منماياد ترا ، « الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ » ایشان که در کافری می‌شتابند ، « إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئاً » که ایشان خدایرا نگزایند هیچ‌چیز ، « يُرِيدُ اللّٰهُ » میخواهد خدای ، « أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِي الْآخِرَةِ » که ایشان را بهره‌ای ندهد در آن جهان ، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) » و ایشان را است عذابی بزرگ .

« إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ » ایشان که کفر خریدند و ایمان فروختند ، « لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئاً » خدایرا بر هیچ چیز نگزایند ، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) » وایشان راست عذابی دردنمای .

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » مپندار ایشان که کافرشدند ، « أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ » که آنچه‌ما ایشان‌را فرا(۱) گذاریم ، «خَيْرٌ لَهُمْ » ایشانرا به است، « إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ » ما ایشان را از بهر آن می‌فرا گذاریم ، ومهلت دهیم ، « لِيَزْدَادُوا إِثْماً » تا بزه افزایند ، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۸) » و ایشان راست عذابی خوار کننده ونومید گذارنده .

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ : ولا تَحسَبَنَّ الّذین قُتلوا فی‌سبیل‌الله . . .» الآیة . مفسّران گفته‌اند که : این آیت درشأن شهداء **بدر** و **احد** فرود آمد . شهداء **بدر** چهارده کس‌بودند،

۱ ـ ج : فرو .

ازیشان شش کس مهاجراند : **مهجع بن عبدالله** مـولیٰ **عمر بن خطاب** ، وهـو اوّل قتیل قُتل یوم **بدر** ، و **عبید بن الحرث** ، و **عمیر بن ابی وقاص** ، و **ذوالشمالین** عبد **عمرو بن نضلة** ، و **عقیل بن بکیر** ، و **صفوان بن بیضا** . و شهـداء **احد** هفتـاد کس بـودند . ازیشان پنج کس مهاجران : **حمزة بن عبدالمطلب** ، **مصعب بن عمیر** ، **عثمان بن شماس** ، **عبدالله بن جحش** ، **سعد** مولی **عتبة بن ربیعة** . دیگر همه انصار بودند که در راه خدا ، ازبهر خدا کشته شدند ، و از رب‌العزة بایشان نواختها رسید و کرامتها دیدند . ارواح ایشان درشکم مرغانِ بهشتی تا در مرغزار بهشت پـرواز می کنند ، وازآن میوهای بهشتی می‌خورند ، وآنگه قرارگاه ایشان قندیلهاءزرین درزیرعرش ملك . ایشان چون این نواخت واین کرامت دیدندویافتند، قالوا : یالیتَ قومَنا یعلمون مانحن فِیهِ من النعیم . گفتند : ای کاشك کسانِ ما که در دنیااند از احوالِ ما خبر داشتندی ، واین نواخت و کرامت واین جای خوش واین ناز و نعیم که ما داریم بدانستندی ، بودی که ایشان نیز جهاد کردندی تا باین روز دولت وشادی رسیدندی . رب‌العالمین گفت : شما ساکن بُوید که این خبرمن بازرسانم ، وازآنچه شما درآنید ایشان را بیاگاهانم . پس این آیت فرو فرستاد : « ولاتحسبَنَّ الّذینَ قُتلوا فی سبیل الله امواتاً » الآیة .

وخبر درست است از **جابر بن عبدالله** ، گفت : روزِ **احد** پدرم کشته‌شد ، ومن دلتنگ و رنجور نشسته بودم ، **مصطفی** (ص) بمن بر گذشت ، گـفت : مالی اَراكَ مُکتَئباً حزیناً ؟ قلت : یارسول‌الله قُتل أبی و علیه دینٌ ، وله عیال ، فقال : ألا اخبرك ما کلّم‌اللهُ احداً قطُّ الّامن وراء حجاب ، و کلّم اباك کفاحاً؟فقال : یاعبدالله تَمَنَّ علَیَّ اُعطِك ، فقال : یاربِّ اتمنّیٰ علیك ان تَردّنی الی الدُّنیا حتّی اُقتَل فیك الثانیة ، فقال : انّه سبق من‌القول : « اَنّهم الینا لایُرجعون » . قال : یاربِّ ! فبلّـغ عنّی اصحابی . قال : ففیه نزلت : « ولاتحسبَنَّ الّذین قُتلوا » الآیة . قرائت **شامی** « قُتِّلوا » مشدّد است برمعنی

مبالغت ، یعنی: بزاری کشتند ایشانرا ، و آن حمزه بود که شکم وی بشکافتند ، و جکر بیرون کشیدند.

« بَل احیاءٌ » - ایشان را « اَحیاء» خواند ، که ارواح ایشانرا در شکمهای مرغان از میوهٔ بهشت روزی میرسانند ؛ روزی مقدر در وقتِ معین ، همچنانکه زندکان را باشد. و کفته‌اند که: ایشان را «احیاء» خواند از بهر آنکه ارواح ایشان تا بقیامت هرشب زیر عرشِ مجید بسجود در آیند ، همچون ارواح زندکان مؤمنان آنکه که بوضو درخواب شوند. و کفته‌اند: شهیدانرا تا بقیامت هرسال ثواب غزوی بنویسند از آنکه سنّت جهاد بنهادند ، پس ایشان را « احیاء » بدان خواند که همچنانکه زندکان را درجهاد ثواب نویسند ایشان را نیز می‌نویسند. و کفته‌اند: ایشان را نشویند و باجامهٔ خویش بکذارند چنانکه زندکان را. قال (ص) : « زَمِّلوهم بِدِمائهم و کلومِهم ، فَانّهم یُحشرون یوم‌القیامة بدِمائِهم ، اَللّونُ لونُ الدّم ، والرّیح ریح‌المسك. » و کفته‌اند که: خاك نخورد ایشان رادر کور ، چنانکه زندکانرانخورد. درآثار بیارند که: چهار کس آنند که خاك نخورد ایشان را بعد از مرک: انبیاء ، علماء ، شهداء ، و حافظان یعنی حَمَلهٔ قرآن. و درین معنی آوردند که عمرو بن الجموح و عبدالله بن عمرو بن حزام هردو روز احد شهید کشتند ، و هردو را دریك کور نهادند ، و کور ایشان بر کذرکاه سیل بود. بعداز چهل وشش سال سر ایشان باز کردند ، تا بجای دیکر نقل کنند از بیم سیل ، ایشان را تازه دیدند. چنانکه کوئی یك روز کذشته است تا ایشان را دفن کرده‌اند ، و خاك ایشان را ناخورده وتباه نا کرده.

قوله : « عند ربّهم یُرزَقون » - ای مِن ثِمارالجنّة وتُحَفها. رزق نامی‌است چیزی را مقدّر در وقتی معیّن ؛ چنانکه جای دیکر کفت: « ولهم رزقُهم فیها بُکرةً و عشیّاً ».

« فرِحینَ بما آتاهمُ اللهُ مِن فضله » ـ فضل خدا اینجا « قتل » است در راهِ خدا ، که فضل دارد برمرگ در طاعت بی‌قتل . و گفته‌اند که : « نعیم » بهشت است ورضا ولقاء حق .

« و یستبشرون بِالّذین لم یَلحقوا بهم » ـ ای بِکَرامتهم . وشادی میبرند برادران و کسان‌ایشان که هنوز زنده‌اند ، وبآن پایگاه که ایشان‌رسیده‌اندنرسیده‌اند ، امّا بشرفپایگاه ، اینان را در ایشان رسانیدند ، وهنوز زنده‌اند ازپسِ ایشان . وفی‌معناه قول‌النبی(ص) : یَشفع الشّهیدُ فی‌سبعینَ مِن اقاربه .

ثمّ قال : « اَلّا خوفٌ علیهم ولاهم‌یحزَنون » ـ ای : بأن لاخوفٌ علی اخوانهم المؤمنین‌اذا لحِقوا بهم. قال **السدی** : یُؤتَی‌الشّهیدُ بکتابٍ فیه مایقدَم علیه من‌اخوانه و اَهله ، فیُقال یقدم علیك فلانٌ یوم کذا و کذا ، ویقدم علیك فلانٌ یوم کذا و کذا ، فیَستبشر حین یقدمون علیه کما یستبشر اهل‌الغائب بقدومه فی‌الدّنیا .

« یَستبشرونَ بِنعمةٍ مِن‌اَللهِ وفَضلٍ » ـ اگر کسی گوید فائدهٔ این استبشار در آن جهان چیست چون در دنیا خود دانسته بودند ؟ و ازفضل ونعمتِ‌الله آگاه بودند؟ نه‌چیزی بینند که ندانسته بودند ، تا بآن شاد شوند ؟ جواب آنست که : در دنیا هرچنددانسته بودنداما از راهِ خبرواستدلال دانسته بودند ، نه از راه کشف ومعاینه ، و« لَیس‌الخبر کَالمعاینة » . چون‌آن خبرعیان گردد ، وامیدنقد شود ، واندازهٔ ثواب بحدِّ استحقاق وامید در گذرد ، شادی ایشان بیفزاید ، ومضاعف شود . ونیزشادی‌دنیا باخوفِ خاتمه آمیخته شود و شادی عقبی ازآمیغ(۱) خوف و اندوه پذیرفتن پاك باشد ، وتا ازین آمیغ پاك نشود بحدِ کمال نرسد .

« و اَنَّ‌اللهَ » ـ ای : وبِاَنَّ‌اللهَ ، عطف‌است بر« بنعمةٍ من‌اللهِ » . میگوید : شادی‌برند

---

۱ ـ آمیغ : آمیزش ، آمیغه : آمیخته .

بنعمت وفضل خدای ، وبآنکه خدای فضل ونعمتِ خویش برایشان تمام کرد ، و از مزدِ ایشان هیچ‌چیز باز نگرفت، ونیزبیفزود . قراءت **کسائی** « وَ اِنَّ‌الله » بکسر الف است برمعنی استیناف ، و ترغیب دیگران بایمان و طلب ثواب آن ، فکأنّه قال : وَالله لایُضیعُ اجرَ المؤمنین . وفی‌بیان ثواب الشّهداءِ ماروی **علی بن موسی الرضا** عن ابیه **موسی بن جعفر** ، عن ابیه **جعفر بن محمد** ، عن ابیه **محمدبن علی** ، عن ابیه **علی بن حسین** ، عن ابیه **حسین بن علی** (ع) قال : بینما **علی بن ابی طالب** (ع) یخطب النّاسَ ویَحُثُّهم علی‌الجِهاد ، اذقام الیه شابٌّ وقال : یاامیرالمؤمنین اَخبرنی عن فضل الغُزاة فی‌سبیل‌الله . فقال: کنت ردیفَ رسول‌الله(ص) علی ناقةالعضباء ، ونحن مُقفِلون من غزوة، فسألتُه عمّا سألتنی عنه ، فقال النبیّ(ص) : « اِنَّ الغُزاةَ اذا همّوا بِالغزو کتب‌الله لهم براءةً من النّار ، و اِذا تجهّزوا لِغَزوهم باهَی‌الله بهم الملائکة ، واذا وَدَّعهم اهلوهم بکت علیهم الحیطانُ والبیوت ، ویَخرجون من ذنوبهم کما تخرج الحیّةُ من سلخها ، ویُوکّل‌اللهُ عزّوجلّ لکلّ رجل منهم اربعین‌الف ملك یحفظونه ، مِن بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وشماله ، ولایعمل حسنة الّا اُضعِفت له ، و یُکتب له عبادة الف رجل یعبدون‌الله عزّوجلّ الف سنةٍ ، کلّ سنة ثلاثمأة وستّون یوماً ، والیوم مثل عمرالدّنیا . واذا صاروا بحضرة عدوّهم ، انقطع علمُ اهلِ الدّنیا عن ثواب‌الله ایّاهم ، فاِذا برزوا لِعدوّهم و اُشرعت(۱) الاسنّةُ وفُوِّقَت(۲) السهام، وتقدَّمَ الرّجل الی الرّجل، حَفَّتهُم الملائکةُ بأجنحتها، ویدعون‌الله لهم بالنصر والتّثبیت ، ونادی مُنادٍ : « الجنّةُ تحت ظِلال السُّیوف » . فتکون الطعنةُ والضّربة علی الشّهید اهوَنَ من شرب الماء البارد فی الیوم الصائف (۳) ، واذا زال الشهید عن فرسه بطعنة اوضربة لـم یَصِل الی الأرض حتّی یبعثَ‌الله الیه زوجتَه من الحورالعین ، فَتُبشّره

---

۱ ـ اشرع الرماح : راست کردنیزه هارابسوی کسی (منتهی‌الارب) ۲ـ فوق السهم : جعل له فوقاً (المنجد) ۳ـ الصائف : الحار ، ویقال «صیف صائف» کما یقال « لیل لائل » (المنجد) .

بما اَعدّالله له مِن الکرامة ؛ و اِذا وصل الی الأرض تقول له الارض : مرحباً بالرّوح الطّیبة الّتی اُخرجت من البدن الطیّب . اَبشِر فاِنّ لك مالاعینٌ رأتْ ، ولا اُذن سمِعتْ ، ولاخطَرعلیٰ قلب بشر! ویقول‌الله‌تعالی : أنا خلیفته‌فی‌اهله ، ومَن‌ارضاهم فقد أرضانی ، و مَن اَسخطَهم فقد اسخطنی . و یجعل‌الله تعالیٰ روحَه فی‌حواصل طیر خُضر تَسرحُ فی‌الجنّة حیثُ تشاء ، وتأکل من ثمارها ، و تأوی الیٰ قنادیلَ من ذهب معلّقة بالعرش » .

قوله : « الّذینَ اسْتَجابوا لِلّٰه وَالرّسولِ . . . » الآیة ــ **مجاهد** و **مقاتل** و **عکرمه** گفتند : این آیات در غزوهٔ **بدرالصغری** فروآمد ، وقصه آنست که روز **احد** بعداز آنکه هزیمت وشکستگی برمسلمانان‌افتاد **ابوسفیان** گفت : یا **محمد** بیننا و بینك موسمُ بدرالصّغریٰ اِن شئتَ . یا**محمد**(ص) ! ازین‌پس اگرخواهی به**بدرصغری** باهم آئیم وجنگ کنیم . و **بدرصغری** آبی‌بود ومرغزاری **بنی‌کنانه** را ، و در جاهلیت بازارگاه ایشان بود ؛ هرسال چند روزآنجا رفتندی وبازرگانی کردندی . چون **ابوسفیان** آن سخن گفت ، رسولِ‌خدا(ص) جواب داد : آری چنین کنم ، وعده گاهِ ما آنجاست . پس‌دیگرسال **ابوسفیان** واهل**مکه** بوعده بیرون آمدند تابه **مرالظهران** رسیدند . رب‌العالمین رعبی وبیمی‌در دلِ ایشان افکند ، هم از آنجا **ابوسفیان**همت کرد که به **مکه** باز شود . بر **نعیم‌بن‌مسعود الاشجعی** رسید که از **مکه** می‌آمد ، وقصد **مدینه** داشت ، گفت : یا**نعیم** وعده دارم با **محمد**(ص) که ببدر صغریٰ جنگ کنیم ، واکنون سازِجنگ و وقت آن ندارم ، و می‌خواهم که بمکه باز شوم ، اما می‌اندیشم که**محمد**(ص)بیرون‌آیدبوعده گاه ، ومارانیابد، برمادلیرشود ، وخُلف‌ازجهت ما بیند ، اگرتوتدبیری سازی وایشانرا دفع کنی‌تا از**مدینه** بیرون نیایند ، و خُلف از جهتِ ایشان بود من ترا ده اشتردهم . واینك **سهیل‌بن‌عمرو** ضامن است تا بتو

رساند. **نعیم بن مسعود** با **ابوسفیان** این قرارداد، وبتعجیل رفت تا در**مدینه** شد. قوم را دید که جنگ را تجهیز میکردند، ومیعاد **ابوسفیان** راکارمیساختند. **نعیم** گفت بدرائی که رای شما است! پارسال دیدید که بدیار و وطن وقرارگاه شمادرآمدند وکردند آنچه کردند، اکنون شما بتن خویش ظلم میکنید که برایشان می‌شوید، وخودرادرمهلکه‌می‌افکنید. من **بوسفیان** را دیدم باجمعی انبوه ولشکری فراوان بیرون آمده، وسازِ جنگ وقتل کرده. اصحاب رسول(ص) که این خبرشنیدند بسهمیدند، وچون امتناعی بنمودند رسولِ خدا(ص) گفت: وَالّذی نفسی بیده لَاَخرُجنَّ ولووحدی. پس هرچه بددل ومنافق بودند بماندند، وهرچه مسلمان و دلاور بودند با سازِ قتال وصحبتِ رسول(ص) بیرون شدند، و گفتند: «حسبُنَااللّه ونعم‌الوکیل». و براه هر که برایشان رسید ازمشرکان، میگفت: «اِنَّ النّاس قد جمعوا لکم فَاخشَوهم» ومؤمنان می گفتند: «حسبُنَا اللّه ونعم‌الوکیل» تا **ببدر الصغری** رسیدند، **بوسفیان** همان که رعب در دلِ او افتاد به **مکه** بازرفت. واهل **مکه** «جیش السَّویق» برایشان نهادند، یعنی که: انّما خرجتم تشرَبون السَّویق». پس رسول خدا ویاران یك دو روز آنجا بیستادند وتجارت کردند، پس به **مدینه** باز رفتند باسلامت وغنیمت. و **جبرئیل** امین از درگاهِ عزت در آن حال فروآمد وآیت آورد که:

«اَلّذینَ استجابوا لِلّه والرّسول مِن بعد ما اصابهمُ القَرحُ» - ای الجراحات «لِلّذین احسنوا منهم» بطاعة الرّسول «وَاتَّقوا» مخالفته «اجرعظیم» یعنی الجنّة

«اَلّذین» یعنی المؤمنین. «قال لهمُ النّاسُ» یعنی **نعیم بن مسعود**: «اِنَّ النّاسَ» یعنی **اباسفیان** و اصحابه «قد جمعوا لکم فَاخشوهم» ولا تأتوهم. «فَزادَهُم» یعنی ذلك القول «ایماناً» ای ثباتاً فی دینهم و اقامةً علیٰ نصرة نبیّهم.

« فزادهم ایماناً » ـ دلیل است که در ایمان زیادت و نقصان آید، واین ردِ **مرجئان** است که ایشان گویند: ایمان نیفزاید و نکاهد، که ایمان بنزدیک ایشان گفتی وعقدی مجرداست بی اعمال و بی اکتساب طاعات. تا اگر کسی بزبان بگوید و بدل بداند که الله موجود است، و آنکه هیچ طاعت دیگر نکند و محظورات شرع بکار آرد، ایشان گویند: اومؤمن است، و ولی خدا، ومستوجب بهشت. و آنکه تفاضل وتفاوت درمیان مؤمنان نبینند، ودرطاعت و معصیت اثر زیادت ونقصان بر ایمان اعتقاد ندارند. ومنصوصات **قرآن** و اخبار و آثار وظواهر آن دلالت میکنند بر بطلانِ اعتقاد و خُبث مقالتِ ایشان. قال الله عزّوجلّ: « اَم حَسِبَ الّذین اجتَرحوا السّیِّئات اَن نجعلهم کالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات ». وقال تعالیٰ: « ام نجعلُ المتّقینَ کالفُجّار » و « لایستوی منکم مَن انفق مِن قبل الفتح وقاتَلَ . . . الآیة» و « لایستوِی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضّرر والمجاهدون فی سبیل الله بِاَموالهم واَنفُسهم ». الآیة. وصحّ فی الخبر: انّ الله عزّوجلّ یقول یوم القیامة فی باب الشفاعة: « اَخرِجوا مَن کان فی قلبه وزنُ دینار من الایمان، ثم من کان فی قلبه وزن نصف دینار، حتیٰ یقول: ومَنْ کان فی قلبه وزن ذرّة »

وقال(ص): «بینما أنا نائم رأیتُ النّاسَ یُعرَضون علَیَّ وعلیهم قُمُصٌ (۱)، منها ما یبلغ الثّدیَ، ومنها ما یبلغ دون ذلك. وعرُض علَیَّ **عمر بن الخطاب** وعلیه قمیصٌ یجرُّه،» قالوا: « فماذا اَوّلتَ یا رسول الله؟» قال: «الدّین». وقال **عمر**: «اووُزن ایمانُ **ابی بکر** بایمان اهل الأرض، اوقال بایمان هذه الأمّة، لَرَجح به». این آیات و اخبار دلیل اند که درایمان تفاوت وتفاضل هست. وبدمردان هرگز بدرجهٔ نیك مردان نباشند. وعاصی بدرجهٔ مطیع نباشد. وآنکس که ایمان وی ضعیف باشد هرگز برابر آنکس نبود که ایمانِ وی قوی باشد. واین ضعف وقوتِ ایمان از طاعت ومعصیت خیزد،

۱ - قمص جمع قمیص = پیراهن.

هر کرا طاعت و اعمالِ خیر تمامتر، ایمان وی قوی‌تر. و هر کرا معصیت بیشتر و برطاعت غالب‌تر، ایمانِ وی ضعیف‌تر و کمتر. **ابن‌عمر** گفت: از رسول خدا(ص) پرسیدم که ایمان افزاید و کاهد؟ رسولِ‌خدا(ص) جواب داد: «نعم، یزید حتّٰی یدخل صاحبه الجنّة، وینقص حتّی یدخل صاحبه النّار»، وقال **علی** (ع): انّ الایمان یبدو لُمظةً (۱) بیضاءَ فی‌القلب، کلّما ازداد الایمان ازدادت بیاضاً، حتی یبیَضَّ القلبُ کلّه؛ و انّ النّفاق یبدو لُمظةً سوداءَ فی‌القلب، کلّما ازداد النّفاق ازدادت سواداً حتّٰی یسوَدَّ القلبُ کلّه. والّذی نفسی بیده لوشقَقتم عن‌قلب مؤمن وجدتُموه ابیض‌القلب، ولو شققتم عن‌قلب منافق وجدتُموه اسودَالقلب. وسُئل **علی‌بن‌عبدالله المدینی** عن الایمان فقال: قولٌ و عملٌ ونیّةٌ. قیل: اینتقص ویزداد؟ قال: نعم، یزداد و ینتقص حتی‌لایبقیٰ‌منه شیءٌ. وقیل‌لبعضهم: مازیادته ونقصانه؟ قال: اذا ذکرنا ربّنا وخَشیناه فذٰلك زیادته، و اِذا اغفلنا ونسینا وضیَّعنا، فذٰلك نقصانه.

«وقالوا حَسْبُنَااللّهُ» ای الّذی یکفینا امْرَهمُ‌اللّه. «و نِعْمَ الو کیل» و ذٰلك امانٌ لکلّ خائفٍ. وقال (ص): «من‌قال حسبِیَ‌اللّه ونعم‌الوکیل، علیه توکّلتُ وهو ربّ‌العرش‌العظیم، یقول‌اللّه تعالیٰ: لَاَکْفِیَنَّ عبدی، صادقاًکان‌او کاذباً». وقال(ص): آخرُ ما تکلّم به **ابراهیم** (ع) حین اُلقی فی‌النّار: حسبیَ‌اللّه ونعم‌الوکیل».

«فَانْقلبوا بِنِعمة مِن‌اللّه وفضلٍ...» الآیة - باز گشتند، یعنی رسول‌خدا(ص) ومؤمنان که از **بدر** باز گشتند بعافیت و راحت و افزونی از تجارت، هیچ مشرک نادیده، وهیچ رنج بایشان نارسیده، و آنکه ثواب غزوایشانرا حاصل شده، وبطاعت داری رسولِ‌خدا(ص) برضا وخوشنودی حق رسیده. این‌است که رب‌العالمین گفت:

---

۱ - اللمظة: بیاض فی‌شفة الفرس السفلی، او البیاض فی‌الشفتین فقط. النکتة السوداء فی‌القلب (المنجد).

« لم یَمْسَسْهم سوءٌ وَ اتّبعوا رضوانَ الله والله ذوالفضل العظیم » .

« انّما ذٰلکمُ الشّیطانُ » ـ آن صاحب خبر **نعیم بن مسعود** که گفت : **بوسفیان** با مشرکان به **بدر** رفت ، خود دیو مردم است ، وآنچه گفت دیو در دهن وی افکنده بود .

« یُخوّفُ اولیاءَه » ـ اولیاء خود را ترساند ، یعنی منافقان که حقیقت ایمان ندارند و در ضلالت قرین دیو اند . وقیل معناه : یُخوّف بِاَولیاءه ، یعنی یخوّف المؤمنین بالکفّار .

« فلاتخافوهم وخافونِ اِن کنتم مؤمنین » : ای مصدِّقین بوَعدی .

« ولایَحزُنْکَ » ـ میگوید : اندوهگن منمایاترا . وبرقراءت **نافع** « ولایُحزِنْکَ » بضم یا ، و کسر زا . معنی آنست که اندوهگن مگذار ترا غائب بودن ایشان که درنصرت کفرمی‌شتابند ، وبجنگ **احد** نیامدند ، وشما را فرو گذاشتند ، ازمنافقان وجهودان ومشرکان .

« اِنّهم لن یضُرّوا اللهَ شیئاً » ـ ای لن یضرّوا اولیاء الله شیئاً ، واِنّما یعودُ وبالُ ذٰلك علیهم . ایشان از یاری که الله تـرا ومؤمنان را داد هیچ چیز بنکاهند ، و وبالِ آن‌هم بایشان باز گـردد . وقیل : « انّهم لن یضرّوا الله شیئاً » ای لن ینقصوا الله شیئاً من ملکه وسلطانه ، انّهم یضرّون انفسَهم بذٰلك .

« یُریدُاللهُ اَلّا یجعلَ لهم حظّاً فی الآخرة » ـ ایـن آیت ردّ است بر **قدریان** که می گویند : بنده را قدرت است واستطاعت برفعل پیش ازفعل . ومعلوم است که ارادت الله در حرمان ایشان ازحظ آخرت ، ایشانرا از ایمان و طاعت باز داشت ، تا نتوانستند وقدرت طاعت نداشتند ، وچگونه قدرت آن دارند و خدای می‌خواهد که ندارند . ونظیراین آیت در**قرآن** فراوان است ، منها : قوله تعالیٰ « کَرِهَ اللهُ انبعاثَهم فثَبّطَهمْ » ، « لم یُرِدِاللهُ أن یُطهّر قلوبَهم » ، « کذٰلك نَسلُکه فی قلوب المجرمین

لایؤمنون به »، « و جعلنا فی قلوبهم اکِنَّةً اَن یفقهوه وفی آذانهم وَقراً »، « و مَن یُرِدِاللهُ فتنتَه فلن تَملِكَ له مِن‌الله شیئاً »، « ولن تستطیعُوا اَن تَعدِلوا بین‌النساء ولو حرصتم »، « وَصَدّوا عنِ السَّبیْل واللهُ اَرکَسَهم بمـا کسبوا »، « فَاَصَمَّهم وَ اَعمیٰ ابصارَهم »، « اِن‌هی الّا فتنتُك تُضِلُّ بها مَنْ تشاءُ وتهدی مَن‌تشاء » الیٰ غیرذٰلك من الآیات الدّالة علیٰ انّ الهادی والمُضلّ هوالله تعالیٰ، والقـدرة و المشیئة والاِرادة کلّها لِله تعالیٰ. وفی‌الخبر أنّ‌النبی(ص) قال: « اِتّقوا هذا القدرَفا نّه‌شعبة من**النصرانیة**».

قال بعضُهم: معناه ،والله اعلم ، اَنّ‌النصاریٰ تزعم انّ **عیسی** یملك النّفعَ و الضّرر مع‌الله ، کما یملکه‌الله ، فکفروا بأن جعلوا مع‌الله شریکاً او شریکین ، و **القدریة** تزعم اَنَّ الخلق کلّهم‌شرکاءُ لِله ، یملکون الضرّو النّفعَ ، اِن‌شاؤوا ضرّوا انفسَهم، وِان شاؤوا نفعوها، وِ ان‌شاؤوا استقاموا ، وِ ان‌شاؤوا اعوَجّوا، من‌غیر أن‌یحتاجوا الیٰ‌توفیق، او یلحقهم خـذلانٌ ، اوسبق بخیرهم و شرّهم کتابٌ ، او تکون فیهم مشیئةٌ تغلب ارادتهم ولا یغلبونها .

قوله تعالیٰ : « اِنَّ الّذینَ اشْتَرَوُا الـکفرَ بِالایمان لن‌یضرّوا اللهَ شیئاً » - حینَ باعوا الایمانَ بالکفر .

« انّما یضُرّون انفسَهم » - بذٰلك « ولَهم عذاب الیم » .

« ولا تَحسَبَنَّ الّذینَ کفروا » - قراءت **حمزه** بیا است برتقدیر : ولا یحسبنَّ الکفّارُ اَنّ اِملاءَنا ایّاهم‌خیرلهم. ودیگران‌بتا خوانندخطاب با رسول‌وتسلیت‌مؤمنان و وعید کافران ، یعنی « ولاتحسبنَّ یـا **محمد** الّذین کفروا . . . » « اَنَّ ما » دو کلمه است « نُملی‌لهم‌خیرٌ لِاَنفسهم ». « اِنّما »این، یك کلمه‌توان‌نهاد، ودوتوان‌نهاد» « نُملی لهم » یعنی نُمهِلهم‌لِیَزدادوا اثماً بمعاندتهم‌الحقّ وخلافهم‌الرّسولَ. این آیت‌درشأن‌قومی کافران آمد که : اللهُ‌تعالی بعلم قدیم خود دانست که ایشان هر گـز ایمان نیارند ،

وزندگی ایشان ایشان را کفر وشرک افزاید. سُئل النبی(ص): ایُّ النّاس خیر؟ قال: مَن طال عمره، وحسُنَ عمله. قیل: فأیُّ النّاس شرٌّ؟ قال من طال عمره، وساء عمله. وقال ابن مسعود: مامِن نفس برّة ولافاجرة الّا والموت خیر لها، امّا الفاجر فمُستراحٌ منها، وقرأ: «ولاتحسبنَّ الّذین کفروا انّما نُملی لهم» الآیة، وامّا البرّة فمُستریحٌ منها، وقرأ: «نُزُلاً مِن عندالله وما عندالله خیرٌ للأبرار».

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: «ولا تَحسَبَنَّ الّذینَ قُتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء» الآیة:

یاحیاةَ الرّوح مالی لیس لی علمی بحالی

تلك روحی منك مِلئی، وسوادی منک خالی

الٰهی زندگی ما با یاد تست، وشادی همه با یافت تست، وجان آنست که در شناختِ تست!

پیر طریقت گفت: زندگان سه کس‌اند: یکی زنده بجان، یکی زنده بعلم، یکی زنده بحق. او که بجان زنده است زنده بقوت است وبباد! او که بعلم زنده است زنده بمهر است وبیاد! او که بحق زنده است زندگانی خود بدو شاد! الٰهی جان درتن گر از تومحروم ماند مردهٔ زندانیست، و او که در راه تو بامید وصال تو کشته شود زندهٔ جاودانیست!

گفتی مگذر بکوی ما در مخمور

تا کشته نشی(۱) که خصم ما هست غیور

گویم سخنی بُتا که باشم معذور

در کوی تو کشته به که از روی تو دور!

---

۱ ــ نشی: مخفف نشوی

آری ! دوستان را زخم خوردن در کوی دوست بفال نیکوست ! در قمارخانهٔ عشق ایشان را جان باختن عادت وخوست .

مال و زر و چیز رایگان باید باخت

چون کار بجان رسید جان باید باخت

هان ، وهان ، نگر ! تا ازهلاکِ جان در راهِ دوست اندیشی ! که هلاکِ جان در وفاء دوست حقا که شرف است ، و شرط جان در قیام بحق دوستی تلف است !

الحبُّ سُکرٌ خُمارہ تلفٌ یحسُن فیه الذُبول و الَدنَفُ

البسَنی الذلُّ فی محبّته والذُلُّ فی حبّ مثله شرفُ

آن شوریدهٔ وقت **شبلی** رحمه‌الله گفت : مَنْ کان فی‌الله تلفُه کان‌الله خَلَفه .

باختن جان در وفاءِ دوستی دولتی رایگانست ! که دوست او را بجای جانست ! اگر صدهزار جان داری فداء این وصل کنی حقا که هنوز رایگانست .

چون شاد نباشم که خریدم بتنی

وصلی که هزار جان شیرین ارزد ؟!

عاشقی بحقیقت درین راه چون **حسین منصور حلاج** نخاست ، وصل دوست بازوار بهواءِ تفرید پران دید . خواست تا صید کند ، دستش برنرسید ، بسِرّش فرو گفتند : یا**حسین** ! خواهی که‌دستت بررسد سر وا زیرپای نِه ! **حسین**‌سروا زیر پای نهاد ، بهفتم آسمان برگذشت .

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان درزمان خود را بهفتم‌آسمان‌بینی

ور امروز اندرین منزل ترا حالی زیانی بُد

زهی‌سرمایه وسُودا ، که فردا زین‌زیان بینی!

نگر ! تا این‌چنین جوانمردان و جانبازان که ازین سرای رحیل کنند ، تو

ایشانرا مرده نگوئی که گوهر زندگانی جزدل ایشانرا معدن نیامد، و آب حیوة جز ازچشمهٔ جان ایشان روان نگشت. رب‌العالمین می گوید: «بل‌احیاءٌ عند ربّهم یُرزَقون» عِلیهم رِداء الهیبة فی‌ظِلال الانس، یبسطهم جماله مرّةً، و یستغرقهم جلاله اخریٰ.

که نـاز چشیدند و گهی راز شنیدند
گـاهی ز جلالت بجمالت نگـریدند

معروف کرخی یکی را می‌شست؛ آنکس بخندید! **معروف** گفت: آه! پس از مردگی زندگی؟! وی جواب داد که: دوستان او نمیرند، «بل ینقلون من‌دار الی دارٍ». چگونه میرند، و عزّتِ **قرآن** گوید: «بل‌احیاءٌ عند ربّهم یُرزَقون»؟ شادند وخرم، آسوده ازاندوه وغم، بافضل و بانعم، در روضهٔ انس بر بساط کرم! قدحِ شادی بردست نهاده دمادم! این‌است که رب‌العالمین گفت: «یَستبشرون بنعمة مِنَ‌اللهِ وفضل و اَنَّ‌اللهَ لایُضیعُ اجرَ المؤمنین».

«اَلّذینَ استَجابوا لِلهِ والرَّسول مِن‌بعد ما اصابهمُ القَرحُ» - ایشان که فرمان خدا ورسول‌را گردن نهادند، و ازعشق‌دین، جان عزیزخویش‌هدفِ‌تیردشمن‌ساختند. جان بذل کرده، وتن سبیل، ودل فدا، وآن رنج وآن خستگی بجان ودل خریده! **سری‌سقطی** گفت: حق عزّجلاله در خواب چنان نمود مرا که گفتی: یا**سری**! خلق را بیافریدم، لختی دنیا دیدند در آن آویختند! لختی بلا دیدند در بهشت و عافیت گریختند؛ لختی از بلا ایندیشیدند محنت بجان و دل باز گرفتند، و نعمتِ وصال ما خواستند. فمَن انتم؟ شما از کدام گروه‌اید؟ وچه خواهید؟ **سری** گفت: جواب دادم که: «وانّك تعلم مانرید».

چندم پرسی مـرا چـرا رنجـانی
حقا کـه تو حالِ من زِمن بِه دانی!

گفت : یاسری « لَأُصَبَّنَّ علیکم‌البلاءَ صبّاً » بجلال قدرِ ما که تازیانهٔ بلا برسرِ شما فرو گذارم ! و آسیای محنت برسرتان بگردانم . سری گوید : ازسر نور معرفت بالهام ربانی جواب دادم : اَلَیس المُبلی انت ؟ ریزندهٔ نثار بلا برسرما نه تـو خواهی بود ؟

نفسُ المُحبّ علی الأسقام صابرةٌ
لعلّ مُسقمَها یوماً یُداویها
چون‌شفا ای دلربا ازخستگی ودردِ تست
خسته را مرهم مساز و درد رادرمان مکن

۳۰- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « مَا کَانَ اللّهُ » خدای بران نیست ، « لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ » که فرو گذارد گرویدگان را ، « عَلَیٰ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ » برآنچه شما برآئید [از کار آشکارا تا آزموده] ، «حَتّیٰ یُمَیِّزَ الْخَبِیثَ مِنَ‌الطَّیِّبِ» تا جدا کنند ناپاك ازپاك ، « وَمَا کَانَ‌اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ » ونیست خدای برآن که شما را مطلع گرداند برغیب ، « وَ لٰکِنَّ اللّهَ یَجْتَبِی » لکن خدای میگزیند ، « مِنْ رُسُلِهِ » از فرستادگان خود ، « مَنْ یَشَاءُ » آنرا که خواهد ، « فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ » پس بگروید بخدای و فرستادگان وی ، « وَ اِنْ تُؤْمِنُوا » واگر بگروید ، « وَ تَتَّقُوا » و بپرهیزید ، « فَلَکُمْ اَجْرٌ عَظِیمٌ (۱۷۹)» شماراست مزد بزرگوار .

« وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ » مپندار ایشان را که دست می‌فشارند ببخل ، « بِمَا آتَاهُمُ‌اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ » بآنچه خدای‌ایشانرا داد از فضل‌خویش ، « هُوَ خَیْراً لَهُمْ » که‌آن به است ایشانرا ، « بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ » نیست که بهتراست ایشانرا ، «سَیُطَوَّقُونَ» آری‌طوق کنند درگردنهای ایشان ، « مَا بَخِلُوا بِهِ » آنچه دست فروفشردند بآن ،

« يَوْمَ الْقِيٰمَةِ » روز رستاخیز ، « وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ » و خدا راست هفت آسمان و هفت زمین بازماندنی ازخلق ، « وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) » و الله بآنچه میکنید آگاه است .

« لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ » بدرستی که خدای بشنود(۱) ، « قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا » سخن ایشان که گفتند : « إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ » که خدای درویش است وما بی نیازان ، « سَنَكْتُبُ مَاقَالُوا » آری بنویسیم برایشان آنچه گفتند ، « وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ » و کشتن ایشان پیغامبران را ، « بِغَيْرِ حَقٍّ » بناسزا وبی حق ، « وَ نَقُولُ » وگوئیم ایشان را فردا ، « ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) » میچشید(۲) عذاب آتش .

« ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ » واین عذاب بآنست که دستِ شما پیش فرافرستاد از کرد ، « وَ أَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) » و بآنست که خدای بندگانرا ستمکار نیست .

« اَلَّذِينَ قَالُوا » ایشان که گفتند : « إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنَا » که خدای پیمان گرفت برما ، « أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ » که نگرویم هرگز بفرستاده‌ای ، « حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ » تا آنکه که آن فرستاده قربانی آرد بما ، « تَأْكُلُهُ النَّارُ » که آتش بپذیرفتاری آن را بخورد ، « قُلْ » گوی [ایشان را] ، « قَدْ جَاءَكُمْ » آمدند بشما ، « رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي » فرستادگان ازپیش من ، « بِالْبَيِّنَاتِ » به پیغامها ونشانهای درست ، « وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ » و آنچه شما گفتید [از قربانهایِ آتش قبول خورده] ، « فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ » چرا کشتید ایشانرا ؟ « إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) » اگر می راست گوئید .

« فَإِنْ كَذَّبُوكَ » پس اگرجهودان ترا دروغ زن گیرند ، « فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ » دروغ زن گرفتند پیش از تو پیغامبران را ، « جَاؤُا بِالْبَيِّنَاتِ » که

---

۱ ــ نسخهٔ ج : بشنید . ۲ ــ نسخهٔ ج : بچشید .

پیغامهای روشن آوردند، « وَ الزُّبُرِ » و نامها، « وَ الْکِتابِ الْمُنِیرِ (١٨٤) » و نامهٔ روشن پیدا.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « ماکانَ اللّهُ لِیَذَرَ المؤمنین... » الآیة - سبب نزول این آیت برقول **سدی** آنست که: **رسول**خدا (ص) گفته بود: « عُرِضتْ عَلَیَّ اُمّتی فی صُوَرِها فیالطّین کما عُرِضت علیٰ **آدم** (ع)، و اُعلمتُ مَن یؤمن بی ومن یکفر » الحدیث بطوله... گفت: امّتِ مرا برمن عرض دادند درصورتهای خویش، اندرمیانِ گِل همچنان که بر **آدم** (ع) عرضه کردند. ومرا خبر دادند ازیشان که ایمان آرند و بمن بگروند، وایشان که ایمان نیارند وکافرشوند. این خبر بمنافقان رسید ایشان باستهزا گفتند: **محمد**(ص) میگوید که: منمیدانم که مؤمن که خواهد بود وکافر کهخواهد بود، تا بقیامت، چونست که ازعدم خبر میدهد؟ و از یشان که هنوز در آفرینشنیامدند، وخود را نمیشناسند که باوی میرویم(١) ومینشینیم؟؟ برسولخدا رسید کهمنافقان چنین گفتند، برخاست وبهمنبربرآمد وخدایرا عزّوجلّستایشوثنا کرد، آنکه گفت: « ما بالُ اقوامٍ جَهّلونی وطعنوا فیعلمی، لاتسألونی عنشیءٍ فیما بینکمو بَینالسّاعة الّاانبأتُکمبه ». فقام **عبدالله بن حذافةالسهمی**، فقال: یارسولالله! مَن ابی! قال: **حذافة**. فقام **عمر بنالخطاب** وقال: یارسولالله! رضینا بِالله ربّاً، و بِالاسلام دیناً، وبك نبیّاً، وبِالقرآن اماماً، فَاعْفُ، عفاالله عنك. فقال النبی: فهل أنتم مُنتَهون؟ فهل انتم منتهون؟ ثمّ نزل عنالمِنبر، فأنزلالله: « ماکاناللهُ لِیَذَرَ المؤمنین علیٰ ماأنتم علیه.. » الآیة.

اهل معانی گفتند: این خطاب با مؤمنانست، یعنی: ما کانالله لیَذَرکم

١ - نسخه ج: میبریم.

یا معشرَالمؤمنین ، علیٰ ماأنتم علیهِ منالتباس المنافق بالمؤمن ، والمؤمن بالمنافق ، حتّیٰ یمیز المنافق منالمؤمن . میگوید : خدا بر آن نیست که شما که مؤمنانید آمیختهبا منافقان بهم فرو گذارد ، تمییز نا کرده ؛ یعنی بران است که تمییز کند ، و منافق ازمؤمن جدا کند ، واین تمییز آنست که تکلیف جهاد کند ، وبنصرت وتقویت دین اسلام فرماید ، تاهرچه منافق بود فاپس نشیند از رسول خدا (ص) ، وجهاد نکند. وهرچه مؤمن بود با رسول خدا (ص) برخیزد و با اعداء دین بکوشد . ربالعالمین این بگفت وبجای آورد روز **احد** ، که منافقان نفاق خویش اظهار کردند آن روز ، و ازجهاد تخلف نمودند . **ابن کیسان** گفت : معنی آیت آنست که خدا بر آن نیست که شما را باقرار مجرد فرو گذارد ، وفرائض و واجبات دین برشما ننهاده ، و بجهاد و قتال نفرموده ؛ یعنی جهاد فرماید و فرائض طاعات برشما نهد تا پیدا گردد که پاینده برایمان و برقرار کیست ؟ و بازپس نشیننده از ایمان کیست ؟ **ضحاك** گفت : این خطاب بامنافقان ومشرکانست ، میگوید : خدا بر آن نیست که مؤمنان فرزندانِ شما در اصلابِ مردان وارحام زنانِ شما آمیخته فرو گذارد ، بلکه جدائی افکند میانِ شما ومیانِ مؤمنان که در اصلاب وارحامِ زنان شما اند .

« حتّیٰ یَمیزَ الْخبیثَ » ـ قراءت **حمزه** ، و **علی** ، و **یعقوب** بتشدید است و بضم یا ، وباقی بتخفیف و نصب یا خوانند ، ومعنی هردولغت یکسان است . یقال مِزْتُالشَّیء اَمیزُهمیزاً ، ومیَّزْتُهتمییزاً . گفتهاند که : « خبیث » اینجا گناه است و « طیّب » مؤمن ، یعنی که ربّالعالمین ازمؤمن گناه فرونهد ، بمحنتها ومصیبتها وبلیّتها که در دنیا بوی رساند . ازینجا **مصطفی** (ص) گفت : « مایُصیبُ المؤمنَ وَصَبٌ ، ولا نصَبٌ ، ولاسقَمٌ ، ولا اذیً ، ولاحزنٌ ، حتّیالهَمّ یُهِمُّه ، الّا کفرالله بهخطایاه » . اماوجوه « طیّب » درقرآن چهاراست : یکی بمعنیمؤمن ، چنانکه درین آیت ودرسورة الانفال:

« لِیَمیزَاللّهُ الخبیثَ مِنَ الطّیِّب » . دیگر بمعنی « حلال » چنانکه درسورة النّساء گفت : « وَلا تتبدَّلوا الخبیثَ بِالطّیِّب » یعنی الحرام بالحلال . و درسورة المائدة گفت : « لایَستوی الخبیثُ وَالطّیِّبُ » . جای دیگر گفت : « فَانکِحوا ما طاب لکم » یعنی ماحلّ لکم مِن النّساء . سدیگروجه بمعنی « حَسَنْ » است؛ چنانکه درسورة الملائکة گفت : « اِلیه یصعَد الکلِمُ الطّیِّبُ » ای الکلام الحسن ، وهی شهادة اَن لااِلـهاِلّا اللّه . « وَالعملُ الصّالح یَرفَعه » یعنی‌وبه یُقبَل‌العملُ الصّالح . همانست که درسورة **ابراهیم** گفت : « اَلَمْ تَرَ کیف ضرب‌اللّهُ مثلاً کلمةً طیبةً . . . » ای کلمة حسنةً، وهی شهادة أن لا الـه اِلّا اللّه . وجه چهارم بمعنی « طاهر » است چنانکه گفت عزّوعلا : « فتیَمَّموا صعیداً طیّباً » ای طاهراً .

« وما کانَ اللّهُ لِیُطلِعَکم علی الغیب » ـ این ردّ است بر **امامیان** (۱) که امام را دعوی علم‌غیب میکنند . ربّ‌العالمین نفی کرد علم غیب از خلق خویش علی‌العموم، بی‌استثناء ، مگرپیغامبری را که بوحی‌پاك ویرا علم‌غیب دهد . پس‌هر که‌نه پیغامبر وصاحب وحی بود ویرا علم غیب نبود ، واگرچه امام بود . همانست که ربّ‌العالمین گفت : « عالمُ الغیب فلا یُظهِرُ علیٰ غیبه احداً اِلّا مَنِ ارتَضیٰ مِن رسول » و « وما کان اللّهُ لِیُطلِعَکم علی الغیب » ـ میگوید : خدا برآن نیست که شما را دیدار دهد تا فرا علم وحکم‌پوشیدۀ وی ببینید ، یعنی که شما مؤمن و منافق ازهم باز نشناسید پیش ازآنکه ما تمییز کنیم ، وپوشیده بیرون آریم .

« ولٰکنّ اللّهَ یَجتبی مِن‌رسله مَن‌یشاء » ـ ای ولٰکنّ اللّهَ یَختار لِمعرفةِ ذلك مَن‌یشاء مِن‌الرّسل . وکان **محمد**(ص) مِمَّنِ اصطفاه اللّه لهٰذا العلم .

« فَآمِنوا بِاللّه ورسله واِن تؤمنوا وتتّقوا فلکم اجرٌ عظیمٌ » ـ تا اینجا همه‌در غزاء **احد** است . پس ازین، چهارآیت عارض است درشانِ جهودان ؛ و پس ازآن

---

۱ ـ نسخهٔ ج : امامتیان (!)

چهار آیت، دو آیت دیگر: «کلُّ نفسٍ . . .» و «لَتُبلَوُنَّ ...» هم در غزاءِ **احد** است وتمامیِ آن قصّه، چنانکه شرح آن کرده آید انشاءالله.

قوله: «ولایَحسَبَنَّ الّذین یبخلون . . .» ـ **ابن‌عباس** گفت: این آیت درشأن احبارجهودان آمد، که صفت ونعت نبوت **مصطفی**(ص) را بپوشیدند. ومعنی «بُخل» اینجا کتمان علم است که الله ایشانرا داده بود و ایشان بپوشیدند و بگردانیدند. ونظیر این آنست که درسورة النِّساء گفت: «اَلّذین یبخلون ویأمُرون النّاسَ بِالبخل ویکتُمون ماآتاهُمُ اللهُ مِن‌فضله». وبرین‌قول معنی «سَیُطَوَّقون» آنست که: یحملون اثمه و وِزره، کقوله «یحملون اوزارَهم علی ظهورهم».

و بیشترین مفسران گویند که: این آیت درشأن ایشان آمد که زکوة ازمال بیرون نکنند. و فضل اینجا نصاب زکوة است از ضروب اموال. و بخل باز گرفتن زکوة.

«ولاتحسبنّ» ـ بتا قراءت **حمزه** است، یعنی: ولاتحسبنّ یا**محمد**! بخلَ الّذین یبخلون هو خیرٌ لهم. وباقی بیا خوانند، یعنی: ولایحسبنّ الباخلون بما آتاهم‌الله، البخل خیرٌ لهم، بل هُوَ شرٌّ لهم، لأنهم یستحِقّونَ بذلك العذابَ.

«سَیُطَوَّقون مابخِلوا به یومَ القیٰمة» ـ فردای قیامت ربّ‌العالمین آن مال که از آن زکوة بیرون نکنند ماری گرداند در گردنِ صاحبِ مال آویخته، و از فرق سرِ اوتا بقدم‌می گزاید، ومی‌رنجاند، و باوی‌میگوید: من آن‌مالِ توام، من آن کنزِ توام‌باین‌صفت؛ ویرامی‌برندتابدوزخ. رویٰ **ابوهریرة** قال قال‌رسول‌الله(ص): مامِن‌رجل یکون‌له مال، فیمنعه من‌حقّه، ویضعه فی‌غیرحقه، الّا مُثِّلَ یوم‌القیامة‌شجاعاً اقرعَ منتنَ الرّیح، لایمُرّبأحدٍ الّااستعاذَ‌منه. فیَجیءُ حتّیٰ یدنو‌من‌صاحبه‌فاذا رآه‌استعاذ‌منه. فیَقول: ماتستعیذ منّی! و أنا مالُكَ الّذی کنتَ تدّخِرنی فی‌الدّنیا. فَیُطوّقه فی‌عنقه، فلایزال فی‌عنقه‌حتّیٰ یدخلَ معه جهنّمَ. قال: وتصدیق‌ذٰلك فی کتاب‌الله عزّوجلّ: «سَیُطوّقون

مابخلوا به یوم‌القیٰمة ».

ابراهیم نخعی گفت: « سیطوّقون » معنی آنست که: **روز قیامت طوق** آتشین در گردن آنکس کنند که زکوة ندهد، تا همچنانکه طوق از گردن خالی نبود آتش از وی خالی نبود. **مصطفی**(ص) گفت: «مانعُ الزّکوة فی‌النّار» وقال: « لاتخالِط الصدقةُ مالاً الّا اهلکتْه »، و قال: « ماحبس قومٌ الزّکوة الّاحُبس عنهم القَطْرُ »، وقال: « لایَقبل‌اللّٰه الایمانَ ولَا الصّلوةَ الّا بِالزّکوة ».

« ولِلّٰه میراث السّمٰوات والأرض » ـ همانست که جای دیگر گفت: « انّانحن نَرِثُ الارضَ ومَن علیها » یعنی یفنیٰ اهلُها، وتَبقَی الأموالُ والأملاك، ولا مالكَ الّا اللّٰه عزّوجلّ.

« وَاللّٰهُ بما تعملون خبیرٌ » ـ **مکی** و **بصری** بیا خوانند. خطاب با ایشان که «سَیُطوّقون» صفت ایشانست. و باقی بتا مخاطبه خوانند، حملاً علیٰ قوله « و اِن تؤمنوا و تَتّقوا... ».

قوله تعالی: « لقد سمِع اللّٰهُ قولَ الّذین قالوا اِنّ اللّٰه فقیرٌ و نحنُ اغنیاءُ... » این جهودان اند که چون الله تعالی سخن از قرض گفت در **قرآن**، و ذلك فی‌قوله: « مَن ذَا الّذی یُقرِضُ اللّٰهَ قـرضاً حسَناً » ایشان گفتند: پس درویش است وما بی‌نیازانیم! ربّ‌العالمین برسبیل تهدّد بگفت: « سَنَکتب ما قالوا » آری بر ایشان نویسیم آنچه گفتند. یعنی حَفَظه را فرمائیم تا بنویسند، آنگه ایشان را بسآن عقوبت کنیم.

« و قَتْلَهمُ الأنبیاءَ بِغیرحقٍ » ـ اینجا مضمراست که: و عَلِم ورأیٰ قتل‌الأنبیاء بغیرحقٍ. یعنی: قول ایشانرا شنید و کشتن انبیاء را بدید وبدانست.

« و نَقول ذوقوا عذابَ الحریق » ـ یعنی خزَنة جهنم فردا با ایشان گویند: « ذوقوا عذابَ الحریق » ـ این کلمه با کسی گویند که ویرا از عفو نومید کنند،

گویند: «ذُقْ ماأنت فیه» ای لستَ بمتخلص عنه.

قراءت **حمزه** «سیُکتَبُ» بیاء مضمومه است، «وَ قتلُهم» بضم لام. و «یقول ذوقوا» بیا.

«ذٰلك»ـ ای ذٰلك العذاب «بما قدّمتْ ایدیکم» من الکفرو التکذیب فی دار الدّنیا. «و اَنّ اللّهَ» ای: و باَنّ اللّه «لیس بِظلّام لِلعَبید» فیُعاقبَهم من غیر جرمٍ.

آنگه حال ایشان راشرح افزود، گفت: اَلّذین قالوا انّ اللّه عهِدَالینا» ـ یعنی: وسمِع اللّهُ قولَ الّذین قالوا، وهُمُ الیهود: **کعب بن اشرف، مالك بن الضیف** واصحابهما. گفتند: ای **محمد**! تومی گوئی که پیغامبرم، واللّه مارا فرموده در کتاب خویش **تورات** که: هیچ پیغامبر راتصدیق نکنیم بآنچه گوید، تانخست قربانی بیارد که آتش آنرابخورد. اگر بیاری قربانی که آتش آنرا بخورد، ناچار ترا تصدیق کنیم. مفسران گفتند که: این عهد با **بنی اسرائیل** در **تورات** رفت. اماجهودان تمام بنگفتند. وتمامی آنست که: «حتّیٰ یأتیکم المسیحُ و**محمد**. فاِذا اَتیاکم فآمِنوا بِهمافانّهما یأتیان بغیرقربانٍ.» وشرح این آنست که: **بنی اسرائیل** راقربان ومال غنیمت حلال نبودی قربان ومال غنیمت بنهادندی، ونشان قبولش آن بودی که آتشی سپید بی‌دود ازآسمان بیامدی. آنرا برخوانی وآوازی سخت بودی، درآن افتادی تا بسوختی. واگرآن قربانی مقبول نبودی، آتش نیامدی وآن برحالِ خویش بماندی. وگفته‌اند که: علامتِ نبوت وبعثتِ پیغامبران درآن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قربانی بردست نهادی، آتش ازآسمان بیامدی وآن گوشت رابردست وی بسوختی ودستش نسوختی. واین آتش آمدن وقربان خوردن تابروز کار **عیسی**(ع) بود. رب العالمین **بنی اسرائیل** رافرمود که: **عیسی** (ع) و**محمد** (ص) را که فرستیم، بی‌قربان فرستیم، بایشان ایمان آرید وبگروید. پس جهودان دروغ زن گشتند بآنچه گفتند: «انّ اللّه عهد الینا الّا نؤمنَ لِرَسولٍ حتّیٰ یأتینَا بقُربانٍ تأکُله النّارُ».

آنکه اقامت حجت را برایشان گفت: «قُلْ» یا محمد «قدجاءَکم رسلٌ مِن قبلی بِالبَیّنات و بِالّذی قُلتم فَلِمَ قتلتموهم اِن کنتم صادقین؟» پیش از من رسولان بشما آمدند با حجتها و معجزتهای روشن، وباین قربان که شما گفتید، پس چرا کشتید ایشانرا اگر راست گوئید؟ ومراد باین خطاب، اسلاف ایشان اند، که ایشان بودند که پیغامبران را کشتند، چون زکریا (ع) و یحیی (ع) وغیرهما. اما جهودان که بظاهر این خطاب با ایشان است، بفعلِ اسلافِ خویش می‌رضا دادند، و آن قتل کردن ایشان می‌پسندیدند. و آنکس که ببدی رضا داد، همچون آنکس است که بدی کرد. ازین جهت اضافت قتل با ایشان کرد.

آنکه تسلیت مصطفی (ص) را و آرام دلِ ویرا گفت: «فَاِن کَذَّبوك فقدْ کُذِّبَ رُسلٌ مِن قَبلك». یا محمد! اگر ترا دروغ زن گرفتند. دل‌تنگ مکن! که پیشِ تو بسا پیغامبران را دروغ زن گرفتند. جای دیگر گفت: «ولقد کُذّبتْ رسلٌ مِن قبلك فصَبروا علی‌ما کُذِّبوا وَ اوذوا حتّیٰ اتاهم نصرُنا». یعنی: چنانکه ایشان صبر کردند، تونیز صبر کن، تا نصرتِ ما در رسد.

«جاؤُا بِالبَیّنات وَ الزُّبرِ» ای: الکتُب المزبورة، وهی المکتوبة، یقال زبورٌ و زُبر کرَسول ورُسل، بقراءت شامی. و درمصاحف شامیان «با» در افزودند. «وبِالزُّبر» معنی همانست، اما تأکید درسخن افزود.

«و الکتاب المُنیر» ای الهادی الی الحق.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: «ما کان اللهُ لِیَذَرَ المؤمنینَ علیٰ ما انتم علیه» - این کار چنین مبهم فرو نگذارند! واین قصهٔ سربسته روزی بر گشایند! واین دامن فراهم کرده آخر بیفشانند! و این سیروپای درهم کردگان صافیان وجافیان آخر بینی که ازهم

باز کنند ! « فریقاً هَدیٰ وفریقاً حقّ علیهمُ الضّلالةُ » ـ وهر کس را بمأویٰ ومنزل خویش فرود آرند ، « فریقٌ فی‌الجنّة وفریقٌ فی‌السّعیر » یکی در حزب **شیطان**، کشتهٔ حرمان ، واندوه جاودان « اولئك حزب الشیطان ». یکی نواختهٔ رحمٰن ، در زمرهٔ دوستان ، بمهر ازل شادان ، برو داغ « وعبادالرّحمٰن » . امروز تو چند بینی وچه دریابی که درهای اسرار فرو بسته ، ومسمار غیب بر درخانهٔ توحید وشرك زده ، وکلید آن بخود سپرده که : « وعندَه مفاتحُ الغیب لایعلمها الّا هُوَ » . همین است که گفت عزّ و علا : « وما کانَ اللهُ لِیطلعکم علی‌الغیب » ، و تا نپنداری که آنچه دیدهٔ تو بآن نرسد دیدهٔ انبیاء نیز نرسد ! نمی‌خوانی که : « ولکنَّ اللهَ یَجتبی مِن رسله مَن یشاء فآمِنوا بِاللهِ ورسله ». میفرماید که : ایمان بیارید ، واستوار گیرید الله‌را ، که غیب‌دان است و نهان بین ، و فرو فرستادگان پیغامبران را که بوحی پاك ایشان را برغیب همی‌دارد ، وپوشیده مینماید ، وچون نماید چندان نماید که خود خواهد ، نه چندانکه بنده خواهد ، کماقال عزّوجلّ : « ولایُحیطون بِشَیءٍ مِن علمه الّا بما شاءَ » . خدای داند که بنده چه برتابد ، و ویرا چه شاید ، ودانستن چیست که ویرا بکار آید ! مدبّر کارِ بندگان اوست ! کارساز و کار ران ونگهبان اوست ! صحّ الخبرُ اَنّه عزّوجلّ یقول : « اُدَبّـر عبادی بِعلمی ، اِنّی بعبادی خبیر بصیر » .

« ولا تَحسبَنَّ الّذین یبخلون . . . » الآیة ـ « بخل » برزبان عِلم ومقتضی شریعت منعِ واجب است ؛ و واجب از مال اندکی است از فراوان ، درویش را اندك دهد ، و خود را فراوان بگذارد . بازبزبان طریقت و اهل اشارت بخل آنست که : خود را اندکی بگذارد ، ذرّه‌ای ازمال ، یا نفَسی ازحال ، « والمُکاتَب عبدٌ مابقِیَ علیه درهمٌ » . مال و حال در راه این جوانمردان صورتِ سگ دارد ، وعشق درعالم خویش صورت فریشته ، وشرع **مصطفی** (ص) خبر میدهد که فریشته باسگ بد سازد ، در هیچ منزل باوی فرو نیاید . « لایَدخُل الملائکةُ بیتاً فیه کلبٌ اوتصاویرُ ».

کی درآید فرشته تا نکنی
سگ زدر دور و صورت از دیوار
کی در **احمد** رسد و در **صدیق**
عنکبوتی تننده بر درِ غار
پرده بردار تا فرود آرند
هودج کبریا بصفّهٔ بار

« لقد سمِعَ اللّهُ قولَ الّذین قالوا » ـ کریما ! خدایا ! که شنواست ، و در شنوائی بی‌همتا ، شنوندهٔ آوازها ، و رسنده بشنوائی خود برازها ، و پاسخ کنندهٔ نیازها . با **موسی** و **هارون** (ع) گفت : « لاتَخافا اِنَّنی معَکما اَسمَع و اَری » ، میگوید : بر **فرعون** شوید واز وی مترسید ، که من بیاری و نگهداشت باشما ام ، می‌شنوم و می‌بینم ! و **عایشهٔ** صدّیقه درقصهٔ **مجادلة** گفت : الحمدلله الّذی وسع سمْعُه الاَصواتَ . لقد جاءتِ المجادلةُ الیٰ رسول‌الله (ص) . تکلّمه فی جانب البیت ما اَسمعُ ماتقول ، فأنزلَ اللّهُ عزّوجلّ : « قد سمِعَ اللّهُ قولَ الّتی تُجادلك فی زوجها » الآیة . وعن **ابی‌موسی** اَنّ النبیّ (ص) لمّا دنامِن **المدینة** کبّراصحابُه ، فقال : « یا ایُّهاالناس اِنکم لاتَدعون اصمّ ولاغائباً ، انّ الذی تدعونه بینکم وهوبین اعناق رکابکم ، وفی راویة اربعوا علی انفسکم فانّکم لاتدعون اصمّ ولاغائباً و اِنّما تَدعون سمیعاً قریباً » .

« قالوا اِنّ اللّهَ فقیرٌ ونحن اغنیاءُ » ـ این سخن شبهِ شکویٰ دارد ، با دوست می‌راند که دشمن چه میگوید تا دوست بنازد ، وباشد که دشمن ازآن باز گردد . وعجب آنست که نعمت همچنان به اِدرار بدشمن می‌رساند ، وبآن ناسزا که می‌شنود نعمت وا نستاند ، سبحانه ما اَرأَفَه بِخَلقه ! و در بعضی اخبار است : « ما احدٌ اَصبَرُ علیٰ اذیً یسْمعه مِن اللّه ، یدعون له ولداً وهو یَرزُقُهم و یُعافیهم » .

ازروی‌اشارت‌میگوید : شما که بندگان ورهیگان‌اید، ازخصمانِ خویش در گذارید، وتا توانید عفو کنید، ونعمت و رِفق خویش ازدوست ودشمن بازمگیرید، و خُلقِ نیکو با دوست و دشمن ، آشنا و بیگانه کار فرمائید ؛ وبهِ قال النّبیّ (ص) : اِنّ اللهَ عزّوجلّ اَوحیٰ الیٰ **ابراهیم** (ع) : اَنّك خلیلی حَسِّنْ خُلقَكَ ولو مع الکفّار ، تَدخُلْ مداخِلَ الأبرار، فانّ کلمتی سبقتْ لِمن حَسَّن خلقه ، ان اُظِلّه تحت عرشی ، واُسکِنه حظیرةَ قُدسی ، واُدنیه مِن جواری .

۳۱ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « کُلُّ نَفسٍ ذَائِقَةُ المَوْتِ » هرتنی چشندهٔ مرگست ، « وَ اِنَّمَا تُوَفَّونَ اُجورَکُمْ » ومزدهای شمابتمامی‌بشما سپارند ، « یَوْمَ الْقِیٰـمَةِ » واین‌مزدشمارا روز رستاخیز دهند ، « فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ » هر که را دور کنند از آتش ، « وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ » و دربهشت درآرند ، « فَقَدْ فَازَ » پیروز آمد و رست ، « وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیا » ونیست زندگانی این‌جهانی ، « اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵) » مگر برخورداری بفرهیب .

« لَتُبْلَوُنَّ » میخواهند آزمود شما را ، « فِی اَمْوَالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ » درمالهای شما و در تنهای شما ، « وَلَتَسْمَعُنَّ » ومیخواهید شنید ، « مِنَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ » از جهودان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما ، « وَ مِنَ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوا » وازیشان که انباز گرفتند باخدای ، « أَذیً کَثِیراً » ناخوشیهای فراوان ، « وَ اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا » اگر شکیبائی کنید بپرهیزکاری ، « فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸٦) » آن از استواری کارهای دین است ودرستی نشانهای آن .

« وَ اِذْ اَخَذَاللهُ مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْکِتَابَ » خدای گرفت پیمان از یشان که **تورات** دادند ایشانرا ، « لَیُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ » که لابد پیدا کنند مردمان را شأنِ **محمد** ، « وَلَا یَکْتُمُونَهُ » و آن را پنهان نکنند ، « فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ »

پس آنرا انداختند باپس پشت ایشان «وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً» و بفروختن پیمان خدای بهای اندك خریدند، «فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)» بدچیزی که میخرند.

«لَا تَحْسَبَنَّ» مپندار، «الَّذِينَ يَفْرَحُونَ» ایشان که شاد میشوند، «بِمَا أَتَوْا» بآنچه کردند، «وَ يُحِبُّونَ» و دوست میدارند، «أَنْ يُحْمَدُوا» که ایشانرا بستایند. «بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» بآنچه نمی کنند، «فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ» مپندار ایشان را، «بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» که اهل رستن‌اند وبجای رستن‌اند ازعذاب، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)» وایشان راست عذابی دردنمای.

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ» وخـدا راست پادشاهی آسمان و زمین، «وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)» والله برهمه چیز توانا است.

النوبة الثانية

قوله تعالىٰ: «كلّ نفسٍ ذائقة الموت» ـ ای كلّ نفسٍ منفوسةٍ تعالج غُصص الموت. میگوید: هرنفسی منفوسه برممرّ انفاس بگذشته مرگ بچشد، وسکرات مرگ ببینند، یعنی اهل زمین. فانَّ مَن فی الجنّة والنّار لایموتون، خزنهٔ بهشت وحور وغلمان وخزنهٔ دوزخ نمیرند؛ چنانکه جای دیگر گفت: «فَصعِق مَن فی السّمٰوات ومَن فی الارض الّا من شاء الله» وهُم مَن فی الجنّة والنّار من الخزنة. فریشتگان آسمان نیزطمع کردند که نمیرند که ازحضرت عزّت این آیت آمده بود: كلُّ مَن علیهافانٍ هرچه برزمین‌است بسر آمدنی‌است ومردنی، ایشان گفتند: مانمیریم کهما آسمانیانیم نه زمینیان. ربّ العالمین آیت فرستاد: «کلّ شیءٍ هالكٌ الّا وجهه» یقین‌شد ایشان را که مردنی‌اند. وفی ذلك ماروِیَ عن‌النّبیّ (ص) قال: «عِش ماشِئتَ فانّك میّتٌ، وَاَحبِبْ مَن احببتَ فانّكَ مفارقه، وَ اعمَل ماشِئتَ فانّكَ مَجزیٌّ به». و قال: «كُن فی‌الدّنیا كأنّكَ غریبٌ اوعابرُسبیلٍ، وعُدّ نفسَك من اصحاب القبور». وقال(ص) فی بعض

خطبه : ایها الناس اِنّ اَکیَسَکُمْ اکثرُکم لِلموت ذکراً ، و اَحزمَکم احسنُکم لـه استعداداً . الَا و اِنّ مِن علامات العقل التّجافی عن دار الغُرور ، والاِنابة الی دار الخلود ، والتّزوّدَ لِسُکنی القبور ، والتّأهب لیوم النشور. وعن **ابن عمر** قال : اذا قبضَ ملکُ الموت روحَ العبد ، قام علیٰ عتبة الباب ، و لأهلِ البیت الضّجة ، فمنهم الصّاکّةُ وجهَها ، ومنهمُ الناشرة شعرَها ، و منهمُ الدّاعیة ویلَها ، فیقول ملك الموت فیمَ الجزعُ ؟ فوالله ما اَنْتَقَصْتُ لأحدٍ منکم عمراً ، ولا اذهبتُ لکم رزقاً ، ولا ظلمتُ احداً منکم شیئاً . فاِن کانت شکایتکم و سَخَطُکم علیَّ فاِنّی والله مأمورٌ ، و اِنْ کان ذٰلك علی میّتکم فهو فی ذٰلك مقهورٌ و اِن کان ذٰلك علیٰ ربّکم فأنتم به کفرة ، و اِنّ لی فیکم عودة ثم عودة. قال : فلو أنّهم یرون مکانَه ویسمعون کلامَه ، لذَهلوا عن مَیتهم ، ولَبکوا علیٰ انفسهم .

« و اِنّما تُوَفّون اجورَکم یومَ القیٰمة » - این تهنیت مؤمنانست بمرگ ، میگوید : آن روز رستاخیز است که مؤمنان بمراد خویش رسند و مزد کردار خویش بینند . پس مرگ تحفهٔ مؤمن است ، وسبب رسیدن وی بسعادت و کرامت خویش است . **مصطفی** (ص) از اینجا گفت : « تحفة المؤمن الموت » .

وجماعتی بزرگان سلف آرزوی مرگ کرده‌اند ، چنانکه **حذیفه** (رض) بوقت مرگ گفت: دوست آمد و بر وقت حاجت آمد ، و گفت: بارخدایا اگر دانی که درویشی دوستتر دارم از توانگری ، وبیماری دوستتر دارم از تندرستی ، ومرگ دوستتر دارم از زندگانی ، مرگ برمن آسان کن ، تا بدیدار تو بر آسایم . « فَمَن زُحزِح عن النّار و اُدخِل الجنّةَ فقد فازَ » ، یعنی : ظفِرَ بالخیر ، ونَجا مِن الشّر ، قال رسول الله (ص) : « من سرّهُ اَن یُزَحزَحَ عن النّار و اَن یَدخُلَ الجنّة فلیأته منیّتُه و هُو یشهد أن لا اله الّا الله ، وأنّ محمّداً رسولُ الله ، ویأتِ الی النّاس مایُحبّ ان یُؤتیٰ الیه » ، و قال (ص) : « موضع سوطٍ فی الجنّة خیرٌ من الدّنیا ومافیها ، فاقرؤا اِن شئتم : « فمن زُحزِحَ عن النّار و اُدخل

الجنّة فقد فاز ، وَما الحیٰوةُ الدّنیا الّا متاعُ الغرور » ـ لأنّه یغرّ الاِنسانَ بما یُمَنّیه مِن‌طول البَقاءِ، وهو ینقطعُ عَن قریب . می گوید : نیست زندگانی‌درین دنیای فانی الّا متاع الغرور که مردم فرهیب میدهد، یعنی أمل دراز درپیش می‌نهد ، تا اومیددر عمردرازمی‌بندد ، و آنکه ناگاه مرگ دررسد وامید بریده گردد . **مصطفی** (ص) گفت : أمل کوتاه کنید ومرگ پیوسته درپیش چشم خویش دارید ، و از خدا شرم دارید، چنانکه حق وسزای ویست، و گفت : نترسم برشما ازهیچیز چنانکه از دو خصلت‌ترسم: یکی برهوای خویش ایستادن ، ودوم امید عمردرازدرپیش‌داشتن .بآن خدای که جانم درید اوست که هرگز چشم خویش برهم نزده‌ام که نپنداشتم پیش‌از آن که ازهم‌بر گیرم بریدمرگ درآید، که‌چشم ازهم برنگرفتم که نپنداشتم پیش‌از آنکه برهم نهم مرگ دررسد . **عبدالله‌مسعود** گفت : رسول‌خدا(ص) خطی مربع بر کشید ، وآنکه درمیان‌آن مربع خطی راست ، وازهردو جانب آن‌خطهای خرد بر کشید . پس بیرون مربع خطی دیگر کشید، گفت : آن خط راست در درون مربع آدمی است ، وآن مربع أجل‌وی ، گرد وی درآمده ، که از آن راه بیرون نه ، وآن خطهای‌خرد ازهردوجانب آفات وعاهاتست ، وانواع بلیّات براه وی درآمده ، ناچار آن همه بوی رسد یا بعضی رسد ، تا آنکه که سرببالین مرگ باز نهد . وآن خط که بیرون مربع کشید خود أمل دراز است که فرا پیش گرفته ، ودل درزندگانی بسته ! همیشه اندیشهٔ کاری کند که درعلم خداوند سبحانه چنانست که آن کار پس از أجل وی خواهد بود .

« لَتُبْلَوُنَّ فی اموالِکم وانفسکم » ـ این آیت درشأن مهاجران فرود آمد که مشرکان دست درمال ایشان بردند ، و ضیاع ایشان بفروختند ، وچون ایشان را می‌دریافتند، بانواع تعذیب تنهای ایشان میرنجانیدند ، و گفته‌اند :

آزمون ایشان در اموال بخسران است ونقصان ازجائحهٔ سماوی، و آزمون ایشان در تنها به بیماری است ومرگ خویشان. قال النبی(ص): «یقول اللّٰه تعالی: اذا وجّهتُ الیٰ عبدٍ من عَبیدی مصیبة فی بدنه اوماله او ولده، ثمّ استقبل ذٰلك بصبرٍ جمیلٍ، استحییت له یوم القیامة اَن أنصِبَ له میزاناً او اَنشُرَله دیواناً». وعن ثوبان قال قال رسول اللّٰه(ص): «ما اصابَ عبداً مصیبةٌ الّا بِاحدیٰ خلّتین: امّا بذنبٍ لم یکنِ اللّٰه لِیغفرَله الّا بتلك المصیبة، اوبدرجة لم یکن اللّٰه لیُبلِغَه ایّاها الّا بِتِلك المصیبة». وقال: «ما مِن مصیبة یُصاب بهاالمؤمنُ الّا کُفِّر بها عنه حتّی الشوکةَ یشاکها». وقال (ص): یقول اللّٰه تعالی: «اذا ابتلیتُ عبدی ببلاءٍ فصَبَرَ، ولم یَشکُنی الی عُوّادِهِ، أبدلتُه لحماً خیراً مِن لحمه، ودَماً خیراً من دمه. فانْ ابرأتُه ابرأته، ولاذنب له، وإن توفّیتُهُ فالیٰ رحمتی.

گفته‌اند: آزمایش درمال ونفس فرائض طاعاتست که بریشان نهادند، از نماز و روزه وزکوة وحج وجهاد.

قوله تعالیٰ: «ولَتَسمَعُنَّ مِنَ الّذین اوتوا الکتابَ مِن قبلِکم» جهودان وترسایان‌اند، «ومِنَ الّذین أشرکوا» مشرکان عرب‌اند، «اَذیً کثیراً» ـ میگوید: از یشان رنج و ناخوشی فراوان خواهید شنید و دید، هم از گفتار وهم از کردار، اذای جهودان آن گفتِ ایشانست که: «اِنّ اللّٰه فقیرٌ ونحن اغنیاء» ونیز گفتند: «عُزَیرٌ ابن اللّٰه» و اذای ترسایان از آنست که گفتند: «اِنّ اللّٰه ثالثُ ثلاثةٍ» و اَنّ عیسیٰ هو اللّٰه وابن اللّٰه، «تعالی اللّٰه عَن ذلك عُلوّاً کبیراً» و اذای مشرکان آن بود که رسول خدا را(ص) سبّ میکردند وهجو میگفتند وقتال وحرب باوی میساختند. وقومی از ایشان ملائکه را بنات اللّٰه می گفتند، وقومی بت می‌پرستیدند.

ربّ العزّة گفت: «وإن تصبِروا» یعنی علی الأذی، اگرشکیبائی کنید باین رنج وناخوشی که بشما میرسد، و «تتّقوا» ـ ای تتّقوا معاصیَه، ازمعصیت اوبپرهیزید،

« فانّ ذٰلك مِن عزم الأمور » - این صبر واین تقوی از حقائق ایمانست و از کارهای محکم که الله فرمود . وقیل معناه : انّ ذٰلك مِن اخلاق المؤمن الصّادق الایمان المتین الیقین . عزم الامور مالا یَشوبه شبهةٌ ولا یدافعه ریبَةٌ ، وأصله الجدِ . یقال : عزمتُ علیك ای امرتُك امراً جداً ، وعزمتَ علی الأمر اذا اجتمعتَ علیه جدَّك ، وصدَق له قصدُك ، والعزیمةُ والصّریمةُ الرّأیُ الجدُ . قال الله عزّوجلّ : « فاذا عزَم الامرُ » ای جَدَّ الامر . ومنه قوله(ص) : عزمةٌ من عَزَمات ربّی . وقال (ص) : مَن صلّیٰ قبل العصر أربعاً غفرَ اللهُ له مغفرةً عزماً ای هٰذا الوعدُ صادقٌ عظیمٌ وثیقٌ . وفی دعائه(ص) : اسئلك عزائمَ مغفرتك ، ای اسئلك أن تُوفّقنی لِلأعمال الّتی تغفرُ لصاحبها لامحالة .

« و اِذ أخذ اللهُ میثاقَ الّذین اوتوا الکتابَ » جهودانرا میگوید ، واین کتاب **تورات** است . « لَیُبَیِّنُنَّهُ للنّاس ولا یَکتُمونه » بیا قراءت **مکی** و **بوعمرو** و **عاصم** است ، واینها بـاشأن نبوت **محمد**(ص) شود ، ولام لام عزم است در مـوضع قَسَم تحقیق را درآورد ؛ یعنی که الله پیمان گرفت از ایشان که لابد پیدا کنند مردمانـرا شأن و نعت وصفت **محمد**(ص) ، و آنرا پنهان نکنند .

« فَنَبَذُوه وَرا ءَ ظهورهم » - پس آنرا پس پُشت انداختند ، یعنی فراپیش نگرفتند ودر آن نگاه نکردند ، ومنه قوله تعالی : « واتّخذ تُموه وراءَ کم ظِهریّاً » تقول العرب : جعلَ فلانٌ حاجتی بظَهرٍ یعنی لم یَقضِها ، ولم یلتفت الیها . **قتاده** گفت : این آیت درشأن اهل علم آمد که الله پیمان ستد از ایشان تا علم پنهان ندارند ، و ازاهل خویش دریغ ندارند ، وباز نگیرند . وبه قال النبی(ص) . العلمُ لایحل منعه . وقال : مَن کتم علماً عن اهله اُلجِم یومَ القیامة بِلجامٍ مِن نارٍ . وقال **علی بن ابی طالب** (ع) : ما أخذ اللهُ علی اهل الجهل أن یتعلّموا حتّیٰ اخذ علی اهل العلم أن یُعلّموا لانّ العلم کان قبلَ الجهل . وقال **محمد بن کعب** : لایَحِلُّ لِعالمٍ اَن یسکتَ علیٰ علمه ، فانّ الله تعالیٰ یقول : « و اِذ

أخذالله میثاقَ الّذین اوتوا الکتاب» الآیة. ولایحلّ لِجاهلٍ اَن یسکت علیٰ جهله فانّ الله تعالیٰ یقول: «فاسئلوا اهلَ الذکر ان کنتم لاتعلمون».

«لاتحسَبَنّ الّذین یفرحون...» - فرح درقرآن برسه‌قسم است: یکی حرام، دیگر مکروه، سدیگر واجب. آنچه حرام است فرح بمعصیت است، وآن آنست که رب‌العالمین گفت: «لاتَفرَحْ انّ الله لایُحبُّ الفَرِحین». جای دیگر گفت: «انّه لَفرِحٌ فَخورٌ». وآنچه مکروه است بدنیا شاد بودن است، وآن آنست که الله گفت تعالیٰ و تقدّس: «وفَرِحوا بِالحیٰوة الدّنیا». جای دیگر گفت: «ولا تَفرَحوا بما آتیٰکم» وآنچه واجبست شادی بحقّ است، و ذٰلك فی قوله تعالیٰ: «فَبِذٰلِك فَلیفرحوا» وقال تعالی: «فَاسْتَبْشِروا بِبَیعکمُ الّذی بایَعتم به».

«لاتَحسبنّ الّذین یَفرَحون بما اَتَوا» - بیان اختلاف قرآءت و وجوه آن درین آیت همان‌است که در «ولاتحسبنّ الّذین یَبخلون» وشرح آن رفت. «ویُحِبّون أن یُحمَدوا بما لم یَفعلوا» اینجا سخن تمام شد وجواب مُضمراست. یعنی: لاتحسبنّ أنّهم ینجون مِن‌النّار. **قتاده** و **مقاتل** گفتند: این آیت درشأن جهودان فروآمد که بر **مصطفی**(ص) شدند و گفتند: «نحنُ نَعرِفُك ونُصدّقك» این بزبان میگفتند ودر دل خلاف آن داشتند چون ازنزدیك **مصطفی** (ص) بیرون‌آمدند، مسلمانان ایشان را پرسیدند که چه کردید؟ ایشان گفتند: شناختیم‌ویرا وتصدیق کردیم، مسلمانان این گفت از ایشان بپسندیدند ودعا گفتند وسپاس‌داری کردند وندانستند که ایشان با این گفت در دل کفردارند، وایشان درآنچه میکردند شاد می‌بودند، رب‌العالمین گفت: یا**محمد** مپندار که این شادی ایشان بآنچه کردند از اظهارِ ایمان واعتقاد کفر، ایشان را از آتش برهاند، وآن ثنا وحمد مؤمنان که دوست میدارند بآنچه نکردند یعنی‌بتصدیق که گفتند کردیم‌ونکرده بودند، مپندار که ایشان‌باین از آتش وعذاب‌برهند. اینست که‌رب‌العالمین گفت: «فلاتحسَبنّهم‌بمَفازةٍ مِن‌العذاب» - ای‌منجاةٍ

من‌العذاب ، مفازهٔ نجات بود و موضع نجات بود ، همچون مرحمت . وسُمّیَت المفازةُ مفازةً لأنّ مَن قطعها فاز .

«ولله مُلك السّمٰوات والأرض» - ای : خزائن‌السّمٰوات والأرض ، وهی‌المطر والنّبات ومابینهما من‌الخلق عَبیده وفی‌ملکه . والله علیٰ کلّ شیءٍ قدیر .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «کلّ نفسٍ ذائقةُ الموت» - ای خداوندی که بند گانت همه‌فانی‌اند وتو باقی ! ای خداوندی که رهیگانت همه برسیدنی‌اند وتو بودنی ! بودی تو و کس نبود ! بمانی تو و کس نماند ! همه مقهوراند وتو قهار ! همه مأموراند وتو جبّار ! همه مصنوع‌اند تو کردگار ! همه مردنی‌اند وتو زندهٔ پاینده ! همه رفتنی‌اند و تو خداوندی گمارنده ، وباهمه تاونده .

ای قوم ازین سرای حوادث گذر کنید
خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید

مَعاشِرَالمسلمین ! این سرای فانی منزل گاه است و گذر گاه ! نگرید تادل در آن نبندید ، وآرام گاه نسازید ، بریدِ مرگ را بجان ودل استقبال کنید ، و حیات آن جهانی ونعیم جاودانی طلب کنید ، «فماهٰذه الحیٰوة الدّنیا اِلّا لهوٌ ولَعِبٌ واِنّ الدّارَ الآخرةَ لَهِیَ الحَیوان لوکانوا یعلمون» . تو امروز بچشم بیداری درکار و حال خودننگری ! وساز رفتن‌بدست‌نیاری ؟ تاآن‌ساعت که‌آب حسرت ودریغ گردِ دیدت درآید ! وغبارمرگ‌برعذار مُشکینت نشیند ! وآن روی ارغوانی زعفرانی شود !

سرِ زلف عروسانرا چوبرگ نسترن یابی
رُخ گلبرگ شاهانراچوشاخ زعفران‌بینی

قال النبی(ص) : «اِنّ العبد لَیُعالج کربَ الموت وسکراتِ الموت ، و اِنَّ مفاصله یسلّم بعضها الیٰ بعض، یقول : علیك السّلام تُفارِقُنی و اُفارقك الیٰ یوم القیامة» ! مسکین آدمی که همیشه خویشتن را نظارگی دیده است ! پندارد که همیشه همچنین خواهد بود که نظارهٔ مرگ دیگران می کند، وخود نمیرد. **مصطفی** (ص) از اینجا گفت : کأنّ الموتَ علیٰ غیرنا کُتب ، وکأنّ الحقَّ فیها علی غیرنا وَجبَ ، وکأن الّذین نُشیّع مِن الأموات سفرٌ عمّا قلیلٍ الینا راجعونَ ، نُبوّئهم أجداثَهم ، ونأ کُل تُراثَهم ، کأنّا مخلّدون بعدَهم ! اگر خود را می‌دریابی وتدبیر کار خویش میکنی راحت آنست که در احوال گذشتگان وسیرت رفتگان ازین جهانیان وجهان داران که بودند اندیشه کنی ، وامروز درسرانجام کارایشان نگری ، آنان که کبر پلنگان داشتند، آن یکی قصر قیصری میساخت ، وآن دیگری ملك **سلیمان** می‌جست ، وآن ظالمی از جگر یتیمان کباب می کرد ، وآن دیگری که ازخون مفلسان شراب می‌خورد، گُلی بودند در شورستان دنیا شکفته ، ناگاه زمهریرمرگ ازمهبّ بر آمد وعارض رَخشان ایشان را تاریك گردانید . پس از آنکه چون گل بشکفتند از بار بریختند ، و در گِل بخُفتند .

سر **الب ارسلان** دیدی ز رفعت رفته بر گردون

به **مرو** آ تا کنون در گِل تن **الب ارسلان** بینی

وبه قال النبی(ص) : أمارأیتَ المأخوذینَ علی العزّة ! والمزعجین بعد الطُمأنینة ، الّذین اقاموا علی الشُبهات ، وجَنحوا الَی الشّهوات ، حتّیٰ اَتَتهم رسُلُ ربّهم ، فَلاما کانوا اَمّلوا ادرکوا ، ولا اِلیٰ مافاتَهم رجعوا ، قدموا علی ماعجلوا ، و نَدِموا علی ماخلفوا ، ولَم یُعنِ النَدَمُ ، وقد جفّت القلمُ ،

اگر کسی را در دنیا از مرگ ایمنی بودی ، آنکس رسول خدا بودی که از ذریت **آدم** هیچ کس را آن قربت وزلفت بدرگاه احدیت نبود که ویرا بود . با این

همه رب‌العالمین گفت : « وما جعلنا لِبَشرٍ مِن قبلك الخُلد افَاِنْ مِتَّ فَهُمُ الخالدونَ » و **مصطفی** (ص) گفت : اذَا اشْتَدَّحزنُ احدِکم علیٰ هالكٍ فَلیَذْ کُرنی ولیعلمْ انّی قد هلكتُ . وخبر درست است از **ابن‌عمر** گفت : رسول خدا (ص) خواست که کسی را به **یمن** فرستد گفت : یامعشرَ**المهاجرین** و **الانصار** ! أیُکُم ینتدب الی **الیمن** ؟ **ابو بکر صدیق** برخاست گفت : أنا یارسول‌الله . رسول خداوندی اجابت‌نکرد ، دیگر باره همان‌سخن گفت . **عمر** برخاست ، هم اجابت نیافت ، سدیگر بار باز گفت آن سخن ، **معاذجبل** برخاست ، تا رسول(ص) گفت : انت‌لها یامعاذ ! وهی‌لك ، آنکه‌عمامهٔ خویش بخواست ، وبرسر وی‌نهاد وفرا راه کرد ، رسول وجماعتی از مهاجر و انصار بتشییع‌باوی بیرون‌شدند ، **معاذ** راکب‌بودو رسول(ص) پیاده میرفت ، و**معاذ** را وصیت میکرد ، **معاذ** گفت : یا رسول‌الله چون است اینکه تو پیاده روی ومن سوار باشم ؟ فقال : یا **معاذ** ! انّما أحتسب خطایایَ هٰذه فی سبیل‌الله ، آنکه او را وصیت کرد بتقوی وصدق ، و اداء امانت ، وترك خیانت ، و امرمعروف ، ونهی منکر ، و مراعات همسایه ویتیم وبیوه زن ، ومجالست فقرا ، ونواخت ضعفا . وامثال این سخنان فراوان‌بر گفت ، ونصیحت کرد . آنکه گفت : یا **معاذ** ! چنان دان که‌تا بروزرستاخیز ما برهم‌نرسیم ، ویکدیگر را نه‌بینیم . این بگفت ؛ آنکه وداع کرد وباز گشت .

تَمَتَّعْ مِن حبیبك بِالوَداعِ   فما بَعدالوَداعِ مِنِ اجتماعِ

معاذ رفت تا به **صنعاءیمن** ، چهارده ماه آنجا بود . شبی خفته بود ، ناگاه هاتفی آواز داد که : یا **معاذ** کیفَ یَهنئُك العیشُ و **محمد** فی سکرات الموت ! **معاذ** گفت : ترسان و لرزان باوحشت و حیرت از خواب درآمدم ، پنداشتم قیامت برخاست وعالم زیر وزبر گشت ، گفت آخردل خود را تسکین کردم گفتم این نمودهٔ شیطان‌است ، کلمهٔ اعوذ بگفتم . شب دیگرندائی‌شنیدم از آن قوی‌تر و عظیم‌تر

که : یا **معاذ** ! کیف یَهنئك العیش و **محمد** بین اطباق التراب ؟! **معاذ** رایقین شد که **مصطفی** (ص) شربت مرگ چشید . دست برسرنهاد ، وبانگ برآورد که «یامحمداه» پس‌بران مرکوبی که داشت نشست و روز درشب و شب در روز پیوست در رفتن، تاآنجا رسید که سه‌مرحله به **مدینه** بود . در میانهٔ شب ازچپ راه آوازی شنید کسی‌میگفت: یا الـه محمّد اَعلم‌معاذاً بأنَّ محمّداً قدذاقَ الموتَ ، وفارَقَ الدّنیا. **معاذ** گفت : «یا ایها الهاتف فی هذه اللّیل! مَن انت رحمكَ‌الله؟ قال : أنا **عمار بن یاسر**، و هذا کتاب **ابی بکر** الی **معاذ** بالیمن، لِیُعلِمَه‌بأنّ محمّداً قدذاقَ‌الموتَ، وفارَقَ الدّنیا. **معاذ** گفت : یا **عمار** اگر **محمد** (ص) ازمیان رفت پس کارساز وغمگسارضعیفان و یتیمان وبیوه زنان کیست؟ **یاعمار** ! بحق **محمد**(ص) که‌بگوی اصحاب **محمد** (ص) را چون گذاشتی؟ وچون‌اند پس‌ازوی ؟ **عمار**جواب میدهد: «تَرَکتهُم کَأنهم‌لاراعیَ لها ». **یاعمار** ! بحق **محمد**(ص) که بگوی تامدینه را بی‌وی برچه صفت بگذاشتی ؟ **عمار** جواب داد : « ترکتُها وهی اضیَقُ علیٰ اهلها من‌الخاتَم » . چون بنزدیکی **مدینه** رسیدند پیرزنی را دیدند با چندسر گوسپند که بچرا داشت ، وآن گریستن **معاذ** دید و ذکر**محمد**(ص) که بسیارمیکرد ، پیرزن گفت : یا **عبدالله** ! امّامحمّداً فلم اَرَه ، ولـکن رأیتُ ابنته **فاطمة**(ع) تبکی وتقول : « یا اَبَتاه الی **جبرئیل** تنعاه ! انقطعت عنّا اخبارُالسّماء ! یا اَبَتاه لاینزِل الوحیُ الینا مِن عندالله ابداً ! ورأیتُ **علیاً** یَبکی، ویقول: یارسول‌الله. ورأیت **الحسن** و **الحسین** (ع) یبکیان‌ویقولان : واجدّاه، واجدّاه . **معاذ** همچنان میرفت بمیانهٔ شب در **مدینه** شد بدرحجره **عایشه** ودر میزد. **عایشه** گفت : کیست که بردرماست‌درمیانهٔ شب؟ **معاذ** گفت : أناخادمُ‌رسول‌الله (ص) . **عایشه** گفت : یا **عفوة** ! افتحی‌لخادم رسول‌الله . چون دربگشاد ، ویکدیگرراتعزیت دادند ، **معاذ** گفت یا **عایشه** ! کیف وجدتَ رسولَ‌الله عند شدّةِ وجعه ؟ **عایشه** گفت :

رو از **فاطمه** بپرس که من طاقت گفتن ندارم! **معاذ** بدر حجرهٔ **فاطمه** رفت، و گفت: **أنا معاذ** خادم رسول‌الله(ص)، چون **فاطمه** خواست که دربگشاید **حسن**(ع) گفت: «یا امّاه خُذینی معك حتّی اُعزّی **معاذاً** بِوَفاة جدّی». پس **فاطمه**(ع) قصه در گرفت و وفات وی گفت. وفی ذٰلك حدیثٌ مشهورٌ یُذکر فی‌غیر هٰذا الموضع اِن‌شاءالله تعالیٰ.

۳۲- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «اِنَّ فِی خَلقِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ» درآفرینش آسمانها وزمین، «وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ» و آمد وشد شب و روز، «لَآیاتٍ» نشانهائی است «لِأُولِی الْاَلْبابِ (۱۹۰)» خردمندان وزیرکان را.

«اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ‌اللهَ». ایشان که یاد میکنند خدایرا، «قِیاماً» ایستادگان، «وَ قُعُوداً» نشستگان، «وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ» و [در بیماری] بر پهلو های خویش‌خفتگان، «وَ یَتَفَکَّرُونَ» ومی‌اندیشند، «فِی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ» در آفرینش آسمان و زمین که مینگرند درآن، «رَبَّنا» [میگویند:] خداوند ما، «ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً» این بگزاف و باطل نیافریدی، «سُبْحانَكَ» پاکی و بی عیبی ترا، «فَقِنا» پس [که اقرار دادیم] بازدار ازما، «عَذابَ النّارِ (۱۹۱)» عذاب آتش.

«رَبَّنا» خداوند ما، «اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ» تو هر که را در آتش کردی، «فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ» ویرا رسوا کردی، «وَ ما لِلظّالِمِینَ» و نیست ستمکاران را، «مِنْ اَنْصارٍ (۱۹۲)» از یارانی هیچ کس.

«رَبَّنا» خداوندما، «اِنَّنا سَمِعْنا» ما شنیدیم، «مُنادِیاً» آواز دهنده‌ای «یُنادِی لِلْاِیمانِ» که آواز میداد استوار گرفتن و گرویدن را، «اَنْ آمِنُوا

بِرَبِّكُمْ » كه استوار گيريد و بگرويد ، « فَآمَنّا » استوار گرفتيم و بگرويديم ، « رَبَّنا » خداوندما ، « فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا » پس بيامرز مارا گناهان ما ، « وَ كَفِّرْ عَنّا سَيِّآتِنا » و ناپيدا كن ازما بديهاى ما ، « وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ (۱۹۳) » و بميران ما را با نيكان ، « رَبَّنا » خداوندما ، « وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا » ما را ده آنچه ما را وعده داده‌اى ، « عَلىٰ رُسُلِكَ » برزبانهاى فرستادگان خويش ، « وَلا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ » و ما را رسوا مكن روز رستاخيز ، « اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ (۱۹۴) » بدرستى كه تووعدهٔ خويش بنگردانى ، وخلاف نكنى .

« فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ » پاسخ نيكو كرد خداى ايشان را ، « اَنّى لا اُضِيعُ » كه من ضايع نگذارم ، « عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ » كردارهيچ كاركرى ازشما ، « مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثىٰ » ، از مردى يا از زنى ، « بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ » همه از يكديگرايد ، « فَالَّذِينَ هاجَرُوا » ايشان كه هجرت كردند ازخان و مان خود ببريدند ، « وَاُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ » و بيرون كردند ايشان را از سرايهاى ايشان ، « وَ اُوذُوا فِى سَبِيلِى » و رنجانيدند ايشان را در راه دين من ، « وَقاتَلُوا وَ قُتِلُوا » وجنگ كردند تا ايشان‌را بكشتند ، « لَاُ كَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّآتِهِمْ » تا پيدا كنم از يشان بديهاى ايشان ، « وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ » ودر آرم ايشانرا در بهشتهائى كه ميرود زير درختان‌آن جويها ، « ثَواباً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » بياداشى از نزديك خداى ، « وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (۱۹۵) » وخداى آنست كه بنزديك اوست نيكوئى ثواب .

« لا يَغُرَّنَّكَ » ترا مفرهيباد(۱) ، « تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا » كشتن و كرديدن ايشان كه كافرشدند ، « فِى الْبِلادِ (۱۹۶) » درشهرها ، « مَتاعٌ قَلِيلٌ » آن برخوردارىِ اند كست ، « ثُمَّ مَأْويٰهُمْ جَهَنَّمُ » پس‌باز گشتنگاه ايشان‌دوزخ است ، « وَبِئْسَ الْمِهادُ (۱۹۷) » وبدآرامگاهها كه آنست .

۱ ـ نسخهٔ ج : مفريباد .

« لٰکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ » لکن ایشان که بپرهیزیدند از شرك آوردن با خدای خویش ، « لَهُمْ جَنَّاتٌ » ایشان راست بهشتهائی ، « تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ » میرود زیر درختان آن جویها ، « خَالِدِینَ فِیهَا » جاویدان درآن « نُزُلاً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » نزلی ازنزدیك خدای ،« وَمَا عِنْدَاللّٰهِ » وآنچه نزدیك خدای است ،« خَیْرٌ لِلْاَبْرَارِ (۱۹۸) » به است نیکانرا .

« وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ » واز اهل **تورات** ، « لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ » کس است که استوار میگیرد ومیگرود بخدای ، « وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ » وآنچه فرو فرستاده آمد بشما از**قرآن** ،« وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ » وآنچه فرو فرستاده آمد بایشان از **تورات** « خَاشِعِینَ لِلّٰهِ » فرو داشتان‌اند خدایرا ، « لَا یَشْتَرُونَ » نمی‌خرند ، « بِآیَاتِ اللّٰهِ » بسخنان خدای ، « ثَمَناً قَلِیلاً » بهای اندك ، « اُولٰئِكَ » ایشانند ، « لَهُمْ اَجْرُهُمْ » که ایشان راست مزد ایشان ،« عِنْدَ رَبِّهِمْ » بنزدیك خداوند ایشان « اِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) » خدای سبك‌شمار است زود توان .

« یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « اِصْبِرُوا » شکیبائی کنید ، « وَ صَابِرُوا » وباکاوید (۱) « وَ رَابِطُوا »وبحرب وحجت دین بپای دارید ، « وَ اتَّقُوا اللّٰهَ » وبپرهیزید از [خشم وعذاب] خدای ، « لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰) » تا جاویدپیروز آئید .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « اِنَّ فی خلقِ السّمٰوات وَالْاَرض» - **ابن‌عمر** درپیش **عایشهٔ** صدّیقه شد گفت : یا **عایشه** ! از آن کارها وسر گذشتهای رسول(ص) که مردم را شگفت آید وخیره سر کند یکی بامن بگوی . **عایشه** گفت: یا **ابن‌عمر** !کارهای رسول(ص) همه

آنست که مردم راشگفت آید، وازآن درماند چون بشنود. درحجره ونوبت من بود، شبی درجامهٔ خواب خفته بمن گفت: یا **عایشه**! اوفتد که مرا دستوری دهی امشب تا خدایرا عبادت کنم و با ذکر وی پردازم. گفتم: یا رسول‌الله هرچند قرب تو و هوای تو دوست دارم، اما ترا بآنچه میگوئی دستوری دادم. پس برخاست و وضوی برآورد و درنماز شد، آنکه **قرآن** خواندن گرفت، وگریستن بروی افتاد، چندان بگریست که خاك زمین ازاشك وی ترشد، تا بوقت صبح برین صفت بود. پس **بلال** آمد تا او را از نماز بامداد آگاهی دهد، ویرا دید که نهمار(۱) میگریست. گفت: یا رسول‌الله این همه گریستن چراست؟ نه گناهانت گذشته و آینده آمرزیده‌اند؟ گفت: یا **بلال**! افَلا اَکونُ عبداً شکوراً؟ پس بندهٔ سپاس‌دار نیم؟ یا **بلال**! چرا نگریم؟ وامشب این آیت بمن فرو فرستادند: « انّ فی خلق السّمٰوات والارض وَاختلاف اللّیل والنّهار... الیٰ آخرالآیات » یا **بلال** وَیلٌ لِمَن قرأها ولم یتفکّر فیها!

علی بن ابی طالب(ع) گفت: رسول‌خدا (ص) چون نماز شب را برخاستی در آسمان نگرستی این آیت برخواندی: « انّ فی خلق السّمٰوات والارض » تا آنجا که گفت: « فَقِنا عذابَ النّار ». وبخبری دیگرمی آید که: اشدُّ آیةٍ فی القرآن علی الجنّ هذه الآیة « انّ فی خَلق السّمٰوات والارض ». میگوید: درآفرینش آسمان و زمین، وشد آمد شب وروز ازپس یکدیگر، این بجای آن وآن بجای این، نشانهائی است وعبرتهائی خداوندان خرد را، همانست که جای دیگر گفت: « یُقلِّبُ اللّیلَ و النّهار اِنّ فی ذٰلك لَعِبرةً لِأولی الأبصار »، گفته‌اند که: شب فرا پیش روز داشتن در ذکراز بهرآنست که شب اصل است، و روز ازآن بیرون آورده، وفراپی آن داشته، بحکم آن آیت که گفت عزّجلاله: « وآیةٌ لهُمُ اللّیلُ نسلخ منه النّهارَ » ای نَنزَع ونُخرج منه

---

۱ ـ نهمار = بسیار ویکبارگی (فرهنگ رشیدی)

النّهار. **ابن‌عباس** گفت: **قریش** پیش **جهودان** شدند، گفتند: **موسی**(ع) بشما چه نشان آورد بر دلالت وحدانیت الله و نبوت خویش؟ گفتند: عصا وید بیضا. بپیش **ترسایان** شدند گفتند: با **عیسی**(ع) چه بود از دلائل نبوت؟ ایشان جواب دادند که: کانَ یُبرِئُ الأکمَه والأبرصَ ویُحیِی الموتی. پس بر **مصطفی** (ص) آمدند. گفتند: **یامحمد!** مارا نیز نشانی باید، ونشان آن خواهیم که رب‌العالمین این کوه **صفا** بازر کند! الله بجواب ایشان این آیت فرستاد: «اِنّ فی خلق السّمٰوات والارض» الآیة.

روایت کرده‌اند از **ابن‌عباس** در آفرینش آسمان وزمین، که ربّ‌العزة جلّ جلاله اول نوری بیافرید پس ظلمتی، وآنکه از آن نور جوهری سبز بیافرید چندانکه هفت آسمان وهفت زمین، آنکه آن جوهر را برخود خواند، جوهر ازهیبت و سیاست نداء حق برخود بگداخت، آبی گشت مضطرب و لرزنده، وتا بقیامت همچنان مضطرب خواهد بود. این آب که تو می‌بینی که در روش خود می‌لرزد و می‌جنبد از هیبت وسیاست آن نداء حق است. پس رب‌العالمین باد را بیافرید و آب برپشت باد بقدرت بداشت، پس عرش عظیم بیافرید وبر آب نهاد، فذٰلك قوله عزّوجلّ: وکانَ عرشُهُ علی الماء». پس از آب آتش پدید آورد، تا آب برجوشید واز آن دخانی برآمد و کفی برسر آورد. ربّ العزّة از آن دخان آسمان بیافرید و از آن کف زمین بیافرید. اختلاف است میان علما که اول کدام آفرید؟ ودرست‌تر آنست که اول جوهر زمین آفرید، پس قصد آسمان کرد، وآسمانها رابیافرید. چنانکه گفت عزّوعلا: «ثُمَّ استویٰ الی السّماء فسَوّیٰهنّ سبعَ سمٰواتٍ». پس از آن زمین را دحی کرد، چنانکه در **قرآن** است: «والارض بعد ذٰلك دحیٰها». و درخبر **ابن‌عباس** است: ثمّ نزل ببطن وجٍّ فدَحیها، ای بسطها، وتمامی این خبر در سورة البقرة بیاورده‌ایم. و آسمانها که آفرید هفت آفرید، وزمین هفت، چنانکه آنجا گفت: «اللهُ الّذی خلق

سبعَ سمٰوات ومِنَ الأرض مثلَهنّ » همه زبر یکدیگر آفرید ، برهیأتِ صنوبر، هرچه بالاتر فراختر، وهرچه زیرتر تنگتر ، آسمان هفتم فراختر است که برتراز همهٔ آسمانهاست ، وزمین هفتم تنگتر است که زیرهمهٔ زمینهاست . و گفته‌اند : آسمان هفتم بررنگ زمرّد است سبز ، نام آن **عالیه** ، و تسبیح سکّان آن : « سُبحانَ ربّیَ الأعلیٰ » . وآسمان ششم بررنگ یاقوت سرخ ، نام آن **عرش** ، وتسبیح سکّان آن : « سبحان الّذی لایَبقیٰ الّاوجهُه » . آسمان پنجم برنگ زر ونام آن **حیقوم** ، وتسبیح اهل آن : « سُبحانَ ربّنا العظیم » . آسمان چهارم برنگ سیم سپید ، نام آن **ازیلون** و تسبیح اهل آن : « سبوحٌ قدّوسٌ ربُّنا الرّحمٰن لااله الّاهو » . آسمان سیوم برنگ شبه ، نام آن **ماعون** ، وتسبیح اهل آن : « سبحانَ الحیّ الّذی لایموتُ » . آسمان دوم برنگ مس نام آن **قدوم** وبروایتی **قیدوم** ، وتسبیح اهل آن : « سبحانَ ذی المُلك وَ المَلَکوت » . بعضی علما گفته‌اند : زیر آسمان دنیا هفت فلك است ، فلك اول **قمر** راست ، **قمر** از آنجا تابد ، برجی بدو روز وسِیك روزی گذارد . فلك دوم **زهره** راست برجی بهفده روز گذارد . فلك سیوم **عطارد** راست برجی به بیست وشش روز گذارد . فلك چهارم **آفتاب** راست برجی بسی روز گذارد . فلك پنجم **مریخ** راست برجی بچهل و پنج روز گذارد . فلك ششم **مشتری** راست برجی بسالی گذارد . فلك هفتم فراخ‌ترین افلاك است وزیر آسمان دنیاست، **زحل** از آنجا تابد ، **وزحل** گران رواست ، هرروز دو دقیقه رود ، برجی بدوسال ونیم گذارد ، فلك بسی سال برد (؟) . واین خلاف قول منجمان است که میگویند : هفت آسمان‌اند ، گویند وراء این هفت فلك ، فلك هشتم است که آنرا **فلك الافلاك** گویند ، واین نزدیك اهل حق **عرش** عظیم است ، و بالاء این یکی دیگر میگویند وآن را **فلك الاثیر** میخوانند ، ومیگویند محرّك افلاك است ، و بنزدیك اهل حق آنکه ایشان **فلك الاثیر** میخوانند خداست جلّ جلاله ، وعزّ کبریاؤه ، وعظم شأنه .

« الّذینَ یَذکُرونَ اللهَ قِیاماً و قُعوداً » ـ روایت کنند از **علی بن ابی طالب** و از

ابن‌عباس که : ذکر اینجا نماز است ، ومعنی آنست که ایشان که نماز کنند بپای ایستاده ، پس اگر نتوانند عذری را ، نماز کنند نشسته ، پس اگر نتوانند بپهلو خفته ، اینست که ربّ‌العالمین گفت : « قیاماً وقعوداً وعلیٰ جنوبهم » وبروفق این تفسیر **مصطفی (ص)** گفت **عمران حصین** را : « صلِّ قائماً و اِن لم تستطع فقاعداً ، فاِن لم تستطع فعلیٰ جنبٍ ». دیگر مفسران بر آنند که : این ذکر زبان است وصفت ایشان است که پیوسته برمداومت خدای را یاد کنند ، که آدمی ازین سه حال خالی نیست ، یا برپای است یانشسته یا خفته ، یعنی بهمه حال وهمه وقت ذاکر است ، و ذکر فراوان کلید سعادت بندگان است ، وسبب پیروزی جاودان ، کما قال الله عزّوجلّ « وَاذکروا اللهَ کثیراً لعلّکم تُفلحون » .

وعن **معاذبن جبل** قال قال رسول‌الله (ص) : اَکثروا مِن ذِکرالله علیٰ کلّ حالٍ فاِنّه لیس مِن‌عمل احبَّ الی‌الله ولا أنجیٰ للعبد من کلّ سیّئة فی‌الدّنیا والآخرة مِن ذِکرالله . قالوا : ولَاالقتال فی‌سبیل‌الله ؟ فقال : لولا ذِکرُالله لم یُؤمر بِالقتال فی‌سبیل‌الله ، ولَو اِجتمع النّاس علیٰ ما اُمِروا مِن‌ذِکرالله ما کتب‌الله القتالَ علی‌النّاس ، و ذِکرالله لایمنعکم‌من‌القتال ، بل‌هوعونٌ لکم علیٰ‌ذلك ، فقولوا : لااِلٰه اِلّا الله ، فقولوا : الله اکبر ، وقولوا : سبحان‌الله ، وقولوا : الحمدلله ، و قولوا : تبارك‌الله ، واِنّهنّ خمسٌ لایَعدِلهنّ شیءٌ ، وقال : طوبیٰ لِاَقوامٍ یحسبهمُ‌النّاسُ مجانینَ لِکثرة ذِکرالله ، وقال : مَن‌عجز منکم عن‌اللّیل ان یُکابدَه ، وبَخل بالمال أن یُنفقه ، و جبن عن‌العدوّ أن یُجاهده ، فلیُکثر ذکرالله ، وقال : الغفلة فی‌ثلاث: الغفلة عن‌ذکرالله ، والغفلة فیمابین طلوع الفجر الی طلوع‌الشّمس ، والغفلة عن‌أن یغفُلَ الرّجلُ حتّیٰ یَرکبه الدَّین ، وقال: من‌صلّی الغَداةَ ثم قعد یذکرالله حتّی تطلع‌الشّمس جعل‌الله بینه وبین‌النّار سِتراً . وقال : یقول‌الله عزّوجلّ : یا ابن آدم! اُذکُرنی بعدَ صلوةالفجر ساعةً ، وبعد صلوة العصرساعةً ، اَکفِكَ مابین ذلك .

« و یتفکّرونَ فی‌خلقِ السّمٰوات والأرض » ـ **مقداد اسود** گفت : در پیش

بوهریره شدم، شنیدم ازوی که رسول‌خدا(ص) گفت: «تفکّرُ ساعةٍ خیرٌ مِن‌عبادة سنة». گفتا: و درپیش **ابن‌عباس** شدم شنیدم ازوی که گفت: رسول‌خدا (ص) گفت: «تفکّر ساعةٍ خیر مِن‌عبادة سبع ِ سنین». گفتا: پس‌درپیش **ابوبکرصدیق** شدم،شنیدم ازوی که میگفت: سمِعتُ رسولَ‌اللّه یقول: تفکّرساعة خیر من‌عبادة سبعین‌سنة. **مقداد** گفت: این‌برمن‌مشکل‌شد. پیش **مصطفی** (ص) شدم، وقصه‌باوی گفتم. **مصطفی**(ص) گفت: صدَقوا فیما قالوا، آنکه خواست که تحقیق آن بامن نماید، **ابوهریره** را بخواند، گفت: یا **باهریرة** فیما ذا تتفکّر؟ فقال: فی‌خلق‌السّموات والأرض واختلاف اللّیل والنّهار. فقال رسول‌اللّه: تفکّرُكَ خیر من‌عبادة سنة. آنکه **ابن‌عباس** رابخواند، گفت: یا **ابن‌عباس** فیما ذا تتفکّر؟ قال: فی‌الموت وهول المطّلع. قال: تفکّرُكَ خیر من‌عبادة سبعِ سنین. آنکه **بوبکر** را بخواند، گفت: یا **ابابکر** تو تفکّر بچه کنی؟ گفت: یا رسول‌اللّه چون از احوال واهوال قیامت براندیشم، وآن سیاست و انواع عقوبت که اللّه‌تعالی‌عاصیان ومجرمانرا ساخته است باخود اندیشه کنم، که چه‌بودی اکر اللّه‌تعالی مرا شخصی عظیم دادی درقیامت، چنانکه دوزخ را بمن پر کردی، تا وعده وی‌راست شدی! واین‌بیچارگان بدبختانرا ازآتش وعقوبت برهانیدی! رسول خدا گفت: یا **ابابکر** تفکّرُكَ خیرمن‌عبادة سبعین سنة.

«ربّنا ماخلقتَ هذا باطلاً» ـ اینجا مضمری است، یعنی: ویقولون ربّنا ماخلقتَ‌هذا باطلاً، ای خلقاً باطلا، یعنی خلَقتَه دلیلاً علیٰ حکمتك و کمال‌قدرتك.

«سبحانك» ای تنزیهاً لك مِن أن‌تکون خلقتهما بِالباطل.

«فَقِنا» ـ ای اصرِفْ عنّا عذابَ‌النّار. جائی دیکر گفت: «ربّنا اْصرِف عنّاعذابَ جهنّم». این دعاهائی‌است که ربّ‌العزّة مؤمنانرا می‌درآموزد، ومیکوید: مرا چنین خوانید، وبمن تقرب چنین کنید.

« ربّنا اِنّكَ مَن تُدخلِ النّارَ فقد أخزيتَهُ ». از « خزی » است وخزی رسوائی استوخواری، وگفته‌اند از«خزایت» است ، وخزایت شرمساری است، یعنی که مؤمن عاصی را شرمسار کند وکافر را رسوا وخوار کند. **سعید مسیب** گفت : این خصوصاً کافرانراست که هرگز ازدوزخ بیرون نیایند ، معناه انّك مَن تُخلدالنّار فقد اخزیته ای اهلکته، « وما لِلظّالمین » یعنی الکفّار « مِن انصار » یمنعونهم مِن عذاب‌الله .

«ربّنا اِنّناسمِعنا مُنادیاً . . . ». یعنی **محمداً** (ص)، وقیل هوالقرآن یدعو الیالایمان، وذلك شهادة أن‌لااله‌الّاالله ، وأنّ **محمداً** عبده ورسوله . **قتاده** گفت که : الله‌تعالی‌خبرداد از مؤمنان انس ومؤمنان جنّ که چه گفتند؟ مؤمنان جنّ را گفت : « فقالوا اِنّا سمِعنا قرآناً عجباً یهدی الی الرُّشد فآمنّا به » . انس‌را گفت : « ربّنا اِنّناسمِعنا مُنادیاً یُنادی لِلایمان اَن آمِنوا بِربّکم فآمنّا ربّنا فَاغفِرلنا ذنوبَنا و کفِّر عنّا سَیّآتِنا » ای: وَ استُرْ عنّا ذنوبَنا بقبول الطّاعات حتّیٰ تکونَ کفّارةً لها .

« و تَوَفَّنا معالأبرار ». وهمُالأنبیاء و الأولیاء ، یعنی : تَوَفَّنا فی جُملتهم حتّیٰ تحشرَنا معهم وفی زُمرتهم .

«ربّنا و آتِنا ما وعدْتَنا علیٰرُسُلك » . ای علیٰ السنتهم من‌النصر لنا، والخِذلان بِعَدوّنا . میگوید : بارخدایا آنچه ما را وعده دادی برزبان پیغامبران که مؤمنانرا نصرت دهم ، و کافرانرا مقهور و مخذول کنم ، **وقرآن** بدان ناطق که « انّا لننصر رسلَنا و الّذین آمنوا فیالحیوة الدّنیا » . جائی دیگر گفت : « و کان حقّاً علینا نصرُالمؤمنین »، خداوندا ! این‌وعدهٔ نصرت که ما را دادی منجز کن ، و اعلاء کلمهٔ حق را اعداء دین مقهور ومخذول کن .

آنگه گفت : «انّك لاتُخلِفُ المیعادَ» خداوندا ! دانم که توعده خلاف‌نکنی، لکن ما را صبرنیست ، هرچه کنی زود کن . پس‌ربّ‌العالمین این بی‌صبری مؤمنانرا عذر بنهاد ، گفت : آدمی را شتابنده آفریدم ، ازآنست که می‌صبر نکنند ، کما قال

عزّوجلّ: «وکانَ الانسانُ عجولاً»، «خُلِق الانسانُ مِن عَجَل سأوریکم آیاتی فلا تستعجلون».

روی انس بن مالك قال قال رسول‌الله(ص): «مَن وَعَده الله عزّوجلّ علی عملٍ ثواباً فهو منجزه له، ومن وَعَده علی عملٍ عقاباً فهو بالخیار». یکی از ابوعمرو علا پرسید که: الله تعالی وعده خلاف کند؟ جواب داد که نکند خلاف وعده، پرسید که: وعیدخلاف کند؟ جواب داد که: کند. گفت: چه معنی را چنین‌است؟ گفت: خلاف وعده نشان عیب است، والله از عیب پاکست و منزّه، وخلاف وعید اظهار کرم است، والله تعالی ازهمه کریمان کریم‌تر، و ازهمه بخشایندگان بخشاینده‌تر، وفی معناه انشد:

و انّی و اِن اَوعدتُه او وَعدتُه لمُخلف ایعادی و مُنجِز موعدی

«فَاستَجابَ لهم ربُّهم» ـ قال الحسن (ع): مازالوا یقولون ربّنا! ربّنا! حتّی استجاب لهم ربّهم. و رُوی عن جعفر الصادق (ع) قال: مَن حزنه امرٌ فقال خمسَ مرّاتٍ ربّنا، نجاهُ‌الله ممّا یخافُ وأعطاه ماأراد. قیل‌له: و کیف؟ فقرأ: «الّذین یذکُرونَ‌الله قیاماً وقعوداً» الیٰ قوله، «انّك لاتُخلف المیعاد».

قال عثمان بن عفان: مَن قرأفی‌لیلة: «انّ فی خلق‌السّمٰوات والأرض» الیٰ آخرها، کُتبتْ له بمنزلة قیام لیلةٍ.

«فَاستَجاب لهم ربُّهم» ـ این «فا» فاءِ جوابست، و این استجابت جواب آن قول مضمراست که: یقولون ربّنا ... «انّی لاأُضیع عملَ عامل» ـ این نصب همزه ازبهر آنست که‌تفسیراجابت است. میگوید: پاسخ کرد ایشان‌را خداوندایشان، که من‌ضایع‌نکنم کردار هیچ کارگررا، یعنی‌چون کردار نیکوبود بصفت شایستگی. چنانکه جای دیگر گفت: «اِنّا لانضیع اجرَ مَن احسنَ عملاً». ضیاع و ضلال درلغت یکی است.

« مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنثیٰ بَعْضُکم مِن بعض » - سبب نزول این آیت آن بود که **امسلمه** گفت: یارسول‌الله چونست که اللّٰه‌تعالی همه ذکر مردان میکند درهجرت، وذکرزنان نمی کند؟ ربّ‌العالمین این‌آیت بجواب وی‌فرستاد که: مزد هیچ کارگر ضایع نکنم از مردان واز زنان شما که مؤمنان‌اید، و معنی « بعضکم مِن‌بعضٍ » آنست که: شماهمه ازیکدیگراید، یکدیگر را برادران وخواهران، ویکدیگر را همدینان، ویکدیگر را خویشان. یعنی خویشی در دین، ودرنصرت، ودرموالات، چنانکه جائی‌دیگر گفت: «والمؤمنون والمؤمنات‌بعضُهم اولیاءُ بعضٍ». وگفته‌اند: معنی آنست که: حکم همگان درثواب یکسان است.

« فَالّذین هاجرَوا واُخرِجوا من‌دیارهم » - این **مصطفی** (ص) است ومهاجرة الأولی آنان که مشرکان ایشانرا از**مکه** بیرون کردند.

« واُوذوا فی‌سبیلی » - یعنی فی‌طاعتی و دینی، این سابقان مسلمانان‌اند.

« وقاتَلوا وقُتِلوا » این‌عامّهٔ مهاجران‌اند. قراءةُ **حمزة و الکسائی** « وقُتلواوقاتَلوا» یعنی قُتل بعضُهم وقاتل مَن بَقِیَ منهم. وقیل: فیه اِضمارُ « قد »، ای: و قُتلوا وقد قاتَلوا. **مکی و شامی** « وقاتَلوا وقُتّلوا » مشدّد خوانند، یعنی: انّهم قطعوا فی‌المعرکة. باقی « وقاتلوا وقتلوا » بتخفیف خوانند، ای: قاتلوا حتی قُتلوا.

« لَاُکَفِّرَنَّ عَنهم سیّئاتِهم » الآیة، روی **عبدالله‌بن‌عمیر**، قال: سمعتُ رسولَ‌الله(ص) یقول: انّ‌الله عزّوجلّ یدعویومَ‌القیٰمة بالجنّة، فتأتی بِزُخرفها وزینتها، فیقول‌الرّبُّ: اَین‌عبادیَ‌الّذین‌قاتلوا فی‌سبیل‌الله، واُوذوا فی‌سبیلی، وجاهَدوا فی‌سبیلی؟ اُدخلوا الجنّةَ بغیرحسابٍ ولاعذابٍ. فتأتی الملائکة فیسجدون و یقولون: نَحن نُسبح اللّیلَ والنهار، ونُقدّس لك، مَن هٰؤلآء الّذین آثرتَهم علینا؟ فیقول‌الرّبُّ: هؤلآءِ عبادی الّذین اُوذوا فی‌سبیلی. فتدخل علیهم الملائکة وتقول: «سلام علیکم

بما صبرتم فنعم عُقبی الدّار » .

« لا یَغُرَّنكَ »ـ مخفف . قراءت رویس است از یعقوب ، « لایَغُرَّنكَ » قراءت عامّهٔ قرّاء است ، وهرچند که خطاب با پیغامبراست امّا مراد باین امت است ، ای : « لایغُرَّنكم ایها المؤمنون » ، مؤمنان امّت را میگوید: نگرتاشمافریفته نشویدبآنکه کافران درشهرها میگردند بایمنی و برخورداری ! این بآن گفت که بعضی مؤمنان مشرکان عرب‌را دیدند با تنعّم وتفرج که درشهرها میگشتند و بازرگانی‌میکردند ، وخوش می‌زیستند بآسانی وفراخی و راحت ، گفتند : چونست که دشمنان خدا و رسول (ص) چنین‌اند ؟ وما که مؤمنانیم به بی کامی و بی‌مرادی روزگار بسرمیبریم ؟ رب‌العالمین آرام دل‌ایشان را این‌آیت فروفرستاد ، وهمانست که جای دیگر گفت : « فلا یَغرُرْكَ تقلّبهم فی‌البلاد » .

آنکه گفت : « متاعٌ قلیلٌ » اینجا ضمیری است ، ای ما یتقلّبون فیه متاع‌قلیل ومثله قوله‌عزّوجل: «قُل‌متاع‌الدّنیا قلیلٌ »، وقال‌النبی(ص) : مَاالدّنیا فی‌الآخرة‌الّامثلَ مایجعل احدُکم اصبَعه فی‌الیمّ فلینظُرْ بِمَ یرجع ؟! وقال(ص) : مَاالدّنیا فی مامضی منها الّا کمِثل ثوبٍ شُقَّ باثنین ، وبَقِیَ خیطُه الافکان ذلك الخیطُ قدانقطع .

« ثمَّ مأویٰهم جهنّم وبِئْسَ المهاد » . ای بئس المستقرّ الّذی یمهدون‌الیه .

« لکن الّذین اتّقوا ربّهم» الآیة ـ « لکن » کلمتی‌است درموضع استثناء ، در آن موضع است که پارسی گوید باری .

« لهم جنّات تجری من‌تحتها الأنهار خالدین‌فیها نُزُلاً مِن‌عندالله » ـ نزل‌نامی است پیشین چیزی که درمنزل نازل را حاضر کنند .

ثم قال : « وما عندالله خَیرٌ لِلأبرار » یعنی : خیرٌ لهم مِن‌متاع‌الکفّار ، همانست که‌آنجا گفت : «والباقیاتُ الصّالحات خیرٌ عند ربّك ثواباً » ، « ماعندَ کم یَنفدُ وما

عنداللّٰه باق » ، « ورحمة ربّك خيرٌ ممّايجمعون »، « والآخرة خيرٌ لِمَنِ اتّقىٰ »، « ولَدار الآخرةخيرٌ للّذينَ اتّقوا اَفَلا تعقلون » . قال**عمر** دخلتُ علىٰ رسول‌اللّٰه(ص) فاِذا هو مضطجِعٌ علىٰ رِمال حصيرليس بينه و بينه فِـراشٌ قداَثرالرّمالُ بِجنبه ، متّـكِئاً علىٰ وِسادةٍ مِن اَدَم، حشوهاليفٌ . قلتُ : يارسول‌اللّٰه ادعُ‌اللّٰه فلْيُوَسّع علىٰ امّتك ، فاِنّ **فارس والروم** قد وسّع عليهم‌وهم‌لا يعبدون‌اللّٰه، فقال : أَوَفى هٰذا انت‌يا **ابن‌الخطاب** ؟! اولئكَ قومٌ عُجّلتْ لهم طيّبـاتُهم فى‌الحيٰـوة الدّنيا . وفى‌رواية أخرى . « أما تَرضىٰ أن‌تكونَ لهم الدّنيا ولنا‌الآخرةُ ».

« وَ اِنَّ مِن اهل‌الكتاب »الآية ـ **ابن‌عباس و جابر وانس و قتاده** گفتند : اين آيت‌درشأن **نجاشى** فرودآمد ملك **حبشه** . **جبرئيل** آمد **مصطفى**(ص) را ازمرگ وى خبر كرد ، رسول(ص) بگورستان **بقيع** بيرون شد ، با ياران وى ، رب‌العـالمين حجاب ازپيش‌ديدهٔ **مصطفى** (ص) برداشت ، تا ازمدينه بزمين **حبشه** نگرست ، وآن سرير كه هيكل‌نجاشى برآن بود بديد ، بروى نماز كرد بچهارتكبير ، آنكه ازبهر وى آمرزش‌خواست ، وياران‌را گفت كه ازبهروى آمرزش خواهيد . منافقان گفتند اين چيست كه برعلجى(۱) حبشى نصرانى كه نه بردين ويست نماز ميكند ؟ پس رب‌العالمين‌اين آيت فرستاد درشأن وى ، و گواهى‌داد بايمان وى . **عطا** گفت: چهل مرد از اهل **نجران** از **بنى‌الحرث‌بن كعب** و سى‌ودو مرد اززمين **حبشه** وهشت‌مرد از **روم** بردين **عيسى**(ع) بودند . پس به **مصطفى** (ص) ايمان‌آوردند ، رب‌العالمين درشأن‌ايشان‌اين آيت‌فرستاد . **ابن‌جريج‌و ابن‌زيد** گفتند: درشأن **عبداللّٰه‌خزرجى** آمد **ابويوسف** امام **بنى‌اسرائيل** و گواه اللّٰه كه رب‌العالمين در حق وى گفت : « قُل كفىٰ‌باللّٰه شهيداً بَينى‌وبَينكم ومَن‌عنده علمُ‌الكتاب »، و كم كسى‌را درقرآن چندان آيتهاى مديح است مكشوف ومبيَّن ، كه ويراست .

۱ ــ العلج : مرد قوى‌هيكل از كفارعجم راگويند ، و بعضى بكافر بطورعموم‌اطلاق كنند . از (المنجد)

« و انّ مِن اهل الکتاب لَمَن یؤمن باللّٰه و ما اُنزل الیکم » ـ یعنی **القرآن** «وما اُنزل الیهم» یعنی **التوریة و الانجیل**، «خاشعین» ای متواضعین لِلّٰه عزّوجلّ «لایشترون بِآیاتاللّٰه ثمناً قلیلاً» ای عَرَضاً یسیراً مِن الدّنیا، کفِعل الیهود ممّااصابـوا من سِفلتهم، مِن المآکل، مِن الطّعام والثّمار عندالحَصاد .

« اُولـٰئك لهم اجرُهم عند ربّهم انّ اللّٰه سریـعُ الحساب » ـ فیه ثلاثةُ اقوال : احدُها اذا حاسَب حاسَبَ حساباً یسیراً، و الثّانی سریع‌الخبر یُجازی بحساب‌العمل، والثّالث حافظ اعمال‌العباد، لایدخل علیه فی ذٰلك مایدخل علی‌المحاسب مِن‌التّذکیر والغلط، جلّ‌اللّٰه عن ذٰلك .

« یا ایُّها الّذین آمَنوا اصبِروا . . . » ـ این صبراست بر گزاردن احکام شرع، و فرمانهای حق، وبرمقاسات انواع بلا که باراده وتقدیرحق‌ببنده رسد، و حقیقت‌آن ترك شکویٰ است، وصدق رضا، وقبول قضابجان ودل، ومنه قوله (ص) حکایةً عن‌اللّٰه عزّوجلّ : « مَن‌لم یَصبرعلی بلائی، ولم یشکُر نَعمائی، ولم یـرضَ بقضائی، فلیَطلُبْ ربّاً سِوای . »

« وصابِروا » ـ این صبراست درقتال‌مشرکان، و کوشیدن در دین‌حق، ونصرت مسلمانان . « ورابِطوا » ـ معنی « مرابطه » آنست که لشکر مسلمانان در ثغرهـای کفّار اسپان ساخته‌دارند، برآخُرها بسته، تا اَذای کفارازمسلمانان بازدارند ونصرت دین اسلام‌را بکوشند . از ربط گرفته‌اند ومعنی « ربط » بستن است واستوار کردن، « ومِن رِباط الخیل تُرهبون به عدوّاللّٰه » ازین است . پس‌هر کسی که درثغر نشیند ودین‌اسلام بپای دارد، باقامت حرب یاباظهار حجّت، او را « مرابط » گویند اگرچه مرکب وخیل ندارد . قال رسول‌اللّٰه(ص) : « مَن رابَطَ یوماً فی‌سبیل‌اللّٰه جعل‌اللّٰه بینه وبین‌النّارسبعَ خَنادِقَ، کلُّ خندقٍ منها سبعَ سمٰـوات وسبع‌ارضین . وقال (ص) : رباطُ

يـوم وليلةٍ خيرٌ من صيام شهروقيامه ، و إن مات جَرىٰ عليه عمله الّذى كان يعمله ، و اُجرى عليه رزقُه . و گفته‌اند : معنى « مرابطه » مراقبة است وانتظار ، يعنى انتظار الصّلوٰة بعدالصّلوٰة . ودليل‌برين قول‌خبر **مصطفى**(ص) است . قال(ص) : ألا اُخبركم بمايَمحواللهُ به‌الخطايا ، ويرفع‌به الدّرجاتِ؟ قالوا بلى‌يارسول‌الله ! قال : إسباغ‌الوضوء علَى المَكاره ، و كثرة الخطاٰ الى المساجد ، و انتظارُ الصّلوة بعدَالصّلٰوة ، فذٰلكُمُ الرِّبـاطُ .

« و اتّقوا الله » اى : فى كلِّ ماامرَكم به ، ونَهاكم عنه ، فمن فعلَ فقدأفلح ، فذٰلك قوله « لعلّـكم تُفلحون » .

روىٰ **ابوهريرة** عنه : اَنّرسول‌الله (ص) كان‌يقرأعشرَ آياتٍ‌من آخر **آل‌عمران** كلَّ ليلة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انَّ فى‌خلق السّمٰوات والأرض » الآية ـ كلام خداوندى كه جز وى خداوند نيست ، وآسمان و زمين را جزقدرت وقهروى عماد وپيوند نيست ، خداوندى كه فلك‌آفريد ، و برذروهٔ فلك ملك‌آفريد ،آسمان‌آفريد، داغى ازقدرت بروى نهاد ، وزمين‌آفريد، سمتى‌ازقهر بروى نهاد ، آسمان بأمر وى گردان ! و اين زمين بجبروقهروى بساط وميدان ! جنبش اندرآسمان بامر وجبراوست . آرام اندر زمين بامروقهراوست . جنبش اندرآسمان وآرام اندرزمين هردو اندريكدگر بسته، وبهم‌پيوسته ، اگرفلك آرام گيرد اجزاء زمين پست شود ، و گرزمين از مركزخود دور شود نظام بروج فلك منبتر گردد . پاكست آن خداوندى كه جنبش را علت آرامش كرد ، وآرامش را علت‌جنبش . ازضدى ضدى برآورد ، وضدى را سبب‌قوام

ضدی کرد، تا یقین گردد که وی خداوندی است که ازنیست هست کند، و آن هست را هم وی نیست کند.

آنکه گفت: «لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» درآسمان وزمین واختلاف شب‌وروز کردگاری ویکتائی خدای را نشانها است، درهرنشانی از لطف وی برهانها است. چشم باز کن وبرنگرتا ببینی این جرم را هرساعت بلونی دیگر، گاه بسان دریای سیماب، گاه بسان طیلسان، گاه بسان بوستان. این گردش وتلوّن بیان راه توحید است، و کردگاری ودانائی خدا را دلیل است.

اگرمردی درصحرائی گذر کند، قاعاً صفصفاً بیند، پس ازآن بمدتی گذر کند قبّه‌ای بیند بر کشیده و آراسته، عقل وی‌فتوی کند که این قبه اندرین صحرا بی‌بنّائی نباشد، و یا این سرای اندرین صحرا بی کدخدائی نبوده است، پس مؤمن چون‌تأمل کند ونشان‌حدوث‌بیند، سِرّش فتوی کند که: چون روا نباشد قبه وسرائی اندرصحرا بی‌بنّائی و کدخدائی، روا نبود چنین هوائی و سمائی اندرچنین فضائی بی‌قدرت خدائی.

باز بیندیش ونظر کن، اندرشب دیجور بیرون‌آی، واندرآسمان نظاره کن، تا آسمان بینی بسان لشکرگاه، ستارگان بسان سپاه، وماه برمثال شاه، این نمودار روز رستاخیز است، ظلمت شب نشان قیامت، ستارگان نشان رخسارمؤمنان، مجرّة نشان نهر کوثر، جمال‌ماه نشان **محمد**رسول‌الله(ص). چنانکه شب تاریك بود چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود، وفلك گلشن گردد، خلق قیامت در ظلمت‌و زحمت باشند، چون جمال‌این مهترپیدا آید، اهل ایمان راسعادت وامان پیدا آید. چنانکه‌ماه اندرفلك‌بستارگان گذر کند، آن‌مهترعالم آنروزبمؤمنان گذرهمی کند، وبرخسار ایشان نظرمیکند، واهل ایمان بشفاعت همی درآرد، این مثال بحکم

تقریبی‌رفت اندرین تقریر ، وگرنه جمال و کمال آن سیّد بیش از آنست که بمهتاب برابر کنند یا بآفتاب مثل زنند .

ماه راآن جاه نبوَد کو ترا گوید که چون ؟

زُهره را آن زَهره نبود کو ترا گوید چرا ؟

نی خــدا ازچاه جـاه حاسدان از روی فضل

بر کشید و برنشاندت بربساط کبریـا ؟

« الّذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً وعلیٰ جُنوبهم » ـ ذاکــران سه کس‌اند : یکی الله را بزبان یاد کرد ، وبدل غافل بود ، این ذکر «ظالم» است که نه از ذکر خبردارد نه ازمذکور. دیگری اورا بزبان‌یاد کرد بدل‌حاضربود، این ذکر «مُقتصد» است وحال مزدور، درطلب ثوابست‌ودرآن طلب معذور . سیوم او را بدل یاد کرد ، دل ازو پُر ، وزبان از ذکرخاموش ، مَن عَرف‌الله کَلَّ لسانُه ، این ذکرسابق است ، که زبانش درسرِ ذکرشد وذکردرسرِمذکور ، دل درسر مهرشد و مهر در سرنور ، جان درسرعیان شد وعیان ازبیان دور ! ذکردام نهاد وغیرت دانه ریخت ، مزدور دام دید بگریخت ، عارف دانه دید بردام آویخت .

پیر طریقت گفت: ذکرنه همه‌آنست که برزبان داری، ذکرحقیقی آنست که درمیان جان داری . توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی، توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی وزغیر او بیگانه باشی .

«ویتفکّرون فی‌خلق‌السّمٰوات والأرض» ـ **بوعلی دقاق** از **بوعبدالرحمن سلمی** پرسید که ذکر تمامتر است یافکر ؟ **بوعبدالرحمن** جواب داد که : ذکر تمامتر است از فکر ، ازبهرآنکه ذکرصفت حق است عزّجلاله ، وفکر صفت خلق، وما وُصفِ به الحقّ اتمُّ ممّا اختصّ به الخلق، این‌تفکّردل را همچنان‌است که بوئیدن نفس‌را ، وتفکّر در کردار و گفتار خویش واجب ، ودر صنایع صانع مستحب ، ودر

ذات صانع جل‌جلاله حرام، که درخبر است: «لاتتفکّروا فی‌الله فاِنّکم لاتقدِرون قدرَه». میگوید: در ذات الله تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید، و او را بسزای او نشناسید، ومبادی جلال وعظمت او درنیابید، نه از آنکه جلال او پوشیده است برخلق، لابل ازآنکه بس ظاهر و روشن است، وبصیرت آدمی بس ضعیف وعاجز، طاقت دریافت آن ندارد بلکه درآن مدهوش ومتحیر وسر گردان شود، همچون خفّاش که بروز بیرون نیاید ازآنکه چشم وی ضعیف است، طاقت نورآفتاب ندارد، این‌خود درجهٔ عوام است، امّا بزرگان وصدّیقان را قوّت این نظرباشد گاه گاه امّا بردوام نه، همچون مردم که درقرص آفتاب یك‌نظر تواند امّا بیش ازیك نظر نه، که اگر مداومت کند بیم نابینائی بود. پس اگرخواهد که تفکر کند، در عجائب صنع وی میکند، که هرچه در وجود است همه نوری است ازانوار قدرت وعظمت حق جلّ‌جلاله، واگر طاقت دیدن قرص آفتاب بردوام ندارد طاقت شعاع نوری که برزمین است دارد، وازآن‌جز روشنائی ودانائی نیفزاید.

«ربّنا اِنّك مَن تُدخلِ النّارَ فقد اَخزیتَه...» الآیة ـ خداوندا! شرمسار ورسوا کردی کسی راکش بآتش‌عقوبت بسوختی، وازین‌صعب‌تر کارآنکس کش‌براندی، وگفتی: «اُولٰئك الّذین لم یُرِدِاللهُ اَن یُطهّر قلوبَهم».

«ربّنا اِنّنا سَمِعنا مُنادیاً» الآیة ـ خداوندا! منادی سنّت برسر وادی‌شریعت ما را خواند که: «وأنیبوا الی ربّکم». خداوندا! بجان ودل شنیدیم‌آن منادی درآن وادی، وباز گشتیم وگردن نهادیم، چه بُود که یك‌بار خود خوانی، و این دل مرده زنده کنی؟ که خود گفتی: «دَعاکم لِما یُحییکم».

گر کافرم ای دوست مسلمانم کن!
مهجور توام بخوان و درمانم کن!

گر در خورِ آن نیم که رویت بینم

باری بسر کوی تو قربانم کن !

« رَبَّنا فَاغْفِرلنا ذنوبَنا » ... الآیة ـ خداوندا ! عیب پوش بندگانی ، و عذر نیوش معیوبانی ، ودستگیر درماندگانی ؛ خداوندا ! مُنتظراست این درویش دل‌ریش ، نیوشان بهفت اندام ازپس وپیش ، تا کی آواز آید که بیامرزیدیم مندیش !

«ربَّنا و آتِنا ما وَعَدْتَنا علی رُسُلك » ... الآیة ـ خداوندا ! وعده‌ای که خود دادی بسر آر ، ودرختی که خود نشاندی ببر آر ، چراغی که خود افروختی روشن‌دار ، مهری که بفضل خود دادی آفتِ ما از آن باز دار ، خداوندا شاد بدانیم که تو بودی وما نبودیم ، کار تو در گرفتی وما نگرفتیم ، قیمت خود نهادی ، رسول خود فرستادی . خداوندا ! تومان بر گرفتی و کس نگفت که بردار ، اکنون که بر گرفتی بمگذار ! و درسایهٔ لطف مان می‌دار ! جزبفضل خودمان مسپار !

گر آب دهی نهال خود کاشتهٔ

ور پست کنی بنا خود افراشتهٔ

من بنده همانم که تو پنداشتهٔ

از دست میفکنم چو برداشتهٔ

« فَاسْتَجابَ لهم ربُّهم »ـ وفاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که :« اُدعونی اَستَجِب لکم » ، وتحقیق این وفاءِ وعده‌آنست که : داعی را اجابت داد ، سائل راعطیّت داد ، مجتهدرا معونت داد ، شاکررا زیادت داد ، صابررا بصیرت داد ، مطیع رامثوبت داد ، عاصی را اقالت داد ، نادم را رحمت داد ، محبّت را کرامت داد ، مشتاق را دیدار داد . فرمان آمد که یا محمد(ص)نومیدی‌را روی‌نیست ، و کار رهی در پیروزی ازسه خصلت بیرون نیست : گرمطیع است ثواب او آنکه بجا ، گرعاصی است شفاعت تو آنکه بجا ، وهرچه بازماند رحمت من او را بجا .

گـر جرم همه خلق کنم پـاك بحِل

در مملکتم چه کم شود مشتی گِـل

« فالّذین هاجَروا واُخرِجوا مِن دیارهم و اُوذوا فی سبیلی و قاتَلوا وقُتلوا » ـ صفت دوستانست ، آئین مشتاقـان است ، قصّهٔ جانبازان است ، سرانجام کار عاشقان است ، دل بداده ، وجان درباخته ، خستهٔ تیربلا گشته ، تیغ قضاجاه وحشمت برانداخته ، وزخان ومان آواره .

یکسر همه محـواند بـدریاء تفکر

برخوانده بخود برهمه « لاخان ولامان »

گهی سوزند و گدازند ! گهی زارند ونالند ! سوز بینند و سوزنده نه ! شور بینند و شورنده نه ! درد بینند و درمان نه ! وزین عجب‌تر که بدرد خویش شادند ، واز پی‌دردی بفریادند .

جانان ندهم ز دست تـا جـان ندهم

من جان بدهم ز دست وجانـان ندهم !

اکـنون بـاری بنقد دردی دارم

کان درد بصد هزار درمان ندهم !

پیر طریقت گفت : الهی هر که ترا جوید او را بنقد رستخیزی باید ، یابتیغ ناکامی او را خون ریزی باید ، عزیزدو گیتی! هر که قصد درگاه تـو کند ، روزش چنین است یا بهرهٔ این درویش خود چنین است ؟!

« لأ کفّرَنّ عنهم سَیِّئاتِهم ولاُ دخلَنَّهم جنّاتٍ تَجری مِن تحتها الأنهار ثواباً مِن عندالله » ـ چنان دردی‌بباید تاچنین مرهمی پدید آید ! طوبیٰ و حُسنیٰ ووصل مولی ، درجنات مأوی . قومی را طوبی ونعیم بهشت نوش ! قومی‌را دیدار ورضای مولی‌دست درآغوش ! زبان حال بنده ازسر ناز ودلال‌میگوید : الـهی محنت من بودی ، دولت

من‌شدی ، اندوه من‌بودی، راحت من‌شدی ، داغ من‌بودی، چراغ من‌شدی ، جراحت من بودی ، مرهمِ من شدی .

« یَا أَیُّها الَّذین آمَنوا اصْبِروا » ـ این باز مرهمی دیگراست ونواختی دیگر! نداءِ فضیلت ، وخطاب کرامت ، ورهی را گواهی دادن بایمان و طاعت . « اصبروا » خطاب با نفس است ، « صابِروا » بادل است ، « رابِطوا » باجان است . نفس‌رامیگوید: برطاعت وخدمت صبر کن . دل را میگوید: بربلا وشدّت صبر کن. جانرا میگوید : باسوز شوق ودرد مهرصبر کن ، واللّهُ هوالصّبور .

ازین زندان اگرخواهی که چون یوسف برون آئی

بدردِ دوریِ یوسف صبوری چون زلیخا کن

و قیل اصبِروا فی‌اللّه ، وصابِروا باللّه ، و رابِطوا مع‌اللّه . الصّبر فی‌اللّه صبر عابدان است درمقام خدمت برامید ثواب . الصّبر باللّه صبر عارفان است درمقام حُرمت بر آرزوی وصال . الصّبر مع‌اللّه صبر مُحبّان است در حال مشاهدت در وقت تجلّی ، دیده در نظاره نگران ، ودل در دیده حیران ، وجان از دست مهر بفغان .

پیر طریقت گفت : الٓهی! همگان درفِراق‌میسوزند، ومحبّ دردیدار ! چون دوست دیده ور گشت مُحبّ را با صبر وقرار چه کار ؟!

«وَاتَّقوا اللّه » ـ تقوی درختیست که بیخ آن در زمین وفا ، شاخ آن برهواء رضا ، آب آن از چشمهٔ صفا ، نه گرمای پشیمانی بآن رسد نه سرمای سیری ، نه باد دوری ، نه آفت پراکندگی ! میوه آرد میوهٔ پیروزی ، فلاح ابدی ، وصلاح سرمدی، نعیم‌باقی، وملك جاودانی. اینست که ربّ‌العالمین گفت : «واتّقوا اللّه لعلّکم تُفلحون».

قال النّبیّ (ص) : علیك بتقوی‌اللّه فاِنّه جِماعُ کلّ خیرٍ ، وعلیك بِالجِهاد فاِنّه رهبانیّة المُسلِم ، وعلیك بذِکراللّه ، فاِنّه نورٌ لك .

سورة النساء ـ مدنية

١ ـ النوبة الاولى

« بسم‌الله الرحمن الرحیم »

بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان ، « یَا أَیُّهَاالنَّاسُ » ای مردمان « اتَّقُوا رَبَّکُمُ » بپرهیزید از [خشم وعذاب] خداوند خویش ، « الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » آن خداوند که شما را بیافرید ازیك تن ، « وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَها » وبیافرید از آن یك تن ، جفت وی ؛ « وَبَثَّ مِنْهُمَا » وازایشان هردو پراکنند درجهان ، « رِجَالاً کَثِیراً وَ نِسَاءً » مردان وزنان فراوان ، « وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ » وبپرهیزید از خشم آن خدای که داد وزینهار ازیکدیگربوی میخواهید ، « وَالْأَرْحَامَ » وبپرهیزید از خویشاوندان ببُریدن ، « إِنَّ اللهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً(۱) » که خدای برشما دیده‌بان است وگوشوان .

« وَآتُوا الْیَتَامیٰ أَمْوَالَهُمْ » مالهای یتیمان فرا ایشان دهید [شما که قیمان ایشانید] ، « وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ » ومال یتیم که شما را خبیث است بدل مگیرید از مال خویش که شما را پاکست ، « وَلا تَأْکُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلیٰ أَمْوَالِکُمْ » و مال ایشان بامال خویش مخورید ، « إِنَّهُ کَانَ حُوباً کَبِیراً(۲) » که خوردن مال یتیم بزهٔ بزرگست .

« وَإِنْ خِفْتُمْ » واگر بترسید ، « أَلَّا تُقْسِطُوا » که داد نکنید ، « فِی الْیَتَامیٰ » درکار یتیمان ، « فَانْکِحُوا » بزنی کنید ، « مَاطَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ » آنچه شما را حلال وپاکست از زنان ، « مَثْنیٰ » دوگانه ، « وَثُلَاثَ » وسه گانه ، « وَرُبَاعَ » وچهارگانه ، « فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا » پس اگر ترسید که داد نکنید میان ایشان ،

« فَوَاحِدَةً » پس یك زن بزنی کنید ، « اَوْمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ » یاسریت همی دارید بملکیت ، « ذٰلِكَ اَدْنىٰ اَلَّا تَعُولُوا (۳) » آن نزدیکتر بود بآنکه گران مؤنت نبید (۱) .

« وَ آتُوا النِّسَاءَ » و بزنان دهید ، « صَدُقَاتِهِنَّ » کاوینهای ایشان « نِحْلَةً » فریضهٔ نامزد کرده وخدا بایشان بخشیده ، « فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ » اگر این زنان خوش منش باشند شما را ، « عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً » بآنکه چیزی از کاوین بشما دهند بخوش‌دلی ، « فَکُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً (۴) » میخورید آن را نوش و گوارنده .

« وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَکُمُ » مالهاء خویش فرا بیخردان مدهید ، « الَّتِی جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ قِيَاماً » آن مال که خدای آن شما را قیام شما کرد ، « وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا » یتیمانرا ومعتوهان را روزی میدهید درآن ، « وَ اکْسُوهُمْ » وبپوشید ایشان‌را بجامه ، « وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۵) » و ایشان را سخن خوش گوئید سخن نیک پسندیده .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « بِسمِ اللّٰه الرَّحمٰن الرَّحیم » ـ رُوی عن **علی بن ابی طالب** (ع) قال : « لمّا نَزَلتْ بسم‌اللّٰه الرحمن الرحیم ضجّت جبالُ الدّنیا حتّیٰ کُنّا نسمعُ دویّها ، وسمِعها الکفّارُ ایضاً فقالوا سَحَرَ **محمد** الجبالَ ، فقال النّبیّ (ص) ما من مؤمنٍ مُوقنٍ یقرؤُها الّا سبّحتْ معه الجبالُ اِلّا أنّه لایسمع ». امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت : چون آیتِ تسمیت فرو آمد ، کوههای همه عالم آواز برآوردند بتسبیح ، چنانکه آواز آن بگوش‌ما میرسید ، و کافران نیز بشنیدند ، گفتند: جادوئی **محمد** بغایتی رسید که در کوه نیز اثر کرد ، **مصطفی** (ص) گفت : هیچ مؤمن نخواند این آیت مگر که

۱ـ نسخه ج : نباشید

کوههای عالم باوی بتسبیح درآید ، وخدایرا بپاکی وبی‌عیبی بستاید وثنا گوید ، لکن او نشنود .

و در آثار بیارند که اهل هفت آسمان و کرّوبیّان و مقرّبان درگاه عزّت پیوسته این آیت خوانند ، و اوّل کسی که درزمین بوی فروآمد **آدم** (ع) بود ، فقال **آدم** : قدأمِن ذرّیّتی العذابَ ماداموا علیٰ قراءتها ، پس از **آدم**(ع) بآسمان بازبردند تا بروزگار **ابراهیم خلیل** (ع)، آنکه بخلیل فروآمد ، وببرکت آن آتش **نمرود** بر **خلیل** خوش گشت ، و بردشمن خویش ظفریافت . پس بآسمان باز بردند و به **موسی کلیم** فرو آمد درآن صحف که الله تعالی بوی داد ، و**موسی**(ع) بـه برکت این آیت **فرعون** و **هامان** ولشکروی رامقهور کرد ، ونصرت و ظفردید ، وکاروی راست‌شد ، پس‌از**موسی**(ع) باآسمان بردندتابه **سلیمان** پیغامبر(ع)فروآمد ، وملوك زمین منقاد **سلیمان** شدند ، وسربرخط وی نهادند . و رب‌العالمین‌فرمود سلیمانراکه دراسباط **بنی‌اسرائیل** این ندا کن : اَلا مَن احبَّ منکم اَن یسمع امانَ‌الله عزّوجلّ ، فلیحضُر الیٰ **سلیمان** فی‌محراب **داود** . کس از ایشان بنماند از احبار وزهّاد و عبّاد وعامهٔ ایشان که‌نه‌همه حاضرشدند ، و**سلیمان**(ع) بمنبر**ابراهیم** (ع)برشد، واین آیت امان برایشان خواند؛ یعنی : « بسم‌الله الرحمن‌الرحیم». ایشان همه بشنیدند ، وشادی کردند ، وطرب نمودند ، وباتفاق گفتند : « نشهد أنّك رسول‌الله حقّاً حقّاً » . پس از **سلیمان**(ع)بآسمان‌بردند تابه**مسیح**(ع) فروآمد، **عیسی‌بن‌مریم**(ع) . والله تعالی‌منت بروی‌نهاد و گفت : یاابن‌العذرا أتدری ایّ آیة انزلتُ علیك؟ انزلتُ‌علیك آیةَ الامان ، وهی قوله : بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. فَاَکثِر مِن تلاوتها عندقیامك‌وقعودك ومضجعك ومجیئك وذهابك‌وصعودك وهبوطك ، فانّه ، مَن‌وافیٰ یومَ‌القیامة ، وفی‌صحیفته منها ثمانی‌مائة مرّة ، وکان مؤمناً بی ، أعتقتُه من‌النار ، وأدخلتُه الجنّةَ ، فلتکُن فی افتتاح

قراءتك وصلوٰتك، فانّه مَن جعلَها فی افتتاح قراءته وصلوٰته، اذا ماتَ علی ذٰلك لم یَرُعْهُ منكرٌ ونكیرٌ، واُهوّنُ علیه سَكراتِ الموت وضغطةَ القبرِ، وكان رحمتی علیه، وافسحُ له فی قبره، واُنوّرُ له مدّ بصره، واُخرجه مِن قبره ابیضَ الجسم وانورَ الوجه، واُحاسبه حساباً یسیراً، واُثقّلُ میزانَه، واُعطیه النّورَ التّام علی الصِّراط حتّی یدخُلَ به الجنّة. قال **عیسی** (ع): یاربّ هٰذا لی خاصّة؟ قال: لك ولِمن اتّبعك و قال بقولك، وهو لأحمد واُمّته مِن بعدك. قال: فلمّا انقرض **الحواریون** ومَن اتّبعهم وجاء الآخرون فَضَلّوا، و اَضَلّوا، وبدّلوا، وَ استبدلوا بالدّین دیناً، رُفعت عندها آیة الأمان من صدور **النصاری**، و بقیت فی صدور مُسلمی اهل **الانجیل** مثل **بحیرا** و أمثاله حتی بعث الله عزّوجلّ النّبیَّ **محمداً** (ص)، فأنزلت علیه، وكان نزولها علیه فتحاً كبیراً عظیماً. قال: وحلَف ربّ العزّة بعزّته لایسمّی مؤمنٌ علی شیءٍ الّا باركتُ علیه، ولایقرؤُها مؤمنٌ الّا قالتِ الجنّةُ: لَبّیك! وسَعْدیك! اللّهم ادخُل عبدَك هٰذا فیَّ ببسم الله الرّحمن الرّحیم، واذا دعَتِ الجنّةُ لعبد فقد استَوجب له دخولَها.

قال (ص): وانّ اُمّتی یأتونَ یومَ القیامة وهم یقولون: بسم الله الرّحمن الرّحیم فَتَثقُلُ حسناتُهم فی المیزان، فتقول الأُممُ ما ارجحَ موازینَ امّة **محمد** (ص)؟! فیقول الأنبیاء لهم: لِأنّ مبتدأ كلامهم، بسم الله الرّحمن الرّحیم.

«یا أیّها النّاس اتّقوا ربّكم» الآیة... این سوره در مدنیّات شمرند كه همه به **مدینه** فرو آمد در ابتداء هجرت **مصطفی** (ص)، و بعدد كوفیان صد و هفتاد و شش آیت است، و سه هزار وهفتصد و چهل و پنج كلمت، و شانزده هزار و سی حرف.

و درفضیلت این سورة **مصطفی** (ص) گفت: مَن قرأ سورة النّساء فكأنّما تصدّق علیٰ كلّ من ورث میراثاً، وأُعطِیَ مِنَ الأجر كَمَنِ اَشتریٰ محرّراً، و بریٔ من الشّرك، وكان فی مشیئة الله من الّذین یتجاوز.

قوله : « یا ایُّها النّاسُ » ایّ اسمی منفرد است میان دو تنبیه ، وتکرار تنبیه برسبیل تأکید است ، وتحقیق موعظت . معنی آنست که هان بیدارباشید تا گویم ، هان نیوشید پند که میدهم ، بپذیرید حکم که میکنم . خداوندا حکم چیست ؟ « اتّقوا ربّکم » بپرهیزید از خشم خدا بطاعت داری ، وفرمان‌برداری وی .

گفته‌اند : تقوی سه قسم است : اول ازشرك پرهیز کردن ، و این تقوی عام است . پس ، از معصیت پرهیز کردن ، واین تقوی خاص است . پس ، از شبهت پرهیز کردن ، و این تقوی خاص الخاص‌است . و **مصطفی** (ص) را پرسیدند که آل **محمد** کیست ؟ فقال(ص) : « کلُّ تقیٍّ ، الا انّ اولیائی منکم المتقون ، ولا فضلَ لأحد کم علیٰ احدٍ اِلّا بالتّقویٰ » . ودر**قرآن** تقوی است بمعنی‌توحید ، چنانکه گفت خدای : « وأَلزَمَهم کلمةَ التّقویٰ » ، وبمعنی‌طاعت ، چنانکه گفت : « اتّقوا اللّٰهَ حقَّ تُقاتِه » ، و بمعنی‌توبت ، چنانکه گفت : « ولوأنَّ اهل‌الکتاب آمنوا وَ اتّقوا » ، و بمعنی‌اخلاص ، چنانکه گفت : « ومَن یعظِّم شعائرَاللّٰه فانّها مِن تقوَی القلوب » و « اُولئك الّذین امتحنَ‌اللّٰهُ قلوبَهم للتّقویٰ » ، و بمعنی‌حذر، چنانکه گفت : « وَ اتّقوا النّارَ الّتی اُعِدَّت للکافرین » .

آنکه بخلق خویش برخود دلالت کرد و گفت : « الّذی خَلَقکم مِن نفسٍ واحدة » ، یعنی **آدم** ، « وخَلَق منها زوجَها » یعنی **حوا** . مفسّران گفتند : ربّ‌العزّة **آدم** (ع) را بیافرید ، و **آدم** خواب بروی افکند ، و از یك استخوان پهلوی وی از جانب چپ **حوا** را بیافرید ، و **آدم** را از آن هیچ رنج نرسید ، که اگر رنج رسیدی بروی مهربان نبودی ، وآن‌مواصلت وموّدت میان ایشان‌نپیوستی . وقد قال‌ربّ‌العزة : « وجعلَ بینکم مودَّة ورحمة » ، پس چون **آدم** از خواب بیدار گشت ، او را گفتند : این کیست ای **آدم** ؟ جواب داد که : « هذه حوّا یعنی خُلقت من‌شیءٍ حیّ » ، گفتند : نام جنس او چیست ؟ گفت : « المرأةُ ، لأنّها من‌المرءِ خُلقت » ، وصحَّ فی‌الخبرَ أنَّ النّبیّ (ص) قال : لمّا خلقَ اللّٰه عزّوجلّ **آدم** انتزعَ ضلعاً مِن اضلاعه فخلقَ منه **حوا** .

« وَبَثَّ » ای اظهر ونشر وفرّق، « وخلقَ منهما » ای من **آدم** و **حوا** « رجالاً کثیراً ونساءً » یقول خلقاً کثیراً مِن رجال ونساء، یقال الف اُمة. گفته‌اند درین آیت تقدیم وتاخیراست یعنی رجالاً ونساء کثیراً، که زنان درجهان ازمردان بیش‌اند، و در خبر است از **مصطفی** (ص) که در آخر الزّمان زنان چندان باشند که پنجاه زن را یك قیّم بود. « بَثّ » در کثرت گویند چیز فراوانرا، یقال بَثَثْتُك حدیثی، وَ اَبثَثتك.

« و اتّقوا اللهَ الّذی تسائلون به ». مخفف وممدود قراءت **کوفی** است، اصل اَن‌تتسائلون، تاء دوم راحذف کردندزیرا که اجتماع‌دوحرف متقارب گران‌داشتند. باقی قرّاءتسّائلون خوانند بتشدید سین. ومراد هم تتسائلون است، لکن آن تا که کوفیان حذف کردند اینان درسین مدغم کردند، و ادغام تا در سین نیکو است، زیرا که هردو از حروف طرف زبان اند، واصول ثنایا، وهردو مهموس‌اند.

« والارحامِ » بخفض میم قراءت **حمزه** است، معطوف بر ضمیر اسم الله، وآن چنانست که عرب گوید: اسألك باللهِ والرحم، وعطف برمضمرمجرد وبی اعادت جارّ قومی از نُحاة کوفه روا داشتند. وبرین معنی بیتها انشاد کرده‌اند، وبدان استشهاد نموده، و این متداول است میان ایشان، لکن ازجهت قیاس ضعفی دارد، زیرا که عرب‌نگوید مررت به وزید، بی‌اعادت جار، لکن گوید مررت به و بزید، مع اعادة الجّار، قال‌الله تعالی: « فخسَفنا به و بداره الأرضَ ». باقی قرّاء « والأرحامَ » بنصب خوانند، عطفاً علی اسم‌الله تعالی، یعنی فاتّقوا اللهَ فلا تعصوه، و اتّقوا الأرحامَ فلا تقطعوها.

ومعنی الآیة: اِتّقواالله الّذی تسائلون فیمابینکم حوائجکم و حقوقَکم به، فیقول بعضُکم لِبعضٍ: اسألك بالله، اُنشدك بالله. میگوید: بپرهیزید از خشم آن

خدای که شما بند گانید، سؤالها که از یکدیگر میکنید، و حقهای یکدیگر که میگزارید، وحاجتها که راست‌میکنید، بوی وبنام وی میکنید، که یکدیگر را بوقت حاجت میگوئید. اسألك بالله، اُنشدك بالله.

« اِنّ‌الله کان علیکم رقیباً » ـ ای حفیظاً لِاعمالکم، یسألکم عنها فیماامرَکم به، ونهَاکم‌عنه. درقرآن هرجا که کان است به الله پیوسته، معنی آنست که لم یزل، همیشه چنان بود که هست.

« وآتوا الیتامیٰ اموالهم » ـ این در شأن مردی از بنی‌غطفان آمد که مالی بسیار بنزدیك وی بود از آنِ برادر زادهٔ وی که یتیم بود، چون آن یتیم بالغ شد مال خویش‌طلب کرد، این عمّ که قیّم وی بود منع کرد، وآن مال بوی بازنمی‌داد. هردو رفتند بترافع بحضرت مصطفی (ص) تا ایشان را حکم کند. ربّ‌العزّة درشأن ایشان‌این آیت فرستاد. رسول‌خدا(ص) برایشان خواند. آن عمّ وی گفت: «اطعنَاالله واطعنَا الرّسولَ، نعوذبالله مِن‌الحُوب الکبیر »، وآن مال بتمامی بوی بازداد. آن جوان‌چون مال‌بوی‌باز رسید دست درنهاد، وتهماردر راه خدا هزینه کرد. رسول‌خدا گفت: ثبت الاجرُو بَقِیَ الوِزر. گفتند: یارسول‌الله ثبوت اجرشناختیم، بقاءِ وزر چه معنی دارد؟ رسول‌خدا(ص) گفت: ثبتَ الأجرللغلام، وبقی الوزر علیٰ والده.

« وآتوا الیتامیٰ اموالهم » ـ این خطاب باقیّمان یتیمان است، میگوید: مالهاءِ یتیمان فرا ایشان دهید، ایشان را یتیمان خواند آن روز که مال بایشان میدهند، وایشان آنروز یتیم نبودند، که بعد از بلوغ یتیم نیست، اما ازآن وجه راند که: مال در دست قیّمان بروز یتیمی افتاد. این همچنانست که گفت عزّوعلا: «فاُلقیَ السَّحَرَةُ ساجدین »ولاسِحرمع‌السجود، ولکن سمّوا بما کانواعلیه قبل‌السجود، کذلك هیٰهنا.

« ولا تتبدَّلوا الخبيثَ بِالطّيب » الآیة ـ خبیث وطیّب اینجا حرام وحلالست ، چنانکه جائی دیگر گفت : « قُل لایستوی الخبیثُ والطّیبُ » . و معنی تبدّل آنست که قیّم یتیم اگردرمال یتیم چیزی نیکو دیدی از زر وسیم وجامه وچهارپای ، آنرا بر گرفتی ، وبجای آن بدلی نهادی(١) که از آن کمتر بودی ، وردی‌تر . رب‌العالمین ایشانرا ازآن نهی کرد ، گفت : « ولاتتبدَّلوا الخبیثَ بِالطّیبِ ». « ولاتأ کُلوا اموالَهم الیٰ اموالکم » ای مع اموالکم .

« انّه کان حُوباً کبیراً » ـ این کان وقوع راست در حال ، وعرب کان گویند ماضی را ، و کان گویند حال را ، وکان گویند مستقبل را ، والله جلّ جلاله مستقبل را میگوید : « و کان یوماً علی‌الکافرین عسیراً » . حُوب بضم حا اسم است ، و حَوب بفتح ، مصدر ، حاب یحوبُ حَوباً . ویقال هذا الامر حوْب وحوبة وحاب .

« وإن خِفتم الّا تُقسطوا فِی‌الیتامی » الآیة ـ معنی آیت آنست که در زمان اول یتیمانرا قیّمان‌بپای میکردند ، ازآن قیّم بود که یتیمه‌ای را دید با مال‌بی‌جمال ، مال ویرا میخواست که او را بزنی کند ، ومی‌ترسید که ویرابزنی نگاه نتواند داشت از زشتی صورت وی ، ودرمال وی رغبت می‌کرد . این آیت آمد ، یعنی که اگر میترسید که باآن‌یتیمه بداد نتوانیدزیست یتیمه را گذارید ، ومال وی باوی‌سپارید ، در وقت بلوغ و ایناس رشد ، و روید و زن خواهید ، خواهید یکی ، خواهید دو ، خواهید سه ، خواهید چهار ، کار برشما فـراخ است . آن یتیمه را ومال ویرا آزاد دارید . وبرین معنی «خِفتم» بمعنی «علمتم»است، خوف وخشیت بمعنی علم‌رواست ، چنانکه جای دیگر گفت : « الّا أن یخافا » ، « فإن خِفتم الّا یُقیما » . « فخشینا أن یُرهقَهما » ، « انّما یخشَی‌اللهَ مِن‌عباده العلماءُ » این‌همه بمعنی‌علم است .

آنکه حقِّ زنان وداد ایشان را فرا پیوست ، گفت : « فإن خِفتم الّا تَعدِلوا »

١ ـ نسخهٔ ج : نهادید .

این خوف ایدر حقیقی است . میگوید اگر ترسی آید که میان ایشان راستی و داد نتوانید که کنید، « فَواحدةٌ » یك آزاد زن‌بزنی کنید ، « اَوما مَلکتْ اَیمانُکم » یا آنچه بملك ید فرادست‌آید ، از کنیزکان وبردگان. عرب مملوك را ملك‌یدخوانند. آنکه‌نیکوسخنی راآن ید،یمین کردند، امّا قول **ابن‌عباس و سعیدجبیر و قتاده و ربیع و ضحاك وسدی** در معنی‌آیت آنست که : درعهد اول از مال یتیمان پرهیز نکردند وتحرّج مینمودند ، وکارآن سخت فرا گرفتند بحکم این آیت که : « وآتوا الیتامی اموالهم »، اما کار زنان سست‌تر فرا دست گرفتند . از ایشان بسیار بزنی میکردند ، وآنکه عدل درآن نکه نمی‌داشتند . رب‌العالمین درشأن ایشان‌این آیت‌فرستاد ، یعنی که : این‌زنان درضعف وعجز همچون یتیمان‌اند ، وچنانکه‌یتیمان را حاجت بقیّم است ، زنانرا نیز حاجت بقیّم است ، وچنانکه دریتیمان عدل وراستی نکه باید داشت ، در زنان هم می‌نکه باید داشت . چنانکه آنجا می‌ترسید و تحرّج میکنید اینجا نیز بترسید وتحرّج کنید ، چندان بزنی‌خواهید که درمیان ایشان عدل نکهدارید ، دوخواهید یاسه یاچهار ، وبرچهارمیفزائید . واگرترسید که میان این عدد عدل و راستی نکه نتوانید داشت ، پس بریکی اقتصار کنید ، یك آزاد زن بزنی کنید ، و اگر حقِ آن یك زن آزاد هم نکه نتوانید داشت پس آزاد زنانرا گذارید ، وبردگانرا گیرید ، اگر توانید ویابید ، تا شما را خدمت میکنند ، و بایشان استمتاع میگیرید ، اینست که ربّ‌العالمین گفت : « فَواحدةٌ اَوماملکتْ اَیمانُکم » .

امروز اجماع امّت آنست که : آزاد زنان از یکی تا چهار روا است که بزنی کنند ، وبیش از چهار نه . امّا خاصّة رسول خدا(ص) بود بیش از چهار خواستن ، همچنانکه وی زن خواستی بی ولی وبی شهود و بی‌مهر ، بلفظ نکاح ، یا بلفظ هبت چنانکه‌خواستی، واگردرمنکوحه‌ای رغبت نمودی ، برشوهر آن زن بودی که ویرا

طلاق دادی ، تا رسول خدا بخواستی‌، پس بی‌انقضاءِ عدّت او را خواستی ، وهرزن که صحبت رسول کراهیت داشتی ، بررسول واجب بودی که ویرا طلاق دادی . این‌همه خصائص رسول‌خدا بود در نکاح ، و کس‌را باوی در آن خصائص مشارکت نیست .

قوله : « مَثنی و ثُلاثَ و رُباعَ » ـ پارسی آنست که دوان دوان ، وسه‌ان سه‌ان ، وچهاران چهاران ؛ وعرب ثُنای گویند تابعُشار ، واین‌لغت تمیم‌است؛ و آنچه تنوین در آن‌نیست دوعلامت راست : یکی آنکه نکرت است و الف ولام در آن‌نه ، دیگر آنکه معدولست ازجهت خویش که اصل آن اثنین است وثلاثة واربعة .

« ذٰلکَ أدنیٰ ألّا تَعولوا » ـ لاتعولوا را دومعنی است : یکی لاتجوروا ، معنی « عول » زیادتست ، ومسألهٔ عول درسهام فرائض ازآنست ، و دیگر معنی لاتمونوا است . میگوید اگریك‌زن برزنی کنید نزدیك‌تربود باآنکه گران مؤنت نبید(۱)، ومنه قوله (ص) : «ابدأ بمن تعول » یعنی بمن‌تمونُ ، ونام عیال ازین‌است ازبهر آنکه عیال مؤنت مردانند ، یقال عال الرّجلُ وأعال ، وفلانٌ مُعیلٌ یعنی ذوعیالٍ ؛ و در اصل « عیال » نام است آنکسی را که داشت ویرا کس نبود بپای . وفی‌الخبر کلُّکم عیالُ الله ، وأحبُّکم الی‌الله احبُّکم الیٰ عیاله .

آن روز که این آیت فروآمد **قیس حارث** بر **مصطفی**(ص) آمد ، گفت : یا رسول‌الله هشت آزادزن درحبالت ونکاح من‌اند چه فرمائی؟ رسول‌خدا(ص) گفت : از ایشان چهار باخود میدار وباقی دست از ایشان بدار . **قیس** بخانه بازشد هرآنچه نازاینده بود اورا گفت : « اَدبری » ، و او راکسیل کرد ؛ وآنچه زاینده بود او را گفت : « اَقبلی » ، وباخود میداشت .

«وآتوا النساء صَدُقاتِهنّ نحلةً » ـ صدقه وصداق کاوین است ، ونحلة ونحل‌عطیّه است ، ومعنی هردولفظ بهم بگفتن آنست که‌این کاوین بخشیدهٔ الله است ، وعطاء وی

١ ـ نسخه : نباشید .

مر این زنانرا، یقال نحلتك کذا ، فهو لَكَ نحل و نِحلة ، اذا ضممتَ النون اسقطتَ الهاء . و کاوین زنان هرچند سبکتر و کمتر ،آن در شرع پسندیده‌تر و نیکوتر . مصطفی (ص) گفت : « اَعظم النساء برکة اقلّهن مؤنةً » ومستحبّ آنست که کاوین به پانصد درم سپید زیادت نکنند ، که کاوین زنان مصطفی(ص) چنین بود . رُوی عن عائشة انّها قالت : کان صداق رسول‌الله لازواجه اثنتی عشرة اوقیّةً و نشأً ؛ تدرون ماالنش. ؟ نصف اوقیّة .

و در خبر است که‌زنی بر مصطفی(ص) آمد ، وخود را بروی عرض کرد ، و می‌خواست که او را زن کند ، گفت : یارسول‌الله من تن خویش بتودادم ، و در حکم تو کردم، و رای تودرخودپسندیدم . رسول(ص) درویرغبت نکرد . مردی آنجاحاضر بود ، گفت : یارسول‌الله اورا بزنی بمن ده . رسول(ص) گفت : هیچ‌چیز هست ترا که بکاوین وی کنی؟ گفت : نه ! گفت : ولاخاتمٌ من‌حدید ؟ ونه‌انگشتری ازآهن؟ گفت : نه انگشتری ازآهن ، لکن این بُرد که دارم بدونیم کنم . نیمه‌ای خود برگیرم ، و نیمه‌ای بکاوین بوی‌دهم . رسول(ص) گفت : هل‌معك من‌القرآن شیء ؟ باتو از قرآن چیزی هست؟ یعنی ازآن هیچ میدانی؟ گفت : نعم ، آری دانم . رسول(ص) گفت : زوّجتُکها بما مَعَك‌من‌القرآن ، اورا بزنی بتودادم، بآنچه‌ازقرآن میدانی، یعنی که تا اورادرآموزی . رسول‌خدا کاوین وی تعلیم قرآن کرد . این‌خبردلیل است که کاوین اگرچه اندك بود درعقد نکاح رواست، که اگرروا نبودی رسول نگفتی : « ولاخاتم من‌حدید » . ونیزدلیل‌است که برتعلیم قرآن مزد ستدن ومعلّم رابمُزد گرفتن رواست. وآنجا که گفت : « وآتیتُم احدیٰهُنّ قنطاراً » دلیل است که اگر کاوین بسیار بود هم رواست . امّا اگردرعقد نکاح کاوین‌مسمّیٰ نکنندعقددرست باشد، امابدخول، مهرالمثل واجب‌شود، واعتبار مهرالمثل، بزنان عصبات است‌نه بمادرخویش . وروی عن‌النبی(ص)

قال : من أدان دَيناً وهومُجمعٌ ان لايُؤدّيه لـقِيَ‌اللهَ عزّوجلّ سارقاً ، وَمَن اصدق امرأةً صَداقا وهو مُجمعٌ ان لايُوفّيها ذٰلك، لقيَ‌اللهَ عزّوجلّ زانياً . و قال(ص) : احقّ‌الشّروط أن يُوَفّیٰ به مَا اسْتحللتم به‌الفروجَ .

« فَاِن طِبْنَ لكم عن شئٍ منه نفساً » ـ نفس اینجا دلست ، ونفساً منصوبست برقطع ، ومعناه : اِن‌طابتْ نفوسُهنّ لكم عن‌شئٍ مِن‌الصّداق فَوَهبنَ لكم «فَـكُلوه» ای‌فَخُذوه وَاقْبَلوه « هنیئاً » لااثمَ فیه ، «مریئاً» لاداءَ فیه ؛ هنیئاً فی‌الدّنیا لایقضی‌به علیكم سلطان ؛ مریئاً فی‌الآخرة لایؤاخذكمُ‌اللهُ به . هنیء ومریء دونام است طعامی را كه منهضم بود ، عاقبت آن پسندیده بی‌غایلة ، و مریء تابع هنیء است ، مـریء نگویندمگرباهنیء ، وهنیء گویندبی‌مریء ؛ یقال: هنأتُ الطّعامَ اَهنِئُه، وَهَنأنی‌الطّعامُ یهنأنی ، ویهنئنی هناء وَهَنأنی، ومرأنی یمرأنی. والهنأ ایضاً المعطیّة ، والهانئ المُعطی، هَنَأْتُه اهنأه ، و اهنئه هنأً ای اعطیته ، وهنأتُ البعیرَ اهنأه و اهنئه هنأً اذا مسحته بـالهناء ، وهو ضرب من‌القطران ، والهنأ النصرة ، هنأتُه ای نصرته ، واستهنأتُه ای استنصرتُه .

و قال علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) : اذا اشتكیٰ احدُكم شیئاً فلیَسأل امرأته ثلاثةَ دراهمَ مِن‌صداقها . ویشترِ به عسلاً ولیَشرب‌به‌بماءِ السّماء ، فیجمع‌اللهُ‌له الهنیء والمریء والشّفاء و الماء المبارك . و گفته‌اند كه : این آیت دلیلست كه طعام جوانمردان و سخاوتیان گوارنده وسودمند بود ، وخورنده را نوش ، كه می گوید ایشان چون‌طعام نهند بخوشدلی وطیب نفس نهند ، پس خورنده را « هنیئاً مریئاً » گـفت ؛ و طعام بخیلان بخلاف این‌بود ، ناگواروناساز كار ، كه ایشان آنچه دهند بتكلّف‌دهند ، نه بطیب نفس، پس آن درد باشدنه درمان . مصطفی(ص) ازاینجا گفت : « طعام‌السخیّ دواءٌ وطعام البخیل داء » .

قوله تعالی : «ولاتؤتوا السُّفهاء اموالکم» الآیة . . . ـ **ابن‌عباس** گفت : سفیهان اینجا زنان وفرزندان‌اند . میگوید مال خود که‌صلاح دنیا وقوام کار و معیشت شما درآن است فرا دست زنان وفرزندان منهید که آنگه زیردست ومحتـاج ایشان شوید ، بلکه خود میدارید وبرایشان نفقه میکنید ، و کسوت و رزق ومؤنت ایشان بپای‌میدارید .

« و قولوا لهم قولاً معروفاً »ـ ایشان را سخن پسندیده میگوئید ، یعنی که ببرّ و صِلَت ایشان را وعدهٔ نیکو میدهید ، که : ما پس‌ازین با شما نیکوئی کنیم ، و عطا دهیم ، ونوازیم . و دلیل برآنکه سفها زنان باشند خبر **مصطفی** (ص) است ، قال : الا انّما خُلقتِ النارُ للسّفهاءِ ، یقولها ثلاثاً ، الا وانّ السّفهاء النساءُ اِلّا امْرأَةً اَطاعتْ قیّمَها . و رُوی : الّا صاحبةَ القسط والسّراج . القسط الاناء ، معناه : اِلّا المرأة الّتی تقوم علی رأس زوجها ، بِالْاِناء مِن الماءِ ، والسّراج تُوَضِّئه .

وانس مالك گفت : زنی پیش **مصطفی** (ص) آمد ، گفت : یا رسول‌اللّٰه مادر وپدرم فدای توباد ، یك‌بار خیری بگوی مراین زنانرا که ایشان را سفها نام کردی . رسول خدا گفت : اللّٰه‌تعالی شما را سفها خواند در کتاب خویش . آن زن گفت : ما را ناقصات خواندی ، رسول گفت : نقصان شما آن بس که درهر ماهی پنج روز کم یا بیش نماز نکنید . آنگه رسول(ص) دل‌خوشی ایشان را گفت : شما را از نواخت و کرامت حق آن نه بس‌است که چون بفرزند بارور شید(۱) ، مُزد شما همچون مُزد غازی بود در راه حق، وچون بار فرو نهید ثواب‌شما چندان بود که ثواب شهیدان، و چون کودك راشیردهید همچنان‌بود که ازفرزندان **اسماعیل** گردنی آزاد کنید. آنگه گفت : این‌ثواب عظیم مرآن زنان راست که مؤمنات باشند باشکستگی وفروتنی و تواضع ، ودر بلاها ورنجها شکیبا ، وشوهران را سپاس‌دارنده و خدمت کننده .

---

۱ ـ شید = شوید .

قومی گفتند: سفها درین آیت یتیمان و معتوهان‌اند که برمال ایشان قیّم گماشته‌اند، و آنچه اضافت مال با اولیاء کرد باآنکه مال آنِ سفها است دومعنی را کرد: یکی آنکه جنس مال اضافت با ایشان کرد، وجنس مال آنِ همه آدمیان است که قوام‌ایشان بدانست، ومعیشت‌ایشان درآنست، همچنانکه جای‌دیگر گفت: «لقد جاءکم رسولٌ مِن‌انفسکم» ای مِن جنس الآدمیّین. دیگر معنی‌آنست که: اولیاءِ قیّمان و مربّیان سفهاء اند، و اموال سفهاء از روی ظاهر در دست و تصرف ایشانست که اولیاءاند، ازین‌جهت اضافت‌آن با ایشان کرد. «جعلَ‌اللّهُ لکم قِیاماً» این یا بدل واو است یعنی «قواماً». میگوید: آن مال که قوام شماست، یعنی که بآن بپائید، وبآن می‌توانیدبودن. **مدنی و شامی** «قِیَماً» خوانند بی‌الف، و قِیَم وقیام اینجا بمعنی هردویکی است. وگفته‌اند: «قیم» جمع قیمتست، و بدین معنی یا هم بدل واوست، لأنّ القیمة اصلها الواو، یقال لها القیمة لأنّها تقوم مقامَ الشیء، وتقول «قوّمتُ الشیء تقویماً». وحکی **ابوالحسن الاخفش** فیه قِوَماً بالواو علی‌الاصل، ومعنی‌آنست که‌آن‌مال که خدای‌شمارا آن، قیمتهای همه چیز کرد، وبجای‌ایستید همه چیز را.

«وارزُقوهم‌فیها»- میگوید: یتیمان راومعتوهان‌راروزی میدهید درآن‌اموال، «فیها» گفت نه «منها»، اشارت‌است فرا تجارت درمال‌سفها، تامایه بجای‌ماند، اگر منها بودی مال زود بتلف آمدی. ویقرُب منه قوله (ص): «مَن وَلِیَ یتیماً وله مال فلیتَّجر له بماله، ولایترکه حتّیٰ تأکله الصّدقةُ».

«وَاکسوهم»- جدا یاد کرد از بهرآنکه بیشتر رزق در مأکول و معتلف گویند.

«و قولوا لهم قولاً مَعروفاً» - میگوید: ایشان را سخن خوش گوئید، یعنی

که چون مال خویش بازخواهند بیش ازایناس رشد، ایشان را سخن خوش گوئید، گوئید: مال شما است آری تاهنگام آید، « معروفاً » ای مستحسناً محموداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « بسم الله الرّحمن الرّحیم ». تاهتِ القلوبُ بسماع بسم الله، طابت القلوب بشهود بسم الله، غابت القلوب بظهور بسم الله، طوبیٰ لِمَن حدیثهُ فی الله، وجلیسه هوالله.

ولا جلستُ الیٰ قوم اُحدّثهم　　　اِلّا وأنت حدیثی بینَ جُلّاسی

نزههٔ اسرار الموحدین فی الاِناخة بعقوة بسم الله. رتــع فی حدائق القدس مَن استروَح الی نسیم بسم الله.

نام خداوند کریم مهربان، بزرگ بخشایش برجهانیان، برحمت فراخ، روزی دهندهٔ آفریدگان، ودارندهٔ همگان، دشمنان ودوستان بلطف دَرواخ(۱)، نوازندهٔ آشنایان وسازندهٔ کار ایشان در دوجهان.

الله اشارتست بکمال قدرت، رحمٰن اشارتست بعموم رحمت، رحیم اشارتست بخصوص مغفرت. الله است که بیافرید بقدرت فراخ بی‌حیلت، رحمن است که روزی داد از خزینهٔ فراخ بی‌مؤنت، رحیم است که عیبها فرا پوشید بکرم فراخ بی‌شفاعت.

الله است که بیافرید بنده را، وحق‌شناس ندید، واز وی ببرید. رحمن است که نعمت گسترانید، و از بنده شکر نشنید، ونعمت باز نگرفت. رحیم است که عیبها دید وفرا پوشید، عذر نشنید، وپرده ندرید. الله داغ کردنست، رحمن مرهم نهادنست، رحیم در کرم بیفزودنست.

خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت گفتند: معنی باء بسم الله آنست که: « بی فَافرحوا وبی فتروّحوا ». رهیگان من! بندگان من! بمن شاد باشید، وازغیر من آزاد باشید. بنام من آرام گیرید. برضمان من تکیه کنید. بیاد من آرامش

۱ ــ درواخ: بمعنی یقین ودرست، محکم ومضبوط (برهان قاطع)

کنید. حق من در دل گیرید. عهد من درجان گیرید. بندۀ من ! هرجا که راستی است آن راستی بنام ماست. هرجا که شادی است آن شادی بصحبت ما. هرجا که عیشی است آن عیش بیاد ما. هرجا که سوزی است آن سوز بذکر ما. هر کس را شادئی، وشادی‌دوستان بمهرما، مُلك امروزیاد وشناخت‌ما، ملك‌فردا دیدارویافت‌ما. زهی سعادت! زهی جلالت! که بنده را پیش آمد بی‌بهانه وعلت!

جلالتی نه تکلف، سعادتی نه گزاف،
حقیقتی نه مجاز، و مقالتی نه محال!
درِ سرای طرب چون بکوفت دست غمان
ز چرخ وهم فرو شد ستارگان خیال
زمان محو بپوشید خلعتی ز یقین
عیان وصل کشیده بروطراز جمال
ز راه عشق درآمد طلایۀ اقبال
ز ابر هجر بتابید آفتاب وصال
سرای پردۀ حیرت کشید لشکر دل
بطبل دهشت برزد سپاه عشق دوال

« یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم » الآیة ـ ای نقطۀ انسانیت، ای صفات بشریت، تقوی پناه خویش گیر، آن را ملازم باش، که حیات بندگان باوست، و رستگاری رهیگان دروست؛ وتقوی آنست که بنده فرمان شرع را سپرخویش سازد، تاتیرنهی بدو نرسد، وآن برسه رتبت است: اول بپناه کلمۀ توحید شود، واز هرچه شرك است بپرهیزد. پس بپناه طاعت شود، واز راه معصیت برخیزد. پس بپناه احتیاط شود و ازشبهت بگریزد. هر که این منازل تقوی بصدق بازبرد لامحاله بمقصد رستگاری رسد، که قرآن مجید چنین خبرمیدهد:

« ويُنَجّي اللهُ الّذين اتّقوا بمَفازتهم لايَمسّهمُ السّوءُ ولاهم يَحزنون » ، جای دیگر میگوید : « ومَن يتّقِ اللهَ يَجعل له مخرجاً و يرزُقه مِن حيثُ لايَحتسب » . هر که او دست در تقوی زند راه رستگاری او، ازهرچه رنج است برو آسان کنیم ، وازآنجا که نبیوسد روزی فرستیم .

آورده‌اند که خواهر **بشرحافی** بر**احمدحنبل** شد ، گفت : ای امام مسلمانان، بربام‌خانه‌دوك‌ریسم ، مشعلهٔ **طاهریان**بگذرد، باشد که تائی‌بشعاع آن مشعله‌درپیوندم روا باشد یانه ؟ **احمد** گفت : اول بگو که تو کیستی تا خود درآن قدمگاه هستی که این تقوی احتمال کند ؟ گفت : من‌خواهر **بشرحافی**‌ام ، **احمد** بگریست گفت : این چنین تقوی جزخاندان **بشرحافی** را روا نبود . ترا نشاید، زینهار تانکنی ، که‌آنکه **بشرحافی** ازتو بطیره شود . اقتدا ببرادر کن ، تامگر چنان شوی ، که اگرخواهی که دربرتو مشعلهٔ **طاهریان** دوك‌ریسی، دست ترا طاعت ندارد ، که برادرت باین درجت بود که هروقت که دست بطعامی بردی که درآن شبهت بودی آن دست اورا طاعت‌دار نبودی .

اذا ارادَالعبدُ أن يسهُوَ عنّي حُلتُ بينه وبين السّهوعنّي . این درآن خبربیاید که **مصطفی** (ص) گفت حکایةً ازکردگار قدیم جلّ‌جلاله : اذا علمتُ أنّ الغالب علی قلب عبدی الاِشتغالُ بی، جعلتُ شهوةَ عبدی فی مسألتی ومناجاتی ، فاِذا کان عبدی کذٰلك عشقَنی عبدی ، وعشقْتُه ، فاِذا کان عبدی کذٰلك فَاَراد أن يسهُوَ عنّي حلتُ بينه وبين السّهو عنّي ، اولٰئك اولیائی حقّاً ، اولٰئك الأبطال ، اولٰئك الّذین اذا ارادتْ اهلُ الارض بعقوبةٍ زویتُها عنهم لأجلهم . میگوید: چون‌بندهٔ من‌همه مرا خواند، همه مرا داند ، همه مرا بود ، من نیز روی دل خود باوی گردانم ، درِ همه ارادتها وشهوتها وبایستها برو دربندم ، واغیار را بتمامی‌ازآن دل‌بیرون کنم . عشقِ واماگفتن(۱) واز

۱ ـ و اما گفتن = با ما گفتن .

ما شنیدن، برجان ودلش مسلط کنم، بربساط عشقش آرام دهم، صمصام غیرت ازل برسرش بدارم، تا اگر خواهد که با غیری نگرد، یا بکسی طمع کند، یا بدیگری بازاری سازد، فرا نگذارم !

شب روز کنم، روز شب اندر کارت
با خلق جهان تبه کنم بازارت

آری، ما چون او را خواهیم، دانیم که بغارت چون باید بُرد، امروز او را بشحنهٔ تقویٰ سپاریم تا او را درحمایت شرع خویش جای دهد، وحرکات وسکنات او بشرط ادب درآرد، و فردا او را در مقعد صدق بحضرت عندیّت فرود آریم. نشنیده‌ای که فردا برستاخیز تقوی را گویند: بیا که امروز روز بازار تست، هر که را ازتو نصیبی بود، درآن سرای بقدر نصیب وی او را بمنزلی فرودآر، آشنایان خویش را در حضرت عندیّت فرود آر، که ما درازل حکم چنین کردیم: فی جنّاتٍ و نَهَرٍ، فی مقعد صدقٍ عند مليكٍ مقتدر.

« الّذی خلقکم مِن نفسٍ واحدةٍ وخلق منها زوجها ». خداوندی که هرچه آفرید جفت آفرید هر کس را هام‌سری پدید کرد، ومثلی درو پیوست، وشکلی درو بست، که وحدانیت وفردانیّت صفت خاص اوست! وحق وسزای او! رُوی فی بعض الکتب: زوّجتُ الأشیاءَ لیُستدَلّ بها علیٰ وحدانیتی.

« وبَثَّ منهما رجالاً کثیراً ونساء ». کمال قدرت و جلال ربوبیّت خود فرا خلق نمود، که از نسل شخصی راست چندین هزار خلق بیرون آوردم، باطبعها و رنگهای مختلف، باصورتها وسیرتهای متفاوت، هریکی برنگی دیگر، وطبعی دیگر، وصورتی دیگر، وخُلقی دیگر، وحالی دیگر، و همّتی دیگر. دو کس را نه‌بینی هرگز که بیکدیگر مانند بطبع، ورُوا(۲) یا بصورت و آسا! فسُبحان مَن لانِهایةَ لمقدوراته، ولاغایةَ لمعلوماته.

۱- هام سری = همسری. ۲- رواه بالضم والمد، منظر و دیدار. (منتهی الارب)

ثمّ قال فی آخرالآیة : « اِنّ اللّه کان علیکم رقیباً » ـ رقیب گوشوان است بردلها بی بررسیدن ، آگاه از کردها بی‌پرسیدن ، بی‌نیاز در کوشیدن از آسودن. این تنبیهی است مربنده را ، وپندی بلیغ رونده را ، یعنی که چون میدانی که من گوشوانم بردلها ، و دیده‌بان بر کردها و گفتها ، مراقبت بکاردار ، وحق‌ما بجای‌آر ؛ و مراقبت آنست که بنده بدل پیوسته باحق مینگرد ، ونظرحق پیش چشم خویش میدارد ، وچون داند که ازو غافل نیند ، پیوسته برحذر می‌باشد. **مصطفی** (ص) از اینجا گفت : ما کرِهتَ أن یراهُ النّاس منك فلاتفعله اذا خلوتَ ؛ واُنشد فی‌معناه :

اذا ماخلوتَ الدّهرَ یوماً فلا تَقُل

خلوتُ ولکن قُل علیَّ رقیبُ

یك دم زدن ازحال توغافل نیم ای دوست

صاحب خبران دارم آنجا که تو هستی

ابن عمر بغلامی شبان بگذشت که گوسفندان بچرا داشت ، گفت : ای غلام ازین گوسفندان یکی بمن فروش. غلام گفت : این نه آنِ منست. **ابن‌عمر** گفت : اگر جویند گو که گرگ بخورد. غلام گفت : فأینَ اللّه ؟ یعنی پس خدا کو ؟ **ابن‌عمر** را این سخن ازوی خوش آمد ، رفت، و آن غلام را و آن گوسفندان را همه بخرید ، وغلام را آزاد کرد، و گوسفندان را بنام وی باز کرد. روزگاری بازمیگفت **ابن‌عمر** که قال ذلك العبد : « فأینَ اللّه ؟ ».

٢ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَ ابْتَلُوا الْیَتامیٰ » و می‌آزمائید یتیمان را ، « حَتّیٰ اِذَا بَلَغُوا النِّکاحَ » تاآنکه که بنکاح رسند ، « فَاِنْ آنَسْتُمْ » اگر بینید ، « مِنْهُمْ » از ایشان [پس بلوغ]، « رُشْداً » راست راهی، [ونکه داشت‌مال] ، « فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ »

بایشان دهید مالهای ایشان ، « وَ لا تَأْكُلُوها » وآنرا مخورید ، « إِسْرافاً » بگزاف ، « و بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا » شتافتن وپیشی کردن بربلوغ و بربزرگ شدن ایشان ، « وَمَنْ كانَ غَنِيّاً » و هرکه بی‌نیاز باد از قیّمان ، « فَلْيَسْتَعْفِفْ » ایدون باد که دست پاك دارد ازمال یتیمان ، « وَ مَنْ كانَ فَقِيراً » وهر که درویش باد ، « فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ » ایدون باد که ازمال یتیم باندازهٔ خوراد وبداد ، « فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ » چون بایشان دهید مال ایشان ، « فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ » گواهان گیرید براقرار ایشان بقبض مال ایشان ، « وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً (۶) » وپسندیده است الله بگواهی و پسنده کاری وآگاهی وشمار خواهی .

« لِلرِّجالِ نَصِيبٌ » مردان را بهره‌ایست ، « مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَالْأَقْرَبُونَ » از آنچه پدران و مادران و خویشان گذارند ، « وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ » و زنانرا همچنان بهره‌ایست ، « مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ » از آنچه پدران و مادران وخویشان گذارند ، « مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ » ازآنچه گذارند اگر کم بود یابیش ، « نَصِيباً مَفْرُوضاً (۷) » بهرهٔ بتقدیر بُریده وانداخته .

« وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ » و آنگه که حاضرآید بقسمت ، « أُولُوا الْقُرْبى » خویشاوندان ، « وَالْيَتامى » و یتیمان ، « وَ الْمَساكِينُ » و درویشان ، « فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ » ایشانرا چیزی دهید از میراث ، « وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۸) » و ایشان را سخن نیکو گوئید و دعاء نیکو کنید .

« وَلْيَخْشَ الَّذِينَ » وایدون باد که بترساد ایشان ، « لَوْ تَرَكُوا » که اگر بگذارند ، « مِنْ خَلْفِهِمْ » از پس مرگ ایشان ، « ذُرِّيَّةً ضِعافاً » فرزندان ضعیفان ، « خافُوا عَلَيْهِمْ » ترسند برایشان [ازضیاع وبی‌نوائی] ، « فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ » پس از خدای ترسند ، « وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (۹) » وسخن بچم(۱) گویند (۲) .

۱ - چم = معنی را گویند که روح لفظ است ، این سخن چم ندارد مرادآن باشد که معنی ندارد (برهان قاطع)   ۲ - چنین است درهمهٔ نسخ .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وَ ابْتَلُوا الْيَتَامىٰ » الآية . . . ـ این آیت در شأن **ثابت بن رفاعه** وعم وی فرو آمد . **رفاعه** ازدنیا بیرون شد . ثابت یتیم ماند ، وعم وی بروی قیّم بود . بر **مصطفی** (ص) شد ، گفت : یا رسول‌اللّٰه پسردارم ، یعنی **ثابت** ، کودکی‌است نارسیده ، یتیم درحجرمن ، چه بوی دهم ازمال او ؟ و کی‌دهم ؟ ربّ‌العالمین بجواب وی این آیت فرستاد : « وَ ابْتَلوا الْيَتامى » بیازمائید یتیمانرا هم در عقل ، وهم در دین ، وهم در حفظ مال ، « حتّىٰ اذا بلغوا النِّكاحَ » نکاح ایدرجماع است ، میگوید آنگه که به استطاعت نکاح رسند ، پسربحدِّ مردان رسد ، ودختربحدّ زنان ، وهردونشان بلوغ در خود بینند ، ونشان بلوغ آنست که از پنج سبب یکی‌درخود بینند : احتلام ، و سِنّ ، وانبات ، وحیض ، وحَبَل(۱) . اما احتلام و سِنّ وانبات هم‌مردان راست وهم زنان را ، وحیض‌وحبل خاصه‌زنانراست . اما دلیل آنکه احتلام سبب بلوغست از کتاب خدای عزّوجل : « واذا بلَغ الاطفالُ مِنكُمُ الحُلُمَ فَلْيَسْتأذِنوا كَمَا اسْتأذَن الّذين مِن قبلهم » واز قول رسول خدا ، **معاذجبل** را آنکه که ویرا به **یمن** میفرستادند گفت : خُذمِن كلِّ حالمٍ ديناراً . و روى **عطية القرظى** ، قال : عُرضنا على رسول‌اللّٰه (ص) زمن قريظة ، فمن كان محتلماً اونبتتْ عانتُه قُتل . این دلیلهای روشن‌است که احتلام سبب بلوغ است ، والاِحتلامُ اِنزال الماء فَمن اَنزلَ فقدبلَغ ، سواءٌ كان بالجِماع او بالاِحتلام اوغيرهما ؛ و سنّ آنست که کودك پانزده ساله شود ، چون باین سنّ رسید او را حکم به بلوغ کنند بمذهب **شافعی** . ومذهب **ابوحنیفه** آنست که دختربهفده سال‌بالغ شود ، وپسر بنوزده سال ، چون نشان بلوغ نیابند . وبمذهب **مالك** سِنّ خود نشان بلوغ نیست ، و **داود** گفت : اگر چهل‌ساله شود و احتلام نبینند بالغ نبود . ودلیل برقول **شافعی** حدیث **عبداللّٰه‌عمر** است : قال عُرضتُ عليه عامَ‌الخندق ، وأنا ابن‌خمس عشرة سنة ،

---

۱ ـ حبل = آبستن گشتن (منتهى‌الارب) .

فرآنی بلغتُ وأجازنی. امّا انبات برآمدن موی‌خشن است زیرجامه، واصحاب رای آنرا حکمی ننهاده‌اند، امّا بمذهب **امام‌مطلبی** انبات سبب بلوغ است بیك قول. و دلیل بر آن خبر **عطیه قرظی** است، قال: کنتُ فیمن‌حکَم فیهم **سعد بن معاذ** (رض)، فشکّوا فیَّ امِن الذّریة انَا ام مِن المقاتلة؟ فقال رسول‌الله (ص): اُنظروا فاِن کان قدأُنبت، والّا فلا تقتلوه، فنظروا، فاِذا عانتی لم تُنبت، فجعلونی فی‌الذّریّة، ولم اُقتَل. وحیض‌سبب بلوغ‌است‌بدلیل آنکه رسول‌خدا (ص) حیض‌نشان تکلیف کرد، وتکلیف نشان‌بلوغ‌است. وذلك فی‌قوله(ص): لایقبَل‌الله‌تعالی‌صلوةَ حائض‌الّا بِخِمار. وقال(ص): **لاسماء‌بنت ابی‌بکر**: اِنّ المرأةَ اذا بلغتِ المحیضَ لایصلح أن یُرىٰ منها الّا هٰذا، وأشار اِلی الوَجه وَالکفّ. وحبَل‌دلیل بلوغست‌ازبهر آنکه حبل بی‌انزال نبود وانزال نشان بلوغ است. علی ماتقدّم شرحه.

«فاِن آنَستم منهم رشداً» - ایناس دیدن بود پس نگرستن، و بآن دیدن انس بود وآسایش، چنانکه درحق **موسی**(ع) گفت: «آنَسَ مِن‌جانب الطّور ناراً»؛ و رُشد ورشاد و رَشَد راست راهی‌است. یقال رجلٌ رشیدٌ، وامرٌ رشیدٌ، وطریقٌ رشیدٌ، و کسی که ازنژاد راست بود او را طیّب الرِّشده(۱) گویند، وچون نه از نژاد راست بود گویند: لیس فلانٌ عن رشدة. و ایناس رشد درین آیت اصلاح دین است، و اصلاح مال. اصلاح دین آنست که مفسد وفاسق نبود، واصلاح مال آنست که تبذیر نکنند تا از اخوان الشیاطین نبود، وتا این دوشرط در وی موجود نبود او را رشید نگویند، وحَجر ازوی برندارند. اینست مذهب **شافعی** که هم صلاح دین وهم‌حفظ مال، معتبر دارد؛ ورشد برهردو معنی‌حمل کنند، امّا اصحاب رأی اعتبار بحفظ مال کنند نه بصلاح دین، وگویند: رشد بلوغ وحفظ مال وعقل است، اگرچه در راه دین مفسد وفاسق بود، چون مال نگه‌دارد مال بوی تسلیم کنند.

۱ - رشده بالفتح ویکسر = حلال‌زاده (منتهی‌الارب).

وسخن مجمل درآیت آنست که یتیم تا بالغ نشود، ومصلح و دیندار نبود، و مال خویش بجای خویش نگه ندارد، مال وی باوی ندهند، که رب‌العالمین گفت: « فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ». **سعیدجبیر و مجاهد و شعبی** گفتند: مرد اگرچه پیرشود تا رشد دروی نبینند مال بوی باز ندهند.

« ولا تأکلوها إسرافاً » ـ این خطاب با اولیا و اوصیا است، میگوید: مال یتیمان بناحق و گزاف مخورید، « وَ بِداراً أن یَکبروا » یقول: لا تُبادروا بِأکل مالهم کبرَهم ورشدَهم، حَذراً أن یبلغوا فیلزمکم تسلیم المال الیهم. میگوید بخوردن مال‌ایشان مشتابید، چنانکه بیش از رُشد ایشان وزودتر از بزرگ شدن ایشان دراوفتید، ومیخورید.

« وَ مَن کانَ غنیاً فَلیَستعفِفْ » ـ وهر که بی‌نیاز است ازین اولیا واوصیا تاعفت کارفرماید، واز مال یتیم هیچیز نخورد. وهر که درویش‌است‌ومضطر بقدرمزد کار و تیمار داشتِ آن خورد، افزونی‌طلب نکند، واسراف‌نکند. بعضی گفتند: این‌خوردن بمعروف قرض است، میگوید: ازمال یتیم چنانکه ضرورت استتا بقرض بر گیرد، پس چون یسار پدید آید باز دهد، و اگرنه که یسار پدید نیامدوبران فقر بمیرد، هیچیز بروی نیست، وبی‌تبعت بمیرد. و گفته‌اند: اکل‌بمعروف آنست که چندان بر گیرد که گرسنگی بنشاند وعورت بپوشد، وبروی نیست که آن بازدهد، امّا اگر برین بیفزاید که ازآن حلّهٔ نیکو پوشد، و زر و سیم گیرد، لابدّ قضاء آن بـروی لازم بود.

ابن‌عباس گفت: مردی رسول خدا (ص) را گفت: که در حجر من یتیمی است، روا باشد که ویرا بزنم؟ رسول(ص) جواب داد که: چندان زن او را، وچنان زن که فرزند خود را زنی. گفت: یـارسول‌الله ازمال وی چیزی بخورم؟ گـفت:

نه چنانکه مالی از آن جمع کنی یاوقایهٔ مال خویش سازی. یعنی که بقایاء میوهٔ درختان ونبات‌زمین‌وشیرچهارپایان وامثال آن روا باشد، وبیش‌از آن‌نه. **عمر خطاب** در ولایت خویش روزی میگفت: «اَنزلتُ نفسی فی هٰذا المال منزلةَ ولیّ الیتیم، ومن کان غنیاً فلیَستعفِفْ ومَن کان فقیراً فلیأکُل بالمعروف».

«فاِذا دَفعتُم الیهم اموالَهم فَاَشهِدوا علیهم» ـ فریضه نیست براولیاء، این‌اشهاد کردن، لیکن‌ادبیست از آداب دین که دفع‌تهمت را فرمود وقطع‌خصومت را، تااگر روزی اختلافی وخصومتی بود در ردّ امانت، بروَلی اقامت بیّنت آسان بود.

«وکفیٰ بِاللّٰه حسیباً» ـ حسیب نگهبان هرچیز است‌تنها، وداننده هرچیز یکتا، وبسنده و فراخ بخشندهٔ عطا. وگفته‌اند: حسیب را دو معنی است: یکی کافی، دیگر محاسب. کافی بسنده کار است، ومحاسب شمار کننده وجزا دهنده، فمن‌قال انّه بمعنی الکافی قال: اعطانی اَحسبنی، ای اعطانی‌حتی‌قلتُ حَسبی، فیکون الحسیبُ بمعنی المُحسب، کالألیم بمعنی المُؤلم. و من قال اِنّه بمعنی المحاسب کان فعیلاً بمعنی المُفاعل، کالأکیل بمعنی المؤاکل، والنّدیم بمعنی المنادم.

«لِلرّجال نصیبٌ ممّا ترك الوالدانِ» ـ والدان پدرومادراند. پدررا والدخوانند که وی در زادن سبب است، و درین کلمت مادر را والده خوانند ازبهر آنکه باپدر بهم بود. «وَ الأقربون» قریبون است در اصل، و عرب فاعل را بأفعل گویند و در سخنان ایشان بسیار است. «فأنتم الاَعلَونَ»، و«هو اهون علیه» ازین است.

«ممّا قلّ منه او کثُر» ـ نهی کرد، که چیزی اندك از میراث حقیر شمارند، وفرا قیّم نیارند. «نصیباً» نصیب است برقطع، وقیل علی‌المصدر کقول القائل علیّ حقٌ حقّاً واجباً. ومعنی مفروض مقدر است، چیزی را که بر کسی بتقدیر ببرند

« مفروض » گویند ؛ و فَرضناها مخفّف ومشدّد ازین است .

وسبب نزول این آیت آن بود که **اوس بن ثابت بن انصاری** از دنیا برفت ، زنی بازماند ازوی ، نام آن زن **ام کحه** ، وسه دختر ، و دو پسرعمّ که هردو وصی **اوس** بودند نام ایشان **قتاده** و **عرفطه** . این دو پسرعم مال **اوس** همه بر گرفتند ، وزن را و دخترانرا محروم بگذاشتند ، وعادت عرب در جاهلیت چنین بود که مادینانرا هیچ‌چیز ازمیراث‌بندادندی‌و گفتندی(١)شمشیرمردان‌میزنند ، ومؤنت‌مردان‌میکشند ، مال‌هم مردان‌باید که بر گیرند . پس آن‌زن برفت پیش **مصطفی** (ص) ، وقصّهٔ خویش و دختران و آنچه پسران عمّ کردند ازبر گرفتن مال و محروم گذاشتن زنان ، با **مصطفی** (ص) بگفت ، و در وی زارید . ربّ‌العالمین ابطال آن حیف را این آیت فرستاد ، امّامجمل بود وقدرنصیب‌پیدا نبود . **مصطفی**(ص) **قتاده** و **عرفطه** رابرخواند و گفت : مال **اوس** راتفرقه مکنید، وازآن‌هیچ چیز برمگیرید، که‌این زنان‌را درآن نصیب‌است ؛ واین آیت‌برایشان‌خواند که : « وللنّساء نصیب ... » آنکه گفت فرا گزارید تاالله‌بیان کند ، ونصیب‌ایشان هریکی را پیدا کند . پس‌ربّ‌العالمین « یُوصیکمُ‌الله » ، تاآخرهردوآیت فرو فرستاد. رسول خدا(ص) **قتاده** و **عرفطه** را برخواند ، گفت : ازمال **اوس** دوسِیك دختران بر گیرند ، و ثمنی زن ، و باقی شما راست .

« و اِذا حضَرالقسمةَ اُولوا القُربیٰ » ـ « اولوا » مردان را گویند و « اولات » زنان را ، و « ذووا » مردانرا گویند ، و « ذوات » زنانرا ، و وحدانِ ذووا و اولوا ، ذو است و وحدان ذوات ، ذات . وقربی‌اسم است قرابت را .

و علماء را درمعنی و در نسخ این آیت اختلاف است . قومی گفتند : آیت منسوخ نیست ، و« اولوا القربی » آن خویشاوندان اند که اهل حرمان‌اند ازمیراث؛ و« فَارزُقوهم مِنه » ـ امر ندب است و استحباب ، نه امرحتم وایجاب . میگوید چون

١ ـ نسخه : بندادندید و گفتندید .

وارثان بهم آیند وقسمت مواریث کنند ، قومی از خویشان ویتیمان و درویشان که حاضر آیند در آن قسمت، وایشان را از میراث نصیب نه ، ایشانرا چیزی دهید از آن؛ یعنی « رَضخ »(١) ، اگر آن مال زر وسیم باشد وامثال آن، که از آن چیزی برتوان گرفت . پس اگر نه، که مال ضعیف باشد وبرده ، که رضخ از آن دشخوار بود ایشانرا قول معروف باید گفت . یعنی بسخن خوش ومردمی ایشان را باز گردانید ، و وعدهٔ نیکودهید . و این قول موافق این آیت است که جائی دیگر گفت : « ولا تَنسَوُا الفضلَ بینکم » .

قومی گفتند از مفسّران که :آیت منسوخ است، و گفتند : این در وصیّت بود پیش از نزول آیت مواریث ، و « فَارزُقوهم منه » امر حتم و ایجابست و « اولوا القربی » جملهٔ خویشاوندان اند و معنی قسمت وصیّت است . و رضخ بیك قول هم خویشاوندان راست وهم درویشان وهم یتیمان را ؛ وبدیگر قول رضخ خویشانرا است علی الخصوص؛ وقول معروف یتیمان و درویشان را . حکم این آیت برین موجب پیش ازنزول آیت مواریث بود، پس چون آیت مواریث فروآمد، این آیت منسوخ شد ؛ وکاروصیّت از آن پس بگشت .

« ولیَخشَ الذّین لو تَرکوا » الآیة . . . ـ گفته اند : این درشأن کسی است که ببالین بیمار رسد و آن بیمار وصیت میکند ؛ یا وی آن بیمار را بوصیت میفرماید، میگوید: کسی که فرزند دارد ضعیف، از کوچکی یا ازمعتوهی یا از زمانت یاعاهتی درتن، ومی ترسد که پسِ مرگ وی ضایع ماند، ودوست میدارد که آن فرزندرا ازوی نوائی ماند پسِ مرگ وی ، ومیترسد ازآن فرزند که ضایع ماند وبی نوا ، ویرا گوی که: چون ببالین کسی رسی که ازوی موارثان ضعیف ماند ومال اندك ، دروصیت که میکند، ویرا از افراط با اقتصاد آر ، واگر ویرا بوصیت فرمائی، باقتصاد فرمای ؛

---

١ ـ رضخ بالفتح ، عطای اندك دادن کسی را (منتهی الارب) .

و ازافراط فرود آر. ودرست است خبر که **سعدبن ابی وقاص، مصطفی**(ص) را گفت: که از من یك دختر می‌ماند و مال فراوان، وصیت کنم بمال خویش همه ؟ گفت : نه. گفت : دوبهر؟ گفت : نه . گفت : نیمه‌ای ؟ گفت : نه ، گفت : سیکی ؟ گفت : سیکی، و سیکی هم بسیار است ، و اختیار **احمدحنبل** در وصیت چهار یك است از بهر این حدیث که گفت : « والثلث کثیرٌ » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وَ ابْتَلُوا الْیَتامیٰ حتّیٰ اذا بلغوا النِّکاحَ فاِن آنَستم منهم رشداً فَادْفعوا الیهم اموالَهم » ـ ایناسِ رشد از روی شریعت، پرهیزکاری وپارسائی وخویشتن داری است ، اقتصاد در معیشت نگاه‌داشتن ، واز راه اسراف وتبذیر برخاستن ، واز روی حقیقت راه بحق بردن است؛ ودر هرچه پیش آید از احوال وقوّت خویش تبرّا کردن ، و از تدبیر و اختیار خویش بیرون آمدن ، وکارها یکسر بحق سپردن . و اِلیه الاشارة بقوله عزّوجلّ : « و أُفوِّض امری الی‌اللّٰه » .

این رشد که در بنده پدید آید، از هدایت و ارشاد حق بود که دلگشای و رهنمای بندگان است، چنانکه گفت عزّجلاله : « ویَهدی مَن یشاء الیٰ صراطٍ مستقیم ». آرایندهٔ حق بر دلهای دوستان ، و نگارندهٔ ایمان برسرهای ایشانست. چنانکه گفت : « حبَّب الیکمُ الایمانَ وزَیَّنه فی قلوبکم » . راست‌دارندهٔ دلهاء دانایان، والهام دهنده درشناخت نیك وبد ایشان است . چنانکه گفت : « فأَلهَمَها فجورَها وتقویٰها » .

ونشان این رشد درحق بنده آنست که بردرگاه، تن برخدمت دارد ، ودل بر معرفت، وسربرمحبت، وآنکه درین مقامات برطریق ملازمت واستقامت رود . عقدی که با حق بست فسخ نکند ، وعزمی که کرد نقض نکند ؛ و اندرین معنی حکایت

ابراهیم ادهم است قدّس الله روحَه ، که بایکی هم صحبت بود در راه **مکه**، بشرط آنکه جز خدایرا بکسی ننگرند ، وجز حق بردل خود راه ندهند. گفتا: درطواف کودکی را دیدند که خلق از جمال وی بفتنه افتاده بودند ، و **ابراهیم** درآن کودك نیکو نظر کرد . این درویش گفت : ای **ابراهیم** عهد شکستی ، وعقدی که بستی در آن خلاف ونقص آوردی که درین غلام زیباروی چندین نظر کردی . گفت : ای درویش خبر نداری که این کودك پسر منست . درویش گفت : پس چرا آواز نکوئی ، و دل بدان شاد نکنی ؟ گفت : شیءٌ ترکتُه لِلّه لاأعودُ الیه ثمّ قال: مُرَّأنت وسلِّم علیه ، ولا تُخبره بشأنی، ولا تدُلَّه علیٰ مکانی . قال: فمررتُ وسلّمتُ علیه ، فقلت له : مَن أنت؟ فقال : **ابن ابراهیم بن ادهم** ، قیل لی اِنّ اباك یحجّ کلّ سنةٍ فجئتُ لعلّی اراه . قال: ثمّ رجعتُ الیٰ **ابراهیم** فسمِعتُه یُنشدُ :

هجرتُ الخلقَ طُرّاً فی هواکا وأیتمتُ الوَلیدَ لِکی اَراکا
فلو قطَّعتَنی فِی‌الحُبِّ اِرباً لَما حَنَّ الفُؤادُ اِلیٰ سِواکا

« للرّجالِ نصیبٌ ممّا ترکَ الوالدانِ والأقربونَ» الآیة . . . ـ حکم میراث بعیب وهنر و بطاعت و معصیت نگردد . اگر دو پسر باشند یکی صالح و یکی فاجر، یا یکی نیك عهد ویکی بدعهد ، در میراث مادر وپدر هردو یکسانند، از آنکه میراث عطائی است ابتداءِ آن ازقِبَل حق ، نعمتی ازخزانهٔ حق بی کسب بنده ؛ ودر شریعتِ کرم روا نیست که ببدعهدی بنده نیك عهدی خودِ باز گیرد ؛ همین است حکم ایمان که موهبت الهی است ؛ و عطاءِ رایگانی بکرم خود مؤمنان را داد ، بی‌سبب و بی علت ، لاجرم ظالم وسابق را درآن ازهم باز نکرد ، لابل که ابتدا خود بظالم کرد « فمِنهم ظالمٌ لنَفسه » الآیة .

« وإذا حضرالقِسمةَ اولوا القُربیٰ» الآیة . . . ـ میگوید : چون مستحقان میراث

بوقت قسمت حاضر شوند ، وهر کس بهرهٔ خویش بردارد ، اگر درویشان و یتیمان که ایشان را در آن میراث نصیب نبود حاضر آیند ، نگرتا ایشانرا محروم نگذارید، واز آن میراث چیزی رزق ایشان سازید . پس گفت : « وقولوا لهم قولاً معروفاً » اگر همه سخن خوش بود نگرتا از ایشان دریغ ندارید؛ و اگرمستحق میراث، کودك باشد نارسیده ، کس را نیست که تصرف کند درمال وی ، اما ولیّ کودك تا آن درویش را وعدهٔ نیکو دهد، گوید که : چون کودك بالغ شود و تصرف درمال خویش تواند او را گوئیم تا ترا چیزی دهد ، وباتو مواسات کند .

لطیفه‌ایست درین آیت سخت نیکو ، گنه کاران این امت را ، یعنی فردا در آن عرصه‌عظمیٰ وانجمن کُبریٰ (!) که مطیعان‌بثواب اعمال‌خویش‌رسند ، امید است که عاصیان مؤمنانرا نیز از رحمت ومغفرت خویش محروم نکنند .

دست مایهٔ بندگانت کنج خانهٔ فضل تست

کیسهٔ امید از آن دوزد همی اومیدوار

قوله : « وَلْيَخْشَ الَّذين لَوْ تَركوا » الآية - اشارت آیت آنست که مردمسلمان سعادت وبهروزی‌فرزند وعیال خود بتقوی وسداد خویش حاصل کند نه بجمع مال، ازبهر آنکه نگفت: « فَليجمعوا المالَ وليُكثروا لهمُ العَقارو الأسباب»، بلکه گفت : « فَلْيَتّقوا اللهَ وَلْيَقولوا قولاً سَديداً » ؛ و يقرُب منه قوله (ص) : هاجِروا تُورِثوا ابناءَکم مجداً .

٣ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ » ایشان که میخورند ، « أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ » مالهای یتیمان ، « ظُلْماً » به بیداد بیش از مزدکار ، « إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِم

نَاراً » آن آتش است که در شکمهای خویش میخورند ، « وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً (۱۰) » آری رسند ایشان بآتشی افروخته .

« یُوصِیکُمُ اللهُ » اندرز میکند خدای شما را ، « فِی اَوْلَادِکُمْ » در کارفرزندان شما ، « لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ » پسر را چند بهرهٔ دو دختر ، « فَاِنْ کُنَّ نِسَاءً » اگراین دختران باشند ، « فَوْقَ اثْنَتَیْنِ » دویا بیش‌ازدو باشند ، « فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ » ایشانراست دوسیك از آنچه مرده گذاشت ، « وَ اِنْ کَانَتْ وَاحِدَةً » واگراین دختر یکی باشد ، « فَلَهَا النِّصْفُ » ویراست نیمهٔ مال ، « وَلِاَبَوَیْهِ » و پدر و مادر راست ، « لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ » هریکی را از آن شش‌یك ، « مِمَّا تَرَکَ » از آنچه مرده گذاشت ، « اِنْ کَانَ لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی بود ، « فَاِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی نبود ، « وَ وَرِثَهُ اَبَوَاهُ » وپدر و مادر بود که از وی میراث برند ، « فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ » مادر را سیك بود ، « فَاِنْ کَانَ لَهُ اِخْوَةٌ » اگر مرده را برادر است بیش از یکی ، « فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ » مادر را شش یك بود ، « مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ » [این نصیبها] بعد از گزاردن وصیت است ، « یُوصِی بِهَا » که مرده آن وصیت کرده بود ، « اَوْدَیْنٍ » و بعد از گزاردن اوام(۱) که گذاشته بود ، « آبَاؤُکُمْ وَ اَبْنَاؤُکُمْ » پدران شما و پسران شما ، « لَا تَدْرُونَ » شما ندانید ، « اَیُّهُمْ اَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً » که ازشما کیست شمارا نزدیك منفعت‌تر وبکارآمدتر ، « فَرِیضَةً مِنَ اللهِ » این باز بُریده ایست ازخدای برشما ، « اِنَّ اللهَ کَانَ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱) » که الله دانایست راست دانش .

« وَ لَکُمْ » شما راست [که شوهرانید] ، « نِصْفُ مَا تَرَکَ اَزْوَاجُکُمْ » نیمی از آنچه زنان شما گذارند ، « اِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی‌نبود ، « فَاِنْ کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی بود ، « فَلَکُمُ الرُّبُعُ » شما را

۱ ـ اوام ، بروزن عوام ، قرض و وام را گویند (برهان) .

چهاریك است ، « مِمَّا تَرَكْنَ » از آنچه ایشان گذارند ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا » از پس وصیتی که کرده باشند ، « أَوْدَيْنٍ » یا گزاردن اوامی که ماند از ایشان ، « وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ » وایشانراست [که زنان شمااند] چهاریك ، « مِمَّا تَرَكْتُمْ » از آنچه شما گذارید ، « إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ » اگر شما رافرزندی نبود ، « فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ » اگر شما را فرزندی بود ، « فَلَهُنَّ الثُّمُنُ » ایشانرا هشت یك ، « مِمَّا تَرَكْتُمْ » از آنچه شما گذارید ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا » ازپس گزاردن وصیتی که کرده باشید ، « أَوْدَيْنٍ » یا گزاردن اوامی که گذاشته باشید ، « وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ » واگر مردی باشد که بمیرد ، « يُورَثُ » که از وی میراث برند ، « كَلَالَةً » که نه پدربود درآن ورثه ونه فرزند ، « أَوِامْرَأَةٌ » یازنی بود [آن مرده را] « وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ » واو را برادری ماند از مادر یاخواهری از مادر ، « فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ » هریکی را ازیشان باشد شش‌یك ، « فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ » اگر بیش ازیکی باشند اولاد امّ، که دوباشند یا بیشتر ، « فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ » درسه یك همه شریك یکدیگرباشند ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْدَيْنٍ » از پس تنفیذ وصیّت و قضاء دین « غَيْرَ مُضَارٍّ » نه چنانکه گزاردن وصیت گزند افکند بر ورثه ، « وَصِيَّةً مِنَ اللّٰهِ » این از خدای اندرزی است در فرمان بشما ، « وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢) » والله دانا است بردبار .

« تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ » این اندرزهای خدایست عزّوجلّ ، « وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ » وهر که فرمان برد خدایرا ورسول ویرا ، « يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ » درآرد او را دربهشتهائی « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » که میرود از زیر درختان آن جویهای روان ، « خَالِدِينَ فِيهَا » جاویدان جای ایشان ، آن ؛ « وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٣) » و آنست پیروزی بزرگ .

« وَمَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ » وهر که نافرمان آید در خدای ودر رسول وی ، « وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ » ودر گذرد از اندازه‌های وی ، « یُدْخِلْهُ ناراً » درآرد ویرا درآتشی « خالِداً فِیهَا » جاویدان در آن ، « وَلَهُ عَذابٌ مُهِینٌ (۱۴) » و او راست عذابی خوار کننده ونومیدی پیش آرنده .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « إِنَّ الّذین یَأْکُلون اموالَ الیَتامیٰ ظلماً » الآیة . . . ـ این آیت درشأن قیّمانِ مستحلّ فروآمد ، ایشان که مال یتیمان خورند بناحق ؛ و این آنست که قیّم بیش ازآن مزد که ویرا بود بمعروف . ازمال یتیم برگیرد . **مقاتل‌حیان** گفت : مردی بود ازقبیله **غطفان** ، اورا **مرثدبن زید** میگفتند ، پسربرادر وی یتیم بود ، ومال آن یتیم درتحت ولایت و تصرّف وی بود . دست درنهاد وازآن مال یتیم آنچه خواست بر گرفت و خورد و داشت . رب‌العالمین در شأن وی این آیت فرستاد .

« انّما یأکُلون فی بُطونهم ناراً » ـ یعنی عاقبت وسرانجام خورندهٔ مال یتیم آتش است . این همچنانست که **مصطفی** (ص) گفت کسی را که از پیرایهٔ زرین یا سیمین آب خورد : انّما یُجَرْجِرُ(۱) فی‌بطنه نار جهنّم ، یعنی عاقبت وی آنست که بآتش رسد . وقال (ص) : البحر نارٌ فی‌نار ، ای‌عاقبته کذلك . و ذکر بطون در آیت بسطسخن راست ، وتعجیل‌وعید را ، چنانکه گویند : فلان چیزطوق کردند در گردن وی ، وطوق خود در گردن بود ؛ وچشم وی ازچشم خانه بر کشند ، و چشم خود در

۱ ـ جرجر الشراب : آواز کرد ، و جرجره : شراب با آواز خورانید اورا ، جرجرة آواز کردن گلو (منتهی‌الارب) .

چشم خانه بود، و این از مبسوطهای قرآن است، چنانکه « قولُهم بِأفواههم » و « یقولون بِألسِنَتِهم » و « لا تخُطّه بِیَمینك ».

«وَ سَیُصْلَون سعیراً» ـ بضم یا قرآءت **شامی** و **ابوبکر** است. میگوید: ایشانرا درآرند بآتش، نظیره قوله: « سَاُصلیه سقَر »، « سوف نُصلیهم ناراً ». باقی قرّاء بفتح یاء خوانند، یعنی درشوند ایشان بآتش، نظیره قوله: «الّا مَن هُوَ صالِ الجحیم» «جهنمَ یَصلَونها»، «لا یَصلیٰها الّا الاَشقیٰ». یقال صلیتُ النّارَ ای دخلتُها، و اَصلیتُه النّارَ ای القیتُهُ فیها. **سدی** گفت: روز قیامت هرقومی را نشانی است که خلق ایشان را بآن نشان بشناسند؛ وخورندگان مال یتیم را بناحق، نشان آنست که آتش از دهن ایشان و گوش وبینی و دوچشم ایشان می‌تابد. هر کس که درایشان نگرد، داند که ایشان مال یتیم بظلم خورده اند. وقال النّبیّ (ص): « رایتُ لیلةَ اُسریَ بی قوماً لهم مَشافرُ (۱) کمَشافِرِ الابِل، قد وُکِّل بهم مَن یأخذ بمشافرهم، ثمّ یجعل فی افواههم صخراً مِن نارٍ یخرج مِن اسافلهم. قلتُ یاجبرئیل: مَن هٰؤلاءِ؟ قال: هٰؤلاء « الّذین یأکلون اموالَ الیتامیٰ ظلماً اِنّما یأکلون فی بطونهم ناراً ».

« سعیراً » نامی است آتش را که برافروخته باشند و گرم کرده، گویند: درکهٔ ششم است از درکات دوزخ، یقالُ استعرَتِ النّارُ تستعر، وسعرتُها فهی مسعورةٌ، و ناقةٌ مسعورةٌ، بها سُعرٌ ای جنون، وفلان مُسعرُ حرب اذا کان یُشعلها.

قوله تعالی: « یُوصیکمُ‌الله » الآیة ـ درصدر اسلام حکم میراث چنان بود که باسلام میراث می بردند، هر که دردین اسلام آمدی از مسلمانان میراث بردی، اگر قرابت بودی و گرنه، پس این حکم بعقد سوگند برادری بایکدیگر گفتن منسوخ گشت؛ و این آیت فرو آمد: « و الّذین عَقَدتْ اَیمانُکم فآتوهم نصیبَهم ».

۱ ـ مشافر ج مشفر بالفتح و یکسر: لفج شتر، و آن ازشتر بمنزلهٔ لب انسان است، وگاهی بطرز استعاره در مرد هم آید (از منتهی الارب).

مصطفی (ص) میان مهاجر و انصار برادری داد، و یکدیگر را میگفتند: دمی دمُك و مالی مالُك، وذمّتی ذمّتُك، تنصُرنی و اَنصرُك، ترِثُنی و اَرِثُك. این عقدمیان ایشان برفتی، و از یکدیگر باین عقد میراث بردندی. پس این حکم منسوخ گشت بهجرت، وناسخ این بود: «مالکم مِن وَلایتهم من شیءٍ حتّیٰ یُهاجروا». پس هر که مهاجر بودی میراث بردی، و اگرچه خویشاوند نبودی، وهر که مهاجر نبود اورا میراث نبود اگرچه خویشاوند نزدیك بود. پس این حکم نیز منسوخ گشت باین آیت که: «واولوا الارحام بعضُهم اَولیٰ ببعضٍ فی کتاب الله». پس بیان و شرح این آیت را رب العالمین «یوصیکم اللهُ ...» فرو فرستاد.

بعضی مفسران گفتند: این آیت علی الخصوص درشأن **سعدبن الربیع** فروآمد که روز **احد** کشته شد. زن وی آمد بر **مصطفی**(ص)، و گفت: یارسول الله من زن **سعدبن الربیع** ام، که روز **احد** درمعر که باتو بود وشهید گشت؛ و اینك دو دختر بمن بگذاشت. اگر ایشانرا مال نباشد کس ایشانرا بزنی نخواهد، ومن درمانم، و آن مال پدرایشان چندانکه بود برادر وی که عمّ این دختر کان است بر گرفت. رسول خدا گفت آن زن را: که انتظار کن و گوش دار که الله تعالیٰ در کارشما آیت فرستد و حکم کند. آن زن رفت و دیگربار بازآمد و میگریست. تا درین بودند **جبرئیل** آمد و آیت آورد: «یوصیکمُ الله فی اولادکم ...» رسول خدا آن عمّ ایشانرا برخواند و گفت: از آن مال که بر گرفتی دوسیك دختران **سعد** راست، و هشت یك زن ویرا، وباقی که بماند ترا؛ و اول میراث که در اسلام قسمت کردند این بود. آنکه رسول خدا(ص) گفت: انّ الله تعالی لم یَرضَ بملَكٍ مقرّبٍ ولانبیّ مرسَل حتّیٰ تَوَلّیٰ قسمةَ التّرکات، واَعطیَ کلَّ ذی حقٍّ حقَّه، اَلا لاوصیّةَ لوارثٍ.

«یوصیکم الله» ـ وصیت که از جهت الله آید فرض محکم بود. میگوید:

یَفرِضُ اللّٰه علیکم فی اولاد کم بعد موتکم. میفرماید اللّٰه تعالی، وبر شما می فرض کنند در کار فرزندان شما پس ِمرگ شما. « لِلذَّکَرِ مثلُ حظِّ الأُنثَیَین » درین آیت بیان میراث پسران و دختران است، ومیراث پدر ومادر. اما پسران که میراث برند بطریق تعصیب برند؛ ومعنی تعصیب آنست که چون وارث خودی باشد تنها، مال همه ویرا بود، اگر صاحب فرض باوی بود هرچه ازسهام ذوی الفرض بسر آید ویرا باشد، وپسر را هرگزاز میراث محروم ومحجوب نکنند، الّا اگرمانعی ازموانع میراث چون کفر ورِقّ و قتل در وی موجود بود؛ وتا پسر درجای بود فرزند پسر را در میراث نصیب نیست، وچون پسر نماند فرزندان وی بجای او باشند درمیراث. امّا دختران صاحب فرض باشند؛ ومعنی فرضیّت آنست که ایشانرا از میراث بهرهٔ معین نامزد بود. اگر دو دختر بُوند یا بیشتر، فرض ایشان دو سیك است، چنانکه اللّٰه گفت: « فاِن کُنَّ نساءً فوقَ اثنتین فلهنَّ ثُلثا ماترَكَ »، واگر یکی باشد دختر، فرض وی نیمهٔ مالست، چنانکه گفت: « واِن کانت واحدةً فلها النصفُ ».

نافع « واحدةٌ » برفع خوانده وباین قراءت کانَ معنی حدوث و وقوع دارد که آنرا خبر نگویند؛ و دختران را این فرض که گفتیم نامزد است مگر درآن حال که با ایشان پسران باشند، که پس بسبب پسران « عصبه » شوند، وبطریق تعصیب گیرند؛ چنانکه گفت ربّ العالمین: « للذَّکَرِ مثلُ حظِّ الأُنثَیَین »؛ وچنانکه پسران نیوفتند دختران هم نیوفتند، الّا بموانع کُفر ورِقّ وقتل. اما فرزندان دختران ذو والارحام، به مذهب **شافعی** و **مالك** و **داود** ذو والارحام وارثان نباشند؛ و بمذهب **احمد** و **ابوحنیفه**، اگر از وارثان عصبه وصاحب فرض هیچ کس نباشد ایشانرا در میراث نصیب بود. امّا پدر گاه عصبه باشد و گاه صاحب فرض، و گاه هم عصبه و هم صاحب فرض: اگر باوی پسر میّت بود یاپسرِ پسرمیت، آنکه صاحب فرض بود، فرض وی

سدس بود. چنانکه ربّ‌العالمین گفت: «ولِأَبَویه لِکلِّ واحدٍ منهما السّدُسُ ممّا ترَكَ اِن کان له ولد»؛ واگر باوی دختربود یادختر پسر، اوهم سُدس است بفرضیت وهم باقی بتعصیب؛ واگر باوی هیچ فرزند نبود پس عصبه باشد، و بطریق تعصیب میراث برد؛ وچنانکه فرزندانرا حجب وحرمان‌نیست الّا بموانع رِقّ و کُفر وقتل،پدر ومادر همچنان است. امّا مادر صاحب فرض‌است، وفرض وی گاه سدس است و گاه ثلث: اگر باوی فرزند میّت بود یا فرزند پسرمیّت، فرض وی سُدس بود، چنانکه اللّٰه گفت: «ولِأَبَویه لکلّ واحدٍ منهما السّدس ممّا ترك ان کان له ولد»، و اگر با وی فرزند میت وفرزند پسرمیت نباشد پس فرض وی ثُلث باشد، چنانکه‌اللّٰه گفت: «فاِن لم یکُنْ له ولدٌ و وَرِثه ابواه فلِأُمّه الثّلث»؛ مگر در دو مسأله و هما زوج و ابوان، وزوجة و ابوان، که درین دو مسأله، اول نصیب صاحب فرض که باوی است بیرون کنند، پس ثلثِ آنچه بماند بمادر دهند، نه ثلث همهٔ مال؛ و اگر با مادر دو برادر یا دو خواهر میّت بود از هرجهت که باشد فرض وی سُدس باشد؛ چنانکه اللّٰه گفت: «فاِن کان له اِخوَةٌ فلِأُمّه السّدسُ» این اخوة اینجاهم اخوان‌است وهم‌اخوة، که عرب‌دوچیزجمع‌شمارند، چنانکه گفت: «قالتا اَتینا طائعین»، ونگفت طائعَین، «فقد صَغَتْ قلوبُکما» ونگفت «قلبا کما»؛ والمعنی فیه: انّ الجمع انّما سُمّی لأنّه‌یجمع بعضه الیٰ‌بعض، فاذا جُمع انسان الیٰ‌انسان فهوجمعٌ؛ یدُلّ علیه‌الخبر، وهو قوله (ص): اِثنان فما فوقَها جماعةٌ.

حمزه و **کسائی** فلِاِمّه بکسر الف خوانند، از بهرآنکه ضمهٔ میان دو کسره ثقیل دارند. باقی بضم الف خوانند، رجوعاً فیها الی الأصل. «من بعد وصیّةٍ یوصِی بها» ـ قراءت **مکی** و **شامی** و **ابوبکر** بهردوجایگه بفتح صاد است برفعل مجهول، باقی بکسرصاد خوانند، واختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** کسراست، از آنکه ذکرمیّت ازپیش رفت، واسناد فعل باوی است. ومؤیّد این قراءت آن دوحرف دیگراست: «یوصینَ وتوصون»، ومعنی آیت آنست که این میراث پس ازآن قسمت کنند که

وصیّتی که میّت کرده باشدبجای‌آورده باشند ، واوامی که بروی بود گزارده باشند.

وترتیب این احکام چنانست که : چون کسی را فـرمان حق در رسد، از اصل مال وی ابتدا بتجهیز وتکفین وی کنند بمعروف ، چنانکه اسراف نکنند ، و بـر وارثان اجحافی وضرری نیارند ، پس اگر دینی باشد بروی، بگزارند ، وذمّت وی از آن بری کنند ؛ واگر دین وترکه هردو برابر آیند پس نه تنفیذ وصیت بود آنجا ، ونه قسمت مواریث ؛ که قضاء دیون وحقوق‌مردم برهردومقدم است ؛ وهمچنین حقوق خدای عزّوجلّ چون زکوة و کفّارت و نذر وحجّ بمذهب **شافعی** بروصیت و میراث مقدّم است . امّا بمذهب **مالك** و **ابوحنیفه** این حقوق خدای عزّوجلّ اگـر در آن وصیّت کند ازثلث مال بیرون کنند ، واگر وصیت نکند خود اصلاً بیوفتد، و دلیل **شافعی** (رض) خبر **خثعمیه** است ، قالت : یارسول‌الله ! انّ ابی شیخٌ کبیرٌ لایستمسك علی الرّاحلة ، اَفَأُحجُّ عنه ؟ قال : اَرأیتَ لـوکان علیٰ ابیكِ دینٌ اَ کُنتِ تَقضینَه ؟ قالت : نعم . قال : دَینِ‌الله احقُّ ، قالها ثلاثاً .

« آباؤکم وأبناؤکم لاتَدرونَ ایُّهم اقربُ لکم نفعاً » ـ این ترجیح پدران و مادران است بردیگر وارثان . میگوید : شما ندانید که از ایشان کیست شمارا بهتر وبکارآمده‌تر ، یعنی که ایشان‌شما را در جَدا (۱) ومنفعت متکافی‌اند ، هردو بکارآمده ونزدیك منفعت . معنی دیگر گفته‌اند که : شما ندانید که از ایشان کدام یکی در دنیا شما را بکارآمده‌تر است تامیراث بوی دهید ، واستحقاق در وی شناسید ، ولکن الله خود این‌فرائض بنهاد ، واین‌قسمتهایاد کرد ، وباز بُرید بحکمت و دانش‌خویش ، و اگر بشما باز گذاشتی شما ندانستید که از ایشان که سودمندتر است شما را ؟ و کار برشما تباه گشتی ، ومال ضایع ؛ وگفته‌اند معنی آنست که : شما ندانید که فردا

۱ ـ الجد و الجداء : النفع و العطاء (المنجد)

در قیامت از ایشان کدام یکی شما را بانفع‌تر باشد، وبکارآمده‌تر. **ابن عباس** گفت: اطوَعُکم لِلّه عزّوجلّ مِن الاباء والانبیاء ارفعُکم درجةً یوم القیامة، هر که امروز در دنیا خدایرا فرمان بردارتر، فردا درقیامت درجهٔ وی برتر، و منزلت وی نزدیک حق بزرگوارتر. اگر پدر را درجه برتر از درجهٔ فرزند بود، ربّ‌العالمین ویرا شفیع فرزند کند، تابشفاعت پدردرجهٔ فرزند بدرجهٔ پدر رسد؛ واگر فرزند رادرجه برتر بود، از بهر پدر شفاعت کند، تااو را بدرجهٔ فرزند رساند. یعنی که شما امروز ندانید که فردا درجهٔ کدام یکی برتر بود، ونفع از کدام یکی طلب باید کرد.

«فریضةً مِن‌اللّه اِنّ‌اللّه کان علیماًحکیماً» - علیماً بِالاَشیاء قبل‌خلقها، حکیماً فیما دبّرمن‌الفرض. فریضةً نُصب‌علی‌الحال المؤکّدة من‌قوله: ولأبویه، ای ولأبویه ولهٰؤلاءِ الوَرَثة ماذکرنا مفروضاً، ففریضةً مؤکّدة لقوله تعالی: «یوصیکم‌اللّه»...

«ولکم نصفُ ماتَرك ازواجُکم» - درین آیت بیان میراث شوهران است وجفتان ایشان، ومیراث اولادِ امّ. امّا شوهرصاحب فرض‌است، وفرض وی گاه‌نیمه باشد وگاه چهاریك: اگرباوی‌فرزندزن نبود ونه فرزندپسرش، فرض‌وی نیمه‌باشد، چنانکه اللّه گفت: «ولکم نصفُ ماتَرك ازواجُکم اِن لم یکُن لهنّ ولدٌ»؛ واگرباوی فرزند بود از وی یا ازشوهری دیگر، یا با وی فرزند پسر زن بود، فرض وی چهار یك باشد، چنانکه گفت: «فاِن کان لهنّ ولدٌ فلکُمُ الرّبعُ ممّا ترکْنَ مِن بعد وصیّة یوصینَ بها اودینٍ».

اما زنان منکوحه اگر یکی باشد تاچهار، فرض ایشان ربع است یا ثُمن میان ایشان بسویّت: اگربا ایشان فرزند شوهرنبود ونه فرزند پسرش، فرض ایشان رُبع است یعنی چهار یك. چنانکه اللّه گفت: «ولهنّ الرُّبع ممّا ترکْتُم اِن لم‌یکن لکم ولدٌ»؛ و اگر بازن فرزندِ شوهرباشد، ازوی، یاازرنی‌دیگر، یا فرزند پسرش،

فرض وی ثُمن باشد یعنی هشت یك، چنانکه گفت: «فإن کان لکم ولدٌ فلهنّ الثُمن ممّاترکتم مِن بعدوصیّةٍ توصون بها اودَین».

«وإن کان رجلٌ یورَث کلالةً او امرأةٌ» الآیة ـ تقدیر آیت آنست که: وإن کان رجلٌ او امرأة یورَث کلالةً. هروارث که نه پدرباشد ونه فرزند اورا کلاله گویند، وهرمورِث که ازوی نه پدرماند ونه‌فرزند اورا کلاله گویند. پس کلاله نامی‌است هم وارث وهم‌مورِث را. اگر گوئیم که مورث‌است اشتقاق آن‌از کَلّ‌َ نَسَبُه است، وهو إذالم یبقَ مِن قطب نَسَبه‌احدٌ. واگر گوئیم که‌وارث است‌اشتقاق آن‌از اِکلیل‌است، وهوالّذی یتکلّل‌بالرّأس، ای‌یُحیط‌به، فکأنّ الکلالة‌تکلّلوا بالمیّت مِن‌جوانبه وحوالَیه، والولد خارج‌مِن‌ذٰلك‌و کذٰلك الوالد. ودرین آیت کلاله‌میّت‌است مورث، ومنصوبست‌برحال. معنی آنست که: اگرمردی‌یازنی‌بمیرد که از وی میراث‌برند درحال کلاله، که ازو نه پدرماند ونه‌فرزند؛ «وله اخٌ اواُختٌ» و او رابرادری بودیاخواهری، یعنی ازمادر. اجماع امّت آنست که این برادر و خواهرهردو ازجهت مادراند، ودلیل برین قراءت **سعدبن ابی‌وقاص** است: ولـه اخٌ اواُختٌ من اِمّ، «فلِکلِّ واحدٍ منهمَا السُّدسُ» هریکی ازین برادر وخواهرهم مادر شش یك مال است. «فإن کانوا اکثرَ مِن ذٰلك فهم شرکاءُ فی‌الثُلُث» اگـردو باشند این اولاد امّ، یا بیشتر ازدو، چندانکه باشند نصیب ایشان سه یك باشد، قسمت کنند میان ایشان این سه یك، بسویّت، نرینه و مادینه یکسان؛ واگر بااولاد امّ پدرمیّت باشد یا پدر پدر، یا فرزند میت، یافرزند پسرش، پس ایشان را میراث نبود و بیوفتند.

«مِن بعدِ وصیّةٍ یوصی بها اودینٍ» ـ قال **علی‌بن ابی‌طالب** (ع): «انّکم تقرّون‌الوصیّة قبلَ‌الدَّین وبدأ رسول‌الله بالدَّین قبل‌الوصیّه»، هرچند که الله تعالی‌ابتدا بوصیت کرد آنکه دَین گفت، امّا رسول خدا که مبیّن احکام شریعت بـود، و امین درگاه عزّت ابتدا بدَین کرد درمال میّت، آنکه بوصیت. یعنی که آیت اقتضاء جمع

میکند نه اقتضاء ترتیب . و اجماع علما وفقها آنست که در ترکت نخست قضاء دین است ، پس تنفیذ وصیّت ، پس تقویم سهام وقسمت مواریث .

« غیر مُضارٍّ » ـ یعنی مِن‌غیرِ اِدخال الضّرر علی‌الورثه بِالوصیّة . میگوید آن وصیّت که موصی کنی نباید که گزند افکند بروِرثه ، یازیانی آرد کـه میراث در ایشان لاغر وتنگ کند . مفسّران گفتند : این ضرر آنست که وصیت کند بدَینی که بَرو نیست ، یا اقرار دهد ازبهر کسی که هیچ‌چیز ازوی بَرو نباشد ، ومقصود وی در آن اقـرار وصیّت ، اضرار ورثه بود . **مصطفی** (ص) گفت : « لاضرر ولا اضرار فی‌الاسلام » . من‌قطع میراثاً فرَضه اللهُ قطع‌الله میراثه مِن‌الجنّة .

« وصیةً مِن‌الله » ـ این‌استقصا است وتشدید عظیم ، واز الله تأکید برمسلمانان میان دو وصیّت ، باوّل گفت : « یوصیکمُ‌اللهُ » ، وبآخر گفت : « وصیّةً مِن‌الله » .

« والله علیم » ـ فیما دبّر مِن هذه‌الفـرائض . « حلیم » عمّن عصاه بتأخیر عقوبته .

« تِلك حدودُالله » الآیة . . . ـ این تعیین سهام و قطع انصبا و اندازَها است از خدای عزّوجلّ . آنکه وعده داد ایشانرا که فرمان خدا ورسول بجای آرنـد ، واز اندازهای وی درنگذرند ، ببهشت باقی وناز نعیم جاودانی .

گفت : « ومَن یُطِعِ اللهَ ورسوله یُدخله جنّاتٍ تَجری مِن‌تحتهَا الأنهارخالدین فیها و ذٰلك الفوزالعظیم » ـ یُدخله بیا ، و نُدخله بنون هردو خوانده‌اند . بنون در هردو آیت قراءت **مدنی و شامی** است علی خطاب الملوك ، و این اخبار بنون ، مع تقدّم ذکرالله همچنانست که جای‌دیگر گفت : « بَلِ اللهُ مولیٰکم وهو خیرُالنّاصرین سَنُلْقی . باقی قرّا درهردو آیت بیا خوانند بلفظ غیبت ، زیرا که ذکرالله متقدّم‌است و المعنی : یُدخله‌اللهُ . میگوید : درآریم ایشان را در آن بهشتها ، با نـاز و نعیم ،

وفوزعظیم ، که هر بهشتی‌را در ده انگشت انگشتری بود . نقش نگین آن انگشتریها یکی آنست که : «سلامٌ علیکم طِبتم فَادْخلوها خالدین». دوم «اُدخلوها بِسلام ذٰلك یومُ الخلود ». سیوم « اُورِثتمُوها بما کنتم تعمَلون » . چهارم رُفعت عنکمُ الهمومُ والأحزانُ. پنجم البَسنا کمُ الحُلَلَ والحلیّ. ششم زوّجنا کمُ الحورَالعینَ . هفتم « لکم فیها ماتشتهیه الأنفسُ وتلَذّ الأعیُنُ » . هشتم رافَقتمُ النبیّینَ والصِدّیقین . نهم صِرتم‌شُبّاناً لاتهرمون . دهم سکنتُم فی جِواری‌لایوذی الجیران . این‌سرانجام‌ایشانست که خدا و رسول را طاعت دارند ، وانداز هاى شرع بجای‌آرند .

و سرانجام ایشان که نافرمان آیند ، و از اندازها گذارند ، آنست که بسخط ونقمت حق رسند، چنانکه گفت جلّ‌جلاله : «ومَن یَعص ِ اللّهَ ورسوله و یَتَعَدَّ حدودَه یُدخلْه ناراً خالداً فیها وله عذاب مُهین » ، عذاب مهین‌عذاب خوار کننده است ، وآن خواری نومیدی است . درمیان سلاسل و اَنکال و زقّوم وغِسلین چنان بمانند که یکبار گی نومید شوند ، نعوذبالله مِن‌سوء القضاء ودرك الشّقاء .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اِنّ الّذین یأ کلون اموالَ‌الیتامیٰ ظلماً » الآیة ـ جلیل وجبّار ، خداوندبزرگوار ، رهی‌دار ، نام‌دار ، کریم بردبار ، وفادار ، عظیم ، که هر کس‌را خداوند است ، و هرچیز را پیش برند است ، و ضعیفانرا دستگیر و مهر پیوند است . درین آیت ضعیفانرا مینوازد ، ویتیمانرا مهر مینماید ، وآن ظالمان که ازجگر یتیمان کباب میکنند ، وز خون مفلسان شراب میخورند ، ایشان را بیم میدهد ، و بعقوبت خوفشان میترساند ، و بدرماندگانرا نیابت میدارد ، وبا ظالمان از بهر ایشان خصمی میکند ، ازآنکه یار ضعیفانست ، وفریادرس نومیدانست ، ومجیب دعاء مضطرّانست،

ونیوشندهٔ آواز لهیفانست. دوست دارد بنده‌ای را که ازسر شکستگی وعجز ومفلسی نفسی سرد برآرد، و اشکی گرم فروبارد، و دو دست تهی بوی بردارد، وعذری باز خواهد.

در آثاربیارند که مردی میگفت: یاربّ یاربّ! انت کتبتَ وأنت قدّرتَ وأنت قضیتَ، بارخدایا که هرچه بود وهست وخواهد بود همه تو میخواهی، وتومیرانی، وبرخلق تومینویسی. از تقدیر تو، بارخدایا، بیرون نیست، وبی قضاء توهیچ‌نیست. گفتا بسرّ وی ندا آمد که: هذا التّوحید، فأین العبودیّة، آنچه گفتی عین توحید است، وسزای خدائی‌ماست. نشان بندگی‌خویش بیار تا چیست؟ فقال الرّجلُ یاربّ یاربّ، اَنَاعصیتُ، اَنا اذنبتُ، اَنا سألتُ. بارخدایا ازمن آن آید که‌ازمن‌سزد! بارخدایا بدعهد و بیوفا وجفاکار وهرچه بترهستم.

قصّه چکنم حیلت و رنگیم همه
وز رفتن راه راست لنگیم همه
از آز درآویخته چنگیم همه
با قسمت قسّام بجنگیم همه

« اِنّ الّذین یأکلون اموالَ الیَتامیٰ ظلماً » صعب است مال یتیمان خوردن، و درخواستهٔ ایشان‌طمع بیهوده کردن. آورده‌اند ازآن‌اعجوبهٔ مملکت عیسی‌پاك(ع) که وقتی بگورستانی بگذشت، گفت: بارخدایا! یکی را ازین بندگان خود زنده کن. درحال پارهٔ خاك فروشد، وشخصی بلندبالا ازین خاك برآمد و بایستاد، عیسی (ع) ازو بسهمید، گفت: ایّها الفتیٰ من‌انت؟ قال: اَنا ابن‌تغلب. قال: متیٰ مِتَّ؟ قال: الفین وسبعمائة عام، چند است تا بدین خاك فرو رفتی؟ گفت: دوهزار و هفتصد سال. گفت: بگوتامرگ را چگونه یافتی؟ گفت: ازآن وقت باز که باین خاك فرو رفته‌ام تا اکنون هنوز تلخی مرگ بامنست. گفت: بگو تا خدا باتو چه

کرد ؟ گفت : یا روح‌الله از دوهزار وهفتصد سال‌بازهنوز درمطالبت حساب نیم‌دانك سیم‌ام که یتیمی را در گردن من بوده است ، وهنوز ازین مطالبت فارغ نگشته‌ام ، این بگفت وبخاك فروشد .

« یوصیکمُ‌اللهُ فی‌اولادکم للذّکرمثلُ حظّ الأنثیین » ـ ربّ‌العالمین استحقاق ورثه درمیراث ازدو روی پدید کرد ، وفرمود : یکی از روی فرض ، ودیگر ازروی تعصیب و استحقاق . ازجهت تعصیب قوی‌تر است ازآنکه ازجهت فرض ، نه‌بینی که غایت میراث عصبه استغراق مال است بکلیّت ، وغایت فرض تا دوسه یك بیش‌نیست ؟ آنکه شرع میفرماید که : در حال قسمت ابتدا برفرض کنید که اصحاب فروض در استحقاق ضعیف‌ترند . وذلك فی‌قوله (ص) : « ما ابقت‌الفرائضُ فلأولی عصبةٍ ذَکرٍ » . اینست سنّت خداوند جلّ‌جلاله درآن آیت که گفت : « ثمّ اورثنَا الکتابَ الّذینَ أصطفَینا مِن‌عبادنا » . کتاب و دین خویش که بنده‌ای را داد بلفظ میراث گفت ، از آنکه میراث عطیّتی الٰهی باشد بی‌رنج و کسب بنده ، پس « ظالم » فراپیش « سابق » داشت ، وظالم‌لامحاله از سابق ضعیف‌تراست وبی‌مایه‌تر ، امّا شکسته دل است ونومید رنگ ، وقت وی مدافعت برنمیدارد ، و کرم ربوبیّت اقتضاء ضعیف نواختن و بی وی کار وی ساختن میکند ، سبحانه ما ارأفه بعَبده .

امّا آنچه گفت : « لِلذّکر مثلُ حظِ الأنثیَین » ، اشارت میکند که این کار نه بقیاس بندگان است ، ونه حدّ اوهام وافهام ایشان است ، که اگر قیاس بودی حظّ مادینه‌دوچند نرینه بودی که عجز وضعف واُنوثت از روی قیاس اقتضاء تفضیل میکند ، لکن حکم او جلّ‌جلاله نه علّت را درآن جای است ، ونه چون وچرا را در آن راه . نه کس را برآن اعتراض ، ونه خلق را ازآن اعراض .

شهریست بزرگ و من بدو در میرم
تا خود زنم و خود کشم و خود گیرم

« لایُسئل عمّا یَفعل وهم یُسئلون » .

« آباؤُکم و اَبناؤُکم لاتَدرون اَیُهم اقربُ لکم نفعاً فریضةً مِن‌الله » ـ این چنانست که کسی دو برادر دارد ، هردو مشفق ومهربان ، هردو او را بکار آمده ، و هردوبکاری برخاسته ، وهردو او را شایسته . خواهدتا ایشانرا بستاید وآزادی کند، گوید : خود ندانم که از ایشان کدام یکی بهتر و کدام مهربان‌تر است ! یعنی که هردو بغایت اشفاق ومهربانی رسیده‌اند، پدران وفرزندان همچنان‌اند . اگرپدران‌اند بخدمت فرزندان منتفع‌اند ، و اگر فرزندان‌اند بحرمت پدران منتفع اند . اگر پدران اند در بدایت عمر تو درضعف طفولیّت ترا بکارآیند ، وگرفرزندان اند در نهایت عمرتو درضعفِ پیری ترا بکارآیند . این خود نفع این‌جهانی است ، ونفع آن جهانی آنست که **مصطفی** (ص) گفت : مردی را دربهشت بدرجات عُلیٰ رسانند ، و هرگز خود را بآن مثابت ندانسته بود ، ونه عملی کرده که مستحقّ آن شده بود ، گوید : بارخدایا از کجا یافتم این منزلت واین رتبت ؟ اورا گویند ، بِدُعاء ولَدِك لك .

وهم ازین بابست خبر **انس‌مالك** (رض) قال قال رسول‌الله (ص) : اذا کانَ یوم القیامة نودیَ فی‌اطفال المسلمین اَن اُخرجوا مِن‌قبورکم ، فیخرجون مِن‌قبورهم، فیُنادی فیهم اَنِ امضوا الی الجنة زُمَراً ، فیقولون : یاربّنا و والدونا معنا ؟ فیَبسِم الرّبُّ تعالی ، فیقول : و والدوکم معکم فیَثِبُ کلُّ طفل الیٰ ابویه ، فیأخذون‌بأیدیهم و یُدخلونهمُ الجنّةَ ، فهم اعرَف بآبائهم و اُمهاتِهم یومئذٍ من اولادکم الّذین فی بیوتکم .

« ولکم نصف ماترك ازواجکم » الآیة ـ ثبوت میراث و استحقاق آن یا از جهت سبب است یا بحکم نسب ، سبب نکاح است ونسب قرابت، و نکاح سبب مودّت

است ، چنانکه الله تعالی گفت : « وجعل بینکم مودّةً ورحمةً »، و نسب استظهاراست وقوّت ، چنانکه درخبر است : المرء کثیر بأخیه ، پس کسی را که ازین خویشان نسبی یا نزدیکان سببی یکی بمیرد آن داغی باشد بردل وی ، ودردی برجان وی . ربّ‌العالمین آن درد را مرهمی برنهاد ، و ازپس آن مقاسات مواساتی فرمود در مال آن گذشته ، تاچون درد از فوت وی بود ، مرهم هم از مال وی بود . اینست سنّت خداوند جلّ‌جلاله با دوستان خویش . اگر برایشان رنجی‌نهد بحکم تکلیف ازپس آن رنج ، گنجی پدید کند بنعت تخفیف .

شیخ‌الاسلام انصاری قدّس الله روحه گفت : «من چه دانستم که مادرِ شادی رنج است ، و در زیرِ یك ناکامی هزار گنج است ؟ من چه دانستم که آرزو برید وصالست ؛ و زیر ابر جود ، نومیدی محالست ؟! من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبار است که لطف ومهربانی او گنهکار را بیشمار است ؟! من چه دانستم که آن ذوالجلال چنان بنده نواز است ، و دوستانرا برو چندین ناز است ؟! من چه دانستم که آنچه من میجویم میان روح است ، و عزّ وصال تو مرا فتوح است ؟! .

اندر همه عمر من شبی وقت صبوح
آمد برِ من خیال آن راحت و روح
پرسید ز من که چون شدی ای مجروح ؟
گفتم که زعشق تو همین بود فتوح

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَاللَّاتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ » وآنان که فاحشه کنند و نابکار ،

« مِنْ نِسَائِكُمْ » ازین زنان شما ، « فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ » گواه کنید برایشان چهارمرد ازشما ، « فَإِنْ شَهِدُوا » واگر گواهی دهند [آن چهارمرد برفاحشهٔ آن زنان] ، « فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ » ایشانرا در خانها باز دارید ونگه میدارید ، « حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ » تا آن وقت که بمیراند ایشانرا مرگ ، « أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (١٥) » یا راهی سازد الله ایشانرا .

« وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا » وآن مرد و زن که آن کنند ، « مِنْكُمْ » از شما « فَآذُوهُمَا » برنجانید ایشانرا ، « فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا » اگر توبه کنند و باصلاح آیند ، « فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا » روی گردانید از ایشان ودر گذارید ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (١٦) » که خدای توبه پذیراست مهربان همیشه .

« إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ » باز پذیرفتن رهی برخدای است ، « لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ » ایشانرا که بدی میکنند بنادانی ، « ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ » پس می‌باز گردند از نزدیك ، « فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » ایشان آنند که توبه دهد الله ایشانرا وباز پذیرد ، « وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (١٧) » و خدای دانای راست دانش است همیشه .

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ » و توبه پذیر نیست ، « لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ » ایشانرا که شرك آرند وبدیها کنند ، « حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ » تا آنکه که حاضر آید بیکی از ایشان مرگی ، « قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ » آنکه گوید : من باز گشتم اکنون ، « وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ » [نه اینانرا توبه است] و نه ایشانرا که توبه کنند آنگاه که میمیرند بر کافری ، « أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٨) » ایشانند که ساختیم ایشانرا عذابی دردنمای .

النوبة الثانية

قوله تعالىٰ : « وَاللّاتی یأتینَ الفاحشةَ » الآیة ـ درابتداء اسلام مرد و زن که بفعل زنا فراهم شدندی، وهردو ثیّب بودندی ومحصن ، حکم ایشان آن بود که ایشان را از یکدیگر جدا کردندی ، و بزندان باز داشتندی ، چنانکه درین آیت گفت : « فَأمسِکوهنّ فیالبیوت » ؛ و اگرهردو بکر بودندی ، در حال زنا حکم ایشان ایذا بود ، چنانکه درآیت دیگر گفت : « فَآذوهما » ؛ وایذاء آن بود که ایشان را درآن زنا می‌سرزنش کردند و می‌زجر گفتند : اِنتهکتما حُرماتِ الله ، و عصیتُماه ، و استوَجبتما عِقابَه . پس هردوآیت منسوخ شد ، آیت اول بجَلد و رجم ، وآیت دوم بجلد و تغریب ؛ و ناسخ این بود که مصطفی (ص) گفت : خُذوا عنّی ، قد جعلَ اللهُ لهنّ سبیلاً ، البِکر بالبِکر جَلد مائةٍ وتغریب عامٍ ، والثّیب بالثّیب جَلدمائةٍ والرّجم . پس درحق ثیّب دیگربار جلد منسوخ گشت ، و رجم ثابت شد ؛ وناسخ‌این بود که مصطفی (ص) گفت درآن خبر معروف : « وأمّا انتَ یا انیس ! فَاغدُ علی امرأةِ هـٰذا ، فانِ اعترفتْ فَارْجُمها » ، بعد از اعتراف رجم فـرمود و جلد نفرمود . و نیز آیتی است از قرآن که خطّ آن منسوخ است ، وحکم آن ثابت ، وهو قوله تعالی : « الشیخُ والشیخةُ اذا زَنَیا فارجُموهما البتّة نَکالاً مِنَ‌الله والله عزیز حکیم » . امّا ناسخ آیت دوم همین است : « البکر بِالبکر جَلدُ مائةٍ وتغریب عامٍ » ، و هم این آیت که الله گفت : « الزّانیة والزّانی فَاجلدوا کلَّ واحدٍ منهما مائةَ جَلدةٍ . » وعلی الجمله سخن درین‌آیت و در بیان حکم زناآنست که : اگر بالغی عاقل باختیار خویش و از تحریم زناآگاه ، زنا کند ، و بروی درست شود ، از اقرار واعتراف وی، یا ازگواهی چهار مرد عدول ، گواهی بیك صورت ، اگر مـرد وزن هردو محصن

باشدهردو را رجم کنند، لقول عمر : «انّ الله بعث محمداً بالحقّ و اَنزل علیه الکتابَ، وکان مِمّا انزل الله آیةُ الرّجم، و رَجَمَ رسولُ الله (ص)، و رَجمنا بعده، والرّجمُ فی کتاب الله حقٌّ علی مَن زنیٰ اذا اَحصنَ مِن الرّجال والنّساء، اذا قامتِ البیّنة، اوکان الحبَل او الاعتراف» ، واگر یکی محصن باشد ویکی نه ، برمحصن رجم است وبرغیر محصن جَلد وتغریب، وشرط احصان بلوغ است، وعقل، وحرّیّت، واصابت درنکاحی درست و کیفیّت رجم آنست که سنگ در وی می‌اندازند تا هلاك شود ، و اگر در میانه بگریزد ، و حدّ وی باقرار واجب شده است نه به بیّنه، از پس وی نباید رفت وفرو باید گذاشت ، کەدرخبراست که یکی‌را سنگسارمیکردند درعهد رسول(ص). چون سنگ بوی رسید بگریخت . ازپس وی برفتند و او را میزدند تا هلاك شد . رسول‌خدا گفت : هلّا ترکتموه لعلّه یتوبُ فیَتوبَ‌الله علیه ؟! و اگر کسی اقرار دهد بزنا ، پس از آن اقرار خویش بازآید ، آن رجـوع از وی مقبولست ، و حدّ از وی بیفتد ؛ و اگر زنی‌حامل باشد که مستوجب رجم بود تا بار ننهد او را رجم نکنند ، لِما رُوی انّ امرأةً مِن غامد من الأزد جاءت الی رسول‌الله (ص) ، فقالت : یارسول‌الله طهّرنی ، فقال : ویحك ! ارجعی فَاستغفری اللهَ و توبی الیه ، فقالت : تریدأن تُردّدنی کمارددتَ ماعز بن مالك ؟ انّما حُبلیٰ من‌الزّنا . فقال: زنیتِ ؟ قالت : نعم . قال‌لها : حتّیٰ تضعی مافی بطنكِ ؛ قال : فکفّلها رجلٌ من الانصار حتّیٰ وضعتْ . فأتی النّبیَّ (ص) ، فقال : قد وضعتِ الغامدیّة . فقـال : اذاً لانرجُمها و ندَعُ ولدَها صغیراً ! لیس له من یُرضعها (!) . فقام رجل من الانصار ، فقال : الیّ رضاعُه یانبیّ‌الله . فرجَمَها . و اگر زانی یا زانیه نه محصن باشد ، حدِّ وی ، اگر آزاد باشد صد تازیانه است ، واگربنده بود یا کنیزك پنجاه تازیانه . و بر روی(۱) وی نزنند، وبرجائی که مقتل بود نزنند، امّابرسر زنند که جای شیطان سراست، وقهر شیطان درآن‌است ، کذلك قال ابوبکر

۱ ـ نسخه : تروی (بضم تاء) .

و یك سال او را از وطن خویش بیرون کنند، اگر آزاد باشد واگر بنده ، واگـر مرد باشد یـا زن ، الیٰ مسافة تُقصرفیها الصّلوٰةُ . و بمذهب **ابوحنیفه** (رض) تغریب نیست ؛ وچون حدّی ازحدود شرع واجب شود بر کسی، البتّه روا نباشد که در آن شفاعت کنند، که **مصطفی**(ص) گفت : من حالت شفاعتُه دون حدّ من حدود الله فقد ضادّالله . امّاپیش‌از آنکه بیّنت درست شود ، وظاهر گردد ، مستحبّ است ستر کردن و ازسر آن فراگذشتن ، لقوله (ص) : « تَعافوا الحدودَ فیمابینکم ، فما بلغتم مِن حدّ فقد وجبَ » ، و قال : « ادرَؤُوا الحدودَ عنِ المسلمین مَا استطعتم ، فاِن کان مخرجٌ فَخلّوا سبیلَه» .

قوله تعالی : « انّما التّوبة علی‌الله » الآیة ـ یعنی انّما التّوبة الّتی اوجَبَاللهُ علی نفسه بفضله قبولَها ، « لِلّذین یعملونَ السّوء » ـ میگوید : آن توبه که اللهتعالی بفضل خویش‌پذیرفتن آن برخود واجب کرده است ، توبت ایشانست که بنادانی فراسر گناه شوند ، پس‌عن‌قریب توبه کنند . این « مِنْ قریب » آنست که جائی‌دیگر گفت : « ولم یُصرّوا علیٰ مافعَلوا » یعنی که از گناه زود باز گردند و بر آن مُصرّ نباشند .

گفته‌اند : « بجهالة » درین‌آیت کلمهٔ مذمّت است نه کلمهٔ معذرت . ازهیچکس بدی نیاید مگر که‌آن بدیِ او از نادانی بود ، که معصیتها همه نادانی است ، هر که بخدا عاصی شود آن معصیت وی جهل است اگرچه مرد ممیّز وعاقل بـود ؛ و این جهل بحقیقت‌بدوچیزبازمیگردد : یکی‌آنکه قدرِالله که بوی عاصی میشودنمیداند. دیگر آنکه قدر عقوبت بر آن فعل معصیت نمیداند . **زجاج گفت** : این جهالت اختیار لذت فانی است برلذت باقی .

« ثم‌یتوبون مِن قریبٍ » ـ یعنی قبل‌الموت ولو بفواقِ ناقةٍ ، ویقال: قبل معاینة ملک‌الموت . و رُوِیَ أنه اجتمع اربعةٌ من‌اصحاب رسول‌الله(ص) ، فقال احدُهم : سمعتُ

رسول‌َاللّه (ص) یقول: «انّ اللّه یقبَل توبةَ العبد قبل ان‌یموت بیومٍ». فقال الثانی: وأَنا سمعتُ رسول‌َاللّه یقول: «انّ‌اللّه یقبَل توبةَ العبد قبل ان‌یموت بنصف یوم». فقال الثالث: و أَنا سمعتُ رسول‌اللّه (ص) یقول: «انّ‌اللّه یقبل توبة العبد قبل ان یموت بضَحوةٍ». فقال الرابع: وأَنا سمعتُ رسول‌اللّه (ص) یقول: «انّ‌اللّه یقبل توبة العبد مالم یُغَرغر».

و رُوی انّه (ص) قال: من‌تاب قبل موته بسنةٍ تاب اللّه علیه، وفی روایة: قَبِل‌اللّهُ توبته. ثمّ قال: انّ السنة لکثیرةٌ، مَن‌تاب قبل‌موته بشهرٍ تاب اللّه علیه، ثمّ قال: انّ الشهر لکثیر، مَن‌تاب قبل‌موته بجمعةٍ، تاب اللّه‌علیه، ثمّ‌قال: إنّ‌الجمعة لَکثیرةٌ، مَن تاب قبل موته بساعةٍ، تاب‌اللّه علیه، ثمّ قال: انّ السّاعة لکثیرةٌ، مَن تاب قبل ان یُغَرغِرَ، تاب‌اللّه علیه، ثمّ تَلاهذه الآیةَ: «أنّما التّوبة علی‌اللّه لِلّذین یعملون‌السّوءَ بجهالةٍ ثمّ یتوبون مِن قریبٍ». فقال: کلُّ ما کان قبل‌الموت فهوقریبٌ. و رُوی انّه (ص) قال: لمّا هبط ابلیسُ قال: وعزّتِك وعظمتِك لا اُفارقُ ابنَ‌آدم حتی یُفارقَ روحُه جسدَه. فقال اللّه: بعزّتی وجلالی، لا احجبُ التّوبةَ عن‌عبدی حتّی یُغَرغر.

«ولیستِ التّوبةُ للّذین یعملون السّیئاتِ» - یعنی‌المشرکین و المنافقین. «حتّی اذا حضر احدَهم الموتُ»، و وقع فی‌النزع. این نزدیك مطلع است بوقت معاینه، که چیزی از غیب ویرا دیده‌ور شود. گفته‌اند معاینه ملك‌الموت دروقت مرگ از امارات قیامت است و نشان آخرت، و درآخرت توبه بنده نپذیرند، و ایمان درآن ساعت قبول نکنند، که آن نه ایمان بغیب است، و ربّ‌العالمین میگوید: «الّذین‌یؤمنون بالغیب» مؤمنان ایشانند که ایمان بغیب‌آرند، و ایمان که پذیرند ایمان بغیب است.

«اولئكَ اَعتدنالهم عذاباً الیماً» - اعتداد ساختن است، والعتاد ساز، والعتیدة طبل عروس.

النوبة الثالثة

قـوله تعالى : « وَاللاتی یأتین الفاحشةَ مِن نسائکم » الآیة ــ کردگار نهان دان ، خداوند مهربان ، وبخشاینده برهمگنان ، درین آیت خبرداد از رحمت وفضل خود بربندگان ، و اِسبال سترخویش برعیب ایشان ، تاهمه خود داند فعل بدایشان ، و آب رویشان نبرد نزدیك خلقان . هرچند رهی شوخ‌تر ، وی جلّ جلاله کریم‌تر ، هرچند رهی گیرنده‌تر ، الله او را بازخواننده‌تر .

رُوی فی بعض الکتب المنزلة : « عبدی ! انت العَوّاد الی الذّنوب ، وانا العَوّاد الی المغفرة ، لتعلم أنا أنا وانت انت » . **داود**(ع) **زبور** خواندی ، هرگه که بآیتی رسیدی که درآن ذکر گناهکاران بودی گفتی : اللّهمّ لاتَغفر للخطّائین ! ملکا بر گنه کاران رحمت مکن ، وتقدیر انگشت تهدید در وی میگزید که : ای **داود** ! باش تا ترا کار افتد ، آنگه ازین گفته استغفار کنی ! پس چون آن واقعه بیفتاد ، وآن تیر تقدیر در حلق او نشست درخاك ندم میغلتید و میگفت : « ربِّ اغْفرلی » ، و تقدیر میگفت : ای **داود** نه تومیگفتی که گنه کارانرا میامرز ؟ گفت : بارخدایا ندانسته بودم . هنوز بکر بودم . مقرع سهام قَدَر نکشته بودم . بارخدایا ! ازآن گفت توبه میکنم . توآن کن که سزای آنی . تو احوال بندگان به دانی . مطّلع برسرّ ایشانی . عزیز وسلطانی . کریم ومهربانی .

از مهربانی وی نکته‌ای بشنو ، بنگر درین آیت ، وتأمّل کن درین حالت ، که شهادت چهار گواه عدول در ثبوت فاحشه معتبر کرد ، بروجهی و تحقیقی که اقامت بیّنت برآن صفت دشخوار صورت بندد . این همه ازآن کرد تا آن فاحشه بربنده درست نشود ، و او رافضیحت نرسد . **مصطفی**(ص) این خُلق کرم ازدرگاه عزّت گرفت ،

و این ادب بیاموخت، تا چون **ماعز بن مالک** بروی آمد، و اقرار داد بفاحشه، رسول خدا بهانها فرا پیش میآورد، و او را ازسَر آن فرا میداشت. و درخبراست که اول **ماعز** گفت: یارسول‌الله طهّرنی، مرا پاك گردان. رسول گفت: برو ای **ماعز** استغفار و توبه کن. **ماعز** ساعتی رفت، بازآمد، وهمان سخن گفت. رسول همان جواب داد. تا سه‌بار برفت. چهارم بار که بازآمد، رسول خدا گفت: ترا ازچه پاك کنم؟ **ماعز** گفت: از زنا. دیگربار رسول(ص) واسر(۱)بهانه شد، گفت: مگر دیوانه است این مرد؟ گفتند: یارسول‌الله دیوانه نیست. گفت: مگر خَمرخورده است، و مست شده؟ یکی را گفت: بنگر تا خود از وی بوی خمر آید یانه؟ گفتند: نه. آنگه رسول گفت: یا **ماعز** زنا کردی؟ **ماعز** گفت: آری. رسول گفت: بنگر مگر که‌نظری کردی، یابدست پاسیده‌ای(۲)، یادهن‌داده‌ای؟ گفت: نه، یارسول‌الله. پس دیگربار بزنا اقرار داد. پس رسول خدا بفرمود تا ویرا رجم کردند. آنگه یارانرا گفت: استغفروا لِماعزبن مالك لقدتاب توبةً لوقسمتْ بین امّةٍ لوَسعتْهم. با اینهمه‌آورده‌اند که: بارخدای عالم‌آن‌سوخته‌را در سِرّ بشنوانید که‌یا **ماعز**! ندانسته بودی که ما رسول، تنفیذ احکام شرع را فرستادیم، و حاکم مملکت کردیم، چون نزدیك وی شدی وی اندر حکم کردن وحدّ راندن تقصیرنکند، که قلم شرع بدو داده‌ایم. آنگه بدر گاه او شدی ترا رجم کرد، چرا بدرگاه من نیامدی تا توبت تو پذیرفتمی، و گناهت در گذاشتمی؟! فانّی أنا الغفور الرّؤف!

«انّما التّوبةُ علی‌الله لِلّذین یعملون السّوءَ بجهالةٍ» الآیة ـ توبت نشان راه است، و سالار بار، و کلید گنج، و شفیع وصال، وسر همه شادی، و مایهٔ آزادی. اول پشیمانی در دل است، پس عذر بر زبان، پس بریدن از بدی و بدان! در خبر می‌آید که هر که توبه کند و رفیقان بد بنگذارد، تائب نیست. هر که توبه کند و

۱ ـ واسر = باسر، بسر. ۲ ـ نسخه ج: یاسیده‌ای.

طعام‌وشراب بنگذارد تائب نیست . هر که توبه کند وجامه خواب بنگذارد ، وخواب از دیده بیرون نکند، تائب نیست . هر که توبه کند و از مال وی آنچه ازقوت بسر آید انفاق نکند تائب نیست . شرط توبه آنست که از همهٔ موجودات دل بر گیرد ، و روی در حق آرد . هرخون و گوشت که برهفت اندام دارد بریاضت فرو گذارد . توبه مقدّمهٔ آتش است که از قعر دوزخ آمده ، تاآنچه فردا آتش باتوخواهد کرد، تو امروز بآب دیده باخود بکنی ! توبه اشخاص حضرت است ، برتو فرستادند که : ای جوانمرد این جنگ تا کی ؟ و این بدعهدی تاچند ؟ واز آی وصلحی بکن !

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو
کز رشتهٔ تو سری در انگشت منست

ای آزاد مرد ! چند گه درخوابی ؟ بیدار شو که وقت صباح است ! و در سر شور شراب شوق داری ؟ هین که هنگام صبوح‌است ! تا کی شکسته دل وعهدی ؟ بیا که وقت قبول نصیحت و توبهٔ نصوح است .

« و لیست التوبة للّذین یعملون السیّآت » الآیة ـ بزبان علم توبه پیش از مرگ باید ، وگرهمه یك لحظه بود ؛ و بزبان معاملت پیش از عادت نفس باید در خویشتن‌دیدن، وخود پرستیدن ، هر که خویشتن‌را پسندید وبعادت درخود نگرید، درِ توبه بروی فرو بستند ، وآب فلاح از وی باز گرفتند .

دورشو از صحبت خود بردر عادت پرست
بوسه بر خاك کف پایِ ز خود بیزار زن

نه هر که در راه شریعت توبه کرد بعفو ومغفرت رسید ، از روی حقیقت‌بصدق محبت رسید ! روز گاری داود پیغامبر (ع) میگریست وتضرّع میکرد . آخر اورا گفتند : یا داود لِمَ تَبکی وقد غفرتُ لك ، وارضیتُ خصمَك ، وقبلتُ توبتك ؟! چرا

می گریی و ترا آمرزیدم ، وخصمت خشنود کردم ، وتوبت تو قبول کردم ، و عذرت بپذیرفتم ؟! گفت : بارخدایا ! میدانم ، لکن آن وقتِ خوش که داشتم در صحبت ، و آن نفس که مرا باتو بود در خلوت ، باز ده . گفت : یا داود ! هیهات ! ذاك وُدٌّ قد مضیٰ .

فَخَلِّ سبيلَ العينِ بعدكَ بالبكا   فليس لِأيّام الصّفاء رجوع

دردا و دریغا که از آن خاست ونشست

خاکیست مرا برسر و بادیست بدست

٥ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لَا يَحِلُّ لَكُمْ » شما را حلال نیست ، « أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ » که زنان یکدیگر بمیراث برید « كَرْهاً » برنبایستِ ایشان ، « وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ » و ایشانرا از نکاح باز مدارید ، « لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ » تا از آنچه فرا ایشان میباید دادچیزی برید ، « إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ »مگر که فاحشه‌ای کنند ، « مُبَيِّنَةٍ » فاحشه‌ای‌به بیّنت روشن کرده ومحکم ، « وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » و با ایشان بنیکوئی زندگانی گزارید ، [و جهان دارید] ، « فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ » اگرایشانرا نخواهید وخوش نیایند شما را ، « فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً » مگر که شما را ناخوش آید چیزی ، « وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً (١٩) » وخدای درآن شما را نیکوئی فراوان دارد وسازد .

« وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ » و اگر خواهید بدل گرفتن زنی ، « مَكَانَ زَوْجٍ » دست باز داشتن زنی ، و بجای وی دیگری بزنی کردن ، « وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَاراً » وآن زن را داده باشید قنطاری از مال ، « فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً »

چیزی از آنچه ویرا دادید بـز مستانید. « أَتَأْخُذُونَهُ » می باز ستانید از آن کاوین که ویرا دادید، « بُهْتَاناً » بیدادی بزرگ، « وَ إِثْماً مُبِيناً (٢٠) » و بزهٔ آشکارا ؟ !

« وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ » و خود چون باز ستانید ؟ « وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ » پس آنکه بیکدیگر رسیده وهام پوست زیسته باشید، « وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (٢١) » و ایشان از شما بستده‌اند پیمانی بزرگ.

« وَلَا تَنْكِحُوا » و بـزنی مکنید، « مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ » آن زن که پدران شما بزنی کرده باشند، « إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ » مگر آنچه در جاهلیّت بود و گذشت، « إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً » آن زنا است [نزدیك خدا]، « وَ مَقْتاً » وزشتی است، « وَ سَاءَ سَبِيلاً (٢٢) » وبدراهی وسنتی که آنست.

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ » حرام کرده آمد برشما، « أُمَّهَاتُكُمْ » بزنی کردن مادران شما، « وَ بَنَاتُكُمْ » ودختران شما، « وَ أَخَوَاتُكُمْ » و خواهران شما، « وَ عَمَّاتُكُمْ » و خواهران پدران شما، « وَ خَالَاتُكُمْ » وخواهران مادران شما، « وَ بَنَاتُ الْأَخِ » و دختران برادران شما، « وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ » و دختران خواهران شما، « وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ » و مادران شما کـه دایگان شمااند بشیر، « وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ » وهام شیران شما که خواهران شمااند بشیر، « وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ » وخورسوان (١) شما یعنی مادران زنان شما، « وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ » و دخترندران (٢) شما که در کنار هـای شما اند [یعنی دختران زنان شما از دیگران]، « مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ » از آن زنان شما که با ایشان بوده‌اید و دخول کرده‌اید، « فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ » اگر با ایشان بوده

١ ـ خورسو = مادرزن، كذا فى ثلاثة نسخ. ٢ ـ كذا فى ثلاثة نسخ.

نبید و دخـول نکردید (۱) « فَلَاجُنَاحَ عَلَیکُمْ » برشما تنـگی نیست ، « وَحَلَائِلُ أَبْنَائِکُمْ » و زنان پسران شما ، « الَّذِینَ مِنْ أَصْلَابِکُمْ » ایشان که از پشت شما آیند ، « وَأَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ » و حرام است برشما بزنی داشتن دو خواهر بیك جای [یعنی هـردوبهم] ، « إِلَّا مَاقَدْ سَلَفَ » مـگر آنچه در جاهلیّت بود و گذشت . « إِنَّ اللّٰهَ کَانَ غَفُوراً رَحِیماً (۲۳)» خدای آمرزگار است مهربان همیشه .

الجزء الخامس

« وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ » و حرامست برشما زنان شوی مند(۲) ، « إِلَّا مَامَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ » مگرچیزی که ملك شما بود ، « کِتَابَ اللّٰهِ عَلَیکُمْ » این نبشتهٔ خدا است بـرشما ، [میدانید و می‌پذیرید] ، « وَأُحِلَّ لَکُمْ » و شما را حلال کرد و گشاده « مَاوَرَاءَ ذٰلِکُمْ » هرچه گذارندهٔ آنست که برشمردیم ، « أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِکُمْ » بشرط آنکه زن که بزنی کنید بکاوین کنید ازمال‌خویش ، « مُحْصِنِینَ » بنکاح پاك زن کرده ، « غَیْرَ مُسَافِحِینَ » نه بزنا باوی گردآمده ، « فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ » هر که بنکاح متعت بزنی گرفته‌اید ازایشان ، « فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » اجرهای ایشان بایشان گزارید ، « فَرِیضَةً » آن برشما واجب و بُریده است . « وَلَاجُنَاحَ عَلَیکُمْ » و برشما تنگی نیست ، « فِیمَا تَرَاضَیْتُمْ بِهِ » درآنچه بایکدیگرمردوزن همداستان شدید (۳) در کمیّت کاوین ، « مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ » پس آنکه عقد بر کاوین بسته بید (٤) ، وبرخود واجب کرده ، « إِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیماً حَکِیماً (۲٤)» که خدای دانای است راست دانش همیشه‌ای(٥)

۱ ـ نسخه ج : اگر باایشان نبوده باشید و دخول نکرده . ۲ ـ شویمند = شوهردار . ۳ ـ نسخه : شید = شوید . ٤ـ نسخهٔ ج : باشید . ٥ ـ نسخهٔ ج : همیشی .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «یا ایّها الّذین آمنوا لایَحلّ لکم اَن تَرِثُوا النّساءَ کَرهاً» - درین آیت دوحکم است : یکی آنست که زن را بی‌نکاح بمیراث بردن حرامست ، و این از نکاحهای جاهلیّت یکی است . دیگرحکم آنست که زن را بزنی کردن بر کراهیت آن زن نشاید ، ازبهر آنکه بمیراثِ بردن زن بی نکاح بطوع زن هم نروا است ، و ایشان بی‌رضاءِ زن و بی طوع زن آن زن را می‌حق وارث دیدند . الله تعالی آنرا باطل کرد ، و آنکس که این آیت در شأن وی فرو آمد **قیس بن ابی‌قیس الانصاری** بود ، و **کبیشه بنت‌معن‌الانصاریة** زن پدرش : چون **ابوقیس** از دنیا بیرون شد و **کبیشه** از وی باز ماند ، **قیس** پیش ازآنکه **کبیشه** بخانهٔ پدر باز شد ، جامه بروی افکند ، و گفت : اِنّما اَرِثُكِ لأنّی ولیّ زوجكِ و أنا احقُّ بكِ ، و عادت ایشان در وراثت زنان همین بود که عصبهٔ شوهر جامه برآن زن افکندی ، پیش از آنکه باهل خویش باز شدی ، و اگر باهل باز شدی ، وجامه بروی نیفکنده ، و از وراثت خبر نداده ، این حقیّت آن عصبه را نبودی . پس‌چون **قیس** ، **کبیشه** را میراث برد ، ویرا فرو گذاشت بی‌مراعات و بی‌نفقه ، نه او را مراعات میکرد ، و نه از حبالت خویش رهائی‌میداد ، بطبع آنکه تا مگر خویشتن را بمال بازخرد . **کبیشه** برخاست و پیش رسول‌خدا رفت ، وقصهٔ خویش باز گفت . رسول (ص) گفت : رو بخانه بنشین تا الله تعالی درحقّ تو فرمان دهد ، و حکم کند . جماعتی از زنان **مدینه** چون حال **کبیشه** شنیدند همه برخاستند و گفتند : یا رسول‌الله حال ما هم حال **کبیشه** است ، امّا **کبیشه** را پسرشوهر واخواست ، وما را ابناء اعمام شوهر . پس ربّ‌العالمین این آیت فرستاد ، وآن حکم باطل کرد .

« اَن تَرِثُوا النّساءَ کرهاً » - بضمّ کاف قراءت حمزه و کسائی است، وبفتح کاف قراءت باقی، وهمالغتان: کالفقر والفُقر، والضَّعف والضُّعف، والدَّف والدُّف. والشَّهد والشُّهد. ابوعمرو شیبانی میگوید: هرچیزی که تو آنرا بدِل کراهیت داری، آن کَره است بفتح، وهرچه مشقّت آن برتن است آن کُره بضمّ. و ابوعبید و جماعتی گفته‌اند: کَره بفتح مصدر است و کُره بضمّ اسماست، ای اسمُ ما کرهتَهُ. و گفته‌اند: بفتح از اکراه دیگری است وبضمّ از کراهیت نفس خویش، وجز ازین گفته‌اند، و الصّحیح أنهما لغتان قاله ابوعلی الفسوی.

« ولا تَعضُلوهنّ لتذهَبوا ببعض ما آتیتُموهُنّ » - ابن‌عباس گفت: این درشأن کسی است که زن خویش را بقهر میدارد بی‌نصیبی وحظّی که زن را بود از داشت وی، و کراهیت میدارد صحبت این‌زن، و درآن داشتن‌ویرا باز دارد از شوی‌دیگر کردن، تاآنکه زن‌خویشتن‌را از وی بازخرد بکاوین، که بروی دارد. ربّ‌العالمین ایشانرا از آن نهی کرد، پس استثنا کرد و گفت: « الّا اَن یَأتینَ بفاحشةٍ مبیّنةٍ » مگراین‌زنان فاحشه‌ای کنند. فاحشه اینجا زنا است، و گفته‌اند که: عصیان و نُشوز است، یعنی درین دو حال ضِرار زنان روا بود، تا خویشتن را بازخرند، و فدیت دهند.

رَویٰ جابر بن‌عبدالله، قال قال النبیّ (ص): اِتّقوا اللهَ فی‌النّساء، فانّکم اخذتموهنّ بأمانة الله، و استحللتم فروجَهنّ بکلمةالله، ولکم علیهنّ أن لایوطین فُرُشَکم احداً تکرهون، فاِن فعلنَ فاضرِبوهنّ ضرباً غیرَ مُبرّح، ولهنّ علیکم رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف.

« بفاحشةٍ مُبیّنةٍ » - بفتح‌یا قراءت مکی است و ابوبکر ازعاصم، علی‌بناءالفعل للمفعول به، بُیّنتْ فهی مُبیَّنةٍ، ای فاحشة مظهرة مثبتة بالشّهادة. میگوید: مگر

فاحشه‌ای کنند بچهار گواه ، هام سخن ، بروی روشن ومحکم کرده . ویقال بفاحشةٍ قد بُیّن فحشُها ، فهی مبیَّنة . باقی قرّاء بکسر یاخوانند : مبیِّنة ، علی بناء الفعل للفاعل، ای بفاحشةٍ مبیِّنةٍ ظاهرة . میگوید : مگر فاحشه‌ای کنند پیدا و روشن . و قیل المعنی بفاحشة تبیَّن فحشُها ؛ و بَیَّنَ برین‌قراءت لازم است ، و برقراءت اوّل متعدّی است، و گفته‌اند برین قراءت هم متعدّی است ، والمعنی بفاحشةٍ مظهرةٍ للحدِّ علیها . میگوید : مگر فاحشه‌ای کنند که حدّ برایشان پیدا و روشن کند بآن ، وتَبیّن لازم است ، یقال بانَ الأمرُ و تبیَّن اذا ظهر ، امّا اَبان و بیَّن و استبانَ هم لازم است و هم متعدّی . قال سیبویه : اَبان الامرُ وبیّن و استبان ، اَبنتُه وبیَّنتُهُ واستبنتُهُ .

« وعاشِروهنَّ بالمعروف » ـ یعنی : قبل أن یَأتین بالفاحشة . میگوید : چون این زنان فاحشه‌ای نکنند ، ونشوز و نافرمانی ازجهت ایشان نبود ، با ایشان خوش زندگانی کنید ، و درعشرت آداب شریعت بجای آرید ، و خلق نیکو کار فرمائید ، و رنجها از ایشان احتمال کنید ، و برمحال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کنید ، و با ایشان گرفته وتاریك‌مباشید، وبقدرعقلِ ایشان باایشان‌زندگانی کنید. **مصطفی**(ص) گفت : « خیرکم خیرکم لأهله ، وأنا خیرکم لأهلی » . بهتر شما آنست که بـا اهل خویش بهتر است ، و خوشخوی‌تر ، وخوش زندگانی‌تر ، و من بااهل خویش ازهمه بهترم . وآخرسخنی که **مصطفی** (ص) درآخر عهد خویش گفت ،آن بود که : نماز بپای دارید ، و بردگانرا نیکو دارید ، و برشما باد که حقّ زنان بجای آرید کـه اسیرانند در دست شما ، با ایشان زندگانی نیکو کنید . وکان النّبیُّ (ص) من‌النّاس مع نسائه(١) .

« فاِن کرِهتمو هنّ فَعَسی اَن تَکرهوا شیئاً و یجعلَ اللّهُ فیه خیراً کثیراً » میگوید : اگرشما ایشانرا نخواهید وصحبت ایشان کراهیت دارید ، باشد که شما را

١ ـ در نسخهٔ ج پس از کلمه النبی (ص) جائی باندازهٔ یك کلمه خالی مانده و تردیدی نیست که کلمه‌ای نظیر «ارفق» افتاده زیرا بدون آن عبارت ناقص‌است .

از شان(١) رزق ومنفعت بود ، یا فرزندی صالح پدید آید ، که شما را دعای نیکو کنند . و گفته‌اند : معنی آنست که اگر شما صحبت ایشان کراهیت می‌دارید ، و ایشان را طلاق میدهید، باشد که شوی دیگر کنند ، وخدای تعالی آن شوی‌را از وی روزی فراوان دهد و فرزند نیکو .

« و إِن أَرَدتم استبدالَ زوجٍ مَكانَ زوجٍ و آتیتم احدیٰهنّ قِنطاراً » الآية - اگر کسی زن خویشتن را طلاق دهد ، ودیگری بجای وی کند ، و آن زن‌را که طلاق داده است قنطاری زر بمَهر بوی داده بود . قنطار پُری پوستِ گاوی از زر بود یا از درم ، و گفته‌اند : هزار دینار بود ، و گفته‌اند : پانصد ، علی‌الجمله مالی فراوان باشد . میگوید : اگر یك قنطار زر بوی بمهر داده بید (٢) هیچیز (٣) وامستانید . این دلیل‌است که چون از آن زن فاحشه‌ای نیاید ، ونشوزی نبود ، ضرارِ وی نمودن بطمع فدا حرامست . ونیز رخصت است درمغالات مهر ، و دلیل برین رخصت آنست که **عمر خطاب**، **ام کلثوم** رابخواست دختر **علی**(ع) که از **فاطمه** بنت رسول‌الله(ص) بود . **علی**(ع) گفت : آن دختر کوچکست . عمر گفت : انّی سمعتُ رسولَ‌الله یقول : انّ کلَّ نسبٍ وصِهرٍ ینقطع یوم‌القیٰمة الّا نسبی و صِهری ، فلذٰلك رغِبتُ فی هٰذی(٤)، فقال : انّی مُرسِلُها الیك حتّی تنظر الیٰ صِغَرها . فأرسلَها الیه ، فجاءته ، فقالت : ابی یقول لك : هل رضیتَ الحلّة ؟ فقالَ : قد رضیتُها . قال : فأنکحه **علی** ، فاصدَقها **عمر** اربعین الف درهم . **عمرخطاب** دختر **علی** (ع) را چهل هزار درهم کاوین کرد . آنکه خود روزی بر منبر خطبه میکرد و میگفت : الا لا تُغالوا فی صُدُقِ النساء ، فانّها لو کانت مکرمة فی‌الدّنیا اوتقوی عندالله ، لکان اولاکم به النبیّ (ص) ، ما اَصدَق امرأةً مِن نسائه فوق اثنتی عشرة اوقیّة .

---

١ ـ نسخه : از ایشان . ٢ ـ نسخه : باشید . ٣ ـ نسخه : هیچ چیز .
٤ ـ نسخه : هذا .

وسخن مجمل درین باب آنست که اگر مرد اگرزن بمال فراوان ومهر گران، رواست ، ورخصت هست ، که **عمر خطاب** چهل هزار درم مهر زن خویش کرد ، و رسول خدا (ص) **ام‌حبیبه** بزنی خواست ، و **نجاشی** از بهر رسول خدا چهارصد دینار بمهر بوی داد ، و **ابن‌عمر** دختر خویش را کاوین ده‌هزار درم کرد ، امّاچنان نیکوتر است وپسندیده‌تر که مَهر زنان سبك باشد وآسان ، نه فراوان و گران ، بدلیل آن خبر که **مصطفی** (ص) گفت : اَلا لاتُغالوا فی‌صُدُق النساء . و درخبر است که رسول خدا (ص) یکی را گفت که زن را میخواست : روبطلب کاوین ، و اگر همه یك انگشتری آهنین بود . ونیز **مصطفی** (ص) گفت : مَن‌اعطیٰ فی صَداق‌ملءَ کفٍ من بُرّ اوسَویق او تَمر ، فقد استحلّ ، یعنی فی‌النّکاح .

هرچند که این تقلیل در مهر رواست ، و شرع بدان آمده ، امّا اختیار آنست که بعضی علماء ازسلف‌نقل کرده‌اند که : انّهم کانوا یکرهون ان‌یکون مهرُالحرائر مثلَ اجورالبغایا، الدّرهم والدّرهَمین ، و یحبّون أن‌یکون عشرین درهماً . گفتا : سلف کراهیت میداشتند که مهر آزاد زنان همچون اجرت پلید کاران باشد یك درم و دو درم ومانند آن ، بلی دوست داشته‌اند که بیست درم بودیا صد درم ، یا رطلی درم ، یا زیادت از آن چندانکه در آن مغالات نباشد .

« اَتأخذونه » استفهامِ نهی وتوبیخ (١) است ، « بهتاناً » یعنی ظلماً بغیر حقّ ، و البهتان الباطل الّذی تتحیّرُ مِن بطلانه . « وإثماً مُبیناً » ـ ای بَیّناً ، انتصابهما علی أنهمامصدران موضوعان فی‌موضع‌الحال، والمعنی: أتأخذونه باهتین و آثمین ؟ و کیف تأخذونه ؟ این برسبیل استفهام گفت . چنانکه جای دیگر گفت : « کیف تکفرون باللّٰه » میگوید : و خود چون وا ستانیدآن مهرکه با ایشان دادید ، یا چیزی از

١ ـ نسخه : توسیخ = زشت شمردن .

آن مهر پس افضا ؟! و « اِفضا » از نامهائی است که آن کنایات‌اند درقرآن ازجماع، واُصله الغشیان.

« و اَخذنَ منکم میثاقاً غلیظاً » - این میثاق آنست که: امساكٌ بمعروفٍ اوتسریح باحسانٍ، از تسریح باحسان یکی آنست که ازحق آن زن چیزی کاسته نیاید. **مجاهد** گفت: میثاق کلمهٔ نکاح است که استحلال بآن حاصل شود. **عکرمه** و **ربیع** گفتند: هوقوله: « اخذتموهنّ بأمانةِ الله، واستحللتم فروجَهنّ بکلمةالله. »

« ولا تَنکحوا مانَکح آباؤُکم مِنَ النّساء. » الآیة - این درشأن قومی آمد از عرب که زن پدر خویش بعد از پدر می‌باز خواستند، و از ایشان **صفوان بن امیه** بود و **اسود بن خلف** و **ابو نفیل العدوی** و **قیس بن ابی قیس**. ربّ‌العالمین این آیت فرستاد، و آن برایشان حرام کرد، و این تحریم بنفس‌عقد حاصل شود، وپدرنَسَبی و رضاع هردو درآن یکسانند. آنکه گفت: « الّا ماقد سلف » - یعنی آنچه در جاهلیّت بود گذشت، اکنون در اسلام آن حلال نیست. **براءعازب** گفت: خال خود را دیدم، گفتم کجا میروی؟ گفت: رسول‌خدا مرا فرستاد بکسی که زن پدر خویش بعد از پدر باز خواسته است، میروم که ویرا گردن زنم. « اِنّه کان فاحشةً و مَقتاً » ای فاحشةً عندالله و معصیةً، تورِثُ بغضَ الله. « وساء سبیلاً » ای قبُح هذا الفعل طریقاً.

« حُرِّمَتْ علیکم اُمّهاتُکم » - ربّ العالمین درین آیت نکاح چهاردەزن حرام کرد: هفت از روی نسب، وهفت از روی سبب، امّا ایشان که‌از روی نسب حرام‌اند: مادران‌اند. هرآن زن که نسب توبا وی شود اگردور است و اگر نزدیك، آن مادر تو است، وبرتو حرام است. مادران که مادرت را زادند، مادران که پدرت را زادند، همه درتحت این حدّ مندرج‌اند. دیگر دختران‌اند. هرزن که نسب وی از روی

ولادت باتو آید ، اگر دور بود واگر نزدیك ، آن دختر تو است ، و برتوحرام است. دختران فرزندان وفرزندان فرزندان همه درتحت این شوند. سیوم خواهران‌اند ، که هام‌شاخ تواند ازهرجهت که باشد. چهارم خواهران پدراند ، که هام شاخ پدر باشند. پنجم خواهران مادر ، که هام شاخ مادر باشند. ششم دختران برادرند ، ازهرجهت که برادر بود ، ازیك‌طرف بود یا ازهردوطرف. هفتم‌دختران خواهراند، از هرجهت که خواهر باشد.

امّاایشان که از روی سبب‌حرام‌اند : اوّل دایه است ، که تـرا شیردهد ، هر که ترا شیرداد یاپدرت را ، یامادرت را شیرداد ، وی مادر تواست ، یعنی از روی حرمت نه از روی نسب و وراثت. و ازاینجا است که دختران **مصطفی** (ص) را بنات امّهات المؤمنین گویند ، نه اخوات المؤمنین. دوم خواهران هام شیرانند ، چنانکه گفت : « و أُخواتُکم من‌الرَّضاعة » ، و ایشان سه‌اند همچون خواهران نسبی ، و هرچند که در قرآن این دونفرند که مخصوص‌اند ، یعنی مادران وخواهران که ازجهت رضاع محرّم‌اند ، امّا سنّت جماعتی دیگر در افزود به آنچه گفت : « یُحرَّم من‌الرّضاع مایُحرم من‌النسب » ، و رُوی انّه قال (ص) : « ماحرَّمتْهُ الولادةُ حرّمه الرّضاعُ ». اگر زنی کنیزكِ شوهر خویش را که طفله باشد شیر دهد ، آن کنیزك بر شوهرش حرام شود ، و قیمتش بیوفتد ، که اکنون دختر وی است از جهت رضاع ؛ و اگـر زنی پسری دارد ، آنکه دختری بیگانه را شیردهد ، آن دخترخواهر این پسرشود، ونشاید که این پسر آن دختر را بزنی کند. امّا اگر آن دخترخواهری دارد مراین پسر را رسد که‌آن خواهر را بزنی کند ، واگرچه خواهر خواهرش باشد. وصورت این درنسب آنست که اگرمردی را پسری بود وآنکه زنی خواهد که‌آن زن را دختری بود از شوهری دیگر ، اکنون‌دختری‌آرد ازین زن، این دختر خواهرآن

پسر است ؛ هام پدر ، وخواهرِ آن دختر است هام مادر . اکنون پسر را رواست که آن دختر را بخواهد که ازشوئی دیگر است ، و اگرچه خواهر خواهر وی است ، و در جمله هرمرد که بزنی رسد بنکاح درست یابوطی شبهت ، یا بملك یمین ، و از وی‌فرزندی در وجودآید ، شیروی هم حقّ مرد است وهم حق زن ، چون این‌زن کودکی‌بیگانه راشیردهد ، آن کودك مرایشانرا چون‌فرزند نسبی‌بود ، فرزندان وی وفرزند فرزندچندانکه‌بود برایشان‌حرام شدند . امّابرادران‌وخواهران این کودك ، و پدران ومادران وی ، واعمام وعمّات وی ، هیچ برایشان حرام نشوند ، وتحریم‌بایشان تعلّق ندارد ، که آنجا نه نسب است ونه رضاع .

و بدان که حرمت رضاع بدو شرط ثابت‌شود : یکی آنست که چون شیرخورد این طفل ، ویرا کم از دوسال بود ، یا دوسال . اگر بیش بود رضاع را اثری نبود ، که **مصطفی** (ص) گفت : «لارضاع بعدالحولین» . دیگرشرط آنست که هیچ‌رضعت کم‌نخورد ، بحکم‌خبر**عائشه»** قالت : کان‌فیما اُنزل من **القرآن** عشرُ رَضعاتٍ یحرمن ، ثمّ نُسخ بخمسٍ معلوماتٍ .

« و اُمّهاتُ نسائکم » و مادران زنان شما برشما حرام‌اند . این تحریم بنفس عقد حاصل شود ، اگر بزن خویش رسید یا نرسید ، دخول افتاد یا نیفتاد ، بعد از عقد نکاح مادر زن حرام است ، حرامی مؤبد ، تا آن حدّ که اگر دختر کی طفله بزنی بخواهد ، وعقد نکاح ببندد ، پس ویرا طلاق دهد ، پس آنکه زنی اجنبیّه آن طفله را شیر دهد ، آن اجنبیه بروی حرام گشت ، از بهر آنکه مادر دختری است که آن دختر روزی زن وی بود بنکاحی صحیح .

« و رَبائِبکُم‌اللّاتی فی‌حجور کم مِن‌نسائکُم اللّاتی‌دخلتم‌بهنّ » ـ و دختران زنان شما برشماحرام‌اند ، یعنی پس‌ازآنکه‌بمادران‌ایشان رسیدید ، ودخول کردید .

اگرمردی زنی بخواهد و دخول کند، آنگه آن زن را طلاق دهد، پس بعد ازطلاق این زن دختری طفله را شیردهد، آن دختر برین مرد حرام شود، از بهر آنکه دخترزنی است که روزی زن این مرد بود وبوی رسیده. امّا اگربوی نرسیده باشد، و او را طلاق دهد، یا بمیرد، دختر وی بزنی تواند کرد، که ربّ‌العالمین گفت: «فاِن‌لم تکونوا دخلتم بهنّ فلاجُناحَ علیکم» ای‌فی‌نکاح بناتهنّ، وبه قال النبیّ(ص): اذا نکح الرَّجلُ المرأةَ فلایَحلُّ له أن یتزوَّج بأمّها، دخل بالبنت اولم‌یدخل. و اِذا تزوّج الأمَّ ولم یدخل بها، ثمّ طلّقها، فاِن شاءَ تزوّج البنتَ. و در خبر است که **ام‌حبیبه** بنت **ابی‌سفیان** گفت: یا رسول‌الله خواهر من‌بنت **ابی‌سفیان** بزنی بخواه. رسول(ص) گفت: تومی‌دوست‌داری که‌من‌چنین کنم؟ گفت: آری‌دوست‌دارم، وخواهر خود را نیك‌بختی و نیك جهانی میخواهم. رسول(ص) گفت که: اومرا حلال‌نیست، و روا نباشد که ویرا بزنی کنم. **ام‌حبیبه** گفت: یا رسول‌الله ما چنان دانستیم، و در آن‌حدیث کردیم که تودختر **بوسلمه** میخواهی که بزنی کنی، گفت: دختر **بوسلمه** که مادرش **ام‌سلمه** است که زن منست؟ گفت: آری. رسول(ص) گفت: او ربیبهٔ منست، درحجرمن پرورده، واگرنیز ربیبه نبودی، هم حلال نبودی مرا، که وی دختربرادرم‌است ازجهت رضاع؛ کنیز کی‌نُوبی بود که مرا و **بوسلمه** را بیکدیگر شیر داد. آنگه رسول خدا گفت: دختران و خواهران خود را برما عرضه مکنید.

«وحَلائِل ابنائکم» ـ تُسمّی المرأةُ حلیلةً، والرّجل حلیلاً، لأنّ کلّ واحدٍ منهما حلالٌ لصاحبه، وقیل‌لأنّ کلّ واحدٍ منهما یَحُلُّ صاحبه، من‌الحلول، وقیل‌لأنّ کلّ واحدٍ منهما یحلُّ ازارَ صاحبه، مِن‌حلّ‌العقد. میگوید: حرام‌است برشما که زنان پسران‌شمابزنی کنید، چون‌زن‌درعقدنکاح‌پسرباشد، برپدرحرام گشت بنفس‌عقد، اگر پسرازجهت نسب باشد یااز جهت رضاع هردودرین حکم یکسانند، امّا پسرخوانده

درتحت این‌نشود . **عطا** گفت : این درشأن **سید**(ص) فروآمد ، که **زینب بنت‌جحش** را بزنی‌خواست ، وزینب زن **زیدحارثه** بوده بود ، و زید پسرخواندهٔ **مصطفی**(ص) بود .

« وأن تجمَعوا بینَ الأختین » ـ وحرام است برشما که جمع کنید میان دو خواهر بزنی کردن ، ازبهرآنکه دوخواهر ضَرّهٔ یکدیگرشوند ، و بقطیعت رَحِم کشد . « الّا ماقد سلف » **عطا** و **سدی** گفتند : الّا ماکان من **یعقوب** (ع) فانّه جمعَ بین **لیا ام‌یهودا** و بین **راحیل‌ام‌یوسف** ، وکانتا اختین . امّا امروز اگر کسی بنادانی خواهر زن خویش بخواهد ، فرقت باید افکندن میان ایشان ، واین خواهر که برزن خویش بخواسته بود او را صداق نباشد ، مگر که دخول کند ، کهآنکه مهرالمثل‌واجب شود . لقوله(ص) : « فله المهر بما استحلّ من‌فرجها » ، وتا عدّت این خواهربسر نیاید نه رواباشد که مباشرت آن خواهر کند که زن اصلی بود ، وچنانکه جمع کردن میان دوخواهر بنکاح روا نیست ، جمع کردن میان زنی و خواهر پدر او ، و میان زنی و خـواهر مادر اوهم روا نیست . بدلیل‌خبر ، وهو ماروی انّ النبی قال : « لاتُنکح المرأة علیٰ عمّتها ، ولا علَی ابنة اخیها ، ولا علیٰ خالتها ، ولا علَی ابنة اختها » .

« انّ‌اللّه کان‌غفوراً » ـ یعنی لِماکان فی‌الجاهلیّة « رحیماً » لماکان فی‌الاسلام .

« والمحصَناتُ من‌النساء » الآیة ـ این هفتم زن است از محرّمات که از روی سبب حرام گشته‌اند ، و محصَنات درقرآن برسه وجه‌اند : یکی ذوات الأرحام ، چنانکه دریـن‌آیت گفت . دیگر محصنات حرائراند از آزاد زنان ، چنانکه آنجا گفت : « و مَن لم‌یستطع‌منکم طَولاً أن ینکح المحصَنات المؤمنات » ، وجائی‌دیگر گفت : « فعلیهنّ نصفُ ماعلی المحصنات من‌العذاب » . سیوم محصنات عفائف‌اند ،

پرهیزکاران و پارسایان، چنانکه گفت: «اِنّ الّذین یرمون المحصنات». وذوات الازواج را محصنات بآن گویند که حصانت ایشان از جهت شوهران است، فاِنّ الازواج احصنوهنّ، ومنعوامنهنّ. وأصل الاِحصان المنع. امّا حرائر وعفائف، حصانت ایشان از جهت حرّیت وعفّت است. قال اللّٰه تعالیٰ: «ومریم ابنة عمرانَ التی اَحصنت فرجَها» ای عفّت.

«والمحصنات من النساء» ـ میگوید: زنانی که ایشانرا شوهراناند برغیر شوهران حراماند. «اِلّا ما ملَکَتْ اَیمانُکم» یعنی بِالسَّبی مِن دارالحرب فاِنّها یحلّ لمالکها بعدالاستبراء بحیضة، و اِن کان لهنّ ازواجٌ من المشرکین فی دارالحرب. **ابوسعیدخدری** گفت که: رسول خدا (ص) روز **حنین** لشکری را به **اوطاس**(١) فرستاد، و ایشانرا نصرت وغنیمت بود، وبردگان آوردند، و درجملهٔ بردگان زنان بودند که شوهران مشرك داشتند. مسلمانان ازصحبت ایشان می‌تحرّج نمودند، یعنی که ایشان شوهران مشرك دارند. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. وقیل: معناه، حرامٌ علیکمُ المحصَناتُ من النساء، فوق الأربع، الّا ماملکت اَیمانُکم، فاِنّه لاعِدّةَ علیکم فیهنّ.

«کتابَ اللّٰه علیکم» ـ نصب است برمصدر، توکید را؛ واین محمولست برمعنی، لاَنَّ معنی قوله عزّوجلّ: «حُرِّمتْ علیکم امّهاتُکم»، کتبَ اللّٰهُ علیکم کتاباً؛ و هٰذا کما قال الشّاعر: «ورُضتُ فذلّتْ صعبة ایّ اذلالٍ»، لاَنّ معنی رُضتُ، اذللتُ. وقیل نُصب علی الاِغراء، ای الزموا کتابَ اللّٰه بتحریم ماذکرنا من النّساء علیکم.

«وَاُحِلَّ لَکم» ـ بضمّ الف قراءت **حمزه** و **کسائی** است و **حفص**، از **عاصم**

١ـ نسخهٔ ج: به‌اوطاوس.

علیٰ بناء الفعل للمفعول به ، عطفاً علیٰ قوله « حرّمتْ علیکم امّهاتکم » ، و الفعل فیه بُنیَ للمفعول به لیُشاکلَ المعطوفُ المعطوفَ علیه . باقی قرّا « و اَحلّ لکم » خوانند بفتح الف، علی بناء الفعل للفاعل ، حملاً علی ما یَلیه من قوله : « کتاب الله » ؛ لأنّ المعنی کتب الله علیکم کتاباً « و أحلّ لکم ماوراءَ ذٰلکُم » ـ ای ما سِویٰ ذٰلکم من النّساء .

« اَن تبتغوا » ـ موضع آن نصب است علی نزع الخافض ، یعنی لأن تبتغوا ، ای تَطلبوا بأموالکم . میگوید : هرچه بیرون ازین محرّمات است که برشمردیم از زنان ، الله شما را حلال کرد بشرط آنکه بمال خویش ایشانرا طلب کنید ، بنکاح و صداق ، یا بملك وبها .

« مُحصِنینَ غیرَ مُسافحین » ـ یعنی نا کحین غیرَ زانین ، بشرط آنکه عقد درست و راست وپاك بود ، ایجاب وقبول بلفظ نکاح ، و گواه و ولی . قال النّبیّ (ص) : « کلُّ نکاحٍ لم یَحضُره اربعةٌ فهو سِفاح : خاطبٌ و ولیّ و شاهِدا عَدلٍ » .

« فَمَا استمتعتم به منهنّ » ـ اختلاف است میان علما که این آیت محکم است یا منسوخ . قول **حسن و مجاهد** آنست که : آیت محکم است ، ومعنی آنست که : فما انتفعتم وتلذّذتم به من النّساء بالنّکاح الصّحیح .

« فَآتوهنّ اُجورَهنّ » ای مُهورهنّ کاملاً بعد الدّخول، ونصفاً قبل الدّخول . میگوید : چون بنکاح صحیح بیکدیگر رسید ایشانرا مهر تمام دهید، وپیش از دخول ومسیس نیمهٔ مهر. و بمذهب **ابن عباس** آیت محکم است، رخصت نکاح متعت است : ونکاح متعت آنست که زنی خواهد بولیّ و دو گواه، تازمانی نام کرده ، بأجری معلوم . پس چون آن مدّت بسر آید ، زن مالك نفس خویش باشد . آنکه اگر خواهد باوی میباشد ، و اگرنه، ویرا رسد که از وی مفارقت کند ؛ وعدّت وی آنست که یك قُرء بازبرد ، اگر

از ذوات الأقراء باشد، و اگـر نه از ذوات الاقرا بود، یك ماه است عدّت وی، تـا استبراء رحم حاصل شود؛ و میان ایشان توارث نباشد، و اگر فـرزندی آید بپدر ملحق بود.

این شرح نکاح متعت است، و **ابن‌عباس** و طائفه‌ای از **اهل بیت** این رخصت داده‌انـد، و دلیل ایشان قراءت **ابی** و **سعیدبن‌جبیر** است: «فما استمتعتم به منهنّ الیٰ اجلٍ مُسمّیً فَـآتوهُنَّ اجورَهنّ». امّا معظم علما وفقهااز صحابه و تابعین و سلف صالحین بر آنند که: این نکاح متعت در ابتداء اسلام بود پس منسوخ گشت، ومتعت زنان در شریعت امـروز حرام است. **مصطفی** (ص) گـفت در بعضی از خُطب: «یاأیُّهاالنّاس انّی کنتُ امرتُکم بِالاِستمتاع مِن هٰذه النّساء، ألا انّ‌اللّه سبحانه‌حرّم ذٰلك الیٰ‌یوم‌القیٰمة.» وقـال **عمر بن الخطاب**: مابالُ رجالٍ ینکحون هذه المتعة، وقدنهیٰ‌رسولُ‌اللّه(ص) عنها، لاأجدُ رجلاً نکحها الّا رجمتُه بِالحجارة. وقال **ابن عمر**: المتعةُ سِفاحٌ؛ و قـال **عطا**: المتعة حـرام مثل المیتة و الدّم و لحم الخنزیر. قـال **ابواسحق الزجاج**: هٰذه آیة قد غلط فیها قومٌ غلطاً عظیماً جدّاً، لجهلهم باللّغة، و ذلك انّهم ذهبوا اِلیٰ‌انّ قوله عزّوجلّ: «فما استمتعتم به منهنّ» مِن‌المتعة الّتی قد أجمع‌اهلُ الفقه انّه حرامٌ؛ و اِنّما معنی «فَما استمتعتم به منهنّ» فما نکحتُموه‌منهنّ علی الشّرائط الّتی جرتْ فی‌الآیة، آیة الاِحصان. «اَن تبتغوا بأموالکم محصِنین» ای عاقدین التزویج، «فَما استمتعتم به منهنّ» علی‌عقد التزویج الّذی جریٰ ذکره، «فَـآتوهنّ اجورَهنّ فریضةً» ای مهورَهنّ، فانِ استمتع بالدّخول بهاآتی المهرتاماً، و اِن استمتع بعقد النّکاح آتیٰ نصفَ المهر؛ والمتاع فی‌اللّغة کلّ مایُنتفع به؛ وقوله عزّوجلّ: «و متّعوهنّ علی الموسِع قَدَرُه» لیس معناه زوّجوهنّ المُتَع، اِنّمامعناه: اعطوهنّ مایستمتعنّ به؛ وکذلك «و للمطلّقات متاعٌ بِالمعروف». و مَن زعَم انّ

ما استمتعتم به منهنّ» المتعة الّتی هی الشّرط فی التّمتع الّذی تفعله الرّافضة، فقد أخطأ خطأً عظیماً. لأنّ الآیة بیّنةٌ واضحة.

«فَآتوهنّ اُجورَهنّ فریضةً» - اجر اینجا مَهراست، و سُمّی اجراً لأنّه اجرُ الإستمتاع، ولهذا یتأ کّد بالخلوة والدّخول. و بمذهب **شافعی** مهر را حدّی نیست، اگر اندك بود و اگر بسیار، رواست، که در شرع مقدّر نیست؛ و بمذهب **بوحنیفه** مقدّر است، و کمینهٔ آن ده درم سپید است؛ و دلیل **شافعی** آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «الصَّداق جائزٌ قلیله و کثیره»، وقال: «مَن اعطیٰ فی صَداق امرأته ملءَ کفَّیه سویقاً اوتمراً فقد استحلّ». و اگرزنی را بزنی کند بی مهر، عقد درست است. امّا **شافعی** را دو قول است: که مهرالمثل او کی واجب شود؟ یك قول آنست که بنفس عقد واجب شود، وهوالموافق لمذهب **ابی حنیفة**، وقول دوم آنست که بوطی و دخول واجب شود، وهوالصحیح والمنصور فی الخلاف.

«ولا جُناحَ علیکم فیما تَراضیتُم به مِن بعدالفریضة» - بقول ایشان که نکاحِ متعت روا دارند معنی آنست که: اگر بعد از انقضاء مدّت وپیش از استبراء رحم برضاء یکدیگر خواهند که در مدّت و دراجر بیفزایند، ایشانرا روا باشد؛ و بقول عامّهٔ فقها و جمهور اهل علم معنی آنست که: «ولاجناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة» یعنی مِنْ حطٍّ مِن المهر وابراءٍ من بعض الصَّداق او کُلِّه، ای لااثمَ علیکم فی أن تَهَبَ المرأةُ للرّجل مهرَها، اویهبَ الرّجلُ للمرأةِ إن لم یدخل بها نصفَ المهرالّذی لایجب لها الّا بالدخول؛ وقیل لابأسَ أن ترضَی المرأةُ من النفقه بدون نفقة مثلها.

«انّ الله کان علیماً» - بما یُصلح امرَالعباد، «حکیماً» فیما بیّن لهم من عقد النّکاح الّذی به حُفظتِ الاموال و الأنساب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «یاأیُّهاالّذین آمنوا لایحلّ لکم أن ترِثوا النّساءَ کرهاً» الآیة ـ هم نداست وهم تنبیه، هم اشارتست وهم شهادت، وهم حکم یانداست: «ایّها» تنبیه است، «الّذین» اشارت است، «آمَنوا» شهادت است، «لایحلُّ لکم أن ترِثوا النِّساءَ کرهاً» حکم است، و بیان حکم آنست که این زنان مستضعفان‌اند، و درتحت قهر شما اسیرانند. نگر تا ایشان را نرنجانید، و از راه تلبیس و تدلیس برایشان حکم نکنید، وقهر نرانید، وآنچه شرع نپسندد از ایشان درنخواهید، بلکه با ایشان بمعروف زندگانی کنید. «وعاشِروهنّ بالمعروف» ای بتعلیم الّدین والتأدّب‌باخلاق المسلمین. راه دین و دیانت بایشان نمائید، و آداب مسلمانی و شریعت ایشانرا در آموزید، و ایشانرا از آتش بپرهیزید، چنانکه جای دیگر گفت: «قوا انفسَکم وأهلیکم ناراً». آداب صحبت درمعاشرت با ایشان نگه‌دارید، ورنج ایشان احتمال کنید، و بارِ خدمت و رنج خویش برایشان منهید. هرچند که از روی ظاهر علی‌الخصوص‌زنانرا میگوید، امّا از روی‌اشارت علی‌العموم‌همهٔ مسلمانانرا میگوید. نگریدتاخویشتن را بهیچ وقت‌برهیچ مسلمان حقّ وفضل‌واجب‌نبینید، و ازمهینان خویش خدمت نخواهید، وبر کمینان زور نکنید. و براهل ضعف صولت ننمائید، بلکه درمراعات ومواسات ایشان بکوشید، وبایشان تقرّب کنید.

به **داود**(ع)وحی آمد که: ای**داود** اگر شکسته‌ای‌بینی‌در راهما، یادل‌شده‌ای درکار ما، نگرتا او را خدمت کنی، بلقمه‌ای نان، بشربتی‌آب بدو تقرّب جوئی، و در برِ آفتاب نورِ دلش بنشینی. ای **داود** دل‌آن درویش درد زده مشرقه‌آفتابِ نور ماست! آفتاب نور جلال ما پیوسته در غرفهٔ دل او می‌تابد.

پیر طریقت گفت : ای مسکین اگر نتوانی که باو تقرّب جوئی ، باری بـدل اولیاش تقرّب جوی ، که بردل ایشان اطّلاع کند ، هر که را دردل ایشان بیند ، ویرا بدوست گیرد . نبینی که **مصطفی**(ص) باضعفاءِ مهاجرین بنشستی ، وخود را درایشان شمردی ، و گفتی : الحمدللّٰه الّذی جعل فی‌اُمّتی مَن امرتُ‌اَن اصبر نفسی معهم ، و ذٰلك فی‌حدیث **ابی‌سعید الخدری**(رض) قـال : کنتُ فی‌عصابة ، فیهاضعفاء المهاجرین ، وإنّ بعضَهم یستُر بعضاً من‌العری ، وقارءٌ یقرأُ علینا ، و نحن نستمع الی‌قرائته ، فجاء النّبیُّ(ص) حتّی قام علینا ، فلمّا رآه القاری سکت فسلّم ، فقـال : ما کنتم تصنعون ؟ قلنا : یارسول‌اللّٰه قاریٌ یقرأُعلینا ، ونحن‌نستمع‌الی‌قراءته ، فقال‌رسول‌اللّٰه(ص). « الحمدللّٰه الّذی جعل فی‌امّتی من‌اُمرتُ ان‌اصبر نفسی‌معهم » ؛ ثمّ جلس وسطَنا لیعُدَّ نفسَه فینا . ثمّ قال‌بیده هـٰکذا ، فحلق‌القوم ونُوّرت وجوهُهم ، فلم یعرف رسولَ‌اللّٰه(ص) احدٌ، قال : وکانوا ضُعَفاءَ المهاجرین ، فقال النّبی(ص) : « اَبشِروا صعالیك المهاجرین بالنّور التّام یوم‌القیـٰمة ، تدخلون الجنّة قبل‌اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقدارَ خمسمائة عامٍ » .

« وإن کرِهتموهنّ فعَسیٰ أن‌تکرهواشیئاً ویجعل‌اللّٰهُ فیه خیراً کثیراً » ـ هرچه آن برنفست امروز صعب‌تر ، فردا آن بردلت خوشتر . هرچه امروز درسرای حکم صورت‌رنج‌دارد ، فردا درسرای وصل مایهٔ گنج بود . بیمرادی وبیکامی امروزبرنفس سوار است ، لکن زهی مراد و کام که فردا درضمن‌این کار است .

گر امروز اندرین منزل ترا حالی زیان باشد

زهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی

قوله : « و إن اردتّمُ استبدالَ زوج مکانَ زوج و آتیتم إحدٰیهنّ قِنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً » ـ تحقیق کرم است درمذهب دوستی ، و تمهید قاعدهٔ جوانمردی ، میگوید : جفوتِ‌فرقت واسترداد معیشت‌بهم جمع مکنید ، که این‌نه کار کریمانست ،

ونه سزای جوانمردان ! چون داغ فرقت بر دل آن مسکینه نهادی ، نگر تا دست خرج او نیز بربند نیاری ، بآنکه داده واستانی ، و داغش برداغ نهی .

حسن بن علی (ع) زنی داشت . ویرا طلاق داد . آنکه مال فراوان بوی فرستاد ، و گفت او را : محنت فراق مـا بس است ، نیز رنج دست تنگی بروی نبایـد نهاد . گویند آن مال چهل هزار درم بود . زن آن مال پیش خویش بخاك فـرو ریخت و میگفت : « متاعٌ قلیل مِن حبیب مفارق » .

« حُرِّمَتْ علیکم امَّهاتُکم . » الآیة ـ اشارت این آیت آنست که بناء شرع برتعبّد است نه برتکلّف ، و قانون دین منقول است نه معقول ، ومایهٔ سنّت تسلیم است نه تعلیل . تسلیم راهیست آسان ، منزل آن آبادان ، مقصد آن رضاء رحمن . تکلّف وتصرّف راهیست دشخوار ، منزل آن خراب ، مقصد آن نا گوار . هان ! از راه تکلّف خیز ، و درتسلیم آویز ، وز تصرّف وتعلیل بپرهیز . آنچه شرع حرام کـرد محرّم دان بی‌علّت، حوالت آن برارادت ، بناءِ آن برمشیّت . بجای محرّم گرمحلّل بودی همان بودی، وسائغ در شرع مقدّس بودی ، وبی‌علّت وبی‌شبهت بودی ، فهوالحقّ جلّ جلاله ، یفعل مایشاء ویحکم مایرید ، من یحرّم مایشاء علی من یشاء ، ویبیح مایشاء لِمَن یشاء ، لاعلّةَ لصُنعه ولا معترضَ علی حکمه .

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ » وهـر که نتواند از شما ، « طَوْلاً » از بی طَولی ، « اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ » که بزنی کند آزاد زنـانِ گرویدگانرا ، « فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ » ویرا حلالست که کنیزکی بزنی کند ، « مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ » ازین کنیزکان شما که گرویدگان اند ، « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِكُمْ » وخدای داناتر دانائی‌است بایمان شما ، « بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ » شما همه

از یکدیگراید در عقد دین بهم ، « فَانْکِحُوهُنَّ » کنیز کانرا بزنی کنید ، « بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ » بدستوری خداوند ایشان . « وَ آتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ » وبایشان دهید کاوینهای ایشان ، « بِالْمَعْرُوفِ » بداد و درخور ، « مُحْصَنَاتٍ » کنیز کان پاك بنکاح پاك ، « غَیْرَ مُسَافِحَاتٍ » نه نابکاران پلید کاران ، « وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ » ونه برهوای دل بی‌نکاح دوست گیران ، « فَاِذَا اُحْصِنَّ » چون آن کنیز کان شوی کردند ، « فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ » اگر زنا کنند ، « فَعَلَیْهِنَّ » برایشانست ، « نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ » نیمهٔ آن حدّ که بر آزاد زنانست ، « ذٰلِكَ » این نکاح کنیزك ، « لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مِنْکُمْ » آنکس را حلالست که از آفت عزبی و تباهی دین ترسد ، « وَ اَنْ تَصْبِرُوا خَیْرٌ لَکُمْ » و اگر صبر کنید شما را آن بهتر و نیکوتر ، « وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۵) » وخدای آمرزگار است ومهربان .

« یُرِیدُاللّٰهُ » میخواهد خدای ، « لِیُبَیِّنَ لَکُمْ » که پیدا کند شما را راه پسندیده ازناپسندیده ، « وَ یَهْدِیَکُمْ » وشما را نماید ، « سُنَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ » راههای نیکان که پیش‌ازشما بودند ، « وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ » وشما را از ناپسند توبه دهد ، واز شما توبه پذیرد ، « وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۲۶) » والله داناست راست دانش .

« وَاللّٰهُ یُرِیدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ » و خدای میخواهد که شما را باخود آرد ، « وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ » و ایشان که درین جهان گرد بایستهای ناپسندیده میگردند ، میخواهند ، « اَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً (۲۷) » که شما ازراه‌راستی بگردید بگشتنی بزرگ .

« یُرِیدُاللّٰهُ » میخواهد خدای ، « اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ » که بار از شما سبك کند ، « وَ خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیفاً (۲۸) » وآدمی را ضعیف آفریدند [که با خود برنتاود]

« یَا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَاْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ

بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ » مالهای یکدیگر در میان یکدیگر بناشایست مخورید ، « إِلَّا اَنْ تَكُونَ تِجارَةً » مگر که بازرگانی بود ، « عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ » از هام‌داستانی دلهای شما . « وَلا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ » وخویشتن را بمکُشید ، و درخون‌خود مَبید(۱) « إِنَّ اللهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً (۲۹) » خدای بشما مهربانست .

« وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ » وهر که درخون خویش شود . « عُدْواناً وَظُلْماً » بشوخی و افزونی جستن وستمکاری ، « فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً » او را بآتش رسانیم سوختن‌را ، « وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً (۳۰) » وآن برخدای آسان است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وَمَن لم يستطعْ مِنكم طَولاً » الآية ـ طَول اینجا غِنیٰ است و بی‌نیازی و کام ، یعنی بی‌نیازی که پیدا بود برمرد ودر زیِّ وی ، تقول العربُ : ما بِفلانٍ طائلٌ ولاطولٌ . معنی آیت آنست که : من لم‌يستطع منكم قدرةً و غِنیً ان ينكحَ المحصَناتِ ، هر که توانائی وبی‌نیازی ندارد ، ونتواند که آزاد زنان‌رابزنی کند ، او را حلال است که کنیزك دیگری بزنی کند ، بشرط آنکه کنیزك همدین این مرد آزاد بود . **کسائی** محصِنات بکسر صاد خواند در همهٔ قرآن ، مگر آنجا که گفت : « والمحصَنات من‌النّساء الّا ماملكت اَيمانُكم » که این یکی بفتح صاد خواند . باقی قرّا بفتح صاد خوانند در همهٔ قرآن . امّا من كَسَرالصّاد فانّه بَناه على احصنتْ بناءَ الفعل للفاعل ؛ والمراد اَحصَنتْ نفسَها بالعفّة والتّزوج . ومَن فتحالصّادَ بناه علیٰ اُحصِنتْفهی محصَنةٌ بناءَ الفعل للمفعول‌به ، ای احصنها غيرُها ، إمّا الزّوج ، وامّا الاسلام ، وامّا التّعفف وإمّا الوَلیّ بتزويجها .

۱ ـ نسخهٔ ج : مباشید .

این آیت دلیل **شافعی** است (رض) که گفت: مرد آزاد مسلمان نشاید که کنیزك را بزنی کند مگر بسه شرط: یکی آنکه کنیزك مسلمان بود. دیگر آنکه مهر آزاد زن نیابد. سوم آنکه از آفت عزوبت ترسد. تا این سه‌شرط جمع نشوند روا نیست که کنیزك را بزنی کند. **ابن‌عباس** گفت: مَن ملك ثلاثمائة درهمٍ وجب علیهِ الحجّ، وحُرّم علیه‌نکاح الاِماء؛ وهر که آزاد زنی بزنی‌دارد، بهیچ حال‌روانیست که کنیزك را بزنی کند؛ و اینجا که رخصت است بیش ازیك کنیزك روا نیست که بزنی کند.

« واللهُ اعلمُ بایمانکم » - ای اعملوا علی‌الظاهر فی‌الایمان فاِنکم متعبّدون بماظهر، والله تعالی یتولّی السّرائر. « بَعضکم من‌بعضٍ » - فی‌النّسب، ای کلّکم ولد آدم؛ ویجوزأن یکون‌بعضکم من‌بعضٍ، ای‌دینُکم واحد، وأنتم متساوون مِن‌هذه الجهة، فمتیٰ وقع لأحدکم الضّرورة جاز له تزوّج الأمَة.

آنکه شرائط نکاح کنیزك معلوم کرد، گفت: « فَانکِحوهُنَّ بِاِذن اهلهنّ » ولایت مقیّد کرد که ولّی باید. « وَآتوهنّ اجورهنّ » کاوین مقیّد و فریضه کرد که کاوین باید؛ « بِالمعروف » یعنی‌مِن‌غیر مَطلٍ وضرارٍ. « محصناتٍ » یعنی‌عفائف، « غیرَ مُسافحاتٍ » ای غیر زانیاتٍ علانیةً، « ولامتّخذاتِ أخدانٍ » یعنی وغیر زانیاتٍ سِرّاً. میگوید: کنیز کی باید پرهیز کار وپارسا وخویشتن‌دار، نه زناکار نهان، نه پلید کار آشکارا، کنیز کی که نکاح گیرد بشرایط اسلام نه دوستگان(۱) گیرد، چنانکه عادت اهل‌جاهلیت بود که مرد زن را خِدن میگرفت، و زن مرد را برهوای دل، بی‌نکاح، وبی‌قصد تحلیل وتطییب.

« فَاِذا اَحصَنَّ » - بفتح الف وصاد قراءت **کسائی** است و**حمزه** و **ابو بکر** از**عاصم**. والمعنی‌احصنَّ انفسهن بالتّزوّج. باقی قرّاء « اُحصِنَّ » خوانند، بضم الف و کسر

---

۱ - نسخهٔ ج: دوستان.

صاد ، المعنى: اَحصنهنّ الأزواج ، وقدتقدّم بيانُ ذلك . بفتح‌الف معنى آنست كه‌چون آن كنيزكان شوى كردند . وبضم الف معنى آنست كه چون ايشانرا بشوى دادند .

«فَاِن اَتَين بفاحشة فعَليهنّ نصفُ ماعلَى‌المحصَنات‌مِن‌العذاب ». محصَنات‌اينجا حرائراند ، وعذاب حدّ زناست ، كه شرع آنرا مقدّر كرد . ميگويد : اگـر اين كنيزكان‌پس‌از آنكه ايشانرا بشوى‌دادندزنا كنند، برايشان‌است نيمهٔ حدِ آزادزنان؛ ونيمهٔحدّ آزادزنان بمذهب**شافعى**پنجاه زخم‌چوبست وشش‌ماه نفى بيك‌قول. وبمذهب **شافعى** سيّد را رسد كه‌مملوك خويش‌راحدزند ؛ وبمذهب **ابوحنيفه** نرسداورا ، بلكه حد زدن بامام مفوّض‌است ، و دليل**شافعى** خبر **مصطفى**(ص) قـال : « اقيموالحدودَ علىٰ ما ملكتْ اَيمانُـكُم »؛ وقال(ص) : « اذا زنتْ اَمَةُ احد كم فتبيَّنَ زناها فليَجلدها الحدَّ ولا يثرّب عليها ، ثمّ اِن زنتْ فليجلدها الحدَّ ولا يثرّب عليها ، ثمّ اِن زنتِ الثالثة فتبيَّن زناها فليبِعْها ، ولوبحبل من‌شعر ».

« ذلك لمن خشِيَ العنتَ منكم » ـ يعنى نكاح الأمَة لمن خاف بليّةَ العزوبة منكم ، ميگويد : اين نكاح كنيزك آنكس را حلالست ازشما كه از عزبى ترسد كه دربلائى افتد ، كه دين وى درآن تباه گردد ؛ و قيلَ معناه لمن خاف ان‌يحمله شدّة الغُلمة على الزِّنا ، فيَلقى العنتَ وهوالحدّ فى‌الدّنيا او العذابَ فى‌الآخرة .

آنگه گفت : «وَاَن تصبِروا خيرٌ لكم » ـ واگرآزاد مرد صبر كند وخويشتن را در عزوبت نگه‌دارد ، و كنيزك را بزنى نكند او را به بودِ ، تا فرزندش بندهٔ كسى نباشد . **يونس بن مرداس** گـفت خادم **انس مالك** كه : پيش **انس** و **ابوهريره** نشسته بودم . انس گفت : سمعتُ رسول‌اللّٰه(ص) يقول : « مَن‌احبَّ ان يَلقى‌اللّٰه عزّوجلّ طاهراً مطهّراً فليتزوّجِ الحرائرَ»، و **ابوهريره** گفت : سمعتُ رسولَ‌اللّٰه(ص) يقول: «الحرائر اصلاح البيت والاِماءُ هلاك البيت» .

« واللّهُ غفورٌ رحيمٌ » ـ يعنى بالعبد حينَ رخّص له فى نكاح الاَمةِ ، اِذا لم يجد طَولَ الحُرّةِ وخاف العنتَ .

« يُريدُاللّهُ لِيُبيّن لكم » ـ كوفيان اين لام را لام كى گويند وبصريان لام خفض گويند ، ومعناه لأنْ يبيّنَ لكم شرائعَ دينِكم ومصالح امر كم . ميگويد : اللّه ميخواهد که شرايع دين شما ، و مصالح کار شما ، برشما روشن کند ، وفرا نمايد ، که صبر کردن و خود را در عزوبت نگه‌داشتن به است از نکاح کنیزك . « و يَهديَكُمْ سننَ الّذينَ من قَبلكم » ومیخواهد که شمارا بدین **ابراهیم و اسمعیل** راه نماید ، وبآن دین حنیفی که پیشینیان داشتند درتحریم مادران وخواهران و دختران ؛ یعنی که این زنان محرّمات که درین آیات بیان کردیم بردینداران پیش همچنان محرّم بودند. « ويتوبَ عليكم » و میخواهد که شما را از معصیت بطاعت بازآرد ، و شما را باز پذیرد . « واللّهُ عليمٌ حكيمٌ » واللّه داناییست راست‌دان ، میداند که صلاح دین بندگان درچیست ؟ وفرمان بردار ونافرمان ازیشان کیست ؟

« وَاللّهُ يُريدُاَن يتوب عليكم » ـ اى يُخرجكم مِن كلّ مايكره و يأبىٰ ، الى مايُحبّ ويَرضىٰ . « ويُريدُ الّذين يتّبعونَ الشّهواتِ » گفته‌اند : اینان گبران‌اند که نکاح خواهران و دختران برادر وخواهر روا داشتند ، ومسلمانانرا گفتند : شما دخترخاله وعمّه بزنی‌میکنید چرا دختربرادر وخواهر بزنی‌نکنید ؟ وهمه‌یکسانند؟ ربّ‌العالمین گفت : ایشان برپیِ شهوتهای خویش میروند ، و میخواهند که شمارا نیز از راه راستی بگردانند . **مجاهد** گفت : این زانیان‌اند که دیگرانرا همچون خود میخواهند . چنانکه در زِنا دین خویش تباه میکنند ، میخواهند که دین دیگران تباه کنند . **مصطفی(ص)** گفت : برشما باد که زنا نکنید و در اِباحت آن معتقد نباشید ، که درآن شش خصلت است : سه در دنیا و سه در عقبیٰ . اما در دنیا آبروی

ببرد ، و درویشی بردوام پیش آرد ، وعمر کوتاه کند ؛ و درعقبیٰ بسخط خدای رسد، و شمارِ بد بیند ، وجاوید درآتش بماند . آنکه **مصطفی** (ص) این آیت برخواند : « اَن سَخِطَ اللّٰهُ علیهم وفی العذاب هم خالدون » . معنی خبر آنست که هر که زنا کند ، ومباح بیند، جاوید درآتش بماند ، اما اگرمباح نبیند پس عاصی بود نه جاحد؛ وعاصی جاوید در دوزخ بنماند ؛ واگر از معصیت توبه کند ایمان بوی بازآید ، و اورا نسوزاند بآتش . **مصطفی** (ص) گفت : « اذا زَنَی العبد نُزِع منه سربالُ الایمان، فاِن تابَ رُدَّ علیه ؛ وکان **ابن عباس** یقـول لغلمانه : تزوّجوا انَّ الرّجلَ اذا زنیٰ نُزِع عنه نورُ الایمان ، فاِن شاء اللّٰه اعطاه بعدُ واِن شاء منعه » . وقال النبیّ (ص) : « لایجتمع الزّنا والغنیٰ فی بیت ، ولَا الفقرُ و قراءةُ القرآن فی بیت » . وقـال : « ثلاثٌ لاتکون فی بیت اِلّا نَزع اللّٰهُ منه البرکةَ : الزّنا والخیانة والسّرف ، وهوالنفقة فی المعصیة » . وقال(ص) : « اَلا مَن فَعل فُعل به ، اَلامن زَنیٰ زُنِیَ به » ، فقیل لابن عباس: ارأیتَ مَن زَنیٰ ولیست له امرأةٌ ! قال : « یُزنیٰ بأمّه اوبأخته او ابنته او دوابّه ، فاِن لم یکن له شیءٌ من ذلك ، فبدارِه » ، واِنّما اراد **ابن عباس** بهٰذه المقالة انّ دارَه تخرب لشؤم ارتکابه الزّنا، فیبول فیها النّاس ؛ وفی قصة **المعراج** انه قـال (ص) : « نظرتُ فاِذا اَنا بقومٍ علیٰ مائدةٍ علیها لحم مَشویّ کأحسنِ ما رایتُ مِنَ اللّحم ، فاِذا حولَه جِیَفٌ فجعلوا یُقبلون علی الجِیَف، یأکلون منها، ویَدَعون اللّحمَ . فقلت : مَن هٰؤلاءِ یاجبرئیل ؟ قال : هٰؤلاءِ الزُّناة، عمدوا الیٰ ماحرّم اللّٰهُ علیهم ، وترکوا مااحلّ اللّٰهُ لهمْ . ثمّ نظرتُ فاِذا اَنا بِنساءٍ معلّقاتٍ بِثَدیهنّ ، مُنکسات بأرجلهنّ . قلتُ : مَن هٰؤلاءِ یا جبرئیل ؟ قال : هٰؤلاء اللّاتی یزنینَ ویقتُلنَ اولادَهنّ » . و قال **علی**(ع) : « یُرسَل علی النّاس یوم القیامة ریحٌ مُنتنةٌ یتأذّیٰ بها کلُّ برٍّ وفاجر ، فتأخذ بأنفاس النّاس » . قـال : « فیُنادیهم مُنادٍ : هٰذه ریح فروج الزُّناة ، العنوهم ، لعنهم اللّٰه ! فلایبقیٰ برّ ولافاجر اِلّا قال : اللّهمّ العنِ الزُّناةَ ، ثمّ یصرف وجوهُهم الی النّار » .

« یُریدالله أن یُخفّفَ عنکم » - این بازدرتحلیل نکاح کنیزك است ، ومعنی تخفیف اینجا رخصت است که شرع داد درنکاح کنیزك ، چون ازطَول حُرّه درمانده.

« وَ خُلق الانسانُ ضعیفاً » - یعنی : یضعف عن الصّبر عن النّساء. قال **سعیدبن المسیب** : « مااَیِسَ **الشیطان** مِن ابن آدم اِلّا اتاه من قبل النّساء ، وقدأتیٰ علیَّ ثمانون سنةً و ذهبت اِحدیٰ عینیَّ ، وأنا اعشیٰ بالأخری ، و اِنّ اخوَفَ مااخافُ علیَّ فتنةُ النّساء» . وقال **ابن عباس** : ثمانی آیاتٍ فی سورة النّساء هنّ خیرلهٰذه الأمّة مِمّاطلعت علیه الشّمس وغربتْ : ۱ - « یریدالله لیُبیّنَ لکم ...» ۲- « والله یُریدأن یتوبَ علیکم ...» ۳ - « یریدالله ان یخفّفَ عنکم ...» ۴ - « اِن تجتَنبوا کبائرَ ما تُنهَون عنه ...» ۵ - « انّ الله لایغفرأن یُشرك به ...» ۶ - « انّ الله لایظلم مثقالَ ذرّة ...» ۷ - « و من یعملْ سوءاً اویظلمْ نفسَه ...» ۸ - « مایفعلُ الله بعذابکم اِن شکرتم و آمنتم ...».

« یا ایّهاالّذین آمنوا لاتأکلوا اموالکم بینکم بِالباطل » - ای بالحرام ، کالرِّبوا ، والقمار ، والقطع ، والغصب ، والسّرقة ، والخیانة ؛ وقیل هوالرّجل یجحدحقّ اخیه المسلمِ اویقتطعه بیمینه.

« الّا اَن تکون تجارةً » - این استثناء منقطع است ، یعنی : لکن اِن کانت تجارةً. « عن تَراضٍ منکم » بِرِضیَ البَیّعَین ، فهوحلالٌ . قراءت اهل **کوفه** تجارة بنصب است ، و کانَ درین قراءت ناقصه باشد ، واسم وخبرخواهد ، و اسم درو مضمراست ، یعنی الّا أن تکون الأموالُ تجارةً ای اموالُ تجارةٍ ، فحُذف المضافُ وأُقیمَ المضافُ الیه مقامَه . باقی برفع خوانند : « الّا ان تکون تجارةٌ » ، و کانَ درین قراءت تامّه باشد بمعنی وقع ، وخبر نخواهد ؛ والمعنی الّا ان تقعَ تجارةٌ . میگوید : اگر تجارتی رود میان شما ، وخرید وفروختی بود برضاء یکدیگر ، آن حلال بود . قال النّبیّ (ص) : « البیع

عن تراضٍ ؛ والخیارُ بعدالصّفقه ؛ ولایَحلّ لِمُسلمٍ اَن یَغُشّ مسلماً .

قوله تعالیٰ : « ولاتقتلوا أنفسَکم » ـ این آیت نه درشأن غازی است که یگانه حمله برد بروی صدهزار دشمن ، چون **بومحجن** که درحرب دشمن یگانه بـروی شست هزارسوارشد ، و ایشانرا هزیمت کرد ؛ این درشأن کیست که مار افسای کند ، وشیر گیرد ، ومشت زند ، وبگروگان طعام فراوان خورد ، وبی آنکه شنا داند درآب شود ، این‌همه درخونِ خود شدن است ؛ و خبر درست است از **مصطفی** (ص) که : هر کس که زهر خورد آن زهر فردا در دوزخ در دست‌اوست ، تا میآشامد جاویدی جاویدان ؛ وهر که آهنی درخویشتن زند تا خویشتن را بکشد ، آن‌آهن در دست وی‌است در دوزخ تادرخود میزند جاویدی جاویدان ؛ وهر که خویشتن را ازبالائی دراو گند(١) ، یاازکوهی ، ویرا از آن بالا می‌درافکنند در دوزخ جاویدی‌جاویدان، وقال‌النبیّ (ص) : « اِنَّ رجلاً ممّن کانَ قبلکم ، اخذَته قرحةٌ بیده فقطعَها فما رَقأَ (٢) دمُها حتّیٰ مات ؛ فقال‌ربّکم تعالی : « بادَرنی ابنُ آدم بنفسه فقتلَها ، فقد حرّمتُ علیه الجنّة » . و رُوی عن **جابر بن سمرة** انّه قال : « انّ رجلاً قتل نفسَه فلم یُصَلِّ علیه النّبیّ » . و گفته‌اند : معنی « لاتقتلوا انفسَکم » آنست که همدینان خود را مکشید ، فاِنّکم اهل‌دین واحد ؛ ومنه قوله تعالی : « و اِنّ هـٰذه امّتکم امةً واحدةً » ، وقوله (ص) : المؤمنون تتکافأ دماؤُهم .

« انّ اللّهَ کانَ بکُم رحیماً » ـ اذ نهیٰ عن ذٰلك .

ثمّ قـال : « و مَـن یفعلْ ذٰلك . . . » ای اکلَ المالَ بِالباطل ، و قتلَ النّفسَ « عُدواناً » یعدو ما اُمربه ، و « ظلماً » علی اخیه ، « فسوفَ نُصلیه ناراً » ای نُدخله ناراً فی‌الآخرة . « و کان ذٰلك علی‌اللّه یسیراً » ای هَیّناً فاِنّه قادرٌ علیه ، واللّه اعلم .

---

١ ـ نسخه : افکند .

٢ ـ رقأ الدمع والدم : جف وسکن ، انقطع بعد جریانه . (مجمع) .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وَمَن لم يستطِعْ مِنكم طَوْلاً » ـ الآية . . . جلیل است وجبّار خدای جهانیان ، کریم وغفّار ، نام‌دار ، رهی‌دار ، مهربان ، واحدو اَحد درنام ونشان ، بکرم خویش نوازندهٔ بندگان ، بفضل خویش سازندهٔ کار ایشان ، پیدا کنندهٔ نور عنایت خویش بردوستان ، وآرایندهٔ دوستان خویش بلباس احسان . خداوندی بخشاینده ، وبربخشودن پاینده ، وهرکس را برخویش نماینده ، هرکس‌را چنانکه سزای اوست ، وبقدر و اندازه وروش اوست ، و ازهرکس آن درخواهد که در وسع وتوان اوست . نه‌بینی که مستضعفانِ راه شریعت راچون رخصت نمود بنکاح کنیزك ، گفت : اگر ازطَول حرّه درمانید ، وآرزوی نکاح پدیدآید ، کنیزك را بزنی کنید ، وشهوت خویش‌را مدافعت مکنید ، چون نمیتوانید ؛ وسنّت ایشانرا مدد میدهد که : « الدّنیا متاع ، وخیرمتاع الدّنیا المرأةُ الصّالحة » ، و « تزوّجوا الوَدود الوَلودَ ، فانّی مكاثِرٌ بكمُ‌الأمم » ، « وعليكم بالأبكار فانّهنَ اعذبُ افواهاً ، وانتقُ ارحاماً ، واَرضیٰ باليسير . » نتقُ الرَّحم كثرةُ الولد . يقال : امرأةٌ ناتقٌ ، اذا كانت كثيرَةَ الولد .

این خود راه رخصت جویان است که مستضعفان‌اند ، و باخود برنتاوانند . امّا جوانمردانِ طریقت ومجاهدانِ راه حقیقت ، عمل ایشان رنگی دیگر دارد ، وعشق ایشان ذوقی دیگر ، نه عذر رخصت ایشانرا فریبد ، نه سلطان‌شهوت با ایشان برتاود ، گوئی درشأن ایشان این خبر آمد که : « یا **داود** ! حَذِرْ وأَنذِر قومَك قضاءَ الشَّهوات فانّ القلوب المعلّقة بشهواتِ الدّنيا ، عقولُها عنّی‌محجوبة » ، ومقام **حارثه** اینجا رسید که گفت : « عرفت نفسی عن‌الدّنيا فأسهرتُ ليلی وأظمأتُ نهاری ، الحديث . « والله اعلم بايمانكم بعضُكم من بعضٍ » ـ این تعریض است از کفاءت دینی ، واشارت است

فرا تقدیس خدای ازجفتی **مریم** (ع)، که بندگان خـود را عار داشت از نکاح کنیزك، جز بوقت ضرورت، یعنی که تـا خدایرا عزّوجلّ منزّه ومقدّس دانند از مناکحت پرستار وی، آخراین مضطرّ را بنکاح کنیزك دل خرسند کرد، و گفت: همه‌از **آدم وحوا** اند، و درعقدهٔ دین باهم، همه هم‌شکل یکدیگروجنس یکدیگر، شکل‌بشکل‌شود، وجنس‌بجنس گراید،پس جفت‌داشتن، وبجفت گرائیدن‌ایشانرا سزد بلکه‌خود می‌دربابد، وجزچنین‌نشاید؛ ومعبود قدیم، کرد گارعظیم جلّ‌جلاله، وعظُم شأنه، که ویراشکل‌وشبه نیست، وجنس‌ومثل‌نیست، جفت داشتن‌او را سزانیست که او را کفؤ وهمسر نیست، «لم یلد ولم یولد ولم یکن‌له کفواً احد».

آنکه در آخر این آیت گفت: «وأنْ تصبروا خیرٌ لکم»، اگر گردِ رخصت نگردید، ونکاح کنیزك درباقی کنید، ودر قهرنفس شکیبا بـاشید، شما را بهتر بود؛ و راه جوانمردان اینست، ودوستان خود این کنند؛ و با اینهمه استمالت بنده فرو نگذاشت، وبفرمان جزم نگفت: «اصبروا»، بلکه گفت: «وأن تصبروا خیرٌ لکم» اگر صبر کنید و برخصت فرو نیائید، ومردانه در راه احتیاط روید، شما را جایِ نواخت هست، واگر صبرنکنید ورخصت جوئید، وآسانی طلب کنید، عـذر هست، از آنکه شماضعیفان‌اید! وباخود برنتاوان! باری‌لاف مردان‌چه زنید؟ وجای مردان چه گیرید؟.

بر گ بی‌بر گی نداری لاف درویشی مزن

رخ چوعیاران نداری جان‌چنان مردان مکن!

«یُریدالله لیُبَیِّنَ‌لکم.» ـ بیان‌شرف اُمّت **محمد**(ص) است، واظهار عِزّ ایشان، ومنّتِ خداوند عزّوجلّ برایشان، آن منّت و کرامت که بردیگران نبود. ازرفتگان و پیشینیان، بلکه معاملت‌باایشان مکافات بود که درایشان رسید، چنانکه الله گفت:

« فمِنهم مَن اخذته الصیحةُ ، و مِنهم مَن خسفنا به الارضَ ، و منهم مَن اغرقنا » . چون این امّت حال ایشان بشنیدند ، و داستانِ ایشان برخواندند ، منتظر بودند تا درحق ایشان فرمان چه آید . گفت : « ویهدیَکم سُنَنَ الّذین مِن قبلکم ، ویتوبَ علیکم » ، باشما آن نکنیم که با ایشان کردیم ، ایشانرا خسف ومسخ و اغراق بود ، و شما را توبت و رحمت ومغفرت .

« یریدالله أن یخفّفَ عنکم » - یعنی یُخفّف عنکم ثقلَ الأوزارِ بمواترة الواردات الی قلوبکم ، « یخفِّف عنکم » کلفَ الأمانة بحملها عنکم . یُخفّف عنکم مقاساةَ المجاهدات بمایلجُ لقلوبکم مِن انوار المشاهدات ؛ یخفّف عنکم تعبَ المطالبات بروح المواصلات .

« وخُلق الانسانُ ضعیفا » - درقرآن هرجا که نام انسان است صفت ناپسندیده‌ای بپیوند آنست ، چنانکه گفت : « اِنّ الانسان لظلوم کفّار » ، « اِنّ الانسان خُلق هَلوعاً » ، « انّ الانسان لیطغیٰ » ، « انّ الانسان لربّهِ لکنود » ، « انّ الانسان لفی خسر » . ازآنکه انسانیّت ازخاکست ، وخاك مایهٔ کثافت ، وأصل کدورت . امّاامید رهی بآنست که آنروز که می‌آفرید ، عیب میدید ، وآنکه باعیب میخرید .

با عیب خریده‌ای مرا روز نخست

پیر طریقت گفت : خداوندا ! توما را جاهل خواندی ، از جاهل جز ازجفا چه‌آید ؟! تو مارا ضعیف خواندی ، از ضعیف جز از خطا چه آید ؟ ! خداوندا ! برنتاوستن(١) ما با نفس خود ازآن ضعف انگار ، و دلیری و شوخی ما ازآن جهل انگار . خداوندا ! تومان برگرفتی و کس نگفت که بردار ، اکنون که برگرفتی بمگذار ، و درسایهٔ لطف خود میدار !

---

١ - نسخه ج : برنیامدن .

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای
ور پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای
از دست میفکنم چو برداشته‌ای

٧ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « إِنْ تَجْتَنِبُوا » اگر پرهیزید ، « كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ » از بزرگهای آن گناهان که شما را از آن می‌باز زنند ، « نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ » ناپیدا کنیم وبستریم ازشما گناهان شما ، « وَنُدْخِلْكُمْ » وشما را درآریم ، « مُدْخَلًا كَرِيمًا (٣١) » درآوردنی نیکو .

« وَلَا تَتَمَنَّوْا » وآرزو مکنید [وخویشتن را مخواهید] ، « مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ » آن چیز که الله‌تعالیٰ شما را بآن بیکدیگر افزونی وفضل‌داد ، « لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا » مردانرا بهره‌ایست از آنچه کنند ، « وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ » و زنانرا بهره‌ایست از آنچه کنند ، « وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ » و از خدای میخواهید ازفضل وی ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٣٢) » که خدای بهمه‌چیز دانا است .

« وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا » وهر کس را از مردان و زنان پدید کردیم ، « مَوَالِيَ » عصبه‌ای که ازو میراث برد ، « مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ » از آنچه گذاشت پدران ومادران وخویشان ، « وَالَّذِينَ عَقَدَتْ » و ایشان که بند بست‌بایشان ، « أَيْمَانُكُمْ » سوگندان شما ، « فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ » نصیب ایشان از میراث بایشان دهید ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (٣٣) » که الله برهمه چیز گواه است همیشه‌ای .

« اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ » مردان برسر زنان کدخدایان اند و کارداران وبراست دارندگان ، « بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ » با آنچه خدای ایشان را بریکدیگر فضل داد ، « وَ بِمَا اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ » وبآنچه نفقه میکنند مردان برزنان از مالهاء خویش ، « فَالصَّالِحَاتُ » نیك زنان‌اند ، « قَانِتَاتٌ » که خدایرا و شویانِ خویش را فرمان برداراند ، « حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ » زیر جامهٔ خویش را نگهداران اند ، « بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ » بآنچه خدای نگهداشت. « وَاللَّاتِي تَخَافُونَ » وآن زمان که می‌ترسید ، « نُشُوزَهُنَّ » از بیرون نشستن ایشان ، « فَعِظُوهُنَّ » پند دهید ایشانرا ، « وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ » و جامهاء خواب از ایشان جدا کنید ، « وَاضْرِبُوهُنَّ » وایشانرا زنید ، « فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ » اگر فرمان برند شما را ، « فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً » برایشان بهانهٔ دیگرمگیرید ، وبیداد را راهی‌مجوئید ، « اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً (٣٤) » که الله خداوندیست برتر ومهتر همیشه‌ای .

« وَ اِنْ خِفْتُمْ » واگر دانید ، « شِقَاقَ بَيْنِهِمَا » ناساختن وخلاف میان مردوزن ، « فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ » بینگیزانید داوری از کسان مرد ، « وَ حَكَماً مِنْ اَهْلِهَا » و داوری از کسان زن ، « اِنْ يُرِيدَا اِصْلَاحاً » اگردر دل صلاحی دارند و آشتی بیوسند ، « يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا » خدای میان ایشان برآمد سازد و باهم ساختن پدید آرد ، « اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً (٣٥) » که خدای دانائی است آگاه همیشه‌ای .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « اِن تَجتنبوا كبائرَ ماتُنهَون عنه » الآية ـ معنی آنست که اگر از گناهان کبائر بپرهیزید گناهان صغائر از دیوان شما برگیریم ، وناپیدا کنیم بنماز پنجگانه ، و ذلك فی‌قوله (ص) : « الصَّلَوات الخمس كفّارةٌ لمابينهنّ ،

ما اجتُنب الکبائر» . و در کبائر علماء سلف مختلف‌اند ، هم دراعداد آن ، وهم در اعیان آن . از **ابن‌عباس** روایت کنند که هرچه درقرآن درآن عقوبتی نامزد است‘ چنانکه ختم آن گناه بلعنت است ‘ یا بغضب ‘ یا بآتش‌دوزخ ‘ یا بعذاب مطلق ، آن همه کبائراند . قومی گفتند : کبائر آنند که درآن حدّی است مسمّیٰ ‘ چنانکه زنا ، و دزدی ‘ وقتل بناحق ، وشرب خمر ، وقذف محصنات ؛ و قومی بضدّ این گفته‌اند ‘ گفتند : کبائر آن گناهان‌اند که درین جهان از آن تطهیر نیست ‘ چون تضییع‌نماز ‘ وسوگند بدروغ ، و کبر ‘ وعجب ‘ وسخن چینی ‘ واستهزاء بمردم کردن ، و قمار باختن ، وخیانت کردن ‘ وفضلهٔ آب خویش‌از آشامنده باز گرفتن ‘ و درحکم‌رشوت ستدن ‘ وعقوق پدر ومادر وامثال آن .

امّا اختلاف اعداد آنست که قومی گفتند : کبائر سیزده‌اند ‘ قومی گفتند : نُه‌اند ، قومی گفتند : هفت‌اند ‘ قومی گفتند : چهاراند ، قومی گفتند : بیست‌اند . علی‌الجمله متفق‌اند برزنا‘ وسوگند بدروغ ‘ و دزدی ، وخون ناحق ، وشرب خمر‘ وسحر ‘ وقذف محصنات . قومی گفتند : بزرگتر گناهی پس از شرك نومیدی است از رحمت خدا ‘ وایمنی از مکر خدا ، وطمع بریدن از فرَج فرستادن خدای . قال **سعیدبن‌جبیر** : عن **ابن‌عباس** (رض) « کلُّ شیءٍ عُصیَ‌اللهُ عزّوجلّ فیه ‘ فهو کبیرةٌ ، فمَن عمِل منهما شیئاً فلیستغفر ‘ فانّ اللهَ لا یُخلّد فی‌النّار مِن هٰذه الامّة الّا راجعاً عن الاسلام، اوجاحداًفرضَه ‘ اومکذّباً بِقدره . »و در **تورات** است که: «اُمهات‌الخطایا ثلاث وهنّ : الکبر، وهو اوّل ذنب عُصیَ‌الله به ، وکان ذٰلك لِإبلیس ؛ والحرص ‘ وکان لِآدم (ع) ؛ والحسد ، وکان **لقابیل**حین قتل **هابیل** ‘ » **مالك‌بن‌مغول** گفت : کبائر درین آیت گناه اهل بدعت است ، وسیّآت گناه اهل سنّت است .

و روایت کنند از **ابن‌عباس** که گفت : هرچه الله تعالی از آن نهی کرده است

آن کبیره است، واگرچه یك نظربود؛ وبهذا قال **انس بن مالك**: «انّکم تعملون اعمالاً هی ادقّ فی انفسکم من الشّعر، کُنّا نعُدّها علی عهد رسول اللّه من الکبائر.»

«ونُدخلکم مُدخلاً کریماً» - مَدخلاً بفتح میم قراءت **مدنی** است، واحتمال دو وجه کند: یا مصدر باشد بمعنی دخول، یامکان دخول باشد، همچون مخرج که بمعنی خروج باشد، یا بمعنی مکان خروج. اگر برمصدر حمل کنی لابدّ فعلی اضمار باید کرد که برآن دلالت کند، و انتصاب او بدان فعل مضمر باشد، وتقدیر چنان بود که: و ندخلکم فتدخلون مَدخلاً کریماً، ای دخولاً کریماً. میگوید: درآریم شما را تا درشوید درشدنی نیکو؛ واگر برمکان حمل کنی، حاجت باضمار فعلی دیگر نباشد، و انتصاب او باین فعل بود که مذکور است، ای وندخلکم مکانَ دخول؛ زیرا که چون تو گوئی: ادخلتُك مکاناً، این «مکاناً» به «ادخلتُك» بنصب کنی، واین برخلاف حرف جرّ باشد. والتقدیر، ادخلتُك فی مکان. میگوید: درآریم شمارا بجای نیکو یعنی بهشت.

باقی قرّاء مُدخَلاً خوانند بضمّ میم، واین نیزهمان دو وجه را که گفتیم محتمل باشد: یامصدر «ادخل» باشد، بمعنی الاِدخال، ای ونُدخلکم ادخالاً کریماً، درآریم شمارا درآوردنی نیکو. یامفعول «ادخل» باشد بمعنی مکان الاِدخال، ای وندخلکم مکان ادخالٍ کریماً، درآریم شما را درجائی نیکو؛ واگر برمصدر حمل کنی، درهردو قراءت مفعول به محذوف باشد. تقدیر چنان بود که: و نُدخلکمُ الجنّة ادخالاً، اوفتدخلونها دخولاً. نیکوتر آنست که برمکان حمل کنند، زیرا که به «کرم» آنرا صفت میکنند، چنانکه درسورة **الدخان** مکان را بکرم صفت کرد، گفت: «کم ترکوا من جنّاتٍ وعیونٍ وزروعٍ ومقامٍ کریمٍ».

روی انّ النّبیّ (ص) قال : « مامِن عبدٍ یأتی الصّلَواتِ الخمس ، ویصومُ رمضانَ، ویجتنب الکبائرَ اِلّا فُتحت له ابوابُ الجنّة یومالقیامة ، حتّیانّها لَتصطفق(۱) » ؛ ثم تلا : « اِن تجتنبوا کبائرَ ماتُنهونعنه نُکفّرعنکم سیّآتِکم ، ونُدخلکم مُدخلاً کریماً ». کریم ایدر بمعنی شریف است ، یعنی بهشت بر دیگر جایها شرف و فضل دارد ، همانست که **عرش** را گفت : « ربّالعرش الکریم » ، ای الشّریف الفاضل ؛ و نامهٔ سلیمان را گفت : « اِنّی اُلقی الیّ کتابٌ کریم » ای شریفٌ بشرف کاتبه ؛ و قیل شریفٌ بالختم ، کما جاء فیالحدیث : کرمُ الکتاب ختمه ؛ ودر **قرآن** کریم بمعنی شرف وفضل فراوان است : « انّ اکرمکم عنداللّٰه اتقیٰکم » ، ای افضکم و اشرفکم ، « ولقد کرّمنا بنیآدمَ » ، ایشرّفناهم وفضّلناهم ، « ارأیتك هٰذا الّذی کرّمتَ علیّ »؟ ای فضّلتَ ، « فامّا الاِنسانُ اذا مَا ابتلیٰه ربُّه فأکرمَه »ای فَضَّله ؛ و کریم بمعنیصَفوح است ، آنجا که گفت : « انّ ربّی غنیّ کریم » ، ای صَفوحٌ ، « ماغرّك بربّك الکریم » ای الصَّفوح ؛ و کریم بمعنی کثیر است آنجا که گفت : « لهم مغفرةٌ و رزقٌ کریم » ای کثیرٌ ؛ و کریم است بمعنی حسن ، آنجا که گفت : « کم اَنبَتنا فیها مِن کلّ زوج کریم » ایحسن ، « وقللهما قولاً کریماً » ای حسناً . هرچند که عبارات مختلف است امّا حقیقت کرم درهمه بشرف وفضل باز گردد .

« ولا تَتمنّوا مافضّلَاللّٰهُ به بعضکم علی بعض » ــ **مجاهد** گفت در تفسیراین آیت که: **ام سلمه** گفت : یارسولاللّٰه مردانرا در راه خدا جهاد است وزنانرا نیست ، تا لاجرم زنانرا در میراث نیمهٔ مردان است ، کاشك مانیز مردان بودمانی، تا ما رانیز مزد جهاد بودی ، ومیراث تمام . ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد که دریغ مدارید ، وخویشتن را این آرزو مکنید . « للرّجال نصیبٌ ممّا اکتسبوا » ــ مِنالجهاد ، « وللنّساء نصیب ممّا اکتسبْنَ » مِنحفظ فروجهنّ ، و طاعة ازواجهنّ .

۱ــ اصطفاق : جنبیدن درخت از باد ، وجنبیدن تارهای عود اززخمه (منتهیالارب) .

چنانکه مردانرا ثواب است درجهاد، زنانرا ثواب است درپارسائی، وخویشتن‌داری، وشوهران را فرمان برداری. قول سدی آنست که: چون مردانرا در میراث دوبهر آمد، و زنانرا یك بهر، مردان گفتند: چنانکه امروز درمیراث ما را برزنان فضل دادند، امید داریم که فردا قیامت درثواب اعمال، ما را برایشان فضل بود، این بود آرزوی مردان. وزنان نیز آرزو کردند، گفتند: چنانکه امروز ما را میراث نیمهٔ مردان است امیدداریم که فردا درقیامت گناهان مانیمهٔ گناه مردان بود. ربّ‌العالمین این آیت فرستاد، یعنی که این آرزو مکنید که فردا ثواب وعقاب باندازهٔ کرداربود، هم مردانرا وهم زنانرا. **کلبی** گفت: این تمنّی که ایشان را از آن نهی کردند شبه حسد بود برایشان که مال داشتند، و زن وفرزند برمراد، وچاکران وچهار پایان نیکو. ایشان می‌حسد بردندودریغ میداشتند، وخود راآن میخواستند. ربّ‌العالمین گفت: این آرزو مکنید، وگرحاجت بمال دارید ازفضل خدای خواهید.

اینست کـه گفت جلّ‌جلاله: «وَسَلوا اللّهَ مِن فضله»، بفتح سین بی همزه قراءت **مکی** و **کسائی** است، و وجه این قراءت آنست که همزه را حذف کردند تخفیف‌را، وحرکت‌وی‌باسین‌دادند. باقی‌قرّاء «واسئلوا اللّه»خوانند، باثبات‌همزه براصل‌خویش، زیرا که همزه عین فعل است، و کلمه امـر مخاطبه است، بمنزلت اِقطعوا؛ و فضل اینجا بمعنی رزق است، میـگوید: حسد مبرید، و روزی از خدا خواهید. قـال رسول‌اللّه (ص): «سَلُوا اللّهَ مِن فضله، فانّه یُحبّ ان یُسأل، و اِنّ من‌افضل العبـادة انتظارالفرج. وقال: «مَن‌لم یَسلِ اللّه‌من‌فضله غضِب‌علیه»؛ وقالت **عایشة**: «سَلوا ربّکم حتّی الشِسعَ (۱)، فانه اِن‌لم یُیَسّره اللّه عزّوجلّ لم یتیسّر»، و قال **سفیان‌بن‌عیینة**: «لم یأمر بالمسـألة الّا لیعطی».

«ولکلٍّ جعلناموالیَ» الآیة - این‌آیت را دوتأویل گفته‌اند: یکی‌آنست که

۱- الشسع: بالکسر، دوال نعل، بقیه‌ای ازمال واندك از مال، یقال: له شسع مال ای قلیل منه (منتهی‌الادب)

هر کس را عصبه ایست که آن عصبه ازو می‌میراث برند، آن میراث که پدران و مادران وخویشان وی او را گذاشته‌اند. والدان واقربون برین تأویل موروثان‌اند نه وارثان. تأویل دیگر آنست که: و لکُلّ شخصٍ جعلنا موالیَ ممَّن ترکهم، وهمُ الوالدان و الأقربون، میگوید: هر شخصی‌را عصبه‌ایست که از وی می‌باز مانند، ومیراث برند، آن عصبه پدران ومادران وخویشاوندان‌اند. برین تأویل «ما» بمعنی «مَن» است و والدان واقربون وارثان‌اند.

والّذین عاقدَتْ وعقَدتْ، هردوخوانده‌اند: بی‌الف قراءت **کوفی** است، و بالف قراءت باقی. ومعاقدت و معاهدت هردو یکسانند، و اَیمان جمع یَمین است، وقسم را بدان یَمین نام کردند که آن عقدی است و عهدی که میان دو کس یا میان جماعتی میرود، وآن ساعت که عهد میدهند دست در دست یکدیگر نهند، وسوگند یاد کنند. مفسّران گفتند: معنی معاقدت درین آیت آنست که درجاهلیّت دو کس فراهم میشدند، و میگفتند: دَمی دُمك، وحَربی حربُك، و سِلمی سِلمُك، ترثنی و اَرثُك، وایشانرا حلیف یکدیگر میگفتند. چون اسلام‌پدید آمد از یکدیگر میراث میبردند، بحکم این آیت که‌الله گفته بود: «فَآتوهم نصیبَهم»، وآن نصیب ایشان سُدس بود. روزگاری دربدو اسلام چنین بود. پس این آیت منسوخ گشت، وناسخ‌این‌بود که: «و اُولوا الأرحام بعضُهم اَولیٰ ببعضٍ فی کتاب‌الله». **ابوروق** گفت: این آیت درشأن **ابوبکرصدیق** فروآمد، که وی سوگند یاد کرد که برفرزندوی **عبدالرحمن** هیچ‌نفقه نکند، و ویرا ازمیراث محروم کند. پس چون **عبدالرحمن** مسلمان شد، او را فرمودند تا از مال خویش ویرا نصیبی داد. اینست که الله گفت: «فَآتوهم نصیبَهم».

«انّ‌الله کان‌علیٰ کلّ شیءٍ» مِن‌اعمالکم، «شهیداً» ان اَعطیتُموهم اولم تُعطوهم.

«الرّجال قوّامون علی‌النساء» الآیة ـ **مقاتل** گفت: این آیت درشأن **سعد بن الربیع بن عمرو الانصاری** فرو آمد. زن وی **حبیبة بنت زید بن ابی زهیر الانصاریة** نافرمانی کرد، ونشوز نمود. **سعد** لطمه‌ای بروی زد. **حبیبه** بخشم برفت، بخانهٔ پدر بار شد. پدرش پیش **مصطفی** (ص) شد، وشکایت کرد از **سعد**، و گفت: اَفرَشْتُه کریمَتی فلَطَمها، دختر گرامی خویش را فراش وی ساختم، و او را بزد. رسول خدا (ص) گفت: او را برشوهر قصاص است. **حبیبه** رفت تا قصاص خواهد. رسول(ص) او را باز خواند و گفت: توقّف کن تا **جبرئیل** فرود آید، و از آسمان حکم آرد. آن ساعت **جبرئیل** فروآمد، وآیت آورد: «الرّجال قوّامون علی‌النِساء». فقال النّبیّ (ص): «اراد الله امراً و اَردنا امراً، والّذی اراده الله خیر».

معنی آیت آنست که مردان برزنان مسلّط‌اند، وبرسر ایشان بداشته، تاایشانرا تأدیب وتعلیم میکنند، وآنچه صلاح ایشانست بایشان مینمایند، وفراآن میدارند، ومیان ایشان قصاص نیست مگردر نفس ودرجرح. و مردانرا برزنان فضل است بافزونی عقل، و دین، ویقین، وقوّت عبادت، وکمال شهادت، واستحقاق نبوّت و خلافت، وأمارت، و دیت و میراث دوچندان زنان، وطلاق در دست مردان، وزنانرا یك شوی، ومردانرا چهار زن؛ وزنانرا درخانه نشستن آئین، که الله تعالی گفت: «وقَرْنَ فی‌بیوتکنّ»، ومردانرا بیرون شدن و جهاد کردن که الله گفت: «اِنفِروا خِفافاً وثِقالا وجاهِدوا بأموالکم وأنفسکم فی‌سبیل‌الله».

قال رسول‌الله (ص): «المرأةُ مسکینةٌ مالم‌یکن لها زوجٌ.» قیل یارسول‌الله: و اِن کان لها مالٌ؟ قال: «و اِن کان لها مالٌ»؛ وقال: «خیرُالنساء امرأةٌ اِن‌نظرتَ الیهاسترتْكَ، و اِن امرتَها اطاعتْكَ، و اِذا غِبتَ عنها حفظتْكَ فی‌مالها ونفسها»، ثمّ تَلا (ص): «الرّجال قوّامون علی‌النساء بما فضّل‌الله بعضَهم علیٰ بعضٍ و بما أنفقوا مِن

اموالهم » یعنی : وفُضِّلوا بما ساقوا الیهنّ من المَهر والانفاق علیهنّ.

« فالصّالحاتُ قانتاتٌ حافظاتٌ لِلغیب ». الغیب هاهُنا الفَرج ، و قیل یحفظْنَ فروجَهن اذا غاب ازواجُهنَ . میگوید : نیك زنان ایشانند که خدایرا فرمان بردارند، و آنکه درغیبت شوی خویشتن ، خویش و سِرّ خویش نگه دارند . « بما حفِظَ اللّٰه » بآنچه اللّٰه نگه داشت ، یعنی نکاح حلال ، ایشان تن خویش بآن نگه‌دارند . **ابوجعفر** درشواذّخوانده : « بماحفظ اللّٰه » بنصب‌ها ، یعنی ایشان خود رانگه‌میدارند بآنچه اللّٰه‌رانگاه میدارد ، یعنی حدود وفرمان‌ویرا ، وآن‌تقوی‌است . واین همچنان‌است که **مصطفی (ص)** گفت فرا **ابن‌عباس** : « اِحفَظِ اللّٰهَ یَحفظْك » ، خدایرا نگه‌دار تا خدا ترا نگه دارد . یعنی ازو بترس ، وحدود ویرا نگه‌دار ، تا اوترا نگاه دارد . پس حدود اینجا مقدّر است ، ای احفَظْ حدودَاللّٰه ، فحَذف المضاف واُقام المضافَ الیه مقامَه . یدلُّ علیه قوله: « والحافظونَ لحدودِاللّٰه » .

« واللّاتی تخافونُ نشوزَهنّ » . اللّاتی جمع الّتی است ، واللّائی و اللّاءِ واللّواتی واللّواتِ همچنین . « واللّاتی تَخافون » ای تعلمون نشوزَهنّ . نشوز زن آنست که عصیان نماید شوهر خویش را ، وطاعت داری نکند . چون امارات نشوز برزن ظاهر گشت بر شوهروی است که نخست او را پند دهد ، وبخدای عزّوجلّ بترساند ، وآنچه شرع او را فرموده از طاعت داری شوهر برَوی خواند ، وباوی گوید : اِتّقِی اللّٰه وَ ارجِعی الیٰ فِراشی . اگر بوعظ مجرّد ازعصیان باطاعت داری نیاید هجرت باید جست از وی ، هم در کلام وهم درجامه خواب . امّا هجرت در کلام بیش از سه روز روانباشد ، که **مصطفی (ص)** گفت : « لایحِلُّ لمسلم أن یهجُراخاه فوق ثلاثة ایّام » . وهجرت در فراش آنست که **ابن‌عباس** گفت : لاتُضاجِعْها فی فِراشك . پس اگر بهجرت کار برنیاید ، زخم کردن رواست ، زخمی که نه برمقتل بود ، ونه برروی ، ونه ازجای بخیزانند ، وبه‌قال النبیّ (ص) : « اِتّقوا اللّٰه فی النساء فاِنّکم اخذتُموهنّ بکتاب اللّٰه ،

وَاسْتحلَلتم فروجهنّ بکلمة‌الله ، و اِنّ لکم علیهنّ أن لایوطِئنَ فراشکم احداً تکرهونه، فاِن فعلنَ ذلك فَاضربوهنّ ضرباً غیرمبرحٍ »، وقال (ص) : « علِّقِ السّوطَ حیث یراه اهلُ‌البیت »، وعن **اسماء بنت ابی بکر**، قالت: کنتُ رابعةَاربع نسوةٍعند **الزبیر بن العوام**، فاِذا غضِب علی احدٰینا ضربَها بعود المشجب(١) حتّی یکسره علیها .

« فاِنْ اَطَعْنَکم » ـ طاعت ایدر جماع است ، میگوید : اگر طاعت دارند شمارا « فلاتبغوا علیهنَّ سبیلاً » بـرایشان بهانه مجوئید . وقیل : لا تُکلّفها مِن الحُب لك مالا تُطیق .

« انّ الله کان علیّاً » ای رفیعاً فوق خَلقه ، « کبیراً » لیس شیءٌ اکبر ولا اعظم منه .

قوله تعالی: « و اِن خِفتم شِقاقَ بینهما » الآیة ـ یعنی : و اِن علمتم خلافَ بینهما ، میگوید : اگردانید که مرد و زن را بهم سازگاری‌نبود ، وبسرنتوانندبرد، و هردو را بریکدیگر دعوای نشوز کنند ، برحاکم مسلمانان است که دو حَکَم بر ایشان گمارد ، یعنی دومرد عدل : یکی از قبیلهٔ مرد و یکی از قبیلهٔ زن ، تا درکار ایشان نظر کنند ، وباصلح وآشتی خوانند ، اگرممکن شود ، والّا فرقت افکنند میان ایشان ، چنانکه رای ایشان اقتضا کند درکار ایشان . وقول درست آنست که : رضاءِ زوجین درجمع وتفریق ازجهت حَکَمین معتبرنیست، بدلیل خبر **علی**(ع)، وهو انّ رجلاً وامرأةً أتیا **علیاً** (ع) ، مع کلّ واحد منهما قیامٌ من‌النّاس ، فقال **علی** (ع) : « ماشأنُ هٰذین؟» قالوا : وقع‌بینهماشقاقٌ ، قال **علی**(ع) : «فَابعثواحکَماً من‌اهله وحکَماً من‌اهلها» . فقال **علی** للحکمین : «هل تَدریان ماعلیکما؟ انّ علیکما اِن رأیتما أن تجمعاجمعتما ، و اِن رأیتما أن‌تفرقا فرقتما». فقالت المرأة : رضِیتُ بکتاب‌الله‌عزّوجلّ

---

١ ـ مشجب کمنبر ، دارچوب که جامه بروی اندازند (منتهی‌الارب)

بما عليَّ فيه. فقال الرّجل: امّا الفرقة فلا. فقال علی(ع): «كذبتَ واللهِ لاتنقلبُ منّی حتّی تُقرّ بمثل ما اَقرّتْ به».

ثمّ قال عزّوجلّ: «إن یُریدا اصلاحاً» یعنی ان اراد الحكَمانِ اصلاحاً، «یُوَفِّقِ اللهُ بینهما» ای بین المرأة والزّوج بالصّلاح.

«انّ اللهَ كان علیماً خبیراً» بمافی قلوب الزّوجین والحكمین.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «إن تجتنبوا كبائرَ ماتُنهَون عنه» الآیة - كبائر اهل خدمت در راه شریعت اینست كه شنیدی، كبائر اهل‌صحبت در كوی طریقت بزبان اشارت نوعی دیگر است، وذوقی دیگر دارد. ازآنكه اهل خدمت دیگراند واهل صحبت دیگر. خدمتیان مزدوران‌اند، وصحبتیان مقرّبان طاعت خدمتیان كبائرمقرّبانست. چنین می‌آید درآثار كه: «حَسَنات الأبرار سیّآتُ المقرّبین»؛ وهم ازین‌بابست‌سخن آن **پیر طریقت** كه گفت: «ریاءُ العارفین خیرٌ من اخلاص المریدین».

و مستند این قاعده آنست كه **مصطفی** (ص) از نكتهٔ غین خبر داد، و از آن استغفار كرد، گفت: «انّه لَیُغان (١) علیٰ قلبی فَأستغفرالله فی‌الیوم سبعین مرّةً» **ابوبكر صدیق** گفت: لیتنی شهدتُ مَااستغفر منه رسول‌الله.

ونشان كبائر ایشان آنست كه درعالم روش خویش ایشانرا گاه گاهی فترتی بیفتد كه فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریّت شود، و حیات ایشان در معرض رسوم وعادات افتد، وحقائق ایمان ایشان بشوائب اغراض وشواهد حُظوظ خویش ممزوج گردد. اگر درآن حال ایشانرا بَریدی ازصحّت ارادت وصدق افتقار و سرور وجد

١ - غین و اغین علی قلبه: شهوت آنرا فرا گرفت.

استقبال نکند، ودست نگیرد از چاه خودی خود بیرون نیایند.

گر زچاه جاه خواهی تا برآئی مرد وار

چنگ در زنجیر گوهر دار عنبر بار زن

بزرگان دین گفتند: که مرد تا بسراین خطرگاه نرسد، واین مقام فترت باز نگذارد، پیرطریقت نشود، ومرید گرفتن را نشاید. مردی باید که هزار بار راه گم کرده بود وبراه باز آمده، تا کسی را از بیراهی براه بازآرد، که اوّل راه براه باید، آنکه راه باید. آنکس که همه بر راه باشد راه داند، امّا راه براه نداند؛ وسرّ زلّت انبیاء و وقوع فترت ایشان اینست، والله اعلم؛ وهوقرعُ بابٍ عظیم طوبیٰ لِمَن فُتح علیه، وهُدی الیه.

« ولا تَتمنّوا مافضّل‌اللهُ به بعضَکم علیٰ بعضٍ » الآیة - **ابوبکر کتانی** گفت: مَن ظنّ انّه بغیر بذل‌الجهود یَصل، فهـو مُتَمَنٍّ، و مَن ظنّ انّه ببذل الجهود یصل فَمُتَعَنٍّ. هر که پنداشت که رنج‌نابرده بمقصود میرسد متمنّی است، والعاجز من‌اتّبع هواها(۱) وتمنّیٰ علی‌الله، و او که پنداشت که برنج و طلب بمطلوب میرسد متعنّی است.

شیخ‌الاسلام انصاری قدّس‌الله‌روحه گفت: او رابطلب‌نیاوند. امّا طالب‌یاود(۲)، و تاش (۳) نیاود طلب نکنند. هرچه بطلب یافتنی بود فرومایه است، یافتِ حق‌رهی را پیش از طلب. امّا طلب او را پیشین پایـه است. عارف طلب از یافتن یـافت، نه یافتن از طلب. چنانکه مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب. الهی چـون یافتِ توپیش از طلب وطالب است، پس رهی از آن درطلب است که بی‌قراری برو غالب است، طالب درطلب و مطلوب

۱- چنین است درهمهٔ نسخ، وظاهراً هواه صحیح‌است مگراینکه ضمیر به«نفس» مقدر راجع شود. ۲- نیاوند= نیابند. یاود= یابد. ۳- تاش= تا او را.

حاصل پیش‌ازطلب ، اینت کاریست بس‌عجب ! عجب‌تر آنست که یافت نقد شد وطلب برنخاست ، حق دیده‌ور شد وپردهٔ عزّت بجاست !.

دریـای مـلاحتی و مـوج حسنات

قانونه (۱) مکرّماتی و ذات حیـات

اندر طلب تو عاشقان در حسرات

چون ذوالقرنین و جستن آب حیات

و قیل فی‌معنی الآیة : تتمنَّوا مقامَ السّادة دون أن تَسلُكوا سنّتَهم ، و تُلازموا سیرَتهم ، وتعملوا عملَهم . حالِ بزرگان خـواهی ، و راهِ بزرگان نارفته ! کعبهٔ مواصلت جوئی ، بادیهٔ مجاهدت نابریده ! نهایت دولت دوستان بینی ، محنت‌ایشان نادیده . « تَعنّیٰ مِن اَن تمنّیٰ ان یکون کمن تعنّی ». تو پنداری قلم عهد برجان عاشقان آسان کشیدند ! یا رقم دوستی بردل ایشان رایگان زدند ! ایشان بهر چشم زدن زخمی برجان ودل خورده‌اند ، وشربتی زهرآلوده چشیده‌اند !

ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو

ازسگ کوی توبرسرزخم سیلی‌خورده‌ایم

ولکن نه هر کسی‌سزای زخم اوست ، ونه هرجانی شایستهٔ غم خوردن‌اوست . رحمت خدا برآن جوانمردان باد که جان‌خویش‌هدف تیربلاء او ساخته‌اند ، وبارغم او را دل خویش‌محمل شناخته‌اند ، وآنکه درآن بلا و اندوه این ترنّم میکنند :

گر بود غم خوردنت شایستهٔ جـان رهی

این نصیب از دولت عشق تو بس باشد مرا

آری ، زخم هر کسی‌براندازهٔ ایمان او ، وبار هر کس برقدر قوّت او ، هر که

---

۱ ـ کذا فی ثلاثة نسخ.

را قوّت تمام‌تر، باروی گران‌تر. اینست سِرّ آن آیت که گفت: « الرّجال قوّامون علی‌النّساء » مردانرا برزنان افزونی داد که بار، همه برایشانست، از آنکه کمال قوّت‌وشرف‌همّت ایشانرا است، و باربقدرقوّت کشند، یابقدر همّت. علیٰقدراهل‌العزم تأتی العزائمُ.

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: « وَ اعْبُدُوا اللهَ » خدایرا پرستید، « وَلَا تُشرِکُوا بِهِ شَیْئاً » و انباز مگیرید باوی هیچ چیز، « وَ بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَاناً » و با پدر و مادر نیکوئی کنید، « وَ بِذِی الْقُرْبیٰ » و باخویشاوندان، « وَ الْیَتَامیٰ » و با یتیمان، « وَ الْمَسَاکِینِ » و با درویشان، « وَ الْجَارِذِی الْقُرْبیٰ » و با همسایهٔ خویشاوند، « وَ الْجَارِ الْجُنُبِ » وبا همسایهٔ بیگانه، « وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ » و با همراه در سفر، « وَ ابْنِ السَّبِیلِ » و با راه گذری، « وَ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ » و با بردگان شما، « اِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ » خدای دوست ندارد، « مَنْ کَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً (۳۶) » هر کشندهٔ نازندهٔ خودستاینده.

« اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ » ایشان که بآنچه دارند بخیلی کنند، « وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ » ومردمان را ببخل فرمایند [و ازسخاوت باز دارند]، « وَ یَکْتُمُونَ » وپنهان دارند، « مَا آتیٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ » آنچه الله ایشانرا داد از فضل خویش، « وَ اَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ » و ما ساختیم کافرانرا، « عَذَاباً مُهِیناً (۳۷) » عذابی خوار کننده.

« وَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ » وایشانرا نیز که نفقه میکنند مالهای خویش، « رِئَاءَ النَّاسِ » بردیدار مردمان، بطلب ستایش ایشان، « وَلَا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ » و نمیگروند بخدا، « وَلَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ » و نه بروز رستاخیز، « وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ

لَهُ قَرِيناً» وهر كه ديو او را هام‌تا وهام‌ساز(١) است ، «فَسَاءَ قَرِيناً (٣٨)» بدهام‌تای وهام‌سازی كه اوست .

«وَ مَاذَا عَلَيهِمْ» وچه زيان دارد ايشان را ؟ «لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر ايمان آرند بخدا و بروز رستاخيز ، «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ» و نفقت كنند از آنچه خدای ايشان را روزی داد ، «وَ كَانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيماً (٣٩)» وخدای بايشان دانا است .

«إِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ» خدای بيداد نكند ، «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» هام سنگ يك ذرّه ، «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً» و گر نيكی بود ، «يُضَاعِفْهَا» توی برتوی نهد ، و ضِعف برضِعف افزايد ، «وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً (٤٠)» و از نزديك خود بآن مزدی دهد بزرگوار .

النوبة الثانية

قوله : «واعبُدوا اللّٰه ولا تُشركوا به شيئاً» الآية ـ ای : وَحِّدوا اللّٰه ولا تعبدوا معه غيرَه . ميگويد : خدايرا پرستيد ، و باوی ديگری را مپرستيد ، او را يكتادانيد بی شريك وبی انباز ، بی‌نظير وبی‌نياز . همان است كه جای ديگر گفت : «وقضی ربُّك ألّا تعبدوا الّا إيّاه» فرمان داد و وصيّت كرد اللّٰه كه جز ويرا نپرستيد ، فرمان بريد ، و وصيت نيوشيد . و بروفق اين ، **مصطفی** (ص) گفت : «ايها النّاس إنّه لانبيَّ بعدی ولاامّةَ بعدكم ، الا فَاعبدوا ربّكم ، و صَلّوا خمسَكم ، وصوموا شهرَكم ، و أدّوا زكوةَ اموالكم ، طيّبةً بها انفسكم ، وأطيعوا وُلاةَ امرِكم تَدخلوا جنّةَ ربِّكم .» ميگويد : ای مردمان پس ازمن پيغامبری نيست ، و پس ازشما امّت نيست ، من خاتم

١ ـ نسخهٔ ج : همتا و همساز .

پیغامبـرانم ، وشما خاتم امّتان . هان ! بیدار باشید ، وپند نیوشید . خدایرا یکی گوئید ، و او را یگانه ویکتا و بی‌همتا دانید . فـرمان ویرا خویشتن بیو کنید ، و نماز پنجگانه بوقت خویش بگزارید ، وماه رمضان روزه دارید ، و زکـوة از مـال بیرون کنید ، و در آن خوشدل و خوش تن باشید ، و والیان خـود را طاعت دار فرمانبردار باشید ، تا در بهشت شوید ، و بدیدار و رضاء مولیٰ رسید .

« و بالوالدین احساناً و بذی القُربی وَ الیَتامیٰ وَ المَساکین » ـ و فرمود که با پدر ومادر و خویشان و یتیمان و درویشان نکوکار باشید ، و مواسات کنید . **ابوهریره** روایت کرد که مردی آمد بر **مصطفی** (ص) ، و از سختی دل خویش بنالید ، و ازحضرت نبوّت مرهم جست ، و مداومت خواست . رسول‌خدا (ص) گفت : اِن اردتَ أن یَلینَ قلبُك ، فَاطعم المسکینَ ، وَ امسح برأس الیتیم ، وأطعِمه .

« والجارذِی القُربیٰ » همسایهٔ خویشاوند است ، « و الجارِ الجَنب » بفتح جیم وسکون نون **عاصم** خواند بروایت **مفضل** ، و این برحذف مضاف است ، والتقدیر : و الجـارذی الجَنب ، ای ذی الناحیة ، و العرب تقول للغریب اذا اجرته : جارَجنب . باقی «والجار الجُنُب» خوانند بضمتین ، وهوصفةٌ للجار ، مثل قولهم : ناقةٌ اُجُدٌ ومشیة سُجُحٌ ، و المراد بالجنب الغریبُ المتباعِدُ عن اهله . جُنُب اینجا بمعنی اجنبی است ، و بیگانه را باین نام کردند ازبهر آنکه ازتو برجانبی بود ، نه از خانـدان ، وتجنّب ازین گرفته‌اند پرهیزیدن ، وجنابت ازین گرفته‌اند کـه مرد درآن ازقرآن و از نماز دور بود ، وجنابت رسیده را ازین معنی جُنُب گویند .

علی‌الجمله حقوق همسایه بسیار است ، و هر که بسرای تو نزدیك‌تر ، بِبرّ تو اولیٰ‌تر. قال‌رسول‌الله(ص) : « اِلتمس ِ الجارَ قبل‌الدّار ، والرّفیقَ قبل‌الطّریق . مَن آذیٰ جارَه فقدآذانی ، ومَن آذانی فقد آذیٰ‌الله ، ومـن حاربَ جارَه فقد حارَ بنی ، وَمن

حاربني فقد حارب‌الله » . و قال (ص) : « إنّ خير الأصحاب عندالله خيرُهم لصاحبه ، وخير الجيران عندالله خيرهم لجاره » . وعن **معاذبن جبل** قال قال رسول‌الله(ص) : « مَن اغلق دونَ جاره ، مخافةً على اهله وماله ، فليس جارُه ذلك بمؤمن ، وليس بمؤمن مَن لم يأمنْ جارُه بوائقَه (١) » . قال : يارسول‌الله ماحقّ الجار؟ قال: « إن استقرضك اقرضتَه ، وإن مرضَ عُدتَه ، وإن ماتَ شيَّعتَهُ ، و إن دعاك اجبتَه ، و إن استعان بك اَعنتَهُ ، و إن اصابه خـير سَرَّكَ و هنّأتَه ، و إن اصابَته مصيبةٌ ساءَك و عزّيتَه ، ولا تُطِلِ البناءَ عليه فَتَسُدَّ عنه الرّيحَ ، و تُشرفَ عليه ، الّا باذنه ، ولا تؤذِه بقُتار (٢) قِدرِك ، الّا ان تغرف له منها ، و إذا اشتريتَ فاكهةً فلا تخرُجْ منها شيئاً ، و مازال **جبرئيل** يـوصيني بالجار ، حتّى ظننتُ انه سيُوَرّثه . الجيران ثلاثة : جارٌ له ثلاثة حقوق ، وجارٌ له حقّان ، وجارٌ له حقّ . فأمّا الّذى لـه حقوق ثلاثة ، فحقّ الاسلام وحقّ القرابة وحقّ الجِوار ، وأمّا الّذى له حقّان ، فحقّ الاسلام وحقّ الجِوار ، و أمّا الّذى له حقٌّ واحد ، فالّذى له حقّ الجوار » . قالوا : يارسول‌الله ! أنطعم المشركينَ مِن نُسُكِنا ؟ قال : « لاتُطعموا المشركين مِن نُسُككم » .

« والصّاحب بالجَنب » ـ هام راه است درسفر ، يا هام دكان ، يا هام‌دبيرستان ، و گفته‌اند : « الصّاحب بالجنب » كسى‌است كه پيوسته باتوبود درخدمت وصحبت تو ، براميد خير و نفع تو . قال **ابن‌عباس** (رض) : « انّى لَأستحيى أن يَطَأَ الرّجل بساطى ثلاثَ مرّاتٍ لايُرى عليه اثرٌ مِن برّى » . « وابنِ السّبيل » ـ ابن‌السّبيل راه گـذارى است ، اگر توانگرباشد واگردرويش ، بحكم مهمانى بتو فـرو آيد ، او را برتو سه روز حقّ مهمانى است ، پس چون بسه روز بر گذشت صـدقه باشد . **مصطفى** (ص)

١ ـ بوائق ج بائقة = بلا وشر . (٢) القتار = دودى كـه از مطبوخ بلند شود ، وبوى بخور و گوشت كباب واستخوان سوخته وعود .

گفت : « لِکُلِّ شیءٍ زکوةٌ ، وزکوةُ الدّار بیت‌الضیافة » .

« وما ملکت ایمانُکم » ـ بردگان وزیر دستان‌اند . **علی بن ابی طالب** (ع) گفت : « کان آخرُ کلام رسول‌الله (ص) الصّلوٰة ، وَ اتّقوا الله فیما ملکتْ ایمانُکم » . ودفع رسول‌الله (ص) الیٰ **ابی‌ذر** غلاماً ، فقال : « یا **اباذر** اَطعِمه ممّا تأکُل ، وَ البسه ممّا تلبس » . وقال (ص) : « الغنمُ برکةٌ ، والابل عِزٌّ لِأهلها ، والخیل معقودٌ فی نواصیها الخیرُ الیٰ یوم‌القیامة ، والعبد اخوك ، فان عجزَ فَأعِنه » .

« انّ‌الله لایُحِبُّ مَن کان مُختالاً فخوراً » ـ میگوید : الله دوست ندارد هر خرامندهٔ بکبر ، لاف زن ، خویشتن ستای . فخور در اشتر همچون مصرّاة است در گوسفند ، و این آنست که شیر جمع کنند درپستان وی ، تا مشتری پندارد که آن معتاد است واصلی ، و درآن رغبت نماید ، پس بخلاف آن بود . همچنین فخور از مردم آن بود که از خویشتن حالی نیکو بنماید بدعوی ، وپس بی‌معنی بود . و گفته‌اند : مختال آنست که خود را عظیم داند ، وبرتری نماید ، واز کبر تحقیر مردم کند ، و بحقوق الله قیام نکند ؛ و فخور آنست که او را در نعمت بَطَر بگیرد ، و خویشتن را درآن بستاید ، وخدایرا عزّوجلّ در آن شکر نکند ؛ و این دو کلمه در آخر این آیت از آن گفت تا اگرخویشاوند وهمسایهٔ درویش داری از ایشان ننگ نداری ، و با ایشان پیوندی .

« الّذین یَبخلون » الآیة ـ معنی بخل از روی شرع منع واجب است ازمال ، وبعرف وعادت عرب منع فضل مال از محتاج ، وبزبان اشارت : ترك الایثار فی زمان الاضطرار .

« ویأمرونَ النّاسَ بِالبَخَل » ـ بفتح با وخا قراءت **حمزه و کسائی** است ، و همچنین درسورة **الحدید** . باقی بالبُخل خوانند بضمّ با وسکون خا درهردو سورة ،

وهمالغتان . و درين لغتی ديگر حكايت كرده‌اند : وهی البَخَل بسكون الخاء وفتح الباء ، قال **سيبويه** : ولم يُقرَأ بهٰذه اللّغة .

« الّذين يَبخلون » ـ جهودانند كه بخيلی كنند درمالهاء خويش ، ودرطاعت خدا هزينه نكنند . « ويأمُرون النّاسَ بالبخل » ، **انصار** را ميفرمودند كه شما بر رسول خدا نفقت مكنيد كه درويش شويد .

« ويكتُمون ما آتيٰهم اللهُ مِن فضلِهِ » ـ و صفت ونعمت **مصطفی** (ص) در **توارت** ميپوشيدند و پنهان ميداشتند . آنگه خبر داد از سرانجام كار ايشان درآخرت ، وگفت : « وَ اَعتدنا » يا **محمد** ، « لِلكافِرين » يعنی اليهود ، « عذاباً مُهيناً » .

قوله : « والّذين يُنفقون اموالهم رِئاءَ النّاس » الآية ـ عطف است بر « الّذين يَبخلون » . **سدی** گفت : اين در شأن منافقان است وقومی ازمشركان **مكه** ، كه برعداوت رسول‌خدا هزينه ميكردند .

« ومَن يكن الشّيطانُ له قريناً » ـ معنی آنست كه : هر كه چنان بود قرين‌وی شيطان بود ، « فساءَ قريناً » و بدقرينی كه اوست . فردا برستاخيز باوی گويد : « ياليتَ بينی‌وبينك بُعدَ المشرقين فَبِئسَ القرين » .

« ومَاذا عليهم » يعنی علی **اليهود** والمنافقين ، « لوآمَنوا باللهِ واليوم الآخر » يعنی البعث بعدالموت .

« وَ اَنفَقوا مِمّا رزَقَهمُ اللهُ . » مِن‌الأموال فی‌الايمان والمعرفة ، « وكانَ اللهُ بِهِم عليماً » انّهم لن يُؤمنوا .

قوله : « انّ اللهَ لايَظلم مثقالَ ذرّةٍ » ـ معنی آنست كه : الله‌بنگيرد بمثقال‌يك ذرّه گناه نا كرده ؛ وبی‌ثواب نگذارد مثقال يك ذرّه طاعت بنده . اگر مؤمن بود ، او را

رزق دهد در دنیا، و مزد بزرگوار درآخرت، واگر کافر بود او را روزی دهد در دنیا، و پاداش آن درآخرت نه. و به قال النّبیّ (ص): «انّ الله لایَظلم المؤمنَ حسنةً، یُثابُ علیها الرّزقَ فی الدّنیا، و یُجزیٰ بها فی الآخرة، وأمّا الکافر فیُطعَم بها فی الدّنیا، فاِذا کان یوم القیامة، لم یکن له حسنةٌ». «مثقال» مفعالٌ من الثّقل، ای ما کان وزنُه وزنَ الذّرّة.

خلاف است میان علما که ذرّه چیست. **ابن عباس** گفت: هی النّملة الصّغیرة، آن مورچه که از آن خردتر و کوچکتر مور نیست آنرا ذرّه گویند. قومی گفتند: یکی از آن حشرهوا آن ساعت که آفتاب به روزن درافتد، آن ذرّه است. **یحیی عمار** گفت: یك دانه جو چهار ارز است، و یك ارز چهار سمسمه است، و یك سمسمه چهار خردل است، و یك خردل چهار ورق نخاله است، و یك ورق نخاله چهار ذرّه است.

رویٰ **ابوسعید الخدری** قال قال رسول الله (ص): «اذا خَلص المؤمنونَ یوم القیامة من النّار و اَمِنوا، فما مجادلةُ احدکم صاحبَه فی الحقّ یکون له فی الدّنیا بأشدَّ مجادلةً له مِن المؤمنین لربّهم فی اخوانهم الّذین اُدخلوا النّارَ، فیقولون: ربّنا اخواُننا کانوا یُصلّون معنا، ویصومون معنا، و یَحُجّون معنا، فأدخلتَهمُ النّار! فیقول عزّوجلّ: اِذهبوا فَاخرِجوا من عرفتم (۱)، فیأتونهم ویعرفونهم بصُوَرهم، لاتاکلُ النّارُ صُوَرَهم، فمنهم مَن اخذتْه النّارُ الیٰ انصاف ساقیه، ومنهم من اخذتْه الیٰ کعبیه، فیُخرجونهم، فیقولون: ربّنا اَخرجنا مَن امرتَنا. ثمّ یقول الله تعالی: اَخرجوا مَن کان فی قلبه وزنُ دینار من الایمان، ثمّ مَن کان فی قلبه وزنُ نصف دینار، حتّی یقول: من کان فی قلبه ذرّةٌ». قال **ابوسعید الخدری**: فمن لم یُصدّق هذا فلیَقرأ:

۱ - در نسخ عرفتهم آمده است و قیاساً تصحیح شد.

« انّ‌الله لایَظلم مثقالَ ذرّة » الآیة . فیقولون : ربّنا قد اَخرجنا مَن امرتَنا ، فلم یبقَ فی‌النّار احدٌ فیه خیرٌ، ثمّ یقول‌الله عزّوجلّ : شفعت الملائکة ، وشفعت الأنبیاء ، وشفع المؤمنون ، وبقی ارحم الرّاحمین. قال : فَیَقبض قبضةً من‌النّار اوقبضتین ، لم یعملوا لِلّه عزّوجلّ خیراً قطُّ ، قد احترقوا حتّی صاروا حُمَماً (١) . قال : فیُؤتیٰ بهم الیٰ ماءٍ یقال‌له ماءُ الحیاة ، فَیُصبّ علیهم، فَیَنبتون کما تَنبت الجنة فی‌جمیل‌السّیل ، فیخرجون کاللّؤلؤ ، فی‌رقابهم الخواتیم ، یعرفهم اهلُ الجنّة ، هٰؤلاءِ عُتقاءالله عَزّوجلّ ، الّذین اُدخلَهمُ الجنّةَ بغیرعمل عمِلوه ، ولاخیرٍ قدّموه . فیُقال لهم : ادخُلوا الجنّةَ ، فمارَاَیتُموه فهو لکم ، فیقولون : ربّنا اعطیتَنا مالم تُعطِ احداً عنهم . فیقول : لکم عندی افضلُ مِن هٰذا . فیقولون : ایُّ شیءٍ افضلُ من هٰذا ؟ فیقول : رضایَ عنکم ، فلا اسخَط علیکم ابداً » .

« و اِن تَكُ حسنةً » ـ برفع قراءت **مکی** است و **مدنی** ، یعنی : و اِن تقع حسنةٌ اَو تحدُثْ حسنةٌ ، اگریك نیکی بود از بندهٔ مؤمن ، آن مضاعف کند . باقی بنصب خوانند ، یعنی : و اِن تکن الذّرّةُ حسنةً ، اگر آن ذرّه نیکی بود مضاعف کند .

« یُضَعّفها » بتشدید قراءت **مکی** و **شامی** و **یعقوب** است ، و «یضاعفها» بالف قراءت باقی‌است ، وهُمالغتان . ضاعَفَ وضعَّف بمعنی واحدٍ ، وبعضی اهل‌لغت گفته‌اند: ضعّف بتشدید ازضاعَف بـالف مِه‌است در معنی . یُضاعفها ای یجعلها ضِعفین ، یضعّفها یجعلها اضعافاً کثیرةً ؛ و درست آنست که هردو یکی‌است ، دلیل براین آنکه گفت: « فَیُضاعفه اضعافاً کثیرة » ، وفی‌الخبر: « اذا کان‌یوم القیامة، نادیٰ مُنادٍ علی‌رؤوس ِالأوّلین و الآخرین : هـذا فلان بن‌فلان ، من کان له علیه حقٌّ فلیأته الیٰ حقّه ، فیأتونه . ثمّ

١ ـ الحمم : زغال ، خاکستر ، هرآنچه بآتش سوزد .

يُقال له : هٰؤلاء حقوقهم . فيقول : يارب ! مِن اينَ ! وقد ذهبتِ الدّنيا . فيقول الله عزّوجلّ للملائكة : انظروا فى اعماله الصّالحة فَاعطوهم منها . فيَنظرون فيها ، فيُعطونهم منها ، فيَبقىٰ مثقال ذرةٍ من حسنةٍ ، فيقول الملائكة : ياربّنا ! وهو اعلم بذٰلك منهم ، اعطينا كلَّ ذى حقٍ حقّه ، وبقى له مثقالُ ذرّة من حسنة . فيقول للملائكة : ضَعِفوها لعبدى ، و اَدخلوه بفضل رحمتى الجنّةَ » ، فذٰلك قوله تعالى : « و اِن تكُ حسنةً يُضاعفها و يُؤتِ من لدنه اجراً عظيماً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وَاعبُدوا اللّٰهَ ولا تُشركوا به شيئاً » الآية - ابتداء آيت ذکر توحيد است ، وتوحيد اصل علوم است ، وسرّ معارف ، ومايهٔ دين ، وبناء مسلمانی ، وحاجز ميان دشمن و دوست . هرطاعت که با آن توحيد نيست آنرا ورجی(١) و وزنی نيست ، و سرانجام آن جز تاريکی و گرفتاری نيست ، وهرمعصيت که با آن توحيد است حاصل آن جز آشنائی و روشنائی نيست . توحيد آنست که خدايرا يکتا گوئی ، و او را يکتا باشی . يکتا گفتن توحيد مسلمانان است ، ويکتا بودن مايهٔ توحيد عارفان . توحيد مسلمانان ديو راند ، گناه شويد ، دل گشايد . توحيد عارفان علايق بَرَد ، خلائق شويد ، وحقايق آرد . توحيد مسلمانان بند بر گرفت ، دربگشاد ، بار داد . توحيد عارفان رسوم انسانيّت محو کرد ، حجاب بشريّت بسوخت ، تا نسيم اُنس دميد ، ويادگار ازلی رسيد ، و دوست بدوست نگريد . توحيد مسلمانان آنست که گواهی دهی خدايرا بيکتائی در ذات ، وپاکی درصفات ، و ازليّت در نام و درنشان . خدائی که جزاو خدا نه ، وآسمان و زمين را جز او کردگار نه ،

١ - نسخهٔ ج : قدری .

وچنو(١) درهمه عالم وفادار نه . خدائی که بقدر ازهمه بَراست . بذات و صفات زَبر است . از ازل تا ابد خداوند اکبر است . هرچه درعقل مُحالست اللّٰه بر آن قـادر بر کمالست ، و در قـدرت بی‌احتیالست ، ودر قیّومیّت بی گشتن حـالست ، و در ملك آمن‌از زوالست ، و در ذات وصفات متعالست . کس نه‌بینی ازمخلوقان که نه در وی نقصان است ، یا از عیب نشانست ، و کردگار قدیم از نقصان پاك ، و از عیب منزّه ، واز آفات بری . نه‌خورنده ونه‌خواب گیر،نه‌محلّ‌حوادث نه‌حال گرد ، نه‌نوصفت ، نه تغیّرپذیر. پیش‌از کی‌قائم، پیش‌از کرد جاعل، پیش‌ازخلق‌خالق، پیش‌ازصنایع قدیر.

قد کان کهوَالانَ کلَّ اَوانِ فِبِذاته و صفاته و کماله

شیخ‌الاسلام‌انصاری قدّس‌اللّٰه روحَه گفت : توحیدمسلمانان میان سه‌حرفست : اثبات صفت بی‌افراط ، ونفی تشبیه بی‌تعطیل ، و برظاهـر برفتن بی‌تخلیط . حقیقت اثبات‌آنست که : هرچه خدا گفت که ازخود بربیان است ، و **مصطفی** (ص) گفت که ازحق برعیان‌است ، تصدیق وتسلیم درآن پیش گیری ، وبرظاهر آن میستی(٢) ، وآنرا مثل‌نزنی، و ازضیغت بنگردانی، وبخیال گردآن نگردی ، که اللّٰه درعلم‌آید، درخیال‌نیاید ، و از تفکّردرچگونگی‌آن بپرهیزی ، وتکلّف وتأویل درآن نجوئی، و از گفتن وشنیدن‌آن نپیچی ، وبحقیقت دانی که معلوم ازصفات اللّٰه خلق را ، نام آنست ، وادراك بآن قبولِ‌آنست ، وشرط درآن تسلیم‌آنست ، وتفسیر آن یاد کردن آنست . ذاتِ اللّٰه بقدر اللّٰه دان ، نه بمعقول خلق . صفات او بسزاءِ او دان ، نه بفکرتِ خلق . توان او بقدر او دان ، نه بحیلت خلق . او هستی است یکتا ، از اوهام جدا ، وز تکییف برتا . هرچه خواهد کند ، نه بحاجت ، کـه ویرا بهیچیز حاجت نیست ، بلکه بخواست راست کند ، وعلم پاك ، وحکمت سابق ، وقدرت نافذ . سخن وی‌حق،

---

١ ـ چنو = چون او . ٢ ـ نسخه : بیستی .

و وعدهٔ وی راست، و رسول وی امین، وسخن وی بحقیقت موجود در زمین، باو پیوسته دائم، وحجّت وی بآن قائم، قضاء او مُبرم، و امرونهی وی محکم، «اَلا لَهُ الخلقُ والأمرُ تبارك‌الله ربّ‌العالمین». اینست توحید سمعی، وشناخت خبری. باین توحید ببهشت رسند، وز دوزخ برهند، وزخشم حق آزاد شوند. وضدّ این توحید شرك مهین است، هـر که ازین توحیدِ سمعی بـاز ماند، در شركِ مهین بماند، وز مغفرت الله درماند. امّا توحید دیگر: توحید عارفان است، و حلیت (۱) صدّیقان. سخن‌درین توحید نه کارآب و گل است، ونه جای زبان ودل است. موحّد ایدربزبان چه گوید، که حالش خود زبان است! عبارت چون کند ازآن توحید، که عبارت از آن عین بهتان است! این توحید نه ازخلق است، که‌آن ازحق‌نشان است. ازآنست که رستاخیزدل، وغارت جان است.

ما وَحّد الواحدَ من واحدٍ إذ کلُّ مَن وحّده جاحدُ

توحیدُ مَن ینطق عن نعته عاریةٌ ابطلها الواحدُ

توحیدُه ایّاه توحیدُه و نعتُ من ینعته لاحدُ

پیر طریقت گفت: الهی! عارف ترا بنور تو میداند. از شعاع وجود عبارت نمیتواند. موحدّ ترا بنورقرب میشناسد. درآتش مهرمیسوزد. ازناز باز نمیپردازد. خداوندا یافتِ ترا دریافت میجوید. از غرقی درحیرت، طلب از یافت باز نمیداند. مسکین او کـه او را بصنایع شناخت. درویش او که او را بدلائل جست. از صنایع آن باید جست که درآن کنجد. از دلایل‌آن باید خواست که ازآن زیبد. حقیقت توحید برزبان خبر کی‌آویزد. این نه‌آن توحید است که استدلال و اجتهاد بآن پیوندد، یا شواهد وصنایع برآن دلالت کند، یا بوسیلتی از وسائل مستحِقّ کردد.

۱ - نسخه: حیلت.

آن یافتی است در غفلت ، ناخواسته درآمده ، و رهی بـاخود پرداخته ، در مشاهدهٔ قریب ومطالعهٔ جمع افروخته ، مهر ازل سود کرده ، و دو گیتی بزیان برده !

زیان جـان کـر از دیدارت آید

زیان جان بجان بایـد خریدن

پیر طریقت گفت : الهی! نشان این کار ما را بی‌جهان کرد ، تا ازتن نشان ما را هم نهان کرد . دیده وریِ تو رهی را بی‌جان کرد . مهر تو سود کرد ، و دو گیتی زیان کرد . الهی دانی بچه شادم ؟ بآنکه نه بخویشتن بتو افتادم . تو خواستی نه من خواستم ، دوست بر بالین دیدم چون از خواب برخاستم .

اَتانی هواها قبلَ أن اعرفَ الهوىٰ

فصـادف قلبـاً فـارغاً فتَمـكَّـنا

موسی بطلب آتش میشد که اصطناع یافت . او بی‌خبر بود که آفتاب دولت بَرو تافت . **محمد**(ص) درخواب بود که مبشّر آمد که : بیا تامرّا بینی . من‌خریدار تو ام . تو بی‌من چند نشینی ؟ نه **موسی**(ع) بگفتار طمع داشته بود، ونه **محمد**(ص) بدیدار . پس یافت در غفلت است جزین مپندار . الهی ! بهاء عزّت تـو جای اشارت نگذاشت ، جلال وحدانیّت تو راه اضافت برداشت ، تا گم کرد رهی هـرچه در دست داشت ، وناچیز گشت هرچه رهی پنداشت . الـهی ! از آنِ تومیفزود ، و از آنِ رهی میکاست ، تا آخرهمان ماند که اول بود راست !

محنت همه در نهاد آب وگل ماست

پیش از گل ودل چه‌بودآن حاصل‌ماست

بنده بآن توحید اوّل ازدوزخ برست ، و ببهشت رسید ، و باین توحید برست بدوست رسید .

« ولا تُشرکوا به شیئاً » - شرك بزبان شریعت آنست که باعتقاد معبودی دیگر گیری ، و بوحدانیّت الله اقرار ندهی ، و بزبان طریقت شرك آنست که در کاینات موجودی دیگر بجزالله بینی ، وبا اسباب بمانی .

شیخ‌الاسلام انصاری گفت : سبب ندیدن جهل است ، امّا با سبب بماندن شرك است .

آنکه در سیاق آیت ذکر همسایگان کرد ، و مراعات حقوق ایشان فرمود ، گفت : « والجارِ ذی‌القُربیٰ والجارالجُنُب والصّاحب بالجَنب » ، وهمسایگان بسیاراند ، وحقوق ایشان براندازهٔ قرب ایشان : همسایهٔ سرای است ، وهمسایهٔ نفس ، وهمسایهٔ دل ، وهمسایهٔ جان . وهمسایهٔ سرای آدمیست ، وهمسایهٔ نفس فریشته است ، وهمسایهٔ دل سکینهٔ معرفت ، وهمسایهٔ جان حق جلّ جلاله . همسایهٔ سرای را گفت : « والجار ذِی القربیٰ » ، وهمسایهٔ نفس را گفت : « وإنّ علیکم لحافظین » ، وهمسایهٔ دل را گفت : « أنزل‌السّکینةَ فی‌قلوب‌المؤمنین » ، وهمسایهٔ جان را گفت : « وهومعکم اینما کنتم » .

امّا حق همسایهٔ سرای آنست که مراعات وی بنگذاری ، وبمواسات خویش هروقت او را ازخود شاکروآسوده داری . وحق همسایهٔ نفس آنست که او را بطاعت خویش شاد داری ، و از معاصی خویش او را رنجور نکنی ، تا چون ازتو بر گردد ، خشنود وشاکر بر گردد . وحق همسایهٔ دل آنست که معرفت خویش ازشوائب بدعت و آلایش فتنه وحیرت پاک داری ، وبلباس سنّت و پیرایهٔ حکمت آراسته کنی . وحق همسایهٔ جان آنست که اخلاق را تهذیب کنی ، و اطراف را ادب کنی ، وخاطر پر از حرمت داری ، وقدم‌ازدو گیتی بر گرفته ، وازخود باز رسته ، وحق را یکتا شده .

دراخبار بیارند که الله گفت : « یامحمد ، کُن بی کما لم‌تکن ، فأکونَ لك کمالم ازلْ » .

تـا با خودی از چـه همنشینی با من

ای بس روزی کـه از تو باشد تا من

در من نرسی تا نشوی یکتائی

کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من!

۹- النوبة الاولی

قوله تعالی: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا» چون بزرگوار روزی بود آنکه ما آریم «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ» از هر گروهی، «بِشَهِيدٍ» پیغامبری بگواهی، «وَجِئْنَا بِكَ» و آریم ترا، «عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱)» براینان بگواهی.

«يَوْمَئِذٍ» آنروزهن (۱) «يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» دوست دارد وخواهد ایشان که کافر بودند درین جهان، «وَعَصَوُا الرَّسُولَ» و سر کشیدند از استوار داشتن رسول، «لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ» اگر زمین با ایشان هموار کنندی (۲)، «وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)» و از خدای هیچ سخن پنهان ندارند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ» گرد نماز مگردید آنکه که مستان بید (۳)، «حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» تا آنکه که چنان بید که دانید که چه میخوانید، «وَلَا جُنُبًا» و گرد نماز مگردید آنکه که جُنُب باشید. «إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» مگر در راه رفتن و در مسجد گذشتن [بی‌نشستن وایستادن]، «حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا» تا آنکه که پیشترغسل کنید، «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ» و اگر بیمار بید(٤) که آب فرا خویش نیارید برد، «أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ» یادر سفری بید وآب نیابید، «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» یا یکی ازشما ازحاجت آدمی آمده بود [وآبدست می‌باید کرد]، «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» یا بپوست خودپوستِ زنان پاسیده بید، «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» وآب نیابید، «فَتَيَمَّمُوا» آهنگ کنید، «صَعِيدًا طَيِّبًا» خاکی پاك، «فَامْسَحُوا» بپاسید بآن خاك، «بِوُجُوهِكُمْ» رویهای خویش، «وَأَيْدِيكُمْ» و دو دست خویش همه، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (۴۳)»

۱ ـ چنین است در نسخهٔ الف، سایر نسخ: آنروز. ۲ ـ نسخهٔ الف: هموار کنندید. ۳ ـ نسخهٔ ج = باشید. ٤ ـ نسخهٔ ج = بیماران باشید.

که الله در گذارنده است آمرزگار همیشهٔ.

« أَلَمْ تَرَ » نه‌بینی ، ننگری ؟ « إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا » بایشان که ایشانرا دادند، « نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ » بهره‌ای از کتاب آسمانی ، « يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ » گمراهی میخرند ، « وَيُرِيدُونَ » ونیز میخواهند ، « أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) » که شما راه گم کنید.

«وَاللهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ » والله داناتر دانائیست بدشمنان شما ، « وَكَفَى بِاللهِ وَلِيّاً » وخدای یاری‌بسنده است ، « وَكَفَى بِاللهِ نَصِيراً (۴۵) » و داوری داری بسنده.

« مِنَ الَّذِينَ هَادُوا» از ایشان که جهود شدندقومی‌هستند ، « يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ » سخنان الله می‌بگردانند ، « عَنْ مَوَاضِعِهِ » از آن جایهای خویش ، « وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا» و بزبان میگویند که شنیدیم ، « وَعَصَيْنَا » و [در دل میدارند که] فرمان‌بردار نه‌ایم ، « وَاسْمَعْ » [چون بنزدیك تو آیند گویند] بمانیوش ، « غَيْرَ مُسْمَعٍ » ، [و دردل میدارند که] شنوایندهٔ مباد ، « وَرَاعِنَا » وبزبان میگویند ترا که « راعنا » [وبآن هجوتو میخواهند] ، « لَيّاً بِأَلْسِنَتِهِمْ » این گردانیدن زبان عربی است بزبان عبری درسخن « وَطَعْناً فِي الدِّينِ » وطعن جستن است در دین [اسلام و رسول خدا] ، « وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا » واگرایشان گویندید(۱) «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا » شنیدیم و فرمان‌بردیم [بزبان‌وبدل] ، «وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا » و[گویندید(۲) بجای راعنا که« اسمع وانظرنا»] نیوش و در ما نگاه کن ، « لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ » ایشانـرا به باشد و راست‌تر باشد ، « وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ » ، لکن‌خدای برایشان لعنت کرد بکافرشدن ایشان ، « فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً (۴۶) » تا بنگروند مگراندکی.

۱و۲ - نسخه ج = گویند.

« يَا اَيُّهَاالَّذِينَ اُوتُوا الكِتابَ » ای ایشان که ایشان را **تورات** دادند ، « آمِنُوا بِمَا نَزَّلنَا » بگروید بقرآن که فروفرستادیم ، « مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ » استوار دار و گواه آن **تورات** را که باشماست ، « مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً » پیش از آنکه صورت رویها بستریم ، « فَنَرُدَّهَا عَلىٰ اَدْبَارِهَا » وآن رویهای صورت سترده باپسها گردانیم ، « اَوْنَلْعَنَهُمْ » یا ایشان را لعنت کنیم « كَمَا لَعَنَّا اَصْحابَ السَّبْتِ » چنانکه لعنت کردیم خداوندان شنبه را [که ماهی گرفتند درشنبه] ، « وَ كَانَ اَمْرُاللهِ مَفْعولاً (۴۷) » وفرمان که خدای دهد بآن کار کردنی است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « فكيفَ اِذا جِئْنا » الآية ـ این کلمهٔ تعظیم است، بلفظ تعجّب میگوید ، ودرضمن آن توبیخ منافقان وجهودان است که صفت ایشان از پیش رفت. میگوید : چون بود حال آن جهودان ومنافقان در آن روز رستاخیز ؟ و روا بود که این کلمهٔ تعجّب تعظیم روز رستاخیز را بود ، یعنی که چون بزرگوار و چه عظیم روزیست آنروز رستاخیز ! که ازهر امّتی درهر دوری که بودند پیغامبر ایشان بیاریم ، تا برامّت خویش گواهی دهند ، نیکانرا برنیکی و بدانرا بر بدی ، و گواهی دهند قومی را که رسالت پذیرفتند ، و استقبال فرمان حق کردند ، و گواهی دهند برقومی که رسالت نپذیرفتند ، و ازحق سر کشیدند .

آنگه گفت : « وَجِئْنا بِكَ » وترا نیز بیاریم ای **محمد** ، « علىٰ هٰؤلآء شهيداً » تا برین کافران **مکه** و منافقان **مدینه** گواهی دهی ، که چه کردند از نابکار ؟ و چه گفتند از ناسزا ؟ **عبدالله مسعود** گفت : رسول خدا (ص) مرا فرمود که : از قرآن چیزی برخوان ، **سورة النساء** برخواندم ، تا اینجا رسیدم که « فكيف اذاجئنا مِن كلّ

امّة بشهيد» ، گريستن برسول (ص) درافتاد ، آنگه گفت : بس كه خواندی .

« يومئذ » - يعنى : فى ذلك اليوم ، « يَوَدّ الّذين كفروا » يعنى كفّار امّة محمد(ص) ، « وعصوُ الرّسولَ » وهو نبيّنا محمد(ص) « لو تَسَّوّیٰ » بفتح تا و تشديد سين ، بی‌امالت ، مدنی و شامی خوانند ، على بناءالفعل للفاعل ، واين از باب تفعّل است مطاوع سَوّیٰ ، يقال : سوّيتُه فَتَسَوّیٰ ، و اصل ، تتسوّیٰ است مضارع تسوّیٰ . تاء دوم درسين‌مدغم كردند تَسَوّیٰ شد . حمزه و كسائی تَسَوّیٰ خوانند بفتح تا و تخفيف سين بامالت ، واصل‌هم تتسوّی است ، تاء دوم كه ايشان مدغم كردند اينان حذف كردند ، و اِمالت اين فعل نيكوستِ ، كه الفش درتثنيه ياء ميگردد ؛ و درين‌هردو قراءت فعل مسند است بازمين ؛ واين برسبيل اتّساع ومجاز است ، ومعناه : لوتسوَّوا بالأرض فيَصيرون مثلَها تراباً ، كماقال تعالیٰ : «و يقول الكافر ياليتنى كنتُ تراباً » . اين همچنانست كه گوئی : ادخلتُ الخاتمَ فیالاِصبع » . باقی « لوتُسَوّیٰ » خوانند بضمّ تاء وتخفيف سين بی‌امالت ، على بناءالفعل للمفعول به ، و اين ازباب تفعيل‌است، مضارع سوّيتُ ، يقال: سوّيتُ بفلانٍ الأرضَ ، اذا دفنتَه فيها فتسوَّتْ به الأرضُ ، ومعناه : ويُجعلون والأرضُ سواءً . ميگويد : در آن روز منافقان و مشركان كه از استوار داشتن‌رسول(ص) وپذيرفتن رسالت‌وی سر كشيدند ، خواهند وآرزو كنند كه : اگر زمين را با ايشان هموار كنندید(١) ، يعنی‌دوست دارند كه ايشان را بازمين يكسان كنند ، و ايشانرا خاك گردانند . وچون بفتح تاء خوانی معنى آنست كه : خواهند وآرزو كنند كه اگر زمين با ايشان هموار شدی(٢) ، يعنى دوست دارند كه خاك شدندی ومانند زمين گشتندی ، و باآن يكی‌شدندی . وتفسير اين‌آيت‌آنجا است كه گفت : «ويقول الكافر ياليتنى كنتُ تراباً » ، واين‌آنكه گويند كه ربّ‌العالمين بهايم

١ - نسخهٔ ج : كنندی . ٢ - نسخهٔ الف : شيد .

را وجمله طیور وسباع را گوید : « کونی تراباً فتصیر تراباً ».

« تُسوّیٰ بهمُ الأرضُ ولا یکتمون اللّهَ حدیثاً » ـ این کلمه از مشکل قرآن است که جائی دیگر گفت حکایت از مشرکان : « واللّه ربّنا ما کنّا مشرکین » ، و جائی دیگر : « بل لم نکن ندعوا مِن قبلُ شیئاً » ، ایشان درقیامت خواهند گفت که: ما هرگز مشرك نبودیم ، وجز ازخدای نپرستیدیم ، واین پنهان داشتن کفروشرك است ، واینجا میگوید : « ولا یکتمون اللّهَ حدیثاً » هیچ سخن از اللّه پنهان ندارند. معنی آنست که : لایستطیعون ان یکتموا اللّه حدیثاً . ابن‌عباس گفت : ایشان در قیامت چون بینند که اللّه گناهان اهل‌اسلام میآمرزد ، وشرك نمیآمرزد ، گویند: ما نیز اهل گناهان بودیم نه اهل شرك . ربّ‌العزّة با ایشان گوید : « اینَ شرکاءُکمُ الّذین کنتم تزعُمون » ؟ کجااند آن انبازان شما بامن که میگفتید بدروغ ؟ ایشان گویند : « واللّه ربّنا ما کُنّا مُشرکین » باللّه خداوند ما که ما هرگز از انباز گیران نبودیم باخدای ؛ آنکه مهر بردهنهای ایشان نهند ، ودستها وپایهای ایشان گویا کنند ، تا کردهای ایشان همه باز گویند. آنکه باشد که ایشان آرزو کنند که با زمین هموار شدندی ، واین کتمان نکردندی ، که براللّه هیچ چیز پوشیده نشود .

« یا ایّها الّذین آمنوا لا تَقربُوا الصّلٰوةَ وَ اَنتم سُکاریٰ » ـ قرُب یقرُب بروزن فعُل یفعُل، قرب وقوع است ، وقرِب یقرَب علی فعِل یفعَل قرب لزوم است ، قَربَ یعنی گرد چیزی گشت و نزدیک آن گشت ، و قَرُبَ نزدیك شد ، و امّا قَرَبَ یَقرُبُ فهو من قُرب‌الماء اذا اوردَه . وسُکر مأخوذ است ازسَکر ، وسَکر بستن بود ، یقال: سکرتُ الماء ای حبسته ، ومستی را از آن سُکر گویند که فهم فرو بندد برصاحب خود ، و عقل محتبس شود . میگوید : ای ایشان که بگرویدند گرد نماز مگردید در حالت مستی ، یعنی گرد جای نمازمگردید نماز کردن را ، واین آیت پیش از آیت تحریم

خمر آمده، وشرح این قصّه درسورةالبقره رفت. **ضحاك بن مزاحم** گفت: این نه سُکرخمراست، که‌این سکرخوابست، یعنی که با غلبهٔ خواب واضطراب عقل، نماز مکنید. و بروفق این تفسیرخبر **مصطفی** (ص) است: «اذا نعسَ الرّجلُ وهو یُصلّی فلینصرفْ، لعلّه یدعو علیٰ نفسه وهو لایدری»، و یقرُب منه قوله (ص): «اذا قام احدُکم مِنَ اللّیل، فاستعجمَ القرآنَ علیٰ لسانه، فلم یَدْرِ مایقول فلیضطجع». و روایت کنند از **عبیدة السلمانی** که گفت: این آیت درشأن کسی‌است که حاقن بود، وآن خبر بدلیل آرد که **مصطفی** (ص) گفت: «لایُصلّینَّ احدُکم وهویُدافع الأخبثَین». وقول درست آنست که: سُکر خمراست، واعتماد برآنست.

«ولاجُنباً» - نصب علی‌الحال است، یعنی: لاتقربوا الصّلوة وأنتم جنب. میگوید: گرد جای نماز مگردید درحال جنابت. اگر گوئیم «لاتقرَبُوا الصّلوة» میگوید: گرد جای نماز مگردید، تقدیر چنان باشد که: لاتقربوا موضعَ الصّلوة وهوالمسجد، فحذف المضافَ وأقام المضافَ الیه مقامه. جُنُب نامی است مرد را و زن را، و وحدانرا و جمع را، یقال: رجل جنب وامرأة جنب ورجال جنب و نساء جنب. جنابت بایلاج حاصل شود یعنی: بتغییب الحشفة فی‌ایّ فرج کان، اگر چه انزال باآن نبود، یا بانزال حاصل شود اگرچه ایلاج باآن نبود، ومرد و زن درآن یکسان است.

آنگه گفت: «الّاعابِری سبیلٍ» - میگوید در حال جنابت گرد مسجد مگردید، مگردر راه رفتن وآنجا بگذشتن، که راهی دیگرنباشد، وضرورت بود، یا درمسجد خفته بود وجنابتش رسد بیرون رفتن او را ضرورت بود، یا آب که در آن غسل میکنند، درمسجد بود، بکنارهٔ آب رفتن ضرورت بود. **یزید بن ابی حبیب** گفت: جماعتی بودند از **انصار** که درهای سرای‌ایشان درمسجد بود، وچون‌بیرون

می آمدند درحال جنابت ممرّ ایشان درمسجد میبود ، و ایشان را ازآن کراهیت میآمد . ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد ، و ایشان را در مسجد گذشتن درحال جنابت رخصت داد . امّا **علی** و **ابن‌عباس** و **ابن جبیر** و **ابن‌زید** و **مجاهد** وجماعتی میگویند که : «الّا عابری سَبیلٍ» معنی آنست که : الّا اَن‌تکونوامسافرین، ولا تَجِدون الماءَ فتیَمّموا ، وبقول اینان صلوة عین نمازاست ، نه جای نماز ، و درآن حذف مضاف نیست . میگوید درحال جنابت نماز مکنید ، تا آنکه که غسل کنید ، مگر که مسافران باشید ، وآب نیابید ، تیمّم کنید در آن حال ، و نماز کنید که روا است .

«حتّی تغتَسِلوا» - یعنی : مِن‌الجنابة . وغسلهای واجب چهاراند : غسل‌جنابت، وغسل حیض ، وغسل نفاس ، وغسل دادن مرده . بعداز این چهارغسلها همه مسنون است وآن‌دوازده‌اند : غسل آدینه، وغسل‌هردوعید، وغسل آفتاب وماه گرفتن، وغسل استسقا ، وغسل کافر که مسلمان شود ، وغسل دیوانه که باهوش آید ، و غسل کردن از شستن مرده ، و غسل احرام ، وغسل درمکّه رفتن ، و غسل وقوف ، و غسل رَمی ، و غسل طواف .

وفرض‌غسل آنست که همهٔ تن بشوید ، وآب بأصل مویها برساند ، و نیّت‌رفع جنابت کند . و کمال‌غسل آنست که درخبر **عائشه** است ، قالت : «کان رسول‌اللّه(ص) اذا اغتسل من‌الجنـابة بَدَأَ فغسل یدیه ، ثمّ یتوضّأُ کما یتوضّأُ للصّلـوة ، ثمّ یُدخل اصابعه فی‌الماء ، ثم یُخلّل بها اصولَ الشّعر ، ثمّ یَصبُّ علیٰ رأسه ثلاثَ غرفاتٍ مِن‌ماءٍ، ثمّ یُفیض‌المآءَ علی جلده کلّه» .

«و اِن کنتم مَرضیٰ» - واگر بیماران باشید ، یعنی بیماری که رسیدن آب بوی زیان دارد ، چنانکه برتن جراحتی‌دارد ، یا شکستگی‌عضوی از اعضاء ، یاآبله

و مانند آن ، ویرا درین بیماری رخصت هست که آب بگذارد ، وتیمّم کند ، بدلیل خبر **جابر عبدالله** ، گفتا : درسفری بودیم ویکی را از رفقاء ما سر بشکستند ، و او را احتلام رسید . از یاران خود پرسید که مرا هیچ رخصتی بود آب بگذاشتن و تیمّم کردن ؟ ایشان گفتند : ترا هیچ رخصت ندانیم در تیمّم با قدرت آب . آنکه غسل کرد ، وفرمان یافت . رسول‌خدا را از آن خبر کردند ، گفت : «قتلوه قتلهمُ‌الله ، ألاسألوا اذا لم‌یعلموا ؟ فانّما شفاء العیّ السّؤال ، انّما کان یَکفیه أن یتیمّم ، و یعصِب علی جرحه خرقةً ، ثم یمسَح علیها ، ویغسِل سائر جسده » .

« اَوعلیٰ سفر » ـ یادرسفری باشد ، اگردراز بودآن سفر یا کوتاه ، چون آب نیابد ، یا افزونی ازآب خوردنی نیابد ، و وقت نماز درآید ، تیمّم کند . امّا اگر عذر بیماری و سفرنبود ، وآب‌نیابد بمذهب **شافعی**(رض) آنست که تیمّم کند ، ونماز کند ، پس چون بآب در رسد آن نماز قضا کند . و **مالك** و **اوزاعی** و **ابویوسف** میگویند بتیمّم نماز کند ، وبروی قضاء نماز نبود . **ابوحنیفه** گفت : نه تیمّم کند و نه نماز ، تاآنکه که بآب در رسد وبوضو نماز کند .

« اَوجاء احدٌ منکم مِن الغائط » ـ غائط گَـو است در زمین ، و اینجا کنایت از قضاءِ حاجت‌آدمی . و این نام غائط ازآن افتاد که عرب را کُنُف(۱) نبود در جدران ، در زمان اوّل بصحرا میشدند ، و گَـو ها میجستند نشست را .

« اَولَمَستمُ النّساء » ـ بی‌الف اینجا و در سورة **المائده** قراءت **حمزه** و **کسائی** است ، از لمس یلمس ، واین لمس هم بدست بود ، وهم بدیگر جوارح . و بلفظ فعل ازآنست که فعل درباب مباشرت ومباضعت مضاف با مرد است ، ومثل این در قرآن آمده است برلفظ فعل ، چنانکه گفت : «لم یَمْسَسْنی بشر » ، « لم یَطمثهنّ » .

---

۱ ـ الکنیف : مستراح ، ج کنف .

باقی «لامستم» بألف خوانند در هردو سورة. و روا باشد که فعل هم از یکی باشد، و گرچه تلفظ فاعَلَ است چون عاقبتُ اللِصَّ، و طارقتُ النعلَ، و عافاكَ‌الله. و روا بود که فعل از هردو بود، کالمجامعة و المباضعة و المباشرة، لِاشتراکهما فی ذلك. و درمعنی لمس‌وملامسة علما مختلف اند. **علی بن ابی طالب** (ع) و **عبدالله بن عباس** و **ابوموسی** و **حسن** و **مجاهد** و **قتاده** گفتند: بمعنی مجامعت است ای جامعتم. و**ابوحنیفه** واصحاب او برین‌اند، وکان **ابن‌عباس** یقول: ارادَالله به‌الجماعَ وکنّیٰ عنه لأنّه کریمٌ. و**عمرو بن عبدالله مسعود**، و**عبدالله‌عمر**، و **عمار یاسر**، و **شعبی**، و **نخعی**، و **ابوعبیده** گفتند: التقاء بشرتین است: بشره به بشره رسیدن، و اهل **مدینه** واهل **حجاز** و**شام** برین‌اند، ومقوّی این قول دلالت لفظاست برآن، وحمل‌المعنی علی‌اللفظ اولیٰ‌من‌حمله علی‌الکنایة عنهُ من‌غیر ضرورة دَعَتْ الیه.

و درحکم آیت فقها مختلف‌اند: مذهب **شافعی** آنست که اگر مرد زن را پاسد، یا زن مرد را پاسد بدست یا بغیردست، چنانکه بی‌حائلی بشره ببشره رسد، طهارت پاسنده باطل گشت، و در طهارت پاسیده دوقول است: ومذهب **اوزاعی** آنست که اگربدست پاسد طهارت باطل شود، وبغیردست باطل‌نشود همچون مسّ فرج، ومذهب **مالك** و **احمد** و **اسحق** و **لیث‌سعد** آنست که: اگر بشهوت پاسد طهارت منتقض شود، واگر بی‌شهوت بود منتقض نشود. و مذهب **ابوحنیفه** و **ابویوسف** آنست که: اگر پاسیدن تمام باشد بغایتی که ازآن انتشار پدید آید، طهارت باطل کند، واگر چنین نبود باطل نکند. واگرطفله‌ای باشد که درمحلّ شهوت نباشد ازصغر، یا زنی از ذوات الرّحم که نکاح وی او را حلال نباشد، **شافعی** را درین دوقول است. و درپاسیدن موی وناخن و دندان خلافست، وجماعتی از اصحاب وی برآنند که بپاسیدن این هرسه، طهارت منتقض نشود قولاً واحداً.

«او لٰمَسْتُمُ النّساءَ فلَم تجدوا ماءً فتيمّموا صعيداً طيّباً» ـ ميگويد : اگر زنانرا پاسيده باشيد ، و آبدست بايد كرد ، يابزن رسيده باشيد ، وغسل بايد كرد ، و آب نيابيد تيمّم كنيد . معنى تيمّم قصد است ، يقال ـ يَمَّمَ وتيمّمَ اى قصدَ ، والصعيد التراب ، سمّى صعيداً لأنّه يصعَد مِن باطن الأرض . ميگويد : آهنگ خاك پاك كنيد ، خاكى خشک ، آزاد از آميغ ، مگراز ريك . صعيد روى زمين است ، و «طيّب» آنست كه نه پليد باشد نه آميخته باچيزى ، نه از جنس زمين . و تيمّم از خصائص ايـن امّت است ، هرگز هيچ امّت را نبودست پيش ازين امّت . **مصطفى** (ص) گفت : «فُضِّلنا على النّاس بثلاث : جُعلت الأرض كلّها لنا مسجداً ، وجُعلت تربتُها لنا طهوراً ، اذالم نجد الماءَ ، وجُعلت صفوفُنا كصُفوف الملائكة» و بدو تيمّم آنست كه **عائشه** روايت كند ، و اين خبردرصحيح است ، گفت : بارسول خدا (ص) دربعضى از سفرها بيرون شديم ، چون به **ذات الجيش** رسيديم ، عقد من گم شد ، وآنجا قطره‌اى آب نبود باكس ، و دشتى مجدب بى‌نبات وبى آب بود . **مصطفى** (ص) آنجا بيستاد ، و مردمان برجستن آن برخاستند . مردمان **ابوبكر** را گفتند : بينى كه **عائشه** چه كرد ؟ رسول خدا و ياران را اينجا موقوف كـرد ، و بـا هيچ كس قطره‌اى آب نه ، در دشتى خشك . **ابوبكر** آمد نزديک **مصطفى** (ص) ، و **مصطفى** سر در كنار من نهـاده بود ، ودر خواب شده ، و مرا گفت كه : رسول خدا را اينجا در زمينى خشك بى آب بداشتى ، و باكس قطره‌اى آب نه ، و بامن عتاب ميكرد ، وآنچه الله خواست ميگفت ، وسردست درپهلوى من ميزد . **مصطفى** (ص) سر بر كنارمن داشت درخواب ، ومن نميتوانستم جنبيدن كه نبايد كه بيدار شود . آنجا بوديم چون بـامداد شد قطره‌اى آب نبـود **جبرئيل** آمد ، و فرمان آورد بتيمّم . **سيدبن حضير** گـفت : ماهىَ بأوّلِ برَكتكم ياآلَ **ابى بكر** ؟ و چون شتر بر كرديم بر گرفتن را ، عقد من از زير پهلوى شتر بيرون آمد .

اما کیفیّت تیمّم آنست که : چون وقت نماز درآید اوّل آب طلب کند ، اگر آب نیابد ، یا چندان یابد که خوردن‌ویرا ، ورفیقان ویرا چیزی بسر نیاید ، یا در راه آب دزدی باشد، یا کسی یاچیزی که ازوی ترسد ، یاآب مِلك دیگری بود ، وبوی نفروشد مگربزیادت قیمت آن ، یا جراحتی دارد ، یا بیماری که اگرآب بکار دارد هالك شود، یا خطر آن بود که‌بیماری درازشود ، چون این‌عذرهاظاهربود ، و وقت نمازدرآمده‌باشد ، جائی که‌خاك پاك‌باشدطلب کند ، چنانکه‌درآن‌هیچ‌نجاستی‌نبود ، ومستعمل نباشد ، و بیرون ازخاك جوهری دیگر چون زرنیخ ، و گچ ، وآهک ، و سرمه ، درآن نبود ، ونه‌آمیغ زعفران ومشک ، و ذریره ، و امثال‌آن . آنکه هردو دست برآن زند ، چنانکه گرد برخیزد ، و انگشتان بهم باز نهد ، و نیّت استباحتِ نماز کند نه نیّت رفع حدث ، وجملهٔ روی خویش‌بآن مسح کند ، و بروی نیست که بتکلّف خاك بمیان مویها رساند ، پس اگر انگشتری دارد بیرون کند ، و دیگر باره دو دست برخاك زند ، انگشتها ازیکدیگر گشاده ، وباطن انگشتهاء چپ برپشت انگشتان راست نهد ، وبرپشت کف براند ، چون بکوع(۱) رسد سرانگشتان درخود گیرد ، وبر کنارهٔ ساعد نهد ، پس این باطن انگشتان دست چپ برین صفت برپشت ساعد راست براند تا بمرفق . آنکه باطن کف چپ برباطن ساعد راست نهد ، و ابهام بردارد وبراند تا بکوع ، چون‌بکوع رسد باطن ابهام جهت پشت ابهام راست براند . پس‌دست راست بر دست چپ همچنین کند که گفتیم ، و براند ، وبدین صفت که‌بیان کردیم آنرا مسح کند . آنکه کف هردو دست بهم درمالد ، و انگشتان بمیان یکدیگر برآرد ، وبمالد . واگر زیادت ازین کند چندانکه غبار بجملهٔ دست رسد روا باشد . وآنکه باین یك تیمم یك فریضهٔ نماز بیش نگزارد ، ونوافل چندانکه

۱ ــ کوع : انتهای مچ دست که پشت انگشت ابهام قرار دارد .

خواهد. وچون فریضهٔ دیگر خواهد کرد، دیگربار تیمّم کند. این شرح وبیان مذهب **شافعی** است. و **ابوحنیفه** دربعضی ازین مسائل می‌خلاف کند، گفت: وقت نماز درآمدن درتیمّم شرط نیست، وطلب آب کردن پیش از تیمم واجب نیست، و گفت: بیك تیمّم بیش‌ازیك فریضه گزاردن رواست. همچنانکه‌بیك طهارت‌چندانکه خواهد فرائض نماز گزارد، تیمّم همچنانست. و گفت: در تیمّم اعتبار بخاك نیست، بلکه اگر دست برسنگ سخت زند، ومسح کند رواست، وهرچه از جنس زمین بود چون کحل و زرنیخ و گچ و سنگ و مثل آن تیمّم برآن روا بیند. و بمذهب **مالك** اعتبار بزمین است وهرچه بزمین متّصل، چون درخت ونبات. اگر دست بر درخت‌زند ومسح کند روابیند. و**ثوری واوزاعی** دربن‌بیفزودند، و گفتند: اعتبار بزمین‌وهرچه‌برزمین‌است‌اگرچه متصل‌نباشد، تاآن‌حدّ که اگربرزمین‌برف‌وتگرگ بود دست‌بر برف‌وتگرگ‌زند ومسح کند، روا دارند. امّا **شافعی** گفت: اعتباربخاکست، که **مصطفی** (ص) خاك مخصوص کرد، گفت: «وجعل ترابَها لناطهوراً». وطلب آب‌واجب است که الله گفت: «فلم تجِدوا ماءً فتيمَّموا»، وتا طلب درپیش‌نبود، فلم تَجِدوا معنی ندهد؛ وقصد کردن بزمین نقل خاک را واجب است، که الله گفت: «فتيمَّموا صعيداً طيّباً».

گفته‌اند که: طيّب آن زمین وآن خاکست که نبات بیرون دهد، هرچه نبات ازآن‌نروید طيّب نبود، یدلّ علیه قوله‌تعالی: «والبلدُ الطَّيّبُ يَخرج نباتُه بِاِذن‌ربّه». روی **عمران‌بن حصين**: انّ رسول‌الله(ص) رأیٰ رجلاً معتزلاً لم يُصَلِّ مع القوم، فقال: «يافلان! مامنعكَ انْ تُصلّي معالقوم؟» فقال: يارسول‌الله اصابتْني جنابةٌ ولاماءَ. قال: «عليك‌بالصَّعيد، فانّه يكفيك». قال: **عمرانی**: صلَّيتُ خلف‌رسول‌الله(ص)، وكان فينا رجلٌ جنبٌ، فأمره النّبيّ (ص) أن يتيمَّمَ ويُصلّي، فلمّاوجدالماءَ امره النّبيّ(ص)

أن يَغتسل ، ولم يأمره ان يُعيدالصلٰوة . وعن ابي ذر (رض) قال : قال رسول‌الله (ص) : « الصعيدُ الطَيبُ وضوءُ المسلم ولو لم يجد الماءَ عشرَسنين » .

« فَامسحوا بِوُجوهكم و اَيديكم انّ‌الله كان عَفُوّاً غفوراً » ـ و در دعاء پیغامبر است : « اللهمّ انّك عفوٌّ تحبّ العفوَ فَاعْفُ عنّی ، اللهمّ انّی ظلمتُ نفسی ظلماً کثیراً ، ولا يَغفرالذنوبَ الّا انت ، فَاغفر لی مغفرةً مِن عندك ، وَ ارْحمنی انّك انت الغفور الرّحیم » . هردو نام بمعنی نام متقارب‌اند ، « عفو » محواست ، و « غفر » تغطیه ، یعنی: یمحوآثارَ الاجرام بجمیل‌المغفرة .

« الَم ترَ اِلی الّذین اوتوا نصیباً مِن‌الکتاب » الآیة ـ کتاب اینجا تورات است ، و آیت درشأن جهودان است . « یشترون الضّلالةَ » یعنی یَختارونها علی‌الهدیٰ بتکذیب **محمد**(ص) .

« و یُریدون اَن تَضِلُّوا السّبیل » ـ ان تُخطئوا طریق‌الهدیٰ ، کما انّهم اخطؤوها . میگوید : آن جهودان که پیش ازبعثت **محمد** ، بوی ایمان داشتند ، اکنون آن ایمان که بوی داشتند بتکذیب وی بفروختند ، وضلالت برهدیٰ اختیار کردند ، وتحریف وتبدیل درصفت وی آوردند ، ومیخواهند که شما نیز که مؤمنان اید راه راست گم کنید ، وتحریف و تبدیل ایشان بخرید . از ایشان نصیحت مخواهید و مپذیرید ، که ایشان دشمنان شما اند ، والله‌تعالی دشمنان شما ازشما به شناسد .

« و کفیٰ بِالله ولیاً و کفیٰ بِالله نصیراً » ـ ای : و کفَی‌اللهُ ولیاً و کفَی‌اللهُ نصیراً . و « باء » تأکید را درآورد ، وبمعنی امراست ، ای اکتفوا بِالله عزّوجلّ .

« مِنَ الّذین‌هادوا » ـ خواهی بآیت‌پیش‌در رسان ، یعنی: اوتوا نصیباً مِن‌الکتاب مِن الّذین هادوا ، تا تفسیرآن باشد ، وخواهی ازآن بریده کن ، یعنی : مِن‌الّذین هادوا قومٌ یُحرّفون الکلمَ . کَلِم سخنان خدا است در نبوّت **محمد**(ص) در

کتاب **تورات**.

« ویقولون سَمِعنا و عَصَینا » ـ بظاهر میگفتند که فرمان برداریم ، امّا در دل میداشتند که فرمان نبریم وسر کشیم . « وَاسمع غیرَ مُسْمَعٍ » ـ این چنان است که گویند : اِسمع لاسمعتَ ، بشنو که مشنوایا (۱) . « وراعِنا » بزبان عربی میگفتند ، یعنی : ارعِنا سمعَك ، واین بزبان عرب ازطریق مراعات است ، امّا بزبان عبری هجو است وسّب ، از رعونت بر گرفته‌اند .

« لیّاً بِألسنتهم » ـ اصل لَیّاً ، لَوْیاً است ، امّا « واو » در « یا » مدغم کردند . « وطَعناً فی‌الدّین » ای وقیعةً فی‌دین الاسلام . یعنی که ایشان بطعن میگویند که : دین آنست که مادر آنیم ، نه دین **محمد** . و گفته‌اند که : دین اینجا **محمد**(ص) است او را دین خواند از آنکه معقل دین است ومایهٔ دین .

ربّ‌العالمین گفت : «ولوأنّهم قالوا سَمِعنا و اَطَعنا » ـ اگر آن جهودان بجای عصینا ، اطعنا گفتندید(۲) ، وبجای راعنا ، اِسمع وَانظرنا گفتندید(۳) ، « لَکان خیراً لهم و اَقوَمَ » ، ایشان راآن به بودی ، وبعدل وصوابتر بودی ، ازتحریف که آوردند ، وطعن که کردند .

« ولکن لعَنَهمُ‌اللهُ بِکُفرهم » ـ فلذٰلك لایقولون ماهوخیرٌ لهم . میگوید : الله برایشان لعنت کرد ، وازبرخود براند ، آنست که آنچه ایشان‌را به است نمیگویند . « فلایؤمنون اِلّا قلیلاً » ـ میگوید : آنچه ایشان بآن ایمان‌آوردند درجنبِ آنچه بآن کافر شدند اند کیست ، وآن آنست که میگفتند : الله خدای ماست ، و بهشت و دوزخ حقّ است . میگوید : این‌باتکذیب **محمد**(ص) و کافرشدن به **قرآن** هیچ‌چیز نیست ، و ایشان را از عذاب نرهاند .

۱ـ نسخهٔ الف : مشنویا . ۲ و ۳ ـ نسخهٔ ج : گفتندی .

« یا أیُّهَا الَّذین اوتُوا الـکتابَ آمِنوا بما نَزَّلنا مُصدِّقاً لِما معکم » ـ **ابن‌عباس** گفت : رسول خدا (ص) با دانشمندان جهودان سخن گـفت ، **عبدالله‌صوریا** و **کعب اسید** و **مالك ضیف** ، گفت : یامعشرَالیهود ! از خدا بترسید ، ومسلمان شوید که شما میدانید که من راست میگویم ، وآنچه آوردم حق است و راست . ایشان منکرشدند ، وبر کفر خویش اصرار نمودند . ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد که ای اهل **تورات** ! ایمان آرید به **محمد** ، وبه **قرآن** که فرو فرستادیم، استوارگیر و گواه آن **تورات** که با شما است .

« مِن قبل أن نَطمِس وجوهاً فَنَرُدَّها علی أدبارها » ـ طمس آنست که چشم و بینی و دهن وحاجب همه از آن محو کنند ، و رویها همچون پایهای شتر کنند ، و همچون قفاهای ایشان کنند . « او نَلعنَهم کـما لَعَنّا اصحاب السّبت » ای نجعلهم قِرَدةً وخنازیرَ کما فعلنابأوائلهم . اگر کسی‌پرسد چون که ایشانرا بیم داد بعقوبت طمس اگر ایمان نیارند ، پس ایمان نیاوردند و عقوبت طمس برایشان هم نـرفت ؟ جواب آنست بقول **مبرد** که : این وعید درحقّ جهودان باقی‌است ومنتظَر ، که‌پیش از قیامت بایشان در رسد لامحالة تحقیق این وعید را . و گـفته‌اند این وعید بشرط آن بود که اگر ازایشان هیچکس مسلمان نشود ، ایشان را روی بگردانند ، پس **عبدالله‌سلام** و اصحاب وی و **کعب‌احبار** مسلمان شدند ، و ایـن عقوبت از بـاقی برداشتند .آنروز که این‌آیت فروآمد **عبدالله‌سلام** این وعید بشنید ، پیش‌ازآنکه باهل خود بازگشت ، آمد بر رسول خدا گفت : یا رسول‌الله ازآن پس که آن وعید بشنیدم‌ترسیدم که‌اگرمرا روی‌بازپس گردانند پیش‌ازآنکه بتو رسم ، و **عمرخطاب** این آیت بر **کعب‌احبار** خواند . کعب از بیم آنکه این عقوبت درو رسد گـفت : یاربِّ ! آمنتُ ، یاربِّ اَسلمتُ .

قول **حسن** و **مجاهد** و **سعیدجبیر** درین سؤال آنست که: طمس ایشان ارتداد ایشان بود، یعنی که جهودان پیش‌ازمبعث **مصطفی** (ص) بوی ایمان‌داشتند، و پس ازمبعث وی بوی کافر شدند، روی دل ایشان از آن هُدیٰ وبصیرت که در آن بودندبر گردانیدند، ودر کفر وضلالت بماندند. وقال **ابن‌زید**: طَمْسهم محوُ آثارهم مِن وجوههم ونواحیهم الّتی‌هم بها.

« فَنَرُدَّها علی اَدبارها » ـ حتّیٰ یعودوا الیٰ حیثُ جاؤوا منه بدیاً، وهو **الشام**، ذٰلك فی‌اجلاء **بنی‌النضیر** الی **الشام** قصة طویلة.

« و کان امرُالله مفعولاً » ـ لارادَّ لحکمه، ولا ناقضَ لأمره. میگوید: کاری که الله گوید که کنم، آن درحکم وی کردنی‌است. معنی دیگر: فرمانی که الله‌دهد بآن کار کردنی است. **ابومسلم‌خلیلی** را گفتند استادِ **کعب‌احبار** که: چه چیزترا برمسلمان شدن داشت؟ که در روزگار **رسول خدا** و در روز **ابوبکر** مسلمان نشدی؟! گفت: آواز قرآن خوانی شنیدم از لشکر گاه سپاه **عمر خطاب** درشام، که این آیت میخواند، همه شب بر روی خود میترسیدم که نباید کـه صورت من مطموس شود. بامداد پگاه آمدم و مسلمان شدم.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « فـکَیف اذا جِئْنا مِن کلّ اُمّةٍ بشَـهیدٍ » ـ بدان که درعالم قیامت و میدان رستاخیز ومجمع سیاست وهیبت، بندگان خدای‌را کارهای عظیم درپیش است، ومقامهای مختلف: اوّل مقام دهشت وحیرت. دوم مقام سؤال واظهار حجّت، ودرخواست شهادت وبیّنت. سیوم مقام‌حساب ومناقشت. چهارم مقام تمیزومفاصلت. مقام اوّل را گفت: « یومَ یقومُ‌النّاس لربّ‌العالمین ». دوم را گـفت: « فَکیف اذا

جئنا مِن كلّ امّةٍ بشهید ». سیوم را گفت: « و نضعُ المَوازینَ القسط لیوم‌القیـمة ». چهارم را گفت: « فریقٌ فی‌الجنّة وفریقٌ فی‌السّعیر ». امّا مقام سیاست وهیبت آنست که در بدو محشر ربّ‌العالمین خلق اوّلین و آخرین را از ابتداءِ آفرینش تـا منتهی عالم، بیك نفخهٔ اسرافیلی همه را در بسیط قیامت حاضر کند، سر و پای برهنه، تشنه و گرسنه، سر درپیش افکنده، بکار خود درمانده، آفتاب گـرم زیر سر فرو آمده، ونفسِ گرم و سوز دل در آن پیوسته، وآتش خجل و تشویر درجان افتاده، از زیر هرتار مـوی چشمهٔ عرق روان شده. **مصطفی** (ص) گفت: کس بود که تـا بدو زانو در عرق نشیند، کس بود که تا کمر گاه، کس بود که تـا برابر گوش، و نزدیك‌آن بود که درعرق غرق شود. درآثار بیارند که‌بیم واندوه بجائی رسد که یکی گوید: بارخدایا! برَهانـ مارا ازین بیم، و ازین اندوه، خواه ببهشت خواه بدوزخ. سیصد سال بدین صفت درآن عرصات بمانند، نه طاقت خاموشی، نه زهرهٔ سخن گفتن، نه روی گریختن، نه جای آرمیدن!

مؤمنان و کافران استاده مدهوش وحزین
دستهادر کش زده، وزجامَها عریان شده!
بانگـ بُردابُرد و گیرا گیر باشد در قفـا
بینی ازپیشت جحیم و دوزخی‌غرّان شده!

آنکه گریستن برخلق افتد، و چندان بـگریند که بجای اشك خون ریزند، و گویند: مَن یشفع لنا الیٰ ربّنا حتّیٰ یَقضِیَ بیننا؟ کیست که از بهر ما شفاعت کند بحضرت ذوالجلال تا حکم کند میان ماو کار بر گزارد؟ رسول خدا گفت: آن‌ساعت خلق روی به‌**آدم** نهند، و گویند: ای**آدم**! تو آنی که اللّٰه‌تعالی‌ترا بیَدصنعت خویش بیافرید، و باتوبرابر سخن گفت، وترا دربهشت بنشاند، ومسجود فریشتگان کرد. چه بود که برای فرزندان شفاعت کنی باللّٰه، تا کار میان بندگان بر گزارد؟! **آدم**

گوید : من نه مرد این کارم ، که‌من بخود درمانده‌ام ، رَوید بر **نوح** تا وی شفاعت کند . بر **نوح** روند جواب همان شنوند . بر **ابراهیم** روند جواب همان شنوند . **موسی** و**عیسی** همان گویند . **مصطفی (ص)** گفت : آنگه برمن آیند ، من برخیزم پیش **عرش ملك** بسجود درآیم ، آنگه فرمان آید از حضرت عزّت که : **یا محمد** چه کار داری؟ وچه‌خواهی؟ وخود عزّجلاله داناتر بر آنچه من خواهم . گویم: بارخدایا ما را وعدهٔ شفاعت داده‌ای در خلق خویش ، اکنون میخواهم که ایشان‌را ازین‌انتظار وحیرت برَهانی ، وکار بر گزاری وحکم کنی . ربّ‌العالمین گوید : « قد شفّعتُك اَنا آتیکم اَقضی بینکم » . قال رسول‌اللّه(ص) : « فَارجِع ، فأَقِف مع‌النّاس ، فبینا نحن وقوفٌ انسمعنا حسّاً مِن السّماء شدیداً » . وفی الحدیث طولٌ ذکرنا سیاقه فی **سورة‌البقرة** .

امّا مقام مسائلت واقامت بیّنت بربندگان آنست که ربّ‌العالمین درآن عرصهٔ عظمیٰ وانجمن کبریٰ ، اوّل خطابی که با بندگان کند سؤال از ایشان کند ، و اوّل سؤال از پیغامبران کند ، و اوّل پیغامبری که ازوی سؤال کند **نوح** بود . قال رسول‌اللّه (ص) : «اوّل مَن یُدعی یومَ القیامة **نوح** . فیُقال له : هل بلّغتَ ؟ فیقول : نعم یاربّ انت اعلم . فیقال لقومه : هل بلّغکم **نوح** ؟ فیقولون : ما اَتانا مِن احدٍ ، وما اتانامِن‌نذیر . فیقول‌اللّه تعالیٰ‌له : یا**نوح** من‌یشهد لك ؟ فیقول: یشهد لی**محمد** واُمّته ، فَتأتون‌فتشهدون اَنّ نوحاً قد بلّغ » . وآنگه هر پیغامبری را که بقومی‌فرستاده‌بودند از وی این سؤال کنند ، وامّت وی همان جواب دهند که امّت **نوح** دادند ، و از پیغامبران کس باشد که میآید ، واز امّت وی ده کس باوی باشند که بوی ایمان آورده بوند ، و کس بود که پنج ، کس‌بود که دو ، و کس‌بود که یکی . **لوط** میآید و با وی دو دخترك وی باشند . پس آنگه ربّ‌العالمین پیغامبران را گوید : پیغام

رسانیدید ؟ ایشان گویند رسانیدیم ، و امّت ایشان انکار کنند . ربّ‌العالمین گواه خواهد . پیغامبران گویند : امّت **محمد** (ص) **گواهان** ما‌اند بتبلیغ رسالت . آنگه فرمان آید که ای **جبرئیل** امّت **محمد** را حاضر کن ، تا گواهی دهند که ما داور دادگرانیم (١) ، حکمی که کنیم بعد از ظهور حجّت وثبوت شهادت کنیم . امّت **محمد** بیایند تا گواهی دهند . کافران گویند : شما پسینان بودید ، از قصّه و داستان ما چه‌خبرداشتید که ما راندیدید؟ ایشان گویند : ما در محکم تنزیل **قرآن** مجید خواندیم ودانستیم : « کذّبتْ قومُ **نوح** المرسلین » ، « کذّبت **عاد** المرسلین » ، « کذّبت **ثمود** المرسلین » ، « کذّبت قوم **لوط** المرسلین » ، « کذّبت **اصحاب الایکة** المرسلین » ، « و کذّبوا واتّبعوا اهواءَهم » . آنگه کافران تزکیت ایشان خواهند . فرمان‌آید که : **ای جبرئیل** ! **محمد** را حاضر کن تااینان راتزکیت کند . **جبرئیل** برود و **میکائیل** و **اسرافیل** باوی ، **مصطفی**(ص) را بر **براق** نشانند ، با لواء کرامت ، و تاج ولایت ، **ابوبکر** بر راست او ، و **عمر** برچپ او ، و **عثمان** از پس ، و **علی**(ع) از پیش . منبری نهاده از یاقوت سرخ برابر **عرش** مجید . **مصطفی** (ص) بمنبر برآید از حضرت عزّت ندا آید که : ای **محمد** ! انبیاء دعوی کردند که ما رسالت رسانیدیم ، و پیغام گزاردیم ، بیگانگان منکرشدند . امّت تو پیغامبران‌را گواهی دادند . اکنون تزکیت گواهان‌میخواهند . **رسول** (ص) ایشان‌راتزکیت کند، گوید : بارخدایا راستگویانند ، و نیك مردانند ، وتو خود گفته‌ای بارخدایا که : بهینهٔ امّت ایشان اند : « کنتم خیرَأمّة » ، « جعلنا کم امّةً وسطاً » . ربّ‌العالمین گوید : گواهی‌شان قبول کردم ، وحکم کردم بیگانگان‌را سیاست وعقوبت ، و دوستان‌را مثوبت و رحمت . آنگه پیغامبران گویند : بارخدایا امّت **احمد** را برما حقّی‌واجب

---

١ — **نسخهٔ الف** : ما دادکرد او رانیم .

گشت که بتبلیغ رسالت ما گواهی‌دادند. بارخدایا ! اگر درمیان ایشان گناهکاریست، آن معصیت وی در کار ما کن، و بفضل خود او را بیامرز . ربّ‌العالمین گوید : بنیك شهادت که ازبهر شما دادند مستوجب شفاعت شما گشتند ، وحقّ ایشان برشماواجب گشت ، پس من خود چه سازم ایشان‌را از کرامت ونواخت ؟ که هفتاد سال‌ازبهرمن در سرای بلا غم خوردند ، وبار بلاءِ ما کشیدند ، و به یگانگی ما گواهی دادند ، جز بر راستی و دوستی (۱) نرفتند .

راست کاری پیشه کن کاندرمصاف رستخیز

نیستنداز خشم حق جز راستکاران رستگار

ایـن عزیزانی که اینجا گلبنان دولت‌اند

تانداریّ و ندانی‌شان بدینجا خوار وخار !

امّا مقام محاسبت درپیش ترازو بود ، وخلق عالم درین مقام بـرسه قسم‌اند : قسمی آنند که در دیوان ایشان حسنتی‌نیابند ، و بنام ایشان خیری برنیاید که کرده باشند . ایشان را بی‌حساب وبی کتاب ، یك‌سر بدوزخ رانند . وقومی برعکس ایـن باشند ، که درنامهٔ ایشان جزحسنات و فنون طاعات نبود ، ایشان را بی‌حساب و بی کتاب یکسر ببهشت فرستند . قومی بمانند درمیان ، که درجریدهٔ ایشان هم نیکی بود ، وهم بدی ، هم طاعت، وهم معصیت ، « خلطوا عملاً صالحاً وآخرَ سیّئاً » . اعمال ایشان بترازوی عدل درآرند اگر کفّهٔ طاعت رجحان دارد کلید سعادت و پـیروزی جاودان در دست ایشان نهند کـه : « فمَن ثقُلتْ موازینُه فأولٰئك همُ‌المفلحون » . و اگرنه ، که کفّهٔ معصیت راجح شود ، « لایُفلح » به پیشانی وی بازبندند ، و گویند: « اولٰئك الّذین خسِروا انفسَهم فی‌جهنّم خالدون » .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : راستی دوستی .

قال **داود الطائی** رحمةالله علیه : « قطعُ نیاط العارفین ذکرُ احدالخلودَین » ، و ذٰلك فی‌قوله تعالی « فریقٌ فی‌الجنّة وفریقٌ فی‌السّعیر » .

« یاایّهاالّذین آمَنوا لاتقربوا الصَّلوٰةَ و أنتم سُکاریٰ » ـ سکر مستی‌است، ومستی برتفاوت است ، ومستان مختلف‌اند . یکی ازشراب خمر مست است ، یکی از شراب غفلت ، یکی از حبّ دنیا ، یکی از رعونت نفس وخویشتن دوستی . و ایـن از همه صعبتر است کـه خویشتن دوستی مایـهٔ کبر کی است ، و تخم بیگانگی ، و ستر بی دولتی ، و اصل همهٔ تاریکی !

اگر صد بـار در روزی شهید راه حق گردی
هم از گبران یکی‌باشی چوخود را درمیان بینی
توخود کی مردآن باشی که دل را بی‌هوا خواهی
توخود کی دردآن داری که تن را بی‌هوان بینی؟

او که از خمر مست است و درآن ترسان ، و از بیم عقوبت لرزان ، غایت کار او حرقتست درآتش عقوبت ، گرش‌نیامرزد ، و باشد که خود بیامرزد که گفته‌است: « انّالله یغفرالذّنوبَ جمیعاً » . امّا آنکس که مستی او ازنخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی ، کار او برخطراست ، ومایهٔ وی زیان ، وعمل وی بروی تاوان ، در خطراستدراج ومکر و بیم فرقت جاودان .

« ولا جُنباً اِلّاعابِری سبیلٍ حَتّیٰ تَغتَسلوا » ـ اگر دین بقیاس بودی غسل در اراقت بول واجب بودی، و آبدست در خروج منی . آن بول نجس است و این منی‌پاك ، دربول نجس‌طهارت کهین واجب ، و درمنی پاك طهارت مهین ، تا بدانی که بناء دین برمنقول است نه بر معقول ، و بر کتابست نه برقیاس ، و بـر تعبّد است نه بر تکلّف .

و اصل غسل جنابت از عهد **آدم** (ع) است. **آدم** چون از بهشت بدنیا آمد او را با **حوا** صحبت افتاد. **جبرئیل** آمد، گفت: ای **آدم** غسل کن که الله‌ترا چنین میفرماید. **آدم** فرمان بجای آورد. آنکه گفت: ای **جبرئیل** این غسل را ثواب چیست؟ **جبرئیل** گفت: بهرموئی که براندام تست ثواب یکساله ترا در دیوان بنویسند، وبهر قطرهٔ آب که براندام تو گذشت، الله‌تعالی فریشته‌ای آفرید که تا بروزقیامت طاعت وعبادت همی‌آرد، وثواب‌آن ترا همی‌بخشد. گفت: ای **جبرئیل** این مراست علی‌الخصوص؟ یا مرا وفرزندانم را علی‌العموم؟ **جبرئیل** گفت: تراست ومؤمنان وفرزندان ترا تا بقیامت. پس غسل جنابت اندر همه شرایع انبیاء واجب بوده است، از عهد **آدم** تا وقت **سیدعالم** صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین، تا بعضی از ائمه گفتند: آن امانت که **آدم** برداشت که الله آنرا گفت: «فحملها الانسان» آن امانت غسل جنابتست.

ثمّ قال فی آخر الآیة: «انّ‌الله کان عَفُوّاً غفوراً» - خدای درگذارندهٔ گناهان است، وسترندهٔ عیبهای عذرخواهان است، و ناپیدا کنندهٔ جرم اوّاهان. این‌دو نام از عفو ومغفرت درین موضع نهادن، معنی‌آنست که هرچه تا امروز کردی، پیش از آنکه امرونهی فرستادم همه برداشتم، و ازتو درگذاشتم. بندهٔ من! هرگز جنایت کسی‌با عنایت من نتاود (۱)، وفضل‌من که یابد، مگر آنکه‌آفتاب عنایت بروتابد!. بندهٔ من! اگر قصد درست کنی، ترا برسر راهم، اگر ازمن آمرزش خواهی، از اندیشهٔ دل توآگاهم! جرم ترا آمرزگار، و ترا نیکخواهم. هرکجا خراب عمری است، مفلس روزگاری، من خریدار اوأم! هرکجا درویشی است خستهٔ جرمی، درمانده در دست خصمی، من مولاء اوام! هرکجا زارنده‌ای است ازخجلی، سر

۱ - نسخهٔ ج: من برنیاید.

فرو گذارنده‌ای از بیکسی، من برهان او ام. هر کجا سوخته‌ایست از بیدلی، دردمندی از بی‌خودی، من شادی جان او ام!

كُن اَين شئتَ مِن البلا د وأنت مِن ذكرى قريبٌ

١٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « اِنَّ اللهَ لَا يَغفِرُ اَنْ يُشرَكَ بِهِ » خدای نیامرزد که انباز گیرند با وی، « وَ يَغفِرُ مَا دونَ ذٰلِكَ » و میآمرزد هرچه فرود از آنست، « لِمَنْ يَشَاءُ » آنرا که خواهد، «وَمَنْ يُشرِكْ بِاللهِ » وهر که انباز گیرد باخدای، « فَقَدِ افتَرىٰ اِثماً عَظيماً (٤٨) » او دروغی ساخت و برخود بزه‌ای نهاد بزرگ.

« اَلَمْ تَرَ » نبینی و ننگری؟ « اِلَى الَّذينَ يُزَكُّونَ اَنفُسَهُمْ » بایشان که خود را بی‌عیب و پاك مینمایند، « بَلِ اللهُ يُزَكّي مَنْ يَشَاءُ » بلکه خدای من بی‌عیب کند، و بی‌عیبی‌باز نماید آنرا که خواهد، « وَلَا تُظلَمُونَ فَتيلاً (٤٩) » وایشان‌را بفتیلی از جرم کس بنگیرند.

« اُنظُرْ » درنگر، « كَيفَ يَفتَرونَ عَلَى اللهِ الكَذِبَ » که چون دروغ مینهند ومیسازند برخدای! « وَ كَفىٰ بِهِ اِثماً مُبيناً (٥٠) »و دروغ ساختن برخدای، بسنده بزه‌ایست و آشکارا.

« اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذينَ اُوتوا » نبینی و ننگری بایشان که دادند ایشان را؟ « نَصيباً مِنَ الكِتَابِ » بهره‌ای‌از **تورات**، « يُؤْمِنونَ بِالجِبتِ وَالطَّاغوتِ » میگروند به **جبت** و **طاغوت**، « وَ يَقُولونَ لِلَّذينَ كَفَروا » ومیگویند ایشان‌را که کافر شدند، « هٰؤُلَاءِ اَهدىٰ مِنَ الَّذينَ آمَنوا سَبيلاً (٥١) » که اینان براه‌تراند و راست‌حکم‌تراند از گرویدگان.

« أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ » ایشانند که الله لعنت کرد برایشان ، « وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ » وهر که خدای بروی لعنت کرد ، « فَلَنْ تَجِدَلَهُ نَصِيراً (۵۲) » ویرا هرگز یاری نیابی .

« أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ » یاایشان‌را بهره‌ایست از پادشاهی ، « فَاِذاً » اگر بودی ایشانرا پادشاهی ، « لايُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً (۵۳) » مردمانرا نقیری ندهندید (۱) از حق خویش .

« أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ » یامی‌حسدبرند برمردمان ، « عَلىٰ ما آتيٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ » برآنچه خدای داد ایشان‌را از فضل خـود ، « فَقَدْ آتَيْنا آلَ اِبْراهِيمَ » پیش ازوی **آل ابراهیم** را دادیم ، « الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ » نامه و دانش و پیغام ، « وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً (۵۴) » وایشان‌را ملکی عظیم دادیم .

« فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ » کس بود از ایشان که ایمان آورد بوی ، « وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ » و کس‌بود از ایشان که بر گشت از وی ، « وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (۵۵) » ودوزخ ناگرویدگان‌را بسنده است .

« اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا » ایشان که کافرشدند بسخنان‌ما ، « سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً » ایشان رابرسانیم بآتش ، « كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ » هرگه که بپزد پوستهای(۲) ایشان درآن ، « بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها » دیگردهیم ایشان‌را پوستهائی‌جزازآن ، « لِيَذُوقُوا الْعَذابَ » تـا جاوید بپوستهـای نو عذابهای نو میچشند ، « اِنَّ اللّٰهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً (۵۶) » که الله توانائیست دانا همیشه‌ای .

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ » وایشان که بگرویدند ونیکیها کردند ، « سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ » در آریم ایشان‌را در بهشتهـائی ، « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ »

۱ ـ نسخهٔ ج : ندهندی . ۲ ـ نسخهٔ الف : پوستان .

که میرود زیر درختان آن جویهای روان ، « خالِدِينَ فيها أَبَداً » جاویدان در آن همیشه‌ای ، « لَهُمْ فيها أَزواجٌ » ایشان را است درآن جفتانی از زنان ، « مُطَهَّرَةٌ » زنانی پاك کرده بی‌عوار و بی‌عیب ، « وَ نُدْخِلُهُمْ » ودرآریم ایشان‌را ، « ظِلّاً ظَلِيلاً (٥٧) » در سایهٔ خنك .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّ‌الله لايَغفِر اَن يُشرَكَ به » الآية ـ **کلبی** گفت : این آیت در شأن **وحشي بن حرب** و اصحاب وی فـرو آمد . چون **حمزه** را بکشتند ، و به **مکه** باز گشتند ، پشیمان شدند بآنچه کردند . فراهم آمدند ، و نامه‌ای نبشتند بر رسول خدا (ص) که : چنین کاری بدست‌ما رفت ، وما ازآن‌پشیمان شدیم ، وخواستیم که در اسلام آئیم ، لکن از تو شنیده بودیم به **مکه** ، که این آیت میخواندی : « والّذين لا يَدعونَ مع‌الله اِلٰهاً آخر ولايقتلون النفسَ الّتى حرّم‌الله الّا بِالحقّ ولايَزنون » اگر مسلمان کسی است که شرك و قتل و زنا درباد وی نبود ، پس‌ما این همه درباداریم و کرده‌ایم ، اگرنه این آیت بودی ما اتّباع تو کردمانی و باسلام درآمـدیمی . پس این آیت فروآمد که : « الّا مَن تابَ و آمن وعمِل‌عملاً صالحاً » . رسول خدا این آیت به**وحشي** واصحاب وی فرستاد ، تا برخواندند . ایشان گفتند : این‌شرط دشخواراست که الله گفت : « وعمِل عملاً صالحاً » . ترسیم که عمل صالح ازما نیاید ، آنـگه از اهل این آیت نباشیم . ربّ‌العالمین در تخفیف بیفزود ، و این آیت فرستاد : « انّ الله لايَغفِر اَن يُشرَكَ به و يغفِر مادونَ ذٰلك لمن يشاء » . رسول‌خدا (ص) این آیت بایشان فرستاد ، وبرخواندند و گفتند : ترسیم که ازاهل‌مشیّت نباشیم ، یعنی که‌الله میگوید فرود از شرك ، گنـاه آنکس آمرزیم که خود خواهیم . ترسیم که ما از ایشان

نباشیم که الله خواهد که ایشان را بیامرزد . ربّ العالمین در کرم بیفزود و این آیت امیدوار بایشان فرو فرستاد : « قُل یا عِبادیَ الّذین اَسرفوا علیٰ انفسهم لا تقنطوا مِن رحمةالله انّالله یغفر الذّنوبَ جمیعاً ». **وحشی** واصحاب وی چون این آیت برخواندند، برسول خدا شدند ، ومسلمان گشتند . رسول خدا (ص) اسلام از ایشان بپذیرفت . آنگه گفت : « یا **وحشی** ! أخبِرنی کیف قتلتَ حمزةَ » ؟ **وحشی** قتل **حمزه** بـاوی بگفت . رسول خدا دلتنگ شد ، گفت : « غَیِّبْ وجهَكَ عنّی » روی از من بپوش ، و با من منشین . **وحشی** بعد از آن به **شام** رفت ، و آنجا میبود تا ازدنیا بیرون شد .

ابن عمر گفت : درعهد رسول خدا (ص) چون یکی از دنیا برفتی از یاران وی بر کبیره ، ما گواهی میدادیم که وی از اهل آتش است تا آن روز که این آیت آمد : « ویغفر مادون ذٰلك لِمَن یشاءُ » . زان پس که این آیت فرو آمد آن نگفتیم ، و کس را بر کبیره گواهی بآتش ندادیم . وفی ذٰلك ماروی **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص) : « لاتزالُ المغفرةُ تحلُّ بالعبد مالم یقعِ الحجابُ » . قیل : یارسول الله وما وقوع الحجاب ؟ قال : « الاِشراك بالله عزّوجلّ » ، ثمّ قرأ : « انّالله لایغفر أن یُشرك به » الآیة . وفی روایة **ابن عمر** . قال قال رسول الله (ص) : « من لقی الله عزّوجلّ لایُشرك به شیئاً دخل الجنّةَ ولم تَضرّه معه خطیئةٌ ، کـما لولَقیه یُشرك به شیئاً دخل النار ولم تَنفعه حسنةٌ » .

علی (ع) گفت : درهمه **قرآن** آیتی ازین امیدوارتر نیست کـه « انّالله لایغفر أن یُشرك به » الآیة . معنی آنست که الله تعالی شرك نیامرزد ، یعنی کسی را نیامرزد که که درشرك و کفر بمیرد ، امّا کسی کـه از شرك تـوبه کند ، و در اسلام بمیرد ، در تحت این آیت نشود ، که جای دیگر گـفت : « قُل لّلذین کفروا اِن یَنتهوا یُغفَرْ لهم ماقدسلف . »

و معنی « یغفر مادون ذٰلك لمن یشاء » آنست که : فرود از شرك ، گناهـان

اهل توحید هرچه خواهد آنرا که خواهد بیامرزد، پیش ازتوبت. امّا کسی که توبت کند از گناهان، و برتوبت بمیرد، خود در تحت این آیت نشود، که جائی دیگر از بهر وی گفته است: «وَمَن یعملْ سوءاً اویَظلمْ نفسَه ثمّ یَستغفِرِ اللّهَ یَجدِاللّهَ غفوراً رحیماً». و گفته‌اند: «انّ اللّه لایغفر أن یُشرِكَ بـه ویغفر مادون ذٰلك لمن یشاء» ردّ است بر **معتزله**، و برقومی **خوارج** که میگویند: هر که بر کبائر بمیرد توبه نا کرده، جاوید در آتش بماند، ومیگویند میان ایمان وشرک منزلی دیگر نیست، وضدّ ایمان شرک میپندارد، یعنی که هرچه نه ایمان، همه شرکست نه گناه، تـا آن حدّ که قومی از ایشان صغائر و کبائر همه کفر شمرند، وبنده را بگناه صغیره کافر دانند. ربّ‌العالمین در این آیت برایشان ردّ میکند، و دروغ زن میگرداند، که فرق میکند میان شرك ومیان گناه. مغفرت درشرك می نیارد، و در گناه میآرد. اگر آنست که گناهها همه شرك و کفر است، پس در «انّ اللّهَ لایغفر أن یُشرِكَ به» سخن بریده گشت، و همه نافرمانیها در زیر این شد، «ویغفر ما دون ذٰلك» برچه حمل کنند؟ که هیچ محمل نماند! معلوم گشت که سخن ایشان فاسد است، معتقد ایشان باطل.

«و مَن یُشرِكْ باللّهِ فقدِ افتریٰ اثماً عظیماً» - ای اختلق ذنباً غیرمغفورٍ.

«الم ترَ اِلَی الّذین یُزکّون انفسَهم» - این آیـات تا «کان عزیزاً حکیماً» همه درشأن جهودان است. وتزکیت نفس که میکردند آن بود که گاهی میگفتند: «نحن ابناؤاللّه واحِبّاؤُه»، و گاه طفلکان خویش را بر **مصطفی** (ص) میبردند و میگفتند: ای **محمد** ایشان‌را هیچ گناهی هست؟ رسول‌خدا (ص) گـفتی: نه، پس ایشان میگفتند: مانیز همچون ایشانیم. هر آن گناه که بروز کنیم اندرشب ما را آن گناه بیامرزند، وهر گناه که اندرشب کنیم اندر روزبیامرزند. ربّ‌العالمین گفت: **یامحمد** ننگری این جهودان که خود را بی عیب وپاك مینمایند، یعنی بـدروغ. «بل اللّه

یزکّی مَن یشاء » نه‌چنانست که ایشان میگویند، که الله بی‌عیب کند، و بی‌عیبی باز نماید آنکس را که خواهد. آنگه گفت: « ولا یُظلَمون فتیلاً » یعنی که اگر خویشتن را به بی‌عیبی‌نستایند گناه کسی ایشان را نیالاید، و ایشان‌را باندازهٔ فتیلی ازجرم کس نگیرند. فتیل، النواة، هوالقشرة الرّقیقة الّتی حولَها، و قیل هوما فتلتَه بین اصبَعیك مِن وسخٍ وعرق. آنگه گفت یا **محمد!** « اُنظر کیف یَفترون علَی الله الکَذِبَ » درنگر که چون دروغ بر الله میسازند، بآنکه میگویند: گناه ما آمرزیده است، و ماپسران و دوستان الله ایم. و گفته‌اند: دروغ که بر الله میساختند آن بود که دروغها میگفتند، و آنرا از **تورات** می‌حکایت کردند. « و کفیٰ به اثماً مبیناً » - ای کفیٰ بما قالوا اثماً مُبیناً.

«الم ترَ اِلَی الّذین اوتوا نصیباً مِن الکتاب یؤمنون بالجبت والطّاغوت» - اقوال مفسّران مختلف است در معنی جبت وطاغوت. **عکرمة** گفت: نام دو صنم‌اند که در میان مشرکان معروف بودند، وآنرا عبادت میکردند، **ضحاك** گفت: **جبت** اینجا **حیی اخطب** است و **طاغوت** **کعب اشرف**. هردوحاکمان جهودان بودند وسران ایشان. قومی گفتند: **جبت** نام بتان است و **طاغوت** نام سدنهٔ بتان. و سدنه خدمتکاران وتیمار داران باشند. و گفته‌اند: **جبت** نامی است کهانت را، و **طاغوت** نامی است هرچه را بپرستند جز از خدا. و گفته‌اند هرچه الله تعالی آنرا حرام کرد آنرا **جبت** گویند، وبه قال النبیّ (ص): « العیافة والطَّرق والطِّیرة مِن الجبت ». العیافة زجر الطّیر، والطَّرق الضّرب بالحَصیٰ، وهو ضرب مِن الکهانة. قال الشاعر:

لَعمرك ماتدری الطّوارقُ بالحصیٰ
ولا زا جراتُ الطّیر ما اللهُ صانعٌ

امّا سبب نزول این آیت آن بود که: **کعب اشرف** بعد از واقعهٔ **احد** به **مکه**

شد، با هفتاد سوار از جهودان بقصد آنکه تا با مشرکان **قریش** دست یکی دارد، و قتال رسول خدای را تدبیر سازند. **کعب** چون در **مکه** شد بخانهٔ **بوسفیان** فروآمد. **بوسفیان** او را گرامی داشت، و ترحیب وتقریب کرد، وآن جهودان که باوی بودند هریکی را بسرائی فروآورد. آنکه **بوسفیان** را گفت که: سی مرد از ما و سی مرد از شما باید تا بخانهٔ **کعبه** رویم، وآنجا عهد کنیم، وپیمان گیریم، که در قتال **محمد** بکوشیم چندانکه توانیم، وفترتی در خود نیاریم تا ویرا برداریم. **بوسفیان** و اصحاب وی **کعب اشرف** را گفتند و **حیی اخطب** باوی که: ما برشما آمن (۱) نباشیم بآنچه میگوئید؟ نباید که این مکر میسازید برما؟ اگرمیخواهید که شما را بآنچه گفتید استوار داریم، این دو بت را سجود برید، و بایشان ایمان آرید، و آن دو بت **جبت** و **طاغوت** بودند. ایشان مرآن بتان را سجود بردند، و ایشان را پرستیدند. اینست که ربّ‌العالمین گفت: «الم تَرَ اِلی الّذین اوتوا نصیباً مِن الکتاب یؤمنون بالجبت والطّاغوت». میگوید: نه بینی ای **محمد** این علما و حاکمان جهودان را که به **جبت وطاغوت** ایمان میآرند؟ وایشان‌را سجود میبرند؟ پس **بوسفیان**، **کعب** را گفت که: تومردی ازاهل کتاب خدائی، و **تورات** خوانده‌ای و دانسته‌ای، و ما اُمیان **عرب**ایم، چون می‌بینی کار **محمد**؟ دین وی بهتر است یا دین ما؟ راه وی بحق نزدیکتر است یا راه ما؟ **کعب** گفت: بامن بگوئید که دین شما و راه شما چیست؟ **بوسفیان** گفت: ما قومی مهمان داران و مهمان دوستانیم، بروز مهمانی شتران‌فربه کُشیم، ومهمان‌را گرامی‌داریم، وحاجیان‌را سقّائی کنیم، و اسیران را باز خریم، و رحم بپیوندیم، و خانهٔ **کعبه** را عمارت کنیم، و گرد آن طواف کنیم، و اهل حرم خدا مائیم، و بردین پدران خویش بمانده‌ایم، و **محمد**

۱ ـ نسخهٔ ج: ایمن.

دین پدران خویش بگذاشته است، و دین نوآورده است، حَرَم بگذاشته است، و ما را میفرماید که برپی من روید. **کعب** گفت: انتم واللهِ اهدیٰ سبیلاً ممّا علیه **محمد**، و الله که شما بر راه ترید از **محمد**، و دین شما نیکوتر است از دین وی. اینست که الله گفت: «ویقولون لِلّذین کفروا» یعنی لِأبی‌سفیان واصحابه، «هٰؤلاءِ اهدیٰ من‌الّذین آمنوا» بمحمّد، وهُم اصحابه.

«اولٰئك الّذین لعَنهمُ الله» ـ یعنی **کعباً** واصحابه. میگوید: **کعب** و اصحاب وی که این‌سخن میگویند، الله بـر ایشان لعنت کرد. «ومَن یَلعنِ اللهُ فلن تجِدَ له نصیراً» ای: من یباعدالله من رحمته فهو مخذول فی‌دعواه، و مغلوب فی‌حجّته. و **الیهود** ابیَنُ خذلاناً فی‌أنهم غُلبوا من‌جمیع سائرالادیان، لأنّهم کانوا اکثرَ عناداً لأهل الاسلام، و انهم کتمُوا الحقَّ وهُم یعلمونه. پس چون آن عهد و میثاق میـان **کعب‌اشرف** و **ابوسفیان** برفت، وبروقت آن کار وعده‌ای نهادند، **کعب** به **مدینه** بازرفت، و درسرای خویش آرام گرفت. رسول‌خدا **محمدبن‌مسلمةالانصاری** و **ثابت‌بن‌معاذ** و جماعتی بفرستاد پنهان تا **کعب اشرف** را بکشتند. **محمدبن مسلمه** گـفت: یارسول‌الله دستوری باشد تا درپیش وی هرچه خواهیم گوئیم؟ یعنی برسبیل‌خدعت؟ رسول‌ایشان رادستوری داد. ایشان رفتند تاپیش **کعب**، وضجری نمودند ازرسول‌خدا، گفتند: چندبلا که ما کشیدیم ازدست **محمد**! وضَجِر گشتیم! و ازمعیشت خـویش بازماندیم! چه بود که توما را چند وسق‌خرما با وام دهی؟ تا ما از **محمد** بگریزیم، و طلب معیشت خویش کنیم. **کعب** بخندید، گـفت: اکنون او را بشناختید، و دروغ وی بدانستید! آنگه گفت: شما اگراز من‌چیزی میخواهید زنان و پسران را را پیش من بگرو بنشانید. ایشان گفتند ما شرم داریم که زنان را بگروبنشانیم، و ونیزمردی بس‌باشکوه و وقاری، وزشت‌بود ترا که زنان‌را بگرو گیری، وپسران‌را

نیز نتوانیم بگرو کردن، که آنکه عرب زبان در ایشان نهند، که شما را بوسقی خرما بگرو کردند، و ایشان را از آن تشویر بود. **کعب** گفت: اکنون هرچه خواهید بگرو بنهید. ایشان گفتند: شمشیرهای خویش بنهیم، وبروز نتوانیم آوردن، که اصحاب **محمد** بدانند، بشب آریم. چون شب در آمد ایشان شمشیرها برداشتند، و بردند. **کعب** بر آن غرفه بخلوتگاه نشسته بود، و دخترعمّ خویش را نو بزنی کرده بود، وعروس بود، وآن دخترعمّ کاهنه بود. چون **کعب** برخاست تا بزیر شود، آن کاهنه زن وی گفت: زینهار مشو که من بوی خون از تو میشنوم. **کعب** گفت: دور از برِ من! باز گیر دست از دامن من! کیست که مرا خواهد کشت؟ اینان که آمده‌اند **محمدمسلمه** برادرهمشیر منست، و **ثابت‌معاذ** همسایه ودوست من! اگرخفته باشم مرا بیدار نکنند. از آن غرفه بزیر آمد، و بوی مشک بیالوده، که از برِعروس برخاسته بود. مسلمانان چون آن بوی‌خوش شنیدند، گفتند: واهاً لهٰذه الرّیح الطّیبة، دیر است تا ما درآرزوی چنین بوئیم، فراز آی تا حظّی بر گیریم، و دستی‌بسرت فروآریم. وی فرازشد، وایشان در وی‌آویختند، وشمشیر زدند، وآن دشمن خدا و رسول را بکشتند، و **رسول خدا** (ص) با ایشان گفته بود که: چون او را کشته باشید تکبیر کنید چنانکه من بشنوم، تا من نیز با شما تکبیر کنم. رسول‌خدا(ص) آن شب‌با جماعتی‌ازیاران ازمسجدبگورستان **بقیع** میشد، واز بقیع تا مسجد میآمد، وبآسمان نظرمیکرد که تاخود آواز تکبیر شنود، و یاران که‌باوی‌بودنداز آن‌قصه‌بی‌خبر بودند، تا آن‌ساعت که تکبیرشنیدند، ورسول‌خدا(ص) تکبیر کرد، پس معلوم گشت ایشان را که **کعب** را کشتند. وآن ساعت که زخم کردند سر شمشیر بپای **ثابت‌معاذ** رسید، و گوشت و استخوان همه بریده گشت. رسول خدای که آن بدید، باهم نهاد، و دعا کرد خدای تعالیٰ ویرا شفا داد، وبحال صحّت بازشد.

چون **کعب** را کشته بودند، دیگر روز بامداد رسول خدا(ص) فرمودتا یاران همه سلاح در پوشیدند، و بجنگ جهودان شدند. و ایشان جمعی عظیم بودند از قبیلهٔ **نضیر**، و ایشان را در آن خانها حصار میدادند. پس جهودان چون دانستند که ایشان را از **مدینه** بیرون خواهند کرد، خانهای خویش بدست خویش خراب میکردند، یعنی که تا مسلمانان در آن ننشینند، و مالهای خویش بفنا میبردند، و درختان خرما میبریدند، که تا مسلمانان را نبود. آخر ایشان را بیرون کرد و به **شام** فرستاد، و ذلك فی قوله تعالی: «هوالّذی اخرج الّذین کفروا مِن اهل الکتاب مِن دیارهم لأوّل الحشر» الآیات.

«ام لهم نصیبٌ مِن المُلك» ـ میم صلت است، وتقدیر سخن آنست که ألهم نصیبٌ مِن الملك، و این بر جهت انکار گفت. معنی آنست که: جهودان را از ملك نصیبی نیست، و این را دو تفسیر گفته‌اند: یکی آنکه ملك، نبوّت است و شرف دین، و جهودان را از آن بهره نیست. دیگر تفسیر آنست که ایشان را هرگز در زمین پادشاهی وفرمانروائی نبوده است. «فاِذاً لایُؤتون النّاسَ نقیراً» ـ میگوید: اگر ایشان را در زمین پادشاهی و فرمانروائی بودی ازبیت المال هیچ خداوند حق را ازمردمان، مقدار نقیری بندادندی! واین ذمّ ایشانست دربخل وحسد وقلّة الخیر که درایشانست. نقیر آن گواست که بر پشت استهٔ (۱) خرما است، و درخت خرما از آن روید.

«ام یَحسدون النّاس علیٰ ما آتیٰهم ُاللهُ مِن فضله» ـ ناس اینجا **مصطفی** (ص) است و نژاد وی. از **اسمعیل** و **آل ابراهیم** درین آیت فرزندان **یعقوب** و نژاد **اسحق** را میخواهد. این جهودان حسد میبردند بر رسول خدا (ص) و نژاد **اسمعیل**، بآنچه الله ایشان را داد از کتاب و نبوّت. ربّ العزّة گفت: ایشان باین حسد میبرند.

۱ ـ استه = هسته، درهمهٔ نسخ چنین است.

و فرزندان **یعقوب** و نژاد **اسحق** را همه نامه دادیم، و دانش و پیغامبری، وایشان‌را ملکی عظیم دادیم، ملك بزرگوار، با دین‌وعلم، ومدّت دراز: درسبط **لاوی** نبوّت، و در سبط **یهودا** ملك. و گفته‌اند: جهودان بر **مصطفی** (ص) حسد بردند بآنچه‌الله تعالی‌ویرا مباح کرده بوداز زنان، گفتند: اگرپیغامبری بودی‌رغبت بزنان‌نکردی، و از ایشان بسیار نخواستی. ربّ‌العزّة بجواب ایشان گفت که: وی از **آل ابراهیم** است، و شما خود اقرار میدهید که در **آل ابراهیم** پیغامبران بودند که ایشان زنان بسیار داشتند. **داود** را نودونه بود، و **سلیمان** را هفتصد حرّه بود وسیصد سرّیت. پس‌چرا حسد برید بآنچه‌بوی دادیم؟ وبطعن‌می‌باز گوئید؟ و آنچه **سلیمان** و **داود** را دادیم از ملك عظیم و زنان بسیار می‌باز نگوئید؟ و انکار می‌ننمائید؟ یعنی‌که این جزاز حسد نیست که شما را برین سخن میدارد.

«فِمنهم مَن آمن به و منهم من صَدَّ عنه» ـ این «ها» با الله میشود، و با **ابراهیم** میشود، و با **محمد** میشود. «و کفیٰ بجهنّمَ سعیراً» ـ ای: کفیٰ بسعیر جهنّم عذاباً لمن لایؤمن.

«انّ الّذین کفروا بآیاتنا سوف نُصْلیهم‌ناراً» ـ این بازدرشأن جهودانست، در بیان مستقرّ ایشان درآن جهان، و رسیدن ایشان بعذاب جاودان. «کلّما نَضِجتْ جلودُهم بدّلناهم جلوداً غیرها لِیَذوقُوا العذابَ» ـ **عمرخطاب** گفت: شنیدم از رسول خدا (ص) که میگفت: درساعتی صدبار تبدیل کنند. **حسن** گفت: هر روز هفتادبارسوخته‌شوند، یعنی که هربار که‌سوخته‌شوندفرمان آید که: چنانکه‌بودی‌بآن باز شو، تا دیگرباره میسوزی! پوست نو میشود پیاپی، تاعذاب نو میشود پیاپی. و صحّ فی‌الخبر: انّ غلَظَ جلد الکافر اثنان واربعون ذراعاً، وانّ ضِرسه مثل **احد**، وانّ مجلسه من جهنّم مابین **مکة** و **المدینة**، ومابین منکِبَی الکافر فی‌النار مسیرة ثلاثة أیّام للرّاکب.

اگر کسی گوید بر تعنّت که: آن پوست نو که میآفرینند عاصی نیست، چونست که ویرا عذاب میکنند؟ جواب وی آنست که همان پوست سوخته می نو کنند، و باز آرد نه پوستی دیگر، چون قادراست که آن پوست که درخاك می‌بریزد، پس همان نو میکنند، و باز می‌آفرینند، قادر است که آن پوست در آتش بسوزد، پس بقدرت همان نو کند، وباز آفریند. پس نه تبدّل دراصل آمد، که تغیّر درحال آمد. وبناء این قاعده بر آنست که غیر بردو معنی استعمال کنند: برمعنی تضادّ و تنافی، و بر معنی تغیّر و تبدّل. و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند: اللّیل غیرالنهار والذّکر غیرالأنثیٰ. ومعنی تغیّر وتبدّل آنست که ربّ‌العزّة گفت: «یوم تُبدَّل الأرضُ غیرَ الأرض»، وهی تلك الأرض بعینها، غیر انّها بُدّلتْ جبالُها و أنهارها و أُشجارها. و بعرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را بینی نزار وضعیف. چون ازوی پرسی گوید: انَا غیرالّذی عهدتَ، من نه آنم که تو دیدی! و اوهمانست، لکن‌حالش متغیّر گشت؛ وفی معناه انشد:

فمَا النّاس بالنّاس الّذی قد عهِدتُهم
ولا الدّار بالدّار الّتی کنتُ اعرفُ

سدی گفت: تأویل این آیت آنست که چون پوست کافر سوخته شود، و عذاب آن بچشد، هم ازآن گوشت کافر که عصیان درآن رفته باشد، پوستی‌دیگر بیرون آرد تا میسوزد. پس هرپوست که سوزد ازآن بود که عصیان درآن رفته باشد.

«انّ اللّه کان عزیزاً» - ای قویّاً، لایغلبه شیءٌ «حکیماً» - فیما دبّر و قدّر.

ثمّ اخبر بمستقرّ المؤمنین، فقال: «والّذین آمنوا و عمِلوا الصّالحاتِ سنُدخلهم جنّاتٍ» - یعنی البساتین، «تجری مِن تحتهَا الأنهارُ خالدین فیها ابداً» - لایموتون،

وماهم منها بمُخرَجین ، « لهم فیها ازواجٌ مطهرةٌ » لایَبُلْن ولا یتغوّطْنَ ولا یمتخِطْنَ ولا یبصقنَ ولا یحِضن ولا یَشِبْنَ ولا یَلِدْنَ ولایُمنین . معنی آیت آنست کـه مؤمنان و دوستان خدا که در دنیا کارهای نیك کـردند ، وایمان بپایان بردند ، درآریم ایشان‌را فردا درآن بهشتهای جاودان ، وآن ناز ونعیم‌بیکران ، باجفتهای پاکیزه‌از هـرفضول وهرآلایش ، برنگ مروارید ، وصفاءِ یاقوت آفریده ، گیسوان دارند بمشك اذفر بیالوده ، وبجواهر بیاراسته ، بنغمتی خوش این آواز برداده کـه : نحن الخالدات فلانموت ابداً ، نحن الغانیات فلانبؤس ابداً ، نحن‌المقیمات فلا نظعن ابداً ، نحن‌الرّاضیات فلانسخط ابداً ، نحن‌الجواری‌الحِسان ، ازواجُ اقوامٍ کرامٍ ، طوبیٰ لمن کنّا له و کان لنا . قال‌**یحیی بن کثیر** : اذا سبّحتِ المرأة من‌الحورالعین لم تبقَ فی‌الجنّة شجرةٌ الا ورّدتْ . ودرخبراست که یکی‌ازحور گوید شوهرخویش را که : یاولیّ‌الله ! درآن‌مجلسهای ذکر ، ومجمعهای‌خیر که تونشستی در دنیا ، ومرا ازالله می‌بخواستی، من برتو مشرف بودم ، وازآن خواستن تو درناز و طرب بودم ، که من ازتومشتاق‌تر بودم . بخدائی که مرا بتو گرامی کرد ، و ترا بمن گرامی کرد ، که هربار که تو مرا ازحق‌بخواستی هفتادبارمن ترا ازو بخواستم ، فالحمدلله الّذی اکرَمَنی‌بك، وأکرمك بی . آنکه در روی خویش‌خندد ، وزآن خندیدن وی نوری تابد ، که روشنائی آن بهمه غرفهٔ بهشت برسد .

« ونُدخلهم ظلّاً ظَلیلاً » ـ بعضی مفسّران گفتند که : این ظلّ ظلیل در موقف عرصات قیامت است . وبعضی گفتند : ظلّ‌ممدوداست دربهشت . اگر گوئیم درموقف است احتمال کند که **مصطفی**(ص) اشارت‌بآن کرده و گفته : « سبعةٌ یُظلّهمُ‌الله تحت ظلّه یومَ لاظلَّ الّاظلّه : امام عادل ، اوحکَم عدل، وفتی نَشَـأ فی‌عبادة‌الله تعالی ، و رجلٌ طلبتْه امرأةٌ ذاتُ جمال‌وحسب، فقال : انّی‌اخاف‌الله ، ورجل قلبه فی‌المسجد اذا خرج

منه ، حتّیٰ یرجعَ الیه ، و رجلذ کرالله خالیاً ، ففاضتْ عیناه مِـن خشیةالله عزّوجلّ ، و رجلٌ تصدّق بصدقة فـکان یُخفیها عن‌شماله ، و رجلان تحابّا ، فَاجْتمعا علی حبّ‌الله تعالی ، وتفرّقا علی حبّه ». و اگر گوئیم دربهشت است ، آنست که ربّ‌العزّة گفت : « وظلٍّ ممدود » سایهٔ کشیده ، نه تابستانی ، نه زمستانی ، نه باد گرم ، نه باد سرد ، نه آفتاب ، نه زمهریر ، راست چون روز نوبهار ، همه بنفشه‌زار و گلزار ، نسیم‌خوش وجفت نیکـو وتندرست ، ومرد جوان ، وجان شاد ودل خرم . رویٰ **ابوهریرة** قال قال رسول‌الله(ص) : « اوّل زمرة تدخل مِن امّتیَ‌الجنّة ، علی صورة القمر لیلةَ البدرْ ، ثم‌ّالّذین یلونَهم‌علی اشدِ نجم‌فی‌السّماء اضاءةً . ثمّ هم بعد ذٰلك علیٰ‌منازلَ لایتغوّطون ولا یبولون ولایمتخطون ولا یبزقـون ». و روی : « اذا دخل اهلُ الجنّةِ الجنّةَ نادیٰ مُنادٍ : یااهلَ‌الجنّة انّ‌لکم ان‌تَحیَوا ، فلاتموتوا ابداً ، و اِنّ لکم ان تشبّوا فلا تهرموا ابداً ، واِنّ لکم أن تصحّوا فلاتسقموا ابداً ، و انّ لکم اِن‌تنعموا فلاتبؤسوا ابداً ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « انّ الله لایغفرأن یُشرك به‌ویغفر مادون ذلك لِمَن یشاء » ـ شرك عام‌دیگر است ، وشرك خاص‌دیگر . شرك عام شرك‌اکبر است ، وشرك‌خاص شرك‌اصغر . شرك اکبر آنست که کردگار عظیم وصانع قدیم را جلّ‌جلاله شریك وانباز گویند ، یا او را نظیروهمتا دانند ، یا بچیزی از خلق وی ماننده کنند ، هر که این گوید نه خدای‌را پرستنده است ، که اوبت را خواننده است ! وبحقیقت از دین‌هدیٰ بازمانده ! اعتقاد درست و دین پاك آنست که خدای جهانیان ، و آفریدگار همگان را پـاك و منزّه دانی‌ازجفت وفرزند و انباز ، نه خود زاد ، ونه کس او را زاد ، از حدوث وتغیّر و ولادت آزاد ، مقدّس ازعیب وعجز ونیاز ، درصفت پاك ، ودرصنع زیبا ، ودر گفت

شیرین ، و درمهرتمام . درصفت ازعیب پاك ، و در کرد از لغو پاك ، و در گفت ازسهو پاك ، و درمهر از ریب پاك . خدائی که از اوهام بیرون ، و کس نداند که چون ! خدائی را سزا ، وبخداکاری دانا ، وز عیبها جدا ، در ذات وصفات بیهمتا . هر که‌این اعتقاد گرفت از شرك اکبر برَست ، و با اصل ایمان پیوست .

امّا شرك اصغر دوقسم است دو گروه را : مؤمنان را ریا است درعمل ، و ترك اخلاص‌درآن ، و عارفان را التفاتست باعمل‌وطلب خلاص‌بآن . امّا اثر آن درمؤمنان آنست که از ایمان ایشان بکاهد ، و در یقین‌ایشان خلل آرد ، و درِ روشنائی بـایشان فرو بندد . **مصطفی** (ص) گفت : سخت میترسیم بر امّت خویش از شرك کهن . گفتند : یا رسول‌الله شرك کهن کدام است ؟ گفت : آنکه عمل کند ، و در عمل وی ریا بود . **شداد اوس** گفت : رسول‌خدای را دیدم که میگریست . گفتم : یا رسول‌الله چرا میگریی ؟ گفت : میترسم از امت خویش‌اگرشرك آرند ، نه‌آن که بت‌پرستند، یا آفتاب وماه پرستند ، لکن عبادت بریا کنند ، وخلق را با حق درآن عمل انباز کنند ، و الله میگوید : « أَنَا اَغنَی الشّرکاء عـنِ‌الشِرك ، فمَن عمِل عملاً اَشرك فیه غیری فأَنا عنه برىءٌ ، وهوالّذی اشرك » . میگوید : هر که‌عملی کرد ودیگری را بامن از آن انباز گرفت ، من از انبازان همه بی‌نیازترم ، جملهٔ آن عمل بآن انباز دادم .

امیر المؤمنین‌علی (ع) مردی را دید سردرپیش افکنده ، یعنی که پارسا‌ام . گفت : ای جوانمرد این پیچ که در گردن داری دردل آر ، که خدای دردل مینگرد. گفت : روزقیامت فرا قُرّاءِ مُرائی گویند : نه شما آنید که متاع دنیـا بشما ارزان‌تر فروختند ؟ نه آنید که مردمان بردر سرای شما ایستادند (١) ؟ نه آنید کـه ابتداء

١ ـ **نسخهٔ الف** : بیستاد ندید .

برشما سلام میکردند ؟ از جزاءِ اعمال شما بود کـه بشما رسانیدیم . امـروز شما را حقی نماند . از اینجا است که بعضی بزرگان دین ' باضطرار و افتقار ، رفق دوستان می نپذیرفتند ، چنانکه **سفیان‌ثوری** رحمة‌الله علیه چند روز بگذشت کـه درخانهٔ وی هیچ طعام نبود . آخرروز مردی دو بدره آورد بنزدیك وی ' گفت : دانی کـه پدرم ترا دوست بود ، ودر معیشت متورّع بود ' این میراثی است که ازوی باز ماند ' و چنان دانم که حلالست ، و درآن هیچ شبهتی نه ، چه باشد اگرقبول کنی ومـرا بدان شاد کنی ؟ **سفیان** گفت : خدای ترا بدین همّت نیکو ثواب دهد ' امّا من قبول نکنم که آن دوستی ما با پدرت برای خدا بوده است . روا ندارم که درمقابلهٔ آن عوضی ستانم . این خود درجهٔ متورّعان است ' وطریق پارسایان ' و برتر ازین درجهٔ عارفان است . وشرك اصغر درحق ایشان آنست که بعد از اخلاص درطاعت ' و صدق درعمل ، اگرچشمشان درآن عمل خالص‌آید ' یا طلب ثواب آن بخاطرشان فراز آید ' پارستکاری خویش‌درآن عمل بینند 'آن همه در راه دین‌خویش‌شرك‌شمرند' وزآن توبه کنند .

« الم تَرَ اِلَی الّذین یُزَکّون انفسَهم » ـ خود را نستایند ' و تزکیت مـردم نپسندند ' و درعمل خویش ننگرند ، و روش خویش را وزنی ننهند ' و از هر دونی خود را فروتر دانند .

پرسید مرا دوست که آن قوم کـه بودند
کـز خلق جهان گوی حقیقت بربودند
گفتم : چه نشان پرسی زان‌قوم که ایشان
خود را بخود از روی نمـودن ننمودند
بـر حاشیهٔ دعـوی هرگـز نگذشتند
در دائـرهٔ معنـی هـرگز نغنودنـد

زین نیز عجب‌تر که زبی‌قدری و خواری

نـزدیك همه خلق چو ترسا و جهودند .

آری بر درگاه کریم هرچند خـود را ذلیل‌تر داری ، عـزیزتر شوی ! آن ذلّ تو ازدوست نه نومیدی است ، که آن گواه راستی و درستی است .

پیر طریقت گفت : الٰهی ! فریاد ازین خواری خود ، که کس‌را ندیدم بزاری خود ! فریاد ازین سوز که از فوت تـو درجان ما ، درعالم کس نیست کـه ببخشاید بروز وزمان‌ما . الهی ! از حسرت چندان اشك باریدم ، که بآب چشم‌خویش تخم درد بکاریدم . اگرسعادت ازلی دریابم ، این همه درد پسندیدم ، ور دیدهٔ من بیکباربرتو آید ، درآن دیده خود را نادیدم .

« بل‌اللّهُ یُزکّی مَنْ یشاء » ـ هر که تزکیت خدای درو رسد نشان وی آنست که از صحبت آن پراکنده دلان که در راه جبب وطاغوت فروشدند باز رهد ، ونیز ایشان را بخود راه ندهد ، وتا نپنداری که پرستنده جبت وطاغوت آن بت پرستـان بودند و بس ! هر که او با هواءِ نفس خـویش‌بیارامید ، و در بندِ مراد نفس بمـاند ، او مرد طاغوتست وبندهٔ جبت .

در خرابات نهاد خود برآسودست خلق

غمزه برهم زن یکی تا خلق را برهم زنی

پای برنفس خود نهادن ، و هواءِ خود را درتحت قهر خود آوردن ، بزبان اهل اشارت آن ملك عظیم است که الله گفت : « وآتیناهم مُلکاً عظیماً » ، و یقال : « المُلك العظیم هوالاِطّلاع علیٰ اسرارالخلق ، والاِشراف عـلی اسرارالمملکة ، حتّیٰ لایخفیٰ علیه شیءٌ » .

ابوعثمان مغربی از اینجا گفت : هر که حق را اجابت کرد ، مملکت ویرا

اجابت کرد. یعنی که چون درمملکت چیزی فرا دید آید، ویرا ازآن خبردهند. **ابن‌البرقی** ازبزرگان مشائخ **مصر** بود، وصاحب فراست بود، وقتی‌بیمار شدشربتی آب دادند او را. گفت: نخورم که در مملکت حادثه افتاده است، تا بجای نیارم که چه افتاده است نیاشامم. سیزده روز نخورد تا خبرآمد که **قرامطه** در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، وبسی‌خرابی کردند.

شیخ‌الاسلام انصاری گفت: عبودیّت بیش ازین برنتابد که بعضی داند و بعضی نه، که الله میگوید: «فلا یُظهر علیٰ غیبه احداً الّا مَن ارتضیٰ من‌رسول». «وما کان اللهُ لیُطلعکم علی‌الغیب»ـ همه الله داند وبس. و گفته‌اند: مُلك‌عظیم معرفت مَلك عظیم است. کسی که او را شناخت مُلك دوجهان یافت.

پیر طریقت گفت: الهی! چون من کیست که این کار راسزیدم؟ اینم بس که صحبت ترا ارزیدم.

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا

سزد این نام کسی را که غلام تو بود.

۱۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «اِنَّ‌اللهَ یَأْمُرُکُمْ» خدای میفرماید شما را، «اَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانات اِلیٰ اَهْلِها» که امانتها با خداوندان دهید، «وَاِذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ» وچون حکم کنید میان مردمان، «أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ» [میفرماید] که براستی و داد حکم کنید، «اِنَّ‌اللهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ» بس نیك‌آمد آنچه خدای شما را بآن فرمود، «اِنَّ‌اللهَ کانَ سَمیعاً بَصیراً (۵۸)» الله شنوا است بینا همیشه.

«یا أَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «اَطیعُوا اللهَ» فرمان برید

خدای‌را ، « وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ » وفرمان برید رسول‌را ، « وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » وفرمان برید اولی الامر را ازشما ، « فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ » اگردرچیزی از دین مختلف شوید ، « فَرُدُّوهُ » بازبرید آن چیز کــه درآن اختلاف بود ، « إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ » با خدا وبا رسول ، « إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » اگر گرویده‌ایدبخدای و بروز رستاخیز ، « ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩) » آن بهست شما را ، و سرانجام آن نیکوتر .

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ » ابینی ایشان را که‌میگویند و راست نمیگویند ، « أَنَّهُمْ آمَنُوا » که ایشان گرویده‌اند ، « بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ » بآنچه فروفرستادندبتو ، « وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ » و بآنچه فرو فرستادند پیش از تو ، « يُرِيدُونَ » میخواهند ، « أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ » که حکم جویند و حکم خواهند از **طاغوت** ، « وَقَدْ أُمِرُوا » و فرموده‌اند مردمان را « أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ » که کافرشند (١) بطاغوت ، « وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ » و دیو میخواهد و میجوید ، « أَنْ يُضِلَّهُمْ » که ایشان را بیراه کند ، « ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٠) » بیراهی ازحق دور ،

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ » و چون ایشان‌را گویند ، « تَعَالَوْا » بیایید ، « إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ » بحکم **قرآن** که خدای فرو فرستاد ، « وَإِلَى الرَّسُولِ » و بحکم رسول خـدای ، « رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ » بینی آن منافقان را ، « يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦١) » که‌می بر گردند از تو بر گشتنی .

« فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ » چون بود آنکه که بایشان رسد ، « مُصِيبَةٌ » رسیدنی بد ، « بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ » بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد ؟ « ثُمَّ جَاءُوكَ » آنکه آیند بتو ، « يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ » سوگـند میخورند بخدا ، « إِنْ أَرَدْنَا » که

١ ـ نسخهٔ ج : شوند .

می نخواستیم [بآنچه کردیم یا گفتیم]، «اِلّا اِحساناً» مگر نیکوئی، «وَ تَوفیقاً (۶۲)» و وفاق داشتن و نمودن میان دل وزبان.

«اُولٰئِكَ الَّذینَ» ایشان آنند، «یَعلَمُ اللّٰهُ» که خدای میداند، «مافی قُلوبِهِم» آنچه در دلهای ایشان است، «فَاَعرِض عَنهُم» روی گردان از ایشان، و فرا گذار از ایشان، «وَ عِظهُم» وپند ده ایشان را، «وَقُل لَهُم فی اَنفُسِهِم قَولاً بَلیغاً (۶۳)» و ایشان را سخنی بلیغ گوی بتهدید.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «انّ اللّٰه یأمر کم اَن تُؤدّوا الأَمانات الیٰ اهلها» ـ سبب نزول این آیت آن بود که **عباس بن عبدالمطلب** عمّ رسول خـدا صاحب سقایهٔ **زمزم** بـود، میراث برده از پدرعبدالمطلب. چون روزفتح **مکه** بود رسول خدا (ص) برمنبرخطبهٔ فتح میکرد. عباس ویرا گفت: یارسول اللّٰه باید کـه تو سدانت، یعنی خدمت وکلید داری **کعبه** باسقایهٔ **زمزم** ما را بهم کنی. رسول خدا **عثمان طلحه حجبی** را بخواند، وکلید از وی خواست. **عثمان** شد، وکلید از مادر بستد، و برسول خدا داد. رسول خدا (ص) قصد کرد که کلید فرا **عباس** دهد، **جبرئیل** آمـد و آیت آورد: «انّ اللّٰه یأمر کم اَن تؤدّوا الاَمانات الیٰ اهلها». رسول خدا (ص) **عثمان طلحه** را برخواند، وکلید بوی باز داد، وگفت: «هاكَ خالِدةً تالدةً لاینتزعها منکم الّا ظالمٌ». پس **عثمان** هجرت کرد، وکلید ببرادر خود سپرد، اکنون در دست فرزندان وی است. و این آیت علی الخصوص درشأن ایشان فروآمد، امّاحکم آن عام است که همه مسلمانان را بأداء امانت میفرماید. وفی ذلك یقول النبیّ (ص): «اَدِّ الأَمانةَ الیٰ مَنِ ائتمنك، ولا تَخُن مَن خانَك». اداء تام باز دادن چیزی است باکسی، امانتی یا افامی، وتأدیت

مصدراست بحقیقت، و اَداء اسم است نه‌مصدر، امّا آنرا بجای مصدر نهند، و اَدا یَأْدُو، اذا ختَل، یقال: ادوتَ للصّید، اذا ختلتَه لتَصیده، و أَدَی السّقاء یأدی، اذا امکن مِن مخضه.

«و اِذا حکمتم بینَ النّاس اَن تحکُموا بِالعدل» ـ کان من العدل انّ اللّٰه عزّوجلّ دفع السّقایة الی **العباس بن عبدالمطلب**، و الحجابة الی **عثمان بن طلحة**، لأنّهما کانا اهلهما فی الجاهلیّة.

«انّ اللّٰه نِعِمّا یعِظُکم به» ـ نِعِمّا بکسر نون وعین، قراءت **مکی** و **ورش** و **حفص** و **یعقوب** است، و نِعْما بکسر نون و اسکان عین، قراءت **ابوعمرو** و **قالون** و **اسمعیل** و **ابوبکر** است. باقی بفتح نون و کسر عین خوانند، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست، ومعنی همه یکسانست، و «ما» اینجا نکره است بمعنی شیء، و در موضع نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند، المعنی نعم شیئاً هی! و اگرخواهی ماءِ صلت نهی، یعنی فنِعمَ هی. میگوید: نیکا چیزی که اللّٰه شما را بآن پند میدهد، و برراه میدارد، وآن **قرآن** است کلام خداوند عزّوجلّ.

«انّ اللّٰه کان سمیعاً» ـ لمقالتکم فی الأمانة والحکم، «بصیراً» بما تعملون فیهما. وصحّ فی الخبر أنّ **اباهریرة** کان یقرأ هٰذه الآیة، فوضع ابهامَه علیٰ أذنه، والّتی تلیها علی عینیه، وقال: هٰکذا سمعتُ رسولَ اللّٰه (ص) یقرؤها، ویضع اصبعَیه علیهما. وفی هٰذه الخبر اثبات السّمع والبصر لِلّٰه عزّوجلّ علیٰ مالا یخفی علیٰ احدٍ.

«یا ایّها الّذین آمَنوا اَطیعوا اللّٰهَ و اَطیعوا الرّسولَ وأُولی الأمرمنکم» ـ این آیت درشأن **خالد ولید** فرو آمد که رسول خدا (ص) او را برلشکری امیر کرد، و ایشان را بقبیله‌ای از قبائل عرب فرستاد، و درآن لشکر **عمار یاسر** بود، چون نزدیك آن قبیله رسیدند، ایشان خبر بداشتند، وهمه بگریختند، مگر یک مرد

که برخاست، و بلشکر گاه **خالد** آمد، بر **عمار یاسر** رسید، گفت: یا **اباالیقظان** خبر رسیدن شما بقوم رسید، یکسر بگریختند، من ماندم از ایشان که نگریختم، و مسلمان شدم، اگر مرا ازین اسلام نفع وأمن خواهد بود تا برجای باشم؟ والّا انا من نیز چون دیگران بگریزم؟ **عمار** او را امان داد، و در حمایت خویش گرفت. دیگرروز بامداد که مسلمانان آنجا رسیدند، **خالد** بفرمود تا غارت کردند، و آن مرد را نیز بگرفتند که امان از **عمار** یافته بود، ومال از وی بستدند. **عمار** گفت: دست ازین مرد بازدارید که وی مسلمانست، و من او را امن کرده‌ام. **خالد** خشم گرفت، گفت: امیر من باشم تو چرا امان میدهی؟ **عمار** ویرا جواب درشت داد، و **خالد** نیز درشت گفت. پس چون به **مدینه** باز گشتند، وقصه با **مصطفی** (ص) بگفتند، رسول خدا امان **عمار** را اجازت داد، امّا ویرا گفت که: بی‌دستوری امیر دیگر باره نکر تا امان ندهی. **خالد** گفت: یانبیّ‌الله سَبَّنی هذا العبدالأجدع، وکان **عمار** مولی **لهشام بن المغیرة**. و**خالد** بحضرت **مصطفی**(ص) **عمار** راسبّ کرد، و بسخن برنجانید. رسول گفت: «یا **خالد** لاتَسُبَّ **عماراً** فمن سبّ **عماراً**، سبّه الله، ومن ابغض **عماراً** ابغضه الله». **عمار** برخاست تا برود، رسول‌خدا گفت: ای **خالد**! عذری‌از وی بخواه، و دل‌وی بدست آر. **خالد** فرا پیش‌رفت، و از وی عذرخواست. **عمار** چون اعراضی میکرد آنکه هم راضی شد از وی. پس ربّ‌العالمینَ آیت‌فرستاد که: «یاایّها‌الّذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوالرّسول وأولی الأمرمنکم» ای شما که مؤمنان‌اید، فرمان‌خدا ورسول واولی الأمر بجای آرید. اولی‌الامر **خالدولید** است که رسول خدا او را برلشکراسلام امیر کرده بود. میگوید امیران را و والیان را طاعت دار باشید. **مصطفی** (ص) گفت: «مَن‌اطاعنی فقد أطاع‌الله ومَن عصانی فقد عصَی‌الله، ومن یُطعِ الأمیر فقد أطاعنی، ومَن یعص الأمیرَ فقد عصانی»، وقال(ص):

لمعاذ : « يا **معاذ** ! اَطِع كلَّ اميرٍ ، وصلِّ خلفَ كلّ امامٍ ». و رُوی : « اسمعوا لهم ، و اَطیعوا فی کلّ ما وافق الحقّ ، وَصَلّوا وراءَهم ، فان احسنوا فلکم ولهم ، وإن اَساؤا فلکم وعلیهم ». و گفته‌اند : اولوا الأمر **ابوبکر** و **عمر** اند. و گفته‌اند : **خلفاء راشدین** اند : **ابوبکر** و عمر و **عثمان** و **علی** . و گفته‌اند : « والسّابقون الأوّلونَ مِن المهاجرین والانصار ، و الّذین اتّبعوهم بِاِحسان » ایشان همه اولوا الامر اند . و رُوی أنّ النّبیّ (ص) لمّا بَنَی المسجدَ جاءَ **ابوبکر** بحَجر فوضعه ، ثمّ جاءَ عمر بحجر فوضعه ، ثمّ جاءَ **عثمان** بحجر فوضعه ، فقال : « هٰؤلاءِ ولاة الأمر من بعدی » .

و گفته‌اند : اولوا الأمر درین آیت دو گروه‌اند : سلطانان دادگر اند بحق فرمای ، واجب است بر مسلمانان که ایشان را گردن نهند ، وبزرگ دارند ، و بادشمنان ایشان موافقت نسازند ، وخیانت با ایشان روا ندارند ، و اگر بیدادگر باشند آشکارا بر ایشان بیرون نیایند ، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند ، و دعاءِ بد برایشان نکنند ، و ایشان را از الله توبت خواهند ، و با ایشان غزا کنند ، وحجّ و نماز آدینه . و درخبر است که بعد از شرك هیچ گناه صعب‌تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست . گروه دیگر علماءِ اهل‌سنّت‌اند و فقهاءِ دین ، که بفتویٰ خلق را با حق میخوانند ، و برصواب میدارند .

« فانِ تَنازعتم فی شیءٍ » ـ منازعت مجادلات و اختلاف است ، یعنی ینتزع کلُّ واحدٍ منهما الحجّة ، یعنی اِن اختلفتم فی شیء مِن الحلال والحرام او أمرٍ من امور الدّین ، اگر در کاری از کارهای دین یا درحکمی از احکام شرع مختلف شوید ، چنانکه هر کس را در آن قولی بود مخالف قول دیگران ، « فَرُدّوه الی الله والرّسول » یعنی الی **القرآن** وإلی سنّة النّبیّ (ص) ، بکتاب خدا وسنّت رسول باز شوید ، اگر روشن شود برشما ، والّا گوئید : الله و رسوله اعلم . و این تنازع و اختلاف در دین آنست که

مصطفی (ص) از آن نهی کرده ، و از آن حذر نموده، بمبالغتی تمام؛ در آن خبر که **ابوالدردا** و **ابوأمامة** و **واثلة بن الاسقع** و **انس بن مالك** روایت کردند ، گفتند: ما درچیزی از کار دین می‌خلاف کردیم ، وهر کسی ازما برطریق منازعت در آن سخن میگفت . رسول خدا (ص) درآمد ، ما را برسر آن مجادله و گفت و گوی دید ، خشم گرفت، چنانکه هرگز مانند آن خشم نگرفته بود . آنگه ما را از آن باز زد ، گفت : « یا امّة **محمد** لاتهَیّجوا علیٰ انفسکم وهجَ النّار »! آتش برخود میفروزید! شما را باین نفرمودند ! شما را ازین باز زدند ! نمیدانید که آنان که هلاك شدند ازاُمتان گذشته بمجادلات و خصومت و جدا جدا گفتن درسخن هلاك شدند ؟! مکنید چنین . خلاف مکنید که در خلاف خیر نیست ، و نفع نیست. خلاف عداوت انگیزد میان برادران . خلاف فتنه افکند میان برادران . خلاف شكّ و گمان وتاریکی آرد دردل مؤمنان . خلاف باطل کند عمل مسلمانان . مؤمن که دیندار بود جنگجوی و فتنه انگیز نبود ، « ذَروا المِراءَ فانّ المُماری لاأشفَعُ له یوم القیامة . ذَروا المِراء فانّ اوّلَ مانَهانی ربّی عزّوجلّ عنه بعد عبادةِ الأوثان و شُرب الخمرالمراءُ . ذَروا المِراء فانّ الشّیطان قداَیِسَ أن یُعبد ، ولکنّه قدرضیَ منکم بالتّحریش، وهوالمِراء فی الدّین. ذروا المِراء فانّ **بنی اسرائیل** افترقوا علی احدیٰ و سبعین فرقه ، و **النصاری** علَی اثنین و سبعین فرقةً ، وإنّ أُمّتی ستَفترق علیٰ ثلاث وسبعین فرقةً کلّهم علَی الضّلالة الاالسّواد الأعظم» . قالوا : یارسول‌الله وَما السّوادالأعظم؟ قال : «مَن کان‌علی‌ما أناعلیه وأصحابی، من‌لم یُمارِ فی‌دین‌الله ، ومَن لم یُکفّر احداً مِن اهلِ التّوحید بذنبٍ» . آنگه گفت در آخـر آیت : « ذٰلك خیرٌ وأحسنُ تأویلاً » ـ یعنی آنچه در آن بخلاف افتادید ، بکتاب و سنّت بازبرید ، و جنگ واختلاف بگذارید ، که شما را آن به بود ، وعاقبت پسندیده‌تر بود .

« الم تَرَ إِلى الّذين يَزعُمون » الآية ـ اين درشأن **بشرمنافق** فرو آمد ، كه ويرا باجهودى خصومت بود ، جهود گفت : بيا تااين خصومت بر **محمد** بريم تاميان ما حكم كند ، كه دانست كه رسول خدا بجور حكم نكند . منافق گفت : نه كه بر **كعب اشرف** رويم ، و **كعب** جهود بود ، و حاكم ايشان بود ، و كاهن بود . جهود سر وا زد ، گفت : نه ، كه حكم ما **محمد** كند . آمدند ، و رسول خدا حكم كرد ، وحق جهود را بود برمنافق . چون بيرون آمدند منافق گفت : بيا تا بر **عمر** شويم ، اگر **عمر** ترا حكم كند پس ترا حق است . برفتند پيش **عمر** . جهود گفت : يا**عمر** ما بر **محمد** رفتيم ، وحكم كرد ، و او بدان حكم راضى‌نيست ، ميگويد : اگر**عمر** حكم كند بدان راضى شوم . **عمر** گفت : شما برجاى ميباشيد تا من بازآيم . **عمر** رفت وشمشير بر گرفت ، وآن منافق را بكشت ، آنگه گفت : «هٰكذا اَقضى علىٰ مَن لم يَرْضَ بقضاءالله وقضاء رسوله » . پس ربّ العالمين اين آيت فرستاد : «الم تَرَ الى الّذين يَزعمون اَنهم آمنوا بما اُنزل اليك » يعنى **القرآن** ، «وما اُنزل مِن قبلك » مِن الكتب على الأنبياء عليهم السلام .

« يُريدون أن يتحاكموا الى الطّاغوت » ـ وهو **كعب بن الاشرف** ، و كان يَتكهّن ، « وقد اُمِروا اَن يكفروا به » يعنى اَن يتبرّؤا مِن الكَهَنة . و فى الخبر : « مَن اتىٰ كاهناً او عرّافا فصَدّقه بما يقول ، فقد برئ ممّا اُنزل على **محمد** » . و رُوى : « مَن اتىٰ عرّافاً فسأله عن شىء لم تُقبل له صلٰوةُ اربعين ليلةً » . و رُوى : « انّ الملائكة تنزل فى العَنان ، وهو السّحاب ، فتذكر الأمر قُضى فى السّماء ، فتَسترق الشّياطينُ السّمع ، فتَسمعه ، فتُوحيه الى الكُهّان ، فيَكذبون معها مائةَ كذبة مِن عند انفسهم » .

« و يُريدالشّيطانُ ان يُضلّهم » ـ يعنى عن الهدىٰ ، « ضلالاً بعيداً » لايَرجعون عنه الى دين الله ابداً . مفسّران گفتند : سياق اين آيت برسبيل تعجّب است ، كه اى

محمد! عجب نیاید ترا ازاینان که میگویند : ایمان‌داریم بخدا و رسول ، آنکه‌جهل ایشان بجائی رسیده که از حکم خدا و رسول باحکم **طاغوت** میگردند ، و چون ایشان را گویند : « تَعالَوا اِلیٰ ما اَنزلَ‌اللهُ و اِلیَ‌الرّسول » بیائید بحکم **قرآن** وبحکم رسول‌خدا ، « رایتَ‌المنافقینَ یصدّون‌عنك صُدوداً » تو آن منافقان را بینی که‌عداوت دین را ازتو برمیگردند ، و بدیگری میشوند .

« فکَیف اِذا اَصابتْهم مصیبةٌ » ـ این کلمهٔ تعظیم برلفظ تعجب ، تهدید و وعید را گفت . میگوید : چون باشدحال آن منافقان آنکه که پاداش کردار ایشان‌بایشان رسد ، و عقوبت آن بر گشتن‌از رسول‌خدا بینند . « بما قَدّمَتْ ایدیهم » یعنی‌بما فعَلوا . جایهای دیگر گفت : « قدّمَتْ ایدیهم » و « قدّمَتْ یداك » و « کَسَبت أیدیکم » و « کَسَبتْ ایدی النّاس » . اینچنین الفاظ میان عرب رواست ، که در کرداربدنام برند.

« بماقدّمتْ ایدیهم » ـ اینجا سخن تمام شد .

پس‌ابتدا کرد ، گفت : « ثمّ جاؤكَ یَحلِفون بِاللهِ » ـ این عطف برسخن پیش است ، یعنی تَحاکموا الیَ‌الطّاغوت وصَدّوا عنك ، ثمّ جاؤكَ یَحلِفونَ باللهِ . میگوید : منافقان‌تحاکم برطاغوت بردند ، و از تو بر گشتند ، پس آنکه‌آمدند ، وسو گندبالله میخوردند که ما بآن‌محاکمت جزخیر و صواب وتألیف میان خصمان نخواستیم ، و ذلك قوله : « اِن اَرَدْنا اِلّا احساناً و توفیقاً » . گفته‌اند که : معنی توفیق مـوافقت افکندنست میان‌قضاء خداوند جلّ‌جلاله ، ومیان ارادت بنده ، واین‌هم‌درشرّ بود وهم درخیر ، امّا بحکم عادت و عرف عبارتی خاصّ گشته است ازجمع کردن میان‌ارادت بنده و میان قضائی که خیر و خیرت بنده در آن بود ، و این بچهار چیزتمام شود : هدایت و رشد وتسدید وتأیید هدایت راه نمودن حق است ، و رشد تقاضای رفتن در وی پدیدآوردن ، وتسدیدحرکات اعضاء وی برصواب وسداد داشتن ، وتأیید مدد نورالهی از غیب در پیوستن .

و گفته‌اند : « يَحلِفون باللّه » اینجا همانست که در **سورة التوبة** گفت : « وَلَيَحلِفُنَّ اِن اَرَدنا اَلّا الحُسنىٰ » ، و این آن بود که مسجد ضرار بنا کردند بستیز و کفر ، و آنکه سوگند میخوردند که ما با این بنا جز خیر و صواب نخواستیم. خدای تعالی بهر دو جای ایشان را دروغ زن کرد ، آنجا گفت : « واللّه يَشهد أنهم لَكاذبون » يعنى فيما حَلفوا ، و اینجا گفت : « اُولـئك الّذين يعلمُ اللّه ما فى قلوبهم » يعنى مِن النّفاق . فائدهٔ این آیت آنست که اللّه ما را خبر کرد از نفاق ایشان ، و بر ضمیر ایشان داشت ، تا دانیم که منافقان‌اند .

« فَاَعرِضْ عنهم » يعنى اصفَح عنهم ، « وَ عِظهم » بِلِسانك . این اعراض و وعظ در ابتداءِ اسلام بود پس بآیت سیف منسوخ گشت .

« و قُل لهم فى انفسهم قولاً بليغاً » ـ اینجا تقدیم و تأخیر در سخن است یعنی : وقل لهم قولاً بليغاً فى انفسهم . میگوید : ایشان را سخنی گوی که آن سخن در دلهای ایشان ژرف آید ، و کار کند ، و بجای رسد . يقال : قولٌ بليغٌ ، و رجلٌ بليغٌ ، بَيّن البلاغة ، اى فصيح اللّسان فسيح البيان ، وتقول العرب : فلانٌ احمق بَلـغٌ اى يبلُغ حاجتَه مع حُمقه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّ اللّه يأمركم اَن تُؤدّوا الأمانات الىٰ اهلها » ـ خداوند مهربان ، کریم راست‌دان ، کارساز بندگان جلّ جلاله ، وعظُم شأنه ، وعزّ سلطانه میفرماید درین آیت بندگان خود را باداء امانت ، میگوید : امانتها بذمّت خویش باز رسانید بأهل خویش ، یعنی در آن تصرّف مکنید ، واز خیانت بپرهیزید ، که بعد از ایمان و معرفت بنده را صفتی بزرگتر از امانت نیست ، و بعد از کفر صفتی زشتتر از خیانت نیست .

طاعت بنده از امانت رود ، ومعصیت از خیانت بود . خیانت مایهٔ فساد است ، وسرِهمه بی‌دولتی ، وقاعدهٔ نافرمانی . وامانت رکن‌دین‌است ، کمال توحید ، وصفت پیغامبران و فریشتگان . ربّ‌العالمین در محکم **تنزیل** اندر وصف **جبرئیل** گفت : « نزَل به الرّوحُ الأمین » . جای دیگر گفت : « مُطاع ثَمَّ امین » ، و خبر داد ازدختر **شعیب** که پدر را گفت درحق **موسی** کلیم : « یا ابتِ اسْتأجِره انّ خیرَ مَنِ اسْتأجرتَ القویُّ الأمین » ، و اندر وصف **یوسف صدیق** گفت حکایت از ملك مصر : « انّك الیوم لَدَنیا مَکین امین » .

و امانتها که کتاب وسنّت بدان ناطق است سه چیزاست : یکی طاعت و دین که ربّ العالمین آنرا امانت خواند ، گفت : « انّا عرَضنا الأمانةَ » . دیگر زنان نزدیك مردان‌امانت‌اند ، که **مصطفی** (ص) گفت : « اخذتُموهن‌بأمانة الله ، واسْتحللتم فروجَهنَّ بکلمةالله » . سدیگر مالی که نزدیك وی بنهی ، یاسری که باوی‌بگوئی ، آن امانت است . ربّ العالمین گفت : « فَلیُؤَدِّ الّذی اؤتُمِنَ امانتَه » . **مصطفی** (ص) گفت : « اَدِّ الأمانةَ الی من ائتَمنك » ، ونیز گفت : « اذا حدّث الرّجلُ بحدیثٍ فالتفت فهو امانته » ، و گفت : « انّما تُجالسون بالأمانة » یعنی که نشستن شما باخلق‌خدای باید که بشرط امانت بود ، هرچه شنوید در دل نگه‌دارید ، و آنچه ناگفتنی بود باز مگوئید . ربّ‌العالمین گوش آدمی گشاده آفرید ، بی‌بند ، اگر خواهد و گرنه گوش بشنود ، و دل بداند ، لاجرم او را در شنیدن و دانستن بدل مواخذت نیست ، که بنده را در آن اختیار نیست . امّا چشم و زبان هردو بابند آفریده‌است ، تواند که ناتگرستنی ننگرد ، وناگفتنی نگوید ، و شرط امانت در دیدار و گفتار بجای‌آرد ، وامانت الله درین هردوبگذارد . ازاینجا گفت **مصطفی** (ص) : « المجالس بالأمانة » .

و اوّل چیزی که درآخرعهد اسلام ازدین **حنیفی** بکاهد ، و روی درحجاب بی‌نیازی

کشد ، امانت بود . رسول خدا گفت : « اوّلُ ما تفقدون مِن دينكم الأمانة ، وآخرُ ماتفقدونه الصّلٰوة » .

این شرح که دادیم از روی شرع ظاهر است ، امّا از روی اشارت و برمذاق جوانمردان طریقت ، امانتها یکی **اسلام** است ، در صدر بنده نهاده . دیگر **ایمان** در فؤاد بنده تعبیه کرده . سیوم **معرفت** در قلب نهاده . چهارم **محبت** در سر پنهان کرده . وهریکی را ازین امانت خیانتی درآن گنجد . درصدر وسوسه گنجد ، از جهت **دیو** ، در فؤاد شبهت شود از جهت نفس ، در قلب زیغ شود از جهت هوا ، در سرفریشته شود ، و دیدار فریشته در تعبیهٔ سر خیانت است در امانت محبّت . **جنید** ازینجا گفت ، چون او را ازتعبیهٔ سرپرسیدند ، گفت : « سرٌّ بينَ الله وبينَالعبد لايعلمه ملَك فيَكتبه ، ولاشيطانٌ فيُفسده ، ولاهوى فيُميله » . دست **دیو** از صدر کوتاه کن بذکرحق ، که میگوید عزّجلاله : « اذا مَسّهم طـائفٌ مِنَالشّيطان تذكَّروا فاِذا هم مبصرون » . دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت ، که میگوید : « والّذين جاهدَوا فينا لَنَهد ينّهم سبُلَنا » . دست هوا کوتاه کن ازقلب بتسلیم ، که گفت : « آمَنّا به كلٌّ مِنعند ربّنا » . دست فریشته کوتاه کن از سِرّ بغیرت ، که غیرت شرط دوستی است ، چنانکه مهر رکن دوستی است . گهی مهر پرده بردارد تـا رهی در شادی و رامش آید ، گهی غیرت پرده فرو گذارد تا رهی در خواهش آید . گهی مهر در بگشاید تا رهی بمیان مینازد . گهی غیرت در در بندد تا رهی در آرزوی عیـان میزارد .

کسی کورا عیان باید ، خبرپیشش مُحال آید
چوسازد با عیان خلوت ، کجا دل درخبر آید

« يا ايّهاالّذين آمَنوا اطيعُوا اللّهَ و اَطيعُوا الرّسولَ وأولى الأمر منكُم» ـ اولوا

الامر برزبان علم سلطانان دنیااند ، و برزبان معرفت سلطانان دین ، وسلطانان دین پیران طریقت‌اند که درهر عصری از ایشان یکی باشد ، و او را « غوث » گویند . یکی‌ازبزرگان دین گفت : **خضر** (ع) را دیدم ، و ازوی پرسیدم که تودوستان خدای را شناسی ؟ جواب داد که : قومی معدود را شناسم . آنگه قصّهٔ ایشان درگرفت ، و گفت : چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد ، زمین بخدای نالید که نیز بر من پیغامبری نرود تابقیامت . الله جلّ جلاله گفت که : من ازین امّت مردانی‌پدیدآرم که دلهای ایشان بردلهای انبیابود . آنگه گفت سیصد کس ازایشان‌اولیا اند ، وچهل کس ابدال‌اند ، وهفت کس اوتاد اند ، و پنج کس نقبا اند ، و سه کس مختارند ، و یکی غوث است . چون غوث از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه بمرتبت وی برسانند ، و بجای وی بنشانند ، و یکی را از پنج با سه آرند ، ویکی را ازهفت با پنج آرند ، و یکی را از چهل با هفت‌آرند ، ویکی را از سیصد با چهل‌آرند ، ویکی را ازجملهٔ اهل زمین باسیصد آرند . وشرح این درخبر **مصطفی** (ص) است ، بروایت **عبدالله مسعود** ، قال : قال رسول‌الله (ص) : « انّ‌للّه فی‌الأرض ثلاثمایة ، قلوبُهم علیٰ قلب **آدم** ، و للّه فی‌الخلق اربعونَ ، قلوبهم علیٰ قلب **موسی** ، وللّه فی‌الخلق سبعةٌ ، قلوبهم علیٰ قلب **ابراهیم** ، وللّهِ فی‌الخلق خمسةٌ ، قلوبهم علیٰ قلب **جبرئیل** ، وللّه فی‌الخلق ثلاثةٌ ، قلوبهم علیٰ قلب **میکائیل** ، وللّه فی‌الخلق واحدٌ ، قلبه علیٰ قلب **اسرافیل** . فاِذامات الواحد ، اَبدل‌الله مکانَه من‌الثلاثة ، و اِذا مات من‌الثلاثة اَبدل‌الله مکانه من‌الخمسة ، و اِذا مات‌من‌الخمسة ابدل‌الله مکانه من‌السّبعة ، و اِذامات من‌السّبعة ابدل‌الله مکانه من‌الأربعین ؛ و اِذا مات من‌الأربعین ابدل‌الله مکانه من‌الثلاثمایة ، و اِذا ماتَ‌من‌الثلاثمایة ابدل‌الله مکانه من‌العامّة . فبِهم‌یُحیی و یُمیت و‌یُمطرو یُنبت و یَدفع البلاء » . قیل **لعبدالله‌بن‌مسعود** : کیف بهم یحیی و یمیت ؟ قال : لأنّهم یسألون‌الله

اِكثارَ الأمم فيُـكثَرون ، ويَدعون على الجبابرة فيُقصَمون ، و يَستسقون فيُسقَون ، و يسألـون فَتُنبت لهم الأرض ، و يدعون فيُدفَع بهم انواعُ البلاء . اولوا الامر اینان‌اند که ملوك دنیا و آخرت بحقیقت ایشان اند . **مصطفی** (ص) ایشان‌را گفت : « ملوكٌ تحت اَطمارٍ » .

ابو العباس قصاب رحمةالله علیه از دنیا بیرون میرفت ، پیش از آن بده روز خادم را گفت : رو به **خرقان** شو . مردی است آنجا مخمول الذّکر ، مجهول‌العین ، او را **بوالحسن خرقانی** گویند . سلام ما باو رسان ، و با او بگو که : این طبل و علَم باذن الله تعالی و فرمان او بحضرت تو فـرستادم ، و اهل زمین را بتو سپردم ، و من رفتم .

« فاِن تَنازعتم فی شیءٍ فَرُدّوه الی‌الله والرّسول » - الی‌الله اشارت فرا کتاب‌خدا است ، و الرّسول اشارت فرا سنّت **مصطفی** (ص) . این دو چیز است که دین را عماد است ، و اصل اعتقاد است ، و ربّ‌العالمین هردو درآن آیت جمع کرده : « و اَنزلنا الیك الذّکرَ لِتُبَیِّن للناس ما اُنزل الیهم » . حقیقت دین آنست که کتاب وسنّت قانون گیری ، و خدای را بدان بندگی کنی ، وصواب‌دید خرد خویش را سُخرۀ آن کنی ، و پس روآن سازی . آن دین که **جبرئیل** بآن آمد ، و **مصطفی** (ص) باآن خواند ، و **بهشت** بآن یافتند ، وناجیان بآن رَستند ، کتاب و سنّت است . آن کار که الله بدان راضی ، و بنده بدان پیروز ، و گیتی بدان‌روشن ، اتّباع کتاب وسنّت‌است . اهل سنّت و جماعت راهبران‌اند میان کتاب و سنّت ، ایمان ایشان سمعی ، و دین‌ایشان نقلی ، نادَریافته بپذیرفته و استوار گرفته ، وآنـرا گردن نهاده ، و از راه اندیشه و تفـکّر و بحث و تکلّف برخـاسته . وبه قال **عمر بن الخطاب** : « نُهینا عن التّکلّف » . اهل تأویل که معنیها جستند ، وادراك حقیقتها پیوستند ، ودانستۀ الله در فرموده و کردۀ

وی‌خواستند که بدانندودریابند ، و کوشیدند که بدان‌رسند ، فروماندند ونتوانستند، چنانکه الله گفت : « بل کذّبوا بمالم یُحیطوا بعلمه » . جائی دیگر گفت : « و اِذ لم یَهتدوا به فَسَیقولون هٰذا اِفکٌ قدیم » . چون راه نیافتند بدریافت آن ، و واقف نگشتند در حرای(۱) آن ، ونتاوست عقل‌ایشان فاغایت و غورآن(۲) ، گفتند : این خود دروغی است از دروغ پیشیان (۳) . آنرا محال نام کردند ، و عقل کوتاه خویش ورآن (٤) حجت گرفتند ، واصل متّهم کردند ، تا کار بریشان شوریده گشت ، و راه کژ ، و دل تاریك . امّا دوستان خدا و اهل سنّت که چراغِ داعی حق ایشان را در پیش است ، ارچه درنیافتند ، بنورهدیٰ بپذیرفتند ، و بسکینهٔ ایمان بپسندیدند ، و بقوّت اخلاص‌بیارامیدند ، وآنرا دین دانستند ، و تهمت ازسوی خود نهادند ، وعقل را عاجز دیدند . اینان‌اند که **قرآن** ، حجّت ایشان ، و سنّت محجّت ایشان ، وتسلیم طریقت ایشان ، نادریافته پذیرفتن دین وملّت ایشان ، نور معرفت چراغ ایشان ، « کتب فی‌قلوبهم الایمان » داغ ایشان ، « علی‌العرش اسْتَویٰ » بجان قبول کردهٔ ایشان ، « و السّمٰواتُ مَطویّاتٌ بِیَمینه » اعتقاد گرفتهٔ ایشان ، « وجاء ربّك » حقیقت شناخته و پذیرفتهٔ ایشان ، « ینزل الله » معهد ایشان ، « لِما خَلقتُ بیَدیَّ » مفخر ایشان ، « وما یَنطِق عن‌الهویٰ » معتقَد ایشان ، « ما اخفیٰ لهم من‌قرّة اعیُنٍ » مُنتظَر ایشان ، « وجوه یومئذٍ ناضرةٌ ، الیٰ ربّها ناظرةٌ » خِلعت ایشان ، « آمنّا به کلٌّ مِن عند ربّنا » برهان ایشان . دوستان خدا اند وحزب حق ایشان ، « اولٰئك حزبُ‌الله الا انّ حزبَ‌الله همُ‌المفلحون » .

---

۱ ـ نسخهٔ الف : جزای . ۲ ـ نسخهٔ ج : و نارسیدن عقل ایشان بغایت وغور آن . ۳ ـ نسخهٔ ج : پیشینیان . ٤ ـ نسخهٔ ج : برآن .

١٢ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « وَما اَرسَلنا مِنْ رَسولٍ » نفرستاديم هيچ فرستاده‌ای را « اِلّا لِيُطاعَ » مگر آنرا كه تا فرمان برند ويرا، « بِاِذْنِ اللّٰهِ » بفرمان خدای، « وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنفُسَهُمْ » و اگر ايشان كه برتن خود ستم كننديد، (١) « جاؤُكَ » آينديد (٢) بتو، « فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ » وآمرزش خواهنديد (٣) از خدا، « وَ اسْتَغفَرَ لَهُمُ الرَّسولُ »، وآمرزش خواهيد (٤) ايشان را رسول او، « لَوَجَدُوا اللّٰهَ » يافتنديد (٥) خدای را برحقيقت، « تَوّاباً رَحيماً (٦٤) » توبه پذيری مهربان.

« فَلا وَرَبِّكَ » نه بخدای تو نه، « لايُؤْمِنُونَ » نگرويده‌اند ايشان بحقيقت، « حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ » تا آنكه كه ترا حكم كنند وحاكم پسندند، « فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ » درآنچه ميان ايشان اختلاف افتد، « ثُمَّ لا يَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً » وآنكه در دلهای خويش حرج وتنگی نيابند، « مِمّا قَضَيْتَ » از آن حكم كه تو بُريدی و برگزاردی. « وَ يُسَلِّمُوا تَسليماً (٦٥) » و باطن آن بسپارند وآن را گردن نهند گردن نهادنی.

« وَلَوْ اَنّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ » واگر ما برايشان فريضه نبشتيمی، « اَنِ اقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ » كه خويشتن را بكشيد، « اَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ » يا ازخان ومان خود بيرون شيد (٦)، « ما فَعَلوهُ » نكردنديد (٧) آن، « اِلّا قَليلٌ مِنْهُمْ » مگر اندك كس از ايشان، « وَلَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوا » واگر ايشان كننديد (٨)، « ما يُوعَظُونَ بِهِ » بآنچه می‌پندد هندايشان را، « لَكانَ خَيْراً لَهُمْ » به‌آيد ايشان‌را، « وَاَشَدَّ تَثْبيتاً (٦٦) »

---

١ ـ نسخهٔ ج : كنندی. ٢ ـ نسخهٔ ج : آيندی. ٣ ـ نسخهٔ ج : خواهندی.
٤ ـ چنين است درهمهٔ نسخ. ٥ ـ نسخهٔ ج : يافتندی. ٦ ـ نسخهٔ ج : شويد.
٧ ـ نسخهٔ ج : نكردندی. ٨ ـ نسخهٔ ج : كنندی.

وسخت‌تر برجای بمانید (۱)، ومحکم‌تر بپائید.

« وَ اِذًا لَآ تَيْنَاهُمْ » و اگر چنان کنندید ما ایشان را دادیمی، « مِنْ لَدُنَّا » از نزدیك خود، « اَجراً عَظِيماً (٦٧) » مزدی بزرگوار.

« وَ لَهَدَيْنَاهُمْ » و ما ایشان را راه نمائیم، « صِراطاً مُسْتَقِيماً (٦٨) » بـراه راست درست.

« وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسولَ » وهر که فرمان برد خدای را و رسول ویـرا، « فَاُولٰئِكَ » ایشان آنند، « مَعَ الَّذِينَ اَنعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ » که فردا بـا نواختگان حق‌اند، که خدای نیکوئی کرد با ایشان، « مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ » از پیغامبران وراستگویان، « وَالشُّهَدَاءِ وَالصّالِحِينَ » وشهیدان ونیکان، « وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقاً (٦٩) » ونیك رفیقان و هام‌نشینان(۲) که ایشان اند.

« ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ » آن فضل است ازخدای، « وَ كَفَىٰ بِاللهِ عَلِيماً (٧٠) » ونیك بسنده و دانا که الله است.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « وَمَا اَرسَلْنا مِن رسولٍ » الآیة ـ مِنْ زیادت تـوکید را در نظم سخن آورد، ودلالت را برمعنی جنس. میگوید: هیچ رسولی‌نفرستادیم بهیچ گروه مگرکه تا آن گروه رسول را فرمانبردار باشند، بهرچه فرماید، و هرحکم کـه کند، وهر کار که برگزارد، نه بدان‌فرستادیم تابوی عاصی‌شوند، وحکم ازدیگری طلب کنند، چنانکه **بشرمنافق** با آن جهود که حکم از **کعب اشرف** طلب کرد،

۱ ـ چنین است درهمهٔ نسخ، و ظاهراً باید، بمانند و بپایند صحیح باشد.
۲ ـ نسخهٔ ج : همنشینان.

و ذکر وقصهٔ ایشان از پیش رفت. و آنچه گفت: « بِاِذنِ‌الله » یعنی که این طاعت داری و حکم پذیرفتن رسول بفرمان خدا است، و باذن وی، و ذلك فی قوله: « ما آتیکُمُ الرّسولُ فَخُذوه وما نهیٰکم عنه فَانْتَهوا »، و به قال النّبیّ (ص): « اُمرتُ اُمّتی أن یُطیعوا أمری، ویأخذوا بقولی، و یتّبعوا سنّتی، فمَن رضِیَ بحدیثی، فقد رضِیَ بالقرآن، ومَن استهزأ بحدیثی فقد استهزأ بالقرآن، فقال‌الله تعالیٰ: ما آتیکُمُ الرّسول فخُذوه وما نهیٰکم عنه فَانتهوا ». وعن عائشة قالت: دخل علیّ رسول‌الله(ص) و هُو غضبانُ، فقلتُ مَن اغضبَك یارسول‌الله ادخله‌الله النّارَ؟. قال: « اَما شَعرتِ انّی اَمرتُ النّاسَ بأمرٍ، فاِذاهم یتردّدون ».

ثمّ قال تعالیٰ: « ولو أنّهم اِذ ظلموا انفسَهم » ـ یعنی المنافقین بالتّحاکم الی الکفّار. میگوید: اگر آن منافقان که حکم تو نپسندیدند، و حکم خود بر کافران بردند بتو آمدندید (١)، واستغفار کردندید(٢)، وتو از بهر ایشان استغفار کردید(٣)، الله توبت ایشان بپذیرفتید(٤). مفسّران گفتند: این درابتداء اسلام بود، پس منسوخ شد بآن آیت که الله گفت: « اِستغفرلهم اَولا تَستغفرلهم اِن تستغفرلهم سبعینَ مرّةً فلن یغفِرَالله لهم ». چون آیت آمد مصطفی(ص) گفت: « لَاَزیدنَّ علی‌السّبعین » فأنزل‌الله: « سواءٌ علیهم اَستغفرتَ لهم ام لم تستغفرلهم لن یغفِرالله لهم ». فصارتْ ناسخةً لما قبلها.

« فلا وَ رَبِّك لایؤمنون » ـ این آیت درشأن **زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی القرشی** فرو آمد، حواری رسول خدا(ص) و عمّه زادهٔ وی پسر **صفیه بنت عبدالمطلب**. **مصطفی**(ص) درحق وی گفت: « انّ لکُلّ نبیٍّ حواریّاً و حواریّی **الزبیر** ». خصومت افتاد میان وی ومیان **خاطب بن ابی بلتعه** حلیف انصار، درآب دادن زمین. پیش رسول خدا (ص) شدند. و رسول حکم **زبیر** را کرد،

١و٢ـ نسخهٔ ج: آمدندی. کردندی. ٣و٤ ـ نسخهٔ ج: کردی. بپذیرفتی.

که زمین وی بالای زمین **خاطب** بود، گفت: «یا **زبیر** اسقِ ثمّ اَرسِل الماءَ الیٰ جارك». **خاطب** خشم گرفت، باز گشت از پیش وی، و فرا **مقداد اسود** گفت که: حکم برای عمّه زادهٔ خود کرد، رسول خدا آن سخن بشنید متغیّر گشت. آنگه گفت: «یا **زبیر** اسقِ ثمّ احبِسِ الماءَ حتّی یرجع الی‌الجدر، و استوفِ حقَّك، ثمّ اَرسل الماء الیٰ جارك». رسول خدا در سخن اول **زبیر** را فرمود تا با خصم مجامله نگه‌دارد، وطریق افضال فرونگذارد، پس چون آن خصم رسول را بخشم آورد، حکم صریح کرد، وحق **زبیر** تمام بداد، وکان رسول‌الله(ص) لا یَظلم فی‌الرّضا و الغضب. پس **جبرئیل** آمد، و این آیت آورد: «فلا وَ رَبّـك لا یـؤمنون حتّیٰ یُحکِموك» الآیة ـ لاء اوّل بساط لاء دوم‌است، ولاء دوم بدل لاء اوّل. معنی آنست که: نه بخدای‌تو که نگرویده‌اند ایشان، تا آنکه که ترا حاکم کنند، وحکم توبپذیرند درآن چیز که درآن اختلاف افتاد میان ایشان، و برقضیّت توبهیچگونه معارضت نیارند، و درگمان نباشند، و دل خویش از آن بتنگ نیارند، و براستی گردن نهند، و بحقیقت تسلیم کنند.

وتسلیم برزبان‌شریعت‌وحقیقت سه قسم است: تسلیم‌توحید، وتسلیم تعظیم، و تسلیم‌اقسام. تسلیم‌توحید آنست که‌خدای‌را نادیده شناسی، ونا دریافته‌پذیری. وتسلیم تعظیم آنست که‌سعی‌خود درهدایت‌حق نبینی، وجهدخود درمعونت‌وی‌نبینی، ونشان‌خود درفضل‌وی‌نبینی. وتسلیم‌اقسام آنست که برو کیلی‌حق اعتماد داری، وبظنّ نیکو تحکّم وی‌پذیری، و کوشش درحظّ نفس‌خودبگذاری. مفسران گفتند: چون‌این اختلاف و مشاجرت‌میان **زبیر** و **خاطب** برفت، جهودی گفت: چه قوم‌اند اینان که‌بنبوّت‌ورسالت پیغامبرخویش گواهی‌میدهند، وتنهاخویش ومالهای‌خویش‌فدای‌وی‌میکنند، و آنکه او را درحکم وقضیّت متّهم میدارند! ما که قوم **موسی** ایم بیك گناه که ازما بیامد،

موسی فرمود و حکم کرد تا یکدیگررا بکشیم . هفتاد هزاربدست یکدیگر کشته شدند‌بدان تا خدای ازما راضی شود ، ماچنین کردیم ، وحکم وقضیّت پیغامبرخویش را منقاد گشتیم ، وتن فدا کردیم ، نپنداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم . **ثابت بن قیس بن شماس الانصاری** این سخن بشنید ، سوگند یاد کرد که الله تعالی دانا و آگاه است که اگر ما را فرمودی که تنهای خود بکشید ، ما را فرمانبردار یافتی (۱) ، ما تنهای خود بکشتیمی(۲) . ربّ‌العالمین بروفق قول **ثابت** این آیت فرستاد : « ولو اَنّا کتبنا علیهم اَنِ اقْتُلوا انفُسَکم اَوِاخرُجوا مِن دیارکم مافعَلوه الّا قلیلٌ منهم ». مفسّران گفتند : ازآن قلیل که الله‌تعالی‌مستثنی کرد ، یکی **عمار یاسر** است ، دیگر **عبدالله مسعود** سیوم **ثابت قیس** ، و این ازآن گفتند که چون آیت فروآمد **مصطفی** (ص) گفت : « لکان **عمار بن یاسر** و**عبدالله بن مسعود** و **ثابت بن قیس** من اولٰئك القلیل » . این‌سخن به **عمر خطاب** رسید ، **عمر** گفت : والله‌لوفعل ربُّنا لَفَعلنا ، والحمدلله الّذی لم‌یفعل ذٰلك بنا . گفت : والله که اگر ربّ‌العزّة بما فرمودی ، یعنی قتل‌نفس‌خویش ، ما فرمان بردیمی(۳) ، والحمدلله که نفرمود ، واین بار برما ننهاد . رسول خدا گفت بجواب **عمر** : « والّذی نفسی بیَده ، الایمانُ اثبَتُ فی‌قلوب المؤمنین مِن‌الجبال الرّواسی‌فی‌الأرض » ، بآن خدائی که جان من‌بیَد اوست که ایمان در دلهای مؤمنان محکم‌تر است و نشسته‌تر از کوههای عظیم در زمین . **ابوبکر صدیق** گفت : یا رسول‌الله لوعلینا اُنزلتْ لَبَدأتُ بنفسی و اهل‌بیتی . فقال رسول‌الله (ص) : « ذٰلك لفضل یقینك علیٰ یقین‌الناس ، وایمانك علیٰ ایمان الناس » . و گفته‌اند : « ولو اَنّا کتبنا علیهم » ضمیر منافقان است ، میگوید : اگر ما برین منافقان‌فرض کردیمی(٤) که خود را بکشند ، چنانکه بر**بنی اسرائیل** فرض کردیم

---

۱ ـ نسخهٔ الف : یافتید . ۲ ـ نسخهٔ الف : بکشتید . ۳ ـ نسخهٔ الف : فرمان بردید . ٤ ـ نسخهٔ الف : کردید .

که خود را بکشند، یا ازخان ومان بیرون شند (۱)، چنانکه برمهاجران فرض کردیم، نکردندی(۲) آن منافقان، و فرمان ما بجای‌نیاوردندی(۳) مگر اندکی‌از ایشان. **حسن** گفت: ربّ‌العزّة خبرداد از علم خویش که درایشان برفت از ازل، که ایشان ایمان نیارند، همچنانکه خبرداد از قوم **نوح**: «اِنه لن یُؤمن مِن قومكَ اِلّا مَن قدآمن».

پس گفت: «ولو اَنّهم فعلوا مایوعَظون به» - اگر ایشان پند **قرآن** بشنیدندی (٤)، و احکام قرآن درپذیرفتندی (۵)، وفرمان حق بجای‌آوردندی(٦)، «لکان خیراً لهم واُشدَّ تثبیتاً» ایشان را به بودی، هم درمعاش این جهانی، وهم در ثواب‌آن جهانی، و دین‌ایشان پاینده‌تر بودی، و تصدیق‌ایشان امرخدای رامحکم‌تر بودی.

«واِذاً لَآتیناهُم» - وآنکه اگر چنان کنندی (۷)، ما ایشان را مزد عظیم دادیمی ازنزدیک خود، یعنی آنچه کس‌قادر نیست بر آن مگرما، وآن بهشت‌باقی است، ونعیم جاودانی‌درآن‌جهان، و راه نمودن‌براه راست، ودین **حنیفی** درین‌جهان. **ابن‌کثیر** و **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** «اَنُ اقتلوا» بضمّ نون خوانند، و همچنین «اَوُ اخرجوا» بضمّ واو، و این اختیار **ابوعبید** است. و**عاصم** و**حمزه** نون و واو هردوبکسرخوانند. و این‌اختیار **بوحاتم** است. امّا **ابوعمرو** و **یعقوب** «اَنِاقتلوا» بکسرنون‌خوانند، «اَوُ اخرجوا» بضمّ واو، وایشان که نون و واو هردوبضمّ خواندند منفصل را چون متصل‌نهادند، چون همزهٔ اُقتلوا و اُخرجوا که بفعل متّصل‌اند هردومضمومند، نون و واو را نیز اگرچه منفصل‌اند از فعل، مضموم کردند، وهذا

---

۱ - نسخهٔ الف: شوند. ۲ - نسخهٔ الف: نکردندید ۳ - نسخهٔ الف: نیاوردندید ٤ و ۵ و ٦ - نسخهٔ الف: بشنیدندید، پذیرفتندید، بجای آوردندید
۷ - نسخهٔ الف: کنندید.

علی اجراء المنفصل مجری المتّصل . و ایشان که هردو بکسر خواندند ، نون و واو را که منفصل‌اند از فعل، چون‌همزه که بدان متّصل‌است ننهادند . وهردو را مکسور کردند علیٰ اصل‌التقاء السّا کنین . و **ابوعمرو** و **یعقوب** که فصل کردند میان واو و نون ، و درنون کسراختیار کردند ، و در واو ضمّ ، از آنست که در واو ضمّ نیکوتر است ، از آنجا که مانند کی‌دارد بواو ضمیر، و اجماع در واو ضمیر واقع است برضمّ ، کقوله تعالیٰ: « ولا تنسَوُا الفضلَ بینکم » ، و در نون این مشابهت نیست ، فَاختارلها الکسرَ لِالتقاء السّا کنین ، ولم یُجرِ یَا المنفصل مجرَی المتّصل .

قوله تعالی : « مَا فعلوه الّاقلیلٌ منهم » ـ عامّهٔ قرّا قلیلٌ برفع خوانند ، مگر **ابن عامر** که بنصب خواند . ایشان که قلیلٌ خوانند برفع ، بدل نهند ازضمیر که در فعلوه است ، چنانکه گوئی : ماجاءَنی‌احدٌ الّازیدٌ ، زید بدل است از احد ، زیرا که ماجاءنی احد الّازید ، وماجاء نی الّا زید، بمعنی‌هردویکیست ، اختیار دراستثناء (۱) منفی رفع است . امّا وجه قراءت **ابن‌عامر** که قلیلاً بنصب خواند ، آنست که اونفی را بمنزلت ایجاب کرده است ، و بتمامی‌سخن مینگرد ، زیرا که « مافعَلوه » ومانند آن درنفی سخنی تمام است ، چنانکه : جاءَنی‌القوم و مانندآن درایجاب سخنی تمام است . چون سخن پیش از « الّا » تمام بود مستثنیٰ را درنفی بنصب کرد ، چنانکه در ایجاب بنصب کنند ، ونصب اصل است درباب استثنا ، چون سخن پیش از « الّا » تمام شود .

« و مَن یُطِعِ اللهَ و الرّسولَ » ـ این آیت درشأن **عبدالله بن زیدبن عبدربه الانصاری الخزرجی** آمد ، صاحب الأذان . او رابانگ نمازدرخواب نموده بودند . بر رسول خدا (ص) آمد ، گفت : یارسول‌الله ما را ازتو بجز دیدار این جهانی‌نیست .

---

۱ ـ نسخهٔ الف : مستثنی .

و در کار **مصطفی** (ص) چنان‌فتنه(۱) بود که گفت: یارسول‌الله! بخدا که وقت‌بود که گرسنه باشم دست بطعام برم، تو دریاد من آئی، نتوانم که آن طعام خورم، آن‌را گذارم، و آیم برتو، و درتو نگرم، آنگه بطعام خوردن باز روم، وهمچنین گفت: درآشامیدن آب بوقت تشنگی، و در مباشرت اهل در وقت تَوَقان (۲) نفس. گفتا: چون توام یادآئی همه بگذارم، و فراموش کنم. آنگه گفت: فردا که ترا دردرجهٔ برترین فرودآرند در بهشت، ما ترا کی بینیم؟ این آیت بجواب وی فـروآمد، و **مصطفی** (ص) گفت: «والّذی نفسی بیَده لایؤمن عبدٌ حتّی اَکون احبَّ الیه مِن‌نفسه و أبویه وأهله و ولده والنّاس اجمعین».

گویند آن روز که **مصطفی** (ص) از دنیای فانی بسرای باقی رحیل کرد، خبربه **عبدالله‌بن‌زید** رسید. وی درباغ بود، هم‌برجای گفت: الّلهمّ اَعمِنی فلااَریٰ شیئاً بعد حبیبی ابداً. بارخدایا! بعداز دوست خود نخواهم‌که چیزی بینم در دنیا، بینائی ازمن واستان این سخن بگفت وهم برجای نابینا گشت.

«ومَن یُطِعِ اللهَ» - یعنی فی‌الفرائض، «والرّسولَ» یعنی فی‌السُّنن. میگوید: هر که فرمان‌خدای برد، یعنی‌فرائض که فرموده است، و بربنده واجب کرده بجای آرد، و ازآن هیچ بنگذارد، وهر که فرمان رسول (ص) برد یعنی سُنتهائی که وی نهاده بپای دارد، و راه و سیرت وی رود، و خُلق وی گیرد، وآنچه گفت و کرد و فرمود، بجان و دل قبول کند، «فَاُولٰـئك معَ‌الّذین انعَم‌اللهُ علیهم» اینان که طاعت خدا و رسول دارند، فردا برستاخیز دربهشت باپیغامبران و باصدیقان و باشهیدان و با نیکان خواهند بود. چنانکه پیوسته در دیدار ایشان، و در زیارت ایشان باشند، آنجا که ایشان را فرودآرند، اینان را نیز فرود آرند. صدّیق نامیست کسی را که

۱ ـ فتنه دراینجا بمعنی مفتون وشیفته آمده است. ۲ ـ توقان: اشتیاق.

راستگوی، راست‌ظنّ، راستکار، راست پیمان بود، که جز راست نگوید، و جز راست نرود، اگرچه در آن راستی ویرا خطر عظیم بروی آید. بعضی مفسّران گفتند: «مِن‌النبیّین» (۱) اینجا **مصطفی** (ص) است، «والصّدّیقین» **ابوبکر** صدّیق، «والشّهداء» **عمر**، «والصالحین» **عثمان** و **علی**. و گفته‌اند: «والشّهداء» **عمر** و **عثمان** و **علی** است، «والصّالحین» همهٔ صحابهٔ رسول‌اند رضی‌الله عنهم.

«وحسُن اُولـئك رفیقاً» ـ یعنی رفقـاءَ، سُمّی الصّاحبُ رفیقاً لأنّ صاحبه یرتفق به، ویعتمد علیه، وسمّی مِرفقُ الیَد مرفقاً، لاعتماد الرّجل واتّکائه علیه. روی **ابن‌عباس**، قال: وقف رسولُ‌الله(ص) یوماً علیٰ اصحاب الصّفّة، فَرَایٰ فقرَهم و جهدَهم وطیبَ قلوبهم، فقال: «ابشروا یا اصحاب الصّفة! فَمن بقی منکم علـی النعت الـذی هوالیوم، راضیاً بمافیه، فاِنّه مِن رفقائی یومالقیامة». ودرین آیت دلالت روشن‌است درثبوت خلافت **ابوبکر صدیق**، ازبهر آنکه ربّ‌العزّة مرتبت صدّیقان فراپس ِانبیاء داشت، تامعلوم شود که بهینهٔ خلق‌انبیاء اند، که الله فرا پیش‌داشت. پس صدّیقان‌اند کـه فرا پس ِ آن داشت، و در پیغامبران رسول مطلق **مصطفی** (ص) است، و روا نباشد که درپیش وی کسی بود. همچنین درصدّیقان صدّیق مطلق **ابوبکر** است، و روا نباشد که درپیش وی کسی بود. «ذٰلك الفضلُ من‌الله» ـ میگوید: این‌مرافقت، انبیاء وصدّیقان وشهیدان و صالحان که یافتند، بفضل‌الله یافتند، نه بکردار خویش این ردّی روشن است بر **معتزله** که گفتند: بنده بعمل خویش بثواب آن جهـانی میرسد، وربّ‌العزّة معتقد ایشان باطل کرد، ومنّت برخلق نهاد بآنچه گفت: «ذٰلك الفضل مِن‌الله»، ثمّ قال: «و کفیٰ بالله علیماً»، دانای پاك دان همه دان خدای است، دانائی که بوی هیچ چیز فرو نشود، اعمال بندگان همه میداند، واسرارهمگان

۱ ـ نسخهٔ ج: من النبیین والصدیقین والشهداء.

میشناسد ، و بـآخرت همه را بثواب خـویش رساند ، و فضل خویش ایشان را کرامت کند .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « وما ارسلنا مِن رسولٍ الّا لِیُطاعَ بِاِذنِاللّٰه » ـ از اوّل ورد تا آخر همه اشارت است ببزرگواری منزلت **مصطفی** (ص) نزدیك حق جلّ جلاله ، وخلعتی است از خلعتهای کرامت که اللّٰه تعالی بوی داد ، که واسطه از میان برداشت ، وحکم وی باحکم خود برابر کـرد ، تاچنانکه رضا دادن بقضاء حق جلّ جلاله سبب یقین موحّدانست ، رضادادن بحکم رسول(ص) سبب ایمان مؤمنان است . تاجهانیان بدانند که طاعت داشتِ رسول طاعت داشتِ حق است ، ونافرمانی رسول نافرمانی حق است ، وقـول رسول وحی حق است ، و بیان رسول راه حـق است ، وفعل رسول حجّت حق است ، وشریعت رسول ملّت حق است ، و حکم رسول دین حق است ، ومتابعت رسول دوستی حق است . چنانکه گفت جلّ جلاله : « فَاتَّبِعونی یُحْبِبْکُمُاللّٰهُ » ، گفت : ای سیّد سادات ، و ای مهتر کائنات ، و ای نقطهٔ دائرهٔ حادثات ، بندگانم را بگو : اگـر خواهید که اللّٰه شما را بدوستی خود راه دهد ، وببندگی بپسندد ، برپی ما روید که رسول اوئیم ، و کمرمتابعت ما برمیان بندید ، وحکم ما بیمعارضت بجان و دلقبول کنید ، تن فرا داده ، وگردن نهاده ، و خویشتن را در آن حکم بیفکنده ، و هیچ حرجی وتنگیبخود راه نداده ، اینست که گفت جلّ جلاله : « ثمّ لایَجِدوا فیانفسهم حرجاً ممّا قضیتَ ویُسَلّموا تسلیماً » ، نمیدانید که کارها همه درپی ما بستند ، و این هردو سرای درکوی ما پیوستند ، زهی رتبت و دولت ! زهی کرامت و فضیلت ! کرا بود از عهد **آدم** تا امروز چنین فضل تمام وکار بنظام ؟ عزّ سماوی (۱) و فرّ خدائی؟

---

۱ ـ نسخهٔ ج : سمائی .

پس ازپانصد و اند سال رکن دولت شرع او عامر، و شاخ ناضر، وعود مثمر، شرف مستعلی، وحکم مستولی! درین گیتی نوای وی، در آن گیتی آوای وی! درهردل از وی چراغی، برهر زبـان از وی داغی، در هردل از وی نوائی، در هرسر از وی آوائی، درهرجان او را جائی!

ار تو پنداری ترا لطف خدائی نیست، هست
بر سر خوبـان عالم پادشاهی نیست، هست
ور چنین دانی که جان نیك مردان را بعشق
باجمال خاك پایت آشنائی نیست، هست
ور براندیشی که چون برداری از رخ زلف را
از تو قندیل فلك را روشنائی نیست، هست

«وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ والرّسولَ» الآیة ـ قول **ابن‌عباس** (رض) آنست که این آیت در شأن **ثوبان** آمد که از محبّت رسول‌خدا (ص) نزار وضعیف گشته بود، پشت‌خم گشته، و روی زرد شده. رسول‌خدا (ص) روزی مراو را گفت: ای **ثوبان**! ترا چه میبود، مگر درشب‌بیدار باشی، که زردروی گشته‌ای؟ گفت: یا رسول‌الله! بعضی و بعضی، چنانکه دانی. گفت: ای **ثوبان** مگر رنج بسیار برخود مینهی از انـواع ریاضات، که چنین‌ضعیف گشته‌ای، و پشتت‌دوتاشده؟! **ثوبان** گفت: آری‌یارسول‌الله! میبودهرچیزی. رسول(ص) گفت: ای **ثوبان**! مگر آرزومندمیباشی؟ هردوچشم **ثوبان** پرآب گشت، چون حدیث آرزومندی شنید.

چنـدم پرسی مـرا چـرا رنجـانی
حقّا که تو حال من ز من به دانی!

یا رسول‌الله! ندانم که شب چون گذرد! تایك‌بار که روز گردد، ومن‌ترا ببینم.

روز از هوست پردهٔ بیکاری ماست
شبها ز غمت حجرهٔ بیداری ماست
هجران تو پیرایهٔ غمخواری ماست
سودای تو سرمایهٔ هشیاری ماست

یا رسول‌الله ! اندوه صعب آنست که درآخرت تو دراعلیٰ علّیّین باشیَ ، و ما از دیدار تو بازمانیم . تا درین بودند جبرئیل(ع) آمد ، پیك حضرت ، برید رحمت ، و آیت آورده : « وَمَن یطعِ‌اللهَ والرّسول » الآیة . رسول خدای بروی خواند ، و دل وی خوش کرد ، وخستگی ویرا مرهم برنهاد . آری چنین دردی بباید ، تا چنین مرهمی پدیدآید ! تا سوزی‌نبری ، سازی نیاری ، تا دربحرذ کر غرقهٔ « فَاذکُرونی » نشوی ، از ساحل امن دستگیر « اَذکُرکم » نیابی .

مرد بیحاصل نیابد یار با تحصیل را
سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را

۱۳ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی : « یا اَیُّهَاالّذینَ آمَنوا » ای‌ایشان که بگرویدند ، « خُذُوا حِذرَکُم » پرهیز خود گیرید [وحذر کنید از بازنشستن از دشمن] ، « فَانفِرُوا » بیرون روید بنفیر ، « ثُباتٍ » جوك جوك (۱) ، « اَوِ انفِرُوا جَمیعاً (۷۱) » یا بیرون روید بهم .

« وَ اِنَّ مِنکُم » و ازشما کس است ، « لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ » که می‌مردمانرا گران کند درکار غزا ، و ایشان‌را بازپس مینشاند ، « فَاِن اَصابَتکُم مُصیبَةٌ » ار چنان بود که در غزا بشما مصیبتی رسد ، « قالَ » گوید [ابن مُبطی] « قَد اَنعَمَ اللهُ عَلَیَّ »

۱ - نسخهٔ ج : جوق جوق .

خدای نیکوئی کرد بامن ، « اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهيداً (٧٢) » که بـا ایشان حاضر نبودم در روز مصیبت .

« وَلَئِنْ اَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ » وگرچنان بود کـه بشما رسد فضلی از الله در نصرت ، فتحی یا غنیمتی ، « لَيَقُولَنَّ » وی میگوید ، « كَاَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ » چنانکه گـوئی میان شما ومیـان وی هیچ دوستی نبود ، « يالَيْتَنی كُنْتُ مَعَهُمْ » کاشکی که من با ایشان بودمی ، « فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظيماً (٧٣) » تـا پیروز آمدمی پیروزی بزرگوار وبکام خویش رسیدمی .

« فَلْيُقاتِلْ فی سَبيلِ اللّٰهِ » ایدون بادا که کشتن کناد ، و باز کوشا با دشمنان خدای ، « الَّذينَ يَشْرُونَ » ایشان که میفروشند ، «الْحَيٰوةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ »زندگانی این جهان بآن جهان ، « وَمَنْ يُقاتِلْ فی سَبيلِ اللّٰهِ » وهر که کشتن کند در راه خدا با دشمنان خدا ، « فَيُقْتَلْ » تا او را بکشند ، « اَوْ يَغْلِبْ » یا وی پیروز آیـد و دست یابد ، « فَسَوْفَ نُؤْتيهِ »آری دهیم‌ما اورا ، « اَجْراً عَظيماً (٧٤) » مزدی بزرگوار .

« وَمالَكُمْ لاتُقاتِلونَ فی سَبيلِ اللّٰهِ » چیست و چه رسید شما را کـه جهـاد نکنید از بهر خدا ؟ « وَ الْمُسْتَضْعَفينَ » و از بهرآن بیچارهٔ گرفتگان کـه در دست مشرکان **مکه**اند ، « مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ » از مردان و از زنان و از کودکان، « الَّذينَ يَقُولونَ » ایشان که میگویند[در محابس(١) خویش] ، « رَبَّنا » خداوند ما ! « اَخْرِجْنا » بـیرون‌آر مارا ، « مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ » ازین شهر « الظّالِمِ اَهْلُها » که اهل‌آن همه کافر اند ، « وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً » و از نزدیك خویش مـا را دسترسی‌ساز ، «وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصيراً (٧٥) » وازنزدیك‌خویش‌ما رایاری ساز .

« اَلَّذينَ آمَنوا يُقاتِلونَ فی سَبيلِ اللّٰهِ » ایشان که گرویدگان اند می کشتن کنند از بهرخدا ، « وَ الَّذينَ كَفَروا » و ایشان که کافرشدند ، « يُقاتِلونَ فی سَبيلِ

---

١ ــ نسخهٔ الف : مجالس .

الطّاغوتِ »می کشتن کنند ازبهر **دیو**وبرمهر بت ، « فَقاتِلوا » شما [که مؤمنان‌اید] جهاد کنید ، « اَولِیاءَ الشَّیطانِ » بانیک خواهان **دیو** ، « اِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعیفاً (۷۶) » که ساز **دیو** که وی سازد سُست است تا بود .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « یاایّهاالّذین آمَنوا خُذوا حِذرَکم » ـ خداوند عـالم ، جلیل و جبّار درین آیت مؤمنان را فرمود تا خویشتن را در تهلـکه نیفکنند ، و در جنگ دشمن ساز وعدّت تمام بردارند ، و سلاح درپوشند ، و ازدشمن حذر کنند ، وفرمود تا حق جهاد بجای آورند و در آن سستی نکنند . جوک جوک (۱) بیرون شوند بجنگ دشمن ، یا پس‌همه بهم بیرون شوند . مفسّران گفتند : این بفرمود ، آنـکه منسوخ کرد بآنچه گـفت : « ومـا کانَ المؤمنونَ لِینفروا کافّةً » . **عبدالرحمن‌بن زیدبن‌اسلم** گفت : « فَانفِروا ثُباتٍ » معنی آنست که گروه گروه پراکنده (۲) از پس یکدیگرمیروید چـون رسول خدا باشما نباشد ، « اَوِ انفِروا جمیعاً » پس اگر رسول(ص) بیرون شود وشماباوی باشید همه بهم باشید. جماعتی پراکنده(۳) که از هم بیفتاده باشند ایشان‌را ثبات گویند . یکی ازآن ثُبة گویند ، وجمع را ثُبون و ثُبین گویند ، همچون عضین وعزین .

اگر کسی گوید که : کارها همه بتقدیر الهی است وبهیچ حال‌بتقدیر درنتوان گذشت ، پس چرا حذر فرموده است ؟ وچه فایده درآنست ؟ جواب‌آنست که حذر فرمودن آرام دل بنده راست ، و طمأنینت نفس وی ، نه برای آن تا دفع قدَر کند . این همچنانست که اعرابی را گفت حین قال له انّی خلّفتُ ناقتی بالعراء و تـوکّلتُ

۱ ـ نسخهٔ ج : جوق جوق . ۲ و ۳ ـ نسخهٔ الف : پر کنده

علی‌الله ، فقال رسول‌الله : « اعقِلها وتوکّل » ، ونیز تا بنده خود را در تهلکه نیفکند. وبرای‌این گفت ربّ‌العزّة : «و اَعِدّوا لهم مَا اسْتَطعتم مِن قوّةٍ وِمِن رباط الخیل تُرهبون به عدوّا الله وعدوّکم » . و معلومست که بیرون از آنچه تقدیر کرد ، بنده هیچیز نتواند کرد ، والله تعالی که بنده را بحذر فرمود این هم ازجملهٔ قدَر است ، و بیرون از تقدیر او نیست ، پس حذر کردن بنده بقدر است ، وآنچه ببنده رسد از نیك وبد بقدر است ، وخدای را عزّوجلّ رسد بحجّت خداوندی و کرد کاری هرچه ببنده خواهد ، و هرچه باوی کند ، وبنده را جز کار کردن و بندگی نمودن و اعتراض نا کردن‌هیچ روی‌نیست . خبر درست‌است که **عمرخطاب** گفت : یارسولَ‌الله‌اُنَعمل(١) فی‌امرٍ مستأنفٍ ام فی‌امرٍ قدفُرِغَ منه . قال : « بل‌فی‌امر قدفزع منه » . قال : « ففیمَ العمل» ؟ قال : « اِعملوا فکُلٌ میسّرٌ لما خُلق له » . وکان رسول‌الله (ص) اذا مرَّ بصدفٍ مائلٍ اَسرع المشیَ . فقیل : یارسول‌الله اَتفرُ مِن قضاءالله ؟ فقال : « اَفِرّ من‌قضائه الیٰ قضائه » .

« و اِنّ منکم لَمَن لَیُبَطِّئَنّ » ـ اصل کلمه ، لَمَن یُبَطّیٔ است ، و این‌لام که برسر کلمت است ، ونون مشدّد که بآخراست تحقیق مبالغت را است ، یعنی که خواهدبود این لابدّ . این آیت درشأن **عبدالله ابی** آمد ، سرمنافقان ، و او را درجمع مؤمنان گرفت بآنچه گفت : « و اِنّ منکم » ، از بهرآنکه اظهار کلمهٔ اسلام کرد ، اگرچه نفاق درباطن داشت ، و درتحت حکم مسلمانان شد درظاهر . و نیز گفته‌اند که : این خطاب از جهت نسب وجنسیّت باوی رفت ، نه از جهت ایمان ، که وی از روی نسب وجنسیّت از ایشان بود ، و از روی ایمان نه از ایشان بود .

« فاِن اَصابتْکم مصیبةٌ » ـ میگوید : اگردرغزا بشما بلائی و سختی وبیکامی رسد ، یا ازدشمن گزندی‌رسد ، این مُبطی گوید : «قد انعمَ‌اللهُ علیَّ اِذلم اکنْ معهم

١ ـ نسخهٔ ج : ایعمل .

شهیداً » ، بامن نیکوئی کرد که با ایشان در آن غزا نبودم حاضر . « وَ لئِن اصابکم فضلٌ مِن‌الله » ـ واگر فتحی یاغنیمتی بشما رسد وی گوید : « کان لم تکن » بتاء تأنیث قراءت **مکی** و **حفص** و **اویس** است ، زیرا که بظاهرِ لفظ مودّت نگرند ، و مؤنث است ، وفعل مسند است باوی ، وچون فاعل مؤنث بود علامت تأنیث بفعل آن الحاق کنند ، اعلاماً بأنّ الفعلَ مؤنثٌ . باقی بیا خوانند زیرا که نه تاء تأنیث حقیقی است ، ونیز فصل میان فعل وفاعل واقع است ، وچون فصل میان ایشان واقع شود ترک علامت تأنیث نیکو باشد .

« کَانْ لم یکن بینَکم وبینه مودّةٌ ». عارضی‌است که درمیان سخن درآمد . الله گفت : گوئی خود میان شما ومیان آن منافق هیچ معرفت نبوده است ، وهیچ عقد با شما نبسته است بدانکه جهاد کنند باشما ، باین‌سخن که وی میگوید که : « یالیتنی کنتُ معهم فأفوزَ فوزاً عظیماً » . و فضل در قرآن بهفت معنی آید : یکی اسلام است ، چنانکه در سورة **آل‌عمران** گفت : « قُل‌انّ الفضل بیَدالله یُؤتیه مَن یشاء » . همانست که در سورهٔ **یونس** گفت : « قُل بفضل‌الله وبرحمته » . دوم فضل است‌بمعنی نبوّت ، چنانکه در سورة **النساء** گفت : « وکان فضلُ‌الله علیك عظیماً » یعنی‌النبوّة و الکتاب . همانست که در سورهٔ **بنی‌اسرائیل** گفت : « انّ فضله کان علیك کبیراً » . سیوم فضل است بمعنی خلف ، چنانکه درسورة **البقرة** گفت : « والله یَعِد کم مغفرةً منه و فضلاً » یعنی الخلف للمال‌عند الصّدقة . چهارم فضل‌است بمعنی منّت ، چنانکه جایها است درقرآن : « ولَولا فضلُ الله علیکم و رحمته » . پنجم فضل بهشت است ، چنانکه درسورة **الاحزاب** گفت : « و بَشِّرِ المؤمنینَ بأنّ لهم مِن‌الله فضلاً کبیراً » یعنی الجنّة . ششم فضل رزق است در بهشت ، چنانکه گفت : « یستبشرون بنعمةٍ مِن‌الله وفضلٍ » یعنی الرّزق فی‌الجنة . هفتم فضل است بمعنی رزق دردنیا ، چنانکه

درسورة **الجمعة** گـفت : « فَانتشروا فـی‌الأرض وَابْتغوا مِن‌فضل‌الله » ، و در سورة **المزمل** گفت : « یَضربون فی‌الأرض یبتغون مِن‌فضل‌للّه » . یعنی الرّزق فی‌التجارة ، ودرٖین آیت ورد گفت : « وَلئن اصابکم فضلٌ مِن‌الله » یعنی الرّزق‌فی‌الغنیمة ، ونظائر این در **قرآن** فراوان است .

« فَلْیُقاتل فی‌سبیل‌الله » ـ این مؤمن که منافق ویرا می‌باز نشاند از غزا ، ایدون بادا که ننشیناد (١)، یعنی که الله میفرماید ویرا که جهاد کند ، وباز کوشد با ایشان که میخرند این جهان بآن جهان . باین قول « شری » بمعنی اِشتری است . معنی دیگر : میفرماید که جهاد کنند و باز کوشند با دشمنان خدای ، که ایشان این جهان میفروشند ، وبآن بهشت ونعیم باقی میخرند ، باین قول « شری » بمعنی باعَ‌است . و روا باشد که این خطاب منافقان‌نهند ، ایشان که روز **احد** تخلّف کردند، و از غزا باز پس نشستند ، وآنکه معنی آن باشد : آمِنوا ثمّ قاتِلوا ، نخست ایمان آرید پس جهاد کنید ، که کافر پیش از آنکه ایمان آرد مأمور نبود . و باین قـول « شری » بمعنی اِشتری است ، یعنی : یشترون الحیٰوةَ الدّنیا و یختارونَها علَی‌الآخرة .

« و مَن یُقاتلْ فـی‌سبیل‌الله فَیُقتل » ای : فیَستشهد ، « اویَغلب » ای یَظفر ، فـکِلاهما سواءٌ ، وهو معنی‌قوله : « فسوف نُؤتیه اجراً عظیماً » یعنی : الجنّة . پس مؤمنان را تحریض کرد برجهاد در راه دین ، و از بهرحق ، و از بهر رهـانیدن آن ضعیفان مسلمانان که در دست مشرکان **مکه** بودند ، از مردان چون **حبیب** و **ابوذر** و غیرایشان ، و از زنان چون مادر **اسامة** و دختر **عقبة‌بن‌ابی‌معیط** وغیر ایشان ، و کودکان چون **اسامة** و غیر ایشان ، در دست کافران **مکه** بودند محبوس و معذّب ،

---

١ ـ نسخهٔ الف : ایدون باد که باز ننشینا .

و دعا میکردند و میگفتند : بارخدایا ! ما را ازین شهر **مکه** که جای کافران و مشرکانست بیرون آر ، و به **دارالهجرة** ما رافرودآر . ربّ‌العالمین گفت درین آیت: چرا نروید بغزا ؟ و ایشان را نرهانید ؟ وگفته‌اند : قومی زمنان وضعیفان مؤمنان در **مکه** مانده بودند ، و کافران پیوسته ایشان را اذیٰ مینمودند . پس ایشان دعا کردند وگفتند : « اِجعل لنا مِن لدُنك وليّاً » . معنی آنست که : ولِّ علینا رجلاً مِن‌المؤمنین یُوالینا ، بارخدایا ! برگمار برما ، و والی کن برما ، مردی از مؤمنان که ما را درخود گیرد ، و از رنج کافران برهاند . « وَ اجعل لنا من لدُنك نصیراً » — ینصرُنا علیٰ عدوّك . ربّ‌العالمین دعاء ایشان اجابت کرد ، چون **مکه** گشاده شد ، **مصطفی** (ص) را بر ایشان گماشت ، و **مصطفی** (ص) ، **عتاب‌بن‌اسید** را برسرایشان عامل کرد ، تا انصاف بداد ، و ضعیفان را قوّت داد ، ومظلومان را از دست ظالمان برهانید ، تا پس ازآنکه ضعیفان بودند همه عزیزان ومهتران گشتند .

«الّذین آمنوا یُقاتلون فی‌سبیل‌الله » ـ ای فی‌طاعته ، « والّذین کفروا » یعنی المشرکین و**الیهود** ، « یقاتلون فی‌سبیل الطّاغوت » یعنی فی‌سبیل **الشیطان** . درین آیت تسلیت مؤمنان است ، و قوّت دادن ایشان درجهاد ، و وعده دادن بنصرت . میگوید : مؤمنان ازبهر خدا و بفرمان خدا جنگ میکنند ، وکافران و بیگانگان از بهر **دیو** و بفرمان **دیو** جنگ میکنند . آنگه گفت : ای مؤمنان ، شما با این فرمانبرداران **شیطان** و پس‌روان **شیطان** ازین بت پرستان و بیگانگان ، جنگ کنید ، و از کید **شیطان** مترسید که کید شیطان تابود ضعیف‌بود . او را وپس‌روان او را خوار داریم ، و هلاك کنیم ، چنانکه روز **بدر** کردیم ، خوار داشتیم و هلاك کردیم .

اگر کسی گوید : چونست که کید **شیطان** ضعیف خواند، وکید زنان عظیم

خواند ؟ و ذٰلك فی‌قوله : « إنَّ کیدَ کُنَّ عظیم » ، ومعلومست که شیطان بجای‌صیّاد است و دام نهنده ، و زنان بجای دام‌اند ، بحکم‌آن خبر که **مصطفی** (ص) گفت : « النساءُ حبائلُ **الشیطان** » . و آنکه صیّاد پنهان ، و دام پیدا ، و از پیدا حذر کردن بهتر توان ازآنچه پنهان . پس چه حکمت است که کید زنان عظیم خواند و کید **شیطان** ضعیف ؟ جواب آنست که کید زنان « عظیم » خواند ، زیرا که کید زنان درتو اثر کند بی‌تو ، بی‌مراد تو ، چنانکه ترا ارادتی نبود . امّا **شیطان** تا ازتو ارادتی نبود ، کید وی بکار نیاید ، و وسوسه نتواند کرد . نه‌بینی که هرگز تو اندر نماز نااندیشی که من **جیحون** را پُلی کنم ، زیرا که بیرون از نماز ترا این ارادت نبوده است . لاجرم شیطان مر ترا اندر نماز این وسوسه نتواند کرد ، لکن تو اندر نماز اندیشی که مرا بساط چنین میباید ، زن چنین میباید ، کدخدائی چنین باید ، زیرا که بیرون از نماز ارادت تو همین باشد . پس شیطان براین ارادت تو آلت سازد ، و دست افزار کند ، و ترا اندر نماز بوسوسه افکند . همین است قصّهٔ **آدم** (ع) که در بهشت آن‌همه نعمت و راحت میدید ، امّا در دلش افتاد که چه بودی اگر من‌همیشه اینجا بماندمی ! چون **ابلیس** از وی این ارادت بدانست ، با وی هم از در ارادت وی درآمد ، و **آدم** را گفت : « هل ادُلُّك علی‌شجرة الخلد و مُلكٍ لایَبلی »؟ مقصود آنست که تا از **آدم** ارادت جاودانه ماندن در بهشت نبود ، **ابلیس** چیزی نتوانست کرد . چون کید شیطان را با تو دست افزاری بایست از تو ، وآن ارادت تست ، لاجرم کید او « ضعیف » خواند ، و کید زنان را این‌آلت نباید که آن خود مؤثر است بی ارادت تو ، ازبهر آن « عظیم » خواند .

دیگرجواب‌آنست که شیطان بلاحول بگریزد ، ازآن کید وی ضعیف‌خواند ، و از زنان بلاحول ایمن (۱) نگردی ، پس کید ایشان عظیم خواند . دیگر ترا از

---

۱ – نسخهٔ ج : آمن .

شیطان جز خیالی و وسوسه مجرّد نیست، که تو او را می‌نبینی، بیش از آن نیست که اندر دل وسوسه‌ای میکند، ازین جهت کید وی ضعیف خواند، و کید زنان عظیم خواند از آنکه در آن هم دیدار است، وهم خیال. دیگر گفته‌اند: کیدشیطان ضعیف است چون با رحمت و عصمت الله مقابل کنی، و کید زنان، عظیم است چون باشهوت مردان و میل ایشان با زنان مقابل کنی.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «یاایّها الّذین آمنوا خُذوا حِذرَکم فَانفِروا ثُباتٍ اوِانفروا جمیعاً» - از روی اشارت، برذوق جوانمردان طریقت این آیت اشارت بفرار است، و فرار با مولیٰ گریختن است، و درِ تفرّق برخود ببستن، و از دو جهان رهائی جستن است و گفته‌اند: فرار دو قسم است: یکی از خلق بگریختن، و دیگر قسم بـا حق گریختن. امّا از خلق بگریختن آسان کاری است، که این صفت عابدان (۲) و قاصدان است. کار آن دارد که باحق گریزد، ونه هر کسی باحق تواند گریخت، مگر کسی که عیان او را بار دهد، ومهر او را پرده بردارد، و احدیّت او را در کنف عزّت جای دهد، چنانکه آن جوانمرد که بر **بویزید بسطامی** شد، وازوی پرسید که: ماسهام‌الله؟ گفت: آن سهام حق که دلهای درویشان نشانهٔ آنست چیست؟ آن جوانمرد ایـن بگفت، و سر درجنبانید. **بویزید** گفت: این سؤال تو نیست، و تو اهل این سؤال نه‌ای، گفت: چرا؟ گفت: از آنکه این سؤال حضرتیان است، و من بحضرت بودم و ترا بر آن درگاه ندیدم. آن جوانمرد گفت: نهمار درغلطی ای **بایزید**، من بدرگاه بودم، عیان مرا بارداد، مهرپرده برداشت، احدیّت مرا در کنف عزّت جای داد،

۲ - نسخهٔ ج: ابدان.

پس غیرت پرده فرو گذاشت ، تو بردر بماندی ، از حال من چه خبر داری ! گفت : این را نشانی هست ؟ گفت : نشانش آنست که اینك بدرگاه میشوم ، بیار اگر شغلی داری ؟ تا ترا پایمردی کنم . این بگفت و کالبد خالی کرد . **بویزید** گفت : آه که **غوث** جهان بود ، امّا در پردهٔ غیرت بود ، من ندانستم . و زبان حال **بویزید** بنعت تحسّر میگوید :

آوه که دلارام دلم برد و گریخت !
پیمان بشکست و اسپ هجران انگیخت
تا دلبر و دل باز بچنگ آرم من
بس خون که ز دیدگان فرو باید ریخت

گفته‌اند : نشان کسی که با مولیٰ گریخت آنست که همّت یگانه دارد ، واز تدبیر خود بیرون شود ، و حکم را باستسلام گردن نهد . و این وصف آن جوانمردان است که ربّ‌العالمین ایشان را مستضعفان خواند ، که در دست مشرکان **مکه** گرفتار بودند . همّت خود یگانه کرده بودند ، از همه کس دل برداشته ، و دل در حق بسته ، و تدبیرها همه در **باقی** کرده ، و بتقدیرحق راضی شده ، و از راه تحکّم برخاسته ، و حکم حق بجان و دل در گرفته ، و بدان راضی شده و تن در داده . لاجرم ربّ‌العزّة ایشان را نیابت داشت ، و **مصطفی** (ص) و مؤمنان را فرمود که : ایشان را دریابید ، و از أذای دشمن باز رهانید . شما در راه خلاص ایشان کوشید ، که ایشان در راه رضاء ما میکوشند . آری ، برخدای هیچکس زیان نکند .

کس درین کار ما زیان نکند
کس ما کار ناکسان نکند

هر که روزی کامی برای خدا برداشت آن کام ویرا روزی فریادرس سازد ،

وآن مزد ویرا ضایع نکند، و بفضل خود برحمت بیفزاید.

و بدین معنی حکایتی است که بعضی مفسّران آورده‌اند در تفسیر این آیت: «ربّنا اَخرجنا مِن هٰذه القریة الظّالِم اهلُها». گفتند: مردی از شهری که اهل آن ظالمان وبیگانگان بودند بیرون آمد، و روی نهاد بشهری که اهل آن صالحان بودند. بنیمهٔ راه فرمان حق بوی در رسید، و چون مخائل مرگ بر وی پیدا شد، بزانو بخیزید، تا پاره‌ای فراترشود بنزدیك شهر صالحان. پس ربّ‌العزّة ملائکهٔ رحمت وملائکهٔ عذاب را بفرستاد، و ایشان را فرمود که بپیمائید، و اندازه بر گیرید که بکدام شهر نزدیکتر است، بنیك مردان یا ببدمردان. پس بپیمودند و بیك بَدَست بشهرصالحان نزدیکتر بود. ربّ‌العالمین ملائکهٔ عذاب را باز خواند، و ملائکه رحمت را فرمود که: شما روح وی بردارید، و او را ببهشت برید که‌ما را رحمت از کس دریغ نیست، وآنکس که باوی عنایت ماست پیروزی وی را نهایت نیست.

۱۴ - النوبة الاولى

قوله تعالیٰ: «اَلَمْ تَرَ» نبینی، ننگری، «اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ» بایشان که ایشان را گفتند: «کُفُّوا اَیدِیَکُمْ» دستها فرا دارید، «وَ اَقیمُوا الصَّلٰوةَ» و نماز بپای دارید، «وَ آتُوا الزَّکٰوةَ» و زکٰوة از مال بدهید، «فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ» چون برایشان واجب نوشتند غزا کردن، «اِذا فَریقٌ مِنْهُمْ» گروهی از ایشان، «یَخْشَوْنَ النّاسَ» از جنگ مشرکان بترسیدند، «کَخَشْیَةِ اللهِ» چنان ترسیدند که از خدا باید ترسید، «اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً» یا نیز سختتر، «وَ قالُوا» و چنین گفتند، «رَبَّنا» خداوند ما! «لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا القِتالَ» چرا [آن فراغت وأمن از ما ببردی، و] برما جهاد کردن ابشتی؟ «لَوْلا اَخَّرْتَنا» چرا ما را باز نگذاشتی

[آمن وفارغ]، « إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ » تا اجلی که‌خود نزدیکست. « قُل » ای‌پیغامبر من کوی، « مَتاعُ الدُّنیا قَلیلٌ » برخورداری درین کیتی اند کست، « وَالْآخِرَةُ خَیرٌ » و آن‌جهان به‌است، « لِمَنِ اتَّقیٰ » او را که درین جهان پرهیز کاراست، « وَلا تُظْلَمونَ فَتیلاً (۷۷) » وبرشما ستم نیاید باندازهٔ فتیلی.

« أَیْنَما تَکونوا » هرجا که باشید، « یُدرِککُّمُ المَوْتُ » بشما رسد مرگ، « وَلَوْ کُنتُمْ فی بُروجٍ مُشَیَّدَةٍ » وهرچند درحصارها باشید استوار و محکم کرده، « وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ » و اکر بایشان رسد نیکی این جهانی، « یَقولوا » کویند: « هٰذِهِ مِنْ عِندِاللهِ » این‌از نزدیك خدا است، « وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ » و اکربایشان رسد بدی این‌جهانی، « یَقولوا » کویند: « هٰذا مِنْ عِندِكَ » این از نزدیك تواست [که محمدی]، « قُلْ کُلٌّ مِنْ عِندِاللهِ » ایشان را بکو که خیراین جهانی وشرّ این جهانی همه از خدا است، بخواست و تقدیر وی، « فَمالِ هٰؤُلاءِ القَوْمِ » چه رسید این قوم را، « لایَکادونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً (۷۸) » خواهندید که هیچ سخن درنیابندید (۱)؟.

« ما أَصابَكَ » هرچه بتورسد، « مِنْ حَسَنَةٍ » ازنیك این جهانی، « فَمِنَ اللهِ » آن ازخدا است، بارادت وتقدیراو، « وَما أَصابَكَ مِنْ سَیِّئَةٍ » وهرچه بتورسد ازبد این‌جهانی، « فَمِنْ نَفْسِكَ » آن از ارزانی بودن تواست واز استحقاق تو، « وَأَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسولاً » و ترا که فرستادیم بپیغامبری فرستادیم [نه به بلا باز داری از خلق]، « وَ کَفیٰ بِاللهِ شَهیداً (۷۹) » و خدای کواه کافی است [رسول خویش‌را و دین خویش را].

« وَ مَنْ یُطِعِ الرَّسولَ » هر که فرمان برد رسول را، « فَقَدْ أَطاعَ اللهَ » خدای‌را فرمان برد، « وَمَنْ تَوَلّیٰ » وهر که بر کردد، « فَما أَرْسَلْناكَ عَلَیْهِمْ حَفیظاً (۸۰) » ماترا

۱ ــ نسخهٔ ج: خواهندی... درنیابندی.

در ایشان گوشوان نفرستادیم (۱).

« وَيَقولونَ طاعَةٌ » و [پیش تو] میگویند فرمانبرداری، « فَاِذا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ » چون از نزدیك تو بیرون شند (۲) و باهم افتند، « بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ » بشب باهم میگویند گروهی ازایشان، « غَيْرَالَّذى تَقولُ » نه آنکه تو میگوئی بایشان، « وَاللّٰهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتونَ » وخدای مینویسد آنچه ایشان بشب میکنند، ومیگویند، « فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ » روی گردان از ایشان وفرا گذار، « وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ » وپشت بخدا باز کن، و کاربوی سپار، « وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكيلاً (۸۱) » وخدای کار پذیر و کارسازی بسنده است.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « الم تَرَ الی الّذین قیل لهم كُفّوا ایدیَکم » الآیة ـ سبب نزول این آیت آن بود که قومی از اجلّهٔ صحابه چون **عبدالرحمن بن عوف الزهری** و **سعد بن ابی وقاص الزهری** و **قدامة بن مظعون الجمحی** و **مقداد بن عمر والکندی** پیش از هجرت در **مکه** دستوری خواستند از **مصطفی** (ص) که: شمشیر کشند بر مشرکان از رنج و أذیٰ که از ایشان میدیدند. رسول خدا ایشان را گفت: « كُفّوا ایدیَکم » دستها فرا دارید از قتال، که مرا بقتال نفرموده‌اند، نماز بپای دارید، و زکوة مال بدهید، که مرا کنون با این فرموده‌اند. آن قوم رنجور شدند، و دلتنگ گشتند از آن منع. پس چون هجرت کردند به **مدینه**، و فرمان آمد از الله که: جهاد کنید با کافران، وجنگ **بدر** درپیش بود، ایشان را بقتال فرمودند. گروهی از ایشان از قتال ترسیدند، و باز نشستند. چنین گویند که **طلحة بن عبیدالله** بود.

۱ ـ نسخهٔ ج: ما ترا برایشان نگهبان نفرستادیم. ۲ ـ نسخهٔ ج: شوند.

و این بازماندن وازقتال ترسیدن از طبع بشری بود و ازدوستیِ حیات ، نه‌از کراهیت فرمان حق جلّ جلاله . این همچنانست که جای دیگر گفت : « کُتب علیکمُ القِتالُ وهو کُره لکم » ، واین از ایشان عجب نبود که پیغامبران مرسل نیز از دوستیِ حیات از مرگ جزع نموده‌اند ، و آن برایشان عیب نبود . و گفته‌اند : این آیت درشأن قومی مؤمنان آمد که هنوز درعلم راسخ نبودند ، وضعیف دل بودند ، و ایمان ایشان کمالی و قوّتی نداشت . ومذهب اهل سنّت آنست که : اهل ایمان درایمان متفاوت‌اند، ومؤمنان در ایمان بریکدیگر افزونی دارند : کس است که ایمان وی بکمال‌است ، و بغایتی که طبع بشری بروی زور نتواند کرد ، بلکه طبع بشری مغلوب ایمان وی باشد . و کس است که درجهٔ وی فروتر بود تا در طبع بشری بماند ، و خـود را از سختیها و رنجها بگریزاند . اینست راه راست و معتقد درست و جادّهٔ سنّت . ومذهب مرجیان آنست کـه ایمان همه یکسانست ، و بعد از گفتِ « لااله الّا الله » کبائر و فواحش هیچ زیان نکند بربنده ، و پارسای نیکمرد وفاجر بدمرد ، در ایمان و در ثواب ، هردو یکسان دانند ، و نعوذبالله ازین گفتِ شنیع ، و معتقَد خبیث . ربّ‌العزّة جلّ جلاله میگوید : « ام حسِب الّـذین اجتَرحُوا السّیِّئاتِ اَن نجعلَهم کالّذین آمنوا و عملوا الصّالحات » . جای دیگر گفت : « ام نجعلُ الّذین آمنوا و عملُوا الصّالحات کالمفسدین فی الأرض . ام نجعل المتّقین کالفجّار » ؟! نظائر این در قرآن فراوان است ، چنانکه رسیم بآن شرح دهیم .

« قُل متاعُ الدّنیا قلیل » ـ معناه : قل یا **محمد** لهم : اجلُ الدّنیا قریبٌ ، و عیشها قلیلٌ .

« والآخرة » ای الجنّة « خیرٌ لِمَن اتّقی » الشّركَ ومعصیةَ الرّسول . ای **محمد** ایشان را گوی : سر گذشت و فراسربرد و عیش این جهان و برخورداری درین گیتی اندکست . و کسی که پرهیز کار بود ، و فرمانبردار رسول خدا بود ، او راآن

جهان بِه است، سرای امن ونعیم جاودانی، و جوارحضرت ربّانی! و گفته‌اند: قلیل در قرآن بچند معنی آید: یکی از آن، ریا وسمعت است، چنانکه درسورة **النساء** گفت: «ولا یَذکرونَ‌الله الّا قلیلا» ای ریاءً و سمعةً، و درسورة **الاحزاب** گفت: «ولا یأتون البأسَ الّا قلیلاً» ای ریاءً و سمعةً. دوم بمعنی لاشیء است، چنانکه در سورة **الاعراف** گفت: «قلیلاً ما تشکرون» یعنی انّکم لاتشکرون البتّه، ومثله فی‌سورة **الحاقه**: «قلیلاً ماتؤمنون»، «قلیلاً ماتذکّرون»، و درسورة **الملك** گفت: «وجعلَ لکُمُ السّمعَ والأبصارَ والأفئدةَ قلیلاً ماتشکرون» ای لاتشکرون البتّه. سیوم قلیل است بمعنی یسیر، یعنی اندك. چنانکه در سورة **البقرة** گفت: «لِیَشتروا به ثمناً قلیلاً» ای عرضاً من‌الدّنیا یسیراً. همانست که درین آیت گفت: «قل‌متاعُ الدّنیا قلیلٌ». و در **قرآن** قلیل است بمعنی‌سیصد وسیزده بعدد، چنانکه در سورة **البقرة** اصحاب **طالوت** را گفت: «فَشَرِبوا منه الّا قلیلاً منهم» یعنی ثلاثمائة و ثلاثة عشر، کعدد اصحاب رسول‌الله یوم **بدر**. و قلیل است بمعنی هشتاد، چنانکه در سورة **هود** گفت اصحاب کشتی **نوح** را: «وما آمَن‌معه الّا قلیلٌ» یعنی مع **نوح** الّا ثمانین نفساً: اربعین رجلاً وأربعین امرأةً.

«ولا تُظلَمون فَتیلاً» ـ برشما ستم نکنند، یعنی که ازشمایك طاعت وشما را بیك معصیت نا کرده نگیرند، واگر آن طاعت یا آن معصیت فتیلی بود. فتیل آنست که میان دو انگشت تهی برهم مالی، چیزی فراهم آید. **ابن کثیر** و **حمزه** و **کسائی** و **ابن‌عامر** بروایت **هشام** «ولایُظلمون» بیا خوانند علی‌الغیبة، تا موافق‌باشد ماقبل را، زیرا که ذکر غیبت متقدّم است، و هو قوله: «الم تَرَ اِلَی الّذین قیل لهم کُفّوا ایدیکم». باقی «ولا تُظلمون» بتاخوانند علی‌الخطاب، و مخاطب آن قوم‌اند که ذکر آن از پیش رفت، و پیغامبر(ص) ومؤمنان را با ایشان ضمّ کرده، وهذا علی

تغلیب الخطاب علی‌الغیبة . و اختیار **بوحاتم** « تا » است ، ازبهر آنکه از پیش گفت : « قُل متاعُ الدّنیا قلیلٌ » . و در عقب گفت : « اینما تکونوا یُدرککُمُ الموتُ » برخطاب . « ما » اینجا صلت‌است ، معنی آنست که : اَین کنتم ، هرجا که شماباشید مرگ بشما رسد . و این سخن متّصل است بآیت پیش ، میگوید : از جهاد چه‌ترسید؟ و ازمرگ کجا گریزید ؟ چون اجل در رسد ، و روزگار شمرده برسد ، مرگ درآید و گرچه در حصارها بید (۱) ، آن حصارهای دور برده و دُواخ کرده (۲) . همانست که جای دیگر گفت : « قُل انّ الموتَ الّذی تفِرّون منه ، فانّه مُلاقیکم » . وفی معناه انشدوا :

بانوا علی قللِ الجبال تحرُسُهم غلبُ الرّجال فلم تمنعهم القُللُ
و استنزلوا بعد عزٍّ من معاقِلهم و اَسکنوا حُفَراً یابئسَ مانزلوا
ناداهمُ صائحٌ مِن بعد مادفنوا این الاَسِرّةُ والتّیجان والحُلَلُ ؟
این الوجوه الّتی کانت محجّبةً من‌دونهاتضربُ الاَستار وَالکلل؟
فأَصفحَ القبر عنهم حین یسألهم تلك الوجوه علیها الدود تقتتلُ
قد طالَما أکلوا دهراً وما نَعِموا فأصبحوابعدطول‌الأکل‌قدأُکلوا

« ولو کنتم فی‌بروجٍ مشیّدةٍ » - ای حصون محصّنة مطوّلة مرفوعة البناء ، مِن اشاد البناءَ و شیَّده ، اذا رفعه . مشیّده آنست که دُور برآرند (۳) اندرهوا ، واستوار کنند ، چنانکه آدمی بآن نرسد . میگوید : اگر چه از دوری و استواری آدمی بدان نرسد ، مرگ برسد ، که مرگ از کس‌درنماند ، واز چیز بازنماند . و گفته‌اند مشیّده از شید است یعنی‌محکمة بِالشّید ای بِالجصّ . و روایت کنند ازا**بن‌عباس** که گفت : « فی بروج مشیّدة » ای فی‌قصور مِن حدید ، یعنی اگرچه در حصنها و

۱ - نسخهٔ ج : باشید . ۲ - نسخهٔ ج : آن‌حصارها دوربر برده و بکچ کرده .
۳ - نسخهٔ الف : دوربر آرانند

کوشکهای آهنین باشید، مرگ بشما رسد. و گفته‌اند: اگر همه در برجهای فلك بید(۱) مرگ هم در رسد. و گفته‌اند: درین آیت ردّ **قدریان** است که گفتند: کشته نه بوقت خویش مُرد، که اگر او را نکشتندید(۲) تا زمانی بزیستی. ربّ‌العزّة درین آیت بیان کرد که هر کس را روزگاری و اجلی نامزد است، چون اجل در رسد لابد روح از جسم مفارقت گیرد، اگر بقتل باشد یا بموت. و سخن **قدریان** بسخن کافران ومنافقان ماند که گفتند بعد از وقعت **احد**: «لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قُتلوا». جای دیگر حکایت کرد از منافق که گفت: «قد اَنعمَ اللهُ علیَّ اِذلم اکُن معهم شهیداً». ربّ‌العالمین سخن ایشان ردّ کرد، گفت: «اَینما تکونوا یُدرکْکُمُ الموتُ ولو کنتم فی بروج مشیَّدة».

ثمّ قال تعالی: «و اِن تُصِبهم حسنةٌ یقولوا هٰذه مِن عندالله و اِن تُصِبهم سیّئةٌ یقولوا هٰذه مِن عندك». سبب نزول این آیت آن بود که: قومی از اعراب یکدیگر را گفتند: بیائید تا به **محمد** شویم بهجرت، اگر چنانست که ما را و ستوران ما را زمین وی سازد او راستگویست، و دین وی راستست، و اگر نسازد پس نه دین او راستست، و نه او راستگویست(۳). پس چون به **مدینه** آمدند ایشان را تب گرفت که **مدینه** عاهت و وبا داشت، تا پس رسول خدا(ص) دعا کرد که: «وَ انقُل حُمّاها الی **الجحفة**» گفت تب آن بر گیر، وبر زمین کافران بر.

ربّ‌العالمین گفت: «قل کلٌّ مِن عندالله» ای **محمد**! ایشان را گوی: از **محمد** چه بینید! از تقدیر وخواست خدای بینید، که همه از خدا است خیر این جهانی وشرّ این جهانی، همه بخواست و تقدیر اوست. وهم درشأن ایشان باین معنی آیت آمد: «یَمُنّون علیك اَن اَسلموا» الآیة.

---

۱ ـ نسخهٔ ج: باشید. ۲ ـ نسخهٔ ج: نکشتندی. ۳ ـ نسخهٔ ج: پس او راستگوی نیست ونه دین او راست است.

«فمالِ هٰؤلاءِ القومِ لایَکادون یَفقهون حدیثاً» ؟! ـ یعنی ما لِهٰؤلاءِ **الیهود** و المنافقین لایفقهون قولاً الّا التکذیبَ بالنّعم ؟! اگر خواهی اینجا وقف کن، پس بافتتاح سخن در گیر که: «ما اصابك مِن حسنة فمِن الله»، یعنی ما اصابك یاابن آدم مِن فتح و غنیمة فمِن تفضّل الله، وما اصابك مِن سیّئة ای مِن جَدب و هزیمة وأمرٍ تکرَهه، فمِن نفسك، ای فذنبك یا ابن آدم، و أنَا الّذی قدّرتُها علیك. نظیر این آنست که ربّ العزّة گفت: «وما اصابکُم مِن مصیبةٍ فِبما کسبتْ ایدیکم». جای دیگر گفت: «اَوَلمّا اصابتْکم مصیبةٌ»، الیٰ قوله: «قل هو مِن عند أنفُسکم» ای مِن استحقاق انفسکم. و اگر خواهی وقف مکن، و سخن درپیوند: «لایکادون یفقهون حدیثاً ما اصابك من حسنة فمِن الله»، یعنی یقولون: «ما اصابك من حسنة فمن الله». ومعنی آنست که چه رسید اینان را، و چه بودست که درنمی‌یابند این سخن که میگویند که: هرچه بتو رسد از نیکی، از خدا است، و هرچه بتو رسد از بدی، از نفس تو است. پس این سخن حکایت است از ایشان که برسبیل انکار باز میگوید.

ابوصالح خوانده و**علی بن الحسین** و **زید بن علی**: وما اصابك مِن سیّئة فمِن نفسك، و أنا قدّرتُها علیك. **ابن عباس** خوانده: فمِن نفسك و اِنّا کتبناها علیك، و در مصحف **ابی کعب** است: وما اصابَك مِن سیّئة فبِذنبك و أنا قدّرتُها علیك، و **ابن مسعود** خوانده: وما اصابَك مِن سیّئةٍ فمِن عندك»، و بعضی ازقراءخوانده‌اند: وما اصابك مِن حسنةٍ فمِنَ الله ومن اصابك مِن سیّئةٍ، پیوسته تا آنجا، و قطع سخن کنند، آنگه گوید: «فمَن نفسك». معنی آنست که هرچه بتو رسید از نیك و بد این جهانی از خدا است. پس از کیست از تو است. و**کسائی** گوید: شنیده‌ام در بعضی قراءت: ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سیّئة، پس آنگه:

فَمَن نفسُك؟ معنی آنست که هرچه بتو رسد از نیك و بد این جهانی از خدا است، تو در میانه که ای؟ این نفس تو کیست؟ و این قراءت **بوجعفر** است روایت دختر وی **میمونه**. و بدان که **معتزله** را و **قدریه** را درین آیت قوت نیست، و نه ایشان را حجّت است، که این نه «ماأصبتَ» است که «ما اصابك» است، وسخن نه درآن میرود که از بنده آید از نیکی وبدی، سخن درآنست که ببنده رسد ازنیك و بد. ونظیر این در**قرآن** فراوان است: «أن لونشاءُ اَصَبْناهم بِذُنوبهم»، «ما اصابکم مِن مصیبة فبِما کسبتْ ایدیکم»، «ما اصاب مِن مصیبةٍ فی الأرض ولا فی انفسکم» الآیة، «نُصیب برَحمتنا مَن نشاء». وسرِّ مسأله آنست که حسنه و سیّئة درین آیت نه از فعل و کسب بنده است، و ازینجا که ثواب وعقاب درآن نه پیوسته است، و وعدو وعید در آن نه بسته است. نظیر این در **قرآن**: «اِن تَمْسَسکم حسنةٌ تَسُؤْهم و اِن تُصِبکم سیّئةٌ یَفرحوا بها»، «فاذا جاءتهمُ الحسنةُ قالوا لنا هٰذه و اِن تُصبهم سیّئة یَطَّیَّروا بموسی ومَن معه». این همه حسنات و سیّئات از اسباب است نه از اکتساب، و آنچه ازاکتسابست وببنده منسوب، بثواب وعقاب پیوسته است، چنانکه گفت: «مَن جاء بالحسنة فله عشرُ امثالها» الآیة، «و مَن جاء بالحسنة فله خیرٌ منها وهُم مِن فزع یومئذٍ آمِنون»، «و مَن جاء بالسّیّئة فکُبّتْ وجوهُهم فی النّار».

الحسین بن الفضل را پرسیدند ازین آیت، جواب داد: انّ الحسنات والسّیّئات فی هٰذه الآیة ماسّاتٌ لاممسوساتٌ. قال: وهی النّعماء و الرّخاء والشّدّة و البلاء. این همه آنست که ربّ العزّة بعلمِ رفته، و قلمِ سابق، بر بندگان نوشته است، و نه از عمل و از کسب بنده است. و از بهراین عادت رفته است که گویند: اصابَنی بلاءٌ، اصابنی فرحٌ و محبوبٌ، و کس نگوید: اصابتنی الصّلوةُ و الزّکوةُ و الطّاعةُ و المعصیةُ.

ثمّ قال تعالی : « و اَرسلناكَ للنّاس رسولاً و كَفیٰ باللّه شهيداً » ـ و كفیٰ باللّه ، این باءِ تأكید رادرافزود ، معنی آنست كه : « و كَفَی اللّهُ شهيداً » . اللّهبگواهی بسست ، كه تو رسول اوئی . معنی دیگر گفته‌اند كه : اللّه بگواهی بس است ، كه حسنات و سیّـآت همه ازوست جلّ جلالُه و تقدّستْ اسماؤُه .

« مَن يُطِعِ الرّسولَ فقدأطاعَاللّه » ـ ای : مَن يُطع الرّسول فی سنّته ، فقدأطاعاللّه فی‌فریضته . رسول‌خدا(ص) چون به‌**مدینه** هجرت کرد گفت :« مَن احبّنی فقد احبَّاللّه ، و مَن اطاعنی فقد اَطاعاللّه » . منافقان گفتند می‌نه بینید این مرد را كه میخواهد كه او رابخدائی گیریم ، چنانكه‌ترسایان **عیسی** را بخدائی گرفتند . پس ربّ‌العالمین تصدیق قول رسول خویش را این آیت فرستاد : « مَن يُطع الرّسول فقد اَطاعاللّه » . هر كه رسول را فرمانبردار است خدای را فرمانبردار است .

« و مَن تَوَلّیٰ فما ارسلناكَ عليهم حفيظاً » ـ و هر كه از طاعت بر گردد ، تو بر ایشان‌حفیظ نه‌ای . یعنی كه توغیب ایشان ندانی ، ظاهرایشان دانی ، غیب و سرّایشان ما دانیم . دلیل برین قول آنست كه درعقب گفت : « ويقولون طاعةٌ » این منافقان می‌آیند و میگویند : ما فرمانبرداریم ، و طاعت‌دار ، و آنكه در سرّ كافر میشوند ، و نافرمانی میكنند .

« و يقولون طاعةٌ » ـ یعنی : مِنّا طاعةٌ و أمرُنا طاعةٌ . بعضی مفسّران گفتند : « و مَن تولّیٰ فما ارسلناكَ عليهم حفيظاً » منسوخ است بآیت سیف .

« فاِذا بَرزوا مِن عندكَ » ـ این درشأن قومی منافقانست . گویند در شأن **خلاس‌بن‌سوید** آمد . مردی از متّهمان بنفاق بحضرت رسول(ص) آمدی ، و گفتی: سمعاً و طاعةً ، فرمانبرداری ، یعنی هرچه فرمائی فرمانبرداریم ، ربّ‌العزّة گفت : « فَاِذا برزوا مِن عندكَ » پس چون از نزدیك تو بیرون شند (١) نه آن گویند كه

١ ـ نسخهٔ ج : شوند .

تو میگوئی بایشان.

« واللهُ یکتب ما یُبَیّتون » ـ این را دو وجه است: یکی آنکه اندر کتاب فرو فرستد، و ترا از سرّ ایشان خبر دهد. دیگر وجه آنکه حَفَظه را فرماید تابنویسند آنچه ایشان همه شب میکنند ومیگویند، تا فردا جزاء ایشان بایشان رساند. و این سخن پادشاهانه است! پادشاه گوید: ما کشتیم و ما کردیم و ما کندیم یعنی بسپاه.

« فَاَعرِض عنهم وتوکّل علی‌الله » ـ اوّل او را اعراض فرمودند از قتل منافقان، پس منسوخ گشت باین آیت: « یاایهاالنّبیّ جاهِدِ الکفّارَ والمنافقین ».

ثمّ قال: « توکّل علی‌الله و کفیٰ بالله وکیلاً » ـ توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمان، و محلّ اخلاص. و سرّ توکّل آنست که بحقیقت دانی که بدیگر کس چیز نیست، و از حیلت سود نیست، عطا ومنع که هست بحکمت است، و قسّام مهربان بی غفلت است. « وکیلُ » فعیل است بمعنی مفعول، یعنی: وُکِّل الیه الأمور، الله اوست که کارها همه بدو گذارند، که کارران بندگان و نگهبان ایشان اوست، کارساز و بنده نواز اوست جلّ جلاله، و عزّ کبریاءُه و عظُم شأنُه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « الم ترَ اِلَی الّذین قیل لهم کُفّوا ایدیَکم » الآیة ـ برذوق ارباب حکمت وسالکان راه حقیقت از روی اشارت میگوید: « کُفّوا ایدیَکم » ای اَخرجوا ایدیَکم عن امورکم، وکِلوها الیٰ معبودکم. خویشتن را از کارها بیرون آرید، و یکسرشغلها بمولیٰ سپارید، وباو باز گذارید، که اوست سازندهٔ کارِ بندگان، مدبّر و مقدّرِ کار ران، ونگهبان، بسربرندهٔ شغل ایشان بی‌ایشان، دل دهندهٔ تائبان،

و پذیرندهٔ عذرخواهان. چند که منّت است او رابربندگان: از اوّل بنده را رایگان بیافریند، چون درظهورآرد، ازآب و باد وآتش نگه‌دارد. بسمع وبصر، بفطنت و حکمت بیاراید، ایمان و معرفت بروی نگه‌دارد. پس آنکه چون دست بمخلوقی بردارد، خطاب آید که: «کفّوا ایدیَکم» دست از مخلوق فرو دار، و بخالق بردار، که خداوندِ باوفا اوست، دهندهٔ عطا و پوشندهٔ خطا اوست، در مهربانی و کریمی بیهمتا اوست.

و گفته‌اند: کُفّوا ایدیکم»، معنی آنست که: دست از دنیا باز دارید، و درِ شهوات برخود فرو بندید، و مال و جاه دنیابراندازید، آنچه حرام است لعنت‌است، و آنچه حلالست محنت است، وآنچه افزونی است عقوبتست. **مصطفی** (ص) گفت: «الدّنیا ملعونة، ملعون مافیها الّا ذکرُالله، عالماً اومتعلماً». گفت: این‌دنیا ملعون است، سرای‌بینوائی و بیدولتی، طبل‌میان تهی، وبساط فرومایگی. ربّ‌العزّة تادنیا رابیافریددر آن‌ننگرسته، وآنرا لعنت کرده، ودشمن داشته، وهرچه درآن، بلعنت کرده مگر سه چیز: ذکر خداوند جلّ‌جلاله، که در دنیا است و نه از دنیا است. دیگر مرد عالم که مسلمانان را چون روشن چراغ و بردل **شیطان** داغ است. سیوم کسی که جویندهٔ علم است، و در راه دانش اندر منزل طلب است. **مصطفی** (ص) ازبهروی گفته: «انّ الملائکة لَتَضع اَجنِحَتها لِطالبِ‌العلم» این کس‌هم در دنیا است، ونه از دنیا. چون ازین سه در گذشت، زینهار گردِ دنیا مگرد، که روی معرفت سیاه کند، و جامهٔ عصمت چاك گرداند. خبر نداری که این دنیای دنی دیرست تا برمثال عروسی‌آراسته، برطارم طرّاری نشسته، و از شبکهٔ شكّ بیرون مینگرد، و باتو میگوید:

من چون تو هزار عاشق از غم کُشتم
تا بود بخون هیچکس انگشتم

علی‌مرتضی (ع) آن هِزَبر (۱) درگاه رسالت و داماد حضرت نبوت (۲)، هرگه که بدنیا برگذشتی، دامن دیانت خویش‌فراهم گرفتی ترسان ترسان، و گفتی «غُرّی غیری یا دنیا! فقد بَتَتُّك ثلاثاً» گفتند: ای عجبا، که روان شیرمردان عصر از بیم ذوالفقار تو همه آب گشت، چنین از دنیا می‌بترسی؟ گفتا: شما خبر ندارید که این دنیا درختی خارآور است، دست هوی و حرص آنرا بر کنار جوی عمر تو نشانده، اگر نه باحتراز روی خار آن در دامن عصمت تو افتد، و پاره پاره کند. نشنیده‌ای که در بدایت کار که هنوز خار آن قوّت نگرفته بود، دامن درّاعهٔ عصمت **آدم** چون‌میدرید؟ اکنون که خار آن‌قوی گشت، و روز کاربر آمد باعلی‌بوطالب خود چه کنند؟ **مصطفی** (ص) ازینجا گفت: «حبُّ الدّنیا رأسُ کلّ خطیئةٍ»، تا دل بر آن کمتر نهند، وحذر کنند. و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله گفت: «قُل متاع الدّنیا قلیلٌ والآخرة خیرٌ لِمَنِ اتّقیٰ». تا رغبت کمتر نمایند، واز آن پرهیزند.

واسطی گفته: چون ایشان را در دنیا زهد فرمود، بچشم ایشان اندکی ساخت، و در **قرآن** مجید «قلیلٌ» خواند، تا ترك آن برایشان آسان شود، هٰذا غایة الکرم و الرّحمة. و گفته‌اند: ربّ‌العزّة عارفان را درین آیت از دنیا بربود و بعقبیٰ کشید، بآنچه گفت: «والآخرةُ خیرٌ لمن اتّقیٰ» پس از عقبی نیز بربود، و بخود کشید بآنچه گفت: «واللهُ خیرٌ و اَبقیٰ».

«اَینما تکونوا یُدرِککمُ الموتُ» ـ حکایت کنند ازجوانمردی که هر که که این آیت برخواندی گفتی: آه ازمرگ نفس! آه از مرگ دل! آه آه ازمرگ

---

۱ ـ هزبر = هژبر ۲ ـ نسخهٔ الف: داماد مهتر کاینات.

جان ! اگر درین (١) بمانم مرا چه توان ؟ و درد را چه درمان ؟ چون حال اینست وکار چنین ، بی کسا که منم ، بی‌سر وسامان ، خداوندا !

هم تو مگر سامان کنی ، راهم بخود آسان کنی

درد مرا درمان کنی ، زان مرهم احسان تو !

او که نفسش میرد از دنیا درماند ، او که دلش میرد از عقبی درماند ، او که جانش میرد از مولیٰ درماند ، او که نفسش مُرد از اهل و ولد جدا ماند ، او که دلش مرد از انس وطرب باز ماند ، او که جانش مرد از خدای صمد درماند . پس دلهای عزیزان وصادقان که از نهیب این سخن و سیاست این حال خون گشت ، که آیا در ازل برای ما چه رفته ؟ و در ابد کار ما چون آمده ؟

پیر طریقت اینجا گفته : اولیتر بتیمار خوردن از آنِ کسی نیست که از ازل خویش او را بی‌آگهیست ! غافل بودن از ابد خویش از نادانی است ، میان بوده و بودنی این خواب غفلت چیست ؟ آدمی را میان دو موج از آتش چه جای بازیست ؟ !

« اَینما تکونوا یُدرککم الموت» ـ **ابوهریره** گفت : که از رسول‌خدا(ص) شنیدم که گفت : « اِنّ الرّوحَ اذا خرج من جسده ، و اَتیٰ علیه سبعة اَیام ، یقول : یاربّ ائذَن لی حتّیٰ اَنظر الیٰ جسدی » . گفتا : چون جان پاك از آلایش بشریّت مرغ وار از قفص خاك بیرون آید ، وسوی عالم علوی قصد آشیان عزّت کند ، چون برآن مرکز خویش قرار گیرد ، و یك هفته برآید ، از خالق دستوری خواهد تا آن منزل خاصّ خویش را باز بینم ، وحال وی باز دانم . دستوری یابد ، آن جان پاك بخاك درآید ، و از دور بقالب خویش نگه کند ، آنرا نه برنگ خود بیند ، ونه

---

١ ـ نسخهٔ ج : در تن .

برحال خود ، آب بیند که از چشم درایستاده بجای روشنائی ، و از دهن درایستاده بجای گریانی . بزارد و بنالد و بگرید ، و باز گردد تا هفتهٔ دیگر ، پس دیگر بار دستوری خواهد ، آید ، و جسد خود را بیند ، در آن لحد تاریك ، بزاری زار آن آب همه صدید شده ، و بوی بگشته ، از نخستین بار بیشتر گرید ، و زارتر بود . پس برود و بهفته دیگر بازآید . خورنده بیند براست وچپ روی وی ، وآن جمال و کمال خلقت وی همه دیگر گون گشته . خورنده از چشم بیرون میآید ، و دربینی میشود ، و از بینی بیرون میآید ، و در دهن میشود . آنگه جان بفریاد آید ، و گوید : آه صِرتُ جیفةً قَذِرةً ! کجا است آن قدّ و بالای تو ؟ کجاست آن جمال و کمال تو ؟ کجاست آن صورت زیبای تو ؟ کجاست آن محاسن نورانی تو؟ کجاست آن گفتِ دلربای تو ؟ کجااند عیال و فرزندان تو ؟ که از بهر ایشان بار کشیدی ، و رنج‌بردی ، تا به بینند حال وجای تو ، و عبرت گیرند بکار تو . اَین اَمَلكَ‌الطّویل؟ وحرصك الشّدید؟ این منزلك‌العمران ؟ این ماجمعتَ من‌حلال وحرام ؟ اَین‌اخوانك و رفقاؤكِ ؟ اَین من کنتَ تفخر بهم ؟ تَرَکوك فی‌لحدك وحیداً ، بین‌التّراب والدّود ، لونظروا علیك کما نظرتُ لَتَرکوا الدّنیا و بَکَوا علیٰ انفسهم ایّامَ حیاتهم ! فَالویلُ لی والك الیٰ یوم‌القیامة مِن الملك‌الجلیل ، و دیّان یوم‌الدّین ! فعلیك السّلام ، فلیتنی لم اَرَك ولم تَرَنی . ثمّ انقلب عنه و مضیٰ . پس راوی خبر گفت والله اعلم : فهٰذا احوالُنا وَ مَردُّنا ومصیرنا ، و اِنّا للهِ و اِنّا الیه راجعون .

« اَینما تکونوا یُدرککمُ‌الموت » ـ **مجاهد** گفت : این آیت درشأن زنی‌فرو آمد که دختری‌داشت ، واین زن مزدوری داشت ازخانه بیرون فرستاد تا آتشپاره‌ای بخانه آرد . مزدور مردی را دید بر درِ خانه ایستاده ، و میگوید : دختری را زادند درین خانه ؟ مزدور گفت : آری . گفت : آن دختر نمیرد ، تا آنگه که قضاء

فسق وفجورفراوان بر سروی برود ، وآنکه بعاقبت مزدور او ویرا بخواهد ، وآنکه مرگ او بعنکبوت بود. مزدور از آن سخن درخشم شد ، وکارد بـرداشت ، و شکم آن دخترك بشکافت ، و در بحر شد ، و خویشتن را ناپدید کرد. آن دخترك راشکم بدوختند ، و معالجت کردند ، تا بحال صحّت بـاز آمد. چون بحدّ بلوغ رسید ، سر درنهاد ، وآنچه قضا بود از فجور برسر وی برفت. پس بساحل بحرشد ، وآنجا مُقام کرد، تاروزی که آن مزدور ازدریابر آمد، ومالی فراوان باوی. پس دلّاله را برخواند، وگفت : زنی باجمال ازبهر من بخواه. دلّاله گفت : اینجا زنی است نیکوترین زنان بجمال ، چنانکه میخواهی ، امّافاجره است ، مگر که تو او را بخواهی دست ازفجور باز دارد. آن زن بخواست ، وهمچنان کرد ، از فجور توبت کرد ، و بعقد نکاح در تحت این مرد آمد. و این مُزدور او را سخت دوست میداشت. روزی ایـن مزدور سرگذشت خود باز گفت ، و حکایت باز کرد. زن گفت : من آن جاریه‌ام که توشکم وی بشکافتی ، و اینك نشانِ شکافتن و دوختن. مزدور گفت : مـرگ تو بعنکبوت باشد چنانکه نشان داده‌اند ، امّا من ازبهر تودرمیان صحرا کوشکی بسازم ، وچندان بالا دهم که عنکبوت آنجا نرسد. چنان کردند ، و آن زن در قصر مینشست. آخر روزی عنکـبوت درمیان قصر پیدا گشت. این زن بترسید ، و برآشفت ، وانگشت پایِ وی برآن عنکبوت آمد ، او را درگزید. و از آن گزیدن اندامهای وی‌سیاه گشت ، و از دنیا برفت. ربّ‌العالمین آیت فرستاد درشأن وی که : « اَینما تکونوا یُدرککمُ‌الموت ولو کنتم فی‌بروج مشیَّدة » از مرگ هیچکس نتواند گـریخت ، هرجا که روید بشما در رسد.

مصطفی (ص) گفت : « اَحبِب مَن شِئت فانّك مُفارقُه ، وعِش ماشئت فانّك مَیّت ، وَ اعمل ماشئت فانّك مُلاقیه ».

۱۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ » درنیندیشند درین قرآن [و پس سخن فرا نروند باندیشه] ؟ « وَلَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ » و اگراین قرآن ازنزدیك جزاز الله بـودی ، « لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً (۸۲) » درین قرآن اختلافهای فـراوان یافتندید (۱) .

« وَ اِذا جاءَهُمْ اَمْرٌ »وهر که که با ایشان آید چیزی ، «مِنَ الْاَمْنِ اَوِالْخَوْفِ» از أمن یا از بیم ، « اَذاعُوا بِهِ » آشکارا کنند آنرا ، و باز گویند ، « وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسولِ » و اگر [متدبّران در قرآن چون چیزی برایشان پوشیده مانید (۲)] باز برندید (۳) آنرا با رسول‌خدا ، « وَاِلی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ » و [بعد از مرگ رسول با فقهاء دین ، « لَعَلِمَهُ » بدانید (٤) آن ، « الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ » مستنبطان علم ازمیان ایشان ،«وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ » واگرنه فضل‌خدا بودی باشما ،« وَرَحْمَتُهُ» و بخشایش و مهربانی وی ، « لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ » شما همه برپی دیو ایستادید ،« اِلّا قَلیلاً (۸۳) » مگر اندکی .

« فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ » جهاد کن [با دشمنان خدا] از بهر خدا ،« لاتُکَلَّفُ اِلّا نَفْسَكَ » برتو نیست ونفرمودند ترا مگربتن‌تو ، « وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ » و بینگیز وبرآن دار مؤمنان را ، « عَسَی اللّهُ اَنْ یَکُفَّ » مگر که الله بازدارد ازشما ، « بَأْسَ الَّذینَ کَفَرُوا » زور و گزند ایشان که کافر شدند ، « وَاللّهُ اَشَدُّ بَأْساً » و زور گرفتن الله مِهاست (۵) و گزند نمودن وی سخت‌تر (٦) ، « وَاَشَدُّ تَنْکیلاً (۸٤)» وبازدارنده‌تر

---

۱ ـ نسخهٔ ج : یافتندی . ۲ ـ نسخهٔ ج : پوشیده ماندی . ۳ ـ نسخهٔ ج : باز برندی . ٤ ـ نسخهٔ ج : بداننندی . ۵ ـ نسخهٔ ج : بزرگترست ٦ ـ نسخهٔ ج : سختتر .

است دشمن را از مؤمنان [از آنچه آدمیان دشمنان را ازخود].

« مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً » هر که شفاعت کند شفاعتی نیکو، « يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْها » ویراست از مزدآن بهره‌ای، « وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً » و هر که شفاعت کند شفاعتی بد، « يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها » ویراست ازوبال آن بهره‌ای، « وَكانَ اللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً (٨٥) » و الله بر همه چیز پادشاه است و کوشوان و توانا و دهنده باندازه.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « اَفَلا يتدبّرونَ القرآن » الآية ـ التدبّر فی‌اللّغة النّظرُ فی اَدبار الأُمور. تدبّر آنست که درآخر کارها نظر کنی، تا اوّل و آخر آن بهم سازی و راست کنی. ربّ‌العالمین میکوید درین آیت که: چرا نشنوند منافقان این **قرآن** را؟! و چرا در آن تفکّر و تأمّل نکنند؟! و در اوّل و آخر آن ننگرند؟! تا بدانند که آیات آن براستی و درستی و پاکی همه بیکدیگر ماند، و یکدیگر را تصدیق میکند، درآن تناقض وتفاوت نه، و اگرجهانیان همه بهم‌آیند، وعقلها وعلمهاهمه درهم پیوندند، تا مثل آن بیارند، نتوانند، و عاجزشوند، چنانکه ربّ‌العزّة گفت: « قُل لئنِ اجتمعت الإنسُ والجنُّ » الآية. **مجاهد** گفت: معنی آنست که چرا نیندیشند درین قرآن تابدانند که مخلوق‌نیست، وبسخن مخلوق‌مانَنده نیست؟! **مصطفی**(ص) گفت: « فضلُ کلام الله علی‌غیره کفضل‌الله علیٰ خلقه ». و رُوی انّه قال: « انّ‌فضلَ **القرآن** علیٰ سائرالکلام کفضل‌الله علی خلقه، و ذٰلك انّه منه ». **عمران بن حصین** گفت: **عبدالله مسعود** را دیدم در کوفه، گفتم: یا **عبدالرحمن**! از علم **تورات** بنزدیك تو چیزهست؟ گفت: نَعَم، انّ اوّلَ ما انزلَ‌اللهُ علیٰ **موسی** فی **التورية**: لااله الّا الله، **محمد** رسول‌الله، **القرآن** کلام‌الله. **وکیع بن الجراح** گفت‌امام اهل

سنّت : مَن زعَم انّ **القرآن** مخلوقٌ فقد زعَم انّ **القرآن** محدَثٌ ، و مَن زعم انّ **القرآن** محدث ، فقد کفره . **اسمعیل بن ابی اویس** گفت : **القرآن** کلام الله ، و مِن الله ، و علم الله ، لیس بمخلوق ، و مَن قال هو مخلوق فهو کافر ، ومَن قال **القرآن** کلام الله لا اَدری مخلوق هو أم غیرُ مخلوق ، فهو کافر ، و مَن قال لفظی بالقرآن مخلوق فهو کافر . روایت کنند از **احمدبن‌حنبل** که **جهمیان** همین سه فرقت‌اند : قومی که گفتند : **قرآن** مخلوقست اینانرا جهمی مطلق گویند ، و قومی که گفتند : ندانیم که مخلوقست یا نه مخلوقست ، اینان را **واقفه** گویند ، و**شکاك** نیز گویند ، وقومی که گفتند : لفظِ ما بقرآن مخلوقست ، اینانرا **لفظیه** گویند ، و هرسه متقارب‌اند ، و در کفر و بدعت یکسان . و **احمدبن حنبل** و **یحیی‌بن منصور** گفتند : اللّفظیّة شرٌّ من‌الجهمیّة ، لأنّ قولهم و کفرهم اغمض . فرقتی دیگراند ازین **جهمیان** که میگویند : کلام از متکلّم جدانیست ، و در زمین از آن چیز نیستَ . و **قرآن** وسنّت ایشان را دروغ زن‌میکنند . ربّ‌العالمین گفت : « ونزّلناه تنزیلاً » . جای دیگر گفت : « انّه لَقرآن کریم فی کتاب مکنون لایَمَسُّهُ الّا المطهّرون » ، و جای دیگر گفت : « و لَئِن شِئْنا لنَذهبنَّ بالّذی اوحینا الیك » ، و **مصطفی** (ص) گفت : « لیسرینّ لیلةً علی **القرآن** فلا یَبقیٰ فی‌المصاحف والصّدور منه شیءٌ » ، و قال (ص) : « لایَقرءِ الحائض ولا الجُنُبُ شیئاً من **القرآن** » . درین آیت و اخبار دلالت روشن استکه **قرآن** بحقیقت در زمین موجود است . و درجمله سخن **اهل سنت** و معتقد ایشان در **قرآن** آنست که قرآن از حق بیامد ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « منه بدأَ و اِلیه یعود ، منه خرج و اِلیه یعود » . کلام اوست جلّ‌جلاله ، وعلم اوست ، وصفت اوست ، بحقیقت در زمین موجود است ، متّصل‌باو ، قائم باو ، نه جدا ازو ، هرجا که یابند ، برزبان خوانند ، و در گوش شنونده ، و در دل دانند ، و در لوح نبشته ، قائم

است بحرف و صوت ، یك حرف از آن مخلوق نه ، **جبرئیل** از خدا گرفت و **مصطفی** (ص) از جبرئیل گرفت ، وامّت از **مصطفی** (ص) گرفتند ، و **قرآن** خود یکی است ، و آن عین کلام حق‌است ، نه عبارت‌از آنست ، چنانکه **مبتدعان** گویند؛ ونه لفظ خواننده بآن مخلوقست ، چنانکه **جهمیان** گویند . و نه خود قرآن ، که همهٔ کتابهای خدا که به پیغامبران فرو فرستاد ، **تورات** در دل جهودان نه مخلوق، و **انجیل** در دل ترسایان نه مخلوق ، و **زبور** در دل **صابئان** نه مخلوق ، همچنین نامهای خدا هیچ از آن نه مخلوق . اینست عقیده مسلمانان ، و طریقت مؤمنان ، و سخن اهل سنّت و جماعت . هر که برین نیست او را در دین هیچ بوی نیست ، و بر راه راست نیست ، و این‌هدایت جزازحق نیست ، و بدست‌بنده هیچ‌چیز(۱) نیست . « مَن یَهدِاللهُ فهو المهتدِ و مَن یُضلِلْ فلن تجِدَله ولیاً مُرشداً » ، « ولـو کان مِن عند غیرالله لَوَجدوا فیه‌اختلافاً کثیراً » ـ این اختلاف مردمان است در **قرآن**، که هیچ وجه نیست ازوجوه علم در قرآن مگر که خلق‌درآن مختلف‌اند ، بلکه‌این‌اختلاف که در قرآن نیست اختلاف قرآن درخویشتن است ، و این اختلاف تعارض است و وتناقض . چنانکه سخنی باشد نا هامتا (۲) ونا هموار ، ویکدیگر را مضادّ . چنانکه گفت : « انّکم لفی قولٍ مختلفٍ » ای قولٍ غیرمستقیم . اختلاف در قول آنست که سخنی در جائی‌خاص بود ، و در جای دیگرهمان سخن عام بود . چیزی جائی منفی بود ، و جای دیگرمثبت ، و در **قرآن** این چنین اختلاف نیست . قرآن همه راست است و پاك است و خوش است و نیـکو ، در نظم متّسق ، و در رسم متناسب ، و در معنی مطّرد . **مصطفی** (ص) گفت : « **القرآن** افضل من دون‌الله ، فمَن وقّر القرآن فقد وقّرالله ، و مَن لم یُوَقّر القرآن فقد استخفّ بحقّ الله . حرمة القرآن عندالله

۱ ـ نسخهٔ ج : هیچیز . ۲ ـ نسخهٔ ج : ناهمتا .

کحرمة الوالد على ولده. حَمَلة القرآن هم المَحفوفون برحمةالله، المُلبَسون نورَالله، المعلَّمون کلامَ الله، فمَن والاهم فقد والَی الله، و مَن عاداهم فقد عادی الله. یقول الله تعالی: یاحملة القرآن! استجیبوا لِلّه بتوقیر کتابه، یَزِدْکُم حبّاً و یُحبِبکم الی عباده. یُدفَع عن مُستمع القرآن بلوَی الدّنیا، و یُدفع عن تالی القرآن شرُّ الاخرة، ولَتالی آیةٍ مِن کتاب‌الله افضلُ ممّا تحت العرش الی اسفل النجوم، و اِنّ فی کتاب‌الله لسورةً یُدعی صاحبها الشّریف عندالله، تشفع لاصاحبها یوم القیامة باکثر من ربیعة و مضر»، قال رسول‌الله (ص): هی سورة یس.

«و اِذا جاءَ هم امرٌ مِن الأمن اوِ الخوف» - ای: حدیثٌ فیه أمنٌ او هزیمةٌ، «اَذاعوا به» افشَوه. ذاع: فشا، و اَذاع: افشیٰ. این آیت در شأن منافقی آمد که رسول‌خدا (ص) درنهانی سخنی گفته بود در سگالش بیرون شدن غزا را بروزی از روزها، و میخواست که ناگاه بسر دشمن رسد. آن منافق که آن سگالش شنفته بود (۱)، آشکارا کرد، و باز گفت. «اَذاعوا به» - سخن اینجا سپری شد.

«ولَو رَدّوه» متدبّران اند در قرآن. میگوید: اگر چیزی برایشان پوشیده شود، چنانکه بنزدیك ایشان باختلاف ماند، آنرا بکتاب خدا برندید (۲)، و با رسول‌وی و با اولی الأمر. گفته‌اند: اولی الأمر ابوبکر است وعمر وعثمان و علی، و گفته‌اند: امیران اند که برلشکرها گماشته بودند، و گفته‌اند: فقهاء دین‌اند و علماء اسلام، که راسخان‌اند در علم، خطا و صواب شناسند، و مواضع شکر و صبر دانند، و بمکاید حرب راه برند.

«لَعَلِمَه الذین یَستنبِطونه منهم» - استنباط استخراج است، میگوید که: مستنبطان علم از میان ایشان بدانندید (۳). آنکه گفت درآخر آیت: «الّا قلیلاً»

۱ - نسخهٔ ج: شنیده بود. ۲و۳ - نسخهٔ ج: برندی. بدانندی.

یعنی : لَعَلِمه الّذین یَستنبطونه منهم الّا قلیلاً . یعنی مستنبطان تأویل بجای آورندید(١) آنرا که برایشان پیچیده و پوشیده مانده ، مگر اندکی . تأویل آن جز الله کس نداند ، از مبهمات قرآن چون حروف هجا در اوائل سور . معنی دیگر ، گفته‌اند : « لَعَلِمه الّذین یستنبطونه منهم » آن منافقان که تتبّع اسرار از رسول(ص) کردند ، وسرّ وی آشکارا کردند ، اگر خود را از آن حدیث باز داشتندید(٢) ، تا آنکه که از رسول خدا گرفتندید(٣) ، یا از اولی الامر ، بدانستندید(٤) ازرسول خدا و از اولی الامر که آشکارا میباید کرد ، یانمی‌باید کرد ، وآنچه حق بود ایشان رامعلوم گشتید(٥) .

« وَلَولا فضلُ‌الله علیکم و رحمته » ـ فضل خدا اینجا اسلام است ، و رحمت قرآن است ، اگرنه اسلام و قرآن بودی شما برپی **دیو** ایستادید . « الّا قلیلاً » مگر اندکی که اسلام و قرآن درنیافتند ، و بی کتاب و بی‌رسول‌خود راه یافتند ، وعبادت بتان بگذاشتند چون **زیدبن عمروبن نفیل** و **ورقة‌بن نوفل** ، و طلاب دین که پیش از مبعث رسول(ص) بودند . و روا باشد که « الّا قلیلاً » استثناء از « لَاتَّبَعتمُ الشّیطان » نهند . میگوید : برپی **دیو** رفتید ، مگر اندکی که برپی **دیو** نرفتند ، وایشان صحابهٔ رسول خدا اند درمیان خلق . قولی دیگر آنست که الّا قلیلاً متّصل است بآنچه گفت : « لَعَلِمه الّذین یَستنبطونه منهم » ، و بیان این وجه از پیش رفت .

قوله : « فَقاتِل فی‌سبیل‌الله » ـ این « فا » در اوّل آیت جواب آنست که گفت : « ومن یُقاتل فی‌سبیل‌الله فَیُقتَل اَو یَغلِب فسوف نُؤتیه اجراً عظیماً . . . فقاتل فی‌سبیل‌الله » . و گفته‌اند متّصل است بآن آیت دیگر : « ومالَکم لا تُقاتِلون فی‌سبیل‌الله » . **کلبی** گفت : سبب نزول این آیت آن‌بود که بعداز وقعت **احد** رسول‌خدا (ص) با **ابوسفیان**

١و٢و٣و٤و٥ ـ نسخهٔ ج : همهٔ این افعال بی‌دال درآخر آنها ، آمده است .

وعده کرد که بموسم **بدرصغری** باهم آیند، وقتال کنند. چون وقت آن میعادبود رسول(ص) ایشان را گفت تا بجهاد شویم، و بسر وعده که داده‌ایم باز رویم. بعضی را از ایشان کراهیت آمد، و دشخوار گشت برایشان. ربّ‌العالمین در آن حال این آیت فرستاد: «فقاتِل فی‌سبیل‌الله» ای **محمد**! تو بیرون شو و جهاد کن. «لاتُکَلَّفُ الّا نفسَك» که این جز بر نفس تو ننهاده‌اند. این نه بر آن معنی است که دیگران بقتال مأمور نه‌اند، یعنی که ترا الزام نمیکنند فعل دیگران، و ترا بآن مؤاخذت نیست. فعل تو است که تو را الزام میکنند، و ترا بآن مؤاخذت است. و قیل: «لاتُکَلَّف الّا نفسَك» ای الّا فعلَ نفسِك، علی معنی انّه لاضررَ علیك فی‌فعل غیرك. فلا تَهتَمَّ بتخلّف مَن تخلّفَ عن الجهاد. ربّ‌العزّة ویرا بجهاد فرمود، گرچه تنها بود، بی‌حشم و بی‌سپاه، ازبهر آنکه ویرا ضمان کرده بود بنصرت. **ابوبکر** هم از اینجا گفت درقتال اهل رِدَّت: لوخالَفَتْنی یمینی لَجاهَدتُها بشمالی.

«و حرّضِ المؤمنین» - میگوید: مؤمنانرا برجهاد دار، و از ثواب جهاد ایشان را سخن گوی، و بزرگی وبالِ از پیش دشمن گریختن ایشان را باز نمای. **مصطفی** (ص) برُ وَفق این‌فرمان برفت، و مؤمنانرا ازثواب جهاد خبر داد، و گفت: «جاهِدوا فی‌الله القریبَ والبعید، فی‌الحضر والسّفر، فانّ الجِهادَ بابٌ مِن‌ابواب‌الجنّة، و اِنّه یُنجی صاحبَه مِن الهمّ والغمّ»، وقال (ص): «رِباطُ یومٍ فی‌سبیل‌الله خیرٌ مِن قیام شهر وصیامِه، ومَن مات مرابطاً فی‌سبیل‌الله کان له اجرُ مجاهدٍ الیٰ یوم‌القیامة» وقال (ص): «مَن غزا غزوة فی سبیل‌الله ثمّ اُستشهد فیها حرّم اللهُ جسدَه علی‌النّار، و اَدخله الجنّةَ بلاحساب ولاعذاب، و یُشفع فی‌اربعین انساناً، کلّهم ممّن وجب له النّار». ثمّ قال: «والّذی نفسی بِیَده، الغزوةُ فی‌سبیل‌الله افضلُ عندالله مِن الدّنیا و مافیها، انّ الله اشتریٰ مِن المؤمنین الآیة».

« عَسَى‌الله » عسیٰ اینجا نه تشکّك است ازالله ، یا درعلم وی تردّد ، ونه‌بمعنی رجاء در نعمت وی ، امّا خواست که امید آدمی بنبرد از نصرت و ظفر بردشمن ، امید در وی افکند تا بر امید کار کند ، که آدمی بر نومیدی کارنکند ، همچنانکه **موسی وهرون**‌را گفت : « فَقولا له قولاً لیناً ـ لعلّه یَتذکّر اویَخشیٰ » ، **موسی وهرون** را گفت : که با **فرعون** سخن نرم گوئید ، تامگرپند پذیرد ، و حق دریابد . این « لعلّ » نه تشکّك است از الله ، و نه تردّد است در علم وی ، که امید است که در **موسی و هرون** افکند ، تا رنج توانند کشید بر آن امید .

« أن یَکُفَّ بأسَ الّذین کفروا » ـ دو موقع است این را : یکی آنکه آن غزا که این تحریض آنرا آمده ، بأس آن دشمنان درآن غزا از مسلمانان بازداشت ، و دیگر آنست که **عیسی** (ع) بزمین‌آید ، و **دجّال** و سپاه ویرا بکشد ، وحرب‌اوزار خویش‌بنهد ، آن وقت است که بأس کفّار ازسرمؤمنان بازداشته‌آید . ونیز گفته‌اند : مراد باین **جهودانند** و **ترسایان** ، که ربّ‌العزّة بأس ایشان از مؤمنان باز داشت ، تا بترك محاربت بگفتند ، وبخواری و فروتنی جزیت درپذیرفتند .

« والله اشدُّ بأساً و اَشدُّ تنکیلاً » ـ تنکیل نامی است بازداشتن را ، یعنی که من‌بازدارنده‌تر م دشمن را از مؤمنان ، ازآنچه‌آدمیان دشمنانرا ازخود ، از « نکل » گرفته‌اند ، و نکل بند است برپای ، و هم ازآنست : « انّ لَدَینا اَنکالاً و جحیماً » . میگوید : نزدیك ما پایهای دوزخیان را بندها است ، ونکال هم از آن گرفته‌اند : « فجعلناها نَکالاً » . و نُکول‌هم ازین گرفته‌اند ، که کسی بازنشیند ازپیش قاضی از سوگند خوردن ، یا از گواهی دادن ، همچنانکه پای بسته باز نشیند از رفتن ، و باز ماند .

« و مَن یَشفعْ شفاعةً حسنةً یَکُنْ له نصیبٌ منها » ـ میگوید : هر که‌شفاعت

نیکو کند، ویرا از مزد آن بهره‌ایست، آن عفو کننده را مزد است، و این شفاعت کننده را بهره ایست. و شفاعت نیکو آنست که رسول (ص) گفت: «مَن یَشفع الی ذی سلطانٍ فی فکاك رقبةٍ، او تیسیرعسیرٍ ثبّت اللّه قدمَه علی **الصراط** یوم تدحضُ علیه الأقدام». میگوید: هر کس که شفاعت کند ضعیفی‌را بخداوند ملکی، اللّه‌تعالی قدم او بر **صراط** نگه دارد، آن روز که قدمها از **صراط** در گردد، و بلرزد. وخبر دیگری است از **مصطفی** (ص) که گفت: «اِشفَعوا تُوجَروا، ویَقضی اللّه علی لسان نبیّه ماشاء». بمن یکدیگر را شفیع باشید، تا مزد یابید، واللّه خود برزبان رسول خویش از اجابت و اباءآن راند که خود خواهد.

«و مَن یَشفع شفاعةً سیّئةً یکُن له کفِلٌ منها» ـ و هر که شفاعت بد کند وی راست از وبالِ آن بهره ای شفاعت بد. آنست که رسول خدا گفت: «من‌حالت شفاعتُه دون حدٍّ مِن حدوداللّه فقد ضادَّ اللّهَ فی مُلکه» معنی آنست که هر که‌شفاعت وی حدّی ازجانی باز دارد که نزدیك سلطان‌جنایت اودرست شده بود، و حدّ بروی واجب شده، این شفیع با خدای عزّوجلّ در پادشاهی او برابری جست. و گفته‌اند: شفاعت نیکو آنست که از بهرمردم سخن‌نیکو گوید، و در اصلاح ذات‌البین بکوشد، و شفاعت بدآنست که در مردمان سخن بد گوید، ومیان ایشان سخن‌چینی کند، تا ایشان را درهم افکند. و گفته‌اند: شفاعت نیکو و شفاعت بد درین آیت آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «مَن سنَّ سنّةً حسنةً فله اجرُها و أجرُ مَن عمِل بها، مِن‌غیر اَن ینتقصَ مِن اجورهم شیءٌ، و مَن سنَّ سنّةً سیّئةً فله وزرُها و وِزرُ مَن‌عمل بها من غیر اَن ینتقصَ من اوزارهم شیءٌ».

«و کانَ اللّهُ علیٰ کلّ شیءٍ مُقیتاً» ـ ای: مقتدراً، مُجازیاً بالحسنة و السّیّئة. یقال: اَقاتَ علی‌الشّیء اذا اقتدرَ علیه، وقیل: المُقیت هوالشّاهدللشیء والحافظ له،

من قُتُّ فلاناً اَقوتُه : ای اعطیتُه قوّةً و حفِظتُه به . وفی الخبر : « کـفیٰ بالمرءِ اِثماً اَن یُضیع مَن یَقوت » ، و یُرویٰ : من یُقیت . فالقوت ما به استقلال النفس ، ویکون قواماً لها ، وسببَ بقائها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اَفلا یتدبَّرون القرآن » الآیة ـ اظهار عزّت قـرآن است ، و نشر (۱) بساط توقیر کلام خدای جهانست ، کلامی کـه دلهـای عارفانرا شِفا است ، اسرار آشنایانرا ضیا است ، جانهای دوستانرا غذا است ، درد درماندگانرا درمـان و دواست ، کلامی که سناء الٰهیّت مطلع قدم اوست ، قرآنی که بتیسیر ربوبیّت تنزّل اوست ، یادگاری که قبّهٔ حفظ حق مأمن اوست ، کلامی که جانها را تذکرت است ، ودلها را عدّتست ، امروز وسیلت ، وفردا را ذخیرتست . **مصطفی**(ص) گفت : «لو کانَ القرآنُ فی اِهاب مامسَّه النار » ، اگرچنان بودی که این قرآن درپوستی نهاده بودی ، آنرا فردا بنسوختندی . پس چون در دل بنده مؤمن یابند با معرفت ایمان ، هم اولیٰتر که نسوزند . امّا کسی باید که بقرآن راه جوید ، تا قرآن او را بر راه دارد ، که قرآن راه جویان را راهست ، و یار خواهانرا یار است ، مؤمن که راه میجوید ، اورا میراندبزمام حق، در راه صدق ، و رسن‌صواب، برچراغ هدیٰ ، وبدرقهٔ **مصطفی** ، روی بنجات ، وادی بوادی ، منزل بمنزل ، تا فرود آرد او را در « مقعد صدقٍ عند ملیكٍ مقتدرٍ» ، و بیگانه که راه جوی و بار خواه نیست ، لاجرم‌قرآن او را روشنائی و راه نیست ، « ولا یزیدُ الظّالمین الّا خساراً » .

محمدبن اسحق گفت : درخواب نمودند مرا که قیامت برخاسته بود ، و حق

---

۱ ـ نسخهٔ ج : نثر .

را دیدم در خواب جلّ جلاله که مرا گفتی : ماتقول فی‌القرآن ؟ گفتم : کلامُك یا ربّ‌العالمین . گفت : ترا که گفت که کلام منست ؟ گفتم : که **احمدبن‌حنبل** . ربّ‌العزّة گفت که : الحمدلله . پس **احمد** را بخواند و باوی گفت : ماتَقول فی القرآن ؟ **احمد** گفت : کلامُك یاربّ‌العالمین . گفت : از کجا دانستی که کلام منست ؟ **احمد** دو ورق از هم باز کرد ، دریك ورق نبشته بود : **شعبه** ، و در یك‌ورق **عطا** عن **ابن‌عباس** ، **شعبه** را خواند ، و باوی همان گفت ، و همان جواب داد ، و گفت : شنیدم از **عطابن ابی‌رباح** از **ابن‌عباس** ، گفت : **عطا** را نخواندند اما **ابن‌عباس** را خواندند ، وحق باوی گفت : ماتقول فی‌القرآن ؟ فقال : کلامُك یا ربّ‌العالمین . گفت : از کجا میگوئی ؟ گفت : اخبرنا **محمد** رسول‌الله ، رسول‌خدا **محمد** ما راخبر کرد . رسول رابخواندند ، و ربّ‌العزّة باوی گفت : ماتقول‌فی‌القرآن؟ گفت : اخبرنا **جبرئیل** عنك . آنگه گفت ربّ‌العزّة : « صَدقتَ وصدقوا » .

« اَفَلا یتدبّرون القرآنَ » ـ **ابوعثمان مغربی** گفت : تدبّر سه قسم است : یکی اندیشه کردن درنفس خود و حال خود ، آنرا تدبّر موعظه گویند . دوم‌اندیشه کردن در . . . ، آنرا تدبّر . . . گویند (۱) . سه دیگر اندیشه کردن در قرآن ، آنرا تدبّر حقیقت ومکاشفه گویند . اوّل صفت عامّهٔ مسلمانان است ، دوم صفت زاهدان است ، سوم صفت عارفان است . ایشانرا دیدهٔ مکاشفهٔ دهند ، تا هرحجاب که بود میان دل‌ایشان ومیان حق برداشته‌شود . همه آرزوهاشان نقدشود . آب‌مشاهدت شان در جوی ملاطفت روان شود . دل از ذکر پُر ، و زبان خاموش ! سر ازنظر پر، وخود را فراموش !.وقارفریشتگان دیده ، و ثبات ربّانیان یافته ، و بسکینهٔ صدّیقان در رسیده ؛ و مرد تا اینجا نرسد نشاید او را در بحر جلال قرآن شدن ، و استنباط

۱ ـ درهمهٔ نسخ پس‌ازحرف اضافهٔ در و کلمهٔ تدبرجای خالی‌ونانوشته مانده‌است .

جواهر مکنون آن کردن، لا بل که هر ساعتی و هرلحظه‌ای بریدی از هیبت و بی‌نیازی قرآن دست رد بسینهٔ وی باز نهد، که این علم سرّ حقّست، و این مردان صاحب اسرار. پاسبانرا با راز ملك چه کار! گر از ایشانی، دوست را وفاداری بردل نگار، و اگرنه از ایشانی، ترا با رفتن با دوستان چه کار؟!

رو گردِ سراپردهٔ اسرار مگرد

کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد

و اگر بتعریف ازلی و توفیق ربّانی بنده بآن مقام رسد که جلال عزّت قرآن او را بخود راه دهد، و اسرارِ «لَعَلِمه الّذین یَستنبطونه» پردهٔ غموض از روی‌اشکال فروگشاید، پس اگر استنباط کند او را رسد که **مصطفی** (ص) او را دستوری داده، و فتویٰ کرده که: «انّ مِن العلم کهیئة المکنون، لایعرفه الّا العلماء بالله، فاذا نطقوا به لم یُنکِره الّا اهل‌العزّة بالله».

١٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی «وَإِذا حُيِّيتُمْ» وهر که شما را بنوازند، «بِتَحِيَّةٍ» بنواختنی، «فَحَيُّوا» باز نوازید آن نوازنده را، «بِأَحْسَنَ مِنها» بنواختنی نیکوتر از آن، «أَوْرُدُّوها» یا آن نواخت او را راست همچنان باز دهید، «إِنَّ اللهَ كانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (٨٦)» الله برهمه‌چیز کوشوان (١) است، وهر کاری را بسنده.

«اَللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ» الله آنست که خدائی نیست مگراو، «لَيَجْمَعَنَّكُمْ» شما را فراهم میآرد، «إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ» تا بروز رستاخیز، «لا رَيْبَ فِيهِ» هیچ

١ - نسخهٔ ج: نگهبان.

شك نيست در آن ، « وَ مَنْ اَصدَقُ مِنَ اللهِ حَديثاً (٨٧) » و آن كيست راست‌سخن‌تر از خداى ؟

« فَمالَكُمْ » چه بود شما را و چه رسد ، « فِى الْمُنافِقينَ » در كار منافقان ، « فِئَتَيْنِ » كه دو گروه ايد ، « وَاللهُ اَرْكَسَهُمْ » و خداى ايشان را با همان كفر افكنده است [كه اول بر آن بودند] ، « بِما كَسَبُوا » بآنچه مى‌برزند (١) وميكنند از بد ، « اَتُرِيدونَ اَنْ تَهْدُوا » ميخواهيد كه راه نمائيد ؟ « مَنْ اَضَلَّ اللهُ » آنكس را كه الله گمراه كرد او را ، « وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ » وهر كه الله او را گمراه كرد ، « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبيلاً (٨٨) » ويرا نه چاره يابى ونه راه .

« وَدُّوا » دوست ميدارند اين منافقان ، « لَوْ تَكْفُرونَ » اگرشما كافر شويد درنهان ، « كَما كَفَرُوا » چنانكه ايشان كافر شدند ، « فَتَكُونُونَ سَواءً » تا شما با ايشان يكسان بيد (٢) ، « فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِياءَ » شما كه مؤمنان ايد از ايشان دوستان مگيريد ، « حَتّىٰ يُهاجِرُوا فى‌سَبيلِ اللهِ » تا هجرت كنند با رسول خدا ، « فَاِنْ تَوَلَّوْا » اگر بر گردند ، « فَخُذُوهُمْ » گيريد ايشان را [و اسير بريد] ، « وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ » و بكشيد ايشان را هرجا كه يابيد ايشان را ، « وَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَلا نَصيراً (٨٩) » و از ايشان نه دوست گيريد و نه يار .

« اِلَّا الَّذينَ يَصِلُونَ » مگر ايشان كه مى‌پيوندند [و مى‌باز پناهند] ، « اِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ميثاقٌ » با قومى كه ميان شما و ميان ايشان پيمانى است ، « اَوْجاؤُكُمْ » يا بشما آيند ، « حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ » بگرفته دلهاى ايشان ، « اَنْ يُقاتِلُوكُمْ » كه با شما كشتن كنند ، « اَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ » يابا قوم خود كشتن كنند ، « وَلَوْ شاءَاللهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ » و اگر الله خواهد ايشان را برشما گمارد ،

١ ـ نسخهٔ ج : مى‌ورزند . ٢ ـ نسخهٔ ج : باشيد .

« فَلَقاتَلوكُمْ » تا چنانکه در دل دارند باشما کشتن کنندید (١) ، « فَإِنِ اعْتَزَلوكُمْ » اگرچنانست که ازشما کران گیرند ، « فَلَمْ يُقاتِلوكُمْ » واز کشتن با شما بازایستند، « وَ اَلقَوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ » وسخن آشتی بشما او کنند (٢) ، « فما جَعَلَ اللهُ لَكُمْ عَلَيهِمْ سَبيلاً (٩٠) » الله شما را در ایشان نه راه گذاشت و نه دست .

« سَتَجِدُونَ آخَرينَ » آری قومی یابید دیگران ، « يُريدُونَ اَنْ يَأْمَنُوكُمْ » ازینان که میخواهند از شما آمن باشند ، « وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ » و از قوم خود آمن باشند ، « كُلَّما رُدُّوا اِلَى الْفِتْنَةِ » هر که که ایشانرا باآزمایش گذارند، وفرا کفر بازاند پس اقرار، « اُرْكِسُوا فيها» ایشانرا باآن می او کنند ، وباآن می آلایند ومی آمیزند ، « فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ » پس اگر از جنگ باشما کرانه نگیرند ، « وَ يُلْقُوا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ » و آن سخن آشتی بشما نیو کنند (٣) ، « وَ يَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ » و دست از کشتن فرو نگیرند ، « فَخُذُوهُمْ » گیرید ایشانرا [و اسیر برید] ، « وَ اقْتُلُوهُمْ حَيثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» وبکشید ایشان را هرجا که یابید ، « وَاُولٰئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيهِمْ سُلطاناً مُبيناً (٩١) » و ایشان آنند که شما را در ایشان حجّت دادیم ، [و دست گشادیم ، و در کشتن و گرفتن ایشان شما را عذر ساختیم] .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وَ اِذا حُيّيتم بِتَحية » الآية ـ تحیّت نامی است نواخت را ، سلام ازبهر آن تحیّت خواندهاند که مسلمانان بایکدیگر بنواخت دیدار کنند ، و « تحيّةً مِن عندالله » ازین است . میگوید آن سلام که شما را دادم آن نواختی است که من دادم ازنزدیك خویش، و « التحيّات لله » معنی آنست که : نواختها الله راست ، کس ویرا

١ ـ نسخهٔ ج : کنندی . ٢ ـ او کنند = افکنند . ٣ ـ نیو کنند = نیفکنند .

ننوازد ، نواختها همه ملك وی است . و معنی حیّاك الله آنست که خدای ترا نوازد .
و در جائی دیگر تحیّت نام مُلك است ، و از آن است قول **زهیر بن جناب الکلبی** :

اَبَنِیَّ اِن اهلِكْ فاِ نّی قد بنیتُ لکم بنیّة
و ترکتکُم اولادَ سادا تٍ زِیادُکمُ ورِیّة
و لِکُلّ ما نال الفتیٰ قد نِلتُه الّا التّحیّة

ای الّا الملك . و تحیّتِ مسجد را از بهر آن تحیّت نام کردند که آن نواختست مسجد را . و**عمر خطاب** درمسجد بر گذشت، یك رکعت کرد ، و **طلحة بن عبیدالله** در مسجد. باسلاح سجده کرد و بر گذشت .

« فَحَیّوا بأحسنَ منها » ـ میگوید : کسی که شما را بنوازد ، آن نوازنده را باز نوازید بنواختی نیکوتر از آنکه او نواخت ، و این در اسلام است ، و در هدیّه و در زیارت ، و در همه افضالها و بِرّها ، « اَورُدّوها » یا مکافات کنید بی تطفیف . ردّ از بهر آن گفت که چون مکافات کردی ، منّت از خود رد کردی ، و از مکافات باید که هیچ کم نکنی ، اگرهدیه باشد ، یا سخن، یا مخاطبه‌ای درنامه‌ای . و ردّ مخاطبه آنست که از غایت مرتبت سزای آن مرد کم نکنی ، وهو المشار اِلیه بقوله(ص) : « اَنزِلوا النّاسَ علیٰ منازلهم » ، وچون سلام کنند در جواب بیفزای ، و چون گوید : السّلام علیکم ، توگوی : و علیکمُ السّلام و رحمةالله . اگر وی گوید : و رحمةالله ، توگوی : و رحمةالله و برکاته . قومی مفسّران گفتند : « بأحسنَ منها » با اهل دین اسلام است ، که درنواخت و در اسلام بیفزای ، چنانکه گفتیم ، و « اَورُدّوها » با اهل کتاب و اهل شرک است ، که با ایشان برعلیکم اقتصار کنی و بر آن نیفزائی .

فصل

از احکام شرع آنچه تعلق باین آیت دارد آنست که اگر هدیه بکسی دهی از سه بیرون نیست حال آنکس که بوی دهی : یا فرود از تواست ، یامثل تواست ، یا مه از تو است . اگر فرود از تو است بروی مکافات و عوض واجب نیست ، که سبیل آن سبیل صدقه است ، و اگر مثل تو است هم واجب نیست مکافات آن ، که مقصود در آن هدیه اکتساب محمدتست وتأکید صداقت است ، و این معنی حاصل است ، واگر بالای تو است در وجوب مکافات دوقول است : **شافعی** را بیك قول مکافات آن واجب نشود ، و بدیگرقول واجبست مکافات آن کردن ، وعوض آن باز دادن . و در قدر و اندازهٔ آن عوض **شافعی** را سه قولست : یکی آنکه بقدر قیمت هدیّه عوض آن لازم آید . قول دوم آنست که هر آنچه درعرف و عادت بپسندند و درمثل آن هدیّه لایق بود ، لازم آید . قول سیوم آنست که رضاء وی حاصل باید کرد، چندانکه رضاء وی درآنست قدر واجب آنست ، بدلیل خبر **ابن‌عباس** کـه گفت : اعرابئی پیش رسول خدا (ص) آمد ، و هدیّه‌ای آورد . رسول‌خدا (ص) از وی قبول کرد ، و آنکه ویرا عوض داد ، و گفت : رَضیتَ ؟ اعرابی گفت : لا . رسول‌خدا در عوض بیفزود ، و گفت : رضیت ؟ اعـرابی گفت : « نعم » . فقال رسول‌الله (ص) : « لقد هَمَمتُ اَن لا اَتَّهب الّا من قریشیّ اوأنصاریّ او ثقفیّ » .

« انّ اللّهَ کان علیٰ کلّ شیءٍ حسیباً » ـ الله نگاهبان هرچیزاست تنها ، ودانندهٔ هرچیز یکتا ، و بسنده وفرا بخشندهٔ عطا ، وقیل « انّ‌الله کان علی کلّ شیء حسیباً » ای یُعطی کلَّ شیءٍ مِن‌العلم و الحفظ والجزاء مایحسبه ، ای یکفیه ، و یُقال اَحسَبَ فهو حَسیب ، مثل اَنذر فهـو نذیر ، و سُمّی الحساب فی‌المعاملات حساباً لأنّه یُعلم به

به مافیه کفایةٌ ، لیس فیه زیادةٌ علی المقدار ولا نقصانٌ .

« اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هوَ لَیَجمعنّکم الیٰ یومِ القیٰمةِ لاریبَ فیه » ـ این درشأن قومی فرود آمد که دربعث وقیامت بگمان بودند ، ربّ العالمین سوگند یاد کرد ، و گفت : « لَیَجمعنّکم » ، این لام لام تحقیق است در موضع قسم ، یعنی که شمارا فراهم آرد بروز رستاخیز ، و درآن هیچ گمان نیست ، و کس راستگوی تر و راست سخن تر از حق نیست .

ومعنی قیامت در لغت بردو ضرب است : یکی آنکه مردم از خاك برخیزند ، و برستاخیز شوند ، چنانکه ربّ العزّة گفت : « یَخرجون مِنَ الأجداث کأنّهم جَرادٌ منتشرٌ » . معنی دیگر آنست که مردم درآن روز حساب را برپای باشند ومنتظر ، تاخدای چه فرماید ؟ چنانکه گفت تعالیٰ وتقدّس : « یومَ یَقوم النّاسُ لِربِّ العالمین » . قالوا : و معنی « لَیَجمعنّکم » یعنی بالموت فی القبور الیٰ یوم القیامة .

« فمالَکم فی المنافقینَ فئتین » ـ سبب نزول این آیت آن بود که **عبدالله ابی سلول** باجوقی منافقان از **مصطفی** (ص) برگشتند در راه **احد** ، و بازپس (١) آمدند ، و رسول خدایرا (ص) فروگذاشتند . معذوران که در شهر بودند گفتند : ایشانرا بکشیم که چرا رسول خدایرا خذلان کردند ، و قومی فرا خون ایشان نیارستند ، وآنرا بزرگ دیدند . این آیت آمد که چرا از کشتن ایشان پرهیزیدید ، و ایشان را بنکشتید . **مقاتل** گفت : این درشأن نفری آمد که نه کس بودند ، از ایشان **مخرمة بن نوفل القرشی** . جمله هجرت کردند از **مکه** به **مدینه** . پس پشیمان گشتند ، خواستند که باز گردند ، گفتند که : ما را **مدینه** سازگار نیامدست ، و از عاهت مدینه برنجیدیم . مسلمانان گفتند : شما راچه مراد است که چه کنید ؟ گفتند :

١ ـ نسخهٔ ج : باپس .

خواهیم که یك چند بیرون شویم از **مدینه**، و تنزّه کنیم. مسلمانان ایشانرا بـآنچه گفتند تصدیق کردند. و گفته‌اند که: از رسول خدا نیز دستوری خـواستند، پس چون بیرون آمدند، اند ك اند ك فراپیش‌تر میشدند، تا بقومی مشرکان دررسیدند، و با ایشان به **مکه** رفتند. پس نامه با رسول خدا نوشتند از **مکه** که ماهم بر آن دینیم که بنزدیك تو داشتیم، وهم بر آن تصدیق، امّا از عاهات **مدینه** میترسیدیم، و ما راآن زمین ساز گارنبرد، خواستیم که یکچندی بزمین‌خود باز آئیم. پس‌همان قوم خواستند که از**مکه** بتجارت **شام** روند، اهل **مکه** بضاعت فراوان بایشان دادند، و گفتند: شما بر دین **محمد** و اصحاب وی اید، شما را از ایشان باك نیست. پس بمسلمانان رسید که ایشان بیرون آمدند بتجارت، مختلف شدند در قتل ایشان. قومی گفتند: بکشیم ایشان را، که خون ومال ایشان مباح است از بهر آنکه مرتدّ گشتند. قومی گفتند: ایشان بر دین مااند، تا آنگه که تبدیل‌دین از ایشان درست شود. و رسول‌خدا (ص) خاموش میبود، و هیچ دو فرقت را از گفتِ خویش نهی نمیکرد تا آیت آمد: « فمالَکم فی‌المنافقینَ فِئتین » ـ ای صِرتم فِئتین مُحِلاً و مُحرِماً.

« واللهُ أَرکَسهم بما کَسَبوا » ـ اِرکاس را دومعنی است: یکی ارکستُ فلاناً، ای رددتُه الیٰ خلفه، با پس او کندم (۱) او را. و دیگر معنی، اَرکستُ فلاناً، ای بَهرَجتُهُ، ویرانفایه کردم، وکُنبوده(۲)، وخوار. **عطا** گفت: « اَرکَسهم بما کسبوا» ای اَضَلَّهم بما اْجترحوا. **حسن گفت**: « ارکسهم بمـا کسبوا » ای: بما اَظهروا لکم مِن‌المفارقة والاِلتجاءِ الیٰ اهل حربکم.

« أَتریدون اَن تَهدوا مَن اضلَّاللهُ » ـ مؤمنانرا میگوید: شما میخواهید که

١ ـ نسخهٔ ج: افکندم. ٢ ـ نسخهٔ ج: کم بوده.

راه نمائید کسی را که الله ویرا گمراه کرد. «وَمَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فلنْ تجِد له سبیلاً» - ای دیناً وطریقاً الی الحُجّة.

«وَدّوا لوتکفرون کما کفروا فتکونون سواءً» - ای شرعاً واحداً فی الکفر. این صفت منافقان است، همچنانکه جائی دیگر گفت: «ودَّ کثیرٌ مِن اهل الکتاب لو یَرُدّونکم مِن بعد ایمانکم کفّاراً». ربّ العالمین فرمود که: از ایشان بیزاری گیرید، و با ایشان هام‌دل مبید (۱)، و با ایشان مسازید، تا هجرت کنند با رسول خدا. و گفته‌اند: این قومی‌اند که برسول خدا آمدند بهجرت، از اهل **حجاز**، پس باز(۲) گشتند، و باقومی مشرکان بتجارت به **یمامه** شدند. اللّه‌تعالی مؤمنانرا فرمود که: با ایشان موالات مدارید، تا آنکه که بارسول خدا آیند بهجرت تو، و بیعت تو در سبیل خدای.

پس گفت: «فَاِن تَوَلَّوا» - اگر بر گردند، و با رسول خدا نیایند، ایشانرا آزرم نیست، وآن هجرت پیشین بکار نیست. «فَخُذوهم» - گیرید ایشانرا، و اسیر برید، عرب اسیر را اَخیذ خوانند. آنکه استثنا کرد، گفت: «اِلّا الّذین یَصِلون» این اَلّذین قومی‌اند از آن مردمان که باز گشتند، از **دارالهجرة** از تجّار، بضاعتهای خویش آوردند، و بدست این قوم نهادند، که میان رسول خدا ومیان ایشان پیمان بود، و ایشان قومی بودند از **خزاعه** و **بنی خزیمه** و **بنی‌مدلج**. و گفته‌اند: این قوم کنایت از یك مرد است، وآن **هلال بن عویمی الاسلمی** است، میان وی ومیان **مصطفی** (ص) مهادنه‌ای بود. این قوم که آن بضاعت بدست **هلال** نهاده بودند، و با اوپیوسته، ایشان را گفت بگیرید وبکشید، که الله نمی‌پسندد که **مصطفی**(ص) عهدشکند. و این پیش از آن بود که آیت سیف آمد، وعهدها که میان رسول خدا(ص)

---

۱ - نسخهٔ ج: هم‌دل مباشید. ۲ - نسخهٔ ج: بازپس.

و میان کافران بود باطل کرد. پس چون آیت سیف آمد «اِلّا الّذین یَصِلون» منسوخ گشت، یقال وَصَل فلانٌ الیٰ فلان، واتّصل به، ای انتسب الیه.

«اَوجاؤکم حَصِرَتْ صدورُهم» ـ یعنی: قدحصرتْ صدورُهم، ای کـرهتْ وضاقتْ. این باز قومی‌اند که به **مصطفی** (ص) آمدند بهجرت، نه بر نیّت تصدیق، خواستند که ویرا از خویش باز دارند، وخویشتن را ازوی آمن کنند، و بـا قوم خویش شند(۱) با سر کفر خویش، که باشما نمی‌تاوند(۲) که کشتن کنند، و نمیخواهند که باقوم خویش کشتن کنند. گفته‌اند که **بنی‌مدلج** اند و **بنی‌خزیمه** که از رسول‌خدا (ص) عهد داشتند.

«ولَوشاءَ اللّهُ لَسَلَّطهم علیکم» ـ این منّت است که ربّ‌العالمین برمؤمنان مینهد، و میگوید: آن ضیق صدر ایشان و بازماندن از قتال شما، آن ترسی است که الله در دل ایشان او گند(۳)، تا بأس معاهدان از مسلمانان باز دارد، و اگر الله دل ایشان در قتال شما قوی کردید(٤)، ایشان با شما کشتن کردندید(٥). «فَاِنِ اعْتزلوکم فلم یُقاتلوکم» ـ این‌اعتزال درین موضع ترك قتال است. میگوید: اگر ازکشتن بازایستند وطلب آشتی کنند، شما را و ایشان دستی و راهی نه. این‌آیت هم منسوخ است بآیت سیف. سبیل درقرآن بر دوازده وجه‌آید: یکی بمعنی‌طاعت چنانکه در سورة**البقره** است: «مَثلُ الّذین یُنفقون اموالَهم فی‌سبیل‌الله» ای فی‌طاعةالله. همانست که جای دیگر گفت: «و اَنفِقوا فی سبیل‌الله». جای دیگر: «الّذین آمَنوا یُقاتلون فی‌سبیل‌الله» ای فی‌طاعة الله. وجـه دوم بمعنـی بلاغ است، چنانکه در **آل‌عمران** گفت: «مَنِ اسْتطاع الیه سبیلاً» ای بلاغاً. وجه سیوم بمعنی مخرج است، چنانکه در **بنی‌اسرائیل** گفت: «اُنظر کـیف ضربـوا لك الأمثالَ فَضَلّوا فلایستطیعون سبیلاً» یعنی مخرجـاً. و مثل این در

---

۱ ـ نسخهٔ ج: شوند. ۲ ـ باشما برنمیآیند. ۳ ـ نسخهٔ ج: افکند.

٤ و ٥ ـ نسخهٔ ج: قوی کردی . . . کشتن کردندی.

سورة **الفرقان** است و در سورة **النساء** : « أو يَجعلَ اللهُ لَهنَّ سبيلاً » يعنى مخرجاً مِن الحبس . وجه چهارم سبيل بمعنى مسلك است ، چنانكه در سورة **النساء** گفت : « إنّه كان فاحشةً و مَقتاً و ساءَ سبيلاً » اى بئسَ مسلكاً . نظيراين در **بنى اسرائيل** : «ولا تَقرَبُوا الزّنا انّه كان فاحشةً وساءَ سبيلاً » . وجه پنجم بمعنى علّت است ، چنانكه در سورة **النساء** گفت : « فإنْ أطَعْنَكم فلا تَبغُوا عليهنّ سبيلاً » اى علّةً . وجه ششم بمعنى دين است ، چنانكه در سورة **النساء** گفت : « ويَتّبِعْ غيرَ سبيلِ المؤمنين » يعنى غير دين المؤمنين . نظير اين‌هم درين سورة : « و يريدون أن يتّخذوا بين ذٰلك سبيلاً » يعنى ديناً ، و در سورة **النحل** گفت : « اُدْعُ الىٰ سبيل ربّك بالحكمة » يعنى الىٰ دين ربّك . وجه هفتم سبيل است بمعنى الطّريق الى الهدىٰ ، چنانكه در سورة **النساء** گفت : « ومَن يُضلِلِ اللهُ فلن تجِد له سبيلاً » يعنى الى الهدىٰ : در **غسق** گفت : « ومَن يُضلِلِ اللهُ فماله مِن سبيل » يعنى الى‌الهدى . وجه هشتم بمعنى حجّت است ، چنانكه در سورة **النساء** گفت : « ولَن يجعلَ اللهُ للكافرين على المؤمنين سبيلاً » يعنى حجّةً ، جائى ديگر گفت : « فما جَعلَ اللهُ لكم عليهم سبيلاً » اى حجّةً . وجه نهم سبيل بمعنى طريق است ، چنانكه در سورة **النساء** گفت : « لا يَستطيعون حيلةً ولا يهتدون سبيلاً » اى لايعرفون طريقاً الى **المدينة** ، و در سورة **القصص** گفت : « عسىٰ ربّى ان يَهديَنى سواءَ السّبيل » يعنى قصدَ الطّريق الىٰ **مدين** . وجه دهم بمعنى عدوان است ، چنانكه در سورة **غسق** گفت : « و لَمَن انْتصر بعد ظُلمه فأولٰئك ماعليهم مِن سبيل » اى مِن عدوان . وجه يازدهم بمعنى ملّت است ، چنانكه درسورة **يوسف** گفت : « قُل هٰذه سبيلى » اى ملّتى . وجه دوازدهم بمعنى اثم است ، چنانكه در **آل عمران** گفت : « ليس علينا فى الأُمّيّين سبيلٌ » . اى اثمٌ ، و در سورة **التوبة** گفت : « ما على المحسنين مِن سبيل » يعنى مِن اثم فى القعود عن الغزو وبالعذر .

«سَتَجِدونَ آخَرينَ يُريدون اَن يأمَنوكم ويأمنوا قومهم كُلّما رُدّوا الَی الفتنة اُرْكِسوا فيها» ـ فتنة اینجا بمعنی شرکست، چنانکه آنجا گفت: «والفتنة اشدُّ مِنَ القتل» یعنی: کلّما دُعوا الی الشّرك رجعوا فیها. **کلبی** گفت: این در شأن **اسد** و **غطفان** آمد که در **مدینه** جای داشتند، و در اسلام سخن میگفتند، امّا بدل کافران بودند. ربّ العزّة گفت: ایشان میخواهند که از شما آمن باشند، و از قوم خود با شما میسازند، نه از دل. و خویشتن را در شما میشمارند نه از تصدیق، اگر طلب صلح نکنند، و دست از کشتن فرو نگیرند، ایشانرا گیرید و کشید، هرجا که یابید، در حِلّ و در حرم، یا در ماه حرام. و این هم از منسوخات **قرآن** است بآیت سیف. **حسن** گفت: این در شأن منافقان است که ربّ‌العزّة میگوید در صفت ایشان: «و اِذا لَقوا الَّذین آمنوا قالوا آمنّا» الآیة. **سدی** گفت: در شأن **نعیم بن مسعود الاشجعی** آمد که پیش **مصطفی** (ص) میآمد، و اخبار مشرکان و اسرار ایشان میگفت، و پیش مشرکان میشد، واخبار و اسرار **مصطفی** (ص) ومسلمانان با ایشان میگفت، وخواست تا از هردوجانب آمن باشد. پس رسول‌خدا (ص) بفرمود تا او را از حضرت وی براندند، تا نیز درپیش وی نیاید.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «فاذا حُیّیتم بتحیّةٍ» الآیة ـ جلیل و جبّار، خدای بزرگوار، کردگار مهربان نیکوکار، جلّ جلاله، وتقدّست اسماؤُه، و تَعالَتْ صفاتُه، درین آیت رهیگان خود را می‌تعلیم کند بآداب عشرت و صحبت، که هر که آراسته ادب نباشد شایستهٔ صحبت نباشد. و صحبت سه قسم است: یکی باحق است بأدب موافقت، دیگر با خلق است بأدب مناصحت، سیوم با نفس است بأدب مخالفت. و هر آن کس

که پروردهٔ این آداب نیست ویـرا با راه **مصطفی** (ص) هیچ کار نیست . و در عالم لااله الّا اللّه ویرا قدر نیست . و ربّ العزّة جلّ جلاله **مصطفی** (ص) را اوّل آراستهٔ ادب کرد ، چنانکه درخبر است : « اَدَّبَنی ربّی فَاَحسنَ تأدیبی » لاجرم شب معراج در آن مقام اعظم ، ادب حضرت بجای آورد ، تاربّ العزّة از وی باز گفت : « مازاغَ البصرُ وما طغیٰ » ، و با خلق خدا ادب صحبت نگه داشت ، تـا از وی باز گفت : « و اِنَّك لَعَلیٰ خُلُقٍ عظیم » . و اصول آداب صحبت در معاملت با حق آنست که : علم در هر معاملت بکار داری ، و شریعت را بزرگ داری ، وبگزاردِ فـرمانها از تمنّیها پرهیز کنی ، وسنّت و اهل آن گرامی داری ، و از بدعت و اهل آن بپرهیزی ، و از جای تهمت و گمان برخیزی ، و در پرستش خدای جلّ جلاله ، از وساوس و عادات ریا و جهل و کاهلی دور باشی ، و از خویشتن آرائی بتعبّد برخلاف سنّت پرهیز کـنی ، و نوافل کردارها پوشیده داری ، و اللّه را برغفلت نام نبری ، وهزل در جدّ نیامیزی ، و شریعت و دین ببازی نداری ، و بر گفتار و رفتار و دیدار وخوردن وخفتن وحرکت و سکون ورع کارفرمائی ، و بهیچ وقت از خویشتن راضی نباشی ، ورچه برصدق و صفا روزگار گذاری ، بلکه پیوسته از خود ناخشنود باشی ، و توبت در همه حـال برخود واجب دانی . رسول(ص) گفته است : « انّه لَیُغان قلبی ، فَاَستغفرُاللّه فی کلّ یوم مِائة مرّة(۱) » . و**ابویزید بسطامی** در صفا وصدق خویش چنان ازخود ناخشنود بود که که تسبیح وی آن بودی که روی باخود کـردی ، و بانگشت بخود اشارت کردی که مدبر روزگاری . وصحابهٔ **مصطفی**(ص) درصفاء دین خویش چنان ازخود ناخشنود بودندی که روایت کـنند از **معاذ** که بدر خانها شدی و گفتی : تعالَوا نُؤمن ساعةً .

۱ ـ نسخهٔ الف : فاستغفروا اللّه فی کل یوم مایة مرة .

پیر طریقت سخنی گفته ، و درین موضع لایق است ، گفت : خداوندا ! یك دل‌پردرد دارم ، ویك جان پر زجر ، عزیز دو گیتی! این‌بیچاره راچه تدبیر؟ خداوندا ! درماندم نه از تو ، ولکن درماندم درتو ! اگرهیچ غائب باشم گوئی کجائی ؟ و چون با درگاه آئیم ، در را بنگشائی ! خداوندا ! چون نومیدی درظاهر اسلام حرمان است ، و امید درعین حقیقت بی‌شك نقصان است ، میان این و آن رهی را با تو چه درمان است ؟ چون شکیبائی درشریعت از پسندیدگی نشان است ، و ناشکیبائی در حقیقت عین‌فرمان است ، میان‌این و آن رهی‌را باتوچه برهان‌است؟ خداوندا ! هر کس را آتش در دل‌است ، و این بیچاره را درجان از آنست که هر کس‌را سروسامان است ، و این درویش بی سروسامان است !

اما اصول آداب صحبت در معاملت باخلق آنست که نصیحت کردن و شفقت نمودن ازهیچ‌مسلمان بازنگیری ، وخود را ازهمه کس کمتر دانی ، وحق همه کس فرا پیش خویش داری ، و انصاف همه ازخود بدهی ، بطریق ایثار و مواسات و حسن الخلق ، و از خلاف و معارضهٔ برادران و دروغ زن کردن ایشان پرهیزی ، و بامر صریح و نهی‌صریح ازیشان درنخواهی ، وایشانرا سخن‌درشت وجواب ناخوش‌نگوئی. **یوسف حسین رازی** گفت : از **ذوالنون مصری** پرسیدم که : با که صحبت دارم ؟ فقال : مَن لایملك ولا یُنکر علیك حالاً من‌احوالك ، ولا یتغیَّر بتغیُّرك ، و إن کان عظیماً ، فانّك احوجُ ماتکون اشدّ ما کنت تغیّراً ، گفت : صحبت با کسی کن که مراو را ملك نبود ، یعنی آنچه دارد بخود ندارد ، وآنِ خویش نداند ، که هر کجا خصومتی‌است از آنجا افتادست که تو ومن درمیانست . چون توومن ازمیان برخیزد ، هیچ خصومت نماند ، گفتا : وهیچ حالی را از احوال تو برتو منکر نگردد ، و داند که نه معصومی ، که عیب بتو راه نیابد ، و در دوستی انکار حال دوست خود مُحال

است . دوستی آنجا است که انکار درمیان نیست .

حکایت کنند که مردی را زنی بود، و در کاری برفته بود ، و یك چشم آن زن سپید بوه ، ومرد از آن عیب بیخبربود بفرط المحبّة . چوّن آن محبّت کم گشت ، زن را گفت : این سپیدی کی پدید آمد ؟ گفت : آنگاه که محبت ما اندر دل تو نقصان گرفت .

گفت : ولایتغیَّر بتَغیُّرك ، متغیّر نگردد بتغیّرتو ، گرچه آن تغیّر بزرگ باشد، ازبهر آنکه هرچند که تو متغیّرتر باشی بدوست محتاج‌تر باشی . و شاید که معنی این سخن آن بود که صحبت باحق کن ، نه باخلق ، که متغیّر گردند چون تومتغیّر گردی ، و او که بتغیّر خلق متغیّر نگردد حق است جلّ جلاله ، پس این راه نمودن ببریدن از خلق است و پیوستن باحق .

« اللهُ لا اِلٰـهَ الّاهو » ـ لا در کلمهٔ شهادت گرچه صورت نفی دارد غایت اثباتست و نهایت تحقیق ، اشارت ارباب معرفت آنست که لا در ابتداء کلمت نفی اغیاراست ، و الّا الله اثبات جلال الٰهیّت ، یعنی که تا اغیار بتمامی از دل بیرون نکنی ، حقیقت ثبوت جلال الٰهیّت در دلت سکینه‌وار منزل نکنند .

چو لا از صدر انسانی فکندت در ره حیرت
پس از بود الٰهیّت بالله آی از الّا
نبینی خار وخاشاکی درین‌ره ، چون بفرّاشی
کمر بست و بفرق استاد برراه شهادت لا

در حکایت بیارند که مردی فرا شبلی گفت : یا بابکر چرا همه الله گوئی و « لااله الّا الله » نگوئی ؟ شبلی گفت : لایجری لسانی بکلمة الجُحود . کلمت جحود گفتن کار بیخبران است ، و فروبستن دست وبی مروّتی را نشان است . نخواهم که

زبان خویش بدان بیالایم. آن مرد گفت: ازین بلندتر خواهم؟ **شبلی** گفت: اَخشی اَن اُوخذَ فیوحشة الجحد، ترسم که به وحشت جحد فروشوم، و بعزّ اثبات نرسم. گفت: ازین قویتر خواهم؟ **شبلی** گفت: «قُلِ‌اللّٰه ثمّ ذَرهم...» آن مرد نعره‌ای بر کشید، وکالبد از جـان خالی کـرد. **شبلی** گفت: روحٌ حَنَّتْ فَرَنَّت فَدُعیتْ فَاَجابتْ.

«لَیَجمعنّکم الیٰ یوم‌القیٰمة» ـ «جامع» نـامی است از نامهای خـداوند جلّ‌جلاله. ومعنی جامع در وصف وی آنست که بهم‌آرندهٔ آب و آتش است در یك سنگ، نمایندهٔ جهان فـراخ است در دیدهٔ تنگ، و بهم‌آرندهٔ ضدّها دریـك تن، حرارت وبرودت و رطوبت و یبوست. وآنکه اجزا و اعضاء مختلف درترکیب‌آدمی بهم‌آورده، وهمه درهم ساخته، و بندها درهم پیوسته، وچنانکه خود خواست‌ترتیب آن بداده، یقول‌تعالیٰ: «نحنُ خلقناهم و شَدَدنا اسرَهم». باز فـردا برستاخیز بهم آرد، وجمع کند آن استخوانها و گوشت و پوست‌آدمی که بریزیده، و ذرّه ذرّه در عالم پر کنده شده، فذلك قوله عزّوجلّ: «و اَنّ اللّٰهَ یَبعثُ مَن فی‌القبور».

کعب احبار گفت: فریشته‌ای برصخرهٔ **بیت‌المقدس** بایستد، و بفرمان حق گوید: ایّها العِظامُ‌البالیة، و الأوصال المتقطّعة، اِنّ‌اللّٰه عزّوجلّ یأمر کنَّ اَن تجتمِعنَ لِفصل القضاءِ، و رویٰ **ابوهریرة** عن‌النّبیّ (ص) قـال: یقول‌اللّٰه عـزّوجلّ: «لِیَحْیَ حملةُ عرشی فَیَحیون، ثمّ یقول: و لِیَحْیَ **جبرئیل و میکائیل واسرافیل** فیَحیون، ثمّ یأمراللّٰه عزّوجلّ بالأرواح، فیُؤتیٰ بها، فتتوهّج ارواحُ المسلمین نوراً، والأخری ظلمةً، فیَقبضُهاجمیعاً، فَیُلقیها فیالصُّوَر. ثمّ یقول‌اللّٰه عزّوجلّ لاسرافیل: اُنفُخ نفخةَ البعث. فتَخرج الأرواحُ مِن الصُّوَر کأنّها النّحل قدملأتْ مابین‌السّماء والأرض، فیقول الجبّار: و عزّتی و جلالی لَیَرجعنَّ کلُّ روحٍ الیٰ جسده، فتأتی الأرواحُ، فتدخل

فی‌الأرض علی‌الأجساد ثمّ تدخل فی‌الخیاشیم، فتمشی فی‌الأجساد کمَشی السّمّ فی‌اللّدیغ».

قوله: «فمالکم فی‌المنافقین فِئتین» - ازینجا تا بآخر وردِ قصّهٔ منافقان است، ایشان که ارباب تخلیط‌اند، و احوال سقیم دارند، آرزوهای مُحال میکنند، که مؤمنان‌را چون‌خود میخواهند، وعصمت خون ومال را ازهرجانب امن‌میطلبند، و با هر کس روی میکنند. «یُریدون اَن یأمَنوکم و یأمَنوا قومَهم» - ربّ‌العزّة مؤمنانرا گفت از روی اشارت‌اندرین آیت که: اَفرِدوا العَقدَ فیهم، انّهم اعدائی‌لاینالون منّی فی‌الدّنیا و العقبیٰ رضائی. ایشان دشمنان مااند، رضاء ما در دنیا و عقبیٰ در دل ایشان منزل نکند، و ایشان را نپسندد «فباینوهم وخالِفوهم، ولا تُطابقوهم بحالٍ، ولاتعاشروهم»، «ولا تَتَّخِذوا منهم ولیّاً ولا نصیراً».

۱۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «وَما کانَ لِمُؤمِنٍ» سزا نیست وحلال‌نیست مؤمن را، «اَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً» که هرگز مؤمن کشد، «اِلّا خَطَأً» مگر کـه خطائی افتد، «وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً» واگرخطائی افتد، و مؤمن را بکشد بخطا، «فَتحریرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» کفارت آن آزاد کـردن بندهٔ گرویده است [میان او و میان خدا]، «وَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ» و دیتی تمام سپرده، «اِلیٰ اَهْلِهِ» بأولیاء آن کشته، «اِلّا اَنْ یَصَّدَّقوا» مگر اولیاء خون ببخشند [همه یا چیزی از آن]، «فَاِنْ کانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ» اگر چنین است که این کشته از قومی است که دشمنان‌اند شما را، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» اما کشته گرویده بود، «فَتحریرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» [دیت نیست، امّا] آزاد کردن بردهٔ گرویده باید [میان کشنده ومیان خدا]، «وَ اِنْ کانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ

میثاقٌ » و اگر این کشته از قومی است که میان شما و میان ایشان پیمانی است و صلحی ، « فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ » دیتی باید سپرده ، « إِلیٰ أَهْلِهِ » ، باولیاءِ کشته ، « وَ تَحریرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ » و آزاد کردن بردهٔ گرویده ، « فَمَنْ لَمْ یَجِدْ » هر که برده نیابد ، « فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ » بروی است روزهٔ دوماه پیوسته ، « تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ » باز گشت را با خدای [و این بازپذیرفتن است ازخدای] ، « وَ کانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (٩٢) » و خدای دانائیست راست دانش همیشهٔ .

« وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً » ـ وهر که گرویده‌ای را کشد بقصد کشتن فرا سر وی شده ، « فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ » ارزانی وی دوزخست ، « خالِداً فیها » جاودان در آن ، « وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ » ، وخشم‌الله بروی ، « وَ لَعَنَهُ » ولعنت از الله برو ، « وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً (٩٣) » و ساخت خدای ویرا عذابی بزرگ .

« یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « إِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللّٰهِ » هنگامی که درسفربید(١) [جائی‌در زمینی] ، « فَتَبَیَّنُوا » نیك بررسید ونگاه کنید ، « وَلا تَقُولُوا » ومگوئید ، « لِمَنْ أَلْقیٰ إِلَیْکُمُ السَّلامَ » کسی‌را که سلام کرد برشما ، [وشما را گفت که مسلمانم] ، « لَسْتَ مُؤْمِناً » تو گرویده نه‌ای ، وآمن کرده نه‌ای ، « تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا » چیزاین جهانی میجوئید که دردست آید ، « فَعِنْدَاللّٰهِ » نزدیك خدا است شما را ، « مَغانِمُ کَثیرَةٌ » غنیمتهای فراوان [که در دست شما خواهد داد از کافران] ، « کَذٰلِكَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ » شما اوّل همچنان بوده‌اید [اوّل زبان فرا دادید تا باز که در شرائط وشرایع آمدید] ، « فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ » والله‌برشما سپاس نهاد [تا عالمان و عاملان گشتید] ، « فَتَبَیَّنُوا » برجای خویش بید(٢) وبه‌بر رسید ، « إِنَّ اللّٰهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً (٩٤) » که الله‌تعالی بآنچه شما میکنید داناست ، [و از کردهٔ شما آگاه] .

١و٢ ـ نسخهٔ ج : باشید .

« لا یَسْتَوِی القاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ » یکسان نیست نشستگان از جهاد از گرویدگان ، « غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ » مگر نابینایان ، « وَالْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ » و بازکوشندگان بادشمنان ازبهرخدا ، « بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ » بمال خویش و تن خویش [آن نشستگان و این مجاهدان یکسان نه‌اند در مزد و درجه] ، « فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدینَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ » افزونی داد خدای مجاهدان را بمال خویش و تن خویش ، « عَلَی القاعِدینَ » برنشستگان ، « دَرَجَةً » درجه‌ای [بلندتر از آنچه‌میان آسمان و زمین] ، « وَ کُلّاً وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنیٰ » و اللّٰه وعده داد همگانرا ببهشت ، « وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدینَ » و افزونی‌داد اللّٰه مجاهدانرا « عَلَی القاعِدینَ » برنشستگان « اَجْراً عَظیماً (۹۵) » مزدی بزرگوار .

« دَرَجاتٍ مِنْهُ » آن مزد درجتهای بهشت است از اللّٰه ، « وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً » و آمرزش و بخشایش ، « وَ کانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحیماً (۹۶) » واللّٰه عیب‌پوش است مهربان بخشاینده همیشه‌ای .

« اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیٰهُمُ الْمَلٰئِکَةُ » ایشان که فریشتگان ایشان را می‌میرانیدند [بر کفر] ، « ظالِمی اَنْفُسِهِمْ » وایشان ستمکاران برخود ، « قالُوا » گفتند فریشتگان ایشانرا ، « فیمَ کُنْتُمْ » شما درچه بودید [که بهجرت نیامدید ، وبجنگ رسول‌خدا آمدید ؟] ، « قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ » جواب دادند که ما درمانده بودیم و بیچاره ، [و گرفتگان بودیم درمکه ونتاوستیم(۱) باظهاراسلام] ، « قالُوا » فریشتگان گفتند : « اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّٰهِ واسِعَةً » ؟ زمین خدا برشما فراخ نبود ؟ « فَتُهاجِرُوا فیها » که هجرت کردید شما در سبیل‌خدا ، « فَاُولٰئِکَ مَأْویٰهُمْ جَهَنَّمُ » ایشانند که مأوای ایشان دوزخ است ، « وَسآءَتْ مَصیراً (۹۷) » و بدشدنگاهی است .

---

۱ – نسخهٔ ج : نمیتوانستیم .

« إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ » مگر آن بتافتگان و کوفتگان ، « مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلْدانِ » از مردان و زنان و کودکان ، « لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً » رستن را حیلتی نمیدانند ، « وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً (٩٨) » و راه فرا هجرت نمیباوند.

« فَأُولئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ » ایشانند که الله برخویشتن واجب کرد که ایشان را عفو کند ، « وَكانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً (٩٩) » و خدای فرا گذارنده‌ایست آمرزنده.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وما كانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقتلَ مؤمناً الّا خطأً » الآية ـ سبب نزول این آیت آن بود که **عیاش بن ابی ربیعة المخزومی** ، برادرهم مادر **بوجهل** ، به **مکه** مسلمان شد ، و از بیم مشرکان اظهار اسلام نمی‌یارست کردن ، بگریخت و به **مدینه** شد ، بشِعبی از شِعبهای **مدینه** اندرجای حصین فرود آمد ، مادر وی **اسماء بنت مخرمة** از آن رفتن وی جزع عظیم کرد ، و پسران خود را گفت **بوجهل** و **حارث بنی هشام** که : والله لایظلّنی سقفٌ ولا أذوقُ طعاماً حتّی تأتونی به ، والله که خود را درصحرا بدارم ، و بهیچ خانه درنیایم ، و هیچ طعام بکار ندارم ، تا آنکه که **عیاش** را برمن باز آرید. ایشان رفتند بطلب وی او را دریافتند به **مدینه** ، گفتند مادرت جزع کرد هرچند صعب‌تر ، و سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد ، و درخانه نشود ، تا تو بروی باز نشوی. آنگه گفتند : ما عهد کردیم باتو که برتو هیچ زور نکنیم ، و ترا ازین دین که اختیار کرده‌ای برنگردانیم ، وترا بهیچ گونه نرنجانیم. او را بفریفتند و از آنجا که بود بیرون آوردند ، و درحال نقض عهد کردند ، و او را استوار ببستند ، و هر روز صد تازیانه میزدند ، تا او را بر مادر آوردند. مادر او را گفت :

والله که ترا ازین بندرهانم، واز آفتاب گرم بسایه بازننشانم تا ازین دین برنگردی، و بدین خود باز نیائی. **عیاش** آن هنگام بمراد ایشان برفت، و کلمه‌ای که ایشان‌را مراد بود بگفت، و بدین ایشان باز گشت. پس روزی **حارث‌بن‌یزید** فرا **عیاش** رسید، و گفت: ای **عیاش**، اگر آن دین که بر آن بودی هدی بود، پس‌از راه هدی بازماندی، و گر ضلالت بود‌بر ضلالت یکچند بودی. **عیاش** خشم گرفت ازین‌سخنان، فقال: والله لا ألقاك خالياً الّا قتلتُك، گفت: والله که ترا خالی نه‌بینم که ترا بکشم. پس **عیاش** دیگر باره بدین اسلام بحقیقت باز گشت، و به **مدینه** بر رسول‌خدا (ص) هجرت کرد. وزان‌پس **حارث‌بن‌یزید** مسلمان گشت‌وهجرت کرد. **عیاش** ازمسلمانی و هجرت **حارث** بیخبر‌بود. روزی ناگاه بروی رسید بجانب **قبا**، ضربتی زد، و او را بکشت. پس مردم ویرا ملامت کردند که: و یَحك ماذا صنعتَ؟ چه کار است این که تو کردی؟ وی مسلمان بود ومهاجر! **عیاش** دلتنگ گشت، بر رسول‌خدا (ص) شد در آن حالت آیت آمد: «وما کانَ لِمُؤمن اَن یَقتل‌مؤمناً الّا خطأً» ای وما یَنبغی لمؤمنٍ اَن یَقتل مؤمناً بغیرحقٍ البتّة، اِلّا انّه قد یُخطئُ المؤمنُ بِالقتل».

اين‌سخن صورت استثنا دارد، امّا نه حقیقت استثناست ازسخن گذشته، بلکه سخن اندر «یقتل مؤمناً» تمام شد، ومنقطع گشت، پس برسبیل استیناف گفت: «الّا خطأً» یعنی: «الّا انّه قد یُخطیء المؤمنُ بِالقتل». و «الّا» بااین معنی‌درقرآن فراوان است، و در وجوه ونظائر بیان‌آن کرده شود ان‌شاءالله. این قول **زجاج** است که گفتیم در معنی آیت، وقول **بوعبیده** همین است در معنی، فقال: ماکان لمؤمن اَن یَقتل مؤمناً علی‌حالٍ الّا ان یَقتله مُخطئاً، فاِن قتلَه خطأً فعلیه ماقال‌الله تعالی. و گفته‌اند: الّا بمعنی لکن است: مؤمن را سزا نیست که مؤمن کشد، لکن اگر

خطائی افتد کفّارت آن آزاد کردن بنده ایست گرویده ، و دیتی تمام بسپرده ، فذلك قوله تعالیٰ : « وَمَن قتل مؤمناً خطأً فَتَحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ » ، و رقبهٔ مؤمنه اوست که خدایرا عزّوجلّ بمعبودی شناسد ، و رسول(ص) را بپیغامبری ، و احکام شریعت را ملتزم بـود ، وصحّ فیالخبر : انّ **معاویة بن الحکم السلمی** جاء الیٰ رسولالله(ص) فقال : انّ لی جاریةً ترعی قبل **احد** ، فَادرکتُها ، وقد أخذالذئبُ شاةً عنغنمها ، وأنَا رجلٌ مِنبنیآدم ، آسفُ کمایأسفون ، وأغضبُ کما یَغضِبون . لکن صَکَکتُها صکّةً فیوجهها، قال : فعَظُم ذلك علیرسولالله (ص) ، قال : فقلتُ یارسولالله ألا اعتقُها؟ قال : ایتِنی بها ، فَأتیتُه بها . فقال لها : أینالله یاجاریة ؟ قالت : فیالسّماء . قال : وَمَن أنَا ؟ قالتْ : انت رسولالله . فقال : اعتقها فانّها مؤمنةٌ .

و بدان که قتل از سهحالبیرون نیست : یا قتلعمد ، یاقتل خطا ، یا شبهعمد . و در هرسهحال بمذهب **شافعی** کفّارت بر کشنده واجب است . وسبب و مباشرت در وجوب کفّارت یکسان است ، تا اگر کسی در راه مردمان را چاهی کند ، و کسیدر آن چاه افتد و بمیرد ، یا گواهی دروغ دهد ، تا کسی را بسبب آن گواهی بکشند ، یا اکراه کند بر کسی تا دیگری را بکشد ، کفّارت برهمه واجب شود . و اگـرزنی باورو را ضربتی برشکم زند تا فرزند بیفکند ، کفّارت واجب شود ، و اگر دوفرزند بیفکند دو کفّارت واجب شود . و اگر کسی خود را بکشد ، یا بندهٔ خود را بکشد ، کفّارت واجب شود . و اگرجماعتی همداستان (١) شوند تا یکی را بکشند ، قـول درست آنست که برهریکی کفّارتی واجب شود . و فرق نیست میان آنکه قتیل آزاد باشد یا بنده ، کودك یا بالغ ، مسلمان یاذمّی ، وهمچنین فرق نیست اگر قاتل بالغ باشد یا کودك ، عاقل باشد یا دیوانه ، آزاد یا بنده ، وجوب کفّارت در همه یکسان

١ ـ نسخهٔ ج : هم داستان .

است . اینست احکام کفّارت .

و کفّارت واجبی‌است از واجبات قتل. رُوی عن **واثلةبن الاسقع** ، قال: اَتینا رسول‌اللّه(ص) بصاحبٍ لنا قدِ اَستوجب النّارَ بالقتل ، فقال: « اَعتِقوا عنه رقبةً یُعتق‌اللّهُ بـکُلّ عضو منها عضواً منه مِن‌النّار» . این خبر حجّت **شافعی** است براصحاب رأی، که ایشان گفتند: درقتل عمد کفّارت واجب نیست ، و درین خبربیان قتل عمداست که تا قتل‌عمد نبود ، مرد مستوجب آتش نگردد . واجب دوم از واجبات قتل دیت است ، چنانکه ربّ‌العزّة گفت : « و دِیَةٌ مسلَّمَةٌ الیٰ اهله» ، یعنی: و دِیة کاملة الیٰ اهل‌القتیل الّذین یرِثُهم ویَرِثونه . و دیت برسه ضربست : دیت مخفّفه مـؤجّل برعاقله ، و دیت مغلّظه حال واجب درمال قاتل ، و دیت مغلّظه مؤجّل برعاقله . و این تقسیم ازآنست کـه قتل نیز برسه ضربست : عمد محض ، وخطأ محض ، و عمد خطأ . عمد محض آنست که هم درفعل وهم در قصد عمد بود ، چنانکه بشمشیر یا بکارد یـا بچیزی که غالباً بکشد قصد قتل وی کند . موجب این قتل قصاص است ، یادیت مغلّظه در مـال قاتل ، اگرعفو کنند . و تغلیظ درین دیت ازسه وجه است : درسنّ است چنانکه در خبر بیاید : ثلاثون حِقّة ، و ثلاثون جذعة ، و أربعون خلفة ، فی‌بطونها اولادها . و در حلول است که وقتی واجب شود بی‌تأجیل ، ودرمال قاتل واجب شود که عاقله تحمّل نکنند . ضرب دوم خطأ محض است که نـه درفعل وی عمد بود و نه درقصد وی ، چنانکه تیری بمرغی اندازد ، یابچیزی دیگر از انواع صید ، یا بنشانه ، و برآدمی آید ، و کشته شود. موجب این قتل دیت مخفّفه است برعاقله ، و از سه وجه درین دیت تخفیف است : درسنّ ، و در تأجیل ، و در وجـوب آن برعاقله . ضـرب سیوم عمد خطا است ، که در فعل وی عمد بـود ، و در قصد وی خطا ، چنانکه کسی را بتازیانه‌ای بزند و بمیرد ، در اغلب عادات باین چنین تازیانه هیچ قصد قتل نـکند ،

پس اگر بمیرد نادر باشد، و عمدخطا بود. موجب این قتل دیت مغلّظه است برعاقله، و از یك وجه درین دیت تغلیظ است، و آن آنست که سنّ مهین واجب شود، و از دو وجه تخفیف که هم مؤجّل است وهم برعاقله واجب است.

این بیان اقسام دیت است، امّا قدر و اندازهٔ دیت برپنج رتبت است: اوّل دیتِ مسلمان است صد تا اشتر. دوم دیت جهود وترسا است ثلث دیت مسلمان. سیوم دیت مجوسی است خمس دیت جهود و ترسا. چهارم قیمت بردگان است چندانکه بود، واگرچه بر دیت آزادگان بیفزاید. امّا بمذهب **اصحاب رأی** بر دیت آزادگان نیفزایند، بلکه از آن ده درم واکم کنند. و **شافعی** گفته است: جراح العبد مِن قیمة کجراح الحُرّ مِن دیَة. پنجم رتبت دیت چنین‌است: غرّةُ عبد اوأمةٍ، چنانکه رسول(ص) حکم کرده، و غرّه خیار باشد، و خیار آنست که کم از هفت ساله نباشد، پس اگر این غرّه بدست نیاید پنج تا اشتر واجب شود، که نصف العشر دیت مسلمان باشد. اینست قول صحیح، والله اعلم.

« الّا اَن یَصَّدَّقوا » ـ یعنی یتصدّقوا، فَیَعفوا او یَترکوا الدّیة. این تشدید که بر صاد است از بهر آن تاء است که پنهان است و در آن مدغم، که در اصل یتصدّقوا است. و گفته‌اند: الّا در قرآن بر وجوه است: یکی بمعنی استثناء، چنانکه در سورة **الزخرف** گفت: « اَلاَخِلّاءُ یومئذٍ بعضُهم لبَعضٍ عدوٌّ اَلّا المتّقین »، و درسورة **الفرقان** گفت: « وَ الَّذین لایَدعُون مع‌الله الٰهاً آخرَ »، تا آنجا که گفت: « الّا مَن تاب و آمن ». وجه دوم شبه‌استثنا است امّا نه حقیقت استثنا است، چنانکه در سورة **الاعراف** گفت: « قُل لا اَملِكُ لنَفسی‌نفعاً ولاضرّاً »، اینجا سخن منقطع گشت، پس برسبیل استیناف گفت: « الّا ماشاءالله »، فاِنّه یُصیبُنی ماشاءالله، و نظیر این در سورة **یونس** است: « قـل لا اَملكُ لنَفسی ضرّاً ولا نفعاً الّا ماشاءالله »، و در سورة

الانعام : « ولا اَخافُ ماتُشرکون به الّا اَن یشاءَ ربّی شیئاً » . در سورة **الاعراف** : «ومایکون لنا اَن نعودَ فیها الّا اَن یشاءالله ربُّنا » ، و درسورة **الدخان** : «لایَذوقون فیهَا الموتَ الّا المَوتَةَ الأولـیٰ » ، و در سورة **الغاشیه** : « لستَ علیهم بِمُصَیطر اِلّا مَن تولّیٰ و کَفَر » ، وامثال‌این‌درقرآن‌فراوان است . وجه سیوم اِلّا بمعنی اخبار است، چنانکه در سورة **الحجر** گفت : « و اِنْ مِن شیءٍ الّا عندنا خزائنُه » . نظیر این : « اِن‌انتم الّا بشرٌ مثلُنا » ، « اِن نحنُ الّا بشرٌ مثلکم » ، « ان انتم الّا فی‌ضلال کبیر » .
وجه چهارم بمعنی غیر ، چنانکه در سورة **الانبیاء** گفت : « لوکان فیهما الـهةٌ الّا الله لفَسَدتا » ، یعنی غیرالله . وهرجا که گفت در قرآن : « لااِلـه الّا الله » معنی آنست که : لااِلـه غیرُالله . « فان کان مِن قوم عدوّ لکم وهُو مؤمنٌ فتحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ» یعنی : و اِن کان هـٰذا المقتولُ خطأً مِن‌قوم کفّار اهلِ الحرب ، فتحریرُ رقبة مؤمنة کفّارةَ للقتل، ولا دیَةَ ، لأنّ عصبَته وأهله کفّارٌ فلایَرِثون دیَةً ، ومالهم فیءٌ للمسلمین .
میگوید : اگراین کشته بخطا ازقومی باشد که اهل‌حرب باشند ، کفارت قتل‌واجب باشد بر کشنده ، که آن میان بنده ومیان حق‌است جلّ جلاله . امّا دیت واجب‌نشود که مصرف دیت عصبه و کسان مقتول‌اند ، وعصبه و کسان وی اینجا حربیان‌اند که مال ایشان خود فیء مسلمانان‌است ، ومیراث دار این‌قتیل نه‌اند . **کلبی گفت** : این در شأن **مرداس عمرو** آمد که **اسامهٔ‌زید** بکشت او را بخطا ، و قوم وی کافـر بودند و حربیان .

« وإن کان مِن قوم بینکم و بینهم میثاقٌ» - واگرآن کشتهٔ مؤمن از گروهی باشد که عهد دارند بارسول خدا ، یعنی که اهل ذمّت باشند ، هم کفّارت واجب شود وهم دیت . واین دیت بقوم وی دهند که عاقله وی هم‌ایشانند .

اگر کسی گـوید : چونست که دیت قتل خطا وشبه عمد برعاقله واجب

کرده‌اند که جنایت نکرده‌اند؟ و آنکس که جنایت قتل کرده است بروی چیزی‌از دیت واجب نیست؟ جواب آنست که کار خون در شرع بنابر احتیاط تمام است، و در خون آن احتیاط کرده‌اند که در چیزی دیگر نکرده‌اند. نه‌بینی که قسامت (۱) در خون رود، و در هیچ حکم دیگر نرود، و متلفات را درشرع ضمان بیك چیز کنند مگر خون، که آنرا ضمان کنند بدوچیز: کفّارت و دیت، پس بحکم احتیاط این دیت برعاقله واجب کردند، تا بآن نرسد که خونها بی‌بها ماند، و هدرشود.

و وجه این‌سخن آنست که غازیان وسلاحداران را عادت رفته است که‌پیوسته آنرا استعمال میکنند، و بسیار افتد که آزمایش خویشتن را بآن بازی کنند، و بسیار افتد خطا درآن، چنانکه احتراز کردن از آن دشخوار باشد، اگر هر کسی که خطائی ازدست وی بیاید، درین کاربروی دیتی‌تمام واجب شدی، اجحافی بودی درحقّ وی، وعاقبت آن بودی که مال وی بنماندی وخون آن کشته هدر شدی. پس برعاقله واجب کردند هریکی را اندکی‌مال، چنانکه درآن اجحافی نبود، وعاقبت آن اهدارالدّم نباشد و نیز عاقله ورثهٔ قتیل‌اند، آنکه که ذووا الفرض نباشند، چون از وی میراث میگیرند، روا باشد که اندر قتل خطا دیت از بهر وی بدهند. معنی دیگر: اگر دیت خطا هم بر قاتل واجب کردندی، بعد ازآنکه استعمال آلت حرب لابدّ است، و احتراز از قتل وجرح دشخوار، غازیان و جنگیان از آن تقاعد نمودندید (۲)، واستعمال نکردندید (۳)، وبوقت حاجت بددل بودندید (٤). وآنکه خلل‌دراسلام راه بردید (٥) ومردم ازاعزاز دین‌اسلام واعلاء کلمهٔ حق‌بازماندندید (٦).

---

۱ - القسامة بالفتح، وهی الایمان تقسم علی اولیاء القتیل اذا ادعوا الدم (مجمع)

۲ و ۳ و ٤ و ٥ و ٦ - نسخهٔ ج: نمودندی، نکردندی، بودندی، راه بردی، باز ماندندی.

پس ازین جهت دیت خطا وشبه عمد برعاقله واجب کردند، و این اجماع امّتست و اتّفاق اهل سنّت، و کس خلاف نکرده است درآن، مگرجماعتی از **خوارج** که برمال قاتل واجب دیده‌اند، وآن خرق اجماع مسلمانان است، ومذهب اهل سنّت و دین حق آنست که بیان کردیم، والله اعلم.

« فمَن لم یَجِد فصِیامُ شهرَین متتابعَین توبةً مِن‌الله وکان الله علیماً حکیماً » ـ میگوید: هر که را بنده‌ای (۱) نباشد که آزاد کند، کفّارت قتل را دوماه پیوسته روزه دارد. اگر روزه بی‌عذری بگشاید چندانکه روزه داشته باشد بکار نیست، واز سرباید گرفت، و اگر زنی را حیض‌رسد ویرا عذرظاهراست، و ازسر نباید گرفت، و اگربیمارشود دو قولی‌است، و اگربسفری بیرون شود اصحاب **شافعی** را درآن دو طریق‌است، و اگرماه **رمضان**پیش آیدیاروز نحرو**ایام‌التشریق**، تتابع منقطع‌شود، که‌بروزگار دیگرروزه پیوسته میتوان داشت وی درآن معذور نیست. و اگرطاقت روزه داشتن ندارد **شافعی** را دو قولست: که اطعام بجای آن نشیند یا نه، و درست آنست که ننشیند بجای آن ظاهرقرآن را، والله اعلم.

قوله: « ومَن یَقتُلْ مؤمناً متعمّداً » الآیة ـ این آیت در شأن **مقیس بن ضبابة اللیثی** آمد که برادر خود را **هشام بن ضبابه** در **بنی‌النجار** کشته یافت، **مقیس** آمد، و با رسول‌خدا (ص) بگفت. رسول(ص) مردی را از **بنی‌فهر** باوی فرستاد، و پیغام داد که اگرقاتل **هشام** میدانید بدست برادر وی **مقیس** وا دهید، تا قصاص کند، و اگر نمیدانیددیت وی بدهید. **فهری** پیغام رسول‌خدا (ص) با ایشان گزارد، ایشان همه گفتند: سمعاً وطاعةً لله ولرسوله، گفتند: ما کشندهٔ او نمیدانیم، امّا دیت بدهیم، صدتا اشتر بوی دادند، پس هردو باز گشتند تا به **مدینه** روند. شیطان **مقیس** را وسوسه کرد که دیت برادر میپذیری، ترا مَسبّتی‌عظیم باشد دربن‌پذیرفتن

---

۱ ـ نسخهٔ ج: برده‌ای.

دیت ، چرا این **فهری** را نکشی بجای برادر، و تشفّی حاصل نکنی ؟! وسوسهٔ شیطان او را بر آن داشت که آن مرد را بکشت ، و آنکه این شعر را بگفت :

قتلتُ به فهراً و حمّلتُ عقلَه
سُراةَ بنی النّجار اربابَ فارع
و اَدرکتُ ثاری وَاضطجعتُ موسّداً
وکنتُ الی الأوثان اوّلَ راجع

مرتدّ شد ، و به **مکه** باز شد ، تا روز فتح **مکه** رسول‌خدا (ص) او را بکشت . در کفر و درشأن وی از آسمان این آیت آمد : « ومَن یقتُل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّمُ خالداً فیها » یعنی : بکفره وَارْتداده عنِ الاسلام .

اختلاف است در میان علما درحکم این آیت ، قومی گفتند از **خوارج** و **معتزله** که : این درحق مؤمن آمده است ، که چون مؤمنی را بکشد کافر شود ، و جاوید درآتش بماند ، و این مذهب **خوارج** است که ایشان بوعید ابد گویند ، و بنده را بگناه کافر دانند . امّا **معتزله** میگویند که : مؤمن بقتل مؤمن کافر نشود ، لکن جاوید در دوزخ بماند . اینان بخلود عذاب میگویند ، امّا بتکفیر نمیگویند . قومی دیگر از **مرجیان** گفتند که : این آیت درشأن کافر آمده است ، که مؤمنی‌را بکشد . امّا مؤمن چون مؤمنی را بکشد ، خود در آتش نشود ، و آن کبیره ایمان ویرا زیان ندارد ، و این هر سه مذهب باطل است وخلاف حق ، وقول اهل سنّت و اصحاب حدیث آنست که مؤمن‌چون مؤمنی‌را بقصد بکشد بآن فعل که ازوی بیاید، تکفیر وی نکنند ، و او را از ایمان بیرون نیارند ، و خلود در دوزخ نگویند ، مگر که خون وی بحلال دارد ، که آنکه خلاف‌شرع بود . امّا چون نه برطریق‌استحلال بود ، عاصی شود ، و درایمان وی نقصان آرد ، که مذهب اهل‌سنّت آنست که : الایمانُ

یزیدُ بالطّاعة ویَنقُص بالمعصیة ، پس اگر قصاص کنند او را ، آن قصاص کفّارت وی باشد ، و اگر قصاص نکنند ، لکن توبه کند هم کفّارت وی بود ، و اگر بی‌قصاص و بی‌توبت از دنیا بیرون شود کار وی با خدا است ، اگرخواهد ویرا بیامرزد ، و خصم وی خشنود کند ، و اگر خواهد او را برفعل وی عذاب کند ، آنگه او را باصل ایمان وی خلاص دهد ، چنانکه وعده داده است ، که ربّ‌العالمین وعدهٔ خود خلاف نکند ، که خلف وعده بروی روا نیست . امّا وعید خلاف کند ، که ترک مجازات بوعید عین کرم است و غایت فضل ، و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله موصوف است بکرم وفضل . و دلیل برابطال‌قول‌ایشان که گفتند : بنده بقتل مؤمن کافر شود ، آنست که : ربّ‌العزّة گفت در آن آیت که بیان قصاص کرده است : « یاایّهاالّذین آمنوا کُتب علیکمُ القصاصُ فی‌القَتلیٰ » ، قاتل ومقتول را درین‌آیت مؤمن نام کرد ، و قصاص در قتل عمد رود لامحاله ، ونیز اخوّت ایمان بریده نکرد میان ایشان ، آنجا که گفت : « فمَن عُفی له مِن‌اخیه شیءٌ » ، و نیز گفت : « ذٰلك تخفیفٌ مِن‌ربّکم و رحمةٌ » ، و تخفیف ورحمت بکافر نرسد لامحاله . جای‌دیگر گفت : « و اِن طائفتان مِن‌المؤمنین اقتَتلوا » . معلوم است که این اقتتال برعمد بود نه برخطا ، و دلیل از جهت خبر آنست که رسول (ص) با یاران خود بیعت کرد ، بآنکه شرك نیارند ، و هیچکس بناحق بنکشند ، پس گفت : « فمَن فَعل مِن‌ذٰلك شیئاً ، فأُقیم علیه الحدُّ ، فهو کفّارةٌ له ، ومَن ستر علیه فأمرُه الی اللّٰه ، اِن‌شاء غفرله ، و اِن‌شاء عذّبه » . وجه دلالت درین خبر روشن است که اگربنده بقتل می کافرشود ، پس این خبر را معنی نباشد .

معتزلی گفت : پس چه معنی دارد این آیت که « ومن یقتُلْ مؤمناً متعمّداً فجزاؤُه جهنّم خالداً فیها » ؟ جواب وی از دو وجه است : یکی آنکه این‌آیت درشأن کافر

آمده است که مؤمن را بکشد، چنانکه درقصّهٔ **مقیس ضبابه** گفتیم. دیگر وجه آنست که اگرچه در حق مؤمن آمده است، فجزاؤه جهنّم گفت، و در خبراست از **مصطفی** (ص) که گفت: هوجزاؤه إن‌جازاه. و **ابن‌عباس** گفت نیز: وهو جزاؤه، إن‌شاءَ عذّبه و إن‌شاء غفَرله. میگوید: پاداش وی اینست، اگر خواهد که پاداش وی کند. ونه هر جای که ربّ‌العزّة گفت که جزاء وی اینست، آن برمعنی وجوب باشد، یعنی که استیفاء (۱) آن واجب بود، نبینی که جای دیگر گفت: «انّماجزاء الّذین یُحاربون‌اللهَ و رسولَه» الآیة. پس کس باشد از محاربان که ازین عقوبتها که ربّ‌العزّة گفت، بروی هیچ‌چیز(۲) فرو نیاید، تا ازدنیا بیرون شود، وجای دیگر گفت: «وجزاء سیّئةٍ سیّئةٌ مثلُها»، آنگه گفت: «فمَن عفا و اَصلح فَاَجرُه علَی‌الله». جزاء سیّئة اثبات کرد، آنگه عفو درآن روا داشت، بلکه برعفو تحریض کرد، همچنین جزاء قاتل بیان کرد از وعید و تخلید، لکن روا باشد که عفو کند، و دلیل بردرستی این سخن آنست که ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله چون کفر روا نداشت که بیامرزد، سخن برمخرج خبربیرون داد، نه برمخرج وعید، وذٰلك فی‌قوله تعالی: «ومَن یَقُلْ منهم انّی إلٰه مِن دونه، فذٰلك نجزیه جهنّم». وخلف در جزحق جلّ‌جلاله روا نباشد، ودرحق قاتل‌سخن‌برمخرج وعید بیرون داد نه برمخرج خبر، گفت: «فجَزاؤُه جهنّم»، وخلف وعید درحق الله جلّ‌جلاله کرم وفضل باشد.

امّا آنچه گفت: «خالداً فیها» اهل‌معانی گفته‌اند: که معنی خلود دیگر است، ومعنی تأبید دیگر، نه هرجا که ذکرخلود است برمعنی تأبید است. قال‌الله تعالی: «وما جعلنا لِبَشرٍ مِن قبلك الخلد». معلومست که خلد اینجا بمعنی فنا و زوال است دنیا را، نه بمعنی تأبید. جای دیگر گفت: «افاإن مِتَّ فَهُمُ الخالدون»؟

۱ ـ نسخهٔ ج: استقبال. ۲ ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

یعنی الیٰ اَن تزولَ الدّنیا و تَفنیٰ. پس معلوم گشت که قول معتزلی باطل است که گفت: مؤمن بقتل مؤمن جاوید در آتش بماند. امّا قول مرجی که گفت: مؤمن بقتل مؤمن در آتش نشود، و کبائر وی ایمان ویرا زیان ندارد، این سخن باطل است، و خلاف کتاب خدا است، فانّ الله عزّوجلّ یقول: «انّ الله لایَغفر أن یُشرك به ویَغفر مادون ذٰلك لِمَن یشاء.»، مغفرت مطلق نگفت، بلکه بامشیّت خود افکند، تا بدانند که از گناهان هست که بیامرزد، وهست که نیامرزد، تا آنگه که صاحب آنرا عذاب کند، پس او را رهائی دهد از عذاب بسببی از اسباب، تا جاوید در آتش نماند.

«یاایّها الّذین آمنوا اِذا ضربتم فی‌سبیل‌الله فتبیّنوا» ـ سبب نزول این آیت آن بود که جوکی ازمسلمانان براه حنین میرفتند، روز سیوم ماه حرام رسیدند فرا مردی که گوسفندان بچرا داشت، نشناختند ویرا، و بایکدیگر گفتند که فرصت یافتیم، مرد بیگانه و مال باوی. قومی گفتند پرهیزید که ماه حرام است، و قومی گفتند که ما چنین فرصت هرساعت نیابیم، و نیز مگر دوش ماه نو بود، و امروز نه از ماه حرام است. این قوم که این گفتند قصد کشتن مرد کردند. مرد گفت من از شما ام و مسلمانم. این قوم گفتند که قصد وی داشتند که: این مرد تقیّت را میگوید، از بیم میگوید، که برتن ومال‌خود میترسد، نه از راستی. آخر آن مرد را بکشتند، و گوسفند براندند. اولیاء آن کشته آمدند برسول‌خدای(ص)، و تشنیع کردند، و گفتند ماه حرام و روز حرام و استحلال خون ومال؟! این آیت آمد، و رسول خدا دیت آن کشته‌بداد، و گوسفندان با کسان‌وی رد کرد. **بوصالح** گوید از **ابن‌عباس** که: این آیت درشأن مردی آمد از **بنی‌مرة بن عوف بن سعد** نام وی **مرداس بن نهیك**، و از اهل **فدك** بود، ومسلمان بود، و ازقوم وی جز وی

مسلمان نبود . رسول‌خدا (ص) لشکری بایشان فرستاد ، و **غالب‌لیثی** را برایشان‌امیر کرد . آن قوم چون خبربداشتند که لشکربایشان میشود ' همه بگریختند ، و این **مرداس** برجای بایستاد (۱) ' که من مسلمانم ، ومرا نباید گریخت . پس ترسید که اگرنه اصحاب رسول‌خدا اند ' مرا از یشان رنج بود ' بکوه برشد ' و گوسفندان باخود میداشت . پس‌چون لشکر در رسید ' وآواز تکبیرشنید ' فرو آمد ' و اونیز تکبیر میکرد ' و میگفت : « لااله الاالله ، **محمد** رسول‌الله » **اسامة‌بن‌زید‌بن‌حارثة** بروی رسید ' و او را بکشت ، و گوسفند براند . پس‌این خبر برسول‌خدا (ص) افتاد . رسول(ص) خشم گرفت ' و **اسامه** را ملامت کرد و گفت : « قتلتَه ' وهو یقول : لااله الّاالله ؟! » **اسامه** گفت : یارسول‌الله ! آن کلمه ازبیم میگفت نه ازدل و اعتقاد، میخواست که تن ومال‌خویش‌نگه‌دارد . رسول(ص) گفت : « فهَلَّا شققتَ عن‌قلبه لتنظُرَ أَصدق ام لا ؟ » چرا دل وی نشکافتی تا ترا معلوم شدی که راست میگوید یادروغ ؟ گفت : یارسول‌الله چگونه دل وی بشکافتمی ؟ وحال دل‌وی برمن‌چگونه روشن‌شدی؟ رسول گفت : پس نه او را بزبان راستگوی داشتی ، ونه دل وی شکافتی ' این چیست که تو کردی ؟ **اسامه** گفت : یارسول‌الله استغفِرلی ، ازبهرمن‌آمرزش خواه از خدا . رسول(ص) سه‌بار گفت : « فکَیف لك بلااله الاالله ؟ » یعنی‌چون بود آنکه لااله الّاالله ترا خصمی کند . پس‌رسول‌خدا ازبهر وی آمرزش خواست ' و ویرا فرمود تا گردنی آزاد کند . پس **اسامه** روزگار **ابوبکر** و**عمر** و **عثمان** و **علی** دریافت . **علی** روزی او را برقتال خواند . گفت : یا **علی** برمن امروز هیچکس ازتو عزیزترنیست' امّا قتال نکردم ' و نکنم ' بعداز آنکه رسول‌خدا (ص) گفت : « فکَیف لك بِلااله الّاالله ؟ » .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بیستاد .

«یا ایها الّذین آمَنوا اذا ضربتم فی سبیلِ اللّه» - ضرب در زمین ، جایها است در قرآن ، و آن رفتن مسافراست . میگوید : هنگامی که درسفر بید(۱) جائی در زمینی «فتبیّنوا» نیك بررسید ، و نگاه کنید . **حمزه و کسائی و خلف** فتَثَبّتوا خوانند ، بالثاء والباء والتاء ، مِن الثبات ، والتثبّت التأنی ، وهوضدّ العجلة . تقول العرب : تَثَبَّتْ فی امرك ای لاتعجل ، والمعنی : اُرفُقوا ولا تعجلوا . میگوید : برجای خویش باشید و مشتابید ، وتأنی فرو مگذارید . باقی قرّا «فتبیّنوا» خوانند بالباء والیاء والنون ، وهو قریب مِن الأوّل ، وقد جاء : «انّ التبیُّن مِن اللّه ، والعجلة من الشیطان» فمقابلة التبیّن بالعجلة تدلّ علی تقاربهما .

اگر کسی گوید : این تبیّن وتثبّت که درآیت است هم درسفرواجب است وهم درحضر ، وفرق نیست ، پس چه معنی را بسفر مخصوص کرد ؟ جواب آنست که این حادثه درسفر افتاد ، ازین جهت در حضر مخصوص کرد ، و سفر برحضر تنبیه میکند ، همچنانکه ربّ العزّة رهن درسفر مخصوص کرد ، گفت : «و إن کنتم علی سفرٍ ولم تَجِدوا کاتباً فَرِهانٌ مقبوضةٌ» ، و آنکه سفر تنبیه داد برحضر ، تا حکم رهن درسفر وحضر یکسان گشت . اینجا هم چنانست .

«ولاتقولوا لِمَن اَلقیٰ الیکمُ السّلامَ» - بی الف قراءت **مدنی و شامی و حمزه** است ، ومعنی «سَلَم» استسلام و انقیاد است . چنانکه جائی دیگر گفت : «و اَلقَوا الی اللّه یومئذٍ السَّلَم» ، میگوید : مگوئید کسی را که باشما قتال نکند و شما رامنقاد شود : «لستَ مؤمناً» که تومؤمن نه ای . باقی قرا السّلام خوانند بالف ، و هوالتحیّة . مراد آنست که: مگوئید کسی را که بتحیّت مسلمانان شما را تحیّت کرد ، یعنی برشما سلام کرد ، وشما را گفت که من مسلمانم : «لستَ مؤمناً» که تو مؤمن نه‌ای ، و آمن کرده نه‌ای ، آنچه ظاهر کرد ازاسلام ازو بپذیرید ، وشمشیراز وی بردارید .

---

۱ - نسخهٔ ج : باشید .

« تبتغون عرَضَ الحیوةِ الدّنیا » ـ یعنی : وأنتم تبتغون . عرض اینجا گوسفندان **مرداس** است که **اسامه** براند . « فعِندالله مَغانمُ کثیرةٌ » ـ این مغانم هم غنیمتهای دنیوی است که از کافران بامسلمانان افتد ، وهم ثواب آن جهانی ، یعنی نعیم بهشت باقی ، وملك جاودانی . از **ابن‌عباس** روایت کنند که گفت : حرّم‌الله علی‌المؤمنین أن یقولوا لِمَن شهد أن‌لااله الّاالله ، لستَ مؤمناً ، کما حرّم علیهم المیتة ، فهو آمن علی‌حاله و دمه ، فلاتردّوا علیه قوله .

« کذلك کنتم مِن قبلُ فمَنَّ‌اللهُ علیکم » ـ این حجت است بر **قدریان** که الله‌تعالی منت نهاد برمؤمنان ازمیان خلق بآن توفیق که ایشانرا داد ، تا ایمان آوردند ، و راه هدی یافتند . واگرچنان بودی که قدریان گفتند که : الله‌تعالی همه خلق را ازبهر ایمان آفرید ، پس چه معنی دارد اختصاص ایشان بمنّت از میان‌خلق؟ چون خلق همه یکسان باشند ، درهمه معانی ، تخصیص توفیق ومنت نباشد . لا بلکه این تخصیص هست ، که ربّ‌العزّة گفت : « فمنَّ‌الله علیکم » ـ منت نهاد الله برشما که ازمیان خلق شما را برگزید ، وتوفیق داد شما را تا ایمان آوردید ، و راه حق یافتید .

« لایَستوی القاعدون » ـ این آیت درفضل مجاهدان است ، وافزونی درجات ایشان‌بردرجات‌دیگرمسلمانان . وقعود دربن آیت تخلف‌است ازجهاد ، چنانکه‌جائی دیگر گفت : «وقیل‌اقعُدوا»،« فرِحَ المخلّفون بمقعَدهم »،« ذَرنانَکُن مع‌القاعدین »، « وقعدَالّذین کذبوا الله ورسولَه » . این‌همه تخلّف است ازجهاد ، نه قعود حقیقی‌است برعجز . چون این آیت آمد ، **عبدالله‌بن ام‌مکتوم‌بن عمرو** مؤذن **مصطفی** (ص) و **عبدالله‌بن جحش** وهردو نابینا بودند گفتند : یا رسول‌الله ربّ‌العزّة فضل مجاهدان برقاعدان می‌نهد ، وبندگانرا بجهاد میفرماید ، وحال‌ما اینست که می‌بینی ومیدانی ،

و ما را آرزوی جهاد است . در آن حال جبرئیل آمد و عذر ایشان آورد : « غیرُاولی الضرر». غیر بر نصب ، قراءت مدنی وشامی و کسائی است ، بر معنی استثنا از قاعدان . یعنی : « لایَستوی القاعدون غیرُ أولی الضرر » و روا باشد که نصب علی الحال باشد . باقی قرّاء غیر برفع خوانند بر صفت قاعدان . و معنی ضرر عمی است ' و ضریر اعمی است .

مصطفی (ص) آن ساعت ران خود را برران **زیدثابت انصاری** داشت ' و املا میکرد این آیت ' تا وی مینوشت براستخوان کتف . گفتا : **جبرئیل** بروی در آمد ، و وحی میگزارد . **زید** گفت که : اثروحی پای مبارک ش پای مرا خرد کرد از گرانی وحی . تا این عذر **ابن ام مکتوم** فرو آورد : وهو قوله « غیرأولی الضرر » ' و درمیان هردو کلمه نهاده اند . پس **ابن ام مکتوم** باز نماند ازغزا ، و بهرغزاتی بیرون شدی ' و گفتی : إدفعوا إلیّ اللّواء و أقیمونی بینَ الصّفّین فإنّی لااستطیع ان أفرّ . آخر او را **بقادسیه** در حرب **عجم** بکشتند و لوای سیاه باوی .

« فضّلَ اللهُ المجاهدینَ بأموالهم و أنفُسهم علَی القاعدین درجةً » ـ این قاعدان اینجا اصحاب عذر اند . هرچند که درهمت و نیت بر قصدجهاد اند اما بدرجهٔ مجاهدان نه اند ' که مجاهدان به یك درجه بالای ایشان اند ، ربّ العالمین گفت : این مجاهدان و این قاعدان معذوران چون **بولبابه** و **اوس ربیعه** و **عبدالله جحش** ، و جماعتی از انصار ' میگوید : همه را وعدهٔ بهشت داده ام ' وهو قوله : « و کُلّاً وعدَاللهُ الحسنی » . این حسنی درتفسیر **مصطفی** (ص) بهشت است . آنگه گفت : « و فضّلَ الله المجاهدین علَی القاعدین اجراً عظیماً » ـ این قاعدان نامعذوران اند ' ربّ العزّة مجاهدانرا بر ایشان افزونی داد ' بدرجتها . چنانکه گفت : « درجاتٍ منه و مغفرةً و رحمةً » . **ابن جریح** گفت : الدّرجة علیٰ اولی الضّرر ' والدّرجات علیٰ غیر أولی الضّرر . روی **ابوهریرة** قال :

قال النبیّ : «مَن آمن بالله ورسوله، و اَقام الصّلوةَ، و آتی الزّکوة، وصامَ رمضان، کان حقّاً علی‌الله ان یُدخله الجنةَ ، هاجَر فی‌سبیل‌الله اوجلس حیثُ ولدتْه امّه ». قالوا : یارسول‌الله افلا تُخبرالناسَ ؟ قال : « انّ فی‌الجنّة مائة درجةٍ اعدّها الله للمجاهدین فی‌سبیله ، بین‌الدّرجتین کمابین‌َالسّماء والأرض ، فاذا سألتمُ‌الله فسئلوه الفردوس ، فهو وسط‌الجنّة و اعلی الجنة ، وفوقه العرش ، ومنه تفجّرانهار الجنّة».

و گفته‌اند : این درجات اعمالست دردنیا . اسلام درجه‌ایست ، وهجرت دراسلام درجه‌ای ، وجهاد درهجرت درجه‌ای ، وقتل درجهاد درجه‌ای . ربّ‌العالمین ویرا بهر درجه‌ای‌فردا دربهشت‌درجتها دهد. و آنکه آن درجتها که اللهدهد به است ونیکوتر ، چنانکه گفت : « وللآخرة اکبر درجاتٍ واَکبر تفضیلاً » .

قوله : « انّ الّذین توفّیهمُ الملائکة » - این آیت درشأن قومی‌است ازمشرکان مکه . روز بدر ایشان‌را بروی مصطفی(ص) آوردند بجنگ ، و ایشان شهادت گفته بودند در نهان ازمشرکان ، وبهجرت نیامدند ، وعذر نداشتند در تخلّف ، ومشرکان درایشان‌تهمت داشتند که شهادت گفته‌اند. ایشانرا برغم بجنگ آوردند، کشته‌شدند در میان مشرکان : قیس بن الولیدبن المغیرة ، و الولیدبن عتبة‌بن ربیعة ، و قیس بن الفاکه‌بن المغیرة ، و عمرو بن امیة‌بن‌سفیان ، و العلاءبن امیة‌بن‌خلف . ایشانند که ربّ‌العالمین حکایت میگوید از ایشان که : چون مردم برهم رسیدند ، و قلت مسلمانان دیدند، گفتند : «غرّ هٰؤلاءِ دینهم » . ربّ‌العالمین ایشانرا میگوید : «توفّیهمُ الملائکة»فریشتگان‌چون‌ایشان‌را می‌میرانیدند. ملائکه اینجاملک‌الموت است تنها ، که وی برقبض‌روحها موکّل‌است ، وجای دیگرمیگوید: «قُل‌یتوفّیٰهم ملکُ‌الموت الّذی وُکِّلَ بکم » ، و در لغت عرب خطاب جمع بیاید که مراد از آن واحد بود ، کقوله تعالی : «ان نحن ...» ، ولا نَشُکُّ اَنّ‌الله سبحانه واحدٌ لاشریك له .

« ظالمی‌انفسِهم » - نصب است برحال، یعنی: تَوَفّیهمُ‌الملائکة فی‌حال‌ظلمهم وشرکهم. « قالوا فیمَ کنتم » - فریشته ایشان را گفت شما درچه بودید؟ این‌سؤال توبیخ است وتقریع، و روا باشد که گویند: معنی آنست که: فیمن کنتم؟ شما در کدام قوم بودید؟ درمشرکان یا درمسلمانان؟« قالوا کُنّا مستضعَفین » - ایشان جواب دادند که‌ما در زمین **مکه** مقهوران وعاجزان‌بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم، و ما را بکراهیت با خود بیرون آوردند بجنگ. فریشتگان گفتند: «أَلم تَکُن ارضُ‌الله واسعةً فَتُهاجروا فیها»؟ زمین‌**مدینه** فراخ نبود، و آمن‌نبود، تاباآنجا هجرت کردید؟! **سعید‌بن‌جبیر** گفت: « الم تکُن‌ارضُ‌الله واسعةً فَتُهاجروا فیها »، قال‌اذا عُمل بالمعاصی فاخرج منها. و روی ان النبی قال: «مَن فرَّ بدینه مِن‌ارض الی ارض و اِن کان شبراً مِن الأرض استوجب به الجنّة. وکان رفیقُ ابیه ابراهیم ونبیّه محمد.

پس‌ربّ‌العالمین ایشانرا دروغ‌زن کرد، بآنچه گفتند، وخبرداد پیغامبرخویش را که: ایشان استطاعت هجرت داشتند و نکردند، لاجرم مأوای ایشان دوزخ است: « فاُولٰئك مأویهم جهنّم وساءت مصیراً » - بدشدنگاهی که‌آنست. آنکه معذوران را استثنا کرد گفت: « اِلّا المُستضعَفین مِن‌الرّجال والنساءِ وَ الوِلدان » - آنکس که اسلام صبی جائز دارد، این ذکر ولدان ویرا دلیل است و حجت. **ابن‌عباس** گفت: أنا و اُمی مِن‌الّذین لایستطیعون حیلةً ولایهتدون سبیلاً. و کنتُ غلاماً صغیراً. «لایستطیعون‌حیلةً »- یعنی: فی‌المال،« ولایهتدون سبیلاً » یعنی: لایهتدون‌طریقاً الیَ **المدینة**، « فأولٰئك » یعنی اهل هٰذه الصّفة، « عسَی‌اللهُ ان یعفُوَ عنهم » ای یتجاوز عنهم، لایعاقبهم فی‌اقامتهم عن‌الهجرة بعذر، « وکان‌اللهُ عفُواً غفوراً ».

این آیت دلیل است بربطلان قول **مرجی** که گفت: ایمان اقرار است وبس، که این‌قوم اقرار آوردند و اظهار آن کردند، اما چون تصدیق باطن نبود و سرائر موافق قول نبود، آن اقرار ایشانرا بکار نیامد، ومؤمن نبودند و نیز دراسلام هجرت

شرط بود، تا آن وقت که مکه گشاده شد، و این شرط در آن آیت است که: «و الّذین آمنوا ولم یُهاجروا» الآیة، پس چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود، اسلام ایشان پذیرفته نیامد.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وماكانَ لِمؤمنٍ اَن یَقْتُلَ مؤمناً» الآیة ـ خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، کارساز بنده نواز، کار ران نگهبان، پوشندهٔ عیب عذرخواهان، درگذارندهٔ جرم اَوّاهان، درین آیت اظهار کرم خویش میکند، و فضل و لطف خود به بندگان می‌نماید، فعل خطا که برایشان رود کار آن آسان فرا میگیرد، وایشان را عذر می‌نهد، ونیز ایشانرا عاقله پذیر میکند، تا اگر جنایتی برسبیل خطا افتد عاقله از ایشان تحمل کنند، و ایشانرا در آن ورطه بنگذارند. وچنانکه در شریعت عاقلهٔ هرکس پدید است درحقیقت هرقومی را عاقله‌ای است، ومهینهٔ همه خلق و گزیدهٔهردو کون مصطفی(ص)است که عاقلهٔمؤمنان‌است، تیماربرایشان، وعذرخواه ایشان، وفردا شفیع‌ایشان، و به قال‌الله عزّوجلّ: «النبیّ اَولیٰ بالمؤمنین‌مِن‌انفسهم»، وهو المشارالیه بقوله (ص): «مَن تَرك مالاً فلِوَرثته، ومن ترك كَلاً اودَیناً فعلیَّ و اِلیَّ».

وبعداز مصطفی(ص)چون‌بمقام اولیافرودآئی، خاصگیان‌درگاه‌وشناسندگان الله عاقلهٔ مستضعفان امت‌اند، وپیران ومشایخ طریقت عاقلهٔ مریدان اند، تا عیب ایشان بپوشند، وثقل ایشان بردارند.

درین معنی حکایت کنند که بوعمر نجید در ابتداء ارادت خویش بـه مجلس بوعثمان‌مغربی بسیار رفتی، وآن سخن بوعثمان در وی اثر کرد، تا او را بتوبت

درآورد، و روزگاری برسیرت صالحان می‌رفت، وخدمت **بوعثمان** میکرد. آخر ویرا فترتی بیفتاد، و ازپیش **بوعثمان** بگریخت، و ازمجلس وی باز ماند، و **بوعثمان** هروقت دراندیشهٔ آن بود که تاویرا ببیند، ونصیحت کند، و از آن فترت باز رهاند. آخر روزی **بوعثمان** بروی باز آمد، خجل گشت، و روی بر گردانید، وبراهی دیگر فرو رفت. **بوعثمان** همچنان ازپی وی میرفت تا بوی در رسید، گفت: ای بیچاره! از من چه گریزی؟ که من ترا بدخواه نه‌ام، و در چنین روز ترا بکار آیم، صحبت با کسی کن که‌داند که تومعصوم نئی، عیب بپوشد، وبارت بکشد، وشفقت بازنگیرد.

« وَمَن یَقتل مؤمناً متعمِداً » الآیة ـ هر که شفقت از برادرمسلمان باز گیرد، و بهمت او را یاری ندهد، ونصیحت نکند، سعی است که درخون وی میکند، ناچار بدین نامهربانی مأخوذ گردد، و کمترین عقوبتی که ویرا کنند آنست که هرآنچه باز گیرد ازمریدان وبرادران خویش، هرگز برخورداری آن نیابد. به **داود** پیغامبر وحی آمد که یاداود: اذا رأیتَ لی‌طالباً فکُن له حشواً. ای **داود**! هرکجا طالبی بینی که لبیك عاشقی ازمیان جان ودل زده باشد، و رداء تجرید برافکنده، و ازار تفرید دربسته، ونعلین قصد در قدم همّت کرده، وسر در بیابان امید ما نهاده، بادلی پردرد، و رخسار پر گرد، غاشیهٔ همت وی بردوش خود نه، و چاکروار در رکاب طلب او برو، که او از نزدیکان ماست، تقرّبی کن بدو، وجای ساز در دل او، که من بردل چنین کس اطلاع کنم، و هرکرا در دل وی جای بینم او را بدوست گیرم.

« یا ایّها الّذین آمَنوا اذا ضربتم فی‌سبیل‌الله فتبیّنوا » الآیة ـ از روی اشارت میگوید: چون بسفری بیرون شوید، بدان شوید که بدوستی‌ازدوستان خدا دررسید، تا مونس روزگار وشاهد دل وجان شما بود، وچندانکه روید هیچ ازطلب میاسائید،

وقدم جهد باز پس منهید، که ایشان ضنائن(۱) در گاه عزت‌اند، ومقبول حضرت الهیت‌اند، نه هر کسی بیندشان، نه هر دیدهٔ دریابدشان. چون یافتید، گوش دارید، چون دیدید لزوم گیرید، که روشنائی دل در مشاهدت ایشان‌است، وسعادت ابد درصحبت ایشان. پیر طریقت جنید را پرسیدند قدّس الله روحه که دو رکعت نماز تطوّع دوست‌تر داری که بگزاری یا یك ساعت مشاهدهٔ درویشان؟ گفت: یك ساعت مشاهدت درویشان، زیرا که مشاهدت درویشان محبت خداست، که میگوید: «وجبتْ محبّتی للمتحابّین فیَّ والمتزاورین فیَّ». ومحبت خدای بدست آوردن عین فرض است. این چنین فرض بگذاشتن و نافله برداشتن کار زیرکان و سیرت جوانمردان نبود.

«لا یَستوی القاعدون مِن المؤمنین» الآیة ـ مدح غازیان است، وجلوه گری جان جانبازان ایشان، در دو جهان برعالمیان، و ترغیب مؤمنان تا روز جاودان، و نه خود اینست، که درقرآن بسیار جایگه ذکر غازیان است، و اشارت بفضل ایشان، و ذکر اعمال واحوال و ثواب ودرجات ایشان، وبیان ساز و آلات وضرورات ایشان: اسپ غازی را گفت: «والعادیاتِ ضبحاً» الآیة، سلاح غازی را گفت: «واَعِدّوا لهم مَا استطعتم مِن قوّة»، ونفقهٔ غازی: «ولا یُنفقون نفقةً صغیرةً ولا کبیرةً»، صف غازی: «یُقاتِلون فی‌سبیله صفاً»، نماز غازی: «و اِذا کنتَ فیهم فَاَقمتَ لهم الصّلوٰةَ»، تعب غازی: «ذلك بأنّهم لایُصیبهم ظَماٌ ولا نَصبٌ»، نفیر غازی: «اِنفِروا خِفافاً و ثِقالاً»، وعدهٔ غازی بنیکوئی: «قُل هل تربّصون بنا الّا احدَی الحُسنَیین»، خروج غازی و مرگ غازی: «ومَن یَخرج مِن بیته مهاجراً الی‌الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجرُه علی‌الله»، تسلیت غازی: «اِن یمسَسْکم قرحٌ فقد مسّ القومَ قرحٌ مثله»، شجاعت غازی: «فماوَهَنوا لما اصابهم فی‌سبیل‌الله»، وفاء نصرت غازی: «سنُلقی فی‌قلوب الّذین کفروا الرّعبَ»، توکّل غازی: «الّذین قال لهم النّاس انّ

۱ ـ ضنائن‌الله، خاصان خلق‌خدا، و درحدیث آمده: انّ‌لله ضنائن من‌خلقه یحییهم فی‌عافیة ویمیتهم فی‌عافیة. (منتهی‌الارب)

النّاس قدجمعوا لکم فَاخشَوهم فزادَهم ایماناً و قالـوا حسبُنااللّٰه و نِعمَ الوکیل »، اجابت خدای مـر دعاء غازی را : « اِذ تستغیثون ربّکم فَاستجاب لکم » الآیة ، ادب در آموختن مرغازی را : « ولا تَنازَعوا فَتفشلوا وتذهبَ ریحکم وَاصبِروا » ، باد کـه غازی‌رانصرت دهد : « فَارسلنا علیهم ریحاً وجنوداً لم تَرَوها » . خواب که غازی‌رانصرت کند : « اذ یُغَشّیکمُ النُّعاسُ اَمَنَةً منه » ، دفع دشمن ازغازی و درحمایت خدای‌بودن غازی‌راگفت : « لاغالبَ لکمُ الیوم مِنَ‌النّاس و اِنّی جارٌ لکم » الآیة .

و ازشرف غازی‌یکی آنست که چون غازیان صفها بر کشند ، و درمعارك‌ابطال بایستند ، ربّ‌العزّة گوید : « ملائکتی‌اَطّلعوا فَانظُروا الیٰ عبیدی‌قد ترکواالمال‌والثروة ، وأقبلوا الیَّ شاهرین‌اسیافَهم علی اعناقهم ، فهم‌یقولون لِاَقوام یأکلون رزقی ویعبدون غیری : قولوا لااِلٰـه الّااللّٰه . اما وعزّتی‌وجلالی وعظمتی ، لکم‌عندی ثمارات ٌ، کراماتٌ ، لَاَغفرنَّ لکم ما اَذنبتم ، بأوّل قطرةٍ مِن دمائکم ، ولَاُحلّنّ علیکم حُلَلَ الایمان ، ولَاومننّکم مِن‌الفزَع الأکبر ، ولَاُجیرنّکم‌من‌ضغطة القبر ، ومن‌فتنة المحیا والممات ، ولَاَبعثنّکم یوم القیامة شاهرین اسیافَکم‌علیٰ اعناقِکم ، تشخَب اوداجکم ، فلاتحجُبون حتی تَقفِوا بین یَدَیَّ ، اَضحك الیکم ، انّی اذا ضحکتُ الیٰ عبدٍ فلاحسابَ علیه » .

وعن **علی بن ابی‌طالب** (ع) قال : قال‌رسول‌اللّٰه (ص) : « من تَکفَّل لی‌بأهل‌بیت غازٍ فی‌سبیل‌اللّٰه عزّوجلّ ، حتّی یُغنیَهم ، و یَکفیَهم عن‌النّاس و یتعـاهدَهم ، قال‌اللّٰه له یوم‌القیامة : مرحباً بمَن اطعمنی وسقانی و کسانی و اَعطانی . اُشهدکم یاملائکتی‌انّی قد اَوجبتُ له کرامتی ، فما یدخل‌الجنّة احدٌ اِلا اَغبطه لمنزلته مِن‌اللّٰه عزّوجلّ » .

۱۸ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی : « وَمَنْ یُهاجِر فی سَبیلِ اللّٰهِ » وهر که هجرت کند درسبیل خدا ، « یَجِدْ فِیا لْاَرْضِ » یابد در زمین ، « مُراغَماً کَثیراً » زیش گاهی و کام گاهی‌فراوان ،

« وَسَعَةً » و فراخی [درتوان و در روزی] ، « وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ » و هـر که از خانهٔ خود بیرون آید ، « مُهاجِراً اِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ » هجرت کننده بخدای و رسول وی ، « ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ » آنکه مرگ ویرا دریابد ، « فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ » مزد وی برخدای افتاد ، « وَكانَ اللّٰهُ غَفوراً رَحيماً (١٠٠) » و خدای آمرزگـار است بخشاینده همیشه‌ای .

« وَ اِذاضَرَبْتُم فِي الْاَرْضِ » وچون مسافربید(١) درزمین، « فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ » نیست بـرشما تنگئی ، « اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلوٰةِ » که کوتاه کنید لختی از نماز ، « اِنْ خِفْتُمْ » اگر در بیم بید(٢) و ترسید ، « اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا » که کافران بر گزند شما دست یابند ، « اِنَّ الْكافِرينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبيناً (١٠١) » که کافران همیشه شما را دشمن آشکارا بودند .

« وَ اِذا كُنْتَ فيهِمْ » وهنگامی که تو درمیان ایشان باشی [که از دشمن در بیم باشند] ، « فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ » وخواهند که نمازایشانرا بپای‌داری ، « فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُم مَعَكَ » تا گروهی از ایشان باتو درنماز ایستند ، « وَلْيَأْخُذوا اَسْلِحَتَهُمْ » و تا سلاحهای خویش بر گیرند [و آنان که در نمازاند شما را می کوشند] ، « فَاِذا سَجَدوا فَلْيَكونوا مِنْ وَرائِكُمْ » چون اینان که در نمازاند یك رکعت کرده باشند و ازهردو سجود فارغ شده ، برابر(٣) دشمن‌شوند، « وَلْتَأْتِ طائِفَةٌ اُخْرىٰ لَمْ يُصَلّوا » وتا گروهی دیگرآیند که نماز نکردند ، « فَلْيُصَلّوا مَعَكَ » نماز کنند باتو ، « وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ » وتا از دشمن برحذر می‌باشند وسلاح بر گـیرند ، « وَدَّ الَّذينَ كَفَرُوا » دوست‌می‌دارند کافران ، « لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ وَاَمْتِعَتِكُمْ » اگر شماغافل‌شید(٤)ازسلاح‌خویش‌و کالای‌خویش، « فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً » یك کشتن بازی نمودن بگزند یا زیان ، « وَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ » وبرشما تنگئی نیست ، « اِنْ كانَ

١ و٢ نسخهٔ ج : باشید . ٣ ـ نسخهٔ الف : وا برابر . ٤ ـ نسخهٔ ج : شوید .

بِکُمْ اذیً مِنْ مَطَرٍ » اگر شما را رنج بود ازباران [که می‌بارد] ، « اَوْ کُنْتُمْ مَرْضی » یابیماران بید(۱) [که ازسلاح بر گرفتن گرانبار شید(۲)] ، « اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَکُمْ » [تنگئی نیست] که سلاحها بنهید درنماز ، « وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ » وحذر خویش از دشمن خویش میگیرید ، « اِنَّ اللّهَ اَعَدَّ لِلْکافِرینَ » خدای بساخت کافران را ، « عَذاباً مُهیناً (۱۰۲) » عذابی خواری نمای .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « وَمَن یُهاجِر فی سبیل اللّه » الآیة - یعنی : فی طاعة اللّه ، « یَجِدْ فی الأرض مُراغماً کثیراً » یعنی : متحوّلاً عن الکفر ، « وسعةً » فی الأرض . و بوعبیده گفت : مراغم ومهاجر هردو یکسانست ، یقال : راغمتُ قومی وهاجرتهم ، واصل این آنست که مرد مسلمان شود ، از قوم خویش بخشم بیرون آید ، از ایشان ببرد ، و هجرت کند . پس آن بیرون آمدن وی مُراغمه گویند ، و رفتن برسول خدا هجرت گویند . باین قول راغمتُ بمعنی عادیتُ است . و گفته‌اند : اصل این از رغام است ، و رغام خاکست ، و رغم انفه ازین گرفته‌اند ، راغمتُه ای هاجرتُه فلم اُبالِ ، وان رغم انفه ، ای لصق بالتراب انفه . و گفته‌اند : مراغمه زیستن است و گشتن در زمین بکام ، رغداً(۳) وغدقاً ومراغماً همه متقارب‌اند ، برجمله معنی آنست که : هر که قصد هجرت دارد جای هجرت یابد ، چون بزمینی نتواند بود بزمینی دیگرشود . چون جائی بکام و مراد خویش زند گانی نتواند کرد ، فرا جائی شود که بکام و مراد خویش زند گانی تواند کرد ، ولهذا قال بعضهم و انشدوا :

اذا کُنتَ فی دار یُهینُکَ اهلها ولم تَكُ مکبولاً فتحوّلِ

و انشدوا :

---

۱ - نسخهٔ ج : باشید . ۲ - نسخهٔ ج : شوید ۳ - نسخهٔ الف : رغماً .

اذا نَبَتِ المنـازلُ فالرّحيلُ ولـم يرعين حقِّك فالبديل
اذا كان العطاءُ علی مکاسٍ ابی لی أخذُه الخُلقُ الجمیل
ولی رزقٌ الـیْ اجلی مُعَدٍ تضمّنه لیَ الملكُ الجلیلُ

« و مَن یخرُج مِن بیته » ـ سبب نزول این آیت گـفته‌اند که **اکثم بن صیفی** بود ، حکیم عرب . و گفته‌اند : **ضمرة بن العیص** بود ، و گـفته‌اند ، مردی بود از **بنی لیث** ، **حبیب بن ضمره** . و قیل **جندع بن ضمره** . این مرد بیمار شد در **مکه** ، و اثر مرگ برخود بدید ، پسران داشت ، ایشانرا گفت : مرا بیرون برید **هجرت** را . گفتند : توبیماری وعاجز ، وبرهلاك مُشرف . گفت : رواست تا اگربمیرم باری مهاجر میرم . پسران وی او را سریری‌ساختند ، و اورا بر گرفتند ، چون به**تنعیم** رسید ، ویرا اجل آمد ، دست راست بردست چپ زد و گفت : اَللّهمّ هـٰذه لرَسولك ، اُبایعك علی ما بایَعك علیه رسولك . این بگفت و از دنیا بیرون شد . خبر با اصحاب رسول خدا رسید ، گفتند : اگر به**مدینه** رسیدی مزد وی تمام بودی . ربّ العالمین درشأن وی این آیت فرستاد : « وَمَن یخرُج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثمّ یُدرکه الموتُ » یعنی : قبلَ بلوغه الیٰ مهاجره ، « فقد وقع اجره علی الله » ای : وجب ثوابُه علی الله ، بایجابه ذٰلك علی نفسه ، فضلاً من الله .

« و کان الله غفوراً » ـ یعنی : لما کانَ منه فی حالِ الشرك . « رحیماً » ـ بما کان منه فی الاِسلام .

« و اِذا ضربتم فی الأرض فلیس علیکم جناحٌ اَن تقصُروا مِن الصّلوٰةِ » ـ این مِن ، مِن تبعیض است ، که قصر از پنج نماز در سه نماز روا است ، و روان ، یقـال : قصرَ الصّلوٰةَ وقصّرها و اُقصرها ، هرسه بمعنی یکسانند .

« اِن خِفتم اَن یَفتِنَکُمُ الّذین کفروا » ـ این «خفتم» منسوخ است بسنّت ، که

رسول‌خدا(ص) قصر کرد در امن، **عمر خطاب** ویرا گفت : ما بالُ القصر وقدأمنّا ؟ این قصر کردن چیست که آمن گشتیم ؟ جواب داد ویرا : صدقةٌ تصدّقَ اللهُ بها علیکم، فاقبلوا صدقته .

فصل

بدان که قصر جزدر سفر روا نیست، وسفر برچهار ضربست : سفرواجب‌چون حجّ وعمره و جهاد ، وسفرطاعت چون زیارت پدر و مادر ، وسفر مباح چون تجارت و نزهت ، و سفر معصیت چون راه زدن و دزدی کردن . و قصر در همه جائز است مگر درسفر معصیت ، و بمذهب **ابوحنیفه** در سفر معصیت نیز رواست . و این آیت که دلیل قصر است ، درسفر واجب آمده است ، و سفرطاعت وسفر مباح بدان ملحق است ، واحکام که بسفر تعلّق‌دارد برسه ضربست : یکی آنست که بسفردراز مخصوص است . چون قصر وفطر و مسح بر موزه سه شبان روز ، و دوم آنست که در سفردراز و کوتاه هردو روا است ، چون نماز نافله بر راحله ، وتیمّم و مردار خوردن بوقت ضرورت ، وترك جمعه . حکم سیوم جمع است میان دو نماز . قول قدیم **شافعی** آنست که درسفر کوتاه روا است ، و بقول جدید جز درسفر دراز روا نیست. وسفر دراز چهار برید است ، هربریدی چهارفرسنگ ، هرفرسنگی سه میل بهاشمی ، هر میلی دوازده هزارقدم ، جمله شانزده فرسنگ باشد ، چهل‌وهشت میل . و درخبر است از رسول‌خدا(ص) که گفت : «یا اهل **مکه** لاتقصُروا فی‌اقلّ‌مِن‌اربعة بُردٍ » ذلك من **مکة** الی **عسفان** او **الطائف** . « بُرد » جمع برید است ، یقال‌برید و بُرُد ، کما یقال‌سبیل وسُبُل، ونذیر و نُذُر . وبریدی دوازده میل باشد چنانکه گفتیم ، وبمذهب **ثوری** و اصحاب رای حدّ مسافت قصرسه مرحله است ، بیست و چهار فرسنگ .

و بمذهب **اوزاعی** یك مرحله هشت فرسنگ ، وبمذهب **داود** : قصرو فطر در سفر دراز و کوتاه مباح است . وقصر بمذهب **شافعی** رخصتی‌است و نه واجب است ، خلافاً لاصحاب‌الرای و **مالك** . **عائشه** گفت : « کلّ ذٰلك قدفعل رسول‌الله(ص) ، قَصَر ذٰلك فی‌السّفر وأتمّ » . و دلیل بر آنکه واجب نیست قوله تعالی : « وَإذا ضربتم فی‌الأرض فلیس علیکم جناحٌ أن‌تقصروا مِن‌الصّلٰوة » ، و این‌حد اباحت و رخصت است ، نه حد ایجاب . وهرچند که واجب نیست ، ومسافر در اتمام وقصر مخیّر است ، امّا قصر فاضل‌تراست وپسندیده‌تر . اوّل‌نمازی که رسول‌خدا(ص) درآن قصر کرد نمازدیگر بود ، **بعسفان** در غزاة **بنی‌انمار** .

و ابتداءِ قصر آنکه کند که از بناهای شهرخویش یا ده خویش بیرون شود ، اگرچه از میان کشت‌زار و رزان که بشهر متصل بود بیرون نشده باشد ، روا است . و بدوی که در بادیه نشیند همچون حضری است که درشهر نشیند ، چنانکه حضری را درشهرخویش قصر نرواست ، بدوی را درحلّهٔ خویش‌نرواست ، اگر از حلّهٔخویش بیرون شود ، بقصد جائی که مسافت آن شانزده فرسنگ باشد قصر کند . و ابتداء قصر آنکه کند که ازآن حَیّ وخیمهای‌آن حَیّ بیرون شود . و نمازی که درآن قصر کند باید که بوقت خویش بادا ، نه بقضا ونیّت قصر کند . و اقتدا بکسی نکندکه نماز تمام‌کند ، اگر کند پس ویرا نیز تمام باید کرد .

« و إذا کنتَ فیهم » ـ یعنی : فی‌المؤمنین فی‌غزواتهم وخوفهم ، « فأقمتَ لهم الصَّلوة فَلْتقم طائفة منهم مَعك » . **ابن‌عباس و جابرعبدالله انصاری** گفتند که : مشرکان رسول‌خدا (ص) ویارانرا دیدند که چون وقت نماز می‌درآمد ، همه یکبار برنماز میخاستند ، و **رسول**خدا (ص) ایشانرا امامی میکرد ، وفترت وتقصیر درآن روا نمیداشتند . ایشان گفتند : این‌نمازبرایشان گرامی‌ترازفرزند ایشانست ، اکنون

چون هنگام نماز درآید ، وبدان مشغول شوند ، ما برایشان دست یابیم . چون ایشان این همّت کردند ، ربّ‌العالمین این آیت فرستاد در بیان نماز خوف : «و إذا کنت فیهم فَاَقمتَ لهم الصّلٰوة » .

و بدان که نماز خوف برسه گونه است : از آنکه رسول خدا سه‌بار نمازخوف کرده ، هربار بوجهی وصفتی دیگر ، برحسب حال ضرورت . اول‌بار **بعسفان** ، جائی است میان **مکه ومدینه** ، با کافران جنگ میکرد ، و کافران دویست مرد بودند ، ودر سمت قبله بودند ، وهیچ ساتر نبود میان فریقین . رسول‌خدا (ص) مسلمانان را دو صف ساخت ، وایشان هزارو چهارصد مرد بودند ، همه درنماز شدند با امام ، و رکوع کردند بهم ، چون بسجود رسیدند صف دوم سجود کردند ، و صف اوّل که بدشمن نزدیکتر بودند ایشانرا میکوشیدند ، وپاس میداشتند . پس چون امام برخاست با صف دوم ، آن صف اوّل نیز سجود کردند ، و در قیام بامام در رسیدند . برکعت دوم . همه بهم رکوع کردند ، وصف اول با امام درسجود شدند ، و صف دوم ایشانرا میکوشیدند ، چون امام با صف اول با تشهدآمد ، آن صف دوم که گوشوان بودند ، سجود کردند ، وبامام در رسیدند درحال‌تشهد . پس همه بهم سلام باز دادند . اینست معنی خبر **ابن‌عباس** در نماز خوف به **عسفان** . نوع دوم نماز خوف است که رسول‌خدا (ص) به **ذات‌الرقاع** کرده است ، که دشمن نه برجهت قبله‌بود ، مسلمانان را دو فرقت ساخت : یك فرقت برابر دشمن فرستاد ، تا سلاح برگرفتند ، و پاس میداشتند ، ویك فرقت با امام دور شدند چندانکه تیر دشمن بدیشان نرسید . امام یك رکعت نماز کرد با ایشان ، چون با قیام شد امام در رکعت دوم ، مأمومان نیّت مفارقت کردند ، وفاتحه وسورتی کوتاه برخواندند ، و آن یك رکعت که باقی بود زود بگزاردند ، وسلام بازدادند ، و امام همچنان در قیام انتظارمیکشید ، تا اینان

واپیش دشمن شدند، وآن فرقت که برابر دشمن بودند باز آمدند، و نماز خود در نماز امام بستند، وآن یك رکعت که باقی بود امـام بایشان بگزارد، وچون بتشهّد رسید، امام تشهد دراز درگرفت، و ایشان بی‌آنکه نیّت مفارقت کردند آن رکعت دوم باز آوردند، و بتشهّد درامام رسیدند، وآنکه همه بهم سلام باز دادند. اینست معنی خبر **خوات جبیر**، که از پدر روایت کرده از **مصطفی** (ص) که به **ذات‌الرقاع** نماز خوف چنین کرد.

نوع سیوم نمازخوف که رسول‌خدا (ص) به **بطن‌نخله** کرد. مسلمانان را دو فرقت کرد، همچنانکه در **ذات الرقاع**. پس‌هردو رکعت نمازبایك فرقت بگزارد، وسلام باز داد، و اینانرا برابر دشمن فرستاد بگوشوانی (۱)، وآن فرقت دیگر آمدند، و رسول‌خدا دیگرباره هردو رکعت با ایشان بگزارد به تنفّل، چنانکه‌آن فرقت دوم فریضه میگزاردند، ورسول خدا نافله. و اگـر این نماز درحضر باشد، امام بافرقت اوّل چهار رکعت بگزارد نیّت فرض، و بافرقت دوم چهار دیگربگزارد نیّت نافله. اینست معنی خبر **بوهریره** که رسول‌خدا (ص) به **بطن‌نخله** نمـازخوف چنین کرد.

یك نوع دیگر است نمازخوف که **بوحنیفه** اختیار کرده است، و تمسك بخبر **عبدالله عمر** کرده است، وآن آنست که: امام مسلمانانرا دو فرقت کند، گروهی با امام در نماز شوند، وآن گروه دیگر اینان را میگوشند، چون اینان کـه در نمازاند یك رکعت کرده باشند، و از هردو سجود فارغ شده، وا پیش دشمن شوند همچنان در نماز، و هیچ سخن نگویند، و آن طائفه کـه گوشوانی(۲) میکردند آیند، با امام باقی نماز بکنند، تا نماز امام تمام شود، و سلام باز دهد. پس این

---

۱ ـ نسخهٔ ج: بنگهبانی. ۲ ـ نسخهٔ ج: نگهبانی.

طائفه همچنان در نماز و باسلاح بجای قوم بازشوند، و پاس میدارند، تا آنان باز آیند، و باقی نماز خویش هم بر آن جای تنها بگزارند، و باز گردند، وآن طائفهٔ دیگر آیند، و باقی نماز خویش همچنان گزارند تنها.

امّا برداشتن سلاح در نماز خوف در آن تفصیلی است. گفته‌اند که: سلاح بر پنج ضربست: سلاحی که برداشتن آن حرام است، و نماز بآن درست نیست، وآن آنست که نجاستی بآن رسیده باشد از خون یا غیرخون، یاتیری که پر آن ازحیوانی باشد که نخورند. دوم سلاحی که برداشتن آن مکروه است، ازآنکه مرد را گرانبار کند، وافعال صلٰوة بتمامی بجای نتواند آورد، چون جوشن ومغفر و مثل آن. سیوم سلاحی که برداشتن آن بیك قول مستحبّ است، وبیك قول واجب، که دشمن را بدان ازخود دفع کند، چون شمشیر و کارد و امثال آن. چهارم سلاحی است که دشمن را از دیگران بدان دفع کند، مستحبّ است داشتن آن چون کمان وتیر. پنجم سلاحی است کهباندازهٔ جایگه توان‌داشت، وآن رمح است، اگربحاشیهٔ صف بود که مردم را از آن رنج نبود مستحبّ است داشتن آن، واگر درمیان صف بود که مردم را از آن رنج بود کراهیت بود داشتن آن.

«ولاجُناحَ علیکم اِن کان بکم اَذیً مِن مطرٍ» - ابن‌عباس گفت: رسول‌خدا(ص) در **بطن‌نخله** با **بنی انمار** جنگ کرد، وایشانرا بهزیمت کرد، ومال ایشان‌بغنیمت برداشت، وفرزندان ایشان برد گان گرفت، و دشمنان همه بگریختند، و پراکنده گشتند. رسول خدا و یاران آنجا ساکن شدند و بیارمیدند، و سلاحها بنهادند. پس رسول‌خدا (ص) تنها برخاست، و حاجتی را که درپیش داشت بگوشه‌ای بازشد، و وادی بازبرید، و درآن زیردرختی‌فروآمد. جماعتی مشرکان بر کوه شده‌بودند، و کوه را بپناهٔ خود کرده. درمیان ایشان یکی بود **عوف‌بن‌الحارث المحاربی**،

از دور نظر کرد، رسول‌خدا (ص) را تنها دید در زیر آن درخت. شمشیر بر گرفت، و آمد بقصد رسول‌خدا. رسول (ص) از آمدن **عوف** آگاهی نداشت، تا ناگاه او را برسرخود دید، ایستاده وشمشیر کشیده. گفت: یا **محمد**! آن کیست که این‌ساعت ترا فریاد رسد، و مرا از تو باز دارد؟ رسول(ص) گفت: خدا است که مرا فریاد رسد، و ترا از من باز دارد، آنکه روی سوی آسمان کرد و گفت: « اللّهمّ اکفِنی عوفاً! » بارخدایا کفایت کن این کار، و **عوف** را ازمن بازدار. پس **عوف** آهنگ آن کرد که ضربتی زند، ناگاه میان دو کتف وی زخمی رسید که بروی درافتاد، و شمشیر ازدست وی بیفتاد، رسول‌خدا برخاست، وشمشیر بر گرفت و گفت: یا **عوف**! آن کیست که این ساعت ترا ازمن نگه دارد؟ و مرا ازتو بازدارد؟ **عوف** گفت: هیچکس نیست مگر که تو خود نکنی. رسول‌خدا (ص) گفت: گواهی میدهی که خدا یکی‌است، ومن بنده و رسول اوأم، تا این شمشیر بتو بازدهم، گفت: این‌یکی نمیتوانم، لکن گواه باش که بعد ازین هرگز باتو جنگ نکنم، و هیچ دشمنی را برتو یاری ندهم. رسول‌خدا (ص) شمشیر بوی بازداد، **عوف** گفت: یا **محمد**! والله که تو از من بهتری و جوانمردتری! رسول (ص) گفت: « اَجل، أنا احقّ بذلك منك » آری من بدان سزاوارترم که کنم. پس **عوف** باصحاب خویش باز گشت، و ایشان او را ملامت کردند، که چون دست یافتی چرا این کار تمام نکردی؟ وی قصّهٔ خویش بگفت، وهمه خاموش شدند، و **رسول خدا** (ص) پیش یاران بازآمد و ایشان را ازآن خبر کرد، و این آیت برایشان خواند:

« ولا جُناحَ علیکم اِن کان بکم اَذیً مِن مطرٍ او کنتم مرضیٰ اَن تَضَعوا اَسلِحَتکم » ـ قومی گفتند: این‌رخصت است درسلاح فرونهادن اندرنماز خوف، که بقول‌بعضی سلاح برداشتن اندر نماز خوف فرض است، ونیزرخصت است بعذربیماری

و باران، که سلاح فرو نهند، از آنکه بیمار ازبرداشتن آن گرانبار و رنجور شود، و سلاح بباران تباه گردد.

آنکه گفت: «وَخُذوا حِذرَکم» - برحذر باشید از دشمن، وهشیار باشید اندر نماز. نباید که اندر نماز ناگاه بسرشما رسند، و شما را غافل گیرند. «انّ الله اَعدَّ لِلکافرین» یعنی فی‌الآخرة، «عذاباً مُهیناً» یُهانون فیه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وَمَن یُهاجر فی‌سبیل‌الله» الآیة - ربّ‌العالمین، خدای‌جهانیان، و دارندهٔ همگان، و دانای مهربان، درین آیت نشان رحمت از خود میدهد، ولطف خود با بندگان مینماید، و مؤمنان را برهجرت میخواند، و مهاجرانرا میستاید.
و مهاجران سه گروه‌اند: گروهی از بهردنیا هجرت کنند، تجارتی درپیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، و هرچند که این کار درشرع مباح است، امّا بعاقبت نه‌پیدا که سربه چه بازنهد، وحاصل آن بچه بازآید، که **مصطفی** (ص) گفت: «حبُّ‌الدّنیا رأسُ کلِّ خطیئةٍ»، ونیز گفته: «لاتتّخِذوا الضّیعةَ فترغبوا فی‌الدّنیا». این مهاجر پیوسته در رنج و عنا است، و بدست دزدان گرفتار، وبرشرف هلاك! بطمع آنکه تا مباحی بدست آرد، فرضی بگذارد، وآنکه سوزد، و مایهٔ هردو بزیان آرد. یقول‌الله عزّوجلّ: «یُریدون عَرَضَ الدّنیا والله یریدُ الآخرة». گروهی‌دیگر زاهدان‌اند که هجرت ایشان از بهر عقبیٰ بود، و روش ایشان از روی معنی باشد، منازل طاعات بُرند، ومراحل عبادات بقدم همّت پیمایند، گاه حجّ کنند، و گاه غزا، که جهاد، و که زیارت، که نماز، و که روزه، که ذکرنام خدا، که فکر درآلاء و نعماء خدا. **مصطفی** (ص) از بهر ایشان گفته: «سیروا سبق‌المفرّدون». قالوا: یارسول‌الله

وما المفرّدون ؟ قال : « المهتدون الّذين يهتدون بذكرالله ، يضع الذكرُعنهم اثقالَهم ، فيأتون يومَ القيامة خِفافاً » . و ربّ العزّة در حقّ ايشان ميگويد : « ومَن اراد الآخرةَ وسَعى لها سعيَها وهومؤمنٌ فأولـٰئك كان سعيُهم مشكوراً » .

سديگر گروه عارفان‌اند كه هجرت ايشان ازبهر مولى بود ، و هجرت ايشان هم درنهاد ايشان بود ، درپردهاى نفس هجرت كنند تا بدل رسند ، وآنكه درپردهاى دل هجرت كنند تا بجان رسند ، و آنكه در پردهاى جان هجرت كنند تا بوصال جانان رسند .

گفتم كجات جويم اى ماهِ دلستان ؟
گفتا قرارگاه منست جان دوستان .

مردى پيش بويزيد بسطامى شد ، گفت : چرا هجرت نكنى ؟ و بسفربيرون نشوى تا خلق را فائده دهى ؟ جواب داد كه : دوستم مقيم است ، بوى مشغولم ، بديگرى نميپردازم . آن مرد گفت آب كه دير ماند در جايگاه خود بگندد . بويزيد جواب داد كه دريا باش تا هرگز بنگندى . آنگه اين بيت بگفت :

أرَى الحُجّاجَ يُزجون المَطايا
وما أنـا ذا مطايـا الشّوق اُزجى .
اذا ما كعبة قُصدتْ و حُجّتْ
فـوجهك قبلتـى و اِليـك حجّى

« و اِذا ضربتم فى‌الأرض فلَيس عليكم جناحٌ أن‌تقصُروا مِن‌الصّلوٰة » ـ حكم قصر در فرض نمازاندر سفر ، هرچند كه عموم خلق را تخفيفى و رخصتى است امّا اهل خصوص را چون قهرى و بعدى است از حضرت ، لاجرم ايشانرا عوضى بازداد . هم در سفر اباحت نفل بر راحله يا پياده روى در سفرخود كرده ، بى استقبال قبله ،

تا بدانی که بر آن درگاه حجاب نیست، و بند نیست، و منع نیست، و دستوری مناجات بردوام هست، چنانکه خواهی. از روی اشارت میگوید: بندهٔ من! اگر قرب میخواهی اینك در گشاده، و بار داده، و منعی نه! و اگر بُعد میخواهی بر سبیل رخصت اینك ترا رخصت، و خشمی نه! اینست غایت کرم، و کمال لطف، حفظ سنّت وفا، وتحقیق معنی وِلا.

« و اِذا کنتَ فیهم فَاَقمتَ لَهمُ الصّلوةَ » الآیة ـ درین آیت دلالت روشن است که بنده مادام که تا یك نفس از اختیار باوی بود، حکم نماز از وی برنخیزد، نه در حال امن، نه درحال خوف، نه آن یك ساعت که سلطان حقیقت بروی مستولی بود، و وی درنقطهٔ جمع، ونه آن وقت که غلبات احکام شرع بروی روان بود، و وی در وصف تفرقت.

مردی در پیش **جنید** آمد و گفت: **نوری** چندین روزاست تا در غلبات وجد خویش برفته، و وَلَهی عظیم او را فراگرفته، و سلطان حقیقت بروی مستولی شده، همانا که بنقطهٔ جمع رسیده. **جنید** گفت که با این همه در وقت نماز چونست وچه میکند؟ گفت چون وقت نماز درآید تکبیر بندد، و نماز بشرط خویش بگزارد، و درآن خللی نیارد. **جنید**: گفت الحمدلله که شیطان بدو دست نیافتست، و راه بر وی نزده. آن دقت او عین حقیقت است، وحرکت او جمال طریقت است، ونفس او نقطهٔ جمع است

۱۹ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « فَاِذا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ » چون در بیم نماز خوف بگزارید، فَاذْکُرُوا اللّهَ » خدای را یاد میکنید [درآمنی]، « قِیاماً » در [تندرستی] برپای،

« وَ قُعُوداً » و [در نالیدن] نشسته ، « وَعَلیٰ جُنوبِکُمْ » و [درناتوانی] برپهلو ، « فَاِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ » چون آمن گشتید و آرام یافتید ، « فَاَقیمُوا الصَّلٰوةَ » نماز بهنگام بپای دارید ، « اِنَّ الصَّلٰوةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ » که نماز برمؤمنان ، « کِتاباً مَوْقُوتاً (١٠٣) » نبشته‌ایست واجب بهنگام .

« وَلا تَهِنُوا » و سست مگردید ، و فرو مایستید ، « فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ » درجنگ جستن با دشمنان من ، « اِنْ تَکُونوا تَأْلَمونَ » اگر شما از زخم می درد یابید ، « فَاِنَّهُمْ یَأْلَمُون کَماتَأْلَمونَ » ایشان هم دردیابند چنانکه شما می درد یابید ، « وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ » و شما ازخدا آنچه امید دارید یاوید (١) ، « ما لا یَرْجُونَ » و ایشان آن نیابند [که ایشان بیهوده اند و شما بیهوده نه‌اید] ، « وَ کانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (١٠٤) » خدای دانای است راست دان همیشه‌ای .

« اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ » ما این نامه بتو فرو فرستادیم ، « بِالْحَقِّ » براستی و درستی ، « لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ » تا داوری کنی میان مردمان ، « بِما اَریٰکَ اللّٰهُ » بآنچه خدای نمود ترا [ازپیغام و آگاهی] ، « وَلا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصیماً (١٠٥) » ونگر که کژان را داوری دارنباشی .

« وَ اسْتَغْفِرِاللّٰهَ » وآمرزش خواه ازخدای ، « اِنَّ اللّٰهَ کانَ غَفوراً رَحیماً (١٠٦) » که خدای آمرزگار است مهربان همیشه‌ای .

« وَلا تُجادِلْ » و داوری مدار ، « عَنِ الَّذینَ یَخْتانُونَ اَنْفُسَهُمْ » ایشان را که خیانت میکنند در خویشتن ، « اِنَّ اللّٰهَ لا یُحِبُّ » که خدای دوست ندارد ، « مَنْ کانَ خَوّاناً اَثیماً (١٠٧) » آنرا که کژکار بود بزممند [دروغ زن] ، « یَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ » پنهان میدارند از مردمان ، « وَلا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ » وپنهان نمیدارند از خدای [که

١ ـ نسخهٔ ج : یابید .

نتوانند]، « وَهُوَ مَعَهُمْ » و او با ایشانست [بدانش] ، « إِذْ يُبَيِّتُونَ » آنکه که شب بسر میبرند ، « مالایَرْضی مِنَ القَوْلِ » بآنچه خدای نپسندد از سخن ، « وَكانَ اللهُ بِما يَعْمَلونَ مُحيطاً (۱۰۸) » وخدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

« ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ » آگاه بید (۱) و گوش دارید شما که ایناناید هن (۲) ، « جادَلْتُمْ عَنْهُمْ » داوری بداشتید ایشانرا ، « فِي الحَيوةِ الدُّنيا » در زندگانی این جهان ، « فَمَنْ يُجادِلِ اللهَ عَنْهُمْ يَوْمَ القِيمَةِ » آن کیست که داوری ایشان دارد روز رستاخیز ؟ « أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيهِمْ وَكيلاً (۱۰۹) » یا کیست کـه بر ایشان وکیل بود [بسنده و کارساز] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « فاذا قضیتمُ الصّلوة » الآية ـ میگوید : چون ازنماز خوف فارغ گشتید ، و رخصت که دادیم در آن پذیرفتید ، آنـکه خدایرا عزّوجلّ نماز کنید ، اگر تندرست باشید برپای ایستاده ، و اگر بیمارباشید نشسته ، واگرخسته باشید که نتوانیدنشستن ، جنب فرا داده . ذکر اینجابمعنی نمازاست چنانکه آنجا گفت : « الّذين يذكُرونَ اللّهَقياماً وقعوداً » ، و رواباشد که بمعنی توحیدوتسبیح وشکرباشد ، یعنی که چون ازنمازفارغ گشتید خدایرا یاد کنیدبتعظیموتقدیس وتسبیحوشکر. **مصطفی**(ص) گفت : « ذکرُاللّهعلَم الایمان ، وبراءةٌ مِن النّفاق ، وحصنٌ مِن الشیطان ، وحِرزٌ مِن النیران » و به **موسی** (ع) وحی آمد : « یا **موسی** ، اجعلنی مِنك علی بالٍ ولا تَنسَ ذکری علی کلّ حالٍ ، وَلیَكُنْ همُّك ذکری ، فانّ الطّریق علیَّ » .

« فاِذا اطْمَأْننتم فَاَقيمُوا الصّلوةَ » میگوید : چون آرام گـرفتید ، و از بیم و

---

۱ ـ نسخهٔ ج : باشید. ۲ ـ نسخهٔ ج : کلمهٔ هن‌را ندارد .

ترس و بیماری و قتال با دشمن آمن شدید، و بخانهای خویش باز گشتید، نماز تمام کنید، یعنی چهار رکعت. « اِنَّ الصَّلوةَ کانَتْ علَی المؤمنین کتاباً موقوتاً ». که نماز فرضی است برمؤمنان نبشته، و برایشان واجب کرده، و وقتهای آن پیدا کرده. دو رکعت در سفر، وچهار در حضر. موقوت و موقّت هردو یکسانست، یقال: وَقَتَ اللهُ علیهم و وَقَّته، ای جعله لأوقاتٍ، ومنه قوله: « وَاِذَا الرُّسل اُقِّتَتْ »، و « وُقِتت » مشدّد و مخفّف خوانده‌اند، وتخفیف فصیح‌تر، بدلیل قوله « موقوتاً ». **زیدا سلم** گفت: « موقوتاً » ای مُنجما تُؤَدّونها فی‌انجمها، کلّما مضیٰ نجمٌ جاء نجمٌ. قال **مجاهد**: الموقوت، المفروض.

فصل

فی کیفیة الصلوة و ذکر حقوقها.

بدان که نماز بنیاد دین است، و عماد مسلمانی، و سیّد همه عبادتها. هر که این پنج نماز فریضه بجای آورد عهدی بسته آمد ویرا باحق جلّ جلاله، که ویرا بیامرزد، و درامان وحمایت خود دارد. و هرکه از گناه کبائر دست بداشت اگر صغائر بروی رود این پنج نماز کفّارت آن باشد.

پرسیدند از **مصطفی** (ص) که از کارها چه فاضلتر؟ گفت: نماز بوقت خویش بپای داشتن.

امّا کیفیت نماز آنست که چون خود را طهارت دادی بشرط شریعت، جامهٔ پاک پوشی، و برجای پاک بایستی (۱)، روی بقبله آورده، ومیان دوقدم مقدار چهار انگشت گشاده، و پشت راست بداشته، و سر درپیش افکنده، وچشم فراموضع

---

۱ ـ نسخهٔ ج: بیستی.

سجود گماشته؛ واگرشیطان وسوسه‌ای فراپیش آورد، «قل اعوذ» برخوانی، وآنکه اگر دانی که کسی بتواقتدا میکند، بانگ نماز گوئی بآواز بلند، و اگرنه که تنها باشی، براقامت اقتصار کنی، و نیّت در دل حاصل کنی، و گوئی: ادا میکنم فریضهٔ نمازپیشین خدایرا جلّ‌جلاله، ونیّت در دل‌وتکبیر برزبان هردو برابر داری، وهردو دست تا بنزدیک گوش برداری، چنانکه سرانگشتان برابر گوش بود، وهردو کف برابر دوش، و انگشتان گشاده، و الله‌اکبر بگوئی، پس‌دست چپ بر زیر سینه‌نهی، و دست راست بر زیر چپ نهی. و انگشت شهادت و انگشت میان بپشت ساعد چپ فرو گذاری، و دیگرانگشتان برساعد حلقه کنی، ودست فرو نگذاری، وآنکه باز بسینه بری، بلکه هم در فروآوردن بسینه بری، که درست اینست. و در نمازشدن و تکبیر کردن چنانکه مهوّسان (١) وجاهلان مبالغت نمایند و تکلّف کنند، نکنی، و چون دست بـرهم نهادی تکبیر تمام کنی، و گـوئی: کبیراً والحمدلله کثیراً، و سبحان‌الله بکرةً وأصیلاً. آنکه دعاء استفتاح برخوانی، و أعوذ بگوئی، و سورة**الحمد** برخوانی و تشدیدهای آن بجای‌آری، و اگرتوانی فرق میان ضاد و ظا بجای‌آری، امّا در حروف مبالغت نکنی، چنانکه پشولیده (٢) شود، و بآخر آمین بگوئی، نه پیوسته بآخر سورة، لکن اندکی باید گسسته. آنکه سورتی برخوانی. و در نماز بامداد، و در دو رکعت نخستین از نماز شام و خفتیدن، سورة **الحمد** و سورتی دیگر با بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، بجهر بخوانی، و بقراءت آواز برداری، اگر امام باشی، و گرتنها، مگردرآن حال که اقتدا بدیگری کنی. پس‌رکوع را تکبیر کنی چنانکه بآخرسورة پیوسته نباشد، و درین تکبیر دست برداری و تکبیر همیگوئی، تا آنکه که بحدّ رکوع رسی، و کف هردو دست بردو زانو نهی، انگشتها از هم

---

١ - مهوس: شخص هوسباز. ٢ - پشولیدن و پژولیدن: پریشان و درهم شدن (فرهنگ رشیدی).

کشاده ، و زانو راست بداشته ، وهردو بازو از پهلو دور داشته ، مگر که زن باشد . آنکه سه بار گوئی : « سبحان ربّی العظیم » ، واگر امام نباشی هفت بار یا ده بار نیکوتر بود ، پس از رکوع باز آئی دست برداشته و میگوئی : « سمع الله لمن حَمِده » تا راست بایستی(۱) ، وآرام گیری ، چون راست بایستادی(۲) گوئی : « ربّنا لك الحمد مِلء السّمٰوات و مِلء ماشئتَ من شیءٍ بعدُ » ، پس تکبیر کنی ، وبسجودشوی ، و آنچه بزمین نزدیکتر است از اعضا ، باید که بیشتر بزمین رسد ، اوّل زانو ، آنکه دست ، آنکه پیشانی ، آنکه بینی ، و دو دست برابر دوش برزمین نهی ، انگشتهابهم باز نهاده . و اگر زن باشد جملهٔ اعضا فراهم دارد . و « سبحان ربّی الأعلیٰ » سه بار بگوئی ، و اگر تنها باشی بیفزائی ، هفت یا ده بار . پس تکبیر کنی و از سجود بر آئی ، و برپای چپ نشینی ، و هردو دست بر دور آن نهی ، و گوئی : « ربِّ اغْفرلی وَ ارْحمنی وَ ارزُقنی وَ اهْدِنی وَ اجبرلی وعافِنی وَاعْفُ عنّی » ، وسجود دیگر همچنین کنی . پس از سجود باز نشینی نشستنی سبک ، که آنرا جلسة الاستراحة گویند ، وتکبیر کنی ، و برپای خیزی . ودیگر رکعت همچون اوّل بگزاری . « اَعوذ » بر سر قراءت فرونگذاری . پس چون ازسجود دوم رکعت فارغ شدی ، بتشهد نشینی برپای چپ ، هردو دست بر ران نهاده ، و انگشتان دست چپ گشاده داری ، و انگشتان دست راست فرو گیری ، مگرمسبّحه ، چنانکه در عدد پنجاه وسه گیری ، چون بکلمهٔ شهادت رسی آنجا که گوئی : « الاّ الله » مسبّحهٔ دست راست برداری ، و بدان اشارت بوحدانیّت کنی . و در تشهّد دوم همچنین ، لکن در تشهّد آخر هردو پای از زیر برون آری ، وبجانب راست پای چپ بخوابانی ، وقدم راست بپای کنی ، انگشتان بقبله ، وسُرون(۳) چپ برزمین نهی ، و درتشهّد اوّل « اللهمّ صلّ علی محمّد وعلی آل

---

۱ و۲ ـ نسخهٔ ج : بیستی . . . بیستادی . ۳ ـ سرون ، بفتح اول ، شاخ گاه و گوسفند و امثال آن ، و بضم اول بمعنی سرین است که نشستنگاه مردمان و کفل چارپایان باشد . (برهان قاطع) .

محمّد » بگوئی ، و برپای خیزی ' و در تشهّد دوم تمام بخوانی ، و دعاء معروف در افزائی ' وسلام باز دهی گوئی : « السّلام علیکم و رحمةالله »، و روی از جانب راست کنی ' چندانکه از قفا یك‌ نیمهٔ روی تو به‌بینند ' و در سلام دوم روی از جانب چپ کنی همچنین ' و در هردو سلام روی بقبله سلام ابتدا کنی ' و در سلام نخستین‌نیّت بیرون‌آمدن کنی از نماز ' و درسلام دوم نیّت سلام بر حاضران وفریشتگان(۱) .

مصطفی (ص) گفت : هر که نمازبوقت خویش کند ، وطهارت نیکو کند ، و رکوع و سجود تمام بجای آرد ' و بدل خاشع و متواضع بود ' نماز وی میشود تا بعرش' سپیدوروشن، میگوید خدای ترانگه داراد ، چنانکه مرانگه داشتی ! وهر که نماز بوقت خویش نکند ' وطهارت نیکو نکند ' و رکوع و سجود تمام بجای‌نیارد' آن نماز وی میشود تا بآسمان ، سیاه و تاریك' و همی گوید : خدای‌تعالی ترا ضایع کناد ' چنانکه مرا ضایع گذاشتی ! تا آنگه که الله خواهد جلّ‌جلاله ' پس آن نماز وی چون جامهٔ کهن درهم پیچند و بروی وی باز زنند .

و فرائض و سنن نماز و آداب و شرائط آن بتفصیل در سورة **البقرة** شرح دادیم ' و فضائل‌آن بعضی برشمردیم ' و اعادت شرط نیست .

« ولا تَهِنوا فِی ابْتغاءِ القوم » ــ ای : لا تَضعُفوا ولا تَعجزوا ، کقوله :« فما وَهَنوا لِما اصابهم فی‌سبیل‌الله » . **مقاتل حیان** گفت : این آیت پس از وقعهٔ **احد** آمد ، آنگه که **حمزه** و جماعتی مسلمان کشته شدند ، و**بوسفیان** و قوم وی برفته بودند ، ربّ‌العالمین **مصطفی** (ص) و یارانرا فرمود ' بعد ازآن وقعت بچند روز که : برآثار ایشان بروید ، و جنگ کنید . رسول‌خدا دعوت کرد مؤمنان را بآنچه الله فرمود ،

۱ ــ نسخهٔ ج : درسلام نخستین نیت بیرون‌آمدن کنی ازنماز ونیت سلام برحاضران و فریشتگان ، و در دوم سلام برحاضران و فریشتگان .

ایشان بنالیدند ازجراحتها که بر ایشان بود ، و درد خویش اظهار کردند . ربّ العالمین آیت فرستاد : « إِن تکونوا تَألمونَ فإِنّهم یَألمون کما تَألمون » ، گفت : اگر شما مینالید ، ایشان نیز مینالند ، و اگر شما از زخم و جراحت رنجورید ، ایشان نیز از زخم و جراحت رنجوراند . آنگه شما برایشان افزونی دارید که شما از خدا امید بثواب و شهادت ، ونصرت وظفر ، و اظهاراین دین برهمه دینها دارید ، و ایشان این امید ندارند . **مصطفی** (ص) گفت : « وَالّذی نفسی بیده ، لَأسیرنّ فی آثارهم ولو بنفسی » . پس هفتاد مرد باوی بیرون شدند . **ابوبکر** در ایشان بود ، و **عمر** ، و**علی** ، و **زبیر** ، و **عبدالرحمن عوف** ، و **ابوعبیده جراح** ، و جماعتی از **انصار** ، تا به **بدرصغری** رسیدند ، و ربّ العزّة رعب در دل **بوسفیان** و اصحاب وی افکند ، تا بیرون نیامدند . و این قصه در **آل عمران** بشرح گفتیم .

« إِنّا انزلنا الیك الکتابَ بِالحقّ » ـ سبب نزول این آیت آن بود که : مردی از عداد انصار نام وی **طعمة بن ابیرق الظفری** ، زرهی دزدید از عمّی از آنِ خود ، و آن دزدی را برجهودی آلود که در آن سرای میـآمدی ، نام وی **زیدبن السمین** . آن جهود پیش رسول خدا (ص) آمد ، و بانگ کرد به بیگناهی خود . قبیلهٔ **طعمه** آمدند که ویرا معذور کنند بنزدیك رسول(ص) . رسول خدا بعذر وی ، وبیگناهی وی سخن گفت ، این آیت آمد . آنگه **طعمه** گریخت از **مدینه** و به **مکه** آمد ، و بمشرکان پیوست . و درشأن وی آمد : « وَمَن یشاقق الرّسول » الآیة . بروایتی دیگر گفته‌اند این قصه ، و آن قول **مقاتل** است ، گفت : **زیدبن السمین** درعی بودیعت نهاد نزدیك **طعمة بن ابیرق** . پس چون بازخواست طعمه جحود آورد ، و انکار کرد . پس زید باقوم آمدند بدر سرای **طعمه** بطلب درع ، **طعمه** در سرای ببست ، و درع برداشت ، و درخانهٔ همسایهٔ خویش **ابوهلال انصاری** افکند ، پس دربگشاد و ایشان

درآمدند، و درع طلب کردند، ونیافتند. پس **طعمه** گفت: من در خانهٔ **بوهلال** درعی دیده‌ام، همانا که درع شما است. درع از آنجا بیرون آوردند، و **طعمه** نفی تهمت خویش را قوم خود جمع کرد، وآمدند برسول خدا، و **طعمه** شکایت کرد که مرا فضیحت کردند، و نسبت دزدی بامن کردند، وهر کسی زبان در من نهاد، رسول‌خدا (ص) همّت کرد که عذر وی بپذیرد، وآن قوم را که در خانهٔ وی شدند عتاب کند، ربّ‌العالمین آیت فرستاد: «انّا انزلنا الیك الکتاب بالحقّ» ای: بالأمر والنّهی و الفصل.

«لتحکم بین‌النّاس بما اریٰك الله» ـ بما علّمكَ اللهُ فی کتابه، کقوله: «ویَرَی الّذین‌اوتوا العلم» ای یعلم. «ولاتکُن لِلخائنین خصیماً» ـ خائنین اینجا **طعمه** است و قوم وی، وخصیم آنست که از بهر کسی حجّت‌آرد، و دیگران را از وی دفع کند. **بوحاتم** گفت: اگر بحق بود خصم گویند، و اگر بباطل‌بود خصیم گویند. آنکه ربّ‌العزّة **مصطفی** (ص) را استغفار فرمود، گفت: «وَاستغفرالله». مفسّران گفتند: معنی‌آنست که آمرزش خواه از الله، ازین معذور داشتن **طعمه**، و آن همّت که کردی که قومی را از بهر **طعمه** عتاب کنی. و گفته‌اند که: معنی‌آنست که ایشانرا استغفار فرمای بآنچه ترا درآن داشتند که نصرت صاحب ایشان کنی، و **طعمه** را معذور داری.

و گفته‌اند: «ولاتکُن لِلخائنین‌خصیماً» هرچند بظاهرخطاب با **مصطفی**(ص) است، امّا مراد باین غیر اوست، چنانکه جای دیگر گفت: «فاِن کنتَ فی شكّ ممّا انزلنا الیك»، و معلوم که **مصطفی** (ص) در آنچه بوی فرو فرستادند بشكّ نبود. و اگر کسی گوید: پس چرا استغفار فرمودند؟ ویرا جواب آنست که استغفار واجب نکند که آنجا ذنبی است. نه بینی که در سورة **العصر** او را باستغفار فرمودند، بی مقدمهٔ گناهی. و در جمله، استغفار انبیاء بر سه وجه‌است: یکی گناهی را که پیش ازنبوت وی رفته باشد. دوم گناهان امّت

و قرابت ویرا. سیوم ترك مباحی را كه حَظر شرعی هنوز در آن نیامده باشد.

« ولا تُجادِلْ عنِ الّذین یَختانون انفُسَهم » - یعنی: یَظلمون انفسَهم بالخیانة و السّرقة، و یَرمون بها غیرَهم. جدال، درشتی وسختی خصومت گرفتن است، و رسنی كه بیخ وی سخت باشد جدیل گویند، و چرغ (١) كه صید آن سخت باشد و قوّت آن تمام، اجدل گویند. و جدال در اصل بردو ضربست، یكی پسندیده، وقرآن بدان آمده، و آن آنست كه ربّ‌العزّة گفت: « وجادِلهم بِالّتی هی‌احسن » گفته‌اند: این مجادلت نیكو كه رسول را فرموده‌اند آنست كه تا كافرانرا گوید شما بتی چند ازچوب تراشیده‌اید، و بخدائی میپسندید، چونست كه مرا برسولی نمی‌پسندید؟ و جدال مذموم ناپسندیده آنست كه ربّ‌العالمین گفت: « ما یُجادل فی آیات‌الله الّا الّذین كفروا »، و **مصطفی** (ص) بروفق این گفته: « الجدال فی‌القرآن كفرٌ ». وقال (ص): « لعن‌الله الّذین اتّخذوا دینهم شحناً » یعنی الجدال فی‌الدّین. وقال (ص): « ماضلّ قومٌ بعدهدیً كانوا علیه الّا اوتوا الجدل، ثمّ قرأ: ماضربوا لك‌الّا جَدَلاً، بل‌هم قوم خَصِمون ». وقال **علی بن ابی طالب**(ع): «ایّاكم و الخصومة فانّها تَمحقُ الدّین ». گفته‌اند: این مبالغت نمودن در ابطال جدال، و تعظیم نهی ازآن، آنست كه مؤمن گاه بود كه مجادلت كند در قرآن، و خصم بروی غلبه كند، و منافق در قرآن مجادلت كند و برخصم غلبه كند، آنكه كسی كه ضعیف ایمان باشد درضلالت افتد، وباین معنی خبر **مصطفی** (ص) است بروایت **نواس بن سمعان**، قال: قال رسول‌الله(ص): « لا تضربوا كتابَ‌الله بعضه ببعض، ولا تكذّبوا بعضَه ببعض فوَالله انّ المؤمن لَیُجادل بالقرآن فیَغلب، و اِنَّ المنافق (اَوقال‌الفاجر) لَیُجادل فی القرآن فیُغلب ».

---

(١) چرغ: مرغ شكاری معروف (فرهنگ رشیدی).

«انّ اللّه لا یحبّ مَن کان خوّاناً اثیماً» ـ میگوید : اللّه دوست ندارد هر خیانتکاری دروغ زن . اِثم نامی است از نامهای دروغ ، و این صفت **طعمة بن ابیرق** است که خیانت کرد در درع دزدیدن ، و دروغ گفت ، که بدیگری وابست ، و از خود بیفکند .

« یَستخفون مِن النّاس ولا یَستخفون مِن اللّه » ـ گفته‌اند : معنی آنست که شرم میدارند این قوم از مردمان ، و خیانت خویش ازایشان پنهان میکنند ، وشرم نمیدارند از خدای ، که نهانهای ایشان میداند ، و بعلم با ایشانست ، و بآنچه در شب میسگالند بایکدیگر ، که چگونه این دزدی بر دیگری بندیم ، و از رسول خدا درخواهیم تا ما را مُبرّا کنند ، ربّ العزّة این همه میداند ، و بروی هیچ چیز(۱) ازین پوشیده نیست ، اینست که گفت : « وکانَ اللّهُ بما یَعملون مُحیطاً »

قومی از **جهمیان** و **معتزله** تعلّق کردند باین آیت که : « وهُوَ معهم »، گفتند که : خدای عزّوجلّ همه جای هست ، و در هرمکانی او را یابند ، و عجب آنست که این سخن بگفتند ، و آنکه خود نقض کردند ، و گفتند بر **عرش** نیست ، ولامحاله عرش هم از جمله مکانها است ، و از هرمکانی شریفتر و عظیم‌تر است . چونست که هرجای نجاستی وهرشکم سگی را مکان وی میپسندند ، و **عرش** شریف وعظیم را می‌نپسندند . نیست این سخن ایشان و معتقد ایشان جز باطل ، و بیهوده ، و محض زندقه و الحاد . ومعنی قول خدا جلّ جلاله : « وهومعهم » آنست که بعلم با ایشان است ، میداند آنچه ایشان میگویند ، و بروی هیچ چیز از افعال ایشان پوشیده نه ، و اگر این بمعنی ذات بودی ، این آیت که : « ءَ اَمِنتم مَن فی السّماء » معنی نداشتی .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : هیچیز .

و اگر کسی گوید که زید در فلان جایگاه است ، و آنکه این سخن مقیّد نکند بفعلی یا بچیزی دیگر، در فهمها جز آن نیوفتد، وجز آن نبود که بذات در آنجا بوده. « ءَامِنتم مَن فی السّماء » برین نسق است ، جای دیگر گفت : « اِلَیه یَصعد الکلمُ الطّیب » ، « یُدبّر الأمرَ مِن السّماء الی الأرض ». خبر داد ربّ العزّة جلّ جلاله ، که تدبیر کار خلق که میکند ، از آسمان میکند ، و سخن که بربالا شود ، برِوی سخن پاك برشود . اگر ذات باری جلّ جلاله بهرمکانی وباهر کسی بودی ، پس این دو آیت را معنی نماندی.

« ها اَنتم هٰؤلاءِ » ـ این خطاب باقوم وقبیلهٔ **طعمه** است ، چهار کلمه است پیوسته ، ها تنبیه است ، انتم ، تعریف است ، دیگر «ها» تبنیه را تأکید است ، اُولاءِ تعریف را اشارت است . میگوید : «ها » بیدار باشید «انتم» شما «ها» هان گوش دارید «اُولاءِ» اینان هن(١) . خلاصهٔ سخن آنست که آگاه بید(٢) شما که اینان اید .

« جادَلتم عنهم فِی الحیٰوة الدّنیا » ـ در دنیا برای ایشان خصومت گرفتید ، و مجادلت کردید . « فمَن یُجادلُ اللهَ عنهم یومَ القیٰمةِ » ـ فردا روز رستاخیز که الله ایشانرا بعذاب در کشد ، و بدوزخ درآرد ، آن کیست که از بهر ایشان می خصومت کشد ، و مجادلت کند ؟ تا عذاب از ایشان باز دارد .

« ام مَن یکون علیهم وکیلاً » ـ یا آن کیست که وکیل در ایشان باشد تا کار ایشان بسازد ؟ یعنی که هیچ کس نباشد « فاِنّ الأمر یومئذٍ لله » .

النوبة الثالثة

« قوله تعالی : « فاِذا قضَیتمُ الصّلٰوةَ » الآیة ـ بدان که این نماز رازی است

---

١ ـ نسخهٔ ج : اینانند .   ٢ ـ نسخهٔ ج : باشید ای .

میان بنده وخدا که درین راز هم نیاز است ، و هم نـاز . امروز نیاز است ، و فردا ناز . امروز رنج است و فردا گنج . امروز باری گران ، فردا روح و ریحان . امروز کدّ وکار ، و فردا کام و بازار . امروز رکوع و سجود ، و فردا وجود و شهود .

و از شرف نماز است که ربّ‌العالمین صد و دو جایگه در قرآن ذکر آن کرده ، و آنرا سیزده نام نهاده : صلوة ، و قنوت ، وقرآن ، و تسبیح ، و کـتاب ، و ذکر ، و رکوع ، و سجود ، و حمد ، و استغفار ، و تـکبیر ، وحسنات ، و باقیات . و**مصطفی** (ص) گفته : « الصّلوةُ معراج‌المؤمن » و گفته : « الصّلوة مأدبةُ‌اللّٰه‌فی‌الأرض » ، و علماء سلف گفته‌اند : الصّلوةُ عرس المُریدین ونزهةُ العـارفین ، و وسیلة المذنبین ، و بستان الزّاهدین . و گفته‌اند : نماز گزارنده را هفت کرامت است : هـدایت و کفایت و کفّارت و رحمت و قربت و درجت و مغفرت . و اوّل قدم از شرك بی‌نمازی است ، که ربّ‌العزّة گفت : « ما سَلَـکَـکم فی‌سقر ؟ قالوا لم نَكُ مِن‌المصلّین » . و اسم ایمان درصلوة نهاد آنجا که گفت : « وماکانَ اللّٰه لِیُضیع ایمانَـکم » ای صلوتَـکم ، و وعدهٔ روزی بنماز داد آنجا که گفت : « وَ أْمُرْ اهلَكَ بالصّلوة » الی‌قوله . . . « نحن نرزُقك » . وعدد نمازهـای فرائض پنج آمد بر وَفق اصول شرایع . **مصطفی** (ص) اصول‌شرایع را گفت : « بُنی الاِسلام علیٰ خمس » ، واصول فرایض نماز را : « خمس صلوات فی‌الیوم واللّیلة » . یعنی که چون بنده این پنج نماز بشرط و وقت خویش بگزارد ، ربّ‌العزّة ویرا ثواب جمله اصول شرایع بدهد . وهیأت نمـاز چهار است : قیام ، رکوع ، سجود و قعود . حکمت‌درین آنست که : جمله موجودات برچهار شکل‌اند : بعضی برهیأت قائمان راست‌اند ، وآن درختان‌اند . بعضی برهیأت‌را کعان سر فرو افکنده ، وآن ستوران‌اند . بعضی برهیأت ساجدان روی بخاك نهاده ، و آن حشرات‌اند . بعضی‌بوزمین نشسته‌برهیأت قاعدان ، وآن حشیش ونباتست ، چنانستی

که ربّ‌العزّة گفتی : بندهٔ مؤمن ! در خدمت ما این چهـار هیأت بجای‌آر : قیام و رکوع و سجود و قعود ، تا ثواب تسبیح آن همه خلایق بیابی . و آنکه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد ، و بعضی سه رکعت چـون نماز شام ، و بعضی چهاو چون پیشین و دیگر وخفتیدن : از آنست که بنده دو قسم است : یکی روح ، دیگرتن . نماز دوگانی یکی شکر روح است و دیگر شکرتن ، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز : یکی دل ، دوم عقل ، سیوم ایمان ، نماز سه گانه شکر این‌سه خلعت است . و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است : نماز چهارگانی شکر آن چهار طبع است . از روی اشارت میگوید : بندهٔ من بنماز دوگانی شکرتن و جان گذار ، وبنماز سه گانی شکرایمان و دل و عقل ، و بچهارگانی شکر چهـار ارکان بقدر وسع و امکان . تا پیدا گردد که مؤمن ازهمه مطیع‌تر است ، و کار وی شریفتر ، و درجهٔ وی نزدیك حق رفیع‌تر .

وگفته‌اند که این نماز عقدی است در آن جوهرهای رنگارنگ ، هر رنگی از تحفهٔ عزیزی ، و حـال پیغامبری : طهارت فعل **ایوب** پیغامبر است : « ارکُض بِرِجلك» الآیة . تکبیرذکر**ابراهیم** (ع) است : «وفَدَیناه بذبح عظیم » . قیام‌خدمت **زکریا** : «و هوقائمٌ یُصلّی فی‌المحراب». رکوع فعل **داود** : «و خَرَّ راكعاً وأناب». سجود حال **اسمعیل** است : « و تَلَّه لِلجبین » . تشهّد فعل **یونس** است : « اذ اَبَق الی الفُلك المشحون » . تسبیح فعل فـریشتگان است : « یُسبّحون بحمد ربّهم » . بندهٔ مؤمن‌دو رکعت نمازباخضوع وخشوع که کند، ربّ‌العزّة او را کرامت این‌پیغامبران دهد ، و بدرجات ایشان رساند .

ازین لطیف‌ترشنو : هرعبادتی که بندگان آرند ، و هر ذکری که فریشتگان کنند ، جمله چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است ، هم جهاد ، وهم حجّ ،

وهم زکوة ، وهم روزه: امّا جهاد آنست که: همچنان که غازیان بحرب کفّار شوند، اوّل صف بر کشند، و حرب بسازند، و بمبارزت مبادرت کنند، مرد دلیر جوشن درپوشد، در پیش صف شود، وخصم را در میدان خواند، و باوی جولان کند، آن مرد دلاور در پیش، و دیگران برقفاش ایستاده، و حشم در وی گماشته، و زبانها بتکبیر گشاده، و با دشمن بکارزار درآمده، درنماز جملهٔ این معانی تعبیه است: مرد مؤمن اوّل غسل کند، آن زره است که می‌درپوشد، چون وضو کند جوشن است که می‌دربندد، آنکه درصف عبادت وطایفهٔ حرمت بایستد. امام چون مبارزان در پیش شود، و در محراب که حربگاه شیطان است، با شیطان و بانفس خویش حرب کند، دیگران چشم در وی نهاده، و دل‌درظفر وی بسته. این جهاد ازآن جهاد عظیم‌تر، و بزرگتر. اینست که مصطفی (ص) گفت: «رجعنا مِنَ‌الجهاد الأصغر الی‌الجهاد الأکبر».

و درنمازمعنی زکوة است: زکوة پاکی‌مال‌است، ونماز پاکی‌تن: «خُذ مِن اموالهم صدقةً تُطهّرهم و تُزکّیهم بها»، «انّ الحسناتِ یُذهِبْنَ السّیّآت». این‌پاکی جان است و آن پاکی مال. این از آن تمام‌تر، و شریف‌تر، وفی معناه روی انّ رسول‌الله (ص) رأی رجلاً یقول: اللّهمّ اغفرلی وما اَرٰیك تَغفِر. فقال النبیّ (ص): «ما اَسوَأَ ظَنَّك بربّك؟!» فقال: یارسول‌الله انّی اَذنبتُ فی‌الجاهلیّة و الاِسلام. فقال(ص): «مافی‌الجاهلیّة فقدمَحاه الاِسلام، وما فی‌الاسلام تمحوه الصّلواتُ الخمس»، فَأنزل الله تعالی: «واَقِمِ الصّلوةَ طرفَیِ النّهار» الآیة. و در نماز معنی حجّ است، حجّ احرام واحلال‌است، و نماز را نیز تحریم وتحلیل است. و در نمازمعنی حجّ تمام‌تر، وشرف وی شامل‌تر، والله اعلم.

٢٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « وَمَنْ يَعْمَلْ سوءًا » وهر که بدی کند ، « اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ » یا بر خود بیداد کند ، « ثُمَّ يَسْتَغْفِرِاللّٰهَ » آنکه آمرزش خواهد از خدای ، « يَجِدِاللّٰهَ غَفوراً رَحيماً (١١٠) » خدای را آمرزگار یابد ، ومهربان .

« وَمَنْ يَكْسِبْ اِثْماً » وهر که بزه کند ، « فَاِنَّما يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ » . آن بزه برتن خویش کند ، « وَكانَ اللّٰهُ عَليماً حَكيماً (١١١) » و الله دانا است راست دان همیشه‌ای .

« وَمَنْ يَكْسِبْ خَطيئَةً اَوْ اِثْماً » و هر که بدی کند یا بزه ، « ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَريئاً » وآنکه آنرا به بیگناهی اندازد [و ویرا متهم کند] ، « فَقَدِ احْتَمَلَ بُهتاناً » برگرفت ازآن کار دروغی و بیدادی « وَ اِثْماً مُبيناً (١١٢) » و بزهٔ آشکارا .

« وَلَوْلا فَضْلُاللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ » و اگر نه فضل خدا آید برتو و مهربانی او ، « لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ يُضِلّوكَ » آهنگ کرد گروهی از ایشان که ترا از راه داد گم کنند ، «وَمايُضِلّونَ اِلّا اَنْفُسَهُمْ »و گم نکنند مگرخویشتن‌را، « وما يَضُرّونَكَ مِنْ شَيْءٍ » و ترا نگزایند بهیچ‌چیز(١) ، « وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ » و فرو فرستاد خدای برتو نامه و دانش راست ، « وَعَلَّمَكَ مالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ » و درتو آموخت آنچه ندانستی ، « وَ كانَ فَضْلُاللّٰهِ عَلَيْكَ عَظيماً (١١٣) » و فضل خدا برتو بزرگ بود همیشه‌ای .

«لاخَيْرَفی كَثيرٍ مِنْ نَجْويٰهُمْ». نیکی‌نیست درفراوانی از رازها که میکنند، « اِلّامَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ» مگر در راز کسی که کسی را بصدقه فرماید ، « اَوْ مَعْروفٍ»

١ ـ نسخهٔ ج : بهیچیز .

یا بر نیکوکاری انگیزد، « اَوْ اِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ » یا آشتی سازد میان مردمان، « وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ » وهر که ازین [سه کار] یکی کند، « اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّٰهِ » بجستن خشنودی خدای، « فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً (۱۱۴) » آری ویرا دهیم مزدی بزرگوار.

« وَمَنْ یُشاقِقِ الرَّسولَ » وهر که خلاف کند بافرستادهٔ من، « مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ » پس آنکه ویرا راستی پیدا شد، « وَ یَتَّبِـعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ » و پی برد جز راه گرویدگان. « نُوَلِّهِ ما تَوَلّیٰ » روی وی فرا آن کنیم که کرد [وفرا آن دهیم که پسندید]، « وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ » و سوختن را رسانیم ویرا بدوزخ، « وَساءَتْ مَصیراً (۱۱۵) » و بدشدن گاهی که اینست.

« اِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ » خدای نیامرزد که باوی انباز گیرند، « وَ یَغْفِرُ مادونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشاءُ » و بیامرزد هرچه فرو ازشر کست، او را که خواهد، « وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ » و هر که انباز گیرد بخدای، « فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً (۱۱۶) » وی گم گشت گم گشتنی دور.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « و مَن یَعمل سوءًا اَو یَظلِم نَفسَه » ــ این « او » بمعنی واو عطف است یعنی: و یَظلمْ نفسَه. و معنی سوء درین آیت گفته‌اند که: فعل **طعمه** است که درع دزدید، و معنی ظلم نفس آنست که گناه خویش بدیگری افکند. و گفته‌اند: هرچند سبب خاصّ است امّا لفظ عامّ است، کــه « مِن » از الفاظ عموم است، و سوء و ظلم هردو در جنس خویش عامّ‌اند. سوء شرکست، و ظلم هرچه فرود از شرک از گناهان. و نزدیك اهل حق اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب. مقتضی لفظ

اینست که استغفار و توبت هرچه درپیش بود بردارد ، وهرمذنبی و مجرمی را سود دارد . **مصطفی** (ص) گـفت : « اَلا أُخبرکم بِدائکم مِن‌دوائکم ؟ » . قالوا : بلی قال : « فانّ داءَکمُ الذّنوب ، و دوائکم الاِستغفار » . **علی بن ابی طالب** (ع) گفت : « عِجبتُ لِمَن‌یقنَطُ ومَعَه النّجاة » . عجب‌دارم از کسی که نومیدشود ورستگاری باوی . گفتند : رستگاری چیست که باوی است ؟ گـفت : استغفار . و روایت است از **ابن‌عباس** که گفت : گناهان برسه قسم است : گناهی که بیامرزند ، و گناهی‌که نیامرزند ، ویکی که فرونگذارند . امّا آنچه بیامرزند ، مرد است که گناه کند ، پس پشیمان شود ، و عذر خواهد ، و استغفار کند . این‌آنست که خدای بیامرزد وبفضل خود در گذارد . وآنچه نیامرزند ، و بهیچ‌حال مغفرت درآن نشود ، شر کست کـه بنده آرد . خدایرا انبازونظیرو مِثل گوید ، تعالی‌اللهُ‌عن‌ذلك . وآن گناه که‌فرونگذارند ، ظلم است ، که بنده بربرادر خود کند ، لابد درقیامت جزاءِآن بوی رسد ، وقصاص کند از وی . **ابن‌عباس** این بگفت ، پس‌این‌آیت برخواند که : « الیومَ تُجزیٰ کلُّ نفس بما کسبتْ لاظُلمَ الیوم » . وقال **عبدالله بن مسعود** : من‌قرأَ الآیتین مِن‌سورة **النساء** : « ولـو أنّهم اذ ظلَموا انفسَهم » الآیة ، « ومَن یعملْ سوءً اَویَظلم نفسَه » الآیة ، ثمّ استغفر ، غفرالله له .

« و مَن یَکسِبْ اِثماً فانّما یَکسبه علیٰ نفسه » ـ ربّ‌العالمین چون آن قوم را برتوبه خواند ، خبرداد درین آیت که این برخواندن ما شما را برتوبه ، نه از آن است که ما را از گناه شما گزندی است ، یا از شرك شما ضرری ، بلکه وبال‌آن همه بشماباز گردد . « وکانَ اللهُ علیماً حکیماً » ـ ای : علیماً بسارق‌الدِّرع « حَکیماً » حکَمَ بِالقطع‌علی **طعمة** . میگوید : الله خوددانا است که آن زره که‌دزدید ؟ وحکیم است ، حکم قطع که بر **طعمه** کرد براستی و سزا و کمال حکمت کرد . آن روز

که این آیت آمد قوم **طعمه** بدانستند کـه **طعمه** ظالم است و دروغ زن ، و دزدی وی کرده ، گفتند : توبه کن ، و ازخدا بترس ، و براستی بحق باز گـرد . **طعمه** درایستاد ، وسوگند بدروغ میخورد ، که آن زره بجز جهود ندزدید . ربّ العالمین آیت فرستاد : « و مَن یَکسِبْ خطیئةً او اِثماً ثمّ یَرْمِ به بریئاً فقدِ احْتمل بهتاناً » الآیة . خطیئه سوگندبدروغ است ، و اِثم بیگناه راآلوده کردن . میگوید : هرکه سوگند بدروغ خورد ، وبیگناهی را آلوده گـرداند ، بهتانی عظیم ، و بزهٔ آشکارا بر گرفت . بهتان دروغی بود ، یا بیدادی که شنوندهٔ آن درآن درماند از استنکار و تعجّب . آری ا دو کار صعب است ، و سرانجام آن صعب : سوگند بدروغ ، و بهتـان بربیگناه ، سوگند بدروغ رامیآید درآثار که : ربّ العزّة جلّ جلاله لمّا کتب **التوراة** بِیَده ، قال : بسم‌الله ، هـٰذا کتابٌ کتبه الله بیده لعبده موسی ، انلا تحلِف باسمی کاذباً ، فانّی لا اُزَکّی مَن حلف باسمی کاذباً . و بهتانرا ، **مصطفی** (ص) گفت : « البهتان‌علی البریءِ اثقلُ مِن‌السمـٰوات » . قیل : معناه ، و زرُ الباهتِ اثقلُ مِن‌السمـٰوات ، و قیل : اجرالمبهوت علیه اثقل مِن‌السمـٰوات ، یعنی لِعظم اجره

وبروایت **جویبر** از ضحاك از**ابن‌عباس** ، این آیت درشأن **عبدالله بن ابی‌سلول** آمد که **عائشه** را قذف کرده بود ، و از اهل اِفك شده ، و قدهلك فی‌الهالکین .

قوله : « ولَولافضلُ‌الله علیکم و رحمته » . رحمت در قرآن‌بریازده وجه است : یکی بمعنی نعمت ، چنانکه درین آیت است ، ونظیراین درسورة **البقرة** و در سورة **النور** است . وجه دوم ، رحمت‌بمعنی دین‌اسلام‌است ، چنانکه درسورة **الدهر** گفت : « یُدخل مَن‌یشاء فی‌رحمته » ، یعنی فی‌دین‌الاسلام ، و درسورة **عسق** گفت : « ولکن یُدخل مَن‌یشاء فی‌رحمته » . وجه سیوم ، رحمت بمعنی جنّت ، چنانکه در سورة **آل‌عمران** گفت : « و أمّا الّذینَ ابیضّت وجوهُهم ففی‌رحمةالله » ، یعنی جنّةالله ، ودر

آخر سورة **النساء** : « فَسَيُدخلهم ربّهم فى رحمةٍ منه » يعنى فى‌الجنّة ، و در آخر سورة **الجاثيه** : « فيُدخلهم ربّهم فى رحمته » يعنى فى‌جنّته ، و در **بنى‌اسرائيل** : « ويَرجون رحمتَه » يعنى جنّتَه ، و در سورة **البقرة** : « اولٰئك يرجون رحمةالله » يعنى جنّةالله ، و در سورة **العنكبوت** : « اولٰئك يَئِسوا مِن رحمتى » يعنى من‌جنّتى. وجه چهارم ، رحمت بمعنى‌مطر ، چنانكه درسورة **الاعراف** گفت : « وهوالّذى يُرسل الرّياحَ بُشراً بين يدى رحمته » يعنى قُدام المطر. همانست كه درسورة **الفرقان** گفت و در**عسق** : « ويَنشر رحمتَه » يعنى المطر ، و در سورة **الروم** گفت : « فَانظروا الى آثار رحمةالله » يعنى‌المطر ، وقال : « اذا اَذاقهم‌منه رحمةً » « وليُذيقكم مِن‌رحمته » يعنى‌المطر. وجه پنجم ، رحمت بمعنى‌نبوّت ، چنانكه درسورة **ص** گفت : « اَم عندهم خزائنُ رحمةِ ربّك » يعنى‌مفاتيح النبوّة . همانست كه درسورة **الزخرف** گفت : « اَهُم يَقسمون رحمةَ ربّك » يعنى النبوّة . وجه ششم ، رحمت بمعنى **قرآن** ، چنانكه در **يونس** گفت : « قُل بفضل‌الله وبرحمته » يعنى‌بالقرآن ، و در **آل‌عمران** گفت : « يختصّ برحمته مَن‌يشاء » يعنى بالقرآن. و درسورة **يوسف** گفت : « وهُدًى ورحمةً لقومٍ يُؤمنون » . وجه هفتم ، بمعنى رزق ، چنانكه در **بنى‌اسرائيل** گفت : « قُل لواَنتم تَملكون خزائنَ رحمة ربّى » يعنى مفاتيح رزق ربّى ، و در سورة **الكهف** گفت : « ربّنا آتِنا مِن لَدُنك رحمةً » ، يعنى رزقاً ، وقال « يَنشر لكم ربّكم مِن‌رحمته » يعنى من‌رزقه . و درسورة **الملائكة** گفت : « مايفتح‌الله للنّاس مِن‌رحمة » يعنى من‌رزق . وجه هشتم ، بمعنى نصرت است ، چنانكه درسورة **الاحزاب** گفت : « قُل مَن‌ذَا الّذى يَعصمكم مِن‌الله ان‌اراد بكم‌سوءاً اَو اَراد بكم رحمةً » يعنى‌خيراً ، وهوالنّصر والفتح. وجه نهم ، رحمت بمعنى‌عافيت ، چنانكه در سورة **الزمر** گفت : « او اَرادنى برحمةٍ » يعنى بعافيةٍ ، « هل هُنَّ مُمسكاتُ رحمته » يعنى عافيته . وجه دهم ، رحمت بمعنى مودّت ، چنانكه درسورة **الحديد** گفت : « وجعلنافى قلوب‌الّذين‌اتّبعوه رأفةً ورحمةً »

یعنی مودةً، و در سورة **الفتح** گفت: «رُحَماءَ بینهم» یعنی مُتوادّین. وجه یازدهم، رحمت بمعنی ایمان، چنانکه در سورة **هود** گفت ازقول نوح: «اَرَأیتم اِن کنتُ علیٰ بیّنةٍ مِن ربّی وآتانی رحمةً مِن عنده» یعنی: نعمةً من‌عنده، وهو الایمان، و از قول **صالح** گفت: «وآتانی منه رحمةً» یعنی ایماناً.

قوله: «ولولا فضلُ‌اللّٰه‌علیکم ورحمته ـ» معنی آنست که اگر نه آن‌بودی که الله تعالی بفضل خود ترا نبوّت داد، وبرحمت خود ترا بوحی نصرت داد، در دل گرفته بودند طائفه‌ای یعنی قوم **طعمه** که ترا ازآنچه حق‌است بگردانند، تا حکم که کنی بمیل کنی، چنانکه‌مراد ایشانست. ربّ‌العالمین گفت: «ومَا یُضِلّون الّا انفسَهم» وایشان بجز اضلال تن خویش نمیکنند، و وبال آن جز بایشان بازنگردد، که ایشانند که بر بزه‌کاری و بیدادگری دروغ و بهتان یکدیگر را یاری میدهند.

«وما یَضُرّونك مِن‌شیءٍ» ـ یعنی یا **محمد** ترا ازآن هیچ زیان نیست، که زیان آن کس را بود که گواهی بدروغ دهد، ویار ناحق باشد. پس ربّ‌العزّة منّت نهاد بر **مصطفی** (ص)، وگفت: «و اَنزل‌اللّٰهُ علیك الکتابَ والحکمةَ» خدای تعالی فروفرستاد برتو کتاب، تا حکم که کنی بروفق کتاب کنی، و روشن کرد ترا درآن کتاب آنچه حکمت در آن است، و راستی بآن است. وقیل: «وأنزل‌اللّٰه علیك الکتاب و الحکمة» یعنی: الحلال والحرام، «وعلّمَك» مِن‌امرالکتاب، وأمرالدّین، «مالَم تَکُن تعلم» مِن‌الشّرائع. «وکانَ فضلُ‌اللّٰه علیك» بالکتاب و النّبوّة، «عظیماً».

قوله: «لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهُم» ـ گفته‌اند: چون قوم **طعمه** را معلوم گشت وایشان که ویرا یاری‌میدادند، که طعمه دروغ‌زن است، و درع وی دزدیده، با یکدیگرشدند، و رازی در گرفتند، وهر کسی بنوعی‌سخن میگفتند. ربّ‌العزّة

درشأن ایشان این آیت فرستاد: « لاخَیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم » ـ درآن راز ایشان و درآن سخن که پنهان بایکدیگر میگویند هیچ خیرو نیکی نیست، « الّا مَن امر بصدقةٍ اَومعروف » یعنی: الّا فی نجوی مَن امر بصدقةٍ. **مجاهد** گفت: این آیت عامّ است، وجهانیان درآن یکسان‌اند، میگوید: درین رازها که مردم کنند با یکدیگر، وآن سخنها که درآن خوض کنند، هیچ خیر نیست مگر آنچه از اعمال برّ باشد. پس بیان کرد که اعمال برّ چیست: « الّا مَن امر بصدقةٍ » یعنی خیردرسخن آنکس است که بصدقه فرماید، « اَومعروف » یا قرضی بکسی دادن، « اَواِصلاح بین‌النّاس » یا میان مردم صلح افکندن. **مصطفی**(ص) گفت: « کلامُ ابن آدم کلّه علیه لاله، الّا اَمر بمعروفٍ اونهیٌ عن منکرٍ او ذکرُالله ». این حدیث پیش **سفیان** میخواندند، مردی گفت: سخت است این حدیث، یعنی وعیدی قوی و بیمی تمام است. **سفیان** گفت: چه سخنی‌است درین حدیث؟ این همچنانست که درقرآن‌میخوانی: « لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم الّا مَن امر بصدقةٍ » الآیة. جای دیگر میخوانی: « لایتکلّمون الّا مَن اَذِن له الرّحمٰن و قال صواباً »، جای دیگر: « والعصر اِنّ الاِنسانَ لفی خُسرٍ الّا الّذین آمنوا » الآیة.

« ومَن یَفعلْ ذٰلکَ اَبتغاءَ مرضات الله » ـ میگوید: هر که این صدقه وقرض و اصلاح میان مردم بجای آرد، وآنکه باین رضاءالله جوید، ومرادالله خواهد، ربّ‌العزّة ویرا مزد بزرگوار دهد، یعنی بهشت. این معنی برقراءت **بوعمرو حمزه و یعقوب** است که ایشان « فسوف یُؤتیه » بیا خوانند. باقی « نُؤتیه » بنون خوانند، یعنی: ما دهیم او را مزد بزرگوار، بهشت باقی، ونعیم جاودانی.

رسول‌خدا (ص) **ابوایوب انصاری** را گفت: خواهی که ترا راه نمایم بصدقه که ترا به است ازچهارپایان چرندهٔ نیکو؟ یعنی: والله اعلم، که ترا به است ازآنکه چهارپایان نیکوداری، و بصدقه دهی. آنگه گفت: « تُصلح بین‌النّاس اذا تفاسَدوا،

و تُقرّب بینهم اذا تباعدوا »، میان مردم صلح دهی آنکه که فساد یکدیگر جویند، و تباهی در کار یکدیگر آرند. و میان ایشان نزدیکی جوئی، و باهم آری چون از یکدیگر دور افتند. و روی انس بن مالك (رض) قال: بینما رسول الله (ص) جالسٌ اذ رأیناه ضحك حتّی بدتْ ثنایاه، فقال عمر: ما اضحكك یا رسول الله بأبی وأمی؟ قال: « رجلانِ جَثَوا بین یدی ربّ العزّة جلّ جلاله، فقال احدهما: خُذلی مظلمتی مِن اخی، فقال الله: اَعطِ اخاك مظلمتَه. قال: یاربّ لم یَبْقَ مِن حسناتی شیءٌ. قال الله عزّوجلّ للطّالب: كیف تصنع بأخیك ولم یبقَ من حسناته شیءٌ. قال: یاربّ فَیحمل مِن اَوزاری »، ففاضتْ علینا رسول الله (ص) بالبكاء، ثم قال: « انّ ذٰلك لیومٌ عظیمٌ یحتاج فیه النّاس الی ان یُحمل عنهم مِن اوزارهم. فقال الله عزّوجلّ للطّالب: ارفع بصرَك فَانظر فی الجنان، فرفع رأسه فقال: اَریٰ مدائنَ مِن فضّة وقصوراً مِن ذهب مكلّلةً باللؤلؤ، لأیّ نبیّ هٰذا، لِأیّ صدیق هٰذا؟ لأیّ شهید هٰذا؟ قال: لِمَن هو اعطانی الثمن. قال: یاربّ! ومَن یملك ثمنَ هٰذا؟ قال: انت تملكه. قال: بِمَ؟ قال: بعفوك عن اخیك. قال: یاربّ! فقدعفوتُ عنه. قال: خُذبید اَخیك و اَدخله الجنّة. قال رسول الله (ص): فَاتّقوا الله و اَصلِحوا ذاتَ بینكم، فانّ الله یُصلح بین المؤمنین یوم القیامة ».

قوله: « ومَن یُشاقِقِ الرّسولَ » - ابن عباس گفت: این هم در شأن طعمة بن ابیرق آمد، که چون آیتها درشأن وی آمد، و فعل بدوی پیدا گشت، وقوم وی بدانستند که وی ظالم و سارق است، و رسول خدا (ص) فرمود تا دست وی بِبُرند، وی از میان بگریخت، و به مكه شد و در كافران پیوست، ومرتدّ گشت. چنین گویند كه: بمردی فرو آمد نام وی حجاج بن علاط السلمی، و آن مرد ویرا گرامی داشت چنانكه مهمانان را گرامی دارند. پس طعمه گمان برد كه در درون خانه وی زر نهاده است، چون شب درآمد نقب بزد، چون در آن اندرون شد پوست میش نهاده بودند، از آن پوستهای خام خشك گشته، پایش بآن پوستها برافتاد، آوازی برآمد

خداوند خانه بآن آواز ازخواب درآمد، ودرآن خانه شد، **طعمه** را بگرفت‌وبیرون آورد. اهل **مکه** گفتند: او را سنگسار کنیم. **حجاج** گفت: هرچند بدمرد و دزد است، امّا مهمان است، و مهمان را کشتن روی نیست. پس او را بخواری از شهر بیرون کردند، به حلّهٔ **بنی‌سلیم** فرو آمد، و ایشان بت پرست بودند، و با ایشان بت میپرستید، تا درشرك فروشد، وهلاك گشت. پس ربّ‌العالمین درشأن وی و در مرتدّ گشتن وی این آیت فرستاد. **جویبر** گفت از **ضحاك** از **ابن‌عباس** که: این آیت درشأن‌نفری آمد از**قریش** که از**مکه** به **مدینه** هجرت کردند، واسلام درپذیرفتند، و رسول‌خدا (ص) ایشان را عطا داد. پس شقاء ازلـی در ایشان رسید، به **مکه** بـاز گشتند، و مرتدّ شدند. ربّ‌العالمین ایشان را گفت: «وَمَن یُشاقِقِ الرّسولَ». شقاق نامی است خلاف را، شقّ عصاء المسلمین از آن گرفته‌اند، وآن آن باشد که مأمور درشقّی بود وآمر درشقّی.

«مِن‌بعد ماتَبیَّن له الهدیٰ» ـ این‌ها در «له» دو وجه دارد: یك وجه‌آنست که با **مصطفی** (ص) شود که از الله ویرا هدی پیدا و وحی درست. دیگر وجه این مَنْ را است که برسر آیت گفت، که امّت‌را استواری **مصطفی** پید است، وپیغامبری وی درست.

«ویَتَّبع غیرَ سبیل المؤمنین» ـ گفته‌اند: مراد باین اجماع اهل حـق است برحق، در هرعصری. اوّل آیتی که **شافعی** ازآن دلیل گرفت برصحّت اجماع، این آیت بود.

حکایت کنند از **شافعی** که **هرون‌الرشید** از من طلب دلیل کرد بر درستی اجماع از کتاب خدا، ومن مهلت‌خواستم سه روز. رفتم وسه‌ختم کردم بسه روز، و تدبّر و تفکّر درآن تمام بجای بیاوردم. روز سیوم بآن‌آیت در رسیدم، شاد گشتم،

و بدانستم که روشن‌تر دلیلی از کتاب خدا اینست. و وجه دلیل آنست که ربّ‌العزّة بیم داد وخلاف دین شمرد کسی که نه برسبیل مؤمنان پی‌برد، و سبیل مؤمنان آنست که برآن متّفق شوند از قولی یافعلی. چون کافّهٔ علماء عصر فراهم آمدند بچیزی، وبرآن متفق شدند، آنرا اجماع گویند. و مذهب اهل حق آنست که جایز نیست اجتماع این امّت برباطل وخطا، بخلاف قول **نظام** که وی روا دارد، و برخلاف قول **امامیه** و **رافضه** که اجماع بنزدیك ایشان خود حجّت نیست، و بخلاف قول **داود**، و جماعتی ازاهل ظاهر که گفتند: اجماع، خود اجماع صحابه است، حجّت آنست وبس. و دلیل اهل حق ازجهت سنّت آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «لاتجتمع امّتی علی ضلالة»، و رُوی «علی خطأ». و رُوی: مَن فارقَ الجماعة قید شبر، فقدخلع ربقةَ الاسلام مِن عنقه. و رُوی: مَن فارق الجماعة مات میتةً جاهلیّةً، و رُوی: مَن رأیٰ مِن امیره شیئاً یکرهه فلیَصبر، فانّه لیس احدٌ یفارقُ الجماعة شبراً، فیموتَ، الّامات میتةً جاهلیّةً، و رُوی: علیکم بالسّواد الأعظم. ویداللّٰه علی الجماعة. ومَن شذَّ شُذَّ فی النّار. و رُوی: مارَآه المسلمونَ حسناً فهو عنداللّٰه حسنٌ، وما رَآه المسلمون قبیحاً فهوعنداللّٰه قبیح.

و از روی معنی اشارتی کنیم: امّتها که گذشتند، در هرعصر که بودند چون بر باطلی متّفق شدندید (۱)، و برتغییر و تبدیل اجماع کردندید (۲)، ربّ‌العزّة پیغامبری بایشان فرستادی، تا ایشانرا با راه حق وصواب آوردید(۳). و معلوم‌است که پیغامبر ما (ص) آخرالأنبیاء و خاتم ایشانست، و پس از وی پیغامبری نخواهد بود. پس ربّ‌العزّة بکمال مهربانی و کَرم خویش این امّت را معصوم کرد. چون برچیزی متّفق شوند، ربّ‌العالمین ایشانرا درآن پردهٔ عصمت میدارد، تا این عصمت

۱ و۲ و۳ ـ نسخهٔ ج: شدندی... کردندی... آوردی.

عوض آن بعثت باشد که امّتهای گذشته رابودست ، ویَقرُب مِن هذا ما روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : «انّ **بنی‌اسرائیل** کانت تَسوسهم الأنبیاء ، فاذا مات نبیٌّ قام نبیٌّ مقامه ، ولیس بعدی نبیّ» . قالوا : فمایکون بعدك یارسول‌الله ؟ قال : «یکون خلفاء کثیرة» . قالوا : فکیف‌تری ؟ قال : «اَوفوا ببیعة الأوّل فالأوّل ، و اَدّوا الیهم مالهم ، فانّ‌الله سائلهم عن‌الّذی لکم» . امّا جواب قول **داود** و اهل ظاهر آنست که ربّ‌العزّة گفت : «و یَتَّبع غیرَ سبیل‌المؤمنین» ، برعموم گفت ، صحابه و غیرایشان ، و آیت برعموم راندن اولیتر ، که اخبار صحاح که یاد کردیم همه بر آن دلالت میکنند .

«نُوَلّه ما تَوَلّیٰ و نُصله جهنّم» ـ **ابوعمرو** و **حمزه** و **ابوبکر** باسکان «ها» خوانند ، و **قالون** و **یعقوب** باختلاس ، وباقی باشباع . «نولّه ما تولّی» ـ میگوید : نَدَعه ومَا اختاره لنفسه ، فی‌الدّنیا ، لأنّ الله عزّوجلّ وعده العذابَ فی‌الآخرة . او را فرو گذاریم درین دنیا بآنچه خود را اختیار کردست و عذاب آخرت خود برجاست .

«انّ‌الله لایَغفِر اَن یُشرکَ به» الآیة ـ سبب نزول این آیت آن بود که پیری اعرابی پیش **مصطفی** (ص) آمد ، و گفت : یا نبیّ‌الله مردی پیرم ، بگناهان آلوده ، امّا تا خدا را شناخته‌ام هرگز شرک نیاورده‌ام ، و تا ایمان آورده‌ام بکفر باز نگشته‌ام ، وجز الله خود را یاری ومولائی نپسندیده‌ام ، و بر نافرمانی هرگز دلیری و مکابره نکرده‌ام ، و از کردها پشیمانم ، و از گذشتها عذر میخواهم ، و استغفار میکنم ، با اینهمه حال من نزدیك الله چون خواهد بود ؟ ربّ‌العزّة آیت فرستاد : «انّ‌الله لایغفر أن یُشرك به ویغفر مادون ذلك لِمَن یشاء» . وجه دلالت این آیت بر قول اهل بدعت درآیت پیش رفت ، ولاحاجة الیٰ اعادته . روی عن **ابن‌عباس** قال : ثلاثٌ مَن لیس فیه منهنّ شیء فانّ الله یغفر مادون ذلك لمن یشاء : من‌مات لایشرك‌بالله

شیئاً، ومن لم‌یکن ساحراً یتّبع السّحرة، ومن لایحقد علیٰ اخیه شیئاً. وقال النّبی (ص) **لمعاذ بن جبل**: «أتدری یا **معاذ** ماحقّ‌الله علی العباد، وما حقّ العباد علی‌الله؟» قلت: الله و رسوله اعلم، فقال: «حقّه علیهم ان یعبدوه ولا یُشرکوا به شیئاً، وحقّهم علیه اذا فعلوا ذٰلك ان یُدخِلهم الجنّة».

«ومَن یُشرك بالله فقد ضلّ ضلالاً بعیداً» - ای: ذهب عن الطّریق وحرم الخیر کلّه. گفته‌اند که ضلال درقرآن بر هشت وجه است: یکی بمعنی غیّ، یعنی بیراهی، چنانکه ربّ‌العزّة گفت حکایت از قول ابلیس: «ولأُضِلّنّهم» یعنی: ولأُغوینّهم عن الهدی فیَکفروا، و در سورة **یس** گفت: «ولقد اضلّ منکم جِبِلّاً کثیراً» یعنی: اغویٰ **ابلیس** منکم جبلّاً کثیراً فکفروا، و در **صافات** گفت: «ولقد ضلّ قبلهم» یعنی: غویٰ قبلهم. وجه دوم ضلال بمعنی زلیل است، چنانکه ربّ‌العزّة گفت: «همّت طائفةٌ منهم أن یُضلّوك» یعنی أن یَستزلّوك عن‌الحق. جای دیگر گفت: «ولا تتّبِعِ الهویٰ فیُضلّك عن سبیل‌الله» یعنی فیَستزلّك عن طاعة الله فی‌الحکم من غیر کفر. وجه سیوم ضلال بمعنی خسران، چنانکه در سورة **المؤمن** گفت: «وما کیدُ الکافرین الّا فی ضلال» یعنی فی خَسار، و در **یس** گفت: «أنا اذاً لفی ضلال مبین» یعنی خسارٍ بیّن، و در سورة **یوسف** گفت: «انّ اَبانا لفی ضلال مبین» یعنی فی خسار بیّن مِن حُبّ یوسف، «انّا لنَریٰها فی ضلال مبین» ای خسران بیّن، «انّك لفی ضلالك القدیم» یعنی فی خسرانك من حُبّ یوسف. وجه چهارم ضلال بمعنی شقاء، چنانکه در سورة **الملك** گفت: «اِن انتم الّا فی ضلال کبیر» یعنی فی شقاء طویل. جای دیگر گفت: «أنا اذاً لفی ضلال وسُعُر»، «انّ المجرمین فی ضلال و سُعُر». یعنی فی شقاء و عذاب، و در سورة **النساء** گفت: «بل الّذین لایؤمنون فی الآخرة فی العذاب والضّلال البعید» یعنی الشّقاء الطویل. وجه پنجم ضلالست بمعنی بطلان، چنانکه گفت: «الّذین کفروا وصدّوا عن سبیل‌الله اَضلّ اعمالهم» یعنی ابطلَ اعمالهم، وقال تعالی: «فلن یُضِلّ اعمالهم» یعنی

فلن يُبطل اعمالهم، و در سورة **الكهف** گفت : « ضلَّ سعيُهم فى الحيوٰة الدّنيا » اى بطل عملُهم. وجه ششم ضلال بمعنى خطا، چنانكه در سورة **الفرقان** گفت : « إنهم الّا كالأنعام بل هم اضلُّ سبيلاً » يعنى اخطأ طريقاً، و قال : « وسوف يعلمون حين يَرَوْن العذابَ مَن اضلُّ سبيلاً » اى اخطأ طريقاً، و درسورة **الاحزاب** گفت : « فقد ضلّ ضلالاً مبيناً » اى اخطأ خطأً ظاهراً، و در **نون والقلم** گفت : « انّا لضالّون » اى اخطأنا طريقَ الجنة. وجه هفتم ضلال بمعنى جهالت، چنانكه در سورة **الشعراء** گفت : « فَعَلتُها اذاً وأنا مِن الضّالّين » اى من الجاهلين. وجه هشتم ضلال بمعنى نسيان است، چنانكه در سورة **البقرة** گفت : « اَن تَضِلَّ اِحدٰيهما » يعنى اَن تنسىٰ اِحدٰيهما الشّهادةَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالىٰ : « ومَن يعمل سوءاً » الآية - ربّ العالمين، خداوند جهانيان، و دارندهٔ همگان، بخشايندهٔ مهربان، درين آيت بر رهيگان توبت عرضه ميكند، و در عفو اميد ميدهد، وتشديد ها كه گفته است همه را درمان ميسازد، هم بيگانه را از بيگانگى مى‌باز خواند، هم عاصى را از معصيت، و همه را بكرم خود اميد ميدهد : بيگانه را ميگويد : « إن يَنتهوا يُغفرلهم ما قد سلف » اگر از كفر باز آيند، و اسلام بجان و دل درپذيرند، در گذشته با ايشان هيچ خطاب نكنم، فإنَّ الاسلام يهدمُ ماقبله، و عاصى را ميگويد : « ثمّ يستغفِرِ اللهَ يَجِدِاللهَ غفوراً » چندان دارد كه عذرى بر زبان آرد، وپشيمانى در دل آرد، پس بجاى هر بدى نيكى بنويسم : « فأولٰئك يُبدّل اللهُ سيّآتِهم حسناتٍ ». كريم است آن خداوندى كه پيوسته بندگانرا باخود ميخواند، و خود را برايشان عرضه ميكند، ولطف مينمايد، و عيب ميپوشد،

و عطا میباراند ، و از بار میکاهد ، و در بِرّ میفزاید . اینهمه بآن میکند تا مگر آزرم دارند ، واجابت کنند ، وبهره ور شوند ، ونیك خدائی وی دریابند ، و از نیك خدائی وی آنست که بنده را توفیق دهد ، تا دریابد ، وبنماید تا ببینند ، و برخواند تا بیاید. چنانکه با **سعدمعاذ** کرد : چون خدای تعالی خواست که ویرا بعزّ اسلام بیاراید ، و بخلعت توحید بزرگ گرداند ، **مصطفی** (ص) را بر آن داشت که **مصعب عمیر** را به **مدینه** فرستاد پیش ازهجرت ، و **مصعب** بسرای **اسعدبن زرارة** فرو آمد ، وآنکه در سرایهای **انصاریان** و کوشها (۱) میکشت ، و اسلام بر یکان یکان عرضه میکرد ، و قرآن برایشان میخواند ، بدین اسلام درمیآورد . آخر روزی خبر به **سعد معاذ** رسید که **مصعب** آمده است ، و بتقویت و پشتی‌دادن **اسعد زرارة** ، چنین کاری از پیش میبرد ، ومردمانرا از دین‌خویش‌برمیگرداند . **سعد معاذ** خشم گرفت و **اسید حضیر** را فرمود که رو این‌مرد را ازقوم خویش‌باز دار ، و بگو اگرنه حرمت **اسعد زراره** بودی کــه از خویشان ما است ، اگر چون تو هزار بودی ، همه را از روی زمین بر گرفتمی ، وباك نداشتمی ، وبدست من آسان بودی . **اسید** آمد ، و ایشانرا درباغی یافت از باغهای **بنی‌النجار** ، و جماعتی مسلمانان گرد آمده . **اسید** سخن درشت در گرفت ، و **مصعب** خاموش نشست ، آنکه گفت : یا **اسید** این چه درشتی است ؟ یک لحظه بنشین ، تا باتو دو سخن بگویم ، اگرپذیرفتنی است بپذیر ، و اگرنــه بمراد خودمیرو . **اسید** حربه داشت بزمین فرو زد ، وآنجا بنشست ، و **مصعب** سخن در گرفت ، و اسلام بر وی عرضه میکرد ، و قرآن بروی میخواند ، **اسید** چون آن کلام شنید ، جمال آن سخن‌در دل وی اثرنمود ، ودل او را زیر وزبر کرد ، و گفت : نیکوسخنی که اینست ! وخوش کلامی که اینست ! کلامی که آشنائی را سبب است.

---

۱ = **گوشه‌ها** .

و روشنائی را مدد است ، کلامی که از قطیعت امانست ، و بی‌قرار را درمانست . چه باید کرد ما را ای **مصعب** تا از اهل این سخن شویم ؟ و محرم این سخن گردیم ؟ **مصعب** گفت : راه آنست که غسلی بر آری ، وجامه نمازی درپوشی ، وکلمهٔ شهادت بگوئی ، و دو رکعت نماز بکنی . **اسید** همچنان کرد ، و باز گشت . چون با **سعد معاذ** رسید ، **سعد** در روی وی نگرست ، بدانست که ویرا کاری افتادست ، وز آن حال بگشته . گفت : چه داری ؟ و چه کردی یا **اسید** ؟ گفت : یبا **سعد** ! مرا روی سخن نبود ، و جای جنگ نبود ، و وجه خلاف نبود ، اگرمیپذیری و اگرنه ، خود یکی برآزمای تا چه بینی وچه‌آری ؟ **سعد** همچنان خشمگین رفت ، تا بآن باغ که ایشان درآنجا بودند . **اسعدبن زراره** با **مصعب** میگوید : می‌بینی این‌مرد را که آمد ، سیّد قبیله و مهتر قوم و سرور ایشانست ، اگروی مسلمان شود پس از آن دو کس زهره ندارند که با یکدیگرخلاف کنند . **مصعب** با **سعد** همان سخن گفت که با **اسید** گفته بود ، و **سعد** هزار بار از**اسید** عاشق‌تر و واله‌ترشد ، هم‌برجای بماند که : یا **مصعب** بیفزای این سخن را که دل را آرام است ، و جانرا پیغام ! بیفزای این سخن که تن را زندگی است ، و روح را پیوستگی ! **سعد** را درخت امید ببرآمد ، و اشخاص فضل بدر آمد ، آفتاب معرفت برآمد ، و ماهروی دولت درآمد .

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم   با دلبر خود بکام دل بنشستیم

سعد غسلی‌برآورد ، وجامه نمازی کرد ، وکلمه شهادت بگفت ، و دو رکعت نماز کرد ، و ازآنجا ببرون آمد بعزّ اسلام افروخته ، و بخلیت ایمان آراسته . بقوم خود باز گشت ، وهم **بنوعبدالاشهل** ایشان همه گرد وی برآمدند تا چه فرماید ، گفت : یاقوم ! کیف تعلمون رأیی فیکم ؟ قالوا : انت خیرنا رأیاً ، قال : فانّ کلام

رجالکم و نسائکم علیّ حرامٌ حتّیٰ تؤمنوا باللّٰه وحدَه و تَشهدوا انّ محمداً رسول‌اللّٰه و تَدخـلوا فی‌دینه ، فما امسیٰ ذٰلك الیوم فی‌دور بنی‌عبدالاشهل رجلٌ ولا امرأةٌ الّا اسلم .

« و مَن یَکسبْ اثماً فاِنّما یکسبه علیٰ نفسه » الآیة ـ اشارت است که حق جلّ‌جلاله بی‌نیازاست ازطاعت‌مطیعان ، و پاك است ازمعصیت عاصیان ، ونه خداوندی ویرا پیوندی می‌دریابد از طاعت مطیعان ، ونه ملك ویرا گـزندی رسد از معصیت عاصیان . بنده اگر نیکی کند، وطاعت آرد، تاج کرامتست که برفرق روزگارخویش مینهد ، و اگر معصیت آرد، قید مذلّتیست که برپای خویش‌مینهد : « مَن عمِل‌صالحاً فلِنَفسه ومَن اساءَ فعلیها » .

« ومَن یَکسب خطیئةً او اِثماً » الآیة ـ هرکه عیب و عار خـود بردیگری بندد ، ربّ‌العزّة او راعلی رؤس الاَشهاد فضیحت گرداند ، ودر درجهٔ این کس‌بیفزاید. و این عیب وهنر نه در توان وفعل آدمی است ، که آن از درگاه قِدم رود ، کسی که بنظافت ایمان و طاعت پاك گشت، ازآنست کش در ازل پاك کردند : « انّما یُطهّر کم تطهیراً » و او که بنجاست شرك و معصیت آلوده گشت ، هم در ازل آلوده گشت، و این حکم بر وی راندند که : « اولٰئك الّذین لم یُرِدِ اللّٰهُ اَن یُطهّر قلوبَهم » .

« ولولا فضل‌اللّٰه علیکم و رحمته » ـ منّت است که ربّ‌العزّة بر مصطفی (ص) مینهد ، و فضل خود بروی اظهار میکند ، و او را در پـردهٔ عصمت میدارد ، و دست دشمن از وی کوتاه میـکند ، وبخصائص وفضائل ازلی‌او را میآراید ، و بعلم‌خصوصیّت میستاید کـه : « وعَلّمك مالَم تُکن تَعلم » قال بعضهم : هوالعلم باللّٰه و بجلاله ، والعلم بعبودیّة نفسه ومقدار حاله فی‌استحقاق عزّه و کماله ، ویقال : علّمتُك من مکنون اسراری مالم تکن تعلم اِلّا بی .

« لاخيرَ فی کثیر مِن نجویٰهم الّا مَنْ امَر بصدقةٍ » الآیة ـ بهینهٔ اعمال بندگان این سه چیز است که درین آیت قرین یکدیگر است : صدقه ، و معروف ، و اصلاح بین‌الناس . وخیریّت درین آیت آنست که بیك شخص تنها مخصوص نیست ، بلکه نفع آن بدیگری میرسد ، وعجب نه آنست که خود را دری بر گشائی ، عجب آنست و جوانمردی چنانست که دیگری را دری برخود گشائی .

پیر **بوعلی‌سیاه** قدّس‌الله روحه گفت : چه‌آید از آنکه تو خود خوش شوی ؟ کار آن دارد که کسی بتو خوش شود ، و **مصطفی** (ص) باین اشارت کرده که : « شرّالناس مَن اکل وحده » .

امّا صدقه برسه قسم است : یکی بمال ، و یکی بتن ، و یکی بدل . صدقه بمال مواسات درویشان است بانفاق نعمت . صدقه بتن قیام کردنست از بهر ایشان بحقّ خدمت . صدقه بدل وفاداری است بحسن نیّت وتوکید همّت . اینست صدقه کردن بر درویشان . و صدقه دیگر است برتوانگران ، وآن آنست که برایشان جود نمائی و نیاز خود برایشان عرضه نکنی ، و امید از مبرّت ایشان باز گیری ، و طمع درایشان نبندی . چون این صدقه ، و آن معروف ، وآن اصلاح دریکی مجتمع شود ، سر تا پای وی عین حرمت گردد ، صدف اسرار ربوبیّت ، و مقبول‌شواهد الهیّت شود . نامش بصدّیقی بیرون دهند ، و فردا با صدّیقانش حشر کنند . اینست مزد بزرگوار که ربّ‌العزّة وعده داد : « فسوف نُؤتیه اجراً عظیماً » .

۲۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « اِنْ یَدْعُونَ مِنْ دونِهِ » نمی‌پرستند [این بت پرستان] فرود از الله ، « اِلّا اِناثاً » مگر مادگان [چون **لات و عزی و منات**] ، « وَ اِنْ یَدْعُونَ »

و نمیخوانند [وخشنودی نمیجویند]، «اِلّا شَیطاناً مَریداً (۱۱۷)» مگر از دیو شوخ.

«لَعَنَهُ اللهُ» که خدای بر وی لعنت کرد [و ویرا راند]، «وَقالَ» و گفت آن دیو رانده: «لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ» لابد از رهیگان تو خویشتن را گیرم، «نَصیباً مَفروضاً (۱۱۸)» بهره‌ای باز بریده.

«وَلَأُضِلَّنَّهُمْ» و گم کنم ایشانرا از راه، «وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ» و امل دراز نمایم ایشانرا، «وَلَآمُرَنَّهُمْ» و فرمایم ایشانرا، «فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنعامِ» تا گوشهای چهارپایان بُرند، «وَلَآمُرَنَّهُمْ» وفرمایم ایشانرا، «فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ» تا بگردانند آفریدهٔ خدایرا [از آن آفرینش که خدای آفرید]، «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ» و هر که دیو را گیرد، «وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللهِ» پسندیده و بایسته و یار، فرود از الله، «فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً (۱۱۹)» زیانکار گشت او زیانکاری آشکارا.

«يَعِدُهُمْ» ایشانرا وعدهٔ دروغ دهد، «وَيُمَنِّيهِمْ» و آرزوی ناپسند در ایشان افکند [و امل دراز نماید]، «وَما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ» و وعده ندهد ایشانرا دیو، «إِلّا غُروراً (۱۲۰)» مکرفریب.

«أُولٰئِكَ» ایشان آنانند، «مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ» که مأوای ایشان دوزخست، «وَلا يَجِدُونَ عَنْها مَحيصاً (۱۲۱)» و نیابند از ایشان هرگز دور شدنگاهی.

«وَالَّذينَ آمَنُوا» و ایشان که بگرویدند، «وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ» و نیکیها کردند، «سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ» درآریم ایشانرا دربهشتهائی، «تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» که میرود زیردرختان آن جویهای روان، «خالِدينَ فيها أَبَداً» جاویدان در آن همیشه‌ای، «وَعْدَ اللهِ حَقّاً» وعده‌ایست ازخدای راست، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِيلاً (۱۲۲)» و کیست از الله راستگوی تر؟

« لَيسَ بِأَمانِيِّكُمْ » نه بآرزوهای شماست ، « وَلا أَمانِيِّ أَهلِ الكِتابِ » و نه بآرزوهای اهل کتاب ، « مَنْ يَعمَلْ سُوءًا يُجزَ بِهِ » هر که بدی کند او را بـآن پاداش دهند درین جهان ، « وَلا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ » و نیابد خویشتن را فرود از خدای ، « وَلِيّاً وَلا نَصيراً » (۱۲۳) » کارسازی و نه یاری .

« وَ مَنْ يَعمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ » وهر که چیزی کند از نیکیها ، « مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثىٰ » از مردی یـا از زنی ، « وَهُوَ مُؤْمِنٌ » پس از آنکه گرویده است ، « فَأُولٰـئِكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ » ایشان آنند که می‌درآرند ایشانرا در بهشت ، « وَلا يُظلَمُونَ نَقيراً (۱۲۴) » و از ایشان نه کردار کاهند و نه مزد ، بمقدار نقیری .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « إِن يَدعون مِن‌دونه اِلّا اِناثاً » الآیة ـ این حکایت از مشرکان **مکه** است ، دعا بمعنی عبادتست . میگـوید : مایَعبدون مِن‌دونه اِلّا اِناثاً ، **لات** و **عزی** و **منات** همه اناث‌اند و اوثان ، همه مؤنّث . اوثان بتان بی‌صورت اند ، و اصنام بتان باصورت . گفته‌اند که : این **لات** و **عزی** و **منات** بتان بودند ازسنگ تراشیده ، ودر درون کعبه نهاده ، ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در درون هریکی شیطان گماشته تا با کَهَنه و سَدَنهٔ خویش سخن میگفتند ، و ایشان از راه میافتادند .

قول **حسن** و **قتاده** و **بوعبیده** آنست که اناث بمعنی مـوات است ، یعنی مردگان‌اند که در ایشان روح نیست ، و نفع وضرّ نیست ، از سنگ و چوب و کلوخ و مانند آن . و این موات همه مؤنّث باشند ، وصفت آن بتأنیث کنند . **عبدالرحمن زید** گفت : « اِلّا اناثاً » یعنی : بزعمهم ، بگفت ایشان اناث‌اند که ایشان بتان را بنات‌الله خواندند .

« و إن یَدعون الّا شیطاناً مَریداً » ـ شیطان اینجا ابلیس است ، و مرید صفت وی ، و هوالشّدید العالی الخارج من الطّاعة . یقال مَرَدالرّجل یمرُد مروداً او مَرادةً ، اذا عَتا ، وخرج من الطّاعة . و أصله مِن قول العرب : حائط ممرد ای مملّس لاخشونةَ فیه ، وشجرة مرداء اذا تَناثر ورقُها وبِهذا سُمّی مَن لم تنبت لحیته ، امردَ ، ای املس موضع اللّحیة ، المَرید ، الخارج مِن الطّاعة المتملس منها . میگوید : ایشان نمیخوانند و نمیپرستند الّا ابلیس متمرّد عاصی برخدای عزّوجلّ ، و اللّه بآن تمرّد و معصیت او را برانده ، و بروی لعنت کرده .

« وقال لَاَتَّخِذنّ مِن عبادك نصیباً مفروضاً » ـ ای : مقطوعاً معدوداً . این حکایت از قول ابلیس است ، و بهرهٔ بریده که نصیب وی است از هزار ، نهصد و نود و نه اند ، چنانکه درخبر است بروایت **ابوسعید خدری** : قال قال النبیّ (ص) : « یقول اللّه تعالی و تقدّس یوم القیامة یا آدم ! فیَقول: لبیك ، وسعدَیك ، والخیر فی یدَیك ، فیَقول : اُخرج بعثَ النار . فیقول: وما بعثُ النار ؟ فیقول اللّه تعالی: مِن کلّ الفٍ ، تسعمائة وتسعة وتسعون . فعِنده یَشیب الصّغیر ، ویَضعُ کلُّ ذات حمل حملَها ، وتَری النّاسَ سُکاریٰ وماهم بِسُکاری ولکنّ عذابَ اللّه شدید » . قالوا : یا رسول اللّه ! و اَیُّنا ذٰلك الواحد ؟ قال : « اَبشروا فانّ منکم رجلاً ، ومِن **یاجوج** و **ماجوج** الفاً » . ثمّ قال: « و الّذی نفسی بیده ارجو أن تکونوا ربعَ اهل الجنّة » ، فکبّرنا . فقال : « ارجو ان تکونوا ثلثَ اهل الجنّة » ، فکبّرنا . فقال: « ارجو ان تکونوا نصفَ اهل الجنّة » ، فکبّرنا . فقال : « ماانتم فی النّاس الّا کشعرةٍ سوداءَ فی جلد ثورٍ ابیضَ ، او کشعرة بیضاءَ فی جلد ثورٍ اسودَ » .

« ولَاُضِلَّنَّهم » ـ این هم از گفت ابلیس است . میگوید : بر گردانم ایشانرا ازطریق هدی ، و گم کنم از راه راستی و دیـن حق . « وَلَاُمَنِّیَنَّهُم » و ایشانرا فرا

وایستن(۱) بد کنم، تا پیوسته بر آن باشند که بد میکنند. و خبر دهم ایشانرا که بهشت نیست، و دوزخ نیست، وبعث نیست. چون این اعتقاد آرند در بدی بیشتر کوشند. و یقال: « لَأُمنّيَنَّهم » ای: اَجمع لهم مع الاضلال، اُوهمهم انّهم یَنالون من الآخرة حظّاً. میگوید: ایشانرا بیراه کنم، آنکه با بیراهی در دل ایشان افکنم که ایشانرا از آخرت نصیب خواهد بود. این همچنانست که جای دیگر گفت: « و اِذ زیّن لهمُ الشیطانُ اعمالَهم ».

« وَلَآمُرَنّهم فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الأنعام »- این بحیرة است که در سورة **المائده** گفت، و این آنست که عرب گوش بعضی شتران میشکافتند، و اکنون هر که گوش جانور بشکافد یا ببرد، ملحق است بآن در کراهیت و معصیت.

« وَلَآمُرَنّهم فَلَیُغَیِّرُنَّ خلقَ الله » - بعضی مفسّران گفتند: این تغییر خلق خدا خصیّ کردن آدمیست، و آن فرمودهٔ شیطان است، بحکم این آیت.

و درخصیّ کردن دیگر جانوران میان علما خلاف است، و هر که دندان گشاید، یا پوست روی تراشد، یا در موی موی پیوندد، یا پوست آزیند (۲)، همه ملحق است بتغییرخلق، وخضاب موی سیاه مردانرا هم نزدیکست باین (۳). و گفته‌اند: تغییرخلق آنست که الله تعالی چهارپایانرا بیافرید از بهر آدمیان، تا مرکب خویش سازند، وطعمهٔ خویش، وایشان برخود حرام کردند، وآفتاب وماه وسنگها بیافرید، و مردم را نرم و روان کرد، تا بدان منفعت گیرند، و ایشان آنرا معبود خود ساختند، وعبادت آن کردند، چون ازآن نهاد که الله فرمود بگردانیدند، و آن معنی که الله برای آن آفرید بمعنی دیگر بدل کردند، تغییر خلق خدا کردند لامَحاله.

---

۱ ـ نسخهٔ ج: فرا بایستن. ۲ ـ نسخهٔ الف، آرند. ۳ ـ نسخهٔ ج، ازین.

و گفته‌اند: خلق اینجا بمعنی دین است، که جای دیگر گفت: «لاتبدیلَ لخلق الله» ای لدین الله، و تغییر دین آنست که حلال حرام میکردند، و حرام حلال.

ثمّ قال: «و مَن یتّخذِ الشیطان ولیّاً مِن دون‌الله فقد خَسر خُسراناً مبیناً» - زیانکار کسی است که فرمان شیطان برد، نه فرمان الله. «یَعِدهم» ایشانرا وعدهٔ عمر دراز میدهد در دنیا، «و یُمنّیهم» و یافت مرادها در دل ایشان می‌افکند، و گفته‌اند: در دل ایشان فقر می‌افکند، تا از بیم فقر هزینه در کار خیر نکنند، و رحم نپیوندند. ربّ‌العالمین گفت: «وما یَعِدُهمُ الشّیطانُ الّا غروراً» و شیطان وعده که دهد جز بفرهیب (۱) ندهد، سود نماید و زیان پیش‌نهد. «اولٰئك مأویٰهم جهنّم» یعنی مصیرهم، «ولا یجِدون عنها مَحیصاً» ای مَفرّاً.

اگر کسی گوید که: ابلیس از کجا دانسته بود که قومی از فرزندان **آدم** نصیب وی خواهند بود تا ایشانرا گمراه کند باین سخن که گفت: «لأتّخذَنّ مِن عبادك نصیباً مفروضاً»؟ جواب آنست که ربّ‌العزّة باوی‌این‌خطاب کرد: «لأ ملأنّ جهنّم منك ومّمن تَبِعك منهم‌اجمعین»، و **ابلیس** درآنجا دریافته بود که ازفرزندان **آدم** گروهی نصیب وی خواهند بود. دیگر جواب آنست که **ابلیس** بهشت و دوزخ معاینه دیده بود، و دانست که هریکی را قومی ساکنان خواهند بود. و نیز گفته‌اند که **ابلیس**، **آدم** را وسوسه داد تا بعضی مراد خویش از وی بیافت، امّا همه مراد خویش ازوی نیافت، بفرزندان **آدم** همین طمع کرد، ازاضلال همگان‌نومید است، امّا ببعضی‌طمع دارد. این‌سخن از آنجا گفته است.

اگر کسی گوید: چه‌حکمت است که **ابلیس** راآفرید، وآنکه او را برخلق مسلّط کرد، تا ایشانرا وسوسه میکند؟ جواب آنست که تصدیق قول خویش را

۱ - نسخهٔ ج: بفریب.

جلّ جلاله كه گفته است : « لَأملأنَّ جهنّم منك وممّن تبعك منهم اجمعين » ، فسلّطه على العُصاة لِيَملأَجهنّم مِن مُتبعيه » ، فقال لهم : « وجعلناهم ائمّةً يَدعون الى النّار » ، وقال لِمُتبعي **محمد** (ص) : « و جعلناهم ائمّةً يهدون بأمرنا » . ديگرجواب آنست كه **علي** (ع) گفت ، قال : « اَراد اللهُ اَن يُظهر كرامته على المؤمنين ، فلَولم يكُن **ابليس** و وسوسته لما هاجَ مِن القلب ريحُ المودّة ، واَما اضاءَ نورُ المعرفة » ، اگرنه **ابليس** بودى بوى مودّت و محبّت از دل بندهٔ مؤمن كى دميدى ؟ ونور معرفت كى تافتى؟ **ابليس** را بدان آفريد كه تا وى فعل خود ننمايد ، رحمت ومغفرت حق ظاهر نگردد . هرچه وى خراب كند رحمت وى درآيد، وآبادان گرداند . هرچه وى بغارت برد ، تيغ غفران از وى وا ستاند ، ومزيدى برسر نهد .

مردى پيش **مصطفى** (ص) آمد ، و از وسوسهٔ شيطان بناليد و شكايت كرد . **مصطفى** (ص) گفت : « انّ السّارق لايَدخل بيتاً ليس فيه شيءٌ ، ذاك محضُ الايمان » . خانه‌اى كه از كالا خالى بود دزد درآنجا نرود ، دلى كه ازمعرفت و ايمان خالى بود، **شيطان** آنجا چه كار دارد ؟ وسوسهٔ شيطان دليل است بر وجود ايمان . **نخعى** گفته است از اينجا : كلّ صلٰوة لا وسوسةَ فيها فانّها لاتُقبل ، لأنّ **اليهود و النصارى** لا وسوسةَ لهم . وقال **على بن ابى طالب** (ع) : « الفرق بين صلٰوتنا وصلٰوة اهل الكتاب الوسوسة ، لأنّ الشيطان فرغ منهم ومن عملهم » . **ابوبكر وراق** گفت : ليس للشيطان مع الكفّار عمل ، لأنّهم و افقوه ، والمؤمن يُخالفه ، و المحاربة تكون مع المخالف .

« والّذين آمنوا وعمِلوا الصّالحاتِ » الآية ــ مضىٰ تفسيره .

قوله : « ليس بأمانيّكم ولا امانِىِّ اهل الكتاب » ــ الأمانىّ ، الأكاذيب . معناه : ليس بأكاذيبكم ولا أكاذيب اهل الكتاب ، و اين آن بود كه ميان **جهودان** و ميان

قومی ازعرب درسخن مباهات رفت . جهودان گفتند : ما بهیم از شما ، کتابُنا قبلَ کتابکم ، و نبیّنا قبل نبیّکم . این جواب ایشان را آمد . و یقال : هی مِن تمنّیتُ ای اشتهیتُ . معنی آنست که نه بآرزوهای شما است ، و نه بآرزوهای اهل کتاب . **مجاهد** گفت که **قریش** گفتند : لانُبعث ولا نُحاسَب ، و قالوا : لاجنّةَ ولا نارَ ، و جهودان گفتند : « لن تمسّنا النّارُ الّا ایّاماً معدودة » ، « وقالوا نحن ابناؤُ اللهِ و احِبّاؤُه » . ربّ‌العالمین بجواب هردوقوم این آیت فرستاد .

واسم لیس مضمر است ، المعنی : لیس ثوابُ اللهِ بأمانیّکم ولا امانیّ اهل الکتاب . میگوید : ثواب و نواخت خدای و دخول بهشت نه بآرزوی شما است ، و نه بآرزوی اهل کتاب ، لکن بایمانست و عمل صالح ، چنانکه درآیت پیش گفت : « والّذین آمنوا وعمِلوا الصّالحاتِ سنُدخلهم جنّاتٍ تجری مِن تحتها الأنهار خالدین فیها ابداً » ، باز نمود که کار دین را بنا به آرزو نیست . **مصطفی**(ص) گفت : « لیس الدّین بالتّمنّی ولا بالتّحلّی » . و قال (ص) : « العاجزُ مِن اتّبع نفسُه هواها وتمنّی علی‌الله » .

« مَن یَعملْ سوءاً یُجزَبه » ـ گفته‌اند : این جزا درین جهان است ، یعنی آن رنجها که بگناهکار رسد در دنیا . و درین معنی خبرها است از **مصطفی** (ص) : قال **ابوبکر الصدیق** : یا رسول‌الله کیف الصّلاح بعد هذه الآیة ؟ فقال النبیّ(ص) : « أیة آیة » ؟ فقال : یقول‌الله عزّوجلّ : « لیس بأمانیّکم ولاامانیّ اهل‌الکتاب مَن یَعملْ سوءاً یُجزَبه » ، ما عمِلنا جُزینا به . فقال له النّبیّ(ص) : « غفرالله لك یاابابکر ! أَلستَ تمرض ؟ الستَ تنصب ؟ الیس یُصیبك اللّأواء (۱) » قال : بلی . قال : « فهو مایُجزون به » . و بروایتی دیگر **ابوبکر صدیق** گفت : و اَینا لم یَعمل سوءً ، و انّا لَمجزیّون بکلّ سوءٍ عمِلنا . فقال النّبی (ص) : « امّا انت یا **ابابکر** و اصحابك المؤمنون فتُجزون

---

۱ ــ اللاواء : الشدة و المحنة (المنجد) .

بذلك فی‌الدّنیا ، حتّی تلقوا اللّه ، ولیست لکم ذنوبٌ ، وامّا الآخـرون فتجمع ذنوبهم حتّی یُجزَوا بها یوم القیامة » .

عطا گفت : آن روز که این آیت فرو آمد **ابو بکر** گفت : هٰذه قاصمةُ الظّهر یا رسول‌اللّه . فقال النّبیّ (ص) : « انّما هی المصیبات تکون فی‌الدّنیا » .

ابوهریرة گفت : آن روز که این آیت فروآمد جماعتی یاران نشسته‌بودیم ، چون بشنیدیم‌همه بگریستیم ، واندوهگن شدیم ، گفتیم : یارسول‌اللّه ! باقی نگذاشت این آیت ، یعنی‌از وعید . رسول‌خدا گفت : « اَما والّذی‌نفسی بِیَده انّها لَکَما اُنزلت ، ولکن اَبشِروا وقارِبوا وسَدِّدوا ، انّه لایُصیب احداً منکم مصیبةٌ فی‌الدّنیا الّا کفّراللّه بها خطیئتَه حتّی الشّوکة شاکت احدکم فی‌قدمه » . **حسن** گفت : این آیت درشأن کفّار آمد که ربّ‌العالمین مؤمن را به بد کرداری جزا نکند ، بلکه وی‌را بکردار نیکو جزا دهد ، وسیّئات وی درگذارد ، چنانکه گفت : « لیُکفّراللّهُ عنهم اسوءَ الّذی عمِلوا و یَجزیهم اجرَهم بأحسن الّذی کانوا یعملون » . جائی دیگر گفت : « و هل نُجازی اَلّا الکفور » . و دلیل برین قول آنست که درآخر آیت گفت : « ولا یجِد له مِن دون‌اللّه ولیّاً ولانصیراً » اگر کسی را نه درقیامت یار باشد و نه دوست ، جز کافر نبود ، که ربّ‌العزّة مؤمنانرا گفته که ولیّ ایشانم : « اللّهُ ولیّ الّذین آمَنوا » ، و ضمان نصرت کرده در هردو سرای ، و گفته : « انّا لَنَنصر رسلَنا والّذین آمَنوا فی‌الحیٰوة الدّنیا ویومَ یقوم الأشهاد » .

« ومَن یَعملْ مِن‌الصّالحات » الآیة ـ گفته‌اند که چون آیت آمد که « مَن یعملْ سوءًا یُجزَ به » ، اهل کتاب بامؤمنان گفتند که : ما باشمایکسانیم بحکم این آیت ، و شما را برما فضل نیست . ربّ‌العالمین مؤمنانرا بر ایشان فضل نهاد و گرامی کرد باین آیت دیگر : « ومَن یعملْ مِن الصّالحات مِن‌ذکرٍ اَو اُنثی و هو

مؤمن فأولـٰئك یَدخلون الجنّة ». **مکی و بصری و ابوبکر** « یُدخلون » بضمّ یا و فتح خا خوانند، علیٰ اِسناد الفعل الی المفعول به، وهو مِن الادخال، لامن الدّخول، لأنّهم لایَدخلونها حتّی یدخلوها، فلفظ الادخال اولیٰ، ومعنی آنست که درآرند ایشانرا در بهشت. باقی بفتح یا وضمّ خا خوانند، علیٰ اسناد الفعل الی الدّاخلین، لأنّهم اذ ادخلوها دخلوها، یعنی درشوند ایشان دربهشت.

« ولا یُظلمون نقیراً » ـ وهی النقرة الّتی تکون فی ظهر النّواة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « اِن یدعون مِن دونه الّا اِناثاً » الآیة ـ عزیز است وعظیم، خدای یگانه و کردگار داننده، تاونده باهر کاونده، و بهیچ هست نماننده. بی‌شریك و بی انباز، و بی‌نظیر و بی‌نیاز. چنو کس نه، و هیچ کس‌بجای اوبس نه. در کردگاری قدیر، و درکار رانی بی‌مشیر، در پادشاهی بی‌وزیر، و درخدائی بی‌نظیر. آفرینندهٔ جهانیان، و دارندهٔ همگان، دشمنان و دوستان. احوال بندگانرا مدبّر، وکار عالم را مقدّر. نه در تدبیر او سهو آید، نه در تقدیر او لغو آید. هر کسی را برآنجاست که وی نشاند، و هردلی راآن نثار که وی‌فشاند. هریکی‌برآن رنگ که وی رشت، ودر هردل آن رست که وی کِشت. یکی را بآب عنایت شسته، وبمیخ قبول وابسته، و چراغ معرفت وی از نور اعظم برافروخته، و راهش روشن کرده. یکی را بتیغ هجران خسته، وبمیخ ردّ وابسته، و نمودهٔ شیطان برو آراسته، و برپی بتان داشته، واز وی این‌خبرباز داده که: « اِن یَدعون من‌دونه الّا اِناثاً، و اِن یَدعون الّا شیطاناً مریداً. لعنه الله ».

عجب کاریست! کسی تراشیدهٔ خویش پرستد، یا مصنوع خویش بمعبودی

گیرد ، اگر بغیر الله معبودی روا بودی ، کافر معبودِ بت بایستی ، نه بت معبود کافر. زیرا که بت مصنوع کافر است ، و وی صانع ، و صانع معبود باید نه مصنوع . چون کافر که صانع بت است ، و باعقل و اختیار است ، دعوی معبودی نمیکند ، محال بود بتی را که نه حیات دارد ، و نه سمع ، و نه بصر ، نه عقل ، نه اختیار ، که معبود بود .

در ابتداء اسلام بر کافران هیچ چیز(۱) صعب‌تر از آن نبود که **مصطفی** (ص) گفتی : خدای عالم یکیست ، کردگار جهانیان یکی است . ایشان میگفتند : « اَجعل الآلهةَ الٰهاً واحداً اِنّ هـذا لَشَیءٌ عُجاب » . چیزی بس عجب است آنچه **محمد** (ص) میگوید ، که خدای یکیست ، یك خدای کار همه جهان چگونه راست دارد ؟ ما را در **مکه** سیصد و شصت بت است ، و کار **مکه** تنها راست نمیتوانند داشت . ربّ‌العزّة ایشانرا بحجّت جواب داد ، گفت : « وهو الّذی خلق اللّیل و النّهار والشّمس و القمر » . اوخداوندی است که شب تاریك آفرید ، و روزروشن ، و آفتاب درخشنده و ماه تابندهٔ رخشنده ، شب یکی تاریکی او همه عالم را بسنده ، روز یکی روشنائی او همه عالم را بسنده ، آفتاب یکی طباخی او همه عالم را بسنده . ماه یکی صباغی او همه عالم را بسنده . چه عجب اگر خالق یکی و قدرت او همه عالم را بسنده ، و علم وی هرجائی رسنده : « ءَاَرباب‌ٌ متفرّقونَ خیرٌ اَمِ الله الواحد القهّار » ؟

خواجه‌ای مخلوق که بنده‌ای دارد ، و ملك وی بود ، نه روا باشد که آن ملك وی شود ، چنانستی که ربّ‌العزّة گفتی : بت ملك من ، و زمین ملك من ، ملك من در ملكِ من ، چون بود انباز من ؟ چندین جایگه در قرآن از عیبهای بتان بر گفته ، و بی صفتی در ایشان نشان کرده که : « اَلَهُم اَرجُلٌ یَمشون بها ام لهم

---

۱ ـ نسخهٔ ج : هیچیز .

أَیدٍ یَبطشون بها ام لهم اعیُن یُبصرون بها » الآیة. کسی که صفت کمال ندارد خدائی را چون شاید؟ جای دیگر گفت: « انّ الّذین یَدعون من دون الله لن یَخلقوا ذُباباً و لَو اجتمعوا له ». جائی دیگر گفت: « إِن تَدعوهم لایسمعوا دعاء کم ». اگر بوقت در ماند گی کافر بت را خواند، بت آن دعاء وی نشنود، « ولوسمعوا مَااستجابوا لکم »! ور صورت بستی که بشنیدی، نتوانستی که اجابت کردی.

حصین خزاعی پدر **عمران حصین** روزی پیش **مصطفی** (ص) درآمد، و آنروز هنوز مشرك بود، رسول خدا گفت: یا **حصین**! کم تَعبد الیوم الٰهاً؟ امروز چند خدای داری؟ **حصین** گفت: هفت دارم، یکی بر آسمان، وشش در زمین. گفت: « فایّهم تعدّه لیوم رغبتك و رهبتك؟ روز رغبت و رهبت را و روز حاجت و ضرورت را کدامیکی داری؟ چون نیازت بود و اندوهت بود کدام یکی را خوانی؟ و کاشف غم و قاضی حاجت کدام یکی را دانی؟ گفت: الّذی فی السّماء، آن یکی که بر آسمانست.

« ولَأُضِلّنهم و لَامَنّینّهم » الآیة ـ حوالت اضلال که بر **ابلیس** آمد از روی سبب آمد، ورنه ابلیس را خود ابلیس که بود، بلی وسوسه مینماید که پیشهٔ وی اینست، آنگه از پی وسوسه ربّ العزّة ضلالت آفریند. که ضلالت و هدایت و سعادت و شقاوت از خدا است: « مَن یَهدالله فهوالمهتد و مَن یُضلِل فلن تجِد له ولیّاً مرشداً ».

آنگه عاقبت و سرانجام ومآل و مرجع هردو فرقت یاد کرد، قسم ضلالت ر گفت: « اولٰئك مأویهم جهنّم »، و قسم هدایت را گفت: « سنُدخِلهم جنّاتٍ تجری مِن تحتها الأنهار خالدین فیها ابداً، وعدالله حقّاً ».

٢٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً» و كيست نيكودين تر ؟ «مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ» از آنكه روى خود فرا خدا كرد ؟، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» و آنكه با آن نيكوكار بود [باخلق]، «و اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبراهِيمَ» و بر پى ملت ابراهيم ايستاد، «حَنِيفاً» آن مسلمان پاكدين، «وَاتَّخَذَ اللّٰهُ إِبراهِيمَ خَلِيلاً (١٢٥)» و الله ابراهيم را دوست گرفت.

«و لِلّٰهِ مافِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ» و خدايراست هرچه در آسمان وزمين چيزاست، «وَكانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً (١٢٦)» وخداى بهمه‌چيز دانا است داناى هميشه‌اى.

«وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّساءِ» مى‌پاسخ پرسند از تو در كار زنان، «قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ» گوى كه خداى پاسخ ميكند شما را در كار ايشان، «وَما يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ» و آنچه برشماميخوانند، «فِي الْكِتابِ» درين نامه، «فِي يَتامَى النِّساءِ» دركاردختران [نارسيده] پدر مردگان، «اللّاتِي لا تُؤْتُونَهُنَّ» آنان كه ايشانرا نميدهيد، «ما كُتِبَ لَهُنَّ» آنچه واجب نبشته‌اند ايشانرا [ازميراث]، «وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» و رغبت نميكنيد كه بزنى كنيد ايشانرا، «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدانِ» [و از تو مى فتوى پرسند نيز دركار] زبون گرفتگان از كودكان [نارسيده]، «وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامىٰ بِالْقِسْطِ» و ميفرمايد الله شما را كه يتيمانرا بداد بپاى ايستيد، «وَما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ» و هرچه كنيد از نيكى، «فَإِنَّ اللّٰهَ كانَ بِهِ عَلِيماً (١٢٧)» الله بآن دانا است هميشه اى.

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ» و اگرزنى بود، «خافَتْ مِنْ بَعْلِها» كه از شوى‌خويش‌دانسته و ديده باشد، «نُشُوزاً» باز نشستنى، «أَوْ إِعْراضاً» ياروى گردانيدنى [بنوايست (١)]،

1 = به نبايست.

« فَلا جُناحَ عَلَيْهِما » نیست بر ایشان تنگئی ، « اَنْ يُصْلِحا » که باهم آشتی سازند ، « بَيْنَهُما صُلْحاً » میان یکدیگر برخیر ، « وَالصُّلْحُ خَيْرٌ » و آشتی به ، « وَ اُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ » و حاضر کرده‌اند مردمانرا بدریغ داشتن خویشتن را از ناکامی ، « وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا » و اگر بنیکوئی درآئید ، از بیداد بپرهیزید ، « فَاِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً (۱۲۸) » الله بآنچه شما میکنید دانا است آگاه همیشه‌ای .

« وَلَنْ تَسْتَطيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ » ـ و نتوانید که داد کنید میان زنان [در دل و مهر] ، « وَلَوْ حَرَصْتُمْ » و هرچند کوشید و خواهید ، « فَلا تَميلُوا كُلَّ الْمَيْلِ » لکن همه کشش مکنید ، « فَتَذَرُوها » که آن زنرا فرو گذارید ، « كَالْمُعَلَّقَةِ » چون آویخته [میان دوحال نه بیوه و نه شوینده] ، « وَ اِنْ تُصْلِحُوا » و اگر نیك درآئید و بآشتی گرائید ، « وَتَتَّقُوا » و از جور پرهیزید ، « فَاِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً (۱۲۹) » خدای مهربانست و آمرزگار همیشه‌ای .

« وَ اِنْ يَتَفَرَّقا » ور پس ازهم ببرند [و جدائی جویند] ، « يُغْنِ اللّهُ كُلّاً مِنْ سَعَتِهِ » بی‌نیاز کند خدای هردو را از یکدیگر از فراخی خویش [و از کمال فضل خویش] ، « وَ كانَ اللّهُ واسِعاً » و خدای بی‌نیاز است توانگر ، فراخ دار فراخ بخش ، « حَكيماً (۱۳۰) » دانا است [بآنچه کردنی‌است درحکمت وی] همیشه‌ای .

« وَ لِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْاَرْضِ » وخدایراست هرچه درآسمان وزمین چیزاست و کس ، « وَلَقَدْ وَصَّيْنَا » واندرز کردیم ، « الَّذينَ اُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ » ایشانرا که پیش از شما کتاب دادند ، « وَاِيّاكُمْ » وشما را هم اندرز کردیم ، « اَنِ اتَّقُوا اللّهَ » که از خشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « وَ اِنْ تَكْفُرُوا » و اگر کافرشید [ونعمت منعم برخود بپوشید] ، « فَاِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْاَرْضِ » خدای راست هرچه‌درآسمان وزمین چیز است ، « وَكانَ اللّهُ غَنِيّاً حَميداً (۱۳۱) » وخدای

بی‌نیاز است توانگری ستوده همیشه‌ای.

« وَلِلّٰهِ مافِی السَّمٰواتِ وَما فِی الْاَرْضِ » وخدای راست هرچه در آسمان و زمین چیز است و کس، « وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکیلاً (۱۳۲) » و نیك بسنده و کارساز که اوست.

« اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ اَیُّهَا النّاسُ » اگر خواهد شما را ببرد ای مردمان! « وَیَأْتِ بِآخَرینَ » و دیگران آرد، « وَ کانَ اللّٰهُ عَلیٰ ذٰلِكَ قَدیراً (۱۳۳) » و الله بر آن توانا است همیشه‌ای.

« مَن کانَ یُریدُ ثَوابَ الدُّنیا » هر که پاداش این جهان میخواهد، « فَعِنْدَاللّٰهِ ثَوابُ الدُّنیا و الآخِرَةِ » بنزدیك خدای است پاداش این جهانی و پاداش آن جهانی، « وَ کانَ اللّٰهُ سَمیعاً بَصیراً (۱۳۴) » والله شنوای است بینای همیشه‌ای.

« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند، « کُونُوا قَوّامینَ » براستاد دارید، بپای ایستید، « بِالْقِسْطِ » براستکاری و داد دهی، « شُهَداءَ لِلّٰهِ » و گواهان بودن‌خدای رابراستی، « وَلَوْ عَلیٰ اَنْفُسِکُمْ » ور همه برنفس‌شما بود، « اَوِ الْوالِدَیْنِ » یا برپدر و مادر بود، « وَالْاَقْرَبینَ » یا بر خویشان، « اِنْ یَکُنْ غَنِیّاً » اگرتوانگر بود [در حق آزرم مدارید]، « اَوْ فَقیراً » یا درویش بود [ببخشائید]، « فَاللّٰهُ اَوْلیٰ بِهِما » که خدای اولیتر بهردو [حق‌ نزدیکتر بسزای گزارد ونگه داشت]، « فَلا تَتَّبِعُوا الْهَویٰ » بربی بایست خود مایستید، « اَنْ تَعْدِلُوا » که داد نکنید، « وَاِنْ تَلْوُا » و اگر درکار شوید [کاری پذیرید]، « اَوْ تُعْرِضُوا » یا روی گردانید [و پذیرید]، « فَاِنَّ اللّٰهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً (۱۳۵) » خدای بآنچه شما میکنید دانا است و آگاه همیشه‌ای.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وَمَن احسنُ دیناً » ـ ای : احکمُ دیناً مِمّن اخلصَ عملَه لله ، وفوّضَ امرَه الیه ، « و هُومحسن »ای : موحّدلله ، محسن‌الیٰ‌خلقه ، « و اتّبع » دین‌الله الّذی بعث به **محمداً** . میگوید : کیست دیندار و پسندیده‌تر از آن کس که عمل خود از شرك و ریا پاك کند ، و کار خود بالله باز گذارد ، و الله را کارساز و کار ران خود داند ؟ و آنکه با خلق خدا نیکو کار بود و مهربان ، برپی آن دین ایستد که **محمد** را بآن دین فرستاد ، وآن دین **ابراهیم** است و ملّت وی . ملّت **ابراهیم** در ملّت **محمد** داخل است . هر که بملّت **محمد** اقرار دهد ، اتّباع ملّت **ابراهیم** کرد .

ابن‌عباس گفت : اقرار دادن به **کعبه** ، و نماز کردن بآن ، و طواف کردن گردآن ، و سعی میان **صفا** و **مروه** ، ورمی جمرات ، وحلق رأس ، و جملهٔ مناسك از دین **ابراهیم** است . هر که نمازسوی **کعبه** کرد ، و باین صفات اقرار داد ، اتّباع ملّت **ابراهیم** کرد . و این درشأن **ابوبکر** فروآمد بقول بعضی مفسّران .

« حنیفاً » ـ حالٌ عن **ابراهیم** ، او عن الضمیر فی « واتّبع » ، و معناه : مائلاً عن جمیع الأدیان .

« و اتّخذ الله ابراهیم خلیلاً » ـ **ابن‌عباس** گفت : **ابراهیم** مهماندار بود ، خانه برسر راه داشتی ، تا هر کسی که بروی گذشتی ، ویرا مهمان کردی . پس یکسال مردمانرا قحط رسید ، از **ابراهیم** طعام طلب کردند ، و **ابراهیم** را عادت بود که هرسال بار از **مصر** آوردی ، از نزدیك دوستی که در مصر داشت . غلامانرا و شترانرا فرستاد نزدیك وی ، بار خواست ، و بار نبود آن سال ، که ایشان را هم

قحط رسیده بود. شترانرا تهی‌باز گردانیدند، تا بهاموئی رسیدند که پراز ریگ بود، آن چاکران **ابراهیم** باخود گفتند: اگراشترانرا باز گردانیم بی‌بار، نه خوب‌بود، ودشمن‌را شمانت بود. درایستادند وغرارها (۱) پراز ریگ کردند. چون بر **ابراهیم** رسیدند قصه با **ابراهیم** بگفتند، و **ابراهیم** دلتنگ شد، که مردم را امیدوار کرده بود، و دل بر آن نهاده که اکنون طعام رسد. و **ساره** در آن حال خفته‌بود، و ازین قصه خبر نداشت. پس **ابراهیم** در خواب شد از دلتنگی، و **ساره** بیدار گشت، و پرسید که غلامان ما رسیدند از مصر؟ و بار آوردند؟ گفتند: آری رسیدند. **ساره** سر آن بار بگشاد، آرد سفید نیکو دید. خبازان را بفرمود تا در پختن ایستادند. چون **ابراهیم** (ع) بیدار گشت، بوی طعام بوی رسید، گفت: یا **سارة** مِن اینَ هٰذا الطّعام؟ از کجا آمد این طعام؟ گفت: این آنست که ازنزدیك خلیل تو آن دوست مصری آوردند. **ابراهیم** فضل و کرامت خدای برخودبدانست و گفت: این از نزدیك خلیلٌ مِن‌الله است، نه از نزدیك خلیل مصری. **ابن‌عباس** گفت: آنروز ربّ‌العزّة **ابراهیم** را دوست خوانده، و او را **خلیل** خود خواند. و گفته‌اند: آنروز که فریشتگان در پیش **ابراهیم** شدند، برصورتهای غلامان نیکو روی، **ابراهیم** پنداشت که ایشان مهمانان اند، گوسالهٔ فربه بریان کرد، و نزدیك ایشان آورد، آنگه گفت: بخورید بدو شرط: یکی آنکه چون دست بطعام برید گوئید: « بسم‌الله »، وچون از طعام فارغ شوید، گوئید: « الحمدلله ». **جبرئیل** گفت: یا **ابراهیم**! سزاواری که الله ترا دوست خود گیرد، و **خلیل** خود خواند. گفت آنروز ربّ‌العزّة او را خلیل خود خواند. و گفته‌اند: ملك‌الموت بصورت‌جوانی درسرای **خلیل** شد، و **خلیل** او را نشناخت، گفت بدستوریِ که درین سرای‌آمدی؟

۱ ــ غراره: جوال (برهان قاطع).

ملك‌الموت گفت: بدستوری خداوند سرای. پس ابراهیم او را بشناخت، آنکه ملك‌الموت گفت: یا ابراهیم! خدای بنده‌ای را از بندگان خود بدوست گرفت. ابراهیم گفت: آن کدام بنده است، تا من او را خدمت کنم تا زنده باشم؟ ملك‌الموت گفت: آن بنده توئی یا ابراهیم. گفت: بچه خصلت مرا دوست گرفت؟ و خلیل خواند؟ گفت: بأنّك تُعطی ولا تأخذ.

روی عبدالله بن عمر، قال: قال رسول‌الله (ص): «یا جبرئیل لِمَ اتّخذالله ابراهیمَ خلیلاً؟» قال: «لاِطعامه الطّعام یا محمد» و روی ابوهریرة قال: قال رسول‌الله (ص): «اتّخذَاللهُ ابراهیم خلیلاً، و موسی نجیّاً، و اتّخذنی حبیباً، ثمّ قال: و عزّتی لَأُوثرنَّ حبیبی علی خلیلی ونجیّی»، و قال (ص): «لو کنتُ متّخِذاً خلیلاً لَاتّخذتُ ابابکر خلیلاً، و إنّ صاحبکم خلیل‌الله»، یعنی نفسه.

امّا خلیل از روی لغت آن دوست است که در دوستی وی هیچ خلل نبود. ابراهیم خلیل است، یعنی که الله او را برگزیده و دوست داشت، دوستی تمام، که در آن هیچ خلل نه، و روا باشد که معنی خلیل، فقیر بود، زیرا که خلّت حاجت و فاقت باشد. یقال: سدَّ خلّته ای حاجته. قال زهیر یمدح هرِم بن سنان:

و إن أتاه خلیلٌ یومَ مَسغبةٍ   یقول لا غائبٌ مالی ولا حرم

خلیلٌ ای فقیر، و ابراهیم، خلیل‌الله، لأنّه فقیر الی‌الله، محتاج الیه، لاحاجة له الیٰ غیره.

ترسائی از شیخ ابوبکر وراق ترمدی سؤال کرد، گفت: چرا جائز است خدایرا جلّ جلاله ابراهیم رادوست گیرد؟ وجائز نمیدارید که عیسی را فرزند گیرد؟ ابوبکر وراق جواب داد که: فرزند اقتضاء جنسیّت کند، و خدایرا جنس نیست،

و دوستی اقتضاء جنسیّت نکند. نه‌بینی که کسی اسبی دوست دارد، یا جوهری دوست دارد، یا جامه، یا بنائی، وزین هیچ‌چیز بفرزندی نگیرد، تا بدانی که فرزند اقتضاء تجانس کند، ولا جنسَ له جلّ‌جلاله. ترسا چون این سخن بشنید مسلمان گشت، و بدین اسلام درآمد.

«ولله ما فی‌السّمٰوات وما فی‌الأرض» ـ یختار منهامایشاء ومَن یشاء، «وکان‌اللهُ بکلّ شیءٍ محیطاً» ـ احاط علمه بجمیع الأشیاء.

«ویَستفتونك فی‌النساء» الآیة ـ سبب نزول این‌آیت آن‌بود که عرب در زمان‌جاهلیّت نه‌زنانرا ازمیراث چیزی‌میدادند ونه کودکانرا، بلکه مردانرا میدادند، مهینان ایشانرا. ربّ‌العزّة درین‌آیت نصیب زنان و نصیب کودکان ازمیراث بایشان الحاق کرد، و بداد فرمود. ونیز دختران یتیم میبودند با مال و بصورت زشت، که اولیاء ایشان از بهر زشتی صورت نمیخواستند که ایشانرا بزنی کنند، و ایشانرا بکسی نمیدادند، و درخانه میداشتند ازبهرمال که داشتند، بامیدآنکه‌مگربمیرند، و مال ایشان بمیراث بر گیرند.

سدی گفت: این درشأن جابربن‌عبدالله فروآمد، که دخترعمّی داشت، یتیمه و نابینا بود، و بصورت زشت. جابر گفت: یارسول‌الله! بآن‌صفت که وی است میراث گیرد؟ رسول خدا گفت: نَعم‌ْ گیرد. پس میراث که ویرا بود بوی داد. آنکه او را در خانه میداشت، و بزنی بکس‌نمیداد، از بیم آنکه شوهروفرزندان وی‌مال‌بمیراث برند، و خود بزنی نمیکرد که جمال نداشت، وگوش بر آن نهاده که تا بمیرد، و آنچه هست ازمال‌وی بمیراث بر گیرد. ربّ‌العالمین این‌آیت فرستاد: «ویَستفتونك فی‌النساء» ای‌یستعرفونك. والفتیا والفتویٰ لغتان، وهو تعریفك الأمر، أفتانی ای عرّفنی. میگوید: ازتو فتوی میپرسند و فتوی میخواهند در کار زنان، «قُل اللهُ

يُفتيكم فيهنّ وما يُتلىٰ عليكم». موضع «ما» رفع است، المعنى: اللّٰهُ يُفتيكم فيهنّ. «وما يُتلىٰ عليكم فى الكتاب» - ايضاً، يُفتيكم فيهنّ. ميگويد: اللّٰه فتوى ميكند و قرآن فتوى ميكند، و آن آنست كه در اوّل سورة گفت: «و آتُوا اليتامىٰ اموالهم».

«ما كتب لهنّ» - يعنى فرض لهنّ مِن الميراث. «و تَرغبون ان تنكِحوهنّ» - يعنى: و ترغبون عن أن تنكِحوهنّ لدَمامتهنّ.

«والمُستضعَفين مِن الوِلدان» اين درموضع خفض است، عطف علىٰ قوله «فيهنّ»، يعنى قُل اللّٰهُ يُفتيكم فيهنّ، وفى المستضعَفين مِن الوِلدان. و قيل عطف علىٰ قوله: «فى يتامَى النِساء»، المعنى: فى يتامى النساء و فى المستضعفين مِن الولدان الّذين لاتُورثونهم.

«و اَن تَقوموا» - اى: ويُفتيكم اَن تقوموا لِليتامىٰ، «بالقسط» اى بالعدل فى ميراثهم و مالهم و نكاحهم. قيل: نُزِلَتْ فى ام كحة و بناتها علىٰ ماسبق شرحه فى صدر السورة.

قال ابن عباس و عائشة: «ما كُتب لهنّ»، يعنى الصّداق، و المعنى: لاتُؤتونهنّ صداقهنّ، وترغبون فى نكاحهنّ لجمالهنّ ومالهنّ، وقيل: «فى المستضعَفين» هم العبيد و الإماء، اى أحسنوا اليهم، لاتُكلّفوهم مالايُطيقون.

«وَما تَفعلوا مِن خير» - ممّا اُمرتم به من قسمة المواريث، «فانّ اللّٰه كان به عليماً» فيجزيكم به.

و روايت كنند از براء عازب كه آخرتر آيتى كه از آسمان فروآمد اين آيت بود، و آخرتر سورهاى سورة براءة.

«وَإنِ امرأةٌ خافَتْ مِن بعلها نُشوزاً او إعراضاً» الآية - سعيد جبير گفت:

مردی زنی داشت، وآن زن پیر گشته بود، و از آن مرد فرزندان داشت. مرد خواست که ویرا طلاق دهد، و زنی دیگر از آن نیکوتر بخواهد. آن پیرزن گفت: مرا طلاق مده، و با فرزندان بگذار، و قسمت کن مرا اگر خواهی باختیار خویش در کم و بیش، و اگر خواهی قسمت مکن ازبهر من، که روا بود اندی(۱) که در نکاح تو بمانم. مرد گفت: چنین کنم، پیش رسول خدا شد، و این حال بگفت. رسول خداجواب داد که: اللّه سخن‌توشنید، واگرخواهداجابت کند. پس‌ربّ‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد. گویند این مرد **رافع بن خدیج الانصاری** بود، و زن وی **خولة بنت محمد بن مسلمة الانصاری**.

«وإن امرأةٌ خافتْ» ـ ای علمت و رأت، «مِن بَعلها نُشوزاً» یعنی: یُبغضها و یَترك مُضاجعتها ومباشرتها، و یُعرض بِوَجهه عنها، و یُقلّ مجالستها و محادثتها. میگوید: اگرزنی از شوهر خویش میشناسد و میداند ومی‌بیند که ویرا دشمن میدارد، و مباشرت و صحبت وی می‌بگذارد، و روی از وی میگرداند، و با وی ننشیند وحدیث نکند، برایشان تنگی نباشد که با یکدیگرصلح کنند در قسمت و در نفقه. و این چنان باشد که مرد زنرا گوید: تو پیر گشتی و روزگار جوانیت بسر رسید، و من میخواهم که دیگرزنی خواهم، و روزگار قسمت وی بیفزایم، در روز و درشب، تازگی وجوانی ویرا. اگر تو بدین خشنودی و رضا میدهی، برجای خود و برحال خود در نکاح من میباش، واگرنه ترا بخشنودی گسیل کنم. پس اگر زن بدین حال و بدین‌صفت رضا دهد نیکوکار بود و پسندیده، و ویرا برآن اجبار نکنند، و اگر نه که بدون حق خویش رضا ندهد، واجب آید برشوهر که حق وی از مقام و نفقه تمام بدهد، یا بنیکوئی و احسان ویرا روان(۲) کند، و ویرا برنج

۱ ـ نسخهٔ ج: چندانکه. ۲ ـ نسخهٔ ج: گسیل.

و کراهیت ندارد. و مرد اگر ویرا دارد، و حقّ وی با کراهیت صحبت تمام بدهد، محسن باشد و ستودهٔ حق، و الله ویرا جزا دهد برفعل خیر. اینست که الله گفت: «وماتفعلوا مِن‌خیر فاِنّ الله کان به علیماً» ای یَعلمه و یُجازیه علیه. امّا برمباشرت ویرا اجبار نکنند، که آن علی‌الخصوص حق‌مرد است؛ چون فرو گذارد بر آن اجبار نرود، بخلاف مقام و نفقه که حقّ زنست.

و آنچه ربّ‌العزّة گفت: «والصّلحُ خیرٌ» آنست که پیرزن را میدارد بعد از تخییر درنفقه ومقام، بچیزی معلوم صلح کنند. و رسول‌خدا (ص) با **سوده بنت‌زمعه** همین کرد. زنی بود روزکار بوی برآمده و پیر گشته، و رسول خواست که ویرا طلاق دهد. **سوده** گفت: مرا درجملهٔ زنان خود بگذار؛ تا فردا در قیامت چون‌مرا حشر کنند؛ با زنان توحشر کنند، و من‌نوبت‌خویش روز وشب درکار **عائشه** کردم. رسول‌خدا آن از وی بپذیرفت، و چنان کرد.

قرّاء **کوفه** «اَن یُصلِحا» خوانند؛ بضمّ یا وکسرلام بی‌الف، و هو من‌الاصلاح. و درحال تنازع و تشاجر اصلاح استعمال کنند؛ چنانکه تصالح استعمال کنند، تقول: اَصلحتُ بین‌المنازعین. قال‌الله تعالی: «اِلّا مَن‌امربصدقة او معروف اواِصلاح بین‌النّاس». و «صُلحاً» روا بود که نصب علی‌المصدر باشد، لأنّ الصّلح اسم‌للمصدر مِن اصلحتُ، کالعطاء مِن اَعطیتُ، و روا بود که نصب او برمفعول بـه حمل کنی، چنانکه کوئی: اصلحتُ ثوباً. باقی «اَن یصّالَحا» خوانند؛ بفتح یا و لام و تشدید صاد؛ و بألف، و أصل آن «اَن یتصالحا» است، «تا» درصاد مدغم کردند، لتقاربهما فی‌المخرج، و درین باب تصالح معروف‌تر است.

«و اُحضِرتِ الاَنفسُ الشّحَّ» ــ گفته‌اند که شُحِّ زن آنست کـه شوی خودش دریغ آید از زنی دیگر از مهراو، و شُحّ مرد آنست که خویشتنش دریـغ آید از

زن خویشتن از پیری یا از زشتی بمهر زنی دیگر. وقیل: «وأُحضرتِ الأنفسُ الشحّ» یعنی الغالب علی نفس المرأة الشحُّ. غالب آن بود که زن بخیل باشد و برمال حریص، چون شوهرویرا ببعضی مال خشنود گرداند، وی نصیب خود ازشوهر بتواند گذاشت. پس گفت: «و إن تُحسنوا و تتّقوا» ـ یعنی اگر نیکوئی کنید و مفارقت نجوئید، و از میل و جور بپرهیزید، اللّٰه‌تعالی آگاهست، از احسان و جور شما خبر دارد، و جزاءِ آن چنانکه خود خواهد، دهد.

«ولن تَستطیعوا اَن تَعدلوا بین النساء» ـ ای: لن تَقدِروا ان تُسَوّوا بینهنّ فی الحُبّ، ولوحرصتم علی العدل. معنی آنست که شما اگرچه کوشید وحریص باشید، بر آنکه میان زنان خویش عدل و راستی نگه‌دارید، در دوستی و مهر نتوانید، که در استطاعت شما نبود که دلها در دوستی راست دارید، امّا این یکی توانید که میل نکنید در نفقه و درقسمت. چون دو زن دارید یابیشتر، همه را درنفقه و در قسمت یکسان دارید، و جوانرا برپیر افزونی منهید، که اگرافزونی نهید، آندیگر را همچون زندانی محبوس فرو گذارید، آویخته میان دو حال، نه بی شوی و نه با شوی.

حسین فضل گفت: عدل بردوضربست: یکی آنست که دراستطاعت بنده آید، و یکی نه. امّا آنچه در استطاعت آید آنست که: بنده را فرمودند، آنجا که گفت ربّ العزّة: «انّ اللّٰه یأمر بالعدل». جای دیگر گفت: «قُل امرَ ربّی بالقسط». و این عدل نقیض جوراست که هردو درتوان بنده آید. امّا آنچه در استطاعت و توان بنده نیاید، راست داشتن دل است در مهر و دوستی باهمه زنان. و این، بنده را نفرموده‌اند، ازآنکه در توان وی نیست. مصطفی (ص) قسمت کرد میان زنان، و عدل و راستی درآن نگه داشت، آنکه گفت: «اللّهمّ هٰذه قسمتی فیما اَملِك فلا

تأخذنی فیما لا أملك »، و روی انّه قال: « اللّهمّ هذه قسمتی فیما املك و أنت اعلمُ فیما لا املك ».

و از عمر خطاب روایت کنند که گفت: اللّهمّ امّا قلبی فلا املك، وامّا ماسِوی ذلك فارجو اَن اعدِل. و عن ابی هریرة قال: قال رسول الله (ص): « مَن کانتْ له امرأتان یمیل الی إحدیٰهما عن الأخریٰ، جاءَ یوم القیامة و أحدُ شقّیه ساقط». وقال انس بن مالك: اذا تَزوّج البکرَ اَقام عندها سبعاً، وإذا تزوّج الثیّبَ اقام عندها ثلاثاً. کسی که بکری بزنی کند، ویرا رسد که درقسمت ویرا هفت شبانروز برزنان دیگر افزونی نهد، و اگر ثیّب باشد سه شبانروز، آنگه بقسمت وعدل میان ایشان بازشود. و زنان ذمّیات و آزادگان مسلمانان درقسمت یکسان اند، و آزاد زن را دوشب است و کنیزك رایك شب. « و إن تُصلحوا» یعنی: بالعدل فی القسمة بینهنّ، و « تتّقوا» الجور، « فانّ الله کان غفوراً رحیماً » لِما مِلتَ الی الّتی تُحبّها بقلبک، بعد العدل فی القسمة.

« و إن یَتفرّقا یُغنِ الله کلّا مِن سَعته ».- چون حدیث صلح رفته بود، وذکر اجتماع برسبیل جواز، ازپس آن درفراق سخن گفت، و رخصت داد، تا اگر آن پیر زن بصلح سردرنیارد، و جز تسویت طلب نکند، از یکدیگر بطلاق جداشوند، و ربّ العزّة ایشانرا وعده داد که از فضل خویش هردو را بی نیاز کند، و روزی دهد: آن زنرا از شوی دیگر، و این مرد را از زنی دیگر.

گویند: مردی پیش مصطفی (ص) آمد، وعزب بود، و ازتنگی روزی ومعیشت شکایت کرد. مصطفی او را گفت که: زنی بخواه تا روزیت فراخ شود. یعنی بحکم این آیت که الله گفت: « إن یکونوا فقراءَ یُغنهم الله مِن فضله ». دیگری آمد که زن داشت، و از تنگی معیشت و روزی شکایت کرد. مصطفی (ص) گفت او راکه:

زن طلاق ده تا روزیت فراخ شود . یعنی بحکم این آیت که الله گفت : « وإن یتفرّقا یُغنِ اللهُ کلاً مِن سَعته » .

« وکانَ اللهُ واسعاً » ـ یعنی : لجمیع خلقه فیالرّزق والفضل ، « حکیماً » فیما حکمَ و وعَظ .

« و لله ما فیالسّمٰوات وما فیالأرض » الآیة ـ میگوید : خدایراست هرچه در آسمان اند از فریشتگان ، و هرچه در زمیناند از خلقان . « و لقد وَصّینا الّذین اُوتُوا الکتابَمِن قبلکم » ـ امّتهای گذشتهاند ، و کتابداران پیشینه از **تورات** و **انجیل** ، وهرچه بود از کتب . « وإیّاکم » خطاب امّت **محمد** است ، یعنی ایشانرا که پیش ازشما کتاب دادند ، ایشانرا وشما را ای امّت **محمد** ، اندرز کردیم : ایشانرا در کتب ایشان ، و شما را در کتاب شما یعنی **قرآن** ، « اَنِ اتَّقوا اللهَ » ـ یعنی : وَحِّدوا الله ، که خدایرا یگانه دانید ، و بمعبودی یگانه شناسید . « و إن تکفُروا » ـ و اگر نکنید ، و توحید بپوشید ، و جحود آرید ، « فَإنّلله ما فیالسّمٰوات وما فیالأرض وکانالله غنیّاً حمیداً » بحقیقت دانید که هرچه درهفت آسمان و هفت زمین است ، همه مِلك و مُلك اوست ، همه رهی و بندهٔ وی است ، همه ساخته و صُنع وی است ، و آنکه از طاعت همه بینیاز است ، وز ستایشهمه پاك ستوده خود است و بینیاز بجلال خود .

« وَلله ما فیالسّمٰواتِ وما فیالأرض وکَفیٰ بالله وکیلاً » ـ ای : دافعاً ومُجیراً حافظاً علیٰ خلقه شهیداً .

« إن یَشَأ یُذهِبکم ایهاالنّاس » الآیة ـ این خطاب مشرکان ومنافقان است . میگوید : اگر الله خواهد مرگ برشما گمارد ، وهمه را نیست گرداند ، و باز قومی دیگر آرد از شما مطیعتر و بهتر ، یعنی مسلمانان و امّت **احمد** . و همین کرد

ربّ‌العالمین جلّ‌جلاله، که در عهد رسول‌خدا جهان همه کفر ومعصیت داشت، پس علَم اسلام آشکارا گشت، و کفر باطلیّ ادبار خود شد، و جهان همه از نور اسلام روشن گشت.

قال **ابوهریرة**: لمّا نزلتْ هٰذه الآیة ضرَب رسول‌اللّٰه(ص) ظهرَ **سلمان**، فقال: «هم قومُ هٰذا» یعنی: **عجم فارس**.

«مَن کان یُرید ثوابَ الدّنیا فعِنداللّٰه ثوابُ الدّنیا والآخرة» - میگوید: هر که بفرائض اعمال، دنیا خواهد، اللّٰه‌تعالیٰ آنچه خواهد ازدنیا بوی دهد، یاآنچه خواهد از وی دفع کند در دنیا، امّا درآخرت ویرا هیچ‌ثواب نبود. و هر که بفرائض اعمال ثواب‌آخرت خواهد، ربّ‌العالمین آنچه ویرا بکارآید از دنیا بوی دهد، وآنچه‌بنده خواهد از جلب منفعت ودفع مضرّت از وی بازنگیرد، وآنکه ویرا درآخرت نصیب بود بهشت جـاودان ونعمت بیکران، ربّ‌العالمین برنیّت آخر، هم دنیا دهد، و هم عقبی، امّا برنیّت دنیاآخرت ندهد. رسول‌خدا گفت: «المؤمنُ نیّته خیرٌ مِن‌عمله، وعملُ المنافق خیرٌ مِن‌نیّته، و کلٌّ یَعمل علیٰ نیّته». قیل: هٰذه الآیة وعید للمنافقین، و قیل: حَضٌّ علی‌الجهاد، و ثواب الدّنیا هوالغنیمة بالجهاد.

«یاایّهاالّذین آمَنوا کونوا قوّامین بِالقسط» - مفسّران گفتند: این آیت در شأن مردی آمد که بنزدیك وی گواهی بود بریدر وی، ومیترسید که اگر آن گواهی بدهد، اجحافی باشد بمال وی، و درویشی وی بیفزاید. و گویند کـه: در شأن **ابوبکر** صدّیق فروآمد کـه کسی را بریدر وی **ابوقحافه** حقّی بود، و وی گواه بود. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید! «کونوا قوّامین بالقسط» ای: قوّالین بالعدل فی‌الشّهادة، درگواهی دادن گـویندگان بعدل باشید، راستی نگه‌دارید،

گواهی که دهید خدایرا دهید، از بهر صاحب حقّ، و بازمگیرید، اگرچه آن گواهی برنفس شما باشد، یا برپدر و مادر، یا برخویش و پیوند، وبدان منگرید که آنکس که بروی گواهی میدهید، توانگرست یا درویش: توانگر را ازبهر توانگری محابا مکنید، و بردرویش ازبهر درویشی نبخشائید، کار هردو بالله فرو گذارید، که الله بدیشان از شما سزاوارتر، و آنچه الله ایشانرا خواهد نیکوتر.

« فلا تتّبِعُوا الهوىٰ اَن تَعدِلوا » ـ شما برپی دل خواست خود مروید، تا جور کنید و ازحق بگردید. « و اِن تَلُوا » ـ بیك واو و ضمّ لام قراءت **شامی و حمزه** است، از ولیٰ یلی ولایةً، یقال: ولیتَ الشیء اذا تَوَلَّیتَه، و اقبلتَ علیه، فوِلایة الشیء اقبال علیه، وهوخلاف الاعراض عنه. والمعنیٰ: اِن تَقبلوا او تُعرضوا. باقی قرّاء « اِن تَلْوُوا » خوانند بدو واو وسکون لام، مِن لَویٰ یَلوی لیّاً، وهو مِن لَیّ القاضی و اِعراضه لأحدالخصمین علی الآخر، او مِن لَیّ الشّهادة، و هو تحریفها، او مِن لَیّ الغریم، وهو مدافعته ومماطلته. یقال: لَوَیته حقَّه ای دافعته، چون از مدافعت بود معنی آن باشد که: و اِن تُدافعوا فی‌اقامة الشّهادة او تُعرضوا عنها فَتَکتُموها. میگوید: اگر در گواهی دادن مدافعت کنید، و روزگار در پیش افکنید، یا خود انکار کنید، و پنهان دارید، و ازآن اعراض کنید. معنی دیگر: « و اِن تَلْوُا » و اگر بپیچانید گواهی و سخن، « اَو تُعرضوا » یعنی عن اللَّیّ، و تَقوموا بالشّهادة، یا رو گردانید ازپیچ و گواهی بدهید(۱)، هرچون که کنید الله بدان داناست و آگاه، یجازی المحسن باحسانه والمسیءَ باِساءته.

ابن‌عباس گفت: این آیت در شأن قاضیان آمد که پیچ در روی‌خویش آرند،

---

۱ ـ نسخهٔ الف: یا رواگردانید از بیح (کذا !) وگواهی بدهید، و از نسخهٔ ج این قسمت از قلم کاتب افتاده است، و متن تصحیح قیاسی است.

و از یك خصم اعراض کنند. **مصطفی**(ص) چون این آیت فرو آمد، گفت: «مَن کان یُؤمن باللّٰه والیوم الآخر فلیُقم شهادتَه علی مَن کانت، ومَن کان یُؤمن باللّٰه والیوم الآخر فلا یَجحد حقّاً هو علیه، ولیُؤدِّه عفواً ولا یُلجئه الیٰ سلطان و خصومته، لیَقتطعَ بها حقَّه، و إنّما رجلٌ خاصمَ الیَّ فقضیتُ له علیٰ اخیه بحقّ لیس هو له علیه، فلا یأخذه و إنّما اَقطَع له قِطعة مِن جهنّم».

وقیل **لعمار بن یاسر**: ایّ النّاس احکمُ؟ قال: الّذی یحکُم للنّاس کما یحکُم لنفسه، وقال **ابن عباس** (رض): انّما ابتُلی **سلیمان بن داود** بما ابتُلی بـه، لأنّه تقـدّم الیه خصمان، فهویٰ أن یکون الحقّ لاحدیٰهما. وقال **عبداللّٰه بن عمر**: جاء خصمان الی **عمر**، فجلسنا الیه، وفی قلبه علیٰ احد الخصمین شیء، فأقامهما، ثمّ جلسا مرّةً اخریٰ، فأقامهما، ثمّ جلسا الیه الثّالثة، ففصل بینهما، وقال: انّهما جلسا الیّ وفی قلبی علی احد الخصمین شیء، فکرِهتُ ان افصِل الحکم علیٰ ذلك، فأقمتُهما، ثمّ جلسا الثّانیة، وقد ذهب بعضُ مافی قلبی، فأقمتهما ثمّ جلسا الثّالثة، ولا اُبالی لأیّ الخصمین کان، فقضیتُ.

«ولو علیٰ انفُسکم» ـ اگر کسی گوید: شهادت بر خویشتن چونست؟ جواب آنست که: حق دیگری بر خود واجب شناسد، و بدان اقرار دهد. **ابن عباس** گفت: اُمروا ان یقولوا الحقّ ولو علیٰ انفسهم.

النوبة الثالثة

قـوله تعالی: «ومَن احسن دیناً ممّن اسلمَ وجهَه لِلّٰه وهو محسنٌ» الآیة ـ ربّ العالمین خدای جهانیان، و کردگار نهان دان، جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه وتعالت صفاته، درین آیت مخلصانرا میستاید، واخلاص در اعمال میپسندد. واوّل کسی که جامهٔ اخلاص درسر کعبهٔ عمل کشید **مصطفی** بود کـه گفت: «انّما الأعمال

بالنّیات ». ایـن روش اخلاص دراعمال همچون روش رنگ است در گوهر ، چنانکه گوهر ، بی کسوت رنگ ، سنگی باشد بی‌قیمت ، عمل بی‌اخلاص جان کندنی است بی‌صواب.

معروف کرخی قدّس‌الله روحه خـویشتن را بتازیانه زدی ، و گفتی : یانفس اَخلِصی تخلُصی ، اخلاص کن تاخلاص یابی. گفته‌اند : علم تخم‌است ، وعمل زرع است ، و آب آن اخلاص. کار اخلاص دارد ، و رستگاری در اخلاص است ، و سعادت ابد در اخلاص‌است، امّا اخلاص‌خودعزیزاست، نه هرجائی‌فرود آید ، نه‌بهر کسی‌روی نماید. ربّ‌العزّة گفت : سِرٌّ مِن سِرّی استودعتُهُ قلبَ مَن احببتُ مِن عبادی.

در **بنی‌اسرائیل** عابدی بود ، ویرا گفتند : در فلان جایگه درختی است که قومی آنرا میپرستند. آن عابد را از بهر خدا و تعصب دین خشم گـرفت ، از جای برخاست ، تبر بردوش نهاد ، و رفت تا آن درخت از بیخ بردارد ، و نیست کرداند : **ابلیس** بصفت پیری براه وی شد ، ازوی پرسید که کجا میروی ؟ گفت : بفلان جایگه تاآن درخت بر کنم. گفت : روبعبادت خود مشغول باش ، که‌این از دست توبرنخیزد ، با وی برآویخت ، ابلیس بافتاد ، و عـابد برسینهٔ وی نشست. ابلیس گفت : دست از من بازگیر ، تا ترا یك سخن‌نیکو بگویم. دست از وی بداشت. ابلیس گفت : ای‌عابد خدایرا پیغامبران هستند ، اگر این درخت برمیباید کند ، پیغامبری را فرماید تـا بر کند ، ترا بدین نفرموده‌اند. عابد گفت : نه ، که لابد است بر کندن این درخت و من ازین کار بازنگردم تا تمام کنم. دیگرباره بهم برآویختند ، و عابد بِه‌آمد ، و ابلیس بیفتاد. ابلیس گفت : ای جوانمرد ! تو مردی درویشی ، و مؤنت تو بر مردمان است ، چه باشد که این کاردرباقی کنی که برتو نیست ، و ترا بدان نفرموده‌اند ، ومن هر روز دو دینار در زیر بالین تو کنم ، هم ترا نیك بود هم عابدان دیگر را ، که

بر ایشان نفقه کنی. عابد درین گفتِ وی بماند. باخود گفت: یك دینار بصدقه دهم، و یك دینارخود بکار برم بهتر از آنکه این درخت بر کنم، که مرا بدین نفرموده‌اند، و نه پیغامبرم، تا برمن واجب آید. پس باین سخن باز گشت. دیگر روز بامداد دو دینار دید در زیر بالین خود. بر گرفت. روز دیگر همچنین تا روز سیوم که هیچ چیز ندید. خشم گرفت. تبر برداشت، ورفت تادرخت بر کند، **ابلیس** براه وی آمد، و گفت: ای مرد ازین کار بر گرد که این هر گز از دست تو بر نخیزد. بهم بر آویختند، وعابد بیفتاد، و بدست ابلیس عاجز گشت، و ابلیس قصد هلاك وی کرد. عابد گفت: مرا رها کن تا باز گردم، لکن بامن بگو که اوّل چرا من بِه آمدم، و اکنون تو بِه آمدی؟ گفت: از آنکه در اوّل از بهر خدای برخاستی، و دین خدایرا خشم گرفتی، وربّ العزّة مرا مسخّر تو کرد. هر که برای خدا باخلاص کاری کند، مرا بر وی دست نبود. اکنون ازبهر طمع خویش و از بهر دنیا خشم گرفتی، تابع هوای خودشدی، لاجرم برمن برنیامدی، ومقهور من گشتی.

مصطفی (ص) را پرسیدند که اخلاص چیست؟ گفت: آنکه گوئی: ربّیَ اللّٰه، ثم تَستقیم کما اُمرت.

«ومَن احسن دیناً ممّن اَسلم وجهَه لِلّٰه وهو محسن» - **واسطی** گفت: وهو محسن، معنی آنست که: وهو یحسن ان یسلم وجهه للّٰه. میگوید: راه پاك و دین نیکو آنکس راست که روی خود فرا حق کند، و نیك داند و شناسد این روزی فرا حق کردن، و اخلاص بجای آوردن که نه هر کسی که بدر گاه سلطان رسد، وی ادب حضرت شناسد.

آنکه گفت: «واتّبع ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً» - اشارتست بدانکه این حالت **ابراهیم** (ع) است که روی بحق نهاد، و ادب حضرت بجای آورد، خود را نصیبی

نگذاشت. همه درباخت: هم نفس، وهم مال، و هم فرزند. نفس‌خود درباخت رضاء حق‌را، فرزند درباخت اتّباع فرمان او را، ومال‌درباخت شفقت برخلق او را. لاجرم ربّ‌العزّة او را بستود، و **خليل** خـود خواند، گفت: « واتّخذَالله ابراهيمَ خليلاً » ـ رُوی انّالله تعالیٰ اَوحیٰ اليه: انت‌خليلی وأنا خليلك، فَانظر ان‌لا اطّلع فی‌شرك وقد تعلّقتَ‌بغيری، فَاقطعَ خلّتك عنّی. و گفته‌اند كه: چون ربّ‌العزّة رقم‌خلّت بروی كشيد، واين ندا در عالم داد كه: « و اتّخذ الله ابراهيم خليلاً »، فريشتگان آواز برآوردند كه خداوندا! چه كرد **ابراهيم** كه با وی اين كرامت كردی؟ و ازجهانيان اين تخصيص وی آمد؟ فرمان آمد كه: ای **جبرئيل** پرهای طاؤسی فرو گشای، و از ذِروهٔ سدره بقمّهٔ آن كوه رو، ونام ما بسمع او رسان. **جبرئيل** بيامد، و در پس‌آن كوه ايستاد، و **خليل** را سيصد گله گوسفند بود، با هر گله سگی، و قلادهٔ زرين‌در گردن وی. **جبرئيل** آوازبرآورد كـه: يا قُدّوس! **خليل** از لذّت‌آن سماع‌بيهوش گشت، ازپای درآمد، گفت: ای گوينده، يكباردیگر باز گوی، واين گلهٔ گوسفند بااين سگ و قلادهٔ زرين ترا. **جبرئيل** يكبار ديگرآواز برآورد كـه: يا قُدّوس! **خليل** درخاك تمرّغ ميكرد، وچون مرغ نيم بسمل ميگفت: يكبار ديگر باز گوی و اين گلهٔ ديگر ترا، و أنشد:

وحدّثتَنی يا**سعد** عنه فزدتَنی ‏ ‏ ‏ جنوناً، فزدنی مِن‌حديثك يا **سعد**

همچنين وا ميخواست، تا سيصد گله همه بداد. آنكه چون همه بداده بود، آن عقدها محكم‌تر گشت، عشق و افلاس بهم پيوست. **خليل** آواز برآورد كه: يا عبدالله! يكبار ديگر باز گوی و جانم ترا.

مـال و زر و چيز رايگان بايد بـاخت

چون كار بجان رسيد، جان بايد باخت.

جبرئیل را وقت خوش گشت، پرهای طاوسی فرو گشاد، گفت: اگر قصوری هست در دیدهٔ ماست، امّا ترا عشق بر کمالست، بحقّ اتّخذك خليلاً.

« ولله ما في السّموات وما في الأرض » - درین آیات سه جایگه باز گفت: « ولله ما في السّموات وما في الأرض »، هرجای قومی را تنبیه است، و معنئی را مخصوص. اوّل تنبیه عامّهٔ مسلمانان است. دوم تنبیه متعبّدان و متّقیان است. سیوم تنبیه صدّیقان وخاصّگیان است. اوّل عامّهٔ مسلمانانرا گفت که: هرچه در آسمان و زمین است همه مِلك ومُلك من است. همه آفریده وصنع منست. علم من بهمه رسیده، و از همه آگاهم. حقها میان شما واجب کردم، وفرضها باز بُریدم. زنانرا ویتیمان را ومستضعفان را حقها بجای آرید، وفرمودهٔ من بکار دارید، وبمواسات و صلح کوشید. اگر نیك کنید و اگر بد، اگر صلح کنید و گر جنگ، بحقیقت دانید که من میدانم و من می‌بینم، که همه آفریده و صنع منست، آفریده و صنع من کی پنهان شود برمن: « الا یعلم مَن خلقَ وهو اللّطيف الخبير ».

در آیت دیگر گفت: « ولله مافي السّموات ومافي الأرض ولقد وصّینا » الآیة - شما که عابدان وپرهیز کاران اید، یکبار گی همه بکوی تقوی درآئید، و تقوی پناه خود سازید، و از راه شبهت وتهمت برخیزید. این بگفت و بفرمود، آنکه گروهی را توفیق داد، و گروهی را در راه خذلان فرو گذاشت، وهمه را آگاهی داد که من بی‌نیازم، نه ازطاعت آن موفّق مرا سود، نه از معصیت آن مخذول مرا زیان. هرچه در آسمان و زمین همه مِلك ومُلك من، همه مقدور ومصنوع من، اگر خواستمی همه موفّق آفریدمی یا همه مخذول. کس را برمن اعتراض نه، و از حکم من اعراض نه.

در آیت سیوم گفت: « و لله مافي السّموات ومافي الأرض و كفى بالله وكيلاً » -

تنبیه صدّیقـان و محبّان است ، کـه هفت آسمان وهفت زمین و هرچه در آن ، همه آنِ منست ، نه بدان آفریدم تا تو روی بدان آری ، و دل بر آن نهی ، که بس بآن بمانی ، و از من باز مانی ، لکن بدان آفریدم تا بتو نمایم ، و بر نفس تو آرایم. آنگه چون همه بگذاری ، و روی بمن آری ، همه در خدمت تـو آرم ، و همه زیر دست تو کنم . و این معنی در خبر است : یادنیا اُخدِمی مَن خَدمنی وَ اتْعَبی مَن خدمك

و حکایت **سهل تستری** معروفست که : خلیفهٔ روزگارمال فراوان بروی عرضه کرد ، هیچ نپذیرفت . یکی پرسید که چرا نپذیرفتی ؟ **سهل** دعا کرد تـا ربّ العزّة پرده از دیدهٔ آن سائل برداشت ، درنگرست یك جهان گوهر و مروارید دید . آنگه گفت : ای جوانمرد ! ما را حاجت بمال خلیفه نیست ، که همه جهان بفرمان ماست ، وخزائن زمین برما عرضه میکنند ، لکن ما خود نمیخواهیم .

چه مانی بهر مرداری چوزاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاؤسان یکی بر پر برین بالا
بردی جوهر صفرا همه کفر است و شیطـانی
گرت سوداء دین دارد قدم بیرون نه از صفرا

٢٣ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا » - اي ایشان که بگرویدند ، « آمِنُوا بِاللّهِ وَرَسولِهِ » بـگروید بخدا و برسول وی ، « وَالـکِتابِ الَّذی نَزَّلَ عَلیٰ رَسولِهِ » و بقرآن که برسول خود [**محمد**] فرو فرستاد ، « وَالـکِتابِ الَّذی أَنزَلَ مِنْ قَبلُ » و بکتابها که از پیش فرو فرستاد بر پیغمبران ، « وَمَنْ یَـکْفُرْ بِاللّهِ » و هرکه کافر شود بخدا ، « وَمَلائِـکَتِهِ » و فریشتگان وی ، « وَکُتُبِهِ » و کتابهای وی ،

« وَرُسُلِهِ » و رسولان وی ، « وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » و بروز رستاخیز ، « فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً (۱۳۶) » اوبیراه گشت بیراهی دور .

« اِنَّ الَّذينَ آمَنوا » ایشان که بگرویدند ، « ثُمَّ كَفَرُوا » باز کافر شدند [و از آن کفر بازنگشتند] ، « ثُمَّ ازْدادُوا كُفراً » پس‌در کفر بیفزودند ، « لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ » خدای بر آن‌نیست که ایشانرا بیامرزد هر گز ، « وَلا لِيَهْدِيَهُمْ سَبيلاً (۱۳۷) » و نه بر آنکه ایشانرا راه نماید هر گز .

« بَشِّرِ الْمُنافِقينَ » خبر کن منافقانرا ، « بِاَنَّ لَهُمْ عَذاباً اَليماً (۱۳۸) » که ایشانراست عذابی دردنمای .

« اَلَّذينَ يَتَّخِذُونَ الْكافِرينَ اَوْلِياءَ » ایشان که کافرانرا بدوستان میدارند ، « مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ » فرود از مؤمنان ، « اَيَبْتَغونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ » بنزدیك کافران می قوّت و عزّت جویند ، « فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَميعاً (۱۳۹) » قوّت و عزّت خدایراست بهمگی .

« وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ » و فرو فرستاده آمد برشما درین قرآن ، « أَنْ اِذا سَمِعْتُمْ » هر گاه که شنوید ، « آياتِ اللهِ » آیات وسخنان خدا ، « يُكْفَرُ بِها » که کافر شوند بآن ، « وَيُسْتَهْزَأُ بِها » و افسوس میکنند بدان ، « فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ » بمنشینید با ایشان ، « حَتّىٰ يَخوضوا في حَديثٍ غَيْرِهِ » تا آنکه که سخنی دیگر در گیرندجز زان ، « اِنَّكُمْ اِذاً مِثْلُهُمْ » که [اگر بنشینید] آنکه چون ایشان بید(۱) ، « اِنَّ اللهَ جامِعُ الْمُنافِقينَ وَالْكافِرينَ » وخدای بهم آورندهٔ کافران و منافقان است. « في جَهَنَّمَ جَميعاً (۱۴۰) » در دوزخ بهم .

« اَلَّذينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ » ایشان که شما را میکوشند ، « فَاِنْ كانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللهِ » اگر چنانست که شما را جای ظفر بود [و فتح و پیروزی] ، « قالُوا »

۱ ـ نسخهٔ ج : باشید .

گویند شما را: « اَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ » نه با شما بودیم؟ « وَاِنْ کانَ لِلکافِرینَ نَصیبٌ » و اگر کافرانرا از شما بهره‌ای بود بظفریـا گزند، « قالُوا » کافرانرا گویند « اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ » نه برشما دست یافته بودیم؟ « وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ » وشما را از گرویدگـان [بمحمد] نگاه داشتیم، « فَاللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ » خدای حکم کند میان شما روز رستاخیز، « وَلَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً (۱۴۱) » [آن روز که] خدای کافرانرا برمؤمنان [درآن روز] هیچ سبیل و راه دست نداد.

« اِنَّ الْمُنافِقینَ یُخادِعُونَ اللّٰهَ » منافقان بـاخدای می‌فرهیب سازند، « وَ هُوَ خادِعُهُمْ » خدای فرهیوندهٔ (۱) ایشانست، « وَاِذا قامُوا اِلَی الصَّلٰوةِ » وچون برنماز خیزند، « قامُوا کُسالیٰ » کاهلان برخیزند، « یُراؤُنَ النّاسَ » دیدار مردمان میخواهند [بنماز خویش، وفرا ایشان مینمایند]، « وَلا یَذْکُرُونَ اللّٰهَ » و درآن نماز خدایرا یاد نکنند، « اِلّا قَلیلاً (۱۴۲) » مگر اندکی.

« مُذَبْذَبینَ بَیْنَ ذٰلِکَ » مترددان‌اند میان کفر و ایمان، « لا اِلیٰ هٰؤُلاءِ » نه با اینان، « وَلا اِلیٰ هٰؤُلاءِ » ونه با ایشان، « وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ » وهر که‌الله ویـرا از راه گم کرد، « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبیلاً (۱۴۳) » ویرا حیلتی نیابی [فرا راهی].

« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای‌ایشان که بگرویدند، « لاتَتَّخِذُوا الْکافِرینَ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ » کافرانرا بدوستان ندارید فرود ازمؤمنان، « اَتُریدُونَ » میخواهید، « اَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَیْکُمْ » که الله را برخویشتن سازید، « سُلْطاناً مُبیناً (۱۴۴) » حجتی آشکارا.

« اِنَّ الْمُنافِقینَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النّارِ » منافقان درپایهٔ زیرین‌اند ازآتش،

۱ - نسخهٔ ج : فریبنده.

« وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (۱۴۵) » و ایشانرا فریادرسی و یاری نیابی.

« إِلَّا الَّذِينَ تابُوا » مگر ایشان که توبه کنند، « وَأَصْلَحُوا » و کار خود [ودلهای مردمان تباه گشته] باصلاح آرند، « وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ » ودست بالله زنند، « وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ » و دین خویش خدای را پاك كنند، « فَأُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ » آنکه ایشان بامؤمنان‌اند، « وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ » ودهد خدای مؤمنانرا، « أَجْراً عَظِيماً (۱۴۶) » مزدی بزرگوار.

التوبة الثانية

قوله تعالی : « یاایها‌الذین آمنوا آمنوا بالله » ــ **ابن‌عباس** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که **عبدالله‌بن سلام** و **اسد** و **اسید** پسران **کعب**، و **ثعلبة‌بن قیس** و **ویامین‌بن یامین** و برادر زادهٔ **عبدالله‌سلام**، **سلمه** و خواهرزادهٔ وی **سلام**، اینان مؤمنان اهل کتاب‌اند، پیش **مصطفی** (ص) شدند، و گفتند : یارسول‌الله ! ما ایمان می‌آریم بتو، و بقرآن کتاب تو، و به **موسی** و بر **تورات** کتاب وی، و به **عزیر**، و بیرون ازین هرچه هست از کتاب و رسل ایمان بدان نیاریم. **مصطفی** (ص) گفت: نه، که ایمان آرید بخدا و برسول وی **محمد**، و بکتاب وی **قرآن**، وبهر کتاب که پیش از **قرآن** فرو آمد. ایشان گفتند : نکنیم. پس رب‌العالمین این آیت فرستاد، میگوید : ای شما که به **محمد** وبقرآن وبه **موسی** و به **تورات** گرویدند، « آمِنوا بالله ورسوله » بالله بگروید، و برسول وی **محمد**، وبکتاب وی **قرآن**، وبهر کتاب که پیش ازوی فرو فرستاده آمد : **تورات** و **انجیل** و **زبور** وجز از آن از کتب و صحف. پس کفار اهل کتابرا گفت : ایشان که ایمان نیاوردند، وبخدا کافر شدند وبفریشتگان، یعنی جهودان که به **جبرئیل** کافر شدند، و بت پرستان گفتند : الملائکة بنات‌الله.

ربّ العزّة جلّ جلاله ایشان را گفت : « و مَن یَکفرْ باللّٰه و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً ».

چون این آیت فرو آمد ، مؤمنان اهل کتاب گفتند : یا رسول اللّٰه ما بخدای ایمان آوردیم ، و برسول وی **محمد** ، و بکتاب وی **قرآن** ، وبرهر رسولی و کتابی که پیش از قرآن فرو آمد ، و ایمان آوردیم بفریشتگان و روز رستاخیز ، « لا نُفرّق بین احد منهم » کما فعلتِ **الیهود و النصاری** ، « ونحن له مسلمون » . **ضحاک** گفت : این آیت درشأن جهودان و ترسایان آمد ، و معنی آنست که : ای شما که ایمان آوردید به **موسی** و **توراة** و به **عیسی** و **انجیل** ، به **محمد** ایمان آرید و بقرآن . و گفته‌اند که : علی الخصوص درشأن جهودان آمد ، ومعنی آنست که ای شما که ایمان آوردید بآنچه اوّل روز فرو فرستادند ، ایمان آرید بآنچه آخر روز فرو فرستادند .

و بیان این آیت در آن آیت است که گفت : « وقالت طائفةٌ مِن اهل الکتاب آمِنوا بالّذی اُنزل علی الّذین آمَنوا وجهَ النّهار » الآیة . و گفته‌اند : این آیت خطاب مؤمنان است ، و تأویل آنست : « یا ایّها الّذین آمَنوا آمِنوا » ای اقیموا وَ اثبُتوا علی الایمان ، کقوله تعالی : « فَاعلم انّه لا الٰه الّا اللّٰه » ای : اُثبت علی ما انت علیه . میگوید : ای شما که مؤمنان اید ! بر ایمان خویش ثبات نمائید ، واستوار باشید ، از آن بمگردید . و گفته‌اند که خطاب منافقان است ، ایشان که بآشکارا تصدیق مینمودند وپنهان تکذیب در دل میداشتند . میگوید : ای شما که بآشکارا ایمان آوردید ! درخلوت و در سرّ ایمان آرید . قومی گفتند که : احتمال کند که این خطاب بت‌پرستان باشد ، ومعنی آن بود که : ای شما که ایمان به **لات** وعزی و **طاغوت** آوردید ! بخدا و رسول ایمان آرید ، که چون لابد ایمان بچیزی میبایدآورد ، بخدای سزا بود که آرند ، وبرسول

وی، و کتابهای وی، نه بآنکه در وی‌نه منفعتست، ونه مضرّت، نه‌آفریند، نه روزی دهد، نه‌زنده کند، نه میراند.

«والکتابِ‌الّذی نَزّل علیٰ رسوله والکتابِ الّذی اَنزل مِن‌قبلُ» ـ نُزّل و اُنزل درین آیت، بضمّ نون و الف قراءت **مکی** و **شامی** و **ابوعمرو** است علیٰ اسنادالفعل الی المفعول به، مثل قوله: «لتُبیّن للنّاس مانُزّل الیهم». باقی، نَزّل و اَنزل، بفتح نون و الف خوانند، علی اسنادالفعل الی‌الله تعالـی، و المعنی: والکتاب الّذی نزّله الله تعالی. قومی گفتند از اصحاب حدیث که: ربّ‌العزّة درین آیت مؤمنانرا گفت: ایمان بیارید تا معلوم شود که ایمان زیادت میپذیرد، و زیادت و نقصان در ایمـان شود. و این همچنانست که **معاذ** گفت در آن خبر معروف: «تعالَوا نُؤمن ساعةً» و امثال این در قرآن فراوان است.

«انّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا» ـ **قتاده** گوید: اینان **جهودان** اند، یعنی: آمنوا بموسی، ثمّ کفروا حینَ‌عبدوا العجل، ثمّ آمنوا بموسی‌بعد عوده، ثمّ کفروا، ثمّ ازدادوا کفراً بمحمّد(ص). **مجاهد** گفت: «ثمّ ازدادوا کفراً»، معنی آنست که: بر کفر بمیرند. **کلبی** گفت: «انّ الّذین آمنوا» بموسی «ثمّ کـفَروا» بموسی. این جهودان‌اند که ایمان آوردند به‌**موسی**، پس کافـر شدند به‌**موسی**، و ایمان آوردند به **عزیر**، پس‌بعد از**عزیر** کافر شدند بعیسی، و ترسایان‌اند که به‌**موسی** کافر شدند، و به‌**عیسی** ایمان آوردند، پس در کفر بیفزودند که به **محمد** و **قرآن** کافر شدند.

ربّ‌العزّة گفت: «لم یَـکُنِ اللهُ لِیَغفرلهم ولالِیَهدیَهم سبیلاً» ـ یعنی: ماأقاموا علیٰ ذٰلك، مادام تا برین کفر باشند، الله نیامرزد ایشانراهرگز، و راه راست ننماید. اکنون بحکم شرع اگرمسلمانی مرتدّ شود، پس مسلمان شود، پس دیگربار مرتدّ

شود ، بازمسلمان شود ، مذهب اهل‌حق آنست که بهر دفعتی که مسلمان شود بدرستی اسلام وی حکم کنند ، و خون و مال وی معصوم شود ، و هیچکس از علما درین مسئله خلاف نمیکنند ، مگر **اسحق راهویه** که میگوید : بدفعت سیوم چون مرتدّ شود خدای بعد از آن توبت وی نپذیرد ، و این آیت بدلیل میآرد : « انّ‌الّذین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنوا ثمّ کفروا » ، میگوید بسیوم دفعت ربّ‌العزّة گفت : «لم یکُن‌الله لیغفرلهم » . جواب وی آنست که چون بدفعت سیوم کافر شود ، و بر آن کفربماند ، و در کفربیفزاید ، وباسلام بازنگردد ، الله ویرا نیامرزد . امّا چون‌باسلام باز گردد و کفر بگذارد ، الله ویرا بیامرزد ، که گفت جلّ‌جلاله بر اطلاق : « اِنْ یَنتَهوا یُغفر لهم ماقد سلَف » . و **مصطفی** (ص) گفت : الاسلام یجبّ ماقبله .

« بَشّرِ المنافقین بأنّ لهم عذاباً الیماً » ـ گفته‌اند که آنروز که آیت مغفرت از بهر پیغامبر ومؤمنان درسوره **الفتح** فروآمد از آسمان ، و مؤمنانرا بشارت بود درآن آیت ، **عبدالله‌ابی** و جماعتی که باوی بودند گفتند : این بشارت ماراست که این مغفرت از بهر ما است ، ربّ‌العزّة آیت فرستاد که : « بَشّرالمنافقین » **یامحمد!** ایشانرا بگوی که : شما را بجای‌بشارت ، عذاب دردناکست . این‌چنانست که گویند : تحیّتك الضّربُ وعتابك السّیف . یعنی که زخم شمشیر ترا بجای تحیّت است .

پس منافقانرا صفت کرد و گفت : « الّذین یتّخذون الکافرینَ اولیاءَ مِن دون المؤمنین » ، این‌منافقان ، جهودان بدوست میگیرند تا اگر روزی نفاق ایشان‌آشکارا گردد ، و رسول خدا ومؤمنان برایشان خیزند ، ایشان آنروز بجهودان پناه برند ، و از ایشان قوّت و منعت و غلبه جویند . و این آن بود که منافقان با یکدیگر میگفتند که : این کار **محمد** بتمام بسر نشود ، باری با ایشان دست یکی داریم ، تا فردا بقوّت ایشان متعزّز گردیم و غلبه کنیم ، و نیز مشرکان عرب را یاری میدادند

برقتال رسول‌خدا تا بدان متعزّزشوند. ربّ‌العزّة گفت: « أیبتغون عندهمُ‌العزّةَ فإنّ العزّة للهِ جمیعاً » عزّت و قوّت از نزدیك جهودان ومشرکان می‌طلب کنند، نمیدانند که عزّت بهمگی خدایرا است.

« وقد نَزّل علیکم فی‌الکتاب » ـ نَزّل بفتح نون قراءت **عاصم** و **یعقوب** است. میگوید: الله فروفرستادبرشمادرین کتاب. باقی‌قرّاء نُزّل‌خوانندبضمّ نون. میگوید: فرو فرستاده شد برشما درین کتاب، یعنی قرآن: « أن اذا سَمِعتم آیات‌الله »، واین آن بود که: منافقان استهزا بقرآن میکردند در**مدینه**، و پیش‌از آن در **مکه** کافران استهزا میکردند. و در **مکه** آن آیت فرو فرستاد که درسورة **الانعام** است: « وإذا رأیتَ الّذین یَخوضون فی‌آیاتنا فَأعرِض عنهم حتّی یخوضوا فی‌حدیثٍ غیره ». پس ربّ‌العالمین در **مدینه** چون منافقان استهزا میکردند، ومؤمنان با ایشان مینشستند ایشانرا از آن نهی کرد، وآنچه در **مکه** فرو فرستاده بود با یاد ایشان آورد، گفت: « وقد نزّل‌علیکم فی‌الکتاب أن اذا سمِعتم آیات‌الله یُکفربها و یُستهزء بها فلاتَقعدوا معهم حتّی یخوضوا فی‌حدیثٍ غیره ». الله شما را درین قرآن به **مکه** فرو فرستاد که: چون شنوید که بآیات خدا استهزا میکنند و بدان کافرشوند شما با ایشان که آن تکذیب واستهزا میکنند منشینید، که اگرشما هم چون‌ایشان باشید، « انّکم اذاً مثلُهم ». سامع شریك قائل است در خیر و شرّ، وفی معناه أنشدوا:

وسمعَك صُن عن سَماع القبیح   کصَون اللّسان عن اللّفظ به
فإنّك عند استماع القبیح   شریك لقائله فانتبه

« إنّ‌الله جامع المنافقین » ـ من‌اهل **المدینة**، « والکافرین » من‌اهل **مکة**، « فی‌جهنّم جمیعاً ». میگوید: چنانکه امروزمجتمع‌اند این کافران و منافقان در استهزابآیات قرآن، فردا در دوزخ در عقوبت مجتمع باشند.

« اَلّذین یتربّصون بکم » ـ یعنی یَنتظرون بکمُ الدّوائرَ . این منافقان گـوش میدارند تا خود حال چون برشما گردد ؟ اگرشما را برجهودان فتحی و غلبه‌ای بود، خویشتن را غازی شمرند، ونصیب غنیمت خواهند . همانست که درسورة **عنکبوت** گفت : « ولئن جاءَ نصرٌ مِن ربّك لیقولُنَّ انّا کُنّا معکم » .

« و اِن کان للکافـرین نصیبٌ » ـ یعنی دولةً و ظهوراً علی المسلمین کما کان یوم **احد**، قال المنافقون للکافرین : « الم نَستحوِذ علیکم » ای : الـم نَغلب علیکم ؟ الم نُحِطْ بکم مِن جوانبکم ؟ وقیل معناه : اَلم نُخبر کم بعزیمة **محمد** و اُصحابه ؟ و نطلعْکم علی سرّهم ؟ « و نَمنَعکم مِنَ المؤمنین » ای ندفع عنکم صولةَ المؤمنین . و این آن بود که منافقان با مؤمنان بودند برمعسکر، و بر کافران زور نکردندی، و دستها کَشیده داشتندی از کشتن ایشان ، اگرچنان بودی که ظفر مؤمنانرا بودی، مؤمنانرا گفتندید (۱) که نه ما باشما بودیم ؟ و اگر ظفر کافرانرا بودی ایشانـرا گفتندید (۲) نه برشما دست یافته بودیم ، و شما را بکوشیدیم، و گزند نـکردیم، سپاس برایشان نهادندید (۳) و باایشان دست افکندندید (٤) .

« فَاللهُ یَحکم بینکم یومَ القیٰمة » ـ خدای میان مؤمنان ومنافقان روزرستاخیز حکم کند . یعنی که امروزشمشیر از ایشان برداشت، وعقوبت ایشان باروز رستاخیز گذاشت . « وان یَجعلَ اللهُ للکافرین علی المؤمنین سبیلاً » ـ روا باشد که این دردنیا بود ، و مؤمنان اصحاب رسول‌خدا اند . یعنی که کافرانرا براصحاب رسول‌خدا دردنیا دسترس نیست، وظفر ودولت نیست، و روا باشد که این در قیامت بود ، که کافرانرا بر مؤمنان راهی نبود ، وحجّتی نباشد، مؤمنان در ناز ونعیم باشند ، وکافرانرا و منافقانرا باایشان درآن مشارکت نه ، چنانکه در دنیا بود . وقیل : « وان یجعلَ اللهُ

---

۱ و۲ ـ نسخهٔ ج : گفتندی . ۳ و ٤ ـ نسخهٔ ج : نهادندی . . . افکندندی .

لِلکافرین علی المؤمنین » ای علـی جملة المؤمنین ، سبیلاً ، حتّی یَستأصِلوهم ، ولا یعبدون اللّٰه .

« انّ المنافقینَ یُخادعون اللّٰهَ » ـ این منافقان باللّٰه فعل مخادعت بدست دارند ، چنانکه کسی را فرهیبند (۱) ، که ظاهر دیـگر مینمایند ، و بباطن دیگراند ، و ربّ العزّة جزاءِ خداع ایشان بایشان دهد . هرچند که اللّٰه اضافت خداع باخود کرد ، و گفت : « وهو خادِعهم » ، امّا عین خداع از اللّٰه روا نبود ، کـه خداع باطل است ، و باطل بروی روا نیست ، لکن این بر سبیل پاداش گفت مخادع رابچیزی که آن مانندهٔ خداع وی است ، امّا عدلست از اللّٰه ، و عدل حقّ است . و آن پاداش آنست که ایشانرا بر صراط نوری دهد ، چنانکه مؤمنانرا دهد ، تا بدان نور بروند وظلمت قیامت (۲) . بدان نور ظلمت قیامت بگذارند ، نه بس برآید تا آن نورِ منافقان فرو کشته شود ، و منافقان در ظلمت متحیّر بمانند ، مؤمنانرا بینند که در نور میروند ، گـویند : « اُنظرُونا نَقتبِسْ مِن نورکم » . فریشتگان ایشانرا جواب دهند : « اِرجعوا وراءَکم فَالتمسعوا نوراً » . این جواب استهزا وخداع ایشانست ، همچنانکه کافران را گویند : « لاتَرکُضوا وَارجعوا الی ما اُترِفتم فیه » . مؤمنان چون آن حال بینند برنورخویش بترسند ، که اگر کشته شود . ربّ العزّة ایشانرامدد عنایت فرستد ، و دردل و زبانشان دهد تا گویند : « ربّنا اَتمِم لنا نورَنا وَاغفر لنا انّك علیٰ کلّ شیء قدیر » .

« و اِذا قاموا الَی الصّلوة قاموا کُسالیٰ » ـ باِمالت لام قراءت **حمزه و کسائی** است ، و معنی کسالی ، متثاقلین است . یعنی گران آید برمنافقان نماز کـردن ، از بهرآنکه نه حق بینند برخود واجب . خبردرست است که **مصطفی** (ص) گـفت : « مابالُ رجال یتخلّفون عن صلٰوة الصّبح ؟ لو یَعلمون مافیهما لَأَتوها حَبواً ، ولودُعی

۱ ـ نسخهٔ ج : فریبند . ۲ ـ کذا ، وظاهراً : درظلمت قیامت .

احدُهم الیٰ مِرمأتین حسنتین(١) او اِلی کُراع لَاَجاب ، ولقدهَممتُ ان آمُرَفتیانی اَن یأتوا بحزم الحطب ثم آمُرالمنادی فَیُقیم بالصّلٰوة فأحرق علی بیوت اقوام لایشهدون الجمـاعة .

« یُراؤن النّاسَ » ـ نماز که کنند بر دیدار مردم کنند ، نه اتّباع امر خدایرا عزّوجلّ . **مصطفی** (ص) گفت : « مَن راءیٰ راءَیٰ اللّٰهُ به ، ومَن سمّع سمّع اللّٰهُ به ، اَسامعَ خلقه ، وحقّره وصغّره » .

« ولا یَذکـرونَ اللّٰهَ الّا قلیلاً » ـ ای لشیءٍ قلیلٍ ، وهوالدّنیا . و قیل: یعنی بالقلیل، الرّیا . **ابن‌عباس** و **حسن** گفتند : ذکر منافق ازبهر آن اندك خواند که ریا و سمعت راست نه خدایرا ، و اگر خدایرا بودی آن اندك بسیار بـودی . هرچه اللّٰه ردکند آن قلیل است ، اگرچه برصورت بسیار بود ، وآنچه قبول کند بسیار است وفراوان ، اگرچه بصورت اندك بود . و درخبراست از **مصطفی** (ص) : « تلك صلٰوة المنافق ، یَقعد احدُکم حتی تکونَ الشّمس بالمُغَیربان ، قامَ یَنقر نقراتٍ کما یَنقرالغرابُ . لایَذکراللّٰهَ فیهنّ الّا قلیلاً » . نماز منافق را بسه عیب بنکوهید : بتأخیر و بمرایات و باستعجال .

« مُذبذبین بین ذٰلك » ـ ای متردّدین متحیّرین بین‌الکفر و الایمـان ، لیسوا بمؤمنین مخلصین ، ولا بمشرکین مصرّحین بالشّرك ، لیسوا مِن‌المسلمین فَیَجِبَ لهم مایَجب للمسلمین، ولیسوا من‌الکفّار فیُؤخذَ منهم مایُؤخذ مِن‌الکفّار ، فلا مع هـؤلاء ولا مع هـٰؤلاء . « لا الیٰ هـٰؤلاءِ » ـ این « الیٰ » بمعنی « مع » است ، چنانکه گـفت : « مَن‌انصاری الی‌اللّٰه » ؟ ای مع‌اللّٰه . میگوید : نه با اینانـ اند ، و نه بـا ایشانـ .

---

١ ـ کذا :

«وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ فلن تجدله سبيلاً» ـ ای ديناً و سبيلاً الى التّوفيق. روايت کنند که مصطفى (ص) مثل زد مؤمن را ومنافق و کافر را، گفت: مثل ايشان چون سه کس است که جائی ميروند وجوئی‌پيش آيد ايشانرا، ولابد گذاره ميبايد کرد. مؤمن درپيش ايستد وجوی باز برد و گذاره کند. منافق ازپس وی در رود، چون بميان جوی رسد، کافر او را ميخواند که باز گرد که برتو از هلاك ميترسم، و مؤمن او را ميخواند و ميگويد: بشتاب که دستگاری و راحت ايدر است. آن منافق در ميان هردو متردّد بماند، نه باز گردد و نه فراتر شود، تا ناگاه خشك رودی درآيد، و ويرا ببرد وهلاك کند. اينست مثل‌منافق، پيوسته درشكّ وشبهت و تهمت است، تا ناگاه مرگ او را فرو گيرد، و درآن شكّ و شبهت بميرد. و عن ابن‌عمر انّ رسول‌اللّه(ص) قال: «انّما مثل‌المنافق مثل‌الشاة العائرة بين‌الغنمين، تَعِير الىٰ هٰذه مرّةً و اِلىٰ هٰذه مرّةً لا تَدرى ايّهما تتبع».

پس ربّ‌العالمين مؤمنانرا نهی کرد از آنچه منافقان ميكردند از موالات يهود، گفت: «ياايّهاالّذين آمنوا لاتتّخذوا الكافرين اولياءَ مِن دون المؤمنين» ـ اين خطاب با انصار است، و اين كافران جهودان قريظه و نضير اند. ميگويد با ايشان موالات مكنيد. «اتريدون اَن تجعلوا للّهِ عليكم سلطاناً مبيناً» ـ ای: حجّةً وعذراً مبيناً. اين حجّت آشكارا آنست که گفت: «و مَن يَتولّهم منكم فانّه منهم». هر که پس‌از نزول اين آيت با دشمنان خدای موالات گرفت، برخويشتن درست کرد که ازايشانم، آن حجّت آشكارا نيست. «انّ‌المنافقينَ فِی الدَّرك الاَسفل مِنَ‌النّار» ـ فی‌الدّرك بسكون را قراءت كوفی است. باقی بفتح «را» خوانند. و درْك و دَرَك دولغت است، چون نهر و نهَر و قصّ وقصَص و سطر وسطَر و نشر و نشَر. و درك پايه‌ای بود مُنحدر را، و درجه پايه‌ای بود صاعد را، دوزخ

اَدراك است و اَطباق از حـديد ، و بهشت درجات است از نـور و از جواهر . قـال **عبدالله بن مسعود** فی‌قوله « فی‌الدّرك‌الاسفل‌من‌النار» : ای فی‌توابیتَ مِن‌حدید مُقفَلة فی‌النّار ، مُطبَق‌علیها . وعن **عبدالله‌بن‌عمر** قال : انّ اشدَّالنّاس‌عذاباً یوم‌القیامة ثلاثة : المنافقون ، ومَن کفرَ مِن **اصحاب المائده** ، و **آل فرعون** . قال : تصدیق ذٰلك فی کتاب‌الله عزّوجلّ . فامّا **اصحاب المائدة** فقوله عـزّوجلّ : « فانّی اُعذّبه عذاباً لا اُعذّبه احداً مِن‌العالمین » ، وأمّا **آل فرعون** فقوله تعالـی : « اَدخلوا آلَ فرعون اشدَّالعذاب» و امّا المنافقون ، فقوله تعالـی : « انّ‌المنافقین فی‌الدّرْك الأسفل مِن النّار » .

وقیل **لحذیفة** : مَن‌المنافق ؟ قال : الّذی یَصف الاِسلام ولا یَعمل به .

« الّا الّذین تابوا»ـ یعنی : مِن‌النّفاق ، « و اَصلحوا»العمل‌لله ، « و اعتصموابالله و اَخلَصوا دینَهم لِله فأولٰـئك مع‌المؤمنین » علـی دینهم ، قیل مع **المهاجرین و الانصار** . گفته‌اند که : این آیت دلیل است کـه کفر منافقان از همه کفرها صعب‌تر است و سخت‌تر (١) ، وشرّ آن بیشتر . نبینی که چون ایشانـرا توبت فرمود این‌همه شرائط درآورد ازاصلاح و اعتصام واخلاص ،آنگه بآخر گفت : «فاُولـٰئك مع‌المؤمنین » و نگفت : فاُولـٰئك همُ‌المؤمنون . و آنگه مزد مؤمنان در تسویف افکند ، بسبب آنکه ایشانرا در ایشان بست ، گفت : « و سَوف یُؤ تِ‌الله المؤمنینَ اجراً عظیماً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یاایّهاالّذین آمنوا آمِنوا بالله و رسوله » الآیة ـ ایمان دوقسم

١ ـ نسخهٔ ج : سخت‌تر .

است : یکی‌از روی برهان ، یکی از روی عیان . برهانی‌از راه استدلال است ، عیانی یافت روز وصال است . برهانی استعمال دلائل عقول است ، عیانی رسیدن بدرجات وصول‌است . میگوید از روی‌اشارت : ای شما که ایمان برهانی‌بدست دارید! بکوشید تا بایمان عیانی رسید . ایمان عیانی چیست ؟ بچشم اجابت فرا مجیب نگرستن ، بچشم انفراد فرا فرد نگرستن ، بچشم حضور فرا حاضر نگرستن ، بدوری از خود نزدیکی حق را نزدیك بودن ، و بغیبت ازخود حضور ویرا بکرم حاضر بودن . وی جلّ‌جلاله نه از قاصدان دور است ، نه ازمریدان غائب : میگوید عزّجلاله : « ونحنُ اقربُ الیه مِن حبل الورید » .

پیر طریقت گفت : خداوندا موجود نفسهای جوانمردانی ! حاضر دلهای ذاکرانی ! ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی ! و از دورت میپندارند ونزدیکتر از جانی !

گفتم صنما مگر که جانان منی

اکنون که همی نگه کنم جان منی

وقیل فی‌معنی الآیة : یا ایّهاالّذین آمَنوا تصدیقاً آمِنوا تحقیقاً . میگوید : ای شما که از روی تصدیق ایمان آوردید از روی تحقیق ایمان آرید . شریعت پذیرفتید ، حقیقت بپذیرید . شریعت چیست ؟ حقیقت چیست ؟ شریعت چراغست ، حقیقت داغست . شریعت بند است ، حقیقت پند است . شریعت نیازاست ، حقیقت ناز است . شریعت‌ارکان ظاهراست ، حقیقت‌ارکان باطنست . شریعت بی‌بدیست ، حقیقت بی‌خودیست . شریعت خدمت‌است برشریطت ، حقیقت غربتست برمشاهدت . شریعت بواسطه است ، حقیقت بمکاشفه است . اهل شریعت طاعت دار است و معصیت گداز ، اهل حقیقت از خویشتن گریزان است و بیکی‌نازان . اهل شریعت در آرزوی خلد

و نعیم باقی است ، اهل حقیقت گستاخ (۱) و مشغول بساقی است . ابتداء حقیقت در وی است که پدید آید ، و حسرتی که ترا فرو گیرد ، جهان فراخ برتو تنگ کند ، اندرون پیراهن برتو زندان کند . آتشی در جانت زند ، عطشی در دل افکند . سوز بینی و سوزنده نه ، شور بینی و شوراننده نه . مساعدی نه که باوی چیزی بگوئی ، هام دردی (۲) نه که باوی طرفی بنشینی .

فـريدٌ مِن الخلّانِ فی کلّ بلدةٍ

اذا عَظُم المطلـوبُ قـلّ المساعدُ

این جوانمرد آخر از آن تحسّر و تحیّر نفسی برآرد که : الٰهی ! این درخت هابسوخت از تشنگی ! آخر بچندین دیر کاری بیکبارگی . کریما ! رهی زارنده در تو آخر نه کم از جوابی ، یك بار برین کِشت ما ریز آبی ! الٰهی ! چون آنـرا که طمع میدارم نیرزم ، پس بدلی پر کنده مهر چون ورزم ؟ چون دست نیاز بشاخ امیدم نرسد ، برپای چون خیزم ؟ و اگر مرا بخود راه ندهی ، وا تو چون گریزم ؟ کریما ! بارم ده تا بردرگاه تو میزارم ، و در امید بیم آمیز مینازم ، وا پذیرم لطیفا ! تا وا تو پردازم ، یك نظر درمن نگر تا دو گیتی بآب اندازم ! و جلال ربوبیّت بنعت کرم رهی را مینوازد که : مترس که نه در هر گزیدنی زهر است ، گزیدن مادر فرزند را از مهر است !

« انّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنوا ثمّ کفروا » الآیة ـ نابایستگان ازل‌اند ، و خستگان ابد . فرا رفتند ، پس بروی درآمدند ، پس برخاستند ، باز بیفتادند ، و آنکه داغ جدائی شان برنهادند ، و درحزب شیطان شدند . الله برآن نیست که ایشانرا بیامرزد ، ازآنکه می‌شان نخواهد (۳) .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بستاخ . ۲ ـ نسخهٔ ج : هم دردی . ۳ ـ نسخهٔ ج : از آنکه شان می نخواهد .

« اَیبتغون عندهم العزّة » ـ و عجب آنست که ازچون خودی عزّ میطلبند، و همه اسیر ذلّ‌اند، و بازداشتگان قهر. و در خبر است که: مَن اعتزّ بالعبد اذلّه الله، فَابْتَغِ العزَّ مِن ربّ‌العبید یُعزّك الله فی‌الدّنیا والآخرة.

« انّ المنافقین یخادعون‌الله » الآیة ـ وصف‌الحال منافقان‌است، و ذکر سیرت و معتقد ایشان، باز درآخر ورد گفت: « انّ المنافقین فی‌الدّرکِ الأسفل مِن‌النّار ». صفت عذاب و عقوبت ایشانست، و ذکر سرانجام بدایشان، و عجب نیست کسی که معتقد وی‌آن باشد اگر سرانجام وی این بود. آورده‌اند که آن منافقانرا بدوزخ فرستند. در درك اوّل **مالك** گوید: یا نارُ خذیهم، ای آتش گیر ایشانرا. آتش گوید: ولایت ما برزبان است، و برزبان وی هرچند که مجاز بود، کلمهٔ توحید رفته، و راه بما فرو گرفته. بدرك دوم رسد، همین گوید، تا بهفتم درك. چون بهفتم رسد گوید: ما را ولایت بردل است نه برزبان، بیار تا از دل چه نشان داری؟ و در دل وی جز نشان کفر و شرك نباشد. آتش در وی گیرد، و آن عذاب صعب بدو رسد، اینست که ربّ‌العزّة گفت: « انّ المنافقین فی‌الدرك الأسفل مِن‌النّار » الآیة.

« الّا الّذین تابوا » ـ مِن‌النّفاق، « و اَصلَحوا » اعمالهم بالاخلاص فی الاعتقاد، « و اعتصموا بالله » باستدعاء التّوفیق « و اخلَصوا دینهم لله » فی اَنّ نجاتَهم بفضل‌الله ولطفه لابإتیانهم بهـٰذه الأشیاء فی‌التّحقیق.

۲٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: « ما یَفعَلُ اللهُ بِعَذابِکُمْ » چه کار دارد و چه کند خدای بعذاب کردن شما، « إنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ » اگرخدایرا منعم دانید و او را استوار گیرید،

« وَ کانَ اللهُ شاکِراً عَلیماً (۱۴۷) » وخدای سپاس دار است دانای همیشه‌ای .

الجزء السادس

« لا یُحِبُّ اللهُ » دوست ندارد خدای ، « الجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَوْلِ » سخن گفتن ببدی [در گله کردن از کسی] ، « إلّا مَنْ ظُلِمَ » مگر کسی که بروی ستم کنند ، « وَ کانَ اللهُ سَمیعاً عَلیماً (۱۴۸) » و خدای شنواست دانای همیشه‌ای .

« إنْ تُبْدُوا خَیْراً » هر گه که نیکی پیدا کنید [بگفتار یا بکردار] ، « اَوْ تُخْفُوهُ » یا نهان دارید آنرا در دل ، « اَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ » یا فرا گذارید بدی از بد کرداری ، « فَاِنَّ اللهَ کانَ عَفُوّاً قَدیراً (۱۴۹) » الله عفو کننده است و [بر عفو کردن] قادر و توانا .

« إنَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ » ایشان که کافر شدند ، « بِاللهِ وَ رُسُلِهِ » بخدا و برسولان وی ، « وَیُریدُونَ » و میخواهند ، « اَنْ یُفَرِّقُوا » که جدا کنند درتصدیق ، « بَیْنَ اللهِ و رُسُلِهِ » میان خدا و رسولان وی ، « وَ یَقُولُونَ » ومیگویند ، « نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ » ببعضی‌ازحق بگرویم ، «وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ» وببعضی‌نگرویم ، « وَیُریدُونَ » و میخواهند ، « اَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذٰلِكَ سَبیلاً (۱۵۰) » که میان استوار گرفتن و نا استوار گرفتن راهی سازند .

« اُولٰئِكَ هُمُ الکافِرُونَ » ایشانند کافران ، « حَقّاً » براستی و درستی [بی هیچ شك] ، « وَ اَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ » و ساخته‌ایم ما کافران را ، « عَذاباً مُهیناً (۱۵۱) » عذابی خوار کننده .

« وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ » و ایشان که گرویدند بخدای و رسولان‌وی ، « وَلَمْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ » و جدا نکردند میان یکی از ایشان با دیگران در

تصدیق ، « أُولٰئِكَ سَوْفَ نُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ » ایشانند که دهیم ایشانرا مزدهای ایشان ، « وَ كانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۵۲) » و خدای آمرزگار است بخشاینده همیشه‌ای.

« يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ » میخواهند اهل تورات از تو ، « أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ » که فرود آری بایشان ، « كِتاباً مِنَ السَّماءِ » نامه‌ای از آسمان [بزبان عربی] ، « فَقَدْ سَأَلُوا مُوسىٰ » خواستند از موسی پیش از تو ، « أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ » بزرگتر ازین [که از تو خواستند] ، « فَقالُوا » ویرا گفتند : « أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً » خدایرا باما نمای آشکارا ، « فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ » تا ایشانرا فراگرفت بانگ کشنده ، « بِظُلْمِهِمْ » به بیداد ایشان ، « ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ » بعد از آن باز گوساله را [بخدائی] گرفتند ، « مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ » پس آنکه با ایشان آمد نشانهای روشن ، « فَعَفَوْنا عَنْ ذٰلِكَ » آن همه فراگذاشتیم از ایشان ، « وَ آتَيْنا مُوسىٰ » و موسی را دادیم « سُلْطاناً مُبِيناً (۱۵۳) » دست رسی وقوتی آشکارا.

« وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ » و برسرایشان طور باز داشتیم ، « بِمِيثاقِهِمْ » وا خواستن پیمانرا [از ایشان] ، « وَ قُلْنا لَهُمْ » و ایشانرا گفتیم : « ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً » که ازباب [حِطّه] در روید پشتها خفته ، « وَ قُلْنا لَهُمْ » و ایشانرا گفتیم : « لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ » که از فرمان درمگذرید در روز شنبه ، « وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ » و ستدیم از ایشان ، « مِيثاقاً غَلِيظاً (۱۵۴) » پیمانی محکم [که روز شنبه کسب نکنند].

« فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ » بآن شکستن ایشان پیمانرا ، « وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللّٰهِ » و کافرشدن ایشانرا بسخنان خدای ، « وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ » و کشتن ایشان پیغامبرانرا ، « بِغَيْرِ حَقٍّ » بناسزا ، « وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ » و گفتن ایشان که دلهای ما بسته‌است [آن سخن که میگوئی بآن نمیرسد] ، « بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ » بلکه مهر

نهاد خدای بر آن دلها بجزاءِ کفر ایشان ، « فَلا یُؤْمِنُونَ إِلّا قَلیلاً (١٥٥) » ایمان می‌نیارند مگر اند کی .

« وَ بِکُفْرِهِمْ » و بکافر شدن ایشان [به عیسی] ، « وَ قَوْلِهِمْ عَلی مَرْیَمَ » و گفتار ایشان بر مریم ، « بُهْتاناً عَظیماً (١٥٦) » آن دروغی بدان بزرگی .

« وَ قَوْلِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا الْمَسیحَ عیسَی بْنَ مَرْیَمَ رَسولَ اللهِ » و گفتار ایشان که‌ما کشتیم عیسی را پسر مریم ،آن رسول خدا ، « وَما قَتَلوهُ » ونکشته‌اند او را ، « وَ ما صَلَبوهُ » و بردار نکرده‌اند او را ، « وَ لٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » لکن مانند صورت وی بر مردی افکندند و آن مرد را بردار کردند ، « وَ إِنَّ الَّذینَ اخْتَلَفوا فیهِ » و اینان که درو مختلف شده‌اند ، « لَفی شَكٍّ مِنْهُ » درکار عیسی [از کشتن و صلب وی] خود بشك‌اند ، « مالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ » ایشانرا بآن هیچ دانش نیست ، « إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ » مگر بر پی پنداشت رفتن ، « وَ ما قَتَلوهُ یَقیناً (١٥٧) » او را نکشته‌اند بی گمانی .

« بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَیْهِ » بلکه خدای ویرا بر بُرد بسوی خود بر ، « وَ کانَ اللهُ عَزیزاً حَکیماً (١٥٨) » و خدای توانا دانا است همیشه‌ای .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « مایَفعلُ اللهُ بعذابکم » الآیة ـ گفته‌اند این خطاب منافقان است . میگوید : شما که منافقان اید اگرشکر کنید ، ونعمت‌منعم برخود بشناسید ، و باحسان و انعام وی معترف شوید ، و آنکه خدا و رسول را بآنچه گفتند ، استوار دارید ، و حقیقت توحید بجای آرید ، اگر این کنید خدای چه کند که عذاب شما کند ؟ یعنی که نکند . و شکر مقامی است از مقامات روندگان ، برتر از صبر و

خوف و زهد و امثال این ، که بنفس خود مقصود نه‌اند ، نه‌بینی که صبر نه عین صبر را در بنده می درباید ، بلکه قهر هوا را می درباید ، و خوف نه برنفس خود مقصود است ، بلکه تا خائف بوسیلت خود بمقامات مقصود رسد . و زهد میباید تا بنده بوی بگریزد از آن علایق که راه خدا بوی فرو بندد . و شکر چنین نیست ، که شکر بنفس‌خود مقصود است ، نه برای آن میباید که تا وسیلت کاری دیگر باشد . ومحبّت وشوق و رضا وتوحید همه ازین‌باب‌ست . وهرچه مقصود بود درآخرت بماند . نبینی که چون بنده ببهشت رسد ، صبر و خوف و زهد و توبه در بنده نماند ؟ و شکر در وی بماند . یقول اللّٰه تعالی : « وآخِر دعوٰیهم اَنِ الحمدللّٰه ربّ‌العالمین » .

و حقیقت شکر سه چیز است که تا آن هرسه بهم نیاید شکر نگویند : یکی علم ، و دیگر حال ، و سدیگر عمل . علم اصل است ، وحال ثمرهٔ علم ، وعمل ثمرهٔ حال . علم شناخت نعمتست ازمنعم ، وحال‌شادی دلست بآن نعمت ، وعمل بکارداشتن نعمت است بطاعت داشت منعم . و درخبر میآید کـه روز قیامت ندا آید : « لِیَقُمِ الحمّادون » . هیچکس برنخیزد مگر آنکس که درهمه احوال‌خدایرا عزّوجلّ شکر کرده باشد . وآنروز که‌آیت نهی‌آمد از گنج نهادن ، عمر گفت : یا رسول‌اللّٰه! پس چه جمع کـنیم از مـال ؟ گفت : زبانی ذاکر ، و دلی شاکر ، و زنی مؤمنه . یعنی که در دنیا به این سه قناعت کن . زن مؤمنه را گفت که مرد را فارغ دارد ، وبآن فراغت از وی ذکر وشکر حاصل آید .

« و کان اللّٰهُ شاکراً » ـ یعنی : للقلیل مِن‌اعمالکم ، « علیماً » بنیّاتکم .

قوله : « لایُحبّ‌اللّٰهُ الجهرَ بالسّوء مِن‌القول الّا مَن ظُلم » ـ این آیت رخصت است مظلوم را که از دست ظالم بنالد ، و از وی شکایت کند . یعنی که ویـرا درآن تشکّی بزه ای‌نباشد ، که تشفّی خود درآن می‌بیند . اگرسخن بدگوید آن مظلوم ،

یا دعائی بد کند بروی، او را رخصت هست. گفته‌اند: این بمهمان داشتن فرو آمد. میگوید: سخن بد گفتن در گله کردن از هیچکس پسندیده نیست، و خدای‌دوست ندارد، مگراز کسی که گله کند از میزبان بد، که کسی بمهمان وی شود و او را مهمانی نکند، یا کند و نیکو ندارد.

مصطفی (ص) گفت: «حقّ‌الضّیف ثلاثة، فما کانَ بعد ذلك فهو صدقة». و قال (ص): «مَن کان یؤمن باللّٰه والیوم الآخر فَلیُکرم ضیفه». میگوید: در عهد رسول خدا مهمانی بقومی فرو آمد، و او را نیك‌نداشتند، و مهمانی نکردند. پس آن مرد برفت و از ایشان شکایت کرد. این آیت بشأن وی و رخصت ویرا فرو آمد.

عبدالرحمن‌زید گفت: این در شأن **ابوبکرصدیق** فروآمد، که کسی ویرا دشنام داد اندر **مکه**. ابوبکر خاموش میبود، تا آن مرد فراوان بگفت. پس **ابوبکر** یکبار جواب داد. رسول‌خدا (ص) حاضر بود و برخاست، پس‌این آیت فرو آمد که «الّا مَنْ ظُلم». میگوید که: کسی که ویرا بدی گویند، ویرا رسد که داد خود طلب کند، ومثل آن باز گوید باوی، و بر وی حرج نباشد. و سبب برخاستن رسول (ص) آنست که **ابوهریرة** گفت: سبَّ رجلٌ **ابابکر**، و **رسول‌الله** جالسٌ، فسکَت النبیّ (ص)، و سکَت **ابوبکر**. فلمّا سکت الرّجل تکلّم **ابوبکر**. فقام النّبیّ (ص)، فأدرکه **ابوبکر**، فقال یا رسول‌الله سبّنی وسکتَّ، فلمّا تکلّمتُ قُمتَ؟ فقال‌النّبیّ (ص): «یا ابابکر! انّ الملك کان یرد علیه، فلمّا تکلّمتَ وقع‌الشیطان، فکرِهتُ ان اَقعد. ثُمّ قال رسول‌اللّٰه (ص): «ثلاث کلّهنّ‌حقٌّ، ما مِن‌عبد یُظلم‌مظلمةً فیُغضی علیها ابتغاءَ وجه‌اللّٰه، الّا زاده‌اللّٰه عزّاً، وما فتحَ عبدٌ باب مسئلةٍ یرید بها کثرةً الّا زاده اللّٰه».

قوله‌تعالی : « الّا من ظُلم » ـ « الّا » بمعنی لکنّ است ، وسخن مستأنف است ، که سخن در « بالسّوءِ مِن القول » تمام شد . میگوید که : خدای دوست ندارد که کسی را بد گوید . همانست که جای دیگر گفت : « وقولوا للنّاس حُسناً » . آنکه گفت : لکن مظلوم اگرشکایت کند از ظالم ، او را رسد که شکایت کند ، وآنکه درآن شکایت تعدّی نه روا باشد ، که ربّ‌العزّة گفت : « وَ کانَ‌اللهُ سمیعاً علیماً » ـ یعنی : سمیعاً لِقول‌المظلوم ، علیماً بمایضمر. این چون تهدیدی‌است مظلوم‌را اگراندازه درگذارد ، وبیش ازقدر رخصت گوید . اگر کسی گوید : سخن‌بد گفتن نه درجهر پسندیده است نه در اسرار . پس تخصیص جهر درین آیت چه معنی دارد ؟ جواب آنست که این قضیّت حال آنکس است که آیت بوی فرو آمد ، که بجهر گفت . این همچنان است که جای دیگر گفت : « اذا ضرَبتم فی‌سبیل‌الله فتبیَّنوا » . این تبیّن در سفر و حضر هر دو واجب است ، امّا درسفر فروآمد ، ازین جهت بسفرمخصوص کرد ، امّا سفر تنبیه میکند برحضر ، همچنین جهر تنبیه میکند بر اِسرار .

قوله : « اِن‌تبدُواخیراً » ـ میگوید : اگرعملی ازاعمال برآشکارا کنیدآنرا یکی ده نویسند ، چنانکه گفت : « مَن‌جاء بالحسنة فله عشرُامثالها » ، « اَوتُخفوه » یا پنهان در دل دارید ، یعنی : که نیّت کنید ، و همّت دارید ، امّا بعمل نکنید ، آنرا یکی یکی نویسند ، « اَو تَعفوا عن سوءٍ » ـ یا بدی از برادر مسلمان بتو رسد ، و تو از وی درگذاری ، و عفو کنی ، « فاِنّ‌الله کانَ عَفُوّاً قدیراً » ـ خدای درگذارندهٔ گناهان‌بندگانست ، و تواناست که ایشانرا ثواب نیکو دهد ، یعنی که اگر تو از برادر مسلمان درگذاری خدای اولیتر و سزاوارتر که گناهان تو درگذارد .

« انّ الّذین یَکفرون باللّه و رُسله » ـ **کلبی و مقاتل** گفتند : این در شأن جهودان آمد ، و از ایشان **عامر بن مخلد** است و **یزید بن زید** که به **عیسی** کافر شدند ، و بکتاب وی **انجیل** ، وهمچنین به **محمد** (ص) کافر شدند وبه **قرآن** . **عطا** گفت : درشأن **بنی قریظه** و **نضیر** و **بنی قینقاع** آمد . ربّ العزّة گفت : میخواهند اینان که به الله ایمان آرند ، و برسولان وی کافر شوند ، یا میخواهند که ببعضی رسولان ایمان آرند و ببعضی کافر شوند . **قتاده** گفت : جهودان و ترسایان‌اند ، امّا جهودان به **موسی** ایمان آوردند ، و به **تورات** و به **عیسی** و کتاب وی **انجیل** کافر شدند . و ترسایان بعیسی و بانجیل ایمان آوردند ، اما به **محمد** و به **قرآن** کافر شدند ، الله گفت : میخواهند میان کفر و میان ایمان راهی نهند ، و دینی سازند ، و نه چنانست که ایشان میگویند ، که ایشان کافرانند بدرستی ، وهیچ شك نیست در کفر ایشان ، وعذاب دوزخ مآل ومرجع ایشان . فذلك قوله : « اولٰئك همُ الکافرون حقّاً و اَعتدنا للکافرین عذاباً مُهیناً » . آنکه ذکر مؤمنان کرد از امّت **محمد** ، که بهمهٔ پیغامبران و بهمهٔ کتب ایمان آوردند ، گفت : « والّذین آمنوا باللّه و رُسله ولم یُفرّقوا بین احدٍ منهم » ، و بیان این در آن آیت است که گفت : « قل آمنّا باللّه وما اُنزل علینا » الآیة . و چنانکه کافرانرا صفت کرد ، و عقوبت ایشان برپی آن داشت مؤمنانرا صفت کرد ، و ثواب ایشان برعقب گفت : « اولٰئك سوف یُؤتیهم اجورَهم » یعنی : بایمانهم . « یُؤتیهم » بیا **حفص** خواند و**یعقوب** بروایت **ولید حسان** ، واین همچنانست که گفت : « وسوف یؤتی‌اللهُ المؤمنین اَجراً عظیماً » . جای دیگر گفت : « فَامّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحاتِ فیُوَفّیهم اجورهم » . باقی قرّاء نُؤتیهم ، بنون خوانند ، و این همچنانست که گفت : « وآتیناه اجرَه فی‌الدّنیا » و « فآتینا الّذین آمنوا منهم اجرهم » .

« و کان الله غفوراً » ـ لذُنوبهم ، « رحیماً » بهم .

قوله : « یسئلك اهلُ الکتاب» ـ جهودان‌اند ، **کعب‌اشرف** و **فنحاص‌بن‌عازورا** که از رسول‌خدا درخواستند تا ایشان را علی‌الخصوص بیرون از قرآن بزبان عبری کتابی فرو آرد از آسمان ، بیك‌بار ، نه پاره پاره و آیت آیت ، هم برمثال **تورات** که بیك بار فرو فرستادند به **موسی** . ربّ‌العزّة گفت : یا **محمد** ازین‌بزرگتر، از **موسی** درخواستند که : « اَرِنَا اللهَ جهرةً » . اینجا دوقول گفته‌اند : یکی آنست که : قالوا جهرةً : ارِنا الله ، بآشکارا وصریح گفتند که‌خدایرا عزّوجلّ‌بما نمای . قول‌دیگر آنست که الله را واما نمای(۱) ، تا آشکارا ویرا بینیم ، و در وی نگریم . « فَاَخذتهمُ الصّاعقةُ بِظلمهم » ـ صاعقه صیحهٔ سخت است که بایشان‌رسید ، وهم برجای بمردند . گویند: صیحهٔ **جبرئیل** بود . همانست که درسورة **البقرة** گفت :« فَاَخذتکم الصّاعقةُ و اَنتم تَنظرون » . جای دیگر گفت : « صاعقةً مثل‌صاعقة عاد و ثمود » . و گفته‌اند که : صاعقه آتشی بود که از میغ بیفتاد ، و ایشانرا بسوخت . همانست که گفت : « و یُرسل الصَّواعق فیُصیب بها مَن‌یشاء » . و در قرآن صعق است بمعنی مرگ ، که درآن عذاب باشد ، چنانکه گفت : « انذرتُکم صاعقةً مثلَ صاعقة **عاد** و **ثمود** » . همانست که آنجا گفت : « فَاَخذتهمُ الصّاعقة وهُم ینظرون » . و صعق است بمعنی مرگ باجل ، که درآن عذاب نبود . و ذٰلك فی‌قوله : « و نُفخ فی‌الصّور فصَعِق مَن فی‌السّمٰوات ومَن‌فی‌الأرض » یعنی : فمات مَن فی‌السّمٰوات ومَن فی‌الأرض بالآجال عندالنفخة الأولیٰ .

« ثمّ اتّخذوا العِجل » ـ پس گوساله را بخدائی گرفتند ، یعنی ایشان که با **هرون** بودند پس ِ رفتن **موسی** بمناجات ، « مِن‌بعد ماجائتهمُ البیّنات » ـ پس آنکه

۱ ـ نسخهٔ ج : بما نمای .

فرعون را غرقه کردند برسر آب ، و ملك ازو ستده ، و ایشان‌را داده . و گفته‌اند : بیّنات آن نه چیزاست که قرآن بدان آمده ، وهی الیَد والعصا والحجر و البحر و الطّوفان والجراد والقُمّل والضّفادع والدّم . واین هریکی‌را شرحی‌است، بجای‌خویش گفته شود اِن‌شاء‌الله تعالیٰ .

« فعَفَوْنا عن ذٰلك »ـ میگوید : آن همه عفو کردیم ازایشان ، وفرو گذاشتیم .
« وآتینا موسی سلطاناً مبیناً » ـ ای حجّةً بیّنةً ، قوِی بها علیٰ مَن ناواٰه ، و هی الید و العصا .

«و رفعنا فوقهمُ الطّور بمیثاقهم » ـ و برسرایشان **طور** بداشتیم ، وآن آن‌بود که ایشان شریعت **تورات** می‌نپذیرفتند ، و ازایشان پیمان گرفته بودند که هر که که کتاب آرند بایشان ، بپذیرند ، و بآن کار کنند . ربّ‌العزّة **جبرئیل** را فرمود تا کوه برسر ایشان بداشت ، تا شریعت **تورات** قبول کردند و آن پیمان از ایشان واخواستند .

« وقُلنا لهمُ ادْخلوا البابَ سُجّداً » ـ این باب حطه است که درسورة **البقرة** شرح آن دادیم . « سُجّداً » یعنی پشت خم داده ، چون را کع که بسجود خواهدشد.
« و قلنا لهم لاتَعْدوا فی‌السّبت »ـ ای لاتعتدوا بِاقْتناص السّمك فیه . **ورش** از **نافع** : « لا تَعَدّوا » خوانده ، بفتح عین و تشدید دال ، و اصل‌آن لاتعتدوا است . « تا » در دال مدغم کردند، تقارب را ، وحر کتش نقل‌با عین کردند، تا مفتوح گشت . **وقالون** و **اسمعیل** هردو از **نافع** : « لاتَعْدّوا » خوانند بسکون عین وتشدید دال ، و مرادهم لاتعتدوا است ، « تا » در دال مدغم کردند ، لکن حر کتش باعین ندادند ، بلکه عین را ساکن بگذاشتند براصل خویش ، و بیشترین نحویان این را روا نمیدارند ، میگویند : ماقبل مدغم چون ساکن باشد جائز نبود ، که آنکه دوساکن مجتمع

شوند، الّا اگر ساکن الف بود که حرف مدّ است نحو : دابّة وشابّة و حاقّة وطامّة، زیرا که مدّ بجای حرکت است . امّا ایشان که روا داشتند گفتند : این همچنانست که ثوبْ بکر، وحبیبْ بکر، که روا بود که آنرا مدغم کنند، گویند : ثوبّ بکر و حبیبّ بکر، چون روا است که واو و یا، گرچه هردوحرف لین‌اند، با نقصان مدّ که در ایشانست با الف که تمام مدّ است درین باب مانند کنند، تا دو ساکن که اوّل آن نه الف باشد وثانی آن مدغم بود مجتمع‌شود . همچنین این‌معنی در «تعدّو» و «یخِصّمون» و امثال آن، مع عدم المدّ روا بود . باقی «لاتَعدُوا» خوانند با سکون عین و تخفیف دال، و این مشهورتر است چنانکه در سورة **الاعراف** گفت : «اذ یَعدون فی‌السّبت»، واین از : عدا یعدو است، وحجّت این قراءت آنست که گفت : «فمَنِ ابتغیٰ وراءَ ذٰلك فأولٰئك همُ‌العادون». و حجّت قراءت **ورش** و **قالون** و **اسمعیل** آنست که در سورة **البقرة** گفت : «ولقد علمتمُ الّذین‌اعْتَدوا منکم فی‌السّبت».

«واَخذنا منهم میثاقاً غلیظاً» - ای‌عهداً مؤکّداً فی‌النّبیّ (ص) . «فبِما نقضِهم میثاقَهم» - این «ما» صلت است، همچنانکه : «فبِما رحمةٍ مِن‌الله» ای فبرحمة مِن‌الله . «وعمّا قلیلٍ» - ای عن قلیل . «فبِما نقضِهم» - ای بنقضهم میثاقَهمُ الّذی اخذهمُ الله علیهم . میگوید : بشکستن ایشان آن پیمانرا که الله برایشان گرفت در **تورات**، و بکافر شدن ایشان بسخنان حق، یعنی به **قرآن** و به **انجیل**، که جهودان بهردو کافر شدند، وبکشتن ایشان پیغامبرانرا بناحق، که ایشان بروزی در هفتاد پیغامبر بکشتند .

«وَقولِهم قلوبُنا غُلفٌ» - گفته‌اند که اینجا مضمری است، وسخن بدان تمام است، و مضمر آنست که : لعنّاهم . میگوید : بآن نقض‌پیمان وبآن کفر وآن قتل

و آن‌قول‹ایشانرا لعنت کردیم، وازدرگاه‌خود براندیم. و گفته‌اند: تمامی‌سخن آنجاست که گفت: « حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّت لهم »، و روا باشد که تمامی آنجا است که گفت: « بل‌طبعَ اللهُ علیها بکُفرهم »، و معنی‌آن باشد که باین فعلها کـه کردند خدای تعالی مهربردل ایشان نهاد تاهیچ پند نپذیرند، و سخن‌حق درآن نشود. و گفته‌اند: جهودان بآنچه گفتند: « قلوبنا غُلف »، خود را چون عذری میساختند، یعنی که دلهای ما بسته است، آنچه تو میگوئی بآن نمیرسد. ربّ‌العالمین گفت: نچنانست که ایشان میگویند، که‌آن پوشش که بردل ایشانست نه عذر است‌ایشانرا، و این سخن‌آنست که از ایشان راست است، امّا معذور شمردن خود را بآن ناراست است، همچنانکه کافران گفتند: « لانَفقه کثیراً مِمّا تقول »، واللهُ گفت کافرانرا: « لایَفقهون »، و گفتند: « فی‌آذانِنا وَقر »، واللهُ گفت: « فی‌آذانهم وقر »، و گفتند: « قلوبنا فی‌اَکِنّةٍ و مِن بیننا وبینك حجاب »، وخدای گفت: « جعلنا بینك وبین الّذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً »، « ختم‌اللهُ علیٰ قلوبهم وعلیٰ‌سمعهم وعلیٰ ابصارهم غشاوة »، امّا الله آن برایشان ازآن ردّ کرد که ایشان آن خود را عذری میدانستند، خدای‌آن عذرایشان رد کرد، همچنانکه گفت: « سیَقول‌الّذین اَشرکوا لوشاء‌الله ما اَشرکنا »، و اللهُ گفت: « لوشاء‌الله ما اَشرکوا ». اللهُ‌آن برایشان ردّ کرد ازبهر آنکه خود را در آن معذور میدیدند، و هم ازین بابست: « اَنُطعم مَن لویشاء‌اللهُ اَطعمه »؟ واللهُ گفت: « وهویُطعِم ولا یُطعَم ». ایشان خود را در آن بخل می‌معذور داشتند، اللهُ‌آن برایشان ردّ کرد. ایـن همچنانست: « بل‌طبَع‌الله علیهـا بِکفرهم » بلکه الله مهر برآن دلها نهاد، تا ایمان نیارند مگراندکی، وآن‌اند کی **عبدالله‌سلام** است و اصحاب وی.

« و بِکُفرهم » ـ این معطوفست براوّل‌آیت یعنی: فبِنَقضهم و کُفرهم، و این

کفر است به **عیسی**. «وقولِهم علی مریم بهتاناً عظیماً» - بهتان عظیم آنست که بر **مریم** دروغ گفتند، و ویرا قذف کردند به **یوسف بن یعقوب بن مانان**. و این **یوسف** ابن‌عمّ مریم بود، و او را بزنی میخواست، ازین جهت او را بوی قذف کردند. گفته‌اند که **عیسی** برقومی رسید از آن جهودان، و ایشان بایکدیگر گفتند: قد جاءکُم السّاحربن السّاحرة. آن سخن بگوش **عیسی** رسید، **عیسی** گفت: اللّهم العن مَن سبَّنی وسبَّ والدتی، و در آن حال ربّ العالمین ایشان را مسخ کرد، صورتشان بگردانید، همه خوکان گشتند.

«وَقولِهم اِنّا قتلنا المسیح عیسی‌بن‌مریم» - ایشان **عیسی** را **مسیحا** میخواندند. «عیسی‌بن مریم»، سخن اینجا تمام شد، پس برسبیل مدح گفت: «رسولَ‌الله، وما قتَلوه وما صلَبوه» **عیسی** که رسول خداست او را نکشته‌اند و بردار نکرده‌اند. «ولٰـکن شُبّه‌لهم» - ای اُلقی شبه **عیسی** علیٰ غیره، حتّیٰ ظنّوا لمّا رأوه انّه **المسیح**. و سبب آن بود که چون **عیسی** آن دعا کرد، تا الله صورت ایشان صورت خوکان کرد، جهودان بترسیدند از دعاء وی، همه بهم آمدند و اتّفاق کردند، و او را در خانه‌ای محبوس کردند، تا ویرا بکشند. یك قول آنست که **عیسی** اصحاب خود را گفت: کیست که رضا دهد تاشبه من بروی افکنند، و او را بکشند، یابردار کنند، وآنگه در بهشت شود؟ یکی از **حواریان** گفت: من بدین رضا دادم، و خود را فداء تو کردم. الله‌تعالی مانندهٔ صورت **عیسی** بروی افکند، تا او را بردار کردند، و **عیسی** رابرآسمان برد. قول‌دیگرآنست که: مردی‌ازآن‌جهودان نام‌وی **ططیانوس**، درپیش وی رفت بقصد قتل‌وی. الله‌تعالی **عیسی** را از روزن خانه بآسمان برد، وشبه **عیسی** برآن مرد افکند. جهودان درشدند، و ویرا دیدند بصورت عیسی، و او را بکشتند. **مقاتل** گفت: جهودان مردی را بر **عیسی** گماشته بودند، و ویرا رقیب

بود ، و در همه حال باوی بودی . **عیسی** بر کوه شد ، فریشته آمد ، و دو بازوی وی بگرفت، وبآسمان برد . ربّ العالمین شبه **عیسی** بر آن رقیب افکند ، پس جهودان او را دیدند ، پنداشتند که **عیسی** است ، وی میگفت : من نه **عیسی** ام ، او را براست نداشتند ، و بکشتند . پس چون او را کشته بودند صورت وی برصورت عیسی دیدند، امّا جسد وی نه جسد **عیسی** بود . ایشان گفتند : الوجه وجه عیسی والجسد جسد غیره . پس مختلف شدند . قومی گفتند : این **عیسی** است ، قومی گفتند : نیست . اینست که اللّٰه گفت : « و اِنّ الّذین اختلفوا فیه لَفی شكٍّ منه » ای مِن قتله . **سدی** گفت : اختلاف ایشان در **عیسی** آنست که گفتند : اِن کان هذا **عیسی** فَاین صاحبنا ؟ و اِن کان هٰذا صاحبنا فَاین **عیسی** ؟ و گفته‌اند : این اختلاف اختلاف ترسایان است در وی، که بسه گروه شدند در **عیسی** : گروهی گفتند : انباز است . گروهی گفتند : اللّٰه است . گروهی گفتند : پسر است . « مالهُم به مِن عِلم » یعنی : مالهم بعیسی مِن علم ، قُتل اَولم یُقتل. میگوید : ایشانرا بحال عیسی علم نیست، که او را کشتند یا نکشتند . « اِلّا اتّباعَ الظّنّ » ـ لکن گمان میبرند و برپی گمان خود ایستاده‌اند . « وما قتَلوه یقیناً » ـ معنی آنست که ایشان یقین نه‌اند که **عیسی** است که ویرا کشته‌اند . معنی دیگر گفته‌اند : « وما قتَلوه یقیناً » کار **عیسی** و ناپیدا شدنِ ویرا از زمین معلوم نکرده‌اند نیك ، و بآن نرسیده‌اند به بی گمانی ، و این از آن بابست که گویند : قلتُ هٰذا الدّواء فی هٰذا الماء » . پارسی گویان گویند : فلان در کاری شود تا خون از آن بچکد . باین قول : « وما قتَلوه » این « ها » با علم شود . تقول العرب : قتلتُ الشیء علماً ، اذا اسْتقصَی النّظَر فیه حتّی علِم عِلماً تامّاً .

قول **عطا** درین آیت آنست که : **عیسی** نزدیك پیرزنی فرو آمد، واز وی مهمانی خواست . پیرزن گفت : پادشاه ما مردی را طلب میکند برین صفت که توئی ، و من

ترا مهمانی کنم ، امّا ترا از پادشاه پنهان نکنم . **عیسی** گفت : حال من ازپادشاه بپوش ، و مرا پنهان دار ، تا ترا دعائی کنم بهرچه ترا مراد است ، که ناچار راست آید . پیرزن گفت : مرا پسری غایب است ، ازخدا بخواه تاویرا بامن رساند . **عیسی** دعا کرد ، و پسر آن ساعت در رسید . **عیسی** آن پیرزن را گفت که : پسر را از من خبرمده ، وحال‌من‌ازوی بپوش . پیرزن خلاف آن کرد ، پسرخویش‌را گفت : مهمانی بمن فروآمده است ، و بامن گفت که ویرا از پادشاه آمن دارم ، ونسپارم . پسر گفت : کجا است آن مرد ؟ گفت : درخزانه گریخته است . آن پسر در خزانه رفت . و **عیسی** را گفت : قُم الی الملك ، خیز تا بر پادشاه رویم کـه ترا میخواند . **عیسی** گفت : چنین مکن ، وحقّ ضیافت باطل مگردان تا هرچه تـرا مراد است بتو دهم . بسخریّت گفت که : من‌میخواهم کـه پادشاه دختر بزنی بمن دهد . **عیسی** گفت : رو جامه درپوش ، و بر پادشاه رو ، بگو : آمدم که دختر بزنی بمن دهی . پسر رفت و همچنین کرد ، و او را گرفتند و زدند و مجروح کـردند . بازآمد ، و **عیسی** را گفت بخشم که : مرا فرستادی تا مرا زدند ، ومجروح کردند ، خیز تا رویم پیش پادشاه . **عیسی** دست بآن جراحتها فروآورد همه نیك شد ، و بحال صحّت بازآمد . دیگرباره آن غلام پیش پادشاه شد ، پادشاه او را دید ، و آن جراحتها هیچ بروی نمانده ، ازآن حال بترسید ، گفت : توآمده‌ای تـا دخترم بزنی بخواهی ؟ گـفت : آری . گفت : ترا این مراد بدهم اگر این خانه پر از زر کنی . آن غلام رفت ، وآن قصه با **عیسی** بگفت . عیسی دعا کرد ، وآن خانه پراز زر شد . پس **عیسی** از آنجـا بیرون‌شد . غلام بدانست که آنجا حقیقتی‌است ، همه فرو گذاشت ، وازپی وی برفت ، گفت : صحبت تو بهیچ چیز بندهم . **عیسی** گفت : من ترسم که این پادشاه بمـا در رسد ، وقصد قتل من کند ، هر کس که رضا دهد بر آنکه هیئت و صورت من بر

وی افکنند ، تا ویرا بکشند ، بهشت او راست. غلام گفت: آنکس من باشم ، و بر آن رضا دادم. ربّ العزّة شبه **عیسی** بر آن پسر عجوز افکند ، تا ویرا بگرفتند ، و بر دار کردند. و **عیسی** را بآسمان بردند ، بر کوهی از کوههای **بیت المقدس** ، در ماه رمضان شب **قدر** ، وسنّ وی بسی وسه سال رسیده ، وسه سال از مدّت نبوّت وی گذشت. **وهب بن منبه** گفت: چون وحی بوی آمد سی ساله بود. و گفته‌اند: وی بر آسمان چون فریشتگان پردارد ، و نوردارد ، وشهوت طعام وشراب ازوی واستده ، و بافریشتگان گرد عرش میپرد ، هم اِنس است وهم ملَکی ، هم آسمانی وهم زمینی.

«وکان الله عزیزاً» - ای: منیعاً حین منع **عیسی** مِن القتل. «حکیماً» فی تدبیره فیما فعل بعبده مِن النجاة. قالوا: وترك **عیسی** بعد رفعه الی السّماء خُفّین ومدرعة و وِسادة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «مایَفعل الله بعذابکم اِن شکَرتم وآمنتم» - خدای عالمیان ، کردگار نهان دان ، نوازندهٔ بندگان ، جلّ جلاله و تقدّستْ اسماؤه ، درین آیت می‌شکر خواهد ازبندگان ، آن شکر ایشانرا امن میدهد ازعقوبت جاودان. وشکر آنست که نعمت از منعم دانی ، و بنده وار کمر خدمت بربندی ، ونعمت او درخدمت او بکار داری ، تا شرط بندگی بجای آریّ ، وشرط بندگی دوچیز است: پاکی و راستی ، پاکی از هرچه آلایش دین است ، چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص وطمع ، و راستی در هرچه آرایش دین است ، چون سخا وتوکّل وقناعت و صدق واخلاص. چون پاکی و راستی آمد او را خلعت بندگی پوشند ، وپیراسته و آراسته فراپیش **مصطفی** برند ، تا ویرا بامّتی قبول کند ، واگر چنان بود که جمال این

خلعت نبیند، و اثر پاکی و راستی بروی ظاهر نبود، شکر وایمان از وی درست نیاید، مردود دین گردد، و او را بأمتی فرانپذیرند. بردرگاه دین اسلام کس عزیزتر ازآن نیست که پاك بود و راست. اوّل نواختی که خدای با وی کند، آن بود که درِ فراست بر وی بگشاید، وچراغ معرفت در دلش برافروزد، تاآنچه دیگران را خبر بود، او را عیان گردد، آنچه‌دیگران را علم‌الیقین است، او را عین‌الیقین‌شود، در مملکت حادثه‌ای در وجود نیاید که نه دل‌ویرا ازآن خبر دهند. **مصطفی**(ص) گفت: «اِتّقوا فراسةَ المؤمن فاِنّه ینظر بنورالله». این دیدهٔ سرّ چون پدید آید چون دیدهٔ سَر بود. **عمرخطاب** در **مدینه** و **ساریه** در **عراق**، عمر در میان خطبه همی گفت اندر مدینه که: یا ساریة! الجبلَ الجبل. **ساریه** در **عراق** سخن **عمر** میشنید. این شنیدن از کجا است؟ از آنجا که دلست، نه از آنجا که گل است.

و در تحقیق فراست اولیا روایت کنند که **امیرالمؤمنین علی** (ع) روزی قدم در رکاب مرکب میکرد تا بغزاة شود، مردی منجّم بیامد، و رکاب او گرفت، گفت: یا **علی**! امروز بحکم نجوم در طالع تو نگاه کردم و ترا روی رفتن نیست، که ترا نصرت نخواهد بود. **علی** (ع) گوید: دور، ای مرد از برِ مرکب من. **حیدر کرار** بدان‌قدم در رکاب کرده است تاچون توئی‌رکاب او گیرد، وباز گرداند، دور باش از برِ من که اندیشهٔ سینهٔ من کم ازآن اثر نکند که خورشید در فلك. اگرفلك را ازبهر کاری‌در گردش آورده‌اند، ما را نیزهم ازبهر کاری‌در روش آورده‌اند. کسی را که دقیقت او حقیقت بود، و ثوانی او سبع مثانی بود، و اصطرلاب او دل او بود، اندیشهٔ وی کم از رأی تو بود! من‌بدین حرف خواهم شد، و جزامروزحرب نخواهم کرد، که مرا بفراست باطن معلوم شدست که ازین لشکرمن نه کشته شود.

والله که ده نبود ؛ و از لشکر دشمن نه بجهند. والله که ده نجهند. چون حیدر بحرب بیرون شد ' عزیزی پیش رفت کشته شد ' دیگری و دیگری ' تا عدد نه تمام شد. آنگه درآمدند گرد لشکر متمرّدان ' همه را کشتند ' مگر نه تن کـه از سر تیغ حیدر بجستند. هر کجا در اطراف عالم متمرّدی ' طاغئی ' باغئی ' کافری ، منافقی مبتدعی بماندست همه از اصل آن نه‌تن خاستست ' تا ترا معلوم گردد که تأثیر دل بندهٔ مؤمن پیش از تأثیر فلك است درآسمان. آنچه درآسمان وزمین یابی ' درخود یابی ' وآنچه دربهشت و دوزخ یابی‌درجود یابی ، وآنچه درخود یابی' نه‌درآسمان یابی و نه در زمین ' نه دربهشت و نه در دوزخ.

« لا یُحبّ الله الجهرَ بالسّوء مِن القول » ـ سخن ببدی که خدای تعالی آنرا می‌نپسندد و دوست ندارد آنست که : دروصف خالق آن گوئی که توقیف دارآن نیست ' و در وصف مخلوق آن گوئی که درشرع ترادستوری نیست. آن ازبی‌حرمتی رود ، و این از بی‌وفائی. آن یکی مایهٔ بدعت است و این یکی عین معصیت. « الّا مَن ظُلم » ـ سخن مظلوم در حقّ ظالم چون بدستوری شرع بود ' آن بدی نیست بحقیقت ، امّا نام بدی برویافتاد برسبیل‌جزا ' چنانـکه گفت : « وجزاء سیّئةٍ سیّئةٌ مثلها » ' امّا چون مرد مردانه بود، و در کوی حقیقت یگانه بود' جزاء بدی نکند، و رخصت درآن نجوید ' و داند که عفونکوتر، و احتمال تمامتر. یقول‌الله عزّوجلّ : « فمن عفا و اَصلح فأجره علی‌الله ».

وآنکه گفت : « وکان الله سمیعاً علیماً » خدای شنوا است ودانا. شنوا است که سخن ظالم میشنود ' ای وای بر وی آنکه کش عقوبت کنند. دانا است کـه عفو و احتمال مظلوم میداند ' طوبی مرورا آنکه که بنواخت و ثواب رسد.

« اِن تبدوا خیراً » ـ اشارتست بـاحکام آداب شریعت ، « اَو تُخفوه » اشارتست

بتحقیق احکام حقیقت، «اَو تعفوا عن سوءٍ» اشارتست بتحصیل محاسن الأخلاق. «فانّ‌الله کان عفوّاً قدیراً» - هر که را آن همه حاصل گشت، الله توانا است که محبوب و مطلوب او در کنار وی نهد.

«یَسئلك اهلُ‌الکتاب» الآیة - چه بیخرد بودند آن قوم، وچه بی‌حرمت که دیدار حق میخواستند، و آنکه گوساله میپرستیدند. کسی که گوساله معبود وی بود، کی روا باشد که حق‌مشهود وی بود. وبآن سؤال‌رؤیت که کردند جزبیگانگی نیفزود ایشانرا، و جز خواری ومذلّت نیامد بروی ایشان، از آنکه رؤیت حق نه بر وجه تعظیم خواستند، ونه برموجب تصدیق، و نه برغلبهٔ اشتیاق. و ابرار امّت **محمد** چون در آرزوی دیدار حق بسوختند، و از تعظیم و اجلال حق آنچه در دل‌داشتند برزبان نیاوردند، لاجرم ربّ‌العزّة مرهم دل ایشانرا گفت: اَلا طال شوق الابرار الیٰ لقائی و اِنّی الی لقائهم لأشدُّ شوقاً.

«و آتینا موسیٰ سلطاناً مبیناً» - گفته‌اند: این سلطان مبین قوّت دل بود، و کمال حال، تا طاقت کلام سماع حق بی‌واسطه داشت. **موسی** را پرسیدند که از کجا دانستی که حق است که باتوسخن میگوید؟ گفت: انوارهیبت و جلال الوهیّت و آثار عزّ و جبروت احدیّت مرا فرو گرفت، دانستم که حقّ است که بامن سخن میگوید. بتأیید ربّانی، وقوّت الٰهی گفتم: انت الّذی لم یزل‌ولا یزال، لیس لموسی معك مقام ولا له جرأة فی‌الکلام الّا ان تُبقیه ببقائك و تنعته بنُعوتك. و چنانکه **موسی** را درین جهان سلطان مبین داد در سماع کلام حق، امّت **احمد** را در آن جهان سلطان مبین دهد در دیدار حق. **مصطفی**(ص) گفت: «انّکم سَتَرون ربّکم عزّوجلّ، لاتضامّون فی‌رؤیته کما تَرون القمر لیلة البدر، فمَن استَطاع منکم

ان لایَغلب علی صلٰوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فلیَفعل». درین خبر اشکالست، هم از روی لغت، هم از روی معنی، و شرح آن دراز است جز بموضع خـویش در اثبات رؤیت نتوان گفت، والله اعلم.

٢٥ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْـكِتابِ» از ترسایان هیچ کس نیست [کـه عیسی را فرو آمده از آسمان دریابد]، «اِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» مگر که بوی بگرود پیش از مـرگ وی، «وَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَـكُونُ عَلَیْهِمْ شَهیداً (١٥٩)» و روز رستاخیز بر ایشان همه گواه است.

«فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذینَ هادُوا» ببیداد گری گروهی از ایشان کـه جهود شدند، «حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ طَیِّباتٍ» حرام کردیم برایشان چیزهای پاك، «اُحِلَّتْ لَهُمْ» که حلال بود بر ایشان پیش فا، «وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبیلِ اللهِ كَثیراً (١٦٠)» و بباز گردانیدن ایشان از راه خدای فراوانی را [از مردمان].

«وَ اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا» و ربا ستدن ایشان، «وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ» وایشانرا باز زده بودند [در **تورات**] از آن، «وَ اَكْلِهِمْ اَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ» وخوردن ایشان مالهای مـردمان بباطل، «وَ اَعْتَدْنا لِلْكافِرینَ مِنْهُمْ عَذاباً اَلیماً (١٦١)» و ساخته‌ایم کافران را از ایشان عذابی دردنمای.

«لٰـكِنِ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» لکن دور درشدگان درعلم «مِنْهُمْ» از ایشان، «وَ الْمُؤْمِنُونَ» و گـرویدگان [از عامّهٔ ایشان]، «یُؤْمِنُونَ بِما اُنْزِلَ اِلَیْكَ» میگروند بآنچه بتو فرو فرستاده آمد [ازقرآن]، «وَما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» وآنچه فرو فرستاده آمد پیش از تو [از **تورات وانجیل**]، «وَالْمُقیمینَ الصَّلٰوةَ» وبپای

دارندگان نماز [بهنگام] ، « وَالمُؤتونَ الزَّکوةَ » و وا دهندگان زکوة ، « وَالمُؤمِنونَ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ » و گرویدگان بخدای و روز رستاخیز ، « اُولٰئِکَ » ایشان آنند ، « سَنُؤتیهِم » که ایشانرا دهیم ، « اَجراً عَظیماً (۱٦۲) » مزدی بزرگوار .

« اِنّا اَوحَینا اِلَیکَ » ما پیغام دادیم بتو ، « کَما اَوحَینا اِلیٰ نوحٍ » چنانکه پیغام دادیم به **نوح** ، « وَالنَّبِیّینَ مِن بَعدِهِ » و پیغامبران از پس او ، « وَ اَوحَینا اِلیٰ اِبراهیمَ » و پیغام دادیم به **ابراهیم** ، « وَاِسمٰعیلَ وَ اِسحٰقَ وَ یَعقوبَ وَ الاَسباطِ وَ عیسیٰ وَ اَیّوبَ وَیونُسَ وَ هٰرونَ وَ سُلَیمانَ وَ آتَینا داوُدَ زَبوراً (۱٦۳) » و دادیم **داود** را زبور .

« وَ رُسُلاً قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ مِن قَبلُ » و پیغامبرانی که قصهٔ ایشان فرستادیم بتو ازپیش فا ، « وَ رُسُلاً لَم نَقصُصهُم عَلَیکَ » وپیغامبرانی که پیغام ایشان نفرستادیم بتو ، « وَ کَلَّمَ اللهُ موسیٰ » وسخن گفت خدای با**موسی** ، « تَکلیماً (۱٦٤) » سخن گفتنی [بی واسطه] .

« رُسُلاً مُبَشِّرینَ » پیغمبرانی شادی رسانان ، « وَمُنذِرینَ » و بیم نمایان ، « لِئَلّا یَکونَ لِلنّاسِ عَلَی اللهِ » آنرا تا نماند مردمانرا برخدای ، « حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ » حجتی پس از فرستادگان ، « وَ کانَ اللهُ عَزیزاً حَکیماً (۱٦۵) » و خدای توانا است دانای همیشه‌ای .

« لٰکِنِ اللهُ یَشهَدُ » لکن خدای گواهی میدهد ، « بِما اُنزِلَ اِلَیکَ » بآنچه فرو فرستاد بتو [از قرآن] ، « اَنزَلَهُ بِعِلمِهِ » فرو فرستاد آنرا بدانش خویش ، « وَ المَلٰئِکَةُ یَشهَدونَ » و فریشتگان گواهی میدهند باین ، « وَ کَفیٰ بِاللهِ شَهیداً (۱٦٦) » و خدای گواهی بسنده است بگواهی دادن .

« اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا » ـ ایشان کـه کافر شدند ، « وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّٰهِ » و بـر گردانیدند مردمانرا از راه خـدا ، « قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعیداً (١٦٧) » بیراه شدند بیراهی دور .

« اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا » ایشان کـه کافر شدند ، « وَ ظَلَمُوا » و بـرخود ستم کردند ، « لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ » خدای نیست آنرا که ایشانرا بیامرزد ، « وَلا لِیَهْدِیَهُمْ طَریقاً (١٦٨) » و نه آنرا که ایشانرا راه نماید براهی .

« اِلّا طَریقَ جَهَنَّمَ » مگر راه دوزخ ، « خالِدینَ فیها اَبَداً » جاویدان همیشه در آن دوزخ اند ، « وَ کانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسیراً (١٦٩) » و آن بـر خدا آسان است [رسانیدن ایشان بآن و داشتن ایشان در آن] .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و اِن مِن اهل الکتاب الّا لیؤمننّ به قبل موته » ـ روی **ابوهریرة** قال : قال النبیّ (ص) : « لینزلنّ **ابن مریم** حـکماً عدلاً ، و لیقتلنّ **الدجال** ، و لیقتلنّ الخنزیر ، و لیکسرنّ الصّلیب ، و تکون السّجدة واحدة للّٰه ربّ العالمین » . ثمّ قـال **ابوهریرة** : فاقرؤا اِن شئتم : « و اِن مِن اهل الکتاب الّا لیؤمننّ به قبل موته » الآیة . گفته‌اند که : کتاب اینجا **انجیل** است ، و اهل کتاب **ترسایان** اند که در **عیسی** غلوّ میکنند ، و کافر میشوند . میگوید : هیچ ترسا نماند بوقت نـزول **عیسی** از آسمان ، که نه بوی ایمان آرد ، و پیش از مرگ عیسی بپیغامبری و بندگی وی گواهی دهد . و گفته‌اند که : اهل کتاب **جهودان** اند و **ترسایان** . و قیل : « موته » کنایتست از آحاد ایشان . میگوید : هیچ نیست از جهودان و ترسایان که بوقت معاینه چون میمیرند ، نه بعیسی ایمان آرند ، و گویند پیغامبر است و بنده ، لکن ایمان

که بوقت معاینه بود سودی نکند، چنانکه رب العزة گفت: « فلم یَكُ ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا ». قال **ابن عباس**: لایموت یهودیّ ولاصاحب کتاب حتّی یؤمن بعیسی، و إن احترق أو غرق اوسقط علیه جدارٌ او اکله السّبع. **عکرمه** گفت: **ابن عباس** را امتحان کردند، گفتند: اگر ازبالا بزیر افتد، وهلاك شود، ایمان چگونه آرد؟ گفت: درهوا آن کلمه بگوید. گفتند: و اگر او را گردن بزنند چون ایمان آرد؟ گفت: زبان بآن میگرداند چندانکه تواند. **محمدبن علی بن الحنفیة** گفت: کسی که جهود باشد بوقت مرگ وی فریشتگان آیند، و برروی و برقفای وی میزنند، و میگویند: ای عدوّالله! نه **عیسی** پیغامبر بتو آمد و تو او را دروغ زن گرفتی؟ آن جهود گوید: آمنتُ انّه عبدٌ نبیٌّ. این بگوید، لکن سود ندارد، و ایمان باین وقت بکار نیاید. و همچنین ترسا را گویند: ای عدوّالله! أتاك **عیسی** نبیّاً، فکذبتَ به، وزعمتَ انّه الله او ابنه؟ ترسا ایمان آرد و گوید: انّه عبدالله و رسوله، لکن بکار نیاید و سود ندارد. وقیل: « لیُؤمننّ به » یعود الی **محمد** (ص)، و « قبل موته » یعود الی الکتابیّ، و قیل: الأوّل یعود الی الله سبحانه، والثّانی الی الکتابیّ، و الصّحیح ماسبق، اذ لیس فی الآیة الّا ذکر **عیسی** (ع). « ویوم القیٰمة یکون علیهم شهیداً » ـ علی ان قد بلّغ الرّسالة، و أقرّ بالعبودیّة علیٰ نفسه.

« فبظُلمٍ » ـ ای فبظلم طائفة، « مِن الّذین هادوا » ـ این ظلم آنست که نقض پیمان کردند، و بآیات خدای کافر شدند. ربّ العزّة ایشانرا بآن ظلم و بآن بغی عقوبت کرد، و چیزهای حلال برایشان حرام کرد، و این تحریم آنجا است که گفت: « وعلَی الّذین هادوا حرّمنا کلَّ ذی ظُفُر » الآیة. و درین آیت تقدیم و تأخیر است، و نظم آیت اینست: فبظلمٍ مِن الّذین هادوا و بصَدّهم عن سبیل الله و أُخذهم الرّبوا و أکلهم اموالَ النّاس بالباطل حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّت لهم، عقوبةً لهم. میگوید:

بآنکه ظلم کردند، و مردمانرا از راه **مصطفی** و از راه خدا و از دین بر گردانیدند، و ربا ستدند، و مال مردم به بی‌حق و باطل خوردند، ما آن حلالها بر ایشان حرام کردیم، عقوبت ایشانرا در دنیا، ایشانرا این عقوبت کردیم، و در عقبی ایشانرا عذابی دردنمای ساختیم. آنکه مؤمنانِ ایشانرا چون **عبدالله‌سلام** و اصحاب وی مستثنی کرد، و گفت: «لٰکنِ الرّاسخونَ فی‌العلم منهم» یعنی فی‌علم کتابهم مِن **الیهود**، «والمؤمنون» یعنی اصحاب النبیّ (ص)، «یؤمنون بما اُنزل‌الیك» یعنی القرآن، «وما اُنزل مِن‌قبلك» یعنی **التورات و الانجیل و الزبور**.

«و المُقیمین الصّلٰوة» ـ و در نصب مقیمین گفتند که نصب علی المدح است، تفضیل اقامت صلوة را بر دیگر اعمال. این فضل و شرف از آن یافت که دیگر اعمال و احکام بواسطه **جبرئیل** ثابت گشت، و نماز شب معراج بی‌واسطهٔ **جبرئیل**، **مصطفی** از حق گرفت جلّ‌جلاله. و گفته‌اند که: مقیمین مجرور است، معطوف بر ها و میم که در «منهم» است، یعنی: منهم ومِن المقیمین الصّلوة، یعنی الصّلوات الخمس بوضوءها و وقتها وقیامها و قراءة القرآن فیها، و الرکوع و السجود و خشوعها و جمیع معالمها.

«و المُؤتون الزّکٰوة» ـ یعنی الزّکٰوة المفروضة، «والمؤمنون باللّه» اَنّه واحدٌ لاشریك‌له، «والیوم الآخر» یعنی البعث الّذی فیه جزاء الأعمال. «اولٰئك سیُوتیهم» بیاء قراءت **حمزه**، و بنون قراءت باقی، و الوجه فیهما قد سبق. و اجر عظیم بهشت است.

«انّا اَوحینا الیك» ـ سبب نزول این آیت آن بود که ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در شأن **جهودان** این آیت فرستاد: «یسئلك اهلُ‌الکتاب» الآیة، و آن عیب و عوار ایشان، و آن فضایح اعمال ایشان درین آیات پیدا کرد. جهودان در خشم شدند،

ویك زبان بیرون آمدند که : وما اَنزل‌الله علی بشر مِن‌شیء ، الله بهیچ بشرچیزی از کتب و صحف نفرستاد . و بعضی گفتند از ایشان که : پس از **موسی** بهیچ پیغامبر هیچ کتاب نفرستاد . ربّ‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « انّا اَوحینا الیك کما اَوحینا الی نوح » یا **محمد** ما بتو پیغام دادیم ، و وحی فرستادیم همچنانکه پیغامبران گذشته را دادیم ، سبیل تو در وحی هم‌سبیل ایشانست ، و این بر **جهودان** حجّت است ، که ایشان دانسته بودند از **تورات** که ربّ‌العزّة باین پیغامبران وحی فرستاد ، وپیغام داد ، وچنانکه ایشانرا پیغام داد ، **مصطفی** را پیغام داد . وآنکه **نوح** را فرا پیشِ همگان داشت اگرچه از وی فاضلتر درانبیا بودند ، امّا ازبهرآن ذکروی فرا پیش داشت که **نوح** ، **ابوالبشر** بود ، کما قال عزّوجلّ : « و جعلنا ذرّیته همُ الباقین » . و اوّل پیغامبر ازپیغامبرانِ شریعت **نوح** بود ، و اوّل کسی که دعوت کرد ، و مشرکان را بیم داد **نوح** بود ، واوّل کسی که امّت ویرا عذاب کردند بدعاءِ وی ، **نوح** بود ، ومعجزت وی در نفس وی بود ، که ویرا هزار سال عمر بود ، که یکتای موی وی سفید نگشت ، و قوّت وی ساقط نشد ، وهیچ پیغامبر در دعوت آن مبالغت ننمود که **نوح** نمود ، هم درشب دعوت کرد ، هم در روز ، هم در نهان ، هم درآشکارا ، و ذلك فی‌قوله تعالی : « قال ربِّ انّی دَعوتُ قومی لیلاً ونهاراً » وقوله : « ثمّ اِنّی دعوتُهم جهاراً ، ثمّ انّی اعلنتُ لهم واَسررتُ لهم اِسراراً » . وهیچ کس در رنج خویش آن صبر نکرد که وی کرد ، بروزی درچند بار ویرا بزدندی ، چنانکه از هوش برفتی ، چون بهوش بازآمدی همچنان دعوت کردی ، و در روش خویش مقام شکرداشت ، که برترین مقام است . کما قال تعالی : « انّه کان عبداً شکوراً » . و اوّل کسی که برستاخیز از خاك برآید بعداز **مصطفی** (ص) ، **نوح** باشد ، و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در کتاب خویش دوجایگه **نوح** را ثانی **مصطفی** کرد : یکی در

گرفتن عهد وپیمان، و ذٰلك فی‌قوله تعالی : «وإذ أخذنا مِن النّبیّین میثاقَهم ومنك ومِن نوح». دیگردر پیغام و وحی، چنانکه گفت : «انّا أوحینا الیك کما أوحینا الیٰ نوح». یقال : سُمّی نوحاً لأنّه ناح علیٰ نفسه. و «**ابراهیم**» نام عبری است، وبیان آن‌درسورة **البقرة** رفت، و «**اسمعیل**»، **مجاهد** گفت: مادر وی آنکه ویرا بزاد از رنج زادن این کلمت بگفت : «إسمع یاربّ». وحی آمد بوی : «قدسمِع ایل»، پس ویرا ازین کلمه نام نهاد **اسمعیل**. و گفته‌اند : **اسحق** ضحّاك است، و **نوح**، **فرج**، و **ایوب**، **سعید**، و**یوسف**، **زیاد**، و**یعقوب**، **اسرائیل** و **اسباط** اولاد **یعقوب** اند دوازده : **روبیل**، و **شمعون**، و **لاوی**، و **یهوذا**، و **یشخر**، و **دان**، و **ریالون**، و **تفثالی**، و **جاد**، و **اسر**، و **یوسف**، و **ابن‌یامین**.

«انّا أوحینا الیك کما أوحینا الیٰ نوح والنّبیّین مِن بعده» - این همچنانست که آنجا گفت : «قُل ما کنتُ بِدعاً مِن‌الرّسل». جای دیگر گفت : «ما یُقال لك الّا ما قد قیل للرّسل مِن‌قبلك».

«وأوحینا الیٰ ابراهیم واسمٰعیل و اسحٰق ویعقوب و الأسباط» - ای أوحینا الیهم فی**صحف ابراهیم**. آنکه **داود** را از جهت آوازخوش بذکر **زبور** مخصوص کرد، و گفت : «آتینا داود زبوراً». **داود** هر که که زبور خواندی از خوشی آواز وی خلقی جان بدادندی. **مصطفی** (ص) گفت **بوموسی اشعری** را، از آنکه آواز وی خوش بود : «أُعطیتَ مزماراً من‌مزامیر **آل داود**». شبی **بوموسی** قرآن میخواند، و رسول خدا سماع میکرد. دیگر روز ویرا گفت : «لورأیتَنی البارحة وأنا أسمع لقراءتك»! فقال : اما واللّٰه یارسول‌اللّٰه! لو علمتُ انّك تسمع لحبّرتُه تحبیراً (۱). **بوعثمان نهدی** گفت : هرگز آوازهیچ مزمارخوشتر از آواز **بوموسی**

---

۱ - حبرالشیء تحبیراً : نیکو کرد و آراست آن چیزرا، ومنه حدیث‌ابی‌موسی : لوعلمت انك تسمع لقراءتی لحبرتها لك تحبیراً (منتهی‌الارب).

نشنیده‌ام، در نماز بامداد ما را امامی میکرد، وخواستیم که سورة **البقرة** خواندی، یا در قراءت بیفزودی، از بس که خوش میخواند.

« و آتینا داودَ زبوراً » ـ **حمزة** زُبوراً بضم « زا » خواند، و این را دو وجه است: یکی آنکه جمع زَبر باشد بمعنی مزبور، مصدری بجای اسم نهاده. چنانکه گویند: هٰذا ضربُ الامیر، ای مضروبه، وهذا نسجُ **الیمن**، ای‌منسوجها، وچنانکه مکتوب را کتاب گویند، و محسوب را حساب گویند. و روا باشد که آنرا جمع کنند، وگرچه مصدر است، زیرا که بجای اسم افتاده، نبینی که کتاب مصدر است در اصل، لکن چون بمعنی مکتوبست او را بر کُتُب جمع کنند. همچنین زبر را زبورجمع کنند، لوقوعه موقع الأسم، وهوالمزبور، وإن کان‌فی‌الأصل‌مصدراً. وجه دوم آنکه: احتمال دارد که زُبور بضمّ جمع زَبور باشد بفتح، و این جمعی باشد زوائد از آن حذف کرده، و برخلاف حرکت اقتصار کرده، چنانکه گویند: کَرَوان و کِروان، و وَرَشان و وِرشان، و اَسد و اُسد، و فرسٌ وَرْدٌ و خیلٌ وُرْدٌ، و رجل ظریف و رجال ظُروف. چون روا بود که اینها را چنین جمع کردند، همچنین ممتنع نباشد که زَبور را بر زُبور جمع کنند.

باقی « زَبوراً » خوانند، بفتح زا، و وجه این ظاهر است: فانّ زبور بمعنی مزبور، فعول بمعنی‌مفعولست، کَرَکوب بمعنی مر کوب. و **زبور** نامی‌است خاصّه این کتاب را. و گفته‌اند: **زبور** صدوپنجاه سورة است که‌درآن ذکرحدّ نه، وحکم نه، و فریضه نه، و حلال و حرام نه.

« و رُسُلاً قد قصصناهم علیك » ـ این بآن فرو آمد که جهودان گفتند: ربّ‌العالمین ذکرپیغامبران کرد، و قصّهٔ ایشان با **محمد** بگفت، وکار **موسی** برما

روشن نکرد ، که الله باوی سخن گفت یا نگفت. ربّ العالمین این آیت فرستاد : « و رُسلاً قد قصصناهم علیك مِن قبل » ، میگوید : ما قصّهٔ پیغامبران برتو خواندیم پیش ازین ، یعنی در **مکه** درسورة **الانعام** ، که نزول آن به **مکه** بود ، « و رُسلاً لم نقصُصهم علیك مِن قبلُ » و پیغامبرانی هستند که ذکر ایشان نکردیم ، و قصّهٔ ایشان برتو نخواندیم. احتمال کند که ترك ذکر ایشان از آنست که نزدیك اهل کتاب در کتب ایشان ذکر و قصّهٔ آن پیغامبران نیست ، پس در ذکر ایشان رسول را بر ایشان حجّت نباشد.

آنگه گفت : « و کلّم اللهُ موسی تکلیماً » وهو ابن اربعین سنة ، لیلة النّار مرّةً ، ومرّةً اخری یوم اُعطی التوراةَ. میگوید : الله با **موسی** سخن گفت سخن گفتنی ، بمصدر تأکید کرد ، تا دانند که سخن گفتن باوی بی‌واسطه بود. و تخصیص **موسی** بتکلیم از میان دیگر پیغامبران ، دلیل است که سخن گفتن با وی بروجهی بود مهتر از آن وجه که بادیگران بود بواسطه. روی **الزهری** عن **انس بن مالك** (رض)، قال : قال رسول الله (ص) : « کلّم الله اخی **موسی** بمائة الف کلمة و أربعة و عشرین الف کلمة وثلاث عشرة کلمة ، فکأنّ الکلامَ مِن الله ، والاستماع مِن **موسی**. فلمّا ان هَبط **موسی** الی الوادی لقیَه **ابلیس** ، قال له : یا **موسی**! مِن این اقبلت ؟ قال : کلّمنی ربّی عزّوجلّ. قال : یا **موسی** لاتفرح ، فانّ الّذی کلّمك لیس هوالله. قال: فأنطق الله الوادی الّذی کان علیه **موسی** ، وهو یقول : یا **موسی** ! لیَطمئِنَّ قلبُك فانّ الّذی کلّمك هوالله. قال : ثمّ رجع **موسی** الی مکانه الّذی کان اقبلَ منه ، فعلِم اللهُ عزّوجلّ لمّا رجع ، فقال له : لِمَ رجعتَ یا **موسی** ؟ قال **موسی** : الٰهی و سیّدی ! انت کلّمتَنی ام غیرُك فیمابینی وبینك ؟ قال الله : یا **موسی** ! أنَا کلّمتُك فمابینی و بینك ترجمانٌ ». و عن **ابی هریرة** ، قال : قال رسول الله (ص) : « لمّا کلّم الله **موسی** کان یُبصر دَبیبَ النّمل علی

الصّفا فی اللّیلة المظلمة من مسیرة عشرة فراسخ ». وعن **ابن مسعود**، قال: قال رسول‌الله (ص): کلّم الله **موسی** و کانت علیه جبّةُ صوفٍ، و کساء صوفٍ، و سراویل صوف، وعمامة صوف، ونعلاه جلد حمار غیرذکی. و بدان که اوّل کسی که دراسلام انکار کرد که الله با **موسی** سخن گفت، سخن مسموع بی‌واسطه، **جعد درهم** بود، بروزگار **هشام بن عبدالملک بن مروان**. **هشام** علماء وقت را جمع کرد بواسطه، و **جعد** را حاضر کردند تا خود چه میگوید. **جعد** بر آن انکار اصرار نمود، علما همه متفق شدند که گویندهٔ این سخن زندیق است، و معتقد این بر باطل، که در آن ردّ قرآن‌است، وتکذیب شرع. پس **هشام بن عبدالملک** روزعید **اضحی** ویرا حاضر کرد، و خلق را پند داد، و قربان فرمود، و گفت: ارجعوا وضحّوا تقبّل‌الله منکم، فانّی مُضحٍ بالجور من **درهم**، فانّه زعم انّ‌الله لم یُکلّم **موسی** تکلیماً، ولم یتّخذ **ابراهیم** خلیلاً. ثمّ نزل، وذبحه تحت‌المنبر بمحضر من‌الخاصّة و العامّة، فاستحسن الکلّ فعله، و قالوا: نفی الغلّ من‌الاسلام.

امّا کلام درقرآن برچهار وجه است: یکی آنست که خدای‌تعالی بخودی‌خود فا بندگان گوید بی وحی، چنانکه الله میگوید، و بنده میشنود، و سخن که با **موسی** گفت چنین بود. یقول‌الله تعالی: « و کلّم الله **موسی** تکلیماً ». نظیر این در سورة **البقرة** گفت: « وقد کان فریقٌ منهم یسمعون کلامَ‌الله » یعنی: السّبعین الّذین سمعوا کلام‌الله. وجه دوم کلام خدا است‌بوحی، چون قرآن به **مصطفی** (ص) فرود آمد بوحی، و ذلك قوله تعالی: « و اِن احدٌ من‌المشرکین استجارك فأجره حتّی یَسمع کلامَ‌الله » یعنی‌القرآن. نظیراین درسورة **الفتح** گفت: « یُریدون ان‌یُبدّلوا کلام‌الله » یعنی القرآن الّذی اُوحی الی **محمد**. وجه سیوم کلام است بمعنی علم و عجائب، چنانکه گفت تعالی و تقدّس: « قُل لو کانَ البحرُ مداداً لکلمات ربّی »

یعنی لعلم ربّی و عجائبه. همانست که درسورة لقمان گفت: «ما نفدتْ کلماتُ الله» یعنی علم‌الله و عجائبه. وجه چهارم کلام خلق است بوقت مرگ ایشان، کلامی که آدمیان نشنوند، و ذلك فی‌قوله تعالی: «کلّا انّها کلمةٌ هو قائلها»، ولا یَسمعها بنوآدم، لأنّ الکافر اذا عاین الملائکة آمن وندم، ولا ینفعه الایمان والنّدم.

«رُسُلاً مبشّرین و مُنذِرین» ـ اِعراب این همچنانست که اعرابِ «و رُسُلاً قد قصَصناهم»، هردو منصوب‌اند بنزع حرف خفض، یعنی اَوحینا الیك کما اَوحینا الیٰ نوح و الیٰ رسل. و روا باشد که نصب آن بفعلی مضمربود یعنی: و اَرسلنا رسلاً مبشّرین، یعنی بالثّواب علی‌الطّاعة، و مُنذرین بالعقاب علی المعصیة. میگوید: پیغامبران رافرستادیم ببشارت ونذارت، تافردا نگویند: «ماجاءنا مِن بشیرولانذیر»، «لَولا ارسلتَ الینا رسولاً»، و این الزام برمعقول خلق است، که ایشان چنان دانند که گرفتن پیش از آگاه کردن بیداد است، والله تعالی برعقول حجّت افکند، و پیش از آنکه آگاه کرد نگرفت، گفت: «وما کنّا معذّبین حتّیٰ نَبعث رسولاً»، جای‌دیگر گفت: «وما کان ربُّك مُهلكَ القریٰ حتّی یَبعث‌فی‌اُمّها رسولاً». وبحقیقت حجّت الله راست پیش از ارسال رسل، و پس‌از آن بحجّت آفریدگاری و خداوندی، که وی خداوندی است بوجود آرنده از عدم. رهی را ازعدم بوجودآرد، بر آنکه باوی آن کند که خود خواهد، کس را با وی درآن سخن نیست. نه ویرا خرید، یا از مالکی یافت، یا ازمورثی میراث برد که درآن ملك حکمی را یا شرطی‌را فرا وی راهی بود.

«لٰکنِ اللهُ یشهد» ـ این لکن استثنا ازآن است که پیش ازین درقصّهٔ جهودان گفت: «و کُفرهم بآیات‌الله»، بآیات خدای کافر شدند، لٰکن خدای گواهی‌میدهدبآنچه فرو فرستاد بتو، یعنی قرآن. و گفته‌اند: سبب نزول این آیت

آن بود که جهودان را از نبوّت مصطفی (ص) پرسیدند، گفتند که: ما ندانیم و نشناسیم، و باین گواهی ندهیم. پس جماعتی از آن جهودان درپیش رسول خدا شدند. رسول گفت: ای والله، شما دانسته‌اید که من رسول‌خدا ام. گفتند: ندانیم و نشناسیم و بدین گواهی ندهیم. خدای تعالیٰ این آیت فرستاد: «لٰکن‌الله یشهد» ای یُبیّن بنبوّتك، «بما أنزل الیك» من‌القرآن ودلایله، لأنّ الشّهادة تبیینٌ. میگوید: خدای روشن گرداند بنبوّت تو بآنچه فرو فرستاد بتو از قرآن و دلائل‌آن. «أنزله بعلمه» - ای هو یعلم انّك اهلٌ لانزاله علیك، لِقیامك به. فرو فرستاد بتواین قرآن بآنچه دانست که تو اهل‌آنی، و بجای‌آنی. معنی دیگر: «أنزله بعلمه» ای انزل علیك فیه علمه‌بالخلق، وما یُسرّون وما یُعلنون، ومآلهم فیه من لبیّنات والنورالمبین، وقیل: «أنزله بعلمه» ای مِن علمه.

«والملائکةُ یشهدون» - میگوید: فریشتگان گواهی میدهند بنبوّت تو یا محمد، اگرجهودان گواهی نمیدهند باکی نیست، و گواهی فریشتگان بقیام معجزه شناسند، هر که معجزهٔ وی ظاهر گشت، فریشتگان بصدق وی گواهی دهند. «و کفیٰ بالله شهیداً» - یقول: فلا شاهدَ افضلُ مِن‌الله. بأنّه أنزل علیك القرآن.

«انّ الّذین کفروا» - یعنی بمحمّد (ص) و القرآن، «وَ صدّوا» النّاس عن الاسلام، «قد ضلّوا ضلالاً بعیداً» ای طویلاً.

«انّ‌الّذین کفروا» - یعنی الیهود، «وظَلموا» محمداً (ص) بکتمان نعته، میگوید: آن جهودان که به محمد و قرآن کافرشدند، و به محمد ظلم کردند که نعت وصفت وی بپوشیدند، «لم یَکنِ اللهُ لِیَغفرلهم» خدای بـر آن نیست که ایشانرا بیامرزد، که درعلم قدیم وی چنانست که ایشان در کفرمیرند. «ولالِیَهدیهم

طریقاً » الی‌الهدی والاسلام ، و بآن نیست که ایشانرا باسلام راه نماید . بلی راه جهودی که راه دوزخ است ایشانرا نماید . « خالدین فیها ابداً و کان ذٰلك علی‌الله یسیراً » . ای عذابُهم علی‌الله هیّن .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و ان مِن اهل الکتاب الّا لَیُؤمنَنّ به قبل موته » الآیة ـ ای خداوندی که تقدیرت را معارض نیست ، و تدبیرت را مناقض نیست ، حُکمت را مَرَدّ نیست ، و فرمانت را ردّ نیست ، آنجا که امان تو نیست ، روی ایمان روشن نیست ، و جهد بندگی بکار نیست . یکی درنگر ، جوانمردا ! بحال آن مخذولان درگاه بی‌نیازی ، و راندگان قهر ازلی ، که چون امان حق درایشان نرسید ، و عنایت‌ازلی ایشان‌را نگرفت ، ایمانشان بکار نیامد ، ودریافتشان بوقت معاینه سود نداشت ، و در حال حیاتشان خود بار نداد ، و درنگذاشت .

چه چاره مر مرا بختم چنین است

ندانم چرخ را با من چه کینَ است ؟

هرچند ظاهر این آیت قومی را آمد علی‌الخصوص ، امّا از روی اشارت‌حکم آن برعموم است ، و بندگانرا تنبیهی تمام است ، تا چشم عبرت باز کنند ، و دیدهٔ فکرت بر گشایند ، و از آن وقت معاینه بترسند : آن ساعت که رِزمهای نفاق باز گشایند ، وسرپوشهای زرّاقی ازسر آن باز گیرند ، ودلها را منشور نومیدی نویسند ، و دیدها را کحل فراق در کشند ، و رفتهٔ ازلی و سابقهٔ حکمی در رسد ، امّا از روی فضل بنواخت ولطف ، و از روی عدل بسیاست وقهر .

نیکو گفت آن جوانمرد که : آه از قسمتی که پیش من رفته ! و فغان از

گفتاری که خود رأیی گفته! چه شود اگر شاد زیم یا آشفته؟ ترسانم از آنکه آن قادر در ازل چه گفته.

قوله: «فبظُلم مِنَ الّذین هادوا حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّت لهم» ـ ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات. اگر لطافتی و کرامتی بینی در بنده‌ای، از آنست که ظاهر شریعت نگه‌داشت، و تعظیم آن بجان و دل خواست، تا لاجرم بروح مناجات و لطائف مواصلات رسید، و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی، از آنست که بچشم انکار درحرم شریعت نگریست، و درمتابعت نفس امّاره محظورات دین بکار داشت. آری چنین بود که هر که ظاهر شریعت دست بدارد، جمال حقیقت از وی روی بپوشد. هر که امر و نهی پست دارد، چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد.

اگر از بهر شرعستی در اندر بندی گردون
وگر از بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

قوله: «لکن الرّاسخون فی العلم منهم» ـ راسخان در علم ایشانند که انواع علوم ایشان را حاصل شده: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت. علم شریعت آموختنی است، علم طریقت معاملتی است، علم حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: «فَاسْئلوا اهل الذکر». علم طریقت را گفت: «وابتغوا الیه الوسیلة». علم حقیقت را گفت: «وعلّمناه من لدنّا علماً». حوالت علم شریعت را با استاد کرد. حوالت علم طریقت با پیر کرد. حوالت علم حقیقت با خود کرد. هر که پندارد که درعلم شریعت واسطهٔ استاد بکار نیست زندیق است، هر که چنان نماید که علم طریقت بی پیر میسّر شود، فتّان است. هر که گوید علم حقیقت را جز حق معلّم است مغرور است.

گفته‌اند : راسخان‌درعلم ایشانند که علم‌شریعت بیاموختند ، وآنکه باخلاص آنرا کار بستند ، تا علم حقیقت اندر سر بیافتند ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « من عمِل‌بما علم ورّثه الله علماً لم یَعلم ». هر که علم شریعت راکاربند نبود ، آن علم ضایع کرد ، وبروی حجّت گردد ، و هر که مر آنرا کار بند بود ، آن علم ظاهرحجّت وی گردد ، و علم حقیقت بعطا بیابد .

« انّا اَوحینا الیك کما اَوحینا الیٰ نوح و النّبیّین مِن‌بعده » ـ اساس کونین بعزّ نبوّتست ، و ثمرهٔ نبوّت جمال شریعتست . شریعت راه راست ، و پیغامبران نشان راه‌اند ، راهبر تانشان راه نبیند راه نبرد : « اَدعو الی‌الله علیٰ بصیرةٍ اَنَا ومَن اتّبعنی ». ربّ‌العزّة پیغامبران را بخلق فرستاد ، تا راه طاعت پدید کنند ، و بنده بر آن طاعت بکرامت ومثوبت رسد ، و نیز راه معصیت پیدا کنند و از آن حذر نمایند ، تا بنده ازمعصیت پرهیزد ، ومستوجب عقوبت نگردد . اینت فضل‌بی‌نهایت ، و کرم‌بی‌غایت . اگر بنده را بجای ماندی ، و رسول را نفرستادی ، وچراغ هدیٰ بدست رسول فـرا راه وی نداشتی ، بنده درغشاوهٔ خلقیّت و ظلمت خود رأیی بماندی . همه‌آن‌خوردی که زهر وی بودی ، همه آن کردی که هلاك وی در آن بودی . پس اعتقاد کن که: پیغامبران رحمت وامامان‌جهانیان‌اند ، خیارخلق وصفوت بشر ایشانند . برسر کوی دوستی داعیان‌اند ، و برلب چشمهٔ زندگانی ساقیان‌اند . شریعت را عنوان ، وحقیقت را برهان‌اند . اگردر آفرینش کائنات مقصودی بود ایشان آن اند ، و اگر حقیقت را گنجی است ایشان خازنان اند .

« انّا اَوحینا الیك » الآیة ـ فرمان آمد که : ای سیّد خافقین ! و ای مقتدای کونین ! آن تابشی که از عالم وحی بتو رسید ، آنرا رسالت خوانند ، و پیش ازتـو مرسلان را هر کس باندازهٔ خویش دادیم ، امّا آنچه از وراء عالم رسالت است ، وعلی

مشرب (۱) دولت تواست ، روا نبود که دست هیچ ظالمی بدان رسد ، یـا دولت هیچ رونده‌ای آنرا دریابد . اشارت مهتر عالم چنین است : «اوتیتُ القرآنَ و مثلَه معه». چندانکه ازعالم نبوّت بزبان رسالت با شما بگفتیم ، از عالم حقیقت بزبان وحی باما بگفتند . همانست که گفت : «لی مع‌الله وقتٌ لا یَسَع فیه ملَکٌ مقرّب ولانبیّ مرسل» .

۲۶ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « یا اَیُّهَاالنّاسُ » ای مردمان ! « قَدْ جاءَکُمُ الرَّسولُ » آمد بشما این فرستاده ، « بِالْحَقِّ » بـراستی ، « مِنْ رَبِّکُمْ » از خدای شما ، « فَآمِنُوا » بگروید [باو ، بآنچه وی آورد] ، « خَیراً لَکُمْ » شما راآن به‌است ، «وَاِنْ تَکْفُروا» واگر کافرشوید ، « فَاِنَّ لِلّٰهِ مافِی‌السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ » خدایراست هرچه‌درآسمان و زمین چیز است ، « وَکانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (۱۷۰) » و خدای دانا است راست‌دانش همیشه‌ای .

« یااَهْلَ الْکِتابِ» ای اهل کتاب ! « لاتَغْلُوا فی‌دینِکُمْ » ازاندازه درمگذرید در دیـن خویش ، « وَلا تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ » و برخدای مگوئید ، « اِلَّا الْحَقَّ » مـگر سزای او ، « اِنَّمَا الْمَسیحُ عیسَی‌بْنُ مَرْیَمَ » **عیسی** پسر **مریم** ، « رَسولُ‌اللّٰهِ » رسول خدا است ، « وَکَلِمَتُهُ » [و موجود آورده] سخن وی ، « اَلْقاها اِلی مَرْیَمَ » که آن سخن به **مریم** افکند ، « وَرُوحٌ مِنْهُ » و جانی است ازو [بعطا بخشیده مادر ویرا] ، « فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ » بگروید بخدا و فرستادگان او ، « وَلا تَقُولُوا ثَلٰثَةٌ » و مگوئید کـه سه است [**الله** و **عیسی** و **مریم**] ، « اِنْتَهُوا » باز شید (۲)

۱ ـ نسخهٔ ج : شرب .   ۲ ـ نسخهٔ ج : شوید .

ازین گفتار، « خَيْراً لَكُمْ » شما را به است این . « إِنَّمَا اللهُ إِلٰهٌ واحِدٌ » که الله خدایست یگانهٔ یکتا (۱)، « سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ » پاکی و دوری ویرا از آنکه ویرا فرزند بود، « لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ » او راست هرچه در آسمان و زمین چیز است، « وَ كَفىٰ بِاللهِ وَكيلاً (۱۷۱) » وخدای بسنده است بکار پذیری و کار سازی .

« لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسيحُ » ننگ نمیدارد **عیسی**، « أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ » که اوخدایرا بنده بود، «وَلَا الْمَلٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» ونه فریشتگان نزدیك کردگان، « وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ » وهر که ننگ دارد از پرستش وی، « وَيَسْتَكْبِرْ » و گردن کشد [از آن]، « فَسَيَحْشُرُهُمْ »بهم آرد خدای ایشانرا، « إِلَيْهِ جَميعاً (۱۷۲) » تا بوی آیند همگان [تا گرویدگان] .

« فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ » امّا ایشان که بگرویدند، وکار نیك کردند، « فَيُوَفّيهِمْ أُجُورَهُمْ » تمام بایشان سپارد مزدهای ایشان، « وَيَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ » و ایشانرا بیفزاید از عطاء خود، « وَ أَمَّا الَّذينَ اسْتَنْكَفُوا » و امّا ایشان که ننگ داشتند از پرستش وی، « وَ اسْتَكْبَرُوا » و گردن کشیدند، « فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَليماً » عذاب کنند ایشان را عذابی دردنمای، « وَلا يَجِدُونَ لَهُمْ » و نیابندخویشتن را، « مِنْ دُونِ اللهِ » فرود ازخدای، « وَلِيّاً وَلا نَصيراً (۱۷۳) » نه کارسازی ونهدوستی و نه یاری .

« يا أَيُّهَا النّاسُ » ای‌مردمان، « قَدْجاءَكُمْ »آمد بشما، «بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ» دست‌آویزی وحجّتی ازخداوند شما، « وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ » و فرو فرستادیم بشما « نُوراً مُبيناً (۱۷۴) » روشنائی پیدا .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بیهمتا .

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ » امّا ایشان که بگرویدند بخدای ، « وَ اعْتَصَمُوا بِهِ » ودست در وی زدند ، « فَسَيُدْخِلُهُمْ » درآرد ایشانرا ، « فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ » در بخشایشی از خود ، « وَ فَضْلٍ » و افزونی [از کردار ایشان] ، « وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ » و راهشان مینماید بخود ، « صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (۱۷۵) » راهی راست درست .

« يَسْتَفْتُونَكَ » میپرسند از تو ، « قُلِ » گوی [ایشانرا] ، « اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ » اللّه‌می‌فتوی کند شمارا در کلاله ، « إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ » اگرمردی‌بمیرد ، « لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ » و او را هیچ فرزند نه « وَلَهُ أُخْتٌ » و او را خواهری بود [از پدر و مادر ، یا از پدر] ، « فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ » آن خواهرراست نیمی از میراث ، « وَهُوَ يَرِثُهَا » و این برادر [پدری و مادری یا پدری] میراث برد از وی ، « إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ » اگر [بمیرد ، و] او را فرزندی نبود ، « فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ » و اگر دو خواهر باشند [یا بیش ، از پدر ومادر یا از پدر] « فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ » ایشانرا از مال دوسیك بود ، « وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَنِسَاءً » واگر برادران و خواهران بهم باشند [از پدر و مادر یا از پدر] ، « فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ » برادر راست چندانکه دوخواهر را ، « يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ » پیدا میکند خدای شما را احکام خویش « أَنْ تَضِلُّوا » تا درنادانی بیراه نشید (۱) ، « وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶) » و خدای بهمه‌چیز دانا است .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « یاایّهاالنّاس »الآیة ـ این‌خطاب با اهل‌هردو کتاب است : **تورات** **انجیل** ، ورسول ایدر**محمد**(ص) است ، میگوید : ای‌جهودان و ای‌ترسایان ! **محمد**

---

۱ ـ نسخهٔ ج : نشوید .

بشما آمد و **قرآن** آورد ،« فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ » او را تصديق كنيد، وقرآن براست داريد كه شما را اين بِه بود از كفر . پس اگر كافر شيد (١) و **محمد** را دروغ زن گيريد ، ونعمت خداى برخود بپوشيد، بدرستى‌بدانيد كه هرچه درآسمانها وزمينها خلق است همه‌آنِ الله است . تواند كه شما را بزمين فرو برد ، يا آسمان بسرشما فرو آرد ، و روزى از شما باز گيرد . كفرشما شمارا زيان دارد ، و اگرنه خداى بى‌نياز است از شما و طـاعت شما . پس گفت : « وكان اللّهُ عليماً حكيماً » الله دانا است بعاقبت كارهمگان از كفر و ايمان ، حكيم است درين تكليف كه شما را ميكند ، وميداند كه از شما چه‌آيد .

« يا اهلَ‌الكتاب » ـ اين خطاب با ترسايان است كه در كار **عيسى** غلوّ كردند . و معنى غلوّ از اندازه در گذشتن است بناحق . ميگويد : اى ترسايان ! در دين‌خود از اندازه درمگذريد ، و برالله جزآنكه سزاى وى است مگوئيد ، او را بى‌عيب وپاك دانيد ، از جفت وفرزند و انباز ، كه ويرا نه انباز است ، نه جفت ، نه فرزند .

آنكه صفت **عيسى** كرد ، وگفت : « انّما المسيحُ عيسى‌ابنُ مريمَ » ـ **عيسى** پسر**مريم** است‌نه پسرخدا ، چنانكه ترسايان گفتند . « رسول‌اللّه» رسول خدا است ، نه چنانكه جهودان گفتند كه نيست . باين دو كلمه بر هردو گروه رد كرد آنچه در **عيسى** گفتند . « وكَلِمة » معنى‌آنست كه بكلمهٔ حق دروجودآمد ، كه ويرا گفت « كُن فكان » ، وگفته‌اند ويرا كلمت خواند ، از بهرآنكه خلق بوى هدىٰ يافتند ، چنانكه بكلام وى يافتند .

« القٰيها الىٰ مريم » ـ اى اعلَمها و اَخبرها بها . كما يقال : القيتُ اليك كلمةً حسنة . ميگويد : آن سخن به **مريم** افكند ، يعنى **مريم** را ازآن آگاهى داد ، و

---

١ ـ نسخهٔ ج : شويد .

خبر کرد از وجود **عیسی** بی‌پدر ، پس **عیسی** که مخلوق است و پسر **مریم** است ، چگونه خدا بود ؟ و مادر وی پیش از وی بوده ، و از وی در وجود آمده ، وخدای قدیم است ، لم یزل ولایزال ، پیش از وی هیچ چیز نه ، و پس از وی هیچ چیز نه . **مصطفی** (ص) گفت : «انت الأوّل فلَیس قبلك شیءٌ و اَنت الآخر فلَیس بعدك شیءٌ ، و اَنت الظّاهر فلَیس فوقك شیءٌ و انت الباطن فلیس دونك شیءٌ » .

« ورُوحٌ منه » ـ ای امرٌ منه ، لأنّه بأمره کان ، وقیل : و روحٌ منه ای و نفخةٌ منه ، لأنّ **جبرئیل** نفختْ فی روجها ، فحملتْ بإذن‌الله ، معنی آنست که : نفخهٔ **جبرئیل** بفرمان حق به **مریم** رسید ، و ازآن بار گرفت . ونفخهٔ **جبرئیل** را روح گفت ، لأنّها ریحٌ تخرج من‌الرّوح . و قیل : معناه ، و رحمةٌ منه ، یعنی : جعلَه اللهُ رحمةً لمَن تبِعه ، و آمن‌به . یدُلّ علیه قوله : «و اَیّدهم بروح منه » ای قوّاهم برحمة منه . وقیل : الرّوح ، الوحی . اوحیٰ الی **مریم** بالبشارة و الی جبرئیل بالنّفخ ، و الیه ان کُن فکان ، یدلّ علیه قوله : « یُلقی الرّوحَ مِن‌امره علیٰ مَن یشاء مِن عباده » . مذهب **حلولیان** و ترسایان آنست که « و روحٌ منه » این « مِن » تبعیض است تا بعضیّت و جزئیّت میان خالق و مخلوق اثبات کنند ، و نچنانست که ایشان گفتند ، تعالَی الله عن ذٰلك علوّاً کبیراً ! این «مِن» نه تبعیض راست ، بلکه ابتداء غایت‌راست ، چنانکه درآن آیت گفت : « سخّرلکم ما فی‌السّمٰوات وما فی‌الأرض جمیعاً منه » . اگر « روحٌ منه » اقتضا کند که **عیسی** بعضی است ازو ، پس «جمیعاً منه» اقتضا کند که هرچه درآسمان و زمین چیز است ابعاض است ازو ، و باتفاق این مِن تبعیض نیست ، پس « و روحٌ منه » همین است ، و جز این نیست .

امّا روح درقرآن بروجوه است : یکی ازآن روح است که اجسام بدان زنده ،

و قبض آن بوقت مرگ قابض الأرواح کند. و **مصطفی** (ص) آنرا گفته: «الأَرواح جنودٌ مجنّدة، فماتعارفَ منهَا ائتلف، وما تَناکرَ منهَا اختلف. و به یقول اللّه عزّوجلّ: «ویسئلونك عن الرّوح قُل الرّوحُ مِن امر ربّی». و **روح**، **جبرئیل** است لقوله عزّوجلّ: «نَزل به الرّوحُ الأَمین»، وقال تعالیٰ: و «اَیدناه بروح القُدس». و **روح** نام فرشته‌ایست عظیم، لقوله تعالیٰ: «یوم یقوم الرّوح والملائکة صفّاً». و روح کلام خدا است، لقوله تعالیٰ: «یُلقی الرّوحَ مِن امره»، و لقوله تعالیٰ: «اَوحینا الیك روحاً مِنْ امرنا». و روح بمعنی رحمت است، لقوله: «و اَیدهم بروحٍ منه» ای برحمة منه، و روح **عیسی** است، و ذٰلك فی قوله: «فنفَخنا فیه مِن روحنا»، وقوله تعالی: «و روحٌ منه».

«فآمِنوا باللّه ورسله ولاتقولوا ثلٰثةٌ» ـ ای لاتقولوا بالأقانیم کما قالت النصاری: اللّه ثلاثةٌ، فأُقنوم الأب، وهواللّه سبحانه، واُقنوم الإبن، وهو **عیسی**، واُقنوم الزّوج، وهی **مریم**. این یك صنف‌اند از ترسایان که اللّه را ثالث ثلاثة میگفتند، یعنی که اوست و جفت و فرزند. ربّ‌العزّة گفت: سه مگوئید، و ازین سخن بازایستید، و توبه کنید. «اِنتهوا» یعنی: توبوا الی اللّه عزّوجلّ مِن مقالتکم هذه، «خیراً لکم» یعنی: یَکُن خیراً لکم.

«اِنّما اللّه الٰه واحدٌ» ـ خدا یکیست، یگانه، یکتا، درذات وصفات بیهمتا و خدائی را سزا.

«سبحانَهُ اَن یکون له ولد» تنزیه نفس خویش کرد، و خود را ستود، که ویرا سزد که خود را ستاید، پاکست وبی‌عیب، بی‌زن و بی‌فرزند، بی‌خویش، وبی پیوند، خود بی‌یار، وهمه عالم را یار، خود بی نیاز، وهمه عالم را کارساز.

«له مافی السّمٰوات وما فی الأرض» ـ او راست هرچه درآسمانها، و هرچه

در زمین ، عیسی و غیر عیسی همهٔ رهی و بندهٔ وی ، همه آفریده و ساختهٔ وی. «و کفیٰ باللّٰه و کیلاً» ـ ای کفیلاً وشهیداً بذالك. قال رسول‌اللّٰه (ص) : «مَن قال : اَشهدأن‌لااِلٰه اِلّا اللّٰه ، وحده ، و اَنّ محمداً عبده ورسوله، و اَنّ عیسی عبده وابنُ امته، و کلمته القاها الی مریم ، و روحٌ منه ، وانّ الجنّة حقّ ، و انّ النّار حقّ ، ادخله اللّٰه مِن ایّ ابواب الجنّة الثّمانیه شاء».

«لن یَستنکف المسیح اَن یکون عبداً لِلّٰه» ـ سبب نزول این آیت آن بود که ترسایان نجران گفتند : یا محمد ! چراهمیشه‌صاحب مارا عیب کنی، یعنی عیسی ، و ویرا بد گوئی ؟ رسول‌خدا گفت : در وی چه میگویم که آن بد است ؟ گفتند : میگوئی که : وی بندهٔ خدا است . رسول گفت : ویرا عیب و عار نیست که بندهٔ خدا است . درآن حال جبرئیل آمد ، و بروَفق آن آیت آورد : «لن یَستنکف المسیحُ اَن‌یکون عبداً للّٰه ولا الملٰئکة المقرّبونَ» .قیل : هم‌حَمَلة العرش، وانّما ذکرَهم لأنّ مِن الکفّار مَن اتّخذهم آلهةً .

قومی که فریشتگان رابرانبیا تفضیل نهادند، دست درین آیت زدند ، وتمسّك باین کردند که : «ولَا المَلائکة المقرّبون» ، و این تمسُّك بمذهب اهل حق درست نیست ، و ایشانرا درین‌آیت نام بردن ، و ذکر کردن نه برجهتِ تفضیل است ، بلکه جواب دو گروه است : یکی ترسایان که عیسی را فرزند گفتند . دیگرمشرکان عرب که فریشتگان را خدایان ساختند ، و عبادت ایشان کردند . ربّ‌العالمین گفت بردّ ایشان که : عیسی ننگ ندارد که بندهٔ خدای باشد ای‌ترسایان ! ونه فریشتگان که مقرّبانند از کرامت خدای ، و بیشترین بشراند ، می‌ننگ دارند از بندگی اللّٰه ای مشرکان عرب ! پس معلوم گشت که این بردّ فریقین گفت ، نه بر وجه تفضیل . دیگر جواب آنست که : چون ترسایان گفتند : نه چون دیگر آفریدگانست ، که

همهٔ آفریدگان از پدر و مادر در وجود آمدند، و **عیسی** بی‌پدر در وجود آمد. پس نه روا باشد که او را چون دیگران بنده گویند. ربّ‌العزة وانمود که: وجود وی بی‌پدر عجب‌تر از فریشتگان نیست که بی پدر ومادر اند، وآنکه همه بندگان اویند، از بندگی می ننگ ندارند. جواب سیوم آنست که: آن قوم که این آیت در شأن ایشان آمد، اعتقاد داشتند که فریشتگان برانبیا و برجملهٔ فرزندان آدم فضل دارند، پس ربّ‌العالمین خطاب بـا ایشان بروَفق اعتقاد ایشان کرد، و این مذهب **معتزله** و **کرامیة** و **خوارج** است. امّا معتقَد جمهور اهل حق درین مسئله آنست که انبیاء ومؤمنان‌برفریشتگان فضل دارند، که‌آن فضل‌و کرامت وتخاصیص قربت، که ربّ‌العزّة باپیغامبران ومؤمنان فرزند آدم کرد، بافریشتگان نکرد، که فریشتگان اگرچه بحضرت الٰهیّت نزدیکتراند، بحُجب هیبت و نور عزّت محجوب‌اند. و پیغامبران ومؤمنان بنور مشاهدت و نسیم انس وضیاء و کشف و کرامت محبّت مخصوص‌اند. و دلیل تخصیص و تفضیل ایشان برفریشتگان آنست که ربّ‌العزّة برایشان ثنا کرد، گفت: «آمَن الرّسولُ بما اُنزل الیه مِن ربّه و المؤمنون»، و محبّت خود ایشانرا اثبات کرد، گفت: «یُحبّهم ویُحبّونه»، و در حق **ابراهیم خلیل** علی‌الخصوص گفت: «واتّخذالله ابراهیم خلیلاً»، و پیغامبران را گفت: «انّا اَخلصناهم بخالصةٍ ذکری الدّار و انّهم عندنا لِمن‌المصطفَین الأخیار»، و مؤمنان را گفت: «انّ الّذین آمنوا و عمِلوا الصّالحاتِ اولٰئك هم خیرالبَریّة». و یشهد لذٰلك مارُوی عن **عبدالله‌بن‌عمر** موقوفاً ومرفوعاً: انّ‌الملائکة قالوا: یاربّنا خلقتَ بنی‌آدم فجعلتَ لهمُ‌الدّنیا، فَاجعل لنَا الآخرة. فقال‌الله تعالی: لااجعل صالحَ ذرّیة مَن خلقتُه بیدی، کمَن قلتُ له کن فکان. و رُوی انّه قال (ص): «ما مِن‌شیءٍ اکرم عندالله مِن بنی‌آدم یوم‌القیامة». قیل: یارسول‌الله! ولا الملائکة؟ قال: «ولا

الملائکة. انّ‌الملائکة مجبورون بمنزلة الشّمس والقمر، یعنی انّهما فی‌جریانهما و اُفولهما مسخّران‌محمولان علیهما، والملائکة فی‌معناهما کالمحمولین‌علیٰ‌الطّاعة، لعدم الموانع‌عنها، لیست‌لهم‌نفس آمرة بالسّوء ولاشهوة داعیة، ولاشیطان یُوَسوس ویُزیّن، ولا دنیا تَغرّ وتُمنّی. فاِذا اطاعوا صارتْ‌طاعتُهم بمنزلة العادة کنفس المتنفّس، وطرف الطّارف. وهل‌تستوی طاعة المجاهد والمکابر مع هٰذه الاعداء؟ کمَن یکون فی‌رَوح و راحة؟».

قوله: «ومَن‌یَستنکف عن‌عبادته ویَستکبر فسَیَحشرهم الیه جمیعاً». متکبّران وجبّاران را درین آیت بیم‌داد و وعید نمود. وایشان سه گروه‌اند برتفاوت: گروهی برخدای عزّوجلّ تکبّر کردند، چون **نمرود** و **فرعون** و **ابلیس**، و کسانی که دعوی خدائی کردند، و از بندگی ننگ داشتند. و به قال‌اللّٰه عزّوجلّ: «کذٰلك یَطبع‌اللّٰه علی کلّ قلب متکبّر جبّار»، و گروهی به **رسول** (ص) تکبّر کردند چون کفّار **قریش** که گفتند: بشری را همچون خود سر فرو ننهیم، چرا نه فریشته فرستادندی؟! یا باری محتشمی چون **ولیدمغیره** از اهل **مکه** یا **عروة‌بن مسعود الثقفی** ازاهل **طائف**، و ذٰلك قوله: «لولا اُنزل هٰذا القرآنُ علیٰ رجل مِن‌القریتین عظیم»؟ ربّ‌العزّة این قوم را میگوید: «فَاصرف عن‌آیاتی الّذین یتکبّرون فی‌الأرض بغیرالحقّ». سیوم قوم آنند که بربندگان خدا تکبّر کنند، و بچشم حقارت بایشان نگرند، وحق از ایشان قبول نکنند، و خویشتن را بزرگ دارند، و خود را ازهمه کس به دانند. رسول خدا را پرسیدند که کبر چیست؟ گفت: آنکه حق را گردن ننهد، و بچشم حقارت بمردم نگرد. یکی از جملهٔ بزرگان دین گفته که: مرد کریم چون پارسا شود متواضع گردد، و سفیه چون پارسا شود باد کبر در وی‌پدیدآید. و **مصطفی** (ص) گفته: «اعوذ بك مِن‌نفخة الکبر»، ودرخبر

است که چون متواضعی را بینید باوی تواضع کنید، وبـر متکبّر تکبّر آرید، تـا حقارت ومذلّت وی پدید آید. روز رستاخیز این متکبّران را برصورت مـور خرد حشر کنند، در زیر پای خلق افتاده، و بنزدیك خدای عزّوجلّ کس از ایشان خوارتر و ذلیل‌تر نه، که ایشان درتکبّر و جبروت با خدای منازعت کرده‌اند. قـال النبیّ (ص) : «یُحشر المتکبّرون امثالَ الذرّ یوم القیامة، فی‌صورة الرّجال، یَغشاهم‌الذُّلُّ مِن کلّ‌مکان، یُساقون الی‌سجن فی‌جهنّم یُسمّیٰ بُولَس، تعلوهم نارالانیار (۱) یُسقَون مِن عصارة اهل‌النّار طینة الخبال». وقال (ص) : «لایَدخل الجنّة مثقال ذرّة مِن کبر». فقال‌رجل: انّ الرّجل یُحبّ ان‌یکون ثوبه حسناً، ونعله حسناً. قال : «انّ‌اللّٰه جمیل یُحبّ الجمال، الکبر بطَرالحقّ، وغمْط (۲) النّاس». و روی : الکبر اَن‌تُسفّه الحقّ و تغمص‌الناس. و یقال : فلان غمص النّاس و غمط النّعمة اذا تَعاون بها ولم یَشکرها.

«فَامّا الّذین آمنوا وعمِلوا الصّالحاتِ فیُوَفّیهم اجورَهم ویزیدهم مِن فضله».- گفته‌اند که: این مؤمنان **مهاجر وانصار** اند، و تابعین، وسلف صالحین، که حقوق دین اسلام بجای آوردند و شرایع وفرایض بجان و دل بپذیرفتند و بپای داشتند، و شریعت واهل‌آن بزرگ داشتند. لاجرم ایشانرا ثواب تمام است، و زیادتی فضل و کرم حق، و ذٰلك مالا عینٌ رأتْ ولا اُذن سمِعتْ ولا خطَرعلیٰ قلب بشر. و گفته‌اند: زیادتی فضل و کرم آنست که ایشانرا منزلت شفاعت بود، فیمن صَنع الیهم المعروفَ فی‌الدّنیا واِن استوجبوا النّار.

---

۱ ـ جمع نیر بکسر اول، ناقة ذات انیار ناقهٔ کلان سال که در آن بقیه باشد. رجل ذوالنیرین، آنکه قوت او دو چند قوت یار او باشد. (منتهی‌الارب) حرب ذات نیرین : شدیدة (المنجد) ۲ ـ غمطه غمطاً : احتقره و ازدری به. (المنجد)

« و امّا الّذینَ اسْتَنکفوا »ـ یعنی عن عبادته ، « وَ اسْتکبروا » عن السّجود له ، « فَیُعذّبهم عذاباً الیماً ولا یَجِدون لهم مِن‌دون الله ولیّاً » ای قریباً ینفعهم ، « ولا نصیراً » مانعاً یمنعهم من‌الله عزّوجلّ .

« یا اَیّهاالنّاس قد جاء کم برهانٌ مِن ربّکم » ـ برهان اینجا **مصطفی** (ص) است . « و اَنزلنا الیکم نوراً مبیناً »ـ و نورقرآن است درین آیت . همچنانکه درسورة **الاعراف** گفت : « واتّبعوا النورَ الّذی اُنزل معه » یعنی‌القرآن . جای دیگر گفت : « فآمنوا بالله و رسوله و النور الّذی انزلنا » یعنی القرآن . و در قرآن نور است بمعنی دین اسلام ، چنانکه گفت : « یُریدون اَن یُطفِؤُا نورَالله بأفواههم و یأبی‌الله الّا اَن یُتِمَّ نورَه » یعنی : الّا ان یُظهر دینه . و درسورة **نور** گفت : « یهدی‌اللهُ لنوره مَن یشاء » یعنی لدینه . وجه سیوم نور است بمعنی ایمان ، چنانکه در سورة **الانعام** گفت : « وجعلنا له نوراً یَمشی به فی‌النّاس » . و در سورة **الحدید** گفت : « ونجعلْ لکم نوراً تمشون به » یعنی ایماناً تهتدون به . و در سورة **البقرة** گفت : « یُخرجهم مِن‌الظُّلُمات الی‌النور » یعنی‌من‌الکفر الی‌الایمان . چهارم نوراست‌بمعنی هدی ، کقوله : « الله نورالسّمٰوات والأرض » یعنی بنوره و هُداه یهتدی مَن فی السّمٰوات ومَن فی‌الأرض . « مثلُ نوره » یعنی : الّذی یَقذفه فی‌قلب المؤمن حتّی یهتدی به . پنجم نور است بمعنی نبیّ ، کقوله : « نور علیٰ نورٍ » ای نبیٌّ مرسل بعد نبیّ . ششم نور است بمعنی روشنائی روز ، کقوله : « وجعَل الظّلماتِ والنّور » . هفتم نور است بمعنی آن روشنائی که مؤمنان را در صراط بود ، و ذٰلك فی‌قوله : « یَسعی نورهم بین ایدیهم » ، و قال : « انظرونا نَقتبس مِن نورکم » یعنی نمشی بضوئکم ، و قال تعالیٰ : « یقولون ربّنا اَتمم لنا نورَنا » . هشتم نور است بمعنی بیان حلال و حرام و احکام و مواعظ ، چنانکه گفت : « انّا انزلنا التّوریٰة فیها هُدیً و نورٌ » یعنی

بیان الحلال والحرام والأمر والنهی. جای دیگر گفت: « قُل مَن أنزل الکتاب الّذی جاء به موسی نوراً » ؟ یعنی ما فیه مِن الحلال و الحرام والأمر والنهی.

قوله تعالی: « فأمّا الّذین آمنوا بالله » ـ یعنی بأنّه واحد لا شریك له، « وَ اعتَصَمُوا به » یعنی: امتنعوا بطاعته مِن زیغ الشّیطان، « فَسَیُدخلهم فی رحمة منه » یعنی الجنّة، « و فضلٍ » یتفضّل علیهم بما لم یَخطر علیٰ قلوبهم، « و یَهدیهم الیه صراطاً مستقیماً » ای دیناً یُثبّتهم علیه.

قوله: « یَستفتونك » ـ **مقاتل** گفت: سبب نزول این آیت آن بود که **جابر بن عبدالله** در **مدینه** بیمار شد، **مصطفی** (ص) درعیادت وی شد. جابر گفت: یا رسول‌الله! انّی کلالةٌ لا ابَ لی ولا ولد، فکیف اصنع فی مالی؟ گفت: من کلاله‌ام، نه پدر دارم و نه فرزند، درمال خویش چکنم؟ چه فرمائی؟ **جبرئیل** آمد، و آیت آورد: « یَستفتونك » الآیة، ای یسئلونك و یستخبرونك.

« قُل اللهُ یُفتیکم فی الکلالة » ـ شرح کلاله در اوّل سورة رفت. و روایت از **عمر** که گفت: از **مصطفی** (ص) پرسیدم که کلاله چیست؟ گفتا: رسول خدا دست برسینهٔ من زد و گفت: « یا عمر! تکفیك آیة الصّیف الّتی اُنزلت فی آخر سورة **النساء** »: اِن امرؤٌ هلَك لیس له ولد » ـ میگوید: اگر مردی بمیرد، و از وی فرزند نماند، و نه پدر، این در ضمیر است، و این ضمیر لابدّ است تا معنی کلاله درست آید. « وله اُخت » و خواهری ماند از وی، یعنی خواهری پدری و مادری، یا پدری. درین آیت بیان میراث اولاد اب و امّ است و اولاد اب، نه اولاد امّ، که ذکر اولاد امّ وبیان میراث ایشان در اوّل سورة رفت. « وله اُخت فلها نصفُ ماترك » چون این خواهر یکی باشد ویرا نیمه‌ای ترکه رسد. « و هو یَرِثها اِن لم یکن لها ولد » ـ و اگر این خواهر بمیرد، و ویرا فرزند و پدر نبود، برادر از وی میراث

برد ، و جملهٔ ترکت ویرا بود . و اگر دوخواهر باشند یا بیشتر که میراث برند از برادر ، ایشان را دو سیك باشد از ترکهٔ برادر . و اگر برادران و خواهران بهم آیند بمیراث بردن ، برادران را چندان رسد که دو خواهر را .

« یُبیّن الله لکم اَن تَضلّوا » ـ گفته‌اند که این « ان تضلّوا » بجای مصدر است یعنی : یُبیّن‌الله لکم الضّلالة ، الله شما را گمراهی روشن میکند ، تا از آن پرهیزند و گمراه نشوند . معنی دیگر : یُبیّن‌الله لکم کراهة ان تضلّوا ، الله احکام خویش شما را روشن میکند ، از آنکه کراهیت میدارد که شما گمراه شوید . و قیل تقدیره : یُبیّن‌الله لکم لئلّا تضلّوا . « و الله بکلّ شیءٍ علیم » یعلم مصالح العباد فی‌المبدء و المعاد . سدی گفت : آخر ما نُزّل من‌القرآن ثلاث آیات : « یُبیّن‌الله لکم ان تضلّوا » ، « فاِن تولّوا فقُل حسبیَ‌الله لا اله الّاهو » ، « واتّقوا یوماً تُرجعون فیه الی‌الله » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یاایّهاالنّاس قد جاء کم الرّسول بالحقّ مِن ربّکم فآمِنوا خیراً لکم » ـ اشارت آیت آنست که درگاه ربوبیّت وجلال احدیّت بی‌نیاز است ازطاعت مطیعان ، ویاکست ازعبادت خلقان ، در زمین ودرآسمان . اگرهرچه آفرینش است : افلاك وسماوات ، موجودات ومتلاشیات ، همه بکتم عدم باز شود ، پاکی وخداوندی ویرا زیانی نیست ، و از ایشان هیچ پیوندی درنباید . احدیّت ویرا صمدیّت وی جمالست ، وصمدیّت ویرا فردانیّت وی جلالست .

خبردرست است از ابوذر غفاری عن رسول‌الله (ص) عن الله عزّوجلّ ، انّه‌قال:

« يـا عبادی انّی حَرمتُ الظّلم علیٰ نفسی و جعلتُه بینکم محرّماً ، فلا تَظالموا (١) یاعبادی ! انّکم الّذین تخطئون باللّیل و النّهار ، و أنا الّذی اَغفر الذّنوب ولا اُبالی ، فَاستغفِرونی اَغفرْ لکم ، یا عبادی ! لو اَنّ اوّلکم و آخرکم و اِنسکم و جنّکم کانوا علی اَتقی رجل مِنکم لم یَزد ذلك فی ملکی شیئاً . یاعبادی! لوأنّ اوّلکم و آخرکم و اِنسکم وجنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقُص ذٰلك مِن ملکی شیئاً . یا عبادی! لوأنّ اوّلکم و آخرکم و اِنسکم و جنّکم سألونی و اَعطیتُ کلّ انسان منهم ماسأل لم ینقُص ذٰلك منیّ شیئاً الّا کما ینقص البحر اَن یَغمس فیه المحیط غمسةً واحدة » .

« و اِن تکفُروا فانّ للّه ما فی السّمٰوات والأرض » ـ میگوید : اگر خلایق جمله فعل بندگی بگذارند ، و کمر طاعت بندگی بگشایند ، نتوانند که از بندگی بیرون شوند ، یا از روی خلقت بند بندگی ازخود بر گیرند ، تا عزت قرآن این خبر میدهد که : « اِنْ کلّ مَن فی السّمٰوات والأرض الّا آتی الرّحمٰن عبداً » . امّا فرق است میان بنده‌ای که از روی آفرینش اسم بندگی بـروی افتاد ، و میان بنده‌ای که از روی نواخت و لطف این نام بر وی افتاد ، که « اَسریٰ بعبده » ، « و عبادالرّحمٰن » ، « فبشّر عبادی » ، « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان » . اینان مقبولان حضرت‌اند ، و آنان مطرودان قطیعت . نه هر که بنده است او نواختهٔ لطف است یا در بند مهر است . بنده براستی دانی کدام است ؟ او که آراسته انعام واکرام است ، و درحضرت وصال ومجلس انس شراب مهر ، او را درجام است .

پیر طریقت گفت : الٰهی جمال من در بندگی است یانه زبان من بیاد تو کیست ؟ دولتم آنست که مذکور توام ، ورنه در ذکر من مرا قیمت چیست ؟

« یا اهلَ الکتاب لاتغلُوا فی دینکم » ـ غلوّ ایشان در دین آن بود که عبودیّت بجای ربوبیّت نهادند ، وصفت لاهوت بناسوت فرو آوردند ، وثالث ثلاثه اعتقاد گرفتند.

١ ـ تظالم القوم: ظلم بعضهم بعضاً . (المنجد) .

و « وحده لاشریك له » از دست بدادند. ربّ‌العالمین گفت: « لاتقولوا ثلٰثةٌ انتهوا خیراً لکم انّما اللّٰه الٰـه واحد » سه مگوئید، ازین سخن باز گردید، و بدانید که خدا یکی است، در ذات یکتا، و درصفات بیهمتا، و از عیبها جدا، در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانهاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجّت پیدا، همه عاجزاند و او توانا، همه جاهل‌اند و او دانا، همه درعدداند و او احد، همه معیوبند و اوصمد: « لم یلد ولم یولد ولم یکن‌له کفواً احد ». « لـن یَستنکف المسیحُ ان یکون عبداً للّٰه » - هرگز در خاطر مریم نیامد که باطن او خزانهٔ قدرت شود، صدف‌وار آن درّ پاك نگاه میداشت تا آن روز که به جبرئیل امین کـه غوّاص بحار قدرتست فرمان آمد که آن گوهر دولت را از صدف اسرار بیرون گیر، و در صحرای وجود بر دیدهٔ اهل آفرینش عرضه کن. چون در وجود آمد، قومی در تصرّف ایستادند که نبات بی تخم کی روید؟ وفرزند بی پدر چون بود؟ این‌بنده نیست، وازبندگی ویرا جز ننگ نیست، و تقدیر ایشانرا جواب میدهد که در خزانهٔ قدرت این‌چنین اعجوبها بدیع نیست. آدم بنده است، حلقهٔ بندگی‌در گوش، نه مادر بود او را ونه پدر، فـریشتگان همه بندگان‌اند، نه مادر است ایشانرا نه پدر، و عیسی در مهد طفولیّت اوّل سخن که گفت جواب ایشان بود که: « انّی عبداللّٰه » من بندهٔ خدایم، مرا از بندگی ننگ نیست، و شرف من خود جز دربندگی نیست. ربّ‌العالمین تحقیق این را گفت: « لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لِلّٰه ولا الملٰئکة المقرّبون ».

آنکه گفت: « وَامّا الّذین اُستنکفوا و استکبروا فیُعذّبهم عذاباً الیماً » - باش تافردا که اینان که ازبندگی ننگ داشتند، وبرتری جستند، و با ربوبیّت در کبریا و عظمت منازعت کردند، ایشانرا برفتراك بیدولتی آن ناکس بندند که میگفت:

«أَنَا رَبُّكُمُ الأعلىٰ» ، و ایشانرا سرنگون بدوزخ اندازند ، و با ایشان گویند : باری بنگر که از که ماندستی باز .

برتری جستن و استکبار کردن نه کار دینداران است ، و نه راه بندگان . بنده باید که طالب مذلّت نفس خویش باشد تا ازجمال دین برخوردار شود . او که پیوسته جویای عزّ نفس خویش باشد عزّ درگاه دین از کجا شناسد ؟ « إذا أراد اللّٰه بعبده خیراً دلّه علی ذُلّ نفسه » . **عمر خطاب** را روزی دیدند در عهد خلافت که میآمد و مشکی آب در گردن افکنده . گفتند : یا امیرالمؤمنین این چه حال است ؟ گفت : این ساعت رسولان **روم** رسیدند ، و بامن گفتند که : **قیصرروم** را از سیاست نام تو خواب نماند ، و درهمهٔ **روم** کس نیست که نه عدل و راستی تو ویرا درست‌شده است . نفس من بخود بازنگرست ، خواستم که بدین مشك‌آب آن بارنامهٔ نفس خود فرو شکنم . آنگه آب در حجرهٔ پیرزنی برد و باز گشت .

سفیان ثوری را عادت بودی که جز در صف آخر نه ایستادی ، گفتند : یا **سفیان**! نه اولی‌تر آنست که اختیار صف‌اوّل کنی ؟ گفت : صدر سزای خداوندان بود ، بندگانرا باصدر عزّت چه کار .

« یا ایها‌النّاس قد جاء کم بـرهانٌ مِن ربّکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً » — جلال احدیّت منّت مینهد بر نقطهٔ بشریّت که شما را دو چراغ افروختیم : یکی در دل ، یکی‌درپیش ، آنچه درپیش‌چراغ سنّت است که عین‌برهان است ، و آنچه در دل چراغ ایمانست و نور تابانست . خنك مرآن بنده‌ای که میان این دو چراغ روان است . عزیزتر ازو کیست که نور اعظم در دلش تابان است ! و دیده و روی دوست دیدهٔ دل او را عیانست ، یك نفس بـا دوست بدو گیتی ارزانست ، یك دیدار از آن دوست بصد هزار جان رایگانست .

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر

صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت

« فأمّا الّذین آمنوا بالله و اعتصموا به» الآیة ـ از بنده ایمان و اعتصام بحکم بندگی، و از ربّ‌العزّة فضل و رحمت بنعت مهربانی. آنکه گفت: « ویهدیهم الیه صراطاً مستقیماً » ـ ایشانرا هدایت و رشد آن دهد که بدانند که آنچه یافتند از مثوبت، و آنچه دیدند از کرامت، بفضل و رحمت خدای بود، نه بایمان و اعتصام ایشان. و به قال النبیّ (ص): « مامنکم مِن احد یُنجیه عمله ». قیل: ولا انت یا رسول‌الله؟ قال: « ولا أنا، اِلّا ان یتغمّدنی اللهُ برحمته ».

پایان تفسیر سورهٔ نساء

فهرست آیات و سور

سورة النساء

١ ـ جزء خامس از آیهٔ ٢٤ آغاز میشود.

---

۱ ـ جزء سادس ازآیهٔ ۱٤٨ آغاز میشود .

فهرست مطالب وتفسیر وتاویل و شرح آیات[1]

۱ ـ در این فهرست هرجا پس از کلمهٔ تفسیر ، کلمهٔ «آیهٔ» آمده آغاز آیه است و همهٔ آیات نیز ذکر شده است تا برای خوانندگان راهنمای خوبی باشد .

☆☆☆

☆☆☆

☆☆☆

(۱) جزء سادس از آیهٔ ١٤٨ آغاز میشود